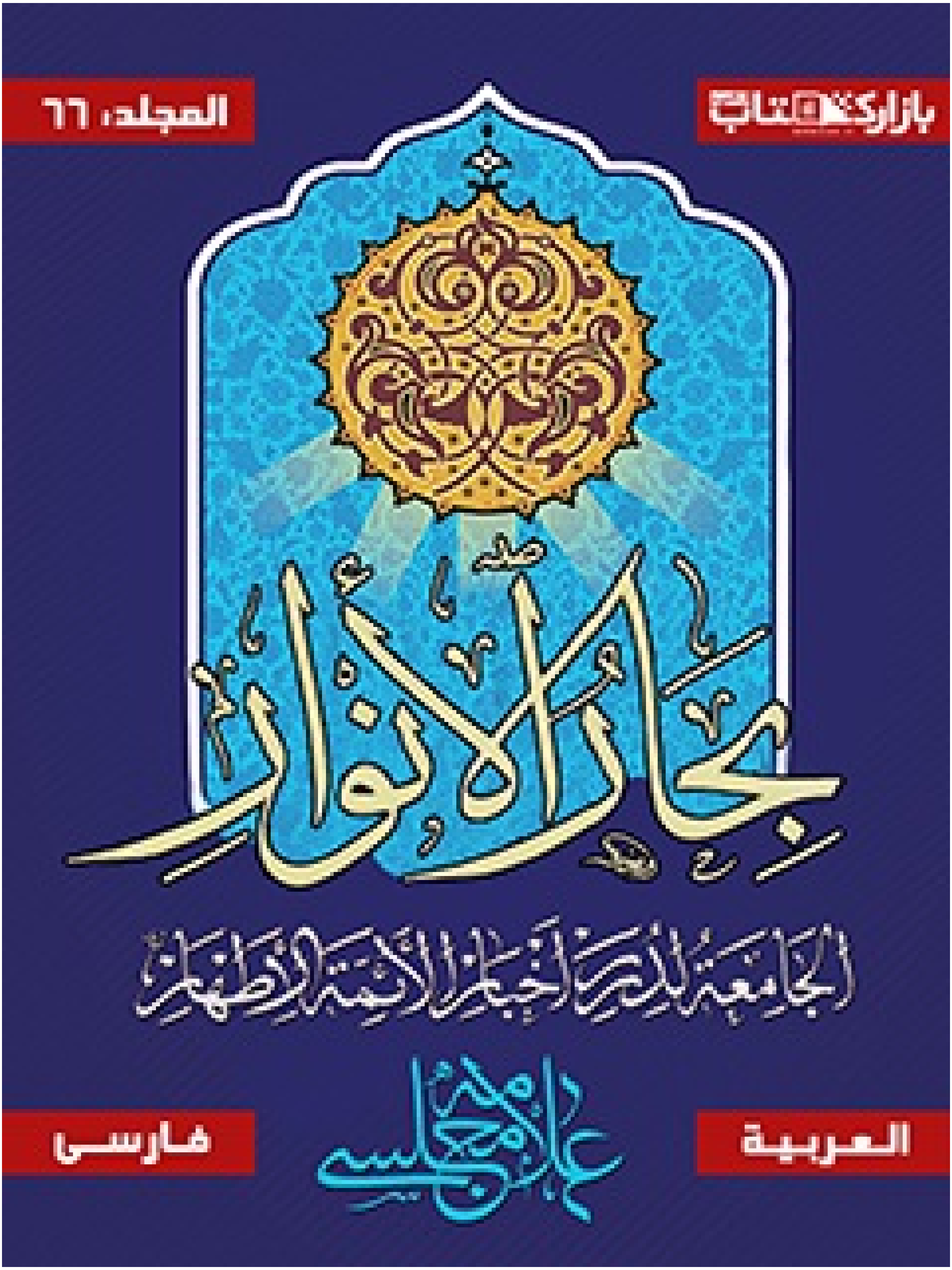
مرکز القائمیة اصفهان للبحوث والتحریات الکمبیوتریة

السلام علیک یا صاحب الزمان

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir


بازارکتاب
المجلد، ٦٦
بحار الأنوار
الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار
علامه مجلسی
العربية
فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام با ترجمه فارسی

کاتب:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

نشرت فی الطباعهٔ:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

رقمی الناشر:

مرکز القائمیهٔ باصفهان للتحریات الکمبیوتریهٔ

الفهرس

بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار المجلد ۶۶ : ایمان و کفر – ۲

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمد باقربن محمدتقی ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور: بحارالانوار: الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بیروت داراحیاء التراث العربی [۱۴۴۰].

مشخصات ظاهری: ج – نمونه.

یادداشت: عربی.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

یادداشت: جلد۲۴،۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم: ۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج .۲۴. کتاب الامامه. ج.۵۲. تاریخ الحجه. ج۶۵،۶۶،۶۷. الایمان و الکفر. ج.۸۷. کتاب الصلاه . ج. ۹۱،۹۲ .الذکر و الدعا. ج. ۹۴. کتاب السوم. ج.۱۰۳.فهرست المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.–

موضوع: احادیث شیعه — قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب ۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

ص: ۱

**[ترجمه]

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۷-۲ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۸-۹ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۹-۶ ؛ ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰۷۰-۲ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۱-۹ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۲-۶ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۳-۳ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۴-۰ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۶-۴ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۳-۲ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۵-۶ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۶-۳ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۷-۰ : ؛ ج.۱۶:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۸-۷ ؛ ج.۱۷:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۹-۴ ؛ ج.۱۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۰-۰ ؛ ج.۱۹:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۱-۷ ؛ ج.۲۰:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۲-۴ ؛ ج.۲۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۳-۱ ؛ ج.۲۲:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۴-۸ ؛ ج.۲۳:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۵-۵

مندرجات : ج.۱. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.۲. کتاب توحید.- ج.۳. کتاب عدل و معاد.- ج.۴. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. ۵. تاریخ پیامبران.- ج.۶. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.۷. کتاب امامت.- ج.۸. تاریخ امیرالمومنین.- ج.۹. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.۱۰. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.۱۱. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.۱۲. کتاب آسمان و جهان - ۱.- ج.۱۳. آسمان و جهان - ۲.- ج.۱۴. کتاب ایمان و کفر.- ج.۱۵. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.۱۶. کتاب مواعظ و حکم.- ج.۱۷. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.۱۸. کتاب ادعیه.- ج.۱۹. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.۲۰. کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.۲ - ۸ و ۱۰ - ۱۶ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۶۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۴۸۹۸۵

ص: ۱

**[ترجمه]

أبواب الإيمان و الإسلام و التشيع و معانيها و فضلها و صفاتها

باب ۲۸ الدين الذی لا يقبل الله أعمال العباد إلا به

الآيات

البقره: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِي شِقاقٍ (۱)

<meta info="-قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِي شِقاقٍ. - . بقره / ۱۳۶ - ۱۳۷ -

{بگوييد ايمان آورديم به خداوند و آنچه بر ما نازل شد و آنچه بر ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و اسباط فرستاده شد و آنچه موسی و عيسی و پيامبران از جانب پروردگار خود آوردند. ميان هيچ يک از آن ها تفاوتی نمی گذاريم و ما تسليم آنان هستيم. پس اگر به آنچه شما به آن ايمان آورديد ايمان آوردند همانا راه يافته اند و اگر سرپيچی كردند به راستی آنان در گمراهی هستند.}

**[ترجمه]

أقول

قد مر تفسيرها فی الباب الأول (۲).

**[ترجمه]تفسير آن در باب اول بيان شد. - . بحار الانوار ۶۷ : ۲۰ - ۲۱ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ك، [إكمال الدين] لى، [الأمالى للصدوق] ابْنُ مُوسَى وَ الْوَرَّاقُ مَعاً عَنِ الصُّوفِيِّ عَنِ الرُّويَانِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فَلَمَّا بَصُرَ بِى قَالَ لِى مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقّاً قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّى أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِى فَإِنْ كَانَ مَرْضِيّاً ثَبَتُّ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقُلْتُ إِنِّى أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْ ءٌ خَارِجٌ مِنَ الْحَدَّيْنِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ وَ إِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَةٍ وَ لَا عَرَضٍ وَ لَا جَوْهَرٍ بَلْ هُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ رَبُّ كُلِّ شَىْ ءٍ وَ مَالِكُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحْدِثُهُ وَ إِنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى

۱- ۱. البقره: ۱۳۶- ۱۳۷.

۲- ۲. راجع ج ۶۷ ص ۲۰- ۲۱.

يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ إِنَّ شَرِيعَتَهُ خَاتِمَهُ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِيعَهَ بَعْدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِيفَهَ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ فَقَالَ عليه السلام وَ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنُ ابْنِي فَكَيْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصُهُ وَ لَا يَحِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً قَالَ فَقُلْتُ أَقْرَرْتُ وَ أَقُولُ إِنَّ وَلِيَّهُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ وَ طَاعَتَهُمْ طَاعَهُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتَهُمْ مَعْصِيَهُ اللَّهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَ الْمُسَاءَلَهَ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَ إِنَّ الْجَنَّهَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِيزَانَ حَقٌّ وَ إِنَ السَّاعَهَ آتِيَهٌ لا رَيْبَ فِيها وَ إِنَ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَهَ بَعْدَ الْوَلَايَهِ الصَّلَاهُ وَ الزَّكَاهُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَ اللَّهِ دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاثْبُتْ عَلَيْهِ ثَبَّتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاهِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَهِ(۱).

**[ترجمه]اکمال الدین، امالی صدوق: عبد العظیم حسنی گفت: بر مولایم علی بن محمد علیهماالسلام وارد شدم، پس هنگامی که چشمش بر من افتاد به من فرمود: خوش آمدی ای اباالقاسم، تو دوست راستین ما هستی، گفت: به ایشان گفتم: ای فرزند پیامبر خدا، می خواهم دینم را بر شما عرضه کنم. پس اگر پسندیده بود بر آن استوار بمانم تا آنکه به دیدار خداوند بزرگ و بلند مرتبه بروم. پس فرمود: ای اباالقاسم بگو. پس گفتم: من می گویم خداوند بزرگ و متعال یگانه است و هیچ چیز شبیه او نیست. از دو حد خارج است: حد باطل کردن و حد شباهت داشتن. و اینکه او جسم و صورت و پدیده و جوهر نیست؛ بلکه او به وجود آورنده جسم ها و صورت گر نقش ها و آفریدگار اعراض و جواهر است. پروردگار همه چیز و صاحب آن هاست و قرار دهنده آن و سخن گوینده از آن است. و محمد بنده و فرستاده اوست. پایان بخش پیامبران است و پس از او تا روز قیامت پیامبری نیست و آیین او پایان بخش آیین هاست و پس از آن تا روز قیامت هیچ دینی نیست. و می گویم پیشوا و جانشین و ولی امر پس از او امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است و سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن حسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس شما هستید ای مولای من. پس امام علیه السلام فرمود: و پس از آن فرزندم حسن است، پس مردم با جانشین او چگونه خواهند بود! گفت: پس گفتم: ای مولای من، مگر چگونه است؟ فرمود: زیرا او دیده نمی شود و نمی توان نام او را بر زبان آورد تا زمانی که قیام کند و زمین را از عدل و داد پر کند آن گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد.

گفت: پس گفتم: اعتراف کردم و می گویم دوستان آنان دوست خدا و دشمنان آن ها دشمن خدا هستند و فرمانبرداری از آنان اطاعت از خداست و سرپیچی از دستور آن ها نافرمانی از خداست. و می گویم معراج راست است و پرسش در قبر راست است و بهشت و دوزخ راست است و صراط و میزان راست است و قیامت بدون شک خواهد آمد و همانا خداوند هر که را در گورهاست برخواهد انگیخت. و می گویم واجبات پس از ولایت عبارت است از نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر. پس محمد بن علی علیهماالسلام فرمود: ای اباالقاسم، به خدا سوگند این دین خداوند است که برای بندگانش پسندیده است، پس بر آن استوار باش که خداوند در دنیا و آخرت تو را بر گفتار استوار در زندگی پایدار گرداند. -. کمال الدین ۲ : ۵۱، امالی صدوق: ۲۰۴ -

**[ترجمه]

بیان

حدّ الإبطال هو أن لاـ تثبت له صفه و حدّ التشبيه أن تثبت له على وجه يتضمن التشبيه بالمخلوقين كما مر تحقيقه في كتاب التوحيد.

**[ترجمه]حدّ ابطال يعنى اينكه صفتى (از صفات مخلوقاتش را) براى او ثابت نكنى و حد تشبيه اين است كه چيزى را كه دربردارنده شباهت يافتن به آفريدگان باشد براى او ثابت كنى، آن چنان كه اثبات آن در كتاب توحيد بيان شد.

**[ترجمه]

«۲»

ما، [الأمالي للشيخ الطوسي] عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ مَعَهُ صَحِيفَةُ مَسَائِلِ شِبْهِ الْخُصُومَهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام هَذِهِ صَحِيفَهُ مُخَاصِمٍ عَلَى الدِّينِ الَّذِي يَقْبَلُ اللَّهُ فِيهِ الْعَمَلَ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ هَذَا الَّذِي أُرِيدُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام اشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ تُقِرُّ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ الْوَلَايَهِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ الْبَرَاءَهِ مِنْ عَدُوِّنَا وَ التَّسْلِيمِ لَنَا وَ التَّوَاضُعِ وَ الطُّمَأْنِينَهِ وَ انْتِظَارِ أَمْرِنَا فَإِنَ

۱- ۱. كمال الدين ط اسلاميه ج ۲ ص ۵۱ أمالى الصدوق: ۲۰۴.

لَنَا دَوْلَهً إِنْ شَاءَ اللَّهُ جَاءَ بِهَا(۱).

کا، [الکافی] عن الحسین بن محمد عن المعلی عن الوشاء عن أبان: مثله (۲) بیان فی الکافی مخاصم سائل أی مناظر مجادل و ما قیل إنه اسم بعید اشهد بصیغه الأمر و فی الکافی شهاده و تقر أی و أن تقر و علی ما فی الأمالی یحتمل الحالیه و فی الکافی و التسلیم لنا و الورع و التواضع و لیس فیه و الطمأنینه و لعل المراد بها اطمئنان القلب و عدم الاضطراب عند الفتن و بالتواضع التواضع لله و لأولیائه أو الأعم و انتظار أمرنا و فی الکافی قائمنا و هذا یتضمن الإقرار بوجوده و حیاته و ظهوره و عدم الشک فیه و التسلیم لغیبته و عدم الاعتراض فیها و الصبر علی ما یلقی من الأذی فیها و التمسک بما فی یده من آثارهم و الرجوع إلی رواه أخبارهم علیهم السلام و فی الکافی إذا شاء و هو أظهر.

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: اسماعیل جعفی گفت: مردی بر امام باقر علیه السلام وارد شد و نامه ای به همراه داشت که سؤال ها و شبهه های دشمنان در آن بود. پس امام باقر علیه السلام به او گفت: این نامه دشمنی است که با دین دشمنی دارد؛ دینی که خدا عمل را در آن می پذیرد. پس گفت: خداوند تو را رحمت کند. این همان چیزی است که من می خواهم. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: گواهی بده که معبودی جز خداوند نیست و او یکی است و شریکی ندارد و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست (و باید) اقرار کنی به آنچه از جانب خداوند آمده است و اینکه ولایت و سرپرستی از آن ما اهل بیت است و اقرار به دشمنی با دشمنان ما و تسلیم برای ما و تواضع و آرامش و انتظار برای امر ما داشته باشی، که اگر خدا بخواهد دولتی خواهیم داشت که خداوند اگر بخواهد، آن را می رساند. - . امالی طوسی ۱ : ۱۸۲ -

الکافی از حسین بن محمد از معلی از وشاء از ابان مانند آن را روایت کرده است - . الکافی ۲ : ۲۳، و در آن آمده: صحیفه مخاصم یسأل عن الدین. - .

توضیح: در کافی عبارت «مخاصم سائل» دارد؛ یعنی مناظره کننده جدال گر. و اینکه گفته شده مخاصم اسم شخصی است بعید به نظر می رسد. «اشهد» در صیغه امر است و در کافی عبارت «شهادت» دارد. و «تقر» یعنی و اینکه اقرار کنی. و بر اساس آنچه در امالی است ممکن است واو حالیه باشد. و در الکافی چنین است: «التسلیم لنا و الورع و التواضع» و «الطمأنینه» در آن نیست. و شاید منظور از طمأنینه، آرامش قلبی و اضطراب نداشتن به هنگام آزمایش هاست. و منظور از «التواضع» تواضع برای خدا و دوستان اوست یا آنکه شامل هر دو باشد. و «انتظار أمرنا» و در کافی گفته شده: «قائمنا» و این دربردارنده اقرار به وجود حضرت حجت علیه السلام و زنده بودن و ظهور ایشان و تردید نداشتن و تسلیم بودن در دوران غیبت و اعتراض نکردن به آن و شکیبایی در آزارهایی است که به خاطر آن به او می رسد و چنگ زدن به آثاری که در دست اوست و مراجعه به راویان احادیث امامان علیهم السلام است. و در الکافی آمده: «إذا شاء» و این آشکارتر است.

**[ترجمه]

«۳»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] عَنِ الْمُفِیدِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی الْمُغِیرَهِ عَنْ حَیْدَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْکَشِّیِّ عَنْ

جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْمُخَارِقِيِّ قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام دِينِی فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ عَلِيّاً إِمَامٌ عَدْلٌ بَعْدَهُ ثُمَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ثُمَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنْتَ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ اتَّقُوا اللَّهَ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ عِفَّةِ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ تَكُونُوا مَعَنَا فِی الرَّفِيقِ الْأَعْلَی (۳).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: ابراهیم مخارقی گفت: برای ابوعبد الله جعفر بن محمد علیه السلام دینم را توصیف کردم و گفتم: شهادت می دهم معبودی جر خداوند نیست، یگانه است و شریکی ندارد. و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و علی پیشوای عادل پس از اوست، سپس حسن و حسین سپس علی بن حسین سپس محمد بن علی سپس شما هستید ای آقای من. پس فرمود: خداوند تو را رحمت کند. و فرمود: از خداوند پروا کنید، از خداوند پروا کنید، از خداوند پروا کنید، بر شما باد به ورع و راستی در گفتار و أدای امانت و عفت در شکم و فرج، تا در رفیق اعلی با ما باشید. - . امالی طوسی ۲ : ۲۲۶ -

**[ترجمه]

«۴»

مع، [معانی الأخبار] عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمْزَةَ وَ مُحَمَّدٍ ابْنَیْ حُمْرَانَ قَالا: اجْتَمَعْنَا عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی جَمَاعَةٍ مِنْ أَجِلَّةِ مَوَالِيهِ وَ فِينَا حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ فَخُضْنَا فِی الْمُنَاظَرَةِ وَ حُمْرَانُ سَاكِتٌ فَقَالَ لَهُ

۱- ۱. أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۱۸۲.

۲- ۲. الكافی: ج ۲ ص ۲۳، و فيه: صحيفه مخاصم يسأل عن الدين.

۳- ۳. أمالی الطوسیّ ج ۲: ۲۲۶.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا لَکَ لَا تَتَکَلَّمُ یَا حُمْرَانُ فَقَالَ یَا سَیِّدِی آلَیْتُ عَلَی نَفْسِی (۱) أَنْ لَا أَتَکَلَّمَ فِی مَجْلِسٍ تَکُونُ فِیهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّی قَدْ أَذِنْتُ لَکَ فِی الْکَلَامِ فَتَکَلَّمْ فَقَالَ حُمْرَانُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً خَارِجٌ مِنَ الْحَدَّیْنِ حَدِّ التَّعْطِیلِ وَ حَدِّ التَّشْبِیهِ وَ أَنَّ الْحَقَّ الْقَوْلُ بَیْنَ الْقَوْلَیْنِ لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْجَنَّهَ حَقٌّ وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیّاً حُجَّهُ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ لَا یَسَعُ النَّاسَ جَهْلُهُ وَ أَنَّ حَسَناً بَعْدَهُ وَ أَنَّ الْحُسَیْنَ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ ثُمَّ أَنْتَ یَا سَیِّدِی مِنْ بَعْدِهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام التُّرُّ تُرُّ حُمْرَانَ ثُمَّ قَالَ یَا حُمْرَانُ مُدَّ الْمِطْمَرَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الْعَالَمِ قُلْتُ یَا سَیِّدِی وَ مَا الْمِطْمَرُ فَقَالَ أَنْتُمْ تُسَمُّونَهُ خَیْطَ الْبَنَّاءِ فَمَنْ خَالَفَکَ عَلَی هَذَا الْأَمْرِ فَهُوَ زِنْدِیقٌ فَقَالَ حُمْرَانُ وَ إِنْ کَانَ عَلَوِیّاً فَاطِمِیّاً فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ إِنْ کَانَ مُحَمَّدِیّاً عَلَوِیّاً فَاطِمِیّاً(۲).

**[ترجمه]معانی الأخبار: حمزه و محمد پسران حمران گفتند: به همراه گروهی از والاترین شیعیان نزد امام صادق علیه السلام گرد آمدیم و حمران بن اعین نیز در میان ما بود. پس مشغول مناظره شدیم و حمران همچنان ساکت بود. پس امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای حمران، چرا چیزی نمی گویی؟ پس گفت: بر خودم لازم گردانیده ام جایی که شما حضور دارید سخن نگویم. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: به تو اجازه سخن گفتن می دهم. سپس حمران سخن را آغاز کرد و گفت: شهادت می دهم معبودی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی ندارد. فرزند و همسری ندارد و از دو حد بیرون است: حد تعطیل و حد تشبیه، و گفتار درست میان دو گفتار است، نه جبر است و نه تفویض. و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست که او را با هدایت و آیین راستین فرستاد تا آن را بر تمام دین ها آشکار گرداند، هر چند برای مشرکان ناپسند آید. و گواهی می دهم بهشت و دوزخ راست است و برانگیخته شدن پس از مرگ راست است. و گواهی می دهم علی علیه السلام حجت خداوند بر مردم است. کسی نمی تواند او را نشناسد. و پس از او حسن است و سپس حسین و سپس علی بن حسین سپس محمد بن علی سپس شما ای مولای من پس از آن ها هستید. پس امام صادق علیه السلام فرمود: ریسمان، ریسمان حمران است. سپس فرمود: میان خودت و عالم مطمر بکش. گفتم: مولای من مطمر چیست؟ فرمود: شما به آن می گویید: نخ بنایی، پس هر کس در این مورد با تو مخالفت کرد زندیق است. سپس حمران گفت: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: حتی اگر محمدی، علوی و فاطمی باشد. - . معانی الأخبار: ۲۱۲ -

**[ترجمه]

بیان

فخضنا أی شرعنا و دخلنا و فی القاموس التر بالضم الخیط یقدر به البناء و قال المطمار خیط للبناء یقدر به کالمطمر انتهی و هذا الخبر ینفی الواسطه بین الإیمان و الکفر فمن لم یکن إمامیا صحیح العقیده فهو کافر.

**[ترجمه]«فخضنا» یعنی آغاز کردیم و وارد شدیم. و در قاموس «التّرّ» با ضمه نخی است که با آن بنا را اندازه گیری می کنند و گفته است: مطمار نخی است برای بنّا که با آن اندازه گیری می کند، مانند مطمر؛ پایان. این حدیث وجود واسطه میان ایمان و کفر را رد می کند. پس هر کس که امامی مذهب با عقیده ای صحیح نباشد کافر است.

**[ترجمه]

«۵»

سن، [المحاسن] عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: أَدْخَلْتُ عُمَرَ أَخِي عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ هَذَا عُمَرُ أَخِي وَ هُوَ يُرِيدُ أَنْ يَسْمَعَ مِنْكَ شَيْئاً فَقَالَ لَهُ سَلْ مَا شِئْتَ فَقَالَ أَسْأَلُكَ عَنِ الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ غَيْرَهُ وَ لَا يَعْذِرُهُمْ عَلَى جَهْلِهِ فَقَالَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ حِجُّ الْبَيْتِ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ جُمْلَةً وَ الِايتِمَامُ بِأَئِمَّهِ الْحَقِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ عُمَرُ سَمِّهِمْ لِي أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَقَالَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ

ص: ۴

۱- ۱. أی حکمت علیها و ألزمتها.

۲- ۲. معانی الأخبار ص ۲۱۲.

بْنُ عَلِيٍّ وَ الْخَيْرُ يُعْطِيهِ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ فَقَالَ لَهُ فَأَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ يَجْرِي لِآخِرِنَا مَا يَجْرِي لِأَوَّلِنَا وَ لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ فَضْلُهُمَا قَالَ لَهُ فَأَنْتَ قَالَ هَذَا الْأَمْرُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ قَالَ فَأَنْتَ قَالَ هَذَا الْأَمْرُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي حَدُّ الزَّانِي وَ السَّارِقِ قَالَ فَأَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ الْقُرْآنُ نَزَلَ فِي أَقْوَامٍ وَ هِيَ تَجْرِي فِي النَّاسِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ لَتَزِيدُنِي عَلَى أَمْرٍ(۱).

**[ترجمه]المحاسن: معاذ بن مسلم گفت: برادرم عمر را بر امام صادق علیه السلام وارد نمودم، سپس به ایشان گفتم: این برادرم عمر است و می خواهد چیزی از شما بشنود. پس فرمود: هر چه می خواهی بپرس. گفت: از شما درباره چیزی می پرسم که خداوند جز آن را از بندگانش نمی پذیرد و در ندانستن آن عذری از ایشان قبول نمی کند. امام فرمود: گواهی بر اینکه معبودی جز خداوند نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و نمازهای پنج گانه و روزه ماه رمضان و غسل از جنابت و حج خانه خدا و اقرار به همه آنچه از جانب خداوند آمده است و اقتدا به پیشوایان راستین از خاندان محمد صلی الله علیه و آله. پس عمر گفت: خداوند شما را اصلاح کند؛ آن ها را برایم نام ببر. فرمود: علی امیر مؤمنان است و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی (امامان به حق هستند) و خداوند خیر را به هر کس بخواهد می بخشد. پس به ایشان گفت: فدایتان شوم، پس شما چطور؟ فرمود: آنچه برای اولین ما پیش آمد برای آخرین ما نیز پیش خواهد آمد. و محمد و علی صلوات الله علیهما نیز فضیلت خاص خود را دارند. پس به ایشان گفت: پس شما چطور؟ فرمود: امر امامت چیزی است که مانند شب و روز در جریان است. پس گفت: پس شما چطور؟ فرمود: امر امامت جریان دارد همان طور که حد بر زناکار و دزد جاری می شود. پس گفت: فدایتان شوم، شما چطور؟ فرمود: قرآن درباره مردمانی نازل شد و تا روز قیامت میان مردم جاری است. گفت: گفتم: فدای شما گردم، همانا در این مورد بر دانش من افزودید. - . المحاسن: ۲۸۸، و درآن چنین آمده است: هذا الامر یجری لآخرنا کما یجری لأولنا. -

**[ترجمه]

«۶»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ هِشَامِ بْنِ عَجْلَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ لَا أَسْأَلُ عَنْهُ أَحَداً بَعْدَكَ أَسْأَلُكَ عَنِ الْإِيمَانِ الَّذِي لَا يَسَعُ النَّاسَ جَهْلُهُ فَقَالَ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَ حِجُّ الْبَيْتِ وَ صَوْمُ رَمَضَانَ وَ الْوَلَايَةُ لَنَا وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا وَ تَكُونُ مَعَ الصِّدِّيقِينَ (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: هشام بن عجلان گفت: به ابوعبدالله علیه السلام گفتم: از شما درباره چیزی می پرسم که پس از شما از کسی درباره آن سؤال نخواهم کرد. از شما درباره ایمانی می پرسم که مردم نمی توانند نسبت به آن نادان باشند. پس فرمود: گواهی به اینکه معبودی جز خداوند نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و اعتراف به درستی هر چه از جانب خداوند آمده و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و حج خانه خدا و روزه رمضان و پذیرش ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما، تا آنکه از صدیقان باشی. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۱۷ -

**[ترجمه]

بیان:

و تكون مع الصديقين أى إذا فعلت جميع ذلك تكون الآخره مع الصديقين كما قال تعالى فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ (۳) أو المعنى و من الإيمان الكون معهم و متابعتهم كما قال تعالى وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۴).

**[ترجمه]و «تكون مع الصديقين» يعنى اگر همه اين كارها را انجام دهى در آخرت همراه به صديقان خواهى بود. مانند فرموده خداوند كه: {آن ها همراه با كسانى هستند كه خداوند به ايشان نعمت داده است يعنى پيامبران و صديقان} - . نساء / ۶۹ - و يا به اين معنى كه بودن با آن ها و پيروى از ايشان از ايمان است، همان گونه كه خداوند بزرگ فرمود: {و همراه راست گويان باشيد}. - . توبه / ۱۲۰ -

**[ترجمه]

«۷»

كش، [رجال الكشى] عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ هُوَ فِى مَنْزِلِ أَخِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا حَقَّ لَكَ جعلت فداك ما حق لك إِلَى هَذَا الْمَنْزِلِ قَالَ طَلَبُ النُّزْهَهِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَ لَا أَقُصُّ عَلَيْكَ دِينِىَ الَّذِى أَدِينُ اللَّهَ بِهِ قَالَ بَلَى يَا عَمْرُو قُلْتُ إِنِّى أَدِينُ اللَّهَ بِشَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ السَّاعَهَ آتِيَهٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِى الْقُبُورِ وَ إِقَامِ الصَّلَاهِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاهِ وَ صَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجِّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ الْوَلَايَهِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ

ص: ۵

۱- ۱. المحاسن: ص ۲۸۸. و فيه: هذا الامر يجرى لآخرنا كما يجرى لأولنا.

۲- ۲. تفسير العيّاشىّ ج ۲ ص ۱۱۷.

۳- ۳. النساء: ۶۹.

۴- ۴. براءه: ۱۲۰.

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْوَلَايَهِ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْوَلَايَهِ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ الْوَلَايَهِ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ أَئِمَّتِي عَلَيْهِ أَحْيَا وَ عَلَيْهِ أَمُوتُ وَ أَدِينُ اللَّهَ بِهِ قَالَ يَا عَمْرُو هَذَا وَ اللَّهِ دِينِي وَ دِينُ آبَائِيَ الَّذِي نَدِينُ اللَّهَ بِهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَهِ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ كُفَّ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ لَا تَقُلْ إِنِّي هَدَيْتُ نَفْسِي بَلْ هَدَاكَ اللَّهُ فَاشْكُرْ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ لَا تَكُنْ مِمَّنْ إِذَا أَقْبَلَ طُعِنَ فِي عَيْنَيْهِ وَ إِذَا أَدْبَرَ طُعِنَ فِي قَفَاهُ وَ لَا تَحْمِلِ النَّاسَ عَلَى كَاهِلِكَ فَإِنَّهُ يُوشِكُ إِنْ حَمَلْتَ النَّاسَ عَلَى كَاهِلِكَ أَنْ يُصَدِّعُوا شَعَبَ كَاهِلِكَ (۱).

كا، [الكافي] عن علي عن أبيه و أبي علي الأشعري عن محمد بن عبد الجبار جميعا عن صفوان: مثله (۲)

**[ترجمه]رجال كشي: عمرو بن حريث از امام صادق عليه السلام نقل مى كند و مى گويد: روزى كه امام در منزل برادر خود عبد الله بن محمد بود بر ايشان وارد شدم و به ايشان گفتم: فدايتان شوم، چه چيز شما را به اين منزل آورده؟ فرمود: طلب تفريح. گفت: گفتم: فدايت شوم، آيا دينم را كه به آن متديّن هستم را برايتان بازگو كنم؟ فرمود: بله اى عمرو. گفتم: تديّن من براى خداوند چنين است كه گواهى مى دهم معبودى جز خداوند نيست و محمد صلى الله عليه و آله بنده و فرستاده اوست و قيامت بدون شك فراخواهد رسيد و خداوند همه كسانى را كه در گورها هستند برخواهد انگيخت. و به برپايى نماز و دادن زكات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا براى كسانى كه راهى به سوى آن بيابند و ولايت على بن ابى طالب اميرمؤمنان پس از پيامبر خدا و سرپرستى حسن و حسين و على بن حسين و محمد بن على پس از او معتقدم و شما پيشوايان من هستيد. با اين اعتقاد زنده هستم و با آن مى ميرم و دين من براى خدا اين گونه است. فرمود: اى عمرو، به خدا سوگند اين دين من و پدران من است كه آشكارا و پنهانى خداوند را به آن عبادت و اطاعت مى كنيم. پس از خداوند پروا كن و زبانت را از هر چيز جز نيكى بازدار و هرگز نگو من خودم راه را پيدا كردم، بلكه خداوند تو را هدايت نمود. پس بر نعمت هايى كه خداوند به تو عطا كرد، سپاسگزار باش و از كسانى نباش كه هنگامى كه رو در رو هستند در مقابلشان بدگويى مى شود و چون پشت مى كنند در پشت سر او را بدگويى مى كنند. و كارى نكن كه مردم بر شانه ات سوار شوند كه اگر مردم را بر پشت خود سوار كنى، بيم آن مى رود استخوان ميان دو كتفت را خرد كنند. - . رجال كشى: ۳۵۶ -

كافى مانند آن را از صفوان نقل كرده است. - . الكافى ۲ : ۲۳ با اندكى اختلاف -

**[ترجمه]

بيان

فى القاموس التنزه التباعد و الاسم النزهه بالضم و مكان نزه ككتف و نزيه و أرض نزهه بكسر الزاى و نزيهه بعيده عن الريف و غمق المياه و ذبان القرى و مد البحار و فساد الهواء نزه ككرم و ضرب نزاهه و نزاهيه و الرحل تباعد عن كل مكروه فهو نزيه و استعمال التنزه فى الخروج إلى البساتين و الخضر و الرياض غلط قبيح و هو بنزهه من الماء بالضم ببعد(۳).

**[ترجمه]در قاموس «التنزه» يعنى دورى كردن. و اسم آن «النزهه» با ضمه است. و «مكان نزه» بر وزن كتف است. و «نزيه» و «أرض نزهه» با كسره زاء مى باشد. و «نزيهه» يعنى دور از آب و علف و رطوبت آب ها و مگس هاى آبادى ها و نمناكى

دریاها و آلودگی هوا. «نزه» بر وزن «کرم و ضرب»، «نزاهه و نزاهیه» مصدر آن است. و «الرحل» دوری کردن از هر ناپسند است، پس او نزیه است. و استفاده «التنزه» در بیرون رفتن به سوی بوستان و سبزه زار و باغ ها، نادرست و ناپسند است. و « هو بنزهه من الماء» با ضمه به معنای دوری است. - . قاموس ۴ : ۲۹۴ -

**[ترجمه]

و أقول

کفی باستعماله علیه السلام فی هذا المعنی شاهدا علی صحته و فصاحته و إن أمکن حمله علی بعض المعانی التی ذکرها مع أنهم علیهم السلام قد کانوا یتکلمون بعرف المخاطبین و مصطلحاتهم تقریبا إلی أفهامهم و قال فی المصباح قال ابن السکیت فی فصل ما تضعه العامه فی غیر موضعه خرجنا نتنزه إذا خرجوا إلی البساتین و إنما

ص: ۶

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۳۵۶.

۲- ۲. الکافی: ج ۲ ص ۲۳. مع اختلاف یسیر.

۳- ۳. القاموس ج ۴: ۲۹۴. و الریف: أرض فیها زرع و خصب، و قیل: حیث تکون الخضر و المیاه، و غمق البحار: نداه یعنی رطوبه الهواء، و ذبان جمع ذباب و هی فی القری لقذاره أرضها و هوائها أکثر منها فی المدن، و مد البحار: نداها فی صمیم الحر تقع علی الناس لیلا.

التنزه التباعد من المياه و الأرياف و قال ابن قتيبه ذهب أهل العلم فی قول الناس خرجوا يتنزهون إلی البساتين أنه غلط و هو عندی ليس بغلط لأن البساتين فی كل بلد إنما تكون خارج البلد فإذا أراد أحد أن يأتيها فقد أراد البعد عن المنازل و البيوت ثم كثر هذا حتی استعملت النزهه فی الخضر و الجنان.

قوله أدين به فی الكافی أدين الله به أی أعبد الله و أطيعه بتلك العقائد و الأعمال و فی الكافی لمحمد بن علی و لك من بعده و أنكم أئمتی قوله عليه السلام فی السر و العلانيه أی بالقلب و اللسان و الجوارح أو فی الخلوه و المجامع مع عدم التقيه و كف لسانک تخصيص كف اللسان بالذكر بعد الأمر بالتقوی مطلقا لكون أكثر الشرور منه و فيه إشعار بالتقيه أيضا و لا تقل إنی هديت نفسی أی لا تفسد دينک بالعجب و اعلم أن الهدايه من الله كما قال تعالی قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ (۱) و فی الكافی بل الله هداک فأد شكر ما أنعم الله عز و جل به عليک و لا تكن ممن إذا أقبل أی كن من الأخيار ليمدحک الناس فی وجهک و قفاک و لا تكن من الأشرار الذين يذمهم الناس فی حضورهم و غيبتهم أو أمر بالتقيه من المخالفين أو بحسن المعاشره مطلقا و لا تحمل الناس علی كاهلک أی لا تسلط الناس علی نفسک بترک التقيه أو لا تحملهم علی نفسک بكثره المداهنه و المداراه معهم بحيث تتضرر بذلک كأن يضمن لهم أو يتحمل عنهم ما لا يطيق أو يطمعهم فی أن يحكم بخلاف الحق أو يوافقهم فيما لا يحل و هذا أفيد و إن كان الأول أظهر فی القاموس الكاهل كصاحب الحارک أو مقدم أعلی الظهر مما يلی العنق و هو الثلث الأعلی و فيه ست فقر أو ما بين الكتفين أو موصل العنق فی الصلب و قال الصدع الشق فی شی ء صلب و قال الشعب بالتحريک بعد ما بين المنكبين.

**[ترجمه]استفاده امام عليه السلام از آن در اين معنا (تفريح) شاهدی است برای درستی و فصاحت آن، هرچند حمل آن بر برخی از معناهايی كه ياد كرده است ممكن باشد، با اين وجود كه امامان عليهم السلام برای نزديكی به فهم مردم با عرف و اصطلاحات آن ها سخن می گفتند. و در مصباح گفته شده ابن سكيت در فصل سخنانی كه مردم آن را در غير جايگاه خود استفاده می كنند گفته است: «خرجنا نتنزه» برای زمانی است كه به سوی باغ ها بيرون می روند، در حالی كه «تنزه» برای دور شدن از آب و علف است. و ابن قتيبه گفته است: اهل علم اين نظر را دارند كه كلام مردم كه می گويند: «خرجوا يتنزهون إلی البساتين» غلط است، اما به نظر من اين غلط نيست، چرا كه باغ ها در همه سرزمين ها فقط خارج شهر هستند؛ پس هنگامی كه كسی بخواهد به سوی آن برود بايد از منازل و خانه ها دور شود. سپس استفاده از آن زياد شد تا اينكه «نزهه» درباره سبزه و باغ نيز به كار برده شد.

سخن او كه: «أدين به» در كافی چنين است: «أدين الله به» يعنی خداوند را عبادت می كنم و با اين عقايد و اعمال او را اطاعت می كنم. و در كافی آمده: «لمحمد بن علی و لک من بعده و أنكم أئمتی» سخن امام عليه السلام كه: «فی السر و العلانيه» يعنی با قلب و زبان و همه اعضا، يا در خلوت و در حضور ديگران، بدون تقيه. و «كف لسانک» اختصاصی ذكر كردن بازداشتن زبان پس از دستور به مطلق تقوا، از اين باب است كه بيشتر بدی ها از جانب زبان است، و نيز در آن اشاره خفيفی به مراعات تقيه نيز وجود دارد. و «لا تقل إنی هديت نفسی» يعنی دين خود را با خودبينی نابود نكن و بدان كه هدايت از جانب خداوند است، آن چنان كه خداوند بزرگ می فرمايد: {بگو به خاطر اسلام آوردن خود بر من منت نگذاريد، بلكه خداوند بر شما منت دارد كه شما را به ايمان هدايت نموده است.} - . حجرات / ۱۸ -

و در کافی چنین آمده است: «بلکه خدا تو را هدایت فرمود؛ پس شکر آن نعماتی را که خدای عز و جل به تو عطا نموده، ادا کن». و «لاـ تکن ممن إذا أقبل» یعنی از نیکان باش تا مردم تو را در حضور و نبودت ستایش کنند و از جمله بدکارانی نباش که مردم آن ها را در حضور و نبودشان ملامت می کنند. یا اینکه دستور به تقیه از مخالفان یا معاشرت نیکو به صورت مطلق می باشد. و «لا تحمل الناس علی کاهلک» یعنی با ترک تقیه مردم را بر خود مسلط نکن. و یا با مدارا و سستی بسیار آنان را بر خود قدرتمند نساز تا به جهت آن زیان کنی. گویی آنچه را بر آن توانایی ندارند برای آن ها ضمانت می کند یا آن را که خود طاقت حملش را ندارد، از دوش آنان برمی دارد و یا تشویقشان می کند تا بر خلاف راستی حکم کنند یا در آنچه روا نیست با آن ها موافقت کند. و این معانی از لفظ بر می آید، هر چند معنای اول روشن تر است. در قاموس کاهل بر وزن صاحب، به معنای استخوان دو کتف یا جلوی قسمت بالایی پشت و کنار گردن است و آن یک سوم بالای آن است که شش مهره دارد. یا آنچه میان دو کتف است یا استخوانی است که گردن را به صلب وصل می کند. و گفته: «الصدع» شکستن چیز سخت است، و گفته است: «الشعب» با حرکت حروف آن فاصله بین شانه هاست.

**[ترجمه]

«۸»

کش، [رجال الکشی] عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ الْجَمَّالِ قَالَ: دَخَلَ خَالِدٌ الْبَجَلِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي

ص: ۷

۱- ۱. الحجرات: ۱۸.

أَرِيدُ أَنْ أَصِفَ لَکَ دِینِیَ الَّذِی أَدِینُ اللَّهَ بِهِ وَ قَدْ قَالَ لَهُ قَبْلَ ذَلِکَ إِنِّی أَرِیدُ أَنْ أَسْأَلَکَ فَقَالَ لَهُ سَلْنِی فَوَ اللَّهِ لَا تَسْأَلُنِی عَنْ شَیْ ءٍ إِلَّا حَدَّثْتُکَ بِهِ عَلَی حَدِّهِ لَا أَکْتُمُهُ قَالَ إِنَّ أَوَّلَ مَا أُبْدِی أَنِّی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ لَیْسَ إِلَهٌ غَیْرُهُ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام کَذَلِکَ رَبُّنَا لَیْسَ مَعَهُ إِلَهٌ غَیْرُهُ ثُمَّ قَالَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام کَذَلِکَ مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللَّهِ مُقِرٌّ لَهُ بِالْعُبُودِیَّهِ وَ رَسُولُهُ إِلَی خَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیّاً کَانَ لَهُ مِنَ الطَّاعَهِ الْمَفْرُوضَهِ عَلَی الْعِبَادِ مِثْلُ مَا کَانَ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله عَلَی النَّاسِ فَقَالَ کَذَلِکَ کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام قَالَ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ کَانَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام مِنَ الطَّاعَهِ الْوَاجِبَهِ عَلَی الْخَلْقِ مِثْلُ مَا کَانَ لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ صلی الله علیهما قَالَ فَقَالَ کَذَلِکَ کَانَ الْحَسَنُ قَالَ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ کَانَ لِلْحُسَیْنِ مِنَ الطَّاعَهِ الْوَاجِبَهِ عَلَی الْخَلْقِ بَعْدَ الْحَسَنِ مَا کَانَ لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ الْحَسَنِ قَالَ فَکَذَلِکَ کَانَ الْحُسَیْنُ قَالَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ کَانَ لَهُ مِنَ الطَّاعَهِ الْوَاجِبَهِ عَلَی جَمِیعِ الْخَلْقِ کَمَا کَانَ لِلْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ فَکَذَلِکَ کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ قَالَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام کَانَ لَهُ مِنَ الطَّاعَهِ الْوَاجِبَهِ عَلَی الْخَلْقِ مِثْلُ مَا کَانَ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ فَقَالَ کَذَلِکَ کَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ أَوْرَثَکَ اللَّهُ ذَلِکَ کُلَّهُ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حَسْبُکَ اسْکُتِ الْآنَ فَقَدْ قُلْتَ حَقّاً فَسَکَتُّ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً لَهُ عَقِبٌ وَ ذُرِّیَّهٌ إِلَّا أَجْرَی لِآخِرِهِمْ مِثْلَ مَا أَجْرَی لِأَوَّلِهِمْ وَ إِنَّا نَحْنُ ذُرِّیَّهُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ أَجْرَی لِآخِرِنَا مِثْلَ مَا أَجْرَی لِأَوَّلِنَا وَ نَحْنُ عَلَی مِنْهَاجِ نَبِیِّنَا صلی الله علیه و آله لَنَا مِثْلُ مَا لَهُ مِنَ الطَّاعَهِ الْوَاجِبَهِ(۱).

**[ترجمه]رجال کشی: ابوسلمه جمال گفت: خالد بجلی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و من نزد ایشان بودم. پس گفت: فدایت شوم، من می خواهم دینم را که با آن خدا را می پرستم برای شما بازگو کنم، و پیش از آن نیز گفته بود: می خواهم از شما سؤالی بپرسم. پس فرمود: بپرس که به خدا سوگند هر چه از من بپرسی، پاسخش را یکی یکی به تو خواهم داد و آن را پنهان نخواهم کرد. گفت: اولین چیزی که با آن آغاز می کنم این است که که گواهی می دهم معبودی جز خداوند نیست، یکتاست و شریکی ندارد و معبودی جز او نیست. گفت: پس امام صادق علیه السلام فرمود: همچنین محمد صلی الله علیه وآله بنده خداست که به بندگی خداوند اقرار می کند و فرستاده او برای آفریدگان او است. سپس گفت: و گواهی می دهم حقّ پیروی از علی علیه السلام مانند حق پیروی از محمد صلی الله علیه وآله بر همه بندگان واجب است. گفت: حضرت فرمود: علی علیه السلام نیز چنین عقیده ای داشت؛ گفت: هم چنین برای حسن بن علی علیهما السلام مانند حق پیروی از محمد و علی صلی الله علیهما وآلهما بر همه بندگان واجب است. حضرت فرمود: حسن علیه السلام نیز چنین عقیده ای داشت؛ گفت: گواهی می دهم فرمانبرداری از حسین پس از حسن مانند آنچه از محمد و علی و حسن صلوات الله علیهم واجب بوده است بر همه بندگان واجب می باشد. حضرت فرمود: حسین علیه السلام نیز چنین عقیده ای داشت؛ گفت: پس گواهی می دهم فرمان برداری از علی بن حسین نیز مانند آنچه از حسین علیه السلام واجب بوده است بر همه بندگان واجب می باشد. حضرت فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام نیز چنین عقیده ای داشت؛ گفت: پس گواهی می دهم فرمان برداری از محمد بن علی علیهما السلام نیز مانند آنچه از علی بن حسین علیهما السلام واجب بوده است بر همه بندگان واجب می باشد. حضرت فرمود: محمد بن علی علیهما السلام نیز چنین عقیده ای داشت؛گفت: پس گواهی می دهم خداوند تو را وارث همه آن قرار داده است. گفت: پس ابوعبدالله علیه السلام فرمود: برای تو کافی است، اکنون دیگر سکوت کن. پس من ساکت شدم. پس حضرت خداوند را سپاس گزارد و او را ستود. پس فرمود: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد که نسل و فرزندانی داشته، مگر اینکه آنچه را برای اولین کس از آن ها بوده برای آخرینشان نیز اجرا نموده است. و همانا ما نسل محمد صلی الله علیه و آله

هستیم و به راستی آنچه خداوند برای اولین کس از ما جاری کرده برای آخرین کس از ما نیز جاری فرموده و ما بر روش پیامبر خود هستیم. اطاعت از ما مانند اطاعت از او واجب است. - . رجال کشی: **۳۵۹** -

**[ترجمه]

«۹»

کش، [رجال الکشی] عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ دَاوُدَ عَنْ یُوسُفَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَصِفُ لَکَ دِینِیَ الَّذِی أَدِینُ اللَّهَ بِهِ فَإِنْ أَکُنْ عَلَی حَقٍّ فَثَبِّتْنِی وَ إِنْ أَکُنْ عَلَی غَیْرِ الْحَقِّ فَرُدَّنِی إِلَی الْحَقِّ قَالَ هَاتِ قَالَ قُلْتُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ عَلِیّاً کَانَ إِمَامِی

ص: ۸

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۳۵۹.

وَ أَنَّ الْحَسَنَ كَانَ إِمَامِی وَ أَنَّ الْحُسَیْنَ كَانَ إِمَامِی وَ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ كَانَ إِمَامِی وَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ كَانَ إِمَامِی وَ أَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ عَلَی مِنْهَاجِ آبَائِكَ قَالَ فَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ مِرَاراً رَحِمَكَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ هَذَا وَ اللَّهِ دِینُ اللَّهِ وَ دِینُ مَلَائِكَتِهِ وَ دِینِی وَ دِینُ آبَائِیَ الَّذِی لَا یَقْبَلُ اللَّهُ غَیْرَهُ (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: یوسف گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: دینم را که با آن خداوند را می پرستم برایتان توصیف می کنم، پس اگر درست بود استوارم دارید و اگر غیر از آن بود مرا به سوی حق بازگردانید. فرمود: بگو. گفتم: گواهی می دهم معبودی جز خداوند نیست که یکتاست و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست و علی علیه السلام پیشوای من است و حسن علیه السلام پیشوای من است، و حسین علیه السلام پیشوای من است، و علی بن حسین علیهما السلام پیشوای من است، و محمد بن علی علیهما السلام پیشوای من است، و شما که فدایتان شوم بر روش پدران خود هستید. گفت: پس در این هنگام حضرت چند مرتبه فرمود: خداوند تو را رحمت کند، سپس فرمود: به خدا سوگند این دین خداوند و دین فرشتگان او و دین من و پدران من است که خداوند چیزی جز آن را نمی پذیرد. -. رجال کشی: ۳۶۰ -

**[ترجمه]

«۱۰»

کش، [رجال الكشی] عَنْ جَعْفَرٍ وَ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِیَادٍ الْعَطَّارِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَیْكَ دِینِی وَ إِنْ كُنْتُ فِی حَسَنَاتِی مِمَّنْ قَدْ فَرَغَ مِنْ هَذَا قَالَ فَآتِهِ قَالَ قُلْتُ إِنِّی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صلی الله علیه و آله وَ أُقِرُّ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَقَالَ لِی مِثْلَ مَا قُلْتُ وَ أَنَّ عَلِیّاً إِمَامِی فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ مَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا وَ مَنْ رَدَّ عَلَیْهِ كَانَ كَافِراً ثُمَّ وَصَفْتُ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام حَتَّی انْتَهَیْتُ إِلَیْهِ فَقَالَ مَا الَّذِی تُرِیدُ أَ تُرِیدُ أَنْ أَتَوَلَّاكَ عَلَی هَذَا فَإِنِّی أَتَوَلَّاكَ عَلَی هَذَا(۲).

**[ترجمه]رجال کشی: حسن بن زیاد عطار از امام صادق علیه السلام نقل می کند و می گوید: به ایشان گفتم: می خواهم دینم را بر شما عرضه کنم، اگر چه در نیکی هایم از کسانی باشم که از (امر تصحیح عقایدم) فارغ شده ام. فرمود: بگو. گفت: گفتم: گواهی می دهم معبودی جز خداوند نیست که شریکی ندارد و محمد صلی الله علیه وآله بنده و فرستاده اوست. و به آنچه از جانب خداوند آورده است اقرار می کنم. پس مانند آنچه گفتم را به من فرمود، و (گفتم) اینکه علی علیه السلام پیشوای من است و خداوند فرمان برداری از او را واجب گردانده است. هر کس او را بشناسد مؤمن است و هر که نسبت به حق او نادان باشد گمراه است و هر کس او را نپذیرد کافر شده است. سپس امامان را توصیف کردم تا آنکه به ایشان رسیدم. پس فرمود: چه می خواهی؟ آیا می خواهی این عقیده را به تو واگذارم؟ پس همانا من این عقیده را به تو واگذار می کنم. -. رجال کشی: ۳۶۱ و در آن چنین است: فی حسبانی. -

**[ترجمه]

بیان

و إن کنت فی حسناتی أی بسبب أفعالی الحسنه و متابعتی إیاکم فیها و اطمئنانی بها محسوبا ممن فرغ من تصحیح أصول عقائده و فرغ منها و الظاهر أنه کان حسبانی أی ظنی.

**[ترجمه]«و إن کنت فی حسناتی» یعنی به وسیله کارهای نیکم و پیروی ام از شما در آن و اطمینانم از آن از جمله کسانی باشم که از تصحیح عقاید خود بی نیاز شده اند. و به نظر می رسد «حسبانی» بوده است، یعنی گمان من.

**[ترجمه]

«11»

کِتَابُ صِفَاتِ الشِّیعَهِ، لِلصَّدُوقِ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَهَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: لَیْسَ مِنْ شِیعَتِنَا مَنْ أَنْکَرَ أَرْبَعَهَ أَشْیَاءَ الْمِعْرَاجَ وَ الْمُسَاءَلَهَ فِی الْقَبْرِ وَ خَلْقَ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ الشَّفَاعَهَ.

وَ عَنِ ابْنِ عُبْدُوسٍ عَنِ ابْنِ قُتَیْبَهَ عَنِ الْفَضْلِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: مَنْ أَقَرَّ بِتَوْحِیدِ اللَّهِ وَ نَفَی التَّشْبِیهَ عَنْهُ وَ نَزَّهَهُ عَمَّا لَا یَلِیقُ بِهِ وَ أَقَرَّ أَنَّ لَهُ الْحَوْلَ وَ الْقُوَّهَ وَ الْإِرَادَهَ وَ الْمَشِیَّهَ وَ الْخَلْقَ وَ الْأَمْرَ وَ الْقَضَاءَ وَ الْقَدَرَ وَ أَنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ مَخْلُوقَهٌ خَلْقَ تَقْدِیرٍ لَا خَلْقَ تَکْوِینٍ وَ شَهِدَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَّ عَلِیّاً وَ الْأَئِمَّهَ بَعْدَهُ حُجَجُ اللَّهِ وَ وَالَی أَوْلِیَاءَهُمْ وَ عَادَی أَعْدَاءَهُمْ وَ اجْتَنَبَ الْکَبَائِرَ وَ أَقَرَّ بِالرَّجْعَهِ

ص: 9

1- 1. رجال الکشّیّ ص 360.

2- 2. رجال الکشّیّ ص 361 و فیه فی حسبانی:

وَ الْمُتْعَتَيْنِ وَ آمَنَ بِالْمِعْرَاجِ وَ الْمُسَاءَلَهِ فِی الْقَبْرِ وَ الْحَوْضِ وَ الشَّفَاعَهِ وَ خَلْقِ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ الصِّرَاطِ وَ الْمِیزَانِ وَ الْبَعْثِ وَ النُّشُورِ وَ الْجَزَاءِ وَ الْحِسَابِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ حَقّاً وَ هُوَ مِنْ شِیعَتِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ (۱).

**[ترجمه]صفات الشیعه: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس چهار چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج و سؤال در قبر و آفرینش بهشت و دوزخ و شفاعت .

و امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس به یگانگی خداوند اقرار کند و تشبیه را از او نفی کند و او را از آنچه شایسته او نیست پاک بداند و اقرار کند که نیرو و جنبش و اراده و خواست و آفرینش و فرمان و قضا و قدر از جانب اوست، و اینکه کارهای بندگان به آفرینش تقدیر آفریده شده است و نه آفرینش تکوینی، و گواهی به اینکه محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و علی و امامان پس از او حجت خدا هستند و دوستی با دوستان آنان و دشمنی با دشمنان آن ها، و دوری از گناهان بزرگ و به رجعت و به متعه حج و نکاح و معراج و پرسش قبر و حوض و شفاعت و آفرینش بهشت و جهنم و صراط و میزان و برانگیخته شدن و پاداش و حساب اعتراف کند، پس او مؤمن راستین است و از پیروان ما اهل بیت می باشد. - . صفات الشیعه: ۱۸۹ -

**[ترجمه]

«۱۲»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِیهِ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی لَیْلَی عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّکُمْ لَا تَکُونُونَ صَالِحِینَ حَتَّی تَعْرِفُوا وَ لَا تَعْرِفُونَ حَتَّی تُصَدِّقُوا وَ لَا تُصَدِّقُونَ حَتَّی تُسَلِّمُوا أَبْوَاباً أَرْبَعَهً لَا یَصْلُحُ أَوَّلُهَا إِلَّا بِآخِرِهَا ضَلَّ أَصْحَابُ الثَّلَاثَهِ وَ تَاهُوا تَیْهاً بَعِیداً إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَا یَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَ لَا یَتَقَبَّلُ إِلَّا بِالْوَفَاءِ بِالشُّرُوطِ وَ الْعُهُودِ وَ مَنْ وَفَی لِلَّهِ بِشُرُوطِهِ وَ اسْتَکْمَلَ مَا وَصَفَ فِی عَهْدِهِ نَالَ مِمَّا عِنْدَهُ وَ اسْتَکْمَلَ وَعْدَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخْبَرَ الْعِبَادَ بِطُرُقِ الْهُدَی وَ شَرَعَ لَهُمْ فِیهَا الْمَنَارَ وَ أَخْبَرَهُمْ کَیْفَ یَسْلُکُونَ فَقَالَ وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی وَ قَالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (۲) فَمَنِ اتَّقَی عَزَّ وَ جَلَّ فِیمَا أَمَرَهُ لَقِیَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُؤْمِناً بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله.

هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ فَاتَ قَوْمٌ وَ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ یَهْتَدُوا فَظَنُّوا أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ أَشْرَکُوا مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّهُ مَنْ أَتَی الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا اهْتَدَی وَ مَنْ أَخَذَ فِی غَیْرِهَا سَلَکَ طَرِیقَ الرَّدَی وَصَلَ اللَّهُ طَاعَهَ وَلِیِّ أَمْرِهِ بِطَاعَهِ رَسُولِهِ وَ طَاعَهَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ فَمَنْ تَرَکَ طَاعَهَ وُلَاهِ الْأَمْرِ لَمْ یُطِعِ اللَّهَ وَ لَا رَسُولَهُ وَ هُوَ الْإِقْرَارُ بِمَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ(۳) وَ الْتَمِسُوا الْبُیُوتَ الَّتِی أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ فَإِنَّهُ قَدْ خَبَّرَکُمْ أَنَّهُمْ رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ إِقامِ الصَّلاهِ وَ إِیتاءِ الزَّکاهِ یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ(۴) إِنَّ اللَّهَ قَدِ اسْتَخْلَصَ الرُّسُلَ لِأَمْرِهِ ثُمَّ اسْتَخْلَصَهُمْ مُصَدِّقِینَ لِذَلِکَ فِی نُذُرِهِ

۱- ۱. صفات الشيعه ص ۱۸۹.
۲- ۲. طه: ۸۲، و المائده: ۳۷ على الترتيب.
۳- ۳. الأعراف: ۳۱.
۴- ۴. النور: ۳۶ و ۳۷.

فَقَالَ وَ إِنْ مِنْ أَمَّةٍ إِلَّا خَلا فِيها نَذِيرٌ(۱) تَاهَ مَنْ جَهِلَ وَ اهْتَدَى مَنْ أَبْصَرَ وَ عَقَلَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ(۲) وَ كَيْفَ يَهْتَدِي مَنْ لَمْ يُبْصِرْ وَ كَيْفَ يُبْصِرُ مَنْ لَمْ يُنْذَرْ اتَّبِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَقِرُّوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اتَّبِعُوا آثَارَ الْهُدَى فَإِنَّهَا عَلَامَاتُ الْأَمَانَةِ وَ التُّقَى وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَوْ أَنْكَرَ رَجُلٌ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَ أَقَرَّ بِمَنْ سِوَاهُ مِنَ الرُّسُلِ لَمْ يُؤْمِنْ اقْتَصُّوا الطَّرِيقَ بِالْتِمَاسِ الْمَنَارِ وَ الْتَمِسُوا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبِ الْآثَارَ تَسْتَكْمِلُوا أَمْرَ دِينِكُمْ وَ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ (۳).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شما نیکوکار نخواهید گشت مگر اینکه شناخت یابید و شناخت نمی یابید مگر اینکه تصدیق کنید و تصدیق نخواهید کرد مگر اینکه به چهار مسأله که اولین آن جز با آخرین آن درست نگردد، تسلیم گردید. کسانی که تنها به سه مسأله چنگ زدند، گمراه شده و بسیار به بیراهه رفتند. خداوند تبارک و تعالی جز عمل نیک را نمی پذیرد و آن را جز با وفا به شروط و پیمان ها قبول نمی کند. هر کس به شرط های خداوند وفا نموده و آنچه را که خداوند در پیمانش ذکر نموده کامل گرداند، به آنچه نزد خداست می رسد و مستحق وعده های خداوند به طور کامل خواهد شد. خداوند عزوجل راه هدایت را به بندگان نشان داد و در آن برای آنان چراغ هایی قرار داد و به آنان آموخت که چگونه راه بپیمایند. و فرمود: {من برای کسی که توبه نماید و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت یابد، بسیار آمرزنده هستم} - . مائده / ۲۷ -

و فرموده است : {همانا خداوند از پرهیزگاران می پذیر} - . مائده / ۲۷ - پس هر کس در آنچه خداوند بدان دستور داده از خداوند پروا نماید، خداوند عز و جل را در حالی ملاقات می کند که به آنچه که محمد صلی الله علیه و آله آورده ایمان دارد. هیهات، هیهات، قومی درگذشتند و پیش از آنکه هدایت یابند، مردند و گمان بردند که ایمان آوردند و ندانسته مشرک گشتند. هر کس از درِ خانه ها وارد خانه شود، هدایت یافته و هر کس راه دیگر در پیش گیرد راه هلاکت پیموده است. خداوند فرمانبرداری از ولی امر خود را به فرمانبرداری از پیامبرش پیوند داده است و فرمانبرداری از پیامبرش را به فرمانبرداری از خودش پیوند داده است. پس هر کس اطاعت والیان امر را ترک گوید، از خداوند و از پیامبرش اطاعت نکرده است. و این اقرار به چیزی است که از جانب خداوند نازل شده است: {در هر مسجدی جامه خود را برگیرید} و خانه هایی را بجویید {که خداوند اجازه فرموده که [قدر و منزلت] آن ها رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود.} زیرا او به شما خبر داده که آنان {مردانی هستند که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات، به خود مشغول نمی دارد، و از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیرورو می شود می هراسند} خداوند پیامبران را برای [ابلاغ] فرمان خود برگزید، سپس آنان (والیان امر) را برای تصدیق فرمان خود درباره بیم دادن خود برگزید. و {و هیچ امّتی نبوده مگر اینکه در آن هشدار دهنده ای گذشته است} - . فاطر / ۲۴ -

هر کس که نادان ماند، گمراه گشت و آن کس که بینا گشت و تعقل نمود هدایت یافت. خداوند عزوجل می فرماید: {در حقیقت، چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است} - . حج / ۴۶ - و

چگونه ممکن است آن کس که بینا نگشته هدایت یابد؟ وچگونه آن کس که بیم داده نشده، بینا گردد؟ و از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کنید و به آنچه که از جانب خداوند نازل شده اقرار نمایید و به دنبال نشانه های هدایت باشید، زیرا

آنـان نشـانه هـای امـانت و پرهیزگـاری هسـتند. و بدانیـد که هر کس عیسـی بن مریم علیهمـا السـلام را انکار نمایـد و به سایر پیامبران اقرار نمایـد، چنین فردی ایمان نیاورده است. راه هدایت را با دنبال کردن چراغ ها بجویید. نشانه ها را از پشت پرده ها جستجو کنید تا امر دین خود را کامل کنید و به پروردگارتان ایمان آورید. - . الکافی: ۲ : ۷ -

**[ترجمه]

بیان

قد مضی الخبر فی کتاب الإمامه(۴)

و شـرحناه هناک و نوضـح هنا بعض التوضـیح حتی تعرفوا قیل أی إمام الزمان حتی تصـدقوا أی الإمام و تعـده صادقا فیما یقول حتی تسـلموا أبوابـا أربعه قـد مضـی الکلام فی الأبواب مفصـلا و قال المحـدث الأسترآبادی رحمه الله إشاره إلی الإقرار بالله و الإقـرار برسوله و الإقـرار بمـا جـاء به الرسول صـلی الله علیه و آله و الإقرار بتراجمه ما جاء به الرسول صـلی الله علیه و آله و التیه التحیر و الـذهاب عن الطریق القصـد یقال تاه فی الأرض إذا ذهب متحیرا کما فی القاموس إن الله أخبر العباد تفصـیل لما أجمل علیه السلام سابقا و بیان للأبواب و الشروط و العهود المذکوره و المنار جمع مناره علی غیر قیاس یعنی موضع النور و محله.

و قیل کنی بالمنار عن الأئمه فإنها صـیغه جمع علی ما صـرح به ابن الأثیر فی نهایته و بتقوی الله فیما أمره عن الاهتداء إلی الإمام و الاقتداء به و بإتیان أبوابها عن الدخول فی المعرفه من جهه الإمام علیه السلام انتهی.

و استکمل وعده أی استحق وعده کاملا کما قال تعالی أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ (۵) مات قوم فیما مضی فات قوم و هو أظهر أی فاتوا عنا و لم

۱- ۱. فاطر ۲۸.

۲- ۲. الحجّ: ۴۶.

۳- ۳. الکافی: ج ۲ ص ۴۷.

۴- ۴. مضی شطر منه فی ج ۲۳ ص ۹۶ من هذه الطبعه.

۵- ۵. البقره: ۴۰.

يبايعونا أو ماتوا فالثانى تأكيد من أتى البيوت أى بيوت الإيمان و العلم و الحكمه من أبوابها و هم الأئمه إشاره إلى تأويل قوله تعالى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها(۱) وصل الله إشاره إلى قوله تعالى أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۲) و قوله أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ (۳) و قوله مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ (۴) خُذُوا زِينَتَكُمْ إما بيان لما نزل أو استئناف و أول عليه السلام الزينه بمعرفه الإمام و المسجد بمطلق العباده و البيوت ببيوت أهل العصمه سلام الله عليهم و الرجال بهم عليهم السلام و المراد بعدم إلهائهم التجاره و البيع عن ذكر الله أنهم يجمعون بين ذين و ذاك لا ـ أنهم يتركونهما رأسا كما ورد النص عليه فى خبر آخر.

قوله عليه السلام ثم استخلصهم الضمير راجع إلى ولاه الأمر و ذلك إشاره إلى الأمر أى استخلص و اصطفى الأوصياء حال كونهم مصدقين لأمر الرساله فى النذر و هم الرسل فقوله فى نذره متعلق بقوله مصدقين و يحتمل أن يكون فى نذره أيضا حالا أى حال كونهم مندرجين فى النذر و يمكن أن يكون ضمير استخلصهم راجعا إلى الرسل أى ثم بعد إرسال الرسل استخلصهم و أمرهم بأن يصدقوا أمر الخلافه فى النذر بعدهم و هم الأوصياء عليهم السلام و قيل ثم للتراخى فى الرتبه دون الزمان يعنى وقع ذلك الاستخلاص لهم حال كونهم مصدقين لذلك الاستخلاص فى سائر نذره أيضا بمعنى تصديق كل منهم لذلك فى الباقين و استشهد على استمرارهم فى الإنذار بقوله تعالى وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلا فِيها نَذِيرٌ ثم بين وجوب النذير و وجوب معرفته بتوقف الاهتداء على الإبصار و توقف الإبصار على الإنذار و توقف الإنذار على وجوب النذير و معرفته و أشار بآثار الهدى إلى الأئمه عليهم السلام.

و فى بعض النسخ ابتغوا آثار الهدى بتقديم الموحده على المثناه و الغين المعجمه و نبه بقوله لو أنكر رجل عيسى عليه السلام على وجوب الإيمان بهم جميعا من غير تخلف

ص: ۱۲

۱- ۱. البقره: ۱۸۲.

۲- ۲. النساء: ۵۹.

۳- ۳. الأنفال: ۲۰.

۴- ۴. النساء: ۸۰.

عن أحد منهم ثم كرر الوصيه بالاقتداء بهم معللا بأنهم منار طريق الله و أمر بالتماس آثارهم إن لم يتيسر الوصول إليهم

**[ترجمه]این حدیث در کتاب امامت - . بخشی از آن در جلد ۲۳ ص ۹۶ از این چاپ بیان شد. - بیان شد و در آن جا آن را شرح دادیم و در اینجا برخی توضیحات را می دهیم. «حتی تعرفوا» گفته شده یعنی امام زمان را بشناسید، «حتی تصدقوا» منظور امام است، و او را در آنچه می گوید راستگو بدانی. «حتی تسلموا أبوابا أربعه» سخن درباره درهای چهارگانه به تفصیل بیان شد. و محدث استرآبادی رحمه الله گفته: اشاره است به اقرار به خداوند و پیامبر او و آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده است. و اقرار به معانی آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است. و «التیه» یعنی سرگشتگی و بیرون رفتن از راه میانه، و هنگامی که حیران شود گفته می شود: «تاه فی الأرض» هم چنان که در قاموس آمده است. «إن الله أخبر العباد» تفصیلی است برای آنچه امام علیه السلام در گذشته به طور کوتاه بیان فرمود، و توضیحی است برای ابواب و شرط ها و پیمان هایی که یاد شده بود. و «المنار» جمع مناره است و این جمع بدون قاعده است، یعنی جایگاه نور. و گفته شده «منار» کنایه از امامان است، چرا که با صیغه جمع آمده است بر اساس آنچه ابن اثیر در نهایه آورده است. و پرهیزگاری از خداوند در آنچه به آن دستور داده، کنایه از هدایت یافتن به وسیله امام و پیروی از اوست، و وارد شدن از درهای بیوت، کنایه از به دست آوردن شناخت از طریق امام است. پایان.

و «استکمل وعده» یعنی به طور کامل سزاوار وعده شد. آنچنان که خداوند متعال فرمود: {به پیمان خود وفا کنید تا من به وعده شما وفا کنم.} - . بقره / ۴۰ - «مات قوم فیما مضی» یعنی «فاتوا» به این معنا که گروهی از دست رفتند. و این صحیح تر به نظر می رسد. چرا که از ما درگذشتند و با ما بیعت نکردند، یا اینکه مردند. و دومین «ماتوا» تأکید است. «من أتی البیوت» یعنی خانه های ایمان و علم و حکمت، «من أبوابها» و آن ابواب امامان هستند، اشاره به معنای کلام خداوند متعال: {و خانه ها را از درهایشان وارد شوید} - . بقره / ۱۸۲ -

«وصل الله» اشاره ای است به سخن خداوند که {از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان فرمان در میان شما پیروی کنید} - . نساء / ۵۹ -

و نیز اشاره است به این آیه که {از خداوند و پیامبرش پیروی کنید} - . انفال / ۲۰ - و این آیه که {هر کس از پیامبر پیروی کند همانا خداوند را اطاعت کرده است}. - . نساء / ۸۰ - «خذوا زینتکم» یا توضیحی است برای آنچه نازل شده که قبلا در کلام آمد، و یا از سر گرفتن کلام است. و امام علیه السلام معنای زینت را شناخت امام دانسته و مسجد را به معنای همه عبادت ها می داند و خانه ها را خانه های معصومان سلام الله علیهم، و «الرجال» را خود امامان علیهم السلام می داند. و منظور از مشغول نگشتن آن ها با خرید و فروش و تجارت از یاد خداوند این است که آن ها میان این و آن جمع نموده اند؛ نه اینکه تجارت و بیع را اساساً کنار گذاشته اند، همچنان که در حدیث دیگری بیان شده است. در سخن امام علیه السلام که «ثم استخلصهم» ضمیر منصوب به «ولاه امر» بازمی گردد و «ذلک» اشاره به امر است، یعنی جانشینان را در حالی که در امر رسالت تصدیق کننده بودند در میان انذار کنندگان خالص گردانید و آنان را برگزید، و آن انذاردهندگان فرستادگان هستند. پس این سخن «فی نذره» متعلق به «مصدقین» است. و شاید در «نذره» نیز حال وجود داشته باشد، یعنی در حالی که در میان انذارکنندگان مندرج بوده اند، و ممکن است ضمیر «استخلصهم» به «الرسل» بازگردد، یعنی پس از فرستادن فرستادگان آن ها

را خالص گرداند و به آن ها دستور داد امر جانشینی را در انذارکنندگان پس از خود تصدیق کنند، و آنان اوصیاء علیهم السلام هستند. و گفته شده «ثم» برای تراخی در رتبه است نه فاصله زمانی، یعنی این خالص شدن در حالی برایشان رخ داد که آنان خالص شدن را برای انذارکنندگان دیگر نیز تصدیق کرده بودند، به معنای تصدیق هر یک از آنان برای سایرین، و برای بیان استمرار در انذار، از سخن خداوند متعال شاهد آورده که فرمود: {و هیچ امتی نیست مگر آنکه انذار کننده ای در آن بوده است.} سپس ضرورت وجود انذارکننده و ضرورت شناخت او را با متوقف بودن هدایت بر بصیرت داشتن، و توقف بصیرت داشتن بر انذار و توقف انذار بر لازم بودن انذار کننده و شناخت او بیان نموده است. و با «آثار الهدی» به امامان علیهم السلام اشاره کرده است.

و در برخی نسخه ها «ابتغوا آثار الهدی» با پیش انداختن باء بر تاء و غین آمده است، و امام علیه السلام با این سخن که: «اگر کسی عیسی علیه السلام را انکار کند» به لزوم ایمان به همه انبیاء بدون سرپیچی از هیچ یک توجه داده است. سپس سفارش به پیروی از آنان را تکرار می کند و دلیل می آورد که آنان نشانه های راه هدایت هستند و دستور می دهد هرچند رسیدن به ایشان برای ما ممکن نباشد، از گفتار و کردارشان هدایت جویی شود.

**[ترجمه]

«۱۳»

محص، [التمحیص] عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ افْتَرَضْتُ عَلَی عِبَادِی عَشَرَهَ فَرَائِضَ إِذَا عَرَفُوهَا أَسْكَنْتُهُمْ مَلَكُوتِی وَ أَبَحْتُهُمْ جِنَانِی أَوَّلُهَا مَعْرِفَتِی وَ الثَّانِیَهُ مَعْرِفَهُ رَسُولِی إِلَی خَلْقِی وَ الْإِقْرَارُ بِهِ وَ التَّصْدِیقُ لَهُ وَ الثَّالِثَهُ مَعْرِفَهُ أَوْلِیَائِی وَ أَنَّهُمُ الْحُجَجُ عَلَی خَلْقِی مَنْ وَالاهُمْ فَقَدْ وَالانِی وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانِی وَ هُمُ الْعَلَمُ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَ خَلْقِی وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ أَصْلَیْتُهُ نَارِی وَ ضَاعَفْتُ عَلَیْهِ عَذَابِی وَ الرَّابِعَهُ مَعْرِفَهُ الْأَشْخَاصِ الَّذِینَ أُقِیمُوا مِنْ ضِیَاءِ قُدْسِی وَ هُمْ قُوَّامُ قِسْطِی وَ الْخَامِسَهُ مَعْرِفَهُ الْقُوَّامِ بِفَضْلِهِمْ وَ التَّصْدِیقُ لَهُمْ وَ السَّادِسَهُ مَعْرِفَهُ عَدُوِّی إِبْلِیسَ وَ مَا كَانَ مِنْ ذَاتِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ السَّابِعَهُ قَبُولُ أَمْرِی وَ التَّصْدِیقُ لِرُسُلِی وَ الثَّامِنَهُ كِتْمَانُ سِرِّی وَ سِرِّ أَوْلِیَائِی وَ التَّاسِعَهُ تَعْظِیمُ أَهْلِ صَفْوَتِی وَ الْقَبُولُ عَنْهُمْ وَ الرَّدُّ إِلَیْهِمْ فِیمَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ حَتَّی یَخْرُجَ الشَّرْحُ

مِنْهُمْ وَ الْعَاشِرَهُ أَنْ یَكُونَ هُوَ وَ أَخُوهُ فِی الدِّینِ وَ الدُّنْیَا شَرَعاً سَوَاءً فَإِذَا كَانُوا كَذَلِكَ أَدْخَلْتُهُمْ مَلَكُوتِی وَ آمَنْتُهُمْ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَ كَانُوا عِنْدِی فِی عِلِّیِّینَ.

**[ترجمه]التمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرمود: ده چیز را بر بندگانم واجب کردم که اگر آن ها را بشناسند، آنان را در ملکوت خود جای می دهم و بهشتم را بر ایشان واجب می گردانم. اولین آن ها شناخت من است و دوم شناخت پیامبرم که به سوی بندگانم فرستادم و اقرار به او و تصدیق اوست. و سوم شناخت دوستان من و اینکه آنان حجت های من بر مخلوقاتم هستند، هر کس آنان را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که با آنان دشمنی کند مرا دشمن داشته و آن ها نشانه های میان من و بندگانم هستند. هر کس آن ها را انکار کند، او را به دوزخ می فرستم و عذاب خود را بر او دو چندان می کنم. و چهارم شناخت کسانی است که از نور قدس من برپا داشته شده اند و آنان پایه های عدل و داد من هستند.

و پنجم شناخت کسانی که قائم به برتری و تصدیق آن ها هستند. و ششم شناخت دشمن من ابلیس است و آنچه ذات و یاران او را تشکیل می دهد. و هفتم پذیرش دستور من و تصدیق فرستادگان من است و هشتم پوشیده داشتن راز من و راز دوستان من است. و نهم بزرگداشت خاصان و برگزیدگان من و پذیرش آنان و مراجعه به آن ها در موارد اختلاف شما است، تا آنکه آنان حکم را تبیین کنند. و دهم اینکه او و برادرش در دین و دنیا برابر هستند. پس هنگامی که چنین باشد، او را وارد ملکوت خود می کنم و از بیم و ترس بزرگ ایمن می گردانم و در علیین با من هستند .

**[ترجمه]

بیان

کأن الفرق بین الثالثه و الرابعه أن الأولی فی الحجج الموجودین وقت الخطاب کعلی و السبطین علیهم السلام و الثانیه فی الأئمه بعدهم أو الأولی فی سائر الأنبیاء و الأوصیاء و الثانیه فی أئمتنا علیهم السلام.

**[ترجمه]گویی فرق میان فریضه سوم و چهارم در این است که اولی برای حجت های زنده در زمان بیان سخن است، مانند علی و دو فرزندش علیهم السلام، و دومی برای امامان پس از آن هاست. یا اولی برای پیامبران و جانشینان دیگر است و دومی برای امامان ما علیهم السلام است.

**[ترجمه]

«۱۴»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِیِّ، عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام إِنِّی امْرُؤٌ ضَرِیرُ الْبَصَرِ کَبِیرُ السِّنِّ وَ الشُّقَّهُ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ بَعِیدَهٌ وَ أَنَا أُرِیدُ أَمْراً أَدِینُ اللَّهَ بِهِ وَ أَحْتَجُّ بِهِ وَ أَتَمَسَّکُ بِهِ وَ أُبَلِّغُهُ مَنْ خَلَّفْتُ قَالَ فَأَعْجَبَ بِقَوْلِی وَ اسْتَوَی جَالِساً فَقَالَ کَیْفَ قُلْتَ یَا أَبَا الْجَارُودِ رُدَّ عَلَیَّ قَالَ فَرَدَدْتُ عَلَیْهِ فَقَالَ نَعَمْ یَا أَبَا الْجَارُودِ شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ إِقَامُ الصَّلَاهِ وَ إِیتَاءُ الزَّکَاهِ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجُّ الْبَیْتِ

ص: ۱۳

وَ وَلَایَهُ وَلِیِّنَا وَ عَدَاوَهُ عَدُوِّنَا وَ التَّسْلِیمُ لِأَمْرِنَا وَ انْتِظَارُ قَائِمِنَا وَ الْوَرَعُ وَ الِاجْتِهَادُ.

**[ترجمه]دعوات راوندی: ابوجارود گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: من مردی نابینا و مسن هستم و فاصله بین من و شما دور است، و من چیزی می خواهم که خداوند را با آن بپرستم و برایم حجت باشد و به آن چنگ بزنم و آن را برای آیندگان خود به جای گذارم. گفت: سخن من برای حضرت پسندیده آمد و راست نشست و سپس فرمود: ای اباجارود، کلامت را تکرار کن، پس تکرار کردم. فرمودند: بله ای ابوجارود، آنچه طلب کردی، گواهی به یگانگی خداوند که معبودی جز او نیست، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، و برپاداشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و دوستی با دوستان ما و دشمنی با دشمنان ما و تسلیم بودن برای دستور ما و انتظار کشیدن برای قائم ما و ورع و کوشش می باشد.

**[ترجمه]

«۱۵»

کا، [الکافی] بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ تَعْرِفُ مَوَدَّتِی لَکُمْ وَ انْقِطَاعِی إِلَیْکُمْ وَ مُوَالاتِی إِیَّاکُمْ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَقُلْتُ فَإِنِّی أَسْأَلُکَ مَسْأَلَهً تُجِیبُنِی فِیهَا فَإِنِّی مَکْفُوفُ الْبَصَرِ قَلِیلُ الْمَشْیِ لَا أَسْتَطِیعُ زِیَارَتَکُمْ کُلَّ حِینٍ قَالَ هَاتِ حَاجَتَکَ قُلْتُ أَخْبِرْنِی بِدِینِکَ الَّذِی تَدِینُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ أَنْتَ وَ أَهْلُ بَیْتِکَ لِأَدِینَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ قَالَ إِنْ کُنْتَ أَقْصَرْتَ الْخُطْبَهَ فَقَدْ أَعْظَمْتَ الْمَسْأَلَهَ وَ اللَّهِ لَأُعْطِیَنَّکَ دِینِی وَ دِینَ آبَائِیَ الَّذِی نَدِینُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ شَهَادَهَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ الْإِقْرَارَ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ الْوَلَایَهَ لِوَلِیِّنَا وَ الْبَرَاءَهَ مِنْ عَدُوِّنَا وَ التَّسْلِیمَ لِأَمْرِنَا وَ انْتِظَارَ قَائِمِنَا وَ الِاجْتِهَادَ وَ الْوَرَعَ (۱).

**[ترجمه]ابوالجارود گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم : ای فرزند رسول خدا، آیا می دانی که من نسبت به شما محبت دارم و از همه بریده و به سوی شما آمده ام و دوستی شما را دارم؟ حضرت فرمود: آری. گفتم: پس من سؤالی را از شما می پرسم که جواب آن را به من بگویید. زیرا که من نابینا هستم و بسیار کم راه می پیمایم و نمی توانم در هر وقتی به دیدار شما آیم. حضرت فرمود: خواسته ات را بگو. گفتم: درباره دین خود که با آن خود و خاندانت بندگی خداوند را به جای می آورید، برایم بگویید تا من با همان دین خداوند را بندگی کنم. فرمود: گرچه سخن کوتاه کردی، اما مطلب مهمی پرسیدی. به خدا قسم که دین خود و دین پدرانم را که با آن خداوند را بندگی می کنیم، برایت می گویم [که آن عبارت است از]: گواهی دادن به اینکه خدایی جز خداوند یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند است و اقرار به آنچه که از نزد خداوند آورده است. و [نیز] پذیرفتن ولایت از ولی ما و بیزاری از دشمنان ما و تسلیم به امر ما و انتظار قائم ما و کوشش و پارسایی. - . الکافی ۲ : ۲۱ -

**[ترجمه]

بیان

أقصرت الخطبه الظاهر أن الخطبه بضم الخاء أى ما يتقدم من الكلام المناسب قبل إظهار المطلوب و كأنه عليه السلام عد خطبته قصيره مع طولها إعظاما للمسأله و إيذانا بأن هذا المقصود الجليل يستدعى أطول من ذلك من الخطبه و قيل إقصاره إياها اكتفاؤه بالاستفهام من غير بيان و إعلام و منهم من قرأ الخطبه بالكسر مستعاره من خطبه النساء و هو تكلف قال فى النهايه فى الحديث أن أعرابيا جاءه فقال علمنى عملا يدخلنى الجنه فقال لئن كنت أقصرت الخطبه لقد أعرضت المسأله أى جئت بالخطبه قصيره و بالمسأله عريضه يعنى قللت الخطبه و أعظمت المسأله.

و التسليم لأمرنا أى الرضا قلبا بما يصدر عنهم قولا و فعلا من اختيارهم المهادنه أو القتال أو الظهور أو الغيبه و سائر ما يصدر عنهم مما تعجز العقول عن إدراكه و الأفهام عن استنباط علته كما قال تعالى فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً(۲)

۱- ۱. الكافى: ج ۲ ص ۲۱.

۲- ۲. النساء: ۶۵.

و الاجتهاد بذل الجهد فی الطاعات و الورع الاجتناب عن المعاصی بل الشبهات و المکروهات.

**[ترجمه]«أقصرت الخطبه» به نظر می رسد خطبه با ضمه خاء یعنی سخن مناسبی که پیش از بیان خواسته گفته می شود. و گویی امام علیه السلام با وجود طولانی بودن خطبه آن را کوتاه دانسته است تا مسئله را بزرگ نمایش داده و اعلام کند که این مطلب بزرگ نیاز به خطبه طولانی تری دارد. و گفته شده کوتاه دانستن آن توسط امام از این جهت است که راوی بدون بیان و اعلام چیزی از مطلب سؤال کرده. و برخی از شرّاح نیز خطبه را با کسره می خوانند، که استعاره از خواستگاری زنان است و این تکلف آمیز است. در نهایه در حدیثی آمده که یک نفر اعرابی نزد حضرت آمد و گفت: چیزی به من بیاموز که مرا وارد بهشت گرداند. پس حضرت فرمود: اگرچه خطبه را کوتاه کردی اما پرسشی بزرگ را بیان نموده ای. یعنی خطبه ای کوتاه خواندی و پرسشی طولانی را بیان کردی، یعنی سخن را اندک کرده و درخواست را بزرگ نمودی.

و «التسلیم لأمرنا» یعنی رضایت قلبی از گفتار و کردار آن ها که از آن ها صادر می شود، از انتخاب صلح گرفته تا قیام و جنگ و یا ظهور و غیبت و هر چیز دیگری که آن ها انجام دهند و اندیشه ها از درک آن ناتوان است و نمی تواند دلیل آن را بفهمد، آنچنان که خداوند بزرگ می فرماید: {به پروردگارت سوگند آنان ایمان نخواهند آورد تا اینکه در اختلافات خود حکم را به تو واگذار کنند، سپس در وجود خود هیچ مانعی برای اجرای حکم تو نبینند و کاملا تسلیم گردند.} - . نساء / ۶۵ -

و «الاجتهاد» سعی و کوشش در انجام دستورات است، و «الورع» دوری از گناهان و بلکه کارهای شبهه ناک و مکروه است.

**[ترجمه]

«۱۶»

کا، [الکافی] عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَمِعْتُهُ یَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَخْبِرْنِی عَنِ الدِّینِ الَّذِی افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْعِبَادِ مَا لَا یَسَعُهُمْ جَهْلُهُ وَ لَا یَقْبَلُ مِنْهُمْ غَیْرَهُ مَا هُوَ فَقَالَ أَعِدْ عَلَیَّ فَأَعَادَ عَلَیْهِ فَقَالَ شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ إِقَامُ الصَّلَاهِ وَ إِیتَاءُ الزَّکَاهِ وَ حَجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ سَکَتَ قَلِیلًا ثُمَّ قَالَ وَ الْوَلَایَهُ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ قَالَ هَذَا الَّذِی فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْعِبَادِ لَا یَسْأَلُ الرَّبُّ الْعِبَادَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَیَقُولَ أَلَّا زِدْتَنِی عَلَی مَا افْتَرَضْتُ عَلَیْکُمْ وَ لَکِنْ مَنْ زَادَ زَادَهُ اللَّهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ سَنَّ سُنَناً حَسَنَهً جَمِیلَهً یَنْبَغِی لِلنَّاسِ الْأَخْذُ بِهَا(۱).

**[ترجمه]الکافی: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال پرسید و گفت: فدایت گردم، مرا از دینی آگاه کن که خداوند عزوجل بر بندگان واجب ساخت. همان دینی که عدم آگاهی از آن بر بندگان روا نیست و غیر از آن از آنان پذیرفته نیست. آن دین کدام است؟ حضرت فرمود: سؤالت را دوباره بگو. او بار دیگر سؤال خود را تکرار کرد. حضرت فرمود: گواهی دادن به اینکه خدایی جز خداوند یگانه نیست و محمد فرستاده خداوند است و برپاداشتن نماز و ادای زکات و حج خانه خدای برای کسی که بتواند راهی به سوی آن بیابد و روزه ماه رمضان. سپس اندکی سکوت نمود و بعد دو مرتبه فرمود : و ولایت. و این

چیزی است که خداوند بر بندگان واجب نموده است. و خداوند در روز قیامت از بندگان خود نخواهد پرسید که چرا افزون بر آنچه که بر تو واجب نمودم، عملی برایم انجام ندادی؟ اما هر کس که عمل بیشتر انجام دهد، خداوند هم پاداش او را بیشتر می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله سنت های نیکو و زیبایی برجای گذاشت که شایسته است که مردم بدان عمل کنند.
- . الکافی ۲ : ۲۲ -

**[ترجمه]

توضیح

قوله ما لا یسعهم عطف بیان للدین أو مبتدأ و ما هو خبره قوله أعد علی کان الأمر بالإعاده لسماع الحاضرین و إقبالهم إلیه أو لإظهار حسن الکلام و التلذذ بسماعه و کأنه یدخل فی شهاده التوحید ما یتعلق بمعرفه الله من صفات ذاته و صفات فعله و فی شهاده الرساله ما یتعلق بمعرفه الأنبیاء و صفاتهم و کذا الإقرار بالمعاد داخل فی الأولی أو فی الثانیه لإخبار النبی بذلک و إقام الصلاه حذفت التاء للاختصار و قیل المراد بإقامتها إدامتها و قیل فعلها علی ما ینبغی و قیل فعلها فی أفضل أوقاتها و قیل جاء علی عرف القرآن فی التعبیر من فعل الصلاه بلفظ الإقامه دون أخواتها و ذلک لما اختصت به من کثره ما یتوقف علیه من الشرائط و الفرائض و السنن و الفضائل و إقامتها إدامه فعلها مستوفاه جمیع ذلک.

**[ترجمه]این سخن که «ما لایسعهم» عطف بیان برای دین یا مبتداست، و «ما هو» خبر آن است، این کلام که: «أعد علی» گویا دستور به تکرار برای شنیدن حاضران و توجه آن ها به او بوده است، و یا برای آشکار کردن نیکویی سخن و خوشایندی شنیدن آن بوده است. و گویا ایشان هر آنچه به شناخت خداوند مربوط باشد، از صفات ذات و صفات افعال را در جمله گواهی به یگانگی دانسته است. و هر چه مربوط به شناخت پیامبران و ویژگی های آنان است را داخل در گواهی به پیامبری آنان دانسته و به همین صورت اقرار به معاد را به دلیل خبر دادن پیامبر از آن، داخل در اولی یا دومی دانسته است. و «إقام الصلاه» تاء برای اختصار حذف شده است. و گفته می شود منظور از برپاداشتن، ادامه دادن نماز بوده، و گفته شده انجام آن به صورت شایسته و یا انجام آن در برترین زمان آن بوده است. و گفته شده بر اساس عرف قرآنی فقط تعبیر انجام نماز را با عبارت «إقام» آورده و نه سایر فرائض دیگر را. و این به دلیل ویژه بودن نماز و فراوانی شرایط و واجبات و آداب و فضیلت های آن است، و برپاداشتن آن یعنی ادامه انجام آنکه همه این ها را در بر دارد .

**[ترجمه]

أقول

و یمکن أن تکون ذکر الإقامه لتشبیه الصلاه من الإیمان بمنزله العمود من الفسطاط کما ورد فی الخبر و إنما لم یذکر الجهاد لأنه لا یجب

۱- ۱. الكافى: ج ۲: ۲۲.

إلا مع الإمام فهو تابع للولايه مندرج تحتها أو لعدم تحقق شرط وجوبه فی ذلک الزمان قوله مرتین أی کرر الولایه تأکیدا قوله علیه السلام هذا الذی فرض الله علی العباد أی علم فرضها ضروره من الدین فیقول ألا زدتنی ألا بالتشدید حرف تحضیض و إذا دخل علی الماضی یکون للتعییر و التندیم و کأن المعنی أنه لا یسأل عن شی ء سوی هذه من جنسها کما أنه من أتی بالصلوات الخمس لا یسأل الله عن النوافل و من أتی بالزکاه الواجبه لا یسأل عن الصدقات المستحبه و هکذا.

**[ترجمه]ممکن است برپاداشتن برای نماز برای تشبیه آن نسبت به ایمان در جایگاه ستون خیمه باشد، چنان که در حدیث آمده است. و تنها به این دلیل از جهاد نام نبرده که واجب بودن آن تنها با وجود امام است و مندرج تحت مقوله امامت است. یا به خاطر عدم تحقق شرط واجب بودن آن در آن زمان است. «مرتین» یعنی تکرار ولایت برای تأکید. سخن امام علیه السلام که: «هذا الذی فرض الله علی العباد» یعنی واجب بودن آن را جزء ضروری دین می داند. «فیقول ألا زدتنی» «ألا» با تشدید حرف تحضیض و تشویق است، و هنگامی که در ابتدای فعل ماضی بیاید برای سرزنش و پشیمان ساختن است. گویا معنای آن چنین است که خداوند از چیزی غیر از جنس این امور سؤال نمی کند. همچنان که هر کس نمازهای پنج گانه را بخواند خداوند از او درباره نافله ها نمی پرسد، و هر کس زکات واجب را بپردازد از او درباره صدقات مستحب نمی پرسد و به همین ترتیب .

**[ترجمه]

باب ۲۹ أدنی ما یکون به العبد مؤمنا و أدنی ما یخرجه عنه

روایات

«۱»

مع، [معانی الأخبار] عَنِ ابْنِ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ جَعْفَرٍ الْکُنَاسِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا أَدْنَی مَا یَکُونُ بِهِ الْعَبْدُ مُؤْمِناً قَالَ یَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ یُقِرُّ بِالطَّاعَهِ وَ یَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِکَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ (۱).

**[ترجمه]معانی الأخبار: جعفر کناسی گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کمترین چیزی که بنده با آن مؤمن است چیست؟ فرمود: شهادت به اینکه معبودی جز خداوند نیست و اینکه محمد صلی الله علیه وآله بنده و فرستاده اوست و اقرار به فرمان برداری از خدا و شناخت امام زمان خود، پس اگر چنین کند او مؤمن است. - . معانی الأخبار: ۳۹۳ -

**[ترجمه]

«۲»

مع، [معانی الأخبار] بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی الرَّبِیعِ قَالَ: قُلْتُ مَا أَدْنَی مَا یَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِیمَانِ قَالَ الرَّأْیُ یَرَاهُ مُخَالِفاً لِلْحَقِّ فَیُقِیمُ عَلَیْهِ (۲).

[ترجمه]معانی الأخبار: ابو ربیع می گویـد: گفتم: کمترین چیزی که انسان را از ایمان خارج می کنـد چیست؟ فرمود: اینکه بداند عقیده ای برخلاف حق است و به آن پایبند باشد. - . معانی الأخبار: **۳۹۳ -

**[ترجمه]

بیان

الرأی یراه أی فی أصول الـدین أو الأـعم عمـدا أو الأـعم مع تقصـیر و علی کـل تقـدیر یحمـل الإیمـان علی معنی من المعـانی المتقدمه.

**[ترجمه]«الرأی یراه» یعنی عقیـده ای در اصول دین، یـا اعم از آن، عمـدا یـا اعم از تعمـد و از سـر کوتاهی و در هر صورت ایمان بر یکی از معناهایی که گذشت، حمل فرموده است.

**[ترجمه]

«۳»

کِتَابُ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ، قَالَ: أَتَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا أَدْنَی مَا یَکُونُ بِهِ الرَّجُلُ مُؤْمِناً وَ أَدْنَی مَا یَکُونُ بِهِ کَافِراً وَ

۱- ۱. معانی الأخبار: ۳۹۳.

۲- ۲. معانی الأخبار: ۳۹۳.

أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ ضَالًّا قَالَ سَأَلْتَ فَاسْمَعِ الْجَوَابَ أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ مُؤْمِناً أَنْ يُعَرِّفَهُ اللَّهُ نَفْسَهُ فَيُقِرَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّهِ وَ الْوَحْدَانِيَّهِ وَ أَنْ يُعَرِّفَهُ نَبِيَّهُ فَيُقِرَّ لَهُ بِالنُّبُوَّهِ وَ بِالْبَلَاغِهِ وَ أَنْ يُعَرِّفَهُ حُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ فَيُقِرَّ لَهُ بِالطَّاعَهِ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ جَهِلَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ غَيْرَ مَا وَصَفْتَ قَالَ نَعَمْ إِذَا أُمِرَ أَطَاعَ وَ إِذَا نُهِيَ انْتَهَى وَ أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ كَافِراً أَنْ يَتَدَيَّنَ بِشَيْءٍ فَيَزْعُمَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُ بِهِ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ ثُمَّ يَنْصِبَهُ فَيَتَبَرَّأَ وَ يَتَوَلَّى وَ يَزْعُمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي أَمَرَهُ بِهِ (۱) وَ أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ ضَالًّا أَنْ لَا يَعْرِفَ حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَ فَرَضَ وَلَايَتَهُ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَمِّهِمْ لِي قَالَ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّهِ فَقَالَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۲) قَالَ أَوْضِحْهُمْ لِي قَالَ الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا ثُمَّ قُبِضَ مِنْ يَوْمِهِ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ إِصْبَعَيَّ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَضِلُّوا وَ لَا تَقَدَّمُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَ لَا تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ فَتَفَرَّقُوا وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ (۳).

كا، [الكافى] عن على عن أبيه عن حماد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليمانى عن ابن أذينه عن أبان بن أبى عياش عن سليم (۴): مثله بأدنى تغيير

ص: ۱۷

۱- ۱. زاد فى الكافى بعده: و انما يعبد الشيطان.

۲- ۲. النساء: ۵۹.

۳- ۳. كتاب سليم: ۸۶.

۴- ۴. الكافى ج ۲ ص ۴۱۴.

**[ترجمه]کتاب سلیم بن قیس: مردی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و به ایشان گفت: ای امیرمؤمنان، کمترین چیزی که انسان را مؤمن می کند و کمترین چیزی که او را کافر می سازد و کمترین چیزی که او را گمراه می کند چیست؟ فرمود: سؤال کردی پس جواب را نیز بشنو. کمترین چیزی که او را مؤمن می کند این است که خداوند او را به وی بشناساند، پس به ربوبیت و یگانگی او اقرار کند، و اینکه پیامبر او را بشناسد و به پیامبری او و رساندن پیام او اعتراف کند، و اینکه حجت او در زمین و شاهد او را بر بندگانش بشناسد و به فرمان برداری از او اقرار کند. گفت: ای امیرمؤمنان، هرچند هر چه غیر آنچه را که گفتی نداند؟ فرمود: بله، هرگاه دستوری داده شود، اطاعت کند و چون از کاری بازداشته شود دست از آن بردارد. و کمترین چیزی که با آن کافر می شود این است که متدین به چیزی شود و گمان کند خداوند او را بدان امر کرده و او را از آن بازنداشته، و سپس آن را به پا دارد و تبرّی و تولّی آن را پیدا کند و گمان کند خدایی را می پرستد که دستور به انجام آن داده است. - . در الکافی پس از آن اضافه کرده است: و فقط شیطان را می پرستد. - و کمترین چیزی که با آن گمراه می شود این است که حجت خدا را در زمین و شاهد او را بر بندگان، که خداوند دستور به اطاعت از او داده و سرپرستی او را واجب کرده است، نشناسد. گفت: ای امیرمؤمنان، آنان را برایم نام ببر، فرمود: آن هایی که خداوند ایشان را همراه خود و پیامبرش گردانید و فرمود: {از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امرتان اطاعت کنید.} - . نساء / ۵۹ -

گفت: آنان را برایم آشکار گردان. فرمود: کسانی که پیامبر خدا در خطبه ای که در واپسین روز از زندگی خود بیان کرد، و همان روز از دنیا رفت، فرمود: همانا من دو چیز را در میان شما گذاشته ام که تا زمانی که به آن دو چنگ زنید گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و اهل بیتم، پس همانا خداوند مهربان و آگاه با من پیمان بسته که این دو مانند دو انگشت من از هم جدا نمی شوند تا آنکه در حوض بر من وارد شوند. پس به آن ها چنگ زنید که گمراه نمی شوید و بر آنان پیشی نگیرید که نابود می گردید و از آن ها عقب نمانید که پراکنده می شوید و به آنان نیاموزید که از شما داناتر هستند. - . کتاب سلیم: ۸۶ -

الکافی: به اسناد خود از سلیم - . کافی ۲ : ۴۱۴ - مانند آن را با اندکی تغییر آورده است .

**[ترجمه]

باب ۳۰ أن العمل جزء الإيمان و أن الإيمان مبثوث على الجوارح

الآيات

البقره: وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ و قال تعالى لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَهِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى إلى قوله أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱)

آل عمران: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ (۲)

فاطر: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ (۳)

<meta info="- وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ. - . بقره / ۱۴۳ -

{و چنین نیست که خداوند ایمان شما را ضایع کند.}

- لَيسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَهِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى إلى قوله أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. - ۲. بقره / ۱۷۶ -

{نیکی چنین نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید، بلکه نیکی این است که به خداوند و روز قیامت و به فرشتگان و پیامبران ایمان آورده و مال خود را برای دوستی خداوند به نزدیکان بدهد.» تا آن جا که: «آن ها کسانی هستند که راست گفتند و آنان همان پرهیزکاران هستند.}

- وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ. - . آل عمران / ۹۷ -

{و برای خداوند بر مردم حج خانه واجب است، هر کس که راهی به سوی آن بیابد. و هر کس کافر شود به راستی خداوند از عالمیان بی نیاز است.}

- إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ. - . فاطر / ۱۰ -

{سخن پاک به سوی او بالا می رود و کار شایسته آن را بالا می برد.}

**[ترجمه]

تفسير

وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ أى صلاتكم كما سيأتى و استدل به على أن العمل جزء الإيمان و قال البيضاوى أى ثباتكم على الإيمان و قيل إيمانكم بالقبله المنسوخه أو صلاتكم إليها لما روى أنه عليه السلام لما وجه إلى الكعبه قالوا كيف بمن مات يا رسول الله قبل التحويل من إخواننا فنزلت (۴) وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ أى بر من آمن أو المراد بالبر البار و مقابله الإيمان بالأعمال تدل على المغايره و آخرها حيث قال أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا أى فى دعوى الإيمان أو فيما التزموه و تمسكوا به يومئ إلى الجزئيه أو الاشتراط و الآيات الداله على الطرفين كثيره مفرقه على الأبواب و سنتكلم عليها إن شاء الله. و قوله

ص: ۱۸

۱- ۱. البقره: ۱۴۳ و ۱۷۶.

۲- ۲. آل عمران: ۹۷.

۳- ۳. فاطر: ۱۰.

۴- ۴. تفسير البيضاوى ص ۴۴.

سبحانه وَ مَنْ كَفَرَ يدل على دخول الأعمال فى الإيمان حيث عد ترك الحج كفرا و إن أوله بعضهم بحمله على جحد فرض الحج أو حمل الكفر على كفران النعمه فإن ترك المأمور به كفران لنعمه الأمر.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ قيل المراد به العقائد الحقه و قيل كلمه التوحيد و قيل كل قول حسن و الصعود كنايه عن القبول من صاحبه و الإثابه عليه وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ يحتمل وجهين أحدهما إرجاع المرفوع إلى العمل و المنصوب إلى الكلم أى العمل الصالح يوجب رفع العقائد و صحتها أو كمالها و قبولها و ثانيهما العكس أى العقائد الحقه شرائط لصحه الأعمال و على الوجه الأول يناسب الباب و قد يقال المرفوع راجع إلى الله و المنصوب إلى العمل.

**[ترجمه]«و ما كان الله ليضيع إيمانكم» يعنى نماز شما را، همچنان كه خواهد آمد، و به اين آيه استدلال شده است كه عمل جزئى از ايمان است. و بيضاوى گفته است: يعنى پايدارى شما بر ايمان. و گفته شده كه مراد، ايمان به قبله منسوخ (يعنى بيت المقدس) يا نماز به سوى آن است به دليل روايتى كه ايشان هنگامى كه به سوى كعبه براى نماز روى آوردند گفته شد: اى پيامبر خدا، پس برادران ما كه پيش از تغيير قبله درگذشته اند چه مى شوند؟ پس آيه نازل شد. - . تفسير بيضاوى: ۴۴ - «و لكنّ البرّ من آمن» يعنى كسى كه ايمان بياورد، نيكى كند؛ يا منظور از نيكى كننده كار نيك است. و مقابل قرار دادن ايمان و عمل دليل بر مغايرت اين دو است، و پايان آيه كه مى فرمايد: «اولئك الذين صدقوا» يعنى در ادعاى ايمان يا در آنچه به آن پايبند بوده و به آن چنگ زده اند كه اشاره به جزئيت و يا شرطيت صدق در ادعاى ايمان دارد، و آياتى كه بر دو طرف دلالت دارند بسيار هستند و در ابواب مختلف پراكنده گشته اند و ان شاء الله از آن سخن خواهيم گفت. و سخن خداوند كه «و من كفر» دليل بر داخل شدن اعمال در ايمان است، چرا كه ترك حج را به منزله كفر گرفته است. و اگرچه برخى آن را به معناى انكار واجب بودن حج بگيرند، يا كفر را به معناى كفران نعمت حمل كنند. چرا كه انجام ندادن دستور به منزله كفران نعمت دستور است.

«اليه يصعد الكلم الطيّب» گفته شده منظور از كلام پاك عقايد راستين است، و گفته شده كلمه توحيد است. و گفته شده هر گفتار نيكى است. و بالا رفتن كنايه از پذيرفته شدن از صاحب آن و پاداش گرفتن بر آن است. و «و العمل الصالح يرفعه» بر دو احتمال است، يكى اينكه ضمير مرفوع در «يرفع» را به عمل برگردانيم و ضمير منصوب آن را به «الكلم» برگردانيم، يعنى كار شايسته باعث بالا رفتن عقايد و درستى آن يا كمال و پذيرفته شدن آن مى شود، و دوم برعكس اين؛ يعنى عقايد درست شرط درستى اعمال است. و وجه اول مناسب اين باب است. و نيز گفته مى شود ضمير مرفوع به «الله» و ضمير منصوب به «العمل» بر مى گردد.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

كَنْزُ الْكَرَاجُكِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ

الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ قَالَ الْإِيمَانُ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ.

**[ترجمه]كنز الكراجكى: امام صادق عليه السلام فرمود: ملعون است، ملعون است هر كس بگويد ايمان فقط به زبان و بدون عمل است.

**[ترجمه]

«۲»

كا، [الكافى] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كَانَ مُؤْمِناً قَالَ فَأَيْنَ فَرَائِضُ اللَّهِ قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَقُولُ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ كَلَاماً لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ صَوْمٌ وَ لَا صَلَاةٌ وَ لَا حَلَالٌ وَ لَا حَرَامٌ قَالَ وَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ عِنْدَنَا قَوْماً يَقُولُونَ إِذَا شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ فَلِمَ يُضْرَبُونَ الْحُدُودَ وَ لِمَ يُقْطَعُ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ مُؤْمِنٍ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ خُدَّامُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ جِوَارَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ الْحُورَ الْعِينَ لِلْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ فَمَا بَالُ مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِراً(۱).

**[ترجمه]الكافى: امام باقر عليه السلام فرمود: از اميرالمؤمنين عليه السلام سؤال شد: آيا كسى كه شهادت دهد كه خدايى جز خداى يگانه نيست و محمد صلى الله عليه و آله فرستاده خداوند است، مؤمن است؟ حضرت فرمود: پس واجبات الهى چه مى شود؟ راوى گويد: از امام باقر عليه السلام شنيدم كه فرمود: امام على عليه السلام مى فرمود: اگر ايمان به زبان بود، روزه و نماز و حلال و حرام درباره اش نازل نمى شد. او گويد: به امام باقر عليه السلام عرض كردم: در ميان ما عده اى هستند كه مى گويند: هر كس گواهى دهد كه خدايى جز خداى يگانه نيست و محمد صلى الله عليه و آله فرستاده خداوند است، چنين شخصى مؤمن است. حضرت فرمود: پس چرا حد برآنان جارى مى شود و دست هايشان بريده مى شود؟ و خداوند عزوجل آفريده اى گرامى تر از مؤمن نيافريده است. زيرا فرشتگان خدمتكاران مؤمنان هستند و همسايگى خداوند براى مؤمنان است و بهشت براى مؤمنان است و حوريان سياه چشم براى مؤمنان است. سپس فرمود: پس چرا كسى كه واجبات را انكار كند، كافر است؟ - . كافى ۲ : ۳۳ -

**[ترجمه]

بيان

قوله عليه السلام فأين فرائض الله أقول حاصله أن الإيمان الذى هو سبب لرفع الدرجات و التخلص من العقوبات فى الدنيا و الآخره ليس محض العقائد

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۳۳.

و إلا ـ لم يفرض الله الفرائض و لم يتوعد على المعاصى و أيضا ما ورد فى الآيات و الأخبار من كرامه المؤمنين و درجاتهم و منازلهم ينافى إجراء الحدود عليهم و إذلالهم و إهانتهم فلا بد من خروجهم عن الإيمان حين استحقاقهم تلك العقوبات قوله فما بال من جحد لعل المعنى أنه لو كان الإيمان محض التكلم بالشهادتين أو الاعتقاد بهما كما تزعمون لم يكن جحد الفرائض موجبا للكفر مع أنكم توافقوننا فى ذلك لورود الأخبار فيه فلم لا تقولون بعدم إيمان تاركى الفرائض و مرتكبى الكبائر أيضا مع ورود الأخبار الكثيره فيها أيضا و قيل المراد بجحد الفرائض تركها عمدا من غير عذر فإنه يؤذن بالاستخفاف و الجحد.

قال الشهيد الثانى رفع الله درجته فى بيان حقيقه الكفر عرفه جماعه بأنه عدم الإيمان عما من شأنه أن يكون مؤمنا سواء كان ذلك العدم بضد أو لا بضد فبالضد كأن يعتقد عدم الأصول التى بمعرفتها يتحقق الإيمان أو عدم شى ء منها و بغير الضد كالخالى من الاعتقادين أى اعتقاد ما به يتحقق الإيمان و اعتقاد عدمه و ذلك كالشاك أو الخالى بالكليه كالذى لم يقرع سمعه شى ء من الأمور التى يتحقق الإيمان بها و يمكن إدخال الشاك فى القسم الأول إذ الضد يخطر بباله و إلا لما صار شاكا.

و اعترض عليه بأن الكفر قد يتحقق مع التصديق بالأصول المعتبره فى الإيمان كما إذا ألقى إنسان المصحف فى القاذورات عامدا أو وطئه كذلك أو ترك الإقرار باللسان جحدا و حينئذ فينتقض حد الإيمان منعا و حد الكفر جمعا.

و أجيب تاره بأنا لا نسلم بقاء التصديق لفاعل ذلك و لو سلمنا يجوز أن يكون الشارع جعل وقوع شى ء من ذلك علامه و أماره على تكذيب فاعل ذلك و عدم تصديقه فيحكم بكفره عند صدور ذلك منه و هذا كما جعل الإقرار باللسان علامه على الحكم بالإيمان مع أنه قد يكون كافرا فى نفس الأمر و تاره بأنه يجوز أن يكون الشارع حكم بكفره ظاهرا عند صدور شى ء من ذلك حسما لماده جرأه المكلفين على انتهاك حرماته و تعدى حدوده و إن كان التصديق فى نفس

الأمر حاصلا و غايه ما يلزم من ذلك جواز الحكم بكون شخص واحد مؤمنا و كافرا و هذا لا محذور فيه لأنا نحكم بكفره ظاهرا و إمكان إيمانه باطنا فالموضوع مختلف فلم يتحقق اجتماع المتقابلين ليكون محالا و نظير ذلك ما ذكرناه من دلاله الإقرار على الإيمان فيحكم به مع جواز كونه كافرا فى نفس الأمر.

**[ترجمه]حاصل کلام امام علیه السلام «فأين فرائض الله» این است که ایمانی که باعث بالارفتن درجات و رهایی از مجازات در دنیا و آخرت می شود، تنها عقاید محض نیست که در این صورت خداوند نمی بایست واجبات را قرار می داد و برای گناهان مجازات تعیین می کرد. و همچنین آیات و روایاتی که بر بزرگی مؤمنان و درجات و جایگاه های آنان وارد شده است، با اجرای حد بر آن ها و خوار کردن و اهانت به آن ها منافات دارد. پس ناگزیر باید آنان را در حال شایستگی برای این مجازات ها از ایمان خارج دانست. این سخن که «فما بال من جحد» شاید به این معنی است که اگر ایمان، محض بر زبان آوردن شهادتین یا اعتقاد به آن دو است، همچنان که گمان می کنید، مخالفت با واجبات نباید به معنای کفر باشد، با اینکه شما به دلیل وجود احادیثی در این مورد، با ما موافق می باشید. پس چرا به ایمان نداشتن ترک کننده فرائض و کسانی که گناهان کبیره را انجام می دهند معتقد نیستید؟ با اینکه در این مورد نیز احادیث فراوانی آمده است. و گفته شده منظور از انکار واجبات، ترک آن از روی عمد و بدون عذر است. چرا که ترک بدون عذر آن موجب سبک شمردن و انکار است.

شهید ثانی رفع الله درجته در بیان حقیقت کفر گفته است: گروهی در تعریف کفر چنین می گویند که کفر عبارت است از ایمان نیاوردن از جانب چیزی که شأن او ایمان داشتن است. خواه این عدم ایمان، ایمان به ضد آن باشد یا ایمان به ضد نباشد. مثال برای ایمان به ضد آن، مانند کسی که معتقد به عدم اصولی است که با شناخت آن اصول، ایمان محقق می شود یا معتقد به عدم یکی از آن اصول باشد، و مثال عدم ایمان به غیر ضدّ مانند کسی که به هیچ یک از ضدین اعتقادی ندارد؛ یعنی نه اعتقاد به آنچه ایمان را محقق می سازد و نه اعتقاد به نبود آن. و این مانند تردید کننده یا شخص کاملا بدون اعتقاد است. مانند کسی که هیچ یک از چیزهایی را که ایمان به آن محقق می شود را تاکنون نشنیده است. و ممکن است تردید کننده را در گروه اول بدانیم، چرا که ضد آن به ذهنش خطور کرده و در غیر این صورت، تردید نمی کرد.

و به شهید ثانی اعتراض شده که در این صورت کفر همراه با تصدیق اصول معتبر در ایمان نیز محقق می شود، مانند کسی که از روی عمد قرآن را در نجاسات بیفکند یا قرآن را زیر پا بگذارد، یا از روی مخالفت اقرار به زبان را ترک کند. و در این صورت تعریف ایمان از حیث مانعیت نقض می گردد و تعریف کفر از حیث جامعیت نقض می شود .

گاهی به این اشکال به این صورت پاسخ داده می شود که ما برای کسی که چنین کاری کند تصدیق را باقی نمی دانیم. و اگر هم آن را بپذیریم شارع می تواند انجام آن عمل را علامت و نشانه ای بر تکذیب و عدم تصدیق انجام دهنده این کار بداند و حکم به کفر او در زمان انجام کار بدهد. و این مثل این است که اقرار به زبان نشانه ای برای حکم به ایمان قرار داده شده، با وجود اینکه اقرارکننده به زبان، در حقیقت کافر باشد. و گاهی چنین پاسخ دهیم که شرع می تواند هنگام انجام یکی از این کارها حکم ظاهری به کفر او بدهد تا مکلفان دیگر جرأت شکستن حرمت ها و تعدی از حدود را پیدا نکنند. هرچند در حقیقت تصدیق، محقق باشد. و نهایت نتیجه آن جایز بودن حکم به ایمان و کفر شخص واحد است. و این مانعی ندارد، چرا که حکم به کفر او ظاهری است و امکان ایمان باطنی او وجود دارد. و این موضوع مورد اختلاف است. پس اجتماع دو چیز

متقابل محقق نمی شود تا غیرممکن باشد. و مانند آن استدلالی است که درباره اقرار به ایمان بیان کردیم، که با وجود کافر بودن او در باطن، حکم به آن داده می شود.

**[ترجمه]

و أقول أيضا

إن النقض المذكور لا- يرد على جامعيه تعريف الكفر و ذلك لأنه قد تبين أن العدم المأخوذ فيه أعم من أن يكون بالضد أو غيره و ما ذكر من موارد النقض داخل في غير الضد كما لا يخفى و حينئذ فجامعيته سالمه لصدقه على الموارد المذكوره و الناقض و المجيب غفلا عن ذلك.

و يمكن الجواب عن مانعيه تعريف الإيمان أيضا بأن نقول من عرف الإيمان بالتصديق المذكور جعل عدم الإتيان بشي ء من موارد النقض شرطا في اعتبار ذلك التصديق شرعا و تحقق حقيقه الإيمان و الحاصل أنا لما وجدنا الشارع حكم بإيمان المصدق و حكم بكفر من ارتكب شيئا من الأمور المذكوره مطلقا علمنا أن ذلك التصديق إنما يعتبر في نظر الشارع إذا كان مجردا عن ارتكاب شي ء من موارد النقض و أمثالها الموجبه للكفر فكان عدم الأمور المذكوره شرطا في حصول الإيمان و لا ريب أن المشروط عدم عند عدم شرطه و شروط المعرف التي يتوقف عليها وجود ماهيته ملحوظه في التعريف و إن لم يصرح بها فيه للعلم باعتبارها عقلا لما تقرر في بداهه العقول أنه بدون العله لا يوجب المعلول و الشرط من أجزاء العله كما صرحوا به في بحثها و الكل لا يوجد بدون جزئه و هذا الجواب و اللذان قبله لم نجدها لغيرنا بل هي من هبات الواهب تعالى و تقدس و لم نعدم لذلك مثلا و إن لم نكن له أهلا انتهى كلامه قدس سره.

**[ترجمه]نقضی که در اینجا بیان شد جامع بودن تعریف کفر را رد نمی کند، چرا که بیان شد که نبودن اعتقاد، اعم از اعتقاد به ضد آن و یا غیر آن است. و چیزهایی که درباره موارد نقض یاد شد، داخل در غیر ضد است، چنان که پوشیده نیست. و به این ترتیب جامعیت تعریف کفر به دلیل درستی آن در موارد یاد شده، محقق است و کسانی که نقض کرده و پاسخ داده اند هر دو از آن غفلت کرده اند. و می توان پاسخ مانع بودن تعریف ایمان را نیز این گونه بیان کنیم که هر کس ایمان را به معنای تصدیق یاد شده بداند، انجام ندادن هر یک از کارهایی که جزء موارد نقض بوده را شرعا شرطی برای اعتبار آن تصدیق و تحقق حقیقت ایمان می داند. و نتیجه اینکه هنگامی که ما می بینیم شارع، حکم به ایمان کسی که تصدیق می کند داده و کسی را که یکی از کارهای نام برده را انجام دهد مطلقا کافر دانسته، می فهمیم که آن تصدیق در نظر شارع تنها در صورتی معتبر است که انجام هر یک از موارد نقض و مانند آن ها را که باعث کفر می شوند به همراه نداشته باشد. بنابراین نبود کارهای یاد شده شرطی برای به حصول ایمان است. و شکی نیست که وقتی شرط از بین برود، مشروط نیز وجود نخواهد داشت. و شروط معرِّف که وجود آن متوقف بر آن شروط است، در تعریف گنجانده شده است، هرچند به دلیل آگاهی از اعتبار آن به صورت عقلی، به صراحت بیان نشده باشد. چرا که برای عقل بدیهی است که بدون وجود علت، معلولی نیز وجود ندارد. و همچنان که در بحث به آن تصریح کرده اند، شرط از اجزای علت است و کل بدون جزء خود وجود نخواهد داشت. و این جواب و دو جوابی را که پیش از این بیان کردیم هیچ کس جز ما بیان نکرده و از بخشش های

خداوند متعال و مقدس است. و اگر چه شایسته آن نیستیم، مانند آن را نفی نمی کنیم. پایان کلام ایشان قدس سرّه.

**[ترجمه]

و أقول

هذه التکلفات إنما یحتاج إلیها إذا جعل الإیمان نفس العقائد و لم یدخل فیها الأعمال و مع القول بدخول الأعمال لا حاجه إلیها مع أن هذا التحقیق یهدم ما أسسه سابقا إذ یجری هذه الوجوه فی سائر الأعمال و التروک التی نفی کونها داخله فی الإیمان و ما ذکره علیه السلام فی آخر الحدیث من الالتزام علی

ص: ۲۱

المخالفين يومى إلى هذا التحقيق فتأمل.

**[ترجمه]این تکلفات تنها در صورتی مورد نیاز است که ایمان را به عنوان عقاید تنها در نظر بگیریم و اعمال را در آن وارد نکنیم. و با اعتقاد به دخالت داشتن اعمال در ایمان نیازی به آن ها نیست. با اینکه این تحقیقی که ذکر شد، آنچه را که ایشان در گذشته بنا نهاده بود نابود می سازد، چرا که این وجوه در اعمال و تروکی که دخیل در ایمان بودن آن ها را نفی فرمود نیز جاری است و آنچه امام علیه السلام در پایان حدیث درباره ملزم کردن مخالفان بیان فرموده به این تحقیق اشاره می کند. پس درنگ و اندیشه کن.

**[ترجمه]

«۳»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ الْبَرْقِیِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنِ ابْنِ عِیسَی جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا قَالَ یُسْأَلُ السَّمْعُ عَمَّا سَمِعَ وَ الْبَصَرُ عَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِ وَ الْفُؤَادُ عَمَّا عُقِدَ عَلَیْهِ (۱).

**[ترجمه]الکافی: حسن بن هارون گوید: امام صادق علیه السلام در مورد آیه {زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد} به من فرمود: از گوش درباره آنچه که شنیده و از چشم درباره آنچه که بدان نگاه نموده و از قلب درباره آنچه که بر آن مصمم گشته پرسش می شود. - . کافی ۲ : ۳۷، و آیه در إسراء / ۳۶ -

**[ترجمه]

«۴»

کا، [الکافی] عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ أَوْ غَیْرِهِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِیمَانِ فَقَالَ شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا اسْتَقَرَّ فِی الْقُلُوبِ مِنَ التَّصْدِیقِ بِذَلِکَ قَالَ قُلْتُ الشَّهَادَهُ أَ لَیْسَتْ عَمَلًا قَالَ بَلَی قُلْتُ الْعَمَلُ مِنَ الْإِیمَانِ قَالَ نَعَمْ الْإِیمَانُ لَا یَکُونُ إِلَّا بِعَمَلٍ وَ الْعَمَلُ مِنْهُ وَ لَا یَثْبُتُ الْإِیمَانُ إِلَّا بِعَمَلٍ (۲).

**[ترجمه]الکافی: محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ایمان پرسیدم. حضرت فرمود: گواهی دادن به اینکه خدایی جز خدای یگانه نیست و اقرار به آنچه که از جانب خداوند آمده است. و آنچه که از تصدیق آن در دل ثابت شده است. گفتم: آیا گواهی دادن، عمل نیست؟ فرمود: چرا. گفتم: آیا عمل از ایمان است؟ فرمود: ایمان جز به واسطه عمل تحقق نمی پذیرد و عمل جزئی از آن است و ایمان جز به واسطه عمل ثابت نمی شود. - . کافی ۲ : ۳۸ -

**[ترجمه]

بیان

شهاده أن لا إله إلا الله أی التکلم بکلمه التوحید و الإقرار به ظاهرا و إنما اکتفی بها عن الإقرار بالرساله لتلازمهما أو هو داخل فی قوله و الإقرار بما جاء من عند الله و الضمیر فی جاء راجع إلی الموصول أی الإقرار بکل ما أرسله الله من نبی أو کتاب أو حکم ما علم تفصیلا و ما لم یعلم إجمالا و کل ذلک الإقرار الظاهری و قوله ما استقر فی القلوب الإقرار القلبی بجمیع ذلک و هذا أحد معانی الإیمان کما ستعرف و لا یدخل فیه أعمال الجوارح سوی الإقرار الظاهری بما صدق به قلبا.

و لما کان عند السائل أن الإیمان محض العلوم و العقائد و لا یدخل فیه الأعمال استبعد کون الشهاده التی هی من عمل الجوارح من الإیمان فأجاب علیه السلام بأن العمل جزء الإیمان و لا یثبت الإیمان أی لا یتحقق واقعا أو لا یثبت

ص: ۲۲

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۳۷، و الآیه فی أسری: ۳۶.

۲- ۲. الکافی ج ۲ ص ۳۸.

الإيمان عنـد الناس إلا بالإقرار و الشـهاده التی هی عمل الجوارح أو لا یسـتقر الإیمان إلا بأعمال الجوارح فإن التصدیق الذی لم یکن معه عمل یزول و لا یبقی.

**[ترجمه]«شـهاده أن لا ـ إله إلا ـ الله» یعنی بر زبـان آوردن کلمه توحیـد و اقرار ظـاهری به آن. و به دلیـل تلازم آن با اقرار به پیـامبری، تنها به آن بسـنده کرده است، و یا اینکه اقرار به نبوت در این سـخن امام داخل است که فرمود: «و الإقرار بما جاء من عنـد الله» و ضـمیر در «جاء» به موصول بـازمی گردد. یعنی اقرار به هر آنچه خداونـد فرسـتاده است؛ از پیـامبران و کتـاب هـا و دسـتورات، هر آنچه به تفصیل بداند إقرار به تفصیل و هر چه به تفصیل نداند، اقرار اجمالی و همه این اقرارهای ظاهری. و این سخن که: «مـا اسـتقر فی القلوب» یعنی اقرار قلبی به همه آن هـا، و این یکی از معـانی ایمـان است، چنان که خواهی دانست. و کارهای اعضای بدن در آن وارد نیست، مگر اقرار ظاهری به آنچه با قلبش آن را تصدیق کرده است.

و هنگـامی که برای پرسشـگر روشن شـد که ایمـان تنهـا عبارت است از دانش و اعتقاد، و اعمال در آن وارد نمی شود، داخل دانسـتن شهادت را درایمان، به عنوان یکی از کارهای اعضای بدن، بعید دانست. پس امام علیه السلام چنین پاسخ می دهد که عمـل جزئی از ایمـان است. و «لا یثبت الإیمان» یعنی واقعا تحقق نمی یابـد و یا اینکه در نزد مردم ایمان تنها با اقرار و شـهادتی که یکی از کارهـای اعضـای بـدن است ثـابت می شود. یـا اینکه ایمـان تنهـا با کارهای جوارحی اسـتقرار پیـدا می کنـد. پس تصدیقی که عمل همراه آن نباشد از بین می رود و پایدار نیست.

**[ترجمه]

«۵»

کا، [الکافی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام عَنِ الْإِیمَانِ فَقَالَ شَـهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ قَالَ قُلْتُ أَ لَیْسَ هَذَا عَمَلٌ قَالَ بَلَی قُلْتُ فَالْعَمَلُ مِنَ الْإِیمَانِ قَالَ لَا یَثْبُتُ لَهُ الْإِیمَانُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْعَمَلُ مِنْهُ (۱).

**[ترجمه]الکـافی: جمیـل بن دراج گویـد: از امـام صادق علیه السـلام درباره ایمان پرسـیدم. حضـرت فرمود: گواهی دادن به اینکه خـدایی جز خـدای یگانه نیست و محمد فرسـتاده خداوند است. گفتم: آیا این عمل نیست؟ فرمود: چرا. گفتم: پس عمل از ایمان است؟ فرمود: ایمان جز به واسطه عمل تحقق نمی یابد و عمل جزئی از ایمان است. - . الکافی ۲ : ۳۸ -

**[ترجمه]

بیان

أ لیس هذا عمل کذا فی النسخ بالرفع و لعله من النساخ و یمکن أن یقدر فیه ضمیر الشأن أو یکون مبنیا علی لغه بنی تمیم حیث ذهبوا إلی أن لیس إذا انتقض نفیه یحمـل علی ما فی الإهمال و النفی هنا منتقض بالاسـتفهام الإنکاری قوله علیه السـلام لا یثبت له الإیمان الضمیر راجع إلی المؤمن المدلول علیه بالإیمان

**[ترجمه]عبارت «أ لیس هذا عمل» در سایر نسخه ها نیز این گونه یعنی کلمه عمل، مرفوع آمده است و شاید این اشتباه از نسخه نویسان باشد. و نیز ممکن است که ضمیر شأن در این عبارت در تقدیر گرفته شده باشد. و یا اینکه ممکن است این عبارت بر اساس لغت بنی تمیم باشد. قبیله تمیم بر این اعتقاد بودند که هرگاه معنای نفی لیس، نقض شود، از عمل می افتد. و در اینجا استفهام انکاری، معنای نفی لیس را نقض کرده است. و در عبارت «لا یثبت له الإیمان» ضمیر به مؤمن بر می گردد که با کلمه ایمان به آن دلالت شده است.

**[ترجمه]

«۶»

کا، [الکافی] عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ بُرَیْدٍ عَنْ أَبِی عَمْرٍو الزُّبَیْرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَیُّهَا الْعَالِمُ أَخْبِرْنِی أَیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ مَا لَا یَقْبَلُ اللَّهُ شَیْئاً إِلَّا بِهِ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ الْإِیمَانُ بِاللَّهِ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَعْلَی الْأَعْمَالِ دَرَجَهً وَ أَشْرَفُهَا مَنْزِلَهً وَ أَسْنَاهَا حَظّاً قَالَ قُلْتُ أَ لَا تُخْبِرُنِی عَنِ الْإِیمَانِ أَ قَوْلٌ هُوَ وَ عَمَلٌ أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ فَقَالَ الْإِیمَانُ عَمَلٌ کُلُّهُ وَ الْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِکَ الْعَمَلِ بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ بَیَّنَ فِی کِتَابِهِ وَاضِحٌ نُورُهُ ثَابِتَهٌ حُجَّتُهُ یَشْهَدُ لَهُ بِهِ الْکِتَابُ وَ یَدْعُوهُ إِلَیْهِ قَالَ قُلْتُ صِفْهُ لِی جُعِلْتُ فِدَاکَ حَتَّی أَفْهَمَهُ قَالَ الْإِیمَانُ حَالاتٌ وَ دَرَجَاتٌ وَ طَبَقَاتٌ وَ مَنَازِلُ فَمِنْهُ التَّامُّ الْمُنْتَهَی تَمَامُهُ وَ مِنْهُ النَّاقِصُ الْبَیِّنُ نُقْصَانُهُ وَ مِنْهُ الرَّاجِحُ الزَّائِدُ رُجْحَانُهُ قُلْتُ إِنَّ الْإِیمَانَ لَیَتِمُّ وَ یَنْقُصُ وَ یَزِیدُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ کَیْفَ ذَلِکَ قَالَ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَرَضَ الْإِیمَانَ عَلَی جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَ قَسَمَهُ عَلَیْهَا وَ فَرَّقَهُ

ص: ۲۳

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۳۸.

فِيهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وُكِلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بِغَيْرِ مَا وُكِلَتْ بِهِ أُخْتُهَا فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِی بِهِ يَعْقِلُ وَ يَفْقَهُ وَ يَفْهَمُ وَ هُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ الَّذِی لَا تَرِدُ الْجَوَارِحُ وَ لَا تَصْدُرُ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ وَ أَمْرِهِ وَ مِنْهَا عَيْنَاهُ اللَّتَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا وَ أُذُنَاهُ اللَّتَانِ يَسْمَعُ بِهِمَا وَ يَدَاهُ اللَّتَانِ يَبْطُشُ بِهِمَا وَ رِجْلَاهُ اللَّتَانِ يَمْشِی بِهِمَا وَ فَرْجُهُ الَّذِی الْبَاهُ مِنْ قِبَلِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِی يَنْطِقُ بِهِ وَ رَأْسُهُ الَّذِی فِيهِ وَجْهُهُ فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وُكِلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بِغَيْرِ مَا وُكِلَتْ بِهِ أُخْتُهَا بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اسْمُهُ يَنْطِقُ بِهِ الْكِتَابُ لَهَا وَ يَشْهَدُ بِهِ عَلَيْهَا فَفَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ وَ فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْعَيْنَيْنِ وَ فَرَضَ عَلَى الْعَيْنَيْنِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى اللِّسَانِ وَ فَرَضَ عَلَى اللِّسَانِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْيَدَيْنِ وَ فَرَضَ عَلَى الْيَدَيْنِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الرِّجْلَيْنِ وَ فَرَضَ عَلَى الرِّجْلَيْنِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْفَرْجِ وَ فَرَضَ عَلَى الْفَرْجِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى الْوَجْهِ فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ فَالْإِقْرَارُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ الْعَقْدُ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِيمُ بِأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهاً وَاحِداً لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِیٍّ أَوْ كِتَابٍ فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَ الْمَعْرِفَهِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ وَ لكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً(١) وَ قَالَ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (٢) وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ (٣) وَ قَالَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ(۴) فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَ الْمَعْرِفَهِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ رَأْسُ الْإِيمَانِ

١- ١. النحل: ١٠۶.

٢- ٢. الرعد: ٢٨.

٣- ٣. المائده: ۴١، و نصه يا ايها الرسول لا يحزنك الذين يسارعون فی الكفر من الذين قالوا آمنا بأفواههم و لم تؤمن قلوبهم، الآيه.

۴- ۴. البقره: ٢۶۴.

وَ فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى اللِّسَانِ الْقَوْلَ وَ التَّعْبِيرَ عَنِ الْقَلْبِ بِمَا عُقِدَ عَلَيْهِ وَ أَقَرَّ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اسْمُهُ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً(۱) وَ قَالَ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُكُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۲) فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى اللِّسَانِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ أَنْ يَتَنَزَّهَ عَنِ الِاسْتِمَاعِ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَنْ يُعْرِضَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ مِمَّا نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ وَ الْإِصْغَاءِ إِلَى مَا أَسْخَطَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ فِي ذَلِكَ وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ (۳) ثُمَّ اسْتَثْنَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَوْضِعَ النِّسْيَانِ فَقَالَ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴) وَ قَالَ فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ (۵) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ (۶) وَ قَالَ وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ (۷) وَ قَالَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً(۸) فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى السَّمْعِ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ لَا يُصْغِيَ إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْ يُعْرِضَ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَا يَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ (۹) فَنَهَاهُمْ مِنْ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى

۱- ۱. البقره: ۸۳.

۲- ۲. صدر الآيه في البقره: ۱۳۵ و ذيلها في العنكبوت: ۴۶، فالآيه مختلطه.

۳- ۳. النساء: ۱۴۰.

۴- ۴. الأنعام: ۶۸.

۵- ۵. الزمر: ۱۸.

۶- ۶. المؤمنون: ۱- ۴.

۷- ۷. القصص: ۵۵.

۸- ۸. الفرقان: ۷۲.

۹- ۹. النور: ۳۰ و ۳۱.

عَوْرَاتِهِمْ وَ أَنْ يَنْظُرَ الْمَرْءُ إِلَى فَرْجِ أَخِيهِ وَ يَحْفَظَ فَرْجَهُ مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ وَ قَالَ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ إِحْدَاهُنَّ إِلَى فَرْجِ أُخْتِهَا وَ تَحْفَظَ فَرْجَهَا مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهَا وَ قَالَ كُلُّ شَيْ ءٍ فِي الْقُرْآنِ مِنْ حِفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنَ الزِّنَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةَ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ(۱)

ثُمَّ نَظَمَ مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ وَ اللِّسَانِ وَ السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ فِي آيَةٍ أُخْرَى فَقَالَ وَ ما كُنْتُمْ

تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لا أَبْصارُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ (۲) يَعْنِي بِالْجُلُودِ الْفُرُوجَ وَ الْأَفْخَاذَ وَ قَالَ وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا(۳) فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْعَيْنَيْنِ مِنْ غَضِّ الْبَصَرِ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ وَ هُوَ عَمَلُهُمَا وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْيَدَيْنِ أَنْ لَا يُبْطَشَ بِهِمَا إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَنْ يُبْطَشَ بِهِمَا إِلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَرَضَ عَلَيْهِمَا مِنَ الصَّدَقَةِ وَ صِلَةِ الرَّحِمِ وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الطَّهُورِ لِلصَّلَوَاتِ فَقَالَ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ (۴) وَ قَالَ فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتَّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِداءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها(۵) فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْيَدَيْنِ

۱- ۱. و ذلک لان حفظ الفرج هاهنا قد قرن بغض البصر، فصار کل واحد منهما قرينه متممه للمراد من الآخر نافيه لاطلاقه، على حدّ صنعه الاحتباک کما فی قوله تعالی: اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً(غافر: ۶۱) و مثله قوله تعالى: « هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً»(يونس: ۶۷) فان تقدير الآيتين: جعل لکم الليل مظلما لتسکنوا فيه و النهار مبصرا لتبتغوا فيه من فضله. و هکذا هنا تقدير الآيه: قل للمؤمنين يغضوا أبصارهم من فروج المؤمنين و يحفظوا فروجهم من أبصار المؤمنين.

۲- ۲. فصّلت: ۲۲.

۳- ۳. أسرى: ۳۶.

۴- ۴. المائده: ۶.

۵- ۵. القتال: ۴.

لِأَنَّ الضَّرْبَ مِنْ عِلَاجِهِمَا وَ فَرَضَ عَلَى الرِّجْلَيْنِ أَنْ لَا يَمْشِيَ بِهِمَا إِلَى شَيْ ءٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَ فَرَضَ عَلَيْهِمَا الْمَشْيَ إِلَى مَا يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا وَ قَالَ وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ(۱) وَ قَالَ فِيمَا شَهِدَتِ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ عَلَى أَنْفُسِهِمَا وَ عَلَى أَرْبَابِهِمَا مِنْ تَضْيِيعِهِمَا لِمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ فَرَضَهُ عَلَيْهِمَا الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (۲) فَهَذَا أَيْضاً مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْيَدَيْنِ وَ عَلَى الرِّجْلَيْنِ وَ هُوَ عَمَلُهُمَا وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ عَلَى الْوَجْهِ السُّجُودَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فِي مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ فَقَالَ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳) فَهَذِهِ فَرِيضَةٌ جَامِعَةٌ عَلَى الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ وَ الرِّجْلَيْنِ وَ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً(۴)

وَ قَالَ فِيمَا فَرَضَ عَلَى الْجَوَارِحِ مِنَ الطَّهُورِ وَ الصَّلَاةِ بِهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمَّا صَرَفَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله إِلَى الْكَعْبَةِ عَنِ الْبَيْتِ الْمُقَدَّسِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۵) فَسَمَّى الصَّلَاةَ إِيمَاناً فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَافِظاً لِجَوَارِحِهِ مُوفِياً كُلَّ جَارِحَةٍ مِنْ جَوَارِحِهِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى مُسْتَكْمِلًا لِإِيمَانِهِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ خَانَ فِي شَيْ ءٍ مِنْهَا أَوْ تَعَدَّى مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَاقِصَ الْإِيمَانِ قُلْتُ قَدْ فَهِمْتُ نُقْصَانَ الْإِيمَانِ وَ تَمَامَهُ فَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ زِيَادَتُهُ فَقَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِيماناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ

۱- ۱. لقمان: ۱۸ و ۱۹.

۲- ۲. يس: ۶۵.

۳- ۳. الحجّ: ۷۷.

۴- ۴. الجن: ۱۸.

۵- ۵. البقره: ۱۴۳.

رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ (۱) وَ قَالَ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً (۲) وَ لَوْ كَانَ كُلُّهُ وَاحِداً لَا زِيَادَةَ فِيهِ وَ لَا نُقْصَانَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ فَضْلٌ عَلَى الْآخَرِ وَ لَاسْتَوَتِ النِّعَمُ فِيهِ وَ لَاسْتَوَى النَّاسُ وَ بَطَلَ التَّفْضِيلُ وَ لَكِنْ بِتَمَامِ الْإِيمَانِ دَخَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ وَ بِالزِّيَادَةِ فِي الْإِيمَانِ تَفَاضَلَ الْمُؤْمِنُونَ بِالدَّرَجَاتِ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِالنُّقْصَانِ دَخَلَ الْمُفَرِّطُونَ النَّارَ(۳) قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ لِلْإِيمَانِ دَرَجَاتٍ وَ مَنَازِلَ وَ يَتَفَاضَلُ الْمُؤْمِنُونَ فِيهَا عِنْدَ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ صِفْهُ لِي رَحِمَكَ اللَّهُ حَتَّى أَفْهَمَهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ سَبَّقَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا يُسَبَّقُ بَيْنَ الْخَيْلِ يَوْمَ الرِّهَانِ ثُمَّ فَضَّلَهُمْ عَلَى دَرَجَاتِهِمْ فِي السَّبْقِ إِلَيْهِ فَجَعَلَ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ عَلَى دَرَجَةِ سَبْقِهِ لَا يَنْقُصُهُ فِيهَا مِنْ حَقِّهِ وَ لَا يَتَقَدَّمُ مَسْبُوقٌ سَابِقاً وَ لَا مَفْضُولٌ فَاضِلًا تَفَاضَلَ بِذَلِكَ أَوَائِلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ أَوَاخِرُهَا وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لِلسَّابِقِ إِلَى الْإِيمَانِ فَضْلٌ عَلَى الْمَسْبُوقِ إِذَنْ لَلَحِقَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَهَا نَعَمْ وَ لَتَقَدَّمُوهُمْ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِمَنْ سَبَقَ إِلَى الْإِيمَانِ الْفَضْلُ عَلَى مَنْ أَبْطَأَ عَنْهُ وَ لَكِنْ بِدَرَجَاتِ الْإِيمَانِ قَدَّمَ اللَّهُ السَّابِقِينَ وَ بِالْإِبْطَاءِ عَنِ الْإِيمَانِ أَخَّرَ اللَّهُ الْمُقَصِّرِينَ لِأَنَّا نَجِدُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْآخِرِينَ مَنْ هُوَ أَكْثَرُ عَمَلًا مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ أَكْثَرُهُمْ صَلَاةً وَ صَوْماً وَ حَجّاً وَ زَكَاةً وَ جِهَاداً وَ إِنْفَاقاً وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ سَوَابِقُ يَفْضُلُ بِهَا الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً عِنْدَ اللَّهِ لَكَانَ الْآخِرُونَ بِكَثْرَةِ الْعَمَلِ مُقَدَّمِينَ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَ لَكِنْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُدْرِكَ آخِرَ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ أَوَّلُهَا وَ يُقَدَّمَ فِيهَا مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ أَوْ يُؤَخَّرَ فِيهَا مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ قُلْتُ أَخْبِرْنِي عَمَّا نَدَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ إِلَى الِاسْتِبَاقِ فَقَالَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ سابِقُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ (۴) وَ قَالَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۵) وَ قَالَ وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ

۱- ۱. براءه: ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲- ۲. الكهف: ۱۳.

۳- ۳. الكافى ج ۲: ۳۳- ۳۷.

۴- ۴. الحديد: ۲۱.

۵- ۵. الواقعه: ۱۰- ۱۱.

اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ (۱) فَبَدَأَ بِالْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ عَلَى دَرَجَةِ سَبْقِهِمْ ثُمَّ ثَنَّى بِالْأَنْصَارِ ثُمَّ ثَلَّثَ بِالتَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ فَوَضَعَ كُلَّ قَوْمٍ عَلَى قَدْرِ دَرَجَاتِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ عِنْدَهُ ثُمَّ ذَكَرَ مَا فَضَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا

بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ (۲) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ وَ قَالَ وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ (۳) وَ قَالَ انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا(۴) وَ قَالَ هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ (۵) وَ قَالَ وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ (۶) وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ (۷) وَ قَالَ وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِينَ عَلَى الْقاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً(۸) وَ قَالَ لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا(۹) وَ قَالَ يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ (۱۰) وَ قَالَ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ (۱۱) وَ قَالَ وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ (۱۲) وَ قَالَ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۱۳) فَهَذَا ذِكْرُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ وَ مَنَازِلِهِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ (۱۴).

**[ترجمه]الکافی: ابوعمرو زبیری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای عالم، به من بفرمایید که کدام عمل در نزد خداوند برتر است؟ فرمود: آن عمل که خداوند چیزی را بدون آن نمی پذیرد. گفتم: آن چیست؟ فرمود: ایمان به خدای یگانه والاترین اعمال از لحاظ درجه و منزلت و والاترین آن ها از لحاظ بهره است. گفتم: آیا درباره ایمان به من خبر نمی دهی که آیا گفتار است و یا عمل و یا گفتار بدون عمل است؟ فرمود: تمام ایمان عمل است و گفتار جزئی از آن عمل است. خداوند آن را واجب ساخته و در کتابش بیان نموده است. نورش آشکار و حجتش ثابت است و کتاب بدان گواهی داده و به آن فرامی خواند. گفتم: فدایت گردم، آن را برایم توضیح دهید تا بفهمم. فرمود: ایمان درجات و طبقات و مراتبی دارد که برخی کامل است و به کمال رسیده است و برخی ناقص است که نقصان آن مشخص است و برخی هم برتر است و برتری آن هم افزونی آن است. گفتم: ایمان کامل می شود و کاستی می پذیرد و زیاد می شود؟ فرمود: بله. گفتم: چگونه؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی ایمان را بر اعضای انسان تقسیم و بر آن ها واجب ساخت. و هیچ عضوی نیست مگر اینکه در مورد ایمان وظیفه ای دارد که غیر از وظیفه سایر اعضای بدن است. از جمله اعضاء قلب اوست که به واسطه آن می اندیشد و درک می کند و می فهمد و آن امیر بدنش است که اعضاء تنها با رأی و دستور او کار می کنند. و از جمله اعضاء، چشمانش است که به واسطه آن ها می بیند و دیگر گوش هایش است که به واسطه آن ها می شنود و هر دو دستش است که به واسطه آن ها از زور استفاده می کند. و پاهایش است که به واسطه آن ها راه می رود و شرمگاهش است که شهوتش از آنجاست و زبانش که با آن سخن می گوید و سرش که صورتش در آن قرار دارد. پس از میان این اعضاء هیچ عضوی نیست مگر اینکه در مورد ایمان وظیفه ای دارد که غیر از وظیفه عضو دیگر است. و [این ایمان] از جانب خداوند تبارک و تعالی واجب گشته و کتاب درباره آن سخن گفته و بدان گواهی می دهد. پس خداوند بر قلب چیزی را واجب ساخته است که با آنچه که بر گوش واجب ساخته متفاوت است. و بر گوش چیزی را واجب ساخته که با آنچه که بر چشمان واجب ساخته متفاوت است. و بر چشمان چیزی را واجب ساخته که با آنچه بر زبان واجب ساخته متفاوت است و بر زبان چیزی را واجب ساخته که با آنچه که بر دست ها واجب ساخته متفاوت است و بر دستان چیزی را واجب ساخته که با آنچه که بر پاها واجب نموده متفاوت

است. و بر پاها چیزی را واجب ساخته که با آنچه که بر شرمگاه واجب نموده متفاوت است. و بر شرمگاه چیزی را واجب نموده که با آنچه که بر صورت واجب نموده متفاوت است. اما آنچه که از ایمان بر قلب واجب ساخته، اقرار و شناخت و تصمیم و رضایت و تسلیم به این است که خدایی جز خداوند یگانه نیست و شریکی ندارد و خداوند یگانه است و زن و فرزندی اختیار نکرده است و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و اقرار به پیامبر و یا کتابی است که از جانب خداوند آمد ه است. و این اقرار و شناختی که خداوند بر قلب واجب ساخته است، عمل قلب است. و این سخن خداوند عزوجل است: {مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد. اما کسی که سینه اش به کفر گشاده گردد} - . نحل / ۱۰۶ -

و فرموده است: {آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد} - . رعد / ۲۸ - و فرموده است: {آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم»، و حال آنکه دل هایشان ایمان نیاورده بود} - . مائده / ۴۱ -

و نیز فرموده است: {و اگر آنچه در دل های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند؛ آنگاه هر که را بخواهد می بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می کند} - . بقره / ۲۸۴ -

و این همان اقرار و شناخت است که خداوند عزوجل بر قلب واجب ساخته است و این اقرار عمل آنست و به منزله سر ایمان است. و خداوند متعال بر زبان گفتار و بیان آنچه که قلب بدان استوار گشته و اقرار نموده است، را واجب ساخته است. خداوند تبارك و تعالی فرموده است: {با مردم به زبانِ خوش سخن بگویید} - . بقره / ۸۳ - و فرموده است: {و بگویید: به آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه به سوی شما نازل گردیده، ایمان آوردیم؛ و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم او هستیم} - . عنکبوت / ۴۶ - و این چیزی است که خداوند بر زبان واجب ساخته که عمل آن است. و بر گوش واجب ساخته که از گوش دادن به آنچه که خداوند حرام ساخته، دوری جوید و از آنچه که برایش حلال نیست و خداوند عزوجل از آن نهی نموده و گوش دادن به آنچه که موجب خشم خداوند عزوجل است، پرهیز نماید. خداوند عزوجل فرموده است: {و در این کتاب بر شما نازل کرده که: هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند.} - . نساء / ۱۴۰ -

سپس خداوند مورد فراموشی را استثنا نموده و فرموده است: {اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت، پس از یاد آوری، با قوم ستمکار ننشین} - . انعام / ۶۸ - و فرموده است: {پس به بندگانم بشارت بده همان کسانی که به سخن گوش فرامی دهند و از بهترین آن پیروی می کنند؛ اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان نموده و اینان همان خردمندان هستند} - . زمر / ۱۸ -

و خداوند عزوجل فرموده است: {به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همان کسانی که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهوده رویگردانند، و آنان که زکات می پردازند} - . مؤمنون / ۱ - ۴ -

و فرموده است: {چون سخن بیهوده ای بشنوند، از آن روی برتابند و بگویند: اعمال ما برای خود ما و اعمال شما برای خود شماست} - . قصص / ۵۵ -

و فرموده است: {و چون بر بیهودگی می گذرنـد، بزرگوارانه می گذرنـد} - . فرقان / ۷۲ - و این ایمانی است که خداونـد بر گوش واجب ساخته است که به آنچه که برایش حلال نیست نسپارد. و این عمل گوش است که از ایمان است. و بر چشم واجب ساخته که به آنچه که خداونـد بر او حرام نموده ننگرد و از آنچه که برایش حلال نیست و خداونـد از آن نهی نموده دوری نمایـد. و این عمل چشم است و از ایمان است. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: {به مردان با ایمان بگو: «دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند} - . نور / ۳۰ - پس خداوند آنان را از نگاه کردن به شرمگاشان و از اینکه مردی به شرمگاه برادرش نگاه کنـد، نهی نموده است تا هر کس شرمگاه خود را از نگاه دیگران حفظ کند. و خداوند فرموده است: {و به زنان با ایمان بگو: «دیدگان خود را فرو بندند و پاکدامنی ورزند} - . نور / ۳۱ - و یکی از آنان به شرمگاه برادر خود نگاه نکند و شرمگاه خود را از نگاه دیگران حفظ کند. و حضرت فرمود: هر آنچه که در قرآن در مورد حفظ شرمگاه است، در مورد زنا است مگر این آیه که در مورد نگـاه کردن است. سپس خداونـد آنچه را که بر قلب و زبـان و گوش و چشم واجب نموده در آیه دیگر آورده و فرموده است: {و شما [که گناه خود را] پنهان می نمودید، نه به خاطر این بود که [مبادا] گوش و چشم و پوستتان بر علیه شما گواهی دهند} - . فصلت / ۲۲ -

مقصود از پوست، شرمگاه ها و ران ها است. و نیز فرموده است: {و چیزی را که بـدان علم نـداری دنبال نکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد} - . اسراء / ۳۶ -

و این چیزی است که خداونـد بر چشم واجب نموده که همان فروبستن چشم از آن چیزی است که خداونـد عز و جل حرام ساخته است. و این عمل چشم است که از ایمان است. و واجب خداوند بر دستان این است که آن ها را برای آنچه که خداوند حرام نموده به کار نگیرد و برای آنچه که خداونـد عزوجل امر نموده و واجب ساخته ماننـد صـدقه و صله رحم و جهاد در راه خدا و طهارت برای نمازها به کار گیرد. خداونـد فرموده است: {ای کسانی که ایمان آورده ایـد، چون به نماز برخاستید، صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید؛ و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی مسح کنید} - . مائده / ۶ -

و فرموده است: {چون بـا کافران رو به رو شدیـد، گردن هایشان را بزنیـد تا چون آنان را از پای درآوردیـد، اسیران را در بند کنیـد. سپس یا منت گذارید و یا اینکه فدیه بگیرید. تا اینکه در جنگ اسلحه ها بر زمین گذاشته شود} - . محمد / ۴ - این است آنچه که خداونـد بر دست واجب نموده است. زیرا زدن از جمله کارهای دست است. و بر پاها واجب نموده انسان با آن ها به سوی چیزی از نافرمانی خداونـد گام برنـدارد. و بر آن ها گام برداشتن به سوی آنچه که مورد رضای خداونـد است را واجب ساخته است. خداونـد فرموده است: {در زمین با تکبر راه نرو زیرا که هرگز نمی توانی زمین را بشکافی و در بلنـدی به کوه ها نمی رسی} - . اسراء / ۳۷ -

و فرموده است: {و در راه رفتنِ خود میانه رو باش، و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازها بانگ خران است} - . لقمان / ۱۹ -

و درباره گواهی دستان و پاها بر ضـد خود و صاحبان خود نسبت به تباه ساختن امر و واجب خداونـد عزوجل فرموده است: {امروز بر دهان های آنان مُهر می نهیم، و دست هایشان با ما سخن می گوینـد، و پاهایشان بـدانچه فراهم می ساختند گواهی می دهند} - . یس / ۶۵ -

این نیز از جمله اموری است که خداونـد بر پاها و دست ها واجب ساخته و این عمل آن ها است و از ایمان است. و بر صورت واجب نمود که در شب و روز در اوقات نماز برای او سجده نماید و فرمود: {ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید} - . حج / ۷۷ - پس این وظیفه ای است که هم بر صورت و هم بر دست ها و هم بر پاها واجب است. و در جایی دیگر فرموده است: {و مساجد مخصوص خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید} - . جن / ۱۸ - و آن زمان که خداوند پیامبر خود صلی الله علیه و آله را از بیت المقدس به سوی کعبه بازگرداند، درباره طهارت و نمازی که بر اعضاء واجب نموده فرمود: {و خداوند ایمان شما را ضایع نمی گرداند، زیرا خدا نسبت به مردم دلسوز و مهربان است.} - . بقره / ۱۴۳ -

پس خداوند نماز را ایمان نامید. پس هر کس خداوند عزّ و جلّ را ملاقات نماید در حالی که اعضای بدن خود را حفظ نموده و هر عضوی از اعضایش آنچه که خداوند بر آن واجب ساخته، انجام داده است، با ایمان کامل خداوند را ملاقات می نماید و از اهل بهشت است. و هر کس که در چیزی از آن ها خیانت روا دارد و یا از امر خداوند پافراتر بگذارد، در حالی خداوند عزّ و جلّ را ملاقات می کند که ایمانش ناقص است. گفتم: من نقصان و کمال ایمان را فهمیدم. پس زیادی آن از کجا آمد؟ حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: {و چون سوره ای نازل شود، از میان آنان کسی هست که می گوید: «این سوره ایمان کدام یک از شما را افزود؟» امّا کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان می افزاید و آنان شادمانی می کنند. اما کسانی که در دلشان بیماری دارند، بر پلیدی شان پلیدی افزوده می گردد} - . توبه / ۱۲۴ - ۱۲۵ -

و فرموده است: {ما خبرشان را بر تو درست حکایت می کنیم: آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم} - . کهف / ۱۳ - اگر همه ایمان ها یکی بود و زیادی و نقصانی در آن نبود، هیچ یک از آنان بر دیگری برتری نداشتند و نعمت ها برابر بود و مردم هم یکسان بودند. و برتری بیهوده بود. ولی به وسیله کمال ایمان است که مؤمنین وارد بهشت می شوند و به واسطه زیادی ایمان است که در نزد خداوند چندین درجه از [یکدیگر] برتری می یابند و به واسطه نقصان ایمان است که کم کاران وارد دورخ می شوند. - . الکافی ۲ : ۳۳ - ۳۷ -

راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا ایمان درجات و مراتبی دارد که مؤمنان به واسطه آن ها در نزد خداوند برتری می یابند؟ فرمود: آری. گفتم: خدایت رحمت کند، آن را برایم توضیح دهید تا بفهمم. فرمود: خداوند میان مؤمنان مسابقه گذاشته است همچنان که در روز مسابقه اسبان میان اسب ها مسابقه گذاشته می شود. سپس آنان را بر اساس مراتبی که آنان در پیشی گرفتن به سوی او به دست آورده اند، برتری داده است. و هرکسی را در مرتبه ای که در مسابقه کسب نموده، قرار داده است. و از حق کسی در این مسابقه نکاست. و [در نزد خداوند] هیچ عقب افتاده ای از پیشی گیرنده و هیچ کم فضیلتی از صاحب فضیلت جلو نمی افتد. به واسطه این[مسابقه] است که پیشی گیرندگان و عقب افتادگان این امت بر همدیگر برتری می یابند. و اگر پیشی گیرندگان بر عقب افتادگان برتری نداشتند، آنگاه آخرین فرد این امت با اولین آن برابر می شد. بله اگر برای کسی که به سوی ایمان پیشی گرفته است، بر کسی که عقب افتاده است برتری نبود، آن که عقب افتاده از کسی که جلو افتاده پیش می افتاد. ولی خداوند براساس درجات ایمان پیشی گیرندگان را مقدم داشته و براساس تأخیر در ایمان عقب افتادگان را عقب انداخته است. به همین خاطر از مؤمنانی که عقب افتاده اند، کسانی را می بینیم که از پیشی گیرندگان، اعمال بیشتری انجام داده و بیشتر نماز خوانده و روزه گرفته و حج نموده و زکات داده و جهاد کرده و انفاق

نموده اند. اگر سوابقی نبود که برخی مؤمنان به واسطه آن بر برخی دیگر در نزد خداوند برتری می یابند، آنگاه عقب افتادگان به واسطه بسیاری اعمالشان بر پیشی گیرندگان مقدم می شدند. ولی خداوند عز و جل نخواسته است که آخرین درجات ایمان با اولین درجات آن برابر گردد و کسی که خداوند او را عقب انداخته جلو افتد و یا اینکه کسی که خداوند او را جلو انداخته عقب افتد. گفتم: در این باره که خداوند مؤمنین را در پیشی گرفتن به ایمان به سوی خود فراخوانده است، به من بفرمایید. فرمود: این سخن خداوند عز و جل که می فرماید: {برای آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند، بر یکدیگر سبقت جویید} - . حدید / ۲۱ -

و نیز فرموده است: {و سبقت گیرندگان مقدّمند. آنانند همان مقرّبان هستند} - . واقعه / ۱۰- ۱۱ -

و فرموده است: {و پیشگامانِ نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان از او خشنودند} - . توبه / ۱۰۰ - خداوند با مهاجرین پیشگام براساس درجه پیش افتادنشان آغاز نمود. سپس در مرتبه دوم انصار را ذکر نمود و کسانی را که به نیکی از ایشان پیروی کرده اند را در مرتبه سوم قرار داد. پس هر قومی را بر اساس در درجه و مراتبی که در نزدش دارند، قرار داد. سپس چیزی را که خداوند به واسطه آن برخی اولیای خود را بر برخی دیگر برتری می بخشد ذکر نموده و فرموده است: {برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد} تا آخر آیه - . بقره / ۲۵۳ -

و فرموده است: {و ما برخی پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم} - . اسراء / ۵۵ - و فرموده است: {ببین چگونه برخی از آنان را بر برخی دیگر برتری داده ایم، و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگ تر و بیشتر است} - . اسراء / ۲۱ -

و فرموده است: {[هر یک از] ایشان را نزد خداوند درجاتی است} - . آل عمران / ۱۶۳ - و فرموده است: {خداوند مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است. [پاداش بزرگی که] به عنوان درجات و آمرزش و رحمتی از جانب او است} - . نساء / ۹۵ - ۹۶ - و فرموده است: {کسانی از شما که پیش از فتح [مکّه] انفاق و جهاد کرده اند، [با دیگران] یکسان نیستند. مرتبه آنان از کسانی اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته اند بالاتراست} - . سجده / ۲۹ -

و فرموده است: {خدا رتبه کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانشمند گشته اند بالا می برد} - . مجادله / ۱۱ -

و فرموده است: {زیرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی رسد؛ و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می آورد قدم نمی گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی آورند مگر اینکه به سبب آن، عمل صالحی برای آنان نوشته می شود} - . توبه / ۱۲۰ -

و فرموده است: {و هر خیری که از پیش برای خود بفرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت} - . بقره / ۱۱۰ -

و فرموده است: {پس هر که هموزن ذرّه ای نیکی کند آن را خواهد دید. و هر که هموزن ذرّه ای بدی کند آن را خواهد دید} - . زلزال / ۶ - ۷ -

این بود بیان درجات ایمان و مراتب آن در نزد خداوند عز و جل. - . الکافی ۲ : ۴۰ - ۴۲ -

**[ترجمه]

تبیین

اعلم أن العیاشی ذکر فی التفسیر أکثر أجزاء هذا الخبر متفرقا

ص: ۲۹

۱- ۱. براءه: ۱۰۰.

۲- ۲. البقره: ۲۵۳.

۳- ۳. أسری: ۵۵.

۴- ۴. أسری: ۲۱.

۵- ۵. آل عمران: ۱۶۳.

۶- ۶. هود: ۳.

۷- ۷. براءه: ۲۰.

۸- ۸. النساء ۹۵ و ۹۶.

۹- ۹. الحدید: ۱۰.

۱۰- ۱۰. المجادله: ۱۱.

۱۱- ۱۱. براءه: ۱۲۰.

۱۲- ۱۲. البقره: ۱۱۰، المزّمّل: ۲۰.

۱۳- ۱۳. الزلزال: ۷ و ۸.

۱۴- ۱۴. الکافی ج ۲ ص ۴۰- ۴۲.

و لما كان ما فى الكافى أجمع و أصح اكتفينا به و فى الكافى أيضا كان فرقه على بابين (۱)

فجمعتهما لاتصالهما معنى و اتصال سندهما و رواه الشيخ الجليل جعفر بن محمد بن قولويه عن سعد بن عبد الله بإسناده عن الصادق عليه السلام عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه فيما ذكر من أنواع آيات القرآن بأدنى تفاوت و سيأتى مثله بروايه النعمانى أيضا عن أمير المؤمنين عليه السلام فهذا المضمون مستفيض مؤيد بأخبار أخر أيضا.

قوله عليه السلام الإيمان بالله هو مبتدأ و أعلى خبره و يحتمل أن يكون المراد به جميع العقائد الإيمانيه اكتفى بذكر أشرفها و أعظمها للزومها لسائرها مع أن كون التوحيد أشرف لا ينافى وجوب البقيه و اشتراطه بها و السنا الضوء و بالمد الرفعه و الحظ النصيب و

المراد بالقول التصديق القلبى أو هو مع الإقرار اللسانى بالعقائد الإيمانيه و قيل هو الذى يعبر عنه بالكلام النفسى و قد يستدل بقوله عمل كله على أن التصديق المكلف به ليس محض العلم إذ هو من قبيل الانفعال بل هو فعل قلبى.

قال شارح المقاصد و المذهب أنه غير العلم و المعرفه لأن من الكفار من كان يعرف الحق و لا يصدق به عنادا و استكبارا قال الله تعالى الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۲) و قال وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۳) و قال تعالى حكايه عن موسى عليه السلام لفرعون لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (۴) فاحتيج إلى الفرق بين العلم بما جاء به النبى صلى الله عليه و آله و هو معرفته و بين التصديق ليصح كون الأول حاصلا للمعاندين دون الثانى و كون الثانى إيمانا دون الأول فاقتصر بعضهم على أن ضد التصديق هو الإنكار و التكذيب و ضد المعرفه النكاره و الجهاله و إليه أشار الغزالى حيث فسر التصديق بالتسليم فإنه لا يكون مع الإنكار و الاستكبار بخلاف

۱- ۱. باب أن الايمان مبثوت لجوارح البدن كلها، و باب السبق الى الايمان.

۲- ۲. البقره: ۱۴۶.

۳- ۳. البقره: ۱۴۴.

۴- ۴. أسرى ۱۰۲.

العلم و المعرفه.

و فصل بعضهم زياده التفصيل و قال التصديق عباره عن ربط القلب بما علم من إخبار المخبر و هو أمر كسبى يثبت باختيار المصدق و لهذا يؤجر و يثاب عليه بل يجعل رأس العبادات بخلاف المعرفه فإنها ربما تحصل بلا كسب كمن وقع بصره على جسم فحصل له معرفه أنه جدار أو حجر و حققه بعض المتأخرين زياده تحقيق فقال المعتبر فى الإيمان هو التصديق الاختيارى و معناه نسبه التصديق إلى المتكلم اختيارا و بهذا القيد يمتاز عن التصديق المنطقى المقابل للتصور فإنه قد يخلو عن الاختيار كما إذا ادعى النبى النبوه و أظهر المعجزه فوقع فى القلب صدقه ضروره من غير أن ينسب إليه اختيارا فإنه لا يقال فى اللغه إنه صدقه فلا يكون إيمانا شرعيا كيف و التصديق مأمور به فيكون فعلا اختياريا زائدا على العلم لكونه كيفيه نفسانيه أو انفعالا و هو حصول المعنى فى القلب و الفعل القلبى ليس كذلك بل هو إيقاع النسبه اختيارا الذى هو كلام النفس و يسمى عقد القلب فالسوفسطائى عالم بوجود النهار و كذا بعض الكفار بنبوه النبى صلى الله عليه و آله لكنهم ليسوا بمصدقين لأنهم لا يحكمون اختيارا بل ينكرون.

و كلام هذا القائل متردد يميل تاره إلى أن التصديق المعتبر فى الإيمان نوع من التصديق المنطقى لكونه مقيدا بالاختيار و كون التصديق العلمى أعم لا فرق بينهما إلا بلزوم الاختيار و عدمه و تاره إلى أنه ليس من جنس العلم أصلا لكونه فعلا اختياريا و كون العلم كيفيه أو انفعالا و على هذا الأخير أصر بعض المعتنين بتحقيق الإيمان و جزم بأن التسليم الذى فسر به الغزالى التصديق ليس من جنس العلم بل أمر وراءه معناه گردن دادن و گرويدن و حق دانستن مر آنرا كه حق دانسته باشى.

و يؤيده ما ذكره إمام الحرمين أن التصديق على التحقيق كلام النفس لكن لا يثبت كلام النفس إلا مع العلم و نحن نقول لا شك أن التصديق المعتبر فى الإيمان هو ما يعبر عنه فى الفارسيه بگرويدن و باور كردن و راست گوى دانستن إذا

أضيف إلى الحاكم و راست دانستن و حق دانستن إذا أضيف إلى الحكم و لاـ يكفى مجرد العلم و المعرفه الخالى عن هذا المعنى ثم أطال الكلام فى ذلك و آل تحقيقه إلى أنه ليس شى ء وراء العلم و المعرفه.

و قال المحقق الدوانى فى شرح العقائد اعلم أنه لو فسر التصديق المعتبر فى الإيمان بما هو أحد قسمى العلم فلا بد من اعتبار قيد آخر ليخرج الكفر العنادى و قد عبر عنه بعض المتأخرين بالتسليم و الانقياد و جعله ركنا من الإيمان و الأقرب أن يفسر التصديق بالتسليم الباطنى و الانقياد القلبى و يقرب منه ما قيل إن التصديق أن تنسب باختيارك الصدق إلى أحد و هو يحوم حول ذلك و إن لم يصب المنحر انتهى.

**[ترجمه]بدان كه عياشى در تفسير خود بيشتر قسمت هاى اين حديث را به صورت پراكنده بيان كرده است. و چون آنچه در الكافى آمده كامل تر و درست تر بود به آن بسنده كرديم. و در الكافى نيز تفاوت آن در دو باب بود. - . باب اين كه ايمان در تمامى اعضاى بدن جارى است، و باب پيشتازى در ايمان. - بر اين اساس آن را براى به هم پيوستگى معنى و سندهاى آن ها جمع نمودم. و شيخ بزرگوار جعفر بن محمد بن قولويه از سعد بن عبد الله با اسناد خود از امام صادق عليه السلام از امير مؤمنان عليه السلام در آنچه از انواع آيه هاى قرآن آورده، با اندكى تفاوت بيان كرده است. و مانند آن نيز به روايت نعمانى از امير مؤمنان عليه السلام خواهد آمد. پس اين مضمون آشكار است و با احاديث ديگر نيز تأييد شده است.

كلام امام عليه السلام «الإيمان بالله» مبتدا و «أعلى» خبر آن است. و ممكن است منظور از آن همه عقايد ايمانى باشد كه به دليل دربرداشتن بقيه، به ذكر والاترين آن ها بسنده كرده است. با اين وجود كه والاتر بودن توحيد واجب بودن سايرين و مشروط به توحيد بودن آن ها را نفى نمى كند. و «سنا» نور است، و با مد به معناى بلندى است. و «الحظ» يعنى سهم، و منظور از گفتار، تصديق قلبى يا تصديق قلبى همراه با اقرار به زبان به عقايد ايمانى است. و گفته شده آن چيزى است كه از آن تعبير به حديث نفس مى شود. و با كلام امام عليه السلام كه فرمود: «عمل كله» استدلال شده است كه تصديقى كه به آن دستور داده شده با دانستن تنها محقق نمى شود، چرا كه علم از قبيل انفعال است و آن تصديق فعل قلبى است.

شارح مقاصد گفته: اعتقاد صحيح مذهب ما چنين است كه ايمان چيزى جز دانش و معرفت است؛ چرا كه در ميان كفار نيز كسانى بوده اند كه حق را مى شناختند و از روى دشمنى و تكبر آن را تصديق نمى كردند. خداوند متعال فرمود: {كسانى كه به ايشان كتاب بخشيديم و آن را مانند فرزندان خود مى شناختند و همانا گروهى از آن ها حق را پنهان مى كنند در حال كه مى دانند} - . بقره / ۱۴۶ -

و فرمود: {به راستى كسانى كه به آن ها كتاب داده شد مى دانند كه گفتار حقى از جانب پروردگارشان است، و خداوند از كرده هاى آنان غافل نيست} - . بقره / ۱۴۴ - و خداوند متعال از زبان موسى عليه السلام به فرعون مى فرمايد: {همانا تو مى دانى تنها خداوند آسمان ها و زمين آن ها را فرو فرستاده است} - . إسراء / ۱۰۲ -

بنابراين نياز به وجود تفاوت ميان آگاهى از آنچه پيامبر صلى الله عليه و آله آورده، يعنى شناخت آن، و ميان تصديق به وجود مى آيد، تا آنكه امر اول بدون تحقق دومى براى اهل عناد به دست آيد و دومى نيز در نبود امر اول ايمان را محقق سازد. پس برخى از آنان بر اين اكتفا نموده اند كه انكار و تكذيب ضد تصديق هستند و ناآگاهى و نادانى ضد معرفت هستند. و غزالى

که تصـدیق را به معنـای تسـلیم دانسـته به همین امر اشاره کرده است. پس همانا تسـلیم برخلاف آگاهی و شـناخت، با انکار و برتری جویی همراه نخواهد بود.

و برخی از آنان نیز توضـیح فراوانی بیان کرده انـد و گفته اند: تصدیق عبارت است از ارتباط قلب با خبرهایی که از خبردهنده دانسـته می شود و این امر به دست آوردنی است که با اختیار تصـدیق کننـده به وجود می آید و از همین روست که در مقابل آن پـاداش و ثواب داده می شود، بلکه رأس عبـادات به شـمار می رود. بر خلاف شـناخت، چرا که بسـیار ممکن است که آن بـدون اکتساب پدیـد آیـد؛ماننـد کسـی که چشـمش بر چیزی می افتـد و شـناخت پیـدا خواهد کرد که آن چیز دیوار است یا سنـگ. و برخی از متأخرین نیز در این بـاره تحقیق بیشتری کرده انـد و گفته انـد: آنچه در ایمان معتبر است، تصـدیق اختیاری است. و معنـای آن نسـبت تصـدیق به سـخنگو از روی اختیـار است. و بـا این قیـد از تصـدیق منطقی که در مقابل تصور است، متمایز می شود؛ چرا که در تصـدیق منطقی گاهی اختیار وجود نـدارد.ماننـد زمانی که پیامبر ادعای پیامبری می کند و معجزه ای را آشکار می سازد، پس در قلب بدون اختیار و از روی ضرورت باور آن واقع می شود. پس در لغت نمی گویند: پیامبر را تصـدیق کرده ولی این ایمـان شـرعی نمی باشـد،؛ چگونه می توان چنین گفت در حـالی که تصـدیق به آن دسـتور داده شـده است، پس بایـد فعلی از روی اختیـار باشـد که مـازاد بر آگـاهی است. چرا که وجود آن کیفیتی نفسـانی یا انفعال است، و آن پدیـد آمـدن معنـا در قلب است. و فعـل قلبی چنین نیست، بلکه فعل قلبی به وجود آمـدن نسبت از روی اختیار است که همان حـدیث نفس اسـت و عقـد قلب نیز نامیـده می شـود. پس سوفسـطائی از وجـود روز آگـاه است، و نیز برخی از کـافران نیز از پیامبری حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله آگاهند، اما آنان تصدیق نمی کنند چرا که از روی اختیار حکم نداده و انکار می کنند.

و سـخن این گوینـده دو پهلو است؛ گاه به این سو تمایل دارد که تصـدیق مورد اعتبار در ایمان نوعی از تصدیق منطقی است، به دلیل وجود شـرط اختیار در آن، و تصدیق علمی شامل بر هر دو نوع است، و در شـرط اختیار یا نبود آن تفاوتی میان آن دو نیست. و گاهی سـخن را به این سمت میل پیدا می کند که تصدیق معتبر در ایمان اساساً از جنس آگاهی نیست، چرا که فعلی اختیاری است و علم یک کیفیت یا انفعال است. و برخی از اصـرارکنندگان در تحقیق حقیقت ایمان بر این نظر پافشاری کرده اند و یقین کرده اند که تسـلیمی که غزالی تصدیق را به آن تفسـیر نموده از جنس علم نیست، بلکه چیزی فراتر از آن است که معنای آن «گردن دادن و گرویدن و حق دانستن مر آن را که حق دانسته باشی» می باشد.

و مؤیـد آن اینکه امام الحرمین گفته: مسـلماً تصـدیق حدیث نفس است. اما سـخن نفس نیز تنها با علم ثابت می شود. و ما می گـوییم: شـکی نیست که تصـدیق مورد اعتبـار در ایمـان چیزی نیست جز آنچه در فارسـی به عنوان «گرویـدن و بـاور کردن و راست گوی دانسـتن» وقتی به حاکم کننده نسبت داده شود از آن یاد می شود. و «راست دانسـتن و حق دانستن» وقتی به حکم نسبت داده می شود. و تنها داشتن آگاهی و شناخت، بدون وجود این امر کافی نیست. سپس سخن را به درازا کشیده و تحقیق او به این مطلب بازمی گردد که چیزی ورای آگاهی و شناخت وجود ندارد.

و محقـق دوانی در شـرح عقائـد گفته است: بـدان که اگر تصـدیق مورد اعتبـار در ایمـان را به عنوان یکی از دو قسم علم معنا کنیم، بایـد قیـد دیگری را نیز معتبر بـدانیم تا کفر از سـر دشـمنی را از آن جدا کنیم. و برخی از متأخرین از آن تعبیر به تسـلیم

شدن و گردن نهادن کرده اند و آن را از ارکان ایمان دانسته اند. و نزدیک تر به واقع این است که تصدیق را به تسلیم باطنی و پذیرش قلبی تفسیر کنیم. و آنچه گفته می شود که تصدیق چنین است که با اختیار خود درستی را به چیزی نسبت دهی، به آن نزدیک است و چنین مطلبی پیرامون آن می گردد؛ هرچند هم که به اصل مطلب نمی رسد. پایان.

**[ترجمه]

و أقول

الحق أن إثبات معنى آخر غير العلم و المعرفه مشكل و كون بعض أفراده حاصلا بغير اختيار لا ينافى التكليف به لمن لم يحصل له ذلك و ترتب الثواب على ما حصل بغير الاختيار إما تفضل أو هو على الثبات عليه و إظهاره و العمل بمقتضاه و الكلام النفسى الذى ذكروه ليس وراء التصور و التصديق شيئا نعم المعنى الذى نفهمه هاهنا زائدا على العلم هو العزم على إظهار ما اعتقده أو على عدم إنكاره ظاهرا بغير ضروره تدعو إليه و يمكن عده من لوازم الإيمان أو شرائطه كما يومئ إليه بعض الآيات و الأخبار و العلم لو سلم أنه من قبيل الانفعال فعده عملا على سبيل التوسع باعتبار أسبابه و مباديه.

قوله عليه السلام بفرض الباء للسببيه و ضميرا نوره و حجته راجعان إلى الفرض و كذا ضميرا به و إليه راجعان إليه و ضمير له إلى العامل و قيل إلى كونه عملا- و قيل إلى الله و الأول أظهر و من أرجع ضمير به إلى الفرض و ضمير له إلى كونه عملا لو عكس كان أنسب و ضمير يدعوه المستتر راجع إلى الكتاب و البارز إلى العامل و قيل الظاهر أن يشهد و يدعوه حال عن فرض و أن ضمير له و إليه راجع إلى الله و ضمير به و البارز فى يدعوه للفرض و المراد بدعاء الكتاب ذلك الفرض إليه سبحانه نسبته إليه و بيانه أنه منه و يحتمل أن يكون

ص: ۳۲

حالا عن الإيمان و أن يكون ضمير له و يدعوه راجعا إليه و ضمير به و إليه للعمل أى يشهد الكتاب للإيمان بأنه عمل و يدعو الكتاب الإيمان إلى أنه عمل انتهى و لا يخفى بعدهما و فى تفسير العياشى يشهد له بها الكتاب و يدعو إليه فضمير بها راجع إلى الحجه(۱)

و قوله واضح و ثابته نعتان للفرض.

للإيمان حالات كأنه إشاره إلى الحالات الثلاث الآتيه أى التام و الناقص و الراجح و الدرجات مراتب الرجحان فإنها كثيره بحسب الكميه و الكيفيه و الطبقات مراتب النقصان و المنازل ما يلزم تلك الدرجات و الطبقات من القرب إليه سبحانه و البعد عنه و المثوبات و العقوبات المترتبه عليها.

و قيل إشاره إلى أن للإيمان مراتب متكثره و هى حالات الإنسان باعتبار قيامها به و درجات باعتبار ترقيه من بعضها إلى بعض و طبقات باعتبار تفاوت مراتبها فى نفسها و كون بعضها فوق بعض و منازل باعتبار أن الإنسان ينزل فيها و يأوى إليها.

فمنه التام و هو إيمان الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام لاشتماله على جميع أجزاء الإيمان من فعل الفرائض و ترك الكبائر و إن تفاوتت بانضمام سائر المكملات من المستحبات و ترك المكروهات زياده و نقصانا أو المراد بالتام المنتهى تمامه درجه النبى صلى الله عليه و آله و أوصيائه عليهم السلام و منه الناقص البين نقصانه و هو أقل مراتب الإيمان الذى بعده الكفر و منه الراجح و فيه أفراد غير متناهيه باعتبار التفاوت فى الكميه و الكيفيه.

ثم إنه يحتمل الكلام وجهين أحدهما أن يكون الإيمان المشتمل على فعل الفرائض و ترك الكبائر حاصلا فى الجميع لعدم صدق الإيمان بدون ذلك و يكون الدرجات و المنازل باعتبار تلك الأعمال و نقصها و انضمام فعل سائر الواجبات و ترك سائر المحرمات و فعل المندوبات و ترك المكروهات بل المباحات و الاتصاف بالأخلاق السنيه و الملكات العليه و ثانيهما أن يكون القدر المشترك حصول

۱- ۱. فى طبعه الكمبانىّ تقديم و تأخير بين الجملتين.

الإيمان فى الجمله و الكامل ما يكون مشتملا على جميع الأجزاء و هو الإيمان حقيقه و الناقص التام ما لم يكن فيه سوى العقائد الحقه و الدرجات المتوسطه تختلف باعتبار كثره أجزاء الإيمان و قلتها فالمؤمن حقيقه هو الفرد الأول و إطلاقه على البواقى على التوسع لانتفاء الكل بانتفاء أحد الأجزاء و لكل منهما شواهد لفظا و معنى فتأمل فلما عسر فهمه على السائل لألفته بمصطلحات المتكلمين أعاد السؤال لمزيد التوضيح.

قوله عليه السلام به يعقل و يفقه و يفهم قيل العقل العلم بالقضايا الضروريه و الفقه ترتيبها لإنتاج القضايا النظريه و الفهم العلم بالنتيجه أقول و يحتمل أن يكون العقل معرفه الأصول العقليه و الفقه العلم بالأحكام الشرعيه و الفهم معرفه سائر الأمور المتعلقه بالمعاش و غيره و المراد بالقلب النفس الناطقه سميت به لتعلقها أولا بالروح الحيوانى المنبعث منه أو القلب الصنوبرى من حيث تعلق النفس به و قيل محل الإدراك هذا الشكل الصنوبرى عملا بظواهر الآيات و الأخبار و سيأتى تحقيقه فى محله إن شاء الله.

قال الراغب فى المفردات قال بعض الحكماء حيث ما ذكر الله القلب فإشاره إلى العقل و العلم نحو إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ (۱) و حيث ما ذكر الصدر فإشاره إلى ذلك و إلى سائر القوى من الشهوه و الهوى و الغضب و نحوها و قوله رَبِّ اشْرَحْ لِي

صَدْرِي (۲) فسؤال لإصلاح قواه و كذا قوله وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ (۳) إشاره إلى إشفائهم و قوله وَ لٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ(۴) أى العقول التى هى مندرجه بين سائر القوى و ليست بمهتديه و الله أعلم بذلك (۵)

و قال قلب الإنسان قيل سمى به لكثره تقلبه و يعبر بالقلب عن المعانى التى تختص به من الروح و العلم و الشجاعه و سائر ذلك فقوله

۱- ۱. ق: ۳۷.

۲- ۲. طه: ۲۵.

۳- ۳. براءه: ۱۴.

۴- ۴. الحجّ: ۴۶.

۵- ۵. مفردات غريب القرآن ص ۲۷۶.

وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ(١) أی الأرواح إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ أی علم و فهم و کذلک وَ جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَنْ یَفْقَهُوهُ (٢) و قوله وَ طُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ (٣) و قوله وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُکُمْ (۴) أی تثبت به شجاعتکم و یزول خوفکم و علی عکسه وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ (۵) و قوله هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ (۶) و قوله وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّی (٧) أی متفرقه و قوله وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ قیل العقل و قیل الروح فأما العقل فلا یصح علیه ذلک و مجازه مجاز قوله تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ و الأنهار لا تجری و إنما یجری الماء الذی فیه انتهی (٨).

و الورود حضور الماء للشرب و الصدر و الصدور الانصراف عنه و هذا مثل فی أنها لا تفعل شیئا إلا بأمره کما یقال فی الفارسیه لا یشرب الماء إلا بأمره و إذنه و البطش تناول الشیء بصوله و قوه و الباه فی بعض النسخ بدون الهمزه و فی بعضها بها قال الجوهری الباه مثل الجاه لغه فی الباءه و هو الجماع (٩) ینطق به الجمله نعت للفرض و ضمیر به فی الموضعین للفرض و ضمیرا لها و علیها للجارحه و اللام للانتفاع و علی للإضرار و إرجاع ضمیر به إلی الإیمان کما قیل یقتضی خلو الجمله عن العائد و إرجاع ضمیر لها هنا إلی الجارحه یؤید إرجاع ضمیر له سابقا إلی العامل.

قوله فالإقرار أی الإقرار القلبی لأن الکلام فی فعل القلب و إن احتمل أن یکون المراد الإقرار اللسانی لأنه إخبار عن القلب لکن ذکره بعد ذلک فی عمل اللسان ربما یأبی عن ذلک و إن احتمل توجیهه و المعطوفات علیه علی

ص: ٣۵

١- ١. الأحزاب: ص ٣٣.

٢- ٢. الأنعام: ٢۵.

٣- ٣. المنافقون: ٣.

۴- ۴. الأنفال: ١٠.

۵- ۵. الأحزاب: ٢۶.

۶- ۶. الفتح: ۴.

٧- ٧. الحشر: ١۴.

٨- ٨. مفردات غریب القرآن: ۴١١.

٩- ٩. الصحاح: ٢٢٢٨.

الأول عطف تفسير له و كأنها إشاره إلى مراتب اليقين و الإيمان القلبى فإن أقل مراتبه الإذعان القلبى و لو عن تقليد أو دليل خطابى و المعرفه ما كان عن برهان قطعى و العقد هو العزم على الإقرار اللسانى و ما يتبعه و يلزمه عن العمل بالأركان و الرضا هو عدم إنكار قضاء الله و أوامره و نواهيه و أن لا يثقل عليه شى ء من ذلك لمخالفته لهوى نفسه و التسليم هو الانقياد التام للرسول فيما يأتى به لا سيما ما ذكر فى أمر أوصيائه و ما يحكم به بينهم كما قال تعالى فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً(۱) فظهر أن الإقرار بالولايه أيضا داخل فى ذلك بل جميع ما جاء به النبى و قوله بأن لا إله متعلق بالإقرار لأن ما ذكر بعده تفسير و مكمل له و الصاحبه الزوجه و الإقرار عطف على الإقرار و المراد الإقرار بسائر أنبياء الله و كتبه و المستتر فى جاء راجع إلى الموصول و ما قيل إن قوله بأن لا إله إلا الله إلخ متعلق بالإقرار و المعرفه و العقد و قوله و الإقرار بما جاء من عند الله معطوف على أن لا إله فيكون الأولان بيانا للأخيرين و الأخير بيانا للأول فلا يخفى ما فيه من أنواع الفساد.

و قال المحدث الأسترآبادى ره المعرفه جاء فى كلامهم لمعان أحدها التصور مطلقا و هو المراد من قولهم على الله التعريف و البيان أى ذكر المدعى و التنبيه عليها إذ لا يجب خلق الإذعان كما يفهم من باب الشك و غير ذلك من الأبواب و ثانيها الإذعان القلبى و هو المراد من قولهم أقروا بالشهادتين و لم يدخل معرفه أن محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله فى قلوبهم و ثالثها عقد القضيه الإجماليه مثل نعم و بلى و هذا العقد ليس من باب التصور و لا من باب التصديق و رابعها العلم الشامل للتصور و التصديق و هو المراد من قولهم العلم و الجهل من صنع الله فى القلوب انتهى و فيه ما فيه.

۱- ۱. النساء: ۶۵.

و الآیه الأولی من سوره النحل مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِیمانِهِ (۱) قیل بدل من الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ و ما بینهما اعتراض أو من أولئک أو من الکاذبون أو مبتدأ خبره محذوف دل علیه قوله فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ و یجوز أن ینتصب بالذم و أن تکون من شرطیه محذوفه الجواب إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ علی الافتراء أو کلمه الکفر استثناء متصل لأن الکفر لغه یعم القول و العقد کالإیمان کذا ذکره البیضاوی (۲) و الظاهر أنه منقطع وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ لم یتغیر عقیدته وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً أی اعتقده و طاب به نفسا فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ و قد ورد فی أخبار کثیره من طرق الخاصه و العامه أنها نزلت فی عمار بن یاسر حیث أکرهه و أبویه یاسرا و سمیه کفار مکه علی الارتداد فأبی أبواه فقتلوهما و هما أول قتیلین فی الإسلام و أعطاهم عمار بلسانه ما أرادوا مکرها فقیل یا رسول الله إن عمارا کفر فقال کلا إن عمارا ملئ إیمانا من قرنه إلی قدمه و اختلط الإیمان بلحمه و دمه فأتی عمار رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یبکی فجعل النبی صلی الله علیه و آله یمسح عینیه و قال ما لک إن عادوا لک فعد لهم بما قلت و عن الصادق علیه السلام فأنزل الله فیه إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ الآیه فقال له النبی صلی الله علیه و آله عندها یا عمار إن عادوا فعد فقد أنزل الله عذرک و أمرک أن تعود إن عادوا و بالجمله الآیه تدل علی أن بعض أجزاء الإیمان متعلق بالقلب و إن استدل القوم بها علی أن الإیمان لیس إلا التصدیق القلبی و الآیه الثانیه الَّذِینَ

آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ (۳) قیل أی أنسا به و اعتمادا علیه و رجاء منه أو بذکر رحمته بعد القلق من خشیته أو بذکر دلائله الداله علی وجوده و وحدانیته أو بکلامه یعنی القرآن الذی هو أقوی المعجزات أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ أی تسکن إلیه و قال فی المجمع معناه الذین اعترفوا بتوحید الله علی جمیع صفاته و بنبوه نبیه و قبول ما جاء به من عند الله و تسکن قلوبهم بذکر الله و تأنس إلیه و الذکر حضور المعنی للنفس و قد یسمی العلم ذکرا و القول الذی فیه المعنی الحاضر للنفس أیضا

۱- ۱. النحل: ۱۰۶.

۲- ۲. أنوار التنزیل: ۲۳۳.

۳- ۳. الرعد: ۲۸.

یسمی ذکرا أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ إلخ هذا حث للعباد علی تسکین القلب إلی ما وعد الله به من النعیم و الثواب انتهی (۱) و کان استدلاله علیه السلام بالآیه مبنی علی أن المراد بذکر الله العقائد الإیمانیه و الدلائل المفضیه إلیها إذ بها تطمئن القلب من الشک و الاضطراب و یؤیده قوله فی الآیه السابقه وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ قوله الذین آمنوا بأفواههم کأنه نقل لمضمون الآیه إن لم یکن من النساخ أو الرواه و فی المائده هکذا یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحْزُنْکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ و فی روایه النعمانی الَّذِینَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ (۲) و هو أظهر.

قوله سبحانه إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ (۳) قال الطبرسی رحمه الله أی تظهروها و تعلنوها من الطاعه و المعصیه أو العقائد أَوْ تُخْفُوهُ أی تکتموه یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ أی یعلم الله ذلک فیجازیکم علیه و قیل معناه أن تظهروا الشهاده أو تکتموها و إن الله یعلم ذلک و یجازیکم به عن ابن عباس و جماعه و قیل إنها عامه فی الأحکام التی تقدم ذکرها فی السوره خوفهم الله تعالی من العمل بخلافها.

و قال قوم إن هذه الآیه منسوخه بقوله لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها(۴) و رووا فی ذلک خبرا ضعیفا و هذا لا یصح لأن تکلیف ما لیس فی الوسع غیر جائز فکیف ینسخ و إنما المراد بالآیه ما یتناوله الأمر و النهی من الاعتقادات و الإرادات و غیر ذلک مما هو مستور عنا و أما ما لا یدخل فی التکلیف من الوساوس و الهواجس مما لا یمکن التحفظ عنه من الخواطر فخارج عنه لدلاله العقل و لقوله علیه السلام یعفی لهذه الأمه عن نسیانها و ما حدثت به أنفسها و علی هذا یجوز أن تکون الآیه الثانیه بینت الأولی و أزالت توهم من صرف ذلک إلی غیر وجه المراد و ظن أن ما یخطر بالبال أو تتحدث به النفس مما لا یتعلق بالتکلیف فإن الله یؤاخذ به و الأمر بخلاف ذلک فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ منهم رحمه و تفضلا وَ یُعَذِّبُ مَنْ

۱- ۱. مجمع البیان ج ۶ ص ۲۹۱.

۲- ۲. کما سیجی ء تحت الرقم ۲۹.

۳- ۳. البقره: ۲۸۴.

۴- ۴. البقره: ۲۸۶.

يَشاءُ منهم ممن استحق العقاب عدلا وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ من المغفره و العذاب عن ابن عباس.

و لفظ الآيه عام فی جمیع الأشیاء و القول فیما یخطر بالبال من المعاصی إن الله سبحانه لا یؤاخذ به و إنما یؤاخذ بما یعزم الإنسان و یعقد قلبه علیه مع إمکان التحفظ عنه فیصیر من أفعال القلب فیجازیه به کما یجازیه علی أفعال الجوارح و إنما یجازیه جزاء العزم لا جزاء عین تلک المعصیه لأنه لم یباشرها و هذا بخلاف العزم علی الطاعه فإن العازم علی فعل الطاعه یجازی علی عزمه ذلک جزاء تلک الطاعه کما جاء فی الأخبار أن المنتظر للصلاه فی الصلاه ما دام ینتظرها و هذا من لطائف نعم الله علی عباده انتهی (۱).

و الظاهر من الأخبار الکثیره التی یأتی بعضها فی هذا الکتاب عدم مؤاخذه هذه الأمه علی الخواطر و العزم علی المعاصی فیمکن تخصیص هذه الآیه بالعقائد کما هو ظاهر هذه الروایه و إن أمکن أن تکون نیه المعصیه و العزم علیها معصیه یغفرها الله للمؤمنین فالمراد بقوله لِمَنْ یَشاءُ المؤمنون و یؤیده ما ذکره المحقق الطوسی و غیره أن إراده القبیح قبیحه فتأمل و یظهر من بعض الأخبار أن هذه الآیه منسوخه و قد خففها الله عن هذه الأمه کَمَا رَوَی الدَّیْلَمِیُّ فِی إِرْشَادِ الْقُلُوبِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام فِی خَبَرٍ طَوِیلٍ فِی مِعْرَاجِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: ثُمَّ عُرِجَ بِهِ حَتَّی انْتَهَی إِلَی سَاقِ الْعَرْشِ وَ نَاجَاهُ بِمَا ذَکَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ قَالَ تَعَالَی لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ کَانَتْ هَذِهِ الْآیَهُ قَدْ عُرِضَتْ عَلَی سَائِرِ الْأُمَمِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَی بَعْثِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَأَبَوْا جَمِیعاً أَنْ یَقْبَلُوهَا مِنْ ثِقَلِهَا وَ قَبِلَهَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا رَأَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُ وَ مِنْ أُمَّتِهِ الْقَبُولَ خَفَّفَ عَنْهُ ثِقَلَهَا فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ تَکَرَّمَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَشْفَقَ عَلَی أُمَّتِهِ مِنْ تَشْدِیدِ الْآیَهِ الَّتِی قَبِلَهَا هُوَ وَ أُمَّتُهُ فَأَجَابَ عَنْ نَفْسِهِ وَ أُمَّتِهِ

۱- ۱. مجمع البیان ج ۲ ص ۴۰۱.

فَقَالَ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمُ الْمَغْفِرَةُ وَ الْجَنَّةُ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ يَعْنِي الْمَرْجِعَ فِي الْآخِرَةِ فَأَجَابَهُ قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِتَائِبِي أُمَّتِكَ قَدْ أَوْجَبْتُ لَهُمُ الْمَغْفِرَةَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَمَّا إِذَا قَبِلْتَهَا أَنْتَ وَ أُمَّتُكَ وَ قَدْ كَانَتْ عُرِضَتْ مِنْ قَبْلُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأُمَمِ فَلَمْ يَقْبَلُوهَا فَحَقٌّ عَلَيَّ أَنْ أَرْفَعَهَا عَنْ أُمَّتِكَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ مِنْ خَيْرٍ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ مِنْ شَرٍّ أَلْهَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّهُ أَنْ قَالَ رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا فَقَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَعْطَيْتُكَ لِكَرَامَتِكَ إِلَى آخِرِ الْخَبَرِ(۱).

و أما المخالفون فهم اختلفوا فى ذلك قال الرازى فى تفسير هذه الآيه يروى عن ابن عباس أنه قال لما نزلت هذه الآيه جاء أبو بكر و عمر و عبد الرحمن بن عوف و معاذ و ناس إلى النبى صلى الله عليه و آله فقالوا يا رسول الله كلفنا من العمل ما لا نطيق إن أحدنا ليحدث نفسه بما لا يحب أن يثبت فى قلبه و إنه لذنب فقال النبى صلى الله عليه و آله فلعلكم تقولون كما قال بنو إسرائيل سمعنا و عصينا فقولوا سمعنا

و أطعنا فقالوا سمعنا و أطعنا و اشتد ذلك عليهم فمكثوا فى ذلك حولا فأنزل الله تعالى لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها فنسخت هذه الآيه فقال النبى صلى الله عليه و آله إن الله تجاوز عن أمتى ما حدثوا به أنفسهم ما لم يعملوا أو تكلموا به.

و اعلم أن محل البحث فى هذه الآيه أن قوله إِنْ تُبْدُوا إلخ يتناول حديث النفس و الخواطر الفاسده التى ترد على القلب و لا يتمكن من دفعها فالمؤاخذه بها تجرى مجرى تكليف ما لا يطاق و العلماء أجابوا عنه من وجوه.

الأول أن الخواطر الحاصله فى القلب على قسمين فمنها ما يوطن الإنسان نفسه عليه و العزم على إدخاله فى الوجود و منها ما لا يكون كذلك بل يكون أمورا خاطره بالبال مع أن الإنسان يكرهها و لكنه لا يمكنه دفعها عن نفسه فالقسم الأول يكون مؤاخذا به و الثانى لا يكون مؤاخذا به أ لا ترى إلى قوله تعالى

۱- ۱. إرشاد القلوب المجلد الثانى.

لا يُؤاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمانِكَمْ وَ لكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِما كَسَبَتْ قُلُوبُكَمْ (١) و قال فى آخر هذه السوره لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ (٢) و قال إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ(٣) هذا و هو الجواب المعتمد.

الوجه الثانى أن كل ما كان فى القلب مما لا يدخل فى العمل فإنه فى محل العفو و قوله وَ إِنْ تُبْدُوا إلى آخرها فالمراد منه أن يدخل ذلك العمل فى الوجود إما ظاهرا أو على سبيل الخفيه و أما ما يوجد فى القلب من العزائم و الإرادات و لم يتصل بالعمل فكل ذلك فى محل العفو و هذا الجواب ضعيف لأن أكثر المؤاخذات إنما يكون بأفعال القلوب أ لا ترى أن اعتقاد الكفر و البدع ليس إلا من أعمال القلوب و أعظم أنواع العقاب مرتب عليه أيضا و أفعال الجوارح إذا خلت من أعمال القلوب لا يترتب عليها عقاب كأفعال النائم و الساهى فثبت ضعف هذا الجواب.

و الوجه الثالث أنه تعالى يؤاخذ بها و مؤاخذتها من الغموم فى الدنيا و روى فى ذلك خبرا عن عائشه عن النبى صلى الله عليه و آله.

الوجه الرابع أنه تعالى قال يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ و لم يقل يؤاخذكم به الله و قد ذكرنا فى معنى كونه حسيبا و محاسبا وجوها منها كونه عالما بها فرجع المعنى إلى كونه تعالى عالما بالضمائر و السرائر و روى عن ابن عباس أنه تعالى إذا جمع الخلائق يخبرهم بما كان فى نفوسهم فالمؤمن يخبره و يعفو عنه و أهل الذنوب يخبرهم بما أخفوا من التكذيب و الذنب.

الوجه الخامس أنه تعالى ذكر بعد هذه الآيه فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ فيكون الغفران نصيبا لمن كان كارها لورود تلك الخواطر و العذاب لمن كان مصرا عليها مستحسنا لها.

الوجه السادس قال بعضهم المراد بهذه الآيه كتمان الشهاده و هو ضعيف و إن كان واردا عقيبه.

۱- ۱. البقره: ۲۲۵ و ۲۸۶.

۲- ۲. البقره: ۲۲۵ و ۲۸۶.

۳- ۳. النور: ۱۹.

الوجه السابع ما مر أنها منسوخه بقوله لا يُكَلِّفُ اَللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها و هذا أيضا ضعيف لوجوه أحدها أن هذا النسخ إنما يصح لو قلنا إنهم كانوا قبل هـذا النسخ مأمورين بالاحتراز عن تلك الخواطر التى كانوا عاجزين عن دفعها و ذلك باطل لأن التكليف قط ما ورد إلا بما فى القـدره و لذلك قال صـلى الله عليه و آله بعثت بالحنيفيه السـمحه السـهله و الثانى أن النسخ إنما يحتاج إليه لو دلت الآـيه على حصول العقـاب على تلك الخواطر و قـد بينا أنها لا تـدل على ذلك الثالث أن نسـخ الخبر لا يجوز و إنما يجوز نسخ الأوامر و النواهى و اختلفوا فى أن الخبر هل ينسخ أم لا انتهى.

و قال أبو المعين النسـفى قال أهل السـنه و الجماعه العبد مؤاخذ بما عقد بقلبه نحو الزنا و اللواطه و غير ذلك أما إذا خطر بباله و لم يقصد فلا يؤاخذ به و قال بعضهم لا يؤاخذ فى الصورتين جميعا

وَ حُجَّتُهُمْ قَوْلُهُ صلى الله عليه و آله: عُفِيَ عَنْ أُمَّتِي مَا خَطَرَ بِبَالِهِمْ مَا لَمْ يَتَكَلَّمُوا وَ يَفْعَلُوا.

و حجتنا قوله تعالى وَ إِنْ تُبْـدُوا ما فِي أَنْفُسِـكُمْ الآيه فثبت أنه مؤاخذ بقصده و ما ذكرتم من الحديث فمحمول على ما خطر بباله و لم يقصد أما إذا قصد فلا انتهى.

و هو رأس الإيمـان كان التشبيه بالرأس باعتبار أن بانتفائه ينتفى الإيمان رأسا كما أن بانتفاء الرأس لا تبقى الحياه و يفسـد جميع البـدن قوله عليه السـلام القول أى مـا يجب التكلم به من الأـقوال كإظهار الحق و الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر و القراءه و الأذكار فى الصلاه و أمثالها فيكون قوله و التعبير تخصيصا بعد التعميم لمزيد الاهتمام.

وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً(١) قال البيضاوى أى قولا حسنا و سماه حسنا للمبالغه و قرأ حمزه و يعقوب و الكسائى حسنا بفتحتين انتهى

أَقُولُ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: يَعْنِي قُولُوا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْهُ عليه السلام:

١- ١. البقره: ٨٣، راجع تفسير البيضاوى: ٣۵. ط ايران.

نَزَلَتْ فِی الْیَهُودِ ثُمَّ نُسِخَتْ بِقَوْلِهِ قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (۱) الْآیَهَ.

و فی بعض الروایات أنه حسن المعاشره و القول الجمیل و فی بعضها أنه الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و کان التعمیم أولی فیناسب التعمیم فی القول أولا و یؤیده ما سیأتی نقلا من تفسیر النعمانی.

ثم إن الآیه الثانیه لیست فی المصاحف هکذا ففی سوره البقره قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ و فی سوره العنکبوت وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُکُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ فالظاهر أن التغییر من النساخ أو نقل الآیتین بالمعنی و فی النعمانی موافق للأولی و لعله کان فی الخبر الآیتان فأسقطوا عجز الأولی و صدر الثانیه و التنزه الاجتناب و أن یعرض عطف علی أن یتنزه و الإصغاء عطف علی الموصول فی قوله عما لا یحل.

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ (۲) هذه الآیه فی سوره النساء و فی تفسیر علی بن إبراهیم (۳) أن آیات الله هم الأئمه علیهم السلام و روی العیاشی (۴) فی تفسیرها إذا سمعت الرجل یجحد الحق و یکذب به و یقع فی أهله فقم من عنده و لا تقاعده قال الراغب و الخوض الشروع فی الماء و المرور فیه و یستعار فی الأمور و أکثر ما ورد فی القرآن ورد فیما یذم الشروع فیه و تتمه الآیه إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِینَ وَ الْکافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً و الاستثناء فی سوره الأنعام حیث قال وَ إِذا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ وَ إِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطانُ (۵) الآیه و یحتمل أن یکون قوله تعالی وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی

۱- ۱. براءه: ۲۹۰.

۲- ۲. النساء: ۱۳۶.

۳- ۳. تفسیر القمّیّ ص ۴۶۹- ۴۶۷.

۴- ۴. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۲۸۱.

۵- ۵. الأنعام: ۶۸.

الْكِتابِ إشاره إلی ما نزل فی سوره الأنعام فهـذه الآیه کالتفسـیر لتلک الآیه فـذکره علیه السـلام آیه النساء لبیان أن الخوض فی الآیات المذکور فی الأنعام هو الکفر و الاسـتهزاء بها و إلا کان المناسب ذکر الآیه المتصـله بالاستثناء فتفطن و روی العیاشی عن الباقر علیه السلام فی هذه الآیه(۱)

قال الکلام فی الله و الجـدال فی القرآن و قال منه القصاص وَ إِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطانُ أی النهی فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری أی بعد أن تـذکره مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ أی معهم فوضع الظاهر موضـعه تنبیها علی أنهم ظلموا بوضع التکـذیب و الاسـتهزاء موضع التصدیق و الاسـتعظام و فی الحـدیث عن النبی صـلی الله علیه و آله من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یجلس فی مجلس یسب فیه إمام أو یغتاب فیه مسلم إن الله تعالی یقول فی کتابه وَ إِذا رَأَیْتَ الآیه(۲).

ثم إن الخطاب فی الآیه إما خطاب عام أو الخطاب ظاهرا للرسول و المراد به الأمه لأن النسـیان لا یجوز علیه صلی الله علیه و آله لا سـیما إذا کان من الشـیطان فإن من جوز السـهو و النسـیان علیه صـلی الله علیه و آله کالصدوق إنما جوز الإسهاء من الله تعالی للمصـلحه لا من الشـیطان فبشـر عبادی الإضافه للتشریف و أحسن القول ما فیه رضا الله أو أشد رضاه و ما هو أشق علی النفس و هـذه کلمه جامعه یندرج فیها القول فی أصول الدین و فروعه و الإصـلاح بین الناس و التمییز بین الحق و الباطل و إیثار الأفضـل فالأفضل و فی روایه هو الرجل یسمع الحدیث فیحدث به کما سمع لا یزید فیه و لا ینقص منه.

أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ لدینه وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ (۳) أی العقول السلیمه عن منازعه الهوی و الوهم و العادات و عبادی فی النسخ بإثبات الیاء موافقا لروایه أبی عمرو بروایه موسی حیث قرأ فی الوصل بفتح الیاء و فی

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۳۶۲.
۲- ۲. راجع تفسیر القمّیّ ص ۱۹۲.
۳- ۳. الزمر: ۱۸.

الوقف بإسكانها و قرأ الباقون بإسقاط الياء و الاکتفاء بالکسره.

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ قیل أی خائفون من الله متذللون له یلزمون أبصارهم مساجدهم و فی تفسیر علی بن إبراهیم (۱)

غضک بصرک فی صلاتک و إقبالک علینا و سیأتی تفسیره فی کتاب الصلاه إن شاء الله وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ قیل اللغو ما لا یعنیهم من قول أو فعل و فی تفسیر علی بن إبراهیم یعنی عن الغناء و الملاهی وَ فِي إِرْشَادِ الْمُفِيدِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لیه السلام: كُلُّ قَوْلٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ.

وَ فِي الْمَجْمَعِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: أَنْ يَتَقَوَّلَ الرَّجُلُ عَلَيْكَ بِالْبَاطِلِ أَوْ يَأْتِيَكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ فَتُعْرِضُ عَنْهُ لِلَّهِ.

قَالَ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: أَنَّهُ الْغِنَاءُ وَ الْمَلَاهِي.

وَ فِي الْإِعْتِقَادَاتِ عَنْهُ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقُصَّاصِ أَ يَحِلُّ الِاسْتِمَاعُ لَهُمْ فَقَالَ لَا.

و الحاصل أن اللغو کل ما لا خیر فیه من الکلام و الأصوات و یکفی فی الاستشهاد کون بعض أفراده حراما مثل الغناء و الدف و الصنج و الطنبور و الأکاذیب و غیرها و قال فی سوره القصص وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ قال علی بن إبراهیم (۲) اللغو الکذب و اللهو و الغناء و قال فی الفرقان وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً(۳) أی معرضین عنه مکرمین أنفسهم عن الوقوف علیه و الخوض فیه و فی أخبار کثیره تفسیر اللغو فی هذه الآیه بالغناء و الملاهی قوله من الإیمان من تبعیضیه و أن لا یصغی عطف بیان لهذا و قیل من الإیمان مبتدأ و أن لا یصغی خبره (۴) و فیه ما فیه.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا(۵) الخطاب للرسول صلی الله علیه و آله و یغضوا مجزوم بتقدیر اللام أی لیغضوا فالمقصود تبلیغهم أمر ربهم أو حکایه لمضمون أمره علیه السلام أو منصوب بتقدیر أن أی مرهم أن یغضوا فإن قل لهم فی معنی مرهم و قیل إنه جواب الأمر أی قل لهم غضوا یغضوا و اعترض بأنه حینئذ ینبغی الفاء أی فیغضوا

ص: ۴۵

۱- ۱. تفسیر القمّیّ ص ۴۴۴، و هکذا ما بعده، و الآیه صدر سوره المؤمنون.

۲- ۲. تفسیر القمّیّ ص ۴۹۰ و الآیه فی القصص: ۵۵.

۳- ۳. الفرقان: ۷۲.

۴- ۴. بل بالعکس.

۵- ۵. النور: ۳۰.

و فيه أنه سهل ليكن محذوفا و أبعد منه ما يقال إن التقدير قل لهم غضوا فإنك إن تقل لهم يغضوا و أصل الغض النقصان و الخفض كما فى قوله وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ (۱) و أجاز الأخفش أن تكون من زائده و أباه سيبويه و قال إنه للتبعيض و لعله الوجه و ليس المراد نقص المبصرات و تبعيضها و لا الأبصار بل النظر بها و هو المراد مما قيل المراد غض البصر و خفضه عما يحرم النظر إليه و الاقتصار به على ما يحل و كذا قوله وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ أى إلا على أزواجهم أو ما ملكت أيمانهم فلما كان المستثنى هنا كالشاذ النادر مع كونه معروفا معلوما بخلافه فى غض الأبصار أطلق الحفظ هنا و قيد الغض بحرف التبعيض و فى الكشاف و يجوز أن يراد مع حفظها عن الإفضاء إلى ما لا يحل حفظها عن الإبداء و هذه الروايه و غيرها تدل على أن المراد بحفظ الفرج هنا ستره عن أن ينظر إليه أحد و كذا ظاهر الروايه تخصيص غض البصر بترك النظر إلى العوره.

قوله عليه السلام ثم نظم أقول فى تفسير النعمانى ثم نظم تعالى ما فرض على السمع و البصر و الفرج فى آيه واحده فقال وَ ما كُنْتُمْ و هو أظهر و ما هنا يحتاج إلى تكلف فى إدخال اللسان و القلب فقيل المراد بالاستتار ترك ذكر الأعمال القبيحه فى المجالس و أَنْ يَشْهَدَ بتقدير من أن يشهد متعلقا بالاستتار بتضمين معنى الخوف فقوله تَسْتَتِرُونَ إشاره إلى فرض القلب و اللسان معا و يحتمل أن يكون المراد بالآيه الأخرى الجنس أى الآيتين و الفؤاد داخل فى الآيه الثانيه و كذا اللسان لأن قوله لا تَقْفُ عباره عن عدم متابعه غير المعلوم بعدم التصديق به بالقلب و عدم إظهار العلم به باللسان وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ قبل هذه الآيه فى حم تنزيل وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْداءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذا ما جاؤُها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنْطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲) قال الطبرسى قدس سره أى شهد عليهم سمعهم بما قرعه من الدعاء

ص: ۴۶

۱- ۱. لقمان: ۱۹.

۲- ۲. فصّلت: ۲۰.

إلى الحق فأعرضوا عنه و لم يقبلوه و أبصارهم بما رأوا من الآيات الداله على وحدانيه الله فلم يؤمنوا و سائر جلودهم بما باشروه من المعاصی و الأعمال القبيحه و قيل فی شهاده الجوارح قولان أحدهما أن الله تعالى يبنيها بنيه الحی (۱)

و يلجئها إلى الاعتراف و الشهاده بما فعله أصحابها و الآخر أن الله تعالى تفعل الشهاده فيها و إنما أضاف الشهاده إليها مجازا و قيل فی ذلک أيضا وجه ثالث و هو أنه يظهر فيه أماراته الداله على كون أصحابها مستحقين للنار فسمی ذلک شهاده مجازا كما يقال عيناک تشهدان بسهرک و قيل إن المراد بالجلود هنا الفروج على طريق الكنايه عن ابن عباس و المفسرين (۲) ثم قال وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ أی من أن يشهد عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ معناه و ما كنتم تستخفون أی لم يكن مهيئا لكم أن تستتروا أعمالكم عن هذه الأعضاء لأنكم كنتم بها تعملون فجعلها الله شاهده عليكم فی القيامه و قيل معناه و ما كنتم تتركون المعاصی حذرا أن تشهد عليكم جوارحكم بها لأنكم ما كنتم تظنون ذلک وَ لكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا كنتم تَعْمَلُونَ لجهلكم بالله تعالى فهان عليكم ارتكاب المعاصی لذلک و روی عن ابن مسعود أنها نزلت فی ثلاثه نفر تساروا فقالوا أ ترى أن الله تعالى يسمع تسارنا و يجوز أن يكون المعنى أنكم عملتم عمل من ظن أن عمله يخفى على الله كما يقال أهلكت نفسی أی عملت عمل من أهلک النفس و قيل إن الكفار كانوا يقولون إن الله لا يعلم ما فی أنفسنا لكنه يعلم ما نظر عن ابن عباس وَ ذلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْداكُمْ ذلِكُمْ مبتدأ و ظَنُّكُمْ خبره و أَرْداكُمْ خبر ثان و يجوز أن يكون ظَنُّكُمْ بدلا من ذلِكُمْ و يكون المعنى و ظنكم الذی ظننتم بربكم أنه لا يعلم كثيرا مما تعملون أهلككم إذ هون عليكم أمر المعاصی و أدى بكم إلى الكفر فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخاسِرِينَ أی فظللتم من جمله من

۱- ۱. و فی نسخه من المصدر: ينبهها تنبيه الحی.

۲- ۲. مجمع البيان ج ۹ ص ۹.

خسرت تجارته لأنكم خسرتم الجنه و خضتم فی النار انتهی (۱).

فإن قیل هـذه الآیات فی السور المکیه و کـذا قوله وَ لا تَقْفُ إلـخ کما یدل علیه خبر محمد بن سالم أیضا فکیف صارت أعمال الجوارح فیهـا أجزاء من الإیمـان و کیف توعـد علیها قلت لعل الوعیـد فیها باعتبار کفرهم و شـرکهم لا أنها تـدل علی أنهم إنما فعلوا ذلک کفرا بالله و اسـتهانه بأمره و ظنهم أنه سـبحانه لا یعلم کثیرا مما یعملون فالوعید علی شرکهم و إتیانهم بتلک الأعمال من جهه الاسـتخفاف و الاسـتحلال و قفو ما لیس لهم به علم کان فی أصول الدین مع أنه قد مر أنه لیس فیها وعید بالنار و کون جمیع آیات حم مکیه لم یثبت لعدم الاعتماد علی قول المفسـرین من العامه و یحتمل أن یکون الغرض هنا محض کون الأعمال متعلقه بالجوارح و أن لها مـدخلا فی الإیمان و إن کان مـدخلیتها فی کماله و المقصود فی هذا الخبر أمر آخر و کذا الکلام فی قوله وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً فإنها أیضا مکیه.

قوله إلی مـا حرم الله مثـل القتـل و الضـرب و النهب و السـرقه و کتابه الجور و الکـذب و الظلم و مس الأجانب و نحوها و فرض علیهمـا من الصـدقه و صـله الرحم إذ إیصـال الصـدقه إلی الفقراء و الخیر إلی الأقربـاء و الضـرب و البطش و القتـل فی الجهاد و الطهور للصـلاه من فروض الیـد و قیـل یفهم منه وجوب استعمال الیـد فی غسـل الوجه و هو إمـا لأـنه الفرد الغـالب أو لأـنه فرد الواجب التخییری.

و أقول:

یمکن أن یکون غسل الوجه داخلا فیما سیأتی من قوله و قال فیما فرض الله.

فَضَرْبَ الرِّقابِ (۲) ضـرب الرقاب عباره عن القتل بضرب العنق و أصله فاضربوا الرقاب ضربا حذف الفعل و أقیم المصدر مقامه و أضـیف إلی المفعول و الإثخان إکثار القتل أو الجراح بحیث لا یقدر علی النهوض و الوثاق بالفتح و الکسـر ما یوثق به و شده کنایه عن الأسر و مَنًّا و فِداءً مفعول مطلق لفعل محذوف أی فإما

۱- ۱. مجمع البیان ج ۹ ص ۱۰ و فیه: حصلتم فی النار.

۲- ۲. القتال: ۴.

تمنون منا و إما تفدون فداء و أوزار الحرب أثقالها و آلاتها كالسيف و السنان و غيرهما و هو كنايه عن انقضاء أمرها و المروى و مذهب الأصحاب أن الأسير إن أخذ و الحرب قائمه تعين قتله إما بضرب عنقه أو بقطع يده و رجله من خلاف و تركه حتى ينزف و يموت و إن أخذ بعد انقضاء الحرب تخير الإمام بين المن و الفداء و الاسترقاق و لا يجوز القتل و الاسترقاق علم من السنه و العلاج المزاوله.

أن لا- يمشى بصيغه المجهول و الباء فى بهما للآله و الظرف نائب الفاعل و قوله عليه السلام فقال لعله ليس لتفسير ما تقدم و الاستدلال عليه بل لبيان نوع آخر من تكليف الرجلين و هو نوع المشى و ما ذكر سابقا كان غايه المشى و سيأتى ما هو أوفق بالمراد فى روايه النعمانى و قال البيضاوى وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ (۱) توسط فيه بين الدبيب و الإسراع و عنه صلى الله عليه و آله سرعه المشى تذهب بهاء المؤمن وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ و انقص منه و أقصر إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْواتِ أوحشها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ و الحمار مثل فى الذم سيما نهاقه و لذلك يكنى عنه فيقال طويل الأذنين و فى تمثيل الصوت المرتفع بصوته ثم إخراجه مخرج الاستعاره مبالغه شديده و توحيد الصوت لأن المراد تفضيل الجنس فى النكير دون الآحاد أو لأنه مصدر.

و قال فى قوله سبحانه الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ (۲) بأن نمنعها عن كلامهم وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ إلخ بظهور آثار المعاصى عليها و دلالتها على أفعالها أو بإنطاق الله إياها و فى الحديث أنهم يجحدون و يخاصمون فيختم على أفواههم و تكلمهم أيديهم و أرجلهم انتهى و قيل هذا لا ينافى ما روى أن الناس فى هذا اليوم يحتجون لأنفسهم و يسعى كل منهم فى فكاك رقبته كما قال سبحانه يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها(۳) و الله يلقن من يشاء حجته كما فى دعاء الوضوء اللهم لقنى حجتى يوم ألقاك لأن الختم مخصوص بالكفار كما قاله بعض المفسرين أو أن الختم

ص: ۴۹

۱- ۱. لقمان: ۱۸، راجع البيضاوى: ۳۳۵.

۲- ۲. يس: ۶۵.

۳- ۳. النحل: ۱۱۱.

يكون بعـد الاحتجـاج و المجادله كما فى الروايه السابقه و بالجمله الختم يقع فى مقام و المجادله فى مقام آخر قوله فهـذا أيضـا كـأنه إشاره إلى ما تشـهد به الجوارح فمن فى قوله مما تبعيضـيه أو إلى التكليم و الشـهاده فمن تعليليه و يحتمل أن يكون إشاره إلى جميع ما تقدم.

و قال البيضاوى فى قوله تعالى ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا(١) أى فى صـلاتكم أمرهم بهما لأنهم ما كانوا يفعلونهما أول الإسلام أو صلوا و عبر عن الصـلاه بهما لأنهما أعظم أركانهما أو اخضـعوا لله و خروا له سجدا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ بسائر ما تعبدكم به وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ و تحروا ما هو خير و أصـلح فيما تأتون و تـذرون كنوافل الطاعات و صـله الأرحام و مكارم الأخلاق لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ أى افعلوا هذه كلهـا و أنتم راجون الفلاـح غير متيقنين له واثقين على أعمـالكم و أقول لعـل من الله موجبه و هـذه فريضه جامعه أى ما ذكر فى هـذه الآـيه من الركوع و السـجود و العبـاده و فعـل الخير و مـدخليه الأعضاء المـذكوره فى تلك الأعمال فى الجمله ظاهره وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ (٢) ظاهره أنه عليه السـلام فسـر المساجد بالأعضاء السـبعه التى يسجد عليها أى خلقت لأن يعبد الله بها فلا تشركوا معه غيره فى سجودكم عليها و هذا التفسير هو المشهور بين المفسرين و المذكور فى صحيحه حماد(٣) و المروى عن أبى جعفر الثانى عليه السلام حين سأله المعتصم عنها و به قال ابن جبير و الزجاج و الفراء(۴)

فلاـ عبره بقول من قـال إن المراد بها المساجـد المعروفه و لا بقول من قال هى بقاع الأرض كلها و لا بقول من قال هى المسـجد الحرام و الجمع باعتبار أنه قبله لجميع المساجد و لا بقول من قال هى السجدات جمع مسجد بالفتح مصدرا أى السجودات لله فلا تفعل لغيره

وَ قَالَ فِى الْفَقِيهِ (۵)

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

ص: ۵۰

١- ١. الحجّ: ٧٧، راجع البيضاوى: ٢٧۴.

٢- ٢. الجن: ١٨.

٣- ٣. راجع الكافى ج ٣ ص ٣١٢.

۴- ۴. راجع مجمع البيان ج ١٠ ص ٣٧٢.

۵- ۵. فقيه من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٣٨١.

فِی وَصِیَّتِهِ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِیَّهِ: یَا بُنَیَّ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ کُلَّ مَا تَعْلَمُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَدْ فَرَضَ عَلَی جَوَارِحِکَ کُلِّهَا فَرَائِضَ یَحْتَجُّ بِهَا عَلَیْکَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ یَسْأَلُکَ عَنْهَا وَ سَاقَ الْحَدِیثَ إِلَی أَنْ قَالَ ثُمَّ اسْتَعْبَدَهَا بِطَاعَتِهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا إِلَی قَوْلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ فَهَذِهِ فَرِیضَهٌ جَامِعَهٌ وَاجِبَهٌ عَلَی الْجَوَارِحِ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَ وَ أَنَّ الْمَساجِدَ إلخ یَعْنِی بِالْمَسَاجِدِ الْوَجْهَ وَ الْیَدَیْنِ وَ الرُّکْبَتَیْنِ وَ الْإِبْهَامَیْنِ الْحَدِیثَ بِطُولِهِ.

قوله و قال فیما فرض علی الجوارح من الطهور و الصلاه بها أی بالجوارح و کأن مفعول القول محذوف أی ما قال أو من الطهور مفعوله بزیاده من أو بتقدیر شیئا أو کثیرا أو المراد قال ذلک أی آیه المساجد فیما فرض الله علی هذه الجوارح من الطهور و الصلاه لأن الطهور أیضا یتعلق بالمساجد و علی التقادیر قوله و ذلک إشاره إلی کون الآیات السابقه دلیلا علی کون الإیمان مبثوثا علی الجوارح لأنها إنما دلت علی أن الله تعالی فرض أعمالا متعلقه بتلک الجوارح و لم تدل علی أنها إیمان فاستدل علی ذلک بأن الله تعالی سمی الصلاه المتعلقه بجمیع الجوارح إیمانا فتم به الاستدلال بالآیات المذکوره علی المطلوب و الظاهر أن فی العباره سقطا أو تحریفا أو اختصارا مخلا من الرواه أو من المصنف کما یدل علیه ما سیأتی نقلا من النعمانی

وَ فِی رِوَایَهِ ابْنِ قُولَوَیْهِ: وَ قَالَ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ وَ أَنَّ الْمَساجِدَ الْآیَهَ فَرَوَی أَصْحَابُنَا فِی غَیْرِ هَذَا الْحَدِیثِ أَنَّهُ عَنَی عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِکَ هَذِهِ الْجَوَارِحَ الْخَمْسَ وَ قَالَ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ فِیمَا فَرَضَ عَلَی هَذِهِ الْجَوَارِحِ مِنَ الطَّهُورِ وَ الصَّلَاهِ وَ ذَلِکَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمَّا صَرَفَ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله إِلَی الْکَعْبَهِ عَنْ بَیْتِ الْمَقْدِسِ قَالَ الْمُسْلِمُونَ لِلنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ رَأَیْتَ صَلَاتَنَا الَّتِی کُنَّا نُصَلِّی إِلَی بَیْتِ الْمَقْدِسِ مَا حَالُهَا وَ حَالُنَا فِیهَا وَ حَالُ مَنْ مَضَی مِنْ أَمْوَاتِنَا وَ هُمْ یُصَلُّونَ إِلَی بَیْتِ الْمَقْدِسِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ ما کانَ اللَّهُ الْآیَهَ.

و یحتمل أن یکون مفعول القول وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُضِیعَ إِیمانَکُمْ أو مبهما یفسره ذلک حذف لدلاله التعلیل علیه و قوله و ذلک تعلیل للقول أی النزول و قوله فأنزل الله

ليس جواب لما لعدم جواز دخول الفاء عليه بل الجواب محذوف بتقدير أنزل وجه الحكمه فى الصرف فأنزل.

قوله فمن لقى الله عنـد الموت أو فى القيـامه أو الأـعم حافظـا لجوارحه عن المحرمـات موفيا كل جارحه التوفيه إعطاء الحق وافيا تاما و يمكن أن يقرأ كل بالرفع و بالنصب مستكملا لإيمانه أى مكملا له فى القاموس أكمله و استكمله و كمله أتمه و جمله(۱) و من خـان فى شـى ء منها أى من الجوارح بفعل المنهيات أو تعـدى ما أمر الله عز و جل فى الجوارح و يحتمل أن تكون الخيانه أعم من ترك المـأمورات و فعـل المنهيـات و التعـدى بإيقـاع الفرائض على وجه البـدعه و مخالفـا لما أمر الله و أقول حكم عليه السلام فى الأول بدخول الجنه أى من غير عقاب و فى الثانى لم يحكم بدخول النار و لا بعدم دخول الجنه لأنه يدخل الجنه و لو بعد حين و ليس دخوله النار مجزوما به لاحتمال عفو الله تعالى و غفرانه.

قوله فمن أين جـاءت زيـادته يفهم منه أن السائـل فهم من الزيـاده كون مـا يشترط فى الإيمـان متحققا و زائـدا عليه لا أنه يكون الزائد بالنسـبه إلى الناقص و إلا فلم يحتج إلى السؤال لأن كل نقص إذا سـلب كان زائدا بالنسـبه إليه فالأفراد ثلاثه تام الإيمان و هو الـذى اعتقد العقائد الحقه كلها و عمل بالفرائض و اجتنب الكبائر و إن أتى بشـى ء منها تاب بعده و لم يصـر على الصـغائر و نـاقص الإيمان و هو الـذى أتى مع العقائـد الحقه بشـى ء من الكبائر و لم يتب منها أو ترك شـيئا من الفرائض و لم يتـداركها أو أصر

على الصـغائر و زائد الإيمان و هو الذى زاد فى العقائد على ما يجب كما و كيفا كما سيأتى و فى الأعمال بإتيانه بسائر الواجبات و المستحبات و ترك الصغائر و المكروهات و كلما زادت العقائد و الأعمال كما و كيفا زاد الإيمان.

فإذا عرفت هذا فلم تحتج إلى ما تكلفه بعضـهم أنه لما ذكر عليه السـلام أن الإيمان مفروض على الجوارح و أنه يزيد و ينقص و علم السائل الأول صريحا من

۱- ۱. القاموس ج ۴ ص ۴۶.

الآيات المذكوره و الثانى ضمنا أو التزاما منها للعلم الضرورى بأن العلم يزيد و ينقص سأل عن الآيات الداله على الثانى صريحا أو قصده من السؤال أنى قد فهمت مما ذكر من نقصان الإيمان العملى و تمامه باعتبار أن العمل يزيد و ينقص فمن أين جاءت زياده الإيمان التصديقى و أيه آيه تدل عليها و فيه حينئذ استخدام إذ أراد بلفظ الإيمان الإيمان العملى و بضميره الإيمان التصديقى و على التقديرين لا يرد أنه إذا علم نقصان الإيمان و تمامه فقد علم زيادته لأن فى التام زياده ليست فى الناقص انتهى.

فَمِنْهُمْ (١) قال البيضاوى فمن المنافقين مَنْ يَقُولُ إنكارا و استهزاء أَيُّكُمْ زادَتْهُ هـذِهِ السوره إِيماناً و قرئ أيكم بالنصب على إضمار فعل يفسره زادته فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً بزياده العلم الحاصل من تدبر السوره و انضمام الإيمان بها و بما فيها إلى إيمانهم وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ بنزولها لأنها سبب لزياده كمالهم و ارتفاع درجاتهم وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ كفر فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ كفرا بها مضموما إلى الكفر بغيرها وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ و استحكم ذلك فيهم حتى ماتوا عليه.

وَ زِدْناهُمْ هُدىً (٢) أى هدايه إلى الإيمان أو زدناهم بسبب الإيمان ثباتا و شده يقين و صبر على المكاره فى الدين كما قال وَ رَبَطْنا عَلى قُلُوبِهِمْ فهذه الهدايه الخاصه الربانيه زياده على الإيمان الذى كانوا به متصفين حيث قال تعالى أولا إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ و لو كان كله واحدا أى كل الإيمان واحدا لا زياده فيه و لا نقصان لم يكن لأحد من المؤمنين فضل على الآخر لأن الفضل إنما هو بالإيمان فلا فضل مع مساواتهم فيه و لا استوت النعم أى نعم الله بالهدايات الخاصه فى الإيمان و لاستوى الناس فى دخول الجنه أو فى الخير و الشر و بطل تفضيل بعضهم على بعض بالدرجات و الكمالات و اللوازم كلها باطله بالكتاب و

ص: ٥٣

١- ١. براءه: ١٢٦، راجع البيضاوى: ١٨١.

٢- ٢. الكهف: ١٣ و ما ذكر بعدها ذيلها.

السنه و لكن بتمام الإيمان باعتبار أصل التصديق و العمل بالفرائض أو بالواجبات و ترك الكبائر أو المنهيات دخل المؤمنون المتصفون به الجنه و بالزياده فى الإيمان بضم سائر الواجبات مع المندوبات أو المندوبات و ترك الصغائر مع المكروهات أو المكروهات و تحصيل الآداب المرغوبه و الأخلاق المطلوبه تفاضل المؤمنون المتصفون بها بدرجات الجنه العاليه و المنازل الرفيعه فى قربه تعالى و بالنقصان فى التصديق أو التقصير فى الأعمال الواجبه و ارتكاب المحرمات دخل المفرطون فى النار إن لم ينجو بفضله و عفوه سبحانه.

قوله درجات أى ذو درجات أو نفسه باعتبار إضافه درجات (۱) و قيل الدرجات مراتب الترقيات و المنازل مراتب التنزلات و يحتمل أن يكون المقصود منهما واحدا أطلق عليهما اللفظان باعتبارين إن الله سبق على بناء التفعيل المعلوم و يسبق على بناء التفعيل المجهول أى قرر السبق و قدره بينهم فى الإيمان و ندبهم إليه كما يسابق بين الخيل يوم الرهان و الخيل جماعه الأفراس لا واحد له و قيل واحده خائل لأنه يختال و جمعه أخيال و خيول و يطلق الخيل على الفرسان أيضا و المراهنه و الرهان بالكسر المسابقه على الخيل و كأنه عليه السلام شبه مده الحياه بالمضمار و الأرواح بالفرسان و الأبدان بالخيول و العلم الذى يسبق إليه منتهى مراتب الإيمان و السبق الذى يراهن عليه الجنه فمنهم من سبق الكل و بلغ الغايه و هو رسول الله صلى الله عليه و آله و منهم من تأخر عن الكل و منهم من بقى فى وسط الميدان و منازلهم بحسب العقائد و الأعمال كما و كيفا لا يتناهى.

قوله عليه السلام فجعل كل امرئ منهم أى أعطاه ما يستحقه من الكرامه و الأجر و الذكر الجميل قيل فى الاقتصار بنفى النقص دون الزياده إيماء إلى جوازها من باب التفضل و إن لم يستحق و لا يتقدم أى فى الفضل و الثواب مسبوق فى الإيمان سابقا فيه و لا مفضول فى الكمالات و الأعمال الصالحه فاضلا فيها.

تفاضل استئناف بيانى بذلك أى بالسبق أوائل هذه الأمه أى من تقدم

۱- ۱. لا يحتاج الى هذا التوجيه، فان لفظ الحديث هكذا:« ان للايمان درجات».

إيمانه من الصحابه أواخرها منهم أو الأعم من الصحابه و غيرهم أو الصحابه على التابعين و التابعين على غيرهم و ظاهره السبق الزمانى إشعارا بأن الغاصبين للخلافه و إن فرض منهم تحقق إسلام و عمل صالح فلا يجوز تقديمهم على أمير المؤمنين عليه السلام و قد كان أولهم إيمانا و أسبقهم مع قطع النظر من سائر الكمالات و الفضائل التى استحق بها التقديم و يحتمل أن يكون المراد أعم من السبق الزمانى و السبق بحسب الرتبه و كمال اليقين فالأكثريه بحسب الأعمال المذكوره بعد ذلك الأكثريه بحسب الكميه لا الكيفيه فإنها تابعه للكمالات النفسانيه و الحقائق الإيمانيه التى هى من الأعمال القلبيه لكنه بعيد عن السياق.

و قوله نعم تأكيد لقوله للحق و قوله و لتقدموهم عطف على قوله نعم أو على قوله للحق و قوله إذا لم يكن إعاده للشرط السابق تأكيدا أو المعنى أنه لو لم يكن للسبق الزمانى مدخل فى الفضل للزم أن يجوز لحوق المتأخرين السابقين أو تقدمهم عليهم مع عدم تحقق فضل فى أصل الإيمان و شرائطه و مكملاته للسابقين على اللاحقين فاللحوق فى صوره المساواه و التقدم فى صوره زياده إيمان اللاحقين على إيمان السابقين و الحال أنه ليس كذلك فإن لهم بالتقدم الزمانى فضلا عليهم فالمراد بالفضل ما هو غير السبق الزمانى و قوله و لكن إضراب عن قوله نعم و لتقدموهم إلخ و المراد بالدرجات ما هو باعتبار السبق الزمانى من الأولين أى من بعضهم مقدمين على الأولين أى مطلقا و لكن ليس كذلك بل ربما كان بعض الأولين باعتبار السبق أفضل من كثير من الآخرين و إن كانوا أقل منهم عملا باعتبار تقدمهم و سبقهم و صعوبه الإيمان فى ذلك الزمان و بسبب أن لهم مدخلا عظيما فى إيمان الآخرين.

و الحاصل أن المسابقه تكون بحسب الرتبه و الزمان فمن اجتمعا فيه كأمير المؤمنين صلوات الله عليه فهو الكامل حق الكمال و السابق على كل حال و من انتفى عنه الأمران فهو الناقص المستحق للخذلان و الوبال و أما إذا تعارض الأمران فظاهر الخبر أن السابق زمانا أفضل و أعلى درجه من الآخر.

ص: ۵۵

و قال بعض المحققين الغرض من هذا الحديث أن يبين أن تفاضل درجات الإيمان بقدر السبق و المبادره إلى إجابه الدعوه إلى الإيمان و هذا يحتمل عده معان.

أحدها أن يكون المراد بالسبق السبق فى الذر و عند الميثاق كَمَا رُوِيَ: أَنَّهُ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِأَيِّ شَيْ ءٍ سَبَقْتَ وُلْدَ آدَمَ قَالَ إِنَّنِي أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ (1).

و على هذا يكون المراد بأوائل هذه الأمه و أواخرها أوائلها و أواخرها فى الإقرار و الإجابه هناك فالفضل للمتقدم فى قوله بلى و المبادر إلى ذلك ثم المتقدم و المبادر.

و المعنى الثانى أن يكون المراد بالسبق السبق فى الشرف و الرتبه و العلم و الحكمه و زياده العقل و البصيره فى الدين و وفور سهام الإيمان الآتى ذكرها(2) و لا سيما اليقين كما يستفاد من الأخبار الآتيه و على هذا يكون المراد بأوائل هذه الأمه و أواخر أوائلها و أواخرها فى مراتب الشرف و العقل و العلم فالفضل للأعقل و الأعلم و الأجمع للكمالات و هذا المعنى يرجع إلى المعنى الأول لتلازمهما و وحده ما لهما و اتحاد محصلهما و الوجه فى أن الفضل للسابق على هذين المعنيين ظاهر لا مريه فيه و مما يدل على إراده هذين المعنيين اللذين مرجعهما إلى واحد قوله عليه السلام و لو لم يكن سوابق يفضل بها المؤمنون إلى قوله من قدم الله و لا سيما قوله أبى الله أن يدرك آخر درجات الإيمان أولها و من تأمل فى تتمه الحديث أيضا حق التأمل يظهر له أنه المراد إن شاء الله تعالى.

و المعنى الثالث أن يكون المراد بالسبق السبق الزمانى فى الدنيا عند دعوه

۱- ۱. راجع الكافى ج ۲ ص ۱۰، باب أن رسول اللّه صلى الله عليه و آله أول من أجاب، و الآيه فى الأعراف: ۱۷۱.

۲- ۲. يعنى فى الكافى ج ۲ ص ۴۲ باب درجات الإيمان، و انما قال هذا- و هو صدر الدين الشيرازى- فانه من شراح الكافى.

النبی صلی الله علیه و آله إیاهم إلی الإیمان و علی هذا یکون المراد بأوائل هذه الأمه و أواخرها أوائلها و أواخرها فی الإجابه للنبی صلی الله علیه و آله و قبول الإسلام و التسلیم بالقلب و الانقیاد للتکالیف الشرعیه طوعا و یعرف الحکم فی سائر الأزمنه بالمقایسه و سبب فضل السابق علی هذا المعنی أن السبق فی الإجابه للحق دلیل علی زیاده البصیره و العقل و الشرف التی هی الفضیله و الکمال.

و المعنی الرابع أن یراد بالسبق السبق الزمانی عند بلوغ الدعوه فیعم الأزمنه المتأخره عن زمن النبی صلی الله علیه و آله و هذا المعنی یحتمل وجهین أحدهما أن یکون المراد بالأوائل و الأواخر ما ذکرناه أخیرا و کذا السبب فی الفضل و الآخر أن یکون المراد بالأوائل من کان زمن النبی صلی الله علیه و آله و بالأواخر من کان بعد ذلک و یکون سبب فضل الأوائل صعوبه قبول الإسلام و ترک ما نشئوا علیه فی تلک الزمن و سهولته فیما بعد استقرار الأمر و ظهور الإسلام و انتشاره فی البلاد مع أن الأوائل سبب لاهتداء الأواخر إذ بهم و بنصرتهم استقر ما استقر و قوی ما قوی و بان من استبان و الله المستعان انتهی.

قوله أخبرنی عما ندب الله لما دل کلامه علیه السلام سابقا علی أنه تعالی طلب منهم الاستباق إلی الإیمان سأله الراوی عن الآیات الداله علیه سابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ کذا فی سوره الحدید و فی سوره آل عمران وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ (۱) و کان مقتضی الجمع بین الآیتین أن المراد بالمسارعه المسابقه أی سارعوا مسابقین إلی سبب مغفره من ربکم من الإیمان و الأعمال الصالحه وَ جَنَّهٍ أی إلی جنه عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ و فی آل عمران عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ قال المحقق الأردبیلی قدس سره کنی بالعرض عن مطلق المقدار و هو متعارف و نقل علی ذلک الأشعار فی مجمع البیان أو أنه لما علم عرضه الذی هو أقل من الطول عرفا فی غیر المساوی علم أن طوله أیضا یکون أما أکثر أو مثله (۲) و قال القاضی ذکر العرض للمبالغه فی وصفها بالسعه علی طریق التمثیل لأنه دون الطول و عن ابن عباس کسبع سماوات و سبع أرضین

۱- ۱. آل عمران: ۱۳۳.

۲- ۲. زبده البیان فی أحکام القرآن: ۱۸۱ ط حجر.

لو وصل بعضها ببعض (۱)

و ظاهر الآيه وجوب المسارعه أو رجحانها إلى الطاعه الموجبه للدخول إلى الجنه و أعظمها الإيمان بالله و كتبه و رسله و اليوم الآخر و الترقى إلى مقاماتها العاليه أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ظاهر هذه الآيه و غيرها من الآيات و الروايات أن الجنه مخلوقه الآن و كذا النار و قال به الأصحاب و صرح به الشيخ المفيد فى بعض رسائله و قال إن الجنه مخلوقه الآن مسكونه سكنتها الملائكه و ظاهر الآيه أنها فى السماء و الظاهر أن المراد أنه يكون بعضها فى السماء و يكون البعض الآخر فوقها أو يكون أبوابها فيها أو فوق الكل و ما ذكره الحكماء غير مسموع شرعا و هو ظاهر كما قيل إن النار تحت الأرض فتكون الآيه دليلا على بطلان ما قالوه.

و قال البيضاوى فيه دلاله على أن الجنه مخلوقه و أنها خارجه عن هذا العالم (۲) و ذهب جماعه من المعتزله إلى أنهما غير مخلوقتين و أنهما تخلقان يوم القيامه و قال البيضاوى فى الواقعه وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۳) قال أى الذين سبقوا إلى الإيمان و الطاعه بعد ظهور الحق من غير تلعثم و توان أو سبقوا إلى حيازه الفضائل و الكمالات أو الأنبياء فإنهم مقدمو أهل الأديان هم

الذين عرفت حالهم و عرفت مآلهم كقول أبى النجم أنا أبو النجم و شعرى شعرى أو الذين سبقوا إلى الجنه أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ أى الذين قربت درجاتهم فى الجنه و أعليت مراتبهم.

و قال أى فى التوبه وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ (۴) و قد مر الكلام فى ذلك مستوفى فى كتاب المعاد فى المجمع أى السابقون إلى الإيمان أو إلى الطاعات و إنما مدحهم بالسبق لأن السابق إلى الشى ء يتبعه غيره فيكون متبوعا و غيره تابع له فهو إمام فيه و داع له إلى الخير بسبقه إليه و كذلك من سبق إلى الشر يكون أسوأ حالا

۱- ۱. أنوار التنزيل: ۸۱.

۲- ۲. أنوار التنزيل: ۸۱.

۳- ۳. الواقعه: ۱۰ و ۱۱، راجع البيضاوى ص ۴۲۰، و التلعثم: الابطاء.

۴- ۴. براءه: ۱۰۰.

لهذه العله مِنَ الْمُهاجِرِينَ الذين هاجروا من مكه إلى المدينه و إلى الحبشه وَ الْأَنْصارِ أى و من الأنصار الذين سبقوا نظراءهم من أهل المدينه إلى الإسلام و قرأ يعقوب و الأنصار بالرفع فلم يجعلهم من السابقين و جعل السبق للمهاجرين خاصه وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ أى بأفعال الخير و الدخول فى الإسلام بعدهم و سلوك منهاجهم و يدخل فى ذلك من بعدهم إلى يوم القيامه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ قال و فى هذه الآيه دلاله على فضل السابقين و مزيتهم على غيرهم لما لحقهم من أنواع المشقه فى نصره الدين فمنها مفارقه العشائر و الأقربين و منها مباينه المألوف من الدين و منها نصره الإسلام مع قله العدد و كثره العدو و منها السبق إلى الإيمان و الدعاء إليه انتهى (۱).

و قال بعضهم السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ هم الذين صلوا إلى القبلتين و شهدوا بدرا و أسلموا قبل الهجره و من الأنصار أهل بيعه العقبه الأولى و كانوا سبعه نفر و أهل بيعه العقبه الثانيه و كانوا سبعون و قال بعض المخالفين كلمه من للتبيين فيتناول المدح جميع الصحابه.

قوله عليه السلام ثم ذكر كلمه ثم للتراخى بحسب المرتبه إذ سوره البقره نزلت قبل سورتى التوبه و الحديد فقال الله عز و جل أى فى سوره البقره تِلْكَ الرُّسُلُ قيل إشاره إلى الجماعه المذكوره قصصها فى السوره أو المعلومه للرسول أو جماعه الرسل و اللام للاستغراق فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ بأن خصصناه بمنقبه ليست لغيره مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ تفصيل له و هو موسى و قيل موسى و محمد صلى الله عليه و آله كلم موسى ليله الحيره و فى الطور و محمدا ليله المعراج حين فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى و بينهما بون بعيد و فى المصاحف وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ و ليس فيها فوق بعض (۲)

فالزياده إما من الرواه أو النساخ و يؤيده عدمها فى روايه النعمانى

۱- ۱. مجمع البيان ج ۵ ص: ۶۴.

۲- ۲. راجع سوره البقره: ۲۵۳.

أو منه عليه السلام زاده للبيان و التفسير و هذه الزياده مذكوره فى سوره الزخرف حيث قال نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَياهِ الدُّنْيا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ (١) فيحتمل أن تكون الزياده للإشاره إلى الآيتين.

قيل و رفع بعضهم درجات بأن فضله على غيره من وجوه متعدده و بمراتب متباعده و هو محمد صلى الله عليه و آله فإنه خص بالدعوه العامه و الحجج المتكاثره و المعجزات المستمره و الآيات المترتبه المتعاقبه بتعاقب الدهر و الفضائل العلميه و العمليه الفائته للحصر و الإبهام لتفخيم شأنه كأنه العلم المتعين لهذا الوصف المستغنى عن التعيين و قيل إبراهيم خصصه بالخله التى هى أعلى المراتب و قيل إدريس لقوله تعالى وَ رَفَعْناهُ مَكاناً عَلِيًّا(٢) و قيل أولو العزم من الرسل و بعد ذلك وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ و قال أى فى سوره أسرى وَ لَقَدْ فَضَّلْنا إلخ (٣) قال البيضاوى أى بالفضائل النفسانيه و التبرى عن العلائق الجسمانيه لا بكثره الأموال و الأتباع حتى داود فإن شرفه بما أوحى إليه من الكتاب لا بما أوتى من الملك و قيل هو إشاره إلى تفضيل رسول الله صلى الله عليه و آله و قوله وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً تنبيه على وجه تفضيله و هو أنه خاتم الأنبياء و أمته خير الأمم المدلول عليه بما كتب فى الزبور من أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ (۴) و قال أى فى سوره أسرى أيضا قيل هو عطف على ثم ذكر لا على قوله فقال لعدم اختصاص ما يذكر بعده بالأولياء بل هو فى مطلق المؤمنين كَيْفَ فَضَّلْنا قيل أى فى الرزق و فى المجمع بأن جعلنا بعضهم أغنياء و بعضهم فقراء و بعضهم موالى و بعضهم عبيدا و بعضهم أصحاء و بعضهم مرضى على حسب

۱- ۱. الزخرف: ۳۲.

۲- ۲. مريم: ۵۷.

۳- ۳. أسرى: ۵۵، راجع البيضاوى: ۲۳۹.

۴- ۴. الأنبياء: ۱۰۵.

ما علمناه من المصالح وَ لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجاتٍ أی درجاتها و مراتبها أعلی و أفضل فینبغی أن تكون رغبتهم فیها و سعیهم لها أكثر(۱).

و قال أی فی آل عمران هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ قیل شبهوا بالدرجات لما بینهم من التفاوت فی الثواب و العقاب أو هم ذو درجات فقال وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ (۲) و قال أی فی هود وَ یُؤْتِ كُلَّ ذِی فَضْلٍ أی فی دینه فَضْلَهُ (۳) أی جزاء فضله فی الدنیا و الآخره و یدل علی عدم تفضیل المفضول و قال أی فی التوبه وَ هاجَرُوا أی إلی الرسول صلی الله علیه و آله و فارقوا الأوطان و تركوا الأقارب و الجیران و طلبوا مرضاه الرحمن وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ بصرفها وَ أَنْفُسِهِمْ ببذلها أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ أی أعلی رتبه و أكثر كرامه ممن لم یستجمع هذه الصفات أو من أهل السقایه و العماره عندكم إذ قبلها أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ

كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (۴) و قال أی فی سوره النساء و قبل الآیه لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدِینَ دَرَجَةً وَ كُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنی وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً(۵) قال البیضاوی نصب علی المصدر لأن فضل بمعنی آجر أو المفعول الثانی له لتضمنه معنی الإعطاء كأنه قال و أعطاهم زیاده علی القاعدین أجرا عظیما دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً كل واحد منها بدل من أجرا و یجوز أن ینتصب درجات علی المصدر كقولك ضربته أسواطا و أجرا علی الحال عنها تقدمت علیها لأنها نكره و مغفره و رحمه علی المصدر بإضمار

۱- ۱. راجع مجمع البیان ج ۶ ص ۴۰۷، و الآیه فی أسری: ۲۱.

۲- ۲. الآیات فی آل عمران: ۱۶۳، هود: ۳. براءه: ۱۹ و ۲۰، كما مرّ سابقا.

۳- ۳. الآیات فی آل عمران: ۱۶۳، هود: ۳. براءه: ۱۹ و ۲۰، كما مرّ سابقا.

۴- ۴. الآیات فی آل عمران: ۱۶۳، هود: ۳. براءه: ۱۹ و ۲۰، كما مرّ سابقا.

۵- ۵. النساء: ۹۵.

فعلهما(۱)

و تتمه الآیه وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً و قال أی فی سوره الحدید لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ قال البیضاوی بیان لتفاوت المنفقین باختلاف أحوالهم من السبق و قوه الیقین و تحری الحاجات حثا علی تحری الأفضل منها بعد الحث علی الإنفاق و ذکر القتال للاستطراد و قسیم من أنفق محذوف لوضوحه و دلاله ما بعده علیه و الفتح فتح مکه إذ عز الإسلام به و کثر أهله و قلت الحاجه إلی المقاتله و الإنفاق مِنَ الَّذِینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا أی من بعد الفتح (۲) و التتمه وَ کُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنی وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ و قال أی فی سوره المجادله و الآیه هکذا یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللَّهُ لَکُمْ وَ إِذا قِیلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا یَرْفَعِ اللَّهُ و التفسح التوسع وَ إِذا قِیلَ انْشُزُوا أی انهضوا للتوسعه أو لما أمرتم به کصلاه أو جهاد أو ارتفعوا فی المجلس یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ بالنصر و حسن الذکر فی الدنیا و إیوائهم غرف الجنان فی الآخره وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ و یرفع العلماء منهم خاصه دَرَجاتٍ بما جمعوا من العلم و العمل و قد مر تفسیرهم بالأئمه علیهم السلام.

و قال أی فی سوره التوبه حیث قال ما کانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِکَ قیل إشاره إلی ما دل علیه قوله ما کانَ من النهی عن التخلف أو وجوب المتابعه بِأَنَّهُمْ بسبب أنهم لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ أی شی ء من العطش وَ لا نَصَبٌ أی تعب وَ لا مَخْمَصَهٌ أی مجاعه فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَطَؤُنَ أی لا یدوسون مَوْطِئاً أی مکانا یَغِیظُ الْکُفَّارَ أی یغضبهم وطؤه وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا کالقتل و الأسر و النهب إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ أی إلا استوجبوا الثواب و ذلک مما یوجب المسابقه إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ (۳)

۱- ۱. تفسیر البیضاوی: ۲۰۴.

۲- ۲. تفسیر البیضاوی: ۴۲۴، و الآیه فی الحدید: ۱۰.

۳- ۳. براءه: ۱۲۰.

و قال أی فی المزمل وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ یمکن أن یکون عدم ذکر تتمه الکلام للاختصار فإن التتمه هُوَ خَيْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً أی من الذی تؤخرونه إلی الوصیه عند الموت و خیرا ثانی مفعولی تجدوه و هو تأکید أو فصل أو هو مبنی

علی قراءه هو خیر بالرفع کما قرئ فی الشواذ فالکلام إلی قوله عِنْدَ اللَّهِ تمام و قوله هو مبتدأ و خیر خبره و هی جمله أخری مؤکده للأولی وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ الذره هی النمله الصغیره أو الهباء المنبث فی الجو.

و بالجمله هذه الآیات کلها تدل علی اختلاف مراتب المؤمنین فی الثواب و الدرجات عند الله تعالی و المنازل فی الجنه کما لا یخفی.

**[ترجمه]حقیقت این است که اثبات معنای دیگری به جز آگاهی و شناخت دشوار است. و محقق شدن برخی از افراد آن بدون اختیار، با تکلیف کردن به کسی که برایش حاصل نشده منافات ندارد. و مترتب شدن پاداش برای آنچه بدون اختیار پدید آمده است یا از روی تفضل خداست و یا برای پایدار ماندن بر آن و آشکار کردنش و عمل به مقتضای آن می باشد. و سخن درونی نفس که از آن نام برده اند، چیزی بیش از تصور و تصدیق نیست. بله، در اینجا معنایی که اضافه بر آگاهی می فهمیم، عزم در بیان چیزی است که به آن اعتقاد دارد، و یا عدم انکار آن در ظاهر بدون وجود ضرورتی است که به سوی آن فرامی خواند. و می توان آن را از جمله شرایط و لازمه های ایمان برشمرد. همچنان که برخی از آیات و احادیث به آن اشاره کرده است. و اگر بپذیریم که علم از قبیل انفعال است پس برشمردن آن از قبیل عمل، بر مبنای مجازگویی بر اساس اسباب و مبادی آن است.

سخن امام علیه السلام «بفرض» باء برای سببیت و دو ضمیر در «نوره و حجته» به فرض بازمی گردند، و همچنین دو ضمیر «به و إلیه» نیز به آن بازمی گردند. و ضمیر «له» به عامل و گفته شده به «کونه عاملا» بازمی گردد. و گفته شده به خداوند بازمی گردد، و اولی آشکارتر است. و هر کس ضمیر «به» را به «فرض» و ضمیر له را به «کونه عملا» برگرداند، اگر برعکس در نظر بگیرد مناسب تر است. و ضمیر مستتر در «یدعوه» به کتاب و ضمیر آشکار آن به عامل بازمی گردد. و گفته شده به نظر می رسد که «یشهد و یدعوه» حال برای فرض است، و ضمیر «له و إلیه» به خداوند بازمی گردد. و ضمیر «به» و ضمیر بارز در «یدعوه» به فرض بازمی گردد. و منظور از دعوت کتاب از واجبات به سوی خداوند، نسبت دادن آن به خداوند سبحان است و توضیحی برای بیان این مطلب است که همه این ها از سوی خداوند است. و ممکن است حال برای ایمان باشد و ضمیر «له» و «یدعوه» به ایمان بازگردد و ضمیر «به» و «الیه» به عمل برگشت کند. یعنی کتاب گواهی می دهد که ایمان عبارت است از عمل، و کتاب ایمان را می خواند که آن عمل است. پایان. و دوری این دو احتمال مخفی نیست. و در تفسیر عیاشی چنین است: «یشهد له بها الکتاب و یدعو إلیه» پس ضمیر «بها» به حجت بازمی گردد. - . در چاپ کمپانی این دو جمله جابجا آورده شده است. -

و این کلام که «واضح و ثابته» دو صفت برای فرض هستند. «للإیمان حالات» گویی اشاره ای است به حالت های سه گانه ای که در ادامه می آید یعنی «التام و الناقص و الراجح». و «الدرجات» مراتب برتری است، که برحسب کمیت و کیفیت فراوان هستند. و «الطبقات» مراتب نقصان است. و «المنازل» چیزی است که برای آن درجات و طبقات لازم است، از قبیل نزدیکی و

دوری نسبت به خداوند سبحان، و پاداش ها و مجازات هایی که بر آن مترتب می شود .

و گفته شده اشاره ای است به اینکه ایمان مراتب بسیار دارد، که همان حالات انسان برحسب اقدام او و برای آن است، و درجاتی دارد برحسب بالا رفتن آن از برخی به برخی دیگر، و طبقاتی دارد بر اساس تفاوت مراتب آن در روح او و باارزش بودن برخی نسبت به برخی دیگر و منازلی دارد به این اعتبار که انسان در آن ها فرود می آید و در آن پناه می گیرد.

«فمنه التام» و آن ایمان پیامبران و جانشینان آن هاست، به دلیل اشتمال آن بر تمامی اجزای ایمان از قبیل انجام واجبات و ترک گناهان بزرگ است، اگرچه با پیوستن مکمل های دیگر، مانند انجام کارهای مستحب و ترک کارهای مکروه در کم و زیاد آن تفاوت داشته باشد. یا اینکه منظور از تام، منتهای درجه کمال یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان پس از ایشان است. «و منه الناقص البین نقصانه» و آن کمترین مراتب ایمان است که پس از آن کفر قرار دارد، و از جمله آن ها راجح است، و افراد بی شماری بر اساس کمیت و کیفیت در آن میان هستند.

سپس اینکه این سخن دو وجه را محتمل است: اول اینکه ایمانی که دربردارنده انجام واجبات و ترک گناهان بزرگ است برای همه پدید آید، چرا که بدون آن ایمان صدق نخواهد کرد. و درجات و منازل براساس آن کارها و کمبود آن ها و پیوستن انجام دیگر واجبات و ترک گناهان دیگر و انجام مستحبات و ترک کارهای مکروه و حتی مباح، و متصف شدن به خلق و خوهای نیکو و ویژگی های شایسته باشد. و دوم اینکه قدر مشترک، حصول ایمان به نحو اجمالی است، و حد کامل آن چیزی است که همه اجزا را در بر داشته باشد و آن ایمان راستین است. و ایمان ناقص تام، چیزی است که تنها عقاید درست را به همراه داشته باشد. و درجات میانی بر اساس کم و زیادی اجزای ایمان، متفاوت است. بنابراین مؤمن راستین اولین فرد است. و اطلاق آن بر سایرین، به دلیل از میان رفتن کل ایمان با از بین رفتن یکی از اجزاء، از باب مجازگویی است، و هر یک از آن ها از لحاظ لفظ و معنا شواهدی دارد. پس درنگ و اندیشه کن و چون به دلیل الفت ذهن سائل در روایت به اصطلاحات متکلمین، فهم آن برای سائل دشوار شد، برای توضیح بیشتر سؤال را تکرار نمود .

کلام امام علیه السلام که: «به یعقل و یفقه و یفهم» گفته شده عقل عبارت است آگاهی از مسائل ضروری، و فقه یعنی مرتب نمودن آن برای نتیجه گرفتن مسائل نظری، و فهم عبارت است از دانستن نتیجه.

ممکن است عقل شناخت اصول عقلی، و فقه دانستن احکام شرعی، و فهم آگاهی از مسائل دیگر زندگی و غیر آن باشد. و منظور از قلب، روح ناطق است که به این نام خوانده شده، اولا به دلیل ارتباط آن با روح حیوانی که از آن برخاسته است. و یا قلب صنوبری شکل، به دلیل ارتباط روح به آن. و گفته شده: از ظاهر آیات و احادیث چنین برمی آید که جایگاه درک همین قلب صنوبری شکل است، و بررسی آن إن شاء الله در محل خود خواهد آمد.

راغب در مفردات گفته: برخی از حکماء گفته اند: هر جا که خداوند از قلب نام برده، اشاره به عقل و علم است، مانند آنکه فرمود: {آن تذکری است برای کسی که قلب دارد} - . ق / ۳۷ -

و هرجا که از صدر نام برده است نیز اشاره به آن و نیروهای دیگر از جمله شهوت و میل و خشم و مانند آن است، و فرموده:

{پروردگارا، سینه ام را برایم گشاده گردان} - . طه / ۲۵ -

درخواست برای بهبود گرداندن نیروهای اوست. و همچنین فرموده: {و دل های گروه با ایمان را شفا می دهد} - . براءه / ۱۴ -

اشاره به شفا دادن آن هاست. و این فرموده: {بلکه قلب هایی که در سینه ها هستند نابینا می شوند} - . حج / ۴۶ -

یعنی عقل هایی که در میان نیروهای دیگر قرار گرفته و هدایت نشده است. و خداوند از آن آگاه تر است. - . مفردات غریب القرآن: ۲۷۶ -

و گفته: به قلب انسان نیز «قلب» گفته شده به دلیل دگرگونی بسیار آن و تعبیر قلب برای معانی بسیاری که به آن اختصاص یافته، از قبیل روح و علم و شجاعت و سایر آن ها به کار می رود؛ و فرموده ی خداوند که: {قلب ها به حنجره رسید} - . احزاب / ۳۳ -

یعنی روح ها، {همانا درآن تذکری است برای کسی که قلب داشته باشد}، یعنی علم و فهم آن، و {بر قلب هایشان پرده هایی افکندیم تا آن را نفهمند}، و فرموده: {بر دل هایشان مهر زده شد و به همین دلیل نمی فهمند} - . منافقون / ۳ - ،

و فرموده: {تا قلب هایتان از آن آرامش یابد} - . انفال / ۱۰ - ، یعنی شجاعتتان استوار گردد و ترستان برطرف شود. و برعکس آن: {و در قلب هایشان ترس افکنده شد} - . احزاب / ۲۶ - و فرموده: {اوست کسی که آرامش را در قلب های مؤمنان فرو می فرستد} - . فتح / ۴ - و این فرموده: {قلب هایشان پراکنده است} - . حشر / ۱۴ -

یعنی از یکدیگر جداست، و فرموده: {اما قلب هایی که در سینه ها جای گرفته نمی بیند}، گفته شده عقل است، و گفته شده روح است. اما عقل نمی تواند باشد؛ و مجاز به کار رفته در آن مانند مجاز این آیه است: {از زیر آن رودها جریان دارد}، و رودها جاری نیستند، بلکه آبی که در آن است جریان دارد. پایان. - . مفردات غریب القرآن: ۴۱۱ -

و «الورود» رسیدن به آب برای نوشیدن است، و «الصدر و الصدور» بازگشت از آن می باشد. و این ضرب المثلی است که هنگامی به کار می رود که هیچ کاری را بدون دستور او انجام نمی دهد. همچنان که در فارسی گفته می شود: بدون اجازه او آب هم نمی خورد. و «البطش» گرفتن هر چیزی با قدرت و نیرو است. و «الباه» در برخی نسخه ها بدون همزه و در برخی دیگر با هاء است، جوهری گفته: باه مثل جاه و کلمه ای برای «الباءه» و به معنای جماع است. - . صحاح: ۲۲۲۸ - «ینطق به» این جمله، صفت برای فرض است. و ضمیر «به» در هر دو جا به فرض بر می گردد، و دو ضمیر «لها و علیها» به جارحه بر می گردند. و لام برای انتفاع و علی برای اضرار است، و ارجاع ضمیر «به» به ایمان، چنان چه گفته شده، موجب خالی بودن جمله از ضمیر عائد می شود. و ارجاع ضمیر لها در اینجا به جارحه، تأییدی است برای ارجاع ضمیر «له» به عامل که در گذشته آمده بود.

«فالإقرار» یعنی اقرار قلبی، زیرا سخن درباره فعل قلب است، اگرچه محتمل است منظور اقرار به زبان نیز باشد، چرا که آن هم

خبر دادن از چیزی است که درون قلب بوده است. اما بیان آن به عنوان عمل زبانی، ممکن است قابل پذیرش نباشد، هرچند که توجیه آن ممکن باشد. و بر اساس نظر اول، معطوف های به کار رفته عطف تفسیر آن است، و گویا اشاره ای به مراتب یقین و ایمان قلبی باشد. زیرا کمترین مراتب آن اعتراف قلبی است، حتی اگر از روی تقلید یا دلیل خطابی باشد، و معرفت چیزی است که از روی برهان قطعی بوده باشد، و «العقد» یعنی عزم برای اقرار به زبان و هر کار جوارحی دیگری که در پی آن آید و پس از آن لازم باشد، و «الرضا» یعنی پذیرفتن حکم و اوامر و نواهی خداوند، و اینکه چیزی در مخالفت با میل نفسانی از آن ها برای او سخت و سنگین نباشد، و «التسلیم» یعنی پذیرش کامل هر دستوری که از جانب پیامبر باشد، مخصوصاً آنچه درمورد جانشینان خود به آن امر فرموده است و بدان در میان آنان حکم کرده است. چنان که خداوند متعال فرموده: {پس به پروردگارت سوگند آنان ایمان نمی آورند مگر اینکه تو را در آنچه میانشان رخ داده قاضی قرار دهند، سپس در نزد خود هیچ مانعی برای اجرای حکم تو نبینند و تسلیم کامل باشند.} - . نساء / ۶۵ -

بنابراین، به نظر می رسد اقرار به ولایت نیز از جمله آن باشد و بلکه هر آنچه پیامبر به آن دستور داده است داخل در آن است. و این سخن که: «بأن لا إله الخ» متعلق به اقرار است، چرا که پس از آن تفسیر و مکملی برای آن آمده است. و «الصاحبه» یعنی همسر، و «الإقرار» عطف بر اقرار است، و منظور از آن اقرار به پیامبری دیگر پیامبران و کتاب های آسمانی است، و ضمیر مستتر در «جاء» به موصول بازمی گردد. و آنچه گفته شده که عبارت «بأن لا إله إلا الله» تا پایان، متعلق به «الإقرار و المعرفه و العقد» است، و فرموده: «و الإقرار بما جاء من عند الله» معطوف بر «أن لا إله» است، بنابراین دو کلمه اول بیان برای دو کلمه بعد می باشند و آخری نیز بیان برای اولی است، اشکالات متعددی که در آن است، پوشیده نیست.

و محدث استرآبادی رحمه الله گفته: در کلام ائمه علیهم السلام، معرفت به معانی متعددی آمده که یکی از آن ها تصور مطلق است، و منظور از فرموده آن ها که «شناساندن و بیان بر عهده خداوند است»، یعنی یادآوری مدعا و توجه دادن به آن؛ چرا که آن گونه که از باب شک و دیگر باب ها دریافت می شود، آفریدن اعتراف واجب نیست. و دومین آن ها، اعتراف قلبی است، که همان منظور از سخن: «به شهادتین اقرار کردند» می باشد، و معرفت به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه وآله در قلب هایشان وارد نشده است. و سوم عبارت است از عقد قضیه اجمالی، مانند بله و آری، و این بسته شدن از باب تصور و تصدیق نیست. و چهارم علمی است که دربردارنده تصور و تصدیق است، که همان منظور آنان از علم و جهل از آفریدگان خداوند در قلب ها هستند. پایان؛ و این جملات نیز اشکالاتی دارد.

و آیه اول از سوره نحل: {هر کس پس از ایمان خود کافر شود} - . نحل / ۱۰۶ - ، گفته شده بدل است برای: {کسانی که ایمان ندارند}، و آنچه میان آن دو است جملات معترضه ای است که یا از آن ها و یا از دروغگویان است، یا «من کفر» مبتدایی است که خبر آن حذف شده است، و این آیه بر خبر آن دلالت می کند: {پس خشم خداوند بر آنان باد}، و می توان آن را بر ذم منصوب نمود. و ممکن است «من» شرطیه باشد که جواب آن حذف شده است، «إلا من أکره» یعنی بر افتراء یا سخن کفر اکراه شده است؛ استثناء در آیه از نوع متصل است از آن جا که کفر نیز مانند ایمان، کلمه ای است که سخن و تصمیم را در بر می گیرد و بیضاوی این گونه بیان کرده. - . أنوار التنزیل: ۲۳۳ -

و ظاهر این است که استثناء منقطع است. «و قلبه مطمئن بالایمان» یعنی عقیده اش تغییر نمی کند. «و لکن من شرح بالکفر

صدرا» یعنی به آن اعتقاد دارد و آن را پسندیده می داند. «فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم». و در بسیاری از احادیث شیعه و سنی آمده است که درباره عمار بن یاسر نازل شده است، هنگامی که کفار مکه او و پدر ومادرش را مجبور به ارتداد نمودند، پس پدر و مادرش خودداری کرده و کشته شدند، و آن ها اولین کشته ها در اسلام بودند و عمار در حالت اکراه با زبان خود آنچه را خواسته بودند برایشان انجام داد، پس به پیامبر گفته شد: همانا عمار کافر شده است، ایشان فرمودند: هرگز، عمار از فرق سر تا پایش از ایمان لبریز شده و گوشت و خونش با آن آمیخته شده است، پس عمار در حالی که می گریست نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، ایشان اشک چشمان او را پاک کرده و به او فرمودند: چه شده؟ اگر باز هم با تو چنین کردند، همان را که گفتی تکرار کن. و امام صادق علیه السلام فرموده اند: خداوند درباره او این آیه را نازل کرد: {مگر کسی که مجبور شود} تا پایان آیه. پس در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمودند: ای عمار، اگر باز هم چنین کردند، همان کاری را که کردی تکرار کن، چرا که خداوند عذر تو را نازل کرده و به تو فرمان داده است تا اگر باز هم چنین کردند تو همان کار را تکرار کنی. و درنهایت آیه دلالت بر این دارد که برخی از اجزای ایمان به قلب مربوط است، هرچند کسانی با این آیه استدلال می کنند که ایمان چیزی جز تصدیق قلبی نیست. و آیه دوم: {کسانی که ایمان آورده و قلب هایشان با یاد خداوند آرام می گیرد} - . رعد / ۲۸ - گفته شده: «تطمئن» یعنی از روی انس و اعتماد و امید به او، یا با یاد رحمت خداوند پس از نگرانی و ترس از او، یا با به یاد آوردن دلائل وجود و یگانگی او یا با سخن او که قرآن است و قوی ترین معجزات است. {آگاه باشید که قلب ها با یاد خداوند آرامش می گیرد}، یعنی با آن آرام می گیرد. و در مجمع البیان گفته است: معنای آن این است که: کسانی که به یگانگی خداوند با تمام صفات او، و به پیامبری پیامبرش و پذیرش هر آنچه از جانب خداوند آورده اعتراف نمودند و دل هایشان با یاد خداوند به آرامش رسید و با آن انس گرفتند. و «الذکر» یعنی حضور مطلبی برای روح، و علم را نیز ذکر می نامند و سخنی را که معنای حاضری برای روح دارد را نیز ذکر می نامند. «الا بذکر الله» تا پایان آیه، تشویق بندگان برای آرامش قلب با وعده پاداش و بهشت خداوند است. پایان. - . مجمع البیان ۶ : ۲۹۱ - و استدلال امام علیه السلام با این آیه بر این اساس است که منظور از یاد خداوند، عقاید ایمانی و دلایلی است که به سوی او منتهی می شود. چرا که به وسیله آن قلب از شک و اضطراب آرام می گیرد. و سخن پیشین در آیه قبلی آن را تأیید می کند: {و قلب او با ایمان آرام گرفته است}. این سخن که: {کسانی که با زبان هایشان ایمان آوردند}، به نظر می رسد نقل به مضمون آیه است، اگر از جانب نسخه برداران یا راویان نباشد. و در سوره مائده چنین آمده است: {ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می کنند و کسانی که به زبان هایشان گفتند: ایمان آوردیم و دل هایشان ایمان نیاورده است، تو را اندوهگین نسازند} و در روایت نعمانی چنین است: {کسانی که گفتند به زبان هایشان ایمان آورد ه اند} - . چنان که در شماره ۲۹ خواهد آمد. -

و این آشکارتر است.

فرموده خداوند سبحان: {اگر آنچه را در درون شماست آشکار کنید} - . بقره / ۲۸۴ -

طبرسی رحمه الله گفته است: یعنی عزم درونی خود را بر طاعت و معصیت یا عقاید، آشکار کنید و اعلام نمایید. {یا پنهان کنید}، یعنی کتمان کنید. {خداوند شما را بدان محاسبه می کند}، یعنی خداوند آن را می داند و در آن شما را جزا می دهد. و گفته شده: معنای آن چنین است که اگر گواهی خود را پنهان کنید یا آشکار نمایید خداوند آن را می داند و جزای آن را

به شـما می دهـد که از ابن عباس و گروهی دیگر نقل شـده است. و گفته شده: این بیان در احکامی که پیش تر در سوره بیان شد عمومیت داشته و خداوند آن ها را از انجام خلاف آن ترسانیده است.

و گروهی گفته اند: این آیه به وسیله آیه: «لا یکلف الله نفسا الا وسعها» - . بقره / ۲۸۶ -

منسوخ شده است. و حدیث ضعیفی را در این باره روایت کرده اند و این ادعا صحیح نیست، چرا که تکلیف نمودن کاری که خـارج از توانایی است جایز نیست، پس چگونه می توانـد منسوخ شود؟ پس منظور آیه اعتقادات و اراده هایی است که به آن امر و نهی می شود، و چیزهـای دیگری که بر مـا پوشـیده است. امـا چیزهـای دیگری که از جمله تکالیف شـمرده نمی شونـد، ماننـد وسوسه هـا و خطورات قلبی و چیزهـایی که ذهن از به خـاطر سپردن آن ناتوان است، به دلیل راهنمایی عقل از آن جمله خـارج است. و به دلیـل فرموده ایشـان که «از این امت بخشـیده می شود هر آنچه به فراموشـی سپرده و هرچه در درون با خود سخن می گویـد» و بنابراین می توان نتیجه گرفت که آیه دوم روشـنگر معنای آیه اول است و توهم کسـی را که آیه را به غیر وجهی که مراد است منصرف نمـوده، از بین می برد که توهم کرده آنچه به ذهن می رسـد یـا نفس در درون خود سـخن می گویـد از تکلیف خـارج است. پس همانا خداونـد از آن بازخواست می کنـد. در حالی که امر بر خلاف آن است، «فیغفر لمن یشاء» از روی رحمت و بخشـش، «و یعذب من یشاء» کسانی از آنان را که از روی عدالت شایسته عذاب باشد، «و الله علی کل شیء قدیر» از آمرزش و عذاب این را ابن عباس روایت کرده است.

و لفـظ «آیه» در همه چیز عمومیت دارد، و سـخن درباره گناهانی است که به ذهن می رسـد و خداونـد از آن بازخواست نمی کنـد، و تنهـا از چیزهایی بازخواست می کنـد که انسان با اراده خود آن را انجام داده باشـد و با وجود امکان خودداری، قلبش تصـمیم به انجـام آن گرفته باشـد. بنـابراین از اعمـال قلب به شـمار می رود که به آن جزا داده می شود، همچنـان که به اعمال اعضا و جوارح دیگر جزا داده می شود. و تنها مجازات تصـمیم و اراده به آن تعلق می گیرد، نه مجازات عین گناه، چرا که آن را به انجام نرسانده است. و این بر خلاف اراده انجام طاعت است؛ چرا که کسی که تصمیم به انجام طاعت گرفته به خاطر این تصـمیم، پـاداش انجـام آن طـاعت را دریـافت می کنـد. همچنان که در احادیث آمـده است که کسـی که منتظر نماز است، تا زمانی که در این انتظار باشد مانند کسی است که در نماز بوده است. و این از الطاف و نعمت های خداوند بر بندگانش است. پایان. - . مجمع البیان ۲ : ۴۰۱ -

و از ظـاهر احـادیث فراوانی که برخی از آن هـا در این کتـاب خواهـد آمـد، چنین نتیجه گیری می شود که به خاطر انـدیشه و تصـمیم بر گنـاه مؤاخـذه ای وجود نـدارد. بنـابراین می توان این آیه را مخصوص عقائـد دانست، همچنان که از ظاهر حـدیث برمی آیـد. و اگر نیت گناه و تصـمیم بر انجام آن نیز گناه باشـد، خداونـد آن را برای مؤمنان می آمرزد. پس منظور از فرموده «برای هر کس که بخواهـد»، مؤمنان است. و آنچه محقق طوسـی و دیگران بیان کرده انـد آن را تأییـد می کند که اراده انجام کار ناپسـند، ناپسند است. پس درنگ و انـدیشه کن. و از برخی روایات چنین برمی آیـد که این آیه منسوخ است، و خـداوند آن را به این امت تخفیـف داده است، چنـان که دیلمی در ارشـاد القلوب بـا اسـناد خود از موسـی بن جعفر از پـدرانش علیهم السـلام در حدیثی طولانی درباره معراج پیامبر صـلی الله علیه وآله فرموده است: سـپس او را به آسـمان بالا برد تا اینکه به ساق عرش رسـید و با آنچه خداونـد عزّ و جلّ در کتاب خود آورده است با او مناجات کرد: همه آنچه در آسـمان ها و زمین است

برای خداونـد است، و اگر چیزی را پنهـان داریـد یا آشـکار کنیـد، خداونـد آن را از شـما بازخواست می کنـد، پس هر که را بخواهـد می آمرزد و هر کـه را بخواهـد عـذاب می کنـد. و ایـن آیـه بر امت هـای دیگر هم، از زمـان آدم تـا برانگیخته شـدن حضـرت محمد صـلی الله علیه وآله عرضه شده بود، پس همگی به خاطر سنگینی از پذیرش آن سرباز زدند، و محمد صلی الله علیـه و آله آن را پـذیرفت. هنگـامی که خداونـد پـذیرش آن را از پیـامبر و امتش دیـد، سـنگینی آن را از آنـان برداشت. پس خداونـد عز و جـل فرمـود: پیـامبر بـه آنچه از جـانب خداونـد بر او نـازل شـده ایمـان آورد. سـپس خداونـد بر محمـد و امتش بزرگواری نمود و به خاطر سـختی آیه ای که او و امتش آن را پذیرفتنـد، بر آنان مهر ورزیـد و پاسخ آنان را چنین بیان فرمود: «و مؤمنان، همگی به خداونـد و فرشـتگان و کتاب ها و پیامبران او ایمان آوردند و گویند: میان هیچ یک از پیامبران او تفاوتی قائـل نمی شویم». پس خداونـد عز و جـل فرمود: چون چنین کردنـد، آمرزش و بهشت برای ایشـان است. سـپس پیـامبر فرمود: {شـنیدیم و اطـاعت نمودیم، آمرزشت را می طلبیم ای پروردگـار مـا، و بـازگشت به سوی توست}. یعنی محـل بـازگشت در آخرت، سـپس خداونـد پاسـخ او را داد: همانـا برای تـوبه کننـدگان از امتت چنین نمـودم، همانـا آمرزش را برای آنـان واجب نمودم. سـپس خداونـد متعال فرمود: اما هنگامی که تو و امتت آن را پذیرفتیـد در حالی که پیش از آن بر پیامبران و امت های دیگر عرضـه شـده بـود و آنـان نپـذیرفته بودنـد، پس سزاوار اسـت کـه آن را از امت تـو بردارم. پس خداونـد بزرگ فرمـود: {خداونـد همه را تنها به اندازه توانایی شان مکلف می گرداند، هر چه از نیکی دریافت کرده از آن اوست. و هر آنچه از بدی و شرّ به دست آورده نیز علیه او می باشـد}. خداونـد عز و جـل به پیامبرش الهام کرد که بگویـد: {پروردگار ما، اگر فراموش کردیم یـا خطـایی نمودیم مـا را بـازخواست نکن}، پس خداونـد فرمود: به خـاطر منزلت تو، آن را برایت می بخشم، تـا پایـان حدیث. - . ارشاد القلوب جلد دوم -

و اما مخالفان، آنان در این باره اختلاف نموده انـد، رازی در تفسـیر این آیه گفته است: از ابن عباس روایت شـده که هنگامی که این آیه نازل شـد، ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف و معاذ و گروهی از مردم نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، کـاری که بر انجام آن توانایی نـداریم بر دوش ما قرار گرفته است، همانا برخی از ما چیزهایی را که دوست نـداریم در قلبمان جـای گیرد بـا خـود حـدیث نفس می کنیم، آیـا این گنـاه است؟ پیـامبر صـلی الله علیه وآله فرمود: شایـد شـما نیز همچون بنی اسرائیل می گویید: «شنیدیم و نافرمانی نمودیم»، پس بگویید: «شنیدیم و اطاعت کردیم»، و این برایشان ناگوار بود و یک سال در آن حـال درنگ نمودنـد. پس خداونـد آیه نازل کرد: {خداونـد هرکس را تنها به میزان توانایی اش مکلف می گردانـد}. پس این آیه باطل شـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: به راستی که خداوند آنچه را امت من با خویش حدیث نفس کنند، تا جایی که عمل نکرده باشند و آن را به زبان نیاورده باشند، از ایشان بخشیده است.

و بدان که محل بحث در این آیه این است که فرموده: «إن تبدوا» تا پایان آیه مربوط است به حدیث نفس و خاطرات ناپسندی که بر قلب می گـذرد و نمی توان آن را برطرف نمود. پس بـازخواست از آن، ماننـد بـازخواست از تکلیفی است که خارج از حد توانایی است. و دانشمندان به چند گونه پاسخ آن را داده اند:

اول اینکه انـدیشه هـایی که در قلب می گذرنـد دو نوع هسـتند: یک نوع از آن ها چیزهایی است که انسان نفس خود را برای ورود آن آماده می کند و تصـمیم بر داخل کردن آن ها در وجود دارد؛ و نوع دوم اندیشه های دیگری که چنین نیسـتند، بلکه چیزهایی هسـتند که در ذهن می گذرنـد در حالی که انسان آن را ناپسـند می دانـد ولی نمی تواند از آن جلوگیری کند. پس

گروه اول مورد بازخواست قرار می گیرند و از گروه دوم بازخواست صورت نمی گیرد. چرا که خداوند متعال فرمود: {خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی کند، ولی شما را بدانچه دل هایتان [از روی عمد] فراهم آورده است، مؤاخذه می کند} – . بقره / ۲۲۵ – ۲۸۶ – و در پایان همین سوره فرموده است: {آنچه دریافت کرده برای اوست و آنچه به دست آورده علیه اوست} – . بقره / ۲۲۵ – ۲۸۶ – و فرمود: {همانا کسانی که دوست می دارند زشتی ها گسترش یابد} – . نور / ۱۹ – این همان پاسخ مورد اعتماد ماست است.

وجه دوم اینکه هر آنچه در قلب است و در اعمال داخل نمی شود، در جایگاه بخشش است. و منظور از فرموده: {و اگر آشکار کنید...} تا پایان آن، این است که یا آشکارا و یا در نهان آن کار را به انجام رساند. اما آن تصمیم ها و اراده ها که در قلب پدید آید و به انجام نرسد، همه آن ها مورد بخشش هستند، و این پاسخ ضعیف است، چرا که بیشتر بازخواست ها تنها به دلیل کارهای قلبی است، همچنان که اعتقاد به کفر و بدعت، چیزی جز کار قلب نیست. و بدترین و بزرگ ترین عذاب ها نیز مربوط به آن ها می باشد. و کارهای اعضای بدن اگر بدون عمل قلب باشد، مجازاتی برای آن قرار نمی گیرد؛ مانند کارهای انسان خواب یا فراموش کار. بنابراین ضعف این پاسخ روشن گردید .

وجه سوم اینکه خداوند متعال از آن بازخواست کرده و بازخواست آن نیز به وسیله اندوه های دنیاست، و در این مورد حدیثی را عایشه از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده است.

وجه چهارم اینکه خداوند متعال فرموده است: {خداوند حساب آن را از شما خواهد گرفت}، و نفرموده: خداوند آن را از شما بازخواست خواهد نمود. و در معنای حسابگر و محاسبه کننده بودن او وجوهی را بیان کردیم که از جمله آن ها آگاه بودن اوست. پس معنا به این مطلب بازگشت که او بر ضمیرها و نهان ها آگاه است. و از ابن عباس روایت شده که هنگامی که خداوند متعال آفریدگان را گرد هم آورد، آنان را از آنچه در روح هایشان دارند آگاه می سازد. پس مؤمن را آگاه کرده و او را می بخشد، و برای گناهکاران نیز تکذیب و گناهانی را که پنهان داشته بودند آشکار می گرداند.

وجه پنجم اینکه خداوند متعال پس از این آیه می فرماید: {پس هر کس را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می کند}. پس آمرزش نصیب کسی می شود که این اندیشه ها را ناپسند دانسته و عذاب نیز از آن کسی است که آن را تکرار می کرده و برایش خوشایند بوده است.

وجه ششم: برخی از مفسران گفته اند: منظور از این آیه، پنهان داشتن شهادت است، که با وجود واقع شدن آیه در ادامه بحث شهادت، ضعیف می باشد.

وجه هفتم چیزی که در مورد منسوخ بودن این آیه گذشت، که با فرموده خداوند که: {خداوند هر کس را تنها به اندازه توانایی اش مکلف می گرداند}، منسوخ شده و این نیز به دلایلی ضعیف است. اول اینکه این نسخ تنها در صورتی می تواند وجود داشته باشد که بگوییم پیش از آن، آن ها مأمور بوده اند به خودداری از چنین اندیشه هایی که از برطرف نمودن آن ها نیز ناتوان بوده اند. و این باطل است، زیرا پیش از آن نیز تکلیف وارد نبوده مگر در جایی که توانایی آن وجود داشته باشد. و به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من با دین حنفیت سهل و آسان مبعوث شدم. دوم اینکه نسخ تنها زمانی مورد

نیاز است که آیه بر وجود عذاب برای چنین اندیشه هایی دلالت داشته باشد. و ما بیان کردیم که چنین دلالتی ندارد. سوم می گویم:

اینکه نسخ اخبار جایز نیست، بلکه تنها نسخ اوامر و نواهی ممکن است. و درباره اینکه آیا خبر نیز نسخ می شود یا خیر اختلاف وجود دارد. پایان.

و ابومعین نسفی گفته: اهل سنت و جماعت گفته اند: بنده به خاطر چیزی که تصمیم قلبی بر آن گرفته باشد، مانند زنا و لواط و مانند آن بازخواست می شود. اما چیزی که در ذهنش گذشته و قصد انجام آن را ندارد مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد. و برخی از آنان نیز گفته اند: در هیچ یک از دو صورت مورد بازخواست قرار نمی گیرد. و دلیل آن ها سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: آنچه در ذهن امت من بگذرد، تا زمانی که سخن نگویند و انجامش ندهند، بخشیده می شود.

و دلیل ما سخن خداوند متعال است که فرمود: {و اگر آنچه را درون خود دارید آشکار سازید...} تا پایان آیه، پس ثابت می شود که به دلیل تصمیم مؤاخذه می شود. و حدیثی که شما بیان کردید حمل بر چیزی است که در ذهنش گذشته و قصد آن را ندارد، اما اگر قصد آن را کند چنین نیست. پایان.

«و هو رأس الإیمان» تشبیه به سر به این دلیل است که با از بین رفتن آن، ایمان نیز از بین می رود. چنان که با نابود شدن سر، زندگی از بین رفته و همه بدن نابود می شود. این سخن که: «القول» یعنی سخن هایی که باید گفته شوند، مانند بیان حقیقت و امر به معروف و نهی از منکر و قرائت و ذکرهای نماز و مانند آن. بنابراین عبارت «التعبیر» می بایست به خاطر اهمیت بیشتر، تخصیص پس از تعمیم باشد.

«و قولوا للناس حسنا» - . بقره / ۸۳، رجوع شود به تفسیر بیضاوی: ۳۵ چاپ ایران - بیضاوی گفته است: یعنی سخن نیک، و آن را برای مبالغه «حسناً» نامیده است. و حمزه و یعقوب و کسائی آن را «حسناً» با دو فتحه خوانده اند. پایان.

می گویم:

در برخی از روایات از امام صادق علیه السلام آمده است: که «حُسناً» یعنی بگویید محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست .

و در روایت دیگری نیز از ایشان آمده که این آیه درباره یهود نازل شد، سپس با این آیه باطل شد که می فرماید: {با کسانی که به خداوند ایمان ندارند بجنگید} - . توبه / ۲۹۰ -،

تا پایان آیه.

و در بعضی روایات نیز آمده که یعنی حسن معاشرت و سخن زیبا، و در برخی دیگر آمده که منظور از آن امر به معروف و نهی از منکر است. پس تعمیم شایسته تر است، بنابراین تعمیم در قول در درجه اول مناسب است. و آنچه از تفسیر نعمانی بیان خواهیم کرد آن را تأیید می کند.

پس از آن، اینکه آیه دوم در مصحف های قرآنی چنین نیست که نقل شده؛ بلکه در سوره بقره چنین است: {بگویید ایمان آوردیم به خداوند و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فروفرستاده شده است}. و در سوره عنکبوت آمده: {و بگویید ایمان آوردیم به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده، و پروردگار ما و شما یکی است و ما همه تسلیم او هستیم}. پس به نظر می رسد تغییر از نسّاخ بوده یا اینکه مضمون آیه نقل شده است. و در تفسیر نعمانی با نظر اول موافقت شده است. و شاید در حدیث هر دو آیه بوده که ذیل آیه را از اولی و صدر آیه را از دومی انداخته اند. و «التنزه» یعنی دوری کردن، و «أن یعرض» عطف است بر «أن یتنزه»، و «الإصغاء» عطف بر موصول در «عما لا یحل» است.

«و قد نزّل علیکم فی الکتاب» - . نساء / ۱۳۶ - ، این آیه در سوره نساء است، و در تفسیر علی بن إبراهیم - . تفسیر قمی: ۴۶۷ - ۴۶۹ -

آمده که آیات خداوند همان امامان علیهم السلام می باشند. و عیاشی - . تفسیر عیاشی ۱ : ۲۸۱ - در تفسیر آن روایت کرده است که: هنگامی که شنیدی کسی با حق مخالفت نموده و آن را دروغ می شمارد و به اهل خود دروغ می گوید، از نزد او برخیز و با او همنشینی نکن. راغب گفته است: «الخوض» به معنای جریان آب و گذشتن آن است، و استعاره از کارهاست. و بیشتر مواردی که در قرآن بیان شده درباره چیزهایی است که انجام آن ناپسند است. ادامه آیه چنین است: {در این صورت شما نیز هم چون آن ها هستید، به راستی که خداوند منافقان و کافران را همگی در جهنم گرد هم می آورد}. و استثنای آن در سوره انعام است که می فرماید: {و هنگامی که کسانی را دیدی که در نشانه های ما سخن بیهوده می گویند، از آنان رویگردان شو تا آنکه سخن دیگری بگویند. و اگر شیطان آن را از یاد تو برد} - . انعام / ۶۸ - ... تا پایان آیه. و ممکن است فرموده ی خداوند که: {همانا در این کتاب بر شما نازل کرد، اشاره ای به آنچه در سوره ی انعام نازل شده باشد}. پس این آیه مانند تفسیری برای آن است.

پس امام علیه السلام آیه سوره نساء را یادآوری نموده تا بیان کند که خوض در آیات مذکور در سوره انعام به معنای کفر و به استهزاء گرفتن آن هاست. در غیر این صورت مناسب بود آیه متصل به استثناء را بیان می فرمود؛ پس هشیار باش. و عیاشی درباره این آیه از امام باقر علیه السلام روایت کرده - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۶۲ - که فرمود: سخن درباره خدا و جدال بر سر قرآن است و فرمود: افسانه سراها از جمله آن ها هستند. «و إما ینسینك الشیطان» به معنای نهی است، «فلا تقعد بعد الذكرى» یعنی پس از آنکه به خاطر آوردی. «مع القوم الظالمین» یعنی همراه با آنان، پس در اینجا ظاهر در جایگاه خودش قرار داده شده تا این نکته را بیان فرماید که آنان با انجام تکذیب و استهزاء به جای تصدیق و بزرگ دانستن، ظلم نموده اند. و در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله آمده است: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد نباید در مجلسی بنشیند که در آن بدگویی پیشوا یا غیبت مسلمانی می شود، به درستی که خداوند در کتاب خود می فرماید: {و هنگامی که دیدی...} تا پایان آیه. - . تفسیر قمی:۱۹۲ -

سپس خطاب در این آیه یا خطابی عام است و یا ظاهر آن مخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله می باشد و منظور آن همه امت است؛ چرا که فراموشی برای پیامبر صلی الله علیه وآله جایز نیست، مخصوصاً اگر از جانب شیطان باشد. پس هر کس سهو و فراموشی را برای حضرت رسول صلی الله علیه وآله جایز دانسته، مانند صدوق، فقط فراموشی دادن از جانب خداوند را که

برای مصلحتی بوده جایز می دانـد، نه از جانب شـیطان. «فبشـر عبادی» اضافه عباد به یاء نسـبت برای تشـریف است، و «أحسـن القول» چیزی است که خشـنودی خداونـد در آن است، یا خشـنودی او را بیشتر می کنـد، و هر آنچه برای نفس دشوار است. و این کلمه جـامعی است که اصول و فروع دین و اصـلاح میـان مردم و تمیز حق از باطـل و مقـدم داشـتن برترین هـا را در برمی گیرد. و در روایتی آمـده که منظور کسـی است که سـخنان را همـان گونه که شـنیده بـازگو می کنـد و آن را کم و زیاد نمی نماید.

«أولئک الذین هداهم الله» در راه دین خود، «و أولئک هم أولوا الألباب» - . زمر / ۱۸ -

یعنی خردهای پاک از نزاع با هوای نفس و توهمات و عادت ها، و «عبادی» در نسـخه ها به همراه یاء آمده است، مانند روایت ابی عمرو از روایت موسـی، که به هنگام وصل یاء را با فتحه و هنگام وقف آن را با سـکون می خوانـد. و باقی قرّاء با انداختن یاء و اکتفاء به کسره می خوانند.

{کسانی که در نماز خود فروتن هسـتند»} گفته شـده یعنی کسانی که از خدا می ترسـند و برای او اظهار خاکساری می کنند، دیده های خود را به محل سجده می دوزند. و در تفسیر علی بن إبراهیم - . تفسیر قمی:۴۴۴ -

آمـده: یعنی چشم بر زمین دوختن در نمـاز، و پیش آمـدن به سوی ما. و تفسـیر آن ان شاء الله در کتاب نماز خواهـد آمـد. {و کسـانی که از سـخن لغو روی گرداننـد} گفته شـده لغو چیزی از سـخن و رفتـار است که بی ربـط باشـد، و در تفسـیر علی بن ابراهیم آمده یعنی غناء و آلات لهو.

و در ارشاد مفید از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که: هر سخنی که در آن ذکر نباشد لغو است .

و در مجمع از امام صادق علیه السلام است که فرموده: یعنی اینکه کسی سخن باطلی را بر تو ببندد یا چیزی را که در تو نیست درباره ات بگوید، پس روی خود را از او به سوی خداوند بگردانی.

گفت: و در روایت دیگری است که: به معنای غناء و آلات لهو است.

و در اعتقـادات از ایشان روایت شـده که: درباره افسانه سـرایان از ایشان پرسـیده شـد که آیا می توان به آن گوش داد یا خیر؟ فرمود: نه.

و نتیجه این است که لغو عبارت است از سـخنان و صداهایی که خیری درآن نیست، و برای استشـهاد کردن همین کافی است که برخی اجزای آن حرام است،ماننـد غنـاء و دف و صـنج و طنبـور و افسـانه هـا و ماننـد آن، و در سـوره قصـص فرموده: {و هنگـامی کـه سـخن بیهـوده را می شـنوند از آن رویگردان می شونـد}. علی بن ابراهیم گفته است: - . تفسیر قمی:۴۹۰ و آیه سوره قصـص / ۵۵ - لغـو یعنی دروغ و لهـو و غنـاء، و در سـوره فرقـان می فرمایـد: {و هنگـامی کـه بـه بیهـوده می رسـند، با بزرگواری از آن می گذرند}، - . فرقان: ۷۲ -

یعنی از آن رویگردان می شونـد و خویشـتن را از ایسـتادن نزد آن و مشـغول شـدن بـه آن گرامی تر می داننـد. و در احـادیث

بسیاری تفسیر این آیه را به غناء و آلات لهو بیان کرده اند. در «من الإیمان» «مِن» تبعیضیه است، و «أن لا یصغی» عطف بیان برای «هذا» است، و گفته شده: «من الإیمان» مبتدا و «أن لا یصغی» خبر آن است. - . بلکه برعکس است. - و این ترکیب اشکالاتی دارد.

{به مؤمنان بگو چشمان خود را فروافکنند} - . نور: ۳۰ - خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله است، و «یغضوا» مجزوم به تقدیر لام است، یعنی: «لیغضّوا»، بنابراین منظور رساندن دستور خداوند یا بیانی از محتوای دستور امام علیه السلام است، و یا منصوب با تقدیر «أن» می باشد، یعنی به آنان دستور بده تا فروافکنند، چرا که «به آنان بگو» به معنای «آنان را فرمان بده» می باشد. و گفته شده که آن جواب امر است، یعنی به آنان فرمان بده فروافکنند، تا آنکه فروافکنند. و به این نظر اعتراض شده از این جهت که بر این اساس باید فاء داشته باشد، یعنی باید «فیغضوا» باشد، و پاسخ آن چنین است که برای سهولت حذف شده است. و اینکه گفته می شود اصل آن «قل لهم یغضّوا» بوده بعیدتر از ترکیب قبلی است. و اصل «غض» به معنای آهسته کردن و پایین آوردن است، چنان که خداوند فرمود: {و صدایت را پایین آور} - . لقمان / ۱۹ - و اخفش زائده بودن «من» را مُجاز دانسته و سیبویه آن را نپذیرفته و گفته است: برای تبعیض است و شاید سخن سیبویه درست باشد. و منظور کم کردن دیدنی ها و فاصله انداختن میان آن ها نیست، بلکه منظور نگاه کردن به آن هاست. که همان منظور از این است که گفته می شود: «غض بصر» پایین افکندن نگاه از چیزی است که نگریستن به آن حرام است، و اکتفا کردن در نگاه به چیزی است که نگاه به آن حلال می باشد. و نیز چنین است فرموده {و فرج خود را حفظ کنند} یعنی به جز بر همسران یا کنیزانی که در اختیار دارند. پس از آن جا که مستثنی در اینجا با وجود معلوم بودن و شناخته شدگی مانند موارد کمیاب است، برخلاف آنچه در غض بصر دیدیم، حفظ کردن را به شکل مطلق به کار برده و غمض بصر را با حرف تبعیض مقید گردانده است. و در کشاف آمده است: و ممکن است منظور، نگهداری آن از منجر شدن به آنچه که حفظ آن از آشکار شدن روا نیست باشد، و این روایت و مانند آن دلیل بر این است که منظور از حفظ فرج در این جا، پوشاندن آن از نگاه های دیگران است. و همچنین ظاهر روایت نشان می دهد فرو انداختن نگاه، مختص ترک نگاه به عورت است.

کلام امام علیه السلام: «ثم نظم»، می گویم: در تفسیر نعمانی آمده: سپس خداوند متعال آنچه را بر گوش و چشم و فرج واجب کرده بود، در یک آیه سامان داد. پس فرمود: «و ما کنتم» و این واضح تر است، و آنچه اینجا بیان شده به تکلف انسان برای وارد کردن زبان و قلب نیاز دارد، پس گفته شده منظور از پوشاندن، ترک یادآوری این کارهای ناپسند در مجالس است. «و أن یشهد» با در تقدیر گرفتن «مِن» ایت یعنی «من ان یشهد»، و این ظرف متعلق به استتار است و معنای ترس را دربردارد. پس عبارت «تستترون» اشاره ای است به لزوم همراهی قلب و زبان، و ممکن است منظور از آیه دیگر، جنس باشد، یعنی هر دو آیه. و فؤاد در آیه دوم وارد است، همچنین زبان، چرا که عبارت: «لا تقف» عبارت است از عدم تصدیق چیزی که معلوم نیست و آشکار نکردن آن با زبان. «و ما کنتم تستترون» در آیه پیش از این در سوره حم تنزیل است. {و روزی که دشمنان خدا به سوی آتش برده می شوند و صفوف پیشین را نگه دارند، تا آنکه به آن ها رسند و گوش و چشم و پوست هایشان در آنچه انجام می دادند بر ضد آن ها گواهی می دهد، و به پوست هایشان می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ می گویند: خداوندی که همه چیز را به سخن آورده ما را به سخن درآورد، {و اوست که آغازین مرتبه شما را آفرید و شما به سوی او بازمی گردید} - . فصلت / ۲۰ - طبرسی قدس سره گفته است: یعنی گوش هایشان به دعوت به حقی که شنید ند

و از آن روی گرداندند و آن را نپذیرفتند گواهی می دهد، و چشم هایشان به نشانه هایی که بر یگانگی خداوند مشاهده نموده و به آن ها ایمان نیاوردند گواهی می دهند، و پوست های دیگرشان بر گناهان و کرده های ناپسند دیگری که انجام داده اند گواه خواهند بود.

و گفته شده در شهادت اعضای بدن دو نظر وجود دارد: اول اینکه خداوند متعال آن ها را زنده خواهد کرد و آنان را وادار به اعتراف و گواهی دادن بر آنچه صاحبانش انجام داده اند، خواهد نمود. نظر دیگر این است که خداوند متعال گواهی را به وسیله آن ها انجام می دهد و فقط مجازاً گواهی را به آن ها نسبت داده است. و نیز گفته شده صورت سومی نیز وجود دارد و آن اینکه خداوند نشانه هایی را که دلیل بر سزاوار بودن صاحبان این اعضا برای آتش می باشد در این اعضا آشکار می کند، بنابراین مجازاً آن را گواهی دادن نامیده است، مانند زمانی که گفته می شود: چشمان تو گواهی به شب زنده داری ات می دهند. و گفته شده منظور از پوست ها در اینجا کنایه از فرج هاست، از ابن عباس و مفسرین. - . مجمع البیان ۹ : ۹ - سپس فرمود: «و ما کنتم تستترون أن یشهد» یعنی از اینکه گواهی دهند «علیکم سمعکم» یعنی پنهان نمی شوید، یعنی قادر نخواهید بود کارهای خود را از این اعضا پنهان نمایید، چرا که به وسیله آن ها انجام داده اید و خداوند آن ها را در روز قیامت بر ضد خودتان گواه قرار می دهد. و گفته شده: یعنی شما از بیم اینکه اعضای بدنتان گواهی دهند، گناهان را ترک نکردید، چرا که گمان نمی بردید چنین باشد. {اما گمان می کردید خداوند بسیاری از آنچه را} همواره {انجام می دادید نمی داند} به دلیل جهل شما نسبت به خداوند متعال، به همین دلیل انجام گناهان برایتان آسان نمود. و از ابن مسعود روایت شده که این آیه درباره سه تن نازل شد که با هم راز می گفتند و گفتند: آیا گمان می کنید خداوند از این کار ما آگاه است؟ و نیز می تواند به این معنی باشد که اعمال شما مانند کسی بود که گمان می کند کرده اش از خداوند پنهان می ماند. مانند اینکه گفته می شود: خودم را نابود کردم، یعنی کار کسی را انجام دادم که خویشتن را نابود می کند. و گفته شده کافران می گفتند: خداوند آنچه درون ماست را نمی داند اما آنچه را ببیند می داند، از ابن عباس. {و آن گمانی بود که درباره پروردگارتان داشتید}، «ذلکم» مبتدا و «ظنکم» خبر آن است، و «أرداکم» خبر دوم است، و می توان «ظنکم» را به جای «ذلکم» قرار داد. و معنای آن چنین خواهد بود: گمان شما به پروردگارتان که او بسیاری از کرده های شما را نمی داند، شما را به نابودی کشاند؛ چرا که انجام گناهان را برایتان آسان نمود و شما را به کفر کشاند. {پس از زیان کاران شدید} یعنی از جمله کسانی قرار گرفتید که در تجارت خود زیان دیده اند، چرا که بهشت را از دست دادید و به آتش دوزخ درافتادید. پایان - . مجمع البیان ۹: ۱۰ - .

پس اگر گفته شود: این آیات در سوره های مکی است و نیز آیه «و لاتقف...» تا پایان آیه نیز مکی است، آنچنان که حدیث محمد بن سالم نیز بر آن دلالت دارد، پس چگونه اعمال اعضای بدن در این آیات از اجزای ایمان شمرده شده و چگونه وعده ی پاداش و عذاب به آن داده شده است؟ در جواب می گویم: شاید وعده جزا بر اساس کفر و شرک آنان باشد، نه اینکه دلالت بر این داشته باشد که این کارها را فقط از روی کفر به خداوند و سبک شمردن دستور او و گمان اینکه خداوند بسیاری از کارهای آنان را نمی بیند، انجام داده اند. پس وعده جزا به دلیل شرک ورزیدن آن ها و انجام این کارها از روی سبک شمردن و حلال نمودن بوده است. و از اصول دینی که نسبت به آنان آگاهی نداشتند پیروی نمودند، با اینکه در گذشته نیز اشاره شد که در آن وعده ای برای آتش نیست. و مکی بودن همه آیات سوره فصلت به دلیل عدم اعتماد به گفته های مفسران عامه ثابت نیست. و نیز ممکن است در اینجا منظور فقط مرتبط بودن اعمال به اعضای بدن باشد، و اینکه میان این

اعمـال و ایمـان ارتبـاطی وجـود دارد، هرچنـد این ارتبـاط در کمـال ایمـان است، و منظـور این حـدیث مطلب دیگری است. و همچنین در فرموده: {و در زمین با خودبینی گام برندار} نیز سخن چنین است، زیرا آن هم آیه ای مکی است.

عبارت «إلی ما حرم الله» مانند قتل و ضرب و غارت و دزدی و از روی ستم چیزی نوشتن و دروغ و ظلم و ارتباط با بیگانگان وماننـد آن. «و بر دو دست صـدقه و صـله رحم را واجب نمود» چرا که رسـیدن صـدقه به دست نیازمنـدان و نیکی به نزدیکان و گرفتن و زدن و کشـتن در راه خدا و پاکیزگی برای نماز، همگی از واجبات دست می باشد. و گفته شده: از این جمله، واجب بودن به کـارگیری دست در شسـتن صورت در وضو برداشت می شود، و این یا به دلیل غالب بودن اسـتعمال دست در شسـتن صورت است می باشد و یا به دلیل اینکه فردی از واجب تخییری است.

و می گویم: ممکن است شستن صورت از جمله آنچه در کلام ایشان باشد که فرمود: «فیما فرض الله» و در ادامه خواهد آمد.

«فضرب الرقاب» - . قتال / ۴ - ضـرب الرقاب عبارتی است برای کشتن به وسیله گردن زدن، و ریشه آن بوده: «فاضربوا الرقاب ضربـا» فعـل حـذف شـده و مصـدر به جـای آن نشانـده شـده و به مفعول اضافه شـده است، و «الإثخان» فراوانی کشـتار و زخم هاست، به گونه ای که توانایی در برخاسـتن نداشته باشد. و «الوثاق» با فتحه و کسره چیزی است که با آن بسته می شود و «شدّ وثاق» کنایه از اسارت است، و «منا و فداء» مفعول مطلق برای فعلی است که حذف شده، یعنی یا از روی منت با شـما رفتار می شود (و آزاد می شویـد) و یا فـدیه می پردازید و (آزاد می شوید)، و «أوزار الحرب» سـنگینی و ابزار آن است، مانند شمشـیر و نیزه و ماننـد آن ها، و کنایه از پایان یافتن جنگ است. و آنچه روایت شده و اصـحاب اعتقاد دارند این است که اگر در هنگام جریـان داشـتن جنـگ اسـیری گرفته شود، حکم کشـتن او یـا به وسـیله زدن گردنش و یـا با قطع دست و پایش در جهت های مخالف و رها کردن او در همان حال خواهـد بود تا از شـدت خونریزی جان دهد. و اگر پس از پایان جنگ اسـیر گرفته شود، حاکم می توانـد یا از روی منت و یا در ازای گرفتن فدیه او را آزاد کند و یا او را به بردگی بگیرد، و نمی تواند او را بکشد. و به بردگی گرفتن (در آیه قرآن ذکر نشده بلکه) از سنت گرفته شده است. و علاج یعنی درمان نمودن.

«أن لا ـ یُمشـی» به صـیغه مجهول است، و بـاء در «بهمـا» بـای به معنـای آلت است و ظرف نـائب فاعل است، و سـخن امام علیه السـلام که«فقال» شایـد تفسـیر آنچه گـذشت و اسـتدلال بر آن نباشد، بلکه بیان نوع دیگری از وظایف قدم ها باشد، که همان شیوه راه رفتن است. و آنچه پیش تر بیـان شـد، غـایت راه رفتن بود. و در ادامه بیـانی از روایت نعمانی که به منظور نزدیک تر است، خواهد آمد. بیضاوی گفته: «و اقصد فی مشیک» - . لقمان / ۱۸، تفسیر بیضاوی: ۳۳۵ -

حـد میانه ای بین آرام راه رفتن و سـرعت داشـتن است، و از پیامبر صـلی الله علیه و آله روایت شده که: راه رفتن سـریع، هیبت مؤمن را از بین می برد. «و اغضـض من صوتـک» و آن را انـدک گردان و کوتـاه کن، «إن أنکر الأصوات» زشت ترین آن ها، «لصوت الحمیر» و حمار ضـرب المثلی برای سـرزنش است، به خصوص بانگ و صدای آن. و به همین دلیل از آن کنیه ای نیز ساخته شـده و گفته می شود: دراز گوش، و برای مثل زدن از صـدای بلنـد می باشـد. بنابراین اسـتعاره آن برای مبالغه فراوان و مفرد آوردن صوت، به منظور برتری دادن جنس صـدا در زشتی است، نه تک تک اصوات و یا به این دلیل که صوت، مصـدر است.

و درباره فرموده خداونـد سبحان: «الیوم نختم علی أفواههم» - . یس / ۶۵ - گفته: برای اینکه آنان را از سخنشان بازداریم، «و تکلمنا أیـدیهم» تا پایان، با آشکار کردن آثار گناهان و دلالت آن بر کردارشان، یا به سخن درآوردن آن ها توسط خداوند است. و در حدیث آمده که آنان انکار و دشمنی می کنند و خداوند بر دهان هایشان مهر می زند و دست ها و پاهایشان را به سخن وامی دارد. پایان. و گفته شـده: این منـافی بـا روایتی نیست که بیـان می کنـد: در آن روز مردم برای خویشتن دلیل می آورنـد و هرکس تلاش می کنـد خود را از بند برهاند، همچنان که خداوند متعال فرموده: {روزی که هر کس به دفاع از خود برمی خیزد} - . نحل / ۱۱۱ -

و خداونـد حجت خود را به هر کس که بخواهـد تلقین می کند، چنان که در دعای وضو نیز آمده است: خداوندا، در آن روز کـه بـه دیـدار تـو می آیـم حجتت را به من تلقین کن. زیرا مهر بر دهـان زدن مخصـوص کـافران است، آن گـونه که برخی از مفسـران گفته انـد. یـا به این دلیل که مهر بر دهان زدن پس از اقامه دلیل و مجادله است. همان طور که در روایت پیشـین بیان شـد. و در مجموع، مهر زدن در یک جایگاه اتفاق می افتد و دفاع و جدال در جایگاه دیگری است. این کلام که: «فهذا أیضا» گویـا اشـاره به چیزی است که اعضـا بر آن گواهی می دهنـد. بنـابراین، «من» در «ممـا» تبعیضـیه است، یـا برای سـخن گفتن و گواهی دادن بوده که در این صورت «مِن» تعلیلیه می باشد. و می تواند اشاره به همه آنچه بیان کردیم باشد.

و بیضاوی درباره سخن خداوند متعال: «ارکعوا و اسجدوا» - . حج / ۷۷، تفسیر بیضاوی: ۲۷۴ - گفته: یعنی در نمازتان آنان را دسـتور به آن داده است، زیرا در آغاز اسلام آن را انجام نمی دادند. یا اینکه نماز خواندند و از آن تعبیر به نماز کرده، چرا که آن ها بزرگ ترین ارکان نماز هسـتند. و یا یعنی برای خداوند فروتن شوید و برای او به سجده افتید. «و اعبدوا ربکم» با دیگر اعمالی که خداونـد شـما را بـدان متعبـد ساخته، «و افعلوا الخیر» و در کارهایی که انجام داده یا ترک می کنید، آنچه را بهتر و شایسته تر است بجویید و انجام دهید، مانند نافله های مستحبی و پیوند با خویشان و خلق و خوی نیک، «لعلکم تفلحون» یعنی همه این کارها را انجام دهید، و امید به رسـتگاری داشته باشید، در حالی که به آن یقین ندارید و به کرده های خود تکیه نمی کنید.

می گویم:

«لعل» از جانب خداوند موجبه است، «و هذه فریضه جامعه» یعنی چیزهایی که در این آیه بیان شد، از رکوع و سجده و عبادت و انجام نیکی، و دخالت اعضای یاد شده در این کارها إجمالاً آشکار است. «و أن المساجد لله» - . جن / ۱۸ - به نظر می رسد امام علیه السـلام مساجد را تفسیر به اعضای هفت گانه ای کرده که به هنگام سجده باید بر زمین قرار بگیرد. یعنی آن ها برای این آفریده شده اند که خداوند با آن اعضا پرستیده شود؛ پس با سـجودتان بر این اعضا غیر خدا را با او شریک مسازید. و این همان تفسیر مشهور میان مفسران است که در صحیح حماد - . الکافی ۳ : ۳۱۲ - نیز آمده است که از امام جواد علیه السلام نیز روایت شده، هنگامی که معتصم درباره این آیه از ایشان پرسید. و ابن جبیر و زجاج و فراء - . مجمع البیان ۱۰ : ۳۷۲ -

نیز همین نظر را گفته انـد. پس این نظر که منظور همان مساجـد شـناخته شده می باشد، اعتباری ندارد، و نیز سـخن کسانی که می گویند: منظور همه بقعه های زمین یا مسجدالحرام است و جمع آمدن مساجد براساس این است که مسجد الحرام قبله همه مساجد است، بی اعتبار است. و نیز سخنی که می گوید: آن «السجدات» بوده، جمع مسجد که با فتحه است و مصدر می باشد،

یعنی سجده ها برای خداست و آن را برای دیگری انجام نده.

و در فقیه - . من لا یحضره الفقیه ۲ : ۳۸۱ -

از امیرمؤمنان علیه السلام در وصیت ایشان به فرزندش محمد بن حنفیه آمده است: ای فرزندم، آنچه را نمی دانی باز گو نکن، بلکه همه آنچه را که می دانی نیز نگو. پس به راستی که خداوند تبارک و تعالی برای تمام اعضای بدنت واجباتی قرار داده که در روز قیامت با آن ها بر تو احتجاج می کند و از تو درباره آن ها سؤال می کند. و حدیث را به اینجا رسانده که امام فرمود: سپس اعضای خود را به طاعت خدا متعبد نما که خداوند عز و جل فرمود: {ای کسانی که ایمان آوردید رکوع کنید} تا این جای آیه که: {شاید رستگار شوید} بنابراین، واجبی فراگیر و برای همه اعضای بدن می باشد. و خداوند عز و جل فرمود: «و أن المساجد...» تا پایان، منظور از مساجد، صورت و دست ها و زانوها و انگشتان پا است. تا آخر حدیث که طویل است.

عبارت «و قال فیما فرض علی الجوارح من الطهور و الصلاه بها» یعنی با اعضا و جوارح. و گویا مفعول قول محذوف است، یعنی «ما قال» مفعول است، یا «من الطهور» مفعول آن است و «من» زائده است و یا با تقدیر گرفتن «شیئا» یا «کثیرا» باشد، یا منظور این است که آن را گفته است («ذلک» مفعول باشد)، یعنی نشانه بودن مساجد در آنچه خدا بر این اعضا واجب فرموده از قبیل طهارت و نماز است. چرا که طهارت نیز به مساجد مربوط می شود. و با همه این برآوردها، «و ذلک» اشاره به این است که آیات گذشته دلیل بر جریان داشتن ایمان در اعضای بدن می باشد. زیرا آیه دلالت دارد بر اینکه خدای متعال اعمالی را که متعلق به آن جوارح است واجب نموده و آیه دلالت ندارد که آن اعمال، ایمان هستند. پس خداوند متعال با آن استدلال نموده که نمازی که به همه اعضای بدن وابسته است، ایمان نام دارد. و این بیان استدلال را با آیات یاد شده کامل می کند. و به نظر می رسد در عبارت افتادگی یا تحریف و یا اختصار مخلّی از سوی راویان یا مصنف به وجود آمده که مضمون را تغییر داده است. همان گونه که آنچه از نعمانی نقل خواهیم کرد، دلالت بر آن دارد.

و در روایت ابن قولویه چنین است: و در جای دیگری فرموده است: «و أن المساجد...» تا پایان آیه، اصحاب ما در جایی غیر از این حدیث روایت کرده اند که منظورخداوند عز و جل، اعضای پنج گانه بوده است. و در جایی دیگر درباره چیزهایی که بر این اعضا واجب شده، از طهارت و نماز، گفته اند: هنگامی که خداوند متعال به پیامبر خود دستور داد از بیت المقدس به سوی کعبه روی آورد، مسلمانان گفتند: ای پیامبر خدا، نماز ما که به سوی بیت المقدس می گزاردیم و نماز کسانی از ما که به سوی آن خوانده اند و از دنیا رفته اند چگونه خواهد بود؟ پس خداوند عز وجل آیه نازل فرمود: «و ما کان الله...» تا پایان آیه.

و ممکن است مفعول «قول» این باشد: «و ما کان الله لیضیع إیمانکم» یا امر مبهمی مفعول باشد که تفسیرش توسط آن بیان شده، و چون تعلیل دلالت بر آن دارد، حذف شده است. و عبارت «ذلک» تعلیل برای سخن است، یعنی نازل شدن، و فرموده: «فأنزل الله» جواب برای «لمّا» نیست، چون فاء نمی تواند بر سر آن بیاید. بلکه جواب به تقدیر «أنزل وجه الحکمه فی الصرف فأنزل» یعنی «علت و حکمت در منصرف ساختن رسول خود از بیت المقدس به کعبه را نازل فرموده و چنین نازل کرده» حذف شده است.

این کلام که: «فمن لقی الله» به هنگام مرگ، یا در قیامت، یا هردو است «حافظا لجوارحه» از حرام، «موفّیا کل جارحه» التوفیه یعنی دادن حق به صورت تمام و کمال، و می توان «کلّ» را با رفع و نصب خواند، «مستکملاً لإیمانه» یعنی کامل کننده آن، در قاموس آمده: «أکمله و استکمله و کمّله» یعنی آن را کامل کرد و جمع نمود. - . قاموس ۴ : ۴۶ -

و «و من خان فی شیء منها» یعنی در یکی از جوارح با انجام کارهای مورد نهی «او تعدی ما امر الله عزّ و جلّ» توسط اعضا، و ممکن است خیانت اعم از ترک اوامر یا انجام منهیّات باشد، و تعدی، به آوردن فرائض به صورت بدعت و مخالف دستور خدا می باشد.

می گویم:

امام علیه السلام در مورد اول حکم به وارد شدن در بهشت بدون مجازات فرموده و برای دومی حکم به وارد شدن در آتش نداده است. زیرا او، هر چند پس از گذشت مدتی وارد بهشت خواهد شد و به دلیل احتمال بخشش و آمرزش خداوند، داخل شدن او در جهنم قطعی نیست.

عبارت «فمن أین جاءت زیادته» نشان می دهد که سائل از «زیادت» فهمیده که در ایمان اموری شرط است که آن را تحقق می بخشد و آن را زیاد می کند؛ نه اینکه ایمان زائد نسبت به ایمان ناقص سنجیده شود؛ در غیر این صورت نیاز نداشت که سؤال کند زیرا هرگاه نقصی گرفته شود، نسبت به آن زیادی پدید خواهد آمد. بنابراین افراد سه گروه هستند: «کسی که ایمان کامل دارد» و او کسی است که به واجبات عمل نموده و از گناهان بزرگ دوری کرده و اگر چیزی از آن ها را انجام داده پس از آن توبه نموده است و گناهان کوچک را تکرار نمی کند. «کسی است که ایمانش ناقص است» او کسی است که با وجود داشتن عقیده صحیح، برخی گناهان بزرگ را انجام می دهد و از آن توبه نمی کند. یا برخی از واجبات را ترک نموده و برای انجام آن کاری نمی کند، یا گناهان کوچک را تکرار می کند. و «زائد الإیمان» و او کسی است که در کم و کیف عقاید خود، بر آنچه داشته و بیان آن خواهد آمد، افزوده است و بر اعمال خود نیز با انجام واجبات و مستحبات دیگر و ترک گناهان کوچک و کارهای مکروه اضافه نموده است. و هر چه عقاید و اعمالش افزون شود، بر ایمانش نیز افزوده می شود.

پس چون این را دانستی، نیازمند تکلفاتی که برخی خود را با آن به دشواری افکنده اند نخواهی بود، از جمله این تکلفات اینکه امام علیه السلام که فرمود: ایمان بر اعضای بدن نیز واجب است، و قابل کم و زیاد شدن می باشد، و پرسش کننده مطلب اول را از آیات یاد شده فهمید و مطلب دوم را نیز به صورت ضمنی التزامی دانست. به خاطر اینکه علم ضروری به این داشت که علم، کم و زیاد می شود؛ و از آیاتی که صراحتاً دلالت بر دومی داشته باشد پرسید. یا قصد او از پرسش این است که من از آنچه بیان شد، کمبود ایمان عملی و کامل شدن آن را بر این اساس که عمل کم و زیاد می شود دانستم. پس افزونی ایمان تصدیقی از چه چیز ناشی می شود و کدام آیه بر آن دلالت دارد؟ و بنابراین در اینجا صنعت ادبی استخدام نیز وجود دارد؛ زیرا مراد از لفظ ایمان، ایمان عملی است، و هر جا ضمیر آن بیاید، منظور ایمان تصدیقی است. و بر هر دو اساس، این این اشکال وارد نیست که چون کمبود و کمال ایمان را دانست، زیادت آن را نیز دانسته است؛ چرا که در کامل اضافه ای وجود دارد که در ناقص نیست. پایان .

«فمنهم» - . تـوبه / ۱۲۶، تفسیر بیضاوی: ۱۸۱ - بیضـاوی گفته: کسـانی از منافقان، «من یقول» از روی انکار و اسـتهزاء، «أیکم زادته هـذه» این سوره «إیمانـا». و «أیکم» بـا نصب نیز خوانـده می شود، با اضـمار فعلی که «زادته» آن را تفسـیر می کنـد. «فأما الـذین آمنوا فزادتهم إیمانا» با افزون شدن علم به وجود آمده از تدبر در سوره و ضـمیمه شدن ایمان و آنچه در آن سوره بوده بر ایمان آنان. «و هم یستبشـرون» از نازل شدن آن، زیرا دلیل افزونی کمال آنان و بالا رفتن درجه شان بوده است. «و أما الذین فی قلوبهم مرض» مرض یعنی کفر «فزادتهم رجسـا إلی رجسـهم» با نزول این سوره کفری بیشتر از کفر به غیر این سوره افزوده شـده است. «و ماتوا و هم کافرون» و تا زمان مرگ در آنان پایـدار می مانـد تا بر آن جان دادند. «و زدناهم هدی» - . کهف / ۱۳ -

یعنی هـدایتی علاـوه بر ایمانشـان، یا به دلیل ایمان بر پایـداری و یقین و شـکیبایی شان در سـختی های دینی می افزاییم، همان گونه که فرمود: {و دل هایشان را محکم ساختیم}. پس این هـدایت خاصّ ربانی است که افزون بر ایمانی می باشـد که به آن متصف شـده بودنـد، آنجـا که در ابتـدا خداونـد متعـال فرمود: {آنان جوان هایی بودنـد که به پروردگارشان ایمان آوردنـد}. عبـارت«و لو کـان کلّه واحـدا»، یعنی همه ایمـان یکی بود و امکـان کم و زیاد شـدن در آن نبود، هیچک از مؤمنان بر دیگری برتری نـداشت. چرا که برتری تنهـا بـا ایمان پدیـد می آیـد؛ پس با یکسان بودن آنان هیـچ برتری وجود نخواهـد داشت. «و لا اسـتوت النعم» یعنی نعمت های خداوند با هدایت های ویژه در ایمان، «و لاستوی الناس» در وارد شدن به بهشت یا در خوبی و بدی، و برتری یافتن برخی بر برخی دیگر در درجات و کمالات باطل می شد. و لوازم آن همگی در کتاب و سنت باطل شده. «و لکن بتمام الایمان» یعنی بر اساس اصل تصـدیق و عمل به واجبات یا عمل به واجبات وترک گناهان کبیره و منهیّات، «دخل المؤمنون» مؤمنـانی که بـا آن وصف شـده انـد وارد «الجنه» بهشت می شونـد. «و بالزیاده فی الایمان» با ضـمیمه کردن واجبات دیگر با مستحبات یا انجام مستحبات و ترک گناهان کوچک و کارهای مکروه، یا ترک مکروه و به دست آوردن آداب نیک و اخلاق پسـندیده، «تفاضل المؤمنون» مؤمنانی که با آن ها وصف شـده اند به درجات والای بهشت و جایگاه های بلند آن در قرب خـدای متعال می رسـند. و «بالنقصان» با کوتاهی در تصدیق یا اعمال واجب و انجام کارهای حرام، «دخل المفرّطون» اگر خداوند با فضل و بخشش خود نجاتشان ندهد، بدکاران وارد «النار» آتش دوزخ می شوند.

«درجـات» یعنی صـاحب درجـات، یا بر اساس اضافه شـدن درجات، خود آن می باشـد؛ - . به این توجیه نیازی نیست، چرا که لفظ حدیث چنین است: «ان للایمان درجات». -

و گفته شـده درجـات یعنی مراتب بالاـ رفتن، و منـازل به معنای مراتب پایین آمـدن است. و ممکن است منظور از آن دو یکی باشـد که دو لفظ برای آن ها به دو اعتبار به کار گرفته شـده. «إن الله سبَّق» صـیغه معلوم در باب تفعیل است، و «یسـبق» صـیغه مجهول از باب تفعیل است، یعنی سـبقت را قرار داد و آن را برای ایمان، میانشان مقـدر نمود و آنان را به سوی آن فرا خوانـد. «کمـا یسـابق بین الخیـل یوم الرهان» و «خیل» یعنی گروهی از اسـبان، که این لفظ، مفرد نـدارد. و گفته شـده: مفرد آن «خائل» است؛ چرا که آن می تـازد. و جمع آن أخیـال و خیول است، و خیل به اسب سواران نیز گفته می شود. و «الرهان و المراهنه» با کسـره یعنی مسـابقه اسب دوانی، گویـا امـام علیه السـلام دوران زنـدگی را به جولاـن گاه اسب ها و روح انسان ها را به اسـب سواران و بـدن هـای آنـان را به اسب تشـبیه نموده و علمی که به سوی آن پیشـی گرفته می شود، نهـایت مراتب ایمـان است و جایزه ای که برای آن رقابت می کنند بهشت است. پس در میان آنان کسی هست که بر همه پیشی می گیرد و به پایان راه می

رسد، و او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. و کسانی نیز هستند که از همه بازمی مانند و کسانی هم در میانه راه می مانند. و جایگاه های آن ها براساس عقاید و اعمال می باشد که از نظر کمیت و کیفیت بی پایان است.

سخن امام علیه السلام که: «فجعل کل امرئ منهم» یعنی بزرگی و پاداش و یاد نیکویی را که سزاوار آن بود، به او بخشید. گفته شده: در اکتفا کردن به نفی نقص، بدون زیاد نمودن، اشاره ای به جواز آن از باب تفضل است، هرچند مستحق آن نباشد. «و لا یتقدم» یعنی در بخشش و پاداش «مسبوق» در ایمان «سابقاً» در آن، «و لا مفضول» در کمالات و اعمال شایسته، «فاضلا» در آن.

«تفاضل» استیناف بیانی است، »بذلک» یعنی با سبقت، «أوائل هذه الأمه» یعنی کسانی از صحابه که در ایمان پیشی گرفتند، «أواخرها» از صحابه یا اعم از صحابه و دیگران، و یا سبقت صحابه بر تابعین و تابعین بر دیگران. و ظاهر آن نشان دهنده سبقت زمانی است، تا اشاره فرماید به اینکه غاصبان خلافت اگر اسلام آوردن و اعمال شایسته شان، مفروض گرفته شود، مقدم داشتن آنان بر امیرمؤمنان علیه السلام جایز نیست؛ چرا که امام بدون در نظر گرفتن برتری ها و کمالات دیگر که سزاوار مقدم داشتن می باشد، اولین ایشان در ایمان و باسابقه ترین آن ها بوده اند. و ممکن است منظور، اعم از سابقه زمانی و سابقه به حسب مرتبه و کمال یقین باشد. پس اکثریت بر اساس اعمال یاد شده پس از آن اکثریت، براساس کمیت است نه کیفیت. چرا که اکثریت کیفی تابع کمالات نفسانی و حقایق ایمانی است که از جمله اعمال قلب می باشد. اما این از سیاق سخن بعید به نظر می رسد.

و سخن امام که فرمود: «نعم» تأکید برای سخن ایشان: «لَلَحِقَ» است، و «لتقدموهم» عطف بر فرموده «نعم» یا عطف بر «للحق» است. و این سخن امام: «إذا لم یکن» تکرار شرط پیشین و برای تأکید است، یا معنای آن چنین است که: اگر سبقت زمانی در برتری دخالتی نداشته باشد، بایستی پیوستن متأخران به پیشتازان و یا حتی تقدم بر آنان ممکن باشد، با وجود اینکه هیچ برتری در اصل ایمان و شرایط و مکملات آن برای پیشتازان در مقابل کسانی که بعداً پیوسته اند، وجود نداشته باشد. بنابراین پیوستن در صورت برابری و تقدم در صورت زیادت ایمان لاحقان بر ایمان سابقان است. در حال که چنین نیست، همانا آنان به دلیل سبقت زمانی برتری دارند. پس منظور از برتری چیزی غیر از سبقت در زمان است. و فرموده: «و لکن» پا فراتر نهادن از «نعم و لتقدموهم، تا پایان» است. و منظور از درجات چیزی است که بر اساس پیشینه زمانی است، «من الأولین» یعنی از برخی از آن ها «مقدمین علی الأولین» یعنی به صورت مطلق، ولی چنین نیست، بلکه ممکن است برخی از اولین براساس پیشینه، برتر از بسیاری از آخرین باشند، اگر چه به دلیل پیش تر بودن و دشواری ایمان در آن زمان، و نیز به دلیل حقی که آنان در ایمان دیگران دارند، نسبت به آنان از نظر عمل کمتر باشند.

و نتیجه چنین است که این مسابقه بر اساس درجه و زمان است. پس هر کس هر دو را یک جا داشته باشد، مانند امیرمؤمنان علیه السلام، او حق کمال را دارا بوده و درمقابل همه نیز پیشرو می باشد. و هر کس هیچک از دو شرط را نداشته باشد، انسان ناقصی است که سزاوار خواری و مجازات است. اما اگر این دو شرط در تعارض قرار گیرند، از ظاهر حدیث به نظر می رسد آن کس که پیشینه زمانی دارد برتر از دیگری است و درجه والاتری نسبت به او دارد.

و بعضی از محققان گفته اند: هدف از این حدیث روشن نمودن این مطلب است که تفاوت درجات ایمان به میزان پیشینه و

تلاش برای پاسخگویی به دعوت به سوی ایمان است، و این خود چند معنی دربردارد:

اول اینکه منظور از سبقت، سبقت در عالم ذر و میثاق است، چنان که روایت شده که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شد: شما به چه دلیل بر فرزندان آدم برتری یافتید؟ فرمود: من اولین کسی بودم که به پروردگارم اقرار نمودم. همانا خداوند از پیامبران میثاق گرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: بله. پس من اولین کسی بودم که پاسخ دادم. - . الکافی ۲ : ۱۰، اعراف / ۱۷۱ -

و بر این اساس، منظور از اولین و آخرین ها در این امت، اولین و آخرین افراد در اقرار و پاسخ دادن در آنجا بوده است. پس برتری برای کسانی است که در گفتن «بلی» پیشی گرفته اند و به انجام آن مبادرت نموده اند، سپس کسانی که پس از او بوده و پاسخ داده اند.

و معنای دوم اینکه منظور از پیشینه، سابقه در شرف و مرتبه و علم و حکمت و فراوانی عقل و بصیرت در دین و بسیاری سهم از ایمان و به ویژه یقین است که در ادامه خواهد آمد، چنان که از احادیث آینده فهمیده می شود. و بر این اساس منظور از اولین های این امت و اواخر، اوائل آن و اواخر آن، در مراتب شرف و عقل و علم است. بنابراین برتری، با عاقل ترین و دانشمندترین و کسی است که همه کمالات را یکجا داشته باشد. و این معنا به دلیل تلازم و یکسان بودن هدف و یکسانی حاصل کننده آن به معنای اول بازمی گردد. و وجه اینکه برتری از آنِ سابقان است بنابراین دو معنا آشکار است و شکی در آن نیست. و از جمله دلایلی که برای این دو معنا آورده می شود که هر دو به یک معنا بازمی گردند، سخن امام علیه السلام است که فرمود: «و لو لم یکن سوابق یفضل بها المؤمنون» تا آنجا که: «من قدم الله» و به خصوص این کلام که: «أبی الله أن یدرک آخر درجات الإیمان أولها». و هر کس در تتمه این حدیث چنان که سزاوار است تأمل کند، اگر خداوند متعال بخواهد درمی یابد که منظور همین است.

و معنای سوم اینکه منظور از پیشینه، سابقه زمانی در دنیا به هنگام دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی ایمان است. و براین اساس، منظور از اوائل و اواخر این امت، اولین و آخرین افراد در پاسخ به پیامبر و پذیرش اسلام و تسلیم قلبی و گردن نهادن به تکالیف شرعی با میل و رغبت می باشند. و حکم دوران های دیگر با مقایسه مشخص می شود. و دلیل برتری پیش گامان طبق این معنا این است که پیشرو بودن در پاسخگویی به حق دلیل بر بیشتر بودن بصیرت و عقل و شرف است، که همان برتری و کمال می باشد.

و معنای چهارم اینکه منظور از پیشینه، سابقه زمانی در هنگام رسیدن دعوت است. بنابراین دوران های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز دربرمی گیرد. و این معنا دو وجه را محتمل است: اول اینکه منظور از اولین ها و آخرین ها همان چیزی است که در مورد اخیر بیان کردیم، و دلیل برتری نیز همین است. دیگر اینکه منظور از اولین ها، کسانی باشد که در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند و منظور از اواخر نیز کسانی هستند که پس از ایشان می باشند. و دلیل برتری اولین ها، دشواری پذیرش اسلام و ترک عاداتی است که در زمان های پیشین بر آن رشد کردند، و سهولت ایمان پس از استقرار و آشکار شدن اسلام و گسترش آن در سرزمین های گوناگون است، مضافا بر اینکه پیشروان، وسیله هدایت یافتن آیندگان بوده اند. چرا که با وجود و یاری آنان اسلام به استقرار امروز خود رسید و قدرت یافت و آشکار شد. و یاری از جانب خداوند است. پایان.

عبارت «أخبرنی عما ندب الله» به واسطه دلالت کلام پیشین امام درباره اینکه خداوند از آنان خواست به سوی ایمان پیشی بگیرند، راوی درباره آیاتی پرسید که بر این مطلب دلالت می کنند. «سابقوا الی مغفره» در سوره حدید چنین آمده است. و در سوره آل عمران نیز چنین است: «و سارعوا الی مغفره من ربکم» - . آل عمران / ۱۳۳ -

و مقتضای جمع میان دو آیه این است که منظور از شتاب گرفتن، مسابقه و پیشی جستن باشد. یعنی در حالی که از یکدیگر سبقت می گیرید به اسباب آمرزش خداوند، از جمله ایمان و کارهای شایسته، شتاب بگیرید. «و جنه» یعنی به سوی بهشتی که، «عرضها کعرض السماء و الارض» و در آل عمران چنین است:«عرضها السموات و الارض اعدت للمتقین». محقق اردبیلی قدس سره گفته است: عرض کنایه از مطلق مقدار است و این متعارف است. و اشعاری از مجمع البیان نیز برای تأیید آن بیان کرده است، یا اینکه اگر عرض آنکه همواره کمتر یا مساوی طول است، معلوم باشد، طول آن نیز با آن برابر یا بیشتر از آن خواهد بود. - . زبده البیان فی أحکام القرآن: ۱۸۱ -

و قاضی گفته است: بیان عرض برای مبالغه و تمثیل در توصیف گستره می باشد. چرا که عرض از طول کم تر است. و از ابن عباس آمده: «مانند هفت آسمان و هفت زمین که برخی را به برخی دیگر وصل کرده باشند». - . أنوار التنزیل: ۸۱ -

و ظاهر آیه بیانگر وجوب شتاب گیری یا رجحان آن به سوی طاعتی است که ورود به بهشت را به همراه دارد، و بزرگ ترین آن طاعات ایمان به خدا و کتاب ها و پیامبران او و روز قیامت و رسیدن به مقامات والای آن جاست. «اعدّت للذین آمنوا بالله و رسله» ظاهر این آیه و آیات و روایات مشابه دیگر، این است که بهشت هم اکنون آفریده شده است و دوزخ نیز چنین است. و اصحاب نیز همین نظر را دارند و شیخ مفید نیز در برخی نوشته های خود به آن تصریح نموده و گفته است: همانا بهشت هم اکنون آفریده شده و مسکون است و ساکنان آن فرشتگان هستند. و از ظاهر آیه چنین برمی آید که در آسمان است، و نیز به نظر می رسد منظور این است بخشی از بهشت در آسمان و بخشی دیگر در بالای آن است. یا اینکه درهای آن درون آسمان و یا در بالای همه هستند. و آنچه حکما بیان کرده اند شرعاً صحیح به نظر نمی رسد. و ظاهر نیز همین است، چنان که گفته می شود: آتش زیر زمین است، بنابراین آیه دلیلی بر باطل بودن سخن آنان است.

و بیضاوی گفته: در آن دلالتی است بر اینکه بهشت آفریده شده و بیرون از این جهان است. - . أنوار التنزیل: ۸۱ -

و گروهی از معتزله این نظر را دارند که بهشت و جهنم هنوز آفریده نشده اند و در روز قیامت آفریده می شوند. و بیضاوی درباره آیات سوره ی واقعه: «و السابقون السابقون» - . واقعه / ۱۰ - ۱۱، تفسیر بیضاوی: ۴۲۰ - گفته است: یعنی کسانی که پس از آشکار شدن حق، در ایمان آوردن و اطاعت پیشی گرفتند، بدون کندی و تأخیر، یا اینکه به سوی سرچشمه کمالات و فضیلت ها و یا به سوی پیامبران پیشی جستند. پس به راستی که آنان همان پیش تازان از پیروان دین ها هستند. همان ها که سرگذشت و هدف آن ها شناخته شده است. مانند سخن ابونجم: «من ابو نجم هستم و شعرم شعر من است». یا منظور کسانی هستند که به سوی بهشت شتابان شدند. «اولئك المقربون فی جنات النعیم» یعنی کسانی که درجات بهشتی آن ها نزدیك شد و مراتب والایی یافتند.

«و قال» یعنی در سوره توبه، «و السابقون الاولون» - . توبه / ۱۰۰ - و در کتاب معاد سخن به میزان کافی در این باره گذشت،

در مجمع آمده: یعنی پیشروان و سبقت گیرندگان در ایمان یا در انجام طاعات، و ستایش آنان در سبقت گرفتن، تنها به این دلیل است که کسی که در امری پیشی بگیرد، غیر او تابعش می شود و او متبوع و غیر تابع او می گردد، پس او امام است و به سبب سبقتی که گرفته، دعوت کننده به سوی نیکی خواهد بود. و همچنین کسی که در بدی ها نیز سبقت داشته باشد نیز به همین دلیل سرنوشت بدتری خواهد داشت. «من المهاجرین» یعنی کسانی که از مکه به سوی مدبینه و حبشه هجرت نمودند. و «الأنصار» یعنی کسانی از انصار که از همتایان خود از مردم مدینه در اسلام پیشی گرفتند. و یعقوب انصار را با رفع خوانده و آنان را از پیشتازان قرار نداده است و سبقت را تنها مخصوص مهاجرین دانسته است. «و الذین اتبعوهم باحسان» یعنی با انجام کارهای نیک و پذیرفتن اسلام پس از ایشان و عمل به روش آن ها، و پس از ایشان تا روز قیامت داخل در آن خواهند بود. {خداوند از آنان راضی شده و آن ها نیز از او خشنود می شوند و برای ایشان باغ هایی آماده کرده که از پایین آن چشمه ها جاری است. تا ابد در آن جاویدان خواهند ماند، و آن رستگاری بزرگ است} گفت: در این آیه نیز دلالت بر برتری سابقه داران و امتیاز آنان بر دیگران است، که به واسطه دشواری های فراوان در یاری دین به آنان رسید. از آن جمله دوری از خاندان و نزدیکان، و ترک آیین گذشته، و یاری اسلام با وجود اندک بودن تعداد و فراوانی دشمنان و نیز سبقت در ایمان و دعوت است. - . مجمع البیان ۵ : ۶۴ - پایان.

و برخی گفته اند: منظور از«السابقون الأولون من المهاجرین» کسانی هستند که به سوی دو قبله نماز گزارده و در جنگ بدر شرکت کرده اند و پیش از هجرت اسلام آوردند. و از انصار نیز کسانی که در پیمان اول عقبه شرکت کردند که هفت نفر بودند، و کسانی که در دومین پیمان عقبه شرکت کردند که هفتاد تن بودند. و برخی از مخالفان نیز گفته اند: کلمه «من» برای تبیین است، بنابراین ستایش، همه اصحاب را شامل می شود.

کلمه «ثم» در عبارت «ثم ذکر»، نشان دهنده درنگ براساس رتبه است، چرا که سوره بقره پیش از سوره های توبه و حدید نازل شده است. «فقال الله عز و جل» یعنی در سوره بقره، «تلك الرسل» گفته شده اشاره به گروهی است که داستان آن ها در سوره بیان شده است. یا اینکه برای پیامبر یا گروهی از پیامبران معلوم است. و لام برای استغراق می باشد. «فضلنا بعضهم علی بعض» به اینکه آنان را با خصوصیتی که دیگران ندارند، ویژه قرار دادیم. «منهم من کلم الله» تفصیل آن است که برای موسی بوده است. و گفته شده: موسی و محمد صلی الله علیه و آله هستند که با موسی در لیله الحیره و در طور سخن گفت و در شب معراج نیز با محمد صلی الله علیه و آله سخن گفت، در آن هنگام که: «فکان قاب قوسین أو أدنی» و میان موسی علیه السلام و پیامبر ما صلی الله علیه و آله فاصله ای طولانی قرار دارد. و در مصحف ها چنین است: «و رفع بعضهم درجات» و در آن ها «فوق بعض» نیامده است. - . بقره / ۲۵۳ - پس افزودن آن یا از راویان و یا از جانب نسخه برداران است، و مؤید این امر عدم این تعبیر در روایت نعمانی است و یا این زیادی از جانب امام علیه السلام است که برای بیان و تفسیر آن را اضافه فرموده و این زیادی در سوره زخرف آمده است، در آیه ای که می فرماید: «نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاه الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات» - . زخرف / ۳۲ -

پس ممکن است زیاده آن اشاره ای به این دو آیه باشد.

گفته شده: «و رفع بعضهم درجات» این برتری دادن بر دیگران از جهات متعدد و رتبه های به دور از هم است. او محمد صلی

الله علیه و آله است و مخصوص ایشان است که با دعوت همگانی و حجت های فراوان و معجزات پی درپی و نشانه هایی که پشت سر هم در گذر زمان آشکار می شوند و فضیلت های علمی و عملی که حصر و ابهامی ندارد، برای بزرگداشت مقام ایشان است. که گویی او یگانه شخصی است که این وصف از آن اوست و نیازی به مشخص کردن ندارد. و گفته شده: ابراهیم علیه السلام است که با دوستی خداوند خاص گردید، که از والاترین درجات است. و گفته شده: ادریس است که خداوند درباره او فرمود: {و او را به جایگاه والایی رساندیم} – . مریم / ۵۷ – و گفته شده: آنان پیامبران اولو العزم هستند. و پس از آن فرموده است: {و به عیسی پسر مریم نشانه های آشکار دادیم و او را با روح القدس مورد تأیید قرار دادیم. و اگر خداوند می خواست کسانی که پس از آنان بودند، با دیدن معجزات آشکار نمی جنگیدند، اما آن ها دچار اختلاف شدند؛ پس کسانی از آن ها ایمان آوردند و کسانی هم کافر شدند. و اگر خداوند می خواست آنان جنگ نمی کردند اما خداوند هر چه را بخواهد انجام می دهد.} و «قال» یعنی در سوره إسراء، «و لقد فضلنا ...» تا پایان، – . إسراء / ۵۵،

تفسیر بیضاوی: ۲۳۹ – بیضاوی گفته: یعنی با برتری های روحی و دوری از وابستگی های جسمی، نه با فراوانی مال و پیروان. حتی در مورد داود علیه السلام، چرا که برتری او به دلیل کتابی بود که خداوند بر او وحی نمود، نه به خاطر پادشاهی که به او داده شد. و گفته شده: آن اشاره ای است به برتری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و فرموده: «وآتینا داود زبورا» بیان دلیل برتری اوست. و ایشان پایان بخش پیامبران و امت ایشان نیز برترین امت ها هستند، که دلیل آن در سخنی که در زبور آمده بیان شده است: «أن الأرض یرثها عبادی الصالحون.» – . انبیاء / ۱۰۵ – و «قال» یعنی باز هم در سوره أسری. گفته شده: آن عطف بر «ثم ذکر» است، نه برای «فقال»، به این دلیل که آنچه پس از آن بیان شده مخصوص اولیاء نیست، بلکه برای همه مؤمنان است. «کیف فضلنا» گفته شده: عنی در روزی، و در مجمع گفته است: با این وسیله که برخی را ثروتمند و برخی را فقیر قرار دادیم، و برخی را مولا و برخی دیگر را برده نمودیم، و برخی را تندرست و برخی دیگر را بیمار قرار دادیم، براساس مصلحت هایی که بر آن آگاهی داریم. «و للآخره أکبر درجات» یعنی درجات و مراتب آن والاتر و برتر است، بنابراین شایسته است رغبت و تلاششان برای آن بیشتر باشد. – . مجمع البیان ۶ : ۴۰۷، و آیه در سوره إسراء / ۲۱ –

«و قال» یعنی در سوره آل عمران، «هم درجات عند الله» گفته شده: به دلیل تفاوتی که در پاداش و مجازات میان آن ها بود، درجات به کار رفته است. یا به این معنا که آنان صاحب درجات هستند. پس فرمود: {و خداوند بر کرده های آنان بیناست} – . آل عمران / ۱۶۳، هود / ۳، توبه / ۱۹ – ۲۰ –

و «قال» یعنی در سوره هود، «و یؤت کل ذی فضل» یعنی در دین خود، «فضله» – . آل عمران / ۱۶۳، هود / ۳، توبه / ۱۹ – ۲۰ – یعنی پاداش خوبی اش را در دنیا و آخرت. و دلیل بر برتر ندانستن مفضول است. و «قال» یعنی در سوره توبه، «و هاجروا» یعنی به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، هجرت کردند و ترک سرزمین و خویشان و همسایگان گفتند و به دنبال خشنودی خداوند مهربان رفتند، و «جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم» با مصرف کردن آن، «و أنفسهم» با بخشیدن آن، «أعظم درجه عند الله» یعنی در برترین مرتبه و بزرگوارترین مقام، از کسانی که این ویژگی ها را ندارند، یا کسانی که آبرسانی و ساخت و ساز را در میان شما بر عهده دارند؛ چرا که پیش از آن فرمود: {آیا آبرسانی به حاجیان و ساختن مسجد الحرام را برابر با کسی می دانید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جنگیده است؟ آنان نزد خداوند یکسان نیستند و خداوند گروه ستم کاران را هدایت نمی کند} – . آل عمران ۱۶۳. هود / ۳، توبه / ۱۹ – ۲۰ –

«و قال» یعنی در سوره نساء، و پیش از آیه: {کسانی از مؤمنان که نشسته و آسیبی ندیده اند، با کسانی که در راه خدا با جان و مال خود می جنگند برابر نیستند، خداوند کسانی را که با جان و مال خود در راه خدا می جنگند را بر نشسته ها برتری داده است. و خدا به هر یک وعده ای نیکو داده است، و خداوند جهادگران را بر نشستگان با پاداشی بزرگ برتری داده است} - . نساء / ۹۵ - بیضاوی گفته: چون مصدر است منصوب شده است. چون «فَضَّل» یعنی پاداش داد. یا اینکه مفعول دوم است، زیرا معنای بخشیدن را نیز دربردارد. مانند اینکه بگوید: به آنان بیش از پاداش نشستگان، پاداش بزرگی داد. «درجات منه و مغفره و رحمه» هر یک از آن ها بدلی برای «أجرا» می باشد. و می توان «درجات» را منصوب به دلیل مفعول مطلق دانست، مانند این سخن که: «ضربته أسواطا» و «أجرا» حال است که پیش تر از مصدر آمده، چون نکره است. «و مغفره و رحمه» مصدر هستند که فعل آن ها پنهان شده است. - . تفسیر بیضاوی: ۲۰۴ -

ادامه آیه چنین است: {و خداوند آمرزنده مهربان است}.

و «قال» یعنی در سوره حدید، «لا یستوی منکم» بیضاوی گفته است: توضیحی برای تفاوت منافقین و تفاوت پیشینه آن ها و نیروی یقین است، و طلب نیازها، از باب تشویق به طلب برترین آن ها پس از تشویق به انفاق است. و ذکر قتال از باب استطراد است. و قسیم «من انفق»، به دلیل روشنی آن و دلالت ما بعد آن حذف شده است. و منظور از پیروزی، فتح مکه است؛ چرا که عزت اسلام به وسیله آن محقق گشت و مسلمانان فراوان شدند و نیازی به جنگ و انفاق کم شد. «من الذین أنفقوا من بعد و قاتلوا» یعنی پس از فتح مکه، - . تفسیر بیضاوی: ۴۲۴، و آیه در حدید / ۱۰ - و ادامه چنین است: «و کلا وعد الله الحسنی و الله بما تعملون خبیر» و «قال» یعنی در سوره مجادله، و آیه چنین است: {ای مؤمنان، هرگاه به شما گفته شود در مجالس جا را باز کنید، جای باز کنید تا خداوند برایتان گشایش آورد. و اگر گفته شود برخیزید، بلند شوید تا خداوند شما را بالا ببرد}. و «التفسح» جا باز کردن است، «و إذا قیل انشزوا» یعنی برای باز کردن جا برخیزید، یا برای چیزی که شما را به آن دستور داده اند، مانند نماز یا جهاد، یا در مجلس بالا روید. «یرفع الله الذین آمنوا منکم» با یاری و یاد نیکو در دنیا، و دادن جایگاه هایی در خانه های بهشت در آخرت. «و الذین أوتوا العلم» و علماء آنان را به واسطه علم و عملی که دارند، به صورت ویژه «درجات» مدارجی بالا می برد. و تفسیر آنان به ائمه علیهم السلام بیان شد.

«و قال» یعنی در سوره توبه، آن جا که می فرماید: {مردم مدینه و پیرامون آن حق ندارند از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سرپیچی کنند، و برای حفظ جان خویش از جان او چشم بپوشند} و گفته شده «ذلک» اشاره ای است به آ نچه «ما کان» بر آن دلالت دارد، از نهی از سرپیچی و واجب بودن پیروی «بأنهم» به این دلیل که آنان، «لا یصیبهم ظمأ» یعنی چیزی از تشنگی، «و لا نصب»، یعنی خستگی، «و لا مخمصه» یعنی قحطی، «فی سبیل الله و لا یطؤن» یعنی گام نمی نهند، «موطئا» یعنی مکانی، «یغیظ الکفار» یعنی راه رفتن آنان، مشرکان را به خشم آورد، «و لا ینالون من عدو نیلا» مانند قتل و اسارت و غارت، «إلا کتب لهم به عمل صالح» یعنی مگر اینکه سزاوار پاداش شوند، و آن از جمله چیزهایی است که باید برای آن پیشی گرفت، «إن الله لا یضیع أجر المحسنین.» - . توبه / ۱۲۰ -

«و قال» یعنی در سوره مزمل، {و آنچه از نیکی ها که پیش بفرستید، آن را نزد خداوند خواهید یافت} ممکن است بیان نکردن ادامه سخن برای اختصار باشد، پس ادامه آن چنین است: {آن بهتر و دارای پاداش آن بزرگ تر است} یعنی آنچه را

تا وصیت هنگام مرگ به تأخیر می اندازی، و خیراً دومین مفعول «تجدوه» می باشد. که تأکید یا فصل است و یا مانند «هو خیر» با رفع خوانده می شود، همچنان که به ندرت این گونه خوانده می شود. پس سخن تا جایی که «عندالله» کامل است، و «هو» مبتدا و «خیر» خبر آن است، و آن جمله دیگری برای تأکید اولی است. «و من یعمل مثقال ذره» ذره همان مورچه کوچک است، یا غباری که در هوا پراکنده است.

و در مجموع همه این آیات دلالت بر تفاوت مراتب مؤمنان در پاداش و درجات نزد خداوند متعال و جایگاه های بهشتی دارد، چنان که پوشیده نیست.

**[ترجمه]

«۷»

کا، [الکافی] عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام الْکَبَائِرُ تُخْرِجُ مِنَ الْإِیمَانِ فَقَالَ نَعَمْ وَ مَا دُونَ الْکَبَائِرِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا یَزْنِی الزَّانِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا یَسْرِقُ السَّارِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ (۱).

**[ترجمه]الکافی: محمد بن حکیم گوید: از امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا گناهان کبیره انسان را از ایمان خارج می سازد؟ فرمود: آری، و غیر از گناهان کبیره هم [از ایمان خارج می سازد] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زنا کار در حال ایمان زنا نمی کند و دزد در حال ایمان دزدی نمی کند. -. الکافی ۲ : ۲۸۴ -

**[ترجمه]

«۸»

کا، [الکافی] بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَلِیٍّ الزَّیَّاتِ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ: دَخَلَ ابْنُ قَیْسٍ الْمَاصِرُ وَ عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ وَ أَظُنُّ مَعَهُمَا أَبُو حَنِیفَةَ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَتَکَلَّمَ ابْنُ قَیْسٍ الْمَاصِرُ فَقَالَ إِنَّا لَا نُخْرِجُ أَهْلَ دَعْوَتِنَا وَ أَهْلَ مِلَّتِنَا مِنَ الْإِیمَانِ فِی الْمَعَاصِی وَ الذُّنُوبِ قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ یَا ابْنَ قَیْسٍ أَمَّا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَدْ قَالَ لَا یَزْنِی الزَّانِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا یَسْرِقُ السَّارِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ أَصْحَابُکَ حَیْثُ شِئْتَ (۲).

**[ترجمه]الکافی: عبید بن زراره گوید: ابن قیس ماصر و عمرو بن ذر و به گمانم ابوحنیفه هم بود نزد امام باقر علیه السلام رفتند. پس ابن قیس سخن آغاز کرد و گفت: ما هم کیشان خود را با ارتکاب گناهان از ایمان بیرون نمی دانیم. امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابن قیس، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زناکار در حال ایمان زنا نمی کند و دزد در حال ایمان دزدی نمی کند. پس تو و اصحابت به هر سو که خواستید بروید. -. الکافی ۲ : ۲۸۵ -

**[ترجمه]

«۹»

ل، [الخصال] ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] لی، [الأمالی للصدوق] عَنْ حَمْزَهَ الْعَلَوِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَزَّازِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَیْمَانَ الْفَرَّاءِ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا علیه السلام عَنْ أَبِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ

ص: ۶۳

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۲۸۴.

۲- ۲. الکافی ج ۲ ص ۲۸۵.

أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

قال حمزه بن محمد و سمعت عبد الرحمن بن أبی حاتم یقول سمعت أبی یقول و قد روی هذا الحدیث عن أبی الصلت الهروی عبد السلام بن صالح عن علی بن موسی الرضا علیه السلام بإسناده: مثله قال أبو حاتم لو قرئ هذا الإسناد علی مجنون لبرأ(۱)

**[ترجمه]خصال و عیون اخبار الرضا و امالی صدوق: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که آن حضرت فرمود: ایمان عبارت است از اقرار به زبان و شناخت با قلب، و نیز عمل به ارکان.

هماننـد این حدیث با سند دیگری از امام رضا علیه السلام روایت شده است. ابو حاتم گوید: اگر سند این حدیث بر مجنونی خوانده شود، آن مجنون شفا می یابد. - . خصال ۱ : ۸۴، عیون اخبار الرضا ۱ : ۲۲۷، امالی صدوق : ۱۶۰ -

**[ترجمه]

«۱۰»

فس، [تفسیر القمی]: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ قَالَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْوَلَايَةُ يَرْفَعُ الْعَمَلَ الصَّالِحَ إِلَى اللَّهِ. وَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْكَلِمُ الطَّيِّبُ قَوْلُ الْمُؤْمِنِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَالَ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ الِاعْتِقَادُ بِالْقَلْبِ إِنَّ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَا شَكَّ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: إِنَّ لِكُلِّ قَوْلٍ مِصْدَاقاً مِنْ عَمَلٍ يُصَدِّقُهُ أَوْ يُكَذِّبُهُ فَإِذَا قَالَ ابْنُ آدَمَ وَ صَدَّقَ قَوْلَهُ بِعَمَلِهِ رَفَعَ قَوْلَهُ بِعَمَلِهِ إِلَى اللَّهِ وَ إِذَا قَالَ وَ خَالَفَ عَمَلُهُ قَوْلَهُ رَدَّ قَوْلَهُ عَلَى عَمَلِهِ الْخَبِيثِ وَ هَوَى بِهِ إِلَى النَّارِ(۲).

**[ترجمه]تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «إلیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» فرموده: مقصود کلمه اخلاص است. و اقرار به همه دستوراتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خداوند آورده است به عنوان فرائض و ولایت، موجب می شود که اعمال صالح بندگان به سوی خداوند بالا رود.

امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از الکلم الطیب، این است که انسان مؤمنی بگوید: «لا إله إلا الله محمد رسول الله علی ولی الله و خلیفه رسول الله.» و مقصود از «العمل الصالح» هم این است که از دل معتقد باشد که آنچه را که می گوید، حق و از جانب خداوند پروردگار جهانیان است و هیچ شکی در آن نیست.

امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فرمود: هر گفتاری، باید یک مصداق عملی داشته باشد که آن را تأیید نموده یا تکذیب کند. هر گاه انسانی، با زبان خود سخنی بگوید و به آن سخن خود جامه عمل

بپوشاند، سخن او به واسطه عملی که انجام داده، به سوی خداوند بالا می رود. اما اگر سخنی بگوید به آن جامه عمل نپوشاند، سخنش نیز به عملش بازگردانده می شود و او را به آتش می کشاند. - . تفسیر قمی در تفسیر آیه ۱۰ از سوره فاطر -

**[ترجمه]

«۱۱»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِی بَكْرِ بْنِ أَبِی دَاوُدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَرْبٍ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ (۳).

ل، [الخصال] ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] عن سلیمان بن أحمد بن أیوب اللخمی عن علی بن عبد العزیز و معاذ بن المثنی عن الهروی بالإسناد: مثله (۴)

۱- ۱. الخصال ج ۱: ۸۴، عیون الأخبار ج ۱: ۲۲۷، الأمالی: ۱۶۰.

۲- ۲. تفسیر القمّیّ: ... و الآیه فی فاطر: ۱۰.

۳- ۳. عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۲۶.

۴- ۴. الخصال ج ۱ ص ۸۴، عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۲۷.

نهج، [نهج البلاغه] عن أمير المؤمنين عليه السلام: مثله (١)

ل، [الخصال] ن، [عيون أخبار الرضا عليه السلام] عن ابن بندار عن محمد بن محمد بن جمهور عن محمد بن عمر بن منصور عن أحمد بن محمد بن يزيد الجمحی عن الهروی: مثله (٢).

**[ترجمه]عيون اخبار الرضا: امام رضا عليه السلام از پدران بزرگوارش روايت نموده كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: ايمان عبارت است از شناخت قلبی، و اقرار به زبان و عمل به جوارح. - . عيون اخبار الرضا ١ : ٢٢٦ -

در دو كتاب خصال و عيون اخبار الرضا همانند اين حديث با سندی متفاوت نقل شده است. - . خصال ١ : ٨٤ ، عيون اخبار الرضا ١ : ٢٢٧ -

در نهج البلاغه از اميرالمؤمنين همانند اين روايت نقل شده است. - . نهج البلاغه ٢ : ١٩۴ -

در خصال و عيون الاخبار نيز همين حديث با سندی متفاوت نقل شده است. - . خصال ١ : ٨۴ ، عيون اخبار الرضا ١ : ٢٢٧ -

**[ترجمه]

«١٢»

ل، [الخصال] ن، [عيون أخبار الرضا عليه السلام] عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَعْقِلٍ الْقِرْمِيسِينِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاهِرٍ قَالَ كُنْتُ وَاقِفاً عَلَى أَبِی وَ عِنْدَهُ أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِیُّ وَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهَوَيْهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْبَلٍ فَقَالَ أَبِی لِيُحَدِّثْنِی كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِحَدِيثٍ فَقَالَ أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِیُّ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام وَ كَانَ وَ اللَّهِ رِضًا كَمَا سُمِّیَ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِیٍّ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: الْإِيمَانُ قَوْلٌ وَ عَمَلٌ فَلَمَّا خَرَجْنَا قَالَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ مَا هَذَا الْإِسْنَادُ فَقَالَ لَهُ أَبِی هَذَا سَعُوطُ الْمَجَانِينِ إِذَا سُعِطَ بِهِ الْمَجْنُونُ أَفَاقَ (٣).

**[ترجمه]خصال و عيون اخبار الرضا: عبدالله بن طاهر گويد: من در كنار پدرم ايستاده بودم و افرادی چون ابو الصلت هروی و اسحاق بن راهويه و احمد بن محمد بن حنبل در آنجا حضور داشتند. پدرم خطاب به افراد حاضر گفت: هر كدام از شما بايد حديثی برايم نقل كند. ابو الصلت هروی گفت: امام رضا عليه السلام كه به خدا قسم مانند نام خود، مورد رضايت خدا و خلق بود، از پدران بزرگوارش عليهم السلام روايت نمود كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: ايمان عبارت است از اقرار به زبان و عمل. وقتی ما از آنجا بيرون شديم، احمد بن حنبل پرسيد: اين سند (امامانی كه اين حديث را از پيامبر نقل كرده بودند) چيست؟ پدرم در جواب او گفت: اين دارويی است كه برای مجنون حكم انفيه را دارد كه هرگاه مجنونی، اين دارو را استفاده كند، هوشيار می گردد. - . خصال ١ : ٨۴ ، عيون اخبار الرضا ١ : ٢٢٨ -

**[ترجمه]

بیان

کان و الله رضا أی مرضیا عند الله و عند الخلق سعوط المجانین أی هذا السند لاشتماله علی الأسماء الشریفه المکرمه کأنه دعاء ینبغی أن یستشفی به للمجنون حتی یفیق أو کنایه عن قوته و وثاقته بحیث إذا سمع مجنون یذعن بحقیته فکیف العاقل و الأول أظهر.

**[ترجمه]عبارت «کان و الله رضا» یعنی اینکه امام رضا علیه السلام مورد رضای پروردگار و بندگان خداوند بود. و عبارت «سعوط المجانین» مقصود این است که این سند به جهت اینکه اسامی شریف را در خود دارد همچون دعایی است که شایسته است مجنون برای درمان خود آن را بخواند. و شاید هم به کار بردن کلمه کنایه از قوت و مورد اعتماد بودن این سند باشد که هرگاه مجنونی آن را بشنود، باور کند تا چه رسد به افراد هوشیار و عاقل. البته احتمال اول، آشکارتر است.

**[ترجمه]

«۱۳»

ل، [الخصال] ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] عَنِ ابْنِ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ الرَّازِیِّ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنِ الْإِیمَانِ فَقَالَ الْإِیمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ لَفْظٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ لَا یَکُونُ الْإِیمَانُ إِلَّا هَکَذَا(۴).

ص: ۶۵

۱- ۱. نهج البلاغه عبده ج ۲ ص ۱۹۴، تحت الرقم ۲۲۷ من الحکم.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۸۴ عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۲۸.

۳- ۳. الخصال ج ۱ ص ۸۴، عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۲۸.

۴- ۴. الخصال ج ۱ ص ۸۴، عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۲۷.

مع، [معانی الأخبار] عن أبیه عن سعد عن ابن عیسی: مثله (۱).

**[ترجمه]خصال و عیون اخبار الرضا: ابو الصلت هروی گوید: از امام رضا علیه السلام درباره ایمان پرسیدم. حضرت فرمود: ایمـان عبـارت است از اعتقـاد قلبی و اقرار زبانی و عمل با جوارح و اعضاء. و ایمان معنایی جز این نـدارد. - . خصال ۱ : ۸۴، عیون أخبار الرضا ۱ : ۲۲۷ -

در کتاب معانی الاخبار همانند این حدیث روایت شده است. - . معانی الأخبار: ۱۸۶ -

**[ترجمه]

«۱۴»

ب، [قرب الإسناد] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: الْإِیمَانُ قَوْلٌ وَ عَمَلٌ أَخَوَانِ شَرِیکَانِ (۲).

مع، [معانی الأخبار] عن أبیه عن علی عن أبیه عن القداح: مثله (۳).

**[ترجمه]قرب الاسناد: امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ایمان عبارت است از گفتار و عمل. این دو با هم هستند. - . قرب الإسناد: ۱۳ -

در کتاب معانی الاخبار همانند این حدیث روایت شده است. - . معانی الأخبار: ۱۸۷ -

**[ترجمه]

«۱۵»

ب، [قرب الإسناد] عَنْ هَارُونَ عَنِ ابْنِ صَدَقَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ سُئِلَ مَا بَالُ الزَّانِی لَا تُسَمِّیهِ کَافِراً وَ تَارِکُ الصَّلَاهِ قَدْ تُسَمِّیهِ کَافِراً وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذَلِکَ قَالَ لِأَنَّ الزَّانِیَ وَ مَا أَشْبَهَهُ إِنَّمَا یَفْعَلُ ذَلِکَ لِمَکَانِ الشَّهْوَهِ وَ إِنَّهَا تَغْلِبُهُ وَ تَارِکُ الصَّلَاهِ لَا یَتْرُکُهَا إِلَّا اسْتِخْفَافاً بِهَا وَ ذَلِکَ أَنَّکَ لَا تَجِدُ الزَّانِیَ یَأْتِی الْمَرْأَهَ إِلَّا وَ هُوَ مُسْتَلِذٌّ لِإِتْیَانِهِ إِیَّاهَا قَاصِداً إِلَیْهَا وَ کُلُّ مَنْ تَرَکَ الصَّلَاهَ قَاصِداً إِلَیْهَا فَلَیْسَ یَکُونُ قَصْدُهُ لِتَرْکِهَا اللَّذَّهَ فَإِذَا انْتَفَتِ اللَّذَّهُ وَقَعَ الِاسْتِخْفَافُ وَ إِذَا وَقَعَ الِاسْتِخْفَافُ وَقَعَ الْکُفْرُ(۴).

**[ترجمه]قرب الاسناد: ابن صدقه گوید: از امام صادق علیه السلام سوال شد: چرا شما زنا کار را کافر نمی دانید در حالی که تارک نماز را کافر می دانید؟ دلیل شما چیست؟ حضرت فرمود: زیرا زناکار و افرادی که به قصد لذت جویی گناه می کنند، به خاطر اینکه شهوت بر او غلبه یافته مرتکب گناه می گردد. اما کسی که نماز را ترک می کند، و قصد ترک آن را دارد از روی خوار شمردن نماز است. و تو می دانی که هرکس با زنی همبستر شود، فقط برای لذت جویی است اما هر کس که قصد ترک نماز کند، این ترک نماز کردنش برای لذت جویی نیست. وقتی که لذت جویی در کار نباشد، خوار شمردن نماز در

کار است وقتی که خوار شمردن نماز در کار باشد، کفر است. - . قرب الإسناد: ۲۲ -

**[ترجمه]

«۱۶»

ب، [قرب الإسناد] عَنْ هَارُونَ عَنِ ابْنِ صَدَقَةَ قَالَ: وَ قِيلَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا فَرْقٌ بَيْنَ مَنْ نَظَرَ إِلَی امْرَأَهٍ فَزَنَی بِهَا أَوْ خمرا [خَمْرٍ] فَشَرِبَهَا وَ بَيْنَ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاهَ حَيْثُ لَا يَكُونُ الزَّانِی وَ شَارِبُ الْخَمْرِ مُسْتَخِفّاً كَمَا اسْتَخَفَّ تَارِكُ الصَّلَاهِ وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذَلِكَ وَ مَا الْعِلَّهُ الَّتِی تَفْرُقُ بَيْنَهُمَا قَالَ علیه السلام الْحُجَّهُ أَنَّ كُلَّ مَا أَدْخَلْتَ نَفْسَكَ فِيهِ لَمْ يَدْعُكَ إِلَيْهِ دَاعٍ وَ لَمْ يَغْلِبْكَ عَلَيْهِ غَالِبُ شَهْوَهٍ مِثْلُ الزِّنَا وَ شُرْبِ الْخَمْرِ فَأَنْتَ دَعَوْتَ نَفْسَكَ إِلَی تَرْكِ الصَّلَاهِ وَ لَيْسَ ثَمَّ شَهْوَهٌ فَهُوَ الِاسْتِخْفَافُ بِعَيْنِهِ وَ هَذَا فَرْقُ مَا بَيْنَهُمَا(۵).

**[ترجمه]قرب الاسناد: ابن صدقه گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چه فرقی است میان کسی که به زنی نگاه کند و بعد با او زنا کند و همچنین کسی که به خمر نگریسته و آن را بنوشد با کسی که ترک نماز کند. با در نظر داشتن اینکه زناکار و شارب خمر، از روی خوار شمردن چیزی مرتکب آن نمی شود. چرا میان این دو تفاوت قائل می شوی و دلیل و حجت شما در این امر چیست؟ حضرت فرمود: دلیل این است که هر امری که تو نفس خود را به آن فراخوانی در حالی که هیچ انگیزه لذت جویی و شهوتی در کار نباشد، یعنی مانند زنا و شرب خمر نباشد که در آن لذت است، در این صورت تو خود را به ترک نماز فراخوانده ای در حالی که هیچ انگیزه ای در ترک نماز نیست بلکه تنها به خاطر خوار شمردن نماز است و این است تفاوت میان زنا کار و شارب الخمر و تارک نماز. - . قرب الإسناد: ۲۳ -

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام أن کل ما أدخلت کأن خبر أن محذوف أی هو

ص: ۶۶

۱- ۱. معانی الأخبار: ۱۸۶.

۲- ۲. قرب الإسناد: ۱۳.

۳- ۳. معانی الأخبار: ۱۸۷.

۴- ۴. قرب الإسناد: ۲۲.

۵- ۵. قرب الإسناد: ۲۳.

الاستخفاف بقرينه قوله فأنت دعوت و يحتمل أن يكون الخبر لم يدعک و قيل المراد بالحجه المعيار لا الدليل و المراد بالداعى الباعث القوى و إلا فلا يكون فعل اختيارى بغير داع و قوله مثل الزنا تشبيه للمنفى.

**[ترجمه]در عبارت «أن كل ما أدخلت» گويا خبر «أن» محذوف است. و آن اين است: «هو الاستخفاف». و اين از قرينه «فأنت دعوت» فهميده مى شود. و نيز احتمال دارد كه عبارت «لم يدعك» خبر أن باشد. و گفته شده: مقصود از حجت، دليل نيست بلكه معيار است. و مراد از «الداعى»، همان انگيزه قوى است. وگرنه هيچ فعل اختيارى بدون انگيزه رخ نمى دهد. و عبارت «مثل الزنا» تشبيهى است براى آنچه كه نفى شده است.

**[ترجمه]

«۱۷»

ب، [قُرْبُ الْإِسْنَادِ] عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَخِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: لَا يَزْنِي الزَّانِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: زنا كار، در آن حال كه زنا مى كند، ايمان ندارد و دزد هم در همان حالى كه دست به دزدى مى زند، ايمان ندارد. - . قرب الاسناد: ۱۴۹ - ۱۶۵ -

**[ترجمه]

«۱۸»

ل، [الخصال] عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ النَّهْدِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَكُونُ سَجِيَّتُهُ الْكَذِبَ وَ لَا الْبُخْلَ وَ لَا الْفُجُورَ وَ لَكِنْ رُبَّمَا أَلَمَّ بِشَيْ ءٍ مِنْ هَذَا لَا يَدُومُ عَلَيْهِ فَقِيلَ لَهُ أَ فَيَزْنِي قَالَ نَعَمْ هُوَ مُفَتَّنٌ تَوَّابٌ وَ لَكِنْ لَا يُولَدُ لَهُ مِنْ تِلْكَ النُّطْفَهِ(۲).

**[ترجمه]خصال: حلبى گويد: شنيدم كه امام صادق عليه السلام فرمود: در اخلاق و روش مؤمن، دروغگويى و بخل و هرزه گرى، جاى ندارد. اما ممكن است كه گاهى به اين گناهان آلوده شود ولى به زودى خود را از اين گناهان كنار مى كشد. سؤال شد: يعنى آيا ممكن است مؤمن زنا كند؟ فرمود: بله مؤمن هم امتحان مى شود ولى به زودى توبه مى كند. ولى از آن نطفه او فرزندى به دنيا نمى آيد. - . خصال ۱ : ۶۴ -

**[ترجمه]

بيان

ربما ألم أى نزل أو قارب فى النهايه و إن كنت ألممت بذنب فاستغفرى الله أى قاربت و قيل اللمم مقاربه المعصيه من غير إيقاع

فعل و قیل هو من اللمم صغار الذنوب و قال الفتنه الامتحان و الاختبار و منه الحدیث المؤمن خلق مفتنا أی ممتحنا یمتحنه الله بالذنب ثم یتوب ثم یعود ثم یتوب یقال فتنته أفتنه فتنا و فتونا إذا امتحنته و یقال فیها افتتنه أیضا.

**[ترجمه]عبارت «ربما ألم» یعنی فرود می آید و نزدیک شود. در النهایه آمده است: «و إن کنت ألممت بذنب فاستغفری الله» یعنی اگر به گناهی نزدیک شدی، از خداوند آمرزش بخواه. و گفته شده است که « اللمم» به معنای نزدیک شدن به گناه است بدون اینکه عملا مرتکب آن شود. و نیز گفته شده است که: اللمم، به معنای گناهان کوچک است. فتنه به معنای امتحان است که این حدیث به همین معنا اشاره دارد: «المؤمن خلق مفتنا» یعنی مؤمن، آفریده شده است تا مورد امتحان قرار گیرد یعنی خداوند او را با گناه مورد آزمایش قرار می دهد و او هرگاه مرتکب گناهی گردد، فورا توبه می کند و باز وقتی گناهی مرتکب شد، باز هم توبه می کند. «فتنته أفتنه فتنا و فتونا» یعنی او را مورد آزمایش و امتحان قرار دادام. و افتتنه نیز به همین معناست.

**[ترجمه]

«۱۹»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] بِالْأَسَانِیدِ الثَّلَاثَهِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْإِیمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَهٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْکَانِ (۳).

صح، [صحیفه الرضا علیه السلام] عن الرضا عن آبائه علیهم السلام مثله (۴).

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان عبارت است از اقرار با زبان، شناخت قلبی، و عمل جوارح. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۲۲۷ و نیز ۲ : ۲۸ -

در کتاب صحیفه الرضا نیز همین حدیث از امام رضا علیه السلام با همین سند روایت شده است. - . صحیفه الرضا علیه السلام: ۲ -

**[ترجمه]

«۲۰»

جا، [المجالس للمفید] ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] عَنِ الْمُفِیدِ عَنِ الْجِعَابِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ الْمَالِکِیِّ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِیِّ عَنِ الرِّضَا عَلِیِّ بْنِ مُوسَی عَنْ أَبِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله:

۱- ۱. قرب الإسناد ط النجف ص ۱۴۹ و ۱۶۵.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۶۴.

۳- ۳. عیون الأخبار ج ۱ ص ۲۲۷، و تراه فی ج ۲: ۲۸.

۴- ۴. صحیفه الرضا علیه السلام: ۲.

الْإِيمَانُ قَوْلٌ مَقُولٌ وَ عَمَلٌ مَعْمُولٌ وَ عِرْفَانُ الْعُقُولِ قَالَ أَبُو الصَّلْتِ فَحَدَّثْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ فِي مَجْلِسِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ فَقَالَ لِي أَحْمَدُ يَا أَبَا الصَّلْتِ لَوْ قُرِئَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَلَى الْمَجَانِينِ لَأَفَاقُوا(۱).

**[ترجمه]مجالس شیخ مفید و امالی شیخ طوسی: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان عبارت است از اینکه شهادتین به زبان رانده شود و به واجبات دینی عمل شود و با عقل هم درک شود. ابوالصلت گوید: من این حدیث را در مجلس احمد بن حنبل نقل کردم. احمد بن حنبل به من گفت: ای ابا صلت اگر این اسناد (راویان این حدیث که امام رضا علیه السلام و پدران بزرگوارشان تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند) بر انسان دیوانه ای خوانده شود، او هوشیار می گردد. - . مجالس مفید: ۱۶۹، أمالی طوسی ۱ : ۳۵ -

**[ترجمه]

«۲۱»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] عَنِ الْفَحَّامِ عَنِ الْمَنْصُورِيِّ عَنْ عَمِّ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ تَصْدِيقٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ (۲).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام هادی علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ایمان پرسیدم. آن حضرت در جواب فرمود: ایمان عبارت است از تصدیق قلبی، و اقرار زبانی و عمل به جوارح. - . امالی طوسی ۱ : ۲۹۰ -

**[ترجمه]

«۲۲»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] بِإِسْنَادِ أَخِي دِعْبِلٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ (۳).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ایمان عبارت است از اقرار با زبان، و شناخت قلبی، و عمل بدنی. - . امالی طوسی ۱ : ۳۷۹ -

**[ترجمه]

«۲۳»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] عَنْ جَمَاعَةٍ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَهْرَوَيْهِ وَ جَعْفَرِ بْنِ إِدْرِيسَ الْقَزْوِينِيَّيْنِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْغَازِي عَنِ الرِّضَا وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي وَ جَدِّي أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَهْدِيِّ بْنِ صَدَقَةَ بْنِ

هِشَامِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ قَالُوا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ صلوات الله عليهم عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله يَقُولُ: الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَ لَفْظُ الْحَدِيثِ لِدَاوُدَ.

قَالَ أَبُو الْمُفَضَّلِ وَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الطَّبَرِيُّ عَنْ عَمَّارِ بْنِ رَجَاءٍ الْأَسْتَرْآبَادِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَطِيَّةَ الرَّازِيِّ وَ أبو [أَبِي] حَاتِمٍ مُحَمَّدِ بْنِ إِدْرِيسَ الْحَنْظَلِيِّ وَ غَيْرِهِمْ جَمِيعاً عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهم السلام قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ: الْإِيمَانُ قَوْلٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.

۱- ۱. مجالس المفيد: ۱۶۹، أمالي الطوسيّ ج ۱ ص ۳۵.

۲- ۲. أمالي الطوسيّ: ج ۱ ص ۲۹۰.

۳- ۳. أمالي الطوسيّ ج ۱ ص ۳۷۹.

قَالَ أَبُو حَاتِمٍ قَالَ أَبُو الصَّلْتِ لَوْ قُرِئَ هَذَا الْإِسْنَادُ عَلَى مَجْنُونٍ لَبَرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ أَبُو الْمُفَضَّلِ وَ هَذَا حَدِيثٌ لَمْ يُحَدِّثْهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِلَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام مِنْ رِوَايَةِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام أَجْمَعَ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ أَئِمَّةُ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ وَ احْتَجُّوا بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلَى الْمُرْجِئَةِ وَ لَمْ يُحَدِّثْ بِهِ فِيمَا أَعْلَمُ إِلَّا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ- عَنْ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ كُنْتُ لَا أَعْلَمُ أَنَّ أَحَداً رَوَاهُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ إِلَّا ابْنَهُ الرِّضَا حَتَّى حَدَّثَنَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَعْمَرٍ الْكُوفِيُّ وَ مَا كَتَبْتُهُ إِلَّا عَنْهُ.

قال حدثنا عبد الله بن سعيد البصری العابد بسورا قال حدثنا محمد بن صدقه و محمد بن تميم قالا حدثنا موسی بن جعفر عن أبيه بإسناده: مثله سواء(۱).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: ایمان عبارت است از اقرار زبانی، شناخت قلبی، و عمل بدنی. و عبارت این حدیث از داود (یکی از راویان حدیث) است.

ابو الصلت گوید: امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: ایمان عبارت است از گفتار با زبان و شناخت با قلب، و عمل با اعضاء. ابوحاتم گوید: ابو الصلت گفت: اگر این اسناد، بر دیوانه ای خوانده شود، به اذن خداوند شفا می یابد. ابو المفضل گوید: این حدیثی است که کسی جز امیرالمؤمین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل نکرده است. و این حدیث از طریق امام رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش روایت شده است. و بزرگان علم حدیث همگی به اتفاق صحت این حدیث را تأیید کرده اند و این حدیث را دلیل بر بطلان عقیده مرجئه آورده اند. تا جایی که می دانم فقط امام موسی علیه السلام از پدر بزرگوارش این حدیث را نقل نموده بود. و نمی دانستم که کسی غیر از امام رضا علیه السلام این حدیث را از امام موسی علیه السلام روایت کرده باشد تا اینکه محمد بن علی بن معمر الکوفی این حدیث را برایمان نقل کرد و من فقط از او این حدیث را نوشتم. او با اسنادی یکسان از امام کاظم علیه السلام روایت را نقل می کرد. - . امالی طوسی ۲ : ۶۳ -

**[ترجمه]

«۲۴»

ما، [الأمالی للشيخ الطوسی] أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ قَالُوا أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاهِرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمُصْعَبِيُّ قَالَ: كُنْتُ فِي مَجْلِسِ أَخِي طَاهِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاهِرٍ بِخُرَاسَانَ وَ فِي الْمَجْلِسِ يَوْمَئِذٍ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهَوَيْهِ الْحَنْظَلِيُّ وَ أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ وَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ فَتَذَاكَرُوا

الْإِيمَانَ فَابْتَدَأَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهَوَيْهِ فَتَحَدَّثَ فِيهِ بِعِدَّةِ أَحَادِيثَ وَ خَاضَ الْفُقَهَاءُ وَ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فِي ذَلِكَ وَ أَبُو الصَّلْتِ سَاكِتٌ فَقِيلَ لَهُ يَا بَا الصَّلْتِ أَ لَا تُحَدِّثُنَا فَقَالَ حَدَّثَنِي الرِّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صلوات الله علیهم وَ كَانَ وَ اللَّهِ رِضًى كَمَا وُسِمَ بِالرِّضَا قَالَ حَدَّثَنَا الْكَاظِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ

مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی السَّجَّادُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ- قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الْحُسَیْنُ سِبْطُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ وَ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الْوَصِیُّ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ صلوات الله علیه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْإِیمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ نُطْقٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْکَانِ قَالَ فَخَرِسَ أَهْلُ الْمَجْلِسِ کُلُّهُمْ وَ نَهَضَ أَبُو الصَّلْتِ فَنَهَضَ مَعَهُ إِسْحَاقَ بْنُ رَاهَوَیْهِ وَ الْفُقَهَاءُ فَأَقْبَلَ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهَوَیْهِ عَلَی أَبِی الصَّلْتِ فَقَالَ لَهُ وَ نَحْنُ نَسْمَعُ یَا بَا الصَّلْتِ أَیُّ إِسْنَادٍ هَذَا فَقَالَ یَا ابْنَ رَاهَوَیْهِ

ص: ۶۹

۱- ۱. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۶۳.

هَذَا سَعُوطُ الْمَجَانِينِ هَذَا عِطْرُ الرِّجَالِ ذَوِي الْأَلْبَابِ (۱).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: احمد مصعبی گوید: در مجلس برادرم طاهر بن طاهر بن عبدالله بن طاهر در خراسان بودم و در آن روز، اسحاق بن راهویه حنظلی و ابو الصلت و عبدالسلام بن صالح هروی و عده ای از فقهاء و محدثین نیز حضور داشتند. آنان سخن از ایمان به میان آوردند. و اسحاق بن راهویه چندین حدیث را نقل نمود و فقهاء و محدثین درباره آن احادیث به بحث نشستند. ابو الصلت ساکت نشسته بود. به او گفتند: ای ابو صلت، چرا برایمان حدیث نقل نمی کنی؟ ابو الصلت گفت: امام رضا علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم، که مثل نام خود، مورد رضای خداوند و بندگان خداوند بود، برایم حدیث نقل نمود و فرمود: امام موسی الکاظم از امام صادق از امام باقر از امام سجاد از امام حسین از امام علی علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان عبارت است از اعتقاد قلبی، و اقرار زبانی و عمل بدنی. راوی گوید: حاضران در مجلس ساکت شدند. ابو الصلت برخاست و اسحاق بن راهویه و بقیه فقهاء نیز برخاستند. اسحاق بن راهویه خطاب به ابو الصلت گفت: برایمان بگو که این اسناد چیست؟ ابو الصلت گفت: این داروی درمان دیوانگان است و این عطر و شمیم عاقلان است. - . امالی طوسی ۲ : ۶۴ -

**[ترجمه]

«۲۵»

ما، [الأمالي للشيخ الطوسي] أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ قَالُوا أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَاشِدٍ الطَّاهِرِيُّ الْكَاتِبُ فِي دَارِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ بْنِ الْجَرَّاحِ وَ بِحَضْرَتِهِ إِمْلَاءً يَوْمَ الثُّلَاثَاءِ لِتِسْعٍ خَلَوْنَ مِنْ جُمَادَى الْأُولَى سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ عِشْرِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ: حَمَلَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُرَاتِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ بِرّاً وَاسِعاً إِلَى أَبِي أَحْمَدَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاهِرٍ فَأَوْصَلْتُهُ وَ وَجَدْتُهُ عَلَى إِضَاقَةٍ شَدِيدَةٍ فَقَبِلَهُ وَ كَتَبَ فِي الْوَقْتِ بَدِيهَةً:

أَيَادِيكَ عِنْدِي مُعْظَمَاتٌ جَلَائِلُ***طِوَالُ الْمَدَى شُكْرِي لَهُنَّ قَصِيرٌ

فَإِنْ كُنْتَ عَنْ شُكْرِي غَنِيّاً فَإِنَّنِي***إِلَى شُكْرِ مَا أَوْلَيْتَنِي لَفَقِيرٌ

قَالَ فَقُلْتُ أَعَزَّ اللَّهُ الْأَمِيرَ هَذَا حَسَنٌ قَالَ أَحْسَنُ مِنْهُ مَا سَرَقْتُهُ مِنْهُ فَقُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ حَدِيثَانِ حَدَّثَنِي بِهِمَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَسْرَعُ الذُّنُوبِ عُقُوبَةً كُفْرَانُ النِّعْمَةِ.

وَ حَدَّثَنِي أَبُو الصَّلْتِ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يُؤْتَى بِعَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُوقَفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَأْمُرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ أَمَرْتَ بِي إِلَى النَّارِ وَ قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَيَقُولُ اللَّهُ أَيْ عَبْدِي إِنِّي أَنْعَمْتُ عَلَيْكَ وَ لَمْ تَشْكُرْ نِعْمَتِي فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بِكَذَا فَشَكَرْتُكَ بِكَذَا وَ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ بِكَذَا فَشَكَرْتُكَ بِكَذَا فَلَا يَزَالُ يُحْصِي النِّعَمَ وَ يُعَدِّدُ الشُّكْرَ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى صَدَقْتَ عَبْدِي إِلَّا أَنَّكَ لَمْ تَشْكُرْ مَنْ أَجْرَيْتُ لَكَ نِعْمَتِي عَلَى يَدَيْهِ وَ إِنِّي قَدْ آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أَقْبَلَ شُكْرَ عَبْدٍ

لِنِعْمَهٍ أَنْعَمْتُهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَشْكَرَ مَنْ سَاقَهَا مِنْ خَلْقِى إِلَيْهِ قَالَ فَانْصَرَفْتُ بِالْخَبَرِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْفُرَاتِ وَ هُوَ فِى مَجْلِسِ أَبِى الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

الْفُرَاتِ وَ ذَكَرْتُ مَا جَرَى فَاسْتَحْسَنَ الْخَبَرَ وَ انْتَسَخَهُ وَ رَدَّنِى فِى الْوَقْتِ إِلَى أَبِى أَحْمَدَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بِبِرٍّ وَاسِعٍ مِنْ بِرِّ أَخِيهِ فَأَوْصَلْتُهُ إِلَيْهِ فَقَبِلَهُ وَ سُرَّ بِهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ:

۱- ۱. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۶۴.

شُكْرَاكَ مَعْقُودٌ بِإِيمَانِي***حَكَمٌ فِي سِرِّي وَ إِعْلَانِي

عَقْدُ ضَمِيرٍ وَ فَمٌ نَاطِقٍ***وَ فِعْلُ أَعْضَاءٍ وَ أَرْكَانِ

فَقُلْتُ هَذَا أَعَزَّ اللَّهُ الْأَمِيرَ أَحْسَنُ مِنَ الْأَوَّلِ فَقَالَ أَحْسَنُ مِنْهُ مَا سَرِقْتُهُ مِنْهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ بِنَيْسَابُورَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى الْكَاظِمُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي جَعْفَرٌ الصَّادِقُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَلِيٌّ السَّجَّادُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ السِّبْطُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله الْإِيمَانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ نُطْقٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ قَالَ فَعُدْتُ إِلَى أَبِي الْعَبَّاسِ بْنِ الْفُرَاتِ فَحَدَّثْتُهُ الْحَدِيثَ فَانْتَسَخَهُ قَالَ أَبُو أَحْمَدَ فَكَانَ أَبُو الصَّلْتِ فِي مَجْلِسِ أَخِي بِنَيْشَابُورَ وَ حَضَرَ مَجْلِسَهُ مُتَفَقِّهَةُ نَيْشَابُورَ وَ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ مِنْهُمْ وَ فِيهِمْ إِسْحَاقُ بْنُ رَاهَوَيْهِ فَأَقْبَلَ إِسْحَاقُ عَلَى أَبِي الصَّلْتِ فَقَالَ يَا أَبَا الصَّلْتِ أَيُّ إِسْنَادٍ هَذَا مَا أَغْرَبَهُ وَ أَعْجَبَهُ قَالَ هَذَا سَعُوطُ الْمَجَانِينِ الَّذِي إِذَا سُعِطَ بِهِ الْمَجْنُونُ بَرَأَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ أَبُو الْمُفَضَّلِ حَدَّثْتُ عَلَى أَبِي عَلِيِّ بْنِ هَمَّامٍ عَمَّا تَقَدَّمَهُ مِنْ حَدِيثِهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ وَ سَأَلَنِي فِي الْحَدِيثِ الثَّانِي أَنْ أُمْلِيَهُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْلِ الزِّيَادَةِ فِيهِ وَ الشِّعْرِ فَأَمْلَيْتُهُ عَلَيْهِ (۱).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: ابومفضل از ابوعبدالله محمدبن عبدالله کاتب روایت می کند که روز سه شنبه نهم جمادی الاولی سال سیصد و بیست و چهار علی بن محمد بن فرات هدایای بسیاری توسط من به ابو احمد عبیدالله بن عبدالله بن طاهر فرستاد. من آن ها را رسانیدم و او را در فقر شدیدی یافتم. وی هدایا را پذیرفت و این گونه فی البداهه سرود:

نعمت های تو همواره در حق من بسیار بوده است و من همواره در سپاسگزاری آن ها کوتاهی کرده ام

اگر چه تو از تشکر من بی نیازی، اما من به تشکر از نعمت هایت بسیار نیازمندم

راوی گوید: عرض کردم: خداوند امیر را عزیز گرداند، این چیزی نیکوست. گفت: نیکوتر از آن، چیزی است که من از او به سرقت بردم. پرسیدم: و آن چیست؟ گفت: دو حدیثی است که ابا صلت از امام رضا از پدرانش از جدش امیرالمؤمنین علیهم السلام از رسول خدا صلوات الله علیه وآله روایت فرمودند که فرمود: کفران نعمت در میان گناهان سریع ترین عقوبت را دارد.

و اباصلت به این اسناد روایت کرد که رسول خدا صلوات الله علیه وآله فرمودند: بنده ای روز قیامت به پیشگاه خداوند آورده می شود و عرض می کند: پروردگارا! مرا به ورود در آتش امر کرده ای در حالی که من قرآن خوانده ام. خداوند می فرماید: ای بنده من! من بر تو نعمت ارزانی کردم و تو شکر نعمتم را به جا نیاوردی. بنده می گوید: خداوندا! فلان نعمت را به من دادی و من فلان جور شکر تو را به جا آوردم، و فلان نعمت را بر من ارزانی داشتی و من به فلان شیوه شکرت را به جا آوردم؛ و همچنان نعمت های خداوند و شکرگزاری خود را می شمارد و خداوند می فرماید: بنده من! راست گفتی، اما تو شکر کسی را که من نعمتم را به دست او به تو رساندم، به جا نیاوردی و من به خودم قسم یاد کردم که شکر هیچ بنده ای را که بر او نعمتی ارزانی کرده ام نپذیرم، مادامی که سپاس بنده ای را که نعمت را به او رسانده، بجا نیاورد.

راوی گوید: خبر را به علی بن فرات که در مجلس ابوالعباس احمد بن محمد بن فرات بود رساندم و ماجرا را برایش باز گو

کردم. او نیز خبر را پسندید و از آن نسخه برداری کرد و همان لحظه مرا با هدایایی بیشتر از هدایای برادرش، نزد ابواحمد عبیدالله بن عبدالله فرستاد. من هدایا را به او رساندم. او نیز آن ها را پذیرفت و از آن خوشحال شد و به او نوشت:

سپاس من از تو به ایمانم گره خورده و بر نهان و آشکارم حاکم است، که پیمانی در درونم است و دهانم را به شکرت گویا کرده و اعضا و ارکانم را به انجام شکر واداشته است.

گفتم: خداوند امیر را عزیز گرداند که این از اولی بهتر است. او پاسخ داد: و بهتر از آن، آن چیزی است که من از او به سرقت بردم. سؤال کردم: وآن چیست؟ پاسخ داد: اباصلت در نیشابور از حضرت رضا از پدرش حدیث نقل نموده و فرمود: پدرم موسی کاظم برایم حدیث گفته و فرموده: پدرم جعفر صادق برایم حدیث گفته و فرموده: پدرم محمد باقر برایم حدیث گفته و فرموده: پدرم علی سجاد برایم حدیث گفته و فرموده: پدرم حسین سبط برایم حدیث گفته و فرموده: پدرم امیرالمؤمنین علیهم السلام روایت کرد که پیامبر صلوات الله علیه وآله فرمود: ایمان پیمان به قلب است و بیان به زبان و عمل به اعضا. راوی گوید: دوباره نزد ابوعباس بن فرات برگشتم و حدیث را برایش خواندم و او نیز از آن نسخه برداری کرد. ابواحمد گفت: اباصلت در مجلس برادرم در نیشابور بود که جمعی از فقهای نیشابور و اهل حدیث این شهر از جمله اسحاق بن راهویه وارد مجلس شدند. اسحاق رو به اباصلت کرد و پرسید: ای اباصلت این چه اسناد عجیب و غریبی است؟! او پاسخ داد: این انفیه و داروی دیوانگان است که هرگاه بر دماغ ایشان کشیده شود، آن ها را به اذن خداوند شفا می بخشد. ابومفضل می گوید: با ابوعلی بن همام درباره روایتش از ابواحمد صحبت کردم و در روایت دوم از من خواست تا به خاطر زیادت موجود و اشعار آن، بر او املا کنم و من این چنین کردم.

**[ترجمه]

بیان

قوله برا یمکن أن یقرأ بضم الباء و کسرها علی إضافه أی ضیافه و المعنی کان عنده أضیاف کثیرون (۲)

قوله ما سرقته منه کأن المعنی ما أخفیته منه و لم أذکره له و الآن أذکره و کأنه سماه سرقه إشاره إلی أنه لما کان قابلا لسماع هذا الحدیث و لم أذکره له فکأنی سرقته منه و یمکن أن

ص: ۷۱

۱- ۱. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۶۵ و ۶۶.

۲- ۲. فی المصدر« علی اضاقه» و هو المناسب لما بعده، یقال: أضاق الرجل اضاقه: ذهب ماله و افتقر.

يقرأ ما سر على بناء المفعول من السرور قنه بكسر القاف و تشديد النون أی عبده و الضمير لابن الفرات منه أی من استماعه و يمكن أن يقرأ سر على بناء الفاعل أيضا أی يسر القن المرسل إليه بسببه و الأصوب أنه من السرقه(۱) و المعنى ما سرقت هذا الشعر منه لأن الشعر تضمن افتقاره إلى الشكر و الحديث دل عليه.

قوله شكراك كأن التثنيه باعتبار النعمتين و إفراد الخبر باعتبار كل واحد أو الشكرى مصدر كذكرى و إن لم يرد فی كتب اللغه و على الأول يحتمل أن يكون المراد مطلق التكرير كلبيك و فی بعض النسخ شكريک بالياء أی شكرى لک معقود بأيمانی أی ألزمته على نفسی بالأيمان كقوله تعالى بِما عَقَّدْتُمُ الْأَيْمانَ هذا على فتح همزه الأيمان و كأن كسرها أنسب بالحديث الذی سرقه منه حكم بالتحريک أی حاكم أو محكم و يحتمل الضم و الفم هنا بالتشديد فی القاموس الفم مثلثه أصله فوه و قد تشدد الميم مثلثه و قوله حدثت إلخ إشاره إلى الحديث المروی عنه قبل هذا الخبر و كأن الأظهر ما تقدمه.

**[ترجمه]كلمه «برّاً» می تواند به ضم يا كسر خوانده شود و عبارت «على إضافه» يعنی مهمانی و معنای آن اين باشد كه مهمانان بسياری نزد او بودند. عبارت از او به سرقت بردم نيز گويی به معنای از او پنهان داشتم و برايش بيان نكردم و الان بيان می كنم است، و شايد آن را به اين دليل سرقت ناميده كه او می توانست اين حديث را بشنود و من برايش بيان نكردم گويی كه از او به سرقت برده ام. و همچنين می توان «ما سرَّ» را در صيغه مفعول از ريشه سرور خواند، «قنه» با كسره ی قاف و تشديد نون، يعنی بنده او، و ضمير به ابن فرات بازمی گردد، «منه» يعنی از شنيدن آن، و ممكن است «سرّ» را در صيغه فاعل نيز خوانده شود، يعنی غلامی را كه به سوی او فرستاده شده بود، به وسيله آن شادمان ساخت. و درست تر اين است كه از ريشه سرقت است و معنی اين باشد كه آنچه دزديدم، اين شعر از آن است، چرا كه شعر حاوی فقر اوست و حديث بر آن دلالت دارد.

و اما مثنی آمدن كلمه شكراك يا به اعتبار دو نعمت است كه مفرد آمدن خبر نيز به اعتبار هر كدام از دو نعمت است و يا مقصود از آن مصدر شكری است مانند ذكری، هر چند در كتب لغوی ذكر نشده است. و بر اساس احتمال اول، مقصود صرفاً تكرار است مانند كلمه لبيك، و در برخی نسخ نيز به صورت شكريک با ياء به معنای شكر تو را با قسم بر خود واجب ساختم آمده است، همان گونه كه خداوند می فرمايد: «بما عقّدتم الأيمان» اين با فتحه همزه به معنای سوگندهاست. و گويا كسره آن برای سخنی كه از او دزديده بود مناسب تر است. «حكم» با دو حركت متوالی، يعنی فرمانروا، يا داور. و ممكن است با ضمه باشد، و «الفم» در اينجا با تشديد است، در قاموس آمده: «الفم» با سه حركت است، ريشه آن «فوه» بوده كه ميم در آن تشديد گرفته است و سه حركت را می گيرد، و اين سخن كه: «حدثت... تا پايان» اشاره به حديثی است كه پيش از اين حديث از ايشان روايت شد. و گويا آشكارتر «ما تقدّمه» است.

**[ترجمه]

«۲۶»

مع، [معانی الأخبار] عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ الْبَخْتَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحَلِّی وَ لَا بِالتَّمَنِّی وَ لَكِنَّ الْإِيمَانَ مَا خَلَصَ فِی الْقَلْبِ وَ صَدَّقَهُ الْأَعْمَالُ (۲).

**[ترجمه]معـانی الاخبـار: از امام صادق علیه السـلام روایت است که رسول خـدا صـلوات الله علیه وآله فرمود: ایمان به زینت بستن و آرزو کردن نیست، بلکه ایمان آن چیزی است که در قلب صاف گردد و کردار شخص، آن را تصدیق کند.

**[ترجمه]

بیان

بالتحلی أی بأن یتزین به ظاهرا من غیر یقین بالقلب و لا بالتمنی بأن یتمنی النجاه بمحض العقائد من غیر عمل.

**[ترجمه]«بالتحلی» یعنی زینت ظاهری بدون یقین قلبی؛ «و لا بالتمنی» نیز بدین معنی است که انسان به صـرف عقاید و بدون عمل، آرزوی نجات داشته باشد.

**[ترجمه]

«۲۷»

مع، [معانی الأخبار] عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِیَادٍ الْعَطَّارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّهُمْ یَقُولُونَ لَنَا أَ مُؤْمِنُونَ أَنْتُمْ فَنَقُولُ نَعَمْ (۳) فَیَقُولُونَ أَ لَیْسَ الْمُؤْمِنُونَ فِی الْجَنَّهِ فَنَقُولُ بَلَی فَیَقُولُونَ أَ فَأَنْتُمْ فِی الْجَنَّهِ فَإِذَا نَظَرْنَا إِلَی أَنْفُسِنَا ضَعُفْنَا وَ انْکَسَرْنَا عَنِ الْجَوَابِ قَالَ

۱- ۱. و لعلها کانت فی مجموعه بعثت إلیه مع الرجل فسرقها من تلک المجموعه.

۲- ۲. معانی الأخبار ص ۱۸۷.

۳- ۳. فی النسخ هنا زیاده[ان شاء اللّه تعالی] و هو سهو ظاهر.

فَقَالَ علیه السلام إِذَا قَالُوا لَكَمْ أَ مُؤْمِنُونَ أَنْتُمْ فَقُولُوا نَعَمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ قُلْتُ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا اسْتَثْنَيْتُمْ لِأَنَّكُمْ شُكَّاكٌ قَالَ فَقُولُوا لَهُمْ وَ اللَّهِ مَا نَحْنُ بِشُكَّاكٍ وَ لَكِنِ اسْتَثْنَيْنَا كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (۱) وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَدْخُلُونَهُ أَوَّلًا وَ قَدْ سَمَّى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُؤْمِنِينَ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ مُؤْمِنِينَ وَ لَمْ يُسَمِّ مَنْ رَكِبَ الْكَبَائِرَ وَ مَا وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ النَّارَ فِي قُرْآنٍ وَ لَا أَثَرٍ وَ لَا نُسَمِّيهِمْ بِالْإِيمَانِ بَعْدَ ذَلِكَ الْفِعْلِ (۲).

**[ترجمه]معانی الاخبار: از حسن بن زیاد عطار روایت است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: به ما می گویند: آیا شما مؤمنید و ما پاسخ می دهیم بلی، سپس می پرسند: آیا مؤمنان در بهشت نیستند؟ و ما پاسخ می دهیم: بلی، می گویند: آیا شما الان در بهشتید؟ و ما وقتی به خودمان نگاهی می اندازیم از پاسخ ناتوان و درمانده می شویم. راوی می گوید: حضرت فرمود: هرگاه پرسیدند آیا شما مؤمنید به آن ها بگویید بلی إن شاءالله؛ عرض کردم: آن ها می گویند شما استثناء کردید چون در شک و تردیدید. حضرت فرمود: به آن ها بگویید: به خدا قسم ما دچار شک نیستیم بلکه استثنا کردن ما مانند فرمایش خداوند متعال است که فرمود: {با امنیت وارد مسجد الحرام می شوید إن شاءالله} - . فتح / ۲۷ - در حالی که می داند که آن ها نخست وارد مسجد الحرام می شوند. و خداوند مؤمنین را به خاطر عمل صالح مؤمن نامیده است و بر اهل گناهان کبیره و چیزهایی که خداوند در کتب آسمانی و اخبار وعده آتش داده است، نام مؤمن اطلاق نفرموده است و ما نیز اهل این گناهان را بعد از ارتکاب آن مؤمن نمی شماریم.

**[ترجمه]

بیان

قوله بالإيمان متعلق بقوله لم يسم و لا نسميهم معا على التنازع.

**[ترجمه]عبارت «بالایمان» از باب تنازع، متعلق است هم به عبارت «لم یسمّه» و هم «لا نسمّیهم».

**[ترجمه]

«۲۸»

يد، [التوحيد] عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: كَتَبْتُ عَلَى يَدَيْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِيمَانِ مَا هُوَ فَكَتَبَ الْإِيمَانُ هُوَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ فَالْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ وَ قَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِماً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِناً وَ لَا يَكُونُ مُؤْمِناً حَتَّى يَكُونَ مُسْلِماً فَالْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ هُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فَإِذَا أَتَى الْعَبْدُ بِكَبِيرَةٍ مِنْ كَبَائِرِ الْمَعَاصِي أَوْ صَغِيرَةٍ مِنْ صَغَائِرِ الْمَعَاصِي الَّتِي نَهَى اللَّهُ

عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا كَانَ خَارِجاً مِنَ الْإِيمَانِ وَ سَاقِطاً عَنْهُ اسْمُ الْإِيمَانِ وَ ثَابِتاً عَلَيْهِ اسْمُ الْإِسْلَامِ فَإِنْ تَابَ وَ اسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَى الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُخْرِجْهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ وَ الِاسْتِحْلَالُ إِذَا قَالَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَ لِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَ دَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجاً مِنَ

الْإِیمَانِ وَ الْإِسْلَام إِلَی الْکُفْرِ وَ کَانَ بِمَنْزِلَهِ رَجُلٍ دَخَلَ الْحَرَمَ ثُمَّ دَخَلَ الْکَعْبَهَ فَأَحْدَثَ فِی الْکَعْبَهِ حَدَثاً فَأُخْرِجَ عَنِ الْکَعْبَهِ وَ عَنِ الْحَرَمِ فَضُرِبَتْ عُنُقُهُ وَ صَارَ إِلَی النَّارِ الْخَبَرَ(۳).

**[ترجمه]کتاب توحید: از عبدالرحیم قصیر روایت است که گفت: به دست عبدالملک بن اعین به امام صادق علیه السلام نامه ای نوشتم و از ایشان درباره ایمان پرسیدم که چیست. حضرت نوشت: ایمان اقرار به زبان است و پیمان به قلب و عمل به اعضاء. اجزای ایمان از یکدیگر پدید می آیند و گاهی بنده قبل از اینکه مؤمن باشد مسلمان است و تا مسلمان نباشد مؤمن نمی شود، چرا که اسلام قبل از ایمان است و با ایمان مشارکت می کند. و آنگاه که بنده مرتکب یکی از گناهان کبیره یا صغیره نهی شده از سوی خداوند گردید، از ایمان خارج و نام ایمان از او ساقط می شود و اسم اسلام بر او باقی می ماند، پس اگر توبه و طلب مغفرت کرد به ایمان برمی گردد. و مسلمان را تنها انکار و استحلال کافر می کند یعنی وقتی به حلالی حرام گوید و به حرامی حلال اطلاق کند و آن ها را آیین خود قرار دهد. در این صورت است که از ایمان و اسلام به کفر وارد می شود و به منزله کسی است که داخل حرم شود سپس وارد کعبه شود و در آن حدثی از خود سر دهد که در این صورت از کعبه و حرم بیرون برده می شود و گردنش زده می شود و وارد آتش می شود... تا آخر حدیث.

**[ترجمه]

«۲۹»

تَفْسِیرُ النُّعْمَانِیِّ، بِالْإِسْنَادِ الْآتِی فِی کِتَابِ الْقُرْآنِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ: وَ أَمَّا الْإِیمَانُ وَ الْکُفْرُ وَ الشِّرْکُ وَ زِیَادَتُهُ وَ نُقْصَانُهُ فَالْإِیمَانُ بِاللَّهِ

ص: ۷۳

۱- ۱. الفتح: ۲۷.

۲- ۲. معانی الأخبار ص ۴۱۳ آخر أحادیث الکتاب.

۳- ۳. توحید الصدوق ص ۲۳۰.

تَعَالَی هُوَ أَعْلَی الْأَعْمَالِ دَرَجَهً وَ أَشْرَفُهَا مَنْزِلَهً وَ أَسْنَاهَا حَظّاً فَقِیلَ لَهُ الْإِیمَانُ قَوْلٌ وَ عَمَلٌ أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ فَقَالَ الْإِیمَانُ تَصْدِیقٌ بِالْجَنَانِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْکَانِ وَ هُوَ عَمَلٌ کُلُّهُ وَ مِنْهُ التَّامُّ وَ مِنْهُ الْکَامِلُ تَمَامُهُ وَ مِنْهُ النَّاقِصُ الْبَیِّنُ نُقْصَانُهُ وَ مِنْهُ الزَّائِدُ الْبَیِّنُ زِیَادَتُهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی مَا فَرَضَ الْإِیمَانَ عَلَی جَارِحَهٍ مِنْ جَوَارِحِ الْإِنْسَانِ إِلَّا وَ قَدْ وُکِلَتْ بِغَیْرِ مَا وُکِلَتْ بِهِ الْأُخْرَی فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِی یَعْقِلُ بِهِ وَ یَفْقَهُ وَ یَفْهَمُ وَ یَحِلُّ وَ یَعْقِدُ وَ یُرِیدُ وَ هُوَ أَمِیرُ الْبَدَنِ وَ إِمَامُ الْجَسَدِ الَّذِی لَا تُورَدُ الْجَوَارِحُ وَ لَا تَصْدُرُ إِلَّا عَنْ رَأْیِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ وَ مِنْهَا لِسَانُهُ الَّذِی یَنْطِقُ بِهِ وَ مِنْهَا أُذُنَاهُ اللَّتَانِ یَسْمَعُ بِهِمَا وَ مِنْهَا عَیْنَاهُ اللَّتَانِ یُبْصِرُ بِهِمَا وَ مِنْهَا یَدَاهُ اللَّتَانِ یَبْطِشُ بِهِمَا وَ مِنْهَا رِجْلَاهُ اللَّتَانِ یَسْعَی بِهِمَا وَ مِنْهَا فَرْجُهُ الَّذِی الْبَاهُ مِنْ قِبَلِهِ وَ مِنْهَا رَأْسُهُ الَّذِی فِیهِ وَجْهُهُ وَ لَیْسَ جَارِحَهٌ مِنْ جَوَارِحِهِ إِلَّا وَ هِیَ مَخْصُوصَهٌ بِفَرْضِهِ وَ فَرَضَ عَلَی الْقَلْبِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی السَّمْعِ وَ فَرَضَ عَلَی السَّمْعِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْبَصَرِ وَ فَرَضَ عَلَی الْبَصَرِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْیَدَیْنِ وَ فَرَضَ عَلَی الْیَدَیْنِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الرِّجْلَیْنِ وَ فَرَضَ عَلَی الرِّجْلَیْنِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْفَرْجِ وَ فَرَضَ عَلَی الْفَرْجِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی الْوَجْهِ وَ فَرَضَ عَلَی الْوَجْهِ غَیْرَ مَا فَرَضَ عَلَی اللِّسَانِ فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَی الْقَلْبِ مِنَ الْإِیمَانِ فَالْإِقْرَارُ وَ الْمَعْرِفَهُ وَ الْعَقْدُ عَلَیْهِ وَ الرِّضَا بِمَا فَرَضَهُ عَلَیْهِ وَ التَّسْلِیمُ لِأَمْرِهِ وَ الذِّکْرُ وَ التَّفَکُّرُ وَ الِانْقِیَادُ إِلَی کُلِّ مَا جَاءَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ مَعَ حُصُولِ الْمُعْجِزِ فَیَجِبُ عَلَیْهِ اعْتِقَادُهُ وَ أَنْ یُظْهِرَ مِثْلَ مَا أَبْطَنَ إِلَّا لِلضَّرُورَهِ کَقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ (۱) وَ قَوْلِهِ تَعَالَی لا یُؤاخِذُکُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمانِکُمْ وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ (۲) وَ قَالَ سُبْحَانَهُ الَّذِینَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ (۳) وَ قَوْلِهِ تَعَالَی أَلا

۱- ۱. النحل: ۱۰۶.

۲- ۲. البقره: ۲۲۵.

۳- ۳. المائده: ۴۱.

بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۱) وَ قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هـذا باطِلًا(۲) وَ قَوْلِهِ تَعَالَی أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها(۳) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَ فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ(۴) وَ مِثْلُ هَذَا كَثِيرٌ فِی كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَی وَ هُوَ رَأْسُ الْإِيمَانِ وَ أَمَّا مَا فَرَضَهُ عَلَى اللِّسَانِ فِی مَعْنَى التَّعْبِيرِ لِمَا عُقِدَ بِهِ الْقَلْبُ وَ أَقَرَّ بِهِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ الْآيَهَ(۵) وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِيمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّكاهَ(۶) وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَيْراً لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلهٌ واحِدٌ(۷) فَأَمَرَ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِ الْحَقِّ وَ نَهَى عَنْ قَوْلِ الْبَاطِلِ وَ أَمَّا مَا فَرَضَهُ عَلَى الْأُذُنَيْنِ فَالاسْتِمَاعُ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ الْإِنْصَاتُ إِلَى مَا يُتْلَى مِنْ كِتَابِهِ وَ تَرْكُ الْإِصْغَاءِ إِلَى مَا يُسْخِطُهُ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۸) وَ قَالَ تَعَالَى وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ (۹) الْآيَهَ ثُمَّ اسْتَثْنَى بِرَحْمَتِهِ لِمَوْضِعِ النِّسْيَانِ فَقَالَ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۰) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَ فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ (۱۱) وَ قَالَ تَعَالَى وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِی الْجاهِلِينَ (۱۲) وَ فِی كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى مَا مَعْنَاهُ

۱- ۱. الرعد: ۳۰.

۲- ۲. آل عمران: ۱۹۱.

۳- ۳. القتال: ۲۴.

۴- ۴. الحجّ: ۴۶.

۵- ۵. البقره: ۱۳۶.

۶- ۶. البقره: ۸۳.

۷- ۷. النساء: ۱۷۱.

۸- ۸. الأعراف: ۲۰۴.

۹- ۹. النساء: ۱۳۴.

۱۰- ۱۰. الأنعام: ۶۸.

۱۱- ۱۱. الزمر: ۱۸.

۱۲- ۱۲. القصص: ۵۵.

مَعْنَی مَا فَرَضَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَی السَّمْعِ وَ هُوَ الْإِیمَانُ وَ أَمَّا مَا فَرَضَهُ عَلَی الْعَیْنَیْنِ فَمِنْهُ النَّظَرُ إِلَی آیَاتِ اللَّهِ تَعَالَی وَ غَضُّ الْبَصَرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی أَ فَلا یَنْظُرُونَ إِلَی الْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ وَ إِلَی السَّماءِ کَیْفَ رُفِعَتْ وَ إِلَی الْجِبالِ کَیْفَ نُصِبَتْ وَ إِلَی الْأَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ (۱) وَ قَالَ تَعَالَی أَ وَ لَمْ یَنْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَیْ ءٍ(۲) وَ قَالَ سُبْحَانَهُ انْظُرُوا إِلی ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ یَنْعِهِ (۳) وَ قَالَ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها(۴) وَ هَذِهِ الْآیَهُ جَامِعَهٌ لِأَبْصَارِ الْعُیُونِ وَ أَبْصَارِ الْقُلُوبِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ(۵) وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَی قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ (۶) مَعْنَاهُ لَا یَنْظُرُ أَحَدُکُمْ إِلَی فَرْجِ أَخِیهِ الْمُؤْمِنِ أَوْ یُمَکِّنُهُ مِنَ النَّظَرِ إِلَی فَرْجِهِ ثُمَّ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَ أَیْ مِمَّنْ یُلْحِقُهُنَّ النَّظَرَ کَمَا جَاءَ فِی حِفْظِ الْفَرْجِ وَ النَّظَرُ سَبَبُ إِیقَاعِ الْفِعْلِ مِنَ الزِّنَا وَ غَیْرِهِ ثُمَّ نَظَمَ تَعَالَی مَا فَرَضَ عَلَی السَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ الْفَرْجِ فِی آیَهٍ وَاحِدَهٍ فَقَالَ وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ یَشْهَدَ عَلَیْکُمْ سَمْعُکُمْ وَ لا أَبْصارُکُمْ وَ لا جُلُودُکُمْ وَ لکِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا یَعْلَمُ کَثِیراً مِمَّا تَعْمَلُونَ (۷) یَعْنِی بِالْجُلُودِ هُنَا الْفُرُوجَ وَ الْأَفْخَاذَ وَ قَالَ تَعَالَی وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا(۸) فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَی عَلَی الْعَیْنَیْنِ مِنْ تَأَمُّلِ الْآیَاتِ وَ الْغَضِّ عَنْ تَأَمُّلِ الْمُنْکَرَاتِ وَ هُوَ مِنَ الْإِیمَانِ وَ أَمَّا مَا فَرَضَهُ سُبْحَانَهُ عَلَی الْیَدَیْنِ فَالطُّهُورُ وَ هُوَ قَوْلُهُ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا

۱- ۱. الغاشیه: ۱۶- ۱۹.

۲- ۲. الأعراف: ۱۸۵.

۳- ۳. الأنعام: ۹۹.

۴- ۴. الأنعام: ۱۰۴.

۵- ۵. الحجّ: ۴۶.

۶- ۶. النور: ۳۱ و ۳۰.

۷- ۷. فصّلت: ۲۲.

۸- ۸. أسری: ۳۶.

بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ (۱) وَ فَرَضَ عَلَى الْيَدَيْنِ الْإِنْفَاقَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَالَ أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ ما كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ (۲) وَ فَرَضَ تَعَالَى عَلَى الْيَدَيْنِ الْجِهَادَ لِأَنَّهُ مِنْ عَمَلِهِمَا وَ عِلَاجِهِمَا فَقَالَ فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتَّى إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ (۳) وَ ذَلِكَ كُلُّهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ أَمَّا مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَى الرِّجْلَيْنِ فَالسَّعْيُ بِهِمَا فِيمَا يُرْضِيهِ وَ اجْتِنَابُ السَّعْيِ فِيمَا يُسْخِطُهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ (۴) وَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً(۵) وَ قَوْلُهُ وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ (۶) وَ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا الْقِيَامَ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ (۷) ثُمَّ أَخْبَرَ أَنَّ الرِّجْلَيْنِ مِنَ الْجَوَارِحِ الَّتِي تَشْهَدُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ حِينَ تُسْتَنْطَقُ بِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (۸) وَ هَذَا مِمَّا فَرَضَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الرِّجْلَيْنِ فِي كِتَابِهِ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ أَمَّا مَا افْتَرَضَهُ عَلَى الرَّأْسِ فَهُوَ أَنْ

يُمْسَحَ مِنْ مُقَدَّمِهِ بِالْمَاءِ فِي وَقْتِ الطَّهُورِ لِلصَّلَاهِ بِقَوْلِهِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ (۹) وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ فَرَضَ عَلَى الْوَجْهِ الْغَسْلَ بِالْمَاءِ عِنْدَ الطَّهُورِ وَ قَالَ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ (۱۰) وَ فَرَضَ عَلَيْهِ السُّجُودَ وَ عَلَى الْيَدَيْنِ وَ الرُّكْبَتَيْنِ وَ الرِّجْلَيْنِ الرُّكُوعَ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ قَالَ فِيمَا فَرَضَ عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ مِنَ الطَّهُورِ وَ الصَّلَاهِ وَ سَمَّاهُ فِي كِتَابِهِ إِيمَاناً حِينَ تَحْوِيلِ الْقِبْلَهِ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَى الْكَعْبَهِ فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَهَبَتْ صَلَاتُنَا إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ طَهُورُنَا ضَيَاعاً فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَ ما جَعَلْنَا الْقِبْلَهَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْها إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلى عَقِبَيْهِ وَ إِنْ كانَتْ لَكَبِيرَهً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ

۱- ۱. المائده: ۶.

۲- ۲. البقره: ۲۶۷.

۳- ۳. القتال: ۴.

۴- ۴. الجمعه: ۹.

۵- ۵. لقمان: ۱۸ و ۱۹.

۶- ۶. لقمان: ۱۸ و ۱۹.

۷- ۷. البقره: ۲۳۸.

۸- ۸. يس: ۶۵.

۹- ۹. المائده: ۶.

۱۰- ۱۰. المائده: ۶.

رَحِيمٌ (۱) فَسَمَّى الصَّلَاةَ وَ الطَّهُورَ إِيمَاناً.

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَنْ لَقِيَ اللَّهَ كَامِلَ الْإِيمَانِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ كَانَ مُضَيِّعاً لِشَيْ ءٍ مِمَّا فَرَضَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ وَ تَعَدَّى مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ وَ ارْتَكَبَ مَا نَهَاهُ عَنْهُ لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى نَاقِصَ الْإِيمَانِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جلَ وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِيماناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۲) وَ قَالَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳)

وَ قَالَ سُبْحَانَهُ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً (۴) وَ قَالَ وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ (۵) وَ قَالَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ الْآيَةَ(۶) فَلَوْ كَانَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ وَاحِداً لَا زِيَادَةَ فِيهِ وَ لَا نُقْصَانَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فَضْلٌ عَلَى أَحَدٍ وَ لَتَسَاوَى النَّاسُ فَبِتَمَامِ الْإِيمَانِ وَ كَمَالِهِ دَخَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ وَ نَالُوا الدَّرَجَاتِ فِيهَا وَ بِذَهَابِهِ وَ نُقْصَانِهِ دَخَلَ الْآخَرُونَ النَّارَ وَ كَذَلِكَ السَّبْقُ إِلَى الْإِيمَانِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۷) وَ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ(۸) وَ ثُلِّثَ بِالتَّابِعِينَ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَ

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (۹) وَ قَالَ وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً(۱۰) وَ قَالَ انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةُ

۱- ۱. البقره: ۱۴۳.

۲- ۲. براءه: ۱۲۴ و ۱۲۵.

۳- ۳. الأنفال: ۲.

۴- ۴. الكهف: ۱۳.

۵- ۵. القتال: ۱۷.

۶- ۶. الفتح: ۴.

۷- ۷. الواقعه: ۱۰ و ۱۱.

۸- ۸. براءه: ۱۰۰.

۹- ۹. البقره: ۲۵۳.

۱۰- ۱۰. أسرى: ۵۵.

أَكْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا(۱) وَ قالَ هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ (۲) وَ قالَ سُبْحانَهُ وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ (۳) وَ قالَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ (۴) وَ قالَ تَعالَى لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا وَ كُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنى (۵) وَ قالَ تَعالَى وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِينَ عَلَى الْقاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً(۶) وَ قالَ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ (۷) فَهَذِهِ دَرَجاتُ الْإِيمَانِ وَ مَنَازِلُهَا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ لَنْ يُؤْمِنَ بِاللَّهِ إِلَّا مَنْ آمَنَ بِرَسُولِهِ وَ حُجَجِهِ فِي أَرْضِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ (۸) وَ مَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِيَجْعَلَ لِجَوَارِحِ الْإِنْسَانِ إِمَاماً فِي جَسَدِهِ يَنْفِي عَنْهَا الشُّكُوكَ وَ يُثْبِتُ لَهَا الْيَقِينَ وَ هُوَ الْقَلْبُ وَ يُهْمِلُ ذَلِكَ فِي الْحُجَجِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعِينَ (۹) وَ قَالَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ (۱۰) وَ قَالَ تَعَالَى أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَ لا نَذِيرٍ(۱۱) وَ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا(۱۲) الْآيَةَ ثُمَّ فَرَضَ عَلَى الْأُمَّةِ طَاعَةَ وُلَاةِ أَمْرِهِ الْقُوَّامِ بِدِينِهِ كَمَا فَرَضَ عَلَيْهِمْ طَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۱۳)

ص: ۷۹

۱- ۱. أسرى: ۲۱.

۲- ۲. آل عمران: ۱۶۳.

۳- ۳. هود: ۳.

۴- ۴. براءه: ۲۰.

۵- ۵. الحديد: ۱۰.

۶- ۶. النساء: ۹۶.

۷- ۷. براءه: ۱۲۰.

۸- ۸. النساء: ۸۰.

۹- ۹. الأنعام: ۱۴۹.

۱۰- ۱۰. النساء: ۱۶۵.

۱۱- ۱۱. المائده: ۱۹.

۱۲- ۱۲. السجده: ۲۴.

۱۳- ۱۳. النساء: ۵۹.

ثُمَّ بَيَّنَ مَحِلَّ وُلَاهِ أَمْرِهِ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ (١) وَ عَجَزَ كُلُّ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ عَنْ مَعْرِفَهِ تَأْوِيلِ كِتَابِهِ غَيْرَهُمْ لِأَنَّهُمْ هُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ الْمَأْمُونُونَ عَلَى تَأْوِيلِ التَّنْزِيلِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (٢) إِلَى آخِرِ الْآيَهِ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ (٣) وَ طَلَبُ الْعِلْمِ أَفْضَلُ مِنَ الْعِبَادَهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ(۴) وَ بِالْعِلْمِ اسْتَحَقُّوا عِنْدَ اللَّهِ اسْمَ الصِّدْقِ وَ سَمَّاهُمْ بِهِ صَادِقِينَ وَ فَرَضَ طَاعَتَهُمْ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ بِقَوْلِهِ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۵) فَجَعَلَهُمْ أَوْلِيَاءَهُ وَ جَعَلَ وَلَايَتَهُمْ وَلَايَتَهُ وَ حِزْبَهُمْ حِزْبَهُ فَقَالَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ (۶) وَ قَالَ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاهَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَ هُمْ راكِعُونَ (٧) وَ اعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِنَّمَا هَلَكَتْ هَذِهِ الْأُمَّهُ وَ ارْتَدَّتْ عَلَى أَعْقَابِهَا بَعْدَ نَبِيِّهَا صلى الله عليه و آله بِرُكُوبِهَا طَرِيقَ مَنْ خَلَا مِنَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَهِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَهِ الَّذِينَ آثَرُوا عِبَادَهَ الْأَوْثَانِ عَلَى طَاعَهِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَقْدِيمِهِمْ مَنْ يَجْهَلُ عَلَى مَنْ يَعْلَمُ فَعَقَّبَهَا اللَّهُ تَعَالَى بِقَوْلِهِ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ (٨) وَ قَالَ فِي الَّذِينَ اسْتَوْلَوْا عَلَى تُرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ بِغَيْرِ حَقٍّ مِنْ بَعْدِ وَفَاتِهِ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ

١- ١. النساء: ٨٣.

٢- ٢. آل عمران: ١٣.

٣- ٣. العنكبوت: ۴٩.

۴- ۴. فاطر: ٢٨.

۵- ۵. براءه: ١١٩.

۶- ۶. المائده: ۵۶ و ۵۵.

٧- ٧. المائده: ۵۶ و ۵۵.

٨- ٨. الزمر: ٩.

يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱) فَلَوْ جازَ لِلْأُمَّهِ الِايتِمَامُ بِمَنْ لَا يَعْلَمُ أَوْ بِمَنْ يَجْهَلُ لَمْ يَقُلْ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام لِأَبِيهِ لِمَ تَعْبُدُ ما لا يَسْمَعُ وَ لا يُبْصِرُ وَ لا يُغْنِى عَنْكَ شَيْئاً(۲) فَالنَّاسُ أَتْبَاعُ مَنِ اتَّبَعُوهُ مِنْ أَئِمَّهِ الْحَقِّ وَ أَئِمَّهِ الْبَاطِلِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا(۳) فَمَنِ ائْتَمَّ بِالصَّادِقِينَ حُشِرَ مَعَهُمْ وَ مَنِ ائْتَمَّ بِالْمُنَافِقِينَ

حُشِرَ مَعَهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُحْشَرُ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ قَالَ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام فَمَنْ تَبِعَنِى فَإِنَّهُ مِنِّى (۴) وَ أَصْلُ الْإِيمَانِ الْعِلْمُ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ أَهْلًا نَدَبَ إِلَى طَاعَتِهِمْ وَ مَسْأَلَتِهِمْ فَقَالَ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۵) وَ قَالَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها(۶) وَ الْبُيُوتُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ اللَّاتِي عَظَّمَ اللَّهُ بِنَاءَهَا بِقَوْلِهِ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ (۷) ثُمَّ بَيَّنَ مَعْنَاهَا لِكَيْلَا يَظُنَّ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّهِ أَنَّهَا بُيُوتٌ مَبْنِيَّهٌ فَقَالَ تَعَالَى رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَمَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فِي هَذِهِ الْجِهَهِ أَدْرَكَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَا مَدِينَهُ الْعِلْمِ وَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ أَنَا مَدِينَهُ الْحِكْمَهِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَهَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا وَ كُلُّ هَذَا مَنْصُوصٌ فِي كِتَابِهِ تَعَالَى إِلَّا أَنَّ لَهُ أَهْلًا يَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ فَمَنْ عَدَلَ مِنْهُمْ إِلَى الَّذِينَ يَنْتَحِلُونَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ هُوَ تَأْوِيلُهُ بِلَا بُرْهَانٍ وَ لَا دَلِيلٍ وَ لَا هُدًى هَلَكَ وَ أَهْلَكَ وَ خَسِرَتْ صَفْقَتُهُ وَ ضَلَّ سَعْيُهُ يَوْمَ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ (۸) وَ إِنَّمَا هُوَ حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ إِيمَانٌ وَ كُفْرٌ وَ عِلْمٌ وَ جَهْلٌ وَ سَعَادَهٌ

۱- ۱. یونس: ۳۵.

۲- ۲. مریم: ۴۲.

۳- ۳. أسری: ۷۱.

۴- ۴. إبراهیم: ۳۶.

۵- ۵. النحل: ۴۳.

۶- ۶. البقره: ۱۸۹.

۷- ۷. النور: ۳۶ و ۳۷.

۸- ۸. البقره: ۱۶۶.

وَ شِقْوَهٌ وَ جَنَّهٌ وَ نَارٌ لَنْ یَجْتَمِعَ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ فِی قَلْبِ امْرِئٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ (۱)

وَ إِنَّمَا هَلَکَ النَّاسُ حِینَ سَاوَوْا بَیْنَ أَئِمَّهِ الْهُدَی وَ بَیْنَ أَئِمَّهِ الْکُفْرِ وَ قَالُوا إِنَّ الطَّاعَهَ مَفْرُوضَهٌ لِکُلِّ مَنْ قَامَ مَقَامَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله بَرّاً کَانَ أَوْ فَاجِراً فَأُتُوا مِنْ قِبَلِ ذَلِکَ (۲)

قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَ فَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِینَ کَالْمُجْرِمِینَ ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ (۳) وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُماتُ وَ النُّورُ(۴) فَقَالَ فِیمَنْ سَمَّوْهُمْ مِنْ أَئِمَّهِ الْکُفْرِ بِأَسْمَاءِ أَئِمَّهِ الْهُدَی مِمَّنْ غَصَبَ أَهْلَ الْحَقِّ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُمْ وَ فِیمَنْ أَعَانَ أَئِمَّهَ الضَّلَالِ عَلَی ظُلْمِهِمْ إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ (۵) فَأَخْبَرَهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِعَظِیمِ افْتِرَائِهِمْ عَلَی جُمْلَهِ أَهْلِ الْإِیمَانِ بِقَوْلِهِ تَعَالَی إِنَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللَّهِ (۶) وَ قَوْلِهِ

تَعَالَی وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللَّهِ (۷) وَ بِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ (۸) وَ بِقَوْلِهِ تَعَالَی أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ کَمَنْ هُوَ أَعْمی (۹) فَبَیَّنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فِی کَثِیرٍ مِنْ آیَاتِ الْقُرْآنِ وَ لَمْ یَجْعَلْ لِلْعِبَادِ عُذْراً فِی مُخَالَفَهِ أَمْرِهِ بَعْدَ الْبَیَانِ وَ الْبُرْهَانِ وَ لَمْ یَتْرُکْهُمْ فِی لَبْسٍ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ لَقَدْ رَکِبَ الْقَوْمُ الظُّلْمَ وَ الْکُفْرَ

۱- ۱. الأحزاب: ۴.

۲- ۲. أی أتی هلاکهم من قبل ذلک، یقال: اتی- کعنی- فلان من مأمنه: أی جاءه الهلاک من جهه أمنه.

۳- ۳. القلم: ۳۵.

۴- ۴. الرعد: ۱۶.

۵- ۵. الأعراف: ۷۱.

۶- ۶. النحل: ۱۰۵.

۷- ۷. القصص: ۵۰.

۸- ۸. السجده: ۱۸.

۹- ۹. صدر الآیه فی سوره القتال: ۱۴ و نصها:« أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ کَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ» و ذیله فی سوره الرعد: ۱۹ و نصها: أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمی إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ» و الظاهر أن ما بینهما سقط من النسخ.

فِی اخْتِلَافِهِمْ بَعْدَ نَبِیِّهِمْ وَ تَفْرِیقِهِمُ الْأَمَّهَ وَ تَشْتِیتِ أَمْرِ الْمُسْلِمِینَ وَ اعْتِدَائِهِمْ عَلَی أَوْصِیَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ أَنْ بَیَّنَ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ عَلَی الطَّاعَهِ وَ الْعِقَابِ عَلَی الْمَعْصِیَهِ بِالْمُخَالَفَهِ فَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ تَرَکُوا مَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ رَسُولُهُ قَالَ تَعَالَی وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّنَهُ(۱) ثُمَّ أَبَانَ فَضْلَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ سُبْحَانَهُ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ(۲) ثُمَّ وَصَفَ مَا أَعَدَّهُ مِنْ کَرَامَتِهِ تَعَالَی لَهُمْ وَ مَا أَعَدَّهُ لِمَنْ أَشْرَکَ بِهِ وَ خَالَفَ أَمْرَهُ وَ عَصَی وَلِیَّهُ مِنَ النَّقِمَهِ وَ الْعَذَابِ فَفَرَّقَ بَیْنَ صِفَاتِ الْمُهْتَدِینَ وَ صِفَاتِ الْمُعْتَدِینَ فَجَعَلَ ذَلِکَ مَسْطُوراً فِی کَثِیرٍ مِنْ آیَاتِ کِتَابِهِ وَ لِهَذِهِ الْعِلَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها(۳) فَتَرَی مَنْ هُوَ الْإِمَامُ الَّذِی یَسْتَحِقُّ هَذِهِ الصِّفَهَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَفْرُوضُ عَلَی الْأُمَّهِ طَاعَتُهُ مَنْ لَمْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ تَعَالَی طَرْفَهَ عَیْنٍ وَ لَمْ یَعْصِهِ فِی دَقِیقَهٍ وَ لَا جَلِیلَهٍ قَطُّ أَمْ مَنْ أَنْفَدَ عُمُرَهُ وَ أَکْثَرَ أَیَّامِهِ فِی عِبَادَهِ الْأَوْثَانِ ثُمَّ أَظْهَرَ الْإِیمَانَ وَ أَبْطَنَ النِّفَاقَ وَ هَلْ مِنْ صِفَهِ الْحَکِیمِ أَنْ یُطَهِّرَ الْخَبِیثَ بِالْخَبِیثِ وَ یُقِیمَ الْحُدُودَ عَلَی الْأُمَّهِ مَنْ فِی جَنْبِهِ الْحُدُودُ الْکَثِیرَهُ وَ هُوَ سُبْحَانَهُ یَقُولُ أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۴) أَ وَ لَمْ یَأْمُرِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله بِتَبْلِیغِ مَا عَهِدَهُ إِلَیْهِ فِی وَصِیِّهِ وَ إِظْهَارِ إِمَامَتِهِ وَ وَلَایَتِهِ بِقَوْلِهِ یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ (۵) فَبَلَّغَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا قَدْ سَمِعَ وَ عَلِمَ أَنَّ الشَّیَاطِینَ اجْتَمَعُوا إِلَی إِبْلِیسَ فَقَالُوا لَهُ أَ لَمْ تَکُنْ أَخْبَرْتَنَا أَنَّ مُحَمَّداً إِذَا مَضَی نَکَثَتْ أُمَّتُهُ عَهْدَهُ وَ نَقَضَتْ سُنَّتَهُ وَ أَنَّ الْکِتَابَ الَّذِی جَاءَ بِهِ یَشْهَدُ بِذَلِکَ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ (۶) فَکَیْفَ

۱- ۱. البینه: ۴ و ۷.

۲- ۲. البینه: ۴ و ۷.

۳- ۳. القتال: ۲۴.

۴- ۴. البقره: ۴۴.

۵- ۵. المائده: ۶۷.

۶- ۶. آل عمران: ۱۴۴.

يَتِمُّ هَـذَا وَ قَدْ نَصَبَ لِأُمَّتِهِ عَلَماً وَ أَقَامَ لَهُمْ إِمَاماً فَقَالَ لَهُمْ إِبْلِيسُ لَا تَجْزَعُوا مِنْ هَذَا فَإِنَّ أُمَّتَهُ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُ وَ يَغْدِرُونَ بِوَصِيِّهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَظْلِمُونَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ يُهْمِلُونَ ذَلِكَ لِغَلَبَةِ حُبِّ الدُّنْيَا عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ تَمَكُّنِ الْحَمِيَّةِ وَ الضَّغَائِنِ فِي نُفُوسِهِمْ وَ اسْتِكْبَارِهِمْ وَ عِزِّهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱).

**[ترجمه]تفسير نعمانى: از اميرالمؤمنين عليه السلام روايت است كه فرمود: و اما ايمان و كفر و شرك و زيادت و نقصان آن: ايمان به خداوند متعال در ميان اعمال بالاترين درجه و شريف ترين منزلت ها و بهترين بهره ها را دارد. از ايشان پرسيده شد: آيا ايمان در كردار و گفتار است يا تنها در گفتار است و نه در كردار؟ فرمود: ايمان تصديق به دل است و اقرار به زبان و عمل به اعضاء كه سراسر ايمان عمل است و تمام و كمال ايمان به عمل است و زيادت و نقصان ايمان كه نقصان آن واضح است، وابسته به عمل است و نيز زيادت ايمان كه واضح است نيز از عمل است خداوند متعال ايمان را بر هيچ يك از اعضاى انسان واجب نفرمود مگر اينكه آن عضو به امرى غير از امور اعضاى ديگر موكل شد. از جمله اين اعضا قلب است كه با ايمان تعقل و تفقّه مى كند و امور را بررسى مى كند و آن ها را اراده مى كند و قلب امير بدن و امام جسم است كه ورود و خروج تمامى جوارح تنها به نظر و امر و نهى قلب است. و از جمله اعضا زبان انسان است كه با آن سخن مى گويد. و دو گوش اوست كه با آن مى شنود و دو چشم است كه با آن ها مى بيند. و دستانى است كه با آن اشياء را به شدت مى گيرد و از جمله آن ها دو پايش است كه با آن ها راه مى رود و عورتى است كه لذت نكاح با آن است و سرى كه صورتش در آن است و هيچ عضوى از اعضا نيست مگر اينكه وظيفه مخصوص خود را دارد، و وظيفه اى غير از وظيفه گوش را بر قلب معين فرمود و وظيفه اى بر گوش معين فرمود كه غير از وظيفه چشم است و وظيفه چشم نيز غير از وظيفه دو دست است، وظيفه اى را نيز بر دو دست فرض فرمود كه غير از وظيفه اى است كه بر دو پا فرض فرموده است، و بر پاها وظيفه اى مشخص فرمود كه غير از وظيفه اى است كه بر عورت معين فرموده است، و وظيفه اى براى عورت مقدر فرموده كه غير از وظيفه اى است كه بر صورت مشخص كرده است، و بر صورت چيزى را فرض فرموده كه غير از چيزى است كه براى زبان مشخص فرموده است. اما آنچه از ايمان بر قلب فرض فرموده است عبارت است از اقرار و معرفت و پيمان بر سر آن، و رضايت بر چيزى كه خداوند بر آن فرض فرموده است، و تسليم به امر خداوند و ذكر و تفكر و فرمانبرى از همه آنچه از سوى خداوند عز و جل در كتابش آمده همراه با حصول اعجاز آن، كه اعتقاد به آن واجب است و هر آنچه را كه در دل دارد ظاهر سازد مگر اينكه اخفاى آن ضرورت داشته باشد همان گونه كه خداوند متعال فرمود: {مگر آن كس كه مجبور شده ولى قلبش به ايمان اطمينان دارد} - . نحل / ۱۰۶ - و فرمود: {خداوند شما را به سوگندهاى لغوتان مؤاخذه نمى كند، ولى شما را بدانچه دل هايتان [از روى عمد] فراهم آورده است، مؤاخذه مى كند} - . بقره / ۲۲۵ - و فرمود: {آنان كه با زبان خود گفتند: ايمان آورديم، و حال آنكه دل هايشان ايمان نياورده بود} - . مائده / ۴۱ - و فرمود: {آگاه باش كه با ياد خدا دل ها آرامش مى يابد»} - . رعد / ۳۰ - و فرمود: {و در آفرينش آسمان ها و زمين مى انديشند كه پروردگارا، اين ها را بيهوده نيافريده اى} - . آل عمران / ۱۹۱ - و فرمود: {آيا به آيات قرآن نمى انديشند يا مگر بر دل هايشان قفل هايى نهاده شده است؟} - . محمد / ۲۴ - و فرمود: {در حقيقت، چشم ها كور نيست ليكن دل هايى كه در سينه هاست كور است} - . حج / ۴۶ - و تعابير مشابه اين ها كه در كتاب خداوند متعال فراوان است و آن رأس ايمان است.

اما وظيفه اى كه خداوند بر زبان فرض فرموده است، بيان آن چيزى است كه قلب بر آن محكم شده و بدان اقرار نموده است

که خداوند می فرماید: {بگویید ما به خدا، و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب نازل آمده، ایمان آوردیم} - .[7] بقره / ۱۳۶ - و می فرماید: {با مردم به زبانِ خوش سخن بگویید، و نماز را به پا دارید، و زکات را بدهید} - . بقره / ۸۳ - و می فرماید: {و نگویید خدا سه گانه است. باز ایستید که برای شما بهتر است. خدا فقط معبودی یگانه است} - . نساء / ۱۷۹ - پس خداوند سبحان به بیان سخن حق امر فرموده و از کلام باطل برحذر داشته است.

و اما آنچه بر گوش ها فرض فرموده است عبارت است از گوش فرا دادن به ذکر خدا و خاموش ماندن به هنگام تلاوت آیاتش و ترک استماع چیزهایی که او را به خشم می آورد. خداوند سبحان فرمود: {و هنگامی که قرآن خوانده می شود به آن گوش سپارید و خاموش باشید، باشد که بر شما رحمت آید.} - . اعراف / ۲۰۴ - و نیز فرمود: {و در کتاب بر شما چنین فرستاده شد که هنگامی که شنیدید که به آیات خدا کفر می ورزند و آن را به سخره می گیرند، پس با آنان ننشینید تا آنکه مشغول سخن دیگری شوند} - . نساء / ۱۳۴ - تا پایان آیه. سپس خداوند با رحمت خود جایگاه فراموشی را جدا کرد و فرمود: {و اگر شیطان آن را از یادت برد، پس از آنکه یادآور شدی دیگر همراه گروه ستمکار ننشین.} - .[3] انعام / ۶۸ - و نیز خداوند عز و جل فرمود: {پس بندگان مرا که سخن را می شنوند و از بهترین آن پیروی می کنند بشارت بده. آنان همان کسانی هستند که خداوند راهنمایی شان فرمود و آن ها همان صاحبان خرد هستند} - . زمر / ۱۸ - و فرمود: {و هنگامی که سخن بیهوده را می شنوند از آن رویگردان می شوند و می گویند: اعمال ما برعهده ما و اعمال شما بر عهده خود شماست. ما تمایلی به مردم نادان نداریم.} - . قصص / ۵۵ - و معنای آنچه در کتاب خداوند متعال آمده است، معنای چیزی است که خداوند برای گوش واجب گردانده که همان ایمان است، اما چیزی که برای چشم واجب قرار داده است نگاه کردن به نشانه های خداوند متعال و چشم پوشاندن از حرام الهی است. خداوند متعال می فرماید: {پس آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده است؟ و به کوه ها که چگونه برپاداشته شده و به زمین که چگونه گسترانده شده است.} - . غاشیه / ۱۶ - ۱۹ - و نیز فرمود: {و آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و به آفریده های خداوند نگاه نکردند؟} - . اعراف / ۱۸۵ - و فرمود: {به میوه آن هنگامی که رسیده و پربار شد بنگرید.} - . انعام / ۹۹ -

و فرمود: {پس هرکس بینا شد به سود خود اوست و هرکه نابینا گشت به زیان خود اوست.} - . انعام / ۱۰۴ - و این آیه دربرگیرنده بینایی قلب و دیده است. خداوند متعال فرمود: {به راستی که دیده ها نابینا نیست؛ بلکه دل هایی که درون سینه هستند نابینا شده اند} - . حجّ / ۴۶ - و مشابه آن فرموده خداوند متعال که: {به مردان مؤمن بگو دیدگان خود را فرواندازند و پاکدامنی پیشه کنند که این برایشان بهتر است.} - . نور / ۳۰ - ۳۱ - یعنی هیچ یک از شما به فرج برادر مؤمن خود نگاه نکند، یا اینکه چشمش را از نگاه کردن به آن اطاعت نکند. {و به زنان مؤمن بگو دیدگان خود را فروهشته دارند و پاکدامن باشند} یعنی فروج خود را از کسانی که دیده ایشان بر آن می افتد، باز دارند، مانند آنچه درباره نگاه داشتن فرج و نگاه کردن آمد، و نگاه کردن باعث ایجاد کار حرامی مانند زنا و غیر آن می شود. سپس خداوند متعال چیزهایی را که برای گوش بر گوش و چشم و فرج واجب است در یک آیه گرد آورد و فرمود: {و شما نمی توانید پنهان شوید از اینکه گوش ها و چشم ها و پوستتان علیه شما گواهی دهند، اما گمان کردید خداوند از بسیاری از کارهای شما آگاه نیست} - . فصّلت / ۲۲ - منظور از پوست در اینجا، فرج و ران است. و خداوند متعال فرمود: {و از آنچه به آن آگاه نیستی پیروی نکن. همانا گوش و چشم و قلب همگی مورد پرسش قرار می گیرند.} - . أسری / ۳۶ - و این چیزی است که خداوند برای چشم واجب قرار داده

، یعنی نگریستن به نشانه ها و چشم پوشیدن از نگاه همراه با درنگ به زشتی ها که این همان ایمان است. اما آنچه خدای سبحان برای دست ها واجب گردانده پاکیزگی است. که فرموده است: {ای کسانی که ایمان آوردید هنگامی که برای نماز برمی خیزید صورت و دست های خود را تا آرنج بشویید و سر و قدم های خود را تا بلندی آن ها مسح کنید.} - . مائده / ۶ - و انفاق در راه خدا را برای دست ها واجب گردانید و فرمود: {از چیزهای پاکیزه ای که به دست می آورید و آنچه از زمین برایتان بیرون آوردیم انفاق کنید.} - . بقره / ۲۶۷ - و برای دست ها جهاد را نیز واجب قرار داد، چرا که جهاد از کارها و تدبیرات دست است. و فرمود: {پس هنگامی که با کافران رو به رو شدید گردن هایشان را بزنید تا آنکه آنان را از پای درآورید. سپس آن ها را به بند کشید.} - . محمد / ۴ - و همه این ها از ایمان است. اما آنچه برای گام ها واجب گردانده این است که برای رسیدن به خشنودی خداوند تلاش کنند و از گام برداشتن در مسیری که خداوند را ناخشنود سازد دوری نمایند. و این همان فرموده خداوند است که {به سوی یاد خداوند شتاب کنید و خرید و فروش را رها نمایید.} - . جمعه / ۹ - و فرموده خداوند متعال که {در زمین با تکبر و غرور گام برندار} - . لقمان / ۱۸ - ۱۹ - ، و این فرموده که: {در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را پایین بیاور} - . لقمان / ۱۸ - ۱۹ - و خداوند برای آن دو، ایستادن در نماز را واجب قرار داد و فرمود: {و برای خداوند خاضعانه به پا خیزید} - . بقره / ۲۳۸ - سپس آگاهی داد که پاها از اعضایی هستند که در روز قیامت آن گاه که از آن ها پرسش می شود گواهی می دهند و فرمود: {امروز بر دهان هایشان مهر می زنیم و دست هایشان را به سخن درمی آوریم و قدم هایشان بر آنچه به دست آوردند گواهی می دهند.} - . یس / ۶۵ - و این از جمله چیزهایی است که خداوند در کتاب خود برای پاها واجب فرمود و از ایمان است. اما چیزی که برای سر واجب کرده است این است که هنگام طهارت برای نماز، پیشاپیش آن را با آب مسح کند و فرمود: {و سرهایتان را مسح کنید.} - . مائده / ۶ - و این نیز از ایمان است، و برای صورت نیز شسته شدن با آب برای وضو را واجب نمود و فرمود: {ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که برای نماز برمی خیزید صورت هایتان را بشویید.} - . مائده / ۶ - و سجده کردن را برای آن واجب قرار داد و برای دو کف دست و زانوها و پاها رکوع را واجب کرد که از ایمان است. و در آنچه برای این اعضا از پاکیزگی و نماز واجب نموده فرمود، و آن را در کتاب خود به هنگام تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه، ایمان نام نهاد. پس مسلمانان گفتند: ای پیامبر خدا، نماز و طهارت ما به سوی بیت المقدس از بین رفت و ضایع گشت؟ پس خداوند متعال این آیه را نازل کرد: {و ما قبله ای را که تو رو به سوی آن بودی تنها به این دلیل تغییر دادیم که کسانی را که از پیامبر پیروی می کنند از کسانی که پشت کرده و رویگردان می شوند، بشناسیم. و خداوند نمی خواهد ایمان شما را از بین ببرد، و به راستی خداوند نسبت به مردم مهربان و دلسوز است.} - . بقره / ۱۴۳ - پس نماز و پاکی را ایمان نام نهاد.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به دیدار خداوند برود در حالی که ایمانش کامل است، او از اهل بهشت خواهد بود. و هرکس چیزی از واجباتی را که برای اعضای بدن قرار داده شده نادیده بگیرد و از حدود دستورات خداوند تجاوز کند و آنچه را نهی نموده انجام دهد، با ایمان ناقص به دیدار خدا می رود. خداوند عز و جل فرمود: {و هنگامی که سوره ای نازل می شود، گروهی از آن ها می گویند: کدامك از شما ایمانش افزون شد؟ پس کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان افزوده می شود و آن ها شادمانی می کنند.} - . توبه / ۱۲۴ - ۱۲۵ - و فرمود: {همانا مؤمنان تنها کسانی هستند که چون نام خداوند برده می شود دل هایشان جلا- یافته و اگر آیات او برایشان تلاوت شود بر ایمانشان افزوده می شود و بر پروردگارشان توکل می کنند.} - . انفال / ۲ - و خداوند سبحان فرمود: {همانا آن ها جوانانی بودند که به پروردگارشان

ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم.} - . کهف / ۱۳ -

و فرمود: {و کسانی که از هدایت پیروی نمودند، بر هدایتشان افزوده و به آن ها پرهیزکاری عطا فرمود.} - . محمد / ۱۷ -

و فرمود: {اوست کسی که آرامش را در قلب های مؤمنان می افکند تا ایمانی بر ایمانشان افزون گردد،} - . فتح / ۴ -

تا پایان آیه. پس اگر ایمان تنها یک جزء بود که مورد کم و زیاد قرار نمی گرفت، هیچ کس بردیگری برتری نداشت و همه مردم با یکدیگر برابر بودند. پس با کامل شدن ایمان است که مؤمنان وارد بهشت می شوند و به درجات آن دست میابند. و با از بین رفتن و کاسته شدن آن، دیگران وارد جهنم می شوند. و همچنین پیشتازی در ایمان است که خداوند می فرماید: {و پیشتازان سبقت گیرنده که آن ها همان مقربان هستند.} - . واقعه / ۱۰ - ۱۱ - و خداوند سبحان فرموده است: {و پیشتازان آغازگر از مهاجرین و انصار} - . توبه / ۱۰۰ - و پیروان را نیز در مرتبه سوم آورده است. و فرمود: {برخی از آن فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم، و به عیس بن مریم نشانه های آشکار دادیم و او را با روح القدس نیرومند ساختیم.} - . بقره / ۲۵۳ -

و فرمود: {بعض از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم و به داوود زبور را عطا کردیم.} - . إسراء / ۵۵ -

و فرمود: {بنگر که چگونه برخی را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم، و همانا درجات آخرت بزرگ تر و برتر هستند.} - . إسراء / ۲۱ -

و فرمود: {آن ها درجاتی نزد خداوند هستند، و خداوند بر اعمال آن ها بیناست.} - . آل عمران / ۱۶۳ - و خداوند سبحان فرمود: {و برتری هر صاحب برتری را به او می دهد.} - . هود / ۳ - و فرمود: {کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و با اموال و جان های خود در راه خدا جنگیدند، درجه بزرگ تری نزد خداوند دارند.} - . توبه / ۲۰ -

و فرمود: {کسانی از شما که پیش از فتح مکه انفاق نموده و جنگیده اند برابر نیستند، درجه آنان برتر از کسانی است که پس از فتح انفاق نموده و جهاد کردند، و خداوند به هر یک از آن ها وعده پاداش نیکو داده است.} - . حدید / ۱۰ - و نیز خداوند متعال فرمود: {و خداوند جهاد گران را با پاداشی بزرگ بر کسانی که نشسته اند برتری داد. درجات و آمرزش و رحمتی از سوی او.} - . نساء / ۹۶ -

و فرمود: {آن به این دلیل است که هیچ تشنگی و رنج و سختی در راه خدا به آن ها نمی رسد و هیچ قدمی برنمی دارند که کفار را خشمگین سازد و هیچ آسیبی از دشمنان به آن ها نمی رسد مگر اینکه خداوند به واسطه آن برایشان نیکی می نویسد.} - . توبه / ۱۲۰ - پس این درجات و جایگاه های ایمان نزد خداود سبحان است، و فقط کسانی به خداوند ایمان می آورند که به پیامبران و حجت های او در زمین نیز ایمان آورده باشند. خداوند متعال فرمود: {هر کس از پیامبر اطاعت کند همانا از خداوند اطاعت نموده است} - . نساء / ۸۰ - و چنین نیست که خداوند عز و جل برای اعضای بدن انسان پیشوایی قرار دهد تا شک را برای آن ها برطرف سازد و یقین را استوار گرداند، که این پیشوا همان قلب است، اما درباره حجت های خود چنین نکرده باشد. و این معنای سخن خداوند متعال است که: {پس حجت رسا و فراگیر از آن خداوند است، و اگر

بخواهـد همه شـما را هـدایت می کند} - . انعام / ۱۴۹ - و فرمود: {تـا پس از آمـدن پیامبران حجتی برای مردم وجود نداشـته باشد} - . نساء / ۱۶۵ - و نیز خداونـد متعال فرمود: {تا بگوییـد هیچ بشارت دهنده و بیم دهنده ای برای ما نیامد.} - . مائده / ۱۹ - و نیز فرمود: {و برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هـدایتگری می کنند، زمانی که شـکیبایی کردند،} - . سجده / ۲۴ -

تا پایان آیه. سـپس پیروی از سرپرسـتان امر را که نگهبانان دین او هسـتند، برای امت واجب قرار داد. همان گونه که پیروی از پیـامبرش را برای آنـان واجب کرد. پس فرمود: {از خداونـد اطاعت کنیـد و از پیامبرش و سرپرسـتان امر در میان شـما اطاعت کنید.} - . نساء / ۵۹ -

سپس نسـبت سرپرسـتان از اهـل علم را به تأویـل کتـاب بیـان نمـود، و فرمـود: {و اگرآن را به نزد پیـامبر و پیشوایـان از آنـان، باز گردانند، قطعا کسانی هستند که می توانند درست و نادرست آن را دریابند.} - . نساء / ۸۳ -

زیرا کسـی جز آن ها از شـناخت تأویل کتاب خداونـد آگاه نیست. زیرا آن ها راسـخان در علم و امانت داران در تأویل کتاب هستند. خداوند متعال فرمود: {و تأویل آن را جز خداوند و کسانی که در علم راسخ هستند نمی داند} - . آل عمران / ۱۳ - تا پایـان آیه، و نیز فرموده است: {بلکه آن نشانه های آشـکاری است که در سـینه های کسانی است که به آنان دانش عطا شـده است} - . عنکبوت / ۴۹ -

و طلب علم از عبادت برتر است، خداوند عز و جل فرمود: {تنها بندگان دانشمند خداوند از او خشیت دارند} - . فاطر / ۲۸ -

و به وسـیله علم از جانب خداوند سـزاوار عنوان صدق گشـتند و آنان را به وسـیله آنان راستین نامید و پیروی از آنان را بر همه بنـدگان واجب نمود و فرمود: {ای کسانی که ایمان آوردیـد، از خداوند پروا داشـته باشید و با راسـتگویان باشـید} - . توبه / ۱۱۹ - پس آنـان را دوسـتان خود قرار داد و دوستی آنان را دوستی خود قرار داد و حزب آنان را حزب خود قرار داد و فرمود: {و هر کس خـدا و پیـامبرش را و کسـانی را که ایمان آورده انـد به دوستی بگیرد، پس همانا حزب خداونـد پیروز است.} - . مائده / ۵۵ - ۵۶ -

و فرمود: {همانا سـرپرست شـما خداونـد و پیامبرش و کسانی هسـتند که ایمان آوردند، کسانی که نماز را بر پامی دارند و در حال رکوع زکات را می پردازند} - . مائده / ۵۵ - ۵۶ -

خداونـد شـما را رحمت کنـد، بدانیـد این امت نـابود شـد و پس از پیـامبرش به گمراهی گذشـته خود بازگشت، تنها به سـبب پیمودن راهی که امت های گذشـته و روزگاران پیشـین طی کردند، کسانی که پرسـتش بت ها را بر پیروی از دوستان خداوند عزوجل و نادانان را به جای کسانی که می داننـد، ترجیـح دادنـد پس خداوند متعال با این جمله در پی عمل آنان فرمود: {آیا کسـانی که می داننـد بـا کسـانی که نمی داننـد برابرنـد؟ به راستی فقط صاحبان خرد پنـد می گیرنـد} - . زمر / ۹ - و دربـاره کسـانی که به نـاحق میراث پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله را پس از ایشـان در اختیار گرفتنـد فرمود: {آیا کسـی که به سوی راستی راهنمایی می کنـد شایسـته است که مورد پیروی قرار گیرد یا آن کس که نمی تواند هدایتگر باشد مگر اینکه کسـی او

را راهنمایی کند؟ پس شما را چه می شود و چگونه داوری می کنید؟} - . یونس / ۳۵ -

پس اگر برای امت جایز می بود که کسی را که نمی داند یا نادان است به عنوان پیشوا بپذیرد، إبراهیم علیه السلام به پدرش نمی گفت: {چرا چیزی را که توانایی شنیدن و دیدن ندارد و تو را از چیزی بی نیاز نمی کند می پرستی؟} - . مریم / ۴۲ - بنابراین مردم پیرو پیشوایان راستین و باطلی هستند که از آنان پیروی می کنند. خداوند عز و جل فرموده است: {روزی که هرگروه از مردم را با پیشوایشان فرامی خوانیم. پس هرکس نامه اش را به دست راست بگیرد آن را می خوانند و به اندازه رشته هسته خرما به کسی ستم روا نمی شود.} - . إسراء / ۷۱ -

پس کسی که راستگویان را پیشوای خود بگیرد با آنان برانگیخته می شود و کسی که منافقان را به عنوان پیشوای خود برگزیند با آنان برانگیخته می شود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: انسان با کسی که او را دوست می دارد برانگیخته می شود. إبراهیم علیه السلام فرمود: {پس هر کس از من پیروی کند او از من است.} - . إبراهیم / ۳۶ -

و ریشه ایمان، دانش است و خداوند متعال گروهی را اهل آن قرار داده است و آنان را مأمور به اطاعت و درخواست از آن ها کرده است. پس فرموده است: {پس از اهل ذکر بپرسید، اگر نمی دانید.} - . نحل / ۴۳ - و خداوند جلّت عظمته فرمود: {و از درگاه ها وارد خانه ها شوید} - . بقره / ۱۸۹ - و منظور از خانه ها در اینجا، آن هایی است که خداوند بنای آن را بزرگ داشته و فرموده است: {در خانه هایی که خداوند اجازه فرموده آن ها را بلند سازند و نامش در آن ها برده شود.} - . نور / ۳۶ - ۳۷ - سپس معنای آن را روشن فرمود تا گمراهان نپندارند منظور خانه های ساخته شده است. پس خداوند تعالی فرمود: {مردانی که داد و ستد و خرید و فروش آن ها را از یاد خدا بازنمی دارد} پس هر کس علم را در این جهت جستجو کند، به آن دست می یابد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم هستم، و در جای دیگری فرمود: من شهر حکمت هستم و علی در این شهر است. پس هر کس جویای حکمت است باید از در آن وارد شود، و همه این ها در کتاب الهی نیز آمده است، جز اینکه این امور اهلی دارد که تأویل آن را می دانند. پس هر کس از آن ها منحرف شده و به سوی کسانی رود که چیزی را که از آنان نیست به خود نسبت داده اند، و آنچه را برایشان متشابه است دنبال می کنند تا فتنه انگیزی کنند، و تأویل آن را جویا می شوند و آن تأویل بدون برهان و دلیل و راهنمایی است، نابود شده و نابود می گرداند و در کالای خود زیان کرده و تلاشش به گمراهی کشانده شد، در روزی که {پیشوایان از پیروان خود بیزاری جویند و عذاب را مشاهده می کنند و دستشان از همه جا کوتاه شده است} - . بقره / ۱۶۶ - و آن تنها حق و باطل، إیمان و کفر، علم و جهل، سعادت و شقاوت، بهشت و جهنم است، و حق و باطل در قلب یک نفر جمع نمی شوند. خداوند متعال فرموده است: {خداوند در سینه یک انسان دو قلب قرار نداده است،} و مردم تنها زمانی نابود می شوند که پیشوایان هدایت و پیشوایان کفر را مساوی قرار داده اند، و گفتند: همانا فرمان برداری از هر کس که در جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته باشد، واجب است. خواه نیکوکار باشد یا بدکار. پس نابودی شان پیش از آن فرارسید .

خداوند سبحان فرمود: {پس آیا مسلمانان را مانند مجرمان قرار می دهیم؟ شما را چه می شود و چگونه داوری می کنید؟} - . قلم / ۳۵ - و نیز خداوند متعال فرمود: {آیا نابینا با بینا برابر است یا تاریکی و نور برابر است؟} - . رعد / ۱۶ - پس درباره کسانی از پیشوایان کفر که آن ها را به نام پیشوایان هدایت نامیده اند و چیزی را که خداوند به اهل حق بخشیده به زور گرفته

اند، و اهل گمراهی را در ستمشان یاری نموده اند فرمود: {این ها تنها نام هایی است که شما و پدرانتان نام گذاری کرده اید، خداوند نیرویی برای آن قرار نداده است} - .[۳] اعراف / ۷۱ -

پس خداوند سبحان آن ها را از افتراء بزرگی که به همه اهل ایمان بستند آگاه می کند و می فرماید: {همانا تنها کسانی نسبت دروغ می بندند که به نشانه های خدا ایمان ندارند.} - . نحل / ۱۰۵ -

و سخن خداوند متعال که {و چه کسی گمراه تر است از آن کس که بدون هدایتی از جانب خداوند از میل درونی خود پیروی می کند؟} - . قصص / ۵۰ -

و یا این سخن خداوند سبحان: {آیا کسی که مؤمن است با آن کس که فاسق است برابر است؟ آن ها برابر نیستند.} - . سجده / ۱۸ -

و یا این فرموده خداوند {آیا کسی که از سوی پروردگارش دلیل روشنی دارد با آن کس که نابیناست برابرند؟} - . صدر آیه در سوره محمد صلی الله علیه و آله است به این صورت: «أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ کَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ» و ذیل آن در سوره رعد است به این صورت: «أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمی إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ» و ظاهرا بین این دو آیه سقطی از جانب نسّاخ روی داده است. -

پس خداوند متعال تفاوت میان حق و باطل را در بسیاری از آیات قرآن آشکار فرموده و پس از بیان و برهان، بهانه ای برای بندگان در مخالفت فرمان او باقی نمی ماند و آن ها را در اشتباه و گمراهی باقی نمی گذارد. و به راستی که مردم پس از پیامبرشان در اختلاف و دوگانگی و پراکندگی کار مسلمانان و دشمنی با جانشینان پیامبر شتاب کردند، پس از آنکه پاداش اطاعت و مجازات نافرمانی برایشان آشکار شده بود و از هوس های خود پیروی نمودند و آنچه را خداوند و پیامبرش دستور داده بودند ترک کردند. خداوند متعال فرمود: {و پیروان کتاب تنها پس از آنکه دلیل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند،} - . بینه / ۴ -

سپس برتری مؤمنان را آشکار نموده و فرمود: {همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند آن ها همان برترین مردم هستند.} - .[۲] بینه / ۷ - سپس کرامتی را که برای آنان آماده کرده بود و آنچه را برای مشرکان و نافرمانان آمده کرده بود و عذاب و مجازاتی را که برای سرکشان از دوستان او مهیا نموده بود بیان فرمود. پس ویژگی های هدایت یافتگان را از ویژگی های سرکشان جدا کرد و آن را در میان بسیاری از آیات کتابش مسطور فرمود. و به همین دلیل خداوند متعال فرمود: {پس آیا در قرآن تدبر نمی کنند یا بر دل هایشان قفل خورده است؟} - .[۳] محمد / ۲۴ -

پس روشن است که پیشوا کسی است که این ویژگی را از جانب خداوند عز و جل داشته باشد و اطاعت او برای امت واجب است، کسی که به اندازه چشم بر هم زدنی به خداوند شرک نورزیده باشد و هیچ نافرمانی کوچک و بزرگی از او سر نزده باشد. یا از کسانی نباشد که بیشتر عمر و روزهای زندگانی خود را با پرستش بت ها سپری کرده اند، و سپس ایمان را آشکار داشته و نفاق خود را پنهان کرده اند. و آیا موجود حکیم می تواند به وسیله ناپاک، پلیدی را بزداید؟ و کسی که خود حدود

بسیاری را بر گردن دارد حدود را بر امت جاری سازد؟ و خداوند سبحان می فرماید: {آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خویشتن را فراموش می کنید در حالی که شما کتاب را تلاوت می کنید؟ پس آیا نمی اندیشید؟} - . بقره / ۴۴ - آیا خداوند عز و جل با این آیه به پیامبرش دستور نمی دهد که پیمانی را که درباره جانشینش با او بسته و آشکار ساختن امامت و ولایت او به مردن برساند؟ {ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت بر تو فرو فرستاده شده به مردم برسان، و اگر چنین نکنی پیامبری خود را به انجام نرسانده ای .

و خداوند تو را از مردم نگاه می دارد.} - . مائده / ۶۷ - پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه را شنیده بود به مردم رساند و دانست که شیاطین به سوی ابلیس جمع شده اند و می گویند: آیا تو به ما نگفتی هنگامی که محمد از دنیا برود امتش پراکنده شده و سنتش از بین می رود و کتابی که او آورده به این مطلب گواهی می دهد و می گوید: {و محمد تنها پیامبر است که پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند، پس اگر او بمیرد یا از دنیا برود شما به گذشته خود بازمی گردید؟} - . آل عمران / ۱۴۴ - پس این چگونه خواهد بود در حالی که او برای امتش راهنما و نشانه ای قرار داده و پیشوایی برایشان تعیین نموده است؟ پس ابلیس گفت: نگران نباشید، چرا که امتش پیمان او را می شکنند و پس از او به جانشینش خیانت می کنند و به اهل بیتش ستم روا می دارندو به خاطر غلبه دوستی دنیا در دل هایشان و از روی استکبار و غرور و جای گیری تعصب و کینه ها در سینه هایشان در این کار سستی می کنند. پس خداوند متعال آیه نازل کرد: {و همانا ابلیس گمان خود را به باور آنان رساند، پس همه به جز گروه اندکی از مؤمنان از او پیروی کردند.} - . سبأ / ۲۰ -

**[ترجمه]

بيان

بِاللَّغْوِ فِی أَیْمانِکُمْ قال فی المجمع هو ما یجری علی عاده الناس من قول لا و الله و بلی و الله من غیر عقد علی یمین یقتطع بها مال أو یظلم بها أحد و هو المروی عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیهما السلام و قیل هو أن یحلف و هو یری أنه صادق ثم تبین أنه کاذب فلا إثم علیه و لا کفاره و قیل هو یمین الغضب لا یؤاخذ بالحنث فیها و قال مسروق کل یمین لیس له الوفاء بها فهی لغو و لا تجب فیها کفاره بِما کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ أی بما عزمتم و قصدتم لأن کسب القلب العقد و النیه و فیه حذف أی من أیمانکم و قیل بأن تحلفوا کاذبین أو علی باطل انتهی (۲).

و الاستدلال بآیه التفکر لأنه من فعل القلب و کذا التدبر فإن قوله تعالی أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أی أ فلا یتصفحونه و ما فیه من المواعظ و الزواجر حتی لا یجسروا علی المعاصی و ما فیه من الدلائل و البراهین علی جمیع أصول الدین فیرتدعوا عن الکفر بها أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها لا یصل إلیها ذکر و لا ینکشف لها أمر و قیل أم منقطعه و معنی الهمزه فیه التقریر و تنکیر القلوب لأن المراد قلوب بعض منهم أو للإشعار بأنها لإبهام أمرها فی القساوه أو لفرط جهالتها و نکرها کأنها مبهمه منکوره و إضافه الأقفال إلیها للدلاله علی أقفال مناسبه لها مختصه بها لا تجانس الأقفال المعهوده.

وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ أی عن الاعتبار و المعنی لیس الخلل فی مشاعرهم

۱- ۱. سبأ: ۲۰.

۲- ۲. مجمع البيان ج ۲ ص ۳۲۳.

و إنما إيفت عقولهم (۱)

باتباع الهوی و الانهماک فی التقلید و ذکر الصدور للتأکید سَلامٌ عَلَیْکُمْ قیل متارکه لهم و تودیع و دعاء لهم بالسلامه عما هم فیه لاـ نَبْتَغِی الْجاهِلِینَ أی لا نطلب صحبتهم و لا نریدها قوله وَ یَنْعِهِ أی نضجه یقال ینع الثمر کمنع و ضرب ینعا و ینعا و ینوعا حان قطافه قوله علیه السلام قال الله تعالی فَإِنَّها لا تَعْمَی ذکر الآیه هنا بعد ذکرها سابقا للاستشهاد بأن الإبصار و العمی یطلقان فی أبصار الرءوس و أبصار القلوب.

قوله من تأمل الآیات أی آیات القرآن أو آیاته فی الآفاق و الأنفس زادَهُمْ هُدیً قیل أی زادهم الله بالتوفیق و الإلهام أو قول الرسول وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ أی بین لهم ما یتقون أو أعانهم علی تقواهم أو أعطاهم جزاءها

**[ترجمه]«باللغو فی أیمانکم» در مجمع گفته است: آن چیزی است که بر حسب عادت بر زبان مردم می آید و می گویند: «نه به خدا، و بله به خدا»، بدون اینکه قصد سوگند داشته باشند تا مالی را از کسی بگیرند یا به کسی ستم کنند. و این از أبوجعفر و أبوعبد الله علیهما السلام روایت شده است، و گفته شده به این معناست که سوگند خورد و گمان کند راست می گوید، سپس مشخص شود که او دروغ می گفته است، پس گناهی بر او نیست و کفاره ای بر عهده اش قرار نمی گیرد. و گفته شده سوگند در حال خشم است، برای شکستن این سوگند مؤاخذه نمی شود. و مسروق گفته است: هر سوگندی که به آن پایبند نباشد لغو است و کفاره برای آن واجب نیست. «بما کسبت قلوبکم» یعنی با آنچه تصمیم به انجام آن گرفته اید، چرا که تصمیم و نیت از دریافت های قلب است. و در آن حذف وجود دارد، یعنی از سوگندهایتان، و گفته شده به اینکه سوگند به دروغ یا باطلی خورده باشید. پایان.

و استدلال به آیه تفکر به این دلیل است که آن از کارهای قلب است، و تدبر نیز چنین است، پس فرموده خداوند متعال: پس آیا در قرآن نمی اندیشند یعنی آیا در آن و اندرزها و انذارهای آن تورق نمی کنند، تا جرأت نافرمانی پیدا نکنند، و دلیل ها وبرهان های آن را درباره همه اصول دین جویا نمی شوند تا از کفر به آن ها دور بمانند. یا اینکه بر دل هایشان قفل خورده است که هیچ یادی به آن نمی رسد و هیچ مطلبی برایش روشن نمی شود؟ و گفته شده: «أم» منقطعه است، و معنای همزه در آن برای تثبیت و انکار دل هاست. چرا که منظور دل های برخی از آنان است. یا برای اشاره به روشن نبودن کار آن در سخت دلی، یا نادانی و ناپسندی بی اندازه آن، گویا اینچنین است که ناشناخته و مبهم است. و اضافه «الأقفال» به آن برای راهنمایی به قفل های مناسب و مخصوص آن هاست که نسبتی با قفل های معمول ندارد.

«و لکن تعمی القلوب» یعنی از عبرت گرفتن، و معنا این می شود که اشکال در اعضای حسی آن ها نیست، بلکه عقل هایشان با پیروی از هوس و غوطه ور شدن در تقلید آفت زده شده است. و ذکر صدور برای تأکید است. «سلام علیکم» گفته شده برای دور کردن و وداع است، و دعا برای سلامتی یافتن از چیزی است که مبتلای آن هستند. «لاـ نبتغی الجاهلین» یعنی همنشینی آن ها را نمی خواهیم و به دنبال آن نیستیم. «و ینعه» یعنی رسیدن و پربار شدن آن، گفته می شود: «ینع الثمر» مانند «منع و ضرب، ینعا و ینعا و ینوعا». یعنی زمان برداشت آن فرا رسید. سخن امام علیه السلام: «خداوند فرمود: پس همانا نابینا نشده است» این آیه را پس از آنکه پیش تر آورده بود، در اینجا بیان کرده است تا به وسیله آن گواهی بگیرد که بینا بودن و نابینایی برای دیده سر و دیده دل به کار می رود.

این سخن که: «من تأمل الآیات» یعنی آیات قرآن، یا نشانه های او در آفاق و جان ها، «زادهم هدی» گفته شده یعنی خداوند توفیق و الهام خود یا سخن پیامبر را بر آنان افزون کند، «و آتاهم تقواهم» یعنی آنچه را از آن پروا دارند برایشان آشکار سازد. یا آنان را در پرهیزکاری یاری کند، یا پاداش آن را به ایشان عطا کند .

**[ترجمه]

«۳۰»

کا، [الکافی] عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ آدَمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أُنَاساً تَکَلَّمُوا فِی هَذَا الْقُرْآنِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ ذَلِکَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَقُولُ هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ (۲) الْآیَهَ فَالْمَنْسُوخَاتُ مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ وَ الْمُحْکَمَاتُ مِنَ النَّاسِخَاتِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ نُوحاً إِلَی قَوْمِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِیعُونِ (۳) ثُمَّ دَعَاهُمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَحْدَهُ وَ أَنْ یَعْبُدُوهُ وَ لَا یُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً ثُمَّ بَعَثَ الْأَنْبِیَاءَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ عَلَی ذَلِکَ إِلَی أَنْ بَلَغُوا مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله فَدَعَاهُمْ إِلَی أَنْ یَعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا یُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ قَالَ شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللَّهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی

۱- ۱. یقال: آف القوم و أوفوا و ایفوا: دخلت علیهم آفه و هو مئوف.

۲- ۲. آل عمران: ۷.

۳- ۳. نوح: ۳.

إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱) فَبَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ إِلَى قَوْمِهِمْ بِشَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْإِقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَنْ آمَنَ مُخْلِصاً وَ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّهَ بِذَلِكَ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ يُعَذِّبُ عَبْداً حَتَّى يُغَلِّظَ عَلَيْهِ فِي الْقَتْلِ وَ الْمَعَاصِي الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِهَا النَّارَ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا فَلَمَّا اسْتَجَابَ لِكُلِّ نَبِيٍّ مَنِ اسْتَجَابَ لَهُ مِنْ قَوْمِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ جَعَلَ لِكُلِّ نَبِيٍّ مِنْهُمْ شِرْعَهً وَ مِنْهَاجاً وَ الشِّرْعَهُ وَ الْمِنْهَاجُ سَبِيلٌ وَ سُنَّهٌ وَ قَالَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْكَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ (۲) وَ أَمَرَ كُلَّ نَبِيٍّ بِالْأَخْذِ بِالسَّبِيلِ وَ السُّنَّهِ وَ كَانَ مِنَ السَّبِيلِ وَ السُّنَّهِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا مُوسَى علیه السلام أَنْ جَعَلَ عَلَيْهِمُ السَّبْتَ وَ كَانَ مِنْ أَعْظَمِ السَّبْتِ وَ لَمْ يَسْتَحِلَّ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ مِنْ خَشْيَهِ اللَّهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّهَ وَ مَنِ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهِ وَ اسْتَحَلَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الْعَمَلِ الَّذِي نَهَاهُ اللَّهُ عَنْهُ فِيهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّارَ وَ ذَلِكَ حَيْثُ اسْتَحَلُّوا الْحِيتَانَ وَ احْتَبَسُوهَا وَ أَكَلُوهَا يَوْمَ السَّبْتِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَشْرَكُوا بِالرَّحْمَنِ وَ لَا شَكُّوا فِي شَيْءٍ مِمَّا جَاءَ بِهِ مُوسَى علیه السلام قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَهً خاسِئِينَ (۳) ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ عِيسَى علیه السلام بِشَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْإِقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ شِرْعَهً وَ مِنْهَاجاً فَهَدَمَتِ السَّبْتَ الَّذِي أُمِرُوا بِهِ أَنْ يُعَظِّمُوهُ قَبْلَ ذَلِكَ وَ عَامَّهَ مَا كَانُوا عَلَيْهِ مِنَ السَّبِيلِ وَ السُّنَّهِ الَّتِي جَاءَ بِهَا مُوسَى فَمَنْ لَمْ يَتَّبِعْ سَبِيلَ عِيسَى أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ وَ إِنْ كَانَ الَّذِي جَاءَ بِهِ النَّبِيُّونَ جَمِيعاً أَنْ لَا يُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئاً ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَ هُوَ بِمَكَّهَ عَشْرَ سِنِينَ فَلَمْ يَمُتْ بِمَكَّهَ فِي تِلْكَ الْعَشْرِ سِنِينَ أَحَدٌ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّهَ بِإِقْرَارِهِ وَ هُوَ إِيمَانُ التَّصْدِيقِ وَ لَمْ يُعَذِّبِ اللَّهُ أَحَداً مِمَّنْ مَاتَ وَ هُوَ

۱- ۱. الشوری: ۱۳.

۲- ۲. النساء: ۱۶۳.

۳- ۳. البقره: ۶۲.

مُتَّبِعٌ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله عَلَی ذَلِکَ إِلَّا مَنْ أَشْرَکَ بِالرَّحْمَنِ.

وَ تَصْدِیقُ ذَلِکَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَیْهِ فِی سُورَهِ بَنِی إِسْرَائِیلَ بِمَکَّهَ وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِلَی قَوْلِهِ تَعَالَی إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً(۱) أَدَبٌ وَ عِظَهٌ وَ تَعْلِیمٌ وَ نَهْیٌ خَفِیفٌ وَ لَمْ یَعِدْ عَلَیْهِ وَ لَمْ یَتَوَاعَدْ عَلَی اجْتِرَاحِ شَیْ ءٍ مِمَّا نَهَی عَنْهُ وَ أَنْزَلَ نَهْیاً عَنْ أَشْیَاءَ حَذَّرَ عَلَیْهَا وَ لَمْ یُغَلِّظْ فِیهَا وَ لَمْ یَتَوَاعَدْ عَلَیْهَا وَ قَالَ وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَهَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیَّاکُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبِیراً وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَهً وَ ساءَ سَبِیلًا وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً(۲) وَ أَنْزَلَ فِی وَ اللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی فَأَنْذَرْتُکُمْ ناراً تَلَظَّی لا یَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَی الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلَّی (۳) فَهَذَا مُشْرِکٌ وَ أَنْزَلَ فِی إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ یَدْعُوا ثُبُوراً وَ یَصْلی سَعِیراً إِنَّهُ کانَ فِی أَهْلِهِ مَسْرُوراً إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ یَحُورَ بَلی (۴) فَهَذَا مُشْرِکٌ وَ أَنْزَلَ فِی تَبَارَکَ کُلَّما أُلْقِیَ فِیها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ قالُوا بَلی قَدْ جاءَنا نَذِیرٌ فَکَذَّبْنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَیْ ءٍ(۵) فَهَؤُلَاءِ مُشْرِکُونَ وَ أَنْزَلَ فِی الْوَاقِعَهِ وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ

۱- ۱. أسری: ۲۳- ۳۰.

۲- ۲. أسری: ۳۱- ۳۹.

۳- ۳. اللیل: ۱۴- ۱۶.

۴- ۴. الانشقاق: ۱۰- ۱۴.

۵- ۵. الملک: ۸- ۹.

الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ (۱) فَهَؤُلَاءِ مُشْرِكُونَ وَ أَنْزَلَ فِي الْحَاقَّةِ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ فَيَقُولُ يا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتابِيَهْ وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِيَهْ يا لَيْتَها كانَتِ الْقاضِيَةَ ما أَغْنى عَنِّي مالِيَهْ إِلَى قَوْلِهِ إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۲) فَهَذَا مُشْرِكٌ وَ أَنْزَلَ فِي طسم وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغاوِينَ وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَ الْغاوُونَ وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (۳) جُنُودُ إِبْلِيسَ ذُرِّيَّتُهُ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَ قَوْلُهُ وَ ما أَضَلَّنا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۴) يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ اقْتَدَوْا بِهِمْ هَؤُلَاءِ فَاتَّبَعُوهُمْ عَلَى شِرْكِهِمْ وَ هُمْ قَوْمُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله لَيْسَ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصارَى أَحَدٌ وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ (۵) كَذَّبَ أَصْحابُ الْأَيْكَهِ(۶) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ(۷) لَيْسَ هُمُ الْيَهُودُ الَّذِينَ قَالُوا عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ لَا النَّصارَى الَّذِينَ قَالُوا الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ سَيُدْخِلُ اللَّهُ الْيَهُودَ وَ النَّصارَى النَّارَ وَ يُدْخِلُ كُلَّ قَوْمٍ بِأَعْمَالِهِمْ وَ قَوْلُهُمْ وَ ما أَضَلَّنا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ إِذْ دَعَوْنَا إِلَى سَبِيلِهِمْ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمْ حِينَ جَمَعَهُمْ إِلَى النَّارِ قالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ وَ قَوْلُهُ كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيها جَمِيعاً(۸) بَرِئَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ لَعَنَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً يُرِيدُ بَعْضُهُمْ أَنْ يُحَجِّجَ بَعْضاً رَجَاءَ الْفَلْجِ فَيُفْلِتُوا مِنْ عَظِيمِ مَا نَزَلَ بِهِمْ وَ لَيْسَ بِأَوَانِ بَلْوَى وَ لَا اخْتِبَارٍ وَ لَا قَبُولِ مَعْذِرَةٍ وَ لَا حِينَ نَجَاةٍ وَ الْآيَاتُ وَ أَشْبَاهُهُنَّ مِمَّا نَزَلَ بِهِ بِمَكَّهَ وَ لَا يُدْخِلُ اللَّهُ النَّارَ إِلَّا مُشْرِكاً

۱- ۱. الواقعه: ۹۲- ۹۴.

۲- ۲. الحاقّه: ۲۵- ۳۳.

۳- ۳. الشعراء: ۹۱- ۹۵.

۴- ۴. الشعراء: ۹۹.

۵- ۵. ص: ۱۲.

۶- ۶. الشعراء: ۱۷۶.

۷- ۷. الشعراء: ۱۶۰.

۸- ۸. الأعراف: ۳۸، مع تقديم و تأخير.

فَلَمَّا أَذِنَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ صلى الله علیه و آله فِی الْخُرُوجِ مِنْ مَکَّهَ إِلَی الْمَدِینَهِ بَنَی الْإِسْلَامَ عَلَی خَمْسٍ شَهَادَهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ إِقَامِ الصَّلَاهِ وَ إِیتَاءِ الزَّکَاهِ وَ حِجِّ الْبَیْتِ وَ صِیَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ الْحُدُودَ وَ قِسْمَهَ الْفَرَائِضِ وَ أَخْبَرَهُ بِالْمَعَاصِی الَّتِی أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَیْهَا وَ بِهَا النَّارُ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا وَ أَنْزَلَ فِی بَیَانِ الْقَاتِلِ وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً(۱) وَ لَا یَلْعَنُ اللَّهُ مُؤْمِناً قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْکافِرِینَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِیراً خالِدِینَ فِیها أَبَداً لا یَجِدُونَ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً(۲) وَ کَیْفَ یَکُونُ فِی الْمَشِیَّهِ وَ قَدْ أَلْحَقَ بِهِ حِینَ جَزَاهُ جَهَنَّمَ الْغَضَبَ وَ اللَّعْنَهَ وَ قَدْ بَیَّنَ ذَلِکَ مَنِ الْمَلْعُونُونَ فِی کِتَابِهِ وَ أَنْزَلَ فِی مَالِ الْیَتِیمِ مَنْ أَکَلَهُ ظُلْماً إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً(۳) وَ ذَلِکَ أَنَّ آکِلَ مَالِ الْیَتِیمِ یَجِی ءُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ النَّارُ تَلْتَهِبُ فِی بَطْنِهِ حَتَّی یَخْرُجَ لَهَبُ النَّارِ مِنْ فِیهِ یَعْرِفُ أَهْلُ الْجَمْعِ أَنَّهُ آکِلُ مَالِ الْیَتِیمِ وَ أَنْزَلَ فِی الْکَیْلِ وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ وَ لَمْ یَجْعَلِ الْوَیْلَ لِأَحَدٍ حَتَّی یُسَمِّیَهُ کَافِراً قَالَ اللَّهُ تَعَالَی فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۴) وَ أَنْزَلَ فِی الْعَهْدِ إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ

اللَّهُ وَ لا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ (۵) وَ الْخَلَاقُ النَّصِیبُ فَمَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ فِی الْآخِرَهِ فَبِأَیِّ شَیْ ءٍ یَدْخُلُ الْجَنَّهَ وَ أَنْزَلَ بِالْمَدِینَهِ الزَّانِی لا یَنْکِحُ إِلَّا زانِیَهً أَوْ مُشْرِکَهً وَ الزَّانِیَهُ لا یَنْکِحُها إِلَّا زانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ (۶) فَلَمْ یُسَمِّ اللَّهُ الزَّانِیَ مُؤْمِناً وَ لَا الزَّانِیَهَ مُؤْمِنَهً وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَیْسَ یَمْتَرِی فِیهِ أَهْلُ الْعِلْمِ أَنَّهُ قَالَ لَا یَزْنِی الزَّانِی حِینَ یَزْنِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا یَسْرِقُ السَّارِقُ حِینَ یَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِکَ خُلِعَ عَنْهُ الْإِیمَانُ

۱- ۱. النساء: ۹۳.

۲- ۲. الأحزاب: ۶۴ و ۶۵.

۳- ۳. النساء: ۱۶۹.

۴- ۴. مریم: ۳۷.

۵- ۵. آل عمران: ۷۷.

۶- ۶. النور: ۳.

كَخَلْعِ الْقَمِيصِ.

وَ أَنْزَلَ بِالْمَدِينَهِ وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَهً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَهً أَبَداً وَ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١) فَبَرَأَ اللَّهُ مَا كَانَ مُقِيماً عَلَى الْفِرْيَهِ مِنْ أَنْ يُسَمَّى بِالْإِيمَانِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ (٢) وَ جَعَلَهُ اللَّهُ مُنَافِقاً قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ الْمُنافِقِينَ هُمُ الْفاسِقُونَ (٣) وَ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَوْلِيَاءِ إِبْلِيسَ قَالَ إِلَّا إِبْلِيسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (۴) وَ جَعَلَهُ اللَّهُ مَلْعُوناً فَقَالَ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۵) وَ لَيْسَتْ تَشْهَدُ الْجَوَارِحُ عَلَى مُؤْمِنٍ إِنَّمَا تَشْهَدُ عَلَى مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَهُ الْعَذَابِ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا(۶) وَ سُورَهُ النُّورِ أُنْزِلَتْ بَعْدَ سُورَهِ النِّسَاءِ وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي سُورَهِ النِّسَاءِ وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفاحِشَهَ مِنْ نِسائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَهً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا(٧) وَ السَّبِيلُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ (٨) سُورَهٌ أَنْزَلْناها وَ فَرَضْناها وَ أَنْزَلْنا فِيها آياتٍ بَيِّناتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ الزَّانِيَهُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَهٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ

ص: ۹۰

۱- ۱. النور: ۴.

۲- ۲. السجده: ۱۸.

۳- ۳. براءه: ۶۷.

۴- ۴. الكهف: ۵۰.

۵- ۵. النور: ۲۳ و ۲۴.

۶- ۶. أسرى: ۷۱ و صدره: فمن أوتى كتابه إلخ.

۷- ۷. النساء: ۱۴.

۸- ۸. النور: ۱ و ۲.

وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱).

**[ترجمه]الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: مردمی ندانسته درباره این قرآن سخن گفتند. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: {اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. پاره ای از آن، آیات محکم است که اساس کتابند؛ و پاره ای دیگر متشابهاتند. اما کسانی که در دل هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن از متشابه آن پیروی می کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا نمی داند...} - . آل عمران / ۷ - پس آیات نسخ شده از آیات متشابهات است و آیات محکم از آیات نسخ کننده است. خداوند عز و جل نوح را به سوی قومش برانگیخت که {خدا را پرستش کنید و از او پروا نمایید و از من اطاعت کنید.} - . نوح / ۳ -

سپس آنان را به خداوند یکتا فراخواند که او را بپرستید و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهید. سپس انبیاء علیه السلام را بر همین روش برانگیخت تا اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید و آن حضرت مردم را دعوت نمود که خدا را پرستش کنند و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهند. و خداوند فرموده است: {برای شما آیینی مقرر نمود که نوح را بدان سفارش کرده بود. و آنچه را که ما به تو وحی نمودیم و آنچه را که ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی نکنید. بر مشرکان گران می آید آنچه که تو آنان را بدان فرا می خوانی. خداوند برای این کار هر کسی را که بخواهد بر می گزیند. و کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می کند.} - . شوری / ۱۳ -

پس خداوند پیامبران را به سوی قومشان فرستاد تا مردم گواهی دهند که خدایی جز خداوند یگانه نیست و به آنچه که آنان از جانب خداوند آورده اند، اقرار نمایند. پس هر کس که خالصانه ایمان آورد و بر ایمان خود از دنیا رفت، خداوند به واسطه آن او را وارد بهشت می کند زیرا که خداوند به بندگان ستم روا نمی دارد. و خداوند بنده ای را عذاب نمی کند مگر اینکه در مورد قتل و گناهانی که خداوند بر مرتکبین آن ها جهنم را واجب ساخته است، بر او سخت گیری نماید. و چون مؤمنان از هر قومی دعوت پیامبر خود را پذیرفتند، خداوند برای هر پیامبری آیین و روشی قرار داد. و آیین و روش همان راه و سنت است. خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: {همانا ما به تو وحی نمودیم، همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی نمودیم} - . نساء / ۱۶۳ - و

خداوند به هر پیامبری دستور داد که به راه و روش و سنت چنگ بزنند. و راه روشی که موسی را به تمسک بدان امر نمود این بود که بزرگداشت روز شنبه را برای آنان قرار داد. و هر کس روز شنبه را بزرگ می داشت و از ترس خداوند به خود جرأت نمی داد که آن (صید نمودن ماهی) را انجام دهد، خداوند او را وارد بهشت نماید و هر کس حق آن روز را نادیده گیرد و کاری را که خداوند در آن روز نهی نموده و حرام کرده است حلال شمرد، خداوند عز و جل او را وارد آتش سازد. و این زمانی بود که آنان در روز شنبه [صید] ماهی را حلال شمردند و آن ها را حبس نموده و خوردند. خداوند بر آنان خشم گرفت بدون اینکه آنان چیزی را برای خداوند شریک گرفته و در چیزی که موسی از جانب خداوند آورده بود، تردید نمایند. خداوند عز و جل فرموده است: {و کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند نیک شناختید، پس ایشان را گفتیم: «بوزینگانی طردشده باشید»} - . بقره / ۶۵ -

سپس خداوند عیسی را فرستاد تا مردم گواهی دهند که خدایی جز خداوند یگانه نیست و به آنچه که او از جانب خداوند

آورده بود، اقرار نمایند. و خداوند برای آنان آیین وروشی قرار داد که [آیینِ] بزرگداشت روز شنبه که پیش از این بدان امر شده بود و تمامی روش ها و سنتی که موسی آورده بود، را برانداخت. پس هر کس که از روش عیسی پیروی نکند، خداوند او را وارد آتش می کند اگرچه آنچه که تمامی پیامبران آورده اند این است که برای خداوند چیزی را شریک نگیرند. سپس خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت و او ده سال در مکه بود. پس هر کس در این ده سال در مکه از دنیا رفت در حالی که گواهی داده بود که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداوند است، خداوند او را با آن اقرارش که همان ایمان باور و تصدیق بود، به بهشت برد. و خداوند هیچ یک از مردگان که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروی نموده بودند را کیفر نکرد مگر کسی که به خداوند رحمان شرک ورزیده بود. و مصداق آن هم آیه ای است که خداوند در مکه در سوره بنی اسرائیل بر وی نازل نمود: {و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر خود نیکی کنید ... همانا او به بندگانش آگاه و بینا است} -.[۱] اسراء / ۲۳ - ۳۰ -

این فرمایش خداوند ادب و اندرز و آموزش و نهی سبک است و در مقابل آن وعده ای نداده است. و در مقابل ارتکاب چیزی از آنچه که نهی نموده بود، تهدیدی ننمود. و در مورد چیزهایی که از آن پروا داده بود، نهی نمود و در مورد آن ها سخت گیری ننمود و تهدیدی هم نکرد. و فرمود: {و از بیم تنگدستی فرزندان خود را نکشید. ماییم که به آن ها و شما روزی می دهیم. همانا، کشتن آنان خطایی بزرگ است. و به زنا نزدیک نگردید، زیرا که آن زشت و شیوه ای ناپسند است و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق نکشید، و هر کس از روی ستم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده ایم، پس نباید در قتل زیاده روی کند، زیرا او یاری شده است. و به مال یتیم - جز به بهترین وجه - نزدیک نشوید تا به رشد برسد، و به پیمان خود وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد. و چون پیمانه می کنید، پیمانه را تمام دهید، و با ترازوی درست بسنجید که این بهتر و نیک فرجام تر است. و چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن، زیرا ازگوش و چشم و قلب بازخواست خواهد شد. و در زمین با تکبر راه نرو زیرا که هرگز نمی توانی زمین را بشکافی و در بلندی به کوه ها نمی توانی برسی. همه این ها بدش نزد پروردگار تو ناپسندیده است. این از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است، و با خدای یگانه معبودی دیگر قرار نده، و گرنه حسرت زده و رانده شده در جهنم افکنده خواهی شد.} -. اسراء / ۳۱ - ۳۹ -

و در سوره «لیل» چنین نازل فرموده است: {پس شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم دادم که جز نگون بخت ترین مردم در آن وارد نشود همان کس که تکذیب کرد و روی برتافت.} -.[۳] لیل / ۱۴ - ۱۶ -

پس چنین شخصی مشرک است. و در سوره انشقاق چنین نازل نمود: {و اما کسی که کارنامه اش از پشت سرش به او داده شود، مرگ خود را می طلبد، و در آتشِ افروخته وارد می شود. او در میان خانواده خود شادمان بود. و می پنداشت که هرگز برنخواهد گشت.} -. انشقاق / ۱۰ - ۱۴ -

پس چنین شخصی مشرک است. و در سوره تبارک چنین نازل فرمود: {هر بار که گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانان آن از آنان می پرسند: «مگر بیم دهنده ای برای شما نیامد؟ گویند: «آری؛ بیم دهنده ای به سوی ما آمد ولی ما تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی نازل نکرده است.} -. ملک / ۸ - ۹ -

پس اینان مشرک هستند. و در سوره واقعه چنین نازل فرموده است: {ولی اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد، پس با آبی

جوشان پذیرایی خواهد شد و در جهنم خواهد افتاد} – . واقعه / ۹۲ – ۹۴ –

پس اینان مشرک هستند. و در سوره حاقه چنین نازل فرموده است: {و امّا کسی که کارنامه اش به دست چپش داده شود، گوید: ای کاش کتابم را دریافت نکرده بودم. و از حساب خود خبردار نشده بودم. ای کاش مرگ پایان کار بود. مالم برایم سودی نبخشید، تا آنجا که فرمود: چرا که او به خدای بزرگ ایمان نمی آورد.} – . الحاقه / ۲۵ – ۳۳ – و در سوره شعراء چنین نازل فرمود: {و جهنّم برای گمراهان نمودار شده و به آنان گفته می شود: آنچه جز خدا می پرستیدید کجایند؟ آیا شمارا یاری می کنند یا خودشان یاری می شوند؟ پس آن ها و همه گمراهان و همه سپاهیان ابلیس در آن آتش افکنده می شوند} – . شعراء / ۹۱ – ۹۵ –

سپاهیان ابلیس نسل او از شیطان هستند. و مراد از این سخن خداوند: {و ما را جز مجرمان گمراه نساختند.} – . شعراء / ۹۹ –

مشرکین هستند که آنان به ایشان اقتدا نمودند و از آنان در شرکشان پیروی کردند و آنان قوم محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند که هیچ کسی از یهود و نصاری در میان آن ها نیست و شاهد آن هم این سخن خداوند عزوجل است: {و پیش از آنان قوم نوح تکذیب کردند.} – . ص / ۱۲ – و {اصحاب اَیکه تکذیب کردند.} – . شعراء / ۱۷۶ –

و {قوم لوط تکذیب کردند.} – . شعراء / ۱۶۰ –

آنان یهودیانی نبودند که گفتند: عزیز فرزند خداوند است، بود و نصارایی نبودند که گفتند: مسیح فرزند خداوند است. خداوند یهود و نصاری را وارد آتش خواهد نمود. و هر قومی را به سبب کردارشان وارد آتش می کند. و سخن آنان که می گویند: {جز مجرمین ما را گمراه نکرد.} – . شعراء / ۹۹ –

یعنی هنگامی که ما را به آیین خود دعوت کردند. و خداوند درباره آنان – آن زمان که آنان را در آتش گرد می آورد – چنین می فرماید: {پیروانشان درباره پیشوایانشان می گویند: «پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند، پس عذابی دو چندان از آتش به آنان بده.» و نیز می فرماید: هر بار که امّتی در آتش درآید، هم کیشان خود را لعنت کند، تا وقتی که همگی در آن به هم بپیوندند} – . اعراف / ۳۸، با تقدیم و تأخیر – برخی از برخی دیگر بیزاری جسته و برخی نیز برخی دیگر را لعنت می کنند. برخی می خواهند به امید مغلوب ساختن دیگری مجادله کنند تا از گرفتاری بزرگی که بدان دچار گشته اند، رهایی یابند. در حالی که آن وقت، وقت آزمایش و امتحان و پذیرش عذر و هنگام نجات نیست. این آیات و آیات مشابه آن در مکه نازل شده اند. و خداوند جز مشرک را وارد جهنم نمی کند.

آن هنگام که خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم اذن داد که از مکه به مدینه رود، اسلام را بر پنج چیز بنا نمود: گواهی دادن به اینکه خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست. و برپا داشتن نماز و ادای زکات و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان . و خداوند [احکام] حدود و تقسیم ارث را بر او نازل نمود و او را از گناهانی که خداوند به موجب آن ها آتش را بر مرتکبین آن ها واجب ساخته است آگاه نمود. خداوند در مورد قاتل چنین نازل نمود: {و هر کس از روی عمد مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود؛ و خدا بر او خشم

می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.} - . نساء / ۹۳ -

در حالی که خداوند مؤمنی را مورد لعنت قرار نمی دهد. خداوند عزوجل می فرماید: {خدا کافران را لعنت کرده و برای آن ها آتش فروزانی آماده کرده است که در آن ماندگار هستند و دوست و یاوری نمی یابند.} - . احزاب / ۶۴ - ۶۵ -

چگونه ممکن است [امر قاتل موکول] به مشیت خداوند باشد در حالی که خداوند جهنم را جزای او قرار داده و او را مورد غضب و لعن خود قرار داده است. و خداوند بیان نموده که چه کسانی در کتابش مورد لعن قرار گرفته اند. و درباره کسی که از روی ستم مال یتیم بخورد چنین نازل نموده است: {کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند، و به زودی در آتشی افروخته وارد خواهد شد} - . نساء / ۱۰ -

زیرا کسی مال یتیم خورد، در روز قیامت در حالی می آید که آتش در شکمش شعله ور است و زبانه آتش از دهانش خارج می شود تا اینکه تمام حاضران او را می شناسند که او مال یتیم خورده است. و راجع به پیمانه چنین نازل نمود: {وای بر کم فروشان.} - . مطففین / ۱ -

و خداوند «وای» را جز برای کسانی که از آنان به عنوان کافر نام برده، قرار نداده است. خداوند عز و جل فرموده است: {پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روز بزرگ} - . مریم / ۳۷ -

و درباره پیمان چنین نازل نمود: {کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند، آنان را در آخرت بهره ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به ایشان نمی نگرد، و پاکشان نمی گرداند و عذابی دردناک خواهند داشت} - . آل عمران / ۷۷ -

و معنای «خلاق» همان بهره است. و کسی که در آخرت بهره ای نداشته باشد، چگونه وارد بهشت می شود؟ و خداوند در مدینه چنین نازل نمود: {مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار را، جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این [امر] حرام گردیده است.} - . نور / ۳ - پس خداوند از مرد زناکار و زن زناکار به عنوان مؤمن یاد نکرده است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ یک از اهل علم تردیدی ندارد که آن حضرت چنین فرموده است، فرمود: آن هنگام که مرد زناکار زنا می کند، مؤمن نیست و آن هنگام که دزد دست به دزدی می زند، مؤمن نیست. زیرا که وقتی او این گناه را مرتکب می شود، ایمان از او خلع می گردد همچون کنده شدن لباس از تن. و خداوند در مدینه چنین نازل نمود: {و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند، سپس چهار گواه نمی آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید، و هیچگاه شهادتی از آن ها نپذیرید، و آنان فاسق هستند . مگر کسانی که بعد از آن [بهتان] توبه کرده و اصلاح شوند که خداوند آمرزنده مهربان است.} - . نور / ۴ - ۵ -

پس تا زمانی که او بر تهمت خود باقی است، خداوند او را از نسبت دادن به ایمان به دور داشته است. خداوند عز و جل می فرماید: {آیا کسی که مؤمن است، همانند کسی است که فاسق است؟ یکسان نیستند.} - . سجده / ۱۸ -

و خداوند او را منافق قرار داده است. خداوند عز و جل می فرماید: {همانا منافقان فاسق هستند.} - . توبه / ۶۷ -

و خداوند عز و جل او را از پیروان ابلیس قرار داده و فرموده است: {جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید،} - . کهف / ۵۰ -

و خداوند او را مورد لعن خود قرار داده و فرموده است: {کسانی که به زنان پاکدامنِ بی خبر و با ایمان نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند، و برای آن ها عذابی سخت خواهد بود. در روزی که زبان و دست ها و پاهایشان، بر ضد آنان برای آنچه انجام می دادند، شهادت می دهند.} - . نور / ۲۳ - ۲۴ -

و اندام ها بر ضد مؤمن شهادت نمی دهد و تنها بر ضد کسی گواهی می دهد که حکم عذاب برایش مقرر شده باشد. اما مؤمن، نامه اش به دست راستش داده می شود خداوند عز و جل می فرماید: {پس هر کس کارنامه اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می خوانند و به اندازه نخ هسته خرما به آن ها ستم نمی شود.} - . اسراء / ۷۱ - و سوره نور بعد از سوره نساء نازل شده است و شاهد آن هم این است که خداوند عز و جل در سوره نساء بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین نازل نمود: {و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می شوند، چهار تن از میان خود بر آنان گواه گیرید؛ پس اگر شهادت دادند، آن زنان را در خانه ها نگه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد.} - . نساء / ۱۵ -

و راهی که خداوند عز و جل از آن سخن گفته این است: {این سوره ای است که آن را نازل نموده و آن را واجب ساختیم و در آن آیاتی روشن نازل کردیم، باشد که شما پند پذیرید. به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید، و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، در دین خدا، نسبت به آنان دلسوزی نکنید، و باید گروهی از مؤمنان شاهد کیفر آن ها باشند.» - . کافی ۲ : ۲۸ - ۳۳ -

**[ترجمه]

تبیین و تحقیق

قوله و ذلک أن تعلیل لتکلمهم فیه بغیر علم لأنهم تکلموا فی متشابهه أیضا مع أنه لا یعلم تأویله إلا الله و الراسخون فی العلم و المحکم فی اللغه المتقن و فی العرف یطلق علی ما له معنی لا یحتمل غیره و علی ما اتضحت دلالته و علی ما کان محفوظا من النسخ أو التخصیص أو منهما جمیعا و علی ما لا یحتمل من التأویل إلا وجها واحدا و المتشابه یقابله بکل من هذه المعانی و قال الراغب المحکم ما لا یعرض فیه شبهه من حیث اللفظ و لا من حیث المعنی و المتشابه من القرآن ما أشکل تفسیره لمشابهه غیره إما من حیث اللفظ أو من حیث المعنی و قال الفقهاء المتشابه ما لا ینبئ ظاهره عن مراده.

و حقیقه ذلک أن الآیات عند اعتبار بعضها ببعض ثلاثه أضرب محکم علی الإطلاق و متشابه علی الإطلاق و محکم من وجه متشابه من وجه فالمتشابه فی الجمله ثلاثه أضرب متشابه من جهه اللفظ فقط و متشابه من جهه المعنی فقط و متشابه من جهتهما فالمتشابه من جهه اللفظ ضربان أحدهما یرجع إلی الألفاظ المفرده و ذلک إما من جهه غرابته نحو الأب و یزفون و إما من جهه مشارکه فی اللفظ کالید و العین و الثانی یرجع إلی جمله الکلام المرکب و ذلک ثلاثه أضرب ضرب لاختصار الکلام نحو وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ (۲) و ضرب لبسط الکلام نحو لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ(۳) لأنه لو قیل لیس مثله

شی ء کان أظهر للسامع و ضرب لنظم الکلام نحو أَنْزَلَ عَلی عَبْدِهِ الْکِتابَ وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهُ عِوَجاً قَیِّماً(۴) تقدیره الکتاب قیما و لم یجعل له عوجا و المتشابه من جهه المعنی أوصاف الله تعالی و أوصاف القیامه فإن تلک الصفات لا تتصور لنا إذ کان لا تحصل فی نفوسنا صوره ما لم نحسه أو لم یکن من جنس ما نحسه.

ص: ۹۱

۱- ۱. الکافی: ج ۲ ص ۲۸- ۳۳.

۲- ۲. النساء: ۳.

۳- ۳. الشوری: ۱۱.

۴- ۴. الکهف: ۱.

و المتشابه من جهه المعنى و اللفظ جميعا خمسه أضرب الأول من جهه الكميه كالعموم و الخصوص نحو فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ (۱) و الثانى من جهه الكيفيه كالوجوب و الندب نحو فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ و الثالث من جهه الزمان كالناسخ و المنسوخ نحو اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ (۲) و الرابع من جهه المكان و الأمور التى نزلت فيها نحو لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها(۳) و قوله عز

و جل إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ(۴) فإن من لا يعرف عادتهم فى الجاهليه يتعذر عليه معرفه تفسير هذه الآيه و الخامس من جهه الشروط التى بها يصح الفعل أو يفسد كشروط الصلاه و النكاح و هذه الجمله إذا تصورت علم أن كل ما ذكره المفسرون فى تفسير المتشابه لا يخرج عن هذه التقاسيم نحو قول من قال المتشابه الم و قول قتاده المحكم الناسخ و المتشابه المنسوخ و قول الأصم المحكم ما أجمع على تأويله و المتشابه ما اختلف فيه.

ثم جميع المتشابه على ثلاثه أضرب ضرب لا سبيل للوقوف عليه كوقت الساعه و خروج دابه الأرض و كيفيه الدابه و نحو ذلك و ضرب للإنسان سبيل إلى معرفته كالألفاظ الغريبه و الأحكام المغلقه و ضرب متردد بين الأمرين يجوز أن يختص بمعرفه حقيقته بعض الراسخين فى العلم و يخفى على من دونهم و هو الضرب المشار إليه بقوله صلى الله عليه و آله فى على عليه السلام اللهم فقهه فى الدين و علمه التأويل و إذا عرفت هذه الجمله علم أن الوقوف على قوله إلا الله و وصله بقوله و الراسخون فى العلم جائزان و أن لكل واحد منهما وجها حسب ما يدل عليه التفصيل المتقدم انتهى (۵).

قوله تعالى مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ قيل أى أحكمت عباراتها بأن حفظت عن الإجمال هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ أى أصله يرد إليها غيرها وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ

۱- ۱. براءه: ۶.

۲- ۲. آل عمران: ۱۰۲.

۳- ۳. البقره: ۱۸۹.

۴- ۴. براءه: ۳۸.

۵- ۵. مفردات غريب القرآن ۱۲۸ و ۲۲۴.

قیل أی محتملات لا یتضح مقصودها إلا بالفحص و النظر لیظهر فیها فضل العلماء الربانیین فی استنباط معانیها و ردها إلی المحکمات و لیتوصلوا بها إلی معرفه الله و توحیده و أقول بل لیعلموا عدم استقلالهم فی علم القرآن و احتیاجهم فی تفسیره إلی الإمام المنصوب من قبل الله و هم الراسخون فی العلم

وَ رَوَی الْعَیَّاشِیُّ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمُحْکَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ فَقَالَ الْمُحْکَمُ مَا یُعْمَلُ بِهِ وَ الْمُتَشَابِهُ مَا اشْتَبَهَ عَلَی جَاهِلِهِ.

وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی: وَ الْمُتَشَابِهُ الَّذِی یُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضاً.

وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی: فَأَمَّا الْمُحْکَمُ فَتُؤْمِنُ بِهِ وَ تَعْمَلُ بِهِ وَ تَدِینُ بِهِ وَ أَمَّا الْمُتَشَابِهُ فَتُؤْمِنُ بِهِ وَ لَا تَعْمَلُ بِهِ (۱).

فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ أی میل عن الحق کالمبتدعه فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ فیتعلقون بظاهره أو بتأویل باطل ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ أی طلب أن یفتنوا الناس عن دینهم بالتشکیک و التلبیس و مناقضه المحکم بالمتشابه

وَ فِی مَجْمَعِ الْبَیَانِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: أَنَّ الْفِتْنَهَ هُنَا الْکُفْرُ.

وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ أی و طلب أن یأولوه علی ما یشتهونه وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ الذی یجب أن یحمل علیه إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ الذین تثبتوا و تمکنوا فیه.

**[ترجمه]عبارت «و ذلک أنّ» تعلیل است بر اینکه آن ها در این مورد بدون علم سخن گفته اند؛ زیرا آنان در مورد آیات متشابه سخن گفته‌اند، با اینکه تاویل آن را کسی جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند. محکم در لغت به معنای متقن است و در عرف بر سخنی اطلاق می‌شود که جز یک معنای واحد، احتمال هیچ معنای دیگری در آن نمی‌رود و بر سخنی اطلاق می شود که دلالت آن واضح باشد و نیز بر سخنی که از نسخ یا تخصیص، و یا از هر دو محفوظ مانده است. سخنی که فقط یک تاویل در بر دارد. و معنای متشابه دقیقا مقابل آن است و به گفته راغب، محکم آن سخنی است که هیچ شبهه‌ای در آن نمی‌رود، چه از لحاظ لفظ و چه معنا. و به گفته فقیهان، متشابه سخنی است که از ظاهر آن نمی‌توان پی به مقصود اصلی‌اش برد.

و حقیقت این است که آیات وقتی با هم مقایسه می‌شوند، سه نوع هستند: محکم، متشابه، محکم از جهتی و متشابه از جهت دیگر. متشابه در جمله سه نوع است: متشابه فقط از لحاظ لفظ، متشابه فقط از لحاظ معنا و متشابه هم از لحاظ لفظ و هم از لحاظ معنا. متشابه از لحاظ لفظ دو نوع است: نوع اول مربوط به کلمات مفرد است، که یا از جهت غرابت آن است مثل «الأبّ» و «یزفّون» و یا از جهت مشارکت در لفظ است، مثل «ید» و «عین». و دوم مربوط به جمله است، یعنی کلام مرکب که خود بر سه نوع است: نوع اول برای اختصار کلام مثل آیه شریفه «و إن خفتم ألا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم» - . نساء / ۳ - و نوع دیگر برای بسط سخن مثل «لیس کمثله شی ء» - . شوری / ۱۱ - زیرا اگر گفته می‌شد: «لیس مثله شیء»، برای شنونده واضح‌تر بود و نوع دیگر برای نظم بخشیدن به کلام مثل «أنزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا قیما» - . کهف / ۱ -

معنای آن این است که کتاب را راست و استوار گردانید و هیچ انحرافی در آن قرار نداد. و متشابه از جهت معنا، اوصاف خداوند متعال و اوصاف قیامت است. زیرا این صفات برای ما قابل تصور نیست زیرا آن را تجربه نکرده‌ایم یا از جنس چیزهایی که ما تجربه کرده‌ایم نبوده است.

و متشابه هم از جهت معنا و لفظ، پنج نوع است: نوع اول از جهت کمیت است مثل عموم و خصوص. مثل: «اقتلوا المشرکین» - . توبه / ۶ - و نوع دوم از جهت کیفیت است مثل وجوب و ندب: «فانکحوا ما طاب لکم من النساء». و نوع سوم از جهت زمان است مثل ناسخ و منسوخ. مثل: «اتقوا الله حق تقاته» - . آل عمران / ۱۰۲ -

و نوع چهارم از جهت مکان است و شرایطی که آیه در آن نازل شده است. مثل «لیس البر بأن تأتوا البیوت من ظهورها» - . بقره / ۱۸۹ -

و هم‌چنین: «إنما النسی ء زیاده فی الکفر». - . توبه / ۳۸ - پس هر کس که آداب و رسوم اعراب جاهلی را نداند، درک تفسیر این آیه برای او ممکن نیست. و پنجم از جهت شروطی است که درستی و نادرستی عمل به آن وابسته است. مانند شروط نماز و ازدواج و با در نظر گرفتن این تقسیمات می‌توان گفت که هر آنچه را که مفسرین در تفسیر متشابه گفته‌اند، از این تقسیمات خارج نیست. مثل سخن کسی که گفت: متشابه «الم» است و قتاده که گفت: محکم همان ناسخ، و متشابه همان منسوخ است. و اصم که گفت: محکم سخنی است که همه بر تاویلش اجماع دارند و متشابه عکس آن است، یعنی سخنی که در تاویلش اختلاف نظر وجود دارد.

سپس همه متشابهات به سه نوع تقسیم می‌شوند: نوعی که هیچ راهی در توضیح و تفسیر آن وجود ندارد، مثل زمان رسیدن قیامت و خروج جانور از زمین و وضعیت این جانور و امثال آن. و نوع دیگر که برای انسان قابل فهم است، مثل کلمات عجیب و غریب و احکام سخت و دشوار و نوع دیگر، چیزی بین این دو است که ممکن است فقط برخی از علمای بزرگ از عهده فهم آن برمی‌آیند و بر پایین دستان آنان مخفی خواهد بود و آن همان نوعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سخن خود راجع به علی علیه السلام فرمود که خداوندا، او را در امر دین فقیه گردان و به او علم تاویل را بیاموز. و اگر معنای این جمله را بفهمی روشن می‌شود که وقف بر قرائت اینکه خداوند فرمود: {فقط خدا} و و نیز وصل آن با جمله: {و راسخان در علم}، هر دو جایز است. و هر یک از دو صورت، بر حسب توضیحی که گذشت، موجه و صحیح است. - . مفردات غریب القرآن: ۱۲۴ و ۲۲۸ -

این سخن خداوند متعال که فرمود: «منه آیات محکمات»، گفته شده بدین معناست که به عبارات آن استحکام بخشیده تا از گزند اجمال در امان بماند. «هن أم الکتاب» یعنی این آیات، اصل کتاب خداوند، قرآن هستند و مرجع همه آیات دیگرند. و «أخر متشابهات» گفته شده یعنی آیاتی که در معنای آن ها احتمال وجود دارد و منظور و مراد آن تنها با تحقیق و بحث آشکار می‌گردد تا در آن فضیلت عالمان ربانی که معانی آن را استنباط کنند و آن را به آیات محکمات ارجاع دهند و از طریق آن به معرفت خداوند و توحید او برسند، آشکار گردد.

و می‌گوییم: همچنین برای این است که بدانند آن ها به تنهایی نمی‌توانند قرآن را بدانند و باید در تفسیر آن از امامی که

خداوند او را به امامت برگزیده است کمک بگیرند و آن ها همان راسخان در علم هستند.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل است که از او پیرامون محکم و متشابه سوال شد، حضرت فرمود: محکم آن چیز است که بدان عمل می شود و متشابه آن چیزی است که معنایش بر جاهلان مشتبه می گردد.

و در روایتی دیگر آمده است که متشابه آیاتی است که بخشی از آن به بخشی دیگر به یکدیگر شبیه هستند.

و در روایتی دیگر آمده است که محکمات، آیاتی هستند که به آن ایمان آورده می‌شود و بدان عمل می‌شود و بدان متدین می شوند، اما متشابهات آیاتی است که به آن ایمان آورده می شود اما عمل نمی شود. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۱۶۲ -

«فأما الذین فی قلوبهم زیغ» یعنی انحراف از حق، مانند بدعت گذاران. «فیتبعون ما تشابه منه» یعنی به ظاهر آیات و یا به تاویل باطل آن اکتفا می‌کنند «ابتغاء الفتنه» یعنی در پی این هستند که با تردید انداختن در دل مردم و نقض کردن محکمات با متشابهات، آن ها را از دین خود خارج کنند.

در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل است که منظور از فتنه در اینجا کفر است.

و «ابتغاء تأویله» یعنی می‌خواهند آن را طبق میل خود تاویل کنند. «و ما یعلم تأویله» یعنی معنای درست و قطعی آن را نمی‌داند کسی «إلا الله و الراسخون فی العلم» خداوند و علمای برجسته. یعنی کسانی که در این آیات تامل و تفکر بسیار دارند .

**[ترجمه]

و أقول

قد مر الکلام منا فی تأویل هذه الآیه فی کتاب الإمامه فی باب أن الراسخین فی العلم هم الأئمه علیهم السلام (۲).

قوله علیه السلام فالمنسوخات من المتشابهات کأن هذا الکلام تمهید لما سیأتی من اختلاف الإیمان المأمور به فی مکه قبل الهجره و فی المدینه بعدها و اختلاف التکالیف فیهما کما و کیفا ردا علی من استدل ببعض الآیات علی أن الإیمان نفس الاعتقاد بالتوحید و النبوه فقط بلا مدخلیه للأعمال أو الولایه فیه بأن تلک الآیات أکثرها نزلت فی مکه و کان الإیمان فیها نفس الاعتقاد بالشهادتین أو التکلم بهما ثم نسخ ذلک فی المدینه بعد وجوب الواجبات و تحریم المحرمات

۱- ۱. العیّاشیّ ج ۱: ۱۶۲.

۲- ۲. راجع ج ۲۳ ص ۱۸۸- ۲۰۵ من هذه الطبعه.

و نصب الوالى و الأمر بولايته و يحتمل أن لا يكون ذلك من قبيل النسخ و يكون ذكر النسخ لبيان عجزهم عن فهم معانى الآيات و خطائهم فى الاستدلال بها كما أنهم لا يعرفون الناسخ من المنسوخ و يستدلون بالآيات المنسوخه على الأحكام مع عدم علمهم بنسخها و عد المنسوخات التى لا يعلم نسخها من المتشابهات فالمنسوخه أخص مطلقا من المتشابهه.

و لما كان المحكم غير المتشابه و الناسخ غير المنسوخ و نقيض الأخص أعم من نقيض الأعم غير الأسلوب فى الفقره الثانيه فقال و المحكمات من الناسخات للإشاره إلى ذلك و تسميه غير المنسوخ مطلقا ناسخا إما على التوسع و إطلاق لفظ الجزء على الكل أو لكونها ناسخه للشرائع السالفه أو للإباحه الأصليه التى كانوا متمسكين بها قبلها و يمكن حمل الناسخ على معناه و حمل الكلام على القلب بأن يكون الناسخ أيضا أخص من المحكم و لا فساد فيه لعدم انحصار الآيات حينئذ فى الناسخه و المنسوخه.

و قيل لما كان بعض المحكمات مقصور الحكم على الأزمنه السابقه منسوخا بآيات أخر و نسخها خافيا على أكثر الناس فيزعمون بقاء حكمها صارت متشابهه من هذه الجهه و لهذا قال عليه السلام فالمنسوخات من المتشابهات و فى بعض النسخ من المشتبهات و إنما غير الأسلوب فى أختها لأن المحكم أخص من الناسخ من وجه بخلاف المتشابه فإنه أعم من المنسوخ مطلقا انتهى و فيه أن كون المتشابه أعم من مطلق المنسوخ مطلقا لا وجه له إلا أن يخص بمنسوخ لم يعلم نسخه كما أومأنا إليه و قيل الظاهر أن الفاء للتفسير لزياده تفظيع حالهم بأنهم يتبعون المنسوخات و المتشابهات دون المحكمات و الناسخات لأن المنسوخات من باب المتشابهات فى التشابه إذ يشتبه عليهم ثباتها و بقاؤها و المحكمات من قبيل الناسخات فى الثبات و البقاء فإذا اتبعوا المتشابهات اتبعوا المنسوخات لأنهما من باب واحد و إذا اتبعوا المنسوخات لم يتبعوا الناسخات و إذا لم يتبعوا الناسخات لم يتبعوا المحكمات لأنهما أيضا من باب واحد.

قوله عليه السلام إن الله عز و جل بعث نوحا هذا شروع فی المقصود و حاصله أن الإيمان فی بدايه بعثه كل رسول كان مجرد التصديق بالتوحيد و الرساله و من مات عليه حينئذ كان مؤمنا و وجبت له الجنه فلما استجابوا لهم ذلك و كثرت أتباعهم وضعوا أعمالا و شرائع و أوجبوها عليهم و أوعدوا على تركها النار فصارت تلك الأعمال أجزاء للإيمان.

فأول أولى العزم من الأنبياء كان نوحا عليه السلام فحين بعثه أمرهم أولا بالتوحيد و الإقرار بنبوته فقط و كان ذلك الإيمان حيث قال فی سوره نوح إِنَّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ قالَ يا قَوْمِ إِنِّی لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ (1) أی مخلصا من غير شرك وَ اتَّقُوهُ أی اتقوا عذابه الذی قرره على الشرك وَ أَطِيعُونِ فيما آمركم به و أذعنوا لنبوتی فلم يذكر فيما أنذرهم به إلا هذين الأمرين ثم دعاهم أی ثم بعد ذلك استمر على هذه الدعوه زمانا طويلا فكانت دعوته منحصره فی التوحيد و نفی الشريك و كان قبولهم ذلك منه مستلزما للإذعان بنبوته.

ثم بعث الأنبياء أی ثم بعث سائر أولى العزم فی أول بعثتهم على هذا الأمر فقط إلى أن انتهت سلسله أولى العزم و سائر الأنبياء إلى محمد صلى الله عليه و آله فكان صلى الله عليه و آله فی أول بعثته بمكه يدعوهم إلى التوحيد و ما يتبعه من الإقرار بالنبوه بل المعاد أيضا فإنه أيضا من الأمور التی نزلت الآيات المشتمله على التهديدات العظيمه فيها قبل الهجره فالمراد جميع أصول الدين سوى الإمامه و ذكر التوحيد على المثال أو على أن الإقرار به مستلزم للإقرار بسائر الأصول و يؤيده قوله عليه السلام بعد ذلك الإقرار بما جاء به من عند الله.

قوله عليه السلام و قال أی فی سوره الشورى و هی مكيه على ما ذكره المفسرون إلا قوله وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا وَ الَّذِينَ إِذا أَصابَهُمُ إلى قوله لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (2) عن الحسن و على قول ابن عباس و قتاده إلا أربع آيات منها نزلت

١- ١. نوح: ١- ٣.

٢- ٢. الآيات ٣٨- ٤٠.

بالمدينه قُلْ لا أَسْئَلُكَمْ عَلَيْهِ أَجْراً إلى قوله لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ(۱) و على التقادير الآيات المذكوره(۲) مكيه و الاستشهاد بالآيه لأن الدين المشترک بين جميع الأنبياء هى الأصول الدينيه التى لا تختلف باختلاف الشرائع مع أن قوله سبحانه كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ يشعر بأن الدين فى ذلک الوقت كانت التوحيد و نفى الشرک مع الإقرار بالنبوه لقوله تعالى اللَّهُ يَجْتَبِي قال الطبرسى رحمه الله شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً أى بين لكم و نهج و أوضح من الدين و التوحيد و البراءه من الشرک ما وصى به نوحا وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أى و هو الذى أوحينا إليک يا محمد وَ هو ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى ثم بين ذلک بقوله أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ و إقامه الدين التمسک به و العمل بموجبه و الدوام عليه و الدعاء إليه وَ لا تَتَفَرَّقُوا أى لا تختلفوا فِيهِ و ائتلفوا فيه و اتفقوا و كونوا عباد الله إخوانا كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ من توحيد الله و الإخلاص له و رفض الأوثان و ترک دين الآباء لأنهم قالوا أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلهاً واحِداً و قيل معناه ثقل عليهم و عظم اختيارنا لک بما تدعوهم إليه و تخصيصک بالوحى

و النبوه دونهم اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ أى ليس لهم الاختيار لأن الله يصطفى لرسالته من يشاء على حسب ما يعلم من قيامه بأعباء الرساله و قيل.

معناه الله يصطفى من عباده لدينه من يشاء وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ أى و يرشد إلى دينه من يقبل إلى طاعته أو يهدى إلى جنته و ثوابه من يرجع إليه بالنيه و الإخلاص (۳).

قوله عليه السلام فمن آمن مخلصا أى بقلبه و لسانه دون لسانه فقط و لم يخلطه بشرک و ذلک أن الله كأنه إشاره إلى إدخاله الجنه بمجرد الشهاده و الإقرار و إن لم يعمل من الطاعات شيئا و لم يترک سائر المحرمات لأنه كان

۱- ۱. الآيات: ۲۳- ۲۶.

۲- ۲. يعنى الآيات: ۱۳- ۱۴.

۳- ۳. مجمع البيان ج ۹ ص ۲۴.

بذلک مؤمنا فی ذلک الزمان و إدخال المؤمن النار ظلم و ذلک أن الله المشار إلیه بذلک إما عدم تعذیب من ترک العمل بالنار أو أنه إن لم یدخله الجنه و أدخله النار کان ظالما.

و هذا الکلام یحتمل وجهین أحدهما أن تکون المعاصی التی نهی عنها فی مکه من المکروهات و یکون النهی عنها نهی تنزیه و الطاعات التی أمر بها فیها من المستحبات فالتعلیل حینئذ ظاهر لأن التعذیب علی ترک المستحبات و فعل المکروهات فی الآخره ظلم و ثانیهما أن یکون النهی عن المعاصی نهی تحریم و الأمر بالطاعات أمر وجوب لکن لم یوعد علی فعل المعاصی و ترک الطاعات النار و لم یغلظ فیهما و إنما أوعد النار علی الشرک و الإخلال بالعقائد و إنکار النبوه و المعاد فهی کانت بمنزله الفرائض و الکبائر و غیرها بمنزله الصغائر و سائر الواجبات و قد أوجب الله تعالی علی نفسه لسعه کرمه و رحمته أن لا یؤاخذ مجتنب الکبائر بفعل الصغائر فلو عذبهم بها کان ظلما من حیث الإخلال بما أوجب علی نفسه من العفو عنهم.

أو یقال التعذیب بالنار مع ترک الإیعاد بها ظلم أو یقال التعذیب بالنار العظیم الألیم أبدا أو مده طویله بمحض النهی من غیر تهدید و وعید و تغلیظ لا سیما ممن کملت قدرته و وسعت رحمته ظلم أو یقال اللطف علی الله تعالی واجب و أعظم الألطاف التهدید و الوعید بالنار فترکه ظلم أو یقال أطلق الظلم علی خلاف الأولی مجازا و الکل مبنی علی أن الأعمال و التروک التی هی أجزاء الإیمان إنما هی ما یستحق بترکه الدخول فی النار و فی مکه سوی العقائد لم تکن کذلک و لما شرع فی المدینه شرائع و جعل فیها فرائض و کبائر یستحق بترک الأولی و فعل الثانیه دخول النار جعلتا من أجزاء الإیمان.

جعل لکل نبی إشاره إلی قوله تعالی فی المائده و هی مدنیه لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً قال البیضاوی (۱) شِرْعَةً شریعه و هی الطریقه إلی الماء

ص: ۹۷

۱- ۱. تفسیر البیضاوی ص ۱۱۹ و الآیه فی المائده: ۵۱.

شبه بها الدين لأنه طريق إلى ما هو سبب الحياه الأبديه و قرئ بفتح الشين وَ مِنْهاجاً و طريقا واضحا فى الدين من نهج الأمر إذا وضح و استدل به على أنا غير متعبدين بالشرائع المتقدمه انتهى.

و قال الراغب الشرع نهج الطريق الواضح يقال شرعت له طريقا و الشرع مصدر ثم جعل اسما للطريق النهج فقيل له شرع و شرعه و شريعه و استعير ذلک للطريقه الإلهيه من الدين قال تعالى لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً(۱) فذلک إشاره إلى أمرين أحدهما ما سخر الله تعالى عليه كل إنسان من طريق يتحراه مما يعود إلى مصالح عباده و عماره بلاده و ذلک المشار إليه بقوله وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا(۲) الثانى ما قيض له من الدين و أمره به ليتحراه اختيارا مما يختلف فيه الشرائع و يعترضه النسخ و دل عليه قوله ثُمَّ جَعَلْناکَ عَلى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْها(۳) قال ابن عباس الشرعه ما ورد به القرآن و المنهاج ما ورد به السنه و قوله شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً الآيه فإشاره إلى الأصول التى تتساوى فيها الملل و لا يصح عليها النسخ كمعرفه الله و نحو ذلک من نحو ما دل عليه قوله وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ(۴) قال بعضهم سميت الشريعه شريعه تشبيها بشريعه الماء من حيث إن من شرع فيها على الحقيقه المصدوقه روى و تطهر قال و أعنى بالرى ما قال بعض الحكماء كنت أشرب فلا أروى فلما عرفت الله رويت بلا شرب و بالتطهر ما قال تعالى إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً(۵) انتهى.

و الشرعه و المنهاج متقاربان فى المعنى كما أن اللفظين اللذين فسرهما عليه السلام بهما أيضا متقاربان فيحتمل أن يكونا تفسيرين لكل منهما أو يكون

۱- ۱. المائده: ۵۱.

۲- ۲. الزخرف: ۳۲.

۳- ۳. الجاثيه: ۱۸.

۴- ۴. النساء: ۱۳۶.

۵- ۵. مفردات غريب القرآن ص ۲۵۸.

على اللف و النشر فعلى الأول أطلق على أعمال الدين و أحكامه الشرعه لإيصالها العامل بها إلى الحياه الأبديه و التطهر من الأدناس الرديه و المنهاج لأنها كالطريق الواضح الموصل إلى المقصود من الجنه الباقيه و الدرجات العاليه و على الثانى المراد بالأول الواجبات و بالثانى المستحبات و لذا عبر عليه السلام عن الثانى بالسنه أو بالأول العبادات و بالثانى سائر الأحكام و الوجه الأول أوفق بقوله و كان من السبيل و السنه و إن أمكن أن يكون المراد من مجموعهما و إن كان من أحدهما.

قال الطبرسى رحمه الله الشرعه و الشريعه واحده و هى الطريقه الظاهره و الشريعه هى الطريقه التى يوصل منه إلى الماء الذى فيه الحياه فقيل الشريعه فى الدين للطريق الذى يوصل منه إلى الحياه فى النعيم و هى الأمور التى يعبد الله بها من جهه السمع و الأصل فيه الظهور و المنهاج الطريق المستمر يقال طريق نهج و منهج أى بين و قال المبرد الشرعه ابتداء الطريق و المنهاج الطريق

المستقيم قال و هذه الألفاظ إذا تكررت فلزياده فائده فيه و قد جاء أيضا لمعنى واحد كقول الشاعر أقوى و أقفر(۱)

و هما بمعنى انتهى (۲).

قوله أن جعل عليهم السبت قال الراغب أصل السبت قطع العمل و منه سبت السير أى قطعه و سبت شعره حلقه و قيل سمى يوم السبت لأن الله تعالى ابتداء بخلق السماوات و الأرض يوم الأحد فخلقها فى سته أيام كما ذكره فقطع عمله يوم السبت فسمى بذلك و سبت فلان صار فى السبت و قوله عز و جل يَوْمَ سَبْتِهِمْ قيل يوم قطعهم للعمل وَ يَوْمَ لا يَسْبِتُونَ قيل معناه لا يقطعون العمل و قيل يوم لا يكونون فى السبت و كلاهما إشاره إلى حاله واحده و قوله إِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ أى ترك العمل فيه انتهى (۳).

ص: ۹۹

۱- ۱. نصه: حييت من طلل تقادم عهده***أقوى و أقفر بعد أم الهيثم.

۲- ۲. راجع مجمع البيان ج ۳ ص ۲۰۲.

۳- ۳. مفردات غريب القرآن ص ۲۲۰، و الآيات فى الأعراف: ۱۶۳، النحل: ۱۲۴.

قوله علیه السلام و لم یستحل الظاهر أن المراد بالاستحلال هنا الجرأه علی الله و انتهاک ما حرم الله فکأنه عده حلالا لقوله بعد ذلک و لاـ شکوا فی شی ء مما جاء به موسی و ما قیل دل علی أن مخالفه الأحکام کفر یوجب دخول النار مع الاستحلال و الظاهر أنه لا خلاف فیه بین الأمه و ما ذلک إلا لأن الإقرار بها و العمل بها داخلان فی الإیمان و إذا کان کذلک کان تارکها و إن لم یستحل کافرا یعذب بالنار أیضا فلا یخفی وهنه.

حیث استحلوا الحیتان أی استحلوا صیدها أو أکلها أو حبسها أیضا و قوله یوم السبت ظرف لکل من احتبسوها و أکلوها أو لاستحلوا أیضا أی استحلوا أولا حبسها یوم السبت ثم استحلوا صیدها و أکلها فیه و قیل یوم السبت ظرف لاحتبسوها لا لأکلوها أی احتبسوا یوم السبت فی مضیق بسد الطریق علیها ثم اصطادوها یوم الأحد و أکلوها فعلوا ذلک حیله و لم تنفعهم لأن احتباسها فیه هتک لحرمته فخرجوا بذلک من الإیمان إلی الکفر و لذلک غضب الله علیهم من غیر أن یشرکوا بالرحمن و أن یشکوا فی رساله موسی و ما جاء به و لذلک لم یصطادوا یوم السبت فعلم أن الإیمان لیس مجرد التصدیق بل هو مع العمل لأن المؤمن لا یغضب و لا یدخل النار و فیه شی ء لأن استحلالهم الحیتان ینافی ظاهرا عدم شکهم بما جاء به موسی و یمکن دفعه بأن ما جاء به موسی تحریم الحیتان یوم السبت و هم استحلوها یوم الأحد و لحق بهم ما لحق بسبب احتباسهم یوم السبت انتهی.

**[ترجمه]پیش از این در کتاب امامت، پیرامون تاویل این آیه سخن گفتیم، در باب آنکه راسخان در علم همان ائمه دین علیهم‌السلام هستند.

این سخن حضرت علیه السلام که فرمود: «المنسوخات من المتشابهات»، گویا پیش‌درآمدی است برای مطالبی که در مورد ایمانی می‌آید که در مکه قبل از هجرت و مدینه بعد از هجرت دستور داده شده بود و در مورد آن و تکالیف آن، چه از نظر کمّی و چه از نظر کیفی اختلاف نظر وجود داشت و این در پاسخ به کسانی است که به بعضی آیات استدلال کرده‌اند که ایمان، فقط اعتقاد به توحید و نبوت است و عمل و ولایت در آن اثری ندارد. استدلال ایشان به این است که اکثر آیات مربوط به آن، در مکه نازل شده است و ایمان در مکه تنها همین بوده که به شهادتین اعتقاد داشته باشی و آن را با زبان اقرار کنی. مدتی بعد پس از آنکه فریضه‌هایی واجب گشت و احکامی حرام اعلام شد و والی منصوب شد و مردم دستور گرفتند که به ولایت او پایبند باشند، این آیه در مدینه نسخ شد و احتمال دارد که این مساله در باب نسخ وارد نباشد و او نسخ را ذکر کرد تا ناتوانی آنان را از فهم معانی آیات نشان دهد و همچنین اشتباهات آنان را در استدلال به آن نشان دهد. همان‌طوری که آنان توانایی تشخیص ناسخ و منسوخ را از یکدیگر ندارند و با آیات منسوخه بر احکام دلالت می‌کنند با اینکه به نسخ آن علم ندارند و منسوخاتی را که از نسخ آگاه نیستند، در زمره متشابهات برشمرده. اما باید دانست که منسوخات اخص مطلق از متشابهات است.

و از آنجایی که محکمات غیر از متشابهات و نواسخ غیر از منسوخات هستند، و نقیض اخص از نقیض اعم، اعم است، او در فقره دوم شیوه خود را تغییر داد و فرمود: محکمات جزء ناسخات است برای اشاره به همین، و اینکه هر چیزی به جز منسوخ را ناسخ نامید، یا از باب مجاز است یا از باب اطلاق لفظ جزء بر کل، یا به این دلیل که ناسخ شریعت‌های پیشین است یا برای اصل اباحه که قبل از آن بدان تمسک می کردند. و می‌توان ناسخ را بر معنای خودش حمل کرد و کلام را بر قلب و دگرگونی در آن حمل کرد؛ یعنی بگوییم: ناسخ نیز اخص از محکم است و هیچ خطایی در این رای نیست. به دلیل اینکه در

آن زمان، آیات در ناسخ و منسوخ منحصر نبوده است.

و گفته شده است: از آنجایی که حکم بعضی از آیات محکم فقط در زمان گذشته حاکم بوده است و با آیات دیگر منسوخ شده است، و نسخ آن بر اکثر مردم پوشیده بوده است و آن ها گمان می کردند که حکم آن آیه همچنان باقی است، پس از این جهت متشابه گشته است و امام علیه السلام به این دلیل فرموده است که منسوخات از متشابهات است و در بعضی نسخه‌ها «مشتبهات» آمده است. و در نظیر آن شیوه را به این دلیل تغییر داد که محکم از جهتی اخص از ناسخ است، بر خلاف متشابه که کلا اعم از منسوخ است. پایان. اشکال این سخن این است که متشابه، مطلقا اعم از منسوخ است هیچ دلیلی ندارد جز آنکه به منسوخی اختصاص داده شود که نسخ آن بر ما پوشیده است، چنانچه پیش از این به آن اشاره کردیم و گفته شده است: ظاهرا که فاء، تفسیریه است و برای نشان دادن شدت بدی احوال کسانی بوده است که از منسوخات و متشابهات پیروی می... کنند و به ناسخات و محکمات اهمیت نمی‌دهند. زیرا در منسوخات نیز مانند متشابهات، تشابه وجود دارد زیرا ثبات و بقای آن بر آن ها مشتبه می گردد. اگر آن ها از متشابهات پیروی کنند، از منسوخات نیز پیروی می کنند. زیرا این دو از یک باب است. و اگر از منسوخات پیروی کنند، از ناسخات پیروی نکرده‌اند و وقتی از نواسخ پیروی نکنند از محکمات هم پیروی نکرده‌اند، زیرا آن دو نیز از یک باب است.

سخن امام علیه السلام که فرمود: خداوند عز و جل نوح را مبعوث کرد، آغازی بود برای رسیدن به هدف و نتیجه آن این بود که ایمان در آغاز امر بعثت هر پیامبری، فقط تصدیق به توحید و رسالت بود و هر کس که بر این اعتقاد از دنیا می رفت، مومن بود و بهشت بر او واجب می‌شد و هنگامی که مردم از این دعوت آن ها استقبال کردند و پیروان آن ها زیاد شد، اعمال و شریعت‌هایی وضع کردند و انجام آن را بر مردم واجب کردند و گفتند که اگر مردم آن را ترک کنند، جهنم نصیب آن ها می‌شود. پس این اعمال جزیی از ایمان گشت .

اولین از پیامبران اولوا العزم، نوح علیه السلام بود. هنگامی که خداوند او را مبعوث کرد، اول فقط مردم را به توحید و اقرار به نبوتش دستور داد و آن ایمان همان بود که در سوره نوح آمده است: {ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و گفتیم: «قوم خود را انذار کن پیش از آنکه عذاب دردناک به سراغشان آید!» گفت: «ای قوم! من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم، که خداوند را بپرستید} - . نوح / ۱ - ۳ - یعنی به دور از شرک «و اتقوه» یعنی بترسید از عذابش که بر شرک بر شما مقرر داشته. «و أطیعون» در آنچه که به شما دستور می دهم و به نبوت من ایمان بیاورید. نوح در هشدارهای خود به مردم فقط همین دو مورد را ذکر کرد، سپس از آن ها دعوت کرد. یعنی سپس بعد از آن، دعوت خود را برای مدت زمان طولانی ادامه داد و دعوت او فقط در توحید و نفی شرک منحصر بود و اینکه آن ها این را از او پذیرفتند، مستلزم آن بود که نبوت او را نیز تصدیق کنند.

«ثم بعث الانبیاء» یعنی سپس سایر پیامبران اولوالعزم را مبعوث کرد و آن ها در آغاز بعثت، تنها همین یک ماموریت را داشتند، تا اینکه سلسله پیامبران اولوالعزم و دیگر پیامبران به پایان رسید و نوبت به محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید. حضرت، در آغاز بعثت خود در مکه مردم را به توحید و آنچه در پی توحید می آید، یعنی تصدیق نبوت و معاد فرا می‌خواند. معاد نیز از اموری است که آیات مشتمل بر تهدیدات بسیاری قبل از هجرت در مورد آن نازل شده است. پس مراد، همه اصول دین به

جز امامت است. و توحید را به عنوان مثال ذکر کرد یا به این دلیل که اقرار به آن، مستلزم اقرار به سایر اصول است و قول امام علیه السلام که فرمود: پس از آن اقرار به آنچه از نزد خدا آورده است، قرار دارد، موید آن است.

سخن امام علیه السلام که فرمود: «و قال» یعنی در سوره شوری که بنا به گفته مفسران همه آیاتش در مکه نازل شده است، به جز این آیه: «و الذین استجابوا» و «الذین إذا أصابهم» تا آنجا که می فرماید: «لا یحب الظالمین» - . شوری / ۳۸ - ۴۰ -

که این امر از حسن نقل شده، و بنا بر سخن ابن عباس و قتاده همه آیات این سوره به جز چهار آیه آن در مدینه نازل شده است: «قل لا أسئلکم علیه أجرا» تا آنجا که می فرماید: «لهم عذاب شدید» - . شوری / ۲۳ - ۲۶ -

و بنا بر همه فروض آیات محل بحث مکی هستند. و استشهاد به این آیه به این دلیل بوده است که دین مشترک بین همه پیامبران، همان اصول دینی است که با وجود اختلاف ادیان باز هم در همه شریعت‌ها یکسان است. با اینکه خداوند متعال فرمود: «کبر علی المشرکین ما تدعوهم إلیه» این آیه نشان می‌دهد که دین در آن زمان شامل توحید، نفی شرک و اقرار به نبوت می‌شده است. زیرا خداوند فرمود: «الله یجتبی».

طبرسی رحمه الله می گوید: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا» یعنی روشن گشت برای شما و واضح گشت از امر دین و توحید و برائت از شرک، آنچه که به نوح وصیت فرمود. «و الذی أوحینا إلیک» یعنی و آن چیزی است که به تو وحی کردیم ای محمد و آن، «ما وصینا به إبراهیم و موسی و عیسی» سپس آن را با این سخن خود توضیح داد: «أن أقیموا الدین» و اقامه دین یعنی چنگ زدن به آن و عمل به واجباتش و استمرار بر آن و دعوت کردن به سوی آن «و لا تتفرقوا» یعنی در امر دین با یکدیگر اختلاف نورزید «فیه» و در آن توافق نظر داشته باشید و ای بندگان خدا با یکدیگر برادر باشید. «کبر علی المشرکین ما تدعوهم إلیه» از توحید خداوند و اخلاص برای او و نپرستیدن بت‌ها و نپذیرفتن دین پدران. زیرا آن ها گفتند «أ جعل الآلهه إلها واحدا» و گفته شده که معنای آن بر آن ها سنگین بود و اینکه ما تو را انتخاب کردیم تا دعوت‌کننده آن ها باشی و اینکه تنها تو را به وحی و نبوت اختصاص دادیم. «الله یجتبی إلیه من یشاء» یعنی آن ها اختیاری ندارند، زیرا خداوند بر مبنای آنچه که می‌داند که او از عهده آن برمی‌آید یا نه، هر که را بخواهد برای رسالتش برمی‌گزیند و گفته شده است: معنای آن این است که خداوند از بین بندگانش هر که را بخواهد، برای دین خود برمی‌گزیند. «و یهدی إلیه من ینیب» یعنی و هر کس که او را عبادت کند، به سوی دینش هدایت می‌کند یا هر کس را که با نیت و اخلاص به سوی او بازگردد، به سوی بهشت و ثوابش هدایت می‌کند. - . مجمع البیان ۹ : ۲۴ -

سخن امام علیه السلام که فرمود:« فمن آمن مخلصا» یعنی هر کس که با قلب و زبانش، و نه فقط با زبانش. «و ذلک أن الله» گویا خداوند با این سخن به این موضوع اشاره کرده است که تنها با شهادت و اقرار او را به بهشت وارد می‌کند، حتی اگرچه طاعتی نداشته باشد و محرمات را ترک نکرده باشد. زیرا او در آن زمان به آن ایمان داشته است و داخل کردن مومن به جهنم ظلم است و خداوند از این طریق یا اشاره به این موضوع داشته است که انسان به واسطه ترک عمل با آتش عذاب نمی‌شود و یا اینکه اگر او را به بهشت وارد نکند و به جهنم وارد کند، ظالم است.

و این سخن بر دو وجه قابل حمل است: یکی از آن دو وجه این است که گناهانی که خداوند در مکه از آن نهی فرمود، جزء

مکروهات است و نهی از آن به منظور تنزیه بوده است و طاعاتی که به آن دستور داده است، از مستحبات است، پس دلیل آن آشکار است. زیرا عذاب به خاطر ترک مستحبات و انجام مکروهات در آخرت ظلم است ودوم این است که نهی از انجام گناه، نهی تحریم است و دستور به طاعات، دستور وجوب است. اما تهدید به آتش، به دلیل انجام گناه و ترک طاعات نبوده است و در آن شدت به خرج نداده است. بلکه تهدید به آتش به دلیل شرک و عقاید مشرکانه و انکار نبوت و معاد بوده است که به منزله اعمال واجب و گناهان کبیره است و سایر موارد به منزله گناهان صغیره و سایر واجبات است. و خداوند متعال به دلیل گستردگی کرم و رحمتش، بر خود واجب گردانیده است که کسی را که گناه کبیره‌ای ندارد به خاطر گناهان صغیره‌اش عذاب نکند. و اگر آن ها را به این دلیل عذاب کند، ظالم است. چرا که بر خود واجب کرده بود که آن ها را ببخشد.

یا می‌توان گفت که عذاب با آتش، با عدم تهدید به آن، ظلم است. یا گفته می‌شود که عذاب همیشگی و دردناک با آتش، ابدی است یا برای یک مدت زمان طولانی است. و این فقط به خاطر نهی بوده، بدون تهدید و اعمال خشم و شدت، انجام این عمل به خصوص از سوی کسی که قدرتش به کمال رسیده و رحمتش گسترده است، ظلم است. یا گفته می‌شود که لطف بر خداوند متعال واجب است و بزرگترین الطاف، تهدید به آتش جهنم است و ترک آن ظلم است. یا گفته می‌شود که ظلم را اطلاق کرده است بر ترک اولی بر سبیل مجاز. و همه این‌ها بر مبنای آن است که فقط انجام و ترک اعمالی که اجزای ایمان است، موجب استحقاق ورود به آتش جهنم است و در مکه نیز ملاک فقط عقیده بوده است. و هنگامی که در مدینه احکام وضع شد و واجبات و گناهان کبیره تعیین گردید، انسان با ترک مورد اول، مستحق عذاب آتش می گردد و با انجام مورد دوم به جهنم وارد می‌شود و این دو از اجزای ایمان قرار داده شده است.

«جعل لکلّ نبیّ»، به سخن خداوند متعال در سوره مائده – که یک سوره مدنی است – اشاره دارد: «لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجا» بیضاوی – . تفسیر بیضاوی: ۱۱۹ و آیه در: مائده / ۵۱ –

گفته است «شرعه» به معنای شریعت و دین است و این کلمه به معنای راهی است که به آب ختم می‌شود. دین به آن تشبیه شده است زیرا راهی است به سوی آنچه که موجب حیات ابدی است و به فتح شین هم خوانده شده است. و «منهاجا» به معنای راه روشن و آشکار در دین است، «منهاج» از «نهج الأمر» گرفته شده، یعنی واضح گشت. و با آن چنین استدلال کرده که ما پیرو شریعت‌های پیشین نیستیم. پایان.

و به گفته راغب، «الشرع» به معنای پیمودن راه روشن و آشکار است. می گویند: «شرعت له طریقا». و شرع در ابتدا مصدر بوده و پس از آن به عنوان یک اسم برای راه به کار رفته است. و به آن «شرع و شرعه و شریعه» گفته شده است. و این کلمه برای راه الهی دینی استعاره گرفته شده است. خداوند متعال فرمود: «لکل جعلنا منکم شرعه و منهاجا.» – . مائده / ۵۱ – این موضوع به دو چیز اشاره دارد: یکی راه‌هایی است که خداوند متعال آن را برای هر انسانی مسخر فرموده، راه‌هایی که آن را می پیمایند و به نفع بندگانش و آبادسازی شهرهایش است و با این سخن خود به آن اشاره کرده است: {و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر کرده کنند} – . زخرف / ۳۲ – و دوم، امور دین است که بر انسان نهاده شده تا انسان‌ها را در انتخاب آن آزاد گذارد، به خاطر اختلافی که شریعت‌ها با هم دارند و بر آن نسخ وارد شده است و بر این آیه دلالت می... کند: {سپس تو را بر شریعت و آیین حقّی قرار دادیم؛ از آن پیروی کن} – . جاثیه / ۱۸ –

به گفته ابن عباس، «شرعة» آن چیزی است که قرآن آورده و «منهاج» آن چیزی است که سنت آن را آورده است. و این آیه: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا»، به اصولی اشاره دارد که در همه ادیان مشترک است و نسخ نمی‌پذیرد؛ مانند شناخت خداوند و امثال آنکه این آیه بر آن دلالت می‌کند: «و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر»، – . نساء / ۱۳۶ –

برخی از مفسران گفته اند: که علت نامگذاری شریعهٔ به این نام، به این دلیل بوده است که به شریعه آب تشبیه شده است. و وجه تشابه در آن این بوده که هر کس به قصد دستیابی به حقیقت تصدیق شده به آن وارد شود، سیراب می گردد و طاهر می‌شود. فرمود: و منظور من از سیراب شدن، چیزی است که برخی از حکیمان گفته‌اند: هر چه می‌نوشیدم سیراب نمی‌شدم تا اینکه به شناخت خداوند رسیدم و بدون نوشیدن سیراب شدم. و مراد از طهارت، سخن خداوند است که می‌فرماید: «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا.» – . مفردات غریب القرآن: ۲۵۸ –

شرعهٔ و منهاج معنای نزدیک به هم دارند و دو لفظی که امام علیه السلام این دو کلمه را به آن تفسیر کرد، نیز نزدیک به هم هستند. و احتمال دارد که این دو کلمه هر دو تفسیر هر کدام از آن ها باشد یا صنعت لف و نشر در این سخن به کار رفته باشد. بر مبنای احتمال اول، بر اعمال دین و احکام شریعت اطلاق شده است؛ زیرا عمل کننده به آن را به حیات ابدی و طهارت از ناپاکی‌ها می‌رساند. و منهاج به این دلیل که مانند یک راه روشن، انسان را به بهشت جاویدان و مراتب عالی می... رساند. و بنا بر احتمال دوم، منظور از مورد اول واجبات است و منظور از مورد دوم، مستحبات است. و به همین دلیل امام علیه السلام از دو مورد دوم به سنت یاد کرده است یا مراد از اول عبادات بوده است و مراد از دوم، سایر احکام. و وجه اول با سخن او تطابق بیشتری دارد. و این از جمله راه و سنت بوده است. اگر چه ممکن است که مراد از آن هر دوی آن باشد یا یکی از آن دو.

به گفته طبرسی رحمه الله، «شرعهٔ و شریعهٔ» یک چیز است و به معنای راه روشن و آشکار است. و شریعهٔ به معنای راهی است که از طریق آن به آب که مایه حیات است، می‌رسند. و شریعه در دین به راهی گفته می‌شود که از طریق آن به زندگی و نعمت می‌رسند. و این اموری است که خداوند از ناحیه نقل به خاطر آن پرستیده می‌شود، اما اصل در آن ظهور است. و منهاج به معنای راه طولانی است. می گویند: «طریقٌ نَهِج و منهج»، یعنی روشن و آشکار. و مبرد گفته است: «شرعهٔ» به معنای آغاز راه است و «منهاج» راه راست است. گفت: و این الفاظ وقتی تکرار شود، برای فایده بیشتر است و هم‌چنین به یک معنا نیز به کار رفته است. مانند سخن شاعر که به معنای وارد سرزمین خشک و بی آب و علف شد – . بیت شعر: حییت من طلل تقادم عهده أقوی و أقفر بعد أم الهیثم: به ویرانه‌هایی رسیدم که بسیار قدیمی است و پس از ام هیثم، خشک و بی آب و علف است. –

که هر دو به یک معنا است. – . مجمع البیان ۳ : ۲۰۲ –

سخن او که فرمود: «أن جعل علیهم السبت»، به گفته راغب سبت در اصل به معنای متوقف کردن کار است و «سبت السیر» هم به همین معنا است، یعنی سیر را متوقف کرد. و «سبت شعره» یعنی موی خود را حلقه کرد. و گفته شده علت نامگذاری روز شنبه به سبت، به این دلیل بوده است که خداوند متعال همان‌طور که خود فرمود، آفرینش آسمان‌ها و زمین را در روز یکشنبه آغاز کرد و در شش روز آن را به پایان رسانید و در روز شنبه عمل خود را قطع کرد و به این دلیل این روز سبت نام گرفت. و «سَبَّتَ فلان» یعنی در روز شنبه وارد شد. و سخن خداوند عز و جل «یوم سبتهم» یعنی روزی که آن ها انجام کار خود را قطع

کردنـد. «و یوم لا یسـبتون» یعنی انجام عمل خود را قطع نمی‌کردنـد و گفته شـده به معنای این است که در روزی که در شـنبه نبودند. و هر دوی آن به یک حالت واحد اشاره دارد و سخن او «إنما جعل السبت» یعنی ترک عمل در آن. - . مفردات غریب القرآن: ۲۲۰، و آیات سوره اعراف / ۱۶۳، نحل / ۱۲۴ - پایان.

سخن امـام علیه السـلام که فرمود: «و لم یسـتحل»، ظـاهر این است که مراد از اسـتحلال، در اینجا جسارت در مقابل خداونـد و انجـام حرام است، به طوری که گویـا بنـده آن را حلال دانسـته. زیرا پس از آن فرموده: و در چیزی از آنچه که موسـی آورده شک نکنیـد. و نیز اینکه فرمود: دلیل بر آن است که مخالفت با احکام به دلیل حلال شـمردن آن، کفر است و موجب ورود به آتش جهنم است. و ظـاهر سـخن این است که در این موضوع، بین امت پیـامبر اختلاف نظری وجود نـدارد و این مساله به این دلیل است که اقرار و عمل به آن، در ایمان داخل می‌شود و وقتی وضـعیت بدین ترتیب باشد، کسی که انجام آن را ترک کند هر چند آن را حلال نشمرد، کافر است و گرفتار عذاب آتش می‌شود و وهن آن روشن است.

«حیث اسـتحلّوا الحیتـان» یعنی صـید ماهی یا خوردن و یا نگه داشـتن آن را در آن روز حلال شـمردند. و «یوم السّـبت»، ظرف است برای هر کسـی که ماهی را نگه دارد و آن را بخورد و یا ظرف برای «اسـتحلّوا» نیز باشـد، یعنی اولا نگه داشـتن آن را در روز شـنبه حلال شـمردند و پس از آن، صـید آن و خوردن آن را. و گفته شده است که روز شنبه ظرف است برای کسانی که فقط نگه داشـتن ماهی را حلال شـمردند نه برای «لأکلوها»، یعنی در روز شـنبه راه را بر ماهیان بسـتند و در روز یکشـنبه آن را صید کردند و خوردند. این یک حیله بود که هیچ سودی به حال آنان نداشت. زیرا نگه داشتن ماهی‌ها تجاوز از حرام خدا بود و آن ها با این کار از ایمان خارج شدند و کافر گشـتند، بنابراین، بی‌آنکه به خدای رحمان مشرک گردند و در رسالت موسی و آیات او شک کننـد، خداونـد بر آنان خشم گرفت. به همین دلیل آن ها در روز شـنبه صـید نکردنـد. از این موضوع روشـن می‌شود که ایمان تنها به تصدیق نیست، بلکه باید با عمل همراه باشد. زیرا بر مومن خشم نمی‌گیرد و به جهنم وارد نمی‌شود. و در این سـخن بحث است. زیرا اینکه آن هـا ماهیان را حلال شـمردند، ظاهرا منافات دارد با اینکه آن ها به آیات موسـی شـک نداشـتند. و می‌توان آن را این‌گونه توجیه کرد که موسـی به آن هـا گفته بود که ماهی در روز شـنبه حرام است و آن ها آن را در روز یکشنبه حلال شمردند. و به دلیل اینکه ماهی‌ها را در روز شنبه نگه داشته بودند، گرفتار عذاب شدند. پایان.

**[ترجمه]

قـد عرفت معنی الاسـتحلال و هو معنی شائع فی المحاورات فلا یرد ما أورده و أما الجواب الـذی ذکره فهو أیضا لا یسـمن و لا یغنی من جوع لأـن الاحتبـاس إذا لم یکن منهیـا عنه فکیف عـذبوا علیه و إن کان داخلا فیما نهوا عنه عاد الإشکال مع أن ظاهر أکثر الروایات المعتبره أنهم بعـد تلک الحیله تعدی أکثرهم إلی الصـید و الأکل یوم السـبت فاعتزلت طائفه منهم فلم یمسـخوا و بقیت طائفه منهم فمسخوا أیضا لترکهم النهی عن المنکر و إن اختلف المفسرون

ص: ۱۰۰

فی ذلک.

قال فی مجمع البیان اختلف فی أنهم کیف اصطادوا فقیل إنهم ألقوا الشبکه فی الماء یوم السبت حتی کان یقع فیها السمک ثم کانوا لا یخرجون الشبکه من الماء إلی یوم الأحد و هذا السبب محظور و فی روایه ابن عباس اتخذوا الحیاض فکانوا یسوقون الحیتان إلیها و لا یمکنها الخروج منها فیأخذونها یوم الأحد و قیل إنهم اصطادوها و تناولوها بالید یوم السبت عن الحسن (۱).

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ اعْتَدَوْا مِنْکُمْ فِی السَّبْتِ (۲) قال البیضاوی السبت مصدر سبتت الیهود إذا عظمت یوم السبت و أصله القطع أمروا أن یجردوه للعباده فاعتدی فیه ناس منهم فی زمن داود علیه السلام و اشتغلوا بالصید و ذلک أنهم کانوا یسکنون قریه علی الساحل یقال لها أیله و إذا کان یوم السبت لم یبق حوت فی البحر إلا حضر هناک و أخرج خرطومه و إذا مضی تفرقت فحفروا حیاضا و شرعوا إلیها الجداول و کانت الحیتان تدخلها یوم السبت فیصطادونها یوم الأحد فَقُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَهً خاسِئِینَ جامعین بین صوره القرده و الخسوء و هو الصغار و الطرد قال مجاهد ما مسخت صورهم و لکن قلوبهم فمثلوا بالقرده کما مثلوا بالحمار فی قوله کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً(۳) و قوله کُونُوا لیس بأمر إذ لا قدره لهم علیه و إنما المراد به سرعه التکوین و أنهم صاروا کذلک کما أراد بهم انتهی.

قوله علیه السلام فهدمت أی الشرعه و المنهاج أیضا لکونه بمعنی الطریق یجوز فیه التأنیث و یمکن أن یقرأ علی بناء المجهول بإضمار السنه فی السبت و قوله أن یعظموه بدل اشتمال للضمیر و عامه عطف علی السبت سبیل عیسی أی شرائعه المختصه به قوله علیه السلام و إن کان الذی جاء به النبیون أی هدمت

ص: ۱۰۱

۱- ۱. مجمع البیان ج ۴ ص ۴۹۱.

۲- ۲. البقره: ۶۲، راجع البیضاوی ۳۲.

۳- ۳. الجمعه: ۵.

شریعه عیسی عامه ما کانوا علیه و إن کان الذی جاء به النبیون من التوحید و سائر الأصول باقیا لم یتغیر أو المعنی أدخله الله النار و إن کان منه الإقرار بما جاء به النبیون و هو التوحید و نفی الشرک و قوله أن لا یشرکوا عطف بیان أو بدل للموصول و علی الوجهین یحتمل کون کان تامه و ناقصه و قیل الموصول اسم کان و أن لا یشرکوا خبره و له أیضا وجه و إن کان بعیدا.

قوله علیه السلام عشر سنین أقول هذا مخالف لما مر فی تاریخ النبی صلی الله علیه و آله و لما هو المشهور من أنه صلی الله علیه و آله أقام بعد البعثه بمکه ثلاث عشره سنه فقیل هو مبنی علی إسقاط الکسور بین العددین و هو بعید فی مثل هذا الکسر و الذی سنح لی أنه مبنی علی ما یظهر من الأخبار أنه لما نزل وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ (١) و کان أول بعثته دعا بنی عبد المطلب و أظهر لهم رسالته و دعاهم إلی بیعته و الإیمان به فلم یؤمن به إلا علی علیه السلام ثم خدیجه رضی الله عنها ثم جعفر رضی الله عنه و کان علی ذلک ثلاث سنین حتی نزل

فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ (٢) فدعا الناس إلی الإسلام فلذا لم یعد علیه السلام تلک الثلاث سنین من أیام البعثه لأنها لم تکن بعثه عامه مؤکده و قد مرت الأخبار فی المجلد الثالث (٣)

فی ذلک و یحتمل أن یکون مبنیا علی إسقاط سنی الهجره إلی شعب أبی طالب أو إسقاط الثلاث سنین بعد وفاه أبی طالب رضی الله عنه لعدم تمکنه فی هاتین المدتین من التبلیغ کما ینبغی لکنهما بعیدان و الأظهر ما ذکرنا أولا.

قوله علیه السلام یشهد أن لا إله إلا الله الظاهر أن المراد به الشهاده القلبیه بالتوحید و الرساله و ما یلزمهما فقط أو مع الإقرار باللسان أو عدم الإنکار الظاهری لا مجرد الإقرار باللسان بقرینه قوله و هو إیمان التصدیق و قد عرفت أن الإیمان الظاهری فقط لا ینفع فی الآخره و إن احتمل التعمیم و یکون قوله إلا من أشرک بالرحمن أی قلبا استثناء منه فیرجع إلی ما ذکرنا أولا و علی الأول

١- ١. الشعراء: ٢١۴.

٢- ٢. الحجر: ٩۴.

٣- ٣. یعنی کتاب المرآه.

یکون الاستثناء منقطعا و علی التقدیرین یکون المراد بقوله و هو إیمان التصدیق أنه الإیمان بمعنی التصدیق فقط و لا یدخل فیه الأعمال لا شرطا و لا شطرا و إن کانت سببا لکماله بخلاف الإیمان بعد الهجره فإن الأعمال قد دخلت فیه علی أحد الوجهین و ذلک لأنهم لم یکلفوا بعد إلا بالشهادتین فحسب و إنما نهوا عن أشیاء نهی أدب و عظه و تخفیف ثم نسخ ذلک بالتغلیظ فی الکبائر و التواعد علیها و لم یکن التغلیظ و التواعد یومئذ إلا فی الشرک خاصه فلما جاء التغلیظ و الإیعاد بالنار فی الکبائر ثبت الکفر و العذاب بالمخالفه فیها.

و تصدیق ذلک أی دلیل ما ذکرنا من التفاوت فی التکالیف و معنی الإیمان قبل الهجره و بعدها و قال الفاضل الأسترآبادی بیان لأول الواجبات علی المکلفین و أن تکالیف الله تعالی ینزل علی التدریج و فی کتاب الأطعمه من تهذیب الأحکام أحادیث صریحه فی التدریج فی التکالیف انتهی.

و لنذکر تفسیر الآیات التی أسقطت اختصارا إما من الإمام علیه السلام أو من الراوی قال تعالی قبل تلک الآیات (۱) لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولًا ثم قال وَ قَضی رَبُّکَ قیل أی أمر أمرا مقطوعا به أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ لأن غایه التعظیم لا تحق إلا لمن له غایه العظمه و نهایه الإنعام وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً أی بأن تحسنوا أو أحسنوا بالوالدین إحسانا لأنهما السبب الظاهر للوجود و التعیش إِمَّا یَبْلُغَنَّ إما إن الشرطیه زیدت علیها ما للتأکید عِنْدَکَ الْکِبَرَ فی کنف و کفالتک أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ إن أضجراک وَ لا تَنْهَرْهُما أی و لا تزجرهما إن ضرباک وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً أی حسنا جمیلا وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ أی تذلل لهما و تواضع مِنَ الرَّحْمَهِ أی من فرط رحمتک علیهما وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیراً جزاء لرحمتهما علی و تربیتهما و إرشادهما لی فی صغری.

رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِما فِی نُفُوسِکُمْ إِنْ تَکُونُوا صالِحِینَ فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوَّابِینَ غَفُوراً

ص: ۱۰۳

۱- ۱. أسری: ۲۲- ۲۵.

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: الْأَوَّابُونَ التَّوَّابُونَ الْمُتَعَبِّدُونَ (۱).

وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً و هو صرف المال فیما لا ینبغی و إنفاقه علی وجه الإسراف إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ أی أمثالهم وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً أی مبالغا فی الکفر وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَهٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَیْسُوراً وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَهً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً أی فتصیر ملوما عند الله و عند الناس بالإسراف و سوء التدبیر مَحْسُوراً أی نادما أو منقطعا بک لا شی ء عندک إِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ أی یوسعه و یضیقه بمشیته التابعه للحکمه إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً یعلم سرهم و علانیتهم.

قوله أدب و عظه أی کلما ذکر فی تلک الآیات سوی صدر الأولی و هو قوله وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ تأدیب و موعظه و هذا مبنی علی أن قوله وَ بِالْوالِدَیْنِ بتقدیر و أحسنوا عطفا علی جمله قَضی رَبُّکَ لأن فیها تأکیدا و تهدیدا فی الجمله و یحتمل أن یکون المراد جمیعها لکن وقع التهدید علی الشرک فیما مر و فیما سیأتی من الآیات کقوله لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فإن قیل قوله وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ إلی قوله کَفُوراً فیه وعید و تهدید قلنا لیس محض کونهم إخوان الشیاطین تهدیدا و وعیدا صریحا بالنار بل قیل قوله کانُوا یدل علی أن فی أواخر شرائع سائر أولی العزم کانت کذلک فلا یدل صریحا علی أن فی تلک الشریعه أیضا کذلک و الاجتراح الاکتساب.

وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَهَ إِمْلاقٍ قیل أی مخافه الفاقه و قتلهم أولادهم وأدهم بناتهم مخافه الفقر فنهاهم عنه و ضمن لهم أرزاقهم فقال نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیَّاکُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبِیراً أی ذنبا کبیرا لما فیه من قطع التناسل و انقطاع النوع و الخطء الإثم یقال خطأ خطأ کأثم إثما و قرأ ابن عامر خطأ بالتحریک و هو اسم من أخطأ یضاد الثواب و قیل لغه فیه کمثل و مثل و حذر و حذر و قرأ ابن کثیر

۱- ۱. راجع تفسیر العیّاشیّ ج ۲ ص ۲۸۶، عن أبی بصیر.

خطاء بالمد و الکسر و هو إما لغه أو مصدر خاطأ و قرئ خطاء بالفتح و المد و خطأ بحذف الهمزه مفتوحا و مکسورا و علی التقادیر لیس فیه تصریح بکونه ذنبا و لا ترتب العقوبه علیه.

وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی بالقصد و إتیان المقدمات فضلا أن تباشروه إِنَّهُ کانَ فاحِشَهً فعله ظاهره القبح زائدته وَ ساءَ سَبِیلًا أی و بئس طریقا طریقه و هو الغصب علی الأبضاع المؤدی إلی قطع الأنساب و هیج الفتن وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِ قیل أی إلا بإحدی ثلاث خصال کفر بعد إیمان و زنا بعد إحصان و قتل مؤمن معصوم عمدا وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً غیر مستوجب للقتل فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ للذی یلی أمره بعد وفاته و هو الوارث سُلْطاناً أی تسلطا بالمؤاخذه بمقتضی القتل فَلا یُسْرِفْ أی القاتل فِی الْقَتْلِ بأن یقتل من لا یحق قتله فإن العاقل لا یفعل ما یعود علیه بالهلاک أو الولی بالمثله أو قتل غیر القاتل إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً عله النهی

علی الاستئناف و الضمیر إما للمقتول فإنه منصور فی الدنیا بثبوت القصاص بقتله و فی الآخره بالثواب و إما لولیه فإن الله نصره حیث أوجب القصاص له و أمر الولاه بمعونته و إما للذی یقتله الولی إسرافا بإیجاب القصاص و التعزیر و الوزر علی المسرف.

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ فضلا أن تتصرفوا فیه إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ أی إلا بالطریقه التی هی أحسن حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ غایه لجواز التصرف الذی یدل علیه الاستثناء وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ بما عاهدکم الله من تکالیفه أو ما عاهدتموه و غیره إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا مطلوبا یطلب من المعاهد أن لا یضیعه و یفی به أو مسئولا عنه یسأل الناکث و یعاتب علیه أو یسأل العهد لم نکثت تبکیتا للناکث کما یقال للموءوده بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ و یجوز أن یراد أن صاحب العهد کان مسئولا وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ و لا تبخسوا فیه وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ بالمیزان السوی و هو رومی عرب و قرأ حمزه و الکسائی و حفص بکسر القاف (۱) ذلِکَ خَیْرٌ

۱- ۱. یعنی و قرأ الباقون بضمها.

وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا أی و أحسن عاقبه تفعیل من آل إذا رجع.

وَ لاـ تَقْفُ و لاـ تتبع ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ ما لم یتعلق به علمک تقلیدا أو رجما بالغیب قیل و احتج به من منع من اتباع الظن و جوابه أن المراد بالعلم هو الاعتقاد الراجح المستفاد من سند سواء کان قطعا أو ظنا و استعماله بهذا المعنی شائع و قیل إنه مخصوص بالعقائد و قیل بالرمی و شهاده الزور إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ أی کل هذه الأعضاء فأجراها مجری العقلاء لما کانت مسئوله عن أحوالها شاهده علی صاحبها هذا و إن أولاء و إن غلب علی العقلاء لکنه من حیث إنه اسم جمع لذا و هو یعم القبیلین جاء لغیرهم کقوله و العیش بعد أولئک الأیام (۱) کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا فی ثلاثتها ضمیر کل أی کان کل واحد منها مسئولا عن نفسه یعنی عما فعل به صاحبه و یجوز أن یکون الضمیر فی عَنْهُ لمصدر وَ لا تَقْفُ أو لصاحب السمع و البصر و قیل مَسْؤُلًا مسند إلی عَنْهُ کقوله غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ و المعنی یسأل صاحبه عنه و هو خطاء لأن الفاعل و ما یقوم مقامه لا یتقدم و قیل المراد بسؤال الجوارح إما سؤال نفسها أو سؤال أصحابها کما یظهر من أُولئِکَ أو جعلت بمنزله ذوی العقول أو هم ذوو العقول مع الله تعالی.

وَ لاـ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً أی ذا مرح و هو الاختیال و فی القاموس المرح شده الفرح و النشاط إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ لن تجعل فیها خرقا بشده وطأتک وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا بتطاولک و مد عنقک و هو تهکم بالمختال و تعلیل للنهی بأن الاختیال حماقه مجرده لا تعود بجدوی لیس فی التذلل کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ قیل یعنی المنهی عنه فإن المذکور مأمورات و مناهی و قرأ الحجازیان و البصریان (۲)

سیئه علی أنها خبر کان و الاسم ضمیر کُلُ و ذلِکَ إشاره إلی

ص: ۱۰۶

۱- ۱. عجز بیت صدره: ذم المنازل بعد منزله اللوی، راجع الصحاح ج ۶ ص ۲۵۴۴.

۲- ۲. الحجازیان: عبد اللّه بن کثیر المکی، و نافع بن عبد الرحمن المدنیّ، و البصریان: أحدهما أبو عمرو بن العلاء، من السبعه، و الثانی یعقوب من غیرهم.

ما نهی عنه خاصه و علی هذا قوله عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً بدل من سیئه أو صفه لها محموله علی المعنی.

ذلِکَ إشاره إلی الأحکام المتقدمه مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ التی هی معرفه الحق لذاته و الخیر للعمل به وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ کرره للتنبیه علی أن التوحید مبدأ الأمر و منتهاه و رأس الحکمه و ملاکها مَلُوماً تلوم نفسک مَدْحُوراً مطرودا مبعدا من رحمه الله.

**[ترجمه]معنای استحلال را دانستی و این معنا در مکالمه‌های روزانه رایج است و ایرادی که وارد نموده وارد نیست. و اما پاسخی که ذکر کرد نیز بی فایده است! زیرا اگر از نگه داشتن نهی نشده بودند، پس چرا به دلیل آن عذاب شدند. و اگر از آن نهی شده بودند، اشکال سابق دوباره مطرح می‌شود. با اینکه ظاهر اکثر روایات معتبر این است که اغلب آن ها بعد از آن حیله، در روز شنبه به صید و خوردن ماهی نیز پرداختند و گروهی از آنان از انجام این کار سرباز زدند که عذاب نشدند و گروه دیگر عذاب شدند زیرا نهی از منکر را ترک کردند. و مفسران در این باره اختلاف نظر دارند.

در مجمع البیان گفته است: اختلاف نظر پیدا شده که آنان چگونه صید می کرده اند؛ گفته شده است که آن ها در روز شنبه تور را در آب انداختند به طوری که ماهی‌ها در آن گرفتار می‌شدند و تا روز یکشنبه آن را از آب خارج نمی کردند، و این کار بر ایشان ممنوع بوده است؛ در روایت ابن عباس چنین آمده است که آن ها حوضچه‌هایی درست کردند و ماهی‌ها را به سمت آن می‌راندند و ماهیان نمی توانستند از آن خارج شوند، سپس در روز یکشنبه آن ها را گرفتند و از حسن روایت شده است که آن ها در روز شنبه ماهیان را با دست می گرفتند و صید می کردند. - . مجمع البیان ۴ : ۴۹۱ -

«و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت» - . بقره / ۶۲، تفسیر بیضاوی: ۳۲ -

به گفته بیضاوی، السبت مصدر «سبتت الیهود» بوده است، یعنی یهود روز شنبه را روز بزرگی دانستند و معنای آن در ریشه لغوی، قطع کردن است. به آن ها دستور داده شد که این روز را به عبادت اختصاص دهند، پس در زمان داود علیه السلام گروهی از آنان به حریم آن روز تجاوز کردند و به صید مشغول شدند. و ماجرا از این قرار بود که آن ها در روستایی به نام أیله در نزدیکی ساحل زندگی می کردند و در روز شنبه همه ماهی‌های دریا به آنجا آمده بودند و دهان خود را از آب بیرون آورده بودند و پس از آن از آنجا رفتند. اهالی آنجا حوضچه‌هایی حفر کردند و جدول‌هایی را به آن کشیدند و ماهی‌ها در روز شنبه به این حوض‌ها وارد شدند. و آن ها ماهیان را در روز یکشنبه صید کردند. «فقلنا لهم کونوا قرده خاسئین» آن ها در این آیه به چهره‌هایی جامع وصف میمون و طرد شدن وصف شده‌اند، که به معنای کوچک و مطرود است. طبق گفته مجاهد، چهره‌های آنان مسخ نشد و دل‌هایشان بود که مسخ شد. پس به میمون تشبیه شدند همان‌طور که در این آیه به الاغ تشبیه شده‌اند: «کمثل الحمار یحمل أسفارا.» - . جمعه / ۵ -

«کونوا» معنای امری ندارد زیرا آن ها قدرت این کار را نداشتند و منظور از آن، سرعت تبدیل شدن است و آن ها به خواست خداوند به این صورت در آمدند.

سخن امام علیه السلام «فهدمت»، یعنی شرعهٔ. و منهاج هم به این دلیل که به معنای راه است، جایز التانیث است و می‌تواند به

صورت مجهول خوانده شود به این صورت که کلمه ضمیر راجع به «سنت در شنبه» در آن مستتر باشد. «و أن یعظموه» بدل اشتمال برای ضمیر است و «عامه» عطف بر سبت است. و «سبیل عیسی» یعنی شریعت مخصوص او. سخن او علیه السلام «و إن کان الذی جاء به النبیّون» یعنی شریعت عیسی تمامی اموری را که بر طبق آن عمل می کردند را نابود کرد، اگرچه توحید و سایر اصولی را که انبیاء آورده بودند، باقی بود و تغییری نپذیرفته بود. یا معنا بدین صورت است که خداوند او را به جهنم وارد کرد، اگرچه به آنچه پیامبران آورده بودند یعنی به توحید و نفی شرک اقرار کرده بود «و أن لا یشرکوا» عطف بیان یا بدل برای موصول است و بنا بر هر دو وجه، می‌توان گفت که کان تامه یا ناقصه است و گفته شده که موصول، اسم کان است و «أن لاـ یشرکوا» خبر آن است و این نیز وجهی دارد اگرچه دور از ذهن است. «عشر سنین» می گویم: این با آنچه در تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده تطابق ندارد و همه می‌دانند که پیامبر صلوات الله علیه و آله، پس از بعثت سیزده سال در مکه اقامت کرد. گفته شده شاید عدد در این عبارت سرراست شده است و سه سال بین ده و سیزده از آن افتاده است، اما چنین چیزی در مثل چنین عددی بعید به نظر می‌رسد. و چیزی که به ذهنم می رسد این است که بنا بر اخبار وارده، هنگامی که این آیه نازل شد: «و أنذر عشیرتک الأقربین» - . شعراء / ۲۱۴ - اوایل امر بعثت بود که پیامبر فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد و رسالت خود را بر آنان آشکار کرد و آن ها را به بیعت خود و ایمان آوردن به خود دعوت کرد. در این هنگام فقط علی علیه السلام، خدیجه رضی الله عنها و جعفر رضی الله عنه به او ایمان آوردند و سه سال پس از این واقعه بود که این آیه نازل گشت: «فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین.» - . حجر / ۹۴ - او مردم را به اسلام دعوت کرد. بنابراین حضرت این سه سال از دوران بعثت را به حساب نیاورده است، زیرا دوران دعوت عمومی نبوده است. و اخبار این موضوع در جلد سوم بحار آمده است و احتمال دارد که دلیل ذکر نکردن این سه سال، به شمار نیاوردن سال‌های هجرت در شعب ابی طالب بوده است یا به شمار نیاوردن سه سال پس از وفات ابو طالب رضی الله عنه؛ زیرا او در این دو دوره امکان تبلیغ نداشته است. اما این نظر بعید است و احتمال اول شایسته‌تر است.

مراد از «یشهد أن لا إله إلا الله» در ظاهر فقط شهادت قلبی به توحید و رسالت و مستلزمات آن است، یا با اقرار به زبان یا عدم انکار ظاهری و نه فقط اقرار با زبان به قرینه سخن او که فرمود: «و هو ایمان التصدیق» و تو دانستی که ایمان ظاهری به تنهایی سودی در آخرت ندارد، اگرچه احتمال تعمیم می رود، و جمله «إلا من أشرک بالرحمن» یعنی قلبا شرک بورزد و این استثناء از ماقبل است مستثنی کنیم، به چیزی که اول ذکر کردیم ارجاع می‌شود و بر این مبنا، استثنای ما منقطع است و بنا بر این دو تقدیر، منظور از سخن او که فرمود: «هو ایمان التصدیق» این است که ایمان، فقط به معنای تصدیق است و اعمال چه شرط و چه جزء باشند، در آن داخل نمی‌شوند. اگرچه دلیل بر کمال آن باشد، بر خلاف ایمان پس از هجرت؛ زیرا اعمال بنا بر یکی از وجه، در آن داخل شده و این به آن دلیل است که آن ها پس از آن فقط به شهادتین مکلف شدند، و بلکه از باب رعایت ادب و موعظه و تخفیف از چیزهایی نهی شدند، سپس این موضوع با شدت به خرج دادن در مجازات گناهان کبیره و وعده آتش جهنم دادن بر آن نسخ شد و این شدت و تهدید، در آن زمان فقط در خصوص شرک بوده است، پس هنگامی که شدت و تهدید به آتش جهنم در گناهان کبیره آمد، کفر و عذاب به دلیل مخالفت با آن محقق شد.

«و تصدیق ذلک» یعنی دلیل اختلاف در تکالیف و تفاوت معنای ایمان پیش از هجرت و پس از آن، به گفته فاضل استرآبادی، توضیحی است برای اولین چیزی که بر مکلفان واجب شد. و اینکه تکالیف خداوند متعال به تدریج نازل می‌شود

و در کتاب اطعمه از تهذیب الاحکام احادیث صریحی در مورد تدریج در تکالیف آمده است.

و بایـد تفسیر آیـاتی را که به خـاطر اختصـار ذکر نشـد یا از امام علیه السـلام یا از راوی ذکر کنیم. خداونـد متعال پیش از آن آیات - . اسراء / ۲۲ - ۲۵ -

فرمود: «لا تجعل مع الله إلها آخر فتقعد مذموما مخذولا» سـپس فرمود: «و قضـی ربک» گفته شده است یعنی دسـتور قاطعی داد که «ألا- تعبـدوا إلا- إیاه» زیرا نهایت بزرگ داشـتن محقق نمی‌شود مگر برای کسـی که در نهایت بزرگی و نهایت بخشـندگی است. «و بالوالـدین إحسانا» یعنی به اینکه احسان کنیـد، یا امر به احسان کردنِ بسـیار است، زیرا والدین سـبب ظاهری به وجود آمـدن و زنـدگی ما هسـتند «إما یبلغن» در «إما» «إن» شـرطیه بوده که ما برای تاکیـد به آن اضافه شده است. «عندک الکبر» در حمـایت و سـرپرستی تو «أحـدهما أو کلاهما فلا تقل لهما أف» اگر تو را ناراحت کردنـد «و لا تنهرهما» یعنی اگر تو را کتک زدنـد، بر سـر آن هـا نهیب مزن «و قـل لهمـا قولا- کریمـا» یعنی نیکو و زیبـا «و اخفض لهمـا جناح الـذل» یعنی در مقابل آن ها متواضع و افتـاده بـاش «من الرحمه» یعنی از شـدت دلسوزی‌ات برای آنـان «و قـل رب ارحمهمـا کمـا ربیـانی صـغیرا» به پاداش مهربانی که بر من داشتند و مرا تربیت کردند و پرورش دادند و در کودکی راهنمای من بودند.

«ربکم أعلم بما فی نفوسـکم إن تکونوا صالحین فإنه کان للأوابین غفورا» از امام صادق علیه السلام نقل شده که أوّابون، توبه... کنندگان متعبّد هستند. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۲۸۶ -

«و آت ذا القربی حقه و المسـکین و ابن السبیـل و لا تبـذر تبـذیرا» تبـذیر یعنی خرج کردن اموال در راهی که شایسـته نیست و اسـراف گونه انفاق کردن آن. «إن المبذرین کانوا إخوان الشـیاطین» یعنی امثال آنان «و کان الشـیطان لربه کفورا» یعنی بر کفر خود پافشـاری می‌کرد «و إمـا تعرضن عنهم ابتغـاء رحمه من ربـک ترجوهـا فقـل لهم قولا میسورا و لا تجعل یـدک مغلوله إلی عنقـک و لا- تبسـطها کـل البسـط فتقعـد ملومـا» یعنی اسـراف و سـوء تـدبیر تو در نزد خداونـد و در نزد مردم پسـندیده نیست. «محسورا» یعنی پشـیمان یا بی چیز یا با دسـتان خالی از کار فرو مانی. «إن ربک یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر» یعنی به مشـیت خود که بنا بر حکمت اوست، روزی را گسترش می‌دهـد و تنگ می‌کنـد. «إنه کان بعباده خبیرا بصـیرا» او از پیدا و پنهان آنان آگاه است.

عبارت «أدب و عظهٔ» یعنی به جز قسـمت اول آن یعنی این سـخن «و قضـی ربک ألا تعبدوا إلا إیاه» هر آنچه که در آیات ذکر شـد، برای موعظه و تادیب است. و این بنا بر این مبناست که «و بالوالـدین» به تقـدیر «و أحسـنوا» عطف به جمله «قضـی ربک» باشـد؛ زیرا در آن إجمالا تاکید و تهدید به کار رفته است. و احتمال دارد که منظور، همه آن باشد. اما در آیاتی که گذشت و آیاتی که خواهد آمد، مانند سخن او «لا تجعل مع الله إلها آخر» تهدید بر شرک واقع گشته است.

اگر گفته شود: آیه «و آت ذا القربی حقه» تا «کفورا» در آن تهدیـد و وعید به کار رفته است. ما در پاسخ می گوییم: اینکه آن هـا امثـال شـیطان هسـتند تهدیـد و وعیـد صـریح بـه جهنـم نیست بلکه کلمه «کـانوا» دلالـت بر این دارد که در آخرین احکـام شریعت‌های سایر پیامبران اولوالعزم، وضـعیت بدین شـکل بوده است و این مساله دلالت صریح بر این ندارد که در آن شریعت هم وضعیت همین بوده است و «اجتراح» به معنای اکتساب است.

«و لا تقتلوا أولادکم خشیه إملاق» یعنی از ترس فقر. اینکه فرزندان خود را بکشند یعنی اینکه دختران خود را از ترس فقر زنده به گور کنند؛ پس خدا آنان را از این امر نهی نمود و روزی آنان را بر ایشان تضمین کرد و فرمود: «نحن نرزقهم و إیاکم إن قتلهم کان خطأ کبیرا» یعنی گناه بزرگی است زیرا قطع نسل و انقراض نوع بشر را در پی دارد و خطأ به معنای گناه است. می... گویند: «خطأ خطأ» مانند «أثم إثما» و ابن عامر «خطأ» را با حرکت قرائت کرده است. «خطأ» اسمی از فعل «أخطأ» است که معنای آن متضاد صواب است و گفته شده که یک زبان دیگر در آن است مانند «مثل و مثل» یا «حذر و حذر». و ابن کثیر آن را با مد و کسر خوانده که یا لغت است و یا مصدر «خاطأ» است. و «خطاء» با فتح و مد خواند شده و «خطأ» به حذف همزه به دو صورت مفتوح و مکسور خوانده شده است. و تصریحی در آن نیست که نشان دهد این کلمه به معنای گناه است و مجازات در پی دارد.

«و لا تقربوا الزنا» از روی قصد و تعمد و فراهم کردن مقدمات آن و اقدام به آن، چه رسد به مباشرت به زنا که نهی دارد. «إنه کان فاحشه» یعنی عمل آشکار و بسیار زشتی است. «و ساء سبیلا» یعنی راه بد و ناپسندی است که غصب کردن حق دیگران است و به قطع نسل و رواج فتنه منتهی می‌شود. «و لا تقتلوا النفس التی حرم الله إلا بالحق» گفته شده یعنی مگر به یکی از این موارد: کفر پس از ایمان، زنای پس از ازدواج و قتل مومن معصوم از روی تعمد. «و من قتل مظلوما» یعنی کسی که نباید کشته شود. «فقد جعلنا لولیه» برای کسی که پس از مرگ او امور او را به دست می‌گیرد و وارث اوست. «سلطانا» یعنی کسی که حق قصاص قاتل را دارد «فلا یسرف» یعنی قاتل «فی القتل» به اینکه کسانی را بکشد که نباید کشته شوند. انسان عاقل کاری نمی... کند که موجب نابودی او گردد یا اینکه جسد قاتل را مثله کند یا کسی غیر از قاتل را قصاص کند. «إنه کان منصورا» این جمله علت نهی است که در ابتدای کلام آمده و ضمیر یا برای مقتول است که در دنیا با اجرای قصاص پیروز گشته است و در آخرت پاداش داده شده است و یا برای ولی دم او که خداوند او را پیروز گردانده چرا که قصاص را برای او واجب گردانیده و به مسئولان دستور داده از او حمایت کنند و یا برای کسی که ولی دم به خاطر وجوب قصاص و تعزیر از روی اسراف او را می‌کشد. و مسرف گناهکار است.

«و لا تقربوا مال الیتیم» چه رسد به اینکه در آن دخل و تصرف کنید. «إلا بالتی هی أحسن» یعنی مگر از راهی که بهترین است. «حتی یبلغ أشده» این غایت زمان جواز تصرف در مال یتیم است که استثنا دالّ بر آن است. «و أوفوا بالعهد» به تکالیفی که خداوند از شما پیمان گرفته وفادار باشید یا پیمان‌هایی که خود شما با دیگران بسته‌اید. و غیر آن. «إن العهد کان مسؤلا» یعنی مورد طلب است که طبق آن از شخصی که پیمان می‌بندد می‌خواهد آن را تضییع نکرده و به آن وفادار بماند یا از او پرسیده می شود، و از نقض کننده پیمان بازخواست می کند و او را مجازات می‌کند یا برای توبیخ ناقض عهد، از خود عهد می‌پرسد که برای چه نقض شدی؟ همان‌طور که از دختر زنده به گور شده پرسیده می‌شود: «بأی ذنب قتلت» و جایز است منظور این باشد که صاحب عهد مسئول است. «و أوفوا الکیل إذا کلتم» و کم‌فروشی نکنید «و زنوا بالقسطاس المستقیم» یعنی ترازوی عادلانه این کلمه رومی معرّب است و حمزه و کسائی و حفص آن را به کسر قاف - . یعنی سایر قرّاء آن را با ضم قرائت کرده‌اند. -

خوانده‌اند. «ذلک خیر و أحسن تأویلا» یعنی و بهترین عاقبت. تأویل بر وزن تفعیل از «آل»، به معنای «رجع» می باشد.

«و لاـ تقـف» یعنی پیروی نکـن. «مـا لیس لـک بـه علـم» از روی تقلیـد یـا کورکـورانه، از آنچـه که به آن علم نـداری این آیه استشـهادی است برای نهی از پیروی از حـدس و گمان و پاسـخ آن این است که منظور از علم، اعتقاد راجح است که بر مبنای یـک سـند و دلیـل قطعی، یـا از روی ظن و گمـان است. و به کار بردن آن در این معنا رایـج است و گفته شـده مختص عقاید است و گفته شده منظور شـهادت دروغین و افترا است. «إن السمع و البصر و الفؤاد کل أولئک» یعنی همه این اعضا را به منزله عاقـل گرفته است چون مسـئول کارهـای خود هسـتند و شاهـد اعمـال صاحب خود هسـتند. درست است که اسم اشاره «اولاء» بیشـتر در عاقلاـن کـاربرد دارد، امـا از جهـت آنکـه اسم جمـع است، غیر آن را هم در بر می گیرد مثـل: «و العیش بعـد أولئک الأیام» – . این پایان بیت شـعری است که با این جمله شـروع می‌شود: «ذم المنازل بعـد منزله اللوی» رجوع کنیـد به صـحاح ۶ : ۲۵۴۴ – «کان عنه مسؤلا» یعنی در هر یک از آن سه، ضمیر به کل بر می گردد یعنی مسئول اعمال خود است یعنی اعمالی که صاحبش با آن انجام می‌دهد. و جایز است ضـمیر در «عنه» به مصدر برگردد «و لا تقف» یا برای صاحب چشم و گوش است و گفتـه شـده «مسؤل» بـه «عنـه» اسـناد داده می شـود، ماننـد آیـه «غیر المغضـوب علیهم» و معنـا این است که صـاحب آن از آن بـازخواست می‌شود و این اشـتباه است؛ زیرا فاعـل و آن‌چه در معنای فاعل است، بر فعل مقـدم نمی‌شود و گفته شـده منظور از سوال کردن از اعضا، یا سوال کردن از خود اعضاست و یا از صاحبان آن. همان‌طور که از «أولئک» پیداست، یا اینکه اعضا به منزله افراد عاقل مخاطب قرار گرفته‌اند یا اینکه آن ها با خداوند متعال، عاقل هستند.

«و لاـ تمش فی الأرض مرحا» یعنی با مرح که به معنای راه رفتن با تکبر است. و معنای «مرح» در فرهنگ لغت، شادی بسـیار و سرخوشـی است. «إنـک لن تخرق الأرض» یعنی با سـنگینی گام‌های خود، نمی‌توانی زمین را بشـکافی «و لن تبلغ الجبال طولا» یعنی بـا گردنکشـی خود، که بـا این جمله شـخص متکبر را به سـخره گرفته و این، علتِ نهی است که تکبر فقـط یک حماقت است و نسـبت به تواضع و فروتنی هیـچ مزیتی نـدارد «کل ذلک کان سیئه» گفته شـده: یعنی از انجام آن نهی شده است؛ زیرا چیزی که در این آیات ذکر شده است، اوامر و نواهی است و قرّاء حجاز و بصـره، – . قرّاء حجازی: عبد الله بن کثیر مکی، نافع بن عبد الرحمن مدنی، و بصریان: ابو عمرو بن علاء، که از هفت قاری مشهور است، و یعقوب که جزء آن‌ها نیست. –

سیئه را به عنوان خبر کان، به شکل منصوب قرائت کرده‌اند و اسم کان ضمیری است که مرجع آن «کل» است و «ذلک» اشاره دارد به آنچه که از آن نهی اختصاصی شده است و بر این اساس جمله «عند ربک مکروها»، بدل از سیئه یا صفت آن است که بر همان معنا حمل می شود.

«ذلک» اشاره به احکامی است که سابقا ذکر شد. «مما أوحی إلیک ربک من الحکمه» که آن حکمت، شـناخت خداوند برای ذات اوست و شـناخت بهترین اعمـال برای انجـام دادن آن. «و لاـ تجعـل مع الله إلهـا آخر» این جمله تکرار شـد برای یادآوری اینکه توحیـد، مبـدأ و مقصـد همه امور و راس حکمت و معیار و ملاک آن است. «ملوما» خود را سـرزنش می کنی. «مدحورا» دور افتاده از رحمت خداوند.

**[ترجمه]

هذا شـروع فی ذکر الآیات التی نزلت بمکه مشـتمله علی الوعید بالنار و التهدید فی الشرک و نحوه بخلاف ما ورد فی غیره مما مضـی فإن کونه خطأ کبیرا و فاحشه و مسـئولا و مسئولا عنه و مکروها لیس فی شی ء منها تصریح بالعذاب و النکال الأخروی و

لا يحتاج إلى ما يتكلف بأن كانَ خِطْأً و كانَ فاحِشَةً و كانَ مَسْؤُلًا و كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا و كانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً محموله على أنها كانت فى أواخر الأمم السابقه كـذلك و ستصـير فى هـذه الأمه أيضا بعـد ذلك كذلك فإنه فى غايه البعد و زياده كان فى هذه المقامات كثيره فى الذكر الحميد كقوله وَ كانَ رَبُّکَ قَدِيراً و كانَ غَفُوراً رَحِيماً بل الوجه ما ذكرنا فتفطن.

ناراً تَلَظَّى أى تتلهب لا يَصْلاها أى لا يلزمها مقاسيا شدتها إِلَّا الْأَشْقَى قيل أى إلا الكافر فإن الفاسق و إن دخلها لم يلزمها و لكن سماه أشقى و وصفه بقوله الَّذِى كَذَّبَ وَ تَوَلَّى أى كذب بالحق و أعرض عن الطاعه كذا ذكره البيضاوى (۱)

و قال فى قوله تعالى بعد ذلك وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى أى الذى اتقى الشرك و المعاصى فإنه لا يدخلها فضلا أن يدخلها و يصلاها و مفهوم ذلك أن من اتقى الشرك دون المعصيه لا يجنبها و لا يلزم ذلك صليها فلا يخالف الحصر السابق انتهى.

و قال الطبرسى رحمه الله لا يَصْلاها أى لا يدخل تلك النار و لا يلزمها إِلَّا

۱- ۱. أنوار التنزيل ص ۴۶۳، و الآيه فى سوره الليل: ۱۴- ۲۱.

الْأَشْـقَى و هو الكافر بالله الَّذِى كَذَّبَ بآيات الله و رسـله وَ تَوَلَّى أى أعرض عن الإيمان وَ سَـيُجَنَّبُهَا أى سيجنب النار و يجعل منها على جانب الْأَتْقَى المبالغ فى التقوى الَّذِى يُؤْتِى مالَهُ أى ينفقه فى سبيل الله يَتَزَكَّى أى يكون عنـد الله زكيا لا يطلب بـذلك رياء و لا سمعه.

قال القاضـى قوله لا يَصْـلاها الآيه لا يدل على أنه تعالى لا يدخل النار إلا الكافر على ما تقوله الخوارج و بعض المرجئه و ذلك لأنه نكر النار المـذكوره و لم يعرفها فالمراد بذلك أن نارا من جمله النيران لا يصـليها إلا من هذه حاله و النيران دركات على ما بينه سـبحانه فى سوره النساء فى شأن المنافقين (١) فمن أين عرف أن غير هـذه النار لا يصـليها قوم آخرون و بعد فإن الظاهر من الآـيه يوجب أن لا يـدخل النار إلا من كـذب و تولى و جمع بين الأمرين فلا بـد للقوم من القول بخلافه لأنهم يوجبون النار لمن يتولى عن كثير من الواجبات و إن لم يكذب و قيل إن الأتقى و الأشقى المراد بهما التقى و الشقى (٢) انتهى.

ثم اعلم أنه عليه السـلام اسـتدل بالآيات الأول على أن وعيد النار فى مكه إنما كان على الكفار لأنه سـبحانه حصـر الصـلى بالنار على الأشـقى الـذى كـذب الرسول و تولى عن قبول قوله فى التوحيـد أو الأـعم و من كـذب الرسول و أعرض عمـا جاء به كافر مشـرك فظهر أنه لم يكن يومئذ يسـتحق النار غير المشـركين و الكفار من الفساق و إليه أشار عليه السـلام بقوله فهذا مشـرك و هـذا وجه حسن و اسـتدلال متين لكن كيف يسـتقيم على هـذا الآيات التاليه و هى قوله وَ سَـيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى إلخ فإنها تدل على أن غير الأتقى لا يجنب النار.

و يمكن الجواب عنه بوجوه.

الأول أن المضارع فى قوله تعالى لا يَصْلاها للحال و استعمل الصلى فى

١- ١. كانه يريد قوله تعالى:« إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِى الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً» النساء: ١۴۴.

٢- ٢. مجمع البيان ج ١٠ ص ٥٠٢.

سببه مجازا أى الحكم فى الحال قبل الهجره أنه لا يدخلها إلا المشرك و فى قوله سَيُجَنَّبُهَا للاستقبال القريب إخبارا عن التكاليف المدنيه بعد دخول الأعمال فى الإيمان فلا تنافى بينهما و تكون الآيات جمع داله على الحكمين صريحا.

الثانى أن يقال إن الآيات التاليه نزلت بالمدينه كما روى فى تفسير على بن إبراهيم أنها نزلت فى أبى الدحداح بالمدينه لكن ظاهر الروايه أن الآيات الأول أيضا نزلت بالمدينه الثالث أن يقال إن الآيات الأخيره و إن كانت داله على عدم تجنب الفساق النار لكنها دلاله ضعيفه بالمفهوم فما يدل صريحا على دخول النار إنما هو فى الكفار و ما يدل على حكم الفجار فليس فيه وعيد صريح و تهديد عظيم بل يدل دلاله ضعيفه على عدم الحكم بأنهم لا يدخلونها لا سيما مع الحصر المتقدم و لعل السر فى هذا الإجمال عدم اجترائهم على المعاصى.

وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ (١) أى يؤتى كتابه بشماله من وراء ظهره قيل يغل يمناه إلى عنقه و يجعل يسراه وراء ظهره فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً أى يتمنى الثبور و يقول وا ثبوراه و هو الهلاك وَ يَصْلى سَعِيراً أى نارا مسعره إِنَّهُ كانَ فِي أَهْلِهِ أى فى الدنيا مَسْرُوراً بطرا بالمال و الجاه فارغا عن ذكر الآخره إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ أى لن يرجع بعد أن يموت بَلى يرجع إِنَّ رَبَّهُ كانَ بِهِ بَصِيراً أى عالما بأعماله فلا يهمله بل يرجعه و يجازيه فهذا مشرك لأنه أنكر البعث و إنكاره كفر أو كان لا ينكره حينئذ إلا المشركون.

كُلَّما أُلْقِيَ فِيها فَوْجٌ (٢) أى جماعه من الكفره سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أى خزنه جهنم أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ يخوفكم هذا العذاب و هو توبيخ و تبكيت قالُوا بَلى قَدْ جاءَنا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنا أى الرسل و أفرطنا فى التكذيب حتى نفينا الإنزال رأسا و بالغنا فى نسبتهم إلى الضلال حيث قالوا بعد ذلك إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ كَبِيرٍ فهؤلاء مشركون لتكذيبهم بكتب الله و رسله.

ص: ١٠٩

١- ١. الانشقاق: ١٠.

٢- ٢. الملك: ٨.

وَ أَمَّا إِنْ كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ (۱) بالبعث و الرسل و آيات الله الضَّالِّينَ عن الهدى الذاهبين عن الصواب و الحق فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ أى فنزلهم الذى أعد لهم من الطعام و الشراب من حميم جهنم وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ أى إدخال نار عظيمه فهؤلاء مشركون للتصريح بأنهم كانوا من المكذبين الضالين.

وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِشِمالِهِ (۲) فَيَقُولُ لما رأى من قبح العمل و سوء العاقبه يا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتابِيَهْ وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِيَهْ الهاء فيهما و فيما بعدهما للسكت تثبت فى الوقف و تسقط فى الوصل و قالوا استحب الوقف لثباتها فى الإمام (۳) و لذلك قرئ بإثباتها فى الوصل يا لَيْتَها أى يا ليت الموته التى متها كانَتِ الْقاضِيَةَ أى القاطعه لأمرى فلم أبعث بعدها أو يا ليت هذه الحاله كانت الموته التى قضيت على أو يا ليت حياه الدنيا كانت الموته و لم أخلق حيا ما أَغْنى عَنِّي مالِيَهْ أى ما لى من المال و التبع أو ما نفى و المفعول محذوف أو استفهام إنكار مفعول لأغنى و بعد ذلك هَلَكَ عَنِّي سُلْطانِيَهْ أى ملكى و تسلطى على الناس أو حجتى التى كنت أحتج بها فى الدنيا خُذُوهُ يقوله الله لخزنه جهنم فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ أى ثم لا تصلوه إلا الجحيم و هى النار العظمى لأنه كان يتعظم على الناس ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ أى فأدخلوه فيها بأن تلقوه على جسده إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ فدل على أن هذا الوعيد بالنار لمن لا يؤمن بالله من الكفار فهذا مشرك.

قوله فى طسم أى فى الشعراء وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغاوِينَ (۴) فيرونها مكشوفه و يتحسرون على أنهم المسوقون إليها وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أى أين آلهتكم الذين تزعمون أنهم شفعاؤكم هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ بدفع العذاب عنكم أَوْ يَنْتَصِرُونَ بدفعه عن أنفسهم لأنهم و آلهتهم يدخلون النار كما

۱- ۱. الواقعه: ۹۲.

۲- ۲. الحاقّه: ۲۵.

۳- ۳. يعنى مصحف عثمان، المسمى بامام المصاحف.

۴- ۴. الشعراء: ۹۱.

قال فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَ الْغاوُونَ أی الآلهه و عبدتهم و الكبكبه تكرير الكب لتكرير معناه كأن من ألقى فى النار ينكب مره بعد أخرى حتى يستقر فى قعرها وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ قيل متبعوه من عتاه الثقلين أو شياطينه أَجْمَعُونَ تأكيد للجنود إن جعل مبتدأ خبره ما بعده أو للضمير و ما عطف عليه و كذا الضمير المنفصل و ما يعود إليه فى قوله قالُوا وَ هُمْ فِيها يَخْتَصِمُونَ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِی ضَلالٍ مُبِينٍ على أن الله ينطق الأصنام فتخاصم العبده و يؤيده الخطاب فى قوله إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ أى فى استحقاق العباده و يجوز أن تكون الضمائر للعبده كما فى قالوا و الخطاب للمبالغه فى التحسر و الندامه و المعنى أنهم مع تخاصمهم فى مبدإ ضلالهم معترفون بانهماكهم فى الضلاله متحسرون عليها كذا ذكره البيضاوى فى تفسير تلك الآيات (۱) فقوله عليه السلام يعنى المشركين هو خبر لقوله قوله بحذف العائد أى يعنى به و المعنى أن المراد بالمجرمين المشركون الذين اتبعتهم هؤلاء القائلون على شركهم و كلاهما من أمه محمد صلى الله عليه و آله و تصديق ذلك أى تصديق أن المراد بهم المشركون من هذه الأمه أن الله تعالى ذكر بعد تلك الآيات أحوال المشركين و عبده الأوثان من كل أمه و لم يدخل فيهم اليهود و النصارى فالظاهر أن يكون المراد هنا أيضا طائفه مخصوصه

و ليس هم اليهود و النصارى لقوله تعالى سابقا فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَ الْغاوُونَ لدلالته على أن معبوديهم فى النار فلم يبق إلا أن يكونوا من هذه الأمه أو يكتفى بالوجه الأول و يقال لما كان الظاهر من الآيات اللاحقه اختصاص الكلام بعبده الأوثان فالظاهر هنا أيضا أن يكون المراد به من هو من جنسهم و لم يبق من الأمم المشهوره الذين تعرض الله لذكرهم فى القرآن إلا هذه الأمه فهم المرادون به.

و قوله كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ (۲) كأنه نقل بالمعنى لأن تلك الآيات

۱- ۱. أنوار التنزيل ص ۳۰۹.

۲- ۲. الشعراء: ۱۰۵.

فی سوره الشعراء و لیس فیها قبلهم و إنما هو فی ص و المؤمن (۱) و یحتمل أن یکون فی مصحفهم علیهم السلام هکذا هذا ما خطر بالبال و قیل لعل المراد أن القائلین بهذا القول أعنی قولهم وَ ما أَضَلَّنا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ هم مشرکو قوم نبینا صلی الله علیه و آله الذین اتبعوا آباءهم المکذبین للأنبیاء بدلیل أن الله سبحانه ذکر عقیب ذلک فی مقام التفصیل المکذبین للأنبیاء طائفه بعد طائفه و لیس المراد بهم أحدا من الیهود و النصاری الذین صدقوا نبیهم و إنما أشرکوا من جهه أخری و إن کان الفریقان یدخلان النار أیضا فقوله سیدخل الله استدراک لدفع توهم عدم دخولهما النار و عدم دخول غیرهما ممن أساء العمل انتهی.

قوله علیه السلام لیس هم الیهود تأکید لقوله لیس فیهم أو المراد بالأول أنه لیس فی القائلین و المجرمین و بالثانی أنه لیس فی هؤلاء المکذبین من الأمم السابقه و قیل الأول نفی للتشریک و الثانی نفی للاختصاص و الأوسط أظهر و قولهم مبتدأ إذ دعونا إلی سبیلهم ذلک من کلامه علیه السلام ذکره تفسیرا للآیه و قول الله خبر للمبتدإ و یحتمل أن یکون ذلک مبتدأ ثانیا إشاره إلی قولهم و قول الله خبره و المجموع خبرا للمبتدإ الأول و حاصله أن القولین حکایتان عن قصه واحده و قیل حین ظرف لقول الله مجازا من قبیل وضع الدال موضع المدلول.

ثم اعلم أن الآیات فی سوره الأعراف هکذا حَتَّی إِذا جاءَتْهُمْ رُسُلُنا یَتَوَفَّوْنَهُمْ قالُوا أَیْنَ ما کُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرِینَ قالَ ادْخُلُوا فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِی النَّارِ کُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتَّی إِذَا ادَّارَکُوا فِیها جَمِیعاً قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قالَ لِکُلٍّ ضِعْفٌ وَ لکِنْ لا تَعْلَمُونَ وَ قالَتْ أُولاهُمْ لِأُخْراهُمْ فَما کانَ لَکُمْ عَلَیْنا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ (۲) فظهر أن قوله و قالت أولیهم لأخریهم من سهو النساخ

۱- ۱. ص: ۱۲، المؤمن: ۵.

۲- ۲. الأعراف: ۳۷- ۳۹.

أو الرواه و أن قوله كُلَّما دَخَلَتْ مقدم على السابق فى الترتيب فالواو فى قوله و قوله بمعنى مع مع أنه لا يدل على الترتيب.

كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ أى فى النار لَعَنَتْ أُخْتَها التى ضلت بالاقتداء بها حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيها أصل ادَّارَكُوا تداركوا فأدغم و معناه تلاحقوا أى لحق آخرهم أولهم فى النار قالَتْ أُخْراهُمْ دخولا و منزله و هم الأتباع لِأُولاهُمْ أى لأجل أوليهم إذا الخطاب مع الله لا معهم رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا أى سنوا لنا الضلال فاقتدينا بهم فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ أى مضاعفا لأنهم ضلوا و أضلوا قالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ أما القاده فبكفرهم و تضليلهم و أما الأتباع فبكفرهم و تقليدهم وَ لكِنْ لا تَعْلَمُونَ ما لكم أو ما لكل فريق وَ قالَتْ أُولاهُمْ لِأُخْراهُمْ فَما كانَ لَكُمْ عَلَيْنا مِنْ فَضْلٍ عطفوا كلامهم على جواب الله لأخريهم و بنوه عليه أى فقد ثبت أن لا فضل لكم علينا و إنا و إياكم متساوون فى الضلال و استحقاق العذاب فَذُوقُوا الْعَذابَ من قول القاده أو من قول الفريقين.

أن يحج بعضا بضم الحاء أى يغلبه بالحجه فى القاموس الحج الغلبه بالحجه و فى المصباح حاجه محاجه فحجه بحجه من باب قتل إذا غلبه فى الحجه و قال فلج فلوجا من باب قعد ظفر بما طلب و فلج بحجته أثبتها و أفلج الله حجته أظهرها و قال أفلت الطائر و غيره إفلاتا تخلص و أفلته أنا إذا أطلقته و خلصته يستعمل لازما و متعديا و فلت فلتا من باب ضرب لغه و فلته يستعمل أيضا لازما و متعديا و انفلت خرج بسرعه.

و ليس بأوان بلوى و لا اختبار يعنى أنهم يطمعون فى غير مطمع فإن الاحتجاج و طلب الدليل إنما ينفع فى دار التكليف و الاختبار لا فى دار الجزاء بعد ظهور الأمر و دخول النار و لا حين نجاه أى ليس هذا الزمان حين نجاه يمكن التخلص من العذاب بالتوبه و غيرها.

و فى بعض النسخ و لات حين نجاه مقتبسا من قوله تعالى وَ لاتَ حِينَ مَناصٍ (١)

ص: ١١٣

١- ١. ص: ٣.

قال البيضاوى أى ليس الحين حين مناص و لا هى المشبهه بليس زيدت عليها تاء التأنيث للتأكيد كما زيدت على رب و ثم و خصت بلزوم الأحيان و حذف أحد المعمولين و قيل هى النافيه للجنس أى و لا حين مناص لهم و قيل للفعل و النصب بإضماره أى و لا أرى حين مناص و قيل إن التاء مزيده على حين لاتصالها به فى الإمام (۱) انتهى.

و الآيات أى تلك الآيات المتقدمه و لا يدخل الله الجمله حاليه أى نزلت تلك الآيات فى حال كان الحكم فيها أن لا يدخل الله النار إلا مشركا قوله عليه السلام فلما أذن الله قال المحدث الأسترآبادى تصريح بأن مصداق الإسلام فى مكه أقل من مصداقه فى المدينه انتهى و عد الشهادتين واحده لتلازمهما و كأن الولايه أيضا داخله فيهما كما عرفت و عدم التصريح للتقيه أو أنه عليه السلام استدل بهذا الخبر المشهور بين العامه إلزاما عليهم و كأن ذكر العبادات الأربع و تخصيصها لكونها أهم الفرائض أو لأنها صرحت بها فى القرآن و أكدت عليها دون غيرها أو أنه بنى عليها أولا ثم زيد سائر الفرائض.

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً(۲) استدل به من قال بخلود أصحاب الكبائر فى النار و أول بوجوه.

الأول أن المراد بالمتعمد من قتله لإيمانه كما ورد فى أخبار كثيره فيكون كافرا الثانى أن المراد بالخلود المكث الطويل الثالث أن المراد أن هذا جزاؤه إن جازاه لكنه سبحانه لا يجازيه كما ورد فى بعض أخبارنا الرابع أن المراد بالمتعمد المستحل الخامس أنه يفعل فعلا يستحق به دخول النار و استدل عليه السلام على عدم إيمانه بأن الله لعنه و لا يلعن مؤمنا لقوله تعالى إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكافِرِينَ و كأنه عليه السلام استدل بمفهوم الوصف فيدل على حجيته و يمكن أن يكون لخصوص سياق الآيه أيضا مدخل فيه.

و كيف يكون فى المشيه أى كيف يكون أمر القاتل فى مشيه الله إن شاء

۱- ۱. يعنى مصحف عثمان.

۲- ۲. النساء: ۹۳.

عذبه و إن شاء غفر له و الحال أنه قد ألحق به بعد أن جزاه جهنم الغضب و اللعنه المختصين بالكفار.

**[ترجمه]این آغاز بیان آیاتی است که در مکه نازل شده است و مشتمل بر تهدید مشرکان به آتش جهنم و مانند آن است، بر خلاف آنچه که سابقا در غیر آن ذکر شد که انجام آن، گناه بزرگ و فحشا است و شما نسبت به انجام آن مسئولید و اعمال بسیار ناپسندی است که تصریح به عذاب آخرت در هیچ یک نیامده است و احتیاج به این تکلف نیست که مواردی مثل «کان خطأ» و «کان فاحشه» و «کان مسؤلا» و «کان عنه مسؤلا» و «کان سیئه عند ربک مکروها»، در اواخر امت‌های پیشین هم به همین منوال بوده است و پس از آن در این امت هم به همان صورت اجرا خواهد شد، که این نظر بسیار دور از ذهن است و در کلام خدای ستوده زائده بودن «کان» فراوان است. مانند «و کان ربک قدیرا» و «کان غفورا رحیما» بلکه وجه صحیح همان است که ذکر کردیم. پس زیرک و هشیار باش.

«نارا تلظی» یعنی شعله می‌کشد. «لا یصلاها» یعنی ملازم آن نمی شود که در برابر شدت آن مقاومت کند، «إلا الأشقی» گفته شده یعنی مگر کافر. زیرا فاسق اگر هم به آن وارد شود، اما همیشه در آن نمی‌ماند. کسی به این آتش وارد می‌شود «أشقی» نامیده شد و با این سخن توصیف شد: «الذی کذب و تولی» یعنی حق را به دروغ آمیخت و از اطاعت خداوند رویگردان شد، بیضاوی این گونه گفته. - . انوار التنزیل: ۴۶۳، و آیه در سوره لیل / ۱۴- ۲۱ - و پس از آن در مورد این آیه گفته: «و سیجنبها الأتقی» یعنی کسی که از شرک و انجام گناهان پرهیز کند، به این آتش در نمی‌آید چه رسد به آن‌که داخل آن شود و همیشه در آن بماند. و مفهوم آیه این است که هر کس از شرک بپرهیزد و از انجام گناهان اجتناب نکند، از این آتش دور نمی شود و این با ملازمت با آتش منافاتی ندارد و به همین جهت این مساله با حصر سابق منافاتی ندارد.

و به گفته طبرسی رحمه الله، «لا یصلاها» یعنی به آن آتش وارد نمی‌شود و ملازم آن نمی گردد. «إلا الأشقی» که همان کافر به خداوند است. «الذی کذب» به آیات خداوند و پیامبران او «و تولی» یعنی از ایمان رویگردان شد «و سیجنبها» یعنی از آتش فاصله می گیرد. «الأتقی» مبالغه در تقواست. «الذی یؤتی ماله» یعنی مال خود را در راه خدا انفاق می کند. «یتزکی» یعنی در نزد خداوند زکیّ و پاکیزه است و این کار را برای ریا و کسب شهرت انجام نمی‌دهد.

به گفته قاضی، عبارت «لا یصلاها» که در آیه ذکر شده است، بر این دلالت ندارد که بنا به اعتقاد خوارج و برخی از مرجئه، خداوند متعال فقط کافر را به آتش وارد می کند و این به آن دلیل است که او آتش را نکره آورد و آن را معرفه نیاورد. و منظور از آن این بود که آتشی مثل سایر آتش‌هاست که فقط چنین افرادی به آن در می‌آیند. و طبق بیان خداوند متعال در سوره نساء که در مورد منافقان - . گویا منظور او این آیه است: «إن المنافقین فی الدرک الأسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا» (نساء / ۱۴۴) -

فرموده است، آتش، درکات و طبقاتی دارد پس از کجا دانسته می شود که گروهی دیگر به غیر این آتش در نمی‌آیند و گذشته از این، ظاهر آیه به ما می‌فهماند که فقط دروغگویان و اعراض کنندگان به آتش وارد می‌شوند و آیه این دو صفت را با هم آورده، پس باید آن گروه بر خلاف آن نظر بدهند، زیرا آن ها آتش را برای کسانی که از انجام بیشتر واجبات رویگردان شدند، هرچند تکذیب کننده نبودند واجب کردند. و گفته شده منظور از «أتقی و أشقی» «تقی و شقی» است. - . مجمع البیان ۱۰ : ۵۰۲ -

سپس بدان که امام علیه السلام به آیات اول استدلال کرده است که تهدید به آتش در مکه فقط برای کافران بوده است. زیرا خداوند سبحان وارد شدن و ملازمت آتش را فقط برای کسانی ذکر کرده است که اشقی هستند و اشقیا کسانی هستند که پیامبر اسلام را تکذیب کردند و از پذیرفتن سخنان او در مورد توحید یا اصول دیگر آن روی گرداندند. و هرکس که پیامبر را تکذیب کند و از آنچه آورده رویگردان باشد، کافر و مشرك است. پس پیداست که در آن زمان فقط کسانی مستحق ورود به آتش بوده‌اند که مشرك و کافر فاسق بوده‌اند. و امام علیه السلام با سخن خود که «او مشرك است» به این مساله اشاره کرده و این بهترین وجه و استدلالی موجه است، اما چگونه بر آیات بعدی منطبق می‌شود: که فرمود: «و سیجنبها الأتقی» تا آخر. این آیات دلالت دارد بر اینکه غیر اتقی از آتش فاصله نمی‌گیرد.

و می‌توان پاسخ او را از چند راه داد:

اول اینکه فعل مضارع در این آیه «لا یصلاها» برای بیان حال است و «صلی» در سبب آن استعمال شده و بر سبیل مجاز آمده است. یعنی حکم در زمان قبل از هجرت این بوده که جز مشرك داخل آتش نمی شود و این حکم فقط شامل حال مشرکان می‌شود و در این جمله «سیجنبها» فعل برای آینده نزدیک است، تا تکالیف جدید مدینه ذکر شود بعد از داخل شدن اعمال در ایمان. پس هیچ منافاتی بین این دو نیست و همه آیلات دلالت صریح بر هر دو حکم دارند. دوم این است که بگوییم آیات بعدی در مدینه نازل شده است همان‌طور که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که در مورد ابو دحداح در مدینه نازل شده است. اما ظاهر روایت این است که آیات نخستین هم در مدینه نازل شده است. و وجه سوم این است که بگوییم آیات پایانی هر چند دلالت بر عدم فاصله گرفتن فاسقان از آتش دارد، اما دلالت آن به سبب مفهومی ضعیف است. و آنچه صراحتا دلالت می کند بر اینکه وارد آتش می شوند، فقط مختص کفار است، و آنچه دلالت بر حکم فجار دارد، در آن وعده صریح و تهدید عظیمی نیست بلکه دلالت ضعیفی بر عدم حکم به اینکه آن ها به آتش وارد نمی‌شوند، دارد. به خصوص با حصری که در آغاز جمله آمده، این مفهوم آشکارتر می‌شود و شاید راز این مختصرگویی، عدم جسارت آنان در ارتکاب گناهان باشد.

«و أما من أوتی کتابه وراء ظهره» - . انشقاق / ۱۰ - یعنی نامه اعمالش از پشت سر به دست چپ او داده می‌شود. گفته شده که دست راست او به گردنش بسته شده است و دست چپش پشت سر اوست. «فسوف یدعوا ثبورا» یعنی فریاد واویلا سر می‌دهد و می گوید: «واویلا و وای از هلاکت». «و یصلی سعیرا» یعنی آتشی که شعله‌های فروزان دارد. «إنه کان فی أهله» یعنی در دنیا «مسرورا» سرخوش از مال و جاه و مقام و فارغ از یاد آخرت بود. «إنه ظن أن لن یحور» یعنی پس از آن‌که از دنیا رفت، باز نخواهد گشت. «بلی» بازمی‌گردد. «إن ربه کان به بصیرا» یعنی از اعمال او آگاه است و او را به حال خود رها نمی‌کند، بلکه او را باز می‌گرداند و جزای اعمالش را به او می‌دهد. «فهذا مشرك» چرا که بعث و معاد را انکار کرده است و این انکار او، کفر است. یا به این معناست که در آن زمان فقط مشرکان آن را انکار می‌کرده‌اند.

«کلما ألقی فیها فوج» - . ملك / ۸ -

یعنی گروهی از کافران. «سألهم خزنتها» یعنی خزانه داران جهنم. «أ لم یأتکم نذیر» که شما را از این عذاب بترساند و این یک جمله توبیخی است. «قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا» نذیر یعنی پیامبران و ما در تکذیب آنان زیاده‌روی کردیم، حتی نزول آیه‌های قرآن را منکر شدیم و به قدری در گمراه خواندن آنان مبالغه کردیم که پس از آن گفتند: «إن أنتم إلا فی ضلال

کبیر» پس اینان مشرکند چون کتاب‌های آسمانی و پیامبران را تکذیب کردند. «و أما إن کان من المکذبین: - . واقعه / ۹۲ - به بعث و پیامبران و آیات خداوند. «الضالین» از هدایت، منحرفین از راه حق. «فنزل من حمیم» یعنی آنان را بر خوردنی و آشامیدنی که برای آن ها آماده شده است، که از آب داغ جهنم است فرود می آورند. «و تصلیه جحیم» یعنی وارد شدن این مشرکان به آتشی بزرگ. که این مبالغه برای تصریح به این بوده است که آن ها مکذّب و گمراه بوده‌اند.

«و أما من أوتی کتابه بشماله فیقول» - . الحاقه / ۲۵ - هنگامی که زشتی عمل و عاقبت بد خود را می‌بینند، می گوید: «یا لیتنی لم أوت کتابیه و لم أدر ما حسابیه» هاء در این دو کلمه و کلمات بعد، هاء سکت است که در هنگام وقف می‌آید و در هنگام وصل حذف می‌شود. و گفته اند: بهتر است وقف صورت گیرد زیرا در مصحف عثمان که امام مصاحف است، - . یعنی مصحف عثمان، که به امام مصاحف ملقّب است. - این هاء ثبت شده بنابراین هاء در هنگام وصل قرائت شده است. «یا لیتها» یعنی ای کاش مرگ من «کانت القاضیه» یعنی مرا کلا نابود می کرد و پس از آن برانگیخته نمی‌شدم. یا ای کاش این، حالتِ مرگی بود که بر من مقدر شده بود؛ یا ای کاش زندگی دنیا، مرگ بود و من زنده خلق نمی‌شدم. «ما أغنی عنی مالیه» ما یا موصول است و به معنای مال و دارایی است یا نافیه است و مفعول، محذوف است یا استفهام انکاری است و ما، مفعول به أغنی است و آیه بعد «هلک عنی سلطانیه» یعنی ملک و تسلط من بر مردم یا حجت من که در دنیا با آن احتجاج می کردم. «خذوه» خداوند به خزانه‌داران جهنم می گوید. «فغلوه ثم الجحیم صلوه» یعنی سپس او را به جحیم بیندازید، و «جحیم» به معنای آتش بزرگ است و سزای تکبری است که این شخص نسبت به دیگر مردم داشته است. «ثم فی سلسله ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه» یعنی او را به آن وارد کنید و آن را بر روی بدنش بیندازید. «إنه کان لا یؤمن بالله العظیم» دلالت بر این دارد که این تهدید به آتش، برای کافرانی است که به خداوند ایمان ندارند و مشرک هستند.

عبارت «فی طسم» یعنی سوره شعرا، «و برزت الجحیم للغاوین» - . شعراء / ۹۱ - و آن را به صورت آشکار می‌بینند و بر اینکه به سوی آن سوق داده می شوند، حسرت می خورند. «و قیل لهم أین ما کنتم تعبدون من دون الله» یعنی کجایند خدایان شما که گمان می‌کردید در این دنیا شفیع شما هستند؟ «هل ینصرونکم» به برطرف کردن عذاب از شما؟ «أو ینتصرون» به برطرف کردن عذاب آتش از خودشان؟ زیرا آن ها و خدایان آن ها به آتش وارد شدند. همان‌طور که فرمود: «فکبکبوا فیها هم و الغاوون» یعنی خدایان و بندگان آن‌ها. «و الکبکبه» تکرار «کبّ» است و به خاطر تاکید در معنای آن آمده است، گویا کسی که در آتش انداخته می‌شود، بارها و بارها در آن می‌افتد تا در عمق آن جای گیرد. «و جنود إبلیس» یعنی پیروان او از سرکشان جن و انس یا شیاطین او. «أجمعون» تاکید لشکریان است و اگر مبتدا باشد، خبرش ما بعد آن است یا تأکید برای ضمیر و آنچه که به آن عطف شده می باشد؛ و همچنین ضمیر منفصل و مرجع آن در آیه: «قالوا و هم فیها یختصمون تالله إن کنا لفی ضلال مبین» است بنا بر این که خداوند با بت‌ها سخن می گوید و بندگان آن با هم درگیر می‌شوند و این خطاب در این آیه تاکیدی بر این موضوع است: «إذ نسویکم برب العالمین» یعنی در استحقاق پرستش. و می توان گفت که ضمایر به بندگان برمی گردد مثل ضمیر «قالوا»، و مخاطب قرار دادن آنان برای مبالغه در ابراز تحسّر و پشیمانی است و معنا این است که آن ها با درگیری و دشمنی خود برای یافتن دلیل گمراهی‌شان، اعتراف دارند که در گمراهی فرو رفته‌اند و بر آن حسرت می‌خورند. بیضاوی در تفسیر این آیات این موضوع را ذکر کرده است. - . انوار التنزیل: ۳۰۹ - این سخن امام علیه السلام که فرمود: «یعنی المشرکین» خبر است برای «قوله»، با حذف عائد که همان «یعنی به» است. و معنا این است که منظور از مجرمان،

مشـرکانی هستند که این‌ها که قائل به شرکشان هستند، از آنان پیروی کردند. و هر دوی این دو گروه، از امت محمد صلی الله علیه و آله و سـلم بودنـد. «و تصـدیق ذلک» یعنی تصـدیق اینکه منظور از آنان مشـرکان امت است و خداونـد متعال بعد از آن آیات، احوال مشرکان و بت‌پرستان هر امتی را ذکر می‌کند و یهودیان و مسیحیان جزو آنان نیستند. ظاهرا در اینجا منظور، یک گروه مخصـوص اسـت که شامـل یهودیـان و مسـیحیان نمی‌شـود. زیرا خداونـد پیش از این فرمـوده بـود: «فکبکبـوا فیهـا هم و الغاوون» زیرا این آیه بر این دلالت دارد که خـدایان آن ها در آتش هسـتند و هیـچ احتمال دیگری نمی‌رود مگر آنکه از افراد این امت باشـند. یـا می‌توان به وجه اول اکتفا کرد و گفت: از آنجایی که ظاهر آیات بعـدی به بت‌پرسـتان اختصاص دارد، در اینجا نیز ظاهر این است که منظور از آن، همجنسان آنان باشد و خداوند نام همه امت‌های مشـهور را در قرآن برده است به جز این یک امت. پس منظورِ او این امت هستند.

و آیه «کـذبت قبلهم قوم نوح» - . شـعراء / ۱۰۵ - گویـا نقل به معنا صورت گرفته است. زیرا آن آیات در سوره شـعرا آمـده و عبارت «قبلهم» در آن ذکر نشـده، بلکه در سوره ص و مومن - . ص / ۱۲، مومن / ۵ - آمده است. و احتمال دارد در مصحف امامان علیهم السـلام به همین ترتیب ذکر شـده باشـد. این چیزی است که به ذهن می‌رسـد و گفته شـده شاید منظور از آن این باشد که کسانی که قائل به این سـخن هسـتند یعنی می گویند: «و ما أضـلنا إلا المجرمون» مشرکان امت محمد صلی الله علیه و آله و سـلم هسـتند که از پـدران خود که انبیاء را تکـذیب کردنـد، پیروی کردنـد. به این دلیل که خداوند سـبحان پس از آن، مفصـلا و یک به یک از مکـذبین پیامبران سـخن گفت و هیچ یک از یهودیان و مسـیحیان را که پیامبر خود را تصدیق کردند جزء آنان حساب نکرد و از جهت دیگری شـرک ورزیدنـد، اگر چه هر دو گروه به آتش وارد می‌شوند. و آیه «سـیدخل الله»، استدراک است برای دفع توهم عدم ورود آن ها به آتش و عدم ورود غیر آن ها از بدکاران. پایان.

اینکه فرمود: «لیس هم الیهود»، تاکیدی است برای این سخن او که فرمود: «لیس فیهم» یا می‌توان گفت که منظور از اولی، این است که او در زمره معتقدان و مجرمان نیست و منظور از دوم این است که از مکذبین امت‌های پیشـین درنمی‌آید و گفته شده که اولی نفی شـریک کردن است و دومی، نفی اختصاص است و نظر وسط ظاهرتر است و «قولهم» مبتدا است و «إذ دعونا إلی سبیلهم» از کلام معصوم علیه السـلام است که در تفسـیر آیه ذکر کرد. و «قول الله» خبرِ مبتـداست و می‌توانـد به عنوان مبتـدای دوم در نظر گرفته شود و اشاره به «قولهم» باشـد و «قول الله» خبر آن باشـد و همه جمله خبر برای مبتـدای اول باشد و نتیجه این است که هر دو قول محکی است و از یک ماجرای واحـد سـخن می‌گویـد و گفته شـده حین ظرف است برای قول الله، مجازاً، مجازی که در آن، دال به جای مدلول گذاشته می‌شود.

سپس بدان که آیات سوره اعراف هم همین است: «حتی إذا جاءتهم رسـلنا یتوفونهم قالوا أین ما کنتم تدعون من دون الله قالوا ضلوا عنـا و شـهدوا علی أنفسـهم أنهم کـانوا کـافرین قـال ادخلوا فی أمم قـد خلت من قبلکم من الجن و الإنـس فی النـار کلما دخلت أمه لعنت أختها حتی إذا ادارکوا فیها جمیعا قالت أخراهم لأولاهم ربنا هؤلاء أضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار قال لکل ضعف و لکن لاـ تعلمون و قالت أولاهم لأخراهم فما کان لکم علینا من فضل فـذوقوا العـذاب بما کنتم تکسـبون.» - . اعراف / ۳۷ - ۳۹ - پس پیداست که سخن او که فرمود: «و قالت أولیهم لأخریهم» از سهل‌انگاری نسّاخ یا راویان است و این آیه «کلما دخلت» به ترتیب بر آیات پیشین مقدم شده است و واو در «و قوله»، به معنای «مع» است با اینکه بر ترتیب دلالت نمی‌کند.

«کلما دخلت أمه» یعنی به آتش جهنم. «لعنت أختها» که به خاطر پیروی از آن گمراه شد. «حتی إذا ادارکوا فیها» اصلِ «ادّارکوا»، «تدارکوا» بوده است که ادغام شده است و معنای آن به هم پیوستند است؛ یعنی آخرین آن ها به اولینشان در آتش ملحق شد. «قالت أخراهم» یعنی آخرین آن ها در ورود و از نظر جایگاه که همان مقلّدان هستند. «لأولاهم» یعنی به خاطر مقدم بودن آنان و مخاطب خداوند است نه آنان. «ربنا هؤلاء أضلونا» یعنی گمراهی را شیوه ما قرار دادند و ما نیز از آنان پیروی کردیم. «فآتهم عذابا ضعفا من النار» یعنی چند برابر، زیرا آنان گمراه شدند و گمراه کردند. «قال لکل ضعف» اما پیشوایان به خاطر کفر و گمراه کردنشان، و پیروان آن ها به خاطر کفر و تقلیدشان. «و لکن لا تعلمون» که چه بر سر شما یا بر سر هر کدام از شما دو گروه می‌آید «و قالت أولاهم لأخراهم فما کان لکم علینا من فضل» آن ها سخن خود را بر پاسخ خداوند به آخرین آن ها عطف کردند و آن را بر مبنای آن قرار دادند. یعنی اثبات شد که شما بر ما برتری ندارید و ما در گمراهی و استحقاق عذاب با هم مساوی هستیم. «فذوقوا العذاب» این از سخنان پیشوایان یا از سخنان هر دو گروه است.

«أن یحج بعضا» به ضمّ حاء، یعنی با ارائه حجت بر او غلبه کند. در قاموس آمده که معنای «حج»، غلبه کردن بر کسی با حجت است. و در مصباح آمده است که «حاجه محاجه فحجه بحجه» از باب «قتل»، یعنی با ارائه حجت بر او غلبه کرد و گفته شده «فلج فلوجا» از باب «قعد» و به معنای رسیدن به خواسته است و «فلج بحجته» یعنی آن را اثبات کرد و «أفلج الله حجته» یعنی آن را آشکار کرد. و «أفلت الطائر و غیره إفلاتا»، یعنی آزاد شد و فرار کرد. «و أفلتّه أنا» یعنی من آن را آزاد کردم. این فعل به دو صورت لازم و متعدی استعمال می‌شود. و فلت فلتا از باب ضرب لغت است و فلته به صورت لازم و متعدی استعمال می‌شود. «و انفلت» یعنی به سرعت خارج شد.

«و لیس بأوان بلوی و لاـ اختبار» یعنی این طمع آنان بیهوده است، چرا که حجت آوردن و دلیل خواستن تنها در دار تکلیف و اختیار، یعنی در دنیا سود دارد و در آخرت پس از آن‌که همه چیز معلوم گشت و وقتی به آتش وارد شدید، احتجاج و طلب دلیل بی فایده است «و لاـ حین نجاه» یعنی اکنون دیگر وقت نجات یافتن نیست که بتوان با توبه و امثال آن از عذاب رهایی یافت.

و در بعضی نسخه‌ها «و لات حین نجاه» گفته شده که از این آیه اقتباس شده است: «و لات حین مناص.» - . ص / ۳ -

بیضاوی گفته: یعنی این زمان، زمان فرار نیست و «لا» لای مشبهه به لیس است که تاء تانیث برای تاکید به آن اضافه شده مثل تائی که به «ربّ» و «ثمّ» اضافه می‌شود. و این کلمه فقط برای زمان به کار می‌رود و یکی از دو معمول آن حذف شده است و گفته شده «لا» لای نفی جنس است، یعنی هیچ فرصتی برای آنان نیست. و گفته شده «حین» مفعول‌به برای فعل أری است که در تقدیر گرفته می‌شود: «و لا أری حین مناص.» و در مصحف عثمان گفته شده است که در هنگام اتصال «حین» به «لا» «تاء» به آن اضافه شده است.

و «الآیات» یعنی آیات پیشین. «و لاـ یدخل الله» جمله حالیه است یعنی آن آیه‌ها در حالتی نازل شد که حکمش این بود که خداوند، فقط مشرکان را به آتش در آورد. جمله «فلما أذن الله» به گفته محدّث استرآبادی، تصریح به این است که مصداق اسلام در مکه کمتر از مصداق آن در مدینه بود. پایان. و شهادتین را به خاطر همراهی همیشگی آن دو باهم، یکی به حساب آورد. و گویا ولایت هم در آن دو داخل است همان‌طور که دانستی. و عدم تصریح برای تقیه است، یا اینکه حضرت علیه ...

السلام از این خبر مشهور به عنوان یک استدلال علیه عامه استفاده کرد تا آن ها را به آن ملزم کند. و گویا ذکر عبادات چهارگانه و اختصاص دادن آن، به این دلیل بوده است که مهم‌ترین واجبات هستند، یا اینکه در قرآن کریم صراحتا ذکر شده و بر آن تاکید شده است یا اینکه آن ها را مبنا قرار داد و سپس سایر واجبات را به آن افزود.

«و من یقتل مؤمنا متعمدا» - . نساء / ۹۳ - کسانی که معتقد هستند صاحبان گناهان کبیره در آتش جاویدان هستند، به این استدلال می‌کنند و این آیه به چند وجه تاویل می‌شود.

وجه اول این است که مراد از متعمد کسی است که با اینکه از ایمان آن مؤمن اطمینان دارد او را می‌کشد، همان‌طور که در اخبار بسیاری وارد شده است و چنین شخصی کافر است. وجه دوم این است که منظور از خلود و جاودانگی، ماندن طولانی مدت است. وجه سوم این است که اگر خداوند او را مجازات کند، جزایش این است. اما همان‌طور که در برخی اخبار ما آمده است، خداوند او را مجازات نمی‌کند. در وجه چهارم، منظور از متعمد کسی است که قتل را حلال بشمرد. بنا بر وجه پنجم، او کاری را انجام می‌دهد که به موجب آن به جهنم وارد می‌شود. و حضرت علیه السلام بر عدم ایمان او استدلال کرده است به اینکه خداوند او را لعن کرده در حالی که هیچ مومنی لعن نمی‌شود. زیرا خداوند فرمود: «إن الله لعن الکافرین» گویا حضرت به مفهوم وصف استدلال کرده پس این حدیث دالّ بر حجیت مفهوم وصف است و شاید سیاق آیه نیز مدخلیّتی در آن داشته باشد.

«و کیف یکون فی المشیّه» یعنی چگونه جزای قاتل در مشیت خداوند است در حالی که اگر خداوند بخواهد قاتل را عذاب می‌کند و اگر بخواهد او را می‌بخشد. و حال آنکه پس از آن‌که جهنم را عذاب او قرار داد، خشم و لعنت مختص کافران را برای او فرستاد.

**[ترجمه]

أقول

کونه فی المشیه إما مبنی علی ما ذکره أکثر المتکلمین من أن خلف الوعد قبیح و علی الله محال و أما خلف الوعید فهو حسن و یجوز علی الله تعالی و لیس بکذب قال الطبرسی قدس سره و روی عاصم بن أبی النجود عن ابن عباس فی قوله فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ قال هی جزاؤه فإن شاء عذبه و إن شاء غفر له و روی عن أبی صالح و بکر بن عبد الله و غیره أنه کما یقول الإنسان لمن یزجره عن أمر إن فعلت فجزاؤک القتل و الضرب ثم إن لم یجازه بذلک لم یکن ذلک منه کذبا انتهی (۱).

أو إشاره إلی قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ(۲) فیدل علی أن ما دون الشرک مما یغفره الله لمن یشاء و القتل داخل فی ذلک فیکون داخلا فی المشیه کما قال فی مجمع البیان قال جماعه من التابعین الآیه اللینه و هی إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ الآیه نزلت بعد الشدیده و هی وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً الآیه(۳)

و علی الأول فکان جوابه مبنی علی أن آیه القتل لیست مشتمله علی الوعید فقط بل علی أنه ممن غضب الله علیه و لعنه فإذا دخل الجنه من غیر توبه أو غیرها مما یکفره یکون کذبا و لم یکن مغضوبا و لا ملعونا مبعدا من رحمه الله و علی الثانی مبنی

على وجهين الأول أن القتل المذكور داخل فى الشرك و الكفر حيث لعنه الله و لا يلعن إلا الكافر و الثانى أنه لا يكون داخلا فيمن يشاء مغفرته حيث أخبر بأنه مغضوب و ملعون و هذا صريح فى عدم المغفره و الوجوه كأنها متقاربه و قد بين ذلك المشار إليه آيه الأحزاب أى إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكافِرِينَ و أنزل أى فى سوره النساء أيضا من أكله بدل اشتمال لمال اليتيم

١- ١. مجمع البيان ج ٣ ص ٩٣.

٢- ٢. النساء: ۴٧.

٣- ٣. مجمع البيان ج ٣ ص ٩٣.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً قال فى المجمع أى ينتفعون بأموال اليتامى و يأخذونها ظلما بغير حق و لم يرد به قصر الحكم على الأكل و إنما خص لأنه معظم منافع المال المقصوده إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً قيل فيه وجهان أحدهما أن النار تلتهب من أفواههم و أسماعهم و آنافهم يوم القيامه ليعلم أهل الموقف أنهم آكله أموال اليتامى عن السدى وَ رُوِيَ عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: يُبْعَثُ نَاسٌ مِنْ قُبُورِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ تَأَجَّجُ أَفْوَاهُهُمْ نَاراً فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ فَقَرَأَ هَذِهِ الْآيَهَ.

و الآخر أنه ذكر ذلك على وجه المثل من حيث إن من فعل ذلك يصير إلى جهنم فيمتلئ بالنار أجوافهم عقابا على أكلهم مال اليتيم وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً أى يلزمون النار المسعره للإحراق و إنما ذكر البطون تأكيدا كما يقال نظرت بعينى و قلت بلسانى و أخذت بيدى و مشيت برجلى انتهى (۱).

و أنزل فى الكيل فإن قيل سوره المطففين من السور المكيه و الغرض هنا بيان التكاليف المتجدده بالمدينه قلنا لا عبره بما ذكره المفسرون فى ذلك مع أنهم اختلفوا فى هذه السوره قال فى مجمع البيان مكيه و قال المعدل مدنيه عن الحسن و الضحاك و عكرمه قال و قال ابن عباس و قتاده إلا ثمانى آيات منها و هى إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا إلى آخر السوره انتهى (۲) فالخبر يؤيد قول هؤلاء الجماعه و يؤيده ما رواه فى مجمع البيان فى سبب نزول صدر السوره عن عكرمه عن ابن عباس أنه لما قدم رسول الله صلى الله عليه و آله المدينه كانوا من أخبث الناس كيلا فأنزل الله عز و جل وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ فأحسنوا الكيل بعد ذلك و روى عن السدى أنه صلى الله عليه و آله قدم المدينه و بها رجل يقال له أبو جهينه و معه صاعان يكيل بأحدهما و يكتال بالآخر فنزلت الآيات (۳)

و يؤنسه أن الطبرسى رحمه الله ذكرها

۱- ۱. مجمع البيان ج ۳ ص ۱۲ و ۱۳.

۲- ۲. المصدر ج ۱۰ ص ۴۵۰.

۳- ۳. المصدر ج ۱۰ ص ۴۵۲.

فی ترتیب نزول السور آخر السور المکیه(۱) فیمکن أن یکون نزولها بعد الهجره و قبل نزول المدینه.

و فی القاموس الویل حلول الشر و ویل کلمه عذاب و واد فی جهنم أو بئر أو باب لها انتهی و استدل علیه السلام بأن الویل لم یطلق فی القرآن إلا للکافرین کقوله فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۲) و وَيْلٌ لِلْكافِرِينَ مِنْ عَذابٍ شَدِيدٍ(۳) فَوَيْلٌ

لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ (۴) وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا(۵) يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا طاغِينَ (۶) و فی المجمع وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ هم الذین ینقصون المکیال و المیزان و یبخسون الناس حقوقهم فی الکیل و الوزن قال الزجاج و إنما قیل له مطفف لأنه لا یکاد یسرق فی المکیال و المیزان إلا الشی ء الیسیر الطفیف.

و أنزل فی العهد أی فی سوره آل عمران و هی مدنیه إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ (۷) لعل المراد بالعهد هنا علی ظاهر سیاق الحدیث ما عاهدوا الله علیه فخالفوه و بالیمین الأیمان التی یحلفون بها علی المستقبل ثم یخالفونها و یحتمل شموله للیمین الغموس الکاذبه و یحتمل أن یکون العهد شاملا للبیعه و ما عاهدوا رسول الله صلی الله علیه و آله ثم نقضوه و قال الراغب العهد حفظ الشی ء و مراعاته حالا بعد حال و سمی الموثق الذی یلزم مراعاته عهدا قال عز و جل وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا(۸) أی أوفوا بحفظ الأیمان و عهد فلان إلی فلان أی ألقی العهد إلیه و أوصاه بحفظه قال عز و جل وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ (۹) و عهد الله تاره یکون بما رکزه فی عقولنا و تاره یکون بما أمرنا به بکتابه و بسنه

۱- ۱. المصدر ج ۱۰ ص ۴۰۵، نقلا عن الحاکم الحسکانی.

۲- ۲. البقره: ۷۹.

۳- ۳. إبراهیم: ۲.

۴- ۴. الزخرف: ۶۵.

۵- ۵. یس: ۵۲.

۶- ۶. القلم: ۳۱.

۷- ۷. آل عمران: ۷۷.

۸- ۸. أسری: ۳۴.

۹- ۹. طه: ۱۱۵.

رسله و تاره بما نلتزمه و ليس بلازم فى أصل الشرع كالنذور و ما يجرى مجراها انتهى (1).

و أما ما ذكره المفسرون فى تلك الآيه فقال الطبرسى قدس سره نزلت فى جماعه من أحبار اليهود كتموا ما فى التوراه من أمر محمد صلى الله عليه و آله و كتبوا بأيديهم غيره و حلفوا أنه من عند الله لئلا تفوتهم الرئاسه و ما كان لهم على أتباعهم عن عكرمه و قيل نزلت فى الأشعث بن قيس و خصم له فى أرض قام ليحلف عند رسول الله صلى الله عليه و آله فلما نزلت الآيه نكل الأشعث و اعترف بالحق عن ابن جريح و قيل نزلت فى رجل حلف يمينا فاجره فى تنفيق سلعته عن مجاهد و الشعبى ثم قال إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ أى يستبدلون بأمر الله سبحانه ما يلزمهم الوفاء به و قيل معناه أن الذين يحصلون بنكث عهد الله و نقضه وَ أَيْمانِهِمْ أى و بالأيمان الكاذبه ثَمَناً قَلِيلًا أى عوضا نزرا لأنه قليل فى جنب ما يفوتهم من الثواب و يحصل لهم من العقاب و قيل العهد ما أوجبه الله تعالى على الإنسان من الطاعه و الكف عن المعصيه و قيل هو ما فى عقل الإنسان من الزجر عن الباطل و الانقياد للحق أُولئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ أى لا نصيب وافر لهم فِي نعيم الْآخِرَهِ وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ أى بما يسرهم أو لا يكلمهم أصلا و تكون المحاسبه بكلام الملائكه استهانه لهم وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ أى لا يعطف عليهم و لا يرحمهم كما يقول القائل للغير انظر إلى يريد ارحمنى وَ

لا يُزَكِّيهِمْ أى لا يطهرهم و قيل لا ينزلهم منزله الأزكياء و قيل لا يطهرهم من دنس الذنوب و الأوزار بالمغفره بل يعاقبهم و قيل لا يحكم بأنهم أزكياء و لا يسميهم بذلك بل يحكم بأنهم كفره فجره وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ مولم موجع (2) انتهى.

و قال البيضاوى أى يستبدلون بما عاهدوا عليه من الإيمان بالرسول و الوفاء بالأمانات و بأيمانهم و بما حلفوا به من قولهم و الله لنؤمنن به و لننصرنه ثَمَناً

۱- ۱. مفردات غريب القرآن ص ۳۵۰.

۲- ۲. مجمع البيان ج ۲ ص ۴۶۲ و ۴۶۳.

قَلِيلًا متاع الـدنيا وَ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ الظاهر أنه كنايه عن غضـبه عليهم لقوله وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ فإن من سـخط على غيره و اسـتهان به أعرض عنه و عن التكلم معه و الالتفـات نحوه كمـا أن من اعتـد بغيره يقـاوله و يكثر النظر إليه وَ لا يُزَكِّيهِمْ و لا يثنى عليهم انتهى (۱)

و ظاهر الخبر أن ناقض العهـد و اليمين لا يـدخل الجنه أصـلا فيمكن حمله على الاسـتحلال أو على أنه لا يـدخل الجنه ابتـداء و حمله على المشركين و الكافرين كما هو ظاهر المفسرين ينافى سياق الحديث و يمكن حمله على أنهم لا يستحقون دخول الجنه و لا يلزم على الله ذلک لعدم الوعد إلا أن يدخلهم الجنه بفضله.

و أنزل بالمـدينه أى فى سوره النور و هى مـدنيه الزَّانِي لاـ يَنْكِحُ قـال فى مجمع البيان اختلف فى تفسـيره على وجوه أحـدها أن يكون المراد بالنكاح العقد و نزلت الآيه على سـبب و هو أن رجلا من المسـلمين استأذن النبى صلى الله عليه و آله فى أن يتزوج أم مهزول و هى امرأه كـانت تسافح و لهـا رايه على بابهـا تعرف بها فنزلت الآيه عن ابن عباس و غيره و المراد بالآيه النهى و إن كـان ظاهره الخبر و ثانيها أن النكاح هاهنا الجماع و المعنى أنهما اشتركا فى الزنا فهى مثله فيكون نظير قوله الْخَبِيثاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثاتِ (۲) فى أنه خرج مخرج الأغلب الأعم و ثالثها أن هذا الحكم كان فى كل زان و زانيه ثم نسخ بقوله وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ الآيه(۳)

عن سـعيد بن المسيب و جماعه و رابعها أن المراد به العقـد و ذلک الحكم ثابت فيمن زنى بامرأه فإنه لا يجوز له أن يتزوج بها روى ذلک عن جماعه من الصـحابه و إنما قرن الله سـبحانه بين الزانى و المشـرک تعظيما لأمر الزنا و تفخيما لشأنه و لا يجوز أن تكون هـذه الآـيه خبرا لأنـا نجـد الزانى يتزوج غير زانيه و لكن المراد هنـا الحكم فى كل زان أو النهى سواء كان المراد بالنكاح الوطء أو العقد و حقيقه النكاح فى اللغه الوطء وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أى حرم

۱- ۱. أنوار التنزيل: ۷۰.

۲- ۲. النور: ۲۶.

۳- ۳. النور: ۳۲.

نكاح الزانيات أو حرم الزنا على المؤمنين فلا يتزوج بهن و لا يطؤهن إلا زان أو مشرك انتهى (۱).

ثم المشهور بين الأصحاب كراهه نكاح المشهورات بالزنا و ذهب الشيخان و جماعه إلى اشتراط التوبه فى الحل سواء زنى بها من أراد نكاحها أو غيره للآيه المتقدمه و بعض الأخبار و أجيب عن الآيه تاره بأن المراد بالنكاح الوطء و أخرى بأنها منسوخه بقوله تعالى وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ (۲) و بقوله فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ (۳) أو قوله وَ أُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذلِكُمْ (۴) و فى الأول أنه خلاف الظاهر فإنه إن أريد الوطء لم يظهر للكلام فائده ظاهره و فى الثانى أنه خلاف الأصل مع أن الظاهر من طابَ حل و من وَراءَ ذلِكُمْ سائر أصناف النساء و لا ينافيه عروض الحرمه لعروض زنا و نحوه.

و الظاهر أنه عليه السلام استدل بالآيه على أن الله تعالى أخرج الزناه و الزوانى فى هذه الآيه من عداد المؤمنين حيث قابل بين المؤمنين و بينهما إذ الظاهر من سياق الآيه أن المراد أنه لا يليق نكاح الزانى إلا بزانيه أو مشركه و لا نكاح الزانيه إلا بزان أو مشرك و أما المؤمن فإنه لا يليق به هذا الفعل و هو محرم عليه إما بمعناه أو بمعنى الكراهه الشديده أو بمعنى المحروميه كما فى قوله سبحانه وَ حَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ (۵) فظهر أنه لم يسمهما بالإيمان لما عرفت من المقابله مع أنه جمع بينهما و بين المشرك و المشركه ففيه أيضا إيماء بعدم إيمانهما.

و هذا وجه حسن خطر بالبال للآيه و الخبر معا فإن حمل الآيه على وجه آخر لا يستقيم ظاهرا فإنه إذا حمل النكاح على الوطء فالكلام إما فى قوه النهى أو الخبر فعلى الأول المعنى النهى عن أن يطأ الزانى سوى الزانيه و المشركه و جواز وطئه لهما و فيه ما لا يخفى و كذا العكس و على الثانى يكون كذبا إن أراد

۱- ۱. مجمع البيان ج ۷ ص ۱۲۵.

۲- ۲. النور: ۳۲.

۳- ۳. النساء: ۳.

۴- ۴. النساء: ۲۳.

۵- ۵. القصص: ۱۲.

بالوطء غير الزنا أو الأعم و إن أريد به الزنا كان الكلام خاليا عن الفائده و إذا حمل على العقد فلو كان فی قوه النهی كان مفادها النهی عن أن ينكح الزانی سوی الزانيه و المشركه و تجويز نكاحه إياهما و تجويز نكاح الزانيه بالزانی و المشرك و لم يقل به أحد و لو كان خبرا لزم الكذب فلا بد من حمل الآيه على ما ذكرنا فيتضح استدلاله عليه السلام غايه الوضوح و يظهر منه عدم تمام الاستدلال بها على تحريم نكاحهما نعم قوله سبحانه وَ حُرِّمَ ذٰلِكَ فيه دلاله على التحريم إن لم نحمله على معنی الحرمان و حمله على الكراهه الشديده مع وجود المعارض غير بعيد مع أنه يحتمل أن يكون ذٰلِكَ إشاره إلى الزنا بكون الجمله حاليه أو تعليليه.

قوله عليه السلام ليس يمتری الامتراء الشك و الجمله إلى قوله إنه قال معترضه و ضمير فيه راجع إلى الرسول و قوله إنه قال بدل اشتمال للضمير و قوله لا يزنی مفعول قال أولا و الاعتراض لبيان أن الخبر معلوم متواتر بين الفريقين و كأن المراد بقوله حين يزنی و حين يسرق حين يصر عليهما و لم يتب و لا فساد فی مفارقه الإيمان بالمعنى الذی ذكرناه حيث اشتمل على الفرائض و ترك الكبائر عنه و بها يستحق العذاب فی الجمله لا الخلود فی النار و من لم يقل بذلك أوله بتأويلات بعيده.

قال فی النهايه فی الحديث لا يزنی الزانی و هو مؤمن قيل معناه النهی و إن كان فی صوره الخبر و الأصل حذف الياء من يزنی أن لا يزن المؤمن و لا يسرق و لا يشرب فإن هذه الأفعال لا يليق بالمؤمن و قيل هو وعيد يقصد به الردع كقوله لا إيمان لمن لا أمانه له و المسلم من سلم المسلمون من لسانه و يده و قيل معناه لا يزنی و هو كامل الإيمان و قيل معناه أن الهوی يغطی الإيمان فصاحب الهوی لا يری إلا هواه و لا ينظر إلى إيمانه الناهی له عن ارتكاب الفاحشه فكأن الإيمان فی تلك الحاله قد انعدم و قال ابن عباس الإيمان نزه فإذا أذنب العبد فارقه و منه الحديث الآخر إذا زنی الرجل خرج منه الإيمان فوق رأسه كالظله

فإذا أقلع رجع إليه الإيمان و كل هذا محمول على المجاز و نفى الكمال دون الحقيقه فى رفع الإيمان و إبطاله انتهى.

و قيل إنه ليس بمؤمن إذا كان مستحلا و قيل ليس بمؤمن من العقاب و قيل المقصود نفى المدح أى لا يقال له مؤمن بل يقال زان أو سارق و قيل إنه لنفى البصيره أى ليس هو ذا بصيره و قال ابن عباس أى ليس ذا نور و قيل أى ليس بمستحضر الإيمان و قيل أى ليس بعاقل لأن المعصيه مع استحضار العقوبه مرجوحه و الحكم بالمرجوح بخلاف العقول و قيل المقصود نفى الحياء و الحياء شعبه من الإيمان أى ليس بمستحى من الله سبحانه و لا يخفى ما فى أكثر هذه الوجوه من البعد و الركاكه.

و أنزل بالمدينه أى فى سوره النور أيضا وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ (١) أى يقذفون العفائف من النساء بالزنا ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ أى بأربعه عدول يشهدون أنهم رأوهن يفعلن من رموهن به من الزنا فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَهً خبر الذين بتأويل وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَهً خبر ثان و تنكير شهاده للعموم أى فى أى أمر من الأمور كان أَبَداً تأكيد للعموم أى ما لم يتب وَ أُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ أى هم فى أعلى مراتب الفسق حتى كأنه لا فاسق غيرهم فقد عبر عنهم باسم الإشاره و عرف الخبر و أتى بضمير الفصل مبالغه فى ادعاء حصر الفسق فيهم و قصره عليهم قيل و يمكن أن يكون حالا أو اعتراضا يجرى مجرى التعليل لعدم قبول الشهاده إِلَّا الَّذِينَ تابُوا عن القذف و ندموا و رجعوا بالتدارك مِنْ بَعْدِ ذلِكَ أى من بعد إقامه الحد و قيل من بعد الرمى وَ أَصْلَحُوا سرائرهم و أعمالهم فاستقاموا على مقتضى التوبه قالوا و منه الاستسلام للحد و الاستحلال من المقذوف و العزم على عدم العود إلى ذلك و على ترك جميع المناهى على قول و فى المجمع و من شرط توبه القاذف أن يكذب نفسه فيما قاله فإن لم يفعل ذلك لم يجز قبول شهادته (٢)

١- ١. النور: ۴.

٢- ٢. مجمع البيان ج ٧ ص ١٢۶.

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ عله للاستثناء.

قوله عليه السلام فبرأه الله الظاهر أنه عليه السلام استدل على عدم وصفهم بالإيمان بوصفهم بالفسق لأن فی عرف القرآن الفسق لازم للكفر و لم يطلق فيه الفاسق إلا على الكافر كقوله تعالى أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً(۱) فقابل بين الإيمان و الفسق فدل على أن الفاسق

ليس بمؤمن و قال إِنَّ الْمُنافِقِينَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۲) فحصر الفاسق فی المنافق فجعله الله منافقا و جعله من أولياء إبليس حيث أطلق الفسق عليهما و أيضا إذا نظرت فی الآيات الكريمه و سبرتها لم تر الفاسق أطلق فيها إلا على الكافر قال الراغب فسق فلان خرج من حد الشرع و ذلک من قولهم فسق الرطب إذا خرج عن قشره و هو أعم من الكفر و الفسق يقع بالقليل من الذنوب و بالكثير لكن تعورف فيما كان كثيرا و أكثر ما يقال الفاسق لمن التزم حكم الشرع و أقر به ثم أخل بجميع أحكامه أو ببعضه و إذا قيل للكافر الأصلی فاسق فلأنه أخل بحكم ما ألزمه العقل و اقتضاه الفطره قال عز و جل فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (۳) فَفَسَقُوا فِيها فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ (۴) وَ أَكْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ (۵) و أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۶) أَ فَمَنْ كانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ و قال وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۷) و قال تعالى وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النَّارُ(۸) وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا يَمَسُّهُمُ الْعَذابُ بِما كانُوا يَفْسُقُونَ (۹) وَ اللَّهُ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ (۱۰) إِنَّ الْمُنافِقِينَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۱۱) كَذلِکَ حَقَّتْ كَلِمَهُ رَبِّکَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لا يُؤْمِنُونَ انتهى (۱۲).

۱- ۱. السجده: ۱۸.

۲- ۲. براءه: ۶۷.

۳- ۳. الكهف: ۵۰.

۴- ۴. أسرى: ۱۶.

۵- ۵. آل عمران: ۱۱۰.

۶- ۶. المائده: ۴۷.

۷- ۷. النور: ۵۵.

۸- ۸. السجده: ۲۰.

۹- ۹. الأنعام: ۴۹.

۱۰- ۱۰. براءه: ۲۵.

۱۱- ۱۱. براءه: ۶۸.

۱۲- ۱۲. يونس: ۳۳ راجع المفردات ص ۳۸۰.

و جعله أی الرامی الْمُحْصَ‍نات أی العفائف الْغافِلاتِ مما قذفن به الْمُؤْمِناتِ بالله و رسوله و ما جاء به لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ بما طعنوا فیهن وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ لعظم ذنوبهم یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ ظرف لما فی لهم من معنی الاستقرار لا للعذاب أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدِیهِمْ (۱) یعترفون بها بإنطاق الله إیاها بغیر اختیارهم أو بظهور آثاره علیها قوله علیه السلام و لیست تشهد یدل علی أن شهاده الجوارح إنما هی للکفار کما ذکره جماعه من المفسرین و ذکره الشیخ البهائی رحمه الله فی الأربعین.

قوله علیه السلام فیعطی کتابه بیمینه أی فیقرؤه و من تنطق جوارحه یختم علی فیه لقوله تعالی الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنا أَیْدِیهِمْ أو لأن سیاق آیات شهاده الجوارح تدل علی غایه الغضب و الآیات النازله فی المؤمنین مشتمله علی نهایه اللطف کقوله سبحانه یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ أی من المدعوین کِتابَهُ بِیَمِینِهِ أی کتاب عمله فَأُولئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ ابتهاجا بما یرون فیه

وَ لا یُظْلَمُونَ فَتِیلًا(۲) أی و لا ینقصون من أجورهم أدنی شی ء و الفتیل المفتول و سمی ما یکون فی شق النواه فتیلا لکونه علی هیئته و قیل هو ما تفتله بین أصابعک من خیط أو وسخ و یضرب به المثل فی الشی ء الحقیر.

ثم اعلم أن هذا المضمون وقع فی مواضع من القرآن المجید أولها فی بنی إسرائیل فَمَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ إلی آخر ما فی الحدیث و ثانیها فی الحاقه فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ (۳) و ثالثها فی الإنشقاق فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسِیراً(۴) و ما فی الحدیث لا یوافق شیئا منها و إن کان بالأول أنسب فکأنه من تصحیف النساخ أو کان فی قراءتهم علیهم السلام هکذا أو نقل بالمعنی جمعا بین الآیات.

و سوره النور أنزلت کأن هذا جواب عن اعتراض مقدر و هو أنه لما

۱- ۱. یس: ۶۵.

۲- ۲. أسری: ۷۱.

۳- ۳. الحاقّه: ۱۹.

۴- ۴. الانشقاق: ۸.

أنزل الله فی سوره النساء مرتین إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ و هی تدل علی عدم ترتب العذاب علی غیر الشرک فیمکن کونها ناسخه للآیات الداله علی عقوبات أصحاب الکبائر و عدم کونهم من المؤمنین.

فأجاب علیه السلام بعد التنزل عن عدم المخالفه بین هذه الآیه و تلک الآیات لأن تجویز المغفره لمن شاء الله لا ینافی استحقاقهم للعذاب و العقاب و خروجهم عن الإیمان بأحد معانیه بأن أکثر ما أوردنا من الآیات و استدللنا بها إنما هی فی سوره النور و هی نزلت بعد سوره النساء فکیف تکون آیه النساء ناسخه لها فلو احتاج التوفیق إلی القول بالنسخ لکان الأمر بعکس ما قلتم مع أنه لا قائل بالفصل ثم استدل علیه السلام علی ذلک بأن الله تعالی قال فی سوره النساء أَوْ یَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِیلًا و السبیل هو الذی ذکره من الحد فی سوره النور و یحتمل أن یکون الغرض إفاده دلیل آخر علی ما سبق من نزول الأحکام مدرجا و نسخ الأشد للأضعف لکن الأول أظهر.

وَ اللَّاتِی یَأْتِینَ الْفاحِشَهَ مِنْ نِسائِکُمْ (۱) ذهب الأکثر إلی أن المراد بالفاحشه الزنا و قیل هی المساحقه فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَهً مِنْکُمْ الخطاب للأئمه و الحکام بطلب أربعه رجال من المسلمین شهودا علیهن و قیل الخطاب للأزواج فَإِنْ شَهِدُوا أی الأربعه فَأَمْسِکُوهُنَّ أی فاحبسوهن فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفَّاهُنَّ أی یدرکهن الْمَوْتُ قیل أرید به صیانتهن عن مثل فعلهن و الأکثر علی أنه علی وجه الحد علی الزنا.

قالوا کان فی بدو الإسلام إن فجرت المرأه و قام علیها أربعه شهود حبست فی البیت أبدا حتی تموت ثم نسخ ذلک بالرجم فی المحصنین و الجلد فی البکرین أَوْ یَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِیلًا أی ببیان الحکم کما مر و قیل بالتوبه أو بالنکاح المغنی عن السفاح و قالوا لما نزل قوله تعالی الزَّانِیَهُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُوا

۱- ۱. النساء: ۱۵.

قال النبی صلی الله علیه و آله خذوا عنی قد جعل الله لهن سبیلا(۱) سُورَةٌ أی هذه سوره أو فیما أوحینا إلیک سوره أَنْزَلْناها صفه وَ فَرَضْناها أی فرضنا ما فیها من الأحکام لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ فتتقون الحرام الزّانِیَهُ وَ الزّانِی قیل أی فیما فرضنا أو أنزلنا حکمهما و هو الجلد و یجوز أن یرفعا بالابتداء و الخبر فَاجْلِدُوا إلی قوله رَأْفَهٌ أی رحمه فِی دِینِ اللّهِ أی فی طاعته و إقامه حده فتعطلوه أو تسامحوا فیه إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ فإن الإیمان یقتضی الجد فی طاعه الله.

ثم اعلم أن عدم ذکر الولایه فی هذا الخبر مع أنه الغرض الأصلی منه لنوع من التقیه لأنه علیه السلام ذکره إلزاما علیهم حیث أنکروا کون الولایه جزءا من الإیمان

**[ترجمه]بودن این امر در مشیت خداوند، می‌تواند مبنی بر عقایدی باشد که اغلب متکلمان ذکر کرده‌اند که گفته‌اند خلف وعده امر ناپسندی است و سر زدن آن از خداوند محال است اما خلف وعید نیکوست و از خداوند سر می‌زند و دروغ نیست. طبق گفته طبرسی قدس سره و روایت عاصم بن ابی النجود از ابن عباس، در مورد این آیه: «فجزاؤه جهنم» گفته شده است که جزای او این است که اگر خواست او را عذاب می کند و اگر خواست او را می‌بخشد. و از ابو صالح و بکر بن عبد الله و غیره روایت شده است که همان‌طور که انسان به کسی که او را آزار می‌دهد می گوید: اگر فلان کار را انجام دهی کشته می‌شوی و کتک می‌خوری، اگر این مجازات‌ها را در مورد او انجام ندهد دروغ نگفته است. - . مجمع البیان ۳ : ۹۳ -

یا اشاره دارد به این آیه: «إن الله لا یغفر أن یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء» - . نساء / ۴۷ -

که دلالت بر این دارد که خداوند گناهان کمتر از شرک را می‌بخشد و قتل هم جزو آن است و داخل در مشیت خداوند است. همان‌طور که در مجمع البیان فرموده: جماعتی از تابعین گفته اند: آیه لیّن این آیه است که فرمود: «إن الله لا یغفر أن یشرک به» تا آخر آیه، پس از این آیه سخت نازل شد: «و من یقتل مؤمنا متعمدا.» - . مجمع البیان ۳ : ۹۳ -

تا آخر آیه. و بنا بر احتمال اول، پاسخ او مبنی بر این است که آیه قتل فقط مشتمل بر وعید نیست، بلکه شامل کسانی می‌شود که خداوند بر آن ها خشم گرفته و آن ها را لعن کرده است. و اگر بدون توبه کردن یا چیزی که سبب آمرزش او می‌شود به بهشت وارد شود، این دروغ است. و نه بر او خشم می گیرد و نه لعن می شود و نه از رحمت خداوند دور می‌شود. و بنا بر احتمال دوم، پاسخ مبتنی بر دو وجه است: یکی اینکه قتل مذکور داخل در شرک و کفر است و خداوند عامل آن را لعن کرده است و تنها کافر در لسان خداوند لعن می‌شود. و دیگر اینکه این مساله به کسانی که مورد بخشش خداوند قرار می... گیرند، مربوط نمی‌شود و ذکر کرده که او مورد خشم واقع شده و لعین است. و واضح است که چنین شخصی مورد آمرزش قرار نمی گیرد. و این دو وجه به هم نزدیک است. «و قد بیّن ذلک» مشار الیه آیه سوره احزاب است: «إن الله لعن الکافرین».

«و انزل» یعنی در سوره نساء هم چنین مضمونی وارد شده است. «من أکله» بدل اشتمال برای مال یتیم است. «إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما» به گفته صاحب مجمع، یعنی از اموال یتیمان سود می‌برند و ظالمانه و به ناحق در آن تصرف می کنند و مراد از آیه، حصر حکم بر خوردن نبوده است بلکه در آن منحصر شده است زیرا اغلب منافع اموال یتیمان از راه خوردن مورد تصرف قرار می گیرد. «إنما یأکلون فی بطونهم نارا» در این سخن دو وجه است: وجه اول: در روز قیامت آتش از دهان و گوش و بینی آنان شعله می کشد تا همه بدانند که آنان کسانی بودند که اموال یتیمان را می‌خوردند. از سدی و از امام باقر

علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در روز قیامت مردم از قبرهای خود برانگیخته می‌شوند در حالی که آتش از دهان‌های آنان شعله می‌کشد. گفته شد ای رسول خدا، آن ها چه کسانی هستند؟ و حضرت این آیه را تلاوت فرمود.

و وجه دیگر این است که این موضوع بر وجه تمثیل ذکر شود، از این جهت که هر کس این کار را انجام دهد، به جهنم می‌رود و شکمش با آتش پر می‌شود. و این مجازات کسانی است که مال یتیم را خورده‌اند. «و سیصلون سعیرا» یعنی همیشه در آتشی بزرگ و شعله‌ور می‌مانند و شکم برای تاکید ذکر شده است، مثل اینکه بگویی: «نظرت بعینی» و «قلت بلسانی» و «أخذت بیدی» و «مشیت برجلی.» - . مجمع البیان ۳ : ۱۲ - ۱۳ -

و «أنزل فی الکیل» پس اگر گفته شود که سوره مطففین از سوره‌های مکی است و هدف در اینجا بیان تکالیف جدید در مدینه است، می گوییم: با آنکه مفسران در این سوره اختلاف نظر دارند اما از گفته های آنان نمی‌توان سودی برد. طبق گفته صاحب مجمع البیان، این سوره مکی است و به روایت معدل از حسن و ضحاك و عکرمه، مدنی است و به گفته ابن عباس و قتاده هشت آیه از آن مدنی نیست. «إن الذین أجرموا» تا پایان سوره. - . مجمع البیان ۱۰ : ۴۵۰ -

پس خبر، سخن این گروه را تایید می‌کند. و مطالبی که در سبب نزول صدر سوره از عکرمه از ابن عباس در مجمع البیان روایت شده است، آن را تایید می‌کند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آمد، اهالی مدینه جزء کم‌فروش‌ترین مردم بودند. پس خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «ویل للمطففین» پس از آن، آن ها کم‌فروشی خود را کنار گذاشتند و رعایت انصاف و عدالت را کردند. و از سدی روایت است هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آمد، مردی به نام ابو جهینه در مدینه زندگی می‌کرد که دو پیمانه داشت که یکی پیمانه فروش و دیگری پیمانه خرید او بود. و این آیات نازل شد. - . مجمع البیان ۱۰ : ۴۵۲ - و نیز اینکه طبرسی رحمه الله آن را در ترتیب نزول سوره‌ها، آخرین سوره مکی ذکر کرد، سخن این گروه را به ذهن نزدیک می کند. - . مجمع البیان ۱۰ : ۴۰۵ - می‌توان گفت که نزول آن پس از هجرت و قبل از نزول مدینه بوده است.

و معنای ویل در فرهنگ لغت، نزول شر است و «ویل» کلمه عذاب و نام وادی در جهنم یا چاهی در دوزخ یا دری از جهنم است. پایان. و استدلال حضرت این بوده است که ویل در قرآن کریم، تنها برای کافران استفاده شده است. مانند: «فویل لهم مما کتبت أیدیهم و ویل لهم مما یکسبون.» - . بقره / ۷۹ - و «ویل للکافرین من عذاب شدید.» - . ابراهیم / ۲ -

«فویل للذین ظلموا من عذاب یوم ألیم.» - . زخرف / ۶۵ - «ویل لکل همزه لمزه» «یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا» - . یس / ۵۲ - «یا ویلنا إنا کنا طاغین» - . قلم / ۳۱ - و در مجمع «ویل للمطففین» کسانی که کم‌فروشی می‌کنند و حقوق مردم را به طور کامل ادا نمی‌کنند. به گفته زجاج، به این دلیل به آن ها مطفف گفته شده که گویا از وزن پیمانه جز چیز کم و اندکی از آن برنمی‌داشتند.

«و انزل فی العهد» یعنی در سوره آل عمران که یک سوره مدنی است آمده: «إن الذین یشترون بعهد الله» - . آل عمران / ۷۷ -

شایـد منظور از عهد در اینجا، آن‌طور که از ظاهر حدیث پیداست، آن چیزی باشد که با خدا بر آن عهد بستند و آن ها به آن وفا نکردند. «و بالیمین» سوگندهایی است که در آینده آن را بجا می‌آورند و سپس آن را می‌شکنند. و احتمال دارد که منظور قسم‌های دروغ باشد. و احتمال دارد که عهد شامل بیعت هم باشد و آن عهدی که آن ها با رسول خدا بستند سپس آن را شکستند. و طبق گفته راغب، عهد به معنای حفظ چیزی و رعایت حال آن است. و شخص مطمئنی که وفای به عهد می کند نیز عهد نام دارد. خداوند عز و جل فرمود: «و أوفوا بالعهد إن العهد کان مسؤلا» - . اسراء / ۳۴ - یعنی به حفظ سوگندهای خود پایبند باشید. و «عهد فلان إلی فلان»، یعنی عهد و پیمان را بر دوش او انداخت و او را به حفظ آن توصیه کرد. خداوند عز و جل فرمود: «و لقد عهدنا إلی آدم» - . طه / ۱۱۵ -

و عهد خداوند گاهی به آن چیزی است که به عقل‌های ما می‌نشاند و گاهی به آن چیزی است که در کتاب خود و در سنت رسول به آن دستور داده و گاهی به آنچه که ما پیوسته آن را انجام می دهیم، اما در اصل دین لازم نیست؛ مانند نذورات و امثال آن. - . مفردات غریب القرآن: ۳۵۰ -

و اما آنچه که مفسران در آن آیه ذکر کرده‌اند به گفته طبرسی قدس سره در مورد گروهی از کاهنان یهودی نازل شد که مطالبی راجع به محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در تورات، مخفی کردند و چیزی جز آن را جایگزین آن کردند و بنا به گفته عکرمه برای اینکه ریاست خود را بر دیگران از دست ندهند، سوگند خوردند که آن مطالب از جانب خداوند نازل شده است و گفته شده که در شأن اشعث بن قیس و یکی از دشمنان او که می‌خواست در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد کند، بوده است و به روایت ابن جریح، هنگامی که این آیه نازل شد، اشعث مجازات شد و به حق اعتراف کرد و از مجاهد و شعبی روایت شده که در شأن مردی نازل شد که در تبلیغ کالای خود سوگند دروغی یاد کرد. سپس فرمود: «إن الذین یشترون بعهد الله» یعنی اوامر خداوند را به بهای آنچه آن ها را ملزم کرده به آن وفادار بمانند، می‌فروشند. و گفته شده معنای آن، کسانی است که پیمان خدا را می‌شکنند و آن را نقض می کنند. «و أیمانهم» یعنی و به قسم‌های دروغ. «ثمنا قلیلا» یعنی بهای اندکی، زیرا در مقایسه با ثوابی که از دست می‌دهند و عذابی که آن را به جان می‌خرند بسیار اندك است. و گفته شده عهد، طاعاتی است که خداوند متعال آن را بر انسان واجب کرده و اعمال حرامی که انسان را از انجام آن نهی کرده است. و گفته شده به معنای تنفر از باطل و پیروی از حق در عقل انسان است. «أولئك لا خلاق لهم» یعنی بهره چندانی در نعمت های اخروی نمی‌برند. «و لا یکلمهم الله» یعنی چیزی که سبب خشنودی آنان شود یا اینکه هیچ سخنی با آن ها نمی... گوید. و اینکه محاسبه آنان توسط فرشتگان انجام می‌شود، موجب خواری آنان است. «و لا ینظر إلیهم یوم القیامه» یعنی بر آن ها دل نمی‌سوزاند و رحم نمی کند. همان‌طور که به کسی بگویی به من نگاه کن و منظور تو این باشد که به من رحم کن. «و لا یزکیهم» یعنی آن ها را تطهیر نمی کند و گفته شده آن ها را به جایگاه افراد زکیّ نمی‌رساند و یا اینکه با مغفرت و آمرزش، آن ها را از آلودگی گناهان و معاصی پاك نمی کند بلکه آن ها را مجازات می کند و به زکیّ بودن آن ها حکم نمی‌دهد و این نام را بر ایشان نمی‌نهد. بلکه به این حکم می کند که آن ها کافر و فاجر هستند. «و لهم عذاب ألیم» یعنی دردناك و آزار دهنده. - . مجمع البیان ۲ : ۴۶۲ و ۴۶۳ -

بیضاوی گفته: یعنی عهدی که بسته‌اند تا به خدا و پیامبر ایمان داشته باشند و به امانات و سوگندهای خود وفادار بمانند، و سوگندی که خوردند که ما به خدا ایمان داریم و او را یاری می کنیم، همه را به بهای اندکی فروختند. «ثمنا قلیلا» متاع دنیا

است. «و لا یکلمهم الله» در ظاهر این سخن کنایه از خشم خداوند بر آنان است که فرمود: «و لا ینظر إلیهم یوم القیامه» زیرا هر کس بر دیگری خشم بگیرد، و او را خوار بدانـد، از او روی می گرداند و با او حرف نمی‌زند و به او توجه نمی کند. همان طور که اگر کسی به دیگری عنایت داشته باشد، با او سخن می گوید و بسیار به او نگاه می کند. «و لا یزکیهم» یعنی آن ها را نمی... ستاید. - . انوار التنزیل: ۷۰ - پایان. و ظاهر خبر این است که ناقض عهـد و شـکننده قسم به هیچ وجه به بهشت وارد نمی‌شود. می‌توان گفت به این دلیل است که او این کار راحلال شمرده یا اینکه ابتدا به بهشت وارد نمی‌شود که همان مشرکان و کافران هستند. اما ظاهر سخن مفسران، با سیاق این حدیث منافات دارد. و می‌توان گفت که آن ها شایستگی ورود به بهشت را ندارنـد و چون خداوند این وعده را به آنان نداده است، پس انجام این کار بر او لازم نیست، مگر آنکه از فضل خود آن ها را به بهشت وارد کند.

«و انزل بالمدینه»، یعنی در سوره نور که یک سوره مدنی است چنین نازل شد: «و الزانی لا ینکح» به گفته صاحب مجمع البیان بنا بر چند وجه در تفسیر آن اختلاف نظر وجود دارد: یکی اینکه منظور از ازدواج عقد باشد و سبب نزول آیه این است که مرد مسلمانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست که با ام مهزول ازدواج کند. ام مهزول زن بدکاره‌ای بود و بر در خانه خود پرچمی به نشانه این کار برافراشته بود. به روایت از ابن عباس و غیر او، این آیه در این هنگام نازل شد و منظور از آن نهی است اگرچه در ظاهر، یک جمله خبری است. و وجه دوم این است که نکاح در اینجا به معنای آمیزش جنسی است و معنا این است که آن دو در زنا با هم شریکند. و آن زن هم به انـدازه مرد گناهکار است. مثل این آیه: «الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات.» - . نور / ۲۶ - یعنی به شیوه اغلب اعم ذکر شده است. و وجه سوم که از سعید بن مسیب و گروهی دیگر است، این است که این حکم، در مورد همه مردان و زنـان زناکار نـازل شـده و سـپس بـا این آیه نسخ شـده است: «و أنکحوا الأیـامی منکم.» - . نور / ۳۲ - و وجه چهارم این است که منظور از آن، عقـد باشـد و این حکم، در همه زناکاران ثابت است که هر کس با زنی زنا کند، نمی‌تواند با او ازدواج کند. این روایت از گروهی از صحابه نقل شده است و به این دلیل خداوند زناکـار و مشـرک را بـا هم ذکر کرده است تـا زنا را گناهی بزرگ جلوه دهـد و نمی‌توان گفت که این آیه خبر است. زیرا ما می‌بینیم که مرد زناکـار بـا زنی که زنـا نکرده ازدواج می کنـد، امـا در اینجـا منظور، حکم هر مرد زناکـار، یـا نهی است؛ خواه منظور از آن ازدواج وطی باشـد یا عقـد باشـد و حقیقت نکاح در لغت وطی است «و حرم ذلک علی المؤمنین» یعنی ازدواج با زنان زناکار را حرام گردانید، یا اینکه زنا را بر مومنان حرام کرد. و کسـی جز زناکار یا مشرک نباید با آن ها ازدواج کند و یا آن ها را وطی کند. پایان. - . مجمع البیان ۷ : ۱۲۵ -

تقریبـا همه صحابه این نظر را دارنـد که ازدواج با زنانی که به زنا شـهره هسـتند، مکروه است و شـیخ مفیـد و شیخ طوسـی و گروهی دیگر، توبه را راه حل آن دانسته اند؛ خواه کسی که قصد ازدواج با او را دارد با او زنا کند یا غیر او. به دلیل آیه سابق و بعضـی اخبار. و در پاسخ این آیه گفته شـده که منظور از نکاح وطی بوده و یا اینکه حکم آن با این آیه نسخ شده است: «و أنکحوا الأیـامی منکم» - . نور / ۳۲ - و یـا بـا این آیه «فانکحوا ما طاب لکم» - . نساء / ۳ - یـا با این آیه «و أحل لکم ما وراء ذلکم.» - . نساء / ۲۳ - و آیه اول بر خلاف ظاهر است و اگر مراد از آن وطی باشد، این سخن فایده ظاهری ندارد و آیه دوم، بر خلاف اصـل است بـا اینکه معنای «طاب» در حلال شـدن و «وراء ذلکم» سایر اصـناف زنان ظهور دارد و این مساله با حرام شدن به خاطر عارض شدن زنا منافاتی ندارد.

و ظاهر این است که حضرت علیه السلام با این آیه بر این موضوع استدلال کرده است که خداوند متعال زنان و مردان زناکار را در این آیه از گروه مومنـان خارج کرده زیرا بین آن ها و مومنان مقابله برقرار کرده است. و از ظاهر آیه پیـداست که منظور این است که مرد زناکـار فقـط بایـد بـا زن زناکـار یـا مشـرک ازدواج کنـد، و همین‌طور زن زناکـار فقط بایـد با مرد زناکار یا مشـرک ازدواج کنـد. و انجـام این عمل شایسـته مومن نیست و انجام آن بر او حرام است. و یا به معنای حرام بودن یا کراهیت شدید و یا محرومیت است، همان‌طور که خداوند سبحان فرمود: «و حرمنا علیه المراضع» - . قصص / ۱۲ -

و پیـداست که او نـام این دو را ایمـان ننهـاد، زیرا تضـاد بین آن دو را می‌دانست بـا اینکه آن دو و مرد و زن مشـرک را بـا هم آورده است. و در آن نیز اشاره‌ای به عدم ایمان آن ها وجود دارد.

و این بهترین وجهی است که برای آیه و خبر به ذهن می‌رسد. اگر آیه را بر وجه دیگری تاویل کنیم، معنای آن ظاهرا درست نمی‌شود. اگر نکـاح به معنـای وطی گرفته شود، پس یـا سـخن در نهی موکـد است یـا بر مبنای معنای خبر دادن است، و بنا بر احتمال اول، معنای آن نهی از این است که مرد زناکار غیر از زن زناکار یا مشرکه را وطی کند و جایز است که او این دو قسم زن را وطی کند که اشکال این بیان پوشیده نیست؛ و همچنین عکس این صورت یعنی مرد مشـرک و زانی از وطی زن مؤمنه نهی شـده انـد؛ و بر مبنای دوم، اگر منظور از وطی چیزی غیر از زنا یا اعم از آن باشـد، این سـخن دروغ است. و اگر منظور از آن زنا باشد، این سـخن بی‌فایده است. و اگر به معنای عقد گرفته شود، اگر در قوت نهی باشد مفاد آن نهی است از اینکه مرد زناکـار بـا غیر زن زناکـار یـا مشـرک ازدواج کنـد. و نهی از جواز ازدواج چنین مردی با این دو زن و نهی از جواز ازدواج زن زناکار نیز با مرد زناکار یا مشـرک می باشد. البته کسی به این نظر قائل نیست. و اگر خبر بود، پس دروغ است. و به ناچار باید آیه را بر آنچه که گفتیم تاویل کنیم. پس اسـتدلال امام در غایت وضوح و روشـنی است و از آن پیداست که این اسـتدلال به معنـای حرام بودن ازدواج آن دو نیست. بلکه این جمله: «و حرم ذلـک» بر این دلالـت دارد که این ازدواج حرام است، اگر آن را بر معنـای محرومیت حمـل نکنیم و حمـل آن بر معنـای کراهت شدیـد بـا وجود معارض قوی در جواز، بعیـد نیست با اینکه محتمل است که «ذلک» اشاره به زنا باشد و این جمله، تعلیلیه و یا حالیه باشد.

در جمله «لیس یمتری»، امتراء به معنـای شـک است و این جمله تـا عبـارت «إنه قـال» معترضه است و مرجع ضـمیر «فیه»، پیامبر است. و «إنه قال» بدل اشـتمال است برای ضمیر و عبارت «لا یزنی» اوّلاً مفعول قال است و جمله معترضه برای توضیح این است که خبر، معلوم متواتر بین هر دو گروه شـیعه و سـنی است و گویـا منظور از «حین یزنی» و «حین یسـرق» زمان اصـرار بر این دو عمل باشـد و توبه نکنـد و هیـچ فسادی در جـدا شدن ایمان به معنایی که آن را ذکر کردیم نیست؛ ایمانی که مشـتمل است بر انجام واجبات و ترک گناهان کبیره و با این کار إجمالا مستحق عذاب می شود نه جاودانگی در آتش و کسانی که این نظر را ندارند، تاویل‌های بعیدی را برای آن آورده‌اند.

در نهایه در مورد این حـدیث گفته است: «لا یزنی الزانی و هو مؤمن» گفته شده معنای حدیث نهی است اگر چه به شـکل خبر آمـده است و در اصل حـذف یاء از «یزنی» صورت گرفته؛ یعنی«لا یزن المؤمن و لا یسـرق و لا یشـرب» بوده است چرا که این اعمال شایسته مومن نیست و گفته شده که این سـخن تهدیدی است که مراد از آن نهی است. مانند: «لا إیمان لمن لا أمانه له» یعنی کسـی که امـانت دار نیست، ایمـان نـدارد و «المسلم من سـلم المسـلمون من لسانه و یـده» یعنی مسـلمان کسـی است که

مسلمانان از زبان و دست او سالم باشند؛ و گفته شده معنای آن این است که مؤمن در حال کمال ایمانش دست به زنا نمی… زند. و گفته شده معنا این است که هوا و هوس، ایمان را می پوشاند و تنها چیزی که شخص هوسباز می بیند، هوای نفس اوست و او به ایمانش که او را از ارتکاب گناه بازمی‌دارد، هیچ توجهی نمی‌کند، گویا در آن حالت ایمان نابود شده است. و ابن عباس گفته: ایمان مایه تطهیر است و وقتی بنده مرتکب گناهی می‌شود ایمان او از بین می‌رود. حدیث دیگری هم از او هست که می‌گوید وقتی مردی زنا می‌کند، ایمان او مثل سایه‌ای از بالای سرش بیرون می‌رود. و هنگامی که دست از این کار برداشت، ایمان او بازمی‌گردد و همه این‌ها بر سبیل مجاز و نفی کمال گفته شده است نه به این شکل که بر سبیل حقیقت، ایمان به شکل کامل از بین برود.

و گفته شده اگر کسی این کار را حلال بشمرد، مومن نیست و گفته شده از عذاب آن ایمن نیست. و گفته شده منظور، نفی مدح است. یعنی به او مومن گفته نمی‌شود بلکه زناکار یا دزد می‌گویند. و گفته شده برای نفی بصیرت است، یعنی چنین شخصی بصیرت ندارد. و به گفته ابن عباس، یعنی نوری ندارد و گفته شده یعنی ایمانی در دل او وجود ندارد. و گفته شده یعنی عاقل نیست، زیرا گناه با وجود عذاب مرجوح می‌شود و حکم به چنین امر مرجوحی بر خلاف عقل است. و گفته شده منظور از آن نفی حیا است و حیا شعبه‌ای از ایمان است، یعنی از خداوند سبحان شرم نمی‌کند و دوری و ناپسندی همه این وجوه از ذهن آشکار است.

«و انزل بالمدینه» یعنی همچنین در سوره نور هم نازل فرمود: «و الذین یرمون المحصنات» - . نور / ۴ -

یعنی زنان عفیف و پاکدامن را به زنا متهم می‌کنند. «ثم لم یأتوا بأربعه شهداء» یعنی با چهار شاهد عادل که شهادت دهند آن ها افراد متهم را در حال زنا دیدند. «فاجلدوهم ثمانین جلده» خبر «الذین» همراه با تاویل است؛ «و لا تقبلوا لهم شهاده» خبر دوم و نکره بودن «شهاده» برای افاده عمومیت است. یعنی در هر امری که بود. «أبدا» تاکید برای عمومیت است، یعنی مادامی که توبه نکرد. «و أولئك هم الفاسقون» یعنی در بالاترین مرتبه فسق. به طوری‌که گویا هیچ فاسقی جز آنان وجود ندارد. خداوند با اسم اشاره از آن ها یاد کرده است و خبر را به شکل معرفه آورده و ضمیر فصل را برای مبالغه در ادعای حصر فسق در آن ها ذکر کرده و آن را بر ایشان بر سبیل انحصار آورده است. گفته شده می تواند جمله حالیه یا معترضه باشد که جاری مجرای تعلیل است برای عدم پذیرفتن شهادت. «إلا الذین تابوا» از تهمت زدن توبه کردند و پشیمان گشتند و در صدد جبران مافات برآمدند. «من بعد ذلك» یعنی پس از اجرای مجازات و گفته شده پس از تهمت زدن و «أصلحوا» درونشان را و اعمالشان را، پس به دلیل توبه به راه راست هدایت شدند یعنی به حد خوردن خود راضی شدند و از شخصی که به او تهمت زدند حلالیت طلبیدند و تصمیم گرفتند که دیگر این گناه و طبق قولی هیچ گناه دیگری را مرتکب نشوند. در مجمع آمده که از شروط توبه تهمت‌زننده این است که خود را در آنچه گفته تکذیب کند و اگر این کار را نکرد، شهادت او پذیرفته نیست. - . مجمع البیان ۷ : ۱۲۶ - «فإن الله غفور رحیم» علت برای استثناء است.

در مورد جمله «فبرأه الله» باید گفت که ظاهرا استدلال حضرت علیه السلام برای عدم وصف آنان به ایمان، وصف آن ها به فسق بوده است. زیرا فسق در قرآن کریم همیشه با کفر آمده است و فاسق در قرآن کریم تنها به کافر اطلاق می‌شود مانند: «أ فمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا.» - . سجده / ۱۸ -

حضرت ایمان و فسق را در مقابل هم آورده است و دلالت کرده بر اینکه فاسق مومن نیست. و فرمود: «إن المنافقین هم الفاسقون.» - . برائت / ۶۷ - او فسق را در نفاق حصر کرد و خداوند فاسق را منافق گرداند و از دوستان و همنشینان ابلیس قرار داد زیرا فسق را بر آن دو اطلاق کرد و وقتی در آیات تامل کنی و آن را بررسی کنی، می‌بینی که در همه آیات، فاسق فقط بر کافر اطلاق شده است. به گفته راغب، «فسق فلان» یعنی از حدود شرع خارج شد و این از «فسق الرطب» گرفته شده است، یعنی خرما از پوست خود خارج شد و فسق اعم از کفر است. فسق هم با گناه کم و هم با گناه بسیار محقق می شود. اما در عرف بیشتر به گناهان بسیار اطلاق می‌شود. و فاسق بیشتر به کسی گفته می‌شود که به احکام شرع پایبند است و به آن معتقد است، اما پس از مدتی همه آن یا تعدادی از آن را انجام نمی‌دهد. و دلیل اینکه به کافر فاسق گفته می‌شود این است که او حکمی را که عقل آن را الزامی دانسته و فطرت آن را اقتضا می‌کند، به زیر پا نهاده است. خداوند عز و جل فرمود: «ففسق عن أمر ربه» - . کهف / ۵۰ - «ففسقوا فیها فحق علیها القول» - . اسراء / ۱۶ - «و أکثرهم الفاسقون» - . آل عمران / ۱۱۰ - «و أولئک هم الفاسقون» - . مائده / ۴۷ - «أ فمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون» و فرمود: «و من کفر بعد ذلک فأولئک هم الفاسقون» - . نور / ۵۵ -

و خداوند متعال فرمود: «و أما الذین فسقوا فمأواهم النار» - . سجده / ۲۰ - «و الذین کذبوا بآیاتنا یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون» - . انعام / ۴۹ - «و الله لا یهدی القوم الفاسقین» - . توبه / ۲۵ - «إن المنافقین هم الفاسقون» - . توبه / ۶۸ - «کذلک حقت کلمه ربک علی الذین فسقوا أنهم لا یؤمنون» - . یونس / ۳۳ مراجعه شود به مفردات: ۳۸۰ - و «جعله» یعنی تهمت... زنندگان را. «المحصنات» یعنی زنان پاکدامن. «الغافلات» از تهمتی که به آن ها زده شد. «المؤمنات» به خداوند و پیامبر او و آیاتی که آورد. «لعنوا فی الدنیا و الآخره» به خاطر تهمتی که به آن زنان زدند. «و لهم عذاب عظیم» به خاطر شدت گناهانشان. «یوم تشهد علیهم» ظرف است برای رساندن معنای استقراری که در«لهم» است و نه عذاب «ألسنتهم و أیدیهم» - . یس / ۶۵ -

به آن اعتراف می‌کنند چون خداوند آن ها را به سخن گفتن وامی‌دارد بدون اینکه خودشان اختیاری در آن داشته باشند .

یا اینکه نشانه‌های گناه را بر اعضا آشکار می‌کند. جمله «و لیست تشهد» دلالت بر آن دارد که شهادت اعضا و جوارح فقط برای کافران است، همان‌طور که گروهی از مفسران و شیخ بهایی رحمه الله در اربعین آن را ذکر کرده‌اند.

جمله «فیعطی کتابه بیمینه» یعنی آن را می‌خواند و هر کس که اعضایش به سخن آیند، بر دهانش مهر زده می‌شود. زیرا خداوند متعال فرمود: «الیوم نختم علی أفواههم و تکلمنا أیدیهم» یا به این دلیل که سیاق آیات شهادت اعضا، بر نهایت خشم دلالت می‌کند و آیات نازل شده در مورد مومنان بر نهایت لطف خداوند مشتمل است. مانند آیه «یوم ندعوا کل أناس بإمامهم فمن أوتی» یعنی از دعوت شدگان. «کتابه بیمینه» یعنی نامه عملش. «فأولئک یقرؤن کتابهم» از آنچه که در آن دیده اند شاد شده‌اند. «و لا یظلمون فتیلا» - . اسراء / ۷۱ -

یعنی حتی ذره‌ای از پاداش آن ها کم نمی‌شود و «فتیل» به معنای رشته پیچیده شده است و رشته‌های درون هسته خرما نیز فتیل نام دارد، چون شبیه به آن است و یا به معنای نخ یا چرکی است که بین انگشتان تابانیده می‌شود و مثلی است برای چیزهای کوچک و کم‌ارزش.

و بدان که این مضمون در مواضعی از قرآن کریم وارد شده است. اول در سوره بنی‌اسرائیل: «فمن أوتی کتابه بیمینه» تا پایان آنچه که در حدیث آمده است و دوم در سوره الحاقه: «فأما من أوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه» - . الحاقه / ۱۹ - و سوم در انشقاق: «فأما من أوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا» - . انشقاق / ۸ - و اگرچه مطالب حدیث با مورد اول همخوانی بیشتری دارد، اما به هیچ یک از این‌ها مربوط نمی‌شود. شاید این از اشتباه نساخ بوده است یا قرائت ائمه علیهم السلام بدین شکل بوده است یا به خاطر جمع بین آیات، آن ها را نقل به معنا کرده است.

«و سوره النور انزلت» گویا این پاسخی برای یک جمله معترضه مقدّر است که دو بار در سوره نساء ذکر شده است: «إن الله لا یغفر أن یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء» که بر عدم نزول عذاب بر غیر مشرک دلالت دارد. شاید این آیه آیات دالّ بر مجازات‌های گناهان کبیره و اینکه صاحبان آن مومن نیستند را نسخ کند.

حضرت پس از آن‌که از عدم اختلاف بین این آیه و آن آیات تنزّل فرمود، به اینکه جایز باشد که خداوند هر کس را که بخواهد بیامرزد، با اینکه آن ها مستحق عذاب و عقاب باشند و به یکی از معانی ایمان از آن خارج شده باشند، و این منافاتی ندارد، این گونه پاسخ داد: بیشتر آیاتی که به آن استشهاد کردیم، متعلق به سوره نور بود که پس از سوره نساء نازل شد پس نمی‌توان گفت که آیات سوره نساء، نسخ کننده آیات سوره نور است. اگر برای هماهنگ کردن آیات، قبول نسخ ضروری باشد، موضوع برعکس آنچه گفتید می‌شود. اما قائل به فصل در بین نیست سپس حضرت بر مطلب خود استدلال فرمود که خداوند متعال، در سوره نساء فرمود: «أو یجعل الله لهن سبیلا» و سبیل، مجازاتی است که در سوره نور ذکر شده است و غرض می‌تواند ارائه دلیلی باشد بر نزول تدریجی احکام و نسخ اضعف توسط اشدّ. اما نظر اول ارجح است.

«و اللاتی یأتین الفاحشه من نسائکم» - . نساء / ۱۵ - از نظر اغلب مفسران، منظور از فاحشه زنا است و یا شاید منظور از آن مساحقه است. «فاستشهدوا علیهن أربعه منکم» خطاب به رهبران و حکّام است که چهار مرد مسلمان را به عنوان شاهد بر آن زنان بگیرند و یا شاید خطاب به شوهران آن‌هاست. «فإن شهدوا» یعنی آن چهار نفر. «فأمسکوهن» یعنی آن ها را حبس کنید. «فی البیوت حتی یتوفاهن» تا اینکه بگیرد آنان را. «الموت» شاید به این دلیل که دیگر نتوانند چنین کاری را انجام دهند و نظر غالب این است که این کار برای قرار دادن مجازاتی برای زنا است.

می گویند در زمان صدر اسلام اگر زنی مرتکب زنا می‌شد و چهار نفر شاهد به گناه او شهادت می‌دادند، آن زن در خانه حبس می‌شد تا بمیرد. سپس این آیه با حکم سنگسار کردن زنان مزدوج زناکار و شلاق در پسر و دختر بدون همسر نسخ شد. «أو یجعل الله لهن سبیلا» یعنی به بیان حکم همانطورکه پیش از این گفتیم و یا به وسیله توبه یا ازدواج که آن ها را از زنا بی‌... نیاز کند و می گویند وقتی این آیه نازل شد: «الزانیه و الزانی فاجلدوا»، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از من بپذیرید که خداوند برای آن ها راهی قرار داده است. - . مجمع البیان ۳ : ۲۱ -

«سوره» یعنی این سوره است. یا در آنچه که بر تو نازل کردیم سوره ای است. «أنزلناها» جمله وصفیه است. «و فرضناها» یعنی احکام موجود در آن را واجب گرداندیم. «لعلکم تذکرون» پس، از ارتکاب حرام بپرهیزید. «الزانیه و الزانی» یعنی در آنچه که واجب گرداندیم یا حکمش را نازل کردیم که همان شلاق است و جایز است که بنا بر مبتدا بودن یا خبر بودن مرفوع گردند. «فاجلدوا» تا آنجا که می فرماید: «رأفه» یعنی رحمت. «فی دین الله» یعنی به خاطر اطاعت از او و پایبند بودن به حدودش، با

آنان تسامح نکنید و کیفر آن ها را رها نکنید. «إن کنتم تؤمنون» زیرا ایمان موجب جدیت در اطاعت از خداوند می‌شود.

و بدان که دلیل عدم ذکر ولایت در این خبر با آن‌که غرض اصلی بود، نوعی تقیه است. زیرا حضرت علیه السلام به سبب انکار آن ها بر آنان الزام کرد که ولایت جزیی از ایمان باشد.

**[ترجمه]

تذییل نفعه جلیل

اعلم أن الذی ظهر لنا من مجموع الآیات المتضافره و الأخبار المتکاثره الوارده فی الإیمان و الإسلام و حقائقهما و شرائطهما أن لکل منهما إطلاقات کثیره فی الکتاب و السنه و لکل منها فوائد و ثمرات تترتب علیه.

فالأول من معانی الإیمان مجموع العقائد الحقه و الأصول الخمسه و الثمره المترتبه علیه فی الدنیا الأمان من القتل و نهب الأموال و الإهانه إلا أن یأتی بقتل أو فاحشه یوجب القتل أو الحد أو التعزیر و فی الآخره صحه أعماله و استحقاق الثواب علیها فی الجمله و عدم الخلود فی النار و استحقاق العفو و الشفاعه و یدخل فی الکفر المقابل لهذا الإیمان من سوی الفرقه الناجیه الإمامیه من فرق الإسلام و غیرهم فإنهم مخلدون فی النار سوی المستضعفین منهم کما سیأتی.

الثانی الاعتقادات المذکوره مع الإتیان بالفرائض التی ظهر وجوبها من

۱- ۱. و بعده: البکر بالبکر جلد مائه و تغریب عام، و الثیب بالثیب جلد مائه و الرجم راجع مجمع البیان ج ۳ ص ۲۱.

القرآن و ترک الکبائر التی أوعد الله علیها النار و علی هذا المعنی أطلق الکافر علی تارک الصلاه و تارک الزکاه و أشباههم و ورد لا یزنی الزانی و هو مؤمن و لا یسرق السارق و هو مؤمن و ثمره هذا الإیمان عدم استحقاق الإذلال و الإهانه و العذاب فی الدنیا و الآخره.

الثالث العقائد المذکوره مع فعل جمیع الواجبات و ترک جمیع المحرمات و ثمرته اللحوق بالمقربین و الحشر مع الصدیقین و تضاعف المثوبات و رفع الدرجات.

الرابع ما ذکر مع ضم فعل المندوبات و ترک المکروهات بل المباحات کما ورد فی أخبار صفات المؤمن و بهذا المعنی یختص بالأنبیاء و الأوصیاء کما ورد فی الأخبار الکثیره تفسیر المؤمنین فی الآیات بالأئمه الطاهرین علیهم السلام و قد ورد فی تفسیر قوله سبحانه وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ (۱) أن جمیع معاصی الله بل التوسل بغیره تعالی داخله فی الشرک المذکور فی هذه الآیه و ثمره هذا الإیمان أنه یؤمن علی الله فیجیز أمانه و أنه لا یرد الله دعوته و سائر ما ورد فی درجاتهم علیهم السلام و منازلهم عند الله تعالی.

و أما الإسلام فیطلق غالبا علی التکلم بالشهادتین و الإقرار الظاهری و إن لم یقترن بالإذعان القلبی و لا بالإقرار بالولایه کما عرفت سابقا و ثمرته إنما تظهر فی الدنیا من حقن دمه و ماله و جواز نکاحه و استحقاقه المیراث و سائر الأحکام الظاهره للمسلمین و لیس له فی الآخره من خلاق و قد یطلق علی کل

۱- ۱. یوسف: ۱۰۶، و ما ورد من الحدیث فی ذلک، رواه القمّیّ بإسناده عن الفضیل عن أبی جعفر علیه السلام و العیّاشیّ ج ۲ ص ۲۰۰ عن زراره عنه علیه السلام فی هذه الآیه قال: شرک طاعه و لیس شرک عباده و المعاصی التی یرتکبون فهی شرک طاعه أطاعوا فیها الشیطان فأشرکوا باللّه الطاعه لغیره، و لیس باشراک عباده أن یعبدوا غیر اللّه و روی العیّاشیّ عن مالک بن عطیه، عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: هو الرجل یقول: لو لا فلان لهلکت و لو لا فلان لاصبت کذا و کذا، لو لا فلان لضاع عیالی، الحدیث.

من معانی الإیمان حتی المعنی الأخیر فیکون بمعنی الاستسلام و الانقیاد التام.

ثم إن الآیات و الأخبار الداله علی دخول الأعمال فی الإیمان یحتمل وجوها الأول أن یحمل علی ظواهرها و یقال إن العمل داخل فی حقیقه الإیمان علی بعض المعانی الثانی أن یکون الإیمان أصل العقائد لکن یکون تسمیتها إیمانا مشروطه بالأعمال الثالث أن یقال بزیاده الإیمان و تفاوته شده و ضعفا و تکون الأعمال کثره و قله کاشفه عن حصول کل مرتبه من تلک المراتب فإنه لا شک أن لشده الیقین مدخلا فی کثره الأعمال الصالحه و ترک المناهی و قد بسطنا الکلام فی ذلک قلیلا فی کتاب عین الحیوه و سیتضح لک بعض ما ذکرنا فی تضاعیف الأخبار الآتیه و لنذکر هنا بعض ما ذکره أصحابنا فی حقیقه الإیمان و الإسلام و معانیهما و شرائطهما.

قال المحقق الطوسی قدس سره القدوسی فی قواعد العقائد المسأله الخامسه فیما به یحصل استحقاق الثواب و العقاب قالوا الإسلام أعم فی الحکم من الإیمان و هما فی الحقیقه شی ء واحد أما کونه أعم فلأن من أقر بالشهادتین کان حکمه حکم المسلمین قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا(۱) و أما کون الإسلام فی الحقیقه هو الإیمان فلقوله تعالی إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلامُ (۲) و اختلفوا فی معناه فقال بعض السلف الإیمان إقرار باللسان و تصدیق بالقلب و عمل صالح بالجوارح و قالت المعتزله أصول الإیمان خمسه التوحید و العدل و الإقرار بالنبوه و بالوعد و الوعید و القیام بالأمر بالمعروف و النهی عن المنکر و قال الشیعه أصول الإیمان ثلاثه التصدیق بوحدانیه الله تعالی فی ذاته و العدل فی أفعاله و التصدیق بنبوه الأنبیاء و التصدیق بإمامه الأئمه المعصومین و التصدیق بالأحکام التی یعلم یقینا أنه صلی الله علیه و آله حکم بها دون ما فیه الخلاف و الاستتار.

و الکفر یقابل الإیمان و الذنب یقابل العمل الصالح و ینقسم إلی کبائر

۱- ۱. الحجرات: ۱۳.

۲- ۲. آل عمران: ۱۹.

و صغائر و يستحق المؤمن بالإجماع الخلود فى الجنه و يستحق الكافر الخلود فى العذاب و صاحب الكبيره عند الخوارج كافر لأنهم جعلوا العمل الصالح جزءا من الإيمان و عند غيرهم خارج فاسق و المؤمن عند المعتزله و الوعيديه لا يكون فاسقا و جعلوا الفاسق الذى لا يكون كافرا منزله بين المنزلتين الإيمان و الكفر و هو عندهم يكون فى النار خالدا و عند غيرهم المؤمن قد يكون فاسقا و قد لا يكون و تكون عاقبه الأمر على التقديرين الخلود فى الجنه.

و قال ره فى التجريد الإيمان التصديق بالقلب و اللسان و لا يكفى الأول لقوله تعالى وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ (١) و نحوه و لا الثانى لقوله تعالى قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا و الكفر عدم الإيمان إما مع الضد أو بدونه و الفسق الخروج عن طاعه الله تعالى مع الإيمان به و النفاق إظهار الإيمان به و إخفاء الكفر و الفاسق مؤمن لوجود حده فيه.

و قال العلامه نور الله ضريحه فى الشرح اختلف الناس فى الإيمان على وجوه كثيره و ليس هنا موضع ذكرها و الذى اختاره المصنف رضوان الله أنه عباره عن التصديق بالقلب و اللسان معا و لا يكفى أحدهما فيه أما التصديق القلبى فإنه غير كاف لقوله تعالى وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ و قوله تعالى فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ (٢) فأثبت لهم المعرفه و الكفر و أما التصديق اللسانى فإنه غير كاف أيضا لقوله تعالى قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا الآيه و لا شك فى أن أولئك الأعراب صدقوا بألسنتهم.

و قال ره الكفر فى اللغه هو التغطيه و فى العرف الشرعى هو عدم الإيمان إما مع الضد بأن يعتقد فساد ما هو شرط فى الإيمان أو بدون الضد كالشاك الخالى من الاعتقاد الصحيح و الباطل و الفسق لغه الخروج مطلقا و فى الشرع عباره عن الخروج عن طاعه الله تعالى فيما دون الكفر و النفاق فى اللغه هو إظهار خلاف الباطن و فى الشرع إظهار الإيمان و إبطان الكفر.

١- ١. النمل: ١۴.

٢- ٢. البقره: ٨٩.

و اختلف النـاس فی الفاسق فقالت المعتزله إن الفاسق لا مؤمن و لا كافر و أثبتوا له منزله بين المنزلتين و قال الحسن البصـری إنه منـافق و قـالت الزيـديه إنه كافر نعمه و قالت الخوارج إنه كافر و الحق ما ذهب إليه المصـنف و هو مـذهب الإماميه و المرجئه و أصـحاب الحـديث و جمـاعه الأشـعريه أنه مؤمن و الـدليل عليه أن حـد المؤمن و هو المصـدق بقلبه و لسانه فی جميع ما جاء به النبی صلی الله عليه و آله موجود فيه فيكون مؤمنا انتهی.

و قال الشيخ المفيد قدس الله روحه فی كتاب المسائل اتفقت الإماميه علی أن مرتكب الكبائر من أهل المعرفه و الإقرار لا يخرج بـذلك عن الإسـلام و أنه مسـلم و إن كان فاسـقا بما معه من الكبائر و الآثام و وافقهم علی هـذا القول المرجئه كافه و أصـحاب الحـديث قـاطبه و نفر من الزيـديه و أجمعت المعـتزله علی خلاـف ذلـك و زعموا أن مرتكب الكبـائر ممن ذكرنـاه فـاسق ليس بمؤمن و لا مسلم.

و قال قدس سـره اتفقت الإماميه علی أن الإسـلام غير الإيمان و أن كل مؤمن فهو مسـلم و ليس كل مسلم مؤمنا و أن الفرق بين هذين المعنيين فی الدين كما كان فی اللسان و وافقهم علی هذا القول المرجئه و أصحاب الحديث و أجمعت المعتزله علی عدم الفرق بينهما.

و قال الشـهيد الثانی قـدس سـره فی رساله حقائق الإيمان اعلم أن الإيمان لغه التصديق كما نص عليه أهلها و هو إفعال من الأمن بمعنی سـكون النفس و اطمئنانها لعـدم ما يوجب الخوف لها و حينئـذ فكان حقيقه آمن به سـكنت نفسه و اطمأنت بسـبب قبول قوله و امتثـال أمره فتكون البـاء للسـببيه و يحتمـل أن يكون بمعنی أمنه التكـذيب و المخـالفه كما ذكره بعضـهم فتكون الباء فيه زائـده و الأـول أولی كمـا لاـ يخفی و أوفق لمعنی التصـديق و هو يتعـدی باللاـم كقوله تعالی وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا(۱) و فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ(۲) و بالباء كقوله تعالی آمَنَّا بِما أَنْزَلْتَ (۳)

۱- ۱. يوسف: ۱۷.

۲- ۲. العنكبوت: ۲۶.

۳- ۳. آل عمران: ۵۳.

و أما التصـديق فقد قيل إنه القبول و الإذعان بالقلب كما ذكره أهل الميزان و يمكن أن يقال معناه قبول الخبر أعم من أن يكون بالجنان أو باللسان و يدل عليه قوله تعالى قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا فأخبروا عن أنفسـهم بالإيمان و هم من أهل اللسان مع أن الواقع منهم هو الاعتراف باللسان دون الجنان لنفيه عنهم بقوله تعالى قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا و إثبات الاعتراف بقوله تعالى وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا(۱) الـدال على كونه إقرارا بالشـهادتين و قـد سـموه إيمانـا بحسب عرفهم و الـذى نفاه الله عنهم إنما هو الإيمان فى عرف الشرع.

و أمـا الإيمـان الشـرعى فقـد اختلف فى بيـان حقيقته العبـارات بسـبب اختلاف الاعتبارات و بيان ذلك أن الإيمان شـرعا إما أن يكون من أفعال القلوب فقط أو من أفعال الجوارح فقط أو منهما معا.

فإن كان الأول فهو التصديق بالقلب فقط و هو مذهب الأشاعره و جمع من متقدمى الإماميه و متأخريهم و منهم المحقق الطوسى رحمه الله فى فصوله لكن اختلفوا فى معنى التصـديق فقال أصـحابنا هو العلم و قال الأشـعريه هو التصـديق النفسانى و عنوا به أنه عباره عن ربط القلب على ما علم من إخبار المخبر فهو أمر كسبى يثبت باختيار المصدق و لذا يثاب عليه بخلاف العلم و المعرفه

فإنها ربما تحصل بلا كسب كما فى الضروريات و قد ذكر حاصل ذلك بعض المحققين فقال التصديق هو أن تنسب باختيارك الصـدق إلى المخبر حتى لو وقع ذلـك فى القلب من غير اختيـار لم يكن تصـديقا و إن كـان معرفه و سـنبين إن شـاء الله تعـالى قصور ذلك.

و إن كان الثانى فإما أن يكون عباره عن التلفظ بالشـهادتين فقط و هو مذهب الكراميه أو عن جميع أفعال الجوارح من الطاعات بأسـرها فرضا و نفلا و هو مذهب الخوارج و قدماء المعتزله و العلاف و القاضـى عبد الجبار أو عن جميعها من الواجبات و ترك المحظورات دون النوافل و هو مذهب أبى على الجبائى و ابنه أبى هاشم و أكثر معتزله البصره.

۱- ۱. الحجرات: ۱۳.

و إن كان الثالث فهو إما أن يكون عباره عن أفعال القلوب مع جميع أفعال الجوارح من الطاعات و هو قول المحدثين و جمع من السلف كابن مجاهد و غيره فإنهم قالوا إن الإيمان تصديق بالجنان و إقرار باللسان و عمل بالأركان أو يكون عباره عن التصديق مع كلمتى الشهاده و نسب إلى طائفه منهم أبو حنيفه أو يكون عباره عن التصديق بالقلب مع الإقرار باللسان و هو مذهب المحقق نصير الدين الطوسى رحمه الله فى تجريده فهذه سبعه مذاهب ذكرت فى الشرح الجديد للتجريد و غيره.

و اعلم أن مفهوم الإيمان على المذهب الأول يكون تخصيصا للمعنى اللغوى و أما على المذاهب الباقيه فهو منقول و التخصيص خير من النقل و هنا بحث و هو أن القائلين بأن الإيمان عباره عن فعل الطاعات كقدماء المعتزله و العلاف و الخوارج لا ريب أنهم يوجبون اعتقاد مسائل الأصول و حينئذ فما الفرق بينهم و بين القائلين بأنه عباره عن أفعال القلوب و الجوارح و يمكن الجواب بأن اعتقاد المعارف شرط عند الأولين و شطر عند الآخرين.

ثم قال اعلم أن المحقق الطوسى رحمه الله ذكر فى قواعد العقائد أن أصول الإيمان عند الشيعه ثلاثه ثم ذكر ما نقلنا عنه سابقا ثم قال ذكر فى الشرح الجديد للتجريد أن الإيمان فى الشرع عند الأشاعره هو التصديق للرسول فيما علم مجيئه به ضروره فتفصيلا فيما علم تفصيلا و إجمالا فيما علم إجمالا فهو فى الشرع تصديق خاص انتهى فهؤلاء اتفقوا على أن حقيقه الإيمان هى التصديق فقط و إن اختلفوا فى مقدار المصدق به و الكلام هاهنا فى مقامين الأول فى أن التصديق الذى هو الإيمان المراد به اليقينى الجازم الثابت كما يظهر من كلام من حكينا عنه و الثانى فى أن الأعمال ليست جزءا من حقيقه الإيمان الحقيقى بل هى جزء من الإيمان الكمالى.

أما الدليل على الأول فآيات بينات منها قوله تعالى إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً(۱) و الإيمان حق بالنص و الإجماع فلا يكفى فى حصوله و تحققه

۱- ۱. النجم: ۲۸.

الظن و منها إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَ (١) إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (٢) إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ (٣) فهذه قد اشتركت فی التوبیخ علی اتباع الظن و الإیمان لا یوبخ من حصل له بالإجماع فلا یکون ظنا و منها قوله تعالی إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا(۴) فنفی عنهم الریب فیکون الثابت هو الیقین و فی العرف یطلق عدم الریب علی الیقین و من السنه المطهره قوله صلی الله علیه و آله یا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک و الثبات هو الجزم و المطابقه و فیه منع لم لا یجوز أن یکون طلبه علیه السلام لأنه الفرد الأکمل.

و من الدلائل أیضا الإجماع حیث ادعی بعضهم أنه یجب معرفه الله تعالی التی لا یتحقق الإیمان إلا بها بالدلیل إجماعا من العلماء کافه و الدلیل ما أفاد العلم و الظن لا یفیده و فی صحه دعوی الإجماع بحث لوقوع الخلاف فی جواز التقلید فی المعارف الأصولیه کما سنذکره إن شاء الله تعالی. و اعلم أن جمیع ما ذکرنا من الأدله لا یفید شی ء منه العلم بأن الجزم و الثبات معتبر فی التصدیق الذی هو الإیمان إنما یفید الظن باعتبارهما لأن الآیات قابله للتأویل و غیرها کذلک مع کونها من الآحاد.

ثم قال رفع الله درجته اعلم أن العلماء أطبقوا علی وجوب معرفه الله بالنظر و أنها لا تحصل بالتقلید إلا من شذ منهم کعبد الله بن الحسن العنبری و الحشویه و التعلیمیه حیث ذهبوا إلی جواز التقلید فی العقائد الأصولیه کوجود الصانع و ما یجب له و یمتنع و النبوه و العدل و غیرها بل ذهب بعضهم إلی وجوبه لکن اختلف القائلون بوجوب المعرفه أنه عقلی أو سمعی فالإمامیه و المعتزله علی الأول و الأشعریه علی الثانی و لا غرض لنا هنا ببیان ذلک بل ببیان أصل الوجوب المتفق علیه.

ثم استدل بوجوب شکر المنعم عقلا و شکره علی وجه یلیق بکمال ذاته

۱- ۱. النجم: ۲۸.

۲- ۲. البقره: ۷۸.

۳- ۳. الحجرات: ۱۲.

۴- ۴. الحجرات: ۱۵.

يتوقف على معرفته و هى لا تحصل بالظنيات كالتقليد و غيره لاحتمال كذب المخبر و خطإ الأماره فلا بد من النظر المفيد للعلم ثم قال و هذا الدليل إنما يستقيم على قاعده الحسن و القبح و الأشاعره ينكرون ذلك لكن كما يدل على وجوب المعرفه بالدليل يدل أيضا على كون الوجوب عقليا و اعترض أيضا بأنه مبنى على وجوب ما لا يتم الواجب المطلق إلا به و فيه أيضا منوع للأشاعره.

و من ذلك أن الأمه أجمعت على وجوب المعرفه و التقليد و ما فى حكمه لا يوجب العلم إن أوجبه لزم اجتماع الضدين فى مثل تقليد من يعتقد حدوث العالم و يعتقد قدمه و قد اعترض على هذا بمنع الإجماع كيف و المخالف معروف بل عورض بوقوع الإجماع على خلافه و ذلك لتقرير النبى صلى الله عليه و آله و أصحابه العوام على إيمانهم و هم الأكثرون فى كل عصر مع عدم الاستفسار عن الدلائل الداله على الصانع و صفاته مع أنهم كانوا لا يعلمونها و إنما كانوا مقرين باللسان و مقلدين فى المعارف و لو كانت المعرفه واجبه لما جاز تقريرهم على ذلك مع الحكم بإيمانهم و أجيب عن هذا بأنهم كانوا يعلمون الأدله إجمالا كدليل الأعرابى حيث

قال البعره تدل على البعير و أثر الأقدام على المسير أ فسماء ذات أبراج و أرض ذات فجاج لا تدلان على اللطيف الخبير فلذا أقروا و لم يسألوا عن اعتقاداتهم أو أنهم كان يقبل منهم ذلك للتمرين ثم يبين لهم ما يجب عليهم من المعارف بعد حين.

و من ذلك الإجماع على أنه لا يجوز تقليد غير المحق و إنما يعلم المحق من غيره بالنظر فى أن ما يقوله حق أم لا و حينئذ فلا يجوز له التقليد إلا بعد النظر و الاستدلال و إذا صار مستدلا امتنع كونه مقلدا فامتنع التقليد فى المعارف الإلهيه و نقض ذلك بلزوم مثله فى الشرعيات فإنه لا يجوز تقليد المفتى إلا إذا كانت فتياه عن دليل شرعى فإن اكتفى فى الاطلاع على ذلك بالظن و إن كان مخطئا فى نفس الأمر لحط ذلك عنه فليجز مثله فى مسائل الأصول و أجيب بالفرق بأن الخطأ

فی مسائل الأصول یقتضی الکفر بخلافه فی الفروع فساغ فی الثانیه ما لم یسغ فی الأولی.

احتج من أوجب التقلید فی مسائل الأصول بأن العلم بالله تعالی غیر ممکن لأن المکلف به إن لم یکن عالما به تعالی استحال أن یکون عالما بأمره و حال امتناع کونه عالما بأمره یمتنع کونه مأمورا من قبله و إلا لزم تکلیف ما لا یطاق و إن کان عالما به استحال أیضا أمره بالعلم به لاستحاله تحصیل الحاصل و الجواب عن ذلک علی قواعد الإمامیه و المعتزله ظاهر فإن وجوب النظر و المعرفه عندهم عقلی لا سمعی نعم یلزم ذلک علی قواعد الأشاعره إذ الوجوب عندهم سمعی.

**[ترجمه]بدان آنچه از مجموعه آیات و روایات فراوان و مشابه وارده درباره ایمان و اسلام و حقائق و شرایط آن دو برای ما روشن گشت، این است که در مورد هر یک عبارات بسیاری در کتاب و سنت وارد گشته و هر کدام فوائد و منافع خاص خود را دارند.

نخستین معنا از معانی ایمان عبارت است از مجموعه عقائد حقه و اصول پنج گانه و ثمره مترتب بر آن در دنیا امان از کشته شدن و غارت اموال و توهین است مگر اینکه فرد مرتکب قتل یا عمل زشتی شود که مستوجب کشته شدن یا جاری شدن حدّ یا تعزیر است؛ و سود ایمان در آخرت همانا درستی اعمال و استحقاق کلی ثواب بر این اعمال و عدم جاودانگی در آتش و شایستگی بخشش و شفاعت می باشد. و در مقابل این ایمان کفر است که فرقه های اسلامی به غیر از فرقه نجات یافته امامیه و نیز غیر مسلمانان در آن داخلند و اینها در آتش جاودانه اند به غیر از مستضعفین ایشان که در ادامه بیان خواهد شد.

دوم اعتقادات ذکر شده به همراه انجام فرائضی که وجوب آن از قرآن ظاهر می شود و ترک گناهان کبیره ای که خداوند بر آن ها وعده آتش داده است. و بر همین معناست که بر ترک کننده نماز و زکات و مانند آن لفظ کافر اطلاق شده و در روایات آمده است که زناکار در حالی که مؤمن است زنا نمی کند و سارق در حالی که مؤمن است دزدی نمی کند. و نتیجه این ایمان عدم استحقاق ذلت و خواری و حقارت و عذاب در دنیا وآخرت است.

سومین معنای ایمان عبارت است از عقائد ذکر شده به همراه انجام تمامی واجبات و دوری از همه محرّمات و نتیجه آن نیز پیوستن به مقربان و محشور شدن با صدّیقین و چند برابر شدن ثواب ها و بالا رفتن درجات است.

چهارمین معنای ایمان نیز عبارت است از موارد مذکور به همراه انجام مستحبات و ترک امور مکروه و حتی مباح، همان گونه که در روایات مربوط به صفات مؤمن آمده است. ایمان با این معنا مخصوص انبیاء و اوصیاء است همان گونه که کلمه مؤمنین در روایات بسیار به ائمه طاهرین علیهم السلام تفسیر شده است. و در تفسیر آیه شریفه «و ما یؤمن أکثرهم بالله إلا و هم مشرکون» - . یوسف / ۱۰۶، و اما روایتی که در این باره رسیده است، قمی آن را به اسنادش از فضیل از امام باقر علیه‌السلام و عیاشی در جلد ۲ صفحه ۳۰۰ از زراره از ایشان در ذیل این آیه شریفه روایت کرده‌اند که حضرت فرمود: این شرک، شرک در طاعت است نه شرک در عبادت، و معصیت هایی هم که مرتکب می‌شوند شرک طاعت است که در آن شیطان را اطاعت کرده و با اطاعت از غیر خدا به او مشرک شدند، و اینگونه نبود که با عبادت غیر خدا، مرتکب شرک در عبادت شوند. و عیاشی از مالک بن‌عطیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: این شرک همان است که انسان بگوید: اگر فلانی نبود هلاک می شدم و اگر فلانی نبود چنین و چنان می شدم و اگر فلانی نبود خانواده ام از بین می رفت. - {و بیشتر آن ها

که مـدعی ایمان به خـدا هسـتند، مشـرکند.} نیز آمـده است که تمامی معصـیت های خداوند و حتی توسل به غیر او داخل در شرک مـذکور در این آیه شـریفه هسـتند و نتیجه این ایمان این است که انسان به خداونـد ایمان می آورد و خداوند امان او را اجازه می دهد و خداوند دعوتش را رد نمی کند و نیز سایر روایات وارد در درجات و منازلی که ائمه علیهم السلام نزد خدای متعال دارند.

و اما لفظ اسـلام غالباً به اظهار شـهادتین و اقرار ظاهری اطلاق می‌شود، هرچنـد همان گونه که قبلاً بیان شـد، با اعتراف قلبی و اقرار به ولایت همراه نباشـد. ثمره این نوع از ایمان مربوط به دنیاست که عبارت است از حرمت جان و مال و جایز بودن نکاح با وی و استحقاق میراث و سایر احکام ظاهری در مورد مسلمانان، اما در آخرت بهره ای برای او ندارد. اما لفظ اسلام بر تمامی معانی ایمان تا آخرین معنای آن نیز اطلاق می شود که عبارت است از تسلیم شدن و فرمانبرداری کامل.

مطلب دیگر اینکه آیـات و روایـات دالّ بر مـدخلیت داشـتن اعمـال در حـوزه ایمـان چنـد وجه دارد: اول اینکه اینهـا حمـل بر ظاهرشـان شـده و گفته شود که عمـل بر اسـاس برخی معـانی داخـل در حقیقت ایمـان است؛ دوم اینکه ایمان اساس اعتقادات است و نامگـذاری آن به ایمان مشـروط به اعمال است؛ سوم اینکه گفته شود با تقویت ایمان و تفاوت در شـدت و ضـعف آن اعمال بیشتر یا کمتر شده و به دستیابی انسان به هر یک از مراحل یاد شده ایمان می انجامد، چرا که شکی نیست که محکم تر بـودن یقین در بیشـتر شـدن اعمـال نیـک و دوری از اعمـال حرام تـأثیر دارد و مـا این بحث را در کتـاب عین الحیـات توضـیح مختصـری داده ایم که توضـیح برخی از مطالب آن در روایات متعـدد آتی روشن خواهـد شـد و برخی از سـخنان علمایمان را درباره حقیقت و معانی و شرایط ایمان و اسلام در اینجا بیان می کنیم.

محقق طوسـی (قدس سـره) در قواعد العقائد گفته است: مسأله پنجم در آنچه استحقاق ثواب و عقاب بدان بستگی دارد، گفته انـد که اسـلام در حکم اعمّ از ایمـان است و هر دو در حقیقت یک شـیء واحدنـد؛ اما اینکه چرا اسـلام اعم است بـدین دلیل است که هر کس شـهادتین را بر زبـان جـاری سـازد، حکمش حکم مسـلمانان است: «قـالت الأـعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا» - . حجرات / ۱۳ - {عرب های

بادیه نشین گفتند: «ایمان آورده ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم}. و اما بر اساس آیه «إن الدین عند الله الإسـلام» - . آل عمران / ۱۹ - {دین واقعی در نزد خدا اسـلام است)} است که گفته می شود اسلام در حقیقت همان ایمان است. البته در معنای آن میان علماء اختلاف بوده است؛ برخی از گذشتگان گفته اند که ایمان اقرار به زبان است و تأیید به قلب و عمل صالـح به اعضاء. و معتزله نیز گفته اند: اصول ایمان پنج تا می باشد: توحید، عدل، اقرار به نبوت و وعده پاداش وعـذاب و قیام به امر به معروف و نهی از منکر. شیعه نیز گفته است: اصـول ایمـان سه تـا است: شـهادت به یگـانگی در ذات خداونـد متعال و عـدالت در افعال او، تصـدیق نبوت انبیاء و امامت امامان معصومین و تصـدیق احکامی که یقین بـدون ابهام و تردید داریم که پیامبر صلی الله علیه وآله بدانها حکم فرموده است، نه آن احکامی که در آن اختلاف نظر وجود دارد و حکم آن مستور است.

و کفر نیز در مقابـل ایمان است و گناه در مقابل کردار نیک که به دو دسته گناهان کبیره و صـغیره تقسیم می شود. اجماع بر این است که مؤمن شایسـته جاودانگی در بهشت است و کافر شایسـته جاودانگی در عـذاب. خوارج اهل گناهان کبیره را کافر

می دانند چرا که ایشان عمل صالح را جزئی از ایمان دانسته اند، اما صاحب کبیره در نظر غیر خوارج فاسق است و سرانجام از عذاب رهایی می یابد. معتزله و وعیدیه معتقدند مؤمن فاسق نمی شود و فاسقی را که کافر نباشد در مرتبه ای میان دو مرتبه ایمان و کفر می دانند که در نظر ایشان جاودانه در عذاب باقی خواهد ماند. و اما از نظر دیگران مؤمن گاهی فاسق می شود و گاهی نمی شود و در هر دو حالت سرانجامش جاودانگی در بهشت است.

محقق طوسی رحمه الله همچنین در تجرید بیان داشته است که ایمان تصدیق به قلب و زبان است و با توجه به آیه «و استیقنتها أنفسهم» - . نمل / ۱۴ -

{در حالی که در دل به آن یقین داشتند} شرط اولی کفایت نمی کند و با توجه به آیه «قل لم تؤمنوا» {بگو: شما ایمان نیاورده اید} نیز شرط دومی به تنهایی کفایت نمی کند.

و اما کفر عدم ایمان است خواه با مخالفت با ایمان و خواه عاری بودن از ایمان. فسق نیز خروج از اطاعت خداوند متعال با وجود ایمان به اوست و نفاق اظهار ایمان به خدا و مخفی داشتن کفر؛ و فاسق هم چون تعریف مؤمن بر او جاری است، مؤمن به شمار می آید.

علامه حلی رضوان الله علیه نیز در شرح خود فرموده است: مردم در تعریف ایمان اختلاف فراوانی از هم دارند و اینجا برای بیان آن ها مناسب نیست. اما تعریفی که مصنف رضوان الله علیه آن را اختیار کرده است عبارت است از تصدیق همزمان به قلب و زبان که هیچ یک از آن دو به تنهایی کفایت نمی کند. تصدیق قلبی کفایت نمی کند چون خداوند فرموده است:«و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم» {و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند} و نیز فرموده است: «فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به» - بقره:۸۹ - {هنگامی که این کتاب، و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آن ها آمد، به او کافر شدند} و آگاهی به حقیقت و کفر را برایشان ثابت فرموده است؛ و اما تصدیق زبانی نیز کافی نیست، چون خداوند فرموده است: « قالت الأعراب آمنا» {اعراب گفتند: ایمان آوردیم.} تا آخر آیه و شکی نیست که این اعراب با زبانشان اسلام را تصدیق کرده بودند.

وی فرموده است: کفر در لغت به معنای پوشاندن است و در عرف شرعی نبود ایمان است خواه با مخالفت با ایمان که فرد به فساد آنچه که شرط ایمان است، معتقد باشد، یا بدون مخالفت با ایمان مانند اهل شکّی که خالی از اعتقاد صحیح یا باطل است.

و اما فسق در لغت به معنای مطلق خارج شدن است و در شرع عبارت است از خروج از اطاعت خداوند متعال بدون اینکه به کفر بینجامد. نفاق نیز در لغت اظهار خلاف چیزی است که در درون است و در شرع به معنای اظهار ایمان و مخفی داشتن کفر در درون می باشد.

در مورد فاسق نیز میان مردم اختلاف است؛ معتزله معتقدند: فاسق نه مؤمن است و نه کافر، و منزلتی بین آن دو را برای او بیان کرده اند. حسن بصری می گوید: فاسق منافق است. زیدی ها نیز فاسق را کافر نعمت دانسته اند. خوارج نیز گفته اند: فاسق

کـافر است. امـا کلاـم حق در این باره همان است که مصـنف آن را قبول داشـته است که اعتقاد مـذاهب امامیه و مرجئه و اهل حدیث و اشعریون است که فاسق را مؤمن می دانند و دلیل آن هم این است که تعریف مؤمن بر او جاری است، یعنی با قلب و زبانش همه آنچه را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آورده است، تصدیق می کند و در او موجود است، لذا مؤمن است.

شیـخ مفیـد رحمه الله علیه نیز در کتـاب مسائـل گفته است: علمای مـذهب امامیه بر این اتفاق نظر دارنـد که اگر کسـی از اهل معرفت و اقرار به دین مرتکب کبائر شود، این گناه او را از اسـلام خارج نمی سازد، هر چند با توجه به کبائر و گناهانش فاسـق باشد، و تمامی علمای مرجئه و نیز اهل حدیث و عده ای از زیدی ها نیز با ایشان هم‌رأی هستند اما معتزله بر خلاف این اجماع نظر دارند و این گونه پنداشـته اند که اگر از میان کسانی که ذکر کردیم، فردی مرتکب کبائر شود، فاسق است و نه مؤمن و نه مسلمان به شمار نمی آید.

شیخ مفید همچنین فرموده است که علمای امامیه بر این اتفاق نظرند که اسـلام غیر از ایمان است و هر مؤمنی مسلمان است اما هر مسـلمانی مؤمن نیست و این دو مفهوم مانند اختلاف در تلفظی که دارند، در دین نیز از هم مختلفند، و علمای مرجئه و اهل حدیث نیز با امامی ها متفق القولند، اما اجماع معتزلی ها بر عدم فرق میان این دو مفهوم است.

شهیـد ثانی قدس سـره نیز در رساله حقائق الإیمان خود گفته است: بدان که ایمان در لغت – همان گونه که اهل لغت تصـریح کرده انـد – به معنـای تصـدیق است و بر وزن إفعال از ریشه أمن است به معنای آرامش و اطمینان درون به علت فقـدان چیزی که موجب ترسیدن شود، و در این صورت معنای حقیقی «به او ایمان آورد» عبارت است از اینکه نفسش به دلیل قبول کلام او و امتثال فرمانش به آرامش و اطمینان رسـید، لذا باء برای سـببیت است، و احتمال دیگری هم که عده ای آن را ذکر کرده اند، وجود دارد که به معنـای «او را از تکـذیب و مخـالفت خود امان داد باشـد» که در این صورت این باء، زائـده خواهـد بود. البته همانطور که واضح است احتمال اول صحیح تر است و همخوانی بیشتری با معنای تصدیق دارد که با لام متعدی می شود همان گونه خداوند فرموده است: «و ما أنت بمؤمن لنا» – . یوسف / ۱۷ – {تو به ما ایمان نداری} و «فآمن له لوط» – . عنکبوت / ۲۶ – {لوط به او ایمان آورد} و یا با حرف باء متعـدی می شود مانند کریمه: «آمنا بما أنزلت» – . آل عمران / ۵۳ – {به آنچه فرو فرستادی، ایمان آوردیم.}

و امـا تصـدیق – همـان گـونه که علمـای لغت گفته انـد – به معنـای قبول و اعـتراف به قلب است و ممکن است گفته شود که معنای آن قبول خبر است، اعم از اینکه این قبول با قلب یا زبان باشد، و دلیل این سـخن فرمایش خداوند متعال است که «قالت الأعراب آمنـا قـل لم تؤمنوا»؛ اعراب که خود اهـل زبـان بودنـد از ایمـان در درونشـان خبر دادنـد در حالی که با توجه به نفی خداوند با عبارت «قل لم تؤمنوا» و اثبات اعتراف زبانی با عبارت «و لکن قولوا أسلمنا» – حجرات / ۱۳ – ، واقعیت امر تنها اقرار ایشان به زبان بود نه داشـتن یقین قلبی، چون صـرفاً شـهادتین را بر زبان جاری ساخته بودند و بر حسب عُرف خود آن را ایمان نامیدند، اما آنچه خداوند از ایشان نفی فرمود، ایمان در عرف شرعی بود.

و اما در بیان حقیقت ایمان شـرعی، به سبب اختلاف در اعتبارات، عبارات مختلفی بیان شده است، یعنی ایمان در عرف شرعی یا تنها از کارهای قلبی است یا تنها از کارهای اعضای بدن یا از کارهای هر دو.

اگر حالت اول باشد، ایمان صرفاً تصدیق به قلب است که این مذهب اشاعره و جمعی از علمای گذشته امامیه از جمله محقق طوسی رحمه الله در کتاب فصول است. البته در معنای تصدیق اختلافی میان ایشان وجود دارد که علمای شیعه گفته اند: آن علم است، و اشعری ها آن را تصدیق نفسانی دانسته و این گونه توضیح داده اند: عبارت است از پیوند دادن قلب به علمی که از خبر آوردن خبرآورنده حاصل شده است، لذا یک امر کسبی است که با اختیار تصدیق کننده ایجاد می شود و بر خلاف علم و معرفت مستوجب پاداش است چرا که این دو چه بسا بدون کسب حاصل می شود، همان گونه در علوم ضروری رخ می دهد. و برخی از محققان نتیجه آن را این گونه بیان کرده اند که تصدیق آن است که با اختیار خود، درستی را به خبر خبرآورنده نسبت دهی، تا جایی که اگر این تصدیق بی اختیار در قلب واقع گردد معنای تصدیق نخواهد داشت و لو حاوی معرفت باشد، و إن شاء الله تعالی نواقص این سخن را بیان خواهیم داشت.

و اگر حالت دوم باشد، یا عبارت است از صرفاً جاری ساختن شهادتین که اعتقاد کرّامیّه است یا تمامی اطاعت های واجب و مستحبی که از جوارح صادر می گردد که اعتقاد خوارج و گذشتگان معتزله و علاف و قاضی عبدالجبار است، یا انجام تمامی اعمال واجب و نه مستحبات و دوری از محرّمات است که این اعتقاد ابوعلی جبائی و فرزندش ابوهاشم و عمده معتزلی های بصره است.

و اگر حالت سوم باشد، یا عبارت است از افعال قلوب با تمامی طاعات صادره از اعضاء که نظر محدثان و جمعی از علمای سلف مانند ابن مجاهد و دیگران است. ایشان گفته اند که ایمان تصدیق به قلب است و اقرار به زبان و عمل به اعضاء. یا اینکه عبارت است از تصدیق به همراه شهادتین که نظر عده ای است که ابوحنیفه از جمله ایشان است. یا اینکه عبارت است از تصدیق به قلب و اقرار به زبان که نظر محقق نصیر الدین طوسی در تجرید وی است. این ها هفت مذهب است که در شرح جدید بر تجرید و جاهای دیگر ذکر شده است.

و بدان که مفهوم ایمان بر اساس مذهب نخست تخصیص معنای لغوی آن است ولی بر اساس مذاهب دیگر منقول است و تخصیص بهتر از نقل است. و در اینجا بحثی است و آن این است که افرادی مانند قدمای معتزله و علاف و خوارج که معتقدند ایمان عبارت است از انجام طاعات، لاجرم اعتقاد به مسائل اصول را واجب می دانند و در این صورت چه فرقی میان ایشان و کسانی که ایمان را کارهای قلب و جوارح می شمارند، وجود دارد؟ و شاید جواب این باشد که اعتقاد به معارف برای دسته اول شرط ایمان است و برای دسته دوم بخشی از ایمان.

سپس گفته است: بدان که محقق طوسی رحمه الله در قواعد العقائد گفته است که اصول ایمان در نزد شیعه سه تاست، سپس مطالبی را که قبلاً نقل کردیم ذکر کرده و در ادامه گفته است: در شرح جدید تجرید آمده است که ایمان در شرع اشاعره تصدیق همه آن است که ضرورتاً توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده شده است، تصدیق تفصیلی آنچه که به تفصیل بیان شده و تصدیق اجمالی آنچه که به اجمال آورده شده است. پس ایمان در شرع، تصدیق خاص است.

لذا این ها اتفاق نظر دارند که حقیقت ایمان فقط تصدیق است، هر چند در مقدار آن چیزی که باید تصدیق شود، اختلاف نظر دارند. و اما کلام در اینجا در دو مقام است: اول اینکه تصدیقی که ایمان محسوب می شود، مقصود از آن – همان گونه که از آراء منقوله سابق استفاده می شود – ایمان یقینی قطعی و ثابت است؛ دوم اینکه اعمال انسان جزئی از حقیقت ایمان

حقیقی نیست، بلکه جزئی از ایمان کمالی است.

و اما دلیل بر اولی برخی آیات روشن است مانند: «إن الظن لا يغنی من الحق شيئا - نجم / ۲۸ - »

{ظن و گمـان چیزی از حق را کفـایت نمی کنـد} و چون بر اسـاس نص و اجماع، ایمان حق محسوب می شود، فلـذا گمان و ظن برای حصول و تحقق آن کفایت نمی کند. و یا آیات «إن يتبعون إلا الظن» - نجم / ۲۸ -

{پیروی نمی کنند مگر از از گمان و ظن} و «إن هم إلا يظنون» - بقره / ۷۸ - {آنها تنها می پندارند} و «إن بعض الظن إثم» - حجرات / ۱۲ -

{برخی از گمـان هـا گنـاه است.} بر اسـاس این آیـات پیروی از ظن و گمان مشـمول توبیـخ است ولی اجماع بر این است که کسـی به خاطر تحصیل ایمان توبیخ نمی شود، لذا ایمان ظن نیست. و در این باره می فرماید: «إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسـوله ثم لم يرتـابوا» - حجرات / ۱۵ - {مؤمنـان کسـانی هسـتند که به خداونـد و رسول او ایمان آورده و چار شک و تردید نشدنـد} و شک و تردیـد را از اهل ایمان نفی فرموده است، لذا آنچه ثابت است یقین است و عاری از شک و تردید بودن در عرف به یقین اطلاـق می شود و این سـخن از سـنت پاک پیامبر اکرم صـلوات الله علیه وآله است که عرض می کرد: «يا مقلب القلوب و الأبصـار ثبت قلبي على دينـک» یعنی ای گرداننـده قلب هـا و چشم هـا! قلب مرا بر دینت ثابت گردان و ثبات عبارت است از پایداری و همراهی. و این اشـکال ممنوع است که کسی بکند که چرا جایز نیست که این خواست و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد؟ چرا که ایشان فرد اکمل ثبات در دین را طلب می کنند.

از دلائـل دیگر اجمـاع است چرا که برخی مـدعی شـده انـد: اینکه برای معرفت خداونـد متعال که ایمان جز به آن محقق نمی شود، بایـد دلیـل داشت، مورد اجمـاع تمـامی علماست و دلیل چیزی است که علم افاده می کنـد و ظنّ مفیـد دلیل نیست و در صحت ادعـای اجمـاع میـان علمـاء بحث است، چرا که - همان گونه که بیان خواهیم کرد إن شاءالله - جواز تقلیـد در معارف اصولی مورد اختلاف است.

و نیز بـدان تمـامی دلاـیلی که ذکر کردیم، هیـچ یک مفیـد علم به این مطلب نیست که قطعیت و ثبات در تصـدیقی که همان ایمـان است، معتبر است و گمـان تنها با اعتبار آن دو مفیـد است، چرا که آیات قابل تأویلنـد و دلایل دیگر نیز علاوه بر قابلیت تأویل، از جمله اخبار واحدند.

سپس شـیخ طوسی رفع الله درجته می گوید: بدان که علماء بر وجوب معرفت نظری خداوند اتفاق نظر دارند که این معرفت با تقلیـد حاصل نمی شود، البته برخی از علماء مانند عبدالله بن حسن عنبری و حشویه و تعلیمیه از این اجماع اسـتثناء هسـتند، چرا که تقلیـد در عقائـد اصولی ماننـد وجود آفریننده و صـفات سـلبی و ایجابی او و نبوت و عدل و مانند آن را جایز دانسـته اند و حتی برخی از ایشان این تقلید را واجب دانسته اند. اما قائلان به وجوب معرفت نیز در اینکه آیا این وجوب عقلی است یا نقلی، اختلاف نظر دارند؛ علمای امامیه و معتزله اولی را و اشعری ها دومی را برگزیده اند. البته در اینجا قصد بیان آن ها را نداریم و هدفمان بیان اصل وجوب مورد اتفاق علماست.

وی سپس درباره وجوب شکر صاحب نعمت استدلال می کند و شکر او را به صورت شایسته کمال ذات وی، متوقف بر معرفت او می داند که این معرفت با حدس و گمان هایی مانند تقلید و غیره به خاطر احتمال کذب خبرآورنده و نادرستی نشانه ها قابل تحصیل نیست؛ لذا باید نگاه مفید علمی وجود داشته باشد. وی سپس گفته است: و این دلیل تنها بر قاعده حُسن و قبح درست در می آید که اشاعره منکر آن هستند. لکن همان گونه که با دلیل بر وجوب معرفت دلالت می کند، همچنین بر واجب بودن از نظر عقلی نیز دلالت می کند و همچنین اعتراض کرده بر اینکه این دلیل مبنی است بر وجوب آنچه واجب مطلق جز با آن تمام نمی شود و در آن نیز اشکالاتی از جانب اشاعره وارد شده است.

و از جمله آن این است که امت بر وجوب معرفت و تقلید و آنچه که حکم آن ها را دارد، اجماع کرده است که علم واجب نیست، چرا که وجوب علم در مثل تقلید کسی که معتقد به حدوث عالم است در حالی که معتقد به قدیم بودن آن نیز می باشد، مستلزم اجتماع ضدّین است.

ایشان با منع اجماع به این موضوع اعتراض کرده است و چنین چیزی غیر ممکن است چرا که همه می‌دانند مخالف آن صحیح است و اجماع نیز بر خلاف آن است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اغلب اصحاب او به ایمان خود اعتراف کرده‌اند و آن ها در هر عصری اکثریت غالب بوده‌اند و با وجود اینکه از دلایل وجود خداوند و صفات او آن آگاه نبوده‌اند، در پی دلایلی دالّ بر آن نبودند. بلکه با زبان خود به آن اقرار می‌کردند و در علوم و معارف راه تقلید را در پیش می‌گرفتند و اگر معرفت واجب بود، با وجود حکم دادن به ایمان آن ها اقرار آن ها بر این موضوع جایز نمی‌شد و پاسخ این مساله این است که آن ها این دلایل را به طور خلاصه می‌دانستند مانند دلیل یک عرب بادیه‌نشین که می‌گوید: مدفوع شتر بر شتر دلالت دارد و ردپا، بر گذشتن کسی دلالت می‌کند. پس آیا آسمانی که برج‌هایی در خود دارد و زمینی که پر از شکاف است، بر آفریننده صاحب لطف آگاهی دلالت نمی‌کنند؟ پس آن ها به این دلیل اقرار کردند و کسی از اعتقادات آن ها چیزی نپرسید. یا اینکه اعمال آن ها پذیرفته می‌شد به این دلیل که آن را بسیار انجام می‌دادند. سپس مدتی بعد، معارف واجب را برای آن ها توضیح می‌دهد.

و از آن جمله است اجماع بر اینکه تقلید فقط از کسی جایز است که حق را می گوید و سایر افراد، محق را از این طریق می... شناسند که در گفته‌های او تفکر کنند تا ببینند که حق است یا باطل. و در این هنگام، تقلید برای او جایز نیست. مگر پس از تامل و استدلال و هنگامی که فرد خود اهل استدلال شود، مقلّد بودن او منتفی می گردد. تقلید در معارف الهی جایز نیست و این مساله با لزوم امثال آن در مسائل شرعی نقض می‌شود. تقلید از مفتی جایز نیست، مگر زمانی که فتوای او بر مبنای دلیل شرعی باشد پس اگر در فتوایش بر ظن خود اکتفا کرد، و اگر در همان مساله اشتباه می‌کرد، این حکم منتفی می گردد. پس چنین چیزی در اصول دین جایز است و با این تفاوت پاسخ داده می‌شود که وقوع خطا در مسائل مربوط به اصول دین سبب کفر است، بر خلاف فروع دین که در آن چیزهایی که در اصول جایز نیست، مجاز است.

کسانی که تقلید را در اصول دین واجب دانسته‌اند، به این احتجاج می‌کنند که علم به خداوند متعال، غیر ممکن است، زیرا مکلف به آن، اگر عالم به خداوند متعال نباشد، محال است که عالم به امر او باشد و حال که نمی‌تواند به امر او عالم باشد، پس نمی‌تواند از جانب او مامور باشد و گرنه تکلیف آنچه که توانایی انجامش را نداشت، بر او لازم می‌شد و اگر هم به آن

عالم بود، محال بود که نسبت به او علم داشته باشد، زیرا تحصیل حاصل محال است. و پاسخ این مساله بر قواعد فقه امامیه و معتزله آشکار است. وجوب تامل و معرفت در نزد آن ها عقلی است و نقلی نیست. بله، به عقیده اشاعره این مساله لازم است، زیرا وجوب در نزد آن ها نقلی است.

**[ترجمه]

أقول

و يجاب أيضا معارضه بأن هذا الدليل كما يدل على امتناع العلم بالمعارف الأصوليه يدل على امتناع التقليد فيها أيضا فينسد باب المعرفه بالله تعالى فكل من يرجع إليه فى التقليد لا بد و أن يكون عالما بالمسائل الأصوليه ليصح تقليده ثم يجرى الدليل فيه فيقال علم هذا الشخص بالله تعالى غير ممكن لأنه حين كلف به إن لم يكن عالما به تعالى استحال أن يكون عالما بأمره بالمقدمات و كل ما أجابوا به فهو جوابنا و لا مخلص لهم إلا أن يعترفوا بأن وجوب المعرفه عقلى فيبطل ما ادعوه من أن العلم بالله تعالى غير ممكن أو سمعى فكذلك.

فإن قيل ربما يحصل العلم لبعض الناس بتصفيه النفس أو إلهامه إلى غير ذلك فيقلده الباقون قلنا هذا أيضا يبطل قولكم إن العلم بالله تعالى غير ممكن نعم ما ذكروه يصلح أن يكون دليلا على امتناع المعرفه بما يسمع فيكون حجه على الأشاعره لا دليلا على وجوب التقليد.

و احتجوا أيضا بأن النهى عن النظر قد ورد فى قوله تعالى ما يُجادِلُ فِي آياتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا(۱) و النظر يفتح باب الجدال فيحرم و لأنه عليه السلام رأى الصحابه يتكلمون فى مسأله القدر فنهاهم عن الكلام فيها و قال إنما هلك من كان قبلكم بخوضهم فى هذا و لقوله عليه السلام عليكم بدين العجائز و المراد ترك النظر فلو كان

۱- ۱. غافر: ۴.

واجبا لم یکن منهیا عنه و أجیب عن الأول بأن المراد الجدال بالباطل کما فی قوله تعالی وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَ (۱) لا الجدال بالحق لقوله تعالی وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (۲) فالأمر بذلک یدل علی أن الجدال مطلقا لیس منهیا عنه و عن الثانی بأن نهیهم عن الکلام فی مسأله القدر علی تقدیر تسلیمه لا یدل علی النهی عن مطلق النظر بل عنه فی مسأله القدر کیف و قد ورد الإنکار علی تارک النظر فی قوله تعالی أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ (۳) و قد أثنی علی فاعله فی قوله وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (۴) علی أن نهیهم عن الخوض فی القدر لعله لکونه أمرا غیبیا و بحرا عمیقا کما أشار إلیه علی علیه السلام بقوله بحر عمیق فلا تلجه بل کان مراد النبی صلی الله علیه و آله التفویض فی مثل ذلک إلی الله تعالی لأن ذلک لیس من الأصول التی یجب اعتقادها و البحث عنها مفصله.

و هاهنا جواب آخر عنهما معا و هو أن النهی فی الآیه و الحدیث مع قطع النظر عما ذکرناه إنما یدل علی النهی عن الجدال الذی لا یکون إلا عن متعدد بخلاف النظر فإنه یکون من واحد فهو نصب الدلیل علی غیر المدعی و عن الثالث بالمنع من صحه نسبته إلی النبی صلی الله علیه و آله فإن بعضهم ذکر أنه من مصنوعات سفیان الثوری فإنه روی أن عمر بن عبد الله المعتزلی قال إن بین الکفر و الإیمان منزله بین المنزلتین فقالت عجوز قال الله تعالی هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ (۵) فلم یجعل من عباده إلا الکافر و المؤمن فسمع سفیان کلامها فقال علیکم بدین العجائز علی أنه لو سلم فالمراد به التفویض إلی الله تعالی فی قضائه و حکمه و الانقیاد له فی أمره و نهیه.

۱- ۱. غافر: ۵.

۲- ۲. النحل: ۱۲۵.

۳- ۳. الروم: ۸ و تمامه: ما خلق اللّه السموات و الأرض و ما بینهما الا بالحق.

۴- ۴. آل عمران: ۱۹۱.

۵- ۵. التغابن: ۲.

و احتج من جوز التقليد بأنه لو وجب النظر فی المعارف الإلهيه لوجد من الصحابه إذ هم أولی به من غيرهم لكنه لم يوجد و إلا لنقل كما نقل عنهم النظر و المناظره فی المسائل الفقهيه فحيث لم ينقل لم يقع فلم يجب.

و أجيب بالتزام كونهم أولی به لكنهم نظروا و إلا لزم نسبتهم إلی الجهل بمعرفه الله تعالی و كون الواحد منا أفضل منهم و هو باطل إجماعا إذا كانوا عالمين و ليس بالضروره فهو بالنظر و الاستدلال و أما أنه لم ينقل النظر و المناظره فلاتفاقهم علی العقائد الحقه لوضوح الأمر عندهم حيث كانوا ينقلون عقائدهم عمن لا ينطق عن الهوی فلم يحتاجوا إلی كثره البحث و النظر بخلاف الأخلاف بعدهم فإنهم لما كثرت شبه الضالين و اختلفت أنظار طالبی اليقين لتفاوت أذهانهم فی إصابه الحق احتاجوا إلی النظر و المناظره ليدفعوا بذلك شبه المضلين و يقفوا علی اليقين أما مسائل الفروع لما كانت أمورا ظنيه اجتهاديه خفيه لكثره تعارض الأمارات فيها وقع بينهم الخلاف فيها و المناظره و التخطئه لبعضهم من بعض فلذا نقل.

و احتجوا أيضا بأن النظر مظنه الوقوع فی الشبهات و التورط فی الضلالات بخلاف التقليد فإنه أبعد عن ذلك و أقرب إلی السلامه فيكون أولی و لأن الأصول أغمض أدله من الفروع و أخفی فإذا جاز التقليد فی الأسهل جاز فی الأصعب بطريق أولی و لأنهما سواء فی التكليف بهما فإذا جاز فی الفروع فليجز فی الأصول.

و أجيب عن الأول بأن اعتقاد المعتقد إن كان عن تقليد لزم إما التسلسل أو الانتهاء إلی من يعتقد عن نظر لانتفاء الضروره فيلزم ما ذكرتم من المحذور مع زياده و هی احتمال كذب المخبر بخلاف الناظر مع نفسه فإنه لا يكابر نفسه فيما أدی إليه نظره علی أنه لو اتفق الانتهاء إلی من اتفق له العلم بغير النظر كتصفيه الباطن كما ذهب إليه بعضهم أو بالإلهام أو بخلق العلم فيه ضروره فهو إنما يكون لأفراد نادره لأنه علی خلاف العاده فلا يتيسر لكل أحد الوصول إليه مشافهه بل بالوسائط فيكثر احتمال الكذب بخلاف الناظر فإنه لا يكابر نفسه

و لأنه أقرب إلى الوقوع على الصواب و أما الجواب عن العلاوه فلأنه لما كان الطريق إلى العمل بالفروع إنما هو النقل ساغ لنا التقليد فيها و لم يقدح احتمال كذب المخبر و إلا لانسد باب العلم و العمل بها بخلاف الاعتقاديات فإن الطريق إليها بالنظر ميسر.

ثم قال رحمه الله بعد إطاله الكلام فى الجواب عن حجه الخصام و أما المقام الثانى و هو أن الأعمال ليست جزءا من الإيمان و لا نفسه فالدليل عليه من الكتاب العزيز و السنه المطهره و الإجماع أما الكتاب فمن قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ (۱) فإن العطف يقتضى المغايره و عدم دخول المعطوف فى المعطوف عليه فلو كان عمل الصالحات جزءا من الإيمان أو نفسه لزم خلو العطف عن الفائده لكونه تكرارا و رد بأن الصالحات جمع معرف يشمل الفرض و النفل و القائل بكون الطاعات جزءا من الإيمان يريد بها فعل الواجبات و اجتناب المحرمات و حينئذ فيصح العطف لحصول المغايره المفيده لعموم المعطوف فلم يدخل كله فى المعطوف عليه نعم يصلح دليلا على إبطال مذهب القائلين بكون المندوب داخلا فى حقيقه الإيمان كالخوارج.

و منه قوله تعالى وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ (۲) أى حاله إيمانه و هذا يقتضى المغايره و منه قوله تعالى وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا(۳) فإنه أثبت الإيمان لمن ارتكب بعض المعاصى فلا يكون ترك المنهيات جزءا من الإيمان و منه قوله تعالى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۴) فإن أمرهم بالتقوى الذى لا تحصل إلا بفعل الطاعات و الانزجار عن المنهيات مع وصفهم بالإيمان يدل على عدم حصول التقوى لهم و إلا لكان أمرا بتحصيل

۱- ۱. ترى نصه فى آيات كثيره منها: البقره: ۲۷۷.

۲- ۲. طه: ۱۱۲.

۳- ۳. الحجرات: ۹.

۴- ۴. براءه: ۱۱۹.

الحاصل و منه الآيات الداله على كون القلب محلا للإيمان من دون ضميمه شى ء آخر كقوله تعالى أَولئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ (١) و لو كان الإقرار أو غيره من الأعمال نفس الإيمان أو جزءه لما كان القلب محل جميعه و قوله تعالى وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِى قُلُوبِكُمْ (٢) و قوله تعالى وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ (٣) و كذا آيات الطبع و الختم تشعر بأن محل الإيمان القلب كقوله تعالى أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ (۴) وَ طَبَعَ اللَّهُ على قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (۵) وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ (۶) و أما السنه فكقوله صلى الله عليه و آله يا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبى على دينك و روى أن النبى صلى الله عليه و آله سأل جبرئيل عن الإيمان فقال أن تؤمن بالله و رسله و اليوم الآخر.

و أما الإجماع فهو أن الأمه أجمعت على أن الإيمان شرط لسائر العبادات و الشى ء لا يكون شرطا لنفسه فلا يكون الإيمان هو العبادات.

و أما أهل الثانى و هم الكراميه(٧)

فقد استدلوا على مذهبهم بأن النبى صلى الله عليه و آله و الصحابه كانوا يكتفون فى الخروج عن الكفر بكلمتى الشهادتين فتكون هى الإيمان إذ لا واسطه بين الكفر و الإيمان لأن الكفر عدم الإيمان و لقوله تعالى فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ (٨) و بقوله صلى الله عليه و آله أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله و بقوله صلى الله عليه و آله لأسامه حين قتل من تكلم بالشهادتين.

١- ١. المجادله: ٢٢.

٢- ٢. الحجرات: ١٣.

٣- ٣. النحل: ١٠۶.

۴- ۴. النحل: ١٠٨.

۵- ۵. براءه: ٩٣.

۶- ۶. الجاثيه: ٢٣، و صححنا الآيات بعرضها على المصحف الشريف.

٧- ٧. أتباع محمّد بن كرام- كشداد- و من اعتقاده أن معبوده مستقر على العرش و أنّه جوهر تعالى اللّه عن ذلك.

٨- ٨. التغابن: ٢.

هلا شققت قلبه أو هل شققت قلبه على بعض النسخ يريد بذلك الإنكار عليه حيث لم يكتف بالشهادتين منه.

و الجواب عن الأول أن الخروج عن الكفر بكلمه الشهاده إن أرادوا به الخروج فى نفس الأمر بحيث يصير مؤمنا عند الله سبحانه بمجرد ذلك من دون تصديق فهو ممنوع لم لا يجوز أن يكون اكتفاؤهم بذلك للترغيب فى الإسلام لا للحكم بالإيمان و إن أرادوا به الخروج بحسب الظاهر فهو مسلم لكن لا ينفعهم إذ الكلام فيما يتحقق به الإيمان عند الله تعالى بحيث يصير المتصف به مؤمنا فى نفس الأمر لا فيما يتحقق به الإسلام فى ظاهر الشرع حيث لا يمكن الاطلاع على الباطن أ لا ترى أنهم كانوا يحكمون بكفر من ظهر منه النفاق بعد الحكم بإسلامه و لو كان مؤمنا فى نفس الأمر لما جاز ذلك و أما نفى الواسطه(۱)

فهو مستقيم على أخذ الحكم فى نفس الأمر فإن حال المكلف فى نفس الأمر لا يخلو عن أحدهما و أما جعل لا إله إلا الله غايه للقتال فلا يدل على أكثر من كونه للترغيب فى الإسلام أيضا بسبب حقن الدماء على أن النبى صلى الله عليه و آله ربما لا يطلع على بواطن الناس فكيف يؤمر بالقتال على ما لا يطلع عليه.

و أما أهل الثالث و هم قدماء المعتزله القائلون بأنه جميع الطاعات فرضا و نفلا فمن أمتن دلائلهم على ذلك قوله تعالى وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَهِ(۲) و المشار إليه بذلك هو جميع ما حصر بإلا و ما عطف عليه و الدين هو الإسلام لقوله تعالى إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ (۳) و الإسلام هو الإيمان لقوله تعالى وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ (۴) و لا ريب أن الإيمان مقبول من مبتغيه للنص و الإجماع فيكون إسلاما فيكون دينا فيعتبر فيه الطاعات كما دلت عليه الآيات.

۱- ۱. يعنى فى قوله تعالى: فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ.

۲- ۲. البينه: ۵.

۳- ۳. آل عمران: ۱.

۴- ۴. آل عمران: ۸۵.

و الجواب المنع من اتحاد الدينين فى الآيتين فلا يتكرر الوسط و لو سلم اتحادهما فلا نسلم أن الإيمان هو الإسلام ليكون هو الدين فيعتبر فيه الطاعات لم لا يجوز أن يكون الإيمان شرطا للإسلام أو جزءا منه أو بالعكس و شرط الشى ء و جزؤه يقبل مع كونه غيره و لا يلزم من ذلك أن يكون الإيمان هو الدين بل شرطه أو جزؤه على أنا لو قطعنا النظر عن جميع ذلك فالآيه الكريمه إنما تدل على أن من ابتغى و طلب غير دين الإسلام دينا له فلن يقبل منه ذلك المطلوب و لم تدل على أن من صدق بما أوجبه الشارع عليه لكنه ترك فعل بعض الطاعات غير مستحل أنه طالب لغير دين الإسلام إذ ترك الفعل يجتمع مع طلبه لعدم المنافاه بينهما فإن الشخص قد يكون طالبا للطاعه مريدا لها لكنه تركها إهمالا و تقصيرا و لا يخرج بذلك عن ابتغائهما.

و استدلوا أيضا بقوله تعالى وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ (۱) أى صلاتكم إلى بيت المقدس و اعترض عليه بأنه لم لا يجوز أن يكون المراد به تصديقكم بتلك الصلاه سلمنا ذلك لكن لا دلاله لهم فى الآيه و ذلك لأنهم زعموا أن الإيمان جميع الطاعات و الصلاه إنما هى جزء من الطاعات و جزء الشى ء لا يكون ذلك الشى ء.

و أما أهل الرابع و هم القائلون بكونه عباره عن جميع الواجبات و ترك المحظورات دون النوافل فقد يستدل لهم بقوله تعالى إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲) و التقوى لا يتحقق إلا بفعل المأمور به و ترك المنهى عنه فلا يكون التصديق مقبولا ما لم يحصل التقوى و بما روى أن الزانى لا يزنى و هو مؤمن و بقوله عليه السلام لا إيمان لمن لا أمانه له و بقوله تعالى وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ (۳) و قد لا يحكم بما أنزل الله أو يحكم بما لم

۱- ۱. البقره: ۱۴۳.

۲- ۲. المائده: ۲۷.

۳- ۳. المائده: ۴۷.

ينزل الله مصدقا فلو تحقق الإيمان بالتصديق لزم اجتماع الكفر و الإيمان فی محل واحد و هو محال لتقابلهما بالعدم و الملكه.

و الجواب عن الأول أنه يجوز أن يكون المراد و الله أعلم الأعمال النـدبيه على أنا نقول إن ظاهر الآيه الكريمه متروك فإنها تدل ظاهرا على أن من أخلص فی جميع أفعاله و كان قد سبق منه معصيه واحده لم يثب عليها و يكون جميع أعمال الطاعات اللاحقه غير مقبوله و القول بـذلك مع بعده عن حكمه الله تعالى من أفظع الفظائع فلا يكون مرادا بل المراد و الله أعلم أن من عمل عملا إنمـا يكون مقبولاـ إذا كـان متقيـا فيه بـأن يكون مخلصا فيه لله تعالی و حينئـذ فلا دلاله لهم فی الآيه الكريمه مع أنا لو تنزلنا عن ذلك و قلنا بـدلالتها على عدم قبول التصديق من دون التقوى فلا يحصل بذلك مدعاهم الذى هو كون الإيمان عباره عن جميع الواجبـات إلـخ و لقائـل أن يقول لم لاـ يجوز أن يكون الإيمـان عباره عما ذكرتم مع التصـديق بالمعارف الأصوليه و عـدم قبول الجزء إنما هو لعدم قبول الكل.

و أمـا الحـديث الأول على تقـدير تسـليمه فيمكن حمله على المبالغه فی الزجر أو تخصـيصه بمن اسـتحل و دليل التخصـيص فی أحـاديث أخر أو على نفی الكمـال فی الإيمـان و كـذا الحـديث الثانی و أما الاسـتدلال بالآيه فقـد تعارض بقوله تعالى وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۱) و الفـاسق مؤمن على المـذهب الحق و بين المنزلتين على غيره و يمكن أن يقـال الفسق لاـ ينـافی الكفر إذ الكـافر فـاسق لغه و إن كان فی العرف يباينه لكنه لم يتحقق كونه عرف الشارع بل المعلوم كونه لأهل الشرع و الأصول فلا تعارض حينئذ.

**[ترجمه]و پاسـخ ديگرى هم به اين مساله از بـاب معـارضه و نقض وجود دارد: و آن اينكه اين دليل همان‌طور كه بر امتناع علم به معارف اصولى دلالت دارد، بر امتناع تقليـد در آن نيز دلالت مى كنـد و باب معرفت، به خداوند متعال منسدّ مى شود. و هر كس كه با تقليـد به سوى او برمى گردد، بايـد نسبت به اصول دين عالم باشد تا تقليد او صـحيح گردد. سـپس دليل در آن جارى مى‌شود و گفته مى‌شود علم چنين شخصـى به خداوند متعال، غير ممكن است. زيرا وقتى به آن مكلف شد، اگر عالم به خداونـد متعال نبود، محال بود كه با مقـدمات به امر او آگاه شود. و هر آنچه را كه در پاسخ گفتند، همان پاسخ ماست و هيچ راه فرارى براى آن هـا نيست مگر آنكه به عقلى بودن وجوب معرفت اعتراف كننـد. پس اين مسـاله ادعاى آن ها را كه گفتند علم به خداوند متعال غير ممكن است يا نقلى است، باطل مى كند.

و اگر گفتنـد: چه بسـا براى برخى از مردم علم بـا تزكيه نفس يـا الهـام آن به چيزهاى ديگر به دست مى‌آيـد و بقيه از او تقليد مى كنند، مى گوييم اين مساله اين سخن شما را باطل مى كند كه مى گوييد: علم به خداوند متعال غير ممكن است. بله آنچه كه ذكر كردند مى‌تواند دليلى باشد بر امتناع معرفت به آنچه كه شنيده مى‌شود و حجتى است بر اشاعره نه دليلى بر وجوب تقليد.

و هم‌چنين احتجاج كرده‌انـد به اينكه نهى از تامل، در اين آيه آمـده است: «ما يجادل فی آيات الله إلا الذين كفروا.» - . غافر / ۴ - {تنهـا كـافران در آيـات خداونـد مجادله مى كننـد} و تامـل باب جـدال را باز مى كنـد پس حرام است. و به اين دليل كه حضـرت عليه السـلام ديد كه صحابه در مورد مساله قضا و قدر با هم گفتگو مى كنند و آن ها را از صحبت كردن پيرامون اين موضوع نهى كرد و فرمود هر كس كه پيش از شما در چنين مسائلى عميق شد، هلاك شد. و فرمود: بر شما باد به دين پيرزنان و منظور، نهى از تامـل است. و اگر اين امر واجب بود، از آن نهى نمى‌شدنـد. و پاسـخ مورد اول اين چنين داده شـده كه مراد، جدال به باطل است همان‌طور كه خداوند متعال فرمود: «و جادلوا بالباطل ليدحضوا به الحق.» - . غافر / ۵ -

{و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند} نه جدال در حق، زیرا خداوند فرمود: «و جادلهم بالتی هی أحسن.» - . نحل / ۱۲۵ - {با آن ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن} و امر به این موضوع بر این دلالت می‌کند که جدال به طور مطلق مورد نهی واقع نشده است و پاسخ مورد دوم این است که نهی آن ها از کلام در مساله قضا و قدر، بنا بر تقدیر تسلیم در مقابل آن، بر نهی از هر تاملی دلالت نمی‌کند، بلکه فقط بر تامل و اندیشه عمیق در مساله قضا و قدر دلالت دارد. چرا که انکار بر ترک نظر در این سخن خداوند متعال وارد شده است: «أ و لم یتفکروا فی أنفسهم ما خلق الله» - . روم / ۸ و متن کامل آیه: ما خلق الله السموات و الأرض و ما بینهما الا بالحق. - {آیا آن ها با خود نیندیشیده‌اند که خداوند جز به حق نیافریده است} و در این آیه، فاعل چنین عملی ستوده شده است: «و یتفکرون فی خلق السماوات و الأرض.» - . آل عمران / ۱۹۱ -

{و در اسرار آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند} بر مبنای اینکه نهی آن ها از عمیق شدن در مساله قضا و قدر شاید به این دلیل باشد که این موضوع مربوط به غیب است و دریای ژرفی است، همان‌طور که علی علیه السلام با این سخن خود به آن اشاره کرده است: «بحر عمیق فلا تلجه.» یعنی دریای عمیقی است و از وارد شدن به آن بپرهیز. منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بوده که چنین مسائلی باید به عهده خداوند گذارده شود، زیرا از اصولی نیست که اعتقاد به آن واجب باشد و بحث پیرامون آن بسیار مفصل است.

و پاسخ دیگری هم برای این دو مساله وجود دارد و آن این است که نهی در آیه و حدیث، با قطع نظر از آنچه که پیش از این گفتیم، بر نهی از جدالی که به دلیل اختلاف نظرهای متعدد پیش می‌آید، دلالت دارد، به خلاف نظر که از یک چیز ناشی می‌شود و این اقامه دلیل بر غیر مدعی است. و پاسخ مورد سوم، منع از صحت نسبت آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. برخی از اهل فنّ گفته‌اند که این، از ساخته‌های سفیان ثوری است. به روایت از او، عمر بن عبدالله معتزلی گفته است که بین کفر و ایمان جایگاهی است و پیرزنی به او پاسخ داد که خداوند متعال فرمود: «هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن،» - . تغابن / ۲ -

{اوست کسی که شما را آفرید، گروهی از شما کافرید و گروهی مومن} یعنی خداوند متعال بندگان خود را یا کافر ساخته است یا مومن (و حد وسطی ندارد). سفیان سخن او را شنید و گفت: بر شما باد به دین پیرزنان. حتی اگر این حدیث صحیح باشد، منظور از آن، واگذاردن امر به خداوند متعال در قضا و حکم و اطاعت از او در اوامر و نواهی‌اش است. و کسانی که تقلید را جایز دانسته‌اند، به این احتجاج کرده‌اند که اگر تامل در معارف الهی واجب بود، صحابه این کار را انجام می‌دادند؛ زیرا آن ها از دیگران به انجام این کار شایسته‌تر بودند. اما چنین چیزی وجود نداشت وگرنه نقل می‌شد، همان‌طور که تفکر و مناظره در مسائل فقهی از آن ها نقل شده است. پس حال که نقل نشده، وجود نداشته است پس واجب نیست.

و پاسخ داده شده که درست است که آن ها بدان شایسته‌ترند. اما آن ها نیز تاملاتی داشتند، وگرنه جهل به معرفت خداوند متعال به آنان نسبت داده می‌شد و اینکه یکی از ما برتر از آن ها باشیم، و این به اجماع باطل است زیرا آن ها عالم بودند. نه اینکه ضرورتا عالم باشند، بلکه با تفکر و استدلال به این مرتبه رسیده بودند. و تفکر و مناظره از آن ها نقل نشده است، زیرا در عقاید حق توافق نظر داشتند و امر در نزد آن ها آشکار بود. آن ها عقاید خود را از کسی نقل می‌کردند که از روی هوا و

هوس سخن نمی‌گفت و به بحث و تفکر بسیار احتیاجی نداشتند، بر خلاف جانشینان خود که به دلیل کثرت شبهه‌های گمراهان و اختلاف نظر جویندگان یقین به دلیل تفاوت ذهن هایشان، در شناخت حق به تفکر و مناظره نیاز داشتند تا به وسیله آن شبهه‌های گمراهان را دفع کنند و به یقین برسند. اما مسائل مربوط به فروع دین اموری ظنی و اجتهادی و مخفی بود؛ چرا که امارات فراوانی در آن با هم متعارض بودند، به همین جهت اختلاف بین آن ها واقع شد و با هم مناظره کردند و یکدیگر را تخطئه نمودند و به همین جهت این مناظرات فرعی نقل شد.

و همچنین به این احتجاج کرده‌اند که تأمل، سبب وقوع در شبهه و افتادن در گمراهی است، بر خلاف تقلید که انسان را از این مساله دور می‌کند و به نظر صحیح نزدیک می‌کند، پس شایسته‌تر است. و به این دلیل که اصول دین، دلایل پیچیده‌تر و پنهان تری از فروع دارد، پس وقتی تقلید در مساله آسان‌تر جایز است، در مساله دشوارتر نیز به طریق اولی جایز است. و به این دلیل که آن دو در مکلف کردن به آن یکسانند و وقتی در فروع جایز باشد، در اصول نیز جایز است .

پاسخ مطلب اول این است که اعتقاد شخص معتقد اگر از روی تقلید باشد، لازمه آن تسلسل یا منتهی شدن به کسی است که اعتقادش از روی تفکر است. زیرا اعتقاد از سر بداهت و ضرورت منتفی است پس آنچه که شما از ممنوعات ذکر کردید، لازم می‌آید. به اضافه چیز دیگر که همان احتمال کذب خبر دهنده است، بر خلاف کسی که خود در چیزی تامل می‌کند و هیچ‌گاه در نتیجه ای که با تأمل بدان رسیده، با خود لجبازی نمی کند. مضافا بر اینکه اگر بپذیریم که علم برای برخی بدون تأمل و با تصفیه باطن یا با الهام یا با خلق علم در او بالضروره ایجاد شود، این تنها برای افراد معدودی است؛ زیرا بر خلاف عادت است و برای همه رسیدن به آن به صورت مستقیم میسر نیست. بلکه واسطه هایی لازم است به خلاف شخص متأمل که با خود لجبازی ندارد و نزدیک تر است به رسیدن به صواب. اما جواب از تتمه اشکال که احتمال کذب مخبر در نقلیات باشد این است که وقتی تنها راه به سوی عمل به فروع، نقل است، پس تقلید در آن برای ما جایز است و احتمال کذب خبر دهنده مضر نیست. در غیر این صورت درِ علم و عمل به آن بسته می‌شود، برخلاف اعتقادات که پی بردن به آن با تفکر و تامل میسر است.

سپس ایشان رحمه الله پس از سخنی طولانی در پاسخ به حجت دشمنان، گفته است که مقام دوم یعنی اینکه اعمال جزیی از ایمان و یا خود ایمان نیستند، در قرآن کریم و سنت پیامبر و اجماع دلایلی بر این موضوع وجود دارد. دلیل قرآن کریم در این آیه آمده است: «إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات» - . بقره / ۲۷۷ -

{کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند} عطف در اینجا مغایرت و عدم دخول معطوف در معطوف علیه را اقتضا می کند، پس اگر اعمال صالح جزیی از ایمان و یا خود ایمان بود، بی‌فایده بودن عطف لازم می آمد، زیرا تکرار است. و این جواب رد شده با این بیان که اعمال صالح یک کلمه جمع معرفه است که شامل واجبات و مستحبات می شود و کسی که معتقد است طاعات جزیی از ایمان است، منظورش انجام واجبات و ترک محرّمات است و با این منظور، عطف صحیح است زیرا مغایرتی که افاده عمومیت معطوف می کند حاصل است. پس جمیع آن در معطوف علیه وارد نشده است. بله، این دلیل شایسته است بر باطل کردن مذهب کسانی که معتقد به این هستند که مندوب در حقیقت ایمان وارد می‌شود، مثل خوارج.

و از آن جمله است این آیه: «و من یعمل من الصالحات و هو مؤمن» - . طه / ۱۱۲ -

{هر کس عمل صالحی انجام دهد در حالی‌که مومن باشد} یعنی در حالت ایمان او و این مساله سبب مغایرت است و آیه دیگر: «و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا» - . حجرات / ۹ -

{و اگر دو گروه از مومنان با یکدیگر درگیر شدند} این آیه ایمان را برای کسی که مرتکب بعضی گناهان می‌شود اثبات می‌کند و می‌گوید ترک چیزهایی که از آن نهی شده است، جزیی از ایمان نیست. و مانند این آیه: «یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» - . توبه / ۱۱۹ -

{ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با صداقت‌پیشگان باشید} دستور به تقوا که فقط با انجام دادن طاعات و بیزاری از منهیات به دست می‌آید، همراه با توصیف آنان به ایمان بر آن دلالت دارد که آن ها به تقوا دست نیافته بودند، وگرنه این دستور تحصیل به حاصل بود و آیاتی دالّ بر اینکه دل جایگاه ایمان است وجود دارد و چیز دیگری به آن ضمیمه نمی‌شود مانند این آیه: «أولئک کتب فی قلوبهم الإیمان» - . مجادله / ۲۲ -

{آنان کسانی هستند که ایمان در دل‌های آنان ثبت شده است} و اگر اقرار یا اعمال دیگر، خود ایمان یا جزیی از آن بود، دل جایگاه همه آن نبود و این آیه: «و لما یدخل الإیمان فی قلوبکم» - . حجرات / ۱۳ - {و ایمان به دل‌های آنان وارد نشده است} و این آیه «و قلبه مطمئن بالإیمان» - . نحل / ۱۰۶ -

{و دل او با ایمان آرام گرفته است} و همچنین آیات طبع و ختم، این معنا را می‌رساند که دل جایگاه ایمان است: «أولئک الذین طبع الله علی قلوبهم» - . نحل / ۱۰۸ -

{آن‌ها کسانی هستند که خداوند بر دل‌های آنان مهر زده است} «و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یؤمنون» - . توبه / ۹۳ -

{و خداوند بر دل‌های ایشان مهر زده است و آن ها ایمان نمی‌آورند} «و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه فمن یهدیه من بعد الله» - . جاثیه / ۲۳ -

{و خداوند بر گوش و بر دل او مهر زده است و بر چشمانش پرده‌ای کشیده است و پس از خداوند هیچ‌کس قادر به هدایت او نیست}.

و اما دلایل سنت مانند این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: یا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک، یعنی ای گرداننده دل‌ها و چشم‌ها، قلب مرا بر دین خود ثابت گردان و روایت شده است که جبرئیل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راجع به ایمان پرسید و حضرت فرمود: ایمان یعنی باور خداوند و پیامبران او و روز معاد.

و اما اجماع، امت بر این اجماع کرده که ایمان شرط سایر عبادات است و یک شیء نمی‌تواند شرط خود باشد، فلذا ایمان همان عبادت‌ها نیست.

و امـا دسـته دوم کـه کرامیه -. پیروان محمـد بن کرام –ماننـد شـداد– و از جمله اعتقـادات او این است که معبـود او بر عرش مسـتقر است و این جوهری است که خداونـد متعال از آن بری است. – هسـتند برای نظر خود این گونه اسـتدلال کرده انـد که صحـابه پیـامبر صلوات الله علیـه و آلـه، در خروج فرد از کفر، به ذکر شـهادتین بسـنده می‌کردنـد، پس ایمـان یعنی همین ذکر شهـادتین، چرا که واسـطه‌ای میان کفر و ایمان وجود نـدارد زیرا کفر عـدم ایمان است و خداونـد فرموده است: «فمنکم کافر و منکم مؤمن» -. تغابن / ۲ – همچنـانکه حضـرت فرموده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتی یقولوا لا إله إلا الله» یعنی مامورم تا زمانی با مردم بجنگم که لا إله إلا الله را بر زبان برانند و یا کلام حضرت خطاب به اسامه وقتی که فردی را کشت که شهادتین را بر زبـان جـاری سـاخت: «هلاـ شـققت قلبه» یا در برخی نسـخه‌ها «هل شـققت قلبه» آمـده که به این معناست که آیا دلش را شکافتی [که عدم صداقتش را دیدی]؟! است، که در واقع بر او خُرده گرفت که چرا به ذکر شهادتین اکتفاء نکرده است.

و پاسـخ مورد اول این است که خروج از کفر با گفتن شـهادتین اگر منظور آن ها از آن، خروج از کفر در عالم واقع باشـد، تا در نزد خداوند سـبحان فقط با همین کار و بدون تصدیق مومن شود، ممنوع است. به چه دلیل جایز نیست که اکتفای آن ها به این مساله، برای ترغیب آن شـخص در اسـلام باشد نه حکم به ایمان او، و اگر مراد آن ها خروج به حسب ظاهر بوده باشد این مسلّم است. اما نفعی به حال آنان ندارد، چرا که کلام در آن چیزی است که اسلام در نزد خداوند متعال با آن محقق می‌شود، به طوری که متصف به این صفت در عالم واقع مومن است نه در آنچه که اسلام در ظاهر شرع با آن محقق می‌شود به طوری… که آگاه شدن از باطن امر ممکن نیست. آیا ندیدی که آن ها از هر که نفاق می‌دیدند، پس از حکم دادن به اسلامش او را به کفر متهم می‌کردنـد. و اگر که در عـالم واقع مومن بود چنین چیزی جـایز نبود. و امـا نفی واسـطه بین ایمان و کفر، قوام آن بر اخـذ حکم در عالم واقع است؛ زیرا حال مکلف در واقع از یکی از این دو حالت خارج نیست و اما لا إله إلا الله را پایان جنگ قرار دادن، بر چیزی بیش از اینکه برای ترغیب در اسـلام باشـد دلالـت نمی‌کنـد، تا با آن خونها محفوظ گردد؛ مضافا بر اینکه چه بسا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از باطن مردم آگاه نبود پس چگونه ممکن است که به جنگی مامور شود که نسبت به آن اطلاعی ندارد؟

و اما گروه سوم که همان قدمای معتزله هستند و معتقدند که ایمان همه طاعات واجب و مستحب است و از محکم‌ترین دلایل آن ها این آیه است: «و ما أمروا إلا لیعبـدوا الله مخلصـین له الدین حنفاء و یقیموا الصـلاه و یؤتوا الزکاه و ذلک دین القیمه» -. بینه / ۵ –

{و به آن هـا دسـتوری داده نشـده بود جز اینکه خـدا را بپرسـتند در حالی که دین خود را برای او خالص کننـد و از شـرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مسـتقیم و پایدار} و مشار إلیه «ذلک» همه چیزهایی است که بـا إلاـ حصـر شـده و آن‌چه که به آن عطف شـده است و بنـا بر این آیه دین، همـان اسـلام است: «إن الـدین عنـد الله الإسلام» -. آل عمران / ۱۹ –

{همـان دین در نزد خداونـد، دین اسـلام است} و اسـلام همـان ایمان است: «و من یبتغ غیر الإسـلام دینا فلن یقبل منه» -. آل عمران / ۸۵ – {و هر کس دینی غیر از اسـلام را بپسـندد از او پذیرفته نمی‌شود} و بی‌شک ایمان از طالبان آن مورد قبول واقع می‌شود به دلیل نصوص و اجماع. پس ایمان، اسلام است و دین است و طاعات در آن به شمار می‌روند همان‌طور که آیات بر

آن دلالت می کند.

و پاسخ این است که دو دین در دو آیه معنای واحدی ندارند و در نتیجه وسط تکرار نمی‌شود حتی اگر وحدت آن دو پذیرفته شود، ما نمی‌پذیریم که ایمان همان اسلام است تا همان دین باشد و طاعات در آن معتبر شمرده شوند. چرا جایز نیست که ایمان شرط اسلام یا جزیی از آن باشد یا بالعکس و شرط چیزی و جزئی از آن، با اینکه چیز دیگری به غیر از آن باشد پذیرفته می‌شود. و لزومی ندارد که ایمان دین باشد، بلکه شرط یا جزء آن است و ما اگر از همه این‌ها قطع نظر کنیم، آیه شریفه تنها بر این دلالت دارد که هر کس دینی غیر از اسلام را بخواهد، آنچه طلب کرده از او پذیرفته نمی‌شود و دلالت ندارد بر اینکه کسی که آنچه را شارع بر او واجب گردانیده تصدیق کرد، اما از انجام بعضی طاعات دست کشید، ولی آن ترک را حلال ندانست، او طالب دینی به جز دین اسلام است؛ زیرا ترک عمل با طلب آن به دلیل عدم منافات بین آن دو جمع می‌شود؛ چه بسا که شخصی طالب طاعت و جویای آن است، اما از روی کوتاهی و غفلت آن را انجام نمی‌دهد، اما با این کار از طلب آن دو خارج نمی شود.

و همچنین به این آیه استدلال کرده‌اند: «و ما کان الله لیضیع إیمانکم» -. بقره / ۱۴۳ -

{و خداوند هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند} یعنی نماز شما به سوی بیت‌المقدس را و اعتراض کرده‌اند به آنکه چرا جایز نیست که منظور از آن تصدیق شما نسبت به آن نماز باشد. ما این را پذیرفتیم اما هیچ دلالتی برای آن ها در آیه وجود ندارد و این به آن دلیل است که آن ها گمان کردند ایمان جمیع طاعات است و نماز تنها جزیی از طاعات است، و جزء چیزی، خود آن چیز نیست.

و اما دسته چهارم که معتقدند ایمان، عبارت از جمیع واجبات و محرّمات است و شامل مستحبات نمی‌شود. استدلال آن ها به این آیه است: «إنما یتقبل الله من المتقین» -. مائده / ۲۷ -

{خداوند تنها اعمال تقوا پیشگان را می‌پذیرد} و تقوا محقق نمی‌شود مگر با اعمالی که به آن دستور داده شده است و با ترک محرّمات و مادامی که تقوا به دست نیامده باشد، تصدیق پذیرفته نمی‌شود و نیز استدلال کرده اند به روایت «زانی در حال ایمان زنا نمی کند» و همچنین به روایت «شخصی که امانتدار نیست از ایمان بویی نبرده است.» و آیه «و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون» -. مائده / ۴۷ -

{و کسانی که بر طبق آن‌چه که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند کافرند} و گاهی حکم نمی‌کند به آنچه که خداوند نازل کرده است یا حکم می‌کند به آنچه خداوند نازل نکرده است در حال تصدیق؛ پس اگر ایمان با تصدیق محقق شود، اجتماع کفر و ایمان در یکجا لازم می‌شود، که محال است. زیرا تقابلشان از قبیل عدم و ملکه است.

و پاسخ مورد اول این است که جایز است مراد - و خداوند داناتر است - اعمال مستحبی باشد. بر این مبنا که می گوییم: ظاهر آیه متروک است و آیه ظاهرا بر این دلالت می‌کند که هر کس در همه کارهایش با خلوص رفتار کند و پیش از این یک معصیت مرتکب شده باشد، هیچ پاداشی بر آن دریافت نمی‌کند و همه طاعاتی که در آینده انجام نمی‌دهد غیر مقبول است و

اعتقاد به این مساله که از حکمت خداونـد متعال به دور است، از شدیـدترین چیزهاست و نمی‌تواند مقصود اصـلی باشد. بلکه مقصود اصـلی، که خداوند نسبت به آن داناتر است، این است که هر کس عملی انجام دهد، اگر تقوا پیشه باشد و آن عمل را فقط برای خـدا انجام دهـد، از او پـذیرفته می‌شود و در این هنگام، دلالتی برای آن ها در آیه شـریفه وجود ندارد که اگر ما از آن صرف‌نظر کنیم، و قائل به دلالت آیه بشویم بر اینکه تصدیق بدون تقوا هم مقبول نیست، باز هم این ادعای آن ها که می‌... گویند ایمان یعنی همه واجبات تا آخر با این به دست نمی‌آید، و شاید کسـی بپرسد چرا جایز نیست که ایمان عبارت از چیزی باشد که شما گفتید، همراه با تصدیق معارف اصولی دین و عدم قبول جزء، فقط به دلیل عدم قبول کل است.

و اما حدیث اول، بر تقدیر پذیرفتن آن، ممکن است بر مبالغه در زجر یا تخصـیص دادن آن به کسی که آن را حلال می‌شمرد حمل شود. و دلیل تخصـیص در احادیث دیگر است یا حمل شود بر نفی کمال در ایمان و همین‌طور حدیث دوم، اما اسـتدلال به آیه با این آیه در تعارض است: «و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الفاسقون» - . مائده / ۴۸ -

{و کسانی که بر طبق آن‌چه که خـدا نازل کرده حکم نمی‌کننـد فاسـقند} و بنا بر اعتقاد به مذهب حق، فاسق مومن است و بر مـذهب غیر حق، فـاسق منزله ای بین ایمـان و کفر دارد می‌توان گفت که فسق بـا کفر منافاتی نـدارد، زیرا کافر از لحاظ لغوی فـاسق است اگر چه در عرف بـا آن در تضاد است. اما مسـلم نیست که منظور، عرف شارع است بلکه معلوم این است که برای اهل شرع و اصول است و در این هنگام هیچ تعارضی وجود ندارد.

**[ترجمه]

و الحق فی الجواب أن المراد و الله أعلم و من لم یحکم بما أنزل أی بما علم قطعا أن الله سبحانه أنزله فإن العدول عنه إلی غیره مستحلا أو الوقوف عنه کذلک لا ریب فی کونه کفرا لأنه إنکار لما علم ثبوته ضروره فلا یکون

۱- ۱. المائده: ۴۸.

التصديق حاصلا و حينئذ فلا دلاله فيها على أن من ارتكب معصيه غير مستحل أو مستحلا مع كون تحريمها لم يعلم من الدين ضروره يكون كافرا و إنما ارتكبنا هذا الإضمار فى الآيه لما دل عليه النص و الإجماع من أن الحاكم لو أخطأ فى حكمه لم يكفر مع أنه يصدق عليه أنه لم يحكم بما أنزل الله.

و اعلم أنه قد ظهر من هذا الجواب وجه آخر للجمع بين الآيتين و رفع التعارض بين ظاهرهما بأن يراد من إحداهما ما ذكرناه فى الجواب و من الأخرى و من لم يحكم غير مستحل مع علمه بالتحريم فهو فاسق و الحاصل أنه يقال لهم إن أردتم بالطاعات و التروك ما علم ثبوته من الدين ضروره فنحن نقول بموجب ذلك لكن لا يلزم منه مدعاكم لجواز كون الحكم بكفره إما لجحده ما علم من الدين ضروره فيكون قد أخل بما هو شرط الإيمان و هو عدم الجحد على ما قدمناه أو لكون المذكورات جزء الإيمان على ما ذهب إليه بعضهم و إن أردتم الأعم فلا دلاله لكم فيها أيضا و هو ظاهر.

و أما أهل الخامس القائلون بأنه تصديق بالجنان و إقرار باللسان و عمل بالأركان فيستدل لهم بما استدل به أهل التصديق مع ما استدل به أهل الأعمال و من أضاف الإقرار باللسان إلى الجنان و قد علمت تزييف ما سوى الأول و سيجىء إن شاء الله تعالى تزييف أدله من أضاف الإقرار فلم يبق لمذهبهم قرار.

نعم فى أحاديث أهل البيت عليهم السلام ما يشهد لهم و قد ذكر فى الكافى و غيره منها جمله فمنها ما رواه عن عبد الرحيم القصير قال كتبت مع عبد الملك بن أعين إلى أبى عبد الله عليه السلام أسأله عن الإيمان ما هو إلى آخر الخبر(۱)

و منها ما رواه عن عجلان أبى صالح قال قلت لأبى عبد الله عليه السلام أوقفنى على حدود الإيمان الخبر(۲) و منها عن محمد بن مسلم عن أبى عبد الله عليه السلام قال سألته عن الإيمان الخبر(۳).

۱- ۱. الكافى ج ۲ ص ۲۷. و قد مر فى ج ۶۸ ص ۲۵۶ تحت الرقم ۱۵ من الباب ۲۴.

۲- ۲. الكافى ج ۲ ص ۱۸ و قد مر فى باب دعائم الإسلام، راجع ج ۶۸ ص ۳۳۰.

۳- ۳. راجع الرقم ۴ من هذا الباب ص ۲۲.

ثم قـال قـدس سره و اعلم أن هـذه الأحـاديث منهـا ما سنده غير نقی کالأول فإن فی سـنده عبـد الرحيم و هو مجهول مع کونه مکاتبه و أما الثانی فإن سـنده و إن کان جيـدا إلا أن دلالته غير صـريحه فإن کون المـذکورات حـدود الإيمان لا يقتضـی کونها نفس حقيقته إذ حـد الشـی ء نهـايته و مـا لا يجوز تجاوزه فإن تجاوزه خرج عنه و نحن نقول بموجب ذلک فإن من تجاوز هـذه المـذکورات بـأن ترکهـا جاحـدا لاـ ريب فی خروجه عن الإيمـان لکن لعـل ذلـک لکونها شـروطا للإيمان لا لکونها نفسه و أما الثـالث فـإن دلاـلته و إن کـانت جيـده إلاـ أن فی سـنده إرسالاـ مع کون العلاء مشترکا بين المقبول و المجهول و بالجمله فهـذه الروايه معارضه بما هو أمتن منها دلاله و قد تقدم ذلک فليراجع نعم لا ريب فی کونها مؤيده لما قالوه.

و أما أهل السادس القائلون بأنه التصديق مع کلمتی الشـهاده ففيما مر من الأحاديث ما يصلح شاهدا لهم و کذا ما ذکره الکراميه مع ما ذکره أهل التصديق يصلح شاهدا لهم و قد عرفت ما فی الأولين فلا نعيده.

و أمـا السـابع فإنه مـذهب جماعه من المتأخرين منهم المحقق الطوسـی ره فی تجريـده فإنه اعتبر فی حقيقه الإيمان مع التصـديق الإقرار باللسـان قـال و لاـ يکفی الأـول لقوله تعالی وَ جَحَـدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُـهُمْ (۱) أثبت للکفـار الاستيقان النفسـی و هو التصديق القلبی فلو کان الإيمان هو التصديق القلبی فقط لزم اجتماع الکفر و الإيمان و هو باطل لتقابلهما تقابل العدم و الملکه و لاـ الثـانی يعنی الإقرار باللسان لقوله تعالی قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا الآيه و لقوله تعالی وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۲) فأثبت لهم تعالی فی الآيتين التصديق باللسان و نفی عنهم الإيمان.

**[ترجمه]جواب حق اين است که مراد – و خدا داناتر است – از آيه اين است که هر که حکم نکرد به آنچه خداوند فرستاد يعنی علم قطعی داشت که خداونـد سـبحان آن را نازل کرده است، عـدول از آن به چيز ديگر در حالی که حرام خدا را حلال می شـمارد يـا توقف در آن به همـان صورت، در کـافر بودن او شـکی نيست چرا که چيزی را انکار کرده که ضـرورتاً علم به ثبوت آن داشـته است، لـذا تصـديقی حاصل نشده است و در اين صورت دلالتی در آيه بر اين مطلب وجود ندارد که هر کس معصـيتی مرتکب شود بی آنکه حرامی را حلال سازد يا حرامی را که ضـروری دين نيست، حلال بداند، کافر است و علت اين اضـمار معنـا در آيه، دلايلی از نص و اجماع است مبنی بر اينکه اگر حاکم در حکمش خطا کنـد، کافر نمی شود هر چنـد اين مطلب در مورد او صدق می کند که بر اساس حکم فرستاده شده از سوی خدا حکم نکرده است.

بـدان که از اين جواب وجه آخری روشن شـد تا ميان دو آيه جمع کنـد و تعارض موجود در ظاهرشان را مرتفع گرداند، بدين نحو که از يکی از آن دو آن چيزی اراده شود که در جواب گفـتيم و از ديگری اين گونه که هر کس بـا علم به تحريم بـدون آنکه بخواهـد حرام را حلال سازد حکمی صادر نکنـد او فاسق است و حاصل بحث اينکه به ايشان گفته می شود: اگر مقصود شمـا اطاعـات و منهيـاتی است که ضـرورت آن توسـط دين اثبات شـده است، ما به لازمه آن قائل می شويم، لکن از آن لزوماً ادعای شما استفاده نمی شود، زيرا جايز است که حکم به کفر او يا به خاطر انکار او نسبت به آن چيزی است که ضروری دين دانسته می شود که در اين حالت خللی در شرط ايمان وی يعنی عدم انکار – چنانچه قبلا گفتيم – حادث شده است يا اينکه بر اسـاس اعتقـاد برخی از آنـان، اين مـذکورات جزئی از ايمـان است و اگر قصـدتان اعم از اين بود، همان طور که روشن اسـت دلالتی در آن برای شما وجود ندارد.

و اما اسـتدلالی که برای دسـته پنجم يعنی معتقـدان به اينکه ايمان تصـديق به قلب است و اقرار به زبان و عمل به اعضاء آورده

می شود همان استدلالی است که برای اهل تصدیق آورده می شود به همراه استدلال ذکر شده برای اهل اعمال و کسانی که اقرار به زبان را به تصدیق به قلب اضافه نموده اند، لذا جعلی بودن همه آن ها به غیر از اولی برایت روشن شد و به زودی جعلی بودن کسانی که اقرار را اضافه نموده اند نیز خواهد آمد إن شاء الله تعالی و بدین ترتیب مذهبشان از قوام می افتد.

آری در روایات اهل بیت علیهم السلام مطالبی است که گفته های فوق را تأیید می کند که در الکافی و غیر آن مجموعه ای از این روایات آورده شده است. از جمله آن ها روایتی از عبدالرحیم قصیر است که روایت کرده که به همراه عبدالملک بن اعین نامه ای به امام صادق علیه السلام نوشتم و از ایمان پرسیدم که چیست تا آخر خبر - . الکافی ۲ : ۲۷ - و یا روایتی از عجلان ابی صالح است که می گوید: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم مرا با حد و مرز ایمان آشنا فرما تا آخر خبر - . الکافی ۲ : ۱۸ - و یا روایتی از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام است که از ایشان درباره ایمان پرسیدم تا آخر خبر. - .[۳] الکافی ۲ : ۳۸ -

سپس ایشان قدّس سرّه گفته است: و بدان برخی از این احادیث سند غیر سالم دارد، همانند حدیث اول که در سندش عبدالرحیم است که فردی مجهول است هر چند روایت یک مکاتبه است. و اما روایت دوم هر چند سندی خوب دارد لکن دلالتی غیر صریح دارد، چرا که محتوای ذکر شده در روایت در مورد حد و مرز ایمان مقتضای حقیقت ایمان نیست، چرا که حد شیء نهایت آن و چیزی است که خروج از آن جایز نیست، چرا که گذر از آن به خروج از شیء ختم می شود و ما می گوییم بر همین اساس هر کسی از حدود موارد مذکور در روایت بگذرد یعنی با انکار آن را پشت سر بگذارد، شکی در خروجش از ایمان نیست، لکن شاید این امر به خاطر این باشد که آن شرطی از ایمان است و نه خود ایمان. و اما در مورد روایت سوم با وجود اینکه خوب است لکن در سندش ارسال وجود دارد، زیرا علاء میان مقبول و مجهول مشترک است و به طور کلی این روایت با چیزی که از آن از حیث دلالت متین تر است، در تعارض است که قبلاً بیان آن گذشت و باید مراجعه شود. آری تردیدی نیست که این روایت مؤید سخنان ایشان است.

و اما دسته ششم یعنی کسانی که ایمان را تصدیق به همراه شهادتین می دانند، در احادیث مذکور مواردی هست که می تواند شاهدی برای ایشان باشد؛ همچنان که برای اعتقاد کرامیه و نیز اعتقاد اهل تصدیق نیز شاهدهایی در این روایات وجود دارد که در موارد گذشته بیان کردیم و نیاز به ذکر مجدد نیست.

و اما گروه ششم معتقدند ایمان تصدیق است با ذکر شهادتین؛ پس در احادیثی که گذشت چیزی که صلاحیت تأیید این عقیده را داشته باشد، وجود دارد و همچنین آنچه کرّامیّه گفته اند و آنچه اهل تصدیق ذکر کرده اند صلاحیت دارد که مؤیدی برای آنان باشد و تو اشکالات وارد بر دو تای اول را دانستی و ما آن را تکرار نمی کنیم.

و اما هفتم اعتقاد جماعتی از متأخرین از جمله محقق طوسی علیه الرحمه در تجرید است که حقیقت ایمان را تصدیق به همراه اقرار به زبان دانسته و گفته است که بر اساس این آیه تصدیق کفایت نمی کند: «و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم» - نمل / ۱۴ - {یعنی با اینکه از درون به آن یقین داشتند، آن را انکار نمودند} این آیه استیقان نفسی را که همان تصدیق قلبی است برای کفار اثبات کرده است، پس اگر ایمان تنها تصدیق قلبی باشد، این ادعا مستلزم اجتماع کفر و ایمان است که به جهت تقابل عدم و ملکه باطل است. و دومی نیز یعنی اقرار به زبان کفایت نمی کند، چرا که خداوند می فرماید: «قالت الأعراب آمنّا» و نیز

آیه «و من النـاس من یقول آمنـا بـالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین» - حجرات / ۱۳، بقره / ۸ - که خداونـد متعال در این دو آیه تصدیق به زبان را برایشان اثبات می فرماید و ایمان را از ایشان سلب می نماید.

**[ترجمه]

الاسـتدلال علی عـدم الاکتفاء بالثانی مسـلم موجه و کـذا علی عـدم الاکتفاء بالأول أما علی اعتبار الإقرار ففیه بحث فإن الـدلیل أخص من المدعی

ص: ۱۴۴

۱- ۱. النمل: ۱۴.

۲- ۲. الحجرات: ۱۳، البقره: ۸.

إذ المـدعی أن الإيمان لا يتحقق إلا بالتصـديق مع الإقرار و بدون ذلك يتحقق الكفر و الآيه الكريمه إنما دلت علی ثبوت الكفر لمن جحـد أی أنكر الآيـات مع علمه بحقيتهـا و بينهمـا واسـطه فإن من حصل له التصـديق اليقينی فی أول الأمر و لم يكن تلفظ بكلمات الإيمان لا يقال إنه منكر و لا جاحـد و حينئـذ فلا يلزم اجتماع الكفر و الإيمان فی مثل هـذه الصوره مع أنه غير مقر و لا تارک للإقرار جحدا كما هو المفروض هذا إن قصد بالآيه الدلاله علی اعتبار الإقرار أيضا و إلا لكان اعتبار الإقرار دعوی مجرده و قد علمت ما عليه.

و أمـا دلالـه الآـيه الكريمه علی كفره فی صوره جحـده و استيقانه فنقول بموجبه لكن ليس لعـدم إقراره فقط بل لأنه ضم إنكارا إلی استيقـان و بـالجمله فهو من جمله العلامات علی الحكم بالكفر كما جعل الاسـتخفاف بالشارع أو الشـرع و وطء المصـحف علامـه علی الحكم بـالكفر مع أنه قـد يكون مصـدقا كمـا سـبقت الإشـاره إليه نعم غـايه ما يلزم أن يكون إقرار المصـدق شـرطا لحكمنا بإيمانه ظاهرا و أما قبل ذلک و بعـد التصـديق فهو مؤمن عند الله تعالی إذا لم يكن تركه للإقرار عن جحد علی أنه يلزمه قدس سـره أن من حصل له التصديق بالمعارف الإلهيه ثم عرض له الموت فجأه قبل الإقرار يموت كافرا و يستحق العذاب الدائم مع اعتقاده وحده الصانع و حقيه ما جاء به النبی صلی الله عليه و آله و لا أظن أن مثل هذا المحقق يلتزم ذلک.

و الحاصـل أنه إن أراد رحمه الله أن كون الإنسـان مؤمنـا عنـد الله سـبحانه كمـا هو ظـاهر كلامـه لاـ يتحقق إلا بمجموع الأمرين فالواسـطه و الالـتزام لازمان عليه و إن أراد أن كونه مؤمنا فی ظاهر الشـرع لا يتحقق إلا بالأمرين معا فالنزاع لفظی فإن من اكتفی فيه بالتصديق يريد به كونه مؤمنا عند الله تعالی فقط و أما عند الناس فلا بد فی العلم بذلک من الإقرار و نحوه.

و اعلم أنه اسـتدل بعضـهم علی هذا المذهب أيضا بأنا نعلم بالضـروره أن الإيمان فی اللغه هو التصديق و الدلائل عليه كثيره فإما أن يكون فی الشرع

کذلک أو یکون منقولا عن معناه فی اللغه و الثانی باطل لأن أکثر الألفاظ تکرارا فی القرآن و کلام الرسول صلی الله علیه و آله لفظ الإیمان فلو کان منقولا عن معناه اللغوی لوجب أن یکون حاله کحال سائر العبادات الظاهره فی وجوب العلم به فلما لم یکن کذلک علمنا أنه باق علی وضع اللغه.

إذا ثبت هذه فنقول ذلک التصدیق إما أن یکون هو التصدیق القلبی أو اللسانی أو مجموعهما و الأول باطل لقوله تعالی فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ (۱) فأثبت لهم المعرفه مع أنه حکم بکفرهم و لو کان مجرد المعرفه إیمانا لما صح ذلک و أیضا قوله

تعالی فَلَمَّا جاءَتْهُمْ آیاتُنا مُبْصِرَهً قالُوا هذا سِحْرٌ مُبِینٌ وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا(۲) و لا یصح أن یکون جحدهم لها بقلوبهم حیث أثبت لهم الاستیقان بها فلا بد أن یکون بألسنتهم حیث لم یقروا بها و إذا کان الجحد باللسان موجبا للکفر کان الإقرار به مع التصدیق القلبی موجبا للإیمان فیکون الإقرار من محققات الإیمان و أیضا قوله تعالی حکایه عن موسی علی نبینا و آله و علیه السلام إذ یقول لفرعون لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ (۳) فأثبت کونه عالما بأن الله تعالی هو الذی أنزل الآیات التی جاء بها موسی علیه السلام فلو کان مجرد العلم هو الإیمان لکان فرعون مؤمنا و هو باطل بنص القرآن العزیز و إجماع الأنبیاء علیهم السلام من لدن موسی علیه السلام إلی محمد صلی الله علیه و آله و أیضا قوله تعالی فَإِنَّهُمْ لا یُکَذِّبُونَکَ وَ لکِنَّ الظَّالِمِینَ بِآیاتِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ (۴) و معنی ذلک و الله أعلم أنهم یجحدون ذلک بألسنتهم و لا یکذبونک بقلوبهم أی یعلمون نبوتک و لا یستقیم أن یکون المعنی لا یکذبونک بألسنتهم لمنافاه یجحدون

۱- ۱. البقره: ۸۹.

۲- ۲. النمل: ۱۴، و فی نسخه الکمبانیّ بین صدر الآیه و ذیلها تقدیم و تأخیر، و الظاهر أن النسّاخ نقلوا السقط من الهامش الی المتن فی غیر موضعه.

۳- ۳. اسری: ۱۰۲.

۴- ۴. الأنعام: ۳۳.

بألسنتهم له فيلزم أن يكونوا كذبوا بألسنتهم و لم يكذبوا بها و بطلانه ظاهر فيجب تنزيه القرآن العزيز عنه.

و لك أن تقول لم لا- يجوز أن يكون المعنى لا يكذبونك بألسنتهم و لكن يجحدون نبوتك بقلوبهم كما أخبر الله تعالى عن المنافقين فى سورتهم حيث قالوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ (۱) و كذبهم الله تعالى حيث شهد سبحانه و تعالى بكذبهم فقال وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِينَ لَكاذِبُونَ و المراد فى شهادتهم أى فيما تضمنته من أنها عن صميم القلب و خلوص الاعتقاد كما ذكره جماعه من المفسرين حيث لم توافق عقيدتهم فقد علم من ذلك أنهم لم يكذبوه بألسنتهم بل شهدوا له بها و لكنهم جحدوا ذلك بقلوبهم حيث كذبهم الله تعالى فى شهادتهم و الجواب التكذيب لهم ورد على نفس شهادتهم التى هى باللسان لا على نفس عقيدتهم و بالجمله فهذا لا يصلح نظيرا لما نحن فيه على أن معنى الجحد كما قرروه هو الإنكار باللسان مع تصديق القلب و ما ذكر من الاحتمال عكس هذا المعنى.

ثم قال و الثانى باطل أما أولا- فبالاتفاق من الإماميه و أما ثانيا فلقوله تعالى قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا(۲) و لا شك أنهم كانوا صدقوا بألسنتهم و حيث لم يكن كافيا نفى الله تعالى عنهم الإيمان مع تحصله و قوله تعالى وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۳) فأثبت لهم الإقرار و التصديق باللسان و نفى إيمانهم فثبت بذلك أن الإيمان هو التصديق مع الإقرار.

ثم قال لا يقال لو كان الإقرار باللسان جزء الإيمان للزم كفر الساكت لأنا نقول لو كان الإيمان هو العلم أى التصديق لكان النائم غير مؤمن لكن لما كان النوم لا يخرجه عن كونه مؤمنا بالإجماع مع كونه أولى بأن يخرج النائم عن

ص: ۱۴۷

۱- ۱. المنافقون: ۱ و هكذا ما بعده.

۲- ۲. الحجرات: ۱۳.

۳- ۳. البقره: ۸.

الإيمان لأنه لا يبقى معه معنى من الإيمان بخلاف الساكت فإنه قد بقى معه معنى منه و هو العلم لم يكن السكوت مخرجا بطريق أولى نعم لو كان الخروج عن التصديق و الإقرار أو عن أحدهما على جهه الإنكار و الجحد لخرج بذلك عن الإيمان و لذلك قلنا إن الإيمان هو التصديق بالقلب و الإقرار باللسان أو ما فی حکمهما انتهى محصل ما ذکره.

**[ترجمه]استدلال بر عدم اکتفا به دومی مسلم و موجّه است و همچنین عدم اکتفا به اولی البته بنا بر اعتبار اقرار که بحث دارد؛ زیرا دلیل اخص از مدعاست، چرا که مدعا عبارت از این است که ایمان جز با تصدیق به همراه اقرار محقق نمی شود و بدون اقرار کفر محقق می شود و آیه کریمه دلالت بر ثبوت کفر در کسانی دارد که آیات خداوند را با علم به حقانیت آن انکار کرده اند و میان این تصدیق و اقرار واسطه ای وجود دارد؛ زیرا هر کسی در ابتدای امر برایش تصدیق یقینی حاصل آید ولی ذکر کلمات ایمان را بر زبان نراند، به او منکر و جاحد اطلاق نمی شود و در این صورت لزوما کفر و ایمان جمع نمی شوند، با اینکه فرد اقرار نکرده و از روی انکار تارک اقرار نمی باشد، همان طور که مفروض است. این در صورتی است که از آیه دلالت بر اعتبار اقرار نیز قصد شود وگرنه اعتبار اقرار ادعایی صرف است که لوازم آن بیان شد.

و اما دلالت آیه کریمه بر کفر وی در صورت انکار همراه با یقین را ما نیز به لوازمش قائلیم، لکن نه فقط به خاطر عدم اقرار او، بلکه چون او انکار را به یقین قرین ساخته و به صورت کلی این یکی از نشانه های حکم به کفر است، همان گونه که حقیر شمردن شارع یا شرع و پایمال نمودن قرآن نشانه ای برای صدور حکم کفر است هر چند فرد آن را تصدیق کرده باشد که قبلاً بدان اشاره شد. آری نهایت چیزی که لازم است این است که اقرار تصدیق کننده شرطی برای حکم ما به ایمان وی در ظاهر باشد، ولی قبل از آن و بعد از تصدیق او و در صورتی که ترک اقرارش از سر انکار نباشد، نزد خداوند متعال مؤمن است، مضافا بر اینکه بر محقق طوسی قدس سره لازم می آید که اگر تصدیق معارف الهی برای فردی حاصل آید و سپس قبل از اقرار زبانی با مرگ ناگهانی رو به رو شود، کافر از دنیا رفته و به رغم اعتقادش به توحید و حقانیت رسالت پیامبر صلوات الله علیه وآله مستحق عذاب همیشگی است و من گمان نمی کنم که مثل چنین محققی به این اعتقاد ملتزم باشد.

حاصل سخن اینکه همان گونه که از ظاهر کلام وی برمی آید، اگر او این نظر را دارد که مؤمن بودن انسان در نزد خداوند سبحان جز به اجتماع دو امر محقق نمی شود، پس واسطه و ملازمت برای این تحقق لازمند و اگر مقصود ایشان این است که مؤمن شدن فرد در ظاهر شرع جز با دو امر به صورت متلازم روی نمی دهد، پس این اختلاف تنها در لفظ است بدین معنی که آن کسی که در آن به تصدیق اکتفا کرده قصدش تحقق صرف مؤمن بودن در نزد خداوند متعال است ولی در میان مردم برای علم به آن باید اقرار و مانند آن حاصل شود.

این را نیز بدان که برخی بر این مذهب نیز استدلال کرده اند که ما به ضرورت می دانیم که ایمان در لغت همان تصدیق است و دلایل بسیاری بر این موجود است، حال خواه در شرع نیز بر همین معنا باشد یا اینکه از معنای لغوی آن منقول شده باشد که حالت دوم باطل است چرا که بیشترین تکرار الفاظ در قرآن و کلام پیامبر صلوات الله علیه وآله از آنِ لفظ ایمان است و اگر منقول از معنای لغوی آن بود، ضرورت داشت که در وجوب علم به آن حالش حال سایر عبادات موجود باشد، و وقتی که این گونه نشده است متوجه می شویم که این لفظ بر همان وضع لغوی باقی مانده است.

بعد از اثبات این موضوع ابراز می داریم که آن تصدیق یا تصدیق قلبی است یا تصدیق لسانی یا مجموع آن دو، که حالت اول

با توجه به آیه «فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به» – . بقره / ۸۹ –

باطل است، چون آیه با وجود اثبات معرفت ایشان حکم به کفرشان صادر کرده است و اگر معرفت تنها ایمان محسوب می شد این حکم درست نبود و همچنین این آیه شریفه که «فلما جاءتهم آیاتنا مبصره قالوا هذا سحر مبین و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلما و علوا» – . نمل / ۱۴ –

و درست نیست که انکار ایشان نسبت به آیات با قلب هایشان باشد، چرا که یقین قلبی ایشان را اثبات کرده است، فلذا این انکار باید به زبان ایشان صورت گرفته باشد، چرا که بدان اقرار نکردند و اگر انکار به زبان موجب کفر شود، اقرار بدان به همراه تصدیق قلبی نیز موجب ایمان می شود فلذا اقرار از لوازم تحقق ایمان محسوب می شود. همچنین در حکایت کلام موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به فرعون می فرماید: «لقد علمت ما أنزل هؤلاء إلا رب السماوات و الأرض» – . اسراء / ۱۰۲ – که آیه اثبات می کند فرعون به اینکه خداوند متعال آیات همراه موسی را نازل فرموده است، علم داشته است؛ پس اگر مجرد آگاهی ایمان محسوب می شد فرعون یک مؤمن می بود که به نص شریف قرآن و اجماع انبیاء علیهم السلام از موسی تا محمد صلوات الله علیه وآله این حرف باطل است. و نیز آیه «فإنهم لا یکذبونک و لکن الظالمین بآیات الله یجحدون» – . انعام / ۳۳ –

که معنای آن این است که – و خدا داناتر است – به اینکه آن ها آن را با زبان انکار می کنند ولی با دل هایشان تو را تکذیب نمی کنند یعنی به نبوت تو آگاهی دارند، و اگر معنا این باشد که با زبانشان تو را تکذیب نمی کنند، به خاطر منافاتش با «یجحدون بالسنتهم» معنا درست در نمی آید، لذا لازم است که با زبان تکذیب کرده باشند و با قلب تکذیب نکرده نباشند. لذا بطلان این فرض ظاهر است و تنزیه قرآن از این کلام غلط واجب می باشد.

نیز تو می توانی بگویی: چرا جایز نیست معنا این گونه در نظر گرفته شود که تو را با زبانشان تکذیب نمی کنند بلکه نبوت تورا با دل هایشان انکار می کنند، همان طور که خداوند متعال در سوره منافقون درباره این جمله ایشان که «نشهد أنك لرسول الله» – . منافقون / ۱ – خبر داده و کلامشان را تکذیب کرده و به دروغشان شهادت می دهد و می فرماید «والله یشهد إن المنافقین لکاذبون» که مقصود از کلام دروغ – همان گونه که جمعی از مفسرین ذکر کرده اند – همان شهادت ایشان بود که مدعی بودند از صمیم قلب و با اعتقاد خالص بر زبان جاری ساخته اند، چون موافق اعتقادشان نبود. از آیه روشن است که آن ها پیامبر را با زبان تکذیب نکردند بلکه به رسالت وی شهادت دادند لکن در دل هایشان او را انکار می کردند، به طوری که خداوند ایشان را در شهادتشان دروغگو خواند.

جواب این است که تکذیب ایشان بر خود همان شهادتی وارد شده که بر زبانشان جاری شده است نه بر اصل اعتقادشان؛ و به طور کلی این مورد نمی تواند شاهدی بر بحث ما باشد، مضافا بر اینکه معنای انکار همان گونه که بیان داشته اند انکار به زبان به همراه باور و تصدیق قلبی است و آن احتمالی که بیان شد عکس این معناست.

وی سپس فرموده است: و اما دومی باطل است چون اولاً علمای امامیه در آن متفق القولند و ثانیاً به خاطر آیه «قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا» – .[۲]حجرات / ۱۳ – {یعنی

اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم؛ بگو شما ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید ما اسلام آورده ایم} و شکی نیست که ایشان با زبان تصدیق کرده بودند و چون کافی نبود خداوند متعال آن را با وجود تحصّلش، نفی فرموده است. و نیز در کریمه «و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین» - .[۱] بقره / ۸ - {گروهی از مردم کسانی هستند که می گویند: «به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم.» در حالی که ایمان ندارند.} اقرار و تصدیق به زبان را برای اینها ثابت کرده اما ایمانشان را نفی فرموده است و از همین طریق اثبات می شود که ایمان عبارت است از تصدیق به همراه اقرار.

سپس فرموده است: نمی شود گفت که اگر اقرار به زبان جزئی از ایمان باشد، لزوماً کفر برای فرد ساکت اثبات می شود؛ زیرا جواب می دهیم اگر ایمان همان علم یعنی تصدیق باشد، فرد خوابیده مؤمن نخواهد بود؛ لکن از آنجایی که خواب بنا بر اجماع، فرد را از مؤمن بودن خارج نمی سازد، در حالی که اولی بود که فرد خوابیده از ایمان خارج شود، چرا که چیزی از معنای ایمان در او باقی نمی ماند، بر خلاف فرد ساکت که چیزی از ایمان یعنی علم در او باقی می ماند، لذا به طریق اولی سکوت فرد موجب خروجش از ایمان نمی شود. آری اگر خروج از تصدیق و اقرار یا یکی از آن دو از روی انکار باشد، فرد به واسطه آن از ایمان خارج می شود و از همین رو گفتیم ایمان تصدیق به قلب است و اقرار به زبان یا آنچه که در حکم این دو باشد. پایان ماحصل کلام محقق طوسی.

**[ترجمه]

قوله إن النائم ینتفی عنه العلم أی التصدیق غیر مسلم و إنما المنفی شعوره بذلک العلم و هو غیر العلم فالتصدیق حینئذ باق لکونه من الکیفیات النفسیه فلا یزیله النوم و حینئذ فلا یلزم من عدم الحکم بانتفاء الإیمان عن النائم عدم الحکم بانتفائه عن الساکت بطریق أولی نعم الحکم بعدم انتفائه عن الساکت علی مذهب من جعل الإقرار جزءا إما للزوم الحرج العظیم بدوام الإقرار فی کل وقت أو أن یکون المراد من کون الإقرار جزءا للإیمان الإقرار فی الجمله أو فی وقت ما مع البقاء علیه فلا ینافیه السکوت المجرد و إنما ینافیه مع الجحد لعدم بقاء الإقرار حینئذ.

**[ترجمه]درباره کلام ایشان که علم یعنی تصدیق را از فرد نائم نفی می کند، این کلام مسلّم نیست، و آنچه که نفی می شود درکش نسبت به آن علم است که خودِ علم نیست، پس تصدیق چون از کیفیات روحی است، در این حالت باقی است و خواب آن را زائل نمی سازد و در این صورت لزوماً نمی توان از عدم حکم به انتفاء ایمان از فرد خوابیده، عدم حکم به انتفاء ایمان از فرد ساکت را به طریق اولی استفاده کرد، بله حکم به عدم انتفای ایمان از ساکت بر اساس مذهب کسانی که اقرار را جزئی از ایمان دانسته اند یا بدین خاطر است که دوام اقرار در هر زمان مستلزم حرج عظیمی است و یا شاید مقصود از اینکه اقرار جزئی از ایمان است، اقرار کلی به آن یا اقرار در یک زمان واحد و باقی ماندن بر آن اقرار باشد که این با سکوت خالی منافاتی ندارد، بلکه منافاتش با انکار است چون در انکار، بقاء بر اقرار از بین می رود.

**[ترجمه]

و أقول

الـذی ذکره من الـدلیل علی عـدم النقل لا یـدل وحـده علی کون الإقرار جزءا و هو ظاهر بل قصـد به الدلاله علی بطلان ما عدا مذهب أهل التصدیق.

ثم استدل علی بطلان مذهب التصدیق بما ذکره من الآیات الداله علی اعتبار الإقرار فی الإیمان فیکون الإیمان الشرعی تخصیصا للغوی کما هو عنـد أهل التصدیق و هذا جید لکن دلاله الآیات علی اعتبار الإقرار ممنوعه و قد بینا ذلک سابقا أن تکفیرهم إنما کان لجحدهم الإقرار و هو أخص من عدم الإقرار فتکفیرهم بالجحد لا یسـتلزم تکفیرهم بمطلق عدم الإقرار لیکون الإقرار معتبرا نعم اللازم من الآیات اعتبار عدم الجحد مع التصدیق و هو أعم من الإقرار و اعتبار الأعم لا یستلزم اعتبار الأخص و هو ظاهر.

و هذا جواب عن استدلاله بجمیع الآیات و نزید فی الجواب عن الاستدلال بقوله تعالی فی الحکایه عن موسی علیه و علی نبینا و آله الصلاه و السلام:

ص: ۱۴۸

لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ(۱) الآیه أنه یجوز أن یکون نسب إلی فرعون العلم علی طریق الملاطفه و الملاءمه حیث کان مأمورا علیه السلام بذلک بقوله فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشی (۲) و هذا شائع فی الاستعمال کما یقال فی المحاورات کثیرا و أنت خبیر بأنه کذا و کذا مع أن المخاطب بذلک قد لا یکون عارفا بذلک المعنی أصلا بل قد لا یکون هناک مخاطب أصلا کما یقع فی

المؤلفات کثیرا و علی هذا فلا تدل الآیه علی ثبوت العلم لفرعون و لو سلم ثبوته کان الحکم بکفره للجحد لا لعدم الإقرار مطلقا کما سبق بیانه.

و اعلم أن المحقق الطوسی قدس سره اختار فی فصوله الاکتفاء بالتصدیق القلبی فی تحقق الإیمان فکأنه رحمه الله لحظ ما ذکرناه و قد استدل له بعض الشارحین بقوله تعالی أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ (۳) و بقوله تعالی وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ (۴) فیکون حقیقه فیه فلو أطلق علی غیره لزم الاشتراک أو المجاز و هما خلاف الأصل و الإقرار باللسان کاشف عنه و الأعمال الصالحه ثمراته.

**[ترجمه]دلیلی که ایشان بر عدم نقل ذکر کرده است به تنهایی دلالت نمی کند بر اینکه اقرار جزئی از ایمان است، و این امری روشن است بلکه مقصود وی دلالت آن بر بطلان تمامی مذاهب غیر مذهب اهل تصدیق است.

وی سپس برای بطلان مذهب تصدیق از آیاتی استفاده می کند که بر اعتبار اقرار در ایمان دلالت دارند، پس در نتیجه ایمان شرعی - همان گونه که اهل تصدیق معتقدند - تخصیصی بر ایمان لغوی دارد، که این خوب است لکن دلالت آیات بر اعتبار اقرار به عنوان جزئی از ایمان ممنوع است که این مطلب را پیشتر بیان کردیم که تکفیر ایشان از این جهت بود که اقرار را انکار کردند و این اخص از عدم اقرار است. لذا تکفیر ایشان به سبب انکارشان مستلزم تکفیر ایشان به سبب مطلق عدم اقرار نیست تا خود اقرار معتبر باشد. آری آنچه که از آیات لازم می آید، اعتبار عدم انکار به همراه تصدیق است که اعم از اقرار است و روشن است که اعتبار اعمّ مستلزم اعتبار اخص نیست.

و این جوابی است برای استدلال وی از تمامی آیات و بر جواب خود نسبت به استدلال به این آیه از زبان حضرت موسی علیه و علی نبینا و آله الصلاه والسلام نیز اضافه می کنیم که فرمود: «لقد علمت ما أنزل هؤلاء» - . اسراء / ۱۰۲ -

تا آخر آیه، چرا که جایز است گفته شود چون موسی با توجه به آیه «فقولا له قولا لینا لعله یتذکر أو یخشی» - . طه / ۴۴ - {با

او نرم سخن بگویید، شاید متذکر شود و بهراسد} مأمور به ملاطفت و نرمی با فرعون بود، این علم را از همان باب به فرعون نسبت داده باشد، همان گونه که این کار شیوع بسیاری در گفت وگوها دارد که گفته می شود شما نیک می دانی که کذا و کذا در حالی که چه بسا مخاطب اصلاً آگاه بدان معنا نیست و یا شاید اصلاً مخاطبی در کار نیست، همان گونه که زیاد در تألیفات اتفاق می افتد. بنابراین آیه بر ثبوت علم در فرعون دلالت نمی کند و اگر این ثبوت درست باشد حکم به کفر فرعون به خاطر انکار وی است نه صرفاً عدم اقرار که پیشتر بیان گشت.

و بدان که محقق طوسی قدس سره در فصول خود تصدیق قلبی را در تحقق ایمان کافی دانسته است، گویی که آن مرحوم

مطلب مـا را ملاـحظه کرده است و برخی از شارحان به این آیه «أولئک کتب فی قلوبهم الإیمان» - مجادله: ۲۲ - و آیه «و لما یـدخل الإیمان فی قلوبکم» - حجرات: ۱۳ - اسـتدلال کرده انـد. که اطلاـقش بر آن حقیقت است و چنـانچه بر غیر آن اطلاق گردد اشتراک یـا مجـاز لاـزم خواهـد آمـد که هر دو خلاـف اصل هسـتند و اقرار به زبان کاشف از ایمان است و اعمال نیک ثمرات آن.

**[ترجمه]

أقول

الـذی ظهر ممـا قررناه أن الإیمان هو التصـدیق بالله وحـده و صـفاته و عـدله و حکمته و بالنبوه و بکل ما علم بالضـروره مجی ء النبی صلی الله علیه و آله به مع الإقرار بذلک و علی هذا أکثر المسلمین بل ادعی بعضهم إجماعهم علی ذلک و التصدیق بإمامه الأئمه الاثنی عشر علیهم السلام و بإمام الزمان و هذا عند الإمامیه.

ص: ۱۴۹

۱- ۱. أسری: ۱۰۲.

۲- ۲. طه: ۴۴.

۳- ۳. المجادله: ۲۲.

۴- ۴. الحجرات: ۱۳.

**[ترجمه]از سخنان بیان شده برمی آید که ایمان عبارت است از تصدیق وحدانیت خداوند و صفات و عدالت و حکمت او و نیز تصدیق نبوت و همه چیزهایی که به علم ضروری پیامبر صلی الله علیه وآله آن ها را آورده و اقرار به آن. و اکثر مسلمانان و بنابر ادعای برخی اجماع مسلمانان بر همین تعریف است، و تصدیق امامت دوازده امام علیهم السلام و اعتقاد به امام زمان نیز از اعتقادات امامیه است .

**[ترجمه]

باب ۳۱ فی عدم لبس الإیمان بالظلم

آیات

الآیه الأنعام الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۱)

lt;meta info="-الذین آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم أولئک لهم الأمن و هم مهتدون. - أنعام / ۸۲ -

{کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نیامیختند، ایشان کسانی هستند امنیت از آن ایشان است و اهل هدایتند.}

**[ترجمه]

تفسیر

الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ قال الطبرسی رحمه الله معناه الذین عرفوا الله تعالی و صدقوا به و بما أوجبه علیهم و لم یخلطوا ذلک بظلم و الشرک هو الظلم عن ابن عباس و ابن المسیب و أکثر المفسرین و روی عن أبی بن کعب أنه قال أ لم تسمع قوله سبحانه إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ (۲) و هو المروی عن سلمان و حذیفه

وَ رُوِیَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَهُ شَقَّ عَلَی النَّاسِ وَ قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَیُّنَا لَمْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ فَقَالَ علیه السلام إِنَّهُ لَیْسَ الَّذِی تَعْنُونَ أَ لَمْ تَسْمَعُوا إِلَی مَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ.

و قال الجبائی یدخل فی الظلم کل کبیره تحبط ثواب الطاعه قال البلخی و لو اختص الشرک علی ما قالوه لوجب أن یکون مرتکب الکبیره إذا کان مؤمنا کان آمنا و ذلک خلاف القول بالإرجاء و هذا لا یلزم لأنه قول بدلیل الخطاب و مرتکب الکبیره غیر آمن و إن کان ذلک معلوما بدلیل آخر أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ من الله بحصول الثواب و الأمان من العقاب وَ هُمْ مُهْتَدُونَ أی محکوم لهم بالاهتداء إلی الحق و الدین و قیل إلی الجنه ثم إنه قیل إن هذه الآیه من تمام قول إبراهیم علیه السلام و روی ذلک عن علی علیه السلام و قیل إنها من الله علی جهه فصل القضاء بین إبراهیم و قومه انتهی (۳).

۱- ۱. الأنعام: ۸۲.

٢- ٢. لقمان: ١٣.

٣- ٣. مجمع البيان ج ۴: ٣٢٧.

و فی الکافی عن الصادق علیه السلام أن الظلم هنا الشک (۱) و عنه علیه السلام قال آمنوا بما جاء به محمد صلی الله علیه و آله من الولایه و لم یخلطوها بولایه فلان و فلان (۲)

و یمکن أن یقال الأمن المطلق و الاهتداء الکامل لمن لم یلبس إیمانه بشی ء من الظلم و المعاصی و الأمن من الخلود من النار و الاهتداء فی الجمله لمن صحت عقائده ثم بینهما مراتب کثیره یختلف بحسبها الأمن و الاهتداء.

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله در ذیل آیه «الذین آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم» {کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را با ظلم نیامیختند} در تفسیر «الذین آمنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلم» می فرماید: ایشان کسانی هستند خداوند را شناختند و او را و واجبات او را تصدیق کردند و آن را با ظلم نیامیختند و ابن عباس و ابن مسیب و بیشتر مفسران گفته اند که این ظلم شرک است و از ابی بن کعب روایت شده که گفته است: مگر نشنیده ای این سخن خداوند را که «إن الشرک لظلم عظیم» - لقمان / ۱۳ - {شرک البته ظلم عظیمی است} و این از سلمان و حذیفه روایت شده است.

و از ابن مسعود روایت شده است که وقتی این آیه نازل شد، بر مردم گران آمد و عرضه کردند: یا رسول الله کدام یک از ما بر خودش ستم نکرده است؟ حضرت فرمود: مقصود آن چیزی نیست که شما می پندارید، مگر نشنیده اید سخن بنده صالح خدا را که فرمود: «یا بنی لا تشرک بالله إن الشرک لظلم عظیم» {فرزندم به خدا شرک نورز که شرک گناه عظیمی است} و جبایی و بلخی گفته اند: هر کبیره ای که ثواب طاعات را از بین ببرد داخل در ظلم است. بلخی گفته است: اگر شرک مختص به آن باشد که گفته اند واجب بود که مرتکب گناهان کبیره اگر مؤمن باشد در امان باشد که خلاف اعتقاد به إرجاء (و مذهب مرجئه) است که این لازم نیست چرا که کلامی با نشانه خطاب است و مرتکب گناه کبیره در امان نیست هرچند بنا بر دلیل دیگری معلوم باشد: «أولئک لهم الأمن» آنان در امنیت هستند از جانب خداوند با دستیابی به ثواب و امان از عذاب و «و هم مهتدون» آنان هدایت یافته اند یعنی در مورد ایشان حکم شده تا به سوی حق و دین یا به قولی به سوی بهشت هدایت گردند. سپس از امام علی علیه السلام روایت شده که این آیه اتمام سخن حضرت ابراهیم علیه السلام است. و نیز گفته شده که کلام خداوند است و هدفش فصل القضاء میان ابراهیم و قوم اوست. پایان.

و در الکافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ظلم در ایجا شک است - . کافی ۲ : ۳۹۹ - و نیز از ایشان روایت شده است که یعنی کسانی که به آورده های حضرت محمد صلوات الله علیه وآله مانند ولایت ایمان آورده و آن را با ولایت فلان و فلان آمیخته نکردند - . کافی ۱ : ۴۱۳ - و ممکن است گفته شود که امنیت مطلق و هدایت کامل از آن کسی است که ایمانش را با چیزی از ظلم و گناهان آمیخته نگرداند و امنیت از جاودانگی در آتش و هدایت کامل از آن کسی است که عقائدش صحیح شده باشد. همچنین بین این دو مراتب بسیاری است که اختلافی به میزان امنیت و هدایت دارد.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ج، [الإحتجاج] بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: فِی خُطْبَهِ الْغَدِیرِ قَالَ بَعْدَ أَنْ ذَکَرَ عَلِیّاً علیه السلام وَ أَوْصِیَاءَهُ أَلَا إِنَّ أَوْلِیَاءَهُمُ الَّذِینَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ (۳).

**[ترجمه]احتجاج: امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر، پس از آنکه نام های علی علیه السلام و جانشینان او را بیان نمود نقل شده که فرمود: آگاه باشید دوستان آن ها کسانی هستند که خداوند وصف آن ها را نموده است: آنان که ایمان آوردند و ایمان خود را با ستم آلوده نساختند، ایمنی از آن ایشان است و آن ها همان راه یافتگان هستند.
- . احتجاج: ۳۹، و آیه در انعام / ۸۲ -

**[ترجمه]

«۲»

ج، [الإحتجاج] عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لیه السلام: فِی جَوَابِ الزِّنْدِیقِ الْمُدَّعِی لِلتَّنَاقُضِ فِی الْقُرْآنِ (۴) قَالَ علیه السلام وَ أَمَّا قَوْلُهُ فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۳۹۹.

۲- ۲. الکافی ج ۱ ص ۴۱۳.

۳- ۳. الاحتجاج: ص ۳۹، و الآیه فی الانعام: ۸۲.

۴- ۴. یعنی:[حیث قال: و أجده یقول:« فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا کُفْرانَ لِسَعْیِهِ» و یقول:« وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی» أعلم فی الآیه الأولی أن الاعمال الصالحه لا تکفر، و أعلم فی الثانیه أن الایمان و الاعمال الصالحات لا تنفع الا بعد الاهتداء] راجع الاحتجاج: ص ۱۲۸ و الظاهر أن هذه العباره التی جعلناه بین المعقوفتین کان فی أصل المصنّف قدّس سرّه ملحقا بالمتن لکنه کان مکتوبا فی الهامش، فنقلها الکتاب فی غیر موضعه مع اسقاط، کما تری شطرا من هذه العباره فی نسخه الکمبانیّ بعد حدیث العیّاشیّ ج ۱۵ ص ۲۵۷. و قد مر الحدیث فی ج ۶۸ ص ۲۶۴ و ۲۶۵، باب الفرق بین الإیمان و الإسلام تحت الرقم ۲۳ و لفظه هکذا: فی خبر الزندیق الذی سأل أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه عما زعم من التناقض فی القرآن حیث قال: أجد اللّه یقول: فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا کُفْرانَ لِسَعْیِهِ و یقول: وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ، فقال علیه السلام و أمّا قوله فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ الحدیث.

كُفْرانَ لِسَعْيِهِ (۱) وَ قَوْلُهُ وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى (۲) فَإِنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ لَا يُغْنِي إِلَّا مَعَ الِاهْتِدَاءِ وَ لَيْسَ كُلُّ مَنْ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ الْإِيمَانِ كَانَ حَقِيقاً بِالنَّجَاةِ مِمَّا هَلَكَ بِهِ الْغُوَاةُ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَنَجَتِ الْيَهُودُ مَعَ اعْتِرَافِهَا بِالتَّوْحِيدِ وَ إِقْرَارِهَا

بِاللَّهِ وَ نَجَا سَائِرُ الْمُقِرِّينَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ مِنْ إِبْلِيسَ فَمَنْ دُونَهُ فِي الْكُفْرِ وَ قَدْ بَيَّنَ ذَلِكَ بِقَوْلِهِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ وَ بِقَوْلِهِ الَّذِينَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ (۳).

**[ترجمه]احتجاج: امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ زندیقی که ادعای وجود تناقض در قرآن داشت - . یعنی: جایی که می گوید: و دیدم که فرمود: «پس هر کس کار شایسته ای انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد، تلاش او ناسپاسی نخواهد شد.» و فرموده: « و به راستی من برای کسی که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام داده و سپس هدایت شود، بسیار آمرزنده هستم.» در آیه اول بیان شده که اعمال شایسته مورد ناسپاسی قرار نمی گیرند. و آیه دوم بیان می کند که ایمان و اعمال صالح، تنها پس از هدایت یافتن سودمند خواهند بود.] رجوع شود به احتجاج: ۱۲۸ و به نظر می رسد این عبارت که ما آن را بین کروشه آوردیم، در نسخه اصلی متعلق به نویسنده قدس سره، به متن پیوسته بود. اما در حاشیه نوشته شده بود، پس کتاب آن را در غیر جایگاه خود و همراه با جا افتادگی آورد، چنان که بخشی از این عبارت در چاپ کمپانی پس از حدیث عیاشی دیده می شود، ج ۱۵ ص ۲۵۷.

و حدیث در ج ۶۸ ص ۲۶۴ و ۲۶۵، باب فرق بین ایمان و اسلام تحت شماره ۲۳ بیان شد، -

فرمود: اما فرموده خداوند: {پس هر کس یکی از کارهای نیک را انجام دهد و ایمان داشته باشد، تلاش او ناسپاسی نخواهد شد} - . انبیاء / ۹۴ -

و آیه {به راستی هر کس که توبه کند و ایمان آورد و کار نیک انجام دهد، سپس هدایت شود، من برای او بسیار آمرزنده هستم} - . طه / ۸۲ -

پس به درستی که همه این ها تنها با هدایت یافتن سودمند خواهند بود. و چنین نیست که هر کس به او مؤمن گفته شود از آنچه گمراهان به وسیله آن نابود شدند شایسته نجات یافتن باشد، چرا که در این صورت یهودیان با وجود اعتراف به یگانگی خداوند و اقرار به او بایستی نجات می یافتند و همچنین دیگرانی که به یکتایی خدا اقرار دارند، مانند ابلیس و دیگر کسانی که پس از او کافر شدند. و خداوند این مطلب را روشن کرده و فرموده است: {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نیالوده اند، ایمنی از آن ایشان است و آن ها همان هدایت شدگان هستند، و با این آیه که {آنان که با زبان خود ایمان آوردند در حالی که دل هایشان ایمان نیاورده بود.} - . احتجاج: ۱۳۰ و آیه در سوره مائده / ۴۱ -

**[ترجمه]

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی قَوْلِ اللَّهِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ مِنْهُ مَا أَحْدَثَ زُرَارَهُ وَ أَصْحَابُهُ (۴).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام درباره آیه {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نیالوده اند} فرمود: از آن جمله چیزی است که زراره و یارانش انجام دادند. -. تفسیر عیاشی ۱ : ۳۶۵ -

**[ترجمه]

بیان

منه ما أحدث أی من الظلم المذکور فی الآیه القول الباطل الذی أحدثه و ابتدعه زراره و کأنه قال بمذهب باطل ثم رجع عنه.

**[ترجمه]«منه ما أحدث» یعنی از جمله ظلمی که در آیه به آن اشاره شده است، سخن باطلی است که زراره پدید آورد و بدعتی که ایجاد نمود، و گویا او عقیده ی باطلی داشته که سپس از آن توبه کرده است.

**[ترجمه]

«۴»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّهُ قَدْ أَلَحَّ عَلَیَّ الشَّیْطَانُ عِنْدَ کِبَرِ سِنِّی یَقْنَطُنِی قَالَ قُلْ کَذَبْتَ یَا کَافِرُ یَا مُشْرِکُ إِنِّی أُومِنُ بِرَبِّی وَ أُصَلِّی لَهُ وَ أَصُومُ وَ أُثْنِی عَلَیْهِ وَ لَا أَلْبِسُ إِیمَانِی بِظُلْمٍ (۵).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابوبصیر می گوید: به ایشان گفتم: شیطان گاهی به دلیل کهولت سن با اصرار مرا ناامید می کند، فرمود: بگو: ای کافر، ای مشرک، دروغ می گویی. من به پروردگارم ایمان دارم و برای او نماز می خوانم و روزه می گیرم و او را ثنا می گویم و ایمان خود را با ظلم آلوده نمی سازم.

**[ترجمه]

«۵»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ: بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَسِیرٍ لَهُ إِذْ رَأَی سَوَاداً مِنْ بَعِیدٍ فَقَالَ هَذَا سَوَادٌ لَمَا عَهْدَ لَهُ بِأَنِیسٍ فَلَمَّا دَنَا سَلَّمَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَیْنَ أَرَادَ الرَّجُلُ قَالَ أَرَادَ یَثْرِبَ قَالَ وَ مَا أَرَدْتَ بِهَا قَالَ أَرَدْتُ مُحَمَّداً قَالَ فَأَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ وَ الَّذِی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ مَا رَأَیْتُ إِنْسَاناً مُذْ سَبْعَهِ أَیَّامٍ وَ لَا

۱- ۱. الأنبیاء: ۹۴.

۲- ۲. طه: ۸۲.

۳- ۳. الاحتجاج: ص ۱۳۰ و الآیه الأخیره فی المائده: ۴۱.

۴- ۴. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۳۶۵.

۵- ۵. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۳۶۵، و فی طبعه الکمبانیّ بعد تمام الخبر هکذا من دون فصل:[وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى أعلم فی الآیه الأولی ...] الی آخر ما نقلناه عن الاحتجاج فی الحاشیه السابقه و الظاهر أنّه سهو و تخلیط.

طَعِمْتُ طَعَاماً إِلَّا مَا تَنَاوَلَ مِنْهُ دَابَّتِی قَالَ فَعَرَضَ عَلَیْهِ الْإِسْلَامَ فَأَسْلَمَ قَالَ فَعَضَّتْهُ رَاحِلَتُهُ (۱)

فَمَاتَ وَ أَمَرَ بِهِ فَغُسِّلَ وَ كُفِّنَ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ قَالَ فَلَمَّا وُضِعَ فِي اللَّحْدِ قَالَ هَذَا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: جابر جعفی از قول کسی که برای او نقل کرده است، گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان ما بود که سیاهی را از دور دید، پس فرمود: این سیاهی را پیش از این ندیده ام. پس هنگامی که نزدیک آمد، سلام کرد؛ پیامبر خدا فرمود: به کجا می روی؟ گفت: به یثرب. فرمود: در آنجا چه می خواهی؟ گفت: می خواهم محمد را ببینم. فرمود: همانا من محمد هستم. گفت: سوگند به خداوندی که تو را برگزید از هفت روز پیش هیچ انسانی را ندیده ام و جز آنچه چارپایم از آن خورده چیزی نخورده ام. گفت: پس اسلام را بر او عرضه فرمود و او مسلمان شد. گفت: پس مرکبش او را گزید و سپس از دنیا رفت. و پیامبر دستور داد او را غسل داده و کفن کردند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز خواندند، هنگامی که او را در لحد جای دادند، فرمودند: او از کسانی بود که ایمان آورده و ایمان خود را با ظلم آلوده نساخت. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۶۶ -

**[ترجمه]

«۶»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ الزِّنَا مِنْهُ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ أُولَئِكَ لَا وَ لَكِنَّهُ ذَنْبٌ إِذَا تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ قَالَ مُدْمِنُ الزِّنَا وَ السَّرِقَهِ وَ شَارِبُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَثَنِ (۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابوبصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: این آیه که {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را با ظلم نیالودند،} آیا زنا نیز از آن جمله است؟ فرمود: پناه می برم به خدا از اینکه آنان چنین کنند، نه، بلکه آن گناهی است که چون از آن توبه کند، خداوند توبه اش را بپذیرد. و فرمود: کسی که پیوسته زنا و دزدی و شراب خواری کند، مانند بت پرست است. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۶۶ -

**[ترجمه]

«۷»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْهُ: فِي قَوْلِهِ وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ قَالَ الضَّلَالُ فَمَا فَوْقَهُ (۴).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: یعقوب بن شعیب از ایشان درباره آیه شریفه: {و ایمان خویش را با ظلم نیالودند} نقل می کند که فرمود: گمراهی و آنچه فوق آن قرار دارد. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۶۶ -

**[ترجمه]

«۸»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْهُ علیه السلام: بِظُلْمٍ قَالَ بِشَکٍّ (۵).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابوبصیر از ایشان علیه السلام: «بظلم» فرمود: یعنی با شک. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۶۶ -

**[ترجمه]

«۹»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ کَثِیرٍ الْهَاشِمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِی قَوْلِهِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ قَالَ آمَنُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله مِنَ الْوَلَایَهِ وَ لَمْ یَخْلِطُوهَا بِوَلَایَهِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ فَهُوَ اللَّبْسُ بِظُلْمٍ وَ قَالَ أَمَّا الْإِیمَانُ فَلَیْسَ یَنْتَقِضُ کُلُّهُ وَ لَکِنْ یَنْتَقِضُ قَلِیلًا قَلِیلًا قُلْتُ بَیْنَ الضَّلَالِ وَ الْکُفْرِ مَنْزِلَهٌ قَالَ مَا أَکْثَرَ عُرَی الْإِیمَانِ (۶).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: از عبدالرحمن بن کثیر هاشمی از امام صادق علیه السلام درباره آیه: {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را با ظلم نیالودند} نقل می کند که حضرت فرمود: کسانی که به آنچه محمد صلی الله علیه و آله درباره ولایت آورده بود، ایمان آوردند و آن را با ولایت فلانی و فلانی نیامیختند. چرا که آن آلوده شدن به ظلم است. و فرمود: اما ایمان به یکباره نابود نمی شود؛ بلکه اندک اندک از آن کاسته می شود. گفتم: میان گمراهی و کفر فاصله است؟ فرمود: دستاویزهای ایمان چه فراوان است. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۶۶ -

**[ترجمه]

بیان

أما الإیمان لعله علیه السلام ذکر أولا- بعض أفراد الظلم ثم بین أن کل ظلم ینقض الإیمان و ینقصه لکن لا یذهبه بالکلیه کل ظلم فإن بین الکفر و الإیمان الکامل منازل کثیره.

**[ترجمه]عبارت «امّا الایمان» شاید امام علیه السلام در ابتدا برخی از بخش های ظلم را نام برده است، سپس بیان فرموده که هر ظلمی ایمان را نقض می کند و از آن می کاهد، اما هر ظلمی همه آن را از بین نمی برد. چرا که میان کفر و ایمان کامل منازل بسیاری وجود دارد .

**[ترجمه]

«۱۰»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ قَالَ نَعُوذُ بِاللَّهِ یَا بَا

بَصِيرٍ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ لَبَسَ إِيمَانَهُ بِظُلْمٍ

۱- ۱. العض معروف، و منه عضاض الدابّه يقال: برئت إليك من العضاض و العضيض، اذا باع دابه و برى ء الى مشتريها من عضها الناس.

۲- ۲. تفسير العيّاشيّ ج ۱ ص ۳۶۶.

۳- ۳. المصدر ج ۱ ص ۳۶۶.

۴- ۴. المصدر ج ۱ ص ۳۶۶.

۵- ۵. المصدر ج ۱ ص ۳۶۶.

۶- ۶. المصدر ج ۱ ص ۳۶۶.

ثُمَّ قَالَ أُولَئِکَ الْخَوَارِجُ وَ أَصْحَابُهُمْ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابوبصیر می گوید: از ایشان درباره فرموده خداوند متعال پرسیدم که فرمود: {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را با ظلم نیالودند،} فرمود: به خدا پناه می بریم از اینکه تو از کسانی باشی که ایمان خود را با ظلم آلوده کردند، سپس فرمود: آنان خوارج و یارانشان هستند - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۶۷ - .

**[ترجمه]

«۱۱»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّضْرِ عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسُوا إِیمانَهُمْ بِظُلْمٍ قَالَ بِشَکٍ (۲).

**[ترجمه]الکافی: ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم: {کسانی که ایمان آوردند و ایمان خویش را با ظلم نیالودند} حضرت فرمود: مقصود از ظلم در این آیه ، شک و تردید است. - . الکافی، ۲ : ۳۹۹ -

**[ترجمه]

باب ۳۲ درجات الإیمان و حقائقه

الآیات

آل عمران: هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ (۳)

الأنعام: نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ و قال تعالی وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ (۴)

یوسف: نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ (۵)

إسراء: انْظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَهُ أَکْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَکْبَرُ تَفْضِیلًا(۶)

الأحقاف: وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِیُوَفِّیَهُمْ أَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ (۷)

الواقعه: وَ کُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَهً فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ ما أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ قَلِیلٌ مِنَ الْآخِرِینَ إلی قوله لِأَصْحابِ الْیَمِینِ ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ ثُلَّهٌ مِنَ الْآخِرِینَ (۸)

١- ١. تفسير العيّاشيّ ج ١ ص ٣۶٧.

٢- ٢. الكافى ج ٢ ص ٣٩٩، و قد مر الإشاره إليه.

٣- ٣. آل عمران: ١۶٢.

۴- ۴. الأنعام: ٨٣ و ١٣٢.

۵- ۵. يوسف: ٧۶.

۶- ۶. أسرى: ٢١.

٧- ٧. الأحقاف: ١٩.

٨- ٨. الواقعه: ٧- ٣٩.

و قال تعالی: فَأَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضَّالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ (۱)

الحدید: لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ الآیه(۲)

المجادله: یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ (۳)

الحشر: لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ إلی قوله إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۴)

lt;meta info="- هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ. -. آل عمران / ۱۶۲ -

{هر یک از آن ها جایگاه هایی نزد خداوند دارند و خداوند بر آنچه انجام می دهند بیناست.}

- نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ. -. انعام / ۸۳ -

{جایگاه هر کس را که بخواهیم بالا می بریم.}

- وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ. -. انعام / ۱۳۲ -

{و برای هر یک از آنچه انجام دادند درجاتی است و پروردگارت از آنچه انجام می دهند غافل نیست.}

- نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ. -. یوسف / ۷۶ -

{جایگاه هر که را بخواهیم بالا می بریم و برتر از هر صاحب دانشی، دانای دیگری است.}

- انْظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَهُ أَکْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَکْبَرُ تَفْضِیلًا. -. إسراء / ۲۱ -

{ببین که چگونه برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم، و همانا درجات آخرت برتر و والاتر است.} - وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِیُوَفِّیَهُمْ أَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ. -. احقاف / ۱۹ -

{و برای هر یک مطابق آنچه انجام می دادند جایگاه هایی است، تا خداوند پاداش اعمالشان را بی کم و کاست به آن ها بدهد و به آنان ستم نخواهد شد.}

- وَ کُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَهً فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ ما أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ قَلِیلٌ مِنَ الْآخِرِینَ - إلی قوله - لِأَصْحابِ الْیَمِینِ ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ ثُلَّهٌ مِنَ الْآخِرِینَ. -. واقعه / ۷ - ۳۹ -

{و شما به گروه های سه گانه تقسیم خواهید شد، پس نخست سعادت مندان و خجستگان، چه سعادت مندان و خجستگانی. و

سپس شقاوت پیشگان و شومان، چه شقاوت پیشگان و شوم مردمانی، و پیشتازان و سبقت گیرندگان. آنان همان مقربان هستند. در بهشت های پرنعمت، گروه زیادی از امت های نخستین، و گروه اندکی نیز از مردمان آخرین.}

- فَأَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَ رَیْحانٌ وَ جَنَّهُ نَعِیمٍ وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمِینِ وَ أَمَّا إِنْ کانَ مِنَ الْمُکَذِّبِینَ الضَّالِّینَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ. - . واقعه / ۸۸ - ۹۴ -

{اما اگر از مقربان باشد، پس روح و ریحان و بهشت پرنعمت بر او باد، و اگر از اصحاب یمین باشد، درودی از جانب اصحاب یمین بر او باد، و اما اگر از گمراهان تکذیب کننده باشد، با آب جوشان جهنم از او پذیرایی می شود، و سرنوشت او ورود به آتش دوزخ است.}

- لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ. - . حدید / ۱۰ -

{کسانی از شما که پیش از پیروزی انفاق نموده و جنگیده اند برابر نیستند.}

- ی-َرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ. - . مجادله / ۱۱ -

{خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و به آنان دانش عطا شد، درجات والایی می بخشد.}

- لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ إلی قوله إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ. - . حشر / ۸ - ۱۰ -

{برای فقیرانی که هجرت نمودند (تا اینجای آیه:) همانا تو رئوف و مهربان هستی.}

**[ترجمه]

تفسیر

هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ شبهوا بالدرجات لما بینهم من التفاوت فی الثواب و العقاب أو هم ذو درجات وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ عالم بأعمالهم و درجاتها فیجازیهم علی حسبها نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ أی فی العلم و العمل وَ لِکُلٍ أی من المکلفین دَرَجاتٌ أی مراتب مما عملوا وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ فیخفی علیه عمل أو قدر ما یستحق به من ثواب أو عقاب و قرئ بالخطاب.

نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ بالعلم و الحکمه کما رفعنا درجه یوسف وَ فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ أرفع درجه منه فی علمه و استدل به علی أنه علمه سبحانه عین ذاته کَیْفَ فَضَّلْنا أی فی الدنیا وَ لَلْآخِرَهُ أَکْبَرُ دَرَجاتٍ أی التفاوت فی الآخره أکثر و فی المجمع روی أن ما بین أعلی درجات الجنه و أسفلها مثل ما بین السماء و الأرض (۵)

وَ رَوَی الْعَیَّاشِیُّ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: لَا تَقُولَنَّ الْجَنَّهُ وَاحِدَهٌ إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ (۶) وَ لَا تَقُولَنَّ درجه [الدَّرَجَهُ] وَاحِدَهٌ إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِنَّمَا تَفَاضَلَ الْقَوْمُ بِالْأَعْمَالِ (۷).

وَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله علیه و آله: إِنَّمَا يَرْتَفِعُ

ص: ۱۵۵

۱- ۱. الواقعه: ۸۸- ۹۴.

۲- ۲. الحدید: ۱۰.

۳- ۳. المجادله: ۱۱.

۴- ۴. الحشر: ۸- ۱۰.

۵- ۵. مجمع البیان ج ۶ ص ۴۰۷ و الآیه فی أسری: ۲۱.

۶- ۶. الرحمن: ۶۳.

۷- ۷. تری ذیله فی تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۳۸۸، و أخرجه الطبرسیّ فی مجمع البیان ج ۹ ص ۲۱۰، مع زیاده، و قوله« درجات بعضها فوق بعض» اقتباس من القرآن و لیس بنص.

الْعِبَادُ غَداً فِی الدَّرَجَاتِ وَ یَنَالُونَ الزُّلْفَی مِنْ رَبِّهِمْ عَلَی قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

وَ فِی الْکَافِی عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: أَنَّ الثَّوَابَ عَلَی قَدْرِ الْعَقْلِ.

وَ لِکُلٍّ أی من الجن و الإنس دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا أی مراتب مما عملوا من الخیر و الشر أو من أجل ما عملوا قیل و الدرجات غالبه فی المثوبه و هنا جاءت علی التغلیب وَ لِیُوَفِّیَهُمْ أَعْمالَهُمْ أی جزاءها وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ بنقص ثواب و زیاده عقاب.

وَ کُنْتُمْ أَزْواجاً أی أصنافا فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ قیل أی الیمین و هم الذین یعطون کتبهم بأیمانهم أو یؤخذ بهم ذات الیمین إلی الجنه أو أصحاب الیمن و البرکه علی أنفسهم ما أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ أی أی شی ء هم علی التعجیب من حالهم وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ و هم الذین یعطون کتبهم بشمالهم أو یؤخذ بهم ذات الشمال إلی النار أو المشائیم علی أنفسهم بما عملوا من المعصیه ثم عجب سبحانه من حالهم تفخیما لشأنهم فی العذاب فقال ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ ثم بین الصنف الثالث فقال وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أی السابقون إلی اتباع الأنبیاء الذین صاروا أئمه الهدی فهم السابقون إلی جزیل الثواب عند الله أو السابقون إلی طاعه الله هم السابقون إلی رحمته أو الثانی تأکید للأول و الخبر أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ أی السابقون إلی الطاعات یقربون إلی رحمه الله فی أعلی المراتب و قیل فی السابقین إنهم السابقون إلی الإیمان و قیل إلی الهجره و قیل إلی الصلوات الخمس و قیل إلی الجهاد و قیل إلی التوبه و أعمال البر و قیل إلی کل ما دعا الله إلیه و هذا أولی.

وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: السَّابِقُونَ أَرْبَعَهٌ ابْنُ آدَمَ الْمَقْتُولُ وَ السَّابِقُ فِی أُمَّهِ مُوسَی وَ هُوَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ السَّابِقُ فِی أُمَّهِ عِیسَی وَ هُوَ حَبِیبٌ النَّجَّارُ وَ السَّابِقُ فِی أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام (1).

ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ أی هم ثله أی جماعه کثیره العدد من الأمم الماضیه وَ

۱- ۱. مجمع البیان ج ۹ ص ۲۱۵.

قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ من أمه محمد صلى الله عليه و آله لأن من سبق إلى إجابه نبينا صلى الله عليه و آله قليل بالإضافه إلى من سبق إلى إجابه النبيين قبله و قيل معناه جماعه من أوائل هذه الأمه و قليل من أواخرهم ممن قرب حالهم من حال أولئك و قيل على الوجه الأول لا يخالف ذلك قوله عليه السلام إن أمتى يكثرون سائر الأمم لجواز أن يكون سابقو سائر الأمم أكثر من سابقى هذه الأمه و تابعو هذه أكثر من تابعيهم و لا يرده قوله تعالى فى أصحاب اليمين ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ لأن كثره الفريقين لا ينافى أكثريه أحدهما انتهى (۱).

لِأَصْحابِ الْيَمِينِ أى ما ذكر جزاء لأصحاب اليمين ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ أى جماعه من الأمم الماضيه و جماعه من مؤمنى هذه الأمه و قيل هنا أيضا إن الثلتين من هذه الأمه.

فَأَمَّا إِنْ كانَ أى المتوفى مِنَ الْمُقَرَّبِينَ أى السابقين فَرَوْحٌ أى فله استراحه و قيل هواء تستلذه النفس و يزيل عنها الهم وَ رَيْحانٌ قيل أى رزق طيب و قيل الريحان المشموم من ريحان الجنه يؤتى به عند الموت فيشمه و قيل الروح الرحمه و الريحان كل نباهه و شرف و قيل روح فى القبر و ريحان فى الجنه وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ أى ذات تنعم فَسَلامٌ لَكَ مِنْ أَصْحابِ الْيَمِينِ قيل أى فترى فيهم ما تحب لهم من السلامه من المكاره و الخوف و قيل أى فسلام لك أيها الإنسان الذى هو من أصحاب اليمين من عذاب الله و سلمت عليك ملائكه الله و قيل معناه فسلام لك منهم فى الجنه لأنهم يكونون معك فقوله لَكَ بمعنى عليك.

فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ أى نزلهم الذى أعد لهم من الطعام و الشراب حميم جهنم وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ أى إدخال نار عظيمه.

لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا(۲) بين سبحانه أن الإنفاق قبل فتح مكه إذا انضم إليه الجهاد

ص: ۱۵۷

۱- ۱. أنوار التنزيل: ۴۲۰.

۲- ۲. الحديد: ۱۰.

أكثر ثوابا عند الله من النفقه و الجهاد بعد ذلك و ذلك أن القتال قبل الفتح كان أشد و الحاجه إلى النفقه و إلى الجهاد كان أكثر و أمس و قسيم من أنفق محذوف لوضوحه و دلاله ما بعده عليه و الفتح فتح مكه إذ عز الإسلام به و كثر أهله و قلت الحاجه إلى المقاتله و الإنفاق مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا أى من بعد الفتح وَ كُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنى أى كلا من المنفقين وعد الله المثوبه الحسنى و هى الجنه وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ عالم بظاهره و باطنه فمجازيكم على حسبه.

يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ (۱) قال ابن عباس يرفع الله الذين أوتوا العلم من المؤمنين درجات على الذين لم يؤتوا العلم درجات و قيل معناه لكى يرفع الله الذين آمنوا منكم بطاعتهم للرسول صلى الله عليه و آله درجه و الذين أوتوا العلم بفضل علمهم و سابقتهم درجات فى الجنه و قيل فى مجلس الرسول صلى الله عليه و آله.

لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ (۲) فإن كفار مكه أخرجوهم و أخذوا أموالهم يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً حال مقيده لإخراجهم بما يوجب تفخيم شأنهم وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ بأنفسهم و أموالهم أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ الذين ظهر صدقهم فى إيمانهم وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ عطف على المهاجرين و المراد بهم الأنصار فإنهم لزموا المدينه و تمكنوا فيهما و قيل المعنى تبوؤا دار الهجره و دار الإيمان فحذف المضاف من الثانى و المضاف إليه من الأول و عوض عنه اللام أو تبوؤا الدار و أخلصوا الإيمان مِنْ قَبْلِهِمْ أى من قبل هجره المهاجرين و قيل تقدير الكلام و الذين تبوؤا الدار من قبلهم و الإيمان (۳)

يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ و لا يثقل عليهم وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ أى فى أنفسهم حاجَةً أى ما يحمل عليه الحاجه كالطلب و الحزازه و الحسد و الغيظ مِمَّا أُوتُوا أى مما أعطى المهاجرون و غيرهم وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ أى

ص: ۱۵۸

۱- ۱. المجادله: ۱۱.

۲- ۲. الحشر: ۸.

۳- ۳. أنوار التنزيل: ۴۲۷.

يقـدمون المهاجرين على أنفسـهم وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ أى حاجه وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ حتى يخالفها فيما يغلب عليها من حب المال و بغض الإنفاق فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الفائزون بالثناء العاجل و الثواب الآجل.

وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ قيل هم الـذين هاجروا من بعـد حين قوى الإسـلام أو التابعون بإحسان و هم المؤمنون بعد الفريقين إلى يوم القيامه و لذلك قيل إن الآيه قد استوعبت جميع المؤمنين يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ أى يدعون و يستغفرون لأنفسـهم و لمن سبقهم بالإيمان وَ لا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا حقدا و غشا و عداوه رَبَّنا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ أى متعطف على العباد منعم عليهم.

**[ترجمه]«هم درجـات عنـد الله» آن هـا را به دليـل تفـاوتى كه در پـاداش و مجازات دارنـد، به درجات تشبيه نموده است، يا اينكه آنـان داراى درجه هـا هسـتند. «و الله بصـير بمـا يعملون» از كارهـاى ايشـان و درجات آن ها آگاه است و بر اساس آن به ايشان پاداش مى دهـد. «نرفع درجات من نشاء» يعنى در علم و عمل، «و لكل» يعنى از مكلفان، «درجات» يعنى جايگاه هايى بر اساس كارهاى آن ها، «و ما ربك بغافل عما يعملون» تا چيزى از كارها يا پاداش و مجازاتى كه سزاوار آن هستند بر او پوشيده بماند، و به صورت خطاب خوانده شده است.

«نرفع درجـات من نشـاء» بـا علم و حكمت، چنـانكه درجه يوسف را بالا برديم، «و فوق كل ذى علم عليم» با جايگاهى برتر در دانش، و بـا ايـن آيـه اسـتدلال نمـوده كه علم خداونـد متعـال عين ذات اوست. «كيـف فضـلنا» يعنى در دنيـا، «و للآخره أكبر درجات» يعنى تفاوت در آخرت بيشتر است. و در مجمع روايت شـده است: فاصـله ميان بالاترين و پايين ترين درجات بهشـت مانند فاصله ميان آسمان و زمين است. - . مجمع البيان ۶ : ۴۰۷، آيه در سوره إسراء / ۲۱ -

و عياشى از امام صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود: نگو بهشت يكى است، همانا خداوند مى فرمايد: {و پايين تر از آن ها، دو باغ بهشتى ديگر است} - . الرحمن / ۶۳ -

و نگوييـد درجه آن يكى است، همانـا خداونـد مى فرمايـد: {برخى جايگـاه هـاى آن برتر از برخى ديگر است.} مردم تنها در اعمال با يكديگر تفاوت دارند. - . پس از آن در تفسير عياشى ۱ : ۳۸۸ آمده است، و طبرسـى آن را در مجمع البيان ۹ : ۲۱۰ همراه با اضافاتى آورده، و اين سخن كه «درجات بعضها فوق بعض» برگرفته از قرآن است و نص آن نيست. -

و از پيـامبر صـلى الله عليـه و آلـه روايت شـده است: بنـدگان در روز قيـامت تنهـا در درجـات بالاـ مى رونـد و بر اسـاس ميزان خردهايشان به خشنودى پروردگارشان مى رسند.

و در كافى از امام صادق عليه السلام روايت شده: پاداش به ميزان خرد است.

«و لكـل» يعنى از جنيـان و انسـان هـا، «درجات مما عملوا» يعنى جايگاه هايى از كارهاى نيك يا بـدى كه انجام داده انـد، يا به خاطر كارهايى كه انجام داده انـد. گفته شـده: و درجات براى پاداش بيشتر مى آيـد، و در اينجا بر مبناى تغليب آمده است. «و ليوفيهم أعمالهم» يعنى پاداش آن، «و هم لا يظلمون» با كم دادن پاداش يا زياد نمودن عذاب.

«و كنتم أزواجا» یعنی گروه ها، «فأصحاب الميمنه» گفته شده یعنی دست راست، و آن ها کسانی هستند که نامه هایشان را به دست راستشان می دهند، یا از سمت راست به سوی بهشت برده می شوند، یا دارای یمن و برکت برای خویش هستند. «ما أصحاب الميمنه» یعنی آن ها چه کسانی هستند؟ برای ابراز شگفتی از حال آن ها، «و أصحاب المشئمه» و آنان کسانی هستند که نامه هایشان را با دست چپ می گیرند، یا از سمت چپ به سوی آتش برده می شوند، و یا به دلیل گناهانی که انجام داده اند برای خود شومی آورده اند. به همین خاطر خداوند سبحان برای بزرگ نشان دادن عذاب آن ها، از حالشان ابراز تعجب می کند و می فرماید: «ما أصحاب المشئمه» سپس گروه سوم را بیان فرموده و گفته است: «و السابقون السابقون» یعنی سبقت گیرندگان در پیروی از پیامبرانی که پیشوایان هدایت بوده اند، پس آنان در پاداش بزرگ نزد خداوند پیشتاز هستند، یا اینکه کسانی که در فرمانبرداری از خدا پیشتازند، به سوی رحمت او سبقت گرفته اند. یا اینکه دومی برای تأکید بر اولی و خبر می باشد. «أولئك المقربون» یعنی پیشتازان در اطاعت، در بالاترین جایگاه ها به سوی خداوند تقرب می جویند. و درباره سابقون گفته شده آن ها پیشتازان در ایمان هستند، و نیز گفته شده کسانی هستند که در هجرت سبقت گرفته اند، و گفته شده منظور سبقت در نمازهای پنج گانه است، و گفته شده درباره جهاد است، و گفته شده درباره توبه و نیکی هاست، و گفته شده درباره هر چیزی است که خداوند به آن دستور داده است، و این نظر درست تر به نظر می رسد.

و از ابوجعفر علیه السلام روایت شده که فرمود: سابقون چهار تن هستند: فرزند آدم که کشته شد، و سبقت گیرنده از امت موسی که مؤمن آل فرعون بود، و سبقت گیرنده در میان امت عیسی که حبیب نجار بود و سبقت گیرنده در میان امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله که علی بن أبی طالب علیه السلام بود. - . مجمع البیان ۹ : ۲۱۵ -

«ثله من الأولين» یعنی آن ها گروهی از امت های گذشته هستند که تعدادشان بسیار است. «و قليل من الآخرين» از امت محمد صلی الله علیه و آله، چرا که پیشتازان در پاسخگویی به دعوت پیامبر ما اندکند، افزون بر کسانی از امت های گذشته که در پاسخ به دعوت پیامبران پیشی گرفته اند. و گفته شده معنای آن چنین است که گروهی از نخستین های این امت و گروه اندکی نیز از آخرین های آنان، از کسانی که حالشان به حال آن ها نزدیک بوده است. و گفته شده بنا بر معنای اول مخالف با این سخن ایشان نیست که فرمودند: همانا امت من بر دیگر امت ها فزونی گرفته اند، چرا که پیشتازان امت های دیگر می توانند بیش از این امت باشند و پیروان این امت بیش از پیروان سایر امت ها باشند. و نیز این سخن خداوند متعال این نظر را رد نمی کند که درباره اصحاب یمین فرمود: «ثله من الأولين و ثله من الآخرين» چرا که فراوان بودن دو گروه، نفی کننده بیشتر بودن یکی از آن دو نیست. پایان. - . أنوار التنزيل: ۴۲۰ -

«لأصحاب اليمين» یعنی آنچه بیان شد پاداش اصحاب یمین است. «ثله من الأولين و ثله من الآخرين» یعنی گروهی از امت های پیشین و گروهی از مؤمنان این امت؛ و اینجا نیز گفته شده هر دو گروه از این امت هستند.

«فأما إن كان» یعنی شخص در حال جان دادن، «من المقربين» یعنی پیشتازان، «فروح» یعنی آسایش از آن او خواهد بود. و گفته شده هوایی است که روح از آن لذت می برد و اندوه را از او برطرف می کند. «و ريحان» گفته شده: یعنی روزی پاکیزه، و گفته شده: ریحان بوییده شده، از ریحان بهشتی است که به هنگام مرگ آورده و بوییده می شود. و گفته شده: روح به معنای رحمت، و ریحان به هر بزرگی و شرافت گفته می شود. و گفته شده: روح در قبر است و ریحان در بهشت می باشد. «و

جنه نعیم» یعنی دارای نعمت، «فسلام لک من أصحاب الیمین» گفته شده: یعنی آنچه از بهبودی از ترس و سختی ها را که مورد پسند باشد برای آنان خواهی دید. و نیز گفته شده: یعنی ای انسانی که از جمله اصحاب یمین هستی، آسایش و امان از عذاب خداوند بر تو باد، و درود فرشتگان خدا نیز بر تو باد، و گفته شده: معنای آن چنین است که درود آن ها از بهشت بر تو باد، زیرا آن ها در بهشت با تو خواهند بود. بنابراین کلمه: «لک» به معنای برای تو خواهد بود.

«فنزل من حمیم» یعنی غذاها و نوشیدنی هایی که برایشان آماده می شود، آب سوزان جهنم است. «و تصلیه جحیم» یعنی ورود به آتشی بزرگ.

«لا یَسْتَوی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا» -. حدید / ۱۰ -

خداوند سبحان بیان فرموده که انفاق پیش از فتح مکه هنگامی که با جهاد در راه خدا همراه شود، نزد خداوند پاداش بیشتری نسبت به انفاق و جهاد پس از آن دارد. زیرا جنگ پیش از پیروزی در مکه سخت تر بود و نیاز به انفاق و جهاد بیشتر و مهم تر بود. و قسیم «من أنفق» به دلیل روشن بودن آن و دلالت داشتن کلمه پس از آن، حذف شده است. و منظور از فتح، پیروزی در مکه است، چرا که اسلام با آن بزرگی یافت و پیروان آن فراوان شدند و نیاز به جنگ و انفاق کاهش یافت. «من الذین أنفقوا من بعد و قاتلوا» یعنی پس از فتح، «و کلا وعد الله الحسنی» یعنی خداوند به هر یک از انفاق کنندگان وعده پاداش داده که آن هم بهشت است. «و الله بما تعملون خبیر» از ظاهر و باطن آن آگاه است، بنابراین بر اساس آن جزای شما را می دهد.

«یرفع الله الذین آمنوا منکم» -. مجادله / ۱۱ - ابن عباس گفته: یعنی خداوند درجات مؤمنانی را که دارای علم هستند بر کسانی که عالم نیستند، برتری داده است. و گفته شده: معنای آن چنین است که تا خداوند کسانی را از شما که ایمان آوردند به وسیله اطاعت از پیامبر، یک درجه برتری بخشد، و کسانی را که دارای علم هستند به وسیله برتری دانش و پیشینه آن ها در بهشت درجه هایی عطا کند، و گفته شده: در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

«لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرینَ الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ» -. حشر / ۸ -

چرا که کفار مکه آنان را بیرون کرده و اموالشان را گرفتند. «یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً» حال برای توصیف بیرون رانده شدن آن ها و بزرگ نشان دادن آن است، «وَ یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» با جان ها و اموالشان، «أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ» که راستی آن ها در ایمانشان آشکار شد، «وَ الَّذینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإیمانَ» عطف بر مهاجران است و منظور انصار هستند. چرا که آنان در مدینه بودند و در آن ثروت و توانایی داشتند. و گفته شده: یعنی در سرای هجرت و سرای ایمان جای گرفتند، پس مضاف در دومی و مضاف الیه در اولی حذف شده است و لام به جای آن آمده است. یا اینکه در خانه جای گرفتند و ایمان خویش را خالص گرداندند. «من قبلهم» یعنی پیش از هجرت کردن مهاجران، و گفته شده معنای آن چنین است: و کسانی که پیش از آن ها در خانه ها جای گرفتند و ایمان آوردند. -. أنوار التنزیل: ۴۲۷ - «یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ» و برایشان سخت و سنگین نیست. « وَ لا یَجِدُونَ فی صُدُورِهِمْ» یعنی در خودشان، «حاجَه» یعنی چیزی که به آن نیاز باشد، مانند درخواست و دشمنی و حسد و خشم، « ممّا أوتوا» یعنی از چیزهایی که به مهاجران و دیگران داده شد، « وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ» یعنی مهاجران را بر خود مقدم می دارند. «وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ» یعنی نیاز، «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ» تا آنکه در علاقه به مال و ناپسند داشتن انفاق

که بر او غالب می شود، با آن مخالفت کند «فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» که با ستایش زودهنگام و پاداش دیرهنگام گشته اند.

«وَ الَّذینَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ» گفته شده: آنان کسانی هستند که بعداً و پس از نیرومند شدن اسلام هجرت نمودند، یا پیروان آنان در نیکی و آنان مؤمنان پس ازاین دو گروه تا روز قیامت هستند. و به همین دلیل گفته شده این آیه همه مؤمنان را دربرمی گیرد. «یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذینَ سَبَقُونا بِالْإیمانِ» یعنی برای خودشان و کسانی که زودتر از آن ها ایمان آورده اند دعا و طلب بخشش می کنند. «وَ لا تَجْعَلْ فی قُلُوبِنا غِلاًّ لِلَّذینَ آمَنُوا» کینه و ناخالصی و دشمنی، «رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحیمٌ» یعنی نسبت به بندگانت مهربانی و به آن ها نعمت می دهی.

**[ترجمه]

و أقول

إنما أوردناها لدلالتها من جهه الترتیب الذکری علی فضل المهاجرین من الصحابه علی الأنصار و فضلهما علی التابعین لهم بإحسان

**[ترجمه]آن را به دلیل دلالت آن بر بیان برتری مهاجران صحابه بر انصار آوردیم، و نیز برتری آن دو دسته بر کسانی که با نیکی از ایشان پیروی نمودند.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِی الْأَحْوَصِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَضَعَ الْإِیمَانَ عَلَی سَبْعَهِ أَسْهُمٍ عَلَی الْبِرِّ وَ الصِّدْقِ وَ الْیَقِینِ وَ الرِّضَا وَ الْوَفَاءِ وَ الْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِکَ بَیْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِیهِ هَذِهِ السَّبْعَهَ الْأَسْهُمِ فَهُوَ کَامِلٌ مُحْتَمِلٌ وَ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضٍ السَّهْمَیْنِ وَ لِبَعْضٍ الثَّلَاثَهَ حَتَّی انْتَهَوْا إِلَی السَّبْعَهِ ثُمَّ قَالَ لَا تَحْمِلُوا عَلَی صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَیْنِ وَ لَا عَلَی صَاحِبِ السَّهْمَیْنِ ثَلَاثَهً فَتَبْهَظُوهُمْ ثُمَّ قَالَ کَذَلِکَ حَتَّی انْتَهَی إِلَی السَّبْعَهِ(۱).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل ایمان را بر هفت قسمت قرار داد: بر نیکی و راستگویی و یقین و خوشنودی و وفا و علم و بردباری. سپس آن را میان مردم قسمت نمود. پس هر کس که خداوند این هفت قسمت را در وجود او قرار داده است، کامل و در بردارنده ایمان است. و برای برخی مردم یک سهم قرار داده و برای برخی دیگر دو سهم و برای برخی دیگر سه سهم و همین طور تا هفت سهم. سپس حضرت فرمود: بر کسی که یک سهم ایمان را دارد، تکلیف صاحب دو سهم را تحمیل نکنید و بر کسی که دو سهم ایمان را دارد، تکلیف سه سهم را تحمیل نکنید که بار آنان را گران می کنید. سپس فرمود: و همین طور تا برسد به صاحب هفت سهم. - . الکافی ۲ : ۴۲ -

**[ترجمه]

توضیح

البر الإحسـان إلى نفسه و إلى غيره و يطلق غالبـا على الإحسان بالوالـدين و الأقربين و الإخوان من المؤمنين كما ورد من خالص الإيمـان البر بالإخوان و الصـدق هو القول المطـابق للواقع و يطلق أيضـا على مطابقه العمل للقول و الاعتقاد و على فعل القلب و الجوارح المطابقين للقوانين الشرعيه و الموازين العقليه و منه الصديق و هو من حصل له ملكه الصدق فى جميع هذه الأمور و لا

۱- ۱. الكافى ج ۲ ص ۴۲.

يصدر منه خلاف المطلوب عقلا و نقلا كما صرح به المحقق الطوسی ره فی أوصاف الأشراف.

و اليقين الاعتقاد الجازم المطابق للواقع و فی عرف الأخبار هو مرتبه من اليقين يصير سببا لظهور آثاره على الجوارح و يطلق غالبا على ما يتعلق بأمور الآخره و بالقضاء و القدر كما ستعرف و له مراتب أشير إليها فی القرآن العزيز و هی علم اليقين و عين

اليقين و حق اليقين كما قال تعالى لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ (۱) و قال سبحانه وَ تَصْلِيَهُ جَحِيمٍ إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۲) و قالوا الأول مرتبه أرباب الاستدلال كمن لم ير النار و استدل بالدخان عليه و الثانی مرتبه أصحاب المشاهده و العيان كمن رأى النار بعينها بعينه و الثالث مرتبه أرباب اليقين كمن كان فی وسط النار و اتصف بصفاتها و إن لم يصر عينها كالحديده المحماه فی النار فإنك تظنها نارا و ليست بنار و هذا هی التی زلت فيها الأقدام و ضلت العقول و الأحلام و ليس محل تحقيقها هذا المقام.

و الرضا هو اطمئنان النفس بقضاء الله تعالى عند البلاء و الرخاء و عدم الاعتراض عليه سبحانه قولا و فعلا فی شی ء من الأشياء و الوفاء هو العمل بعهود الله تعالى من التكاليف الشرعيه و ما عاهد الله تعالى عليه و ألزم على نفسه من الطاعات و الوفاء ببيعه النبی و الأئمه صلوات الله عليهم و الوفاء بعهود الخلق ما لم تكن فی معصيه و العلم هو معرفه الله و رسوله و حججه و ما أمر به و نهی عنه و علم الشرائع و الأحكام و الحلال و الحرام و الأخلاق و مقدماتها و الحلم هو ملكه حاصله للنفس مانعه لها عن المبادره إلى الانتقام و طلب التسلط و الترفع و الغلبه.

فهو كامل أی فی الإيمان محتمل لشرائطه و أركانه قابل لها كما ينبغی لا تحملوا على صاحب السهم سهمين أی لما كانت القابليات و الاستعدادات متفاوته

ص: ۱۶۰

۱- ۱. التكاثر ۵- ۷.

۲- ۲. الواقعه: ۹۴.

و لم یکلف الله کل امرئ إلا علی قدر قابلیته فلا تحملوا فی العلوم و الأعمال و الأخلاق علی کل امرئ إلا بحسب طاقته و وسعه کما مر إنما یداق الله العباد فی الحساب علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا(۱) نعم للأعلی أن ینقل الأدنی إلی درجته بالتعلیم و التدریج و الرفق حتی یصل إلی درجته إن کان قابلا لذلک کما سیأتی إن شاء الله و علی الأدنی أن یسعی و یتضرع إلی الله تعالی لأن یوفقه للصعود إلی الدرجه العلیا فتبهضوهم فی بعض النسخ بالضاد و فی بعضها بالظاء و هما معجمتان متقاربان معنی قال فی القاموس بهضنی الأمر کمنع و أبهضنی أی فدحنی و بالظاء أکثر و قال بهضه الأمر کمنع غلبه و ثقل علیه و بلغ به مشقه و الراحله أوقرها فأتعبها.

**[ترجمه]«البر» نیکی به خود و دیگران است، و غالبا به نیکی به پدر و مادر و نزدیکان و برادران مؤمن گفته می شود. چنان که گفته شده: از نشانه های ایمان خالص، نیکی به برادران است. و «صدق» گفتار مطابق با واقعیت است، و نیز مطابقت داشتن عمل با گفتار و اعتقاد است، و به کارهای قلب و اعضای بدن که مطابق با قوانین شرعی و موازین عقلی باشد نیز گفته می شود. و «صدیق» از آن گرفته شده است و به کسی گفته می شود که ملکه صدق در همه این کارها در او پدید آمده باشد و کار ناپسندی از نظر عقل و روایت، از او سر نزند. چنان که محقق طوسی در اوصاف الاشراف آن را به روشنی بیان کرده است.

و «الیقین» یعنی اعتقاد محکم و مطابق با واقعیت، و در عرف احادیث به عنوان درجه ای از یقین است که باعث می شود آثار آن در جوارح آشکار گردد. و غالبا بر آنچه به امور آخرت و قضا و قدر مربوط باشد گفته می شود، چنان که خواهی دانست. و درجاتی دارد که در قرآن کریم به آن ها اشاره شده است و عبارت است از: علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین، چنان که خداوند متعال می فرماید: {اگر به علم یقینی آگاهی داشتید، آتش دوزخ را مشاهده می کردید، و سپس به تحقیق با دیده یقین به آن می نگریستید} - . تکاثر / ۵ - ۷ - و نیز خداوند سبحان فرمود: {و ورود به آتش دوزخ، به راستی که این همان حق الیقین است} - . واقعه / ۹۴ - و گفته اند: اولی جایگاه صاحبان استدلال است، مانند کسی که آتش را نمی بیند و با مشاهده دود به وجود آن پی می برد. و دومی درجه مشاهده کنندگان است؛ مانند کسی که خود آتش را با چشم خویش می بیند. و سومی درجه صاحبان یقین است. مانند کسی که در میان آتش است و صفات آن را به خود گرفته است، و مانند آهنی شده که آتش آن را گداخته است، چرا که گمان می کنی آتش است در حالی که آتش نیست. و این همان چیزی است که گام ها از رسیدن به آن ناتوان شده و عقل ها و رؤیاها سرگشته آن هستند. و در اینجا نمی توان آن را بررسی نمود.

و «الرضا» همان اطمینان روح به قضای خداوند متعال به هنگام بلا و آسایش و اعتراض نکردن به او در گفتار و رفتار و در هیچ کار است، و «الوفاء» همان عمل کردن به پیمان های الهی و تکالیف شرعی و چیزهایی است که خداوند آن را عهد نموده و برای خویش واجب نموده است، شامل دستورات و طاعات و وفاداری به بیعت با پیامبر و امامان صلوات الله علیهم، و وفاداری به پیمان های مردم تا زمانی که در آن نافرمانی از خداوند نباشد، و «العلم» همان شناخت خداوند و پیامبرش و حجت های پس از اوست و شناخت چیزهایی که به آن ها دستور داده یا از آن ها نهی فرموده و آگاهی از شریعت و احکام و حلال و حرام و اخلاق و مقدمات آن، و «الحلم» عبارت است از ملکه ای که برای روح پدید می آید و از انتقام جویی و قدرت طلبی و برتری جویی او را منع می کند.

«فهو كامل» یعنی در ایمان، «محتمل» دارنده شرایط و ارکان آن چنان که شایسته است، «لا تحملوا علی صاحب السهم سهمین» یعنی چون توانایی ها و استعدادها متفاوت هستند و خداوند به هر کس تنها به اندازه توانایی او تکلیف فرموده، پس شما نیز در علوم و اعمال و اخلاق هر کس را تنها به اندازه توانایی و وسعش مکلف گردانید. چنان که بیان شد، خداوند بندگان را به میزان عقلی که در دنیا به آنان عطا فرموده مورد بازپرسی قرار می دهد. - . الکافی ۱ : ۱۱ - بله، آن کس که برتر است باید زیردستان خود را، اگر توانایی دارند، با آموزش اندک اندک و با مهربانی به جایگاهی که خود در آن قرار دارد برساند، چنان که ان شاءالله بیان خواهیم کرد. و فرودستان نیز باید تلاش نموده و به سوی خداوند اظهار فروتنی و خواری نمایند تا آنان را برای رسیدن به درجات نهایی یاری و مدد نماید. «فتبهضوهم» در برخی نسخه ها با ضاد و د برخی دیگر با ظاء آمده است. و آن ها هر دو نقطه دار هستند که معنایی نزدیک به هم دارند. در قاموس گفته شده: «بهضنی الأمر» مانند منع است، و «أبهضنی» یعنی مرا مجبور کرد و بیشتر با ظاء می آید. و گفته است: «بهضه الأمر» مانند منع، یعنی بر او چیره شد و بار سنگینی بر او قرار داد و به او دشواری رساند. و «بهض الراحله» یعنی آن را سنگین کرده و او را خسته کرد.

**[ترجمه]

«۲»

کا، [الکافی] عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی جَمِیعاً عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ أَبِی الْیَقْظَانِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ الضَّحَّاکِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا سَرَّاجٍ وَ کَانَ خَادِماً لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: بَعَثَنِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَاجَةٍ وَ هُوَ بِالْحِیرَةِ أَنَا وَ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِیهِ قَالَ فَانْطَلَقْنَا فِیهَا ثُمَّ رَجَعْنَا مُغْتَمِّینَ (۲) قَالَ وَ کَانَ فِرَاشِی فِی الْحَائِرِ الَّذِی کُنَّا فِیهِ نُزُولًا فَجِئْتُ وَ أَنَا بِحَالٍ فَرَمَیْتُ بِنَفْسِی فَبَیْنَا أَنَا کَذَلِکَ إِذَا أَنَا بِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَدْ أَقْبَلَ قَالَ فَقَالَ قَدْ أَتَیْنَاکَ أَوْ قَالَ جِئْنَاکَ فَاسْتَوَیْتُ جَالِساً وَ جَلَسَ عَلَی صَدْرِ فِرَاشِی فَسَأَلَنِی عَمَّا بَعَثَنِی لَهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ جَرَی ذِکْرُ قَوْمٍ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّا نَبْرَأُ مِنْهُمْ أَنَّهُمْ لَا یَقُولُونَ مَا نَقُولُ فَقَالَ یَتَوَلَّوْنَا وَ لَا یَقُولُونَ مَا تَقُولُونَ تَبْرَءُونَ مِنْهُمْ؟

۱- ۱. الکافی ج ۱ ص ۱۱، کتاب العقل و الجهل تحت الرقم ۷.

۲- ۲. معتمین خ ل، و قوله« مغتمین» اسم مفعول من باب الافعال، و أصله من الغتم و هو شده الحرّ الذی یکاد یأخذ بالنفس، و المغتوم: الذی یجد الحرّ و هو جائع، و عباره التاج: المغتوم الذی لفحه الحر. و هذا المعنی هو المناسب لما بعده: فجئت و أنا بحال فرمیت بنفسی. و أمّا إذا رجع و هو معتم من الدخول فی العتمه، فان وقت العتمه وقت البرد و هبوب الاریاح فلا يناسب ما بعده.

قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَهُوَ ذَا عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ فَيَنْبَغِی لَنَا أَنْ نَبْرَأَ مِنْکَمْ قَالَ قُلْتُ لَا جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ وَ هُوَ ذَا عِنْدَ اللَّهِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا أَ فَتَرَاهُ اطَّرَحَنَا قَالَ قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا نَفْعَلُ قَالَ فَتَوَلَّوْهُمْ وَ لَا تَبْرَءُوا مِنْهُمْ إِنَّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَهُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ أَرْبَعَهُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَمْسَهُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سِتَّهُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَبْعَهُ أَسْهُمٍ فَلَا يَنْبَغِی أَنْ يُحْمَلَ صَاحِبُ السَّهْمِ عَلَی مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ وَ لَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ عَلَی مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الثَّلَاثَهِ وَ لَا صَاحِبُ الثَّلَاثَهِ عَلَی مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الْأَرْبَعَهِ وَ لَا صَاحِبُ الْأَرْبَعَهِ عَلَی مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الْخَمْسَهِ وَ لَا صَاحِبُ الْخَمْسَهِ عَلَی مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السِّتَّهِ وَ لَا صَاحِبُ السِّتَّهِ عَلَی مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّبْعَهِ وَ سَأَضْرِبُ لَکَ مَثَلًا إِنَّ رَجُلًا كَانَ لَهُ جَارٌ وَ كَانَ نَصْرَانِيّاً فَدَعَاهُ إِلَی الْإِسْلَامِ وَ زَيَّنَهُ لَهُ فَأَجَابَهُ فَأَتَاهُ سُحَيْراً فَقَرَعَ عَلَيْهِ الْبَابَ فَقَالَ لَهُ مَنْ هَذَا قَالَ أَنَا فُلَانٌ قَالَ وَ مَا حَاجَتُکَ قَالَ تَوَضَّأْ وَ الْبَسْ ثَوْبَيْکَ وَ مُرَّ بِنَا إِلَی الصَّلَاهِ قَالَ فَتَوَضَّأَ وَ لَبِسَ ثَوْبَيْهِ وَ خَرَجَ مَعَهُ قَالَ فَصَلَّيَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ صَلَّيَا الْفَجْرَ ثُمَّ مَكَثَا حَتَّی أَصْبَحَا فَقَامَ الَّذِی كَانَ نَصْرَانِيّاً يُرِيدُ مَنْزِلَهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَيْنَ تَذْهَبُ النَّهَارُ قَصِيرٌ وَ الَّذِی بَيْنَکَ وَ بَيْنَ الظُّهْرِ قَلِيلٌ قَالَ فَجَلَسَ مَعَهُ إِلَی صَلَاهِ الظُّهْرِ(۱) ثُمَّ قَالَ وَ مَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ قَلِيلٌ فَاحْتَبَسَهُ حَتَّی صَلَّی الْعَصْرَ قَالَ ثُمَّ قَامَ وَ أَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَی مَنْزِلِهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا آخِرُ النَّهَارِ وَ أَقَلُّ مِنْ أَوَّلِهِ فَاحْتَبَسَهُ حَتَّی صَلَّی الْمَغْرِبَ ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَی مَنْزِلِهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّمَا بَقِيَتْ صَلَاهٌ وَاحِدَهٌ قَالَ فَمَكَثَ حَتَّی صَلَّی الْعِشَاءَ الْآخِرَهَ ثُمَّ تَفَرَّقَا فَلَمَّا كَانَ سحيرا [سُحَيْرٌ] غَدَا عَلَيْهِ فَضَرَبَ عَلَيْهِ الْبَابَ فَقَالَ مَنْ هَذَا فَقَالَ أَنَا فُلَانٌ قَالَ وَ مَا حَاجَتُکَ قَالَ تَوَضَّأْ وَ الْبَسْ ثَوْبَيْکَ وَ اخْرُجْ بِنَا فَصَلِّ قَالَ اطْلُبْ لِهَذَا الدِّينِ مَنْ هُوَ أَفْرَغُ مِنِّی وَ أَنَا إِنْسَانٌ مِسْكِينٌ وَ عَلَيَّ عِيَالٌ فَقَالَ:

۱- ۱. الی أن صلی الظهر خ ل، كما فی المصدر.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَدْخَلَهُ فِی شَیْ ءٍ أَخْرَجَهُ مِنْهُ أَوْ قَالَ أَدْخَلَهُ فِی مِثْلِ ذِهِ وَ أَخْرَجَهُ مِنْ مِثْلِ هَذَا(۱).

**[ترجمه]الکافی: سراج که غلام امام صادق علیه السلام بود گوید: آن زمان که امام صادق علیه السلام در حیره بود، من و تعدادی از غلامان را به دنبال کاری فرستاد. او گوید: ما در پی آن کار به راه افتادیم وسپس غروب هنگام بازگشتیم. و بستر من در باغی بود که فرود آمده بودیم. من که ضعف داشتم، آمده و خود را انداختم. در همین حال بودم که امام صادق علیه السلام به سوی من آمد و فرمود: ما نزد تو آمدیم. من راست نشستم و حضرت بر بالای بسترم نشست و درباره کاری که مرا به دنبال آن فرستاده بود، پرسید و من نیز ماجرا را برایشان تعریف نمودم. و حضرت خداوند را سپاس گفت. سپس سخن از مردمی به میان آمد. و من گفتم: فدایت گردم، ما از آنان بیزاری می جوییم. زیرا آنان به عقاید ما اعتقادی ندارند. حضرت فرمود: با آنکه آنان ما را دوست می دارند، به خاطر اینکه به عقاید شما اعتقادی ندارند، از آنان بیزار هستید؟ گفتم: آری. فرمود: و در نزد ما چیزی است که در نزد شما نیست آیا شایسته است که از شما بیزاری بجوییم؟ گفتم: نه، فدایت گردم. فرمود: در نزد خداوند چیزی است که در نزد ما نیست، آیا خداوند ما را رها کرده است؟ گفتم: نه، به خدا سوگند. فدایت گردم، ما چه کنیم؟ فرمود: با آنان دوستی نمایید و از آنان بیزاری مجویید برخی از مسلمانان یک سهم [از ایمان] را دارند و برخی دیگر دو سهم و برخی هم سه سهم و برخی هم چهار سهم و عده ای هم پنج سهم و برخی هم شش سهم و برخی دیگر هفت سهم دارند. و شایسته نیست که بر صاحب یک سهم تکلیف دو صاحب دو سهم تحمیل شود. و بر صاحب دو سهم تکلیف صاحب سه سهم و نیز بر صاحب سه سهم تکلیفی که برای صاحب چهار سهم است و بر صاحب چهار سهم تکلیفی که برای صاحب پنج سهم است و بر صاحب پنج سهم تکلیف صاحب شش سهم و برای صاحب شش سهم تکلیف صاحب هفت سهم تحمیل گردد. برایت مثالی می زنم. مردی همسایه نصرانی داشت و او را به اسلام فراخواند و اسلام را برایش نیک جلوه داد و او پذیرفت. مرد سحرگاه نزد همسایه رفت و در را کوبید. پرسید کیست؟ گفت: فلانی هستم. گفت: حاجتت چیست؟ گفت: وضو بگیر و لباس هایت را بپوش تا با هم برای نماز برویم. او لباس هایش را پوشید و همراه او بیرون شد. آن دو به نماز مشغول شدند و تا توانستند نماز خواندند و بعد هم نماز صبح را به جای آوردند. سپس اندکی درنگ کردند تا صبح شد. آن که نصرانی بود، برخاست تا به خانه اش رود. ولی آن مرد به او گفت: به کجا می روی؟ روز کوتاه است و چیزی تا ظهر نمانده است. پس آن شخص همراه او نشست تا اینکه نماز ظهر را نیز به جای آورد. سپس مرد گفت: فاصله ظهر و عصر کم است و او را نگه داشت تا اینکه نماز عصر را نیز به جای آورد. سپس آن شخص برخاست و آهنگ منزل نمود. ولی مرد گفت: اکنون پایان روز است و آنچه که مدتی کمتر از آغاز آن باقی مانده است. و او را نگه داشت تا اینکه نماز مغرب را نیز به جای آورد. سپس آن شخص خواست به منزل خود برود. ولی آن مرد گفت: تنها یک نماز باقی مانده است. و او صبر نمود تا نماز عشاء را که آخرین نماز بود، به جای آورد. و آن دو از هم جدا شدند. چون صبح شد، مرد نزد او رفت و در را کوبید. او گفت: کیست؟ گفت: من فلانی هستم. گفت: حاجتت چیست؟ گفت: وضو بگیر و لباس هایت را بپوش و همراه ما بیا و نماز بخوان. گفت: برای این دین کسی را بجوی که از من بیکارتر باشد. من انسان فقیر و عیالوار هستم. امام صادق علیه السلام فرمود: او را در اسلام وارد نمود و از آن خارج ساخت. و یا فرمود: او را در چنین اعمال طاقت فرسایی داخل نمود و از چنین دین راستین خارج ساخت. -. الکافی ۲ : ۴۳ - ۴۴ -

**[ترجمه]

بيان

الحيره بالكسر بلد كان قرب الكوفه و أنا تأكيد للضمير المنصوب في بعثني و تأكيد المنصوب و المجرور بالمرفوع جائز و جماعه عطف على الضمير أو الواو بمعنى مع معتمين الظاهر أنه بالعين المهمله على بناء الإفعال و التفعيل في القاموس العتمه محركه ثلث الليل الأول بعد غيبوبه الشفق أو وقت صلاه العشاء الآخره و أعتم و عتم سار فيها أو أورد و أصدر فيها و ظلمه

الليل و رجوع الإبل من المرعى بعد ما تمسى انتهى (٢) أي رجعنا داخلين في وقت العتمه و في أكثر النسخ بالغين المعجمه من الغم (٣) و كأنه تصحيف و ربما يقرأ مغتنمين من الغنيمه و هو تحريف.

و الحائر المكان المطمئن و البستان و أنا بحال أي بحال سوء من الضعف و الكلال إنهم لا يقولون ما نقول أي من مراتب فضائل الأئمه عليهم السلام و كمالاتهم و مراتب معرفه الله تعالى و دقائق مسائل القضاء و القدر و أمثال ذلك مما يختلف تكاليف العباد فيها بحسب أفهامهم و استعداداتهم لا في أصل المسائل الأصوليه أو المراد اختلافهم في المسائل الفروعيه و الأول أظهر و أما حمله على أدعيه الصلاه و غيرها من المستحبات كما قيل فهو في غايه البعد و إن كان يوافقه التمثيل المذكور في آخر الخبر.

يتولونا و لا يقولون إلى آخره استفهام على الإنكار فهو ذا عندنا أي من المعارف و العلوم و الأخلاق و الأعمال ما ليس عندكم فينبغي لنا على الاستفهام اطرحنا أي عن الإيمان و الثواب أو عن درجه الاعتبار.

قوله ما نفعل لما فهم من كلامه عليه السلام نفي التبري تردد في أنه هل

١- ١. الكافي ج ٢ ص ٤٣ و ٤٤.

٢- ٢. القاموس ج ٤: ١٤٧.

٣- ٣. بل من الغتم كما عرفت.

يلزمه التولى أو عدم ارتكاب شى ء من الأمرين فإن نفى أحدهما لا يستلزم ثبوت الآخر.

أن يحمل صاحب السهم على ما عليه صاحب السهمين أى يقاس حاله بحاله و يتوقع منه ما يتوقع من الثانى من الفهم و المعرفه و العمل و زينه له أى حسن الإسلام فى نظره فأتاه سحيرا و هو تصغير و هو سدس آخر الليل أو ساعه آخر الليل و قيل قبيل الصبح و التصغير لبيان أنه كان قريبا من الصبح أو بعيدا منه و مر بنا أى معنا و خرج معه أى إلى المسجد ما شاء الله أى كثيرا حتى أصبحا أى دخلا فى الصباح و المراد الإسفار و انتشار ضوء النهار و ظهور الحمره فى الأفق قال فى المفردات الصبح و الصباح أول النهار و هو وقت ما أحمر الأفق بحاجب الشمس قوله و أقل من أوله أى مما انتظرت بعد الفجر لصلاه الظهر أدخله فى شى ء أى من الإسلام صار سببا لخروجه من الإسلام رأسا أو المراد بالشى ء الكفر أى أدخله بجهله فى الكفر الذى أخرجه منه أو قال أدخله فى مثل هذا أى العمل الشديد و أخرجه من مثل هذا أى هذا الدين القويم

**[ترجمه]«الحيره» با كسره شهرى در نزديكى كوفه بوده است، و «أنا» تأكيد براى ضمير منصوب در «بعثنى» مى باشد و كاربرد مرفوع براى تأكيد بر منصوب و مجرور جايز است. و «جماعه» عطف بر ضمير يا واو به معناى همراه است، «معتمين» به نظر مى رسد با عين و بدون نقطه، در باب افعال و تفعيل باشد، در قاموس آمده: «العتمه» بدون ساكن، به معناى يک سوم آغاز شب و پس از از بين رفتن شفق است، يا هنگام نماز عشا مى باشد. و «أعتم و عتم» يعنى در آن هنگام روانه شد، يا در آن وقت وارد شد و بيرون رفت، و به معناى تاريكى شب و بازگشت شتران از چراگاه پس از گذشتن شب است، پايان. - . قاموس ۴ : ۱۴۷ - يعنى در حالى كه شبانگاه فرارسيده بود، بازگشتيم. و در بيشتر نسخه ها با غين نقطه دار و از ريشه «الغم» آمده است. گويا غلط نوشته شده باشد. و شايد هم «مغتنمين» از ريشه الغنيمه خوانده شود كه تحريف است.

و «الحائر» مكان آرامش دهنده و باغ و بوستان است، و «أنا بحال» يعنى از ناتوانى و خستگى بدحال شده بودم، «إنهم لا يقولون ما نقول» يعنى درباره برترى و كمالات امامان عليهم السلام و درجات شناخت خداوند متعال و نكته هاى مسائل قضا و قدر و مانند آن از امورى كه تكليف بندگان درباره آن ها براساس فهم و توانايى هايشان متفاوت مى باشد، و درباره اصل مسائل اصولى نيست. يا منظور اختلاف آنان در مسائل مربوط به فروع دين است، و اولى درست تر به نظر مى رسد. اما برداشت آن درباره دعاهاى نماز و مستحبات ديگر، چنان كه گفته شده، بسيار بعيد است، هر چند مثالى كه در پايان حديث بيان شده آن را تأييد كند.

«يتولونا و لا يقولون» تا پايان آن استفهام انكارى است، «فهو ذا عندنا» يعنى آنچه از دانش ها و معارف و اخلاق و اعمال، «ما ليس عندكم فينبغى لنا» براى پرسش است، «اطرحنا» يعنى از ايمان و پاداش، يا از درجه اعتبار.

اين سخن كه: «ما نفعل» از آنچه از كلام امام عليه السلام نفى تبرى را برداشت كرد، اين شک برايش به وجود آمد كه آيا بايد تولى داشته باشد يا اينكه هيچ يک از دو كار را نبايد انجام دهد، چرا كه نفى يكى از آن دو ثابت بودن ديگرى را نتيجه نمى دهد.

«أن يحمل صاحب السهم على ما عليه صاحب السهمين» يعنى حال آن ها را با يكديگر مقايسه كرد، و انتظارى را كه در فهم و معرفت و عمل از دومى مى رود از او نيز داشت، و «زينه له» يعنى اسلام را برايش زيبا جلوه داد، «فأتاه سحيرا» و آن براى

کوچک نشان دادن است، و به معنای یک ششم پایان شب یا آخرین ساعت از شب است. و گفته شده مانند صبح است، و برای نشان دادن اینکه به صبح نزدیک یا از آن دور است، کوچک شمرده شده است. و «مر بنا» یعنی همراه ما، و «خرج معه» یعنی به سوی مسجد، «ما شاء الله» یعنی بسیار زیاد، «حتی أصبحا» یعنی صبح نمودند، و منظور روشن شدن و پراکنده شدن روشنایی روز و آشکار شدن سرخی افق است. در مفردات آمده: «الصبح و الصباح» آغاز روز است و آن هنگامی است که افق کناره خورشید سرخ رنگ می شود. این سخن که «و أقل من أوله» یعنی پس از نماز صبح که منتظر رسیدن وقت نماز ظهر می شوی. «أدخله فی شیء» یعنی از اسلام، باعث خارج شدن کامل او از اسلام شد، یا منظور از «شیء» کفر است، یعنی با نادانی خود او را دوباره به کفری برگرداند که پیش از این در آن قرار داشت، «أو قال أدخله فی مثل هذا» یعنی این کار سخت، «و أخرجه من مثل هذا» یعنی این دین استوار.

**[ترجمه]

«۳»

کا، [الکافی] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبَانٍ عَنْ شِهَابٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ کَیْفَ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی هَذَا الْخَلْقَ لَمْ یَلُمْ أَحَدٌ أَحَداً فَقُلْتُ أَصْلَحَکَ اللَّهُ وَ کَیْفَ ذَلِکَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ أَجْزَاءً بَلَغَ بِهَا تِسْعَةً وَ أَرْبَعِینَ جُزْءاً ثُمَّ جَعَلَ الْأَجْزَاءَ أَعْشَاراً فَجَعَلَ الْجُزْءَ عَشَرَةَ أَعْشَارٍ ثُمَّ قَسَمَهُ بَیْنَ الْخَلْقِ فَجَعَلَ فِی رَجُلٍ عُشْرَ جُزْءٍ وَ فِی آخَرَ عُشْرَیْ جُزْءٍ حَتَّی بَلَغَ بِهِ جُزْءاً تَامّاً وَ فِی آخَرَ جُزْءاً وَ عُشْرَ جُزْءٍ وَ فِی آخَرَ جُزْءاً وَ عُشْرَیْ جُزْءٍ وَ فِی آخَرَ جُزْءاً وَ ثَلَاثَةَ أَعْشَارِ جُزْءٍ حَتَّی بَلَغَ بِهِ جُزْءَیْنِ تَامَّیْنِ ثُمَّ بِحِسَابِ ذَلِکَ حَتَّی بَلَغَ بِأَرْفَعِهِمْ تِسْعَةً وَ أَرْبَعِینَ جُزْءاً فَمَنْ لَمْ یُجْعَلْ فِیهِ إِلَّا عُشْرُ جُزْءٍ لَمْ یَقْدِرْ عَلَی أَنْ یَکُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْعُشْرَیْنِ وَ کَذَلِکَ صَاحِبُ الْعُشْرَیْنِ لَا یَکُونُ مِثْلَ صَاحِبِ الثَّلَاثَةِ الْأَعْشَارِ وَ کَذَلِکَ مَنْ تَمَّ لَهُ جُزْءٌ لَا یَقْدِرُ عَلَی أَنْ یَکُونَ مِثْلَ صَاحِبِ الْجُزْءَیْنِ وَ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ هَذَا الْخَلْقَ عَلَی هَذَا

ص: ۱۶۴

لَمْ يَلُمْ أَحَدٌ أَحَداً(۱).

**[ترجمه]الکافی: شهاب گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: اگر مردم می دانستند که خداوند چگونه این مردم را آفریده است، هیچ کسی دیگری را ملامت نمی کرد. گفتم: خداوند شما را به اصلاح فرماید، آن چگونه است؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی اجزایی را آفرید که تا چهل و نه جزء رسید. و هر جزء را به ده قسمت تقسیم نمود. و سپس آن را میان آفریدگان قسمت کرد. پس در یکی یک دهم جزء و در دیگری دو دهم جزء قرار داد و همین طور تا برسد به یک جزء کامل. و در دیگری یک جزء و یک دهم جزء و در دیگری یک جزء و دو دهم جزء و در دیگری یک جزء و سه دهم جزء تا برسد به دو جزء کامل. و به همین ترتیب تا اینکه به والاترین آن ها چهل و نه جزء برسد. پس کسی که خداوند در وجود او یک دهم جزء قرار داده است، نمی تواند همچون کسی باشد که صاحب دو دهم جزء است. و همین طور صاحب دو دهم جزء نمی تواند همچون صاحب سه دهم جزء باشد. و همین طور کسی که صاحب دو جزء کامل است، نمی تمواند همچون صاحب دو جزء کامل باشد. و اگر مردم می دانستند که خداوند بندگان را بر این منوال آفریده است، هیچ کس دیگری را سرزنش نمی کرد. - . الکافی ۲ : ۴۴ -

**[ترجمه]

بیان

لم یلم أحد أحدا أی فی عدم فهم الدقائق و القصور عن بعض المعارف أو فی عدم اکتساب الفضائل و الأخلاق الحسنه و ترک الإتیان بالنوافل و المستحبات و إلا فکیف یستقیم عدم الملامه علی ترک الفرائض و الواجبات و فعل الکبائر و المحرمات و قد مر أن الله تعالی لا یکلف الناس إلا بقدر وسعهم و لیسوا بمجبورین فی فعل المعاصی و لا فی ترک الواجبات لکن یمکن أن لا یکون فی وسع بعضهم معرفه دقائق الأمور و غوامض الأسرار فلم یکلفوا بها و کذا عن تحصیل بعض مراتب الإخلاص و الیقین و غیرها من المکارم فلیسوا بملومین بترکها فالتکالیف بالنسبه إلی العباد مختلفه بحسب اختلاف قابلیاتهم و استعداداتهم و لا یستحق من لم یکن قابلا لمرتبه من المراتب المذکوره أن یلام لم لا تفهم هذا المعنی و لم لا تفعل الصلاه کما کان أمیر المؤمنین علیه السلام یفعله مثلا و هکذا.

قوله علیه السلام بلغ بها کأنه جعل کل جزء من السهام السبعه المتقدمه سبعه قوله علیه السلام فجعل الجزء عشره أعشار کأن هذا للتأکید و التوضیح و دفع توهم أن المراد جعل کل جزء عشرا من مرتبه فوقه فیصیر المجموع أربعمائه و تسعین عشرا حتی بلغ به الباء للتعدیه و الضمیر راجع إلی الإیمان أو إلی الرجل المطلق المفهوم من رجل لا إلی الرجل المذکور و لا إلی آخر لاختلال المعنی و هذا أظهر لقوله حتی بلغ بأرفعهم إلا عشر جزء أی من القابلیه أو قابلیه عشر جزء من الإیمان و هکذا فی البواقی.

**[ترجمه]«لم یلم أحد أحدا» یعنی در نفهمیدن نکته ها، و کوتاهی از رسیدن به برخی معارف، یا در دست نیافتن به فضائل و اخلاق شایسته و ترک نافله ها و مستحبات، در غیر این صورت سرزنش نکردن برای ترک فرائض و واجبات و انجام گناهان کبیره و حرام چطور درست باشد؟ در حالی که پیش تر بیان شد که خداوند متعال مردم را به اندازه توانایی شان مکلف می گرداند و آن ها مجبور به انجام گناهان و ترک واجبات نیستند. اما ممکن است شناخت و آگاهی از نکته های موجود در

مسائل و اسرار پیچیده در حد توانایی برخی از آن ها نباشد و به همین دلیل تکلیف انجام آن را ندارند. و رسیدن به برخی درجات اخلاص و یقین و شایستگی های مانند آن نیز چنین است. بنابراین برای ترک آن سرزنش نمی شوند. پس تکالیف نسبت به بندگان بر اساس اختلاف قابلیت ها و توانایی های آنان متفاوت است و کسی که یکی از این جایگاه های یادشده را ندارد، نباید سرزنش شود که چرا متوجه این معنا نمی شود. و برای مثال چرا نماز را آن گونه که امیرمؤمنان علیه السلام می خواندند نمی خواند و مانند آن.

سخن امام علیه السلام که: «بلغ بها» گویا ایشان هر یک از اجزای هفت گانه ای را که بیان فرمود، هفت جزء می داند. سخن امام علیه السلام که: «فجعل الجزء عشره أعشار » به نظر می رسد برای تأکید و توضیح آمده است، و برای برطرف نمودن این گمان که هر جزء را یک دهم از مرتبه پیشین آن قرار داده که مجموع آن ها چهارصد و نود عشر شود. «حتی بلغ به» باء برای تعدیه است، و ضمیر به ایمان بازمی گردد، یا به «رجل» مطلق که از رجل فهمیده می شود، نه به مردی که نام برده شد، و نه به هیچ شخص دیگر. چرا که معنای آن به هم می ریزد و این درست تر به نظر می رسد، چرا که پس از آن می فرماید: تا اینکه به بالاترین آنان برسد. «إلا عشر جزء» یعنی در توانایی ها، یا توانایی ده جزء از ایمان، و در سایرین همچنین آمده است.

**[ترجمه]

«۴»

کا، [الکافی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ الْخَزَّازِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْقَرَاطِیسِیِّ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا عَبْدَ الْعَزِیزِ إِنَّ الْإِیمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَهِ السُّلَّمِ یُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاهً بَعْدَ مِرْقَاهٍ فَلَا یَقُولَنَّ صَاحِبُ الِاثْنَیْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتَ عَلَی شَیْ ءٍ حَتَّی یَنْتَهِیَ إِلَی الْعَاشِرَهِ فَلَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَکَ فَیُسْقِطَکَ مَنْ هُوَ فَوْقَکَ

ص: ۱۶۵

۱- ۱. الکافی ج ۲: ۴۴.

وَ إِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْکَ بِدَرَجِهٍ فَارْفَعْهُ إِلَيْکَ بِرِفْقٍ وَ لَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَکْسِرَهُ فَإِنَّ مَنْ کَسَرَ مُؤْمِناً فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ (۱).

**[ترجمه]الکافی: عبدالعزيز قراطيسی گويد: امام صادق عليه السلام به من فرمود: ای عبدالعزيز، ايمان دارای ده مرتبه است که همچون نردبانی پله پله از آن بالاـ می رونـد. پس نبايـد آن کس که در مرتبه دوم است به کسی که در مرتبه اول است بگويـد که تو هيـچ نـداری. و همين طور تا برسد به دهمين. و کسی را که پايين تر از خودت است را ساقط نکن که آن کس که بالاتر از تو است، تو را ساقط می کند. و هرگاه کسی را که يک درجه از تو پايين تر است، ديدی، او را به آرامی به سوی خود بالا ببر. و فراتر از توانش بر او تحميل نکن که او را می شکنی. زيرا هر کس مؤمنی را بشکند، بايد او را التيام بخشد. - . کافی ۲ : ۴۴ - ۴۵ -

**[ترجمه]

«۵»

ل، [الخصال] عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ عَنْ أَبِی عُثْمَانَ (۲): مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّ فِيهِ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْوَاحِدِ لِصَاحِبِ الِاثْنَيْنِ وَ زَادَ فِی آخِرِهِ وَ کَانَ الْمِقْدَادُ فِی الثَّامِنَهِ وَ أَبُو ذَرٍّ فِی التَّاسِعَهِ وَ سَلْمَانُ فِی الْعَاشِرَهِ(۳).

**[ترجمه]خصال: از ابن وليد از احمد بن ادريس از اشعری از أبوعبد الله رازی از أبوعثمان مانند آن روايت شده است، جز اينکه در آن آمده: «و کسی که يک جزء دارد به آن کس که دو جزء دارد نگويد...» و در پايان آن نيز اضافه شده: «مقداد در مرتبه هشتم بود و ابوذر در جايگاه نهم و سلمان در دهمين درجه قرار داشت.» - . خصال ۲ : ۵۹ -

**[ترجمه]

بيان

القراطيسی بائع القراطيس عشر درجات کأنه عليه السلام عد کل تسعه و أربعين جزءا من السابق درجه أو هذه الدرجات لبعض مراتب الإيمان لا لکلها و قيل يجوز أن يراد بالإيمان هنا التصديق أو الکامل المرکب منه و من العمل يصعد على بناء المجهول و منه نائب مناب الفاعل و قيل من بمعنی فی و الضمير راجع إلی السلم و المرقاه بالفتح و الکسر اسم مکان أو آله و هی الدرجه و فی المصباح المرقی و المرتقی موضع الرقی و المرقاه مثله و يجوز فيها فتح الميم على أنه موضع الارتقاء و يجوز الکسر تشبيها باسم الآله کالمطهره و أنکر أبو عبيد الکسر انتهی و هی منصوبه على الظرفيه للمکان.

لست على شی ء أی من الإيمان أو الکمال و الظاهر ما فی الکافی و على ما فی الخصال المعنی أنه إذا سمع ممن هو فوقه فی المعرفه شيئا لا يصل إليه عقله لا يقدح فيه و لا يکفره فلا تسقط أی من الإيمان أو من درجه الاعتبار من هو دونک أی أسفل منک بدرجه أو أکثر.

فارفعه إليک فإن قلت کيف يرفعه إليه مع أنه لا يطيقه کما مر فی الخبر السابق قلت يمکن أن تکون الدرجات المذکوره فی

الخبر السابق درجات القابليات و الاستعدادات و لذا نسبها إلى أصل الخلق

ص: ۱۶۶

۱- ۱. الکافی ج ۲: ۴۴ و ۴۵.

۲- ۲. هو حسن بن علیّ بن أبی عثمان المعروف بسجاده غال، یروی عنه أبو عبد اللّه الرازیّ و هو الحسین بن عبید اللّه بن سهل فی حال استقامته.

۳- ۳. الخصال ج ۲: ۵۹.

و الدرجات المذكوره فی هذا الخبر درجات الفعليه و التحقق فيمكن أن يكون رجلان فی درجه واحده من القابليه فسعی أحدهما و حصل ما كان قابلا له و الآخر لم يسع و بقی فی درجه أسفل منه فلو كلفه أن يفهم دفعه ما فهمه فی أزمنه متطاوله يعسر الأمر عليه بل يصير سببا لضلالته و حيرته فينبغی أن يرفق به و يكمله تدريجا حتی يبلغ إلی تلك الدرجه كما أن الكاتب الجيد الخط إذا كلف أميا لم يكتب قط أن يكتب مثله فی يوم أو شهر أو سنه لكان تكليفا لما لا يطاق بل يجب أن يرقيه تدريجا حتی يصل إلی مرتبته و كذا فی المراتب العقليه من لم يحصل شيئا منها لا يمكن إفهامه دفعه جميع المسائل الغامضه و لو ألقيت إليه لتحير بل لم يطق فهمها و ضل عن السبيل و المعلم الأديب الكامل يرقيه أولا من البديهيات إلی أوائل النظريات و منها إلی أوساطها و منها إلی غوامضها فلا ينكسر و لا يتحير.

و يمكن أن تحمل القدره المذكوره فی الخبر السابق علی الوسع أی الإمكان بسهوله فلا ينافی المذكور فی هذا الخبر و لكن الأول أظهر و ربما يجاب بأنه لما لم يكن معلوما لصاحب الدرجه العليا عدم قابليه صاحب الدرجه السفلی بل ربما يظن أنه قابل للترقی فهو مأمور بهذا رجاء لتحقق مظنونه و لا يخفی ما فيه.

فتكسره أی تكسر إيمانه و تضله لأنه يرفع يده عما هو فيه و لا يصل إلی الدرجه الأخری فيتحير فی دينه أو يكلفه من الطاعات ما لا يطيقها فيسوء ظنه بما كان يعمله فيتركهما جميعا كما مر فی الباب السابق فعليه جبره أی يجب عليه جبره و ربما لا ينجبر و يلزمه إصلاح ما أفسد من إيمانه و ربما لم يصلح.

**[ترجمه]«القراطيسی» يعنی فروشنده كاغذها، «عشر درجات» گويا امام عليه السلام همه چهل و نه جزء در روايت قبلی را يك درجه به شمار آورده، يا اينكه اين درجات برای برخی از مراتب ايمان است نه برای همه آن. و گفته شده: می توان ايمان را در اينجا به معنای تصديق دانست. يا چيز كامل تری كه دربردارنده تصديق و عمل است. «يصعد» در صيغه مجهول است، و «منه» جايگزين برای فاعل است. و گفته شده: «من» به معنای در می باشد. و ضمير به «السلم» بازمی گردد. و «المرقاه» با فتحه و كسره اسم مكان يا آلت است و به معنای درجه می باشد. و در مصباح آمده: «المرقی و المرتقی» يعنی جايگاه بالارفتن، و «المرقاه» مانند آن است، و می توان ميم آن را فتحه داد چرا كه جايگاه بالا رفتن می باشد. و می توان برای شباهت به اسم آلت، آن را با كسره خواند، مانند «المطهره» و ابوعبيد كسره را نپسنديده است. پايان. و آن به دليل ظرف مكان بودن، منصوب است.

«لست علی شی ء» يعنی از ايمان و كمال، و آنچه در الكافی آمده درست تر به نظر می رسد. و براساس آنچه در خصال است، به اين معنی است كه اگر از كسی كه در مرتبه بالاتری از معرفت نسبت به او قرار دارد چيزی شنيد كه از درك آن عاجز بود، آن را بی اعتبار ندانند و انكار نكنند. «فلا تسقط» يعنی در ايمان، يا از درجه اعتبار، «من هو دونك» يعنی يك درجه يا بيشتر پايين تر از تو قرار دارد.

«فارفعه إليك» پس اگر بگويی با وجود ناتوان بودن او چگونه او را بالا آورد، چنان كه در حديث قبل بيان شد، می گوييم: ممكن است درجاتی كه در حديث گذشته بيان شد، درجات قابليت ها و استعدادها باشد، و به همين دليل آن ها را به اصل آفرينش نسبت داده است، و درجاتی كه در اين حديث بيان شد درجات فعلی و تحقق يافته باشد. بنابراين ممكن است دو نفر در درجه يكسانی از توانايی باشند اما يكی از آن دو تلاش كرده و به آنچه توانايی اش را داشته برسد و ديگری كوششی

انجام نداده و در درجه پایین تر از او باقی بماند. و اگر به یکباره از او بخواهد که آنچه را خود او با گذشت زمان های طولانی درک کرده بفهمد، کار بر او دشوار شده و بلکه باعث گمراهی او می شود. پس باید با او مهربانی کند و اندک اندک او را کامل گرداند تا اینکه او را به آن درجه برساند. همچنان که اگر نویسنده خوش نویس هنگامی که برای فرد بی سوادی که تاکنون چیزی ننوشته تکلیف قرار می دهد که در یک روز یا یک ماه یا یک سال مانند او بنویسد، تکلیف به چیزی نموده که از توانایی او خارج است. بلکه بایستی به تدریج او را بالا ببرد تا اینکه او را به جایگاه خود برساند. و درباره مراتب عقلی نیز چنین است؛ کسی که به هیچ یک از آن ها نرسیده نمی تواند به یکباره همه مسائل پیچیده را بفهمد و اگر با آن ها رو به رو شود، سرگردان شده و نمی تواند آن را درک کند و گمراه می گردد. و آموزگار ورزیده و کامل، در آغاز او را از بدیهیات به ابتدای نظریات می رساند و سپس از آنجا به میانه آن و از آنجا نیز به مسائل پیچیده رهنمون می شود، به این ترتیب او ناامید نشده و سرگردان نمی شود .

و ممکن است قدرت یادشده در حدیث گذشته را به معنای وسع دانست، یعنی امکانی که به آسانی فراهم باشد. پس آنچه را در این حدیث آمده نفی نمی کند. اما اولی درست تر به نظر می رسد. و ممکن است این پاسخ داده شود که چون عدم توانایی کسی که در درجه پایین است برای آن کس که در درجه بالاتر است معلوم نیست، بلکه او گمان می کند توانایی پیشرفت را دارد، به خاطر این امید بایستی تلاش خود را برای بالا بردن او انجام دهد. و اشکال آن پوشیده نیست.

«فتکسره» یعنی ایمان او را شکسته و او را گمراه می نماید. چرا که از آنچه به آن اعتقاد داشته نیز دست برمی دارد و به درجه دیگری نیز نمی رسد. بنابراین در دین خود گمراه می شود. یا دستوراتی را که توانایی انجام آن را ندارد بر عهده اش قرار می دهد و او را نسبت به آنچه تاکنون انجام می داده بدگمان ساخته و همه آن را ترک می کند. چنانکه در باب گذشته بیان شد. «فعلیه جبره» یعنی باید او را جبران کند، و چه بسیار است که دیگر نمی توان او را بازگرداند. و لازم است آنچه را نابود کرده بازسازی کند، هرچند این بازسازی انجام نگردد.

**[ترجمه]

«۶»

کا، [الکافی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ سَدِیرٍ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی مَنَازِلَ مِنْهُمْ عَلَی وَاحِدَهٍ وَ مِنْهُمْ عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ مِنْهُمْ عَلَی ثَلَاثٍ وَ مِنْهُمْ عَلَی أَرْبَعٍ وَ مِنْهُمْ عَلَی خَمْسٍ وَ مِنْهُمْ عَلَی سِتٍّ وَ مِنْهُمْ عَلَی سَبْعٍ فَلَوْ ذَهَبْتَ تَحْمِلُ عَلَی صَاحِبِ الْوَاحِدَهِ ثِنْتَیْنِ لَمْ یَقْوَ وَ عَلَی صَاحِبِ الثِّنْتَیْنِ ثَلَاثاً لَمْ یَقْوَ وَ عَلَی صَاحِبِ الثَّلَاثِ أَرْبَعاً لَمْ یَقْوَ

وَ عَلَى صَاحِبِ الْأَرْبَعِ خَمْساً لَمْ يَقْوَ وَ عَلَى صَاحِبِ الْخَمْسِ سِتّاً لَمْ يَقْوَ وَ عَلَى صَاحِبِ السِّتِّ سَبْعاً لَمْ يَقْوَ وَ عَلَى هَذِهِ الدَّرَجَاتِ (۱).

**[ترجمه]الکافی: سدیر گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: مؤمنان درجات متفاوتی دارند. برخی یک درجه و برخی دیگر دو درجه و برخی هم سه درجه و برخی دیگر چهار درجه و برخی پنج درجه و برخی شش درجه و برخی هفت درجه دارند. اگر بر صاحب یک درجه، دو درجه را تحمیل کنی، توان آن ندارد. و صاحب سه درجه توان چهار درجه را ندارد. و صاحب چهار درجه توان پنج درجه را ندارد و صاحب پنج درجه توان شش درجه را ندارد. و صاحب شش درجه توان هفت درجه را ندارد. و همینطور درجات متفاوت است. - . الکافی ۲ : ۴۵ -

**[ترجمه]

توضیح

المراد بالمنازل الدرجات قوله علیه السلام علی هذه الدرجات کأن المعنی و علی هذا القیاس الدرجات التی تنقسم هذه المنازل إلیها فإن کلا منها ینقسم إلی سبعین درجه کما مر فی الخبر الأول و قیل أی بقیه الدرجات إلی العشر المذکور فی الخبر الثانی أو المراد بالدرجات المنازل أی علی هذا الوجه الذی ذکرنا تنقسم الدرجات فیکون تأکیدا و الأول أظهر.

**[ترجمه]منظور از منازل، درجات است. سخن امام علیه السلام که: «علی هذه الدرجات» گویا به این معناست که: بر این اساس، درجاتی که این منازل به آن ها تقسیم می شود، همانا هر یک از آن ها به هفتاد درجه تقسیم می شود. چنان که در حدیث اول بیان شد. و گفته شده: یعنی بقیه درجات به ده تایی که در حدیث دوم بیان شد. یا منظور از درجات، منازل است. یعنی درجات بر این اساس که بیان کردیم تقسیم می شود. پس برای تأکید می باشد. و اولی درست تر به نظر می رسد.

**[ترجمه]

«۷»

کا، [الکافی] عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ سَیَابَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا أَنْتُمْ وَ الْبَرَاءَهَ یَبْرَأُ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ إِنَّ الْمُؤْمِنِینَ بَعْضُهُمْ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ وَ بَعْضُهُمْ أَکْثَرُ صَلَاهً مِنْ بَعْضٍ وَ بَعْضُهُمْ أَنْفَذُ بَصِیرَهً مِنْ بَعْضٍ وَ هِیَ الدَّرَجَاتُ (۲).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شما را با بیزاری جستن چکار است که برخی از شما از برخی دیگر بیزاری می جویند. برخی از مؤمنین از برخی دیگر برتر هستند و برخی از برخی دیگر بیشتر نماز می خوانند و برخی از برخی دیگر بیناتر هستند و این همان درجات است. - . الکافی ۲ : ۴۵ -

**[ترجمه]

«۸»

لی، [الأمالی للصدوق] عَنِ الْهَمْدَانِیِّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ نَضْرِ بْنِ عَلِیٍّ الْجَهْضَمِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ وَ أَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَ أَدَّی زَکَاهَ مَالِهِ وَ خَزَنَ لِسَانَهُ وَ کَفَّ غَضَبَهُ وَ اسْتَغْفَرَ لِذَنْبِهِ وَ أَدَّی النَّصِیحَهَ لِأَهْلِ بَیْتِ رَسُولِهِ فَقَدِ اسْتَکْمَلَ حَقَائِقَ الْإِیمَانِ وَ أَبْوَابُ الْجَنَّهِ مُفَتَّحَهٌ لَهُ (۳).

**[ترجمه]امالی صدوق: امام صادق از پدرانش علیهم السلام نقل فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس وضوی خویش را نیکو گرداند و نماز خود را نیکو بخواند و زکات مال خود را بپردازد و زبان خود را نگاه دارد و خشم خود را فروخورد و از گناهان خود استغفار نماید و برای اهل بیت پیامبر خدا خیرخواهی را کامل به انجام رساند، به راستی حقیقت ایمان را کامل گردانیده و درهای بهشت به روی او باز است. - . أمالی صدوق: ۲۰۰ -

**[ترجمه]

«۹»

ل، [الخصال] ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَذَکَرْتُ لَهُ شَیْئاً مِنْ أَمْرِ الشِّیعَهِ وَ مِنْ أَقَاوِیلِهِمْ فَقَالَ یَا عَبْدَ الْعَزِیزِ الْإِیمَانُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَهِ السُّلَّمِ لَهُ عَشْرُ مَرَاقِیَ وَ تَرْتَقِی مِنْهُ مِرْقَاهً بَعْدَ مِرْقَاهٍ فَلَا یَقُولَنَّ صَاحِبُ الْوَاحِدَهِ لِصَاحِبِ الثَّانِیَهِ لَسْتَ عَلَی شَیْ ءٍ وَ لَا یَقُولَنَّ صَاحِبُ الثَّانِیَهِ لِصَاحِبِ الثَّالِثَهِ لَسْتَ عَلَی شَیْ ءٍ حَتَّی انْتَهَی إِلَی الْعَاشِرَهِ ثُمَّ قَالَ:

۱- ۱. الکافی ج ۲: ۴۵.

۲- ۲. المصدر ج ۲ ص ۴۵.

۳- ۳. أمالی الصدوق: ۲۰۰.

وَ كَانَ سَلْمَانُ فِی الْعَاشِرَهِ وَ أَبُو ذَرٍّ فِی التَّاسِعَهِ وَ الْمِقْدَادُ فِی الثَّامِنَهِ یَا عَبْدَ الْعَزِیزِ لَا تُسْقِطْ مَنْ هُوَ دُونَکَ فَیُسْقِطَکَ مَنْ هُوَ فَوْقَکَ وَ إِذَا رَأَیْتَ الَّذِی هُوَ دُونَکَ فَقَدَرْتَ أَنْ تَرْفَعَهُ إِلَی دَرَجَتِکَ رَفْعاً رَفِیقاً فَافْعَلْ وَ لَا تَحْمِلَنَّ عَلَیْهِ مَا لَا یُطِیقُهُ فَتَکْسِرَهُ فَإِنَّهُ مَنْ کَسَرَ مُؤْمِناً فَعَلَیْهِ جَبْرُهُ لِأَنَّکَ إِذَا ذَهَبْتَ تَحْمِلُ الْفَصِیلَ حَمْلَ الْبَازِلِ فَسَخْتَهُ (۱).

**[ترجمه]خصال: عبد العزیز می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و یکی از امور شیعه و گفته های آنان را بیان کردم. امام فرمود: ای عبدالعزیز، ایمان دارای ده درجه است، مانند نردبانی که ده پله دارد. باید پله پله از آن بالا رفت. و کسی که دارای یک درجه است نباید به آنکه دو درجه دارد بگوید تو چیزی نداری، و نیز کسی که دارای دو درجه است نباید به آنکه درجه دوم است بگوید: تو چیزی نداری، تا اینکه به مرحله دهم رسید. سپس فرمود: و سلمان در درجه دهم بود، و ابوذر درجه نهم و مقداد در مرتبه هشتم قرار داشت. ای عبدالعزیز، آن کس را که پایین تر از تو قرار دارد پایین نینداز، چرا که آن کس که بالاتر از تو قرار دارد تو را به زیر می افکند. پس اگر کسی را دیدی که پایین تر از تو قرار دارد و می توانی با مهربانی او را تا درجه خودت بالا بیاوری، این کار را انجام بده و کاری را که بر انجام آن توانایی ندارد بر عهده اش قرار نده که شکست می خورد. پس همانا هر کس باعث شکست مؤمنی شود باید او را جبران کند. چرا که اگر بخواهی شتر نه ساله را بر دوش بچه شتری که تازه از مادرش جدا شده قرار دهی، پشت او را خواهی شکست. - . خصال ۲ : ۶۰ -

**[ترجمه]

بیان

الفصیل ولد الناقه إذا فصل عن أمه و البازل اسم البعیر إذا طلع نابه و ذلک فی تاسع سنیه و الفسخ النقض.

**[ترجمه]«الفصیل» بچه شتر در هنگامی است که از مادرش جدا می شود، و «البازل» نام شتری است که دندان نیش او آشکار شده باشد و این در سن نه سالگی او می باشد. و «الفسخ» یعنی بریدن.

**[ترجمه]

«۱۰»

ل، [الخصال] ابْنُ إِدْرِیسَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ یَرْفَعُهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ عَلَی سَبْعِ دَرَجَاتٍ صَاحِبُ دَرَجَهٍ مِنْهُمْ فِی مَزِیدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُخْرِجُهُ ذَلِکَ الْمَزِیدُ مِنْ دَرَجَتِهِ إِلَی دَرَجَهِ غَیْرِهِ وَ مِنْهُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ وَ مِنْهُمُ النُّجَبَاءُ وَ مِنْهُمُ الْمُمْتَحَنَهُ وَ مِنْهُمُ النُّجَدَاءُ وَ مِنْهُمْ أَهْلُ الصَّبْرِ وَ مِنْهُمْ أَهْلُ التَّقْوَی وَ مِنْهُمْ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ(۲).

**[ترجمه]خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنان هفت درجه هستند. کسی که یک درجه از آن را دارد از سوی خداوند عز و جل دارای فزونی است و آن فزونی او را از درجه اش به درجه دیگری نمی رساند. در میان آن ها گواهان خداوند بر بندگان هستند، و برخی از آنان پاک سرشتان و برخی آزموده ها و برخی دیگر شجاعان و برخی اهل صبر و برخی از آنان اهل تقوا و کسانی نیز اهل آمرزش هستند. - . خصال ۲ : ۷ -

**[ترجمه]

«۱۱»

ل، [الخصال] عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ أَبِي الْأَحْوَصِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ عِنْدَنَا أَقْوَاماً يَقُولُونَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ يُفَضِّلُونَهُ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ لَيْسَ يَصِفُونَ مَا نَصِفُ مِنْ فَضْلِكُمْ أَ نَتَوَلَّاهُمْ فَقَالَ لِي نَعَمْ فِي الْجُمْلَةِ أَ لَيْسَ عِنْدَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَا لَيْسَ لَنَا وَ عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ وَ عِنْدَكُمْ مَا لَيْسَ عِنْدَ غَيْرِكُمْ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَضَعَ الْإِسْلَامَ عَلَى سَبْعَةِ أَسْهُمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَ الصِّدْقِ وَ الْيَقِينِ وَ الرِّضَا وَ الْوَفَاءِ وَ الْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِكَ بَيْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِيهِ هَذِهِ السَّبْعَةَ الْأَسْهُمِ فَهُوَ كَامِلُ الْإِيمَانِ مُحْتَمِلٌ ثُمَّ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضٍ السَّهْمَيْنِ وَ لِبَعْضٍ الثَّلَاثَةَ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضٍ الْأَرْبَعَةَ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضٍ الْخَمْسَةَ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضٍ السِّتَّةَ الْأَسْهُمِ وَ لِبَعْضٍ السَّبْعَةَ الْأَسْهُمِ.

۱- ۱. الخصال ج ۲: ۶۰.

۲- ۲. الخصال ج ۲: ۷.

فَلَا تَحْمِلُوا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَيْنِ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ السَّهْمَيْنِ ثَلَاثَهَ أَسْهُمٍ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ الثَّلَاثَهِ أَرْبَعَهَ أَسْهُمٍ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ الْأَرْبَعَهِ خَمْسَهَ أَسْهُمٍ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ الْخَمْسَهِ سِتَّهَ أَسْهُمٍ وَ لَا عَلَى صَاحِبِ السِّتَّهِ سَبْعَهَ أَسْهُمٍ فَتُثَقِّلُوهُمْ وَ تُنَفِّرُوهُمْ وَ لَكِنْ تَرَفَّقُوا بِهِمْ وَ سَهِّلُوا لَهُمُ الْمَدْخَلَ وَ سَأَضْرِبُ لَكَ مَثَلًا تَعْتَبِرُ بِهِ إِنَّهُ كَانَ رَجُلٌ مُسْلِمٌ وَ كَانَ لَهُ جَارٌ كَافِرٌ وَ كَانَ الْكَافِرُ يَرْفُقُ الْمُؤْمِنَ فَأَحَبَّ الْمُؤْمِنُ لِلْكَافِرِ الْإِسْلَامَ وَ لَمْ يَزَلْ يُزَيِّنُ لَهُ الْإِسْلَامَ وَ يُحَبِّبُهُ إِلَى الْكَافِرِ حَتَّى أَسْلَمَ فَغَدَا عَلَيْهِ الْمُؤْمِنُ فَاسْتَخْرَجَهُ مِنْ مَنْزِلِهِ فَذَهَبَ بِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ لِيُصَلِّيَ مَعَهُ الْفَجْرَ فِي جَمَاعَهٍ فَلَمَّا صَلَّى قَالَ لَهُ لَوْ قَعَدْنَا نَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَقَعَدَ مَعَهُ فَقَالَ لَوْ تَعَلَّمْتَ الْقُرْآنَ إِلَى أَنْ تَزُولَ الشَّمْسُ وَ صُمْتَ الْيَوْمَ كَانَ أَفْضَلَ فَقَعَدَ مَعَهُ وَ صَامَ حَتَّى صَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ فَقَالَ لَوْ صَبَرْتَ حَتَّى تُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَهَ كَانَ أَفْضَلَ فَقَعَدَ مَعَهُ حَتَّى صَلَّى الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَهَ ثُمَّ نَهَضَا وَ قَدْ بَلَغَ مَجْهُودَهُ وَ حَمَلَ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ غَدَا عَلَيْهِ وَ هُوَ يُرِيدُ بِهِ مِثْلَ مَا صَنَعَ بِالْأَمْسِ فَدَقَّ عَلَيْهِ بَابَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ اخْرُجْ حَتَّى نَذْهَبَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَجَابَ أَنِ انْصَرِفْ عَنِّي فَإِنَّ هَذَا دِينٌ شَدِيدٌ لَا أُطِيقُهُ فَلَا تَخْرَقُوا بِهِمْ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَهَ بَنِي أُمَيَّهَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَ الْعَسْفِ وَ الْجَوْرِ وَ أَنَّ إِمَامَتَنَا بِالرِّفْقِ وَ التَّأَلُّفِ وَ الْوَقَارِ وَ التَّقِيَّهِ وَ حُسْنِ الْخِلْطَهِ وَ الْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ فَرَغِّبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَ فِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ (۱).

**[ترجمه]خصال: عمار بن ابی احوص می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در میان ما مردمانی هستند که درباره امیرمؤمنان علیه السلام چیزهایی می گویند و ایشان را بر همه مردم برتری داده و به آنچه را ما درباره برتری شما می گوییم اعتقاد ندارند. آیا با ایشان دوستی کنیم. فرمود: بله، آیا چنین نیست که خداوند چیزهایی دارد که پیامبرش آن ها را ندارد، و نیز نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نزد خداوند چیزهایی است که ما آن ها را نداریم و ما نیز چیزهایی داریم که شما ندارید و شا نیز چیزهایی دارید که دیگران ندارند؟ همانا خداوند تبارک و تعالی اسلام را هفت جزء قرار داده است، که عبارتند از: صبر و صدق و یقین و رضا و وفا و علم و حلم، سپس آن ها را میان مردم تقسیم نمود. پس هر کس که همه این هفت جزء به او داده شده باشد ایمان او کامل است. سپس به برخی از مردم یک سهم و به برخی دیگر دو سهم داد و به برخی سه سهم و برای برخی دیگر چهار سهم و برای گروهی پنج سهم قرار داد و به برخی شش سهم عطا کرد و به برخی نیز هفت سهم را بخشید. پس بر دوش کسی که دارای یک سهم است دو سهم قرار ندهید و کسی را که دو سهم دارد مجبور به سه سهم نکنید و به کسی که سه سهم دارد چهار سهم محول نکنید و کسی که چهار سهم دارد مجبور به داشتن پنج سهم نکنید و نیز به کسی که پنج سهم دارد، شش سهم را اجبار نکنید و آن کس را که شش سهم دارد، هفت سهم بر عهده اش مگذارید که بارشان را سنگین کرده و آنان را دور می کنید. بلکه با آنان مهربانی کنید و راه را برایشان آسان و هموار سازید. برای شما مثالی می زنم که از آن پند بگیرید. مردی مسلمان همسایه کافری داشت که آن همسایه کافر به مرد مسلمان مهربانی می نمود و مسلمان دوست داشت او را از کفر به اسلام بیاورد. بنابراین همواره اسلام را برایش زیبا جلوه می داد و آن را برای مرد کافر دوست داشتنی می کرد تا اینکه او اسلام آورد. فردای آن روز مسلمان نزد همسایه تازه مسلمان خود رفت تا برای نماز صبح او را با خود به مسجد ببرد. هنگامی که نماز را به جا آوردند به او گفت: با من بنشین تا به هنگام طلوع خورشید، ذکر خداوند را بگوییم. تازه مسلمان همراه او نشست. سپس به او گفت: تا هنگام ظهر قرآن را بیاموز و روزه امروز نیز بسیار بافضیلت است، پس همراه او نشست و روزه گرفت تا اینکه نماز ظهر و عصر را نیز خواندند. سپس به او گفت: اگر صبر کنی تا نماز مغرب و عشا را نیز بخوانی بسیار نیکوست. پس همراه او نشست تا اینکه نماز مغرب و عشا را نیز خواندند و پس از آن برخاستند. در حالی که همه تلاش خود را کرده بود و کاری را که خارج از توانایی او بود بر دوشش قرار داده بود. فردای آن روز برای

انجام کارهای روز گذشته به سراغ تازه مسلمان رفت و در خانه اش را زد و به او گفت: بیا تا به مسجد برویم. او پاسخ داد: از من دست بردار که توانایی این دین سخت را ندارم. پس بر آنان سخت گیری نکنید. آیا نمی دانی که حکومت بنی امیه با شمشیر و زور و ستم بود و امامت ما همراه با نرمی و مهربانی وقار و تقیه و معاشرت نیکو و ورع و کوشش است. پس مردم را به آیین خود و آنچه در آن هستید تشویق کنید. -. خصال ۲ : ۸ -

**[ترجمه]

بیان

الخرق بالضم و بالتحريك ضد الرفق و أن لا يحسن الرجل العمل و التصرف في الأمور ذكره الفيروزآبادي.

**[ترجمه]«الخرق» با ضمه و حرکت، مخالف رفق است، به این معنا که انسان کارها را نیکو انجام ندهد و در کارها دخالت کند. فیروزآبادی آن را بیان نموده است.

**[ترجمه]

«۱۲»

ل، [الخصال]: فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام يَا عَلِيُّ سَبْعَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ مُفَتَّحَةٌ لَهُ مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ وَ أَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَ كَفَّ غَضَبَهُ وَ سَجَنَ لِسَانَهُ وَ اسْتَغْفَرَ لِذَنْبِهِ وَ أَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ (۲).

۱- ۱. الخصال ج ۲: ۸.

۲- ۲. الخصال ج ۲: ۴ راجع الرقم ۸ في ص ۱۶۸.

**[ترجمه]خصال: در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده: ای علی، هر کس هفت چیز را داشته باشد حقیقت ایمان را کامل نموده است و درهای بهشت برایش گشوده است: هر کس وضویش را نیکو سازد و نمازش را نیکو به جا آورد و زکات مالش را بپردازد و خشم خود را فروخورد و زبان خود را نگاه دارد و از گناهان خویش طلب آمرزش کند و برای اهل بیت پیامبر خدا خیرخواهی داشته باشد. - . خصال ۲ : ۴ -

**[ترجمه]

«۱۳»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ کَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ(۱) فَقَالَ هُمْ الْأَئِمَّةُ وَ اللَّهِ یَا عَمَّارُ دَرَجاتٌ لِلْمُؤْمِنِینَ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِمُوَالاتِهِمْ وَ بِمَعْرِفَتِهِمْ إِیَّانَا یُضَاعِفُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِینَ حَسَنَاتِهِمْ وَ یَرْفَعُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَی وَ أَمَّا قَوْلُهُ یَا عَمَّارُ کَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ إِلَی قَوْلِهِ الْمَصِیرُ فَهُمْ وَ اللَّهِ الَّذِینَ جَحَدُوا حَقَّ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه وَ حَقَّ الْأَئِمَّةِ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ فَبَاءُوا لِذَلِکَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ.

وَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ ذَکَرَ قَوْلَ اللَّهِ هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ الدَّرَجَةُ مَا بَیْنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: عمار بن مروان گفت: از امام صادق علیه السلام درباره این فرموده خداوند پرسیدم: {آیا آن کس که از خشنودی خداوند پیروی نموده است مانند کسی است که به خشم خدا بازگشته؟ و جایگاه او جهنم است و بدترین مکانی برای بازگشت است} - . آل عمران / ۱۶۲ - پس فرمود: منظور از «هم» امامان هستند، به خدا سوگند ای عمار، «درجات» برای مؤمنان «در نزد خداوند است» و با دوستی آن ها و شناخت آن ها از ما خداوند نیکی های مؤمنان را برایشان دو برابر می نماید و درجات بلندشان را بالاتر می برد. اما فرموده خداوند که {مانند کسی است که به خشم خداوند بازگشته} تا این جای آیه «المصیر» پس به خدا سوگند آنان کسانی هستند که حق علی بن أبی طالب علیه السلام و حق امامان ما اهل بیت را نادیده گرفته و انکار نمودند. پس به همین دلیل به سوی خشم خداوند بازمی گردند .

و از امام رضا علیه السلام روایت شده که آیه «هم درجات عند الله» را بیان کرده و فرمود: درجه ای به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است - . تفسیر عیاشی ۱ : ۲۰۵ - .

**[ترجمه]

«۱۴»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِی عَمْرٍو الزُّبَیْرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: بِالزِّیَادَةِ فِی الْإِیمَانِ تَفَاضَلَ الْمُؤْمِنُونَ بِالدَّرَجَاتِ عِنْدَ اللَّهِ قُلْتُ وَ إِنَّ لِلْإِیمَانِ دَرَجَاتٍ وَ مَنَازِلَ یَتَفَاضَلُ بِهَا الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ صِفْ لِی ذَلِکَ رَحِمَکَ اللَّهُ حَتَّی أَفْهَمَهُ قَالَ مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِیَاءَهُ بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ فَقَالَ تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ علی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ (۳) الْآیَةَ وَ قَالَ وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلی بَعْضٍ (۴) وَ قَالَ انْظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةُ أَکْبَرُ

دَرَجاتٍ (۵) وَ قَالَ هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ (۶) فَهَذَا ذِكْرُ دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ وَ مَنَازِلِهِ عِنْدَ اللَّهِ (۷).

ص: ۱۷۱

۱- ۱. آل عمران: ۱۶۲ و ما بعدها ذيلها.

۲- ۲. تفسير العيّاشيّ ج ۱: ۲۰۵.

۳- ۳. البقره: ۲۵۳.

۴- ۴. أسرى: ۵۵.

۵- ۵. أسرى: ۲۱.

۶- ۶. آل عمران: ۱۶۳.

۷- ۷. تفسير العيّاشيّ ج ۱ ص ۱۳۵، و هى قطعه من الحديث الذى مر تحت الرقم ۶ من الباب ۳۰ ص ۲۸.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابوعمرو زبیری از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: درجات مؤمنان در نزد خداوند، با فزونی در ایمان تفاوت پیدا کرده است. پرسیدم: آیا ایمان درجات و جایگاه هایی دارد که مؤمنان را نزد خداوند متفاوت قرار می دهد؟ فرمود: بله، عرض کردم: خداوند شما را رحمت کند، آن را برایم بازگو کنید تا درک کنم. فرمود: آنچه خداوند برخی از دوستان خود را به وسیله آن بر برخی دیگر برتری داد و فرمود: {آن فرستادگان که برخی را بر برخی دیگر برتری دادیم، از میان آن ها کسانی هستند که خداوند با ایشان سخن گفت و برخی را بر بعضی دیگر درجاتی بالا برد} - . بقره / ۲۵۳ -

تا پایان آیه، و فرمود: {و همانا برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم} - . إسراء / ۵۵ - و فرمود: {بنگر چگونه برخی را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم، و همانا درجات آخرت بزرگ تر است} - . إسراء / ۲۱ -

و فرمود: {آن ها درجه هایی نزد خداوند هستند} - . آل عمران / ۱۶۳ - و این ها بیان درجات ایمان و جایگاه های آن نزد خداوند است. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۱۳۵ -

**[ترجمه]

«۱۵»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَا نَقُولُ درجه [الدَّرَجَهُ] وَاحِدَهٌ إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِنَّمَا تَفَاضَلَ الْقَوْمُ بِالْأَعْمَالِ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام که فرمود: نگویید تنها یک درجه وجود دارد، به راستی که خداوند می فرماید: {درجاتی که بعضی از آن ها بالاتر از برخی دیگر هستند.} و مردم تنها با اعمال خود برتری میابند. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۸۸ -

**[ترجمه]

«۱۶»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ کَثِیرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: یَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ شِیعَتُنَا وَ اللَّهِ لَا یُتِیحُهُمُ الذُّنُوبُ وَ الْخَطَایَا هُمْ صَفْوَهُ اللَّهِ الَّذِینَ اخْتَارَهُمْ لِدِینِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ما عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای عبد الرحمن، به خدا سوگند فرصت گناه و خطا به شیعیان ما را داده نمی شود. آن ها برگزیدگان خدا هستند که برای دینش انتخاب نموده و این معنای فرموده اوست که: {بر نیکوکاران راهی برای مؤاخذه نیست.} - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۰۵، و آیه در سوره ی توبه / ۹۱ -

**[ترجمه]

«۱۷»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَیْنِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ (۳) أَ یُثِیبُهُمْ عَلَیْهِ قَالَ نَعَمْ وَ فِی رِوَایَةٍ أُخْرَی عَنْهُ یُثَابُونَ عَلَیْهِ قَالَ نَعَمْ (۴).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: داود بن حصین می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم: {و در میان اعراب کسانی هستند که به خدا و روز قیامت ایمان دارند و آنچه را انفاق می کنند مایه نزدیک شدن به خدا می دانند} - . توبه / ۹۹ - آیا آن ها برای این کار به آن ها پاداش می دهند؟ فرمود: بله. و در روایت دیگری از ایشان پرسیده شد: آیا پاداش آن ها داده می شود؟ فرمود: بله. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۱۰۵ -

**[ترجمه]

«۱۸»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِی عَمْرٍو الزُّبَیْرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَّقَ بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ کَمَا سُبِّقَ بَیْنَ الْخَیْلِ یَوْمَ الرِّهَانِ قُلْتُ أَخْبِرْنِی عَمَّا نَدَبَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنَ الِاسْتِبَاقِ إِلَی الْإِیمَانِ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ سابِقُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُها کَعَرْضِ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ (۵) وَ قَالَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ وَ قَالَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ فَبَدَأَ بِالْمُهَاجِرِینَ عَلَی دَرَجَةِ سَبْقِهِمْ ثُمَّ ثَنَّی بِالْأَنْصَارِ ثُمَّ ثَلَّثَ بِالتَّابِعِینَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ فَوَضَعَ کُلَّ قَوْمٍ عَلَی دَرَجَاتِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ عِنْدَهُ (۶).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: زبیری می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند میان مؤمنان مسابقه قرار داده است، چنان که در روز مسابقه بین اسب ها مسابقه قرار داده است. پرسیدم: به من بگویید خداوند برای پیشی گرفتن مؤمن به سوی ایمان چه پاداشی قرار داده است؟ فرمود: سخن خداوند که می فرماید: {و به سوی آمرزشی از جانب پروردگارتان پیشی بگیرید، و به سوی بهشتی که پهنای آن مانند گستره آسمان ها و زمین است، برای کسانی آماده شده که به خدا و فرستادگان او ایمان آوردند} - . آل عمران / ۱۳۳ - و فرمود: {پیشتازانی که سبقت گرفتند، آنان همان مقربان هستند} و فرمود: {پیشتازانی از مهاجران و انصار که آغازکننده بودند، و کسانی که با نیکی از ایشان پیروی نمودند، خدا از آنان خشنود است و آن ها نیز از خداوند راضی هستند} پس به دلیل سابقه مهاجران، از ایشان شروع نموده و انصار را در مرتبه دوم قرار داد و پیروان آنان را در نیکی، در مرتبه سوم قرار داد. پس درجات و جایگاه آنان را نزد خود قرار داد. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۰۵ -

**[ترجمه]

«۱۹»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ الْکَرْخِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ

۱- ۱. تفسير العيّاشىّ ج ۱ ص ۳۸۸، و قد مر فى أول الباب ص ۱۵۵.

۲- ۲. تفسير العيّاشىّ ج ۲: ۱۰۵، و الآيه فى براءه: ۹۱.

۳- ۳. براءه: ۹۹.

۴- ۴. تفسير العيّاشىّ ج ۱ ص ۱۰۵.

۵- ۵. قد مرت الإشاره الى مواضيع الآيات، راجع ص ۲۸ و ۲۹ فيما سبق.

۶- ۶. تفسير العيّاشىّ ج ۲: ۱۰۵.

إِلَی خَیْثَمَهَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: فِی قَوْلِ اللَّهِ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللَّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ وَ عَسَی مِنَ اللَّهِ وَاجِبٌ وَ إِنَّمَا نَزَلَتْ فِی شِیعَتِنَا الْمُؤْمِنِینَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام درباره آیه {عملی شایسته و کار بد دیگری را در هم آمیختند، شاید خداوند توبه آن ها را بپذیرد»} فرمود: و «عسی» از جانب خداوند به معنای واجب بودن است، و فقط درباره شیعیان مؤمن ما نازل شده است. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۰۵، در مصدر، «شیعتنا المذنبین» دارد، و آیه در سوره توبه / ۱۰۲ -

**[ترجمه]

«۲۰»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ رَفَعَهُ إِلَی الشَّیْخِ: فِی قَوْلِهِ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً قَالَ قَوْمٌ اجْتَرَحُوا ذُنُوباً مِثْلَ قَتْلِ حَمْزَهَ وَ جَعْفَرٍ الطَّیَّارِ ثُمَّ تَابُوا ثُمَّ قَالَ وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً لَمْ یُوَفَّقْ لِلتَّوْبَهِ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ لَا یَقْطَعُ طَمَعَ الْعِبَادِ فِیهِ وَ رَجَاءَهُمْ مِنْهُ وَ قَالَ هُوَ أَوْ غَیْرُهُ إِنَّ عَسَی مِنَ اللَّهِ وَاجِبٌ (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: احمد بن محمد بن ابونصر که سند روایت را به شیخ رسانده است: درباره فرموده خداوند: {برخی کارهای نیک را با اعمال زشت دیگری آمیخته اند} گفت: کسانی که مرتکب گناهانی مانند کشتن حمزه و جعفر طیار شدند و سپس توبه نمودند. پس گفت: و هر کس مؤمنی را به قتل برساند خداوند توفیق توبه را به او نمی دهد جز اینکه خداوند طمع بندگان و امیدشان را از او قطع نمی کند، و او یا دیگران گفته اند: «عسی» درباره خداوند معنای واجب بودن می دهد. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۰۶ -

**[ترجمه]

«۲۱»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ زُرَارَهَ وَ حُمْرَانَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ: الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ قَوْمٌ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً(۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: از یکی از صادقین علیهما السلام نقل است که فرمود: کسی که به گناه خود اعتراف می کند، گروهی از مردم هستند که به گناهان خود اعتراف کردند {برخی اعمال شایسته را با کارهای ناپسند دیگری درآمیختند.} - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۰۶ -

**[ترجمه]

«۲۲»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سَعِیدٍ سَلْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَاعْرِضْ عَلَیْهِ کَلَامِی وَ قُلْ لَهُ إِنِّی أَتَوَلَّاکُمْ وَ أَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّکُمْ وَ أَقُولُ بِالْقَدَرِ أَ قَوْلِی فِیهِ قَوْلُکَ (۴)

قَالَ فَعَرَضْتُ کَلَامَهُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَحَرَّکَ یَدَهُ ثُمَّ قَالَ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللَّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ قَالَ ثُمَّ قَالَ مَا أَعْرِفُهُ مِنْ مَوَالِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ قُلْتُ یَزْعُمُ (۵) أَنَّ سُلْطَانَ هِشَامٍ لَیْسَ مِنَ اللَّهِ فَقَالَ وَیْلَهُ مَا لَهُ وَیْلَهُ أَ مَا عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِآدَمَ دَوْلَةً وَ لِإِبْلِیسَ دَوْلَةً(۶).

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ج ۲ ص ۱۰۵ نفسه و فیه: فی شیعتنا المذنبین، و الآیه فی براءه: ۱۰۲.

۲- ۲. تفسیر العیّاشیّ ج ۲ ص ۱۰۶.

۳- ۳. المصدر ج ۲: ۱۰۶.

۴- ۴. فی نسخه الکمبانیّ و هکذا المصدر:« و قولی فیه قولک» و هو تصحیف ظاهر فانه سائل یعرض کلامه و عقیدته مستفهما عن صحته و بطلانه، لا متحکما یحکم بأن ما یقوله هو قوله علیه السلام، و قول الراوی:« فحرک یده» معناه أن: لیس هذا قولی، فکانه حرک یده یمینا و شمالا کما یحرک النافی یده منکرا.

۵- ۵. فی المصدر: یزعم ابن عمر، خ.

۶- ۶. تفسیر العیّاشیّ ج ۲: ۱۰۶.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابوبکر حضرمی می گوید: محمد بن سعید گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کن، سخن مرا به او عرضه کن و به او بگو: من شما را دوست و سرپرست خود را می دانم و از دشمنان شما دوری می جویم و معتقد به قدر هستم، آیا اعتقاد من موافق با نظر شما است؟ گفت: پس سخن او را بر امام صادق علیه السلام عرضه کردم، پس دستش را (به نشان انکار) تکان داد و سپس فرمود: {برخی اعمال شایسته را با کارهای ناپسند دیگری درآمیختند، باشد که خداوند توبه آن ها را بپذیرد} گفت: سپس فرمود: او را از دوستان امیرمؤمنان علیه السلام نمی دانم، گفتم: او گمان می کند قدرت هشام از سوی خداوند نیست. فرمود: وای بر او، او را چه شده است؟ وای بر او، آیا نمی داند که خداوند برای آدم قدرتی قرار داده و برای ابلیس نیز قدرتی قرار داده است؟ - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۰۶ -

**[ترجمه]

بیان

کأن ابن سعید کان یقول بالتفویض و کان لا یقول بمدخلیه هدایه الله تعالی و توفیقه و خذلانه فی أعمال العباد و هذا هو مراده بالقول بالقدر فلذا عده علیه السلام من الذین خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً و حرک یده مترددا فی قبوله و رده و قال ما أعرفه من موالی أمیر المؤمنین لهذا القول و یحتمل أن یکون من موالی أمیر المؤمنین استفهاما من السائل فقال أبو بکر إنه یزعم أنه لیس لله مدخل أصلا فی سلطنه هشام بن عبد الملک و کان من خلفاء بنی أمیه فأنکر علیه السلام هذا القول و قال إن الله جعل لإبلیس دوله و لخذلانه تعالی و ترک ألطافه بالنسبه إلی العباد لعدم استحقاقهم بسوء أعمالهم مدخل فی ذلک کذا خطر بالبال و الله أعلم بحقیقه المقال.

**[ترجمه]گویا ابن سعید معتقد به تفویض بوده و اعتقادی به دخالت داشتن هدایت خداوند متعال و توفیق او و کوچک داشتن او در اعمال بندگان نداشته است. و منظور او از اعتقاد به قدر نیز همین است. به همین دلیل امام علیه السلام او را از جمله کسانی دانسته که {برخی اعمال شایسته را با کارهای ناپسند دیگری درآمیختند} و دست خویش را نیز برای اظهار تردید در پذیرش و رد او تکان داده و فرمود: {او را از دوستان امیر مؤمنان نمی دانم} به خاطر این سخن، و ممکن است اینکه او از دوستان امیر مؤمنان است، پرسشی از سؤال کننده باشد، پس ابوبکر گفت: او می پندارد که خداوند هیچ دخالتی در سلطنت و قدرت هشام بن عبد الملک ندارد، و او از خلفای بنی امیه بوده است. پس امام علیه السلام این سخن را نپسندیدند و فرمودند: همانا خداوند برای ابلیس قدرتی قرار داده است. و خوار نمودن خداوند و ترک الطاف او نسبت به بندگان، به خاطر شایسته نبودن آنان به سبب اعمال ناپسند آن ها، مدخلیتی در این امر وجود دارد. این چیزی بود که به ذهن من خطور کرد و خداوند به حقیقت سخن آگاه تر است.

**[ترجمه]

«۲۳»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام: فِی قَوْلِ اللَّهِ وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ

سَیِّئاً قَالَ أَولَئِکَ قَوْمٌ مُذْنِبُونَ یُحْدِثُونَ فِی إِیمَانِهِمْ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِی یَعِیبُهَا الْمُؤْمِنُونَ وَ یَکْرَهُهَا فَأُولَئِکَ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام: درباره فرموده خداوند: {و دیگرانی که به گناهان خود اعتراف نمودند، برخی اعمال شایسته را با کارهای ناپسند دیگری درآمیختند} فرمود: آنان گروهی گنهکار هستند که با گناهانی که مؤمنان آن ها را ناپسند می دانند، ایمان خود را شکستند، پس آنان کسانی هستند که شاید خداوند توبه شان را بپذیرد. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۰۶ -

**[ترجمه]

«۲۴»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْنَا لَهُ مَنْ وَافَقَنَا مِنْ عَلَوِیٍّ أَوْ غَیْرِهِ تَوَلَّیْنَاهُ وَ مَنْ خَالَفَنَا بَرِئْنَا مِنْهُ مِنْ عَلَوِیٍّ أَوْ غَیْرِهِ قَالَ یَا زُرَارَةُ قَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِکَ أَیْنَ الَّذِینَ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً(۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: زراره می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردیم: هر کس با عقاید ما موافق باشد، چه علوی باشد یا نباشد، با او دوستی می کنیم و هر که اعتقادی خلاف آنچه ما بر آن هستیم داشته باشد، علوی باشد یا نباشد، از او دوری می کنیم. فرمود: ای زراره، سخن خداوند درست تر از گفته توست. کجایند کسانی که {برخی اعمال شایسته را با کارهای ناپسند دیگری درآمیختند}؟ - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۰۶ -

**[ترجمه]

«۲۵»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام: وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِینَ مِنْکُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِینَ قَالَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ(۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: {و همانا ما بر پیشتازان شما و کسانی که پس از ایشان آمدند آگاه هستیم.} فرمود: آنان مؤمنان این امت هستند. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۰۶، و آیه در سوره حجر / ۲۴ -

**[ترجمه]

«۲۶»

کش، [رجال الکشی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَیْرٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی وَ حَمْدَوَیْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْقَاسِمِ الصَّیْقَلِ رَفَعَ الْحَدِیثَ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کُنَّا جُلُوساً عِنْدَهُ فَتَذَاکَرْنَا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ بَعْضُنَا ذَلِکَ

ضَعِيفٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنْ كَانَ لَا يُقْبَلُ مِمَّنْ دُونَكَمْ حَتَّى يَكُونَ مِثْلَكَمْ لَمْ يُقْبَلْ مِنْكَمْ حَتَّى تَكُونُوا مِثْلَنَا(۴).

۱- ۱. تفسير العيّاشيّ ج ۲: ۱۰۶.

۲- ۲. تفسير العيّاشيّ ج ۲: ۱۰۶.

۳- ۳. المصدر نفسه و الآيه فى الحجر: ۲۴.

۴- ۴. رجال الكشّيّ ص، و لم تجده.

**[ترجمه]رجال کشی: قاسم صیقل می گوید: ما نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، سپس یکی از اصحاب خود را یاد کردیم، برخی از ما گفتند: او ضعیف است. امام علیه السلام فرمودند: اگر از زیردستان شما پذیرفته نشود که مانند شما باشد، از شما پذیرفته نخواهد شد که مانند ما شود.

**[ترجمه]

«۲۷»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنِ التَّلَّعُكْبَرِیِّ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یُوسُفَ عَنِ الْحُصَیْنِ بْنِ مُخَارِقٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ: أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام وَفَدَ إِلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام هَلْ فِی بِلَادِكَ قَوْمٌ قَدْ شَهَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِالْخَیْرِ لَا یُعْرَفُونَ إِلَّا بِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ فِی بِلَادِكَ قَوْمٌ قَدْ شَهَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِالشَّرِّ لَا یُعْرَفُونَ إِلَّا بِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَهَلْ فِی بِلَادِكَ قَوْمٌ یَجْتَرِحُونَ السَّیِّئَاتِ وَ یَكْتَسِبُونَ الْحَسَنَاتِ قَالَ نَعَمْ قَالَ تِلْكَ خِیَارُ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَی یَرْجِعُ إِلَیْهِمُ الْغَالِی وَ یَنْتَهِی إِلَیْهِمُ الْمُقَصِّرُ(۱).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: یکی از اشراف عرب نزد علی علیه السلام آمد، امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: آیا در سرزمین تو مردمانی هستند که خویشتن را با نیکی شهره ساخته اند و جز با آن شناخته نمی شوند؟ گفت: بله. امام علیه السلام فرمود: آیا در سرزمین تو مردمانی هستند که خویشتن را با نیکی شهره ساخته اند و جز با آن شناخته نمی شوند؟ گفت: بله. فرمود: پس آیا در سرزمین تو کسانی هستند که گناهانی مرتکب می شوند و نیکی هایی نیز انجام می دهند؟ گفت: بله. امام فرمود: آنان برترین های امت محمد صلی الله علیه و آله هستند، میزان حد میانه هستند که کسان که پیش تر از آن ها در حرکتند باید به آن ها بازگردند و کسانی هم که بازمانده اند باید خود را به ایشان برسانند. - . امالی طوسی ۲ : ۲۶۲ -

**[ترجمه]

بیان

لعل المراد بالفرقه الأولی قوم من أرباب البدع و المراءین شهروا أنفسهم بالخیر فلذا فضل علیهم الفرقه الأخیره أو المراد أن تلك أیضا من الخیار.

**[ترجمه]شاید منظور از گروه اول، گروهی از صاحبان بدعت ها و ریاکارانی هستند که خویشتن را با نیکی شهره ساخته اند. به همین دلیل گروه آخر از آنان برتر می باشند. یا به این معنا که آنان نیز از بندگان نیک هستند.

**[ترجمه]

«۲۸»

كَنْزُ الْكَرَاجُكِيِّ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: الْإِيمَانُ فِی عَشَرَهٍ الْمَعْرِفَهِ وَ الطَّاعَهِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ وَ الصَّبْرِ وَ الْیَقِینِ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِیمِ فَأَیَّهَا فَقَدَ صَاحِبُهُ بَطَلَ نِظَامُهُ.

**[ترجمه]کنز الکراجکی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان در ده چیز است: شناخت و فرمان برداری و علم و عمل و ورع و اجتهاد و صبر و یقین و رضا و تسلیم. پس اگر صاحب آن یکی از آن ها را از دست دهد، نظام ایمان او از بین می رود .

**[ترجمه]

باب ۳۳ السکینه و روح الإیمان و زیادته و نقصانه

الآیات

البقره: قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی (۲)

الأنفال: وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً(۳)

التوبه: وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَهٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ أَیُّکُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِیماناً فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِیماناً وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

ص: ۱۷۵

۱- ۱. أمالی الطوسیّ ج ۲: ۲۶۲.

۲- ۲. البقره: ۲۶۰.

۳- ۳. الأنفال: ۲.

فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ (۱)

الكهف: إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً وَ رَبَطْنا عَلى قُلُوبِهِمْ (۲)

الأحزاب: وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً(۳)

الفتح: هُوَ الَّذِى أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ (۴)

المجادله: لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (۵)

lt;meta info="- قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي. - . بقره / ۲۶۰ -

{گفت: آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا، اما می خواهم قلبم اطمینان یابد.}

- وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً. - . انفال / ۲ -

{و هنگامی که آیات او برایشان تلاوت شود بر ایمان آن ها افزوده می شود.}

- وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِيماناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ. - . توبه / ۱۲۴ - ۱۲۵ -

{و هنگامی که سوره ای نازل می شود برخی از آنان می گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را افزون می کند؟ اما کسانی که ایمان آورده اند بر ایمانشان افزوده می شود و آنان خشنود هستند. و اما کسانی که در دل هایشان بیماری وجود دارد پلیدی بر پلیدی هایشان افزوده شده و در حالی که کافر هستند از دنیا می روند.}

- إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً وَ رَبَطْنا عَلى قُلُوبِهِمْ. - . کهف / ۱۳ - ۱۴ -

{آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم. و دل هایشان را استوار ساختیم.} - وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً. - . احزاب / ۲۲ -

{و هنگامی که مؤمنان گروه ها را دیدند گفتند: این همان چیزی است که خداوند و پیامبرش به ما وعده دادند، و خدا و پیامبرش راست گفتند. و چیزی جز ایمان و تسلیم بر آنان افزوده نشد.}

- هُوَ الَّذِى أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ. - . فتح / ۴ -

{او همان کسی است که آرامش را در دل های مؤمنان فروفرستاد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود.}

- لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْه. - . مجادله / ۲۲ -

{هیچ گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هرچند که آن ها پدران یا فرزندانشان یا برادرانشان و یا خاندان آن ها باشند. آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را بر دل هایشان نوشته و ایشان را با روحی از جانب خود تقویت نموده است.}

**[ترجمه]

تفسیر

قوله تعالی قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی أقول یدل علی أن الإیمان و الیقین قابلان للشده و الضعف قال الطبرسی رحمه الله أی بلی أنا مؤمن و لکن سألت ذاک لأزداد یقینا إلی یقینی و قیل لأعاین ذلک و یسکن قلبی إلی علم العیان بعد علم الاستدلال و قیل لیطمئن قلبی بأنک قد أجبت مسألتی و اتخذتنی خلیلا کما وعدتنی (۶).

و قال فی قوله تعالی وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً معناه و إذا قرئ علیهم القرآن زادتهم آیاته تبصره و یقینا علی یقین و قیل زادتهم تصدیقا مع تصدیقهم بما أنزل إلیهم قبل ذلک عن ابن عباس و المعنی أنهم یصدقون بالأولی و الثانیه و الثالثه و کلما یأتی من عند الله فیزداد تصدیقهم (۷).

و قال القاضی زادتهم إیمانا لزیاده المؤمن به أو لاطمینان النفس و رسوخ الیقین بتظاهر الأدله أو بالعمل بموجبها و هو قول من قال الإیمان یزید بالطاعه

۱- ۱. براءه: ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲- ۲. الکهف: ۱۳- ۱۴.

۳- ۳. الأحزاب: ۲۲.

۴- ۴. الفتح: ۴.

۵- ۵. المجادله: ۲۲.

۶- ۶. مجمع البیان ج ۲: ۳۷۳.

۷- ۷. المصدر ج ۴: ۵۱۹.

و ينقص بالمعصيه بناء على أن العمل داخل فيه (۱).

قوله تعالى فَمِنْهُمْ قال الطبرسى رحمه الله (۲) أى من المنافقين مَنْ يَقُولُ على وجه الإنكار أى يقول بعضهم لبعض أَيُّكُمْ زادَتْهُ هذِهِ السوره إِيماناً و قيل معناه يقول المنافقون للمؤمنين الذين فى إيمانهم ضعف أيكم زادته هذه السوره إيمانا أى يقينا و بصيره فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً قال القاضى بزياده العلم الحاصل من تدبر السوره و انضمام الإيمان بها و بما فيها إلى إيمانهم وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ بنزولها لأنه سبب لزياده كمالهم و ارتفاع درجاتهم فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ أى كفرا بها مضموما إلى كفرهم بغيرها وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ أى استحكم ذلك فيهم حتى ماتوا عليه (۳).

وَ زِدْناهُمْ هُدىً فى المجمع أى بصيره فى الدين و رغبه فى الثبات عليه بالألطاف المقويه لدواعيهم إلى الإيمان وَ رَبَطْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أى شددنا عليها بالألطاف و الخواطر المقويه للإيمان حتى وطنوا أنفسهم على إظهار الحق و الثبات على الدين و الصبر على المشاق و مفارقه الوطن (۴).

وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ أى و لما عاين المصدقون بالله و رسوله الجماعه الذين تحزبت على قتال النبى صلى الله عليه و آله مع كثرتهم قالُوا إلخ فيه قولان.

أحدهما أن النبى صلى الله عليه و آله كان قد أخبرهم أنه يتظاهر عليهم الأحزاب و يقاتلونهم و وعدهم الظفر بهم فلما رأوهم تبين لهم مصداق قوله و كان ذلك معجزا له وَ ما زادَهُمْ مشاهده عدوهم إِلَّا إِيماناً أى تصديقا بالله و رسوله وَ تَسْلِيماً لأمره و الآخر أن الله وعدهم بقوله أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا إلى قوله إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ما سيكون من الشده التى تلحقهم من

ص: ۱۷۷

۱- ۱. أنوار التنزيل: ۱۶۱.

۲- ۲. مجمع البيان ج ۵: ۸۴ و الآيه فى براءه: ۱۲۴.

۳- ۳. أنوار التنزيل: ۱۸۲.

۴- ۴. مجمع البيان ج ۶: ۴۵۴ و الآيه فى الكهف: ۱۳.

عدوهم فلما رأوا الأحزاب قالوا هذه المقاله(۱).

هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ هی أن یفعل الله بهم اللطف الـذی یحصل لهم عنـده من البصـیره بالحق ما تسـکن إلیه نفوسـهم و ذلک بکثره مـا ینصب لهم من الأدله الـداله علیه فهـذه النعمه التامه للمؤمنین خاصه و أما غیرهم فتضـطرب نفوسـهم لأول عارض من شبهه ترد علیهم إذ لا یجدون برد الیقین و روح الطمأنینه فی قلوبهم و قیل هی النصره للمؤمنین لتسکن بذلک قلوبهم و یثبتوا فی القتـال و قیل هی ما أسـکن قلوبهم من التعظیم لله و لرسوله لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ أی یقینا إلی یقینهم بما یرون من الفتوح و علو کلمه الإسلام علی وفق ما وعدوا و قیل لیزدادوا تصدیقا بشرائع الإسلام و هو أنهم کلما أمروا بشی ء من الشرائع صدقوا به و ذلک بالسکینه التی أنزلها الله فی قلوبهم عن ابن عباس و المعنی لیزدادوا معارف علی المعرفه الحاصله عندهم (۲).

أُولئِـکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمـانَ أی ثبته فی قلوبهم بمـا فعل بهم من الألطـاف فصـار کالمکتوب و قیل کتب فی قلوبهم علامه الإیمـان و معنی ذلـک أنهـا سـمه لمن شاهـدهم من الملائکه علی أنهم مؤمنون وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ أی قواهم بنور الإیمان و قیل قواهم بنور الحجـج و البرهان حتی اهتـدوا للحق و عملوا به و قیل قواهم بالقرآن الـذی هو حیاه للقلوب من الجهل و قیل أیدهم بجبرئیل فی کثیر من المواطن ینصرهم و یدفع عنهم (۳).

**[ترجمـه]فرمـوده خداونـد: گفت: «بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی» می گـویم: دلیـل بر این است که ایمـان و یقین قابـل تقـویت و تضـعیف هستند. طبرسی رحمه الله گفته است: یعنی بله، ایمان دارم اما این درخواست را نمودم تا یقینی بر یقینم افزوده شود. و گفته شـده: به این دلیل که با چشم خویش آن را ببینم و قلبم با علم از روی مشاهده، پس از علم اسـتدلالی آرامش یابد. و نیز گفته شده: یعنی قلبم آرامش پیدا کند که درخواستم را پاسخ داده ای و چنان که به من وعده داده بودی، مرا خلیل قرار دادی.
- . مجمع البیان ۲ : ۳۷۳ -

و دربـاره فرموده خداونـد متعـال که «وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیـاتُهُ زادَتْهُمْ إِیمانا» فرمود: معنای آن چنین است که هنگامی که قرآن برای آن ها خوانـده می شود، آیات آن باعث افزایش بینش و یقین بر یقین آن ها خواهـد شد. و گفته شده: یعنی با آنچه پیش از آن بر ایشان نازل شـده بود تصـدیقی بر تصـدیق آن ها افزوده خواهد شد که از ابن عباس است، و معنای آن چنین است که آن ها اولی و دومی و سومی و هر آنچه را که از جانب خداونـد می آیـد تصـدیق می کنند و بر باور آنان افزوده می شود. - . مجمع البیان ۴ : ۵۱۹ -

و قاضـی گفته است: ایمان آنان به سبب افزونی چیزی که بدان ایمان دارند، افزوده می شود. و یا به سبب اطمینان روح و نفوذ یقین بـا آشـکار شـدن دلیـل ها یا با عمل به لوازم آن. و این سـخن کسانی است که معتقدنـد ایمان با فرمان برداری افزوده می شود و با نافرمانی کاسته می شود. بر این اساس که عمل در آن دخالت دارد. - . أنوار التنزیل: ۱۶۱ -

فرموده خداونـد متعال که «فمنهم» طبرسـی رحمه الله گفته است: - . مجمع البیان ۵ : ۸۴ و آیه در سـوره توبه / ۱۲۴ - یعنی از منافقان، «من یقول» بر سبیل انکار، یعنی برخی از آنان به برخی دیگر می گویند: «أیکم زادته هذه» سوره «إیمانا» و گفته شده: معنای آن چنین است که منافقان به مؤمنانی که ایمانشان ضـعیف است می گوینـد: این سوره بر ایمان کدامیک از شـما افزوده است؟ یعنی بر یقین و بینش شـما افزوده است؟ «فَأَمَّا الَّذینَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِیماناً» قاضـی گفته است: با افزوده شـدن بر علمی که

از اندیشیدن در سوره پدید آمده و پیوستن ایمان به آن و آنچه در آن است بر ایمان گذشته ایشان، «و هم یستبشرون» از نازل شدن آن، چرا که باعث افزوده شدن کمال آن ها و بالا رفتن درجاتشان است. «فزادتهم رجسا الی رجسهم» یعنی کفری بر کفر گذشته آن ها افزوده می شود. «و ماتوا و هم کافرون» یعنی کفرشان مستحکم می شود تا اینکه در آن حال از دنیا می روند. - . أنوار التنزيل: ۱۸۲ -

«و زدناهم هدیً» در مجمع آمده: یعنی بینش در دین و رغبت به پایداری در آن با الطافی که فراخواندن به ایمان را تقویت گرداند. «و ربطنا علی قلوبهم» یعنی آن ها را با الطاف و اندیشه های تقویت کننده ایمان محکم ساختیم تا اینکه نفس خود را بر اظهار حق مهیا کنند و در دین پایداری ورزند و بر سختی ها و دوری از وطن شکیبایی کنند. - . مجمع البیان ۶ : ۴۵۴ و آیه در سوره کهف / ۱۳ -

«و لمّا رأی المؤمنون الاحزاب»، یعنی هنگامی که تصدیق کنندگان خداوند و پیامبرش، کسانی را که برای جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله تشکیل گروه داده بودند، با فراوانی تعدادشان دیدند. «قالوا» تا پایان آن، دو نظر درباره آن وجود دارد: اول اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله به آنان خبر داده بود که احزاب علیه آنان قیام کرده و وارد جنگ می شوند و وعده پیروزی به آن ها داده بود. پس هنگامی که آنان را دیدند مصداق سخن او بر ایشان روشن شد، و این معجزه ای از ایشان بود. «و ما زادهم» مشاهده دشمنان آن ها، «الا ایمانا» یعنی تصدیق به خداوند و پیامبر او، «و تسلیما» برای دستور او. و نظر دوم اینکه خداوند به آنان وعده داده و فرموده است: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا» تا جایی که فرمود: «ان نصر الله قریب» آنچه از سختی هایی که از دشمنان به آن ها می رسد. پس هنگامی که احزاب را دیدند، این سخن را گفتند. - . مجمع البیان ۸ : ۳۴۹ و آیه در سوره احزاب / ۲۲ -

«هو الذی انزل السکینه» و چنان است که خداوند با شناخت حق که برای آن ها حاصل شده، به آنان لطف نموده تا دل هایشان آرام بگیرد. و آن به وسیله دلایل فراوانی است که برای آن ها برپاداشته و به سوی او رهنمون می شوند. پس این نعمت کاملی برای مؤمنان خاص می باشد. اما دیگران با برخورد اولین شبهه ای که به آنان می رسد، دل هایشان ناآرام می گردد. چرا که نسیم یقین و روح طمأنینه را در دل های خود ندارند. و گفته شده: این یاری برای مؤمنان است تا دل هایشان با آن آرام گیرد و در جنگ ثابت قدم شوند. و گفته شده: این عبارت است از آرامشی که با بزرگداشت خدا و پیامبرش در دل های آنان به وجود آمده است. «لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم» یعنی یقینی بر یقینشان، با دیدن پیروزی ها و بلند مرتبه شدن اسلام، موافق با وعده ای که به آنان داده شده بود. و گفته شده: تا باورشان نسبت به شریعت اسلام افزوده گردد، چرا که هرگاه دستوری از شریعت به آن ها داده می شد، آن را می پذیرفتند و این خود به کمک آرامشی است که خداوند در دل هایشان قرار داده است. از ابن عباس نقل شده است. و معنای آن چنین است که معارفی بر شناختی که پیش از این برایشان حاصل شده بود، افزوده گردد. - . مجمع البیان ۹ : ۱۱۱، و آیه در سوره فتح / ۴ -

«اولئک کتب فی قلوبهم الایمان» یعنی با الطافی که نسبت به آن ها داشته، ایمان را در دل هایشان استوار گردانده است، بنابراین مانند نوشته ای شده است. و گفته شده: نشانه ایمان در دل هایشان نوشته شده است. و معنای آن چنین است که آن نشانه ای برای فرشتگانی است که آنان را مشاهده می کنند که نشان می دهد آن ها مؤمن می باشند. «و ایدهم بروح منه» یعنی

با نور ایمان به آن ها نیرو بخشید، و گفته شده: با نور حجت و برهان آنان را نیرومند ساخته تا آنکه به سوی حق هدایت شدند و به آن عمل کردند. و گفته شده: آن ها را با قرآن که حیات دل ها از نادانی است، نیرومند گردانید. و گفته شده: در بسیاری جایگاه ها آنان را به وسیله جبرئیل تقویت کرد که او آنان را یاری نموده و از ایشان دفاع می کرد. - . مجمع البیان ۹ : ۲۵۴ و آیه در سوره مجادله / ۲۲ -

**[ترجمه]

أقول

سیأتی فی الأخبار أن السکینه هی الإیمان و معنی روح الإیمان.

**[ترجمه]در احادیث خواهد آمد که آرامش همان ایمان است، و معنای روح ایمان است .

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ب، [قرب الإسناد] ابْنُ سَعْدٍ عَنِ الْأَزْدِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ لِلْقَلْبِ أُذُنَیْنِ رُوحُ الْإِیمَانِ یُسَارُّهُ بِالْخَیْرِ وَ الشَّیْطَانُ یُسَارُّهُ بِالشَّرِّ فَأَیُّهُمَا ظَهَرَ عَلَی صَاحِبِهِ غَلَبَهُ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا زَنَی الرَّجُلُ أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهُ رُوحَ الْإِیمَانِ

۱- ۱. مجمع البیان ج ۸: ۳۴۹ و الآیه فی الأحزاب: ۲۲.

۲- ۲. مجمع البیان ج ۹: ۱۱۱، و الآیه فی الفتح: ۴.

۳- ۳. مجمع البیان ج ۹: ۲۵۴: و الآیه فی المجادله: ۲۲.

فَقُلْنَا الرُّوحُ الَّتِی قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَا یَزْنِی الزَّانِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا یَسْرِقُ السَّارِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ إِنَّمَا أَعْنِی مَا دَامَ عَلَی بَطْنِهَا فَإِذَا تَوَضَّأَ وَ تَابَ کَانَ فِی حَالٍ غَیْرِ ذَلِکَ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا قلب دو گوش دارد، روح ایمان که او را مخفیانه به سوی نیکی رهنمون می شود و شیطان که او را پنهانی به سوی بدی ها می کشاند. پس هر کدام از این دو که برای صاحب خویش آشکار گردد، بر او چیره خواهد شد. و امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شخص مرتکب زنا می شود خداوند روح ایمان را از او خارج می کند، پس ما پرسیدیم: همان روحی که خداوند تبارک و تعالی درباره آن فرموده: {و آن ها را با روحی از سوی خود تقویت می کن}»؟ فرمود: بله. و امام صادق علیه السلام فرمود: زناکار در هنگامی که مرتکب این گناه می شود مؤمن نیست، و دزد به هنگام دزدی مؤمن نیست. و منظور من تنها این است که تا زمانی که در آن حالت است مؤمن نیست. اما اگر وضو گرفته و توبه کند حال او دیگرگونه خواهد بود. - . قرب الإسناد: ۱۷ چاپ سنگی، ص ۲۵ چاپ نجف -

**[ترجمه]

بیان

فإذا توضأ أی تطهر و اغتسل.

**[ترجمه]«هنگامی که وضو بگیرد» یعنی خود را پاک کرده و غسل نماید.

**[ترجمه]

«۲»

فس، [تفسیر القمی]: وَ یَزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدیً رَدٌّ عَلَی مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِیمَانَ لَا یَزِیدُ وَ لَا یَنْقُصُ (۲).

**[ترجمه]تفسیر قمی: «وَ یَزِیدُ اللَّهُ الَّذینَ اهْتَدَوْا هُدی» پاسخی است برای کسانی که می پندارند ایمان افزوده یا کاسته نمی شود. - . تفسیر قمی: ۴۱۳، و آیه در سوره مریم: ۷۶ -

**[ترجمه]

«۳»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْغَنَوِیِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ نَاساً زَعَمُوا أَنَّ الْعَبْدَ لَا یَزْنِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا یَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا یَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا یَأْکُلُ الرِّبَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا یَسْفِکُ الدَّمَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَقَدْ ثَقُلَ عَلَیَّ هَذَا وَ حَرِجَ مِنْهُ صَدْرِی حِینَ أَزْعُمُ أَنَّ هَذَا الْعَبْدَ یُصَلِّی صَلَاتِی وَ یَدْعُو دُعَائِی وَ یُنَاکِحُنِی وَ أُنَاکِحُهُ وَ یُوَارِثُنِی وَ أُوَارِثُهُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِیمَانِ مِنْ أَجْلِ ذَنْبٍ یَسِیرٍ أَصَابَهُ

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صلوات الله علیه صَدَقْتَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ وَ الدَّلِیلُ عَلَیْهِ کِتَابُ اللَّهِ خَلَقَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَی ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَ أَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الْکِتَابِ أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ وَ السَّابِقُونَ (٣) فَأَمَّا مَا ذَکَرَهُ مِنْ أَمْرِ السَّابِقِینَ فَإِنَّهُمْ أَنْبِیَاءُ مُرْسَلُونَ وَ غَیْرُ مُرْسَلِینَ جَعَلَ اللَّهُ فِیهِمْ خَمْسَهَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِیمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّهِ وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ فَبِرُوحِ الْقُدُسِ بُعِثُوا أَنْبِیَاءَ مُرْسَلِینَ وَ غَیْرَ مُرْسَلِینَ وَ بِهَا عَلِمُوا الْأَشْیَاءَ وَ بِرُوحِ الْإِیمَانِ عَبَدُوا اللَّهَ وَ لَمْ یُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِرُوحِ الْقُوَّهِ جَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ وَ عَالَجُوا مَعَاشَهُمْ وَ بِرُوحِ الشَّهْوَهِ أَصَابُوا لَذِیذَ الطَّعَامِ وَ نَکَحُوا الْحَلَالَ مِنْ شَبَابِ النِّسَاءِ وَ بِرُوحِ الْبَدَنِ دَبُّوا وَ دَرَجُوا.

ص: ١٧٩

١- ١. قرب الإسناد: ١٧ ط حجر، ص ٢٥ ط النجف.

٢- ٢. تفسیر القمّیّ: ٤١٣، و الآیه فی مریم: ٧٦.

٣- ٣. راجع الواقعه: ٨- ١٠.

فَهَؤُلَاءِ مَغْفُورٌ لَهُمْ مَصْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ ثُمَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (۱) ثُمَّ قَالَ فِي جَمَاعَتِهِمْ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ يَقُولُ أَكْرَمَهُمْ بِهَا فَفَضَّلَهُمْ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ فَهَؤُلَاءِ مَغْفُورٌ لَهُمْ مَصْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ ثُمَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْمَيْمَنَهِ وَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً بِأَعْيَانِهِمْ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ أَرْبَعَهَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّهِ وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ فَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ الْأَرْبَعَهَ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيْهِ حَالاتٌ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذِهِ الْحَالاتُ فَقَالَ أَمَّا أَوَّلُهُنَّ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً(۲) فَهَذَا يَنْتَقِصُ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَرْوَاحِ وَ لَيْسَ بِالَّذِي يَخْرُجُ مِنْ دِينِ اللَّهِ لِأَنَّ الْفَاعِلَ بِهِ رَدَّهُ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ فَهُوَ لَا يَعْرِفُ لِلصَّلَاهِ وَقْتاً وَ لَا يَسْتَطِيعُ التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ وَ لَا بِالنَّهَارِ وَ لَا الْقِيَامَ فِي الصَّفِّ مَعَ النَّاسِ فَهَذَا نُقْصَانٌ مِنْ رُوحِ الْإِيمَانِ وَ لَيْسَ يَضُرُّهُ شَيْئاً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الْقُوَّهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُ جِهَادَ عَدُوِّهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُ طَلَبَ الْمَعِيشَهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهْوَهِ فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَصْبَحُ بَنَاتِ آدَمَ لَمْ يَحِنَّ إِلَيْهَا وَ لَمْ يَقُمْ وَ تَبْقَى رُوحُ الْبَدَنِ فِيهِ فَهُوَ يَدِبُّ وَ يَدْرُجُ حَتَّى يَأْتِيَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَهَذَا بِحَالِ خَيْرٍ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الْفَاعِلُ بِهِ وَ قَدْ يَأْتِي عَلَيْهِ حَالاتٌ فِي قُوَّتِهِ وَ شَبَابِهِ فَيَهُمُّ بِالْخَطِيئَهِ فَيُشَجِّعُهُ رُوحُ الْقُوَّهِ وَ يُزَيِّنُ لَهُ رُوحُ الشَّهْوَهِ وَ تَقُودُهُ رُوحُ الْبَدَنِ حَتَّى تُوقِعَهُ فِي الْخَطِيئَهِ فَإِذَا لَامَسَهَا نَقَصَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ تَفَصَّى مِنْهُ فَلَيْسَ يَعُودُ فِيهِ حَتَّى يَتُوبَ فَإِذَا تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ عَادَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ فَأَمَّا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ فَهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ (۳) يَعْرِفُونَ مُحَمَّداً وَ الْوَلَايَهَ فِي التَّوْرَاهِ وَ الْإِنْجِيلِ

۱- ۱. البقره: ۲۵۳.

۲- ۲. النحل: ۷۰.

۳- ۳. البقره: ۱۴۶.

كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ إِنَّكَ الرَّسُولُ إِلَيْهِمْ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱) فَلَمَّا جَحَدُوا مَا عَرَفُوا ابْتَلَاهُمْ بِذَلِكَ فَسَلَبَهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ أَسْكَنَ أَبْدَانَهُمْ ثَلَاثَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ وَ

رُوحَ الْبَدَنِ ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ (۲) لِأَنَّ الدَّابَّةَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّةِ وَ تَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ وَ تَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ فَقَالَ السَّائِلُ أَحْيَيْتَ قَلْبِي بِإِذْنِ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (۳).

ف (۴)، [تحف العقول]: أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ إِنَّ أُنَاساً يَزْعُمُونَ وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ (۵).

یر، [بصائر الدرجات] عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن محمد بن داود عن أبي هارون العبدي عن محمد عن ابن نباته: مثله (۶).

**[ترجمه]الكافي: اصبغ بن نباته گويد: مردى نزد اميرالمؤمنين عليه السلام آمد و گفت: اى اميرالمؤمنين، عده اى پنداشته اند كه بنده در حال ايمان زنا نمى كند و دزدى نمى كند و شراب نمى خورد و ربا خوارى نمى كند و خون حرام نمى ريزد. اين عقيده بر من گران آمده و دلم از آن به تنگ مى آيد وقتى كه فكر مى كنم كه بنده اى كه همچون من نماز مى خواند و همچون من دعا مى كند و از من زن مى گيرد و من از او زن مى گيرم و از من ارث مى برد و من از او ارث مى برم، به خاطر يک گناه اندک از ايمان بيرون رفته است. اميرالمؤمنين عليه السلام به او فرمود: راست مى گويى. از رسول خدا صلى الله عليه و آله شنيدم - و كتاب خدا هم دليل بر آن است - كه فرمود: خداوند عزوجل مردم را سه طبقه آفريد و در سه مرتبه قرارشان داد. و اين همان است كه خداوند عزوجل در كتاب خود فرمود: {ياران دست راست} و {ياران چپ} و {و سبقت گيرندگان} - .

اشاره دارد به آياتى كه در سوره واقعه آمده است. -

اما آنچه درباره سبقت گيرندگان بيان نموده اين است كه آنان انبياى مرسل و غير مرسل هستند كه خداوند در وجود آنان پنج روح قرار داد: روح القدس و روح ايمان و روح نيرو و روح شهوت و روح بدن. انبياى مرسل و غير مرسل با روح القدس مبعوث شدند و در مورد چيزها آگاهى پيدا كردند. و با روح ايمان خداوند را پرستش نموده و چيزى را شريک او قرار ندادند. و با روح نيرو با دشمنانشان جهاد كردند و زندگى شان را اراده كردند. و با روح شهوت از غذاى لذيذ بهره مند شدند و با زنان جوان حلال ازدواج كردند. و با روح بدن در روى زمين به حركت درآمده و راه رفتند. پس اينان مورد بخشش خداوند هستند و گناهانشان آمرزيده شده است. خداوند عز و جل فرموده است: {برخى از آن پيامبران را بر برخى ديگر برترى بخشيديم. از آنان كسى بود كه خدا با او سخن گفت و درجات بعضى از آنان را بالا برد؛ و به عيسى پسر مريم دلايل آشكار داديم، و او را به وسيله روح القدس تقويت كرديم} - .

بقره / ۲۵۳ -

سپس خداوند درباره همه آنان فرمود: {و آنان را با روحى از جانب خود تقويت نمود.} يعنى آنان را به وسيله اين روح گرامى داشت و بر ديگران برترى داد. پس اينان مورد بخشش خداوند قرار گرفته و گناهانشان آمرزيده شده است. سپس از

اصحاب {دست راست} سخن می گوید که آنان مؤمنان واقعی هستند و خداوند چهار روح در وجود آنان قرار داده است: روح ایمان و روح نیرو و روح شهوت و روح بدن. پس بنده تا زمانی که حالاتی بر او عارض نگشته همچنان این چهار روح را به طور کامل با خود دارد. آن مرد پرسید: ای امیرالمؤمنین، این حالات چیست؟ فرمود: اولین آن ها آن است که خداوند عز و جل درباره آن فرمود: {و برخی از شما به غایت پیری می رسد به گونه ای که پس از دانستن چیزی نمی داند} - .

نحل / ۷۰ -

و این کسی است که همه روح ها از او کاسته می شود ولی از دین خداوند خارج نمی گردد زیرا خداوند او را به غایت پیری رسانده است که نه وقت نماز را می شناسد و نه توان عبادت در شب و روز را دارد و نه می تواند در کنار مردم به صف [نماز جماعت] بایستد. این کاهش روح ایمان است ولی ضرری به حال او ندارد. و از برخی دیگر روح نیرو کاسته می شود که نمی توانـد بـا دشـمنش جهاد کرده و یا در پی روزی برود. و از برخی دیگر روح شـهوت کاسته می شود که اگر زیباترین دختران آدم هم از کنارش بگـذرد تمایلی به او نکرده و از جایش برنمی خیزد. و تنها روح بدن در وجود او باقی می ماند و تا رسیدن ملـک الموت حرکت نموده و می جنبد. و این حالت برایش بهتر است زیرا خداوند عز و جل با او چنین کرده است. و گاهی در زمـان توانـایی و جوانی اش حالاتی برایش پیش می آیـد و او قصـد گناه می کنـد و روح نیرو او را تشویق می کنـد و روح شهوت آن را برایش زیبا جلوه می دهـد و روح بـدن او را به پیش می رانـد تا اینکه او را در گناه انـدازد. و چون مرتکب گناه شـد، از ایمان کاسته شده و ایمان از او جدا می گردد و تا زمانی که توبه نکند باز نمی گردد. و هرگاه توبه کند خداوند توبه اش را می پـذیرد. و اگر باز به گناه برگشت، خداونـد او را به دوزخ وارد می کنـد. اما اصـحاب {دست چپ} یهود و نصاری هسـتند که خداوند عز و جل درباره آنان می فرماید: {کسانی که به ایشان کتاب آسمانی داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسـند، او (محمـد صـلی الله علیه و آله) را می شناسـند} یعنی همـان گونه که فرزنـدان خود را در خـانه های خود می شناسـند، محمد صلی الله علیه و آله و ولایت را در تورات و انجیل می شناسند. {و یقینا گروهی از آنان حق را پنهان می دارند در حالی که می دانند حق از جانب پروردگار توست} که تو به سوی آنان فرستاده شدی {پس مبادا از تردیدکنندگان باشی}
- . بقره / ۱۴۶ - ۱۴۷ -

پس وقتی چیزی را که می دانستند انکـار کردنـد، خداونـد نیز آنان را به آن دچار ساخت و روح ایمان را از آنان بازگرفت و سه روح در وجود آنـان بـاقی گـذاشت: روح نیرو و روح شـهوت و روح بـدن سـپس آنان به چهارپایان منتسب نمود و فرمود: {آنان چیزی جز چهارپایان نیستند} - . فرقان / ۴۴ -

زیرا چهارپا با روح نیرو بار می برد و با روح شـهوت علف می خورد و با روح بـدن حرکت می کند. آنگاه پرسشـگر به ایشان گفت: ای امیرالمؤمنین، به اذن خداوند قلب مرا زنده نمودی. - . الکافی ۲ : ۲۸۱ - ۲۸۲ -

در کتاب تحف العقول نیز آمـده مردی به نزد امیر المؤمنین علیه السـلام آمد و به حضـرت عرض کرد: مردمی می پندارند... و همانند این حدیث را ذکر کرد. - . در نسخه کمپانی، به اشتباه قرب الاسناد ذکر شده است. -

در کتاب بصائر الدرجات نیز با سندی متفاوت این حدیث به همین شکل نقل شده است. - . بصائر الدرجات: ۴۴۹ - ۴۵۰ -

**[ترجمه]

بیان

و حرج منه أی ضاق حین أزعم أی أعتقد و أدعی موافقا لدعواهم یصلی صلاتی کأن صلاتی مفعول مطلق للنوع و کذا دعائی و المراد الدعوه إلی الدین أو دعاء الرب و طلب الحاجه منه فی الصلاه و غیرها و الأول أنسب و یناکحنی أی یعطینی زوجه کبنته و أخته و قیل المفاعله فی تلک الأفعال بمعنی الإفعال و یوارثنی کأن فی الإسناد مجازا أی جعل الله له فی میراثی و لی فی میراثه نصیبا(۷)

و عد الذنب یسیرا بالنسبه إلی الخلل فی العقائد أو الیسیر فی مقابل الکثیر و فی البصائر یصلی إلی قبلتی و یدعو دعوتی إلی قوله أخرجه من الإیمان و فیه فقال صدقک أخوک إنی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول خلق الله الخلق ثم ذکر الآیه بتمامها إلی قوله أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ و علی ما

ص: ۱۸۱

۱- ۱. البقره: ۱۴۷.

۲- ۲. الفرقان: ۴۴.

۳- ۳. الکافی ج ۲: ۲۸۱ و ۲۸۲.

۴- ۴. فی نسخه الکمبانیّ برمز قرب الإسناد، و هو سهو.

۵- ۵. تحف العقول: ۱۸۵.

۶- ۶. بصائر الدرجات: ۴۴۹ و ۴۵۰.

۷- ۷. و فی تحف العقول ط اسلامیه: یوارینی و اواریه.

فی الکافی یمکن أن یقرأ صدقت علی بناء المعلوم المخاطب أی القول الذی ذکرت عنهم صدق و حق أو صدقت فی أنهم لا یخرجون من الإیمان رأسا بحیث تنتفی المناکحه و الموارثه و أمثالهما أو فی أنهم لا یخرجون بمحض ارتکاب الذنب بل بالإصرار علیه أو المعلوم الغائب و الضمیر للناس بتأویل أو المجهول المخاطب أی صدقوک فیما أخبروک.

و الاستدلال بالکتاب إما بالآیات المذکوره أو غیرها من الآیات الداله علی حصر المؤمن فی جماعه موصوفین بصفات مخصوصه و علی الأول کما هو الظاهر الاستدلال بأن الظاهر من التقسیم و ما یأتی بعده أن یکون التقسیم إلی الأنبیاء و الأوصیاء و إلی المؤمنین و إلی الکافرین و وصف أصحاب الیمین و جزاءهم بأوصاف لا تلیق إلا بمن لم یستحق عقوبه و لم یرتکب کبیره موجبه للنار فلا بد من دخول المصرین علی الکبائر فی أصحاب الشمال أو بأنه تعالی ذکر فی وصف أصحاب الشمال الذین یُصِرُّونَ عَلَی الْحِنْثِ الْعَظِیمِ (۱) فالإصرار علی الذنب العظیم یخرج من الإیمان.

قوله علیه السلام جعل الله فیهم خمسه أرواح أقول الروح یطلق علی النفس الناطقه و علی الروح الحیوانیه الساریه فی البدن و علی خلق عظیم إما من جنس الملائکه أو أعظم منهم کما قال تعالی یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَهُ صَفًّا(۲) و الأرواح المذکوره هنا یمکن أن تکون أرواحا مختلفه متباینه بعضها فی البدن و بعضها خارجه عنه أو یکون المراد بالجمیع النفس الناطقه الإنسانیه باعتبار أعمالها و درجاتها و مراتبها أو أطلقت علی تلک الأحوال و الدرجات کما أنه یطلق علیها النفس الأماره و اللوامه و المطمئنه و الملهمه بحسب درجاتها و مراتبها فی الطاعه و العقل الهیولائی و بالملکه و بالفعل و المستفاد بحسب مراتبها فی العلم و المعرفه و یحتمل أن تکون روح القوه و الشهوه و المدرج کلها الروح الحیوانیه و روح الإیمان و روح القدس النفس الناطقه

ص: ۱۸۲

۱- ۱. الواقعه: ۴۶.

۲- ۲. النبأ: ۳۸.

بحسب کمالاتها أو تکون الأربعه سوی روح القدس مراتب النفس و روح القدس الخلق الأعظم فإن ظاهر أکثر الأخبار مباینه روح القدس للنفس.

و یحتمل أن یکون ارتباط روح القدس متفرعا علی حصول تلک الحاله القدسیه للنفس فتطلق روح القدس علی النفس فی تلک الحاله و علی تلک الحاله و علی الجوهر القدسی الذی یحصل له الارتباط بالنفس فی تلک الحاله کما أن الحکماء یقولون إن النفس بعد تخلیها عن الملکات الردیه و تحلیها بالصفات العلیه و کشف الغواشی الهیولانیه و نقض العلائق الجسمانیه یحصل لها ارتباط خاص بالعقل الفعال کارتباط البدن بالروح فتطالع الأشیاء فیها و تفیض المعارف منه علیها آنا فآنا و ساعه فساعه و به یؤولون علم ما یحدث باللیل و النهار و هذا و إن کان مبتنیا علی أصول فاسده لا نقول بها لکن إنما ذکرناه للتشبیه و التنظیر و علم جمیع ذلک عند العلیم الخبیر.

قوله علیه السلام خلق الله الناس علی ثلاث طبقات قیل الخلق بمعنی الإیجاد أو التقدیر و وجه الحصر أن الناس إما کافر أو مؤمن و المؤمن إما أن تکون له قوه قدسیه مقتضیه للعصمه أو لم تکن و الأول أصحاب المشأمه و الأخیر أصحاب المیمنه و الثانی السابقون و ذلک قول الله إشاره إلی قوله سبحانه فی سوره الواقعه وَ کُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَهً فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ ما أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ قَلِیلٌ مِنَ الْآخِرِینَ إلی آخر الآیات و قد مر تفسیر الآیات فی باب درجات الإیمان فإنهم بکسر الهمزه و قد یقرأ بفتحها أی فلأنهم أنبیاء کأنه علیه السلام غلب الأنبیاء علی الأوصیاء لأن الأوصیاء فی الأمم السابقه کان أکثرهم أو کلهم أنبیاء فهذا یشمل الأئمه علیهم السلام.

وَ فِی حَدِیثِ جَابِرٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ وَ خَاصَّهُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ (۱).

و فی روایه أخری الأنبیاء و الأوصیاء و یمکن عطف غیر مرسلین

۱- ۱. راجع بصائر الدرجات: ۴۴۷، و هو یشبه حدیث ابن نباته.

على الأنبياء لكنه أبعد و كأن فيه نوع تقيه و فى البصائر مرسلين و غير مرسلين و فى القاموس عالجه علاجا و معالجه زاوله و داواه و قال الشباب الفتاء كالشبيبه و جمع شاب كالشبان و قال دب يدب دبا و دبيبا مشى على هينته و قال درج دروجا مشى و فى الصحاح دب الشيخ مشى مشيا رويدا فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم و هاتان الفقرتان ليستا فى البصائر فى شى ء من الروايتين فى الموضعين (١)

و على ما فى الكافى كأن الذنب مؤول بترك الأولى كما مر مرارا أو كنايتان عن عدم صدورها عنهم.

تلك الرسل قال البيضاوى إشاره إلى الجماعه المذكوره قصصها فى السوره أو المعلومه للرسول أو جماعه الرسل و اللام للاستغراق فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ بأن خصصناه بمنقبه ليست لغيره مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ و هو موسى و قيل موسى و محمد عليهما السلام كلم موسى ليله الحيره و فى الطور و محمدا ليله المعراج حين فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى و بينهما بون بعيد وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ بأن فضله على غيره من وجوه متعدده و بمراتب متباعده و هو محمد صلى الله عليه و آله فإنه خص بالدعوه العامه و الحجج المتكاثره و المعجزات المستمره و الآيات المتراقيه المتعاقبه بتعاقب الدهر و الفضائل العلميه و العمليه الفائته للحصر و الإبهام لتفخيم شأنه كأنه العلم المتعين لهذا الوصف المستغنى عن التعيين و قيل إبراهيم خصصه بالخله التى هى أعلى المراتب و قيل إدريس لقوله تعالى وَ رَفَعْناهُ مَكاناً عَلِيًّا و قيل أولو العزم من الرسل (٢).

وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ المعجزات الواضحات كإحياء الموتى و إبراء الأكمه و الأبرص و الإخبار بالمغيبات أو الإنجيل وَ أَيَّدْناهُ و قويناه بِرُوحِ الْقُدُسِ بالروح المقدسه كقولك حاتم الجود و رجل صدق أراد به جبرئيل أو روح عيسى و وصفها به لطهارته عن مس الشيطان أو لكرامته على الله و لذلك

۱- ۱. يعنى روايه جابر عن الصادق عليه السلام، و روايه الأصبغ عن أمير المؤمنين عليه السلامليه السلام.

۲- ۲. أنوار التنزيل: ۶۱.

أضافها إلى نفسه أو لأنه لم تضمها الأصلاب و الأرحام الطوامث أو الإنجيل أو اسم الله الأعظم الذى كان يحيى به الموتى و خص عيسى عليه السلام بالتعيين لإفراط اليهود و النصارى فى تحقيره و تعظيمه و جعل معجزاته سبب تفضيله لأنها آيات واضحه و معجزات عظيمه لم يستجمعها غيره.

ثم قال فى جماعتهم ظاهره أن المراد أنه قال ذلك فى عموم الأنبياء و الرسل و هو مخالف لظاهر سياق الآيات و المشهور بين المفسرين و الآيات هكذا كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ و قال البيضاوى أُولئِكَ أى الذين لم يوادوهم (1) و أقول يمكن توجيهه بوجوه.

الأول أن يكون أولئك إشاره إلى الرسل فى قوله وَ رُسُلِي و هو و إن كان بعيدا لفظا فليس ببعيد معنى و لا ينافى ما مر فى بعض الأخبار أنه الروح الذى فى المؤمنين جميعا و يفارقهم فى وقت المعصيه لأنهم أكمل المؤمنين و فيهم هذا الروح أيضا على وجه الكمال و إن كان فى سائر المؤمنين صنف منه و هذا غير روح القدس كما مر فى الخمسه.

الثانى أن يكون إشاره إلى المؤمنين و ذكره عليه السلام هذه الآيه لبيان أنهم أيضا مؤيدون بهذا الروح لأنهم أكمل المؤمنين كما عرفت.

الثالث أن يكون المراد بجماعتهم الجماعه المخصوصين بالرسل من خواص أممهم و أتباعهم و كونه فى خواص أتباعهم يستلزم كونه فيهم أيضا و فى البصائر فى حديث جابر بعد قوله و روح البدن و بين ذلك فى كتابه حيث قال تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا الآيه و بعدها ثم قال فى جميعهم وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ و هذا يأبى عن هذا الحمل بل عن الثانى أيضا إلا بتكلف.

ص: ۱۸۵

۱- ۱. أنوار التنزيل: ۴۲۶.

و هم المؤمنون حقا أی یکون إیمانهم واقعیا و لا یکون باطنهم مخالفا لظاهرهم فیکونون منافقین علی بعض الاحتمالات السابقه أو المراد بهم المؤمنون الذین لا یترکون الفرائض و لا یرتکبون الکبائر إلا اللمم فالذین یفعلون ذلک و لا یتوبون داخلون فی أصحاب الشمال لکنه یأبی عنه ما سیأتی من التخصیص بأهل الکتاب و سیأتی القول فیه و قوله بأعیانهم لیس فی روایه جابر و کأن المعنی بخصوصهم أو بأنفسهم من غیر أن یلحق بهم أتباعهم یستکمل هذه الأرواح أی یطلب کمالها و تمامها أو یتصف بها کامله و فی البصائر بهذه الأرواح و فی روایه جابر مستکملا بهذه الأرواح و هما أظهر و هما علی بناء المفعول فی القاموس استکمله و کمله أتمه و جمله.

إِلی أَرْذَلِ الْعُمُرِ فی مجمع البیان أی أدون العمر و أوضعه أی یبقیه حتی یصیر إلی حال الهرم و الخرف فیظهر النقصان فی جوارحه و حواسه و عقله و روی عن علی علیه السلام أن أرذل العمر خمس و سبعون سنه و روی مثل ذلک عن النبی صلی الله علیه و آله و عن قتاده تسعون سنه لِکَیْ لا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئاً أی لیرجع إلی حال الطفولیه لنسیان ما کان علمه لأجل الکبر فکأنه لا یعلم شیئا مما کان علیه و قیل لیقل علمه بخلاف ما کان علیه فی حال شبابه انتهی (۱) و قال البیضاوی و قیل هو خمس و تسعون سنه(۲) و أقول فی روضه الکافی أنه مائه سنه و قیل الکاف فی قوله کما قال الله لبیان أن القریب من أرذل العمر أیضا داخل فی المراد و لیس بالذی یخرج من دین الله.

قال بعض المحققین إن قیل قد ثبت أن الإنسان إنما یبعث علی ما مات علیه فإذا مات الکبیر علی غیر معرفه فکیف یبعث عارفا قلنا لما کان مانعه عن الالتفات إلی معارفه أمرا عارضا و هو اشتغاله بتدبیر البدن فلما زال ذلک بالموت برزت له معارفه التی کانت کامنه فی ذاته بخلاف من لم یحصل المعرفه أصلا

ص: ۱۸۶

۱- ۱. مجمع البیان ج ۶: ۳۷۲.

۲- ۲. أنوار التنزیل: ۲۳۰.

فإنه ليس فى ذاته شى ء ليبرز له.

لأن الفاعل به رده أى إن الله الفاعل به المدبر لأمره رده أو الرب الفاعل به القوى الأربع و خالقها فيه رده أو فاعل آخر غير نفسه رده و لا تقصير له فيه و الأول أظهر و فى البصائر لأن الله الفاعل ذلك به و هو أصوب و لا يستطيع التهجد بالليل و لا بالنهار كأنه استعمل التهجد هنا فى مطلق العباده أو يقدر فعل آخر كقولهم

علفتها تبنا و ماء باردا و قيل المراد بالتهجد هنا التيقظ من نوم الغفله و أصل التهجد مجانبه الهجود فى الليل للصلاه و فى القاموس الهجود النوم كالتهجد و بالفتح المصلى بالليل و الجمع بالضم و هجد و تهجد استيقظ كهجد ضد و فى البصائر و لا الصيام بالنهار و هو أصوب.

و لا القيام فى الصف أى لصلاه الجماعه و يحتمل الجهاد و ليس يضره شيئا لأن ترك الأفعال مع القدره عليها يوجب نقص الإيمان لا مع العذر و لا يوجب نقص ثوابه أيضا لما ورد فى الأخبار أنه يكتب له مثل ما كان يعمله فى حال شبابه و قوته و صحته و فيهم أى فى أصحاب الميمنه أو فى أصحاب تلك الحالات من ينتقص منه روح القوه أى هى فقط أو بسبب غير الكبر فى السن و منهم يحتمل الوجهين المتقدمين و ثالثا و هو إرجاع الضمير إلى الذين ينتقص منهم روح القوه و على الوجهين الآخرين كان المراد مع نقص الروح السابقه لقوله و يبقى روح البدن.

لم يحن إليها أى لا يشتاق إليها و لم يقم أى إليها لطلبها و مراودتها و قيل أى لم تقم آلته لها و لا يخفى بعده و فى روايه جابر و قد يأتى على العبد تارات ينقص منه بعض هذه الأربعه و ذلك قول الله تعالى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً(۱) فينتقص روح القوه و لا يستطيع مجاهده العدو و لا معالجه المعيشه و ينتقص منه روح الشهوه فلو مرت به أحسن بنات

۱- ۱. النحل: ۷۰.

بنی آدم لم یحن إلیها و تبقی فیه روح الإیمان و روح البدن فبروح الإیمان یعبد الله و بروح البدن یدب و یدرج حتی یأتیه ملک الموت إلی آخر الخبر و کأنه أظهر.

فهذا بحال خیر أی لا یضره هذا النقص فی الأرواح و قیل المعنی أنه یسقط عنه بعض التکالیف الشرعیه کالجماع فی کل أربعه أشهر و القسمه بین النساء و لا یخفی ما فیه فی قوته کلمه فی للسببیه أو للظرفیه أی وقت قوته نقص النقص یکون لازما و متعدیا و هنا یحتملهما فعلی الأول المعنی نقص بعض الإیمان فمن بمعنی البعض أو نقص شی ء منه فیکون فاعلا و علی الثانی

یکون مفعولا و تفصی منه بالفاء أی خرج من الإیمان أو خرج الإیمان منه فی القاموس أفصی تخلص من خیر أو شر کتفصی و فی النهایه یقال تفصیت من الأمر تفصیا إذا خرجت منه و تخلصت و ربما یقرأ بالقاف أی بعد منه و هو تصحیف.

و إن عاد أی من غیر توبه علی وجه الإصرار و قیل هو من العاده أدخله الله نار جهنم أی یستحق ذلک و یدخله إن لم یعف عنه لکن یخرجه بعد ذلک إلا أن یصیر مستحلا أو تارکا لولایه أهل البیت علیهم السلام و یؤیده أن فی البصائر هکذا فإذا مسها انتقص من الإیمان و نقصانه من الإیمان لیس بعائد فیه أبدا أو یتوب فإن تاب و عرف الولایه تاب الله علیه و إن عاد و هو تارک الولایه أدخله الله نار جهنم.

**[ترجمه]«و حرج منه» یعنی تنگ شد، »حین أزعم» یعنی اعتقاد دارم و ادعایی مانند با ادعای آن ها دارم، «یصلی صلاتی» گویا «صلاتی» مفعول مطلق برای نوع می باشد و «دعائی» نیز همین طور است. و منظور دعوت به سوی دین و یا خواندن پروردگار و درخواست حاجت از او در نماز یا غیر آن می باشد. و برداشت اول مناسب تر است. «و یناکحنی» یعنی همسری به من عطا کند، مانند دختر یا خواهرش، و گفته شده مفاعله در این فعل ها به معنای انجام است، و «یوارثنی» گویا در اسناد مجاز است، یعنی خداوند در میراث او برای من سهمی قرار داده و او نیز از از میراث من سهم خواهد برد. - . و در تحف العقول چاپ اسلامیه آمده است: یوارینی و اواریه. -

و گناه را نسبت به اشکال در عقائد کم اهمیت شمرده است، یا در مقابل گناهان بزرگ آن را کوچک دانسته است. و در بصائر چنین است: «یصلی إلی قبلتی و یدعو دعوتی» تا این جای کلام که: «أخرجه من الإیمان» و در آن چنین است: «فقال صدقک أخوک إنی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول خلق الله الخلق» سپس آیه را تا پایان بیان نمود تا آنجا که می فرماید: «أولئک المقربون» و بر اساس آنچه در الکافی است، می توان «صدقت» را به صیغه معلوم مخاطب خواند، یعنی سخنی که از آنان بیان کردی راست و درست است. یا به این معنی که: راست گفتی که آنان کاملا از ایمان خارج نمی شوند که ازدواج و ارث بردن و مانند آن ها، از ایشان از بین برود. یا در این مورد که آنان به محض انجام گناه و بلکه با تکرار آن، از ایمان خارج نمی شوند. و یا در صیغه معلوم غایب خوانده شود. و ضمیر با تأویلی به مردم بر می گردد، یا در صیغه مجهول مخاطب، یعنی در آنچه به تو خبر داده اند به تو راست گفته اند.

و استدلال به قرآن، یا به وسیله آیات یاد شده و یا آیات دیگری است که دلیل بر انحصار مؤمن به گروهی با صفات معین است و بر اساس نظر اول، چنان که به نظر می رسد، استدلال به این است که منظور از تقسیم و آنچه پس از آن می آید، یعنی تقسیم به گروه پیامبران و جانشینان و مؤمنان و کافران. و توصیف اصحاب یمین و پاداش هایی که توصیف شده است تنها

برای کسانی است که شایسته عذاب نباشند و گناه بزرگی مرتکب نشده باشند که باعث عذاب آتش دوزخ گردد. پس کسانی که بر گناهان بزرگ اصرار داشته اند، چاره ای جز وارد شدن در اصحاب شمال ندارند. یا به این معنی که خداوند ویژگی های اصحاب شمال را بیان نموده که {کسانی هستند که بر گناه بزرگ اصرار می ورزند} - . واقعه / ۴۶ -

بنابر این تکرار و اصرار بر گناه بزرگ، انسان را از ایمان خارج می کند.

سخن امام علیه السلام که: «جعل الله فیهم خمسه أرواح» می گویم: روح به نفس ناطقه و روح حیوانی که در بدن وجود دارد گفته می شود، و نیز به آفریدگان با عظمت نیز گفته می شود؛ چه از جنس فرشتگان باشد یا بزرگ تر از آنان. چنان که خدای متعال می فرماید: {روزی که فرشتگان و روح در صف هایی به پا خیزند} - . نبأ / ۳۸ - و ارواحی که در اینجا بیان شده اند، ممکن است روح های متفاوتی باشند که برخی از آن ها در بدن و برخی دیگر در خارج از آن وجود دارند. یا به این معنی که منظور از همه آنان نفس ناطقه انسانی باشد که بر اساس اعمال و درجات و مراتب آن است. و یا به چگونگی و درجات آن گفته می شود؛ همان گونه که بر اساس درجات و مراتب آن در فرمان برداری و عقل بالقوه و ملکه خرد و عقل بالفعل و عقل مستفاد، به آن نفس اماره و لوامه و مطمئنه و ملهمه نیز گفته می شود. که بر اساس مراتب آن در علم و معرفت می باشد. و ممکن است منظور از روح قدرت و شهوت و همه چیزهایی که از آن ها به دست می آید، روح حیوانی باشد و منظور از روح ایمان و روح القدس نفس ناطقه براساس کمالات آن باشد. یا اینکه منظور از چهار روح به جز روح القدس، مراتب نفس بوده و منظور از روح القدس آفریده باعظمت خداوند است. چرا که از ظاهر بیشتر احادیث چنین برمی آید که روح القدس و نفس از هم جدا هستند.

و ممکن است ارتباط روح القدس فرع بر ایجاد حالتی قدسی برای نفس باشد، بنابراین در هنگام پدید آمدن این حال برای نفس، به آن روح القدس گفته می شود، و نیز به این حالت و جوهر قدسی که در آن حالت ارتباط با نفس برای او به وجود می آید نیز گفته می شود. چنان که حکماء می گویند: نفس پس از خالی شدن از صفات ناپسند و آراسته شدن به صفات والا و برداشته شدن پرده های مادی و از بین رفتن دلبستگی های جسمانی، ارتباط ویژه ای با عقل فعال پیدا می کند که مانند ارتباط بدن با روح است. پس چیزها را با آن می بیند و در هر لحظه و هر ساعت معارفی از سوی آن برایش شناخته می شود. و به وسیله آن همه آنچه را در شب و روز پدید می آید تأویل می کنند. و اگر بر پایه های فاسدی به وجود آمده باشد آن را نمی پذیریم، بلکه تنها برای تشبیه و نمونه آوردیم و تنها خداوند از حقیقت آن آگاه است.

کلام امام علیه السلام که: «خلق الله الناس علی ثلاث طبقات» گفته شده «خلق» به معنای ایجاد یا مقدر کردن است. و معنای حصر این است که مردم یا مؤمن هستند و یا کافر، و مؤمن یا دارای نیرویی قدسی است که عصمت را به وجود می آورد و یا چنین نیست. اولین گروه اصحاب مشئمه هستند و دومین گروه سابقون هستند. و «ذلک قول الله» به آیه سوره واقعه اشاره دارد: {و شما سه گروه خواهید بود، پس اصحاب میمنه که تو چه می دانی آنان چه کسانی هستند، و اصحاب مشئمه که تو چه می دانی آن ها چه کسانی اند، و پیشتازان سبقت گیرنده که آن ها مقربان هستند و در بهشت های پر نعمت جای دارند. گروهی از امت های پیشین و عده ای اندکی از امت واپسین.} تا پایان آیات. و تفسیر این آیات در باب درجات ایمان بیان شد. «فإنهم» با کسره همزه می باشد و با فتحه آن نیز خوانده می شود، یعنی: پس به این دلیل که آنان پیامبران هستند. گویا امام

پیامبران را بر جانشینان غالب نموده، چرا که در امت های پیشین جانشینان، پیامبر نیز بودند، پس این امامان علیهم السلام را نیز دربرمی گیرد.

و در حدیث جابر از امام صادق علیه السلام آمده است: سابقون همان پیامبران و بندگان خاص خدا هستند. - . بصائر الدرجات: ۴۴۷ -

و در روایت دیگری پیامبران و جانشینان آن ها هستند، و می توان «غیر مرسلین» را عطف بر انبیاء دانست، اما بعید به نظر می رسد. و گویا در آن نوعی تقیه وجود دارد. و در بصائر آمده: «مرسلین و غیر مرسلین» و در قاموس گفته شده: «عالجه علاجا و معالجه» یعنی آن را برطرف نمود و مداوا کرد، و نیز گفته است: «الشباب» یعنی جوانان، مانند شبیبه، و جمع شاب است، مانند شبان. و گفته است: «دب یدب دبا و دبیبا» یعنی به آرامی راه رفت، و گفته است: «درج دروجا» یعنی راه رفت، و در صحاح گفته شده: «دب الشیخ» یعنی به آهستگی راه رفت، «فهؤلاء مغفور لهم» یعنی گناهانشان بخشیده شده است، و این دو فراز در بصائر در هیچ یک از دو روایتی که بیان کردیم نیامده است. و بر اساس آنچه در الکافی آمده است، گویا منظور از گناه ترک اولی است، چرا که بارها بیان کرده ایم یا کنایه از انجام ندادن آن توسط آن هاست.

«تلک الرسل» بیضاوی گفته است: اشاره به گروهی است که داستان هایشان در سوره آمده و یا رسولانی که نزد پیامبر معلومند یا همه پیامبران. و لام برای استغراق است. «فضّلنا بعضهم علی بعض» برخی از آن ها را با ویژگی هایی که دیگران ندارند، مخصوص گرداندیم. در میان آن ها کسانی هستند که خداوند با آن ها سخن گفته است، و او موسی است، و گفته شده: موسی و محمد صلی الله علیه وآله هستند که در لیله الحیره و در طور با موسی سخن گفت و در شب معراج نیز با حضرت محمد صلی الله علیه و آله سخن گفته است، هنگامی که فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود؛ و میان آن دو فاصله بسیاری بود. «و رفع بعضهم درجات» که او را از جنبه های متعدد و مراتب فراوانی بر دیگران برتری داد و او محمد صلی الله علیه و آله است که با دعوت همگانی و حجت های فراوان و معجزات پی در پی و نشانه هایی که با گذشت روزگار آشکار شده و گسترده می شوند مخصوص گردانده و برتری های علمی و عملی که از حد شمار خارج است، تا شأن او را بزرگ بدارد. گویا او تنها کسی است که این وصف درخور است و نیازی به تعیین ندارد. و گفته شده او ابراهیم است که با دوستی خداوند مخصوص شده است که آن از برترین درجات است. و گفته شده ادریس است که خداوند درباره او فرمود: {و ما او را به مقام والایی رساندیم.} و گفته شده پیامبران اولوالعزم هستند. - . أنوار التنزیل: ۶۱ -

«و آتینا عیسی ابن مریم البینات» معجزات آشکار مانند زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادرزاد و پیس و خبر دادن از نهان خانه ها، یا انجیل، «و أیدناه» و او را نیرومند ساختیم، «بروح القدس» با روح مقدس، مانند اینکه گفته می شود: «حاتم جود و مرد راستی»، منظور از آن جبرئیل یا روح عیسی است و به دلیل پاک ماندن آن از دسترسی شیطان یا به دلیل گرامی بودن آن نزد خداوند چنین وصف شده است. و به همین دلیل آن را مضاف برای اسم خود قرار داده است. یا به این دلیل که در صلب ها و رحم های آلوده قرار نگرفته است. یا انجیل است، و یا اسم اعظم الهی که با آن مرده ها را زنده می گرداند. و به دلیل زیاده روی یهودیان و نصرانیان در تحقیر عیسی علیه السلام، نام او را بیان فرمود تا او را بزرگ گرداند و معجزات را برای برتری بخشیدن به او قرار داد، چرا که آن ها نشانه های آشکاری بودند که هیچک از پیامبران جز او آن ها را یکجا

نداشته است.

«ثم قال فی جماعتهم» به نظر می رسد منظور او چنین است که آن را درباره همه پیامبران و فرستادگان گفته است، و این مخالف ظاهر سیاق آیات است. و در میان مفسران مشهور است، و آیات این گونه هستند: {خداوند نوشته است که همانا من و فرستادگانم پیروز خواهیم بود، به راستی که خداوند نیرومند شکست ناپذیر است، هیچ گروهی را نمی یابی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند در حالی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی می کنند، هرچند آنان پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آن ها باشند، آن ها کسانی هستند که ایمان در قلب هایشان جای گرفته و او را با روحی از جانب خود نیرومند ساخته است} و بیضاوی گفته است: «أولئك» یعنی کسانی که با آنان دوستی نمی کنند - . أنوار التنزیل: ۴۲۶ - و می گویم می توان به چند طریق آن را توجیه کرد:

اول اینکه منظور از «أولئك» اشاره به فرستادگان باشد در این آیه: «و رسلی» و این اگرچه از لحاظ لفظ بعید به نظر می رسد اما در معنا بعید نیست، و منافی آنچه که در بعضی احادیث بیان شده نیست، که آن روح همه مؤمنان است که به هنگام معصیت از آنان جدا می شود. چرا که آن ها کامل ترین مؤمنان هستند و این روح در وجود آنان به کامل ترین شکل وجود دارد، هرچند در سایر مؤمنان بخشی از آنان وجود داشته باشد، و این غیر از روح القدس می باشد، چنان که در مورد ارواح پنج گانه بیان شد.

دوم اینکه اشاره به مؤمنان باشد و امام علیه السلام برای بیان اینکه آنان نیز با این روح نیرومند شده اند، آن را بیان کرده است، چرا که همان گونه که می دانی آن ها کامل ترین مؤمنان هستند.

سوم اینکه منظور از «جماعتهم» گروهی از خواص امت های پیامبران و پیروان آن ها هستند که به وسیله آنان مخصوص شده اند، و ویژه بودن آن ها در میان امت های پیامبران، مستلزم همراه بودن آنان با پیامبران نیز می باشد. و در بصائر در حدیث جابر پس از فرموده «و روح البدن» گفته است: و آن را در کتاب خود روشن نموده، در آن جا که فرموده است: «تلك الرسل فضلنا» تا پایان آیه و آیه پس از آن، سپس درباره همه آن ها فرمود: «و أیدهم بروح منه» که باعث می شود این معنا را نپذیریم، بلکه معنای دوم را نیز فقط می توان به سختی پذیرفت .

«و هم المؤمنون حقا» یعنی ایمان آنان حقیقی بوده و باطن آن ها مخالف ظاهرشان نیست و آن ها براساس برداشت هایی که پیش از این بیان شد، منافق نیستند. یا منظور از آن ها مؤمنانی است که واجبات خویش را ترک نکرده و مرتکب گناهان بزرگ نمی شوند جز اینکه گناهان کوچك از آن ها سر می زند. پس کسانی که این کار را انجام دهند و از آن توبه نکنند، جزء اصحاب شمال هستند. اما از آنچه درباره اختصاص آن به اهل کتاب در ادامه خواهد آمد، إبا دارد. و «بأعیانهم» در حدیث جابر نیامده است، و گویا معنای آن اختصاص آن امر به خود آن ها و در برنداشتن پیروان ایشان است. «یستکمل هذه الأرواح» یعنی درخواست برای کامل شدن، یا اینکه همه این صفات در او پدید می آید. و در بصائر آمده: «بهذه الأرواح» و در روایت جابر «مستکملا بهذه الأرواح» گفته است. و این دو صحیح تر به نظر می رسند. و این دو در صیغه مفعول هستند. در قاموس گفته شده: «استکمله و کمّله» یعنی آن را به پایان رساند و نیکو کرد.

«إلى أرذل العمر» در مجمع البیـان یعنی پست ترین و فرومایه ترین زنـدگی، یعنی او را زنـده می دارد تا آنکه به حال سستی و پیری برسد، سپس نقص و کاستی در بدن و حواس و عقلش آشکار گردد. و از امام علی علیه السلام روایت شده که منظور از «أرذل العمر» هفتاد و پنج سالگی می باشد. و مانند این حدیث از پیامبر نیز روایت شده است. و از قتاده روایت شده که آن نود سالگی است. «لکی لا یعلم بعد علم شیئا» یعنی به دوران کودکی خویش بازگردد تا آنچه را با گذشت دوران زندگی آموخته فراموش کنـد؛ گویی هیـچ یک از چیزهایی را که آموخته است نمی دانـد. و گفته شـده: برای آنکه نادرست بودن عقایدی را که در جوانی داشته بازگو کند. پایان. - . مجمع البیان ۶ : ۳۷۲ - و بیضاوی گفته است: گفته شـده آن نود و پنج سالگی می باشد. - . أنوار التنزیل: ۲۳۰ -

و می گویم

در روضه کافی آمـده که منظور از آن صـد سالگی است. و گفته شـده: «کاف» در سخن امام که: «کما قال الله» برای بیان این است که نزدیکی های دوره «أرذل العمر» نیز می تواند باشد و او کسی نیست که از دین خداوند خارج شود.

بعضـی از محققـان گفته انـد اگر گفته شود: همانا ثابت شـده که انسان تنها در همان حالی که از دنیا رفته برانگیخته می شود، پس اگر شخص بزرگسالی بـدون معرفت از دنیـا برود، چگـونه عـارف برانگیخته می شـود؟ می گـوییم: به این دلیـل که تنها چیزی که مانع از توجه او به معارف بوده است، امری عارضـی بوده که همان سـرگرم شـدن او به امور بدن خویش بوده است. پس هنگـامی که این امر بـا مرگ از بین برود، معـارفی که در ذات او نهـان بوده است آشکار می شود و این برخلاف کسـی است که هیچ معرفتی در او به وجود نیامده تا برایش آشکار شود.

«لأن الفاعل به رده» یعنی خداونـدی که انجام دهنـده و تـدبیر کننـده کارهای اوست، او را بازگردانده است. یا به این معنی که خداونـدی که نیروهای چهارگانه را در او به انجام رسانده و آن ها را آفریده است، او را بازگردانده است. یا فاعل دیگری غیر از خود او، بازگردانـده و او هیـچ کوتاهی در این کار نداشـته است. و اولی درست تر به نظر می رسـد. و در بصائر گفته شده: زیرا خداونـد انجام دهنده آن است. و این صـحیح تر است. «و لا یستطیع التهجد باللیل و لا بالنهار» گویا شب زنده داری را در اینجا به معنای مطلق عبادت به کار گرفته است. یا اینکه توانایی انجام کار دیگری را دارند. مانند این سخن ایشان:

با کاه و آب سرد چارپا را پروار گرداندم

و گفته شده: منظور از شب زنده داری در این جا، بیدار شدن از خواب غفلت است. و ریشه تهجد، پهلو به پهلو شدن در شب برای نماز است. و در قاموس گفته شده: «الهجود» یعنی خواب، مانند تهجد، و با فتحه یعنی کسـی که در شب نماز می گزارد. و جمع آن با ضـمه است، و «هجـد و تهجـد» یعنی در شب بیـدار شد، مانند هجد و از اضداد می باشد. و در بصائر آمده: «و لا الصیام بالنهار» این درست تر است.

«و لاـ القیام فی الصف» یعنی برای نماز جماعت، و ممکن است به معنای جهاد باشـد. «و لیس یضـره شـیئا» چرا که ترک انجام کارهـا بـا وجود توانـایی بر آن، بـاعث نقص در ایمـان می شود، نه بـا وجود عـذر، و در این صورت بـاعث کاسـتن پاداش هم

نخواهد شد. زیرا در احادیث آمده مانند همان پاداشی را که در حال جوانی و سلامتی برای او نوشته می شده، اکنون نیز دریافت خواهد نمود. «و فیهم» یعنی درباره اصحاب میمنه، یا برای کسانی که این حالات را دارند. «من ینتقص منه روح القوه» یعنی فقط همان است، یا به دلیلی جز کهولت سن می باشد. «و منهم» دو وجه پیشین برای آن ممکن است. و سوم اینکه ضمیر به کسانی بازمی گردد که روح قوت از آنان کاسته می شود. و براساس دو وجه اخیر، یعنی همراه با کاستن روح گذشته او، به دلیل کلام امام علیه السلام که «و یبقی روح البدن».

«لم یحنّ إلیها» یعنی اشتیاقی به آن ندارد. و «لم یقم» یعنی به سوی او برای درخواست و به دست آوردن او، و گفته شده: یعنی برای انجام گناه برنمی خیزد، و نادرستی آن واضح است. و در روایت جابر آمده است: و برای بنده زمان هایی پیش می آید که برخی از این چهار چیز از او کاسته می شود. این همان فرموده خداوند است که: {و برخی از شما به پست ترین روزگار زندگی خود بازگردانده می شوند تا پس از آنکه آگاهی داشته اند، هیچ چیز را ندانند.} - . نحل: / ۷۰ - پس روح قوت از او گرفته می شود و توانایی جنگ با دشمن و بهبودی بخشیدن به زندگی خود را نخواهد داشت و روح شهوت از او گرفته می شود، تا اینکه اگر زیباترین دختران بشر بر او گذر کنند، اشتیاقی به آنان نخواهد داشت. و روح ایمان و روح بدن در او باقی می ماند. پس با روح ایمان خداوند را می پرستد و عبادت می کند، و با روح بدن گام برمی دارد تا اینکه فرشته مرگ به سراغ او بیاید. تا پایان حدیث. و این درست تر به نظر می رسد.

«فهذا بحال خیر» یعنی این کاستی ضرری برای او نخواهد داشت، و گفته شده معنای آن چنین است که برخی از تکالیف از عهده او برداشته می شود؛ مانند جماع در هر چهار ماه، و تقسیم کردن شب ها برای مضاجعت با زنان، و اشکال آن پوشیده نیست. «فی قوته» کلمه «فی» برای سببیت یا برای ظرفیت است، یعنی هنگام نیرومندی اش. «نقص» نقص می تواند لازم و متعدی باشد. و در اینجا هر دو احتمال وجود دارد. پس براساس احتمال اول، به معنای نقص بخشی از ایمان است، بنابراین «من» به معنای بخشی خواهد بود، یا نقص چیزی از آن، که در این صورت فاعل خواهد بود. و در احتمال دوم، مفعول می باشد. و «تفصی منه» با فاء یعنی از ایمان خارج شد، یا ایمان از وجود او بیرون رفت. و در قاموس آمده: «أفصی» یعنی از خوبی یا بدی رهانیده شد، مانند «تفصی». و در نهایه آمده است: گفته می شود: «تفصیت من الأمر تفصیا» هنگامی که از کاری خلاص شد یا خارج شد، و شاید با قاف هم خوانده شود، یعنی از آن دور شد. و این اشتباه در خواندن است.

«و إن عاد» یعنی بدون توبه، مانند اصرار بر انجام گناه، و گفته شده: از عادت می آید. «أدخله الله نار جهنم» یعنی سزاوار آن است. و اگر بخشیده نشود او را وارد آتش دوزخ می کند، اما پس از آن او را بیرون خواهد آورد. مگر اینکه ولایت اهل بیت علیهم السلام را نادیده گرفته یا آن را ترک کرده باشد. و در بصائر نیز چنین آمده و آن را تأیید می کند: پس اگر به او برسد، از ایمانش کاسته می شود و این کاستی در ایمان هرگز به او بازنخواهد گشت، مگر اینکه توبه کند. پس اگر توبه کرد و ولایت را نیز شناخت، خداوند توبه اش را می پذیرد و اگر دوباره تکرار کرد و ولایت را نیز ترک کرده باشد، خداوند او را وارد جهنم خواهد نمود.

**[ترجمه]

و أقول

كأنه لم يذكر العود مع الولايه و أبهم ذلك إما لعدم اجتراء الشيعه على المعصيه أو لأن الإصرار يصير سببا لترك الولايه غالبا أو أحيانا.

فهم اليهود و النصارى كأن ذكرهما على المثال و المراد جميع الكفار و المنكرين للعقائد الإيمانيه الذين تمت عليهم الحجه و يؤيده ما في روايه جابر حيث قال و أما ما ذكرت من أصحاب المشأمه فمنهم أهل الكتاب الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ قال البيضاوى يعنى علماءهم يَعْرِفُونَهُ الضمير لرسول الله صلى الله عليه و آله

و إن لم يسبق ذكره لدلاله الكلام عليه و قيل للعلم أو القرآن أو التحويل يعنى تحويل القبله كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ يشهد للأول أى يعرفونه بأوصافه كمعرفتهم أبناءهم و لا يلتبسون عليهم بغيرهم وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ تخصيص لمن عاند و استثناء لمن آمن الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ كلام مستأنف و الْحَقُ إما مبتدأ خبره مِنْ رَبِّكَ و اللام للعهد و الإشاره إلى ما عليه الرسول أو الحق الذى يكتمونه أو للجنس و المعنى أن الحق ما ثبت أنه من الله كالذى أنت عليه لا ما لم يثبت كالذى عليه أهل الكتاب و إما خبر مبتدإ محذوف أى هو الحق و مِنْ رَبِّكَ حال أو خبر بعد خبر و قرئ بالنصب على أنه بدل من الأول أو مفعول يعلمون فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ الشاكين فى أنه من ربك أو فى كتمانهم الحق عالمين به و ليس المراد به نهى رسول الله صلى الله عليه و آله عن الشك فيه لأنه غير متوقع منه و ليس بقصد و اختيار بل إما تحقيق الأمر و أنه بحيث لا يشك فيه ناظر أو أمر الأمه باكتساب المعارف المزيحه للشك على الوجه الأبلغ (۱).

قوله و الولايه أى يعرفون محمدا بالنبوه و أوصياءهم بالإمامه و الولايه و إنما اكتفى بذكر محمد صلى الله عليه و آله لأن معرفته على وجه الكمال يستلزم معرفه أوصيائه أو لأنه الأصل و العمده أنك الرسول إليهم بيان للحق و فى البصائر الحق من ربك الرسول من الله إليهم بالحق و الظاهر أن قراءتهم عليهم السلام كان على النصب ابتلاهم الله بذلك أى بسبب ذلك الجحود و قوله فسلبهم بيان للابتلاء.

**[ترجمه]گویا امام بازگشت را همراه با ولایت ذکر نکرده است. و آن را مبهم گردانده، یا به دلیل جرأت نداشتن شیعیان در انجام گناهان، یا به این دلیل که تکرار گناه در برخی مواقع یا غالب اوقات، باعث ترک ولایت می شود.

«فهم الیهود و النصاری» گویا نام بردن از آن ها برای آوردن مثال است. و منظور همه کافران و انکارکنندگان عقاید ایمانی هستند که حجت بر ایشان تمام شده باشد. و حدیث جابر نیز آن را تأیید می کند که فرموده است: و اما کسانی از اصحاب مشئمه که نام بردی، در میان آن ها اهل کتاب هستند که کسانی می باشند که به آن ها کتاب آسمانی بخشیدیم، بیضاوی گفته است: یعنی علماء آن ها، که او را می شناسند ضمیر برای رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد. هرچند به خاطر دلالت سخن امام بر آن، پیش از این نام برده نشد. و گفته شده برای علم یا قرآن یا تحویل است، یعنی تحویل قبله. «کما یعرفون أبناءهم» گواهی برای اولی است، یعنی او را با ویژگی هایش چنان می شناختند که فرزندان خود را می شناسند، و آنان را با دیگری اشتباه نمی گیرند. و همان گروهی از آن ها که حقیقت را پنهان می کنند، در حالی که از آن آگاهی دارند. تخصیص کسانی است که دشمنی کردند، و استثنا برای کسانی است که ایمان آوردند، «الحق من ربک» سخن تازه ای است، و «الحق» یا مبتدأ است که خبر آن «من ربک» می باشد، و لام برای عهد و اشاره به چیزی است که پیامبر آن را داشته است، یا حقی است که آنان پنهان می کرده اند. یا برای جنس است و معنای آن چنین است که: حقیقت چیزی است که ثابت شده از جانب خداست، مانند آنچه برای تو آمده است، نه آنچه ثابت نشده، مانند آنچه اهل کتاب نزد خود دارند. و یا اینکه خبری است که مبتدای آن حذف شده است، یعنی آن حقیقت است. و «من ربک» حال یا خبر پس از خبر می باشد. و با نصب نیز خوانده شده، بر این اساس که بدل از اولی است، یا مفعول «یعلمون» می باشد. «فلا تکونن من الممترین» کسانی که تردید دارند آیا این کتاب از سوی خداوند است، یا در پنهان کردن حقیقت توسط آن ها در حالی که از وجود آن آگاه هستند. و منظور از آن، نهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از شک در آن نیست. چرا که از ایشان مورد انتظار نیست. و با قصد و اختیار نیز نمی باشد. بلکه یا به معنای تحقق بخشیدن به دستور است، به گونه ای که هیچ بیننده ای در آن تردید نکند. و یا دستور به امت

برای به دست آوردن معارفی است که به شکلی رساتر تردید را از میان بردارد. - . أنوار التنزیل: ۴۴ و آیه در سوره بقره / ۱۳۶ -

کلمه «و الولایه» یعنی از پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامت و ولایت جانشینان او نیز آگاه بودند، و تنها نام پیامبر را آورده است زیرا شناخت کامل نسبت به پیامبر، مستلزم شناخت جانشینان ایشان نیز هست. یا به این دلیل که ایشان اصل و مهم ترین هستند. «أنک الرسول إلیهم» بیانی از حقیقت است، و در بصائر آمده: «حقیقت از سوی پروردگار توست، پیامبری از جانب خداوند برای آنان آمده راستین است» و ظاهر آن چنین است که ائمه علیهم السلام آن را با نصب می خوانده اند. «ابتلاهم الله بذلک» یعنی به دلیل این مخالفت، و این سخن که «فسلبهم» بیان بلای آن هاست.

**[ترجمه]

یحتمل أن یکون الغرض من ذکر الآیه بیان سلب روح الإیمان من هؤلاء بقوله تعالی فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ فإن الظاهر أن هذا تعریض لهم بأنهم من الشاکین علی أحد وجهین أحدهما أنه لما جحدوا ما عرفوا سلب الله منهم التوفیق و اللطف فصاروا شاکین و مع الشک لا یبقی الإیمان فسلب منهم روحه لأنه لا یکون مع عدم الإیمان أو سلب منهم أولا الروح المقوی للإیمان

ص: ۱۸۹

۱- ۱. أنوار التنزیل: ۴۴ و الآیه فی البقره: ۱۳۶.

فصاروا شاكين و ثانيهما أنهم لما أنكروا ظاهرا ما عرفوا يقينا نسبهم إلى الامتراء و ألحقهم بالشاكين لأن اليقين إنما يكون إيمانا إذا لم يقارن الإنكار الظاهرى فلذا سلبهم الروح الذى هو لازم الإيمان و يؤيده أن فى البصائر ابتلاهم الله بذلك الذم و هذان الوجهان مما خطر بالبال فى غايه المتانه.

و أسكن أبدانهم تخصيص تلك الأرواح بالأبدان لأن الروحين الآخرين ليسا مما يسكن البدن و إن كانا متعلقين به.

و اعلم أن الروح يذكر و يؤنث و إنما بسطنا الكلام فى شرح هذا الخبر لأنه لم يتعرض أحد لإيضاح الدقائق المستنبطه منه.

**[ترجمه]ممکن است هدف از بیان این آیه بیان گرفته شدن روح ایمان از این گروه باشد، چرا که خداوند متعال می فرماید: پس از گروه تردید کنندگان نباش. به این ترتیب، به نظر می رسد این تعریضی برای آن هاست که از شک کنندگان بوده اند، بر دو وجه: یکی اینکه هنگامی که آنان با آنچه می شناختند مخالفت نمودند، خداوند لطف و توفیق را از ایشان گرفت و بنابراین آن ها از شک کنندگان شدند. و ایمان همراه با شک باقی نمی ماند. به این ترتیب روح ایمان از آن ها گرفته شد، زیرا بدون ایمان آن هم وجود نخواهد داشت. یا اینکه در ابتدا روح تقویت کننده ایمان از بین خواهد رفت و آن ها تردید خواهند نمود. دوم اینکه چون آن ها چیزی را که به درستی آن یقین داشتند در ظاهر انکار نمودند، به آن ها نسبت تردید داده و آنان را در شمار شک کنندگان آورده است. زیرا یقین تنها ایمانی است که با انکار ظاهری همراه نشده باشد. و به همین دلیل روحی را که لازمه وجود ایمان است، از آن ها گرفت. و آنچه در بصائر آمده که خداوند آنان را به این سرزنش دچار کرده است، تأییدی برای این مطلب است. و این دو وجه چیزهایی بودند که در نهایت استواری به ذهن می رسند.

«و أسكن أبدانهم» تخصیص آن روح ها به بدن هاست. چرا که دو روح اخیر، در بدن ساکن نیستند؛ هرچند به آن مربوط می شوند.

و بدان که روح مذکر و مؤنث دارد، و ما تنها به این دلیل سخن را در شرح این حدیث بسط دادیم که هیچ کس متعرض روشن کردن نکات به دست آمده از آن نشده است.

**[ترجمه]

«۴»

ثو، [ثواب الأعمال] عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقِيلَ لَهُ تَرَی الزَّانِی حِينَ يَزْنِی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ لَا إِذَا كَانَ عَلَی بَطْنِهَا سُلِبَ الْإِيمَانُ مِنْهُ فَإِذَا قَامَ رُدَّ عَلَيْهِ قَالَ فَإِنَّهُ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَعُودَ قَالَ مَا أَكْثَرَ مَنْ يَهُمُّ أَنْ يَعُودَ ثُمَّ لَا يَعُودُ(۱).

**[ترجمه]ثواب الأعمال: صباح بن سیابه می گوید: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که کسی از ایشان پرسید: آیا شما زناکار را در هنگام انجام گناه مؤمن می دانید؟ فرمود: نه، اگر او به روی شکم خود افتاده باشد ایمان از او گرفته می شود، پس چون برخاست به او بازگردانده می شود. گفت: اگر او تصمیم به تکرار آن بگیرد چگونه خواهد بود؟ فرمود: چه بسیار

کسی که تصمیم به تکرار می گیرد اما تکرار نمی کند. - . ثواب الأعمال: ۲۳۴ و مانند آن از الکافی نیز خواهد آمد: کافی ۲ : ۲۸۱ -

**[ترجمه]

«۵»

ثو، [ثواب الأعمال] عَنِ ابْنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا زَنَی الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْإِیمَانِ قَالَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ذَلِکَ الَّذِی یُفَارِقُهُ (۲).

کا، [الکافی] عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن فضال: مثله (۳) بیان حاصله أن یفارقه کمال الإیمان و نوره و ما به یترتب علیه آثاره إذ الإیمان و التصدیق بدون تأثیره فی فعل الطاعات و ترک المناهی کبدن بلا روح و قد عرفت أنه قد یطلق علی ملک موکل بقلب المؤمن یهدیه فی مقابله شیطان یغویه و علی نصره ذلک الملک و لا ریب فی أن المؤمن إذا زنی فارقه روح الإیمان

ص: ۱۹۰

۱- ۱. ثواب الأعمال: ۲۳۴، و سیأتی مثله عن الکافی ج ۲: ۲۸۱.

۲- ۲. ثواب الأعمال: ۲۳۵. و الآیه فی المجادله: ۲۲.

۳- ۳. الکافی ج ۲ ص ۲۸۰.

بتلك المعانی فإذا فرغ من العمل فإن تاب یعود إلیه الروح کاملا و إلا یعود إلیه فی الجمله و الضمیر المجرور فی قوله بِرُوحٍ مِنْهُ راجع إلی الله أو إلی الإیمان و الأول أظهر.

**[ترجمه]ثواب الأعمال: ابن بکیر می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که: «هنگامی که کسی زنا می کند، روح ایمان از او جدا می شود» فرمود: این فرموده خداوند است که: {و آنان را با روحی از جانب خود نیرومند ساخته است،} این همان چیزی است که از او جدا شده است. - . ثواب الأعمال: ۲۳۵ و آیه در سوره مجادله / ۲۲ -

کافی: از ابن فضال مانند آن را آورده است. - . کافی ۲ : ۲۸۰ -

توضیح: نتیجه آن چنین است که کمال ایمان و نور آن و هرچیزی که آثار آن را در برمی گیرد، از او جدا می شود. چرا که ایمان و تصدیق بدون تأثیرگذاری در انجام دستورات و ترک گناهان، مانند بدنی است که روح در آن وجود ندارد. و پیش از آن دانستی که آن به فرشته ای گفته می شود که قلب مؤمن را بر عهده دارد و برای مقابله با شیطان که او را گمراه می کند، او را هدایت می کند و برای یاری آن فرشته است. و شکی نیست هنگامی که مؤمن زنا می کند روح ایمان به این معانی از او جدا می شود، و هنگامی که از گناه فارغ شد، اگر توبه کرد همه آن روح به سویش بازمی گردد، در غیر این صورت بخشی از آن به او بازمی گردد. و ضمیر مجرور در این کلام که: «بروح منه» به الله یا به ایمان بازمی گردد، و اولی درست تر به نظر می رسد.

**[ترجمه]

«۶»

یر، [بصائر الدرجات] عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِیِّ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِی مَنْصُورٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الرُّوحِ قَالَ یَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَی ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَ أَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ وَ بَیَّنَ ذَلِکَ فِی کِتَابِهِ حَیْثُ قَالَ فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ ما أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ (۱) فَأَمَّا مَا ذَکَرَ مِنَ السَّابِقِینَ فَهُمْ أَنْبِیَاءُ مُرْسَلُونَ وَ غَیْرُ مُرْسَلِینَ جَعَلَ اللَّهُ فِیهِمْ خَمْسَهَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدُسِ وَ رُوحَ الْإِیمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّهِ وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ وَ بَیَّنَ ذَلِکَ فِی کِتَابِهِ حَیْثُ قَالَ تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (۲) ثُمَّ قَالَ فِی جَمِیعِهِمْ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (۳) فَبِرُوحِ الْقُدُسِ بُعِثُوا أَنْبِیَاءَ مُرْسَلِینَ وَ غَیْرَ مُرْسَلِینَ وَ بِرُوحِ الْقُدُسِ عَلِمُوا جَمِیعَ الْأَشْیَاءِ وَ بِرُوحِ الْإِیمَانِ عَبَدُوا اللَّهَ وَ لَمْ یُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِرُوحِ الْقُوَّهِ جَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ وَ عَالَجُوا مَعَایِشَهُمْ وَ بِرُوحِ الشَّهْوَهِ أَصَابُوا لَذَّهَ الطَّعَامِ وَ نَکَحُوا الْحَلَالَ مِنَ النِّسَاءِ وَ بِرُوحِ الْبَدَنِ یَدِبُّ وَ یَدْرُجُ وَ أَمَّا مَا ذَکَرْتَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَیْمَنَهِ فَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً جَعَلَ فِیهِمْ أَرْبَعَهَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْإِیمَانِ وَ رُوحَ الْقُوَّهِ وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ وَ لَا یَزَالُ الْعَبْدُ مُسْتَکْمِلًا بِهَذِهِ الْأَرْوَاحِ الْأَرْبَعَهِ حَتَّی یَهُمَّ بِالْخَطِیئَهِ فَإِذَا هَمَّ بِالْخَطِیئَهِ تَزَیَّنَ لَهُ رُوحُ الشَّهْوَهِ وَ شَجَّعَهُ رُوحُ الْقُوَّهِ وَ قَادَهُ رُوحُ الْبَدَنِ حَتَّی یُوقِعَهُ فِی

۱- ۱. الواقعه: ۸- ۱۱.

۲- ۲. البقره: ۲۵۳.

۳- ۳. المجادله: ۲۲.

تِلْكَ الْخَطِيئَهِ فَإِذَا لَامَسَ الْخَطِيئَهَ انْتَقَصَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ انْتُقِصَ الْإِيمَانُ مِنْهُ فَإِنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ قَدْ تَأْتِي عَلَى الْعَبْدِ تَارَاتٌ يَنْقُصُ مِنْهُ بَعْضُ هَذِهِ الْأَرْبَعِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً(۱) فَتَنْتَقِصُ رُوحُ الْقُوَّهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُ مُجَاهَدَهَ الْعَدُوِّ وَ لَا مُعَالَجَهَ الْمَعِيشَهِ وَ تَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهْوَهِ فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَحْسَنُ بَنَاتِ آدَمَ لَمْ يَحِنَّ إِلَيْهَا وَ تَبْقَى فِيهِ رُوحُ الْإِيمَانِ وَ رُوحُ الْبَدَنِ فَبِرُوحِ الْإِيمَانِ يَعْبُدُ اللَّهَ وَ بِرُوحِ الْبَدَنِ يَدِبُّ وَ يَدْرُجُ حَتَّى يَأْتِيَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَشْأَمَهِ فَمِنْهُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَعْرِفُونَهُ كَما يَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۲) عَرَفُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ الْوَصِيَّ مِنْ بَعْدِهِ وَ كَتَمُوا مَا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ بَغْياً وَ حَسَداً فَسَلَبَهُمْ رُوحَ الْإِيمَانِ وَ جَعَلَ لَهُمْ ثَلَاثَهَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُوَّهِ وَ رُوحَ الشَّهْوَهِ وَ رُوحَ الْبَدَنِ ثُمَّ أَضَافَهُمْ إِلَى الْأَنْعَامِ فَقَالَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا(۳) لِأَنَّ الدَّابَّهَ إِنَّمَا تَحْمِلُ بِرُوحِ الْقُوَّهِ وَ تَعْتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهْوَهِ وَ تَسِيرُ بِرُوحِ الْبَدَنِ .(۴)

**[ترجمه]بصائر الدرجات: جابرمی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره روح سؤال کردم، فرمود: ای جابر، همانا خداوند آفریدگان را در سه گروه آفرید و آن ها را در سه منزل جای داد و آن ها را در کتاب خود بیان فرموده آن جا که آمده است: {پس اصحاب میمنه، چه می دانی اصحاب میمنه چه کسانی هستند، و اصحاب مشئمه، که تو چه می دانی آن ها چه کسانی هستند. و پیشتازان سبقت گیرنده که آن ها مقربان هستند.} - . واقعه / ۸ - ۱۱ -

پس آنچه درباره پیشتازان نام برده، پیامبران فرستاده شده و پیامبرانی هستند که مبعوث نشدند. خداوند پنج روح را درون آن ها قرار داد: روح القدس و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن، و آن را نیز در کتاب خود بیان کرده و فرموده: {برخی از آن فرستادگان را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم، کسانی از آن ها هستند که خداوند با ایشان سخن گفته است، و بعضی دیگر را درجاتی بالا برد، و به عیسی بن مریم نشانه های آشکار دادیم و او را با روح القدس نیرومند گرداندیم.} - . بقره / ۲۵۳ - سپس درباره همه آن ها فرمود: {و آنان را با روحی از جانب خود مورد تأیید قرار دادیم.} - . مجادله / ۲۲ - پس با روح القدس پیامبران فرستاده شده و غیر مرسل را برانگیخت، و با روح القدس همه چیز را آموختند، و با روح ایمان خداوند را عبادت نمودند و هیچ چیز را شریک او قرار ندادند، و با روح قوت با دشمن خویش جنگیدند و زندگی هایشان را تأمین کردند. و با روح شهوت از لذت خوراکی ها بهره مند شدند و زنان را به ازدواج حلال خویش درآوردند. و با روح بدن گام زده و راه می روند. اما آنچه درباره اصحاب میمنه بیان شده است، آنان مؤمنان راستین هستند که چهار روح در آن ها قرار داده شد: روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح بدن، و بنده همواره در حال کامل نمودن این روح ها است تا اینکه تصمیم به انجام گناهی می گیرد. در این حالت روح شهوت گناه را برای او آراسته می کند و روح قوت او را بر انجام آن دلیر می سازد و روح بدن رهبری اش می کند تا او را مرتکب گناه می نمایند. پس هنگامی که گناه را انجام داد، از ایمان جدا می شود و ایمان او نیز کاسته می شود. پس اگر توبه کند خداوند توبه اش را می پذیرد. و برای بنده زمان هایی پیش می آید که برخی از این روح های چهارگانه در او کاسته می شوند. و این فرموده خداوند است که {و بعضی از شما به پست ترین دوان زندگی بازگردانده می شود تا پس از دانستن، هیچ چیز نداند.} - . نحل / ۷۰ -

پس روح قوت از او کاسته می شود و دیگر توانایی در مبارزه با دشمن و بهبود بخشیدن زندگی خود نخواهد داشت، و روح شهوت از او کاسته می شود و اگر زیباروترین دختران آدم بر او گذر کنند، میلی به آن ها نخواهد داشت. و روح ایمان و روح

بـدن در وجود او خواهد ماند، پس با روح ایمان خداوند را عبادت می کند و با روح بدن گام برداشـته و راه می رود؛ تا آنکه فرشـته مرگ به سـراغ او برود. پس آنچه درباره اصـحاب مشـئمه بیان شده است، برخی از آنان اهل کتاب هسـتند که خداوند متعـال درباره آن ها فرموده است: {کسانی که به آن ها کتاب عطا کردیم، و آن را چنان می شناسـند که فرزنـدان خود را می شناسـند. و همانـا گروهی از آنـان حقیقت را پنهـان می کننـد، در حـالی که از آن آگـاهی دارنـد. حقیقت از سوی پروردگار توست، پس از جمله کسانی نباش که تردید می کنند.} - . بقره / ۱۴۶ - ۱۴۷ -

پیامبر خـدا را می شناسـند و نیز جانشـین پس از او را نیز می شناسـند. و از روی دشـمنی و حسادت، حقیقتی را که از آن آگاه هسـتند پنهان می دارند. بنابراین روح ایمان از آن ها گرفته می شود. و خداوند برای آن ها سه روح قرار داده است: روح قوت و روح شـهوت و روح بـدن، سـپس آن هـا را به چارپایـان نسبت داد و فرمود: {چنین است که آن هـاماننـد چارپایـان و بلکه گمراه تر هستند.} - . فرقان / ۴۴ -

زیرا چارپا تنها با روح قوت بار برمی دارد و با روح شـهوت نیز می چرد و با روح بـدن حرکت می کنـد. - . بصائر الـدرجات: ۴۴۷ - ۴۴۹ -

**[ترجمه]

«۷»

سر، [السـرائر] مِنْ كِتَابِ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام أَ رَأَيْتَ قَوْلَ النَّبِيِّ صـلی الله علیه و آله لَا يَزْنِي الزَّانِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ يُنْزَعُ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ قَالَ يُنْزَعُ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ قَالَ قُلْتُ فَحَدِّثْنِي بِرُوحِ الْإِيمَانِ قَالَ هُوَ شَيْ ءٌ ثُمَّ قَالَ هَذَا أَجْدَرُ أَنْ تَفْهَمَهُ أَ مَا رَأَيْتَ الْإِنْسَانَ يَهُمُّ بِالشَّيْ ءِ فَيَعْرِضُ بِنَفْسِهِ الشَّيْ ءَ يَزْجُرُهُ عَنْ ذَلِكَ وَ يَنْهَاهُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ هُوَ ذَاكَ.

**[ترجمه]سرائر: زراره می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: نظر شما درباره فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده انـد: «زناکـار در حـالی که مرتکب زنـا می شود مؤمن نیست» چیست؟ آیـا روح ایمان از او جـدا می شود؟ امام فرمود: روح ایمـان از او جـدا می شـود. گفـت: گفتـم: پس از روح ایمـان برایـم بگوییـد. فرمـود: آن چیزی است، سـپس فرمـود: این سزاوارتر است که آن را درک کنی. آیا نمی بینی که انسان گاهی تصمیم بر انجام کاری می گیرد، و سپس چیزی در درونش عارض می شود که او را از آن بازمی دارد؟ گفتم: بله، فرمود: همان چیز روح ایمان است .

**[ترجمه]

«۸»

جا، [المجالس للمفیـد] عَنِ الْجِعَابِيِّ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فِي آخَرِينَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ خَالِهِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ

۱- ۱. النحل: ۷۰.

۲- ۲. البقره: ۱۴۶ و ۱۴۷.

۳- ۳. الفرقان: ۴۴.

۴- ۴. بصائر الدرجات: ۴۴۷- ۴۴۹.

الْعَطَّارِ وَ كَانَ مِنْ كِبَارِ أَصْحَابِ الْأَعْمَشِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُنْذِرِ بْنِ جَيْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بُرَيْدٍ الْبَانِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فَدَخَلَ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ قَيْسٍ الْمَاصِرُ وَ أَبُو حَنِيفَهَ وَ عُمَرُ بْنُ زِرٍّ فِي جَمَاعَهٍ مِنْ أَصْحَابِهِمْ فَسَأَلُوهُ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَا يَزْنِي الزَّانِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَنْظُرُ إِلَى بَعْضٍ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ زِرٍّ بِمَ نُسَمِّيهِمْ فَقَالَ بِمَا سَمَّاهُمُ اللَّهُ وَ بِأَعْمَالِهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما(۱) وَ قَالَ الزَّانِيَهُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ(۲) فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَنْظُرُ إِلَى بَعْضٍ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ وَ أَخْبَرَنِي بِشْرُ بْنُ عُمَرَ بْنِ زِرٍّ وَ كَانَ مَعَهُمْ قَالَ لَمَّا خَرَجْنَا قَالَ عُمَرُ بْنُ زِرٍّ لِأَبِي حَنِيفَهَ أَلَّا قُلْتَ مَنْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ مَا أَقُولُ لِرَجُلٍ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله (۳).

**[ترجمه]مجالس مفید: محمد بن برید بانی می گوید: نزد جعفر بن محمد علیهما السلام نشسته بودم که عمر بن قیس ماصر و ابوحنیفه و عمر بن زر همراه با گروهی از یاران خود بر ایشان وارد شدند و درباره ایمان از ایشان پرسیدند. پس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «زناکار در حال انجام گناه مؤمن نیست، و دزد به هنگام دزدی مؤمن نیست، و شراب خوار به هنگام نوشیدن شراب مؤمن نیست.» پس برخی از آنان به یکدیگر نگاه می کردند. پس عمر بن زر پرسید: آنان را چه نام گذاریم؟ فرمود: همان نامی که خداوند بر آن ها و کارهایشان گذاشته است، خداوند عز و جل می فرماید: {و مردان و زنان دزد، باید دستانشان را قطع کنید} - . مائده / ۳۸ - و فرمود: {زن و مرد زناکار، هر یک را صد ضربه شلاق بزنید} - . نور / ۲ - پس دو مرتبه برخی از آنان به یکدیگر نگریستند، پس محمد بن یزید گفت: بشر بن عمر بن زر که همراه آن ها بود، به من خبر داد که هنگامی که بیرون رفتیم، عمر بن زر به ابوحنیفه گفت: چرا نپرسیدی چه کسی از پیامبر خدا روایت کرده است؟ گفت: چه بگویم به مردی که می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود. - . مجالس مفید: ۲۰ -

**[ترجمه]

بیان

بم نسميهم بناء سؤاله على أنه لا واسطه بين الإيمان و الكفر فإذا لم يكونوا مؤمنين فهم كفار و بناء الجواب على الواسطه كما عرفت من عن رسول الله أي لم لم تسأله من أخبرك بهذا الحديث عن رسول الله فأجاب بأنه إذا ادعى العلم و نسب القول إليه كيف أستطيع أن أسأله من أخبرك.

**[ترجمه]«بم نسمیهم» اساس این پرسش بر این است که واسطه ای میان ایمان و کفر نیست، پس هنگامی که آنان مؤمن نیستند پس کافر می باشند. و اساس پاسخ بر وجود واسطه است. چنان که دانستی. «من عن رسول الله» یعنی از او نپرسیدی چه کسی این حدیث را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای تو نقل کرده است؟ پس او پاسخ داد: وقتی او ادعای علم می کند و سخن را به ایشان نسبت می دهد، چگونه از او بپرسم چه کسی تو را آگاه کرد؟

**[ترجمه]

ختص، [الإختصاص] عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ رُوحَ الْإِيمَانِ وَاحِدَةٌ خَرَجَتْ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَ يَتَفَرَّقُ فِی أَبْدَانٍ شَتَّى فَعَلَيْهِ ائْتَلَفَتْ وَ بِهِ تَحَابَّتْ وَ سَيَخْرُجُ مِنْ شَتَّى وَ يَعُودُ وَاحِداً وَ يَرْجِعُ إِلَى عِنْدِ وَاحِدٍ(۴).

**[ترجمه]اختصاص: ابان بن تغلب می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا روح ایمان یکتاست. از سوی یک تن می آید و در بدن های گوناگون پراکنده می شود. بر اساس آن دوستی ها و الفت میان انسان ها شکل می گیرد. سپس از نزد افراد گوناگون خارج می شود و به تنهایی به سوی یک تن بازمی گردد. - . اختصاص: ۲۴۹ -

**[ترجمه]

بیان

فیه إیماء إلی أن روح الإیمان هی قوه الإیمان و الملکه الداعیه إلی الخیر فهی معنی واحد و حقیقه واحده اتصفت بأفرادها النفوس و بعد ذهاب النفوس ترد إلی الله و إلی علمه فیجازیهم بحسبها و یحتمل أن تکون خلقا واحدا

ص: ۱۹۳

۱- ۱. المائده: ۳۸.

۲- ۲. النور: ۲.

۳- ۳. مجالس المفید: ۲۰.

۴- ۴. الاختصاص: ۲۴۹.

تعین جمیع النفوس علی الطاعه بحسب إیمانهم و قابلیتهم و استعدادهم کما تقول الحکماء فی العقل الفعال و أومأنا إلیه.

**[ترجمه]در آن اشـاره ای به این است که روح ایمـان همـان نیروی ایمـان و ملکه ای است که انسان را به سوی نیکی فرامی خوانـد. بنابراین معنای واحـد و حقیقت یکتایی است که جان ها خود را به افراد آن متصف می کنند و هنگامی که انسان ها از دنیـا برونـد، به سوی خداونـد و علم او بـاز می گردد. پس آن هـا را بر اساس آن پاداش می دهـد. و ممکن است خلق یکتایی باشـد که فرمـان برداری را برای همه انسـان هـا براساس ایمان و قابلیت و تواناییشان معین نموده است. چنان که حکماء درباره عقل فعال گفته اند و به آن اشاره نمودیم.

**[ترجمه]

«۱۰»

کا، [الکافی] عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی جَمِیعاً عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی سَلَمَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی خَدِیجَهَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ لِی إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَیَّدَ الْمُؤْمِنَ بِرُوحٍ مِنْهُ تَحْضُرُهُ فِی کُلِّ وَقْتٍ یُحْسِنُ فِیهِ وَ یَتَّقِی وَ تَغِیبُ عَنْهُ فِی کُلِّ وَقْتٍ یُذْنِبُ فِیهِ وَ یَعْتَدِی فَهِیَ مَعَهُ تَهْتَزُّ سُرُوراً عِنْدَ إِحْسَانِهِ وَ تَسِیخُ فِی الثَّرَی عِنْدَ إِسَاءَتِهِ فَتَعَاهَدُوا عِبَادَ اللَّهِ نِعَمَهُ بِإِصْلَاحِکُمْ أَنْفُسَکُمْ تَزْدَادُوا یَقِیناً وَ تَرْبَحُوا نَفِیساً ثَمِیناً رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً هَمَّ بِخَیْرٍ فَعَمِلَهُ أَوْ هَمَّ بِشَرٍّ فَارْتَدَعَ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ نَحْنُ نُؤَیِّدُ الرُّوحَ بِالطَّاعَهِ لِلَّهِ وَ الْعَمَلِ لَهُ (۱).

**[ترجمه]الکافی: ابوخدیجه می گوید: نزد امام موسی کاظم علیه السلام رفتم. حضرت به من فرمود: خداوند تبارک و تعالی مؤمن را با روحی از جانب خود تأییـد نموده است که هر زمان بنـده نیکی و پرهیزگاری کنـد، آن روح حاضـر می گردد و هر زمـان که گنـاه و نافرمانی کنـد، از او دور می شود. پس این روح همراه اوست که در هنگام نیکی کردنش از شادی به جنبش در می آیـد و هنگـام ارتکـاب گناه، در زمین فرو می رود. پس ای بنـدگان خـدا، نعمت های او را با اصـلاح نفس خود حفظ کنید تا به یقین شـما افزوده گشـته و سود ارزشـمند و بسـیاری نصـیب شما گردد. رحمت خداوند بر انسانی که چون قصد کار نیک کنـد، آن را انجام دهـد و چون قصـد کار بـد نماید، از آن خودداری نماید. سـپس فرمود: ما به وسـیله بندگی خداوند و عمل برای او، روح را تقویت می کنیم. -. کافی ۲ : ۲۶۸ -

**[ترجمه]

بیان

قـد مر تفسـیر الروح و الأـظهر أن المراد هنا أیضا الملک و المراد بالإحسان الإتیان بالطاعات و بالاتقاء الاجتناب عن المنهیات و الاعتداء التجاوز عن حدود الشریعه أو الظلم علی غیره بل علی نفسه أیضا تهتز أی تتحرک سرورا و فی القاموس هزه و به حرکه و الحـادی الإبـل هزیزا نشـطها بحـدائه و الهزه بالکسـر النشـاط و الارتیاح و تهزهز إلیه قلبی ارتاح للسـرور و اهتز عرش الرحمن لموت سعد أی ارتاح بروحه و استبشر لکرامته علی ربه (۲).

و قال ساخت قوائمه أی خاضت و الشـی ء رسب و الأرض بهم انخسـفت و الثری قیل هو التراب النـدی و هو الذی تحت الظاهر من وجه الأـرض فإن لم یکن نـدیا فهو تراب و لا یقال ثری و أقول یظهر من الأخبار أنه منتهی المخلوقات السـفلیه و عنـد ذلک ضل علم العلماء و قال الفیروزآبادی الثری النـدی و التراب النـدی أو الـذی إذا بل لم یصـر طینا و الأرض و قال تعهده و تعاهده تفقده و أحدث العهد به و فی المصباح عهدت الشی ء ترددت إلیه و أصلحته و حقیقته

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۲۶۸.

۲- ۲. القاموس ج ۲: ۱۹۶.

تجدید العهد به و تعهدته حفظته و قال ابن فارس و لا یقال تعاهدته لأن التفاعل لا یکون إلا من اثنین و قال الفارابی تعهدته أصلح من تعاهدته انتهی.

و الظاهر أن المراد هنا حفظ نعم الله و استبقاؤها و استعمال ما یوجب دوامها و بقاءها و المراد بالنعم هنا النعم الروحانیه من الإیمان و الیقین و التأیید بالروح و التوفیقات الربانیه و تعاهدها إنما یکون بترک الذنوب و المعاصی و الأخلاق الدنیه التی توجب نقصها أو زوالها کما قال علیه السلام بإصلاحکم أنفسکم و یقینا تمیز و زیاده الیقین لقوله تعالی لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ (۱) و أیضا إصلاح النفس یوجب الترقی فی الإیمان و الیقین و ما یوجب الفلاح فی الآخره کما قال سبحانه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّٰاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّٰاها(۲) و النفیس الکریم الشریف الذی یتنافس فیه و فی المصباح نفس الشی ء نفاسا کرم فهو نفیس و نفست به مثل ضننت

لنفاسته وزنا و معنی و الثمین العظیم الثمن و المراد بهما هنا الجنه و درجاتها العالیه و نعمها الباقیه هم بخیر أی أراده و قصده فارتدع عنه أی انزجر عنه و ترکه و نحن نؤید الروح أی نقویه و فی بعض النسخ نزید فیرجع إلی التأیید أیضا فإنه یتقوی بالطاعه کأنه یزید.

**[ترجمه]تفسیر روح بیان شد. و آنچه درست تر به نظر می رسد، این است که در اینجا نیز منظور فرشته است. و منظور از احسان، انجام طاعات و معنای اتقاء، ترک گناهان نهی شده است. و اعتداء یعنی تجاوز از حدودی که دین تعیین نموده و یا ستم به دیگران و بلکه ستم به خویش نیز می باشد. «تهتز» یعنی با شادمانی حرکت می کند، و در قاموس آمده: آن را تکان داد و به وسیله آن تکان داد، و آواز خوان برای شتران، آنان را با آواز خود به نشاط می آورد. و «الهزه» با کسره یعنی نشاط و شادمانی، و «تهزهز إلیه قلبی» یعنی با شادی برانگیخته شد، و «اهتز عرش الرحمن لموت سعد» یعنی رحمت و آسایش روح او را دربرگیرد و با بزرگداشت پروردگارش شادمان گردد. - . قاموس ۲ : ۱۹۶ -

و فرمود: «ساخت قوائمه» یعنی فروتن گردید و فرونشست و زمین به وسیله آن ها درهم فرو رفت. و «الثری» گفته شده همان خاک نمناک است که زیر لایه اولیه زمین قرار دارد، و اگر نمناک نباشد به آن تراب گفته می شود. و می گویم: از احادیث می توان فهمید که آن پایین ترین مخلوقات زمینی است، و در این مورد علم دانشمندان به نتیجه ای نرسیده است. و فیروزآبادی گفته است: «ثری» نمناک است، و «التراب» نیز نمناک می باشد، یا خاکی است که هنگام مرطوب شدن به گل تبدیل نمی شود، و زمین نیز می باشد. و گفت: «تعهده و تعاهده» یعنی به او رسیدگی نمود و با او پیمان بست، و در مصباح آمده است: «عهدت الشی ء» یعنی به سوی آن رفتم و آن را نیکو گرداندم، و حقیقت آن تازه نمودن پیمان است. و «تعهدته» یعنی از آن نگهداری کردم، و ابن فارس گفته است: گفته نمی شود: «تعاهدته» زیرا باب تفاعل فقط برای دو نفر به کار برده می شود. و فارابی گفته است: گفتن «تعهدته» درست تر از «تعاهدته» می باشد. پایان.

و به نظر می رسد منظور در اینجا حفظ نعمت های خداوند و باقی گذاشتن آن ها و به کار گرفتن چیزهایی است که باعث پایداری و باقی ماندن آن ها شود. و منظور از نعمت ها در اینجا، نعمت های روحانی مانند ایمان و یقین و تایید روحی و توفیقات از جانب پروردگار است و پایداری بر آن ها تنها به وسیله ترک گناهان و نافرمانی و صفت های پست می باشد که باعث از بین رفتن یا کاستن این نعمت ها می گردد. همچنان که فرمود: «بإصلاحکم أنفسکم». و «یقینا» برجسته شدن و فزونی

یقین، به دلیل فرموده خداوند متعال: {اگر سپاس گزارید، همانا بر شما می افزایم.} - . ابراهیم / ۷ -

و اصلاح نفس نیز باعث بالا رفتن ایمان و یقین و چیزهایی می شود که رستگاری در آخرت را نتیجه می دهند، همچنان که خداوند سبحان می فرماید: {به راستی هر کس که نفس خویش را پاکیزه دارد رستگار شده و آن کس که با گناه آن را آلوده نماید محروم و نومید گشته است.} - . شمس: ۹ - ۱۰ -

و «النفیس» یعنی بزرگوار و شریفی که برای رسیدن به آن رقابت می کنند، و در مصباح گفته شده: «نفس الشی ء نفاسا» آن را گرامی داشت، و اسم آن «نفیس» می باشد. و «نفست به» از نظر وزن و معنا مانند «ضننت لنفاسته» می باشد. و «الثمین» یعنی گرانبها، و منظور از این دو در اینجا بهشت و درجات والای آن و نعمت های جاودان آن است. «همَّ بخیر» یعنی اراده و قصد او را نمود. «فارتدع عنه» یعنی از او کناره گرفت و او را ترک نمود. و «نحن نؤید الروح» یعنی آن را قوی می گردانیم. و در بعضی از نسخه ها «نزید» آمده است، پس آن هم به تأیید بازمی گردد، چرا که با اطاعت نیرو می گیرد و مانند این است که زیاد می شود.

**[ترجمه]

«۱۱»

کا، [الکافی] عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنْ دَاوُدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا زَنَی الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْإِیمَانِ قَالَ فَقَالَ هُوَ مِثْلُ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ لا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ (۳) ثُمَّ قَالَ غَیْرُ هَذَا أَبْیَنُ مِنْهُ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ هُوَ الَّذِی فَارَقَهُ (۴).

ص: ۱۹۵

۱- ۱. إبراهیم: ۷.

۲- ۲. الشمس: ۹ و ۱۰.

۳- ۳. البقره: ۲۶۸.

۴- ۴. الکافی ج ۲ ص ۲۸۴، و الآیه فی المجادله: ۲۲.

**[ترجمه]الكافي: داود گويد: از امام صادق عليه السـلام درباره اين فرموده رسول خدا صلى الله عليه و آله پرسيدم كه فرموده است: « هرگاه مردى زنا كنـد، روح ايمان از او جـدا مى شود » حضـرت فرمود: اين همانند اين سـخن خداوند عز و جل است: {و در پى ناپاكِ آن نرويـد كه [از آن] انفاق نماييد.} - . بقره / ۲۶۸ - و سـپس فرمود: و آيه ديگرى واضح تر از اين بيان مى كند، آنجا كه فرموده است: {و آنان را با روحى از جانب خود تقويت نمود} اين روح است كه از او جدا مى شود. - . الكافى ۲ : ۲۸۴، و آيه در سوره مجادله / ۲۲ -

**[ترجمه]

بيان

لم يكن فى بعض النسخ من قول الله إلى قول الله فهو على قياس سائر الأخبار و على تقديره فصدر الآيه يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما كَسَبْتُمْ أى من حلاله أو من جياده وَ مِمَّا أَخْرَجْنا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ أى و من طيبات ما أخرجنا من الحبوب و الثمر و المعادن فحـذف المضاف لتقـدم ذكره وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ أى و لا تقصـدوا الردى مِنْهُ أى من المال أو مما أخرجنا و تخصيصـه بذلك لأن التفاوت فيه أكثر تُنْفِقُونَ حال مقدره من فاعل تَيَمَّمُوا و يجوز أن يتعلق به مِنْهُ و يكون الضـمير للخبيث و الجمله حالا منه و روى عن ابن عباس أنهم كانوا يتصدقون بحشف التمر و شراره فنهوا عنه و كان وجه التشبيه أن الأعمال الصالحه إنفاق من النفس و إذا فارقهـا روح الإيمـان بسـبب الأعمـال السـيئه تصـير خبيثـا فلاـ يصـلح الإنفاق منها إلا بعـد تطهيرها بالتوبه و الأعمال الصـالحه أو يقـال الإنفـاق من الإيمـان و الإيمان المشوب بالكبائر خبيث كالمال الردى الـذى كانوا يخرجونها فى الزكوات و لا يقبـل الله إلاـ الطيب كما قال تعالى إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و قيل وجه المماثله أن إيمان الزانى ناقص لا أنه معـدوم بكله كما أن الإنفاق من مال الخبيث ناقص لا أنه ليس بإنفاق أصلا.

**[ترجمه]در بعضى از نسخه ها «من قول الله إلى قول الله» نيامده است، پس اين براساس مقايسه ساير احاديث بوده است. و در اين معنا، آيه بيان شده است: {اى كسانى كه ايمان آورديد، از روزى هاى پاكيزه اى كه به دست آورده ايد انفاق كنيد} يعنى از روزى حلال يا از بهترين هاى آن، «و ممّا اخرجنا لكم من الارض» يعنى از دانه ها و ميوه ها و معادن پاكيزه اى كه از زمين بيرون آورديم، و مضـاف را به دليـل آنكه پيش تر ذكر شـده بود، حـذف نموده است. «و لا تيمّموا الخبيث» يعنى قسـمت هاى پست و بى ارزش را قصـد نكنيـد، «منه» يعنى از مـال، يـا از چيزهـايى كه رويانـديم، و تخصـيص آن به دليل تفاوت بسيار آن هـاست. «تنفقـون» حـال قرار داده شـده براى فاعـل «تيمموا» مى باشـد. و مى توان «منه» را متعلق به آن دانست و ضـمير را براى «خبيث» دانست، و جمله حـال براى آن باشـد. و از ابن عباس روايت شـده كه آنان خرماى خشك و بـدترين نوع آن را صـدقه مى دادنـد. به همين دليـل آن ها را از اين كار نهى نمود. و وجه تشبيه اين بوده است كه اعمال شايسته، به منزله انفاق از نفس انسان مى باشـند. و هنگامى كه به واسـطه كارهاى ناپسند، روح ايمان از او جدا شود، آلوده خواهد شد و انفاق از آن تنها پس از پاك شـدن به وسـيله توبه و كارهاى نيك شايسـته خواهـد بود. يا اينكه گفته شود انفاق جزئى از ايمان است و ايمانى كه با گناهـان بزرگ آلوده شـده باشـد، ناپـاك است؛ ماننـد مـال بى ارزشـى كه آن هـا به عنوان زكـات خود خارج مى ساختنـد و خداوند تنها مال پاكيزه را مى پذيرد. همچنان كه خداوند متعال مى فرمايد: همانا خداوند تنها از پرهيزكاران مى پذيرد و گفته شـده است: وجه شـباهت در اين است كه ايمان زناكار ناقص است، نه اينكه همه آن از بين رفته باشد. همان گونه كه انفاق از

مال ناپاک ناقص می باشد، نه اینکه اصلا انفاق به شمار نمی آید.

**[ترجمه]

«۱۲»

نهج، [نهج البلاغه] فِی حَدِیثِهِ علیه السلام: إِنَّ الْإِیمَانَ یَبْدُو لُمْظَهً فِی الْقَلْبِ کُلَّمَا ازْدَادَ الْإِیمَانُ ازْدَادَتِ اللُّمْظَهُ(۱).

**[ترجمه]نهج البلاغه: در حدیث امیرمؤمنان علیه السلام است: همانا ایمان نقطه ای نورانی در قلب پدید می آورد که هرچه ایمان افزون گردد، آن نقطه نورانی نیز بزرگ می شود. - . نهج البلاغه ۲ : ۲۰۴ -

**[ترجمه]

بیان

قال السید ره بعد هذا الکلام اللمظه مثل النکته أو نحوها من البیاض و منه قیل فرس ألمظ إذا کان بجحفلته شی ء من البیاض انتهی.

و قال ابن أبی الحدید قال أبو عبید هی لمظه بضم اللام و المحدثون یقولون لمظه بالفتح و المعروف من کلام العرب الضم و قال و فی الحدیث حجه علی من أنکر أن یکون الإیمان یزید و ینقص و الجحفله للبهائم بمنزله الشفه للإنسان.

۱- ۱. نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۰۴.

**[ترجمه]سید رحمه الله پس از این کلام گفته است: «اللمظه» مانند نقطه سیاه یا سفید است، از همین رو گفته می شود: اسب ألمظ، هنگامی که در لب او نقطه سفیدی باشد. پایان .

و ابن ابی الحدید می گوید: ابوعبید گفته است: آن «لمظه» با ضـمه لام می باشد و محدثان می گویند: «لمظه» با فتحه است، و آنچه در کلاـم عرب شـناخته شـده است همراه بـا ضـمه می باشـد. و گفت: این حـدیث حجت برای کسانی است که افزوده یا کاسته شدن ایمان را انکار می کنند. و «جحفله» برای چارپایان، مانند لب برای انسان ها است.

**[ترجمه]

«۱۳»

كا، [الكافی] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ نُعْمَانَ الرَّازِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: مَنْ زَنَى خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ مَنْ أَفْطَرَ يَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّداً خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ (۱).

**[ترجمه]الکـافی: نعمان رازی می گویـد: از امام صادق علیه السـلام شـنیدم که فرمود: هر کس زنا کنـد، از ایمان خارج می شود و هر کس شراب بخورد از ایمان خارج می شود. و هر کس یک روز از ماه رمضان را از روی عمد روزه خواری کند از ایمان خارج می شود. - . الکافی ۲ : ۲۷۸ -

**[ترجمه]

«۱۴»

كا، [الكافی] بِالْإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ يَزْنِي الزَّانِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ لَا إِذَا كَانَ عَلَى بَطْنِهَا سُلِبَ الْإِيمَانَ فَإِذَا قَامَ رُدَّ إِلَيْهِ فَإِنْ عَادَ سُلِبَ قُلْتُ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَعُودَ فَقَالَ مَا أَكْثَرَ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَعُودَ فَلَا يَعُودُ إِلَيْهِ أَبَداً(۲).

**[ترجمه]الکافی: محمـد بن عبـده گویـد: به امام صادق علیه السـلام عرض کردم: آیا زنا کار در حالی که زنا می کند مؤمن اسـت؟ فرمـود: نـه، زمـانی کـه روی شـکم زن قرار می گیرد، ایمـان از او گرفتـه می شـود و وقـتی کـه برخـاست ایمـان بـه او بازگردانده می شود. و هرگاه مجددا مشغول زنا شود، ایمان از او گرفته می شود. پرسیدم: اگر قصد برگشت به زنا نمود، چه؟ فرمود: چه بسیارند کسانی که قصد برگشت به زنا می کنند ولی هرگز به زنا بر نمی گردند. - . الکافی ۲ : ۲۷۸ -

**[ترجمه]

بیان

سلب الإيمان الإيمان إما مرفوع بنيابه الفاعل أو منصوب بكونه ثانى مفعول سلب و المفعول الأول النائب للفاعل الضمير الراجع إلى الزانى فقال ما أكثر من يريد الحاصل أنه ليس لإراده العود حكم العود كما أن إراده أصل المعصيه ليست كنفس المعصيه فإنها صغيره مكفره و لو لم تكن مكفره بعد الفعل باعتبار ترک التوبه و الإصرار على الذنب فلا ريب أن أصل الفعل أشد.

**[ترجمه]«سلب الإيمان» ايمان يا به دليل نائب فاعل بودن مرفوع است، و يا چون مفعول دوم «سلب» است منصوب مى باشد. و مفعول اولى كه جانشين فاعل است، ضميرى است كه به زانى بازمى گردد، «فقال ما أكثر من يريد» نتيجه اينكه تصميم بر تكرار گناه، حكمى مانند تكرار گناه ندارد. همچنان كه تصميم بر انجام گناه مانند خود انجام گناه نيست. چرا كه آن گناه صغيره اى است كه جبران شده است؛ هرچند پس از انجام گناه، به واسطه ترک توبه و تكرار گناه، جبران نشده باشد. و شكى نيست كه اصل گناه سخت تر است .

**[ترجمه]

«۱۵»

كا، [الكافى] عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ رِبْعِيٍّ عَنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: يُسْلَبُ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ مَا دَامَ عَلَى بَطْنِهَا فَإِذَا نَزَلَ عَادَ الْإِيمَانُ قَالَ قُلْتُ أَ رَأَيْتَ إِنْ هَمَّ قَالَ لَا أَ رَأَيْتَ إِنْ هَمَّ أَنْ يَسْرِقَ أَ تُقْطَعُ يَدُهُ (۳).

**[ترجمه]الكافى: فضيل مى گويد: امام صادق عليه السلام فرمود: تا زمانى كه فرد زناكار بر روى شكم زن باشد، روح ايمان از او گرفته مى شود، وقتى برخاست ايمانش باز مى گردد. من پرسيدم: آيا اگر قصد زنا كند چه؟ فرمود: نه، آيا اگر قصد دزدى كند دستش را قطع مى كنند؟ - . الكافى ۲ : ۲۸۱ -

**[ترجمه]

بيان

عاد الإيمان أى إليه فالمراد به الإيمان الكامل أو الإيمان الذى معه الروح فاللام للعهد و فيه إشاره إلى أن الإيمان الذى فارقه الروح ليس بإيمان كما أن الجسد الذى فارقه الروح ليس بإنسان مع أنه يحتمل أن تكون إضافه الروح إلى الإيمان بيانيه و يحتمل أن يكون المراد عاد الإيمان إلى كماله أو إلى حاله التى كان عليها قبل الزنا أى كما أنه قبل الزنا كان إيمانه قابلا للشده و الضعف

۱- ۱. الكافى ج ۲: ۲۷۸.

۲- ۲. الكافى ج ۲: ۲۷۸.

۳- ۳. الكافى ج ۲ ص ۲۸۱.

فكذا بعد الزناء قابل لهما بالتوبه و عدمها فلا ينافى ما روى من عدم العود إليه إلا بعد التوبه.

و قيل لعل المراد أنه يسلب منه شعبه من شعب الإيمان و هى إيمان أيضا فإن المؤمن يعلم أن الزناء مهلك و يزهر نور هذا العلم فى قلبه و يبعثه على كف الأله عن الفعل المخصوص و كل واحد منهما أعنى العلم و الكف إيمان و شعبه من الإيمان أيضا فإذا غلبت الشهوه على العقل و أحاطت ظلمتها بالقلب زال عنه نور ذلك العلم و اشتغلت الآله بذلك الفعل فانتقصت عن الإيمان شعبتان فإذا انقضت الشهوه و عاد العقل إلى ممالكه و علم وقوع الفساد فيها و شرع فى إصلاحها بالندامه عن الغفله صار ذلك الفعل كالعدم و زالت تلك الظلمه عن القلب و يعود نور ذلك العلم فيعود إيمانه و يصير كاملا بعد ما صار ناقصا انتهى.

قوله أ رأيت إن هم أى قصد الزنا هل يفارقه روح الإيمان أو إن كان بعد الزنا قاصدا للعود هل يمنع ذلك عود الإيمان قال لا و الأول أظهر أ رأيت إن هم أقول المعنى أنه كما أن قصد السرقه ليس كنفسها فى المفاسد و العقوبات فكذا قصد الزنا ليس كنفسها

فى المفاسد أو يقال لما كان ذكر الزنا على سبيل المثال و الحكم شاملا للسرقه و غيرها فالغرض التنبيه بالأحكام الظاهره على الأحكام الباطنه.

فإن قيل على الوجهين هذا قياس فقهى و هو ليس بحجه عند الإماميه قلت ليس الغرض الاستدلال بالقياس فإنه عليه السلام لا يحتاج إلى ذلك و قوله فى نفسه حجه بل هو تنبيه بذكر نظير للتوضيح و رفع استبعاد السائل أو إلزام على المخالفين على أن القياس الفقهى إنما لا يكون حجه لاستنباط العله و عدم العلم بها أما مع العلم بها فيرجع إلى القياس المنطقى لكن يرد عليه أنه لما كان العلم بالعله من جهه قوله عليه السلام فقوله يكفى لثبوت أصل الحكم فيرجع إلى الوجه الأول

**[ترجمه]«عاد الإيمان» يعنى به سوى او، پس منظور از آن ايمان كاملى است، يا ايمانى كه روح همراه آن باشد، پس لام براى پيمان است، و در آن اشاره اى است به اينكه ايمانى كه روح از آن جدا شده ديگر ايمان نيست، همچنان كه بدنى كه روح از آن بيرون رفته باشد ديگر انسان نمى باشد. با وجود اينكه ممكن است اضافه شدن روح به ايمان بيانى باشد، و ممكن است منظور اين باشد كه ايمان به كمال خود و يا به حالتى كه پيش از زنا داشته، بازگشته است. همان گونه كه پيش از زنا، ايمان او داراى شدت و ضعف بوده است، به همان ترتيب پس از ارتكاب زنا نيز با توبه و يا ترك آن، مى تواند داراى شدت و ضعف باشد. و اين مخالف روايتى نيست كه فرمود تنها پس از توبه به سوى او بازخواهد آمد.

و گفته شده شايد منظور اين باشد كه بخشى از ايمان از او گرفته مى شود. و آن نيز ايمان مى باشد. پس همانا مؤمن مى داند كه زنا باعث نابودى است و نور اين علم در قلب او روشن است و او را وادار به خويشتن دارى از انجام اين گناه مى كند. و هر يك از اين دو، يعنى علم و خويشتن دارى، بخشى از ايمان هستند. پس هنگامى كه شهوت بر عقل پيروز شود و تاريكى آن قلب را فرابگيرد، نور آن علم از قلب دور مى شود و فرد مرتكب گناه مى شود. به اين ترتيب دو بخش ايمان از او كاسته مى شود. سپس هنگامى كه شهوت به پايان رسد و عقل به جايگاه خود بازگردد و متوجه تباهى در آن شود و با پشيمانى براى زدودن غفلت اقدام كند، گناه از بين مى رود و آن تاريكى از قلب برطرف مى شود و نور آن علم به قلب او بازمى گردد. پس ايمان نيز بازگشته و پس از آنكه ناقص شده بود، كامل مى شود. پايان .

این کلام که: «أرأیت إن هم» یعنی اگر تصمیم بر زنا گرفت، آیا روح ایمان از او جدا می شود یا یعنی اینکه اگر پس از زنا تصمیم به تکرار آن گرفت، آیا این مانع بازگشت ایمان می شود؟ «قال: لا» و معنای اول صحیح تر به نظر می رسد. «أرأیت إن هم» می گویم: معنای آن چنین است که همان گونه که تصمیم بر دزدی در مفاسد و مجازات مانند خود دزدی نیست، همین طور تصمیم بر زنا نیز در مفاسد مانند خود زنا نمی باشد. یا اینکه گفته شود: از آن جا که زنا را برای مثال آورده و حکم آن شامل دزدی و مانند آن نیز می باشد. پس هدف، توجه دادن به احکام ظاهری بر احکام باطنی می باشد.

پس اگر گفته شود: بنا بر هر دو وجه، این قیاسی فقهی است و برای امامیه حجت به شمار نمی آید، در جواب می گویم: هدف استدلال با قیاس نیست، چرا که امام علیه السلام نیازی به آن ندارد و سخن ایشان در نفس خود حجت است، بلکه توجه دادن به بیان نظیر آن برای توضیح و برطرف کردن استبعاد از پرسش کننده است. یا برای الزام مخالفین به این مطلب است؛ مضافا بر اینکه قیاس فقهی حجت به حساب نمی آید به دلیل استنباط علت و عدم علم به آن. اما با وجود آگاهی از علت به قیاس منطقی بازمی گردد. اما پاسخ آن این گونه داده می شود که چون علم به علت به وسیله سخن امام علیه السلام بوده است، بنابراین سخن ایشان برای ثابت کردن اصل حکم کافی است. به این ترتیب به دلیل اول بازگردانده می شود.

**[ترجمه]

«۱۶»

کا، [الکافی] عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ لِلْقَلْبِ أُذُنَيْنِ فَإِذَا هَمَّ الْعَبْدُ بِذَنْبٍ قَالَ لَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ

ص: ۱۹۸

لَا تَفْعَلْ وَ قَالَ لَهُ الشَّيْطَانُ افْعَلْ وَ إِذَا كَانَ عَلَى بَطْنِهَا نُزِعَ مِنْهُ رُوحُ الْإِيمَانِ (۱).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: قلب دو گوش دارد. پس هر گاه بنده ای تصمیم گناه بگیرد، روح ایمان به او می گوید: نکن. و شیطان به او می گوید: بکن. و زمانی که [برای زنا کردن] بر روی شکم زن قرار گرفت، روح ایمان از وی جدا می شود. - . الکافی ۲ : ۲۶۷ -

**[ترجمه]

بیان

علی بطنها أی المرأه المزنی بها کما فی سائر الأخبار.

**[ترجمه]«علی بطنها» یعنی روی شکم زنی که با او زنا می کند، همان گونه که در احادیث دیگر آمده است .

**[ترجمه]

«۱۷»

کا، [الکافی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ أُذُنَانِ فِی جَوْفِهِ أُذُنٌ یَنْفُثُ فِیهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ وَ أُذُنٌ یَنْفُثُ فِیهَا الْمَلَكُ فَیُؤَیِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (۲).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: قلب هر مؤمنی در دورن دو گوش دارد. یک گوش که وسوسه گر نهان در آن می دمد و دیگر گوشی که فرشته در آن می دمد. و خداوند مؤمن را به وسیله فرشته یاری می کند. و این است سخن خداوند که فرمود: {و آن ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است.} - . الکافی ۲ : ۲۶۷ و آیه در سوره مجادله / ۲۲، و در نسخه کمپانی بعد از این حدیث، حدیث دیگری از کافی پس از شماره ۱۰ آمده است، به همراه شرح آن از کتاب مرآه، و به همین دلیل آن را حذف نمودیم. -

**[ترجمه]

«۱۸»

کا، [الکافی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ أَنْزَلَ السَّكِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ (۳) قَالَ هُوَ الْإِیمَانُ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قَالَ هُوَ الْإِیمَانُ (۴).

**[ترجمه]الکافی: ابوحمزه می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عز و جل: {آرامش را در دل های مؤمنان فرو فرستاد.} - . فتح / ۴ - فرمود: آن ایمان است. او گوید: و از ایشان درباره این سخن خداوند عز و جل: {و به وسیله روحی از خودش آنان را یاری نمود.} - . مجادله / ۲۲ - پرسیدم. فرمود: آن ایمان است - . الکافی ۲ : ۱۵، و آیه پایانی در سوره مجادله / ۲۲ - .

**[ترجمه]

بیان

كأن المراد بالسكينه الثبات و طمأنينه النفس و شده اليقين بحيث لا يتزلزل عند الفتن و عروض الشبهات بل هذا إيمان موهبى يتفرع على الأعمال الصالحه و المجاهدات الدينيه سوى الإيمان الحاصل بالدليل و البرهان و لذا قال لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ و الحاصل أن تفسيره عليه السلام السكينه بالإيمان إما لكون هذا اليقين كمال الإيمان أو إيمانا موهبيا ينضم إلى الإيمان الاستدلالى و هذا مما يدل على أن اليقين يقبل الشده و الضعف كما سيأتى تحقيقه إن شاء الله و كأن المراد بالروح أيضا الإيمان الموهبى لأنه قال ذلك بعد قوله كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ أو المراد به قوه الإيمان و كماله و يحتمل أن يكون المراد به

ص: ۱۹۹

۱- ۱. الكافى ج ۲: ۲۶۷.

۲- ۲. الكافى ج ۲: ۲۶۷ و الآيه فى المجادله: ۲۲، و فى نسخه الكمبانىّ بعد هذا الحديث حديث آخر من الكافى مر تحت الرقم ۱۰، مع شرحها نقلا عن المرآه، و لذلك حذفناه.

۳- ۳. الزياده من المصدر، و الآيه فى سوره الفتح: ۴.

۴- ۴. الكافى ج ۲: ۱۵، و الآيه الأخيره فى المجادله: ۲۲.

أنه سبب الإيمان و قوته و كماله لما مر فى الأخبار.

**[ترجمه]گويا منظور از «السكينه» ثبات و آرامش نفس و شدت يقين است، به گونه اى كه هنگام آزمايش ها و پديد آمدن شبهه ها متزلزل نشود. و بلكه آن ايمانى موهبتى است كه از كارهاى شايسته و تلاش در راه دين به وجود مى آيد، جدا از ايمانى كه با دليل و برهان به دست آمده است. و به همين دليل خداوند فرمود: تا ايمانى بر ايمانشان افزوده گردد، و نتيجه اينكه تفسيرى كه امام عليه السلام از سكينه به آرامش دارند، يا به خاطر برابر بودن اين يقين با كمال ايمان است يا ايمانى موهبى است كه به ايمان استدلالى افزوده شده است، و اين از جمله چيزهايى است كه دلالت بر شدت و ضعف يقين دارد. همان گونه كه درستى آن إن شاء الله خواهد آمد. و گويا منظور از روح نيز ايمان موهبتى است، زيرا آن را پس از اين آيه آورده است: {ايمان را در قلب هايشان نوشته است،} يا منظور از آن قوت ايمان و كمال آن است، و ممكن است منظور اين باشد كه سبب ايمان و قوت و كمال آن است، همچنان كه در احاديث گذشته بيان شد .

**[ترجمه]

«۱۹»

كا، [الكافى] عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: السَّكِينَهُ هِىَ الْإِيمَانُ (۱).

**[ترجمه]الكافى: امام باقر عليه السلام فرمود: آرامش همان ايمان است. - . كافى ۲ : ۱۵ -

**[ترجمه]

«۲۰»

كا، [الكافى] عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ الْبَخْتَرِيِّ وَ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ غَيْرِهِمَا عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: فِى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ هُوَ الَّذِى أَنْزَلَ السَّكِينَهَ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ هُوَ الْإِيمَانُ (۲).

**[ترجمه]الكافى: امام صادق عليه السلام درباره اين سخن خداوند عز و جل: {آرامش را در دل هاى مؤمنان فرو فرستاد} - . فتح / ۴ - فرمود: مقصود ايمان است. - . كافى ۲ : ۱۵ -

**[ترجمه]

«۲۱»

كا، [الكافى] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ هُوَ الَّذِى أَنْزَلَ السَّكِينَهَ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ هُوَ الْإِيمَانُ قَالَ قُلْتُ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ قَالَ هُوَ الْإِيمَانُ وَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ

أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى قَالَ هُوَ الْإِيمَانُ (۳).

**[ترجمه]الكافی: امام صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عز و جل: {اوست که آرامش را در دل های مؤمنان فرو فرستاد} فرمود: آن ایمان است. و درباره این آیه: {و به وسیله روحی از خود آنان را یاری نمود.} - . مجادله / ۲۲ - فرمود: آن ایمان است. و درباره این آیه: {و کلمه تقوا را ملازم آنان ساخت} - . فتح / ۲۶ - فرمود: آن ایمان است. - . کافی ۲ : ۱۵ -

**[ترجمه]

بیان

فسر أكثر المفسرين كَلِمَةَ التَّقْوى بكلمه التوحيد فإنه يتقى بها من عذاب الله و ما فسرها عليه السلام به أظهر إذ بجميع العقائد الإيمانيه و اجتماعها يتقى من عذاب الله و فسرت فی كثير من الأخبار بالولايه لاستلزامها لسائر العقائد و فی بعضها بأمير المؤمنين و فی بعضها بجميع الأئمه عليهم السلام أی ولايتهم و الإقرار بإمامتهم كلمه التقوى أو أنهم يعبرون عن الله تعالى و ما يتقى به من عذابه.

**[ترجمه]بیشتر مفسران معنای «کلمه التقوی» را کلمه توحید دانسته اند، چرا که به وسیله آن از عذاب خداوند بازداشته می شود. و آنچه امام در تفسیر آن فرموده اند آشکارتر است، چرا که با همه عقاید ایمانی و یکجا داشتن آن ها از عذاب خداوند نگاه داشته می شود. و در بسیاری از احادیث تفسیر به ولایت شده است؛ به دلیل لازم بودن آن برای سایر عقاید. و در برخی از آن ها تفسیر به امیرمؤمنان علیه السلام شده است، و در برخی از آن ها به همه امامان، یعنی ولایت آن ها و اقرار به امامت ایشان کلمه تقوا می باشد. یا اینکه آن ها تعبیر از خداوند متعال و آنچه از عذاب او بازمی دارد می کنند.

**[ترجمه]

«۲۲»

كا، [الكافی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبَانٍ عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أُولئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ هَلْ لَهُمْ فِيمَا كُتِبَ فِی قُلُوبِهِمْ صُنْعٌ قَالَ لَا(۴).

**[ترجمه]الكافی: فضیل می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: {آنان کسانی اند که ایمان در قلب هایشان نوشته شده است} آیا برای آنچه بر قلب هایشان حک شده آن ها نیز کاری انجام داده اند؟ فرمود: نه. - . کافی ۲ : ۱۵ -

**[ترجمه]

بیان

يدل على أن الإيمان من الله و ليس للعباد فيها صنع و عمل و اختيار و إنما كلف العباد بعدم الجحد ظاهرا أو بإخراج التعصب و الأغراض الباطله عن النفس أو مع السعى فى الجمله أيضا و يمكن تخصيصه بمعرفه الصانع تعالى

ص: ٢٠٠

١- ١. الكافى ج ٢: ١٥.

٢- ٢. الكافى ج ٢: ١٥.

٣- ٣. الكافى ج ٢: ١٥.

٤- ۴. الكافى ج ٢: ١٥.

کما مر(۱)

أو بکمال المعرفه و قد مر تمام القول فیه فی کتاب العدل و فی بعض النسخ صبغ بالباء الموحده و الغین المعجمه أی هل لهذه الکتابه صبغ و لون و کأنه تصحیف.

**[ترجمه]دلیل بر این است که ایمان از جانب خداست و بندگان در آن اراده و کار و اختیاری ندارند، و آن ها تنها وظیفه دارند در ظاهر مخالفت نکنند، یا اینکه تعصب و هدف های باطل را از نفس خویش بیرون کنند. یا همراه با تلاش نیز می باشد. و می توان آن را به شناخت خداوند صانع متعال اختصاص داد، چنان که بیان شد، - . شرح آن در الکافی بیان شد، رجوع شود به کتاب توحید باب بیان و لزوم حجه و باب هدایه این که از سوی خداوند عز و جل است. -

یا به کمال شناخت او، و همه سخن در این باره در کتاب عدل بیان شد. و در برخی نسخه ها «صبغ» با باء و غین است. یعنی آیا این کتاب رنگی دارد؟ و گویا این اشتباه در خواندن باشد.

**[ترجمه]

تذییل

اعلم أن المتکلمین من الخاصه و العامه اختلفوا فی أن الإیمان هل یقبل الزیاده و النقصان أم لا و منهم من جعل هذا الخلاف فرع الخلاف فی أن الأعمال داخله فیه أم لا قال إمامهم الرازی فی المحصل الإیمان عندنا لا یزید و لا ینقص لأنه لما کان اسما لتصدیق الرسول فی کل ما علم بالضروره مجیئه به و هذا لا یقبل التفاوت فسمی الإیمان لا یقبل الزیاده و النقصان و عند المعتزله لما کان اسما لأداء العبادات کان قابلا لهما و عند السلف لما کان اسما للإقرار و الاعتقاد و العمل فکذلک و البحث لغوی و لکل واحد من الفرق نصوص و التوفیق أن یقال الأعمال من ثمرات التصدیق فما دل علی أن الإیمان لا یقبل الزیاده و النقصان کان مصروفا إلی أصل الإیمان و ما دل علی کونه قابلا لهما فهو مصروف إلی الإیمان الکامل انتهی.

و قال الشهید الثانی قدس سره فی رساله العقائد حقیقه الإیمان بعد الاتصاف بها بحیث یکون المتصف بها مؤمنا عند الله تعالی هل تقبل الزیاده أم لا فقیل بالثانی لما تقدم من أنه التصدیق القلبی الذی بلغ الجزم و الثبات فلا تتصور فیه الزیاده عن ذلک سواء أتی بالطاعات و ترک المعاصی أم لا و کذا لا تعرض له النقیصه و إلا لما کان ثابتا و قد فرضناه کذلک هذا خلف و أیضا حقیقه الشی ء لو قبلت الزیاده و النقصان لکانت حقائق متعدده و قد فرضناها واحده و هذا خلف.

ص: ۲۰۱

۱- ۱. مر فی شرحه للکافی راجع کتاب التوحید باب البیان و لزوم الحجه و باب الهدایه أنها من اللّه عزّ و جلّ.

إن قلت حقيقه الإيمان من الأمور الاعتباريه للشارع و حينئذ فيجوز أن يعتبر الشارع للإيمان حقائق متعدده متفاوته زياده و نقصانا بحسب مراتب المكلفين فى قوه الإدراك و ضعفه فإنا نقطع بتفاوت المكلفين فى العلم و الإدراك قلت لو جاز ذلك و كان واقعا لوجب على الشارع بيان حقيقه إيمان كل فرقه يتفاوتون فى قوه الإدراك مع أنه لم يبين و ما ورد من جهه الشارع فيما به يتحقق الإيمان من حديث جبرئيل للنبى صلى الله عليه و آله و غيره من الأحاديث قد مر ذكره و ليس فيه شى ء يدل على تعدد الحقائق بحسب تفاوت قوى المكلفين و أما ما ورد فى الكتاب العزيز و السنه المطهره مما يشعر بقبوله الزياده و النقصان كقوله تعالى وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً(۱) و قوله تعالى لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ (۲) و قوله تعالى لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۳) و كذا ما ورد من أمثال ذلك فى القرآن العزيز فمحمول على زياده الكمال و هو أمر خارج عن أصل الحقيقه الذى هو محل النزاع و الآيه الثانيه صريحه فى ذلك فإن قوله تعالى مَعَ إِيمانِهِمْ يدل على أن أصل الإيمان ثابت أو على من كان فى عصر النبى صلى الله عليه و آله حيث كانوا يسمعون فرضا بعد فرض منه عليه السلام فيزداد إيمانهم به لأنهم لم يكونوا مصدقين به قبل أن يسمعوه و حاصله أن الحقيقه الشرعيه للإيمان لم تكن حصلت بتمامها فى ذلك الوقت فكان كلما حصل منها شى ء صدقوا به.

و اعترض بأن من كان بعد عصر النبى صلى الله عليه و آله يمكن فى حقه تجدد الاطلاع على تفاصيل الفرائض المتوقف عليها الإيمان فإنه يجب الاعتقاد إجمالا فيما علم إجمالا و تفصيلا فيما علم تفصيلا و لا ريب أن اعتقاد الأمور المتعدده تفصيلا

۱- ۱. الأنفال: ۲.

۲- ۲. الفتح: ۴.

۳- ۳. المائده: ۹۳.

أزيد و أظهر عند النفس من اعتقادها إجمالا فعلم من ذلك قبول حقيقه الإيمان الزياده.

**[ترجمه]بدان که متکلمان شیعه و سنی، در این امر اختلاف دارند که آیا ایمان مورد کم و زیاد قرار می گیرد یا خیر. و برخی از آنان این اختلاف را شاخه ای از اختلاف دیگر دانسته اند که آیا اعمال در ایمان دخالت دارند یا خیر. پیشوای آنان، رازی در محصل گفته است: به عقیده ما ایمان کاسته یا افزوده نمی شود، چرا که آن اسمی برای تصدیق پیامبر در همه چیزهایی بوده که آوردن آن ها توسط ایشان مسلم بوده است. و این تفاوت را نمی پذیرد. پس ایمان چیزی است که مورد کاستن یا اضافه شدن قرار نمی گیرد. و از نظر معتزله، ایمان اسمی است برای انجام عبادات و بنابراین دارای افزودن و کاستن است. و از نظر گذشتگان، اسمی برای اقرار و اعتقاد و عمل بوده و همان گونه می باشد. و بحث لغوی بوده و هر یک از گروه ها نصوصی دارند. و درست تر این است که گفته شود: اعمال نتیجه تصدیق هستند، پس هر چیزی که دلالت بر کم و زیاد شدن ایمان داشته باشد، برای بیان اصل ایمان است و هر چیزی که دلیل بر وجود قابلیت برای آن دو باشد، ایمان کامل را بیان می کند. پایان.

و شهید ثانی قدس سره در رساله عقائد گفته است: حقیقت ایمان پس از پیدا کردن ویژگی های آن، به گونه ای که کسی که این ویژگی ها را در خود ایجاد کند نزد خداوند متعال مؤمن به شمار آید، آیا قابل افزون شدن یاکاستن است؟ پس ایشان نیز نظر دوم را پذیرفته اند. چرا که بیان شد که تصدیق قلبی که باعث جزم و ثبات می شود، چیزی افزون بر آن قابل تصور نیست؛ چه با انجام واجبات و ترک گناهان یا بدون آن. همچنین کاسته شدن از آن نیز وجود نخواهد داشت، چرا که در این صورت ثابت نخواهد بود، در حالی که ما این فرض را نمودیم و این خلاف فرض می باشد. همچنین اگر حقیقت چیزی دچار کم و زیاد شود، حقایق متعددی خواهد بود در حالی که ما فرض کردیم یگانه است و این نیز خلاف فرض می باشد.

اگر بگویی: حقیقت ایمان از نظر شرع جزء امور اعتباری است و بنابراین شارع می تواند برای آن چندین حقیقت در نظر بگیرد که براساس درجات مکلفین در ادارک و ناتوانی از آن، در کم و زیاد با هم متفاوت هستند، پس ما نیز حکم به تفاوت مکلفین در علم و ادراک خواهیم داد، می گویم: اگر بتوان چنین گفت و این امر حقیقت داشته باشد، شارع بایستی حقیقت ایمان را بیان کند که هر گروه در قدرت درک آن متفاوت هستند، اما چنین نکرده است. و آنچه از سوی شارع دربار ه چیزهایی که ایمان را تحقق می بخشد بیان شده و حدیث جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله و احادیث دیگر، بیان آن ها گذشت و چیزی در آن ها نبود که دلالت داشته باشد ایمان بر اساس تفاوت توانایی مکلفین، حقایق متعددی است. اما آنچه در قرآن کریم و سنت پاک آمده که نگاهی به پذیرش کم یا زیاد شدن ایمان دارد، مانند فرموده خداوند: {و هنگامی که آیات بر آن ها خوانده می شود ایمانشان افزون می گردد} - . انفال / ۲ - و این فرموده خداوند: {تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود} - . فتح / ۴ -

و این آیه {برای کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند در چیزهایی که خوردند گناهی نیست، تا زمانی که تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دهند، سپس تقوا پیشه کرده و ایمان آورند و باز هم تقوا در پیش گرفته و نیکی نمایند، به راستی که خداوند نیکوکاران را دوست دارد} - . مائده / ۹۳ - و همین طور چیزهای شبیه به آنکه در قرآن کریم آمده است، همه آن ها به معنای زیاد شدن کمال ایمان خواهد بود و این چیزی است که خارج از اصل حقیقت ایمان

بوده و محل اختلاف می باشد. و آیه دوم به روشنی این را بیان می کند، چرا که فرموده: «مع إیمانهم» دلیل بر این است که اصل ایمان ثابت است، یا برای کسانی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند چنین بوده است. چرا که آن ها هر واجبی را پس از واجب دیگر از خود ایشان می شنیدند و ایمانشان به وسیله آن افزوده می شد و تا پیش از شنیدن آن، آن ها را باور نداشته و تصدیق نمی کردند. و نتیجه آن این گونه است که حقیقت شرعی ایمان در آن زمان به تمامی به وجود نیامده بود و هر زمان که بخشی از آن به دست می آمد، آن را تصدیق می نمودند.

و این اعتراض وارد شده که کسانی که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله بوده اند، می توانند آگاهی خود را از توضیحات واجباتی که برای ایمان لازم است، تازه نمایند. بنابراین باید اعتقاد اجمالی به آنچه اجمالا دانسته، داشته باشد و نیز اعتقاد تفصیلی به چیزی که تفصیلا از آن آگاه است نیز داشته باشد. و شکی نیست که اعتقاد به امور متعدد تفصیلی برای نفس، بیشتر و آشکارتر از امور اجمالی است. پس به این ترتیب افزوده شدن حقیقت ایمان دانسته می شود.

**[ترجمه]

أقول

فیه بحث فإن الجازم بحقیقه الجمله جازم بحقیقه کل جزء منها و إن لم یعلمه بعینه أ لا ترى أنا بعد علمنا بصدق النبی صلى الله علیه و آله جازمون بصدق کل ما یخبر به و إن لم نعلم تفصیل ذلک جزءا جزءا حتى لو فصل ذلک علینا واحدا واحدا لما ازداد ذلک الجزم نعم الزائد فی التفصیل إنما هو إدراک الصور المتعدده من حیث التعدد و التشخص و هو لا- یوجب زیاده فی التصدیق الإجمالی الجازم فإن هذه الصور قد کانت مجزوما بها على تقدیر دخولها فی الهیئه الإجمالیه و إنما الشاذ عن النفس إدراک خصوصیاتها و هو أمر خارج عن تحقق الحقیقه المجزوم بها نعم لا ریب فی حصول الأکملیه به و لیس الکلام فیها.

و قد أجاب بعض المفسرین عن الآیه الثالثه بأن تکرار الإیمان فیها لیس فیه دلاله على الزیاده بل إما أن یکون باعتبار الأزمنه الثلاثه أو باعتبار الأحوال الثلاث حال المؤمن مع نفسه و حاله مع الناس و حاله مع الله تعالى و لذا بدل الإیمان بالإحسان کما یرشد إلیه قوله صلى الله علیه و آله فی تفسیره الإحسان أن تعبد الله کأنک تراه فإن لم تکن تراه فإنه یراک أو باعتبار المراتب الثلاث المبدأ و الوسط و المنتهى أو باعتبار ما ینبغی فإنه ینبغی ترک المحرمات حذرا عن العقاب و ترک الشبهات تباعدا عن الوقوع فی المحرمات و هو مرتبه الورع و ترک بعض المباحات المؤذنه بالنقص حفظا للنفس عنه الخسه و تهذیبا لها عن دنس الطبیعه أو یکون هذا التکرار کنایه عن أنه ینبغی للمؤمن أن یجدد الإیمان فی کل وقت بقلبه و لسانه و أعماله الصالحه و عبر به حرصا منه على بقائه و الثبات علیه عند الذهول لیصیر الإیمان ملکه للنفس فلا یزلزله عروض شبهه انتهى.

قیل فی بیان قبول الإیمان الزیاده إن الثبات و الدوام على الإیمان أمر زائد علیه فی کل زمان و حاصل ذلک یرجع إلى أن الإیمان عرض لأنه من الکیفیات النفسانیه و العرض لا یبقى زمانین بل بقاؤه إنما یکون بتجدد الأمثال.

**[ترجمه]در این باره هم بحثی وجود دارد، آن کسی که حقیقتی را به طور کامل پذیرفته است، هر یک از اجزای آن نیز به تنهایی مورد پذیرش اوست، هرچند آن ها را به چشم ندیده باشد. پس آیا پس از پذیرفتن راستگویی پیامبر صلی الله علیه و

آله، از درستی هر آنچه ایشان خبر دهند آگاه نیستیم هرچند جزئیات آن را ندانیم؟ تا آنکه هریک از آن ها را جزء به جزء برای ما بیان کنند و بر یقین ما افزوده شود. بله، چیزی که بر یقین افزوده شده، درک صورت های متعدد از نظر تعدد و تشخص می باشد و باعث زیاد شدن تصدیق اجمالی قطعی نمی باشد. چرا که این صورت ها به شکل داخل شدن در شکلی اجمالی مورد پذیرش بوده است، و آنچه برای نفس اضافه شده است، درک ویژگی های آن بوده که آن هم امری خارج از تحقق حقیقتی است که مورد قبول بوده است. بله، درباره امکان کامل شدن آن شکی نیست و سخن درباره آن نمی باشد .

و برخی از مفسران پاسخ آیه سوم را چنین داده اند که تکرار ایمان در آیه، دلیل بر زیاد شدن آن نیست. بلکه یا به دلیل دوره های سه گانه است و یا براساس حالات سه گانه مؤمن می باشد؛ یعنی حالت او نزد نفس خود و حال او در میان مردم و حال او در برابر خداوند متعال، و به همین دلیل به جای ایمان، احسان را به کار برده است. همان گونه که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر آن به این مطلب راهنمایی می کند: احسان یعنی خداوند را آن گونه عبادت کنی که گویی او را می بینی، چرا که هرچند تو او را نمی بینی اما او تو را می بیند. یا براساس مراتب سه گانه: آغاز و میانه و پایان است. یا براساس چیزی است که باید باشد، چرا که ترک گناهان برای ترس از مجازات است و ترک شبهات برای دوری از انجام گناهان می باشد و این مرتبه ورع است. و ترک برخی از کارهای مباحی که اجازه داده شده و در آن ها نقصی وجود دارد، برای نگهداری نفس از پلیدی و ناپاکی طبیعت است. یا اینکه تکرار موجود در آیه کنایه از این است که مؤمن همیشه باید ایمان خود را در قلب و با زبان و با انجام اعمال شایسته، تازه کند و به دلیل اشتیاق به پایداری و ثبات آن به هنگام فراموشی تعبیر از آن شده است. تا ایمان ملکه نفس شود و هیچ شبهه ای آن را متزلزل نسازد. پایان.

درباره پذیرش زیاد یا کم شدن ایمان گفته شده: همانا پایداری و دوام در ایمان امری اضافه بر آن در هر زمان است، و نتیجه آن به این مطلب بازمی گردد که ایمان عَرَض است، زیرا از جمله کیفیت های نفسانی است و عَرَض در دو زمان باقی نمی ماند و باقی ماندن آن تنها با تازه شدن صورت ها ممکن است.

**[ترجمه]

و هذا مع بنائه علی ما لم یثبت حقیته بل نفیه فلیس من الزیاده فی شی ء إذ لا یقال

ص: ۲۰۳

للمماثل الحاصل بعد انعدام مثله أنه زائد و هذا ظاهر.

و قيل فی توجيه قبوله الزياده أنه بمعنی زياده ثمرته من الطاعات و إشراق نوره و ضيائه فی القلب فإنه يزيد بالطاعات و ينقص بالمعاصی.

**[ترجمه]این با وجود اساس آن بر این مطلب است که چیزی که درست بودن یا نبودن آن ثابت نشده، چیز اضافه ای نیست. چرا که پس از از بین رفتن نقش چیزی، به آنچه از آن نتیجه شده زیاده گفته نمی شود. و این آشکار است.

و برای توجیه پذیرش زیاد شدن ایمان گفته شده: آن به معنای افزوده شدن نتیجه ایمان در طاعات و روشن شدن نور و روشنایی آن در قلب می باشد، چرا که با طاعات افزوده می شود و گناهان از آن می کاهد .

**[ترجمه]

هذا التوجيه وجيه لو كان النزاع فی مطلق الزياده لكنه ليس كذلك بل النزاع إنما هو فی أصل حقيقته لا فی كمالها.

و استدل بعض المحققين علی أن حقيقه التصديق الجازم الثابت يقبل الزياده و النقصان بأنا نقطع أن تصديقنا ليس كتصديق النبی صلی الله عليه و آله.

**[ترجمه]این توجیه قابل قبول است، در صورتی که اختلاف تنها در مطلق زیاد شدن باشد، اما این طور نیست. بلکه در اصل حقیقت آن می باشد نه در کمال آن.

و بعضی از محققین به این استدلال کرده اند که حقیقت تصدیق که پایدار و ثابت است، این گونه کم یا زیاد می شود که همه ما می پذیریم که تصدیق ما، مانند تصدیق پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.

**[ترجمه]

لا ريب فی أنا قاطعون بأن تصديق النبی صلی الله عليه و آله أقوی من تصديقنا و أكمل لكن هذا لا يدل علی اختلاف أصل حقيقه الإيمان التی قدرها الشارع باعتقاد أمور مخصوصه علی وجه الجزم و الثبات فإن تلك الحقيقه إنما هی من اعتبارات الشارع و لم يعهد من الشارع اختلاف حقيقه الإيمان باختلاف المكلفين فی قوه الإدراك بحيث يحكم بكفر قوی الإدراك لو كان جزمه بالمعارف الإلهيه كجزم من هو أضعف إدراكا منه نعم الذی تفاوت فيه المكلفون إنما هو مراتب كماله بعد تحقق أصل حقيقته التی يخاطب بتحصيلها كل مكلف و يعتبر بها مؤمنا عند الله تعالی و يستحق الثواب الدائم و بدونها العقاب الدائم.

و أما تلك الكمالات الزائده فإنما تكون باعتبار قرب المكلف إلی الله تعالی بسبب استشعاره لعظمه الله و كبريائه و شمول قدرته و علمه و ذلك لإشراق نفسه و اطلاعها علی ما فی مصنوعات الله تعالی من الإحكام و الإتقان و الحكم و المصالح فإن النفس إذا لاحظت هذه البدائع الغريبه العظيمه التی تحار فی تعلقها مع علمها بأنها تشرك فی الإمكان و الافتقار إلی صانع يبدعها و يبديها متوحد فی ذاته بذاته انكشف عليها كبرياء ذلك الصانع و عظمته و جلاله و إحاطته بكل شی ء فيكثر خوفها و خشيتها و

احترامها لذلک الصانع حتی کأنها لا تشاهد سواه و لا تخشی غیره فتنقطع عن غیره إلیه و تسلم أزمه أمورها إلیه حیث علمت أن لا رب غیره و أن المبدأ منه و المعاد إلیه فلا تزال شاخصه منتظره لأمره حتی تأتیها فتفر

إليه من ضيق الجهاله إلى سعه معرفته (۱) و رحمته و لطفه و فی ذلک فليتنافس المتنافسون.

و كـذا مـا ورد من السـنه المطهره ممـا يشـعر بقبوله الزيـاده و النقصـان يمكن حمله على مـا ذكرناه كحـديث الجوارح ذكره فی الكافی بإسناده عن أبی عمرو الزبيری

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام (۲)

قَالَ: قُلْتُ صِفْهُ لِی يَعْنِی الْإِيمَانَ جُعِلْتُ فِدَاکَ حَتَّى أَفْهَمَهُ فَقَالَ الْإِيمَانُ حَالاتٌ وَ دَرَجَاتٌ إِلَى قَوْلِهِ وَ بِالنُّقْصَانِ دَخَلَ الْمُفَرِّطُونَ النَّارَ.

انتهى.

ثم قال رحمه الله اعلم أن سـند هذا الحديث ضـعيف لأن فی طريقه بكر بن صالح الرازی و هو ضعيف جدا كثير التفرد بالغرائب و أبو عمرو الزبيری و هو مجهول فسقط الاستدلال به و لو سلم سنده فلا دلاله فيه على اختلاف نفس حقيقه الإيمان أ لا ترى أنه قال عليه السـلام و لكن بتمام الإيمان دخل المؤمنون الجنه فأشار بذلک إلى نفس حقيقه الإيمان التی يترتب عليها النجاه و جعل النـاقص عنها مما يترتب عليه دخول النار فلم يكن إيمانا و إلا لم يـدخل صاحبه النار لقوله تعالى وَعَـدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ (۳) و جعـل الزيـاده فی الإيمان مما يوجب التفاضل فی الـدرجات و لا ريب أن هـذه الزياده لو تركت و اقتصـر المكلف على ما يحصل به التمام لم يعاقب على ترک هذه الزياده و لأنه عليه السلام جعل التمام موجبا للجنه فكيف يوجب العقاب ترک الزياده مع أن ما دونه و هو التمام يوجب الجنه و على هـذا فتكون الزياده غير مكلف بها فلم تكن داخله فی أصل حقيقه الإيمان لأنه مكلف به بالنص و الإجماع فيكون من الكمال فظهر بذلک كون هذا الحديث دليلا على عدم قبول حقيقه الإيمان للزياده و النقصان لا دليلا على قبولهما.

۱- ۱. مغفرته خ ل.

۲- ۲. مر تحت الرقم ۶ ص ۲۳ فراجع.

۳- ۳. براءه: ۷۲.

و هذا استخراج لم نسبق إليه و بيان لم يعثر غيرنا عليه على أن هذا الحديث لو قطعنا النظر عما ذكرناه و حملناه على ظاهره لكان معارضا بما سبق من حديث جبرئيل للنبى صلى الله عليه و آله حيث سأله عن الإيمان فقال أن تؤمن بالله و رسله و اليوم الآخر أى تصدق بذلك و لو بقى من حقيقته شى ء سوى ما ذكره له لبينه له فدل على أن حقيقته تتم بما أجابه بالقياس إلى كل مكلف أما للنبى صلى الله عليه و آله فلأنه المجاب به حين سأله و أما لغيره فللتأسى به و طريق الجمع بينهما حينئذ حمل ما فى حديث الجوارح من الزياده عن ذلك على مرتبه الكمال كما بيناه سابقا.

و هاهنا بحث و هو أن حقيقه الإيمان لما كانت من الأمور الاعتباريه للشارع كان تحديدها إنما هو بجعل الشارع و تقريره لها فلا يعلم حينئذ مقداره و حقيقته إلا منه و حيث رأينا ما وصل إلينا من خطاباته تعالى غير قاطع فى الدلاله على تعيين قدر مخصوص من أنواع الاعتقاد أو الأعمال بحيث تشترك الكل فى التكليف به من غير تفاوت بين قوى الإدراك و ضعيفه بل رأيناها متفاوته فى الدلاله على ذلك يعلم ذلك من تتبع آيات الكتاب العزيز و السنه المطهره و قد سبق نبذه من ذلك و لا يجوز الاختلاف فى خطاباته و لا أن يكلف عباده بأمر لا يبين لهم مراده تعالى منه لاستحاله تكليف ما لا يطاق و إخلاله باللطف و رأينا الأكثر ورودا فى كتابه بذلك الأمر بالاعتقاد القلبى من غير تعيين مقدار مخصوص منه بقاطع يوقفنا على اعتباره أمكن حينئذ أن يكون مراده منه مطلق الاعتقاد العلمى سواء كان علم الطمأنينه أو علم اليقين أو حق اليقين أو عين اليقين فتكون حقيقه واحده و هو الإذعان القلبى و الاعتقاد العلمى و التفاوت بالزياده و النقصان إنما هو فى أفراد تلك الحقيقه و من مشخصاتها فلا يكون داخلا فى الحقيقه المذكوره.

و ما ورد مما ظاهره الاختلاف فى الدلاله على مراد الشارع منه يمكن تنزيله على تفاوت الأفراد المذكوره كعلم الطمأنينه و علم اليقين و غيرهما فيكون كل واحد منها مرادا و كافيا فى امتثال أمر الشارع و هذا هو المناسب لسهوله التكليف و اختلاف طبقات المكلفين فى الإدراك كما لا يخفى.

ص: ۲۰۶

و بذلك يسهل الخطب فى الحكم بإيمان أكثر العوام الذين لا يتيسر لأنفسهم الاتصاف بالعلم الذى لا يقبل تشكيك المشكك فإن علم الطمأنينه متيسر لكل واحد و على هذا فيكون ما تشعر النفس به من الازدياد فى التصديق و الاطمئنان عند ما تشاهده من برهان أو عيان إنما هو انتقال فى أفراد تلك الحقيقه و تبدل واحد بآخر و الحقيقه واحده.

لا يقال أفراد الحقيقه الواحده لا تنافى الاجتماع فى القوه العاقله فإن أفراد الحيوان و الإنسان يصلح اجتماعهما فى القوه العاقله و ما نحن فيه ليس كذلك إذ لا يمكن اتصاف النفس بحصول علم الطمأنينه و علم اليقين فى حاله واحده لتضادهما و لهذا يزول الأول بحصول الثانى فلا يكون ما ذكرت أفراد حقيقه واحده بل حقائق.

قلت لا نسلم أن أفراد كل حقيقه يصح اجتماعها فى الحصول عند القوه العاقله بل قد لا يصح ذلك لما بينها من التضاد كما فى البياض و السواد فإنهما فردان لحقيقه واحده هى اللون مع عدم صحه اجتماعهما فى محل واحد لا خارجا و لا ذهنا.

بقى هاهنا شى ء و هو أنه لا ريب فى تحقق الإيمان الشرعى بالتصديق الجازم الثابت و إن أخل المتصف به ببعض الطاعات و قارف بعض المنهيات عند من يكتفى فى حصول الإيمان بإذعان الجنان و إذا كان الأمر كذلك فلا معنى للنزاع عند هؤلاء فى أن حقيقه الإيمان هل تقبل الزياده و النقصان إذ لو قبلت شيئا منهما لم تكن واحده بل متعدده لأن القابل غير المقبول و العارض غير المعروض فإن دخل الزائد فى مفهوم الحقيقه بحيث صار ذاتيا لها تعددت و تبدلت و كذا الناقص إذا خرج عنها فلا تكون واحده و قد فرضناها كذلك هذا خلف و إن لم يدخل و لم يخرج شى ء منهما كانت واحده من غير نقصان و زياده فيها بل هما راجعان إلى الكمال و عدمه و حينئذ فيبقى محل النزاع هل يقبل كمالها الزياده

و النقصان و أنت خبير بأن هذا مما لا يختلف فى صحته اثنان.

و قد ذكر بعض العلماء أن هذا النزاع إنما يتمشى على قول من جعل الطاعات من الإيمان و أقول الذى يقتضيه النظر أنه لا يتمشى على قولهم أيضا و ذلك أن ما اعتبروه فى الإيمان من الطاعات إما أن يريدوا به توقف حصول الإيمان على جميع ما اعتبروه أو عليه فى الجمله و على الأول يلزم كون حقيقته واحده فإذا ترك فرضا من تلك الطاعات يخرج من الإيمان و على الثانى يلزم كون ما يتحقق به الإيمان من تلك الطاعات داخلا فى حقيقته و ما زاد عليه خارجا فتكون واحده على التقديرين فليس الزياده و النقصان إلا فى الكمال على جميع الأقوال انتهى كلامه رفع الله مقامه.

و قال شارح المقاصد ظاهر الكتاب و السنه و هو مذهب الأشاعره و المعتزله و المحكى عن الشافعى و كثير من العلماء أن الإيمان يزيد و ينقص و عند أبى حنيفه و أصحابه و كثير من العلماء و هو اختيار إمام الحرمين أنه لا يزيد و لا ينقص لأنه اسم للتصديق البالغ حد الجزم و الإذعان و لا يتصور فيه الزياده و النقصان و المصدق إذا ضم الطاعات إليه أو ارتكب المعاصى فتصديقه بحاله لم يتغير أصلا و إنما يتفاوت إذا كان اسما للطاعات المتفاوته قله و كثره و لهذا قال الإمام الرازى و غيره إن هذا الخلاف فرع تفسير الإيمان فإن قلنا هو التصديق فلا تتفاوت و إن قلنا هو الأعمال فمتفاوت و قال إمام الحرمين إذا حملنا الإيمان على

التصديق فلا يفضل تصديق تصديقا كما لا يفضل علم علما و من حمله على الطاعه سرا و علنا و قد مال إليه القلانسى فلا يبعد إطلاق القول بأنه يزيد بالطاعه و ينقص بالمعصيه و نحن لا نؤثر هذا.

ثم قال و لقائل أن يقول لا نسلم أن التصديق لا يتفاوت بل يتفاوت قوه و ضعفا كما فى التصديق بطلوع الشمس و التصديق بحدوث العالم لأنه إما نفس الاعتقاد القابل للتفاوت أو مبنى عليه قله و كثره كما فى التصديق الإجمالى و التفصيلى الملاحظ لبعض التفاصيل و أكثر فإن ذلك من الإيمان لكونه تصديقا

بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله إجمالا فیما علم إجمالا و تفصیلا فیما علم تفصیلا.

لا یقال الواجب تصدیق یبلغ حد الیقین و هو لا یتفاوت لأن التفاوت لا یتصور إلا باحتمال النقیض لأنا نقول الیقین من باب العلم و المعرفه و قد سبق أنه غیر التصدیق و لو سلم أنه التصدیق و أن المراد به ما یبلغ حد الإذعان و القبول و یصدق علیه المعنی المسمی بگرویدن لیکون تصدیقا قطعا فلا نسلم أنه لا یقبل التفاوت بل للیقین مراتب من أجلی البدیهیات إلی أخفی النظریات و کون التفاوت راجعا إلی مجرد الجلاء و الخفاء غیر مسلم بل عند الحصول و زوال التردد التفاوت بحاله و کفاک قول الخلیل وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی (۱)

وَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام: لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقِیناً.

علی أن القول بأن المعتبر فی حق الکل هو الیقین و أن لیس للظن الغالب الذی لا یخطر معه النقیض بالبال حکم الیقین محل نظر.

احتج القائلون بالزیاده و النقصان بالعقل و النقل أما العقل فلأنه لو لم یتفاوت لکان إیمان آحاد الأمه بل المنهمک فی الفسق مساویا لتصدیق الأنبیاء و اللازم باطل قطعا و أما النقل فلکثره النصوص الوارده فی هذا المعنی قال الله وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً(۲) لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ (۳) وَ یَزْدادَ الَّذِینَ آمَنُوا إِیماناً(۴) وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِیماناً وَ تَسْلِیماً(۵) فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِیماناً(۶) و عن ابن عمر قلنا یا رسول الله إن الإیمان یزید و ینقص قال نعم یزید حتی یدخل صاحبه الجنه و ینقص حتی یدخل صاحبه النار.

۱- ۱. البقره: ۲۶۰.

۲- ۲. الأنفال: ۲.

۳- ۳. الفتح: ۴.

۴- ۴. المدّثّر: ۳۱.

۵- ۵. الأحزاب: ۲۲.

۶- ۶. براءه: ۱۲۴.

و أجيب بوجوه الأول أن المراد الزياده بحسب الـدوام و الثبات و كثره الأزمان و الساعات و هذا ما قال إمام الحرمين النبى صـلى الله عليه و آله يفضـل من عـداه باسـتمرار تصـديقه و عصـمه الله إياه من مخامره الشـكوك و التصـديق عرض لا يبقى فيقع للنبى صلى الله عليه و آله متواليا و لغيره على الفترات فثبت للنبى صلى الله عليه و آله أعداد من الإيمان لا يثبت لغيره إلا بعضها فيكون إيمـانه أكثر و الزياده بهـذا المعنى مما لا نزاع فيه و ما يقال من أن حصول المثل بعـد انعـدام الشـى ء لا يكون زياده مـدفوع بأن المراد زياده أعداد حصلت و عدم البقاء لا ينافى ذلك.

الثـانى أن المراد الزيـاده بحسب زياده المؤمن به و الصـحابه كانوا آمنوا فى الجمله و كان يأتى فرض بعـد فرض و كانوا يؤمنون بكل فرض خاص و حاصـله أن الإيمان واجب إجمالا فيما علم إجمالا و تفصـيلا فيما علم تفصيلا و الناس متفاوتون فى ملاحظه التفاصيل كثره و قله فيتفاوت إيمانهم زياده و نقصانا و لا يختص ذلك بعصر النبى صلى الله عليه و آله على ما يتوهم.

الثـالث أن المراد زيـاده ثمرته و إشـراق نوره فى القلب فـإنه يزيـد بالطاعـات و ينقص بالمعاصـى و هـذا مما لا خفاء فيه و هـذه الوجوه جيده فى التأويل لو ثبت لهم أن التصديق فى نفسه لا يقبل التفاوت و الكلام فيه انتهى.

و الحق أن الإيمـان يقبـل الزياده و النقصان سواء كانت الأعمال أجزاءه أو شـرائطه أو آثاره الـداله عليه فإن التصـديق القلبى بأى معنى فسـر لا ـ ريب أنه يزيـد و كلمـا زاد زادت آثاره على الأعضاء و الجوارح فهى كثره و قله تـدل على مراتب الإيمان زياده و نقصانـا و كـل منهمـا يتفرع على الآخر فإن كل مرتبه من مراتب الإيمان تصـير سـببا لقـدر من الأعمال يناسـبها فإذا أتى بها قوى الإيمان القلبى و حصلت مرتبه أعلى تقتضى عملا أكثر و هكذا.

و جمله القول فى ذلـك أن للإيمان و لكل من الأعمال الإيمانيه أفرادا كثيره و حقيقه و نورا و روحا كالصـلاه فإن لها روحا هى الإخلاص مثلا فإذا فارقها كانت جسدا بلا روح لا يترتب عليه أثر و لا ينهى عن الفحشاء و المنكر فللإيمان

أیضـا مراتب یترتب علی کـل مرتبه منهـا آثـار فـإذا ارتکب المؤمن الکبـائر نقص إیمـانه و فارقه روح الإیمان و حقیقته و کیف یؤمن بالله و بالمعاد و بالجنه و النار و یرتکب ما أخبر الله بأنه موجب لدخول النار فلا یکون ذلک إلا لضعف فی الیقین کما ورد فی أخبـار کثیره أنهم علیهم السـلام سـألوا عنـد ادعـاء الإیمـان أو الیقین مـا حقیقه إیمانک و ما حقیقه یقینک فظهر لهما حقائق مختلفه تظهر بآثارهما.

و روح الإیمان الوارده فی الأخبار یمکن حملها علی ذلک فإن الإیمان إذا ضعف حتی غلب علیه الشهوات البدنیه فکأنه لا روح له و لا یترتب علیه أثر بـل لا بقـاء له فإن غلب علیه الشـهوه و عاد إلی التوبه قوی الإیمان و عاد إلیه الروح و ترتب علیه الآثار و عاد إلیه الملک المؤیـد له و لـذا أطلق الروح فی بعض الأخبار علی ذلک الملک أیضا و قـد یعود إلیه بعد انقضاء الشـهوه و قوه العقل و الإیمان و تصرف العقل فی ممالکه بعد ما صار مغلوبا مقهورا بالشهوات الدنیه فیتذکر قبح فعله فیعود إلیه الملک المؤید أو شـی ء من نور الإیمان و إن لم تکمل له التوبه و لم یقـدر علی العزم التام علی ترکها فیما سـیأتی و لـذا ورد فی بعض الأخبار أنه یعود إلیه روح الإیمان بدون التوبه أیضا و قد مر بعض القول فی ذلک و سیأتی إن شاء الله تعالی.

ص: ۲۱۱

**[ترجمه]شکی نیست که همه ما پـذیرفته ایم که تصـدیق پیامبر صـلی الله علیه و آله از تصدیق ما بالاتر و کامل تر است، اما این دلیـل بر اختلاـف اصـل حقیقت ایمان نمی شود که شارع آن را به اعتقاد به امور مخصوصـی با اسـتواری و قاطعیت، تعیین کرده است. چرا که آن حقیقت، تنهـا از امور اعتبـاری شـارع می باشـد و اختلاـف حقیقت ایمـان براسـاس اختلاف مکلفان در نیروی درک، از سوی شارع بیان نشده است. به گونه ای که اگر ادراکی ضعیف از معارف الهی داشته باشد، حکم به کفر آن بدهـد. بله، چیزی که مکلفـان در آن متفاوت هسـتند، تنها مراتب کمال پس از پـذیرش اصل حقیقتی است که هر مکلف باید آن را به دست آورد و به وسـیله آن نزد خداوند متعال مؤمن شـناخته می شود و به همراه آن شایسـته پاداش همیشـگی و بدون آن سزاوار مجازاتی همیشگی است.

و اما کمالاتی که زیاد می شوند، پس تنها به اعتبار نزدیکی مکلف به خداوند متعال وجود دارند، چرا که باعث درک عظمت و کبریا و فراگیر بودن قدرت و علم او می باشند و این برای نورانی شدن نفس و آگاهی از کارهای خداوند در استوار ساختن و حکم دادن و مصـلحت هـاست. پس همانـا هنگـامی که نفس، این تـازگی های حیرت آور و بزرگ را مشاهـده کنـد که از درک آن ناتوان شـده است، با وجود اینکه می دانـد او نیزماننـد آن ها در وجود و نیاز به پدیدآورنده ای نیازمند است که در ذات خـود یگـانه به ذات است، بزرگی و عظمت و شـکوه این پدیدآورنـده و احـاطه او بر همه چیز برایش آشـکار می شود و ترس و احترام و فروتنی اش برای او افزون می گردد، تا جایی که کسی را جز او نمی بیند و از هیچ کس جز او نمی ترسد و از همه به سوی او بریـده می شود و افسار امور خود را به او می سپارد. چرا که می دانـد پروردگاری جز او نیست و آغاز و پایان از اوست. پس همواره منتظر و چشم به راه فرمان اوست، و به این ترتیب از تنگی گمراهی به پهنه شـناخت او رهنمون می شود و رحمت و لطفش را درک می کند، و برای رسیدن به این مرتبه سبقت گیرندگان باید از یکدیگر پیشی بگیرند.

و همین طور آنچه از سـنت پاک رسـیده که نگاهی به پـذیرش زیاد و کم شـدن ایمان دارد، می توان برداشتی را که گفتیم از آن هـا نمود. ماننـد حـدیث جوارح که در کـافی به اسـناد خود از ابوعمرو زبیری از امام صادق علیه السـلام نقل کرده و گفته: گفتم: فـدایت شوم، آن را، یعنی ایمان را برایم توصـیف کن تا درکش کنم. فرمود: ایمان حالات و درجاتی دارد، تا جایی که فرمود: و با کاستن آن، گناهکاران وارد آتش دوزخ می شوند. پایان.

سپس فرمود: بدان که سـند این حدیث ضـعیف است؛ زیرا در میان آن ها بکر بن صالح رازی است که او بسیار ضعیف بوده و احادیث عجیب فراوانی را تنها او نقل کرده است. و ابوعمرو زبیری که او هم ناشناس است و استدلال به او نامعتبر است، و اگر هم سـند را بپذیریم هیچ دلالتی بر اختلاف خود حقیقت ایمان درآن نیست، آیا نمی دانی که امام علیه السلام فرموده اند: اما با کامل شدن حقیقت ایمان، مؤمنان وارد بهشت می شوند. پس با این سـخن به خود حقیقت ایمان اشاره فرموده که با وجود آن نجات به دست می آید و کسانی را که در آن نقصـی دارند سـزاوار ورود به آتش می داند. پس آن ها ایمانی نداشته اند، چرا که در آن صورت صاحب آن ها وارد آتش نمی شد. چرا که خداوند متعال می فرماید: {خداوند به مردان و زنان مؤمن وعده بهشت داده است} - . توبه / ۷۲ -

و زیاد شـدن ایمان را موجب اختلاف درجات قرار داده است. و شـکی نیست که این زیاد شدن اگر ترک شود و مکلف برای رسـیدن به تمـام آن کوتـاهی کنـد، مجـازاتی برای ترک این زیـاده برای او وجود نخواهـد داشت. و به این دلیـل که امام علیه

السلام تمام آن را موجب رسیدن به بهشت دانسته، پس چگونه ترک کردن زیادی آن باعث ورود به آتش خواهد شد در حالی که پایین تر از آنکه تمام آن است باعث بهشت می شود؟ و براین اساس دستوری برای رسیدن به زیادی ایمان داده نشده، پس آن داخل در اصل ایمان نیست. چرا که اصل ایمان براساس نص و اجماع مسلمین تکلیف است پس باید از کمال باشد. به این ترتیب این حدیث دلیلی برای عدم پذیرش افزونی یا کاستی در حقیقت ایمان می باشد، و نه دلیل برای پذیرش آن ها.

و این بیانی است که پیش از ما کسی آن را نیاورده است. و این حدیث را اگر بدون آنچه بیان کردیم در نظر بگیریم، و آن را براساس ظاهرش برداشت کنیم، مخالف حدیث جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله به نظر می رسد که از او درباره ایمان پرسید و گفت: آن است که به خدا و فرستادگان او و روز قیامت ایمان داشته باشی یعنی آن ها را تصدیق کنی. و اگر چیزی جز آنچه بیان کرد، از حقیقت آن باقی مانده بود حتما آن را بیان می کرد. پس دلیل بر این است که حقیقت آن در مقایسه با هر انسان مکلف با همین چیزهایی که پاسخ داد کامل می شود. اما برای پیامبر صلی الله علیه و آله، به این دلیل که در پاسخ به پرسش ایشان این گونه جواب داده شده است، و برای دیگران نیز به جهت پیروی از ایشان می باشد. و جمع میان آن ها نیز حمل این حدیث به زیاده بودن ایمان در مرتبه کمال است. چنان که پیش تر نیز بیان کردیم.

و در اینجا بحثی وجود دارد و اینکه اگر حقیقت ایمان از امور اعتباری در نزد شارع بود، بایستی حدود آن تنها به وسیله شارع بیان و مشخص می شد. پس در این صورت مقدار و حقیقت آن تنها از جانب شارع دانسته می شد. و چون آنچه از فرموده های خداوند متعال به ما رسیده دلالت قاطعی در تعیین میزان مشخصی در انواع اعتقادات یا اعمال ندارد، به گونه ای که تکلیف مشترکی برای همه باشد، بدون در نظر گرفتن تفاوت در نیروی درک انسان ها، و بلکه این آیات در دلالت بر این مطلب متفاوت هستند، پس این را از آیات قرآن و سنت پاک دانستیم و بخشی از آن نیز بیان شد. و اختلاف در فرموده های خداوند ممکن نیست و نیز نمی توان گفت تکلیفی برای بندگان قرار داده باشد و آن را از بندگان بخواهد که برایشان روشن ننموده است. چون ممکن نیست تکلیف به چیزی قرار دهد که از توانایی بندگان خارج است و لطف او نیز اجازه نمی دهد. و بیشتر آنچه در کتاب او آمده دستور به اعتقاد قلبی است، بدون تعیین میزان مشخصی که بتوان اعتبار قطعی آن را پذیرفت. همچنین می توان گفت منظور خداوند متعال، تنها اعتقاد علمی مطلق می باشد، خواه علم، طمأنینه باشد یا علم یقین یا حق الیقین یا عین الیقین. پس همه آن ها حقیقتی قلبی هستند که عبارتند از اذعان قلبی و اعتقاد علمی و تفاوت در کم و زیاد بودن آن تنها در مراتب آن حقیقت و مشخصات آن است و به همین دلیل داخل در حقیقت یاد شده نیست.

و آنچه وارد شده که ظاهر آن اختلاف در منظور شارع است، ممکن است به عنوان تفاوت بخش های یاد شده مانند علم طمأنینه و علم یقین و غیره باشد. پس هر یک از آن ها منظور بوده باشد و برای انجام دستور شارع کافی است. و این به دلیل آسان بودن تکلیف و اختلاف گروه های مختلف مکلفین در ادراک، مناسب است. چنان که پوشیده نیست.

و به این خاطر آسان است که حکم به ایمان بیشتر عوامی داده شود که امکان به دست آوردن علم در مقابل شبهه افکنی شک کنندگان ندارند. چرا که علم طمأنینه برای همه دست یافتنی است، و بر این اساس آنچه نفس از زیاد شدن در تصدیق و اطمینان در برخورد با برهان یا مشاهده می بیند، تنها در انتقال بخش های این حقیقت است و تبدیل یکی از آن ها به دیگری

است و حقیقت همچنان یکی است.

گفته نمی شود: بخش های حقیقت یگانه، اجتماع در قوه ی عاقله را نفی نمی کند. چرا که حیوانات مختلف و انسان را می توان در قوه عاقله یکی دانست، و آنچه ما می بینیم این گونه نیست. زیرا دسترسی نفس به علم طمأنینه و علم یقین در حال واحد، به دلیل تضاد آن دو ممکن نیست. و به این ترتیب با دستابی به دومی، اولی از بین می رود. پس آنچه بیان شد بخش های مختلفی از یک حقیقت نیستند، بلکه چندین حقیقت می باشند.

در جواب می گوییم: ما نمی پذیریم که بخش های یک حقیقت را از نظر قوه عاقله می توان یکجا دانست. به دلیل تضادی که میان آن ها وجود دارد، مانند تضادی که بین سیاه و سفید است. چرا که آن ها شکل های متفاوتی از یک حقیقت واحد هستند و آن هم رنگ است که نمی توان آن دو را چه در ذهن و چه بیرون از آن یک جا دانست.

در اینجا یک چیز باقی می ماند، اینکه در تحقق ایمان شرعی به وسیله تصدیق قطعی و ثابت، شکی نیست. اگرچه از نظر کسی که اذعان قلبی را برای حصول ایمان کافی می داند، کسی که ایمان دارد بعضی از واجبات را ترک کرده و مرتکب برخی از گناهان شود. پس اگر چنین باشد معنایی برای اختلاف میان آنان در این باره نیست که آیا حقیقت ایمان مورد کم و زیاد قرار می گیرد. اگر یکی از آن ها را بپذیرد، یکی نخواهد بود بلکه متعدد می باشد. چرا که پذیرنده چیزی جز پذیرفته شده است و عارض چیزی جز معروض می باشد. پس اگر چیزی اضافه بر مفهوم حقیقت وارد شود، به گونه ای که جزء ذات آن به شمار آید، تعدد و دگرگونی پیدا می کند و ناقص نیز همین گونه است، اگر چیزی از آن کاسته شود یکی نخواهد بود، در حالی که ما آن را یک چیز به حساب آوردیم و این خلاف فرض است. و اگر چیزی به آن اضافه نشده و از آن کاسته نگردد، یک چیز بدون کم یا زیاد خواهد بود. بلکه این دو به کمال و نبود آن بازمی گردند و بنابراین اختلاف در این باقی می ماند که آیا کمال آن می تواند افزوده یا کاسته گردد؟ و می دانید این چیزی است که در درستی آن اختلافی نیست.

و بعضی از علماء گفته اند: این اختلاف تنها بر اساس قولی پیش می آید که می گوید: طاعات نیز از جمله ایمان هستند. و می گویم: آنچه باید مورد توجه قرار گیرد این است که برپایه سخن آنان نیز درست نمی باشد؛ چرا که طاعاتی که آن ها جزئی از ایمان می دانند یا ایمان را تنها با وجود همه آن ها معتبر می دانند و یا بخشی از آن ها را لازم می دانند. با فرض اول، یگانه بودن این حقیقت ثابت می شود، چرا که اگر یکی از این واجبات را ترک کند از ایمان خارج خواهد شد. و بر اساس نظر دوم، باید طاعاتی را که برای وجود ایمان لازم می دانند، داخل در حقیقت آن به شمار آورند و آنچه را اضافه است از ایمان جدا بدانند. بنابراین در هر دو صورت، ایمان یک حقیقت خواهد بود، و براساس همه نظرها، کم یا زیاد بودن آن تنها در کمال ایمان ممکن می باشد. پایان کلام ایشان، رفع الله مقامه .

و شارح مقاصد گفته است: ظاهر کتاب و سنت که همان مذهب اشاعره و معتزله است و چیزهایی که از شافعی و بسیاری از علماء گفته شده، نشان می دهد ایمان کاسته یا افزوده نمی شود. زیرا ایمان اسمی برای تصدیقی است که به میزان قطعیت و اعتراف رسیده باشد. و اضافه شدن یا کم شدن از آن قابل تصور نیست. و تصدیق کننده اگر طاعات نیز به او افزوده شود یا مرتکب گناهانی شود، تصدیق او تغییری نمی کند و در همان حالت باقی می ماند. و تنها زمانی می تواند تفاوت داشته باشد که به عنوان طاعاتی باشد که در کم و زیادی متفاوت هستند. و به همین دلیل امام رازی و دیگران گفته اند: همانا این

اختلاف فرع بر تفسیر ایمان است، پس اگر بگوییم تنها شامل تصدیق می باشد تفاوتی نخواهد داشت، و اگر بگوییم اعمال را نیز دربرمی گیرد، در این صورت متفاوت است. و امام الحرمین گفته است: اگر ایمان را به معنای تصدیق بدانیم هیچ تصدیقی بر تصدیق دیگر برتری ندارد، همان گونه که هیچ دانشی بر دانش دیگر برتری ندارد. و اگر آن را به معنای فرمان برداری در آشکار و نهان بدانیم، که قلانسی چنین نظری دارد، در این صورت می توان گفت با انجام دستورات، افزوده شده و گناهان از آن کم می کند. و ما این نظر را درست نمی دانیم.

سپس گفته است: ممکن است کسی بگوید: نمی پذیریم که تصدیق تفاوتی ندارد؛ بلکه می تواند در قوت و ضعف متفاوت باشد. همان گونه که تصدیق طلوع خورشید و تصدیق حدوث عالم چنین است. زیرا یا خود اعتقاد می تواند متفاوت باشد و یا براساس کم و زیاد بودن است، همچنان که در تصدیق اجمالی و تفصیلی است که طبق برخی تفاصیل و بیشتر آن لحاظ می گردد. پس چون تصدیق چیزی است که پیامبر آورده، جزئی از ایمان به حساب می آید. ایمان اجمالی برای چیزی که آگاهی اجمالی از آن داشته و ایمان با جزئیات در مورد چیزی که جزئیات آن را نیز می دانسته است.

نباید گفت: حد واجب، تصدیقی است که به میزان یقین رسیده باشد، و این تفاوتی نمی کند. چرا که تفاوت تنها با احتمال نقیض ممکن است؛ چون ما می گوییم یقین از باب علم و شناخت است، و در گذشته بیان شد که آن چیزی جز تصدیق است. و اگر بپذیریم که یقین، تصدیق است و منظور از آن، چیزی است که به حد پذیرش و اذعان رسیده باشد، و معنای «گرویدن» را دربرداشته باشد تا تصدیق قطعی به حساب آید، اما نمی پذیریم که تفاوتی ندارد. چرا که یقین مراتبی دارد که از آشکارترین بدیهیات تا پنهان ترین نظریات را دربرمی گیرد. و تفاوتی که تنها به آشکار یا پنهان بودن بازگردد قطعی نیست. بلکه هنگام به دست آمدن آن و برطرف شدن شک، برای او متفاوت است. و سخن حضرت ابراهیم خلیل کافی است که {ولی برای آنکه قلبم اطمینان یابد} - . بقره / ۲۶۰ - ،

و از امام علی علیه السلام است که: اگر پرده ها کنار رود، بر یقین من چیزی اضافه نمی شود. بر این اساس که حد مورد اعتبار همان یقین است. و در اینکه گمان غالبی که هیچ نقیضی همراه آن به ذهن نمی رسد یقین به حساب آید، باید دقت شود.

معتقدان به وجود زیاد یا کم شدن در ایمان، با عقل و نقل دلیل آورده اند. اما دلیل عقلی این است که اگر تفاوتی وجود نداشت، باید ایمان همه امت، بلکه ایمان کسی که غرق در گناه است با ایمان پیامبران یکی می بود. و لازمه این مطلب قطعا باطل است. اما دلیل نقلی، نصوص بسیاری است که برای این معنا وارد شده است. و خداوند متعال فرموده: {و هنگامی که آیات بر آن ها خوانده می شود ایمانشان افزوده می شود} - . انفال / ۲ -

{تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود} - . فتح / ۴ -

{و ایمان کسانی که ایمان آوردند، افزوده می شود} - . مدثر / ۳۱ - {و چیزی جز ایمان و تسلیم به آن ها افزوده نشد.} - . احزاب / ۲۲ -

{پس کسانی که ایمان آوردند، بر ایمانشان افزود.} - . توبه / ۱۲۴ - و از ابن عمر روایت شده که گفتیم: ای پیامبر خدا، آیا

ایمان هم افزوده یا کاسته می شود؟ فرمود: بله، افزوده می شود تا اینکه صاحب خویش را وارد بهشت می کند و کم می گردد تا اینکه صاحب خود را وارد جهنم می سازد.

و به چند شکل به این وجوه نقلی پاسخ داده می شود: اول اینکه منظور از زیاد شدن، براساس پایداری و دوام و بسیاری زمان آن است. و این چیزی است که امام الحرمین گفته است: وی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل استمرار تصدیق بر دیگران برتری دارد، و عصمتی که خداوند به او داده است از آمیختگی با تردیدهاست. و تصدیق عرَض است که پایدار نیست، پس برای پیامبر صلی الله علیه و آله همیشگی خواهد بود و برای دیگران برخی اوقات می باشد. بنابراین بخشی از ایمان برای پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد که دیگران آن را ندارند مگر برخی از افراد، پس ایمان ایشان بیشتر است و زیاد بودن آن به این معنا، مورد اختلاف نیست. و آنچه گفته می شود که به دست آمدن مثل یک چیز پس از نابودی خود آن، زیاد شده به حساب نمی آید را این گونه پاسخ می دهیم که منظور زیادی در شمار است، و پایدار نبودن آن را نفی نمی کند.

دوم اینکه منظور از زیادی، براساس فراوانی مؤمنان است. و صحابه ایمان اجمالی آورده بودند و هرگاه واجبی از پس واجب دیگری نازل می شد، به هر یک از واجبات ایمان می آوردند و نتیجه این است که ایمان به چیزی که به طور اجمالی آگاهی از آن وجود دارد، واجب است و نیز چیزی که با جزئیات دانسته باید ایمان تفصیلی به آن بیاورد. و مردم در میزان توجه به جزئیات متفاوت هستند. بنابراین ایمان آن ها نیز در کم و زیاد تفاوت خواهد داشت. و این مخصوص به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، چنان که گمان می رود.

سوم اینکه منظور افزایش نتیجه و روشن شدن نور آن در قلب است، که با فرمان برداری افزوده می شود و با گناهان از آن کاسته می شود. و این چیزی است که پوشیده نیست. و اگر نپذیرفتن تفاوت در تصدیق برای آن ها روشن شود، این ها دلایلی مناسب برای تأویل می باشند.

و حقیقت این است که ایمان کم و زیاد می شود، صرف نظر از اینکه اعمال از اجزاء و شرایط ایمان باشد یا خیر، یا اینکه از آثاری که بر آن دلالت دارد باشد .

پس همانا تصدیق قلبی به هر معنایی که تفسیر شود، شکی نیست که افزوده می شود. و هرچه بیشتر شود، آثار آن نیز در اعضا و جوارح بدن بیشتر می شود. پس این زیادی و کمی، دلالت بر کم یا زیادی مراتب ایمان دارد. و هر یک از آن ها فرع بر دیگری می باشد. چرا که هر یک از مراتب ایمان، سبب میزانی از اعمال می شود که مناسب آن می باشد. پس اگر آن را انجام دهد ایمان قلبی اش قوی می شود و به درجه بالاتری می رسد که نیاز به عمل بیشتر دارد و همین گونه پیش می رود.

و خلاصه کلام این است که ایمان و هر یک از اعمال ایمانی، هم بخش های متعدد و هم حقیقت و نور و روح دارند. مانند نماز که روحی دارد که اخلاص است و اگر از نماز جدا شود، مانند جسدی بدون روح می شود که هیچ اثری ندارد و از فحشا و منکر بازنمی دارد. پس ایمان نیز مراتبی دارد که هر یک از آن ها نیز آثاری دارد. پس هنگامی که مؤمن گناه بزرگی انجام دهد، ایمان او کاسته شده و روح ایمان و حقیقت آن از او جدا می شود. و چگونه به خداوند و معاد و بهشت و جهنم ایمان خواهد داشت در حالی که مرتکب گناهی می شود که خداوند خبر داده انجام آن باعث ورود به آتش دوزخ است.

پس این تنها به دلیل ضعف یقین می باشد. همان گونه که در احادیث بسیاری آمده است که امامان علیهم السلام هنگامی که کسی ادعای ایمان یا یقین داشت، از او می پرسیدند: حقیقت ایمان تو و حقیقت یقینت چیست؟ پس حقائق مختلفی برایشان آشکار می شود که با آثار آن پدید می آید.

و روح ایمان که در احادیث وارد شده است، می توان چنین برداشتی از آن کرد. پس همانا ایمان ناتوان شود تا جایی که شهوت های جسمانی برآن پیروز شود، مانند این است که روح ندارد و اثری از آن پدید نمی آید و بلکه باقی نیز نمی ماند. پس اگر شهوت بر آن پیروز شد و با توبه بازگشت، ایمان او نیرومند شده و روح به آن بازمی گردد و آثار آن نیز بازمی گردد و فرشته ای که او را تأیید می کرده نیز به سویش بازمی گردد. و به همین دلیل در برخی از احادیث به این فرشته نیز روح گفته می شود. و همانا پس از پایان شهوت و نیرو گرفتن عقل و ایمان و جایگزین شدن عقل در قلمرو او، به سوی او بازمی گردد. پس از آنکه از شهوت های پست و فرومایه شکست خورده بود. پس زشتی عمل خویش را یادآوری می کند و فرشته مؤید یا چیزی از نور ایمان نیز به سوی او بازمی گردد. هرچند توبه اش را کامل نکند یا تصمیم کامل برای ترک آن نگیرد. همان گونه که بیان خواهد شد. و به همین دلیل در بعضی از احادیث آمده است که بدون توبه نیز روح ایمان به سوی او بازمی گردد. و برخی سخنان در این باره بیان شد و ان شاء الله در ادامه نیز خواهد آمد .

**[ترجمه]

باب ۳۴ أن الإيمان مستقر و مستودع و إمكان زوال الإيمان

الآيات

الأنعام: وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ (۱)

lt;meta info="-وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَع. - . انعام / ۹۸ -

{و او کسی است که شما را از یک تن به وجود آورد، پس برخی پایدار و برخی دیگر ناپایدار هستید.}

**[ترجمه]

تفسير

قال الطبرسی رحمه الله وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ أی أبدعكم و خلقكم مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ أی من آدم علیه السلام لأن الله تعالی خلقنا جمیعا منه و خلق أمنا حواء من ضلع من أضلاعه انتهی (۲).

**[ترجمه]طبرسی رحمه الله گفته است: «و هو الذی أنشأكم» یعنی شما را به وجود آورد و آفرید. «من نفس واحده» یعنی از آدم علیه السلام، چرا که خداوند همه ما را از او آفرید و مادرمان حواء را از یکی از پهلوهای او آفرید. پایان. - . مجمع البیان ۴ : ۳۳۹ -

**[ترجمه]

أقول

و قد مر أن خلقهم من أب واحد لا يقتضی عدم مدخلیه الأم و لا یکون الأم مخلوقه منه لما مر نفی ذلک فی الأخبار فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قال المفسرون فیه وجوها الأول مستقر فی الرحم إلی أن یولد و مستودع فی القبر إلی أن یبعث و الثانی مستقر فی بطن الأمهات و مستودع فی أصلاب الآباء الثالث مستقر علی ظهر الأرض فی الدنیا و مستودع عند الله فی الآخره الرابع مستقر فی القبر و مستودع فی الدنیا و قیل مستقرها أیام حیاتها و مستودعها حیث یموت.

**[ترجمه]در گذشته بیان شد که آفرینش آن ها از یک پدر، دخالت نداشتن مادر را نتیجه نمی دهد و مادر نیز از او آفریده نشده است، زیرا بیان شد که آنچه در احادیث آمده آن را نفی می کند. «فمستقر و مستودع» مفسران وجوهی را برای آن بیان کرده اند. اول اینکه یعنی در رحم قرار گرفت تا اینکه به دنیا آمد. و در قبر نهاده می شود تا آنکه برانگیخته می شود. و دوم اینکه در شکم مادران جای گرفته و در صلب پدران نهاده شده است. سوم اینکه در دنیا بر روی زمین قرار گرفته و در آخرت نزد خداوند نهاده می شود. چهارم اینکه در قبر جای داده می شود و در دنیا نهاده شده است. و گفته شده: محل قرار گیری او روزهای زندگی او و محل نهادن او نیز جایی است که از دنیا می رود.

**[ترجمه]

و أقول

قرأ ابن کثیر و أبو عمرو و یعقوب بکسر القاف و الباقون بالفتح و علی ما سیأتی من التأویل فی الأخبار تستقیم القراءتان فبالفتح أی فلکم استقرار فی الإیمان و استیداع فیه أو فمنکم من هو محل استقرار الإیمان و منکم من هو محل استیداعه ففیه حذف و إیصال أی مستقر فیه و بالکسر أی فمنکم مستقر فی الإیمان و منکم مستودع فیه أو فإیمان بعضکم مستقر و إیمان بعضکم مستودع علی القراءتین.

**[ترجمه]ابن کثیر و ابوعمرو و یعقوب آن را با کسره قاف خوانده اند و بقیه آن را با فتحه خوانده اند. و چنان که بیان خواهد شد، هر دو قرائت درست می باشند. پس با فتحه یعنی: در ایمان برای شما استقرار و استیداع وجود دارد. یا به این معنا که برخی از شما محل استقرار ایمان و برخی از شما محل واگذاری آن هستند. پس در آن حذف و وصل وجود دارد. یعنی در آن جای گرفته. و با کسره، یعنی برخی از شما در ایمان استوار هستند و برخی آن را ترک می کنند. یا ایمان برخی از شما پایدار و برخی از شما از بین می رود. براساس هر دو قرائت.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

كا، [الكافى] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ

ص: ۲۱۲

۱- ۱. الأنعام: ۹۸.

۲- ۲. مجمع البيان ج ۴: ۳۳۹.

نُعَيْمٍ الصَّحَّافِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِمَ يَكُونُ الرَّجُلُ عِنْدَ اللَّهِ مُؤْمِناً قَدْ ثَبَتَ لَهُ الْإِيمَانُ عِنْدَهُ ثُمَّ يَنْقُلُهُ اللَّهُ بَعْدُ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَى الْكُفْرِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الْعَدْلُ إِنَّمَا دَعَا الْعِبَادَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ لَا إِلَى الْكُفْرِ وَ لَا يَدْعُو أَحَداً إِلَى الْكُفْرِ بِهِ فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ثُمَّ ثَبَتَ لَهُ الْإِيمَانُ عِنْدَ اللَّهِ لَمْ يَنْقُلْهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَى الْكُفْرِ قُلْتُ لَهُ فَيَكُونُ الرَّجُلُ كَافِراً قَدْ ثَبَتَ لَهُ الْكُفْرُ عِنْدَ اللَّهِ ثُمَّ يَنْقُلُهُ اللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ النَّاسَ كُلَّهُمْ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمْ عَلَيْهَا

لَا يَعْرِفُونَ إِيمَاناً بِشَرِيعَةٍ وَ لَا كُفْراً بِجُحُودٍ ثُمَّ بَعَثَ اللَّهُ الرُّسُلَ تَدْعُو الْعِبَادَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ اللَّهُ (۱).

**[ترجمه]الكافي: حسين بن نعيم صحاف گويد: به امام صادق عليه السلام عرض كردم: كسى كه در نزد خداوند مؤمن است و ايمان او در نزد خداوند ثابت شده است، چرا خداوند او را بعد از ايمان به كفر برمى گرداند؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل عادل است و بندگان را به ايمان فراخوانده نه به كفر. و كسى را به كفر فرانخوانده است. و كسى كه ايمان بياورد و ايمان او در نزد خداوند ثابت گردد، خداوند عز و جل بعد از آن او را از ايمان به كفر باز نمى گرداند. پرسيدم: آيا ممكن است كسى كه كافر است و در نزد خداوند كفر او ثابت گشته، خداوند بعد از آن او را به ايمان بازگرداند؟ حضرت فرمود: خداوند تمام بندگان را بر فطرت پاك آفريده است كه نه ايمان به شريعتى را مى دانند و نه كفر و انكارى را مى دانند. سپس خداوند پيامبران را برانگيخت تا بندگان را به سوى ايمان به خداوند فراخوانند. و خداوند برخى از آنان را هدايت نموده و برخى ديگر را هدايت ننمود. - . الكافى ۲ : ۴۱۶ -

**[ترجمه]

بيان

يمكن أن يكون بناء الجوابين على أمر واحد و هو أن هدايته تعالى و خذلانه المعبر عنه بالإضلال ليسا علتين مستقلتين للنقل من الكفر إلى الإيمان و من الإيمان إلى الكفر بل كل منهما باختيار العبد و الهدايات الخاصه لبعض لا تصيره مجبورا على الإيمان و ترك تلك الهدايات لبعض لعدم استحقاقه لها لا يصيره مجبورا على الكفر كما مر تحقيقه.

و يحتمل أن يكون بناؤها على الفرق بينهما فحاصل الجواب الأول أن المؤمن الواقعى الذى ثبت إيمانه عند الله و لم يكن منافقا و مستودعا لا يسلب الله منه توفيقه و هدايته و لا يرجع عن الإيمان أبدا و من تراه يرجع فليس بمؤمن واقعى بل هو ممن يظهر الإيمان و لم يستقر فى قلبه كما اختاره بعض المتكلمين و حاصل الثانى أن الكفر لما كان أمرا عدميا و الناس فى بدو الفطره لم يتصفوا بالإيمان لكنهم على الفطره القابله للإيمان و للكفر بمعنى الجحود لا الكفر بمعنى عدم الإيمان فإنه متصف به قبل التصديق و الإذعان فبعث الله الرسل لإتمام الحجه عليهم ثم بعد ذلك بعضهم يستحق الهدايات و الألطاف الخاصه بحسن اختياره و عدم إبطاله الفطره الأصليه فتشمله تلك الألطاف فيختار الإيمان

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۴۱۶.

و بعضهم لم يستحق ذلک فيخذله الله فيختار الکفر بمعنى الجحود.

و كأن هذا أظهر من الخبر لکن فيه أنه لم يظهر منه أنه هل يمکن أن ينقله الله من کفر الجحود إلى الإيمان و الظاهر أن مراد السائل کان استعلام ذلک و يمکن الجواب بوجهين الأول أن نحمل کلام السائل ثانيا على الإخبار أو التعجب لا الاستفهام و لما کان کلامه موهما لکون ذلک على الجبر أفاد عليه السلام أن هدايته سبحانه و خذلاته لا يوجبان سلب الاختيار فإنهم على الفطره القابله لهما و الثانی أن يقال إنه أفاد عليه السلام قاعده کليه يظهر منه جواب ذلک و هو أنه يمکن ذلک لکن بهذا النحو المذکور لا بالجبر.

فإذا عرفت ذلک فاعلم أن المتکلمين اختلفوا فی أن المؤمن بعد اتصافه بالإيمان الحقيقی فی نفس الأمر هل يمکن أن يکفر أم لا و لا خلاف فی أنه لا يمکن ما دام الوصف و إنما النزاع فی إمکان زواله بضد أو غيره فذهب أکثرهم إلى جواز ذلک بل إلى وقوعه و ذلک لأن زوال الضد بطريان ضده أو مثله على القول بعدم اجتماع الأمثال ممکن لأنه لا يلزم من فرض وقوعه محال و ظاهر کثير من الآيات الکريمه دال عليه کقوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا كُفْراً(۱) و قوله تعالى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقاً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ كافِرِينَ (۲) و ذهب بعضهم إلى عدم جواز زوال الإيمان الحقيقی بضد أو غيره و قال الشهيد الثانی قدس الله روحه و نسب ذلک إلى السيد المرتضى رضی الله عنه مستدلا بأن ثواب الإيمان دائم و عقاب الکفر دائم و الإحباط و الموافاه عنده باطلان أما الإحباط فلاستلزام أن يکون الجامع بين الإحسان

و الإساءه بمنزله من لم يفعلهما مع تساويهما أو بمنزله من لم يحسن إن زادت الإساءه و بمنزله من لم يسئ مع العکس و اللازم بقسميه باطل قطعا فالملزوم مثله و أما الموافاه فليست

۱- ۱. النساء: ۱۳۷ و تصحيح الآيه من المصحف الشريف.

۲- ۲. آل عمران: ۱۰۰.

عندنا شرطا فی استحقاق الثواب بالإیمان لأن وجوه الأفعال و شروطها التی یستحق بها ما یستحق لا یجوز أن تکون منفصله عنها و لا متأخره عن وقت حدوثها و الموافاه منفصله عن وقت حدوث الإیمان فلا یکون وجها و لا شرطا فی استحقاق الثواب.

لا یقال الثواب إنما یستحقه العبد علی الفعل کما هو مذهب العدلیه و الإیمان لیس فعلا للعبد و إلا لما صح الشکر علیه لکن التالی باطل إذ الأمه مجتمعه علی وجوب شکر الله تعالی علی نعمه الإیمان فیکون الإیمان من فعل الله تعالی إذ لا یشکر علی فعل غیره و إذا لم یکن من فعل العبد فلا یستحق علیه ثوابا فلا یتم دلیله علی أنه لا یتعقبه کفر لأن مبناه علی استحقاق الثواب علی الإیمان.

لأنا نقول بل هو من فعل العبد و نلتزم عدم صحه الشکر علیه و نمنع بطلانه قولک فی إثباته الأمه مجتمعه إلخ قلنا الشکر إنما هو علی مقدمات الإیمان و هی تمکین العبد من فعله و إقداره علیه و توفیقه علی تحصیل أسبابه و توفیق ذلک له لا ـ علی نفس الإیمان الذی هو فعل العبد فإن ادعی الإجماع علی ذلک سلمناه و لا یضرنا و إن ادعی الإجماع علی غیره منعناه فلا ینفعهم.

و الاعتراض علیه رحمه الله من وجوه أحدها توجه المنع إلی المقدمه القابله بأن الموافاه لیست شرطا فی استحقاق الثواب و ما ذکره فی إثباتها من أن وجوه الأفعال و شروطها التی یستحق بها ما یستحق لا یجوز أن تکون منفصله عنها و الموافاه منفصله عن وقت الحدوث فلا یکون وجها لا دلاله له علی ذلک بل إن دل فإنما یدل علی أن الموافاه لیست من وجوه الأفعال لکن لا یلزم من ذلک أن لا یکون شرطا لاستحقاق الثواب فلم لا یجوز أن یکون استحقاق الثواب مشروطا بوجوه الأفعال مع الموافاه أیضا لا بد لنفی ذلک من دلیل.

ثانیها الآیات الکریمه التی مر بعضها فإنها تدل علی إمکان عروض الکفر بعد الإیمان بل بعضها علی وقوعه و أجاب السید عن ذلک بأن المراد و الله أعلم من وصفهم بالإیمان الإیمان اللسانی دون القلبی و قد وقع مثله کثیرا فی القرآن

العزیز کقوله تعالی آمنوا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ (۱) و حیث أمکن صحه هذا الإطلاق و لو مجازا سقط الاستدلال بها.

ثالثها أن الشارع جعل للمرتد أحکاما خاصه به لا یشارکه فیها الکافر الأصلی کما هو مذکور فی کتب الفروع و هذا أمر لا یمکن دفعه و لا مدخل للطعن فیه فإن الکتاب العزیز و السنه المطهره ناطقان بذلک و الإجماع واقع علیه کذلک و لا ریب أن الارتداد

هو الکفر المتعقب للإیمان کما دل علیه قوله تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ (۲) وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کافِرٌ(۳) الآیه فقد دل علی ما ذکرناه علی أن المؤمن یمکن أن یکفر أقول و للسید رحمه الله أن یجیب عن ذلک بأن ما ذکر إنما یدل علی أن من اتصف فی ظاهر الشرع بالارتداد فحکمه کذا و کذا و لا یدل علی أنه صار مرتدا بذلک فی نفس الأمر فلعله کان کافرا فی الأصل و حکمنا بإیمانه ظاهرا للإقرار بما یوجب الإیمان مع بقائه علی کفره عند الله تعالی و بفعله ما یوجب الارتداد ظاهرا حکمنا بارتداده أو کان مؤمنا فی الأصل و هو باق علی إیمانه عند الله تعالی لکن لاقتحامه حرمات الشارع و تعدیه هذه الحدود العظیمه جعل الشارع الحکم بالارتداد علیه عقوبه له لتنحسم بذلک ماده الاقتحام و التعدی من المکلفین فیتم نظام النوامیس الإلهیه.

**[ترجمه]ممکن است اساس هر دو پاسخ بر یک چیز باشد، و آن این است که هدایت خداوند متعال و رها نمودن او که از آن تعبیر به گمراهی می شود، دو علت مستقل برای انتقال از کفر به ایمان و از ایمان به کفر نیستند. بلکه هر یک از آن ها به اختیار بنده می باشد. و هدایات مخصوص برای برخی او را مجبور به ایمان نمی کند. و نبودن این هدایت ها به خاطر شایستگی نداشتن آن ها او را مجبور به کفر نمی کند. چنان که بیان آن گذشت.

و ممکن است اساس آن برپایه تفاوت میان آن دو جواب باشد. پس نتیجه پاسخ اول این است که مؤمن واقعی که ایمان او نزد خداوند ثابت شده باشد و منافق نباشد و ایمانش را ترک نکرده باشد، خداوند توفیق و هدایت خود را از او نمی گیرد و هرگز از ایمان بازنمی گردد. و اگر کسی از ایمان خود برگشت، مؤمن واقعی نبوده است، بلکه او کسی بوده که اظهار ایمان می کرده و ایمان در قلب او جای نداشته است. همان گونه که برخی از متکلمین این نظر را دارند. و نتیجه دومی این است که اگر کفر امری عدمی باشد، و مردم در آغاز آفرینش ایمان نداشته اند، اما براساس فطرت قابلیت ایمان و کفر را به معنای مخالفت و نه به معنای بی ایمانی دارند، پس او پیش از تصدیق و اذعان نیز مؤمن بوده است. و خداوند پیامبران را برای اتمام حجت بر آن ها فرستاد و سپس بعضی از آن ها با اختیار نیک و باطل نساختن فطرت اصلی، شایسته هدایت ها و الطاف خاص شدند. بنابراین همه آن الطاف او را دربرگرفته و او ایمان را اختیار می کند. و بعضی دیگر شایسته او نبودند و خداوند نیز آن ها را رها می کند تا کفر را به معنای مخالفت انتخاب کنند.

و گویا این در حدیث آشکارتر است، اما اشکالی که دارد این است که در آن آشکار نیست که آیا ممکن است خداوند او را از کفر و مخالفت به ایمان منتقل کند. و به نظر می رسد منظور پرسش کننده آگاهی یافتن از این مسئله بوده است. و می توان آن را به دو گونه پاسخ داد: اول اینکه سؤال دوم پرسش کننده را خبر دادن یا شگفتی بدانیم، نه برای فهمیدن، و چون سخن او گمان مجبور بودن آن را ایجاد می کرد، امام علیه السلام پاسخ دادند که هدایت خداوند سبحان یا رها کردن او، باعث گرفتن اختیار از بنده نمی شود. پس آن ها بر همان فطرتی هستند که توانایی آن دو را دارد. و دوم اینکه گفته شود: امام علیه

السلام قاعده ای کلی را بیان فرمودند که پاسخ این پرسش را آشکار می کند؛ اینکه می توان آن را به گونه ای که بیان شد دانست، نه توسط جبر.

پس هنگامی که آن را دانستی، بدان که متکلمان اختلاف دارند که آیا مؤمن پس از دستیابی به ایمان حقیقی، آیا می تواند کافر شود یا خیر. و اختلافی در این نیست که تا زمانی که در حالت ایمان است نمی تواند چنین باشد. و اختلاف تنها در این است که آیا با وجود ضد آن یا غیره، امکان آن وجود دارد. پس بیشتر آنان اعتقاد دارند که این امر ممکن است و بلکه اتفاق می افتد. و از این جهت است که از بین رفتن ضد با آمدن ضد آن یا مانند آن براساس نظریه عدم اجتماع امثال، ممکن است. چرا که فرض وقوع آن را محال نمی سازد. و ظاهر بسیاری از آیات کریمه بر این مطلب دلالت دارند، مانند سخن خداوند متعال: {همانا کسانی که ایمان آوردند و سپس کافر شدند و دوباره ایمان آورده و پس از آن کافر شدند و بر کفر خود افزودند} – . نساء / ۱۳۷ و تصحیح آیه از قرآن کریم است. – و این فرموده خداوند متعال: {ای کسانی که ایمان آوردید، اگر از گروهی که به آن ها کتاب داده شد پیروی کنید شما را پس از ایمان به کفر بازمی گردانند} – . آل عمران / ۱۰۰ – و بعضی از آن ها این نظر را دارند که ایمان حقیقی نمی تواند با ضد خود یا مانند آن از بین برود. و شهید ثانی قدس الله روحه گفته و آن را به سید مرتضی رضی الله عنه نسبت داده است، با این استدلال که پاداش ایمان همیشگی است و مجازات کفر نیز همیشگی است و احباط و موافات نزد ایشان باطل است. اما احباط به این دلیل که کسی که نیکی و بدی را یکجا جمع کرده است، مانند کسی است که آن ها را با وجود برابری آن انجام نداده است. یا مانند کسی است که اگر بدی بیشتر شود نیکی نمی کند. و مانند کسی است که در صورت عکس، بدی نمی کند. و شرط لازم برای هر دو نوع آن باطل است. بنابراین ملزوم نیز مانند آن است. اما موافات، از نظر ما شرط استحقاق پاداش ایمان نیست. چرا که وجوه کارها و شروط آنکه با آن ها شایستگی پیدا می کند، نمی تواند از آن جدا باشد و یا اینکه از وقت ایجاد آن تأخیر داشته باشد. و موافات از زمان ایجاد ایمان جدا می باشد و به این ترتیب وجه یا شرط استحقاق پاداش نخواهد بود.

نباید گفته شود که بنده تنها در صورت انجام کار، شایسته پاداش می شود. همان گونه که عدلیه نیز چنین اعتقادی دارند. و ایمان عملی برای عبد به شمار نمی آید. چرا که در این صورت سپاسگزاری برای آن باطل بود. اما نتیجه آن باطل است، چرا که امت در واجب بودن شکر خداوند برای نعمت ایمان، اجماع دارند. پس ایمان از کارهای خداوند متعال می باشد چرا که برای کار دیگری نمی توان او را سپاسگزاری کرد. و هنگامی که از کارهای بنده نباشد، به خاطر آن سزاوار پاداش نخواهد بود. پس دلیل این مطلب کامل نخواهد بود؛ چرا که کفر به دنبال او نمی رود. چرا که اساس آن بر سزاوار بودن پاداش برای ایمان است.

زیرا می گوییم: بلکه آن از کارهای بنده است و به درست نبودن سپاس گزاری برای آن پایبند هستیم و بطلان آن را نمی پذیریم. این سخن شما در اثبات آن «الأمه مجتمعه... تا پایان» می گوییم: سپاس تنها برای مقدمات ایمان می باشد و آن پذیرش بنده برای انجام آن و توانایی و توفیق در به دست آوردن اسباب آن است، نه برای خود ایمان که از کارهای بنده می باشد. پس اگر ادعای اجماع درباره آن شود، آن را می پذیریم و ضرری برای ما ندارد. و اگر ادعای اجماع در غیر آن شود آن را نمی پذیریم و سودی برای آن ها ندارد.

و اعتراض به کلام ایشان رحمه الله، از چند وجه است: یکی از آن ها این است که با توجه به منع به مقدمه ای که پذیرفته است، موافات شرطی برای شایستگی پاداش نیست. و آنچه در اثبات آن بیان شد که وجوه کارها و شروط آن ها که شایستگی را به وجود می آورد نمی تواند از آن جدا باشد و موافات، از زمان ایجاد آن جدا شده است. پس این وجهی نیست که دلالتی بر آن نداشته باشد. بلکه اگر دلالتی باشد، تنها بر این است که موافات از وجوه افعال نیست، اما نتیجه آن شرط بودن برای استحقاق پاداش نیست. پس چرا نمی توان گفت استحقاق پاداش، مشروط به وجوه افعال همراه با موافات نیز است؟ چاره ای نیست که آن را با دلیل نفی نمود .

دوم، آیات کریمه ای هستند که برخی از آن ها بیان شد. پس آن ها دلیل بر امکان پدید آمدن کفر پس از ایمان است، بلکه برخی از آن ها بر وقوع آن نیز دلالت دارند. و سید پاسخ را این گونه داده است که منظور از توصیف آنان از ایمان، ایمان زبانی است نه قلبی، و خداوند آگاه تر است. و بسیاری آیات دیگر مانند آن در قرآن کریم آمده است. مانند این سخن خداوند متعال: {با زبان های خود ایمان آوردند و دل هایشان هرگز ایمان نیاورد} - . مائده / ۴۱ -

و چون درستی این اطلاق ممکن است، هرچند مجازاً باشد استدلال به آن ساقط می شود.

سوم اینکه شرع برای مرتد احکامی قرار داده است که مخصوص او می باشد و کافر اصلی در آن ها مشترک نیست. چنان که در کتاب های فقهی آمده است، و این امر را نمی توان نادیده گرفت و هیچ راهی برای اشکال بر آن نیست. چرا که قرآن کریم و سنت پاک حکم به آن داده اند و اجماع نیز چنین حکم داده است. و شکی نیست که ارتداد کفری است که پس از ایمان به وجود می آید. همان گونه که فرموده خداوند متعال بر آن دلالت دارد: {ای کسانی که ایمان آوردید، هر یک از شما که از دین خویش برگردد} - . مائده / ۵۴ -

{و هر کس از شما که از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد} - . بقره / ۲۱۷، و همانا این دو آیه را در هم آمیخته است. - تا پایان آیه، پس همانا دلیل بر چیزی است که بیان نمودیم که ممکن است مؤمن کافر شود. می گویم: سید رحمه الله بایستی چنین پاسخ داده باشد که آنچه بیان شد، تنها دلیل بر این است که هر کس در ظاهر شرع ویژگی های مرتد را داشته باشد، پس حکم او چنین و چنان است. و دلالت بر این ندارد که او به این وسیله در حقیقت امر مرتد شده است. پس شاید او در اصل کافر بوده باشد و ما به دلیل اقرار ظاهری او به آنچه موجب ایمان می شود، حکم به ایمان او داده بودیم. با اینکه او در نزد خداوند متعال بر کفر خویش باقی بوده است، و به دلیل انجام کاری که باعث ارتداد ظاهری او می شود، حکم به ارتداد او داده می شود، هرچند که او در اصل مؤمن باشد. یا اینکه در اصل مؤمن بوده و در نز خداوند متعال بر ایمان خود باقی بوده باشد. اما به دلیل بی باکی در شکستن حرمت های دین و گذشتن از این حدود بزرگ، شارع حکم ارتداد را برای او قرار داده است تا ریشه بی باکی و تعدی به حدود و حرمت های دین را قطع کند و بنابراین ساختار حرمت های الهی کامل داشته شود.

**[ترجمه]

و أقول

الحق أن المعلومات التى يتحقق الإيمان بالعلم بها أمور متحققه ثابته لا تقبل التغير و التبدل إذ لا يخفى أن وحده الصانع تعالى و وجوده و أزليته و أبـديته و علمه و قـدرته و حيـاته إلى غير ذلك من الصـفات أمور تسـتحيل تغيرها و كـذا كونه تعالى عـدلا لا يفعـل قبيحـا و لا ـ يخـل بواجب و كـذا النبوه و المعاد فإذا علمها الشـخص على وجه اليقين و الثبات صار علمه بها كعلمه بوجود نفسه غير

ص: ۲۱۶

۱- ۱. المائده: ۴۱.

۲- ۲. المائده: ۵۴.

۳- ۳. البقره: ۲۱۷، و قد اختلطت الآيتان عليه.

أن الأول نظرى و الثانى بديهى لكن لما كان النظرى إنما يصير يقينيا بانتهائه إلى البديهى و لم يبق فرق بين العلمين امتنع تغير ذلك العلم و تبدله كما يمتنع تغير علمه بوجود نفسه.

و الحاصل أن العلم إذا انطبق على المعلوم الحقيقى الذى لا يتغير أصلا فمحال تغيره و إلا لما كان منطبقا فعلم أن ما يحصل لبعض الناس من تغيير عقيده الإيمان لم يكن بعد اتصاف أنفسهم بما ذكرناه من العلم بل كان الحاصل لهم ظنا غالبا بتلك المعلومات لا العلم بها و الظن يمكن تبدله و تغيره و إن كان المظنون لا يمكن تبدله لأن الانطباق غير حاصل و إلا لصار علما.

إن قلت يتصور زوال الإيمان بصدور بعض الأفعال الموجبه للكفر كما تقدم و إن بقى التصديق اليقينى بالمعارف المذكوره فقد صح أن المؤمن قد يكفر بعد اتصافه بالإيمان.

قلت لا نسلم إمكان صدور فعل يوجب الكفر ممن اتصف بالعلم المذكور بل صار ذلك الفعل ممتنعا بالغير الذى هو العلم اليقينى و إن أمكن بالذات و حينئذ فصدور بعض الأفعال المذكوره إنما كان لعدم حصول العلم المذكور و بالجمله فكلام علم الهدى و مذهبه هنا رضى الله عنه فى غايه القوه و المتانه بعد تدقيق النظر و قد ظهر مما حررناه أن القائلين بإمكان زوال الإيمان بعروض الكفر إن أرادوا به إمكان زوال العلم بالأمور المذكوره فظاهر أنه ممتنع بالذات كانقلاب الحقائق و إن أرادوا به إمكان انتفاء الإيمان بعروض شى ء من الأفعال و إن بقى العلم فقد بينا أنه ممتنع بالغير فإن أرادوا بالإمكان على هذا التقدير الإمكان الذاتى فلا نزاع لأحد فيه و إن أرادوا به عدم الامتناع و لو بالغير فقد بينا منعه و امتناعه.

و بالجمله فظواهر كثير من الآيات الكريمه و السنه المطهره تدل على إمكان طروء الكفر على الإيمان و على هذا بناء أحكام المرتدين و هو مذهب أكثر المسلمين نعم فى الاعتبار ما يدل على عدم جواز طروئه عليه كما أشرنا إليه إن جعلنا الإيمان عباره عن التصديق مع الإقرار أو حكمه لكن الأول هو الأرجح

ص: ۲۱۷

فی النفس انتهی.

**[ترجمه]حقیقت این است که معلوماتی که با دانستن آن ها ایمان تحقق س، امور تحققافته و ثابتی است که دچار تغییر و دگرگونی نمی شود. چرا که پوشیده نیست که یگانگی خداوند متعال و وجود و ازلی و ابدی بودن او و علم و قدرت و حیات و دیگر صفات او، چیزهایی است که تغییر و دگرگونی آن ها غیر ممکن است. و نیز اینکه خداوند عدلی است که هیچ ناپسندی از او سر نمی زند و هیچ کار پسندیده و واجبی را ترک نمی کند. و همچنین نبوت و معاد نیز چنین هستند. پس هنگامی که شخص تا حد یقین و ثبات از آن ها آگاه باشد، آگاهی او از آن ها مانند علم او به وجود خودش خواهد بود. جز اینکه اولی علمی نظری است و دومی بدیهی می باشد. اما از آن جایی که علم نظری تنها با رسیدن به بدیهی یقینی خواهد بود، و تفاوتی میان دو علم نخواهد بود، تغییر و دگرگونی آن علم مورد پذیرش نیست، همان گونه که تغییر و دگرگونی در علم به وجود خودش دچار دگرگونی نخواهد شد.

و نتیجه این است که هنگامی که علم منطبق بر معلومی حقیقی شد که اصلا قابل دگرگونی نیست، پس دگرگونی آن نیز غیرممکن خواهد بود. در غیر این صورت منطبق بر آن نمی بود. پس معلوم می شود که تغییر عقیده ای که برای برخی از مردم پدید می آید نمی تواند پس از متصف شدن او به صفاتی از علم باشد که بیان نمودیم، بلکه چیزی که به آن دست یافته بودند، گمان غالبی به آن معلومات بوده است، نه علم به آن ها. و گمان می تواند دچار تغییر و دگرگونی شود، هرچند چیزی که مورد گمان واقع شده نمی تواند دچار دگرگونی شود. چرا که در این صورت انطباق از بین خواهد رفت، و در غیر این صورت علم خواهد بود.

اگر بگویید: از بین رفتن ایمان با انجام برخی کارهایی که باعث کفر می شود قابل تصور است، همان گونه که بیان شد، هرچند تصدیق یقینی به معارف یادشده وجود داشته باشد، پس همانا این درست است که مؤمن می تواند پس از متصف شدن به ایمان، کافر شود.

می گوییم: امکان صدور کاری را که باعث کفر می شود، از سوی کسی که دارای علم یاد شده است نمی پذیریم. بلکه آن کار مانع چیز دیگری می شود که همان علم یقینی است؛ اگر چه در ذات ممکن باشد. و به این ترتیب صدور برخی از کارهای یاد شده، تنها به دلیل عدم دستابی به علم یاد شده می باشد. و به طور خلاصه، سخن علم الهدی رضی الله عنه و مذهب او در این باره، پس از دقیق شدن نظر، در نهایت قوت و متانت است. و آشکار شده است که آنچه از سخنان معتقدان به امکان از بین رفتن ایمان با پدید آمدن کفر نقل کردیم، تنها منظور آن ها امکان از بین رفتن علم با امور یاد شده بوده است. پس به نظر می رسد که آن در ذات خود غیر ممکن است، مانند دگرگون شدن حقایق. و اگرچه منظور از آن امکان از بین رفتن ایمان با پدید آمدن چیزی از افعال باشد، اگر چه علم باقی بماند. چرا که بیان کردیم که ممتنع به دیگری است، پس اگر منظور آن ها از امکان، بر این اساس امکان ذاتی باشد، پس هیچ کس در آن اختلافی ندارد. و اگر منظور از آن عدم امتناع حتی با دیگری باشد، ما منع آن و امتناع آن را بیان نمودیم.

و به طور خلاصه، ظواهر بسیاری از آیات کریمه و سنت پاک دلالت بر امکان جاری شدن کفر پس از ایمان دارند. و بر این اساس، احکام مرتدان صادر شده است. و این نظر بیشتر مسلمانان می باشد. بله، در اعتبار چیزی است که دلالت بر امکان

ایجاد کفر پس از ایمان دارد، همان گونه که به آن اشاره نمودیم، اگر ایمان را عبارتی برای تصدیق همراه با اقرار بپذیریم، یا حکم آن را چنین بدانیم. اما اولی در نفس خود مورد قبول تر است. پایان.

**[ترجمه]

إذا اكتفى في الإيمان بالظن الحاصل من التقليد أو غيره فلا ريب في أنه يجوز تبدل الإيمان بالكفر و إن اشترط فيه العلم القطعي ففي جواز زواله إشكال و لما لم يقم دليل تام على عدم الجواز مع أن ظواهر الآيات و الأخبار تدل على الجواز فالجواز أقوى مع أن كثيرا ما يعرض للإنسان أنه يقطع بأمر بحيث لا يحتمل عنده خلاف ثم يتزلزل لشبهه قويه تعرض له و القول بأنه ظن قوى يتوهم قطعا بعيد نعم إن اعتبر في الإيمان اليقين و فسر بأنه اعتقاد جازم ثابت مطابق للواقع يمتنع زواله فبعد زواله انكشف أنه لم يكن مؤمنا لكن اعتبار ذلك أول الكلام و قد شرحنا الخبر في مرآه العقول و حققنا ذلك بوجه آخر فإن أردت الاطلاع عليه فارجع إليه.

**[ترجمه]هنگامی که برای ایمان به گمانی که نتیجه تقلید یا مانند آن است بسنده کنیم، پس شکی نیست که تبدیل ایمان به کفر ممکن خواهد بود. و اگر علم قطعی را شرط آن بدانیم، پس در جواز از بین رفتن آن اشکال وجود خواهد داشت. و تا زمانی که دلیل تامی بر عدم جواز آن وجود نداشته باشد، با وجود اینکه ظاهر احادیث و آیات دلالت بر جواز دارند، پس جواز صحیح تر است. با اینکه بسیاری از چیزهایی که بر انسان عرضه می شود، چنان برای او قطعی است که احتمال خلاف آن را نیز نمی دهد. سپس به واسطه شبهه نیرومندی که بر او عرضه شده، متزلزل می شود. و این سخن که همانا گمانی قوی بوده که مورد توهم قرار گرفته، کاملاـ نادرست است. بله، اگر یقین را جزئی از ایمان بدانیم و چنین تفسیر کنیم که آن اعتقادی قطعی و استوار و مطابق با واقعیت است، از بین رفتن آن ممکن نخواهد بود. بنابراین پس از زوال آن روشن خواهد شد که او مؤمن نبوده است، اما اعتبار آن خود محل بحث است. و حدیث را در مرآه العقول شرح و از نگاهی دیگر آن را مورد بررسی قرار دادیم. پس اگر خواستی از آن آگاهی یابی، به آن جا مراجعه کن.

**[ترجمه]

«۲»

سن، [المحاسن] عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْحَسْرَةَ وَ النَّدَامَةَ وَ الْوَيْلَ كُلَّهُ لِمَنْ لَمْ يَنْتَفِعْ بِمَا أَبْصَرَ وَ مَنْ لَمْ يَدْرِ الْأَمْرَ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ مُقِيمٌ أَ نَفْعٌ هُوَ لَهُ أَمْ ضَرَرٌ قَالَ قُلْتُ فَبِمَا يُعْرَفُ النَّاجِي قَالَ مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً فَأُثْبِتَ لَهُ الشَّهَادَةُ بِالنَّجَاهِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ (۱).

كا، [الكافي] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ: مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ فَبِمَا يُعْرَفُ النَّاجِي مِنْ هَؤُلَاءِ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِلَى قَوْلِهِ فَأُثْبِتَتْ لَهُ الشَّهَادَةُ(۲).

**[ترجمه]المحاسن: مفضل می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا اندوه و حسرت و پشیمانی کامل از آن کسی است که از آنچه می بیند سودی نمی برد و نمی داند آیا حالی که در آن به سر می برد به سود اوست یا برایش زیانبار است. گفت:

عرض کردم: پس نجات یافتگان چگونه شناخته می شوند؟ فرمود: هر کس کردارش با گفتار او سازگار باشد، پس گواهی به رستگاری برایش پایدار است، و هرکس کردارش با سخنش یکسان نباشد، ایمان او موقتی است. - . المحاسن: **۲۵۲** -

در کافی از ابن سنان مانند آن را آورده تا آنجا که: فدایت شوم، پس رستگاران آن ها چگونه شناخته می شوند؟ تا آنجا که: پس گواهی به رستگاری برایش پایدار است. - . الکافی ۲ : ۴۱۹ -

**[ترجمه]

بیان

إن الحسره و الندامه و الویل الحسره اسم من حسرت علی الشیء حسرا من باب تعب و هی التلهف و التأسف علی فوات أمر مرغوب و الندامه الحزن علی فعل شیء مکروه و الویل العذاب و واد فی جهنم یعنی هذا کله لمن لم ینتفع بما أبصره و علمه من العقائد و الأحکام و الأعمال و الأخلاق و الآداب و عدم الانتفاع بها بأن لا یعمل بمقتضی علمه بها و لم یدر ما الأمر الذی هو علیه مقیم من العقائد

ص: ۲۱۸

۱- ۱. المحاسن: ص ۲۵۲.

۲- ۲. الکافی ج ۲: ۴۱۹.

و الأعمال و الأخلاق أ نفع بصيغه المصدر أى نافع و يحتمل الماضى و كذا أو ضر يحتملهما و الأول أظهر فيهما و فيه حث على مراقبه النفس فى جميع الحالات و محاسبتها فى جميع الحركات و السكنات ليعلم ما ينفعها فيجلبها و يزيد منها و ما يضرها فيجتنبها.

فبما يعرف الناجى من هؤلاء أى من يكون أمره آئلا إلى النجاه من المهالك و عقوبات الآخره فقال من كان فعله لقوله موافقا أى لقوله الحق و هو ما يأمر الناس به من الخيرات و الطاعات و ترك المنكرات أو لما يدعيه من الإيمان بالله و اليوم الآخر و الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام فإن مقتضى ذلك العمل بما يأمره الله تعالى و يوجب الوصول إلى مثوباته و النجاه من عقوباته و متابعه أئمه الدين فى أقوالهم و أفعالهم أو لما يدعى لنفسه من الكمالات و ما نصب نفسه له من الحالات و الدرجات أو الجميع.

فأثبتت له الشهاده على صيغه المجهول أى يشهد الله تعالى و ملائكته و حججه عليهم السلام و كمل المؤمنين بأنه من الناجين لاتصافه بكمال الحكمه النظريه لقوله الحق و كمال الحكمه العمليه لعمله بأقواله الحقه و فى بعض النسخ فأتت و من لم يكن فعله لقوله موافقا أى بأن يكون قوله حقا و فعله باطلا كما هو شأن أكثر الخلق فإنما ذلك مستودع إيمانه غير ثابت فيه فيحتمل أن يبقى على الحق و يثبت له الإيمان و تحصل له النجاه و أن يزول عن الحق و يعود إلى الشقاوه و يستحق الويل و الحسره و الندامه.

**[ترجمه]«إن الحسره و الندامه و الويل» حسره اسم از ريشه «حسرت على الشى ء حسرا» بر وزن «تعب» و به معناى افسوس و حسرت براى از دست رفتن چيز ارزشمندى است. و «الندامه» يعنى اندوه براى انجام كار ناپسند، و «الويل» يعنى عذاب، و نيز به معناى سرزمينى در جهنم است. يعنى همه اين ها براى كسى است كه از چيزهايى كه آموخته و ديده است، از عقائد و احكام و اعمال و اخلاق و آداب، سودى نمى برد؛ و سودمند نبودن آن ها به معناى عمل نكردن براساس آگاهى از اين ها و ندانستن سود و زيان اين عقائد و اعمال و اخلاق براى اوست، «أ نفع» در صيغه مصدر است، يعنى سودمند، و ممكن است فعل ماضى باشد، و همچنين «أو ضر» همين دو معنا را مى تواند داشته باشد. و اولى براى آن دو درست تر به نظر مى رسد. و در اين سخن تشويق به مراقبت از نفس در همه حال و حسابرسى از آن در تمام حركت ها و سكون ها وجود دارد. تا آنچه را سودمند است بشناسد و آن را در خود بيفزايد و از آنچه برايش زيانبار است دورى كند.

«فبما يعرف الناجى من هؤلاء» يعنى كسى كه پايان كار او نجات از نابودى ها و مجازات آخرت است. پس فرمود: «من كان فعله لقوله موافقا» يعنى با گفتار حق او سازگار باشد، كه عبارت است از دستور به نيكى ها و طاعات و دورى از گناهان كه به مردم مى كند. يا چيزهايى كه درباره ايمان به خداوند و روز قيامت و پيامبران و پيشوايان ادعا مى كند. چرا كه لازمه آن، عمل به دستورات خداوند و چيزهايى است كه پاداش الهى را به دنبال دارد و نجات بخش از مجازات است، و نيز پيروى از گفتار و كردار پيشوايان دين است. يا به معناى كمالات و برترى هايى است كه در وجود خود مى پندارد و يا همه اين معانى را در بردارد.

«فأثبتت له الشهاده» در صيغه مجهول، يعنى خداوند متعال و فرشتگان و حجت هاى او عليهم السلام و مؤمنان كامل، گواهى مى دهند كه او به واسطه آراسته شدن به كمال حكمت نظرى، با گفتار راستين خود، و كمال حكمت عملى به وسيله عمل به آن گفتار راستين، از جمله رستگاران خواهد بود و در بعضى نسخه ها «فأتت» آمده است. «و من لم يكن فعله لقوله موافقا»

یعنی به این طریق که گفتار حق و کردار باطل داشته باشد. همچنان که بیشتر مردم این گونه هستند. «فإنما ذلک مستودع» یعنی ایمان او در وجودش ناپایدار است. پس ممکن است بر حق باقی بماند و ایمانش استوار گردد و رستگار شود، یا اینکه ایمانش از بین برود و به تیره بختی بازگردد و سزاوار اندوه و حسرت و پشیمانی گردد.

**[ترجمه]

«۳»

کا، [الکافی] عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ وَ غَیْرِهِ عَنْ عِیسَی شَلَقَانَ قَالَ: کُنْتُ قَاعِداً فَمَرَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ مَعَهُ بَهْمَةٌ قَالَ فَقُلْتُ یَا غُلَامُ مَا تَرَی مَا یَصْنَعُ أَبُوکَ یَأْمُرُنَا بِالشَّیْ ءِ ثُمَّ یَنْهَانَا عَنْهُ أَمَرَنَا أَنْ نَتَوَلَّی أَبَا الْخَطَّابِ ثُمَّ أَمَرَنَا أَنْ نَلْعَنَهُ وَ نَتَبَرَّأَ مِنْهُ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْإِیمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ وَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْکُفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ وَ خَلَقَ خَلْقاً بَیْنَ ذَلِکَ أَعَارَهُمُ الْإِیمَانَ یُسَمَّوْنَ الْمُعَارِینَ إِذَا

ص: ۲۱۹

شَاءَ سَلَبَهُمْ وَ كَانَ أَبُو الْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِيرَ الْإِيمَانَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَ مَا قَالَ لِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّهُ نَبْعَةُ نُبُوَّةٍ(۱).

**[ترجمه]الکافی: عیسی شلقان گوید: من نشسته بودم که امام موسی کاظم علیه السلام که بره ای با خود داشت از کنارم گذشت. به ایشان عرض کردم: ای پسر، می بینی پدرت چه می کند؟ ابتدا ما را به چیزی دستور می دهد و سپس از آن باز می دارد. به ما دستور داد که با ابوالخطاب دوستی نماییم و سپس دستور داد که او را نفرین نموده و از او بیزاری جوییم. امام موسی کاظم علیه السلام که در آن زمان خردسال بود، فرمود: خداوند بندگانی را برای ایمان آفرید که ایمانشان همیشگی است. و بندگانی را برای کفر آفرید که کفرشان همیشگی است و بندگانی را میان این دو آفرید و به ایشان ایمان عاریت داده و اینان عاریت داده شدگان نامیده می شوند. و هرگاه بخواهد ایمان را از آنان سلب می کند. و ابوالخطاب از جمله کسانی بود که ایمان به آن ها عاریت داده شده بود. او گوید: من نزد امام صادق علیه السلام رفته و گفتگوی خود را امام موسی کاظم علیه السلام را به عرض ایشان رساندم. امام صادق علیه السلام فرمود: این سخن از سرچشمه نبوت جوشیده است. - . الکافی ۲ : ۴۱۸ -

**[ترجمه]

بیان

فی المصباح البهمه ولد الضأن یطلق علی الذکر و الأنثی و الجمع بهم مثل تمره و تمر و جمع البهم بهام مثل سهم و سهام و تطلق البهام علی أولاد الضأن و المعز إذا اجتمعت تغلیبا فإذا انفردت قیل لأولاد الضأن بهام و لأولاد المعز سخال و قال ابن فارس البهم صغار الغنم و قال أبو زید یقال لأولاد الغنم ساعه تضعها الضأن و المعز ذکرا کان الولد أو أنثی سخله ثم هی بهمه و الجمع بهم و قال الغلام الابن الصغیر و أبو الخطاب هو محمد بن مقلاص الأسدی الکوفی و کان فی أول الحال ظاهرا من أجلاء أصحاب الصادق علیه السلام ثم ارتد و ابتدع مذاهب باطله و لعنه الصادق علیه السلام و تبرأ منه و روی الکشی روایات کثیره تدل علی کفره و لعنه (۲) و اختلف الأصحاب فیما رواه فی حال استقامته و الأکثر علی جواز العمل بها و کأنه متفرع علی المسأله السابقه فمن

ادعی جواز تحقق الإیمان و زواله یجوز العمل بروایته لأنه حینئذ کان مؤمنا و من زعم أنه کاشف من عدم کونه مؤمنا لا یجوز العمل بها.

إنه نبعه نبوه أی علمه من ینبوع النبوه أو هو غصن من شجره النبوه و الرساله فی القاموس نبع الماء ینبع مثلثه نبعا و نبوعا خرج من العین و النبع شجر للقسی و للسهام ینبت فی قله الجبل (۳)

**[ترجمه]در مصباح آمده است: «البهمه» فرزند گوسفند است که برای نر و ماده به کار برده می شود. و جمع آن «بهم» است، مانند «تمره و تمر». و جمع بهم، بهام است مانند سهم و سهام. و بهام را برای بچه گوسفند و بز، هنگامی که یکجا باشند برای غلبه گفته می شود. اما اگر به تنهایی باشند به بچه های گوسفند «بهام» و به بچه های بز «سخال» گفته می شود. و ابن

فارس گفته است: «بهم» به گوسفندان کوچک گفته می شود. و أبو زید گفته است: به فرزندان گوسفند در هنگام تولد، خواه نر باشند یا ماده، سخله گفته می شود، پس از آن بهمه می باشد و جمع آن بهم است. و گفت: «الغلام» یعنی پسر کوچک، و «أبو الخطاب» همان محمد بن مقلاص اسدی کوفی است که در ابتدا از یاران خاص امام صادق علیه السلام بود و سپس مرتد شد و مذاهب باطلی را پایه گذاری نمود وامام علیه السلام او را لعن کرده و از او دوری جست. و کشی روایات بسیاری درباره کفر و لعن او آورده است. - . رجال کشی: ۲۴۶ - ۲۶۰ - و اصحاب درباره روایاتی که او در حال ایمان آورده اختلاف نظر دارند. و بیشتر آنان براین باورند که می توان به آن ها عمل نمود. و گویا این مسئله فرع بر مسئله پیش است، بنابراین هرکس اعتقاد به امکان به وجود آمدن و از بین رفتن ایمان داشته باشد، می تواند به این روایات عمل کند. چرا که او را در ابتدا مؤمن به شمار می آورد. و هرکس معتقد باشد او هرگز ایمان نداشته است، نمی تواند به روایات او عمل کند.

«إنه نبعه نبوه» یعنی علم او از چشمه پیامبری است، یا اینکه او یکی از نتایج درخت نبوت و رسالت است، در قاموس آمده: «نبع الماء ینبع» با سه حرکت متوالی، «نبعا و نبوعا»، یعنی از چشمه بیرون آمد، و «النبع» درختی برای تیر و نیزه است که در قله کوه می روید. - . قاموس: ۳ ۸۷ -

**[ترجمه]

«۴»

کا، [الکافی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ حَبِیبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَبَلَ النَّبِیِّینَ عَلَی نُبُوَّتِهِمْ فَلَا یَرْتَدُّونَ أَبَداً وَ جَبَلَ الْأَوْصِیَاءَ عَلَی وَصَایَاهُمْ فَلَا یَرْتَدُّونَ أَبَداً وَ

ص: ۲۲۰

۱- ۱. الکافی ج ۲: ۴۱۸.

۲- ۲. راجع رجال الکشّیّ ص ۲۴۶- ۲۶۰ تحت الرقم ۱۳۵.

۳- ۳. القاموس ج ۳ ۸۷.

جَبَلَ بَعْضَ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْإِیمَانِ فَلَا یَرْتَـدُّونَ أَبَـداً وَ مِنْهُمْ مَنْ یُعِیرُ الْإِیمَانَ عَارِیَّهً فَإِذَا هُوَ دَعَا وَ أَلَحَّ فِی الدُّعَاءِ مَاتَ عَلَی الْإِیمَانِ (۱).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند پیامبران را برای پیامبری خلق نموده و هیچ تغییری در هدفی که برایش خلق شده اند، در آنان رخ نمی دهد. و خداوند اوصیاء را برای وصایت خلق نموده که در این باره نیز هیچ تغییری رخ نخواهد داد. و برخی از مؤمنان را بر ایمانشان خلق نموده که اینان تا ابد مؤمن باقی می مانند اما عده ای هستند که ایمان به آن ها به عاریت داده می شود که اگر به درگاه خداوند دعا و اصرار ورزند، با ایمان از دنیا می روند. - . الکافی ۲ : ۴۱۹ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس جبلهم الله یجبل و یجبل خلقهم و علی الشی ء طبعه و جبره کأجبله (۲) فإذا هو دعا فیه حث علی الدعاء لحسن العاقبه و عدم الزیغ کما کان دأب الصالحین قبلنا و فیه دلاله أیضا علی أن الإتمام و السلب مسببان عن فعل الإنسان لأنه یصیر بذلک مستحقا للتوفیق و الخذلان.

و جمله القول فی ذلک أن کل واحد من الإیمان و الکفر قد یکون ثابتا و قد یکون متزلزلا یزول بحدوث ضده لأن القلب إذا اشتد ضیاؤه و کمل صفاؤه استقر الإیمان و کل ما هو حق فیه و إذا اشتدت ظلمته و کملت کدورته استقر الکفر و کل ما هو باطل فیه و إذا کان بین ذلک باختلاط الضیاء و الظلمه فیه کان مترددا بین الإقبال و الإدبار و مذبذبا بین الإیمان و الکفر فإن غلب الأول دخل الإیمان فیه من غیر استقرار و إن غلب الثانی دخل الکفر فیه کذلک و ربما یصیر الغالب مغلوبا فیعود من الإیمان إلی الکفر و من الکفر إلی الإیمان فلا بد للعبد من مراعاه قلبه فإن رآه مقبلا إلی الله عز و جل شکره و بذل جهده و طلب منه الزیاده لئلا یستدبر و ینقلب و یزیغ عن الحق کما ذکر سبحانه عن قوم صالحین رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۳) و إن رآه مدبرا زائغا عن الحق تاب و استدرک ما فرط فیه و توکل علی الله و توسل إلیه بالدعاء و التضرع لتدرکه العنایه الربانیه فتخرجه من الظلمات إلی النور و إن لم یفعل ربما سلط علیه عدوه الشیطان و استحق من ربه الخذلان فیموت مسلوب الإیمان کما قال سبحانه فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ (۴) أعاذنا الله من ذلک و سائر أهل الإیمان.

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۴۱۹.

۲- ۲. القاموس ج ۳ ص ۳۴۵.

۳- ۳. آل عمران: ۸.

۴- ۴. الصف: ۵.

**[ترجمه]در قاموس آمده است: «جبلهم الله يجبل و يجبل» يعنی آن ها را آفريد، و «جبل علی الشی ء» يعنی آن را آفريد، و او را مفطور ساخت، مانند «أجبله». - . قاموس ۳ : ۳۴۵ - «فإذا هو دعا» در اين بخش از كلام توصيه به دعا برای عاقبت به خيری و گمراه نشدن وجود دارد. همان گونه كه انسان های شايسته پيش از ما نيز چنين می كرده اند. و همچنين در اين سخن دلالت بر اين مطلب وجود دارد كه كامل شدن يا گرفته شدن، به وجود آورنده فعل انسان هستند. چرا كه به وسيله آن سزاوار توفيق يا خذلان می شود.

و خلاصه كلام در اين باره اين است كه هر يک از ايمان و كفر می توانند پايدار يا بدون پشتوانه باشند، كه با ايجاد ضد خود از بين می رود. چرا كه هنگامی كه نورانيت قلب افزون شد و صفای آن فراوان گشت، ايمان و هر آن چه حقيقت است در آن جای می گيرد. و اگر هم تاريكی در آن فراوان شد و تيرگی آن را فراگرفت، كفر و همه باطل هايی كه همراه آن است در آن جای می گيرد. و اگر هم با آميختن نور و تاريكی در حالتی ميان اين دو قرار داشته باشد، همواره در آمد و شد باشد و ميان ايمان و كفر مردد باشد، اگر اولی پيروز گردد ايمان در قلب او وارد می شود بدون آنكه كاملاً در آن جای گيرد. و اگر دومی چيره گشت، كفر نيز به همين صورت وارد قلبش می شود. و چه بسيار كه آنكه پيروز شده بود شكست خورد و او از ايمان به سوی كفر و يا از كفر به ايمان خود بازگردد. بنابراين بنده ناگزير است همواره قلب خويش را درنظر داشته باشد. اگر ديد قلبش رو به سوی خداوند دارد، او را سپاس گويد و از او درخواست فزونی كند و تلاش بسيار نمايد تا قلبش رويگردان نشود و بازنگردد و از حق منحرف نشود. همچنان كه خداوند از زبان صالحان بيان فرموده است: {پروردگار ما، دل هايمان را پس از آنكه هدايت كردی منحرف نساز و از جانب خودت رحمتی بر ما فرست، به راستی تو بسيار بخشنده ای.} - . آل عمران / ۸ -

و اگر قلب خود را رويگردان ديد كه از حق منحرف گشته، توبه كند و آنچه را در آن زياده روی نموده مهيا سازد و بر خدا توكل نمايد و با دعا و زاری به سوی او توسل جويد تا آنكه عنايت الهی او را دربرگيرد و او را از تاريكی ها به سوی روشنايی رهنمون سازد. و اگر چنين نكند، بسيار است كه دشمن او شيطان، بر او مسلط شود و سزاوار خذلان پروردگارش گردد و درحالی كه ايمانش گرفته شده از دنيا برود. همان گونه كه خداوند متعال می فرمايد: {پس هنگامی كه رويگردان شدند، خداوند بر دل هايشان زنگار قرار داد} - . صف / ۵ -

خداوند ما را و همه مؤمنان را از آن پناه دهد.

**[ترجمه]

«۵»

كش، [رجال الكشی] عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عِيسَی شَلَقَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ قَبْلَ أَوَانِ بُلُوغِهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا هَذَا الَّذِی يَسْمَعُ مِنْ أَبِيكَ إِنَّهُ أَمَرَنَا بِوَلَايَةِ أَبِی الْخَطَّابِ ثُمَّ أَمَرَنَا بِالْبَرَاءَةِ مِنْهُ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ عَلَی النُّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ وَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَی الْإِيمَانِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِينَ وَ اسْتَوْدَعَ قَوْماً إِيمَاناً فَإِنْ شَاءَ أَتَمَّهُ وَ إِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيَّاهُ وَ إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَانَ مِمَّنْ أَعَارَهُ اللَّهُ

الْإِيمَانَ فَلَمَّا كَذَبَ عَلَى أَبِي سَلَبَهُ اللَّهُ الْإِيمَانَ.

قَالَ فَعَرَضْتُ هَذَا الْكَلَامَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ فَقَالَ لَوْ سَأَلْتَنَا عَنْ ذَلِكَ مَا كَانَ لِيَكُونَ عِنْدَنَا غَيْرُ مَا قَالَ (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: عیسی شلقان می گوید: زمانی که ابوالحسن علیه السلام جوانی نابالغ بودند به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم، معنای این سخن از پدرتان چیست که ما را به دوستی با ابوالخطاب امر کرده و سپس دستور به دوری از او داده اند؟ گفت: ابوالحسن علیه السلام از نزد خود فرمودند: همانا خداوند پیامبران را برای پیامبری آفرید، بنابراین آن ها فقط پیامبر خواهند بود. و مؤمنان را براساس ایمان آفرید، بنابراین آنان فقط مؤمن خواهند بود. و ایمان را در وجود گروهی به امانت قرار داد، که اگر بخواهد آن را کامل می گرداند و اگر بخواهد آن را از ایشان بازپس می گیرد. و همانا ابوالخطاب از کسانی بود که ایمان در وجودش به عاریه نهاده شده بود، پس هنگامی که بر پدرم دروغ بست خداوند ایمانش را از او گرفت. گفت: پس این سخن را بر ابوعبدالله علیه السلام عرضه کردم، فرمودند: اگر این سؤال را از ما می پرسیدی پاسخی جز آنچه شنیده ای از ما دریافت نمی کردی. - . رجال کشی: ۲۵۱ -

**[ترجمه]

«۶»

ب، [قرب الإسناد] عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: إِنَّ جَعْفَراً علیه السلام كَانَ يَقُولُ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ فَالْمُسْتَقَرُّ مَا ثَبَتَ مِنَ الْإِيمَانِ وَ الْمُسْتَوْدَعُ الْمُعَارُ وَ قَدْ هَدَاكُمُ اللَّهُ لِأَمْرٍ جَهِلَهُ النَّاسُ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا مَنَّ عَلَيْكُمْ بِهِ (۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام رضا علیه السلام فرمود: همانا جعفر علیه السلام می فرمود: پس برخی پایدار و برخی ناپایدارند، آنچه پایدار است ایمانی است که استوار شده و آنچه به امانت نهاده شده، ایمان عاریه ای است. و خداوند شما را درباره مطلبی که مردم به آن آگاهی ندارند هدایت فرمود، پس او را برای منتی که بر شما نهاد سپاس گزارید. - . قرب الإسناد: ۲۰۳، و آیه در سوره انعام / ۹۸ -

**[ترجمه]

«۷»

ب، [قرب الإسناد] عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ هَدَاكُمْ وَ نَوَّرَ لَكُمْ وَ قَدْ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّمَا هُوَ مُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ فَالْمُسْتَقَرُّ الْإِيمَانُ الثَّابِتُ وَ الْمُسْتَوْدَعُ الْمُعَارُ أَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَهْدِيَ مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ (۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام رضا علیه السلام فرمود: همانا خداوند متعال شما را هدایت فرمود و راه را برایتان روشن قرار داد. و أبو عبد الله علیه السلام می فرمود: آن تنها پایدار و ناپایدار می باشد، پس پایدار ایمانی است که ثابت شده و ناپایدار ایمان

عاريه ای است. آیا می توانی کسی را که خداوند گمراهش نموده هدایت کنی؟ - . قرب الإسناد: ۲۲۵ -

**[ترجمه]

«۸»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَالَ مَا یَقُولُ أَهْلُ بَلَدِکَ الَّذِی أَنْتَ فِیهِ قَالَ قُلْتُ یَقُولُونَ مُسْتَقَرٌّ فِی الرَّحِمِ وَ مُسْتَوْدَعٌ فِی الصُّلْبِ فَقَالَ کَذَبُوا الْمُسْتَقَرُّ مَا اسْتَقَرَّ الْإِیمَانُ فِی قَلْبِهِ فَلَا یُنْزَعُ مِنْهُ أَبَداً وَ الْمُسْتَوْدَعُ الَّذِی یُسْتَوْدَعُ الْإِیمَانَ زَمَاناً

ص: ۲۲۲

۱- ۱. رجال الکشّیّ: ۲۵۱.

۲- ۲. قرب الإسناد ط النجف ص ۲۰۳، و الآیه فی الانعام: ۹۸.

۳- ۳. المصدر: ۲۲۵.

ثُمَّ يُسْلَبُهُ وَ قَدْ كَانَ الزُّبَيْرُ مِنْهُمْ (۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: ابو بصیر می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم، درباره آیه {اوست کسی که شما را از یک روح آفرید، پس برخی پایدار و برخی ناپایدار هستند.} چه می فرمایید؟ فرمود: مردم شهر تو درباره این آیه چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: یعنی در رحم ها جای گرفته و در صلب ها قرار داده شده اند، پس فرمود: دروغ می گویند. منظور از مستقر ایمانی است که در قلب جای گرفته و هرگز از آن جدا نمی شود، و مستودع یعنی ایمانی که برای مدتی به او داده شده و پس از آن از او گرفته می شود، و زبیر از این دسته بوده است. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۷۱ -

**[ترجمه]

«۹»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: إِنَّ الزُّبَيْرَ اخْتَرَطَ سَيْفَهُ يَوْمَ قُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله وَ قَالَ لَا أُغْمِدُهُ حَتَّى أُبَايِعَ لِعَلِيٍّ ثُمَّ اخْتَرَطَ سَيْفَهُ فَضَارَبَ عَلِيّاً فَكَانَ مِمَّنْ أُعِيرَ الْإِيمَانَ فَمَشَى فِي ضَوْءِ نُورِهِ ثُمَّ سَلَبَهُ اللَّهُ إِيَّاهُ (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: جعفر بن مروان می گوید: همانا روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، زبیر شمشیر خود را بیرون کشید و گفت: آن را غلاف نمی کنم تا اینکه برای علی علیه السلام بیعت بگیرم. اما پس از آن با امیرمؤمنان وارد جنگ شد. پس او از کسانی بود که ایمان عاریه داشت. در روشنایی نور آن گام برداشت و سپس خداوند ایمانش را از او گرفت. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۷۱ -

**[ترجمه]

«۱۰»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْأَصْبَغِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ هُوَ يَسْأَلُ عَنْ مُسْتَقَرٍّ وَ مُسْتَوْدَعٍ قَالَ مُسْتَقَرٌّ فِي الرَّحِمِ وَ مُسْتَوْدَعٌ فِي الصُّلْبِ وَ قَدْ يَكُونُ مُسْتَوْدَعَ الْإِيمَانِ ثُمَّ يُنْزَعُ مِنْهُ وَ لَقَدْ مَشَى الزُّبَيْرُ فِي ضَوْءِ الْإِيمَانِ وَ نُورِهِ حِينَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى مَشَى بِالسَّيْفِ وَ هُوَ يَقُولُ لَا نُبَايِعُ إِلَّا عَلِيّاً(۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: سعید بن ابی اصبغ می گوید: شنیدم که شخصی از امام صادق علیه السلام درباره معنای مستقر و مستودع پرسید و ایشان فرمودند: در رحم جای گرفته و در صلب نهاده شد، و همانا ایمان به او امانت داده شده بود و سپس از او جدا شد. و زبیر زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت در نور ایمان گام برمی داشت، تا جایی که شمشیر کشیده و می گفت: با کسی جز علی بیعت نمی کنیم. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۷۱ -

**[ترجمه]

«۱۱»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام: هُوَ الَّذِی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَالَ مَا کَانَ مِنَ الْإِیمَانِ الْمُسْتَقَرِّ فَمُسْتَقَرٌّ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ أَوْ أَبَداً(۴) وَ مَا کَانَ مُسْتَوْدَعاً سَلَبَهُ اللَّهُ قَبْلَ الْمَمَاتِ (۵).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام کاظم علیه السلام فرمود: {اوست کسی که شما را از یک روح آفرید، پس گروهی پایدار و برخی ناپایدار هستید.} فرمود: ایمانی که پایدار است و تا روز قیامت و یا تا همیشه باقی می ماند، -. تردید از راوی است. - و آنچه به امانت قرار داده شده پیش از مرگ از او گرفته می شود. -. تفسیر عیاشی ۱ : ۳۷۱ -

**[ترجمه]

«۱۲»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: سَأَلَنِی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَ مُحَمَّدُ بْنُ خَلَفٍ جَالِسٌ فَقَالَ لِی مَاتَ یَحْیَی بْنُ الْقَاسِمِ الْحَذَّاءُ فَقُلْتُ لَهُ نَعَمْ وَ مَاتَ زُرْعَهُ فَقَالَ کَانَ جَعْفَرٌ علیه السلام یَقُولُ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ فَمُسْتَقَرٌّ قَوْمٌ یُعْطَوْنَ الْإِیمَانَ وَ یُسْتَقَرُّ فِی قُلُوبِهِمْ وَ الْمُسْتَوْدَعُ قَوْمٌ یُعْطَوْنَ الْإِیمَانَ ثُمَّ یُسْلَبُونَهُ (۶).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: صفوان می گوید: محمد بن خلف نزد أبو الحسن علیه السلام نشسته بود که ایشان از من پرسیدند: یحیی بن قاسم حذاء از دنیا رفت؟ گفتم: بله، و زرعه نیز از دنیا رفت. پس فرمود: جعفر علیه السلام می فرمود: پس گروهی پایدار و گروهی ناپایدار هستند. پس پایدار آن هایی هستند که ایمان به ایشان داده شده و در قلب هایشان جای گرفته است، و ناپایدار کسانی هستند که ایمان به آن ها داده شده و سپس از ایشان گرفته می شود. -. تفسیر عیاشی ۱ : ۳۷۱ -

**[ترجمه]

«۱۳»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَالَ الْمُسْتَقَرُّ الْإِیمَانُ الثَّابِتُ وَ الْمُسْتَوْدَعُ الْمُعَارُ(۷).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام کاظم علیه السلام فرمود: از ایشان درباره فرموده خداوند سؤال کردم که: {پس گروهی پایدار و برخی ناپایدار هستند.} فرمود: پایدار به معنای ایمان استوار و ناپایدار یعنی ایمانی عاریه ای. -. تفسیر عیاشی ۱ : ۳۷۲ -

**[ترجمه]

«۱۴»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: وَقَفَ عَلِیٌّ أَبُو الْحَسَنِ الثَّانِی علیه السلام فِی بَنِی زُرَیْقٍ فَقَالَ لِی وَ هُوَ رَافِعٌ صَوْتَهُ یَا أَحْمَدُ قُلْتُ لَبَّیْکَ قَالَ إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ

۱- ۱. تفسير العيّاشيّ ج ۱ ص ۳۷۱.

۲- ۲. المصدر ج ۱ ص ۳۷۱.

۳- ۳. المصدر ج ۱ ص ۳۷۱.

۴- ۴. الترديد من الراوی.

۵- ۵. العيّاشيّ ج ۱ ص ۳۷۱.

۶- ۶. العيّاشيّ ج ۱ ص ۳۷۱.

۷- ۷. تفسير العيّاشيّ ج ۱ ص ۳۷۲.

رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله جَهَدَ النَّاسُ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَلَمَّا تُوُفِّيَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام جَهَدَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ وَ أَصْحَابُهُ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ إِنَّ أَهْلَ الْحَقِّ إِذَا دَخَلَ فِيهِمْ دَاخِلٌ سُرُّوا بِهِ وَ إِذَا خَرَجَ مِنْهُمْ خَارِجٌ لَمْ يَجْزَعُوا عَلَيْهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ عَلَى يَقِينٍ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ إِنَّ أَهْلَ الْبَاطِلِ إِذَا دَخَلَ فِيهِمْ دَاخِلٌ سُرُّوا بِهِ وَ إِذَا خَرَجَ عَنْهُمْ خَارِجٌ جَزِعُوا عَلَيْهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ عَلَى شَكٍّ مِنْ أَمْرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْمُسْتَقَرُّ الثَّابِتُ وَ الْمُسْتَوْدَعُ الْمُعَارُ(۱).

كش، [رجال الكشى] عن حمدويه عن الحسن بن موسى عن داود بن محمد عن أحمد: مثله (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: أحمد بن محمد می گوید: امام رضا علیه السلام در میان بنی زریق رو به من کرده و با صدای بلند فرمودند: ای أحمد، گفتم: لبیک، فرمود: همانا هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت مردم برای خاموش کردن نور خداوند تلاش بسیار نمودند، پس خداوند اجازه نداد مگر اینکه نور خود را با امیرمؤمنان کامل کند، و هنگامی که امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت علی بن أبی حمزه و یارانش برای خاموش کردن نور خداوند تلاش بسیار نمودند، و خداوند اجازه نداد مگر به اینکه نور خود را کامل گرداند. و همانا اهل حق این گونه اند که اگر کسی به آن ها بپیوندد شادمان می شوند و اگر کسی از آن ها جدا شود برای رفتن او بی تابی نمی کنند. چرا که به درستی راه خود یقین دارند. و اهل باطل این گونه اند که اگر کسی به آن ها بپیوندد شادمان شده و اگر کسی از ایشان جدا شود بی تابی می کنند. چرا که به درستی کار خود شک دارند. به راستی که خداوند می فرماید: {برخی پایدار و برخی ناپایدار هستند.} سپس أبوعبد الله علیه السلام فرمود: مستقر یعنی پایدار و مستودع یعنی عاریه ای. -. تفسیر عیاشی ۱ : ۳۷۲ -

رجال کشی: با اسناد از أحمد مانند آن را آورده است. -. رجال کشی: ۳۷۷ -

**[ترجمه]

«۱۵»

شی، [تفسير العياشي] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ وَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْكُفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ وَ خَلَقَ خَلْقاً بَيْنَ ذَلِكَ فَاسْتَوْدَعَ بَعْضَهُمُ الْإِيمَانَ فَإِنْ شَاءَ أَنْ يُتِمَّهُ لَهُمْ أَتَمَّهُ وَ إِنْ شَاءَ أَنْ يَسْلُبَهُمْ إِيَّاهُ سَلَبَهُمْ (۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم می گوید: شنیدم که حضرت می فرمود: همانا خداوند گروهی را برای ایمانی آفریده که هرگز از بین نمی رود. و گروهی را برای کفر آفریده که همواره پایدار است. و گروهی را برای بین این دو آفریده که ایمان را در وجود برخی از آن ها قرار داده و اگر بخواهد آن را کامل می گرداند و اگر بخواهد آن را از ایشان خواهد گرفت. -. تفسیر عیاشی ۱ : ۳۷۲ -

**[ترجمه]

«۱۶»

كا، [الكافی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِی أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیه السلام: مِثْلَهُ وَ زَادَ فِی آخِرِهِ وَ كَانَ فُلَانٌ مِنْهُمْ مُعَاراً(۴).

**[ترجمه]الكافی: از محمد بن مسلم از يكی از اين دو امام مانند آن را آورده و در پايان آن گفته است: و در ميان آن ها فلانی ايمان عاريه داشت. - . الكافی ۲ : ۴۱۷ -

**[ترجمه]

بيان

خلق خلقا للإيمان قيل اللام لام العاقبه أی خلق خلقا عاقبتهم الإيمان فی العلم الأزلی لا زوال لإيمانهم و هم الأنبياء و الأوصياء و التابعون لهم من المؤمنين الثابتين علی الإيمان و خلق خلقا عاقبتهم الكفر فی علمه عز و جل و خلق خلقا مترددين بين الإيمان و الكفر مستضعفين فی علمه فمن آمن منهم كان إيمانه مستودعا فإن يشأ الله أن يتمه لهم لحسن استعدادهم و إقبالهم إلی الله عز و جل أتمه

ص: ۲۲۴

۱- ۱. تفسير العيّاشیّ ج ۱ ص ۳۷۲.

۲- ۲. رجال الكشّیّ ص ۳۷۷.

۳- ۳. تفسير العيّاشیّ ج ۱ ص ۳۷۲.

۴- ۴. الكافی ج ۲ ص ۴۱۷.

بفضله و توفيقه و جعله ثابتا مستقرا فيهم و إن يشأ أن يسلبهم إياه لزوال استعدادهم الفطرى و فساد استعدادهم الكسبى سلبهم و رفع عنهم توفيقهم و يفهم بالمقايسه حال من كفر منهم.

**[ترجمه]«خلق خلقا للإيمان» گفته شده: لام در اين جا لام عاقبت است، يعنى گروهى را آفريد كه پايان كار ايشان در علم ازلى همراه با ايمان است كه هرگز از بين نخواهد رفت، و آن ها پيامبران و جانشينان آن ها و پيروانشان هستند كه در ايمان خود استوار هستند. و گروهى را آفريد كه پايان كار آن ها در علم ازلى او كفر است. و گروهى را آفريد كه ميان اين دو در رفت و آمد هستند، در علم او به عنوان گروه ضعيف داشته شده هستند. پس هر يک از آن ها كه ايمان آورد، ايمانش امانتى است. پس اگر خداوند عز و جل بخواهد به سبب توانايى نيكو و روى آوردنش به خداوند، ايمانش را كامل گرداند، با فضل و توفيق خود آن را در وجودشان استوار مى گرداند. و اگر بخواهد آن را به دليل از بين رفتن توانايى فطرى و تباه شدن توانايى هاى كسبى، آن را از ايشان گرفته و توفيق خود را از آن ها برمى دارد. و با مقايسه مى توان به حال كسانى از آن ها كه كافر شدند پى برد.

**[ترجمه]

و أقول

من علم أنهم يموتون على الإيمان كان ينبغى أن يدخلهم فى القسم الأول على هذا الوجه و من علم أنهم يموتون على الكفر فى القسم الثانى بل الأحسن أن يقال لما علم الله سبحانه استعداداتهم و قابلياتهم و ما يئول إليه أمرهم و مراتب إيمانهم و كفرهم فمن علم أنهم يكونون راسخين فى الإيمان كاملين فيه و خلقهم فكأنه خلقهم للإيمان الكامل الراسخ و كذا الكفر و من علم أنهم يكونون متزلزلين مترددين بين الإيمان و الكفر فكأنه خلقهم كذلك فهم مستعدون لإيمان ضعيف فمنهم من يختم له بالإيمان و منهم من يختم له بالكفر فهم المعارون.

و الظاهر أن المراد بفلان أبو الخطاب و كنى عنه بفلان لمصلحه فإن أصحابه كانوا جماعه كثيره كان يحتمل ترتب مفسده على التصريح باسمه و يحتمل أن يكون كنايه عن ابن عباس فإنه قد انحرف عن أمير المؤمنين عليه السلام و ذهب بأموال البصره إلى الحجاز و وقع بينه عليه السلام و بينه مكاتبات تدل على شقاوته و ارتداده كما مر و التقيه فيه أظهر لكن سيأتى التصريح بأبى الخطاب فى خبر شلقان (1)

و على التقديرين منهم خبر كان و ضمير الجمع للخلق بين ذلك و معارا خبر بعد خبر و قيل فلان كنايه عن عثمان و الضمير للخلفاء الثلاثه و الظرف حال عن فلان و معارا خبر كان و لا يخفى بعده لفظا و معنى فإن الثلاثه كانوا كفره لم يؤمنوا قط.

**[ترجمه]كسى كه بداند آن ها با ايمان از دنيا مى روند ممكن است بر اين اساس آن ها را در گروه اول به شمار آورد. و كسى كه بداند آن ها در حال كفر از دنيا رفته اند ايشان را در شمار گروه دوم مى پندارد. بلكه نيكوتر آن است كه گفته شود: از آنجا كه خداوند از توانايى ها و قابليت هاى آنان و پايان كارشان آگاه بوده، و مراتب ايمان و كفرشان را مى دانسته، پس اين آگاهى از استوارى آن ها در ايمان و كمال ايمان در وجودشان به منزله آفرينش براساس ايمان كامل و استوار بوده

است. و برای کفر و کسانی که میان ایمان و کفر در رفت و آمد هستند نیز چنین است، علم به آن به منزله آفرینش براساس کفر می باشد. پس آن ها قابلیت ایمان ضعیف را دارند. گروهی از آن ها با ایمان از دنیا می روند و پایان کار گروهی دیگر کفر است که ایمان آن ها عاریه ای بوده است .

و به نظر می رسد منظور از فلانی، ابوالخطاب باشد. و به دلیل مصلحت کنایه به فلانی شده است. چرا که گروه زیادی پیروان او بوده اند و احتمال بروز مفسده در نام بردن آشکار از او وجود داشته است. و ممکن است کنایه از ابن عباس بوده باشد. چرا که او نیز از امیرمؤمنان علیه السلام رویگردان شد و اموال بصره را به حجاز برد و میان او و امام علیه السلام نامه هایی رد و بدل شد که دلیل بر گمراهی و ارتداد او است، همان گونه که بیان شد. و تقیه در این سخن درست تر به نظر می رسد. اما نام بردن آشکار از ابوخطاب در حدیث شلقان خواهد آمد. و بر هر دو اساس «منهم» خبر «کان» و ضمیر جمع برای «خلق بین ذلک» است، و «معارا» خبر بعد از خبر می باشد. و گفته شده فلان کنایه از عثمان است. و ضمیر برای خلفاء سه گانه است، و ظرف حال برای فلانی است، و «معارا» خبر «کان» است. و اشکال لفظی و معنایی آن پوشیده نیست. چرا که آن سه نفر کافرانی بودند که هرگز ایمان نیاوردند.

**[ترجمه]

«۱۷»

کا، [الکافی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَیُّوبَ وَ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِیِّ عَنْ کُلَیْبِ بْنِ مُعَاوِیَهَ الْأَسَدِیِّ عَنْ

۱- ۱. یعنی ما مر تحت الرقم ۳ مع شرحه فان خبر عیسی شلقان فی الکافی باب علامه المعار تحت الرقم ۳، و هذا الخبر تحت الرقم ۱، و أمّا التصریح باسم أبی الخطاب فقد عرفت أنه فی غیر واحد من الأحادیث کما مرّ عن الکشّیّ تحت الرقم ۵.

أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ یُصْبِحُ مُؤْمِناً وَ یُمْسِی کَافِراً وَ یُصْبِحُ کَافِراً وَ یُمْسِی مُؤْمِناً وَ قَوْمٌ یُعَارُونَ الْإِیمَانَ ثُمَّ یُسْلَبُونَهُ وَ یُسَمَّوْنَ الْمُعَارِینَ ثُمَّ قَالَ فُلَانٌ مِنْهُمْ (۱).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ممکن است انسانی، در صبح مؤمن باشد و شب فرا رسد، در حالی که کافر شده است. و نیز ممکن است صبح، کافر باشد ولی تا شب، مؤمن شده باشد. و عده ای هستند که ایمانشان عاریتی است و ایمانشان از آنان سلب می گردد. و این ها کسانی هستند که ایمانشان عاریتی است. سپس حضرت فرمود: فلانی هم از این دسته افراد است. - . الکافی ۲ : ۴۱۷ -

**[ترجمه]

بیان

ثم یسلبونه یدل علی أن السلب متعد إلی مفعولین (۲) بخلاف ما یظهر من کتب اللغه و یومئ إلیه أیضا تمثیلهم لبدل الاشتمال بقولهم سلب زید ثوبه إذ لو کان متعدیا إلی مفعولین لما احتاج إلی البدلیه لکن لا عبره بقولهم بعد وروده فی کلام أفصح الفصحاء.

**[ترجمه]«ثم یسلبونه» دلیل بر این است که «السلب» متعدی با دو مفعول است، - . بلکه از مفهوم آن که به معنای به زور گرفتن و دزدیدن همراه با زور است، به نظر می رسد به یک مفعول نیاز دارد که همان مسلوب است. اما از آن جا که چیز گرفته شده به دیگری تعلق دارد، به گونه ای که اگر نزد او و در اختیارش نباشد، سلب به معنای به زورگرفتن تحقق نمی یابد که با استفاده از زور و پس از خودداری و دفاع کردن است، باید چیزی را که به زور گرفته شده به عنوان مفعول بیان کند، در حالی که آن را به عنوان بدل آورده است. مانند آن که گفته می شود: «سلب فلانا ثوبه» هنگامی که آن را با زور بگیرد. و نیز این سخن که: «سلبه فؤاده و عقله»، و فرموده خداوند متعال: «و إن یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه» حتی اگر گفته شود: «سلب ثوب فلان» و مانند آن معنای به کارگیری زور از جانب گیرنده و خودداری از سوی کسی که از او گرفته شده را نفی می کند، و هم معنا با دزدی و گرفتن بدون زور می شود.

و این سخن امام علیه السلام «یسلبونه» پس ضمیر جمع همان مفعول است که مبدل منه و به جای فاعل مرفوع است، و ضمیر مفرد به ایمان بازمی گردد و چیزی جز بدل اشتمال از مفعول نیست که در جای آن قرار گرفته است. «یتراءی» به نظر می رسد مفعول دوم باشد، هرچند استناد در آن به سخن امام علیه السلام «یسلبونه» وجود دارد، اما استناد به سخن خداوند متعال سزاوارتراست: « و إن یسلبهم الذباب شیئا». -

برخلاف آنچه از کتاب های لغت برمی آید. و نیز دلیل دیگری که بر آن اشاره دارد، مثال برای بدل اشتمال به این عبارت است که گفته می شود: «سلب زید ثوبه» چرا که اگر متعدی به دو مفعول می بود نیازی به بدل نداشت. اما با وجود بیان آن در سخن فصیح ترین فصیحان اعتباری به سخن آن ها نیست.

**[ترجمه]

كا، [الكافى] عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النُّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ وَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِينَ وَ أَعَارَ قَوْماً إِيمَاناً فَإِنْ شَاءَ تَمَّمَهُ لَهُمْ وَ إِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيَّاهُ وَ قَالَ وَ فِيهِمْ جَرَتْ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ وَ قَالَ لِی إِنَّ فُلَاناً كَانَ مُسْتَوْدَعاً إِيمَانُهُ فَلَمَّا كَذَبَ عَلَيْنَا سُلِبَ

ص: ۲۲۶

۱- ۱. الكافى ج ۲ ص ۴۱۷.

۲- ۲. بل الظاهر من مفهومه و هو الانتزاع و الاختلاس قهرا احتياجه الى مفعول واحد و هو المسلوب لكنه لما كان المسلوب ممّا يتعلق بالغير، بحيث لو لم يكن عنده و فی يده لم يتحقّق مفهوم السلب و هو الاخذ و الانتزاع قهرا بعد المدافعه لزم فی الكلام ذكر المسلوب عنه بصوره المفعول ثمّ ذكر المسلوب عنه بعنوان البدل، كما يقال: سلب فلانا ثوبه إذا أخذه قهرا و سلبا، و منه قولهم: سلبه فؤاده و عقله، و قوله تعالى:« وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ» فلو قيل: سلب ثوب فلان و نحوه انتفى معنى القهر من السالب و المدافعه من المسلوب عنه و صار مرادفا لقولهم أخذ أو سرق. و أمّا قوله عليه السلام« يسلبونه» فضمير الجمع هو المفعول و هو المبدل منه رفع بنيابه الفاعل، و الضمير المفرد الراجع الى الايمان ليس الا بدل الاشتمال من المفعول سد مسده، يتراءى فی الظاهر أنّه المفعول الثانی و لو صح الاستناد فی ذلک الى قوله عليه السلام« يسلبونه» لكان الأولى الاستناد الى قوله تعالى« وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً».

إِيمَانُهُ ذَلِكَ (۱).

**[ترجمه]الکـافی: امام موسـی کاظم علیه السـلام فرمود: همانا، خداونـد پیامبران را بر سـرشت پیامبری خلق نموده و آنان جز پیـامبر نمی گردنـد. و مؤمنین را بر سـرشت ایمـان خلق نموده و آنـان جز مؤمن نمی گردنـد. و به عـده ای دیگر هم ایمـان به عاریت داده است که اگر خواست برایشان کامل می گرداند و اگر خواست آن را از ایشان سـلب می کند. حضرت فرمود: این آیه در مورد آن هـا صـدق می کنـد: {پس برای [ایمـانِ برخی] قرارگـاه و برای [ایمـان برخی] محل امانتی قرار داد.} سـپس حضرت به من فرمود: فلانی کسی بود که ایمانش امانتی بود و چون بر ما دروغ بست، آن ایمانش سلب گشت. - . الکافی ۲ : ۴۱۸ -

**[ترجمه]

بیان

قال تعالى وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قال البيضاوى أى فلكم استقرار فى الأصلاب أو فوق الأرض و استيداع فى الأرحام أو تحت الأرض أو موضع الاستقرار و الاستيداع و قرأ ابن كثير و البصريان (۲)

بكسر القاف على أنه اسم فاعل و المستودع اسم مفعول أى و منكم قار و منكم مستودع لأن الاستقرار منا دون الاستيداع انتهى (۳).

و لعل عن على عليه السلام أنسب بالقراءه الأخيره أى فمنكم إيمانه مستقر أى ثابت و بعضكم إيمانه مستودع أو بعضكم مستقر فى الإيمان و بعضكم غير مستقر و مُسْتَوْدَعٌ اسم مفعول أو اسم مكان و على القراءه الأولى اسم مكان أى بعضكم محل استقرار الإيمان و المستودع يحتمل الوجهين قوله سلب إيمانه يحتمل بناء المفعول و الفاعل و على الثانى ذلك إشاره إلى الكذب

**[ترجمه]خداونـد متعال فرمود: {و اوست کسـی که شـما را از یک روح آفریـد، پس برخی پایـدار و گروهی دیگر ناپایدار هسـتند.} بیضاوی گفته است: یعنی شـما در صلب ها یا روی زمین جای گرفته اید، و در رحم ها و یا زیر زمین نهاده شده اید. و یا به معنای جایگاه قرار گرفتن و نهاده شدن است. و ابن کثیر و بصـریان - . آن دو أبو عمرو بن علاء و یعقوب هستند. - آن را با کسـره قاف خوانـده انـد، براساس اینکه اسم فاعل و مسـتودع اسم مفعول باشـد. یعنی برخی از شـما ایمان مسـتقرّ دارنـد و برخی دیگر به امانت نهاده شده اند. چرا که استقرار نسبت به ما پایین تر از استیداع است، پایان. - . أنوار التنزیل : ۱۳۷ -

و شایـد تأویل امام علیه السـلام به قرائت اخیر نزدیک تر باشـد، یعنی ایمان برخی از شـما ثابت و پایدار و ایمان برخی دیگر به ودیعه نهاده شده است. یا اینکه برخی از شـما در ایمان ثابت قدم و برخی دیگر ناپایدار هستید. و «مسـتودع» اسم مفعول یا اسم مکان است. و براساس قرائت اول اسم مکان است، یعنی برخی از شـما جایگاه استقرار ایمان هستید. و برای مستودع نیز این دو معنا وجود دارد. فرموده: «سلب إیمانه» ممکن است در صیغه مفعول و فاعل باشد، که در صورت دوم اشاره به دروغ دارد.

**[ترجمه]

نهـج، [نهج البلاغه] مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السلام: فَمِنَ الْإِیمَانِ مَا یَکُونُ ثَابِتاً مُسْتَقِرّاً فِی الْقُلُوبِ وَ مِنْهُ مَا یَکُونُ عَوَارِیَّ بَیْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ إِلَی أَجَلٍ مَعْلُومٍ فَإِذَا کَانَتْ لَکُمْ بَرَاءَهٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتَّی یَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِکَ یَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَهِ وَ الْهِجْرَهُ قَائِمَهٌ عَلَی حَدِّهَا الْأَوَّلِ مَا کَانَ لِلَّهِ فِی أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَهٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّهِ وَ مُعْلِنِهَا لَا یَقَعُ اسْمُ الْهِجْرَهِ عَلَی أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَهِ الْحُجَّهِ فِی الْأَرْضِ فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقَرَّ بِهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ وَ لَا یَقَعُ اسْمُ الِاسْتِضْعَافِ عَلَی مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّهُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاهَا قَلْبُهُ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا یَحْتَمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِیمَانِ وَ لَا تَعِی حَدِیثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِینَهٌ وَ أَحْلَامٌ رَزِینَهٌ أَیُّهَا النَّاسُ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّی بِطُرُقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ فِتْنَهٌ تَطَأُ فِی خِطَامِهَا وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا(۴).

**[ترجمه]نهـج البلاغه: در یکی از خطبه های امام علیه السلام آمده است: ایمان بر دو نوع است: ایمانی که در دل ها ثابت و برقرار است و ایمانی که در میان سینه ها و دل ها ناپایدار است، تا زمانی معین فرارسد. پس اگر از کسی بیزارید او را به حال خود واگذارید تا زمان مرگش فرارسد، چرا که آن هنگام زمان بیزاری جستن است. و هجرت بر جایگاه ارزشمند نخستین خود پابرجاست. خداوند نیازی به ایمان اهل زمین ندارد، چه آشکارا ایمان بیاورد و چه در نهان ایمان بیاورد. نام مهاجر را تنها برای کسی می توان به کار برد که حجت خدا بر روی زمین را بشناسد. هرکس حجت خدا را شناخت و به امامت او اقرار کرد مهاجر است. و نام مستضعف در دین بر کسی که حجت بر او تمام شد و گوشش آن را شنید و قلبش آن را دریافت، صدق نمی کند. همانا کار ولایت ما اهل بیت پیامبر بسیار دشوار است. و تنها مؤمن دین دار که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است می تواند آن را تاب بیاورد. و گفتار ما تنها در سینه های امانت دار و خردهای بردبار جای می گیرد. ای مردم، پیش از آنکه مرا از دست دهید از من بپرسید. پس به راستی که من راه های آسمان را بهتر از راه های زمین می شناسم. بپرسید پیش از آنکه فتنه ها هم چون شتری بی صاحب به حرکت درآید و مهار خود را پایمال کرده و مردم را بکوبد و بیازارد و عقل ها را سرگردان سازد. - . نهج البلاغه ۱ : ۳۸۶ -

**[ترجمه]

بیان

العواری جمع العاریه بالتشدید فیهما کأنها منسوبه إلی العار فإن

ص: ۲۲۷

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۴۱۸.

۲- ۲. هما أبو عمرو بن العلاء، و یعقوب کما مرّ ص ۱۰۶.

۳- ۳. أنوار التنزیل ص ۱۳۷.

۴- ۴. نهج البلاغه ج ۱ ص ۳۸۶ تحت الرقم ۱۸۷.

طلبها عار و عيب قال ابن ميثم رحمه الله قوله عليه السلام فمن الإيمان إلى آخره قسمه للإيمان إلى قسمين أحدهما الثابت المستقر فى القلوب الذى صار ملكه و ثانيهما ما كان فى معرض الغير و الانتقال و استعار عليه السلام لفظ العوارى لكونه فى معرض الاسترجاع و الرد و كنى عليه السلام بكونه بين القلوب و الصدور عن كونه غير مستقر فى القلوب و لا متمكن من جواهر النفوس (۱).

و قال ابن أبى الحديد أراد عليه السلام من الإيمان ما يكون على سبيل الإخلاص و منه ما يكون على سبيل النفاق (۲)

و قوله عليه السلام إلى أجل معلوم ترشيح لاستعاره العوارى و هذه القسمه إلى القسمين هى الموجوده فى نسخه الرضى رضى الله عنه بخطه و فى نسخ كثير من الشارحين و نسخ كثيره معتبره ثلاثه أقسام هكذا فمن الإيمان ما يكون ثابتا مستقرا فى القلوب و منه ما يكون عوارى فى القلوب و منه ما يكون عوارى (۳)

بين القلوب و الصدور إلى أجل معلوم.

و قال ابن أبى الحديد فى بيانها إن الإيمان إما أن يكون ثابتا مستقرا بالبرهان و هو الإيمان الحقيقى أو ليس بثابت بالبرهان بل بالدليل الجدلى ككثير ممن لم يحقق العلوم العقليه و هو الذى عبر عليه السلام عنه بقوله عوارى فى القلوب فهو و إن كان فى القلب الذى هو محل الإيمان الحقيقى إلا أن حكمه حكم العاريه فى البيت و إما أن يستند إلى تقليد و حسن ظن بالأسلاف و قد جعله عليه السلام عوارى بين القلوب و الصدور لأنه دون الثانى فلم يجعله حالا فى القلب و رد قوله عليه السلام إلى أجل معلوم إلى القسمين الأخيرين لأن من لم يبلغ درجه البرهان ربما ينحط إلى درجه المقلد فيكون إيمان كل منهما إلى أجل معلوم لكونه فى معرض الزوال.

فإذا كانت لكم براءه إلخ قيل أى إذا أردتم التبرى من أحد فاجعلوه موقوفا إلى حال الموت و لا تسارعوا إلى البراءه منه قبل الموت لأنه يجوز أن يتوب و يرجع فإذا مات و لم يتب جازت البراءه منه لأنه ليس له بعد الموت حاله

ص: ۲۲۸

۱- ۱. شرح النهج لابن ميثم: ۴۴۱.

۲- ۲. شرح النهج لابن أبى الحديد ج ۳ ص ۲۱۵.

۳- ۳. ساقط من نسخه الكمبانىّ.

تنتظر و ينبغى أن تحمل هذه البراءه على البراءه المطلقه لجواز التبرى من الفاسق و هو حى و من الكافر و هو حى لكن بشرط الاتصاف بأحد الوصفين بخلاف ما بعد الموت.

و قيل المعنى انتظروا حتى يأتيه الموت فإنه ربما يكون معتقدا للحق و يكتم إيمانه لغرض دنيوى و قيل هذا إشاره إلى ما كان يفعله رسول الله صلى الله عليه و آله فى الصلاه على المنافقين فإذا كبر أربعا كانوا يعلمون أنه منافق و إذا كبر خمسا كانوا يعلمون أنه مؤمن فأشار عليه السلام إلى أنه عند الموت تقع البراءه و تصح بعلامه تكبيراته الأربع و كلا الوجهين كما ترى.

و الظاهر أن المراد بالبراءه قطع العلائق الإيمانيه التى يجوز معها الاستغفار كما يومئ إليه قوله سبحانه ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كانُوا أُولِي قُرْبى إلى قوله تعالى فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ (۱) و الهجره قائمه إلخ و أصل الهجره المأمور بها الخروج من دار الحرب إلى دار الإسلام و قال فى النهايه فيه لا هجره بعد الفتح و لكن جهاد و نيه و فى حديث آخر لا تنقطع الهجره حتى تنقطع التوبه الهجره فى الأصل اسم من الهجر ضد الوصل و قد هجره هجرا و هجرانا ثم غلب على الخروج من أرض إلى أرض و ترك الأولى للثانيه يقال منه هاجر مهاجره.

و الهجره هجرتان إحداهما التى وعد الله عليها الجنه فى قوله إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ(۲) فكان الرجل يأتى النبى صلى الله عليه و آله و يدع أهله و ماله لا يرجع فى شىء منه و ينقطع بنفسه إلى مهاجره و كان النبى صلى الله عليه و آله يكره أن يموت الرجل بالأرض التى هاجر منها فمن ثم قال لكن البائس سعد بن خوله يرثى له أن مات بمكه(۳) و قال حين قدم مكه اللهم لا

ص: ۲۲۹

۱- ۱. براءه: ۱۱۴.

۲- ۲. براءه: ۱۱۱.

۳- ۳. أي يترقق و يشفق عليه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله أن مات سعد بن خوله بمكّه. فى حجه الوداع حين قال: لكن البائس سعد بن خوله قد مات فى الأرض التى هاجر منها راجع ترجمته فى الاستيعاب بذيل الإصابه ج ۲ ص ۴۱.

تجعل منايانا بها فلما فتحت مكه صارت دار إسلام كالمدينه و انقطعت الهجره.

و الهجره الثانيه من هاجر من الأعراب و غزا مع المسلمين و لم يفعل كما فعل أصحاب الهجره الأولى فهو مهاجر و ليس بداخل فى فضل من هاجر تلك الهجره و هو المراد بقوله لا تنقطع الهجره حتى تنقطع التوبه فهذا وجه الجمع بين الحديثين و إذا أطلق فى الحديث ذكر الهجرتين فإنما يراد بهما هجره الحبشه و هجره المدينه انتهى.

و قال ابن أبى الحديد هذا كلام من أسرار الوصيه يختص به على عليه السلام لأن الناس يروون أن النبى صلى الله عليه و آله قال لا هجره بعد الفتح فشفع عمه العباس فى نعيم بن مسعود الأشجعى أن يستثنيه فاستثناه و هذه الهجره التى أشار إليها أمير المؤمنين عليه السلام ليست تلك بل هى الهجره إلى الإمام و قال بعض الأصحاب تجب المهاجره عن بلد الشرك على من يضعف عن إظهار شعائر الإسلام مع المكنه و يستحب للقادر على إظهارها تحرزا عن تكثير سواد المشركين و المراد بها الأمور التى تختص بالإسلام كالأذان و الإقامه و صوم شهر رمضان و غير ذلك و ألحق بعضهم ببلاد الشرك بلاد الخلاف التى لا يتمكن فيها المؤمن من إقامه شعائر الإيمان مع الإمكان و لو تعذرت الهجره لمرض أو عدم نفقه أو غير ذلك فلا حرج لقوله تعالى إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُوراً(۱)

و الظاهر أن قوله عليه السلام ما كان لله فى أهل الأرض حاجه كنايه عن بقاء التكليف كما يدل عليه قول النبى صلى الله عليه و آله لا تنقطع الهجره حتى تنقطع التوبه و للتجوز مجال واسع و فى الصحيفه السجاديه و لا ترسلنى من يدك إرسال من لا خير فيه و لا حاجه بك إليك و قيل كلمه ما هاهنا نافيه و وجهوه بتوجيهات

ص: ۲۳۰

۱- ۱. النساء: ۹۷.

رکیکه و السر ما یکتم و استسر أی استتر و اختفی فالمختفی حینئذ کمن لا یختفی بل یعلن نفسه لأنه لا یخاف و لا یتقی لدینه أو غیره و قیل أی ممن أسر دینه أو أظهره و أعلنه و من لبیان الجنس و قیل زائده و لو حذفت لجر المستسر بدلا من أهل الأرض.

لا ـ تقع اسم الهجره إلخ أی یشترط فی صدق الهجره معرفه الإمام و الإقرار به و المراد بقوله فمن عرفها إلخ أنه مهاجر بشرط الخروج إلی الإمام و السفر إلیه أو المراد بالمعرفه المعرفه المستنده إلی المشاهده و العیان و یحتمل أن یکون المراد أن مجرد معرفه الإمام و الإقرار بوجوب اتباعه کاف فی إطلاق اسم الهجره کما هو ظاهر الجزء الأخیر من الکلام و یدل علیه بعض أخبارنا فمعرفه الإمام و الإقرار به فی زمانه قائم مقام الهجره المطلوبه فی زمان الرسول صلی الله علیه و آله.

و قال بعض الأصحاب الهجره فی زمان الغیبه سکنی الأمصار لأنها تقابل البادیه مسکن الأعراب و الأمصار أقرب إلی تحصیل الکمالات من القری و البوادی فإن الغالب علی أهلها الجفاء و الغلظه و البعد عن العلوم و الکمالات کما روی عن النبی صلی الله علیه و آله أن الجفاء و القسوه فی الفدادین (۱)

و قیل هی الخروج إلی طلب العلوم فیعم الخروج عن القری و البوادی و الخروج عن بلد لا یمکن فیه طلب العلم.

و لا یقع اسم الاستضعاف إلخ الاستضعاف عد الشی ء ضعیفا أو وجدانه ضعیفا و استضعفه أی طلب ضعفه و الحجه الدلیل و البرهان و یعبر به عن الإمام لأنه دلیل الحق و المراد به هنا إما دلیل الحق من أصول الدین أو الأعم أو الإمام بتقدیر مضاف أی حجه الحجه.

قال القطب الراوندی رحمه الله یمکن أن یشیر بهذا الکلام إلی إحدی آیتین إحداهما إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قالُوا

۱- ۱. الفدادون: الجمالون، و الرعیان، و البقارون، و الحمارون، و الفلاحون و أصحاب الوبر، و الذین تعلو اصواتهم فی حروثهم و مواشیهم، و المکثرون من الإبل.

كُنّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها فَأُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِيراً(۱) فيكون مراده عليه السلام على هذا أنه لا يصدق اسم الاستضعاف على من عرف الإمام و بلغته أحكامه و وعاها قلبه و إن بقى فى ولده و أهله لم يتجشم السفر إلى الإمام كما صدق على هؤلاء المذكورين فى الآيه و الثانيه قوله تعالى بعد ذلك إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ الآيه فيكون مراده على هذا أن من عرف الإمام و سمع مقالته و وعاها قلبه لا يصدق عليه اسم الاستضعاف كما صدق على هؤلاء إذ كان المفروض على الموجودين فى عصر الرسول المهاجره بالأبدان دون من بعدهم بل يقنع منهم بمعرفته و العمل بقوله بدون المهاجره إليه بالبدن.

و قال ابن ميثم رحمه الله بعد حكايه كلامه و أقول يحتمل أن يريد بقوله ذلك أنه لا عذر لمن بلغته دعوه الحجه فسمعتها أذنه فى تأخيره عن النهوض و المهاجره إليه مع قدرته على ذلك و لا يصدق عليه اسم الاستضعاف كما يصدق على المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان حتى يكون ذلك عذرا له بل يكون فى تأخره ملوما مستحقا للعقاب كالذين قالُوا كُنّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ و يكون مخصوصا بالقادرين على النهوض دون العاجزين فإن اسم الاستضعاف صادق عليهم انتهى (۲).

**[ترجمه]«العوارىّ» جمع «العاريّه» با تشدید در هر دو است، گویا از «عار» گرفته شده است، چرا که درخواست از آن ننگ و عیب است. ابن میثم رحمه الله گفته است: سخن امام علیه السلام: «فمن الإیمان» تا پایان آن، ایمان را بر دو نوع کرده است، یکی از آن دو ایمانی است که در قلب ها پایدار و استوار است که ملکه آن شده است. و دوم آنکه دستخوش دگرگونی و از بین رفتن باشد. و امام علیه السلام لفظ «عواری» را به کار برده است، زیرا در معرض بازگشت و رد شدن قرار دارد. و کنایه امام علیه السلام از بودن آن در میان سینه ها و قلب ها به معنای پایدار نبودن در قلب ها و جای نگرفتن در جوهر روح است. - . شرح نهج ابن میثم: ۴۴۱ -

و ابن ابی الحدید گفته است: منظور امام علیه السلام چیزی است که همراه با اخلاص و یا انفاق باشد. - . شرح نهج ابن أبی الحدید ۳ : ۲۱۵ -

و سخن امام علیه السلام: «إلی أجل معلوم» آماده سازی برای استعاره آوردن «العواری» است، و این تقسیم بندی بر دو بخش در نسخه رضی رضی الله عنه با خط او آمده است. و در بسیاری از نسخه های شارحان و نسخه های معتبر بسیاری، بر سه بخش آمده است. ایمانی که در قلب ها استوار و پابرجاست و ایمانی که در قلب ها ناپایدار است و ایمانی که میان سینه ها و قلب ها ناپایدار است، تا آنکه مدت زمان معینی فرارسد.

و ابن ابی الحدید در توضیح آن گفته است: ایمان یا به وسیله برهان استوار است، که همان ایمان راستین است. یا اینکه با برهان پایدار نیست، بلکه براساس دلیل جدلی بنا نهاده شده، مانند بسیاری از کسانی که علوم عقلی برایشان محقق نشده و این همان است که امام علیه السلام از آن تعبیر به «عواری فی القلوب» فرموده است. اگرچه در همان قلبی باشد که جایگاه ایمان راستین است. مگر اینکه حکم آن حکم چیز عاریه ای در خانه باشد. و یا اینکه بر اساس تقلید و خوش گمانی به پیشینیان باشد. و امام علیه السلام آن را میان دل ها و سینه ها در گردش می داند چرا که در مرتبه ای پایین تر از قبلی است. بنابراین آن را در قلب ندانسته است. و سخن امام علیه السلام «إلی أجل معلوم» پاسخی برای دو نوع اخیر است. چرا که کسی که به درجه برهان نرسیده باشد ممکن است تا مرتبه مقلد پایین کشیده شود. پس ایمان هریک از آن ها تا سرآمدی معین است، چرا که

در معرض نابودی قرار دارد.

«فإذا کانت لکم براءه» تا پایان کلام، گفته شده: یعنی اگر می خواهید از کسی بیزاری جویید، آن را تا زمان مرگش به تأخیر اندازید و در بیزاری جستن از او شتاب نکنید. چرا که ممکن است توبه کند و بازگردد. و اگر بدون توبه و بازگشت از دنیا رفت می توان از او بیزاری جست. چرا که پس از مرگ هیچ فرصتی در انتظار او نیست. و می توان این بیزاری را در معنای مطلق دانست، به دلیل جایز بودن بیزاری از فاسق و کافر در زمان زنده بودن آن ها، اما به شرط دارا بودن یکی از دو ویژگی گفته شده، بر خلاف آنچه پس از مرگ خواهد بود.

و گفته شده: یعنی منتظر مرگ او باشید، چرا که ممکن است او اعتقاد حق داشته و برای هدفی دنیایی آن را پنهان می کرده است. و گفته شده: اشاره ای است به آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز میت بر منافقان انجام می داده است. پس اگر چهار تکبیر می گفت مردم متوجه می شدند او از منافقان بوده و اگر پنج تکبیر می گفت می دانستد که او مؤمن بوده است. به این ترتیب امام اشاره به این دارند که هنگام مرگ بیزاری واقع می شود و با نشانه تکبیرها آشکار می گردد. و هر دو دلیل همان گونه اند که می بینی (و مبتلا به اشکال هستند).

و به نظر می رسد منظور از بیزاری، بریدن وابستگی های ایمانی است که با وجود آن ها طلب آمرزش جایز است، همان گونه که فرموده خداوند به آن اشاره دارد: {پیامبر و مؤمنان نباید برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند آن ها خویشاوندانشان باشند.} تا آن جا که می فرماید: {پس هنگامی که دانست او دشمن خداست از او دوری جست.} - . توبه / ۱۱۴ - و «الهجره قائمه» تا پایان، اصل هجرت که به آن دستور داده شده، بیرون رفتن از سرزمین کفر به سرزمین اسلامی است. و در نهایه در این باره آمده است: «پس از فتح مکه هجرتی وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن همچنان وجود دارد» و در حدیث دیگری آمده است: تا زمانی که توبه وجود دارد، هجرت از بین نمی رود. «الهجره» در اصل اسم از ریشه «الهجر» ضد وصل است، و «قد هجره هجرا و هجرانا» سپس به بیرون رفتن از سرزمینی به سرزمین دیگر گفته شد و اولی را به واسطه دومی ترک کردند. گفته می شود: «هاجر مهاجره».

و هجرت بر دو نوع است، یکی آنکه خداوند پاداش آن را بهشت قرار داده و فرموده است: {همانا خداوند جان و مال مؤمنان را در ازای بهشت از آن ها خریداری می کند.} - . توبه / ۱۱۱ -

پس مردی نزد پیامبر خدا آمد و خانواده و اموالش را به ایشان سپرد بدون اینکه به سوی آنان بازگردد، و به تنهایی برای هجرت آماده شد. و پیامبر صلی الله علیه و آله مرگ در سرزمینی که از آن هجرت کرده اند را ناپسند می دانستند. به همین دلیل فرمودند: اما بیچاره سعد بن خوله، و به خاطر مرگ در مکه برایش اندوهگین شدند. - . یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله از این که سعد بن خوله در مکه و در حجه الوداع از دنیا رفت، اندوهگین شدند و برایش دلسوزی کردند، و فرمودند: اما بیچاره سعد بن خوله که در زمینی از دنیا رفت که از آن هجرت کرده بود. رجوع شود به ترجمه آن در استیعاب، ذیل اصابه ۲ : ۴۱ - و هنگامی که به مکه رسیدند، گفتند: خداوندا مرگ ما را در آن قرار نده. پس هنگامی که مکه فتح شد مانند مدینه سرزمین اسلامی به شمار آمد و هجرت نیز از میان برداشته شد.

و هجرت دوم کسانی از اعراب هستند که هجرت نموده و همراه مسلمانان جنگیدند، و کار آن ها مانند کسانی که در هجرت اول بودند نیست، و آنان با کسانی که هجرت اول را انجام داده اند برابر نیستند. این همان منظور امام علیه السلام از پابرجا بودن هجرت تا زمانی که وجود توبه است، بنابراین وجه جمع میان دو حدیث همین است. و هنگامی که در حدیث نام دو هجرت برده شود، منظور فقط هجرت حبشه و هجرت مدینه می باشد. پایان.

و ابن أبی الحدید گفته است: این سخن از اسرار وصیت است که اختصاص به علی علیه السلام دارد، چرا که مردم نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس از فتح مکه هجرتی نخواهد بود، پس عمویشان عباس درباره نعیم بن مسعود اشجعی میانجی گری کرد تا او را استثنا نماید و پیامبر پذیرفتند. و این هجرتی که أمیرمؤمنان علیه السلام به آن اشاره دارند، آن نیست، بلکه هجرت به سوی امام است. و برخی از اصحاب گفته اند: هجرت از سرزمین شرک برای کسی که با وجود امکان، از آشکار کردن شعائر اسلامی ناتوان است واجب می باشد. اما برای کسی که بر آن توانایی دارد، به دلیل دوری از فراوانی مشرکان، مستحب است. و منظور از آن چیزهایی است که مخصوص اسلام است، مانند اذان و اقامه و روزه ماه رمضان و مانند آن. و برخی از آنان سرزمین هایی را که مؤمن با وجود امکان، توانایی برپاداشتن شعارهای ایمان را ندارد نیز به سرزمین های شرک افزوده اند. و اگر به دلیل بیماری یا تنگدستی و مانند آن از هجرت معذور باشد اشکالی ندارد، چرا که خداوند می فرماید: {مگر مردان و زنان و فرزندان ضعیف نگاه داشته ای که هیچ چاره و راهی ندارند، باشد که خداوند آنان را مورد آمرزش قرار دهد و خداوند همواره بخشنده و آمرزنده است.} - . نساء / ۹۷ - و به نظر می رسد این سخن امام که: خداوند نیازی به ایمان اهل زمین ندارد، کنایه از پابرجا بودن تکلیف دارد. همان گونه که فرموده پیامبر دلیل بر آن است که فرمود: تا زمانی که توبه پابرجاست هجرت نیز وجود دارد، و برای مجازگویی مجال وسیعی وجود دارد. و در صحیفه سجادیه آمده است: «و مرا مانند کسی که هیچ خیری در او نیست و هیچ نیازی از تو به سویت ندارد، از نزد خویش مران» و گفته شده: کلمه «ما» در اینجا برای نفی است، و آن را با دلایل بی ارزشی توجیه کرده اند. و «السر» چیزی است که پوشیده می شود. و «استسر» یعنی آن را پوشاند و مخفی کرد، پس در این هنگام کسی که پنهان کرده مانند آن کس است که آشکارا بیان نموده، چرا که برای دین خود یا غیر آن ترس و پروایی ندارد. و گفته شده یعنی از کسی که دین خود را پنهان داشته یا آن را آشکار کرده است. و «من» برای بیان جنس است، و گفته شده اضافی است که اگر حذف شود، «مستسر» به جای «أهل الأرض» مجرور می شود.

«لاـ تقع اسم الهجره» تا پایان، یعنی شرط معرفت امام و اقرار به آن برای صادق بودن هجرت لازم است. و منظور از این سخن که هر کس او را بشناسد، این است که فقط با شرط بیرون آمدن به سوی امام او مهاجر به شمار می رود. یا به این معنی که معرفت او برپایه مشاهده و عیان باشد، و ممکن است منظور این باشد که شناخت امام و اقرار به واجب بودن پیروی از او برای اطلاق نام هجرت کافی است، همان گونه که از ظاهر بخش اخیر سخن چنین برمی آید، و برخی از احادیث ما نیز بر آن دلالت دارند. بنابراین معرفت امام و اقرار به او در زمانش، جایگزین هجرت مورد پسند در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

و بعضی از اصحاب گفته اند: هجرت در زمان غیبت به معنای سکونت در شهرهاست، چرا که در مقابل بادیه که محل زندگی اعراب بوده قرار دارد. و شهرها برای به دست آوردن کمالات، از روستاها نزدیک تر هستند و در میان مردمان روستاها و بیابان

ها درشتی و ستمگری و دوری از دانش و کمالات رایج است. همان گونه که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که ستمگری و درشتی در میان فدادون است. - . فدادون: شترداران، و چوپانان، و صاحبان چارپایان و خرهای بارکش، و کشاورزان، و خرگوش داران، و کسانی که در میان زمین ها و چارپایانشان صدای خود را بلند می کنند، و کسانی که شترهای فراوان دارند. - و گفته شده: یعنی بیرون رفتن برای کسب دانش. که شامل بیرون رفتن از روستاها و بادیه هاست. و بیرون رفتن از شهر نمی تواند برای کسب دانش باشد.

و «لا یقع اسم الاستضعاف» تا پایان، استضعاف یعنی ضعیف شمردن چیزی یا ضعیف یافتن آن، و «استضعفه» یعنی درخواست ناتوانی او را نمود. و «الحجه» یعنی دلیل و برهان، و امام از آن تعبیر فرموده چرا که دلیل حق است. و منظور از آن در اینجا یا دلیل الحق از اصول دین و یا أعم از آن است، و یا براساس مضاف، به معنای امام باشد، یعنی حجتی برای حجت ها..

قطب راوندی رحمه الله گفته است: ممکن است این سخن اشاره به یکی از این دو آیه داشته باشد: اول اینکه {همانا کسانی که فرشتگان روحشان را درحال که به خود ظلم کرده بودند، گرفتند. پرسیدند: در چه حال بودید؟ گفتند: ما در زمین ضعیف نگاه داشته بودیم. گویند: آیا زمین خداوند گسترده نبود تا در آن هجرت کنید؟ پس جایگاه آنان جهنم است که بد جایگاهی است.} - . نساء / ۹۷ و آنچه پس از آن آمده است، نساء / ۹۸ - پس بر این اساس منظور امام این است که استضعاف برای کسی که امام را شناخته و دستوراتش را دریافت کرده و قلبش آن ها را فراگرفته، صدق نمی کند. هرچند رنج سفر به سوی امام را تحمل نکرده و در میان خانواده و فرزندان خود بماند. همان گونه که برای این گروه نام برده در آیه صدق کرده است. و دوم، سخن خداوند متعال پس از آن است که فرمود: {به جز مردان و زنانی که ضعیف نگاه داشته شدند.} تا پایان آیه، بنابراین منظور این است که هرکس امام را شناخت و سخن او را شنید و قلبش آن را در میان گرفت، نام مستضعف آن گونه که برای این گروه صادق است برای او صدق نمی کند. چرا که فرض بر مهاجرت جسمی برای افراد در زمان پیامبر بوده است و نه برای کسانی که پس از آن ها هستند، بلکه شناخت ایشان و عمل به گفته های ایشان از آن ها پذیرفته شده و نیازی به هجرت جسمانی نیست.

و ابن میثم رحمه الله پس از بیان این سخن گفته است: می گویم: ممکن است منظور از این سخن این باشد که برای کسی که دعوت حجت به او رسید و گوشش آن را شنید، با وجود توانایی در هجرت هیچ بهانه ای برای تأخیر در برخاستن و رفتن به سوی امام پذیرفته نیست. و نام مستضعف آن گونه که برای مردان و زنان و فرزندان مستضعف صادق است، برای او صدق نمی کند، تا بهانه ای برای او به شمار آید. بلکه به دلیل این تأخیر مورد سرزنش و سزاوار مجازات خواهد بود. مانند کسانی که گفتند: ما در زمین ناتوان نگاه داشته شدیم، و این مخصوص کسانی است که توانایی برخاستن دارند، نه برای ناتوانان. چرا که استضعاف برای آن ها صادق است، پایان. - . شرح نهج ابن میثم: ۴۴۱ -

**[ترجمه]

و أقول

سیأتی شرح هذا الکلام فی أخبار کثیره و أن المراد به أن المستضعف المعذور فی معرفه الإمام فی زمان الهدنه فی الجمله إنما

هو إذا لم تبلغه الحجه و اختلاف الناس فيه أو بلغه و لم يكن له عقل يتميز به بين الحق و الباطل كما سنذكر تفصيله إن شاء الله تعالى.

إن أمرنا صعب مستصعب الصعب العسر و الأبى الذى لا ينقاد بسهوله ضد الذلول و استصعب الأمر أى صار صعبا و استصعبت الأمر أى وجدته صعبا

ص: ۲۳۲

۱- ۱. النساء: ۹۷ و ما بعدها ذيلها: ۹۸.

۲- ۲. شرح النهج لابن ميثم: ۴۴۱.

و حملته و احتملته بمعنى و حملته بالتشديد فاحتمله و الامتحان الاختبار و امتحن الله قلبه أى شرحه و وسعه.

قال ابن أبى الحديـد قال الله تعالى أُولئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى (۱) يقال امتحن فلان لأمر كذا أى جرب للنهوض به فهو قوى على احتمـال مشـاقه و يجوز أن يكون بمعنى المعرفه لأـن تحقيقك الشـى ء إنما يكون باختباره فوضع موضـعها فيتعلق اللام بمحـذوف أى كائنه له و هى اللام التى فى قولك أنت لهـذا الأمر أى مختص به و يكون مع معمولها منصوبه على الحال و يجوز أن يكون المعنى ضـرب الله قلوبهم بـأنواع المحن لأجـل التقوى أى ليثبت و يظهر تقواها و يعلم أنهـم متقون لأن التقوى لا يعلم إلاـ عنـد الصبر على المحن و الشدائـد أو أخلص قلـوبهم للتقوى أى أذابه و صـفاه و وعيت الحـديث أى حفظته و فهمته و الغرض حفظ الحديث عن الإذاعه و ضـبط الأسرار عن إفضائها إلى غير أهلها أو الإذعان الكامل به و عدم التزلزل عند العجز عن المعرفه التفصيليه به فيكون كالتفسير لما قبله و الحلم بالكسر الأناه و العقل و الرزانه الوقار.

و حاصل الكلام أن شأنهم و ما هم عليه من الكمال و القدره على خوارق العادات صعب لا يحصل لغيرهم مستصعب الفهم على الخلق أو فهم علومهم و إدراك أسـرارهم مشـكل يستصـعبه أكثر الخلق فلاـ يقبله حق القبول بحيث لا يخرج إلى طرف الإفراط بالغلو أو التفريط بعـدم التصـديق أو القول بعـدم الحق لسوء الفهم إلا قلب عبد شـرحه الله و صـفاه للإيمان فيحمل كلما يأتون به على وجهه إذا وجد له محملا و يصدق إجمالا بكل ما عجز عن معرفته تفصيلا و يرد علمه إليهم عليهم السلام.

و المراد بطرق السـماء الطرق التى يصـعد منها الملائكه و يرفع فيها أعمال العباد أو منازل سـكان السـماوات و مراتبهم أو الأمور المستقبله و ما خفى على الناس مما لا يعلم إلا بتعليم ربانى فإن مجارى نزولها فى السماء أو أحكام الدين و قواعد الشريعه

۱- ۱. الحجرات: ۳.

و على ما يقابل كل واحد منها يحمل طرق الأرض.

و شـغر البلـد كمنع إذا خلا من حافظ يمنعه و بلـده شاغره برجلها لم تمنع عن غاره أحـد و شـغرت المرأه رفعت رجلها للنكاح و شغرتها فعلت بها ذلك يتعدى و لا يتعدى و شـغر الكلب إذا رفع أحد رجليه ليبول و قيل الشـغر البعد و الاتساع و قيل كنى بشغر رجلها عن خلو تلك الفتنه عن مدبر يردها و يحفظ الأمور و ينظم الدين و يحتمل أن يكون كنايه عن شـمولها للبلاد و العباد من الشـغر بمعنى الاتسـاع أو من شـغر الكلب أو من شـغره المرأه كنايه عن تكشـفها و عـدم مبالاتها بظهور عيوبها و إبـداء سوأتها و الوطء الـدوس بالرجـل و الخطم بالفتـح من الـدابه مقـدم أنفهـا و ككتـاب ما يوضع فى أنف البعير ليقتاد به و الوطء فى الخطام كنايه عن فقد القائد و إذا خلت الناقه من القائد تعثر و تخبط و تفسد ما تمر عليه بقوائمها.

و تذهب بأحلام قومها أى تفسد عقول أهلها فكانت أفعالهم على خلاف ما يقتضيه العقل فالمراد بأهلها المفسدون أو يتحير أهل زمانهـا فلاـ يهتـدون إلى طريق التخلص عنهـا فأهلها من أصابته البليه أو يأتى أهل ذلك الزمان إليها رغبه و رهبه و لا يتفحصون عن كونها فتنه لغفلتهم عن وجه الحق فيها.

ص: ٢٣٤

**[ترجمه]شـرح این کلام در احادیث بسـیاری خواهد آمد، و اینکه منظور این است که کسی که در زمان آرامش مستضعف به شـمار آمده و از شناخت امام معذور است، فقط کسی است که حجت و دلیل و اختلاف مردم درباره آن به او نرسیده باشد. یا اینکه رسیده ولی عقلی ندارد که با آن بتواند حق و باطل را از هم تشخیص دهد. چنان که اگر خداوند بخواهد جزئیات آن را خواهیم آورد.

«إن أمرنـا صـعب مستصـعب» صعب یعنی دشـوار، و «الأـبیّ» چیزی است که به آسـانی رام نشـود، مخـالف ذلـول می باشـد. و «استصـعب الأمر» یعنی دشوار شد. و «استصعبت الأمر» یعنی آن را دشوار یافتم. و«حملته» و «احتملته» هر دو یک معنی دارند. و «حمّلته» با تشدید است، پس آن را بلند کرد. و «الامتحان» یعنی آزمون، و «امتحن الله قلبه» یعنی آن را گستراند و وسیع نمود.

ابن ابی الحدید گفته است: خداوند متعال فرمود: {آن ها کسانی هستند که خداوند قلبشان را برای تقوا آزمود.} - . حجرات / ۳ - گفته می شود: فلانـی را برای فلاـن کـار آزمودم، یعنی توانایی اش را برای انجام کار آزمودم. پس او برای تحمل سـختی های آن تواناست. و می تواند به معنای معرفت باشد. چرا که بررسـی درستی هر چیز یا به وسـیله آزمودن آن است، پس آن را در جایگـاه آن قرار داده، و لاـم متعلق به محـذوف خواهـد بود، یعنی به وجود آورنـده آن، و این همـان لامی است که در این سخن به کـار می رود: «أنت لهـذا الأـمر» یعنی مخصوص آن هستی، و بـا وجود اینکه معمولاـ منصوب در حال آورده می شود آمـده است. و می توانـد به این معنـا باشـد که خداونـد دل هایشـان را با انـدوه های گوناگون برای تقوا آزموده است، یعنی تا تقوای آن ثابت و آشکار گردد و پرهیزکاری آنان دانسته شود. چرا که تنها با شـکیبایی در سـختی ها و انـدوه ها می توان به وجود تقوا پی برد. یـا اینکه دل هایشـان را برای تقوا خالص گردانـد، یعنی آن را ذوب کرده و جلا دهـد. و «وعیت الحـدیث» یعنی آن را فرا گرفتم و درک کردم، و منظور نگهداری حدیث از منتشـر شدن و نگهداشـتن رازها از رسیدن به گوش نااهلان است. یا اعتراف کامل به آن ها و مردد نشـدن به هنگام ناتوانی از درک معرفت تفصـیلی از آن ها، بنابراین ماننـد تفسیر آنچه پیشتر آمده بود می باشد. و «الحلم» با کسره یعنی آرامش و عقل، و «رزانه» یعنی وقار.

و نتیجه سـخن این است که جایگـاه آنـان و کمالاـت و قـدرتی که در کارهـای غیرمعمول دارنـد، دشوار است و برای دیگران ممکن نیست، درک آن برای مردم عـادی دشوار است و یـا درک علوم و اسـرار آن ها از توانایی بیشتر مردم بیرون است، پس آن را چنان که شایسـته است نمی پذیرنـد تا به گونه ای باشـند که با غلو دچار افراط نشـده و با تصدیق نکردن مبتلا به تفریط نشوند. و یا با گفتار ناصحیحی که به دلیل بد فهمی پیش آمده است. مگر بنده ای که خداوند قلبش را برای ایمان گسترانده و خالص کرده است. پس او هر دسـتوری را که به او می رسد اگر دلیل آن را بداند برهمان اساس اطاعت نموده، و هرآن چه را از درک آن ناتوان است به شکل اجمالی تصدیق می کند و علم آن را به امامان علیهم السلام واگذار می کند.

و منظور از راه های آسـمان، راه هایی است که فرشـتگان از آن بالا می روند و اعمال بندگان را از آن بالا می برند. یا جایگاه های ساکنان آسـمان ها و مراتب آ ن هاست. و یا چیزهایی را که در آینـده پیش خواهـد آمد، و چیزهایی که از مردم پوشـیده است، چیزهایی که تنها با آموزشـی الهی درک می شوند. چرا که مکان فرود آمدن آن ها از آسـمان است. یا به معنای احکام دین و قواعد شریعت است، چرا که برای هرچیزی که مقابل آن ها قرار دارد می تواند راه های زمین را به کار برد.

و «شـغر البلد» مانند «منع» به معنای خالی شدن از نگهبان است، و «بلده شاغره برجلها» شهری است که هیچ چیز آن را از غارت

و چپاول نگاه نمی دارد. و «شغرت المرأه» یعنی برای آمیزش پایش را بلند کرد، و «شغرتها» یعنی این کار را با او انجام دادم. هم متعدی و هم غیر متعدی می آید، و «شغر الکلب» هنگامی گفته می شود که یکی از پاهای خود را برای بول بلند کند. و گفته شده: «الشغر» یعنی دوری و گستردگی، و گفته شده: این کنایه به کار برده است تا بیان کند هیچ اندیشمندی برای برطرف کردن این فتنه و سامان دادن به کارهای دین وجود ندارد. و ممکن است کنایه از فراگیر بودن آن در شهرها و میان بندگان باشد. از ریشه الشغر به معنی گستردگی، یا «شغر الکلب» و یا از «شغره المرأه» باشد که به معنای پرده افکندن و بی پروایی در آشکار شدن عیب ها و زشتی ها است. و «الوطء» یعنی گام برداشتن، و «الخطم» با فتحه برای چارپا، پیشاپیش بینی اوست، و بر وزن کتاب یعنی چیزی که در بینی شتر نهاده می شود تا رام گردد. و «الوطء فی الخطام» کنایه از نبود فرمانده است. چرا که شتر وقتی بی ساربان شود به بیراهه رفته و جست و خیز می کند و هرچه زیر پای اوست لگدمال و نابود می سازد.

و «تذهب بأحلام قومها» یعنی عقل های اهالی آن را تباه می سازد. پس اعمالشان بر خلاف آنچه عقل بدان دستور داده می باشد. پس منظور از اهل آن، تبهکاران است. یا به این معنی که اهل زمانه خود را سرگردان می سازد، بنابراین دیگر چاره ای برای رهایی از آن نمی یابند. پس اهل آن کسانی هستند که بلایی به آن ها رسیده است. یا به این معنی که اهل این زمان با ترس و امید به سوی آن می آیند و به دلیل غفلت از وجه حق در آن، متوجه فتنه بودن آن نمی شوند .

**[ترجمه]

باب ۳۵ العله التی من أجلها لا یکف الله المؤمنین عن الذنب

روایات

«۱»

جا، [المجالس للمفید] عَنِ ابْنِ قُولَوَیْهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ سَعْدٍ عَنِ الْأَهْوَازِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَیْرٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ بَهْرَامَ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَیْعٍ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَنْ جَاءَنَا یَلْتَمِسُ الْفِقْهَ وَ الْقُرْآنَ وَ التَّفْسِیرَ فَدَعُوهُ وَ مَنْ جَاءَنَا یُبْدِی عَوْرَهً قَدْ سَتَرَهَا اللَّهُ فَنَحُّوهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَذْکُرُ حَالِی لَکَ قَالَ إِنْ شِئْتَ قَالَ وَ اللَّهِ إِنِّی لَمُقِیمٌ عَلَی ذَنْبٍ مُنْذُ دَهْرٍ أُرِیدُ أَنْ أَتَحَوَّلَ مِنْهُ إِلَی غَیْرِهِ فَمَا أَقْدِرُ عَلَیْهِ قَالَ لَهُ إِنْ تَکُنْ صَادِقاً فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّکَ وَ مَا یَمْنَعُکَ مِنَ الِانْتِقَالِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَخَافَهُ (۱).

**[ترجمه]مجالس مفید: عمرو بن جمیع می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: هر کس برای پرسش از فقه و قرآن و تفسیر نزد ما آمد به او اجازه دهید، و هرکس برای آشکار ساختن عیبی که خداوند آن را پوشانده آمد او را دور سازید. پس مردی از آن میان گفت: فدایتان شوم، حال خود را برایتان بازگو کنم؟ فرمود: اگر چنین می خواهی. گفت: به خدا سوگند من مدتی است گرفتار گناهی هستم و با اینکه می خواهم آن را دگرگون سازم نمی توانم. امام فرمود: و اسباب بازگشت از گناه را برایت فراهم نمی کند که پیوسته این خوف در دلت باشد و از وی در بیم و هراس باشی. - . أمالی مفید: ۱۴ -

**[ترجمه]

«۲»

کا، [الکافی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ مِنْ وُلْدِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ یَسَارٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَیْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ (۲)

وَ لَوْ لَا ذَلِکَ مَا ابْتُلِیَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَداً(۳).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند دانست که گناه برای مؤمن از خودبینی بهتر است و اگر چنین نبود خداوند هرگز مؤمن را مبتلا به گناه نمی کرد. -. الکافی ۲ : ۱۳۳ -

**[ترجمه]

أقول

سیأتی شرحه و مثله فی باب العجب إن شاء الله.

ص: ۲۳۵

۱- ۱. أمالی المفید ص ۱۴.

۲- ۲. العجب أن یستعظم الرجل نفسه بما یکون منه من الخیرات و العبادات، فیعد نفسه صالحه مطیعه حقّ الإطاعه فیبتهج بأعماله و یدلّ بها کانه یمن علی اللّه باطاعته. و هذا مفسد للعمل.

۳- ۳. الکافی ج ۲: ۱۳۳.

**[ترجمه]إن شاء الله شرح و اخبار مانند آن در باب عجب خواهد آمد .

**[ترجمه]

باب ۳۶ الحب فی الله و البغض فی الله

روایات

«۱»

م، [تفسیر الإمام علیه السلام ع]، [علل الشرائع] ن (۱)،

[عیون أخبار الرضا علیه السلام] لی، [الأمالی للصدوق] الْمُفَسِّرُ بِإِسْنَادِهِ إِلَی أَبِی مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِیِّ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ ذَاتَ یَوْمٍ یَا عَبْدَ اللَّهِ أَحْبِبْ فِی اللَّهِ وَ أَبْغِضْ فِی اللَّهِ وَ وَالِ فِی اللَّهِ وَ عَادِ فِی اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا تَنَالُ وَلَایَةَ اللَّهِ إِلَّا بِذَلِكَ وَ لَا یَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الْإِیمَانِ وَ إِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَ صِیَامُهُ حَتَّی یَكُونَ كَذَلِكَ وَ قَدْ صَارَتْ مُوَاخَاةُ النَّاسِ یَوْمَكُمْ هَذَا أَكْثَرَهَا فِی الدُّنْیَا عَلَیْهَا یَتَوَادُّونَ وَ عَلَیْهَا یَتَبَاغَضُونَ وَ ذَلِكَ لَا یُغْنِی عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً فَقَالَ لَهُ وَ كَیْفَ لِی أَنْ أَعْلَمَ أَنِّی قَدْ وَالَیْتُ وَ عَادَیْتُ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ وَلِیُّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّی أُوَالِیَهُ وَ مَنْ عَدُوُّهُ حَتَّی أُعَادِیَهُ فَأَشَارَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ أَ تَرَی هَذَا فَقَالَ بَلَی قَالَ وَلِیُّ هَذَا وَلِیُّ اللَّهِ فَوَالِهِ وَ عَدُوُّ هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ فَعَادِهِ وَالِ وَلِیَّ هَذَا وَ لَوْ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِیكَ وَ وَلَدِكَ وَ عَادِ عَدُوَّ هَذَا وَ لَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ وَ وَلَدُكَ (۲).

**[ترجمه]تفسیر امام علیه السلام، علل الشرائع، عیون اخبار الرضا، امالی شیخ صدوق: امام عسکری از پدران خود علیهم السلام نقل فرمود که فرمودند: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یکی از یاران خود فرمود: ای عبد الله، به خاطر خدا دوست بدار و به خاطر او کینه به دل بگیر، در راه خدا دوست بدار و در راه او دشمنی کن، که ولایت و محبت خداوند تنها از این طریق به تو می‌رسد. و هیچ‌کس حتی با داشتن نماز و روزه بسیار، طعم ایمان را نمی‌چشد مگر اینکه اینچنین باشد. و دوستی و برادری با مردم در این روزگار، در اغلب موارد به خاطر دنیاست. به خاطر دنیا دوستی می‌کنند و به خاطر آن دشمنی می‌کنند. اما این آن ها را از خدا بی‌نیاز نمی‌سازد. به او گفت: من چگونه بدانم که دوستی و دشمنی‌ام در راه خداست؟ و چگونه بدانم چه کسی دوست خداست تا او را دوست داشته باشم؟ و چه کسی دشمن اوست تا او را دشمن بدارم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: آیا این را می‌بینی؟ گفت: بله. فرمود: دوست این شخص دوست خداست، پس او را دوست بدار و دشمن او دشمن خداست، پس با او دشمنی کن. با دوست او دوستی کن، حتی اگر قاتل پدر و فرزندت باشد و با دشمن او دشمنی کن حتی اگر پدر یا فرزند تو باشد. -.[۱] علل الشرایع ۱ : ۱۳۴، عیون اخبار الرضا ۱ : ۲۹۱، امالی صدوق : ۸ -

**[ترجمه]

أقول

قد مر كثير من أخبار الباب فی باب صفات المؤمن و باب صفات خيار العباد و باب جوامع المكارم و فی أبواب كتاب الحجه.

**[ترجمه]بسیاری از اخبار این باب در باب صفات مومن و باب صفات برترین بندگان و باب جوامع المکارم و در ابواب کتاب حجت آمده است .

**[ترجمه]

«۲»

ثو(۳)،

[ثواب الأعمال] لی، [الأمالی للصدوق] عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّهَ عَنْ سَعِيدٍ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِی اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِی اللَّهِ وَ تُعْطِیَ فِی اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ (۴).

ص: ۲۳۶

۱- ۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۳۴، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۱ ص ۲۹۱.

۲- ۲. أمالی الصدوق: ص ۸.

۳- ۳. ثواب الأعمال ص ۱۵۲ و الافعال بصيغه الغائب.

۴- ۴. أمالی الصدوق: ص ۳۴۵، و اللفظ له.

سن، [المحاسن] عن ابن محبوب: مثله (۱)

جا، [المجالس للمفيد] عن أحمد بن الوليد عن أبيه عن الصفار عن ابن عيسى: مثله (۲).

**[ترجمه]ثواب الاعمال، امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از محکم‌ترین دستاویزهای ایمان، این است که دوستی و دشمنی تو در راه خدا باشد و بخشندگی و محروم کردن تو نیز در راه او و برای خدای عز و جل باشد. - . ثواب الاعمال : ۱۵۲ -

المحاسن: از ابن محبوب مانند این روایت ذکر شده است. - . المحاسن: ۲۶۳ -

مجالس مفید از ابن عیسی مانند این روایت ذکر شده است. - . مجالس مفید: ۹۷ -

**[ترجمه]

«۳»

لی، [الأمالی للصدوق] عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ جَعْفَرٍ الْفَزَارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ أَحَبَّ كَافِراً فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَ كَافِراً فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ ثُمَّ قَالَ علیه السلام صَدِيقُ عَدُوِّ اللَّهِ عَدُوُّ اللَّهِ (۳).

**[ترجمه]امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس کافری را دوست بدارد نسبت به خدا دشمنی ورزیده است و هر کس با کافری دشمن باشد دوستدار خداست. سپس فرمود: دوست دشمن خدا، دشمن خداست. - . امالی صدوق: ۳۶۰ -

**[ترجمه]

«۴»

فس، [تفسير القمی]: الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۴) يَعْنِي الْأَصْدِقَاءَ يُعَادِي بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام أَلَا كُلُّ خُلَّةٍ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا فِي غَيْرِ اللَّهِ فَإِنَّهَا تَصِيرُ عَدَاوَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص وَ لِلظَّالِمِ غَداً بِكَفِّهِ عَضَّةٌ وَ الرَّحِيلُ وَشِيكٌ وَ لِلْأَخِلَّاءِ نَدَامَةٌ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۵).

**[ترجمه]تفسیر قمی: {در آن روز دوستان همه با هم دشمند به جز متقیان،} - . زخرف / ۶۷ - یعنی دوستان با یکدیگر دشمنی می کنند و امام صادق علیه السلام فرمود: هر دوستی که در دنیا برای غیر خدا باشد، در روز قیامت به دشمنی بدل می‌شود.

امیر مومنان علیه السلام فرمود: و ظالم، فردای قیامت، دست خود را گاز می‌گیرد و هنگامه کوچ نزدیک است و همه دوستان

به جز پارسایان دچار پشیمانی می گردند.

**[ترجمه]

«۵»

ل، [الخصال] عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ سَعِیدِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: هَلِ الدِّینُ إِلَّا الْحُبُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ (۶).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: آیا دین چیزی به جز دوستی است؟ خداوند عز و جل می‌فرماید: {بگو ای پیغمبر اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید که خدا شما دوست بدارد.} - . الخصال: ۵، آل عمران / ۳۱ -

**[ترجمه]

«۶»

ل، [الخصال] عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ رِبْعِیٍّ عَنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مِنْ حُبِّ الرَّجُلِ دِینَهُ حُبُّهُ إِخْوَانَهُ (۷).

۱- ۱. المحاسن: ص ۲۶۳.

۲- ۲. مجالس المفید: ۹۷.

۳- ۳. أمالی الصدوق: ص ۳۶۰ أواخر المجلس ۸۸.

۴- ۴. الزخرف: ۶۷.

۵- ۵. تفسیر القمّیّ.

۶- ۶. الخصال ص ۵، الرقم ۶۹ و الآیه فی آل عمران: ۳۱.

۷- ۷. الخصال ص ۱۳ تحت الرقم ۴.

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: از نشانه‌های محبت انسان به دینش، محبت او نسبت به برادرانش است. - . الخصال: ۱۳ -

**[ترجمه]

«۷»

ف، [تحف العقول] عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی قَالَ: أَوْحَی اللَّهُ إِلَی بَعْضِ الْأَنْبِیَاءِ أَمَّا زُهْدُکَ فِی الدُّنْیَا فَتَعَجُّلُکَ الرَّاحَهَ وَ أَمَّا انْقِطَاعُکَ إِلَیَّ فَتَعَزُّزُکَ بِی وَ لَکِنْ هَلْ عَادَیْتَ لِی عَدُوّاً أَوْ وَالَیْتَ لِی وَلِیّاً(۱).

**[ترجمه]تحف العقول: امام جواد علیه السلام فرمود: خداوند به یکی از پیامبران خود وحی کرد: زهد تو در دنیا سبب آسایش توست و بریدن از همه و آمدنت به سوی من، موجب عزت توست. اما آیا هیچ‌گاه به خاطر من با دشمنی، دشمنی یا با دوستی، دوستی کرده‌ای؟ - . تحف العقول: ۴۷۹ -

**[ترجمه]

«۸»

ف، [تحف العقول] عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْعَسْکَرِیِّ قَالَ: حُبُّ الْأَبْرَارِ لِلْأَبْرَارِ ثَوَابٌ لِلْأَبْرَارِ وَ حُبُّ الْفُجَّارِ لِلْأَبْرَارِ فَضِیلَهٌ لِلْأَبْرَارِ وَ بُغْضُ الْفُجَّارِ لِلْأَبْرَارِ زَیْنٌ لِلْأَبْرَارِ وَ بُغْضُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ خِزْیٌ عَلَی الْفُجَّارِ(۲).

سن، [المحاسن] عن علی بن محمد القاسانی عمن ذکره عن عبد الله بن القاسم الجعفری عن أبی عبد الله علیه السلام: مثله (۳)

مع تحریف و سقط.

**[ترجمه]تحف العقول: امام عسکری علیه السلام فرمود: دوست داشتن خوبان خوبان باعث ثواب است و دوست داشتن بدان خوبان را باعث فضیلت است و کراهت داشتن بدان از خوبان مایه زینت است و کراهت داشتن خوبان از بدان خواری برای بدان است. - . تحف العقول: ۵۱۷ -

المحاسن: از امام صادق علیه السلام مانند این روایت ذکر شده است، - . المحاسن: ۲۶۶ - با تغییر و افتادگی از متن.

**[ترجمه]

«۹»

سن، [المحاسن] عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی حَدِیثٍ لَهُ قَالَ: یَا زِیَادُ وَیْحَکَ وَ هَلِ الدِّینُ إِلَّا الْحُبُّ أَ لَا تَرَی إِلَی قَوْلِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ (۴) أَ وَ لَا

تَرَی قَوْلَ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ قَالَ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ (۵).

**[ترجمه]المحاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: ای زیاد، وای بر تو، آیا دین چیزی به جز عشق است؟ آیا ندیدی که خداوند فرمود: {بگو ای پیغمبر اگر خدا را دوست می‌دارید، مرا پیروی کنید که خدا شما دوست بدارد و گناه شما را ببخشد.} - . آل عمران / ۳۱، و آیات بعدی به ترتیب: حجرات / ۷، حشر / ۹ - و آیا ندیدی که خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: {خدا مقام ایمان را محبوب شما گردانید و و در دل‌هایتان نیکو بیاراست} و فرمود: {و مهاجرین را که به سوی آنان آمدند، دوست می‌دارند.} پس فرمود: که دین همان محبت و محبت همان دین است. - . المحاسن: ۲۶۳ -

**[ترجمه]

«۱۰»

سن، [المحاسن] عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ وَ مَنَعَ لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ (۶).

**[ترجمه]المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر او دشمنی کند، و به خاطر او ببخشد و به خاطر او محروم کند، از جمله کسانی است که ایمانشان به کمال رسیده است. - . المحاسن: ۲۶۳ -

**[ترجمه]

«۱۱»

سن، [المحاسن] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ أَبْغَضَ عَدُوَّهُ لَمْ يُبْغِضْهُ

۱- ۱. تحف العقول ص ۴۷۹.

۲- ۲. تحف العقول ص ۵۱۷.

۳- ۳. المحاسن: ص ۲۶۶.

۴- ۴. آل عمران: ۳۱، و ما بعدها فی الحجرات ۷، الحشر: ۹، علی الترتیب.

۵- ۵. و المحاسن: ۲۶۳.

۶- ۶. و المحاسن: ۲۶۳.

لِوِتْرٍ وَتَرَهُ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ بِمِثْلِ زَبَدِ الْبَحْرِ ذُنُوباً كَفَّرَهَا اللَّهُ لَهُ (۱).

**[ترجمه]المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس خدا را دوست بدارد و با دشمن او دشمنی کند و دلیل دشمنی اش با او جنایتی که در دنیا مرتکب شده نباشد، سپس در روز قیامت گناهانی بیاورد همچون کف دریا، خداوند آن را برای او می بخشد.

**[ترجمه]

بیان

یقال وترته نقصته و الوتر بالکسر الجنایه التی یجنیها الرجل علی غیره من قتل أو نهب أو سبی.

**[ترجمه]«وترته» یعنی از آن کاسته شد و «وتر» به کسر، یعنی جنایتی که انسان نسبت به دیگری انجام می‌دهد؛ مثل قتل، غارت یا به اسیری بردن.

**[ترجمه]

«۱۲»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ ابْنِ عِیسَی وَ الْبَرْقِیِّ وَ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ وَ سَهْلٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ أَحَبَّ فِی اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِی اللَّهِ وَ أَعْطَی فِی اللَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ کَمَلَ إِیمَانُهُ (۲).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر او دشمنی کند و به خاطر او ببخشد، از جمله کسانی است که ایمانشان به کمال رسیده است. - . الکافی ۲ : ۱۲۴ -

**[ترجمه]

بیان

من أحب لله أی أحب من أحب لأن الله یحبه و أمر بحبه من الأنبیاء و الأوصیاء علیهم السلام و الصلحاء من المؤمنین لا للأغراض الدنیویه و الأطماع الدنیه و أبغض لله أی أبغض من أبغض لأن الله یبغضه و أمر ببغضه من أئمه الضلاله و الکفار و المشرکین و المخالفین و الظلمه و الفجار لمخالفتهم لله تعالی و أعطی لله أی أعطی من أمر الله بإعطائه من أئمه الدین و فقراء المؤمنین و صلحائهم خالصا لله من غیر رئاء و لا سمعه و فی بعض النسخ فی الله فی المواضع فهو أیضا بمعنی لله و فی لتعلیل أو المعنی الحب فی سبیل طاعته فیرجع إلیه أیضا فهو ممن کمل إیمانه لأن ولایه أولیاء الله و معاداه أعدائه و إخلاص العمل له عمده الإیمان و أعظم أرکانه.

**[ترجمه]«من أحبّ لله»، یعنی هر کس را که دوست می دارد از این جهت باشد که محبوب خداست، و خداوند دیگران را به دوست داشتن آنان دستور داده؛ یعنی کسانی مثل پیامبران، جانشینان آن ها و انسان‌های صالح و مومن را نه برای اهداف دنیوی و طمع‌های ناچیز و پست دوست بدارد. «و أبغض لله»، یعنی دشمنی کسی را که دشمن می دارد به این خاطر دارد که خداوند او را دشمن داشته و امر به دشمنی با او فرموده؛ مثل پیشوایان به سوی گمراهی، کفار، مشرکان، مخالفان با خدا و ظالمان و ستمکاران، به دلیل مخالفت آن ها با خداوند تعالی دشمنی کند، «و أعطی لله» یعنی به هر کس که خدا دستور داده به او بخشش کند، بخشش کند؛ به افرادی مثل امامان دین و فقرای مومن و صالح، خالصانه و نه برای ریا و پیچیدن آوازه‌اش. در بعضی نسخه‌ها به جای «لله»، «فی الله» آمده است که به همان معناست. «فی» برای تعلیل آمده و یا برای رساندن این معنا که محبت باید در راه اطاعت خداوند باشد.«». زیرا دوست داشتن دوستان خدا و دشمنی با دشمنانش و عمل خالصانه برای او ستون ایمان و مهم‌ترین رکن آن است .

**[ترجمه]

«۱۳»

کا، [الکافی] بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّهَ عَنْ سَعِيدٍ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مِنْ أَوْثَقِ عُرَی الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِی اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِی اللَّهِ وَ تُعْطِیَ فِی اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِی اللَّهِ (۳).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از محکم‌ترین دستاویزهای ایمان، این است که دوستی و دشمنی تو در راه خدا باشد و بخشندگی و محروم کردن تو نیز در راه او و برای او باشد. -. الکافی ۲ : ۱۲۵ -

**[ترجمه]

إیضاح

العروه ما یکون فی الحبل یتمسک به من أراد الصعود و عروه الکوز و نحوه و الأول هنا أنسب کأنه علیه السلام شبه الإیمان بحبل یرتقی به إلی الجنه

ص: ۲۳۹

۱- ۱. المحاسن: ۲۶۵.

۲- ۲. الکافی ج ۲ ص ۱۲۴.

۳- ۳. الکافی ج ۲ ص ۱۲۵.

و الـدرجات العـاليه و الأعمـال الإيمانيه و أخلاقها بالعرى التى تكون فيه يتمسك بها من أراد الصـعود عليه و فيه إشاره إلى قوله تعـالى فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقى لَا انْفِصامَ لَها(۱) و المنع فى الله أن يكون عـدم بـذله و إعطائه لكونه سبحانه منع منه كالحد المنتهى إلى التبـذير أو إعطاء الكفار لغير مصـلحه و الفجار لإعانتهم على الفجور و أمثال ذلك.

**[ترجمه]«عروه» قلاب یا دسـتگیره طناب است که برای بالا رفتن از آن اسـتفاده می کنند. همچنین به معنای دستگیره کوزه و ظروف مانند آن است. اما معنای اول در اینجا مناسب‌تر است، گویا ایمان به طنابی تشبیه شده که به وسـیله آن به سوی بهشـت و مـدارج عالی بالا رفته می شود و هر کس که بخواهـد از اعمال و اخلاق برخاسـته از ایمان بالا برود، به دسـتاویزهایی که در آن وجود دارد، چنگ می‌زند و در این مساله اشاره‌ای هست به آیه مبارکه {پس هر کس که از راه کفر و سرکشـی برگردد و به راه ایمـان و پرسـتش خـدا گرایـد، به رشـته محکم و اسـتواری چنگ زده که هرگز نخواهـد گسـست.} - . بقره / ۲۵۶ - و محروم کردن دیگران در راه خداوند، به معنای عدم بخشـش به خاطر خداوند است. مانند مواردی که منجر به تبذیر مال است و یا بخشش به کافران فاسد و ستمکار و یاری کردن آن ها در راه ظلم و امثال آن.

**[ترجمه]

«۱۴»

کا، [الكافى] بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِیرِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: وُدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِی اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِیمَانِ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِی اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِی اللَّهِ وَ أَعْطَی فِی اللَّهِ وَ مَنَعَ فِی اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِیَاءِ اللَّهِ (۲).

سن، [المحاسن] عن ابن محبوب: مثله (۳)

<meta info=".الكافي: امام باقر علیه السـلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی مؤمن با مؤمن به خاطر خداوند، از بزرگ ترین شعبه های ایمان است. آگاه باشید که هر کس به خاطر خداوند دوست داشته باشد و به خاطر خداوند دشـمن بدارد و به خاطر خداوند بخشش کند و به خاطر خداوند دریغ نماید، از برگزیدگان خداوند است. - . الکافی ۲ : ۱۲۵ -

المحاسن: از ابن محبوب مانند این روایت ذکر شده است. - . المحاسن: ۲۶۳ -

**[ترجمه]

توضیح

فى القاموس الود و الوداد الحب و يثلثان كالوداده و الموده(۴)

و فی المصباح الشعبه من الشجره الغصن المتفرع منها و الجمع شعب مثل غرفه و غرف و الشعبه من الشی ء الطائفه منه و انشعبت أغصان الشجره تفرعت عن أصلها و تفرقت و یقال هذه المسأله کثیره الشعب انتهی و شعب الإیمان الأعمال و الأخلاق التی یقتضی الإیمان الإتیان بها و الصفی الحبیب المصافی و خالص کل شی ء.

**[ترجمه]در قاموس«ود» و «وداد»به معنای محبت و دوستی است و این دو کلمه، مانند «وداده» و «موده»، مثلث الفاء هستند و در مصباح «الشعبه من الشجره» به معنای شاخه‌ای از درخت است و جمع آن «شعب» است، مثل «غرفه» و «غرف» و شعبه چیزی به معنای دسته و یا گروهی از آن چیز است. و «انشعبت أغصان الشجره» یعنی درخت شاخه شاخه شد. و می گویند: فلان مساله«کثیره الشعب» است. پایان. و شاخه‌های ایمان، عمل و داشتن اخلاقی است که ایمان آن را ایجاب می‌کند. و «صفی» به معنای دوست خالص و خالص از هر چیز است.

**[ترجمه]

«۱۵»

کا، [الکافی] عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّی عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: إِنَّ الْمُتَحَابِّینَ فِی اللَّهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ قَدْ أَضَاءَ نُورُ وُجُوهِهِمْ وَ نُورُ أَجْسَادِهِمْ وَ نُورُ مَنَابِرِهِمْ کُلَّ شَیْ ءٍ

۱- ۱. البقره: ۲۵۶.

۲- ۲. الکافی: ج ۲ ۱۲۵.

۳- ۳. المحاسن: ۲۶۳.

۴- ۴. القاموس ج ۱ ص ۳۴۴.

حَتَّى يُعْرَفُوا بِهِ فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ (۱).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کسانی که به خاطر خداونـد دوستی می کنند، در روز قیامت بر منبرهایی از نور هستند که نور صورت ها و بدن ها و منبرهایشان همه چیز را روشن می کند چنان که با آن شناخته می شوند و گفته می شود: اینان کسانی هستند که به خاطر خداوند دوستی نموده اند. - . الکافی ۲ : ۱۲۵ -

**[ترجمه]

بیان

المتحابين فی الله أی الذین یحب کل منهم الآخرین لمحض رضا الله و کونهم من أحباء الله لا للأغراض الفانیه و الأغراض الباطله و یکون أضاء لازما و متعدیا یقال أضاء الشی ء و أضاءه غیره ذکره فی المصباح.

**[ترجمه]دوست دارندگان در راه خدا یعنی کسانی که یکدیگر را برای رضای خدا دوست دارند و اینکه از دوستان خدا هستند نه برای اهداف فانی و زودگذر و باطل است. و فعل «أضاء» یک فعل دو وجهی است که هم لازم و هم متعدی است. می گویند:«أضاء الشی ء» و «أضاءه غیره»، در مصباح ذکر کرده است.

**[ترجمه]

«۱۶»

کا، [الکافی] عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ أَ مِنَ الْإِيمَانِ هُوَ فَقَالَ وَ هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (۲).

سن، [المحاسن] عن أبیه عن حماد: مثله (۳)

**[ترجمه]الکافی: فضیل بن یسار گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون محبت و کینه پرسیدم که آیا از ایمان است؟ حضرت فرمود: آیا ایمان چیزی جز محبت و کینه است؟ سپس این آیه را تلاوت فرمود: {خدا مقام ایمان را محبوب شما گردانید و در دل‌هایتان نیکو بیاراست و کفر و فسق و معصیت را زشت و منفور در نظرتان ساخت و آنان ره یافتگان اند.} - . حجرات / ۷، مراجعه شود به کافی ۲ : ۱۲۵ -

المحاسن: از حماد مانند این روایت ذکر شده است. - . المحاسن: ۲۶۲ -

**[ترجمه]

تبیان

عن الحب و البغض أی حب الأئمه علیهم السلام و بغض أعدائهم أو الأعم منهما و من حب المؤمنین و الطاعه و بغض المخالفین و المعصیه و الغرض من السؤال إما استعلام أن الاعتقاد بإمامه الأئمه علیهم السلام و محبتهم و التبری عن أعدائهم هل هما من أجزاء الإیمان و أصول الدین کما هو مذهب الإمامیه أو من فروع الدین و الواجبات الخارجه عن حقیقه الإیمان کما ذهب إلیه المخالفون أو استبانه أن حب أولیاء الله و بغض أعدائه هل هما من الأمور الاختیاریه التی یقع التکلیف بها أو هما من فعل الله تعالی و لیس للعبد فیه اختیار فلا یکونان مما کلف الله به و الأول أظهر.

فأجاب علیه السلام علی الاستفهام الإنکاری بأن مدار الإیمان علی الحب و البغض لأن الاعتقاد بالشی ء لا ینفک عن حبه و إنکاره عن بغضه أو عمده الإیمان ولایه الأئمه علیهم السلام و البراءه من أعدائهم إذ بهما یتم الإیمان و بدونهما لا ینفع شی ء من العقائد و الأعمال کما مر مفصلا فکأن الإیمان منحصر فیهما أو لما کانا

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۱۲۵.

۲- ۲. الحجرات: ۷، راجع الکافی ج ۲ ص ۱۲۵.

۳- ۳. المحاسن: ص ۲۶۲.

أصل الإيمان و عمدته كيف لم يكونا مكلفا به و كيف لم تكن مباديهما بالاختيار.

و الاستشهاد بالآيه على الأول ظاهر و على الثانى فلأنه لما حصر الله تعالى الرشد و الصلاح فيهما فلو لم يكونا اختياريين لزم الجبر و التكليف بما لا يطاق و هما منفيان بالدلائل العقليه و النقله.

و أما الآيه فقال الطبرسى رحمه الله وَ لكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ أى جعله أحب الأديان إليكم بأن أقام الأدله على صحته و بما وعد من الثواب عليه وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ بالألطاف الداعيه إليه وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بما وصف من العقاب عليه و بوجوه الألطاف الصارفه عنه وَ الْفُسُوقَ أى الخروج عن الطاعه إلى المعاصى وَ الْعِصْيانَ أى جميع المعاصى و قيل الفسوق الكذب و هو المروى عن أبى جعفر عليه السلام أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ يعنى الذين وصفهم بالإيمان و زينه فى قلوبهم هم المهتدون إلى معالى الأمور و قيل هم الذين أصابوا الرشد و اهتدوا إلى الجنه انتهى (۱).

و يحتمل أن يكون المراد بالكفر الإخلال بالعقائد الإيمانيه و بالفسوق الكبائر و بالعصيان الصغائر أو الأعم أو بالكفر ترك الإيمان ظاهرا و باطنا و بالفسوق النفاق و بالعصيان جميع المعاصى.

و قد ورد فى أخبار كثيره قد مر بعضها أن الإيمان أمير المؤمنين و ولايته و الكفر و الفسوق و العصيان الأول و الثانى و الثالث (۲) فيؤيد المعنى الأول الذى ذكرنا فى صدر الكلام

**[ترجمه]«حبّ و بغض» يعنى محبت امامان و دشمنى با دشمنان آن ها يا أعم از آن و محبت به مومنان و اطاعت و دشمنى با مخالفان و با گناهان. و هدف از اين سوال يا اين بوده است كه دانسته شود آيا اعتقاد به امامت و محبت نسبت به آنان و بيزارى از دشمنانشان از اصول دين است مانند مذهب اماميه يا اينكه از فروع دين و واجبات خارج از حقيقت ايمان است، همان‌طور كه مخالفان با آن ها عقيده دارند و يا براى اين بوده است كه مشخص شود محبت به دوستان خدا و دشمنى با دشمنانش آيا امور اختيارى است كه به آن مكلف هستيم يا از افعال خداوند متعال است و بنده در آن هيچ اختيارى ندارد و نسبت به آن مكلف نيست، كه مورد اول ارجح است.

و حضرت عليه السلام به صورت استفهام انكارى پاسخ داد كه محور ايمان محبت و دشمنى است زيرا اعتقاد به چيزى، از محبت به آن جدا نيست و انكار چيزى از دشمنى با آن جدا نيست. پايه اصلى ايمان، محبت ائمه عليهم السلام و بيزارى از دشمنان آن‌هاست و همان‌طور كه پيش از اين به طور مفصل گفته شد، با اين دو، ايمان كامل مى‌گردد و بدون آن عقايد و اعمال انسان هيچ سودى ندارد. گويا ايمان در اين دو چيز خلاصه مى‌شود يا از آنجايى كه اين دو، اصل و پايه ايمان است، پس چگونه ممكن است كه انسان به آن مكلف نباشد و انجام آن به اختيار صورت نگيرد.

و استشهاد به اين آيه، بر مبناى اول ظاهر است و بر مبناى دوم به اين دليل است كه خداوند متعال، هدايت و درستى را در اين دو منحصر فرمود و اگر اين دو امر به صورت اختيارى نبود، جبر و تكليف به آنچه كه از طاقت انسان خارج است، لازم مى‌شد و اين دو امر بنا بر دلايل عقلى و نقلى منتفى است.

و اما پيرامون آيه «و لكن الله حبب إليكم الإيمان»، به گفته طبرسى رحمه الله، معنا بدين صورت است كه آن دين را محبوب...

ترین دین‌ها در نزد شما قرار داد، چرا که ادله‌ای را مبنی بر صحت آن اقامه کرد و برای پاداش آن ثوابی را وعده داد. و «زینه فی قلوبکم»، به وسیله الطافی که به آن می‌خواند «و کره إلیکم الکفر» به خاطر عذاب و مجازاتی که در پی آن می‌آید و الطافی که به واسطه آن از بین می رود. «و الفسوق» به معنای خروج از اطاعت خداوند به سوی گناهان است «و العصیان»یعنی همه گناهان و از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فسوق همان دروغ است. «أولئك هم الراشدون»، یعنی کسانی که آن ها را به صفت ایمان آراسته است و آن را در دل‌های آنان زینت داده است، آن ها به سوی امور عالی و بلند هدایت گشته‌اند و گفته شده است: آن ها همان کسانی‌اند که به هدایت رسیده‌اند و به سوی بهشت هدایت شده‌اند. پایان. - . مجمع البیان ۹ : ۱۳۳ -

و احتمال دارد که منظور از کفر، نقص در عقاید ایمانی و منظور از فسوق، گناهان کبیره و منظور از عصیان گناهان صغیره یا همه گناهان و منظور از کفر، ترک ایمان در ظاهر و باطن و منظور از فسوق، نفاق و منظور از عصیان، همه گناهان باشد.

و در اخبار بسیاری برخی از این موارد ذکر شده است که ایمان، امیر مومنان و ولایت اوست و کفر و فسوق و عصیان، اولی و دومی و سومی هستند. پس معنای اول که در صدر کلام ذکر کردیم تایید می گردد.

**[ترجمه]

«۱۷»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ یَحْیَی فِیمَا أَعْلَمُ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُدْرِكٍ الطَّائِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ أَیُّ عُرَی الْإِیمَانِ أَوْثَقُ فَقَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الصَّلَاهُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الزَّكَاهُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الصِّیَامُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْحَجُ

ص: ۲۴۲

۱- ۱. مجمع البیان ج ۹ ص ۱۳۳.

۲- ۲. راجع ج ۲۳ ص ۳۸۰ من هذه الطبعه الحدیثه.

وَ الْعُمْرَةُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِكُلٍّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ وَ لَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرِّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ (۱).

سن، [المحاسن] عن اليقطيني عن أبي الحسن علي بن يحيى فيما أعلم: مثله (۲)

مع، [معاني الأخبار] عن ابن الوليد عن الصفار عن اليقطيني عن علي بن يحيى عن علي بن مروك الطائي عن أبي عبد الله عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: و ذكر مثله (۳)

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام روایت نموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: کدام دستگیره های ایمان محکم تر است؟ گفتند: خداوند و رسولش بهتر می داند. یکی از آن ها گفت: نماز. و دیگر گفت: زکات و فرد دیگری هم گفت: روزه و دیگری گفت: حج و عمره و دیگری گفت: جهاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چیزی که شما گفتید، فضیلتی است، اما محکم ترین دستگیره ایمان نیست. محکم ترین دستگیره ایمان دوست داشتن به خاطر خداوند و دشمنی کردن به خاطر خداوند و دوستی با دوستان خداوند و بیزاری از دشمنان خداوند است. - . الکافی ۲ : ۱۲۵ -

المحاسن: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند این روایت ذکر شده است. - . معانی الاخبار: ۳۹۸ -

**[ترجمه]

بيان

الغرض من السؤال امتحان فهم القوم و شده اهتمامهم باستعلام ما هو الحق في ذلك و العمل به و كان اختيار كل منهم فعلا و ذكره على سبيل الاحتمال أو الاستفهام و لم يكن حكما منهم بأنه كذلك فإنه حينئذ يكون قولا بغير علم و فتوى بالباطل فهذا حرام فكيف يقررهم صلی الله علیه و آله به و يحثهم عليه و ليس به ضمير ليس للفضل المذكور و ضمير به للأوثق أو ضمير ليس لكل من المذكورات و ضمير به للذي أراد صلی الله علیه و آله و توالي أولياء الله الاعتقاد بإمامه الذين جعلهم الله أولى بالمؤمنين من أنفسهم و أعداء الله أضدادهم و غاصبوا خلافتهم أو الأعم منهم و من سائر المخالفين و الكفار.

**[ترجمه]غرض از سوال، امتحان فهم و درک آن قوم و میزان اهمیت دادن آنان به دانستن حق و عمل به آن بوده است. و انتخاب هر کدام از اصحاب نسبت به آن موارد، و ذکر آن به صورت احتمال یا استفهام بوده است و این یک حکم نبوده است که چنین است که در این صورت یک قول بدون عمل و فتوای به باطل باشد که این حرام است. اگر این گونه باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه آن ها را به این امر تثبیت و تشویق نموده است؟ در «و لیس به» ضمیر «لیس» برای فضل ذکر شده است. و ضمیر «به» برای «أوثق» است یا ضمیر «لیس» برای همه موارد ذکر شده است و ضمیر «به» برای چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را اراده کرده باشد. «و توالی اولیاء الله» یعنی اعتقاد به امامت کسانی که خداوند آن ها را ولی مومنان قرار داد و آن ها را بر دیگر مردم برتری داد و دشمنان خدا، مخالفین با آن ها و کسانی هستند که خلافت را از آنان غصب کرده‌اند یا فراتر از آن، یعنی سایر مخالفان و کفار.

**[ترجمه]

«۱۸»

سن، [المحاسن] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَبَلَهَ الْأَحْمَسِيِّ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْمُتَحَابُّونَ فِی اللَّهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی أَرْضٍ زَبَرْجَدَهٍ خَضْرَاءَ فِی ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ یَمِینِهِ وَ کِلْتَا یَدَیْهِ یَمِینٌ وُجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَیَاضاً مِنَ الثَّلْجِ وَ أَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَهِ یَغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ کُلُّ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ

ص: ۲۴۳

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۱۲۵.

۲- ۲. المحاسن: ص ۲۶۴.

۳- ۳. معانی الأخبار ص ۳۹۸ و لعلّ ما فی سند الحدیث« علی بن مروک الطائی» تصحیف« عمرو بن مدرک الطائی».

وَ كُلَّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ يَقُولُ النَّاسُ مَنْ هَؤُلَاءِ فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ (۱).

کا، [الکافی] عن العده عن البرقی عن محمد بن علی عن عمر بن جبله: مثله (۲)

**[ترجمه]المحاسن: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسانی که محبت به خدا را دارند، در روز قیامت بر زمینی از زبرجد سبز در سایه عرش خداوند از سمت راست او حرکت می‌کنند و هر دو دست خداوند مبارک و میمون است. چهره آنان از برف سفیدتر و از خورشید تابان درخشان‌تر است و همه فرشتگان مقرب و پیامبران فرستاده شده به مکانت آنان غبطه می‌خورند. مردم می گویند: این‌ها کیستند؟ پاسخ می‌آید: این‌ها کسانی هستند که به خاطر خدا دوست می داشتند. -. المحاسن: ۲۶۴ -

الکافی: از عمر بن جبله مانند همین روایت ذکر شده است. -. الکافی ۲ : ۱۲۶ -

**[ترجمه]

بيان

علی أرض زبرجده الإضافه کخاتم حدید فی ظل عرشه قال فی النهایه أی فی ظل رحمته و قال النووی (۳) قیل الظل عباره عن الراحه و النعیم نحو هو فی عیش ظلیل و المراد ظل الکرامه لا ظل الشمس لأنها و سائر العالم تحت العرش و قال الآبی (۴) و من جواب شیخنا أنه یحتمل جعل جزء من العرش حائلا تحت فلک الشمس و قال عیاض (۵)

ظاهره أنه سبحانه یظلهم حقیقه من حر الشمس و وهج الموقف و أنفاس الخلائق و هو تأویل أکثرهم و قال بعضهم هو کنایه عن کنهم و جعلهم فی کنفه و ستره و منه قولهم السلطان ظل الله و قولهم فلان فی ظل فلان أی فی کنفه و عزه انتهی.

و ظاهر الأخبار و الآیات أن العرش یوضع یوم القیامه فی الموقف و أن له

۱- ۱. المحاسن: ص ۲۶۴.

۲- ۲. الکافی ج ۲ ص ۱۲۶.

۳- ۳. هو أبو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف الدمشقی الشافعی، و النووی منسوب الی نوی بلیده قرب دمشق، قیل و هی منزل أیوب علیه السلام کان محققا مدققا حافظا للحدیث عارفا بأنواعه له کتاب المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج.

۴- ۴. هو عزّ الدین الحسن بن أبی طالب الیوسفی المعروف بالفاضل الآبی قال فی الکنی و الألقاب: عالم فاضل محقق فقیه قوی الفقاهه شارح نافع و تلمیذ المحقق، شهرته دون فضله، و علمه أکثر من ذکره و نقله، و کتابه کشف الرموز کتاب حسن مشتمل علی فوائد کثیره و تنبیهات جیده و له مع شیخه مباحثات و مخالفات فی کثیر من المواضع، فرغ من تألیف کتابه سنه ۶۷۲.

۵- ۵. هو أبو الفضـل بن موسـى بن عياض المالكى الاندلسـى الأصل، كان امام وقته فى الحـديث و علومه، و صـنف التصانيف منها مشارق الأنوار فى تفسير غريب الحديث المختص بالصحاح الثلاثه: الموطأ، صحيح البخارىّ و صحيح مسلم. توفى بمراكش ۵۴۴.

یمینا و شمالا فیمکن أن یکون المقربون فی یمینه و من دونهم فی شماله و کلاهما یمین مبارک یأمن من استقر فیهما و قیل یحتمل أن یراد به الرحمه و لها أفراد متفاوته فأقواهما یمین و أدونهما یسار و کلاهما مبارک ینجی من أهوال القیامه.

و قال فی النهایه فیه و کلتا یدیه یمین أی إن یدیه تبارک و تعالی بصفه الکمال لا نقص فی واحده منهما لأن الشمال ینقص عن الیمین و کل ما جاء فی القرآن و الحدیث من إضافه الید و الأیدی و الیمین و غیر ذلک من أسماء الجوارح إلی الله تعالی فإنما هو علی سبیل المجاز و الاستعاره و الله تعالی منزه عن التشبیه و التجسیم انتهی.

و فی الکافی أشد بیاضا و أضوأ و کأنه سقط قوله من الثلج من النساخ یغبطهم تقول غبطهم کضرب غبطا إذا تمنی مثل ما ناله من غیر أن یرید زواله لما أعجبه من حسنه و کأن المعنی أن الملک و النبی مع جلاله قدرهما و عظم نعمتهما یعجبهما هذه المنزله و یعدانها عظیمه فلا یستلزم کون منزلته دون منزلتهما و ربما یقرأ یغبطهم علی بناء التفعیل أی یعدانهم ذوی غبطه و حسن حال أو مغبوطین للناس.

**[ترجمه]اضافه زمین به زبرجد، مانند اضافه انگشتر به آهن است. «فی ظلّ عرشه»، یعنی در سایه رحمت او، و نووی گفته: سایه، عبارت از آرامش و نعمت است؛ همان‌طور که گفته می‌شود: «هو فی عیش ظلیل» و منظور، سایه کرامت است و نه سایه خورشید. زیرا آن و همه جهان زیر عرش است و جناب آبی گفته: از پاسخ شیخ ما روشن است که احتمال دارد مراد این باشد که قسمتی از عرش، به عنوان یک حایل و یک دیوار در زیر خورشید قرار داده شده است و به گفته عیاض، این سخن حقیقت است و نه مجاز و ظاهر آن بدین معناست که خداوند سبحان آن ها را از حرارت خورشید و گرمای آنجا و دم و بازدم مخلوقات در امان نگاه داشته است. این تاویل اغلب آن‌هاست. و به گفته برخی دیگر، این موضوع کنایه از این بوده است که خداوند آنان را تحت حمایت و پوشش خود قرار داده است و سخن آن ها که می گویند فلانی در ظل فلانی است، از همین جا آمده است و بدین معناست که تحت حمایت و عزت اوست. پایان.

و ظاهر اخبار و آیات این است که در روز قیامت، عرش در جایگاهی قرار داده می‌شود و سمت راست و چپی دارد و احتمال دارد که مقربین در سمت راست آن باشند و کسانی که پایین‌تر از آنان قرار دارند، در سمت چپ آن باشند. و هر دو سمت مبارک است و هر کس که در آن جا گیرد، امنیت می‌یابد و گفته شده است که احتمال دارد مراد از آن رحمت باشد که متوجه اشخاص متفاوتی می گردد. قوی‌ترین آنان در سمت راست و ضعیف‌ترین آنان در سمت چپ قرار دارند و هر دو طرف مبارک است و انسان را از ترس روز قیامت در امان می‌دارد.

و در کتاب نهایه، گفته است که «کلتا یدیه یمین»، یعنی دو دست خداوند تبارک و تعالی، کامل است و هیچ نقصی در آن وجود ندارد. زیرا دست چپ از دست راست کوچک‌تر است و هر آیه‌ای که در قرآن کریم و احادیث آمده است، که در آن «ید»، «أیدی» و «یمین» و دیگر اعضا و جوارح خداوند در آن به چیزی اضافه شده است، همه بر سبیل مجاز و استعاره است و خداوند متعال از تشبیه و تجسیم منزه است. پایان.

و در الکافی، «أشدّ بیاضا و أسوأ» آمده که گویا «من الثلج» از نسخه افتاده است. «یغبطهم» می گویی: «غبطهم، غبطا» بر وزن «ضرب» یعنی آرزو کرد که مانند او را داشته باشد، بدون اینکه آرزوی نابودی مال او را بکند. زیرا حسن آن، او را شگفت‌زده

کرده و معنا این است که فرشتگان و پیامبر، با شأن و منزلت والای خود، و نعمت‌های بسیاری که دارند، خواهان این شان و منزلت هستند و آن را بزرگ می شمارند. و این امر مستلزم آن نیست که منزلت او از منزلت آن دو پایین‌تر باشد و شاید «یغبطهم» بر وزن تفعیل خوانده شود، یعنی آن ها را صاحبان غبطه و حال خوش می‌دانند، یعنی مردم به آن ها غبطه می‌خورند .

**[ترجمه]

«۱۹»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ نَضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَی یُسْمِعُ النَّاسَ فَیَقُولُ أَیْنَ الْمُتَحَابُّونَ فِی اللَّهِ قَالَ فَیَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ فَیُقَالُ لَهُمُ اذْهَبُوا إِلَی الْجَنَّهِ بِغَیْرِ حِسَابٍ قَالَ فَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَهُ فَیَقُولُونَ إِلَی أَیْنَ فَیَقُولُونَ إِلَی الْجَنَّهِ بِغَیْرِ حِسَابٍ قَالَ فَیَقُولُونَ فَأَیُّ ضَرْبٍ (۱) أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ فَیَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِی اللَّهِ قَالَ فَیَقُولُونَ وَ أَیَّ شَیْ ءٍ کَانَتْ أَعْمَالُکُمْ قَالُوا کُنَّا نُحِبُّ فِی اللَّهِ وَ نُبْغِضُ فِی اللَّهِ قَالَ فَیَقُولُونَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ (۲).

ص: ۲۴۵

۱- ۱. فأی حزب خ ل.

۲- ۲. الکافی ج ۲ ص ۱۲۶.

سن، [المحاسن] عن أبيه عن النضر: مثله (۱)

**[ترجمه]الکافی: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: هنگامی که خداوند عز و جل اولین و آخرین را جمع کند، منادی ندا می‌دهد و مردم صدای او را می‌شنوند، می گوید: کسانی که یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند کجا هستند؟ فرمود: پس گروهی از مردم برمی‌خیزند و به آنان می گویند: بدون حساب و کتاب به بهشت بروید، فرمود: پس فرشتگان به دیدار آنان می‌آیند و می گویند: به کجا می‌روید؟ آن ها می گویند بدون حساب و کتاب به بهشت می‌رویم. پس به آنان گفته می‌شود: شما چه گروهی از مردم هستید؟ آنان پاسخ می‌دهند: ما کسانی هستیم که یکدیگر را به خاطر خدا دوست داشته‌ایم. پس فرشتگان می گویند: اعمال شما چه بوده است؟ می گویند: دوستی‌ها و دشمنی‌های ما به خاطر خدا بوده است، پس می گویند: چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان. - . الکافی ۲ : ۱۲۶ -

المحاسن: از نضر مانند این روایت ذکر شده است. - . المحاسن: ۲۶۴ -

**[ترجمه]

بیان

یسمع الناس علی بناء الإفعال حال عن فاعل فنادی و فی المحاسن ینادی بصوت یسمع فتلقاهم علی بناء المجرد أو علی بناء التفعل بحذف إحدی التاءین أی تستقبلهم و أی شی ء کانت أعمالکم أی منصوب بخبریه کانت أی أیه مرتبه بلغ تحابکم و أی شی ء فعلتم حتی سمیتم بهذا الاسم و قیل هو استبعاد لکون محض التحاب سبب هذه المنزله و فی المحاسن قالوا و أی شی ء قوله نعم أجر العاملین المخصوص بالمدح محذوف أی أجرکم و ما أعطاکم ربکم.

**[ترجمه]«یسمع الناس» بر وزن افعال، حال است از فاعل فعل «فنادی». و در المحاسن، آمده است که با صدایی ندا می‌دهد که شنیده می‌شود. و «فتلقاهم» که به صورت مجرد یا بر وزن تفعل به کار رفته است و یک «تاء» از آن حذف شده است، به معنای این است که از آن ها استقبال می کنند. و در جمله «أی شیء کانت أعمالکم»، «أی» منصوب به خبریت است، یعنی دوست داشتن شما به چه مرحله‌ای رسیده است و چه عملی انجام دادید تا به این اسم نامیده شدید؟ و گفته شده به این دلیل بوده است که تصور نکنیم آن، تنها به دلیل دوست داشتن بوده است. در المحاسن آمده است که «قالوا و أی شیء» و در جمله «نعم أجر العاملین» مخصوص به مدح محذوف است، یعنی پاداش شما و آنچه که پروردگارتان به شما اعطا نموده است.

**[ترجمه]

«۲۰»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ثَلَاثٌ مِنْ عَلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ عِلْمُهُ بِاللَّهِ وَ مَنْ یُحِبُّ وَ مَنْ یُبْغِضُ (۲).

**[ترجمه]الكافی: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز از نشانه‌های مومن است: شناخت او نسبت به خداوند و دوستان و دشمنان او. -. الکافی ۲ : ۱۲۶ -

**[ترجمه]

بيان

علمه بالله أی بذاته و صفاته بقدر وسعه و طاقته و من يحب و من يبغض أی من يحبه الله من الأنبياء و الأوصياء عليهم السلام و أتباعهم و من يبغضه الله من الكفار و أهل الضلال أو الضمير فی الفعلين راجع إلی المؤمن أی علمه بمن يجب أن يحبه و يجب أن يبغضه و كأنه أظهر.

**[ترجمه]«علمه بالله»، یعنی نسبت به ذات و صفات او به اندازه وسع و طاقت خود «و من یحبّ و من یبغض»، یعنی کسانی که خداوند آن ها را دوست دارد؛ مثل پیامبران و جانشینان آن ها و پیروانشان و دشمنان او مثل کافران و گمراهان و یا مرجع ضمیر در دو فعل مومن است؛ یعنی شناخت او نسبت به کسی که باید او را بشناسد و باید نسبت به او اکراه داشته باشد و گویا این احتمال آشکار تر است.

**[ترجمه]

«۲۱»

كا، [الكافی] عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحِبُّكُمْ وَ مَا يَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِحُبِّكُمْ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُبْغِضُكُمْ وَ مَا يَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ بِبُغْضِكُمُ النَّارَ(۳).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی شما را دوست دارد و نمی داند که شما چه عقیده ای دارید، پس خداوند به واسطه دوستی شما او را وارد بهشت می سازد. و مردی شما را دشمن می دارد و نمی داند که شما چه عقیده ای دارید، پس خداوند او را به واسطه دشمنی با شما وارد دوزخ می نماید. -. کافی ۲ : ۱۲۶ -

**[ترجمه]

بيان

قوله علیه السلام إن الرجل ليحبكم أقول يحتمل وجوها الأول أن يكون المراد بهم المستضعفين من المخالفين فإنهم يحبون الشيعه و لا يعرفون مذهبهم و يحتمل دخولهم الجنه بذلك الثانی أن يكون المراد بهم المستضعفين

۱- ۱. المحاسن: ص ۲۶۴.

۲- ۲. الکافی ج ۲ ص ۱۲۶.

۳- ۳. الکافی ج ۲ ص ۱۲۶.

من الشيعه فإنهم يحبون علماء الشيعه و صلحاءهم و لكن لم يصلوا إلى ما هم عليه من العقائد الحقه و الأعمال الصالحه فيدخلون بـذلك الجنه و منهم من يبغض العلماء و الصـلحاء فيـدخلون بذلك النار فإن كان بغضـهم للعلم و الصـلاح فهم كفره و إلا فهم فسـقه كمـا ورد كن عالما أو متعلما أو محبا للعلماء و لا تكن رابعا فتهلك الثالث أن يكون المراد بما أنتم عليه الصـلاح و الورع دون التشيع كمـا ذكره بعض المحققين الرابع أن يكون المراد بمـا أنتم عليه المعصـيه كما روى أن حفصا كان يلعب بالشـطرنج (۱).

فـالمراد أن من أحبكم لظاهر إيمانكم و تشـيعكم مع عـدم علمه بالمعاصـى التى أنتم عليه فبـذلك يـدخل الجنه و من أبغضـكم لكونكم مؤمنين و لم يعلم فسقكم ليبغضكم لذلك فهو من أهل النار لأن بغض المؤمن لإيمانه كفر.

**[ترجمه]در سـخن حضـرت عليه السـلام: «إن الرجل ليحبكم» چند احتمال وجود دارد: اول اینکه منظور از آن ها مستضعفان مخـالف بوده است. آن ها شـیعیان را می‌شناسـند، اما از مـذهب و مکتب آنان چیزی نمی‌داننـد و احتمال ورود آنان به بهشـت وجود دارد اگر احتمال دوم را در نظر بگیریم که منظور آن ها مستضعفان شیعه بوده‌اند، آن ها علمای شیعه و افراد صالح را از بین آنان را دوست دارند اما به آن عقاید بر حق و اعمال صالح خود نرسیدند تا به واسطه آن به بهشت وارد شوند و برخی از آنان نسبت به علما و افراد صالح کینه داشـتند و در نتیجه به جهنم وارد شدند. و اگر کینه آنان به خاطر علم و درستکاری بود، پس آن ها کافرند و گرنه فاسق هستند. همان‌طور که آمده است: عالم یا متعلم باش یا دوستدار علما باش و در یکی از این سه حـالت بـاش و چهـارمین آن نباش که به هلاکت می رسـی. احتمال سوم این است که منظور از «ما انتم علیه» صـلاح و تقوایی باشد که شـما بر آن هستید، نه مذهب تشیع شما، آن‌طور که برخی محققان ذکر کرده اند. احتمال چهارم این است که منظور از «ما انتم علیه» گناهانی باشد که شما دارید. همان‌طور که روایت شده که حفص شطرنج بازی می کرده است .

پس مراد این است که هر کس شـما را به خاطر ایمان ظاهری و تشیع شما دوست بدارد، و از گناهان شما آگاه نباشد، پس به بهشت وارد می‌شود و هر کس با شـما دشـمن باشد به این دلیل که شما مومن هستید و از فسق شما آگاه نباشد، تا به خاطر آن با شما دشمنی کند، او از جهنمیان است زیرا کینه نسبت به مومن به خاطر ایمان او، کفر است.

**[ترجمه]

«۲۲»

كا، [الكافى] عَنِ الْعِـدَّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِى جَعْفَرٍ عليه السـلام قَالَ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْراً فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُحِبُّكَ وَ إِذَا كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَهِ اللَّهِ وَ يُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَ اللَّهُ يُبْغِضُكَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَ (۲) (۳).

سن، [المحاسن] عن العرزمى عن أبيه عن جابر: مثله (۴)

ع، [علل الشرائع] عن ابن الوليد عن الصفار عن أحمد بن محمد عن أبيه عن ابن العرزمى:

۱- ۱. قال النجاشیّ فی رجاله ص ۱۰۳: حفص بن البختری- ضبطه ابن داود بفتح الباء و سکون الخاء المعجمه- مولی بغدادیّ أصله کوفیّ ثقه، روی عن أبی عبد اللّه و أبی الحسن علیهما السلام ذکره أبو العباس، و انما کان بینه و بین آل أعین نبوه فغمزوا علیه بلعب الشطرنج.

۲- ۲. فی المصدر المطبوع و هکذا فی نسخه المحاسن و العلل: و ان کان.

۳- ۳. الکافی ج ۲ ص ۱۲۶.

۴- ۴. المحاسن: ص ۲۶۳.

مثله (۱)

**[ترجمه]الکـافی: امام باقر علیه السـلام فرمود: هرگاه خواستی بـدانی که آیا در وجود تو خیری هست، به قلب خود بنگر که اگر اهل طاعت خداوند را دوست دارد و اهل معصـیت او را دشمن می شمارد، پس خیری در تو هست و خداوند تو را دوست می دارد. و اگر اهل طاعت خدا را دشـمن می شـمارد و اهل معصیت او را دوست می دارد، پس خیری در تو نیست و خداوند تو را دشمن می دارد. و انسان همراه با کسی است که دوستش دارد. -. الکافی ۲ : ۱۲۶ -

المحاسن: از جابر مانند این روایت ذکر شده است. -. المحاسن: ۲۶۳ -

علل الشرائع: از ابن عرزمی مانند این روایت ذکر شده است. -. علل الشرائع ۱ : ۱۱۲ -

**[ترجمه]

بیان

یحب أهل طاعه الله أی سواء وصل منهم ضـرر إلی دنیاه أو لم یصل و یبغض أهل معصیته سواء وصل منهم إلیه نفع أو لم یصل و إذا کـان یبغض أهـل طاعه الله لضـرر دنیوی و یحب أهل معصـیته لنفع دنیوی و قیل أصل المحبه المیل و هو علی الله سـبحانه محال فمحبه الله للعبد رحمته و هدایته إلی بساط قربه و رضاه عنه و إرادته إیصال الخیر إلیه و فعله له فعل المحب و بغضه سلب رحمته عنه و طرده عن مقـام قربه و وکـوله إلی نفسه و کـون المرء مـع من أحب لاـ یسـتلزم أن یکون مثله فی الـدرجات أو فی الدرکات فإن دخوله مع محبوبه فی الجنه أو فی النار یکفی لصدق ذلک

**[ترجمه]«یحبّ اهل طاعه الله» یعنی خواه از آن ها ضـرری به او برسد و خواه نرسد. و او با گنهکاران دشـمن است چه از آن ها به او نفعی برسد و چه نرسد. و اگر به خاطر یک ضرر دنیوی با اطاعت‌کنندگان از پروردگار دشمنی کند و یا گنهکاران را به خـاطر یـک نفع دنیوی دوست بـدارد گنـاه کرده است، و گفته شـده که اصـل محبت تمایل است که برای خداونـد سـبحان محال است. پس محبت خداوند متعال نسـبت به بنده‌اش رحمت است و هدایت اوست به سوی قرب و رضای او. و خواست او این است که به او خیر برسانـد و عملش برای او عمـل یـک دوسـتدار است و خشم او سـلب رحمت از او و طرد کردن از مقام قربش و وانهادن او به حال خودش است و بودن انسان با کسـی که او را دوست دارد، مستلزم این نیست که در مراتب، مانند او باشد و ورود او با محبوب خود به بهشت یا جهنم، برای صدق این سخن کافی است .

**[ترجمه]

«۲۳»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْوَاسِطِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبَانٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَثَابَهُ اللَّهُ عَلَی حُبِّهِ إِیَّاهُ وَ إِنْ کَانَ الْمَحْبُوبُ فِی عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَبْغَضَ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَثَابَهُ اللَّهُ

عَلَى بُغْضِهِ إِيَّاهُ وَ إِنْ كَانَ الْمُبْغَضُ فِی عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ(۲).

سن، [المحاسن] عن أبی علی الواسطی: مثله (۳)

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] عَنْ جَمَاعَهٍ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ بْنِ فَیْضِ بْنِ فَیَّاضٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْهُ علیه السلام: مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ فِی الْمَوْضِعَیْنِ وَ إِنْ کَانَ فِی عِلْمِ اللَّهِ بِدُونِ ذِکْرِ الْمَحْبُوبِ وَ الْمُبْغِضِ (۴).

**[ترجمه]الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر مردی به خاطر خداوند مردی را دوست داشته باشد، خداوند به خاطر این دوست داشتن به او پاداش می دهد هرچند که شخص محبوب، در علم خداوند از اهل آتش باشد. و اگر مردی به خاطر خداوند مردی را دشمن بدارد، خداوند به خاطر این دشمنی به او پاداش می دهد هرچند که آن دشمن در علم خداوند از اهل بهشت باشد. - . کافی ۲ : ۱۲۷ -

المحاسن: از ابو علی واسطی مانند این روایت ذکر شده است. - . المحاسن: ۲۶۵ -

امالی شیخ طوسی: از او علیه السلام مانند این روایت ذکر شده است، با دو اختلاف: اینکه، فقط عبارت «إن کان فی علم الله» در متن آمده و دو کلمه «محبوب» و «مبغض» ذکر نشده است. - . امالی طوسی ۲ : ۲۳۴ -

**[ترجمه]

بيان

قوله علیه السلام لأثابه الله أقول هذا إذا لم یکن مقصرا فی ذلک و لم یکن مستندا إلی ضلالته و جهالته کالذین یحبون أئمه الضلاله و یزعمون أن

۱- ۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱۲.

۲- ۲. الکافی ج ۲ ص ۱۲۷.

۳- ۳. المحاسن: ص ۲۶۵.

۴- ۴. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۲۳۴، و فی هذه النسخه من المصدر المطبوع سقط.

ذلـك لله فـإن ذلـك لمحض تقصـيرهم عن تتبع الـدلائل و اتكالهم على متابعه الآباء و تقليـد الكبراء و اسـتحسان الأهواء بل هو كمن أحب منافقـا يظهر الإيمـان و الأعمـال الصالحه و فى باطنه منافق فاسق فهو يحبه لإيمانه و صـلاحه لله و هو مثاب بـذلك و كذا الثانى فإن أكثر المخالفين يبغضون الشيعه و يزعمون أنه لله و هم مقصرون فى ذلك كما عرفت.

و أما من رأى شيعه يتقى من المخالفين و يظهر عقائدهم و أعمالهم و لم ير و لا سـمع منه ما يدل على تشـيعه فإن أبغضه و لعنه فهو فى ذلك مثاب مأجور و إن كان من أبغضه من أهل الجنه و مثابا عنـد الله بتقيته أو كأحـد من علماء الشـيعه زعم عقيـده من العقائد كفرا أو عملا من الأعمال فسـقا و أبغض المتصف بأحدهما لله و لم يكن أحدهما مقصرا فى بذل الجهد فى تحقيق تلك المسأله فهما مثابان و هما من أهل الجنه إن لم يكن أحدهما ضروريا للدين.

**[ترجمه]سخن او علیه السلام که فرمود: خداوند به او پاداش می‌دهد، وقتی است که در انجام اعمالش کوتاهی نکند و ره به گمراهی و نـادانی نسپرد، هماننـد کسـانی که پیرو پیشوایـان گمراهی هسـتند و گمـان می‌برنـد که این کـار برای خـداست. در صورتی که این امر فقط به خاطر کوتاهی آن ها از پیگیری دلایل است و اینکه آن ها فقط به پیروی از پـدران خود و تقلیـد از بزرگانشان و نیکو شـمردن هوی و هوس بسـنده کرده‌اند. آن ها همانند کسانی هستند که منافق را دوست دارند، منافقی که به ظاهر مومن است و اعمال صالـح انجام می‌دهـد، اما در باطن منافق و فاسق است. او به خاطر ایمان و اعمال صالحش و به خاطر خدا دوسـتدار این شخص است و در باطن منافق و فاسق است و به خاطر ایمان و اعمال صالحش برای خدا او را دوست دارد و به این دلیل پاداش داده می‌شود. و همین‌طور مورد دوم که اغلب مخالفان با شـیعه دشـمنی دارنـد و گمان می کنند که این کار برای خداست و همان‌طور که دانستی، آن ها در این امر کوتاهی می کنند.

و هر کس شـیعه‌ای را دیـد که از مخالفان تقیه می کند، اما عقاید و اعمال آن ها را انجام می‌دهد و چیزی را که دلیل بر شـیعه بودن او باشد از او ندید و نشـنید، اگر با او دشـمنی کند و او را لعن کند، پاداش داده می‌شود و اجر می‌برد اگرچه شخصی که با او دشـمنی کرده، از بهشتیان باشد و به خاطر تقیه خود نزد خدا ماجور باشد یا همانند یکی از علمای شـیعه، یکی از عقاید را کفر بدانـد و یا یکی از اعمال را فسق بداند و با کسـی که به یکی از این چیزها متصف است دشـمنی کند و یکی از آن دو در تلاش برای محقق کردن این مساله کوتاهی نکند، پس هر دوی آن ها پاداش داده می‌شوند و از بهشتیان هسـتند، اگر چه یکی از آن کارها برای دین ضروری نباشد.

**[ترجمه]

«۲۴»

کا، [الکافی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنِ ابْنِ عِیسَـی عَنِ الْحُسَـیْنِ بْنِ سَـعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَیْدٍ عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ عَنْ بَشِیرٍ الْکُنَاسِیِّ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ: قَدْ یَکُونُ حُبٌّ فِی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ حُبٌّ فِی الدُّنْیَا فَمَا کَانَ فِی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَثَوَابُهُ عَلَی اللَّهِ وَ مَا کَانَ فِی الدُّنْیَا فَلَیْسَ بِشَیْ ءٍ(۱).

سن، [المحاسن] عن أبیه عن النضر: مثله (۲)

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: گاهی دوستی به خاطر خداوند و رسول اوست و گاهی دوستی به خاطر دنیا است. پس آنچه برای خداوند و رسولش باشد، پاداشش بر عهده خداوند است و آنچه به خاطر دنیا باشد، ارزشی ندارد. - . الکافی ۲ : ۱۲۷ -

المحاسن: از نضر مانند این روایت ذکر شده است. - . المحاسن: ۲۶۵ -

**[ترجمه]

بيان

قد يكون حب فى الله و رسوله أى لهما كحب الأنبياء و الأئمه صلوات الله عليهم و حب العلماء و السادات و الصلحاء و الإخوان من المؤمنين لعلمهم و سيادتهم و صلاحهم و إيمانهم و لأمره تعالى و رسوله بحبهم و حب فى الدنيا كحب الناس لبذل مال و تحصيله أو لنيل جاه و غرض من الأغراض الدنيويه فليس بشى ء أى فأقل مراتبه أنه لا ينفع فى الآخره بل ربما أضر إذا كان لتحصيل الأموال المحرمه و المناصب الباطله أو لفسقهم أو للعشق الباطل

ص: ۲۴۹

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۱۲۷.

۲- ۲. المحاسن: ص ۲۶۵.

و أمثال ذلک.

**[ترجمه]«قد یکون حبّ فی الله و رسوله» یعنی محبت او به خدا و رسول مثل محبت به پیامبران و امامان صلوات الله علیهم و محبت به علما و سادات و صالحان و برادران مومن برای علم آن ها و بزرگی آن ها و درستکاری و ایمانشان و برای اینکه خداوند متعال و رسول او به محبت به آنان امر فرموده‌اند، می باشد. «و حب فی الدنیا» مثل اینکه مردم را به خاطر مال و به دست آوردن آن یا رسیدن به مقامی و یا یک هدف دنیوی دوست داشته باشی، «فلیس بشیء» یعنی پایین‌ترین درجات آن این است که در آخرت هیچ سودی ندارد و چه بسا زیان‌بخش هم باشد. اگر برای تحصیل مال حرام یا منصب باطل و غیر حق و فسق و عشق باطل و امثال آن باشد.

**[ترجمه]

«۲۵»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ سَمَاعَهَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْمُسْلِمَیْنِ یَلْتَقِیَانِ فَأَفْضَلُهُمَا أَشَدُّهُمَا حُبّاً لِصَاحِبِهِ (۱).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: دو فرد مسلمان که با هم ملاقات می کنند، برترین آن ها کسی است که دیگری را بیشتر دوست داشته باشد. - . الکافی ۲ : ۱۲۷ -

**[ترجمه]

بیان

فأفضلهما أی عند الله و أکثرهما ثوابا أشدهما حبا لصاحبه فی الله کما مر.

**[ترجمه]«فأفضلهما» یعنی افضل آن دو نزد خدا و آنکه از بین آن دو نفر ثواب بیشتری می برد. «أشدّهما حبّا لصاحبه» یعنی در راه خدا همان‌طور که گفته شد.

**[ترجمه]

«۲۶»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ وَ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا الْتَقَی مُؤْمِنَانِ قَطُّ إِلَّا کَانَ أَفْضَلُهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبّاً لِأَخِیهِ (۲).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگز دو مؤمنی با هم ملاقات نمی کنند مگر اینکه برترین آن ها کسی

است که برادرش را بیشتر دوست داشته باشد - . کافی ۲ : ۱۲۷ - .

**[ترجمه]

«۲۷»

کا، [الکافی] عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ السَّبِيعِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَ لَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ (۳).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دوستی و دشمنی اش به خاطر دین نباشد، بی دین است. - . کافی ۲ : ۱۲۷ -

**[ترجمه]

بيان

كل من لم يحب على الدين إن كان المراد أنه لم يكن شی ء من حبه و بغضه فی الدين فقوله فلا دين له على الحقيقه لأنه لم يحب النبی صلى الله عليه و آله و الأئمه عليهم السلام أيضا لله و لا- أبغض أعداءهم لله و إن كان المراد غالب حبه و بغضه أو حب أهل زمانه أو لم يكن جميع حبه و بغضه للدين فالمعنى لا دين له كاملا.

**[ترجمه]«کل من لم یحب علی الدین» اگر منظور از این سخن این باشد که حتی ذره‌ای از محبت و کینه او در راه دین نیست، پس سخن «فلا دین له» حقیقت است و مجاز نیست. زیرا او پیامبر و امامان را نیز به خاطر خدا دوست نداشته است و به خاطر خدا با دشمنان آن ها دشمنی نکرده است و اگر منظور از این سخن این باشد که قسمت اعظم محبت و کینه او و یا همه محبت و کینه‌اش برای دین نبوده است، معنا این است که دین کاملی ندارد.

**[ترجمه]

«۲۸»

سن، [المحاسن] عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ صَالِحِ بْنِ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحِبُّ وَلِيَّ اللَّهِ وَ مَا يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُبْغِضُ وَلِيَّ اللَّهِ وَ مَا يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فَيَمُوتُ وَ يَدْخُلُ النَّارَ(۴).

**[ترجمه]المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا مردی که دوستدار دوست خداست و می‌داند که چه می گوید، خداوند او را به بهشت وارد می کند و مردی که دشمن دوست خداست و نمی‌داند که چه می گوید می‌میرد و به جهنم در می آید. - . المحاسن: ۲۶۵ -

**[ترجمه]

«۲۹»

كِتَابُ الْغَايَاتِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ یَوْمٍ لِأَصْحَابِهِ أَخْبِرُونِی بِأَوْثَقِ عُرَی الْإِسْلَامِ فَقَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ الصَّلَاهُ قَالَ إِنَّ الصَّلَاهَ قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ الزَّكَاهُ قَالَ إِنَّ الزَّكَاهَ قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ الْجِهَادُ

ص: ۲۵۰

۱- ۱. الكافی ج ۲ ص ۱۲۷.

۲- ۲. الكافی ج ۲ ص ۱۲۷.

۳- ۳. الكافی ج ۲ ص ۱۲۷.

۴- ۴. المحاسن: ص ۲۶۵.

قَالَ إِنَّ الْجِهَادَ قَالَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَخْبِرْنَا قَالَ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّهِ (۱).

**[ترجمه]کتاب الغایات: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی به یارانش فرمود: از محکم‌ترین دستاویزهای ایمان چیست؟ پس گفتند: ای رسول خدا نماز است. فرمود: نماز نه. گفتند: یا رسول الله زکات است. فرمود زکات نه. گفتند: یا رسول الله جهاد است، فرمود: جهاد نه. گفتند: یا رسول الله، پس آن چیز چیست؟ فرمود: دوستی و دشمنی در راه خداوند .

**[ترجمه]

بیان

قوله صلی الله علیه و آله إن الصلاه أی لیس الصلاه کذلک أو لها فضل لکن لیست کذلک و یحتمل کون إن نافیه لکنه بعید.

**[ترجمه]سخن او صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «إن الصلوه»، یعنی نماز نیست یا به این معناست که نماز دارای فضیلت است، اما مراد ما نیست. و احتمال دارد که «إن» نافیه باشد اما این احتمال ضعیف است.

**[ترجمه]

«۳۰»

مص، [مصباح الشریعه] قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: الْمُحِبُّ فِی اللَّهِ مُحِبُّ اللَّهِ وَ الْمَحْبُوبُ فِی اللَّهِ حَبِیبُ اللَّهِ لِأَنَّهُمَا لَا یَتَحَابَّانِ إِلَّا فِی اللَّهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ فَمَنْ أَحَبَّ عَبْداً فِی اللَّهِ فَإِنَّمَا أَحَبَّ اللَّهَ وَ لَا یُحِبُّ اللَّهَ تَعَالَی إِلَّا مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِیِّینَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ الْمُحِبُّونَ لِلَّهِ الْمُتَحَابُّونَ فِیهِ وَ کُلُّ حُبٍّ مَعْلُولٌ یُورِثُ بُعْداً فِیهِ عَدَاوَهٌ إِلَّا هَذَیْنِ وَ هُمَا مِنْ عَیْنٍ وَاحِدَهٍ یَزِیدَانِ أَبَداً وَ لَا یَنْقُصَانِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ الْأَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِینَ (۲) لِأَنَّ أَصْلَ الْحُبِّ التَّبَرِّی عَنْ سِوَی الْمَحْبُوبِ وَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِنَّ أَطْیَبَ شَیْ ءٍ فِی الْجَنَّهِ وَ أَلَذَّهُ حُبُّ اللَّهِ وَ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَ ذَلِکَ أَنَّهُمْ إِذَا عَایَنُوا مَا فِی الْجَنَّهِ مِنَ النَّعِیمِ هَاجَتِ الْمَحَبَّهُ فِی قُلُوبِهِمْ فَیُنَادُونَ عِنْدَ ذَلِکَ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ (۳).

**[ترجمه]مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در راه خدا دوست بدارد، دوستدار خداست و کسی که در راه خدا دوست داشته شود، محبوب خداست چرا که این دوستی‌ها فقط به خاطر خداست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انسان با کسی که دوست دارد [شناخته می‌شود]. هر کس که بنده ای را در راه خدا دوست بدارد، دوستدار خداست و هر کس که خدا را دوست بدارد، خدا نیز او را دوست دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برترین مردم پس از پیامبران، در دنیا و آخرت دوستداران خدا و کسانی هستند که یکدیگر را به خاطر او دوست دارند و هر دوستی که علتی داشته باشد پس از مدتی به دشمنی بدل می‌شود، مگر این دو. این دو از سرچشمه‌ای واحد نشات می گیرند و تا به ابد رو به فزونی دارند و هیچ گاه کاسته نمی‌شوند. خداوند عز و جل فرمود: {در آن روز دوستان با یکدیگر دشمنی می کنند مگر

متقین.} - . زخرف / ۶۷ -

زیرا اصل و ریشه دوستی، بیزاری جستن از هرچه جز محبوب است و امیر مومنان علیه السلام فرمود: نیکوترین چیز در بهشت و لذیذترین آن، محبت خداست و محبت به خاطر خدا و شکر خدا. خداوند عز و جل فرمود: {آخرین سخن آنان این است که می گویند: سپاس برای پروردگار جهانیان است.} و آن این است که آن ها وقتی نعمت‌های بهشتی را دیدند، محبت در دل... هایشان موج می‌زند و در آن هنگام ندا در می‌دهند که سپاس برای پروردگار جهانیان است. - . مصباح الشریعه: ۶۵، یونس / ۱۰ -

**[ترجمه]

«۳۱»

م، [تفسیر الإمام علیه السلام] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَعَاشِرَ النَّاسِ أَحِبُّوا مَوَالِیَنَا مَعَ حُبِّکُمْ لِآلِنَا هَذَا زَیْدُ بْنُ حَارِثَهَ وَ ابْنُهُ أُسَامَهُ بْنُ زَیْدٍ مِنْ خَوَاصِّ مَوَالِینَا فَأَحِبُّوهُمَا فَوَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِیّاً لَیَنْفَعُکُمْ حُبُّهُمَا قَالُوا وَ کَیْفَ یَنْفَعُنَا حُبُّهُمَا قَالَ إِنَّهُمَا یَأْتِیَانِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلِیّاً علیه السلام بِخَلْقٍ عَظِیمٍ أَکْثَرَ مِنْ رَبِیعَهَ وَ مُضَرَ بِعَدَدِ کُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فَیَقُولَانِ یَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ هَؤُلَاءِ أَحَبُّونَا بِحُبِّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ بِحُبِّکَ فَیَکْتُبُ لَهُمْ عَلِیٌّ علیه السلام جَوَازاً عَلَی الصِّرَاطِ فَیَعْبُرُونَ عَلَیْهِ وَ یَرِدُونَ الْجَنَّهَ سَالِمِینَ وَ ذَلِکَ أَنَّ أَحَداً لَا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ مِنْ سَائِرِ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِلَّا بِجَوَازٍ مِنْ عَلِیٍّ علیه السلام

ص: ۲۵۱

۱- ۱. مخطوط.

۲- ۲. الزخرف: ۶۷.

۳- ۳. مصباح الشریعه: ۶۵، و الآیه فی یونس: ۱۰.

فَإِنْ أَرَدْتُمُ الْجَوَازَ عَلَى الصِّرَاطِ سَالِمِينَ وَ دُخُولَ الْجِنَانِ غَانِمِينَ فَأَحِبُّوا بَعْدَ حُبِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عليهم السلام مَوَالِيَهُ ثُمَّ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ يُعَظِّمَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مَنَازِلَكُمْ فَأَحِبُّوا شِيعَةَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ جِدُّوا فِي قَضَاءِ حَوَائِجِ إِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَدْخَلَكُمْ مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا وَ مُحِبِّينَا الْجِنَانَ نَادَى مُنَادِيهِ فِي تِلْكَ الْجِنَانِ قَدْ دَخَلْتُمْ عِبَادِيَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي فَتَقَاسَمُوهَا عَلَى قَدْرِ حُبِّكُمْ لِشِيعَةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ قضائكم لِحُقُوقِ إِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ فَأَيُّهُمْ كَانَ أَشَدَّ لِلشِّيعَةِ حُبّاً وَ لِحُقُوقِ إِخْوَانِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ أَشَدَّ قَضَاءً كَانَتْ دَرَجَاتُهُ فِي الْجِنَانِ أَعْلَى حَتَّى إِنَّ فِيهِمْ مَنْ يَكُونُ أَرْفَعَ مِنَ الْآخَرِ بِمَسِيرِ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ تَرَابِيعِ قُصُورٍ وَ جِنَانٍ.

**[ترجمه]تفسیر امام علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم، دوستداران ما را دوست بدارید و آل ما را نیز دوست بدارید، این زید بن حارثه و پسرش اسامه بن زید، از خاص‌ترین دوستداران ما هستند، آن ها را دوست بدارید. پس سوگند به کسی که محمد را به حق به پیامبری مبعوث فرمود، محبت این دو نفر به شما سود می‌بخشد. گفتند: محبت این دو چگونه به ما سود می‌بخشد؟ فرمود: این دو در روز قیامت مردم بسیاری راکه تعداد آن ها از تعداد ربیعه و مضر بیشتر است، به نزد علی علیه السلام می‌آورند و می‌گویند: ای برادر رسول خدا، اینان به محبت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به محبت تو، دوستداران ما هستند. پس ای علی، جواز گذر از صراط را برای آن ها بنویس تا از آن بگذرند و صحیح و سلامت به بهشت در آیند و این به آن دلیل است که هیچ‌کس از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به بهشت وارد نمی‌شود، مگر آنکه جوازی از علی علیه السلام داشته باشد. پس اگر جواز گذر از صراط و ورود به بهشت را صحیح و سلامت خواستید، پس از محبت به محمد و آل او علیهم السلام، دوستداران او را نیز دوست بدارید. سپس اگر خواستید که محمد صلی الله علیه و آله و سلم قدر و منزلت شما را نزد خداوند متعال بالا ببرد، شیعه محمد و علی را دوست بدارید و در برآورده ساختن نیازهای برادران مومن خود کوشا باشید که ای شیعه ما و ای دوستداران ما، هر گاه خداوند متعال شما را به بهشت وارد کند، منادی او در بهشت ندا می‌دهد که ای بندگان من، با رحمت من به بهشت وارد شدید و شما از این رحمت به اندازه محبتتان نسبت به شیعه محمد و علی و ادا کردن حقوق برادران مومن خود سهم می‌برید و هر کدام از شما که محبت بیشتری نسبت به شیعه و حقوق برادران مومن خود داشته باشد، مرتبه او در بهشت بالاتر می‌رود، تا جایی که گاهی در بهشت شخصی یافت می‌شود که به اندازه یک مسیر پانصد ساله از دیگری بهتر است و در کاخ‌ها و باغ‌های مربع شکل منزل دارد.

**[ترجمه]

بیان

كأن المراد بالترابيع المربعات فإنها أحسن الأشكال.

**[ترجمه]گویا منظور از «ترابیع»، مربع باشد، زیرا مربع زیباترین شکل‌هاست.

**[ترجمه]

جع، [جامع الأخبار] عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ حَوْلَ الْعَرْشِ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ عَلَیْهَا قَوْمٌ لِبَاسُهُمْ وَ وُجُوهُهُمْ نُورٌ لَیْسُوا بِأَنْبِیَاءَ یَغْبِطُهُمُ الْأَنْبِیَاءُ وَ الشُّهَدَاءُ قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ حُلَّ لَنَا قَالَ هُمُ الْمُتَحَابُّونَ فِی اللَّهِ وَ الْمُتَجَالِسُونَ فِی اللَّهِ وَ الْمُتَزَاوِرُونَ فِی اللَّهِ وَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لَوْ أَنَّ عَبْدَیْنِ تَحَابَّا فِی اللَّهِ أَحَدُهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَ الْآخَرُ بِالْمَغْرِبِ لَجَمَعَ اللَّهُ بَیْنَهُمَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّهِ وَ قَالَ علیه السلام عَلَامَهُ حُبِّ اللَّهِ حُبُّ ذِکْرِ اللَّهِ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْحُبُّ فِی اللَّهِ فَرِیضَهٌ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّهِ فَرِیضَهٌ(۱).

**[ترجمه]جامع الاخبار: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پیرامون عرش خدا منبرهایی از نور وجود دارد که برآنها افرادی نشسته‌اند که لباس و چهره آن ها نورانی است. آن ها پیامبر نیستند و پیامبران و شهدا به آن ها غبطه می‌خورند. گفتند: ای رسول خدا، این مساله را برای ما باز کن. فرمود: آن ها کسانی هستند که محبت و همنشینی و دید و بازدیدشان به خاطر خداست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر دو بنده که فاصله آن ها به اندازه مشرق تا مغرب است، به خاطر خدا با یکدیگر دوستی کنند، خداوند در روز قیامت، آن ها را با هم جمع می کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برترین اعمال، محبت به خاطر خدا و دشمنی به خاطر اوست. و حضرت علیه السلام فرمود: نشانه محبت به خداوند، دویت داشتن یاد اوست. از انس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: محبت و دشمنی به خاطر خدا عملی واجب است. - . جامع الاخبار: ۱۴۹ -

**[ترجمه]

بیان

حل لنا أی بین من حل العقده استعیر لحل الإشکال قال فی الأساس من المجاز فلان حلال للعقد کاف للمهمات.

**[ترجمه]«حل لنا» از حل یا گشودن گره برای حل مسایل مشکل استعاره گرفته می‌شود و به صورت مجاز گفته می‌شود که فلانی «حلال العقد» است، یعنی گشاینده گره‌ها است و در مسایل مهم ما را کفایت می کند.

**[ترجمه]

«۳۳»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِیِّ،: رُوِیَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی قَالَ لِمُوسَی علیه السلام هَلْ عَمِلْتَ لِی عَمَلًا قَالَ صَلَّیْتُ لَکَ وَ صُمْتُ وَ تَصَدَّقْتُ وَ ذَکَرْتُ لَکَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ أَمَّا الصَّلَاهُ فَلَکَ بُرْهَانٌ (۲)

وَ الصَّوْمُ جُنَّهٌ وَ الصَّدَقَهُ ظِلٌّ وَ الذِّکْرُ

١- ١. جامع الأخبار ص ١۴٩.

٢- ٢.« لك برهان: أى دليل على اسلامك» هذه العباره فى نسخه الكمبانىّ ص ٢٨۴ قبل سطرين، ذيل البيان السابق و هو سهو.

نُورٌ فَأَيَّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِی قَالَ مُوسَی علیه السلام دُلَّنِی عَلَی الْعَمَلِ الَّذِی هُوَ لَکَ قَالَ یَا مُوسَی هَلْ وَالَیْتَ لِی وَلِیّاً وَ هَلْ عَادَیْتَ لِی عَدُوّاً قَطُّ فَعَلِمَ مُوسَی أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّهِ وَ إِلَیْهِ أَشَارَ الرِّضَا علیه السلام بِمَکْتُوبِهِ کُنْ مُحِبّاً لِآلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنْ کُنْتَ فَاسِقاً وَ مُحِبّاً لِمُحِبِّیهِمْ وَ إِنْ کَانُوا فَاسِقِینَ وَ مِنْ شُجُونِ الْحَدِیثِ أَنَّ هَذَا الْمَکْتُوبَ هُوَ الْآنَ عِنْدَ بَعْضِ أَهْلِ کرمند قَرْیَةٌ مِنْ نَوَاحِینَا إِلَی أَصْفَهَانَ مَا هِیَ وَ رفعته (۱) [وَقْعَتُهُ] أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِهَا کَانَ جَمَّالًا لِمَوْلَانَا أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام عِنْدَ تَوَجُّهِهِ إِلَی خُرَاسَانَ فَلَمَّا أَرَادَ الِانْصِرَافَ قَالَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ شَرِّفْنِی بِشَیْ ءٍ مِنْ خَطِّکَ أَتَبَرَّکْ بِهِ وَ کَانَ الرَّجُلُ مِنَ الْعَامَّةِ فَأَعْطَاهُ ذَلِکَ الْمَکْتُوبَ وَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَوْثَقُ عُرَی الْإِیمَانِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّهِ (۲).

**[ترجمه]دعوات راوندی: روایت شده است که خداوند متعال به موسی علیه السلام فرمود: آیا عملی برای من انجام دادی؟ گفت: برایت نماز خواندم و روزه گرفتم، راستگویی کردم و یاد تو را به جا آوردم. خدای تبارک و تعالی فرمود: و اما نماز برای تو برهان بود و روزه، سپر بود و صدقه سایه و یاد تو نور بود. خداوند فرمود: کدام را به خاطر من انجام دادی؟ موسی گفت: مرا به عملی راهنمایی کن که برای توست. فرمود: ای موسی، آیا هیچ گاه دوست مرا دوست داشتی و با دشمن من دشمنی کردی؟ پس موسی دانست که برترین اعمال، محبت و دشمنی به خاطر خداست و امام رضا علیه السلام به دست نوشته خود به آن اشاره کرد و فرمود: دوستدار آل محمد باش حتی اگر فاسق هستی و دوستدار دوستداران آن ها باش، حتی اگر فاسق باشند.

و در این حدیث شاخه هایی وجود دارد از جمله اینکه این دست نوشته، اکنون موجود است و در نزد فردی در روستای کرمند، از نواحی اصفهان نگهداری می‌شود. البته این منطقه جزو اصفهان محسوب نمی‌شود اما در اصفهان است. آن را بالا برده است. مردی از اهالی این روستا، وقتی مولای ما ابو الحسن علیه السلام به سوی خراسان می‌رفت، ساربان او بود. و هنگامی که قصد برگشت کرد، به او گفت: ای فرزند رسول خدا، مرا با دست نوشته‌ای از خودت مشرف کن تا به آن تبرک بجویم و آن مرد از اهل سنت و جماعت بود. حضرت آن دست‌نوشته را به او داد.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: محکم‌ترین دستاویزهای ایمان، محبت و دشمنی به خاطر خداست. - . دعوات راوندی: ۲۸ -

**[ترجمه]

«۳۴»

جع، [جامع الأخبار]: أَوْحَی اللَّهُ إِلَی مُوسَی علیه السلام هَلْ عَمِلْتَ لِی عَمَلًا إِلَی قَوْلِهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّهِ (۳).

**[ترجمه]جامع الاخبار: خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد که آیا برای من عملی انجام داده‌ای؟ تا آنجا که می گوید: و دشمنی به خاطر خدا. - . جامع الاخبار: ۱۴۹ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس الشجن الغصن المشتبک و الحدیث ذو شجون فنون و أغراض قوله ما هی أی ما هی من أصفهان لکنها فی تلک الناحیه و فی القاموس راوند موضع بنواحی أصفهان.

**[ترجمه]در قاموس آمده است که «شجن» به معنای شاخه‌های انبوه است و «حدیث ذو شجون» یعنی حدیثی که فنون و اغراض بسیار دارد و سخن او «ما هی» یعنی آن منطقه جزو اصفهان محسوب نمی‌شود، اما در اصفهان قرار دارد و در قاموس آمده که راوند از نواحی اصفهان است.

**[ترجمه]

و أقول

قد مر کثیر من أخبار الباب فی باب صفات المؤمن و صفات الشیعه و کتب الإمامه و سیأتی فی سائر الأبواب.

ص: ۲۵۳

۱- ۱. ورایته خ ل.

۲- ۲. دعوات الراوندیّ مخطوط.

۳- ۳. جامع الأخبار ص ۱۴۹.

**[ترجمه]بسیاری از اخبار این باب در باب صفات مومن و صفات شیعه و کتب امامت آمده است و در سایر ابواب نیز خواهد آمد .

**[ترجمه]

باب ۳۷ صفات خیار العباد و أولیاء الله و فیه ذکر بعض الکرامات التی رویت عن الصالحین

الآیات

یونس: أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۱)

الحج: الَّذِینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ(۲)

المؤمنون: إِنَّ الَّذِینَ هُمْ مِنْ خَشْیَهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا یُشْرِکُونَ وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ (۳)

النور: فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاهِ وَ إِیتاءِ الزَّکاهِ یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ (۴)

الفرقان: وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها کانَ غَراماً إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً وَ الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواماً وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ

۱- ۱. یونس: ۶۸.

۲- ۲. الحجّ: ۴۱.

۳- ۳. المؤمنون: ۵۷- ۶۱.

۴- ۴. النور: ۳۶ و ۳۸.

ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتاباً وَ الَّذِینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً وَ الَّذِینَ إِذا ذُکِّرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْها صُمًّا وَ عُمْیاناً وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیَّاتِنا قُرَّهَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیها تَحِیَّهً وَ سَلاماً خالِدِینَ فِیها حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً(۱)

السجده: إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِیاؤُکُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ وَ لَکُمْ فِیها ما تَشْتَهِی أَنْفُسُکُمْ وَ لَکُمْ فِیها ما تَدَّعُونَ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَی اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ (۲)

الأحقاف: إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَهً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ أُولئِکَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ فِی أَصْحابِ الْجَنَّهِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ (۳)

الذاریات: إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ آخِذِینَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ کانُوا قَبْلَ ذلِکَ مُحْسِنِینَ کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ

۱- ۱. الفرقان: ۶۳- ۷۶.

۲- ۲. فصّلت: ۲۹- ۳۳.

۳- ۳. الأحقاف: ۱۲- ۱۶.

يَسْتَغْفِرُونَ وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (۱)

المجادله: لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲)

الحاقه: فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ فَهُوَ فِی عِیشَةٍ راضِیَةٍ فِی جَنَّةٍ عالِیَةٍ قُطُوفُها دانِیَةٌ کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئاً بِما أَسْلَفْتُمْ فِی الْأَیَّامِ الْخالِیَةِ(۳)

المعارج: إِلَّا الْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ وَ الَّذِینَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ أُولئِکَ فِی جَنَّاتٍ مُکْرَمُونَ (۴)

الدهر: إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً فَوَقاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً إِلی

ص: ۲۵۶

۱- ۱. الذاریات: ۱۵- ۱۹.

۲- ۲. المجادله: ۲۲.

۳- ۳. الحاقّه: ۱۹- ۲۴.

۴- ۴. المعارج: ۲۳- ۳۵.

قوله تعالی: إِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً(۱)

العصر: وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ

lt;meta info="- ألا إن أولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون. - . یونس / ۶۸ -

{آگاه باشید، که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند}

- الـذین إن مکناهم فی الأرض أقاموا الصـلاه و آتوا الزکاه و أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور. - . حج / ۴۱ -

{همـان کسـانی که چون در زمین به آنـان توانـایی دهیم، نماز برپا می دارنـد و زکات می دهنـد و به کارهای پسـندیده وامی دارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند، و فرجام همه کارها از آنِ خداست.}

- إن الذین هم من خشـیه ربهم مشفقون و الذین هم بآیات ربهم یؤمنون و الذین هم بربهم لا یشرکون و الذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجله أنهم إلی ربهم راجعون أولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون. - . مؤمنون / ۵۷ - ۶۱ -

{در حقیقت، کسانی که از بیم پروردگارشان هراساننـد و کسانی که به نشانه های پروردگارشان ایمان می آورنـد، و آنان که به پروردگارشان شـرک نمی آورند، و کسانی که آنچه را دادند [در راه خدا] می دهند، در حالی که دل هایشان ترسان اسـت [و می داننـد] که به سوی پروردگارشان بازخواهنـد گشت، آنانند که در کارهای نیک شـتاب می ورزند و آنانند که در انجام آن ها سبقت می جویند .

- فی بیوت أذن الله أن ترفع و یـذکر فیها اسـمه یسـبح له فیها بالغدو و الآصال رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله و إقام الصـلاه و إیتاء الزکاه یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الأبصار لیجزیهم الله أحسن ما عملوا و یزیـدهم من فضـله و الله یرزق من یشاء بغیر حساب. - . نور / ۳۶ - ۳۸ -

{در خـانه هـایی که خـدا رخصت داده که [قـدر و منزلت] آن هـا رفعت یابـد و نـامش در آن ها یاد شود. در آن [خانه]ها هر بامـداد و شامگاه او را نیایش می کننـد: مردانی که نه تجارت و نه داد و سـتدی، آنان را از یاد خـدا و برپا داشـتن نماز و دادن زکات، به خود مشـغول نمی دارد، و از روزی که دل ها و دیـده ها در آن زیر و رو می شود می هراسـند. تا خـدا بهتر از آنچه انجام می دادنـد، به ایشان جزا دهـد و از فضل خود بر آنان بیفزایـد، و خـدا [ست که] هر که را بخواهـد بی حساب روزی می دهد.}

- و عباد الرحمن الذین یمشون علی الأرض هونا و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما و الذین یقولون ربنا اصـرف عنا عذاب جهنم إن عذابها کان غراما آن ها ساءت مسـتقرا و مقاما و الذین إذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما و الذین لا یدعون مع الله إلها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله إلا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق أثامـا یضـاعف له العـذاب یوم القیـامه و یخلـد فیه مهانـا إلا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فأولئک یبـدل الله سـیئاتهم

حسنات و کان الله غفورا رحیما و من تاب و عمل صالحا فإنه یتوب إلی الله متابا و الذین لا یشهدون الزور و إذا مروا باللغو مروا کراما و الـذین إذا ذکروا بآیات ربهم لم یخروا علیها صـما و عمیانا و الذین یقولون ربنا هب لنا من أزواجنا و ذریاتنا قره أعین و اجعلنا للمتقین إماما أولئک یجزون الغرفه بما صبروا و یلقون فیها تحیه و سـلاما خالدین فیها حسـنت مستقرا و مقاما. - . فرقان / ۶۳ - ۷۶ -

{و بنـدگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند؛ و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملاـیمت پاسـخ می دهنـد. و آناننـد که در حال سـجده یا ایسـتاده، شب را به روز می آورنـد. و کسانی انـد که می گوینـد: «پروردگارا، عـذاب جهنم را از ما بازگردان که عذابش سـخت و دایمی است. و در حقیقت، آن بد قرارگاه و جایگاهی است. و کسانی اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند، و میان این دو [روش] حد وسط را برمی گزینند. و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی کُشند، و زنا نمی کننـد، و هر کس این ها را انجام دهد سـزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسـته در آن خوار می ماند. مگر کسـی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسـته کند. پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند، و خدا همواره آمرزنده مهربان است. و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، در حقیقت به سوی خدا بازمی گردد. و کسانی اند که گواهی دروغ نمی دهند؛ و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می گذرند. و کسانی اند که چون به آیـات پروردگارشـان تـذکر داده شونـد، کر و کور روی آن نمی افتنـد. و کسـانی انـد که می گوینـد: «پروردگارا، به ما از همسـران و فرزندانمان آن ده که مایه روشـنیِ چشمان [ما] باشد، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان.» ایناننـد که به [پاس] آنکه صبر کردند، غرفه[های بهشت را] پاداش خواهند یافت و در آنجا با سلام و درود مواجه خواهند شد. در آنجا، جاودانه خواهند ماند. چه خوش قرارگاه و مقامی!}

- إن الـذین قـالوا ربنـا الله ثم اسـتقاموا تتنزل علیهم الملاـئکه ألاـ تخـافوا و لاـ تحزنوا و أبشـروا بـالجنه التی کنتم توعـدون نحن أولیاؤکم فی الحیاه الدنیا و فی الآخره و لکم فیها ما تشتهی أنفسکم و لکم فیها ما تدعون نزلا من غفور رحیم و من أحسن قولا ممن دعا إلی الله و عمل صالحا و قال إننی من المسلمین. - . فصلت / ۲۹ - ۳۳ -

{در حقیقت، کسـانی که گفتنـد: «پروردگـار ما خـداست»؛ سـپس ایسـتادگی کردنـد، فرشـتگان بر آنان فرود می آینـد [و می گویند:] «هان، بیم مدارید و غمین مباشـید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستانتان ماییم، و هر چه دل هایتان بخواهد در [بهشت] برای شماست، و هر چه خواستار باشید در آنجا خواهید داشت؛ روزیِ آماده ای از سوی آمرزنـده مهربان است.» و کیست خوش گفتارتر از آن کس که به سوی خـدا دعوت نمایـد و کار نیک کند و گوید: «من [در برابر خدا] از تسلیم شدگانم».}

- إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون أولئک أصحاب الجنه خالدین فیها جزاء بما کانوا یعملون و وصـینا الإنسان بوالـدیه إحسانا حملته أمه کرها و وضـعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شـهرا حتی إذا بلغ أشـده و بلغ أربعین سنه قـال رب أوزعنی أن أشـکر نعمتـک التی أنعمت علی و علی والـدی و أن أعمـل صالحا ترضاه و أصلح لی فی ذریتی إنی تبت إلیک و إنی من المسـلمین أولئک الذین نتقبل عنهم أحسن ما عملوا و نتجاوز عن سیئاتهم فی أصحاب الجنه وعد الصدق

الذی کانوا یوعدون. - . أحقاف / ۱۲ - ۱۶ -

{محقّقاً کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس ایستادگی کردند، بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد. ایشان اهل بهشتند که به پاداش آنچه انجام می دادند جاودانه در آن می مانند. و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم. مادرش با تحمّل رنج به او باردار شد و با تحمّل رنج او را به دنیا آورد. و بار برداشتن و از شیر گرفتنِ او سی ماه است، تا آنگاه که به رشد کامل خود برسد و به چهل سال برسد، می گوید: «پروردگارا، بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس گویم و کار شایسته ای انجام دهم که آن را خوش داری، و فرزندانم را برایم شایسته گردان؛ در حقیقت، من به درگاه تو توبه آوردم و من از فرمان پذیرانم.» اینانند کسانی که بهترینِ آنچه را انجام داده اند از ایشان خواهیم پذیرفت و از بدیهایشان درخواهیم گذشت؛ در [زمره] بهشتیانند؛ [همان] وعده راستی که بدانان وعده داده می شده است.} - إن المتقین فی جنات و عیون آخذین ما آتاهم ربهم إنهم کانوا قبل ذلک محسنین کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالأسحار هم یستغفرون و فی أموالهم حق للسائل و المحروم. - . ذاریات / ۱۵ - ۱۹ -

{پرهیزگاران در باغ ها و چشمه سارانند. آنچه را پروردگارشان عطا فرموده می گیرند، زیرا که آن ها پیش از این نیکوکار بودند. و از شب اندکی را می غنودند. و در سحرگاهان [از خدا] طلب آمرزش می کردند. و در اموالشان برای سائل و محروم حقّی [معیّن] بود.}

- لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشیرتهم أولئک کتب فی قلوبهم الإیمان و أیدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه أولئک حزب الله ألا إن حزب الله هم المفلحون. - . مجادله / ۲۲ -

{قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند - هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند - دوست بدارند. در دل این هاست که [خدا] ایمان را نوشته و آن ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است، و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن جوی هایی روان است در می آورد؛ همیشه در آنجا ماندگارند؛ خدا از ایشان خشنود و آن ها از او خشنودند؛ اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگارانند.}

- فأما من أوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه إنی ظننت أنی ملاق حسابیه فهو فی عیشه راضیه فی جنه عالیه قطوفها دانیه کلوا و اشربوا هنیئا بما أسلفتم فی الأیام الخالیه. - . الحاقه / ۱۹ - ۲۴ -

{امّا کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، گوید: «بیایید و کتابم را بخوانید. من یقین داشتم که به حساب خود می رسم.» پس او در یک زندگی خوش است: در بهشتی برین، [که] میوه هایش در دسترس است. بخورید و بنوشید، گواراتان باد، به [پاداش] آنچه در روزهای گذشته انجام دادید.}

- إلا المصلین الذین هم علی صلاتهم دائمون و الذین فی أموالهم حق معلوم للسائل و المحروم و الذین یصدقون بیوم الدین و

الـذين هم من عـذاب ربهم مشـفقون إن عـذاب ربهم غير مـأمون و الـذين هم لفروجهم حافظون إلا على أزواجهم أو ما ملكت أيمـانهم فـإنهم غير ملـومين فمن ابتغى وراء ذلـك فأولئـك هم العـادون و الـذين هم لأمانـاتهم و عهـدهم راعـون و الـذين هم بشهاداتهم قائمون و الذين هم على صلاتهم يحافظون أولئك فی جنات مكرمون. - . معارج / ٢٣ - ٣٥ -

{مگر نماز گزاران ، همان کسانی که بر نمازشان پایـداری می کننـد. و همانان که در اموالشان حقّی معلوم است، برای سائل و محروم. و کسانی که روز جزا را باور دارند. و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند. چرا که از عذاب پروردگارشان ایمن نمی تواننـد بـود. و کسـانی که دامن خـود را حفـظ می کننـد، مگر بر همسـران خـود یـا کنیزانشـان که [در این صورت] مورد نکوهش نیستند. و هر کس پا از این [حدّ] فراتر نهد، آنان همان از حدّ درگذرندگانند. و کسانی که امانت ها و پیمان خود را مراعات می کنند. و آنان که بر شـهادت های خود ایستاده اند. و کسانی که بر نمازشان مداومت می ورزند. آن ها هسـتند که در باغ هایی [از بهشت]، گرامی خواهند بود.}

- إن الأبرار یشربون من كأس كان مزاجها كافورا عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا یوفون بالنذر و یخافون یوما كان شره مسـتطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسـكینا و یتیما و أسـیرا إنما نطعمكم لوجه الله لا نرید منكم جزاء و لا شكورا إنا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا فوقاهم الله شـر ذلك الیوم و لقاهم نضـره و سـرورا و جزاهم بما صبروا جنه و حریرا ...إن هذا كان لكم جزاء و كان سعیكم مشكورا. - . دهر / ۵ - ٢٢ -

{همانا نیکان از جامی نوشـند که آمیزه ای از کافور دارد، چشـمه ای که بنـدگان خـدا از آن می نوشـند و [به دلخواه خویش] جاریش می کننـد. [همان بندگانی که] به نذر خود وفا می کردند، و از روزی که گزندِ آن فراگیرنده است می ترسیدند. و به [پاس] دوستیِ [خدا]، بینوا و یتیم و اسـیر را خوراک می دادند. «ما برای خشـنودی خداست که به شـما می خورانیم و پاداش و سپاسـی از شـما نمی خواهیم. ما از پروردگارمان از روز عبوسـی سـخت، هراسناکیم.» پس خدا [هم] آنان را از آسیب آن روز نگـاه داشت و شـادابی و شادمـانی به آنـان ارزانی داشت. و به [پاس] آنکه صبر کردنـد، بهشت و پرنیان پاداشـشان داد. در آن [بهشت] بر تخت ها[ی خویش] تکیه زنند. در آنجا نه آفتابی بینند و نه سرمایی. و سایه ها[ی درختان] به آنان نزدیک است، و میوه هـایش [برای چیـدن] رام. و ظروف سـیمین و جـام هـای بلورین، پیرامون آنـان گردانـده می شود. جـام هـایی از سـیم که درست به انـدازه [و بـا کمـال ظرافت] آن هـا را از کـار در آورده انـد. و در آنجـا از جـامی که آمیزه زنجبیل دارد به آنان می نوشانند. از چشـمه ای در آنجا که «سـلسبیل» نامیده می شود. و بر گردِ آنان پسرانی جاودانی می گردند. چون آن ها را ببینی، گویی که مرواریـدهایی پراکنـده انـد. و چون بدانجا نگری [سـرزمینی از] نعمت و کشوری پهناور می بینی. [بهشتیان را] جامه هـای ابریشـمی سبز و دیبـای سـتبر دربَر است و پیرایه آنان دسـتبندهای سـیمین است و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند. این [پاداش] برای شماست و کوشش شما مقبول افتاده است.}

- و العصر إن الإنسان لفی خسر إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر. - . عصر / ١ - ٣ -

{سوگند به عصـرِ، که واقعاً انسان دسـتخوشِ زیان است؛ مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حقّ سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند.}

**[ترجمه]

تفسیر

أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ (۲) قال المفسرون: أی فی القیامه من العقاب وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ أی لا یخافون

**[ترجمه]«ألا إن أولیاء الله لا خوف علیهم» مفسران گویند یعنی در آخرت از عقاب خداوند هیچ بیمی بر آن ها نباشد. «و لا هم یحزنون» یعنی نمی هراسند.

**[ترجمه]

و أقول

یمکن أن یکون المراد أعم من الدنیا و الآخره فإنهم لرضاهم بقضاء الله و عدم تعلقهم بالدنیا و ما فیها لا خوف علیهم للحوق مکروه و لا هم یحزنون لفوات مأمول.

و قال الطبرسی رحمه الله اختلف فی أولیاء الله فقیل هم قوم ذکرهم الله بما هم علیه من سیماء الخیر و الإخبات عن ابن عباس و قیل هم المتحابون فی الله ذکر ذلک فی خبر مرفوع و قیل هم الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ قد بینهم فی الآیه التی بعدها و قیل إنهم الذین أدوا فرائض الله و أخذوا بسنن رسول الله صلی الله علیه و آله و تورعوا عن محارم الله و زهدوا فی عاجل هذه الدنیا و رغبوا فیما عند الله و اکتسبوا الطیب من رزق الله لمعایشهم لا یریدون به التفاخر و التکاثر ثم أنفقوه فیما یلزمهم من حقوق واجبه فأولئک الذین یبارک الله لهم فیما اکتسبوا و یثابون علی ما قدموا منه لآخرتهم و هو المروی عن علی بن الحسین علیه السلام و قیل هم الذین توالت أفعالهم علی موافقه الحق (۳).

و قال رحمه الله فی قوله تعالی الَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أی أعطیناهم ما به یصح الفعل منهم و سلطناهم فی الأرض أدوا الصلاه بحقوقها و أعطوا ما افترض الله علیهم من الزکاه وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و هو الحق لأنه تعرف صحته وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ و هو الباطل لأنه لا یمکن معرفه صحته و یدل علی وجوبهما و قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: نَحْنُ هُمْ وَ اللَّهِ. وَ لِلَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ أی یبطل کل ملک سوی

ص: ۲۵۷

۱- ۱. الدهر: ۵- ۲۲.

۲- ۲. یونس: ۶۸.

۳- ۳. مجمع البیان ج ۵ ص ۱۲۰.

ملکه فتصیر الأمور إلیه بلا مانع و لا منازع (۱).

و قال فی قوله إِنَّ الَّذِینَ هُمْ مِنْ خَشْیَهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲) أی من عـذاب ربهم خائفون فیفعلون ما أمرهم به و ینتهون عما نهاهم عنه وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ أی بآیات الله و حججه من القرآن و غیره یصدقون.

**[ترجمه]ممکن است مقصود اعم از دنیا و آخرت باشد. زیرا آن ها به خاطر اینکه به قضای خداوند راضـی هسـتند، و به دنیا و مال و منال دنیوی دلبسـتگی ندارنـد، از اینکه ضـرری به آن ها برسـد و یا اینکه چیزی را از دست بدهند، هیچ بیم و هراسـی ندارند.

و طبرسـی رحمـه الله علیـه گفته: در مـورد دوسـتان خـدا اختلاـف نظر وجـود دارد. به عقیـده برخی، آن هـا افرادی هسـتند که خداوند از آن ها با سـیمای خیر یاد کرده است و خاضع و خاشعند. از ابن عباس روایت شده است که آن ها کسانی هستند که دوستی‌شان به خاطر خـداست. این مساله در یک خبر مسـند آمده است و گفته شده آن ها کسانی هسـتند که خداوند فرموده: {کسانی که ایمان آوردنـد و پارسایی ورزیدنـد}. و در آیه بعـد مفصـلا پیرامون آن ها سـخن می گویـد. گفته شده که آن ها همان کسانی هسـتند که واجبات را به جا آورده‌انـد و به سـنن رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم پایبند بوده‌اند و از حرام چشم پوشـیده‌انـد و در دنیا زهـد ورزیـده‌انـد و به آنچه که در نزد خـدا بود رغبت داشـته‌اند و روزی حلال خدا را برای معاش خود کسب کرده‌انـد و با آن فخرفروشـی و مال‌انـدوزی نمی کنند و آن را در راه حقوق واجبی که به گردن دارند، انفاق می‌- کننـد. آن ها کسانی هسـتند که خداوند به مال آن ها برکت می‌دهد و برای هر گامی که برای آخرت خود برمی‌دارند، پاداش داده می شونـد. و این از علی بن حسـین علیهما السـلام روایت شـده است و گفته شده که آن ها همان کسانی هسـتند که همه کارهایشان در راه حق است. - . مجمع البیان ۵ : ۱۲۰ -

و طبرسـی رحمه الله در مورد سخن خداوند: {کسانی که اگر در زمین به آن ها قدرت دهیم}، فرمود: این سخن بدین معناست که به آن ها آن چیزی را می‌دهیم که اعمال آنان را از فساد نجات می‌دهد و آن ها را در زمین قوی می گردانیم. آن ها نماز را به جا می‌آورنـد و همه حقوق آن را ادا می کنند و زکاتی را که خداوند بر آنان واجب کرده می‌پردازند «و أمروا بالمعروف» و این حق است، زیرا صحیح بودن آن دانسته می شود. «و نهوا عن المنکر» و این باطل است زیرا امکان شناخت صحت آن وجود نـدارد و بر وجوب آن دو دلاـلت می کنـد و امام صادق علیه السـلام فرمود: ما به خـدا قسم آن افراد هستیم. «و لله عاقبه الأمور» یعنی فقط ملک اوست که باقی می ماند و همه امور بدون هیچ مانع و هیچ رقیبی به سوی او روانه می‌شود. - . مجمع البیان ۷ : ۸۸، سوره حج / ۴۱ -

و در مورد این سـخن: {کسانی که از خدا می‌ترسـند} - . مجمع البیان ۷ : ۱۱۰، تفسیر بیضاوی: ۲۸۸ - فرمود: یعنی از عذاب پروردگار خود ترساننـد و آنچه را که او امر می کنـد انجام می‌دهند و آنچه را که از انجام آن نهی فرموده انجام نمی‌دهند. {و کسـانی که به آیـات پروردگـار خود ایمـان دارنـد}، یعنی نشانه‌های خداونـد و حجت‌های او از قرآن کریم و غیره را تصـدیق می کنند.

**[ترجمه]

أقول

و فی الأخبار أن الآیات هم الأئمه علیهم السلام (۳).

وَ الَّذِینَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا یُشْرِکُونَ من الشرک الجلی و الخفی وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا أی یعطون ما أعطوا من الزکاه و الصدقه أو أعمال البر کلها کما قال علی بن إبراهیم رحمه الله من العباده و الطاعه و یؤیده قراءه یأتون ما أتوا فی الشواذ(۴) وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أی خائفه قال الحسن المؤمن جمع إحسانا و شفقه و المنافق جمع إساءه و امتنانا و قال أبو عبد الله علیه السلام خائفه أن لا تقبل منهم و فی روایه أخری یؤتی ما آتی و هو خائف راج و قیل إن فی الکلام حذفا و إضمارا و تأویله قلوبهم وجله أن لا یقبل منهم لعلمهم أَنَّهُمْ إِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ أی لأنهم یوقنون بأنهم یرجعون إلی الله تعالی یخافون أن لا یقبل منهم و إنما یخافون ذلک لأنهم لا یأمنون التفریط أو یخافون من أن مرجعهم إلیه و هو یعلم ما یخفی علیهم.

وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: مَا الَّذِی أَتَوْا أَتَوْا وَ اللَّهِ الطَّاعَهَ مَعَ الْمَحَبَّهِ وَ الْوَلَایَهِ وَ هُمْ فِی ذَلِکَ خَائِفُونَ لَیْسَ خَوْفُهُمْ خَوْفَ شَکٍّ وَ لَکِنَّهُمْ خَافُوا أَنْ یَکُونُوا مُقَصِّرِینَ فِی

۱- ۱. مجمع البیان ج ۷ ص ۸۸، سوره الحجّ الآیه: ۴۱.
۲- ۲. المؤمنون: ۵۷ و ما نقله فیما یلی مأخوذ من تفسیر مجمع البیان ج ۷ ص ۱۱۰. تفسیر البیضاوی ص ۲۸۸، و غیر ذلک.
۳- ۳. راجع ج ۲۳ ص ۲۰۶- ۲۱۱، من هذه الطبعه الحدیثه باب أنهم علیهم السلام آیات اللّه و بیناته و کتابه.
۴- ۴. فی الشواذ قراءه النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و عائشه و ابن عبّاس و قتاده و الأعمش« یأتون ما أتوا» مقصورا، کذا فی المجمع.

مَحَبَّتِنَا وَ طَاعَتِنَا(۱).

أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ معناه الـذین جمعوا هذه الصـفات هم الذین یبادرون إلی الطاعات و یسابقون إلیها رغبه منهم فیها و علمـا منهم بمـا ینـالون بهـا من حسن الجزاء وَ هُمْ لَهـا سـابِقُونَ أی و هم لأجـل تلـک الخیرات سـابقون إلی الجنه أو هم إلیها سـابقون قال ابن عباس یسابقون فیها أمثالهم من أهل البر و التقوی و روی علی بن إبراهیم عن الباقر علیه السـلام قال هو علی بن أبی طالب علیه السلام لم یسبقه أحد(۲).

فِی بُیُوتٍ (۳) أی کمشکاه فی بعض بیوت أو توقد فی بیوت أَذِنَ اللَّهُ أی أمر أو قدر أَنْ تُرْفَعَ بالتعظیم وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ بالتلاوه و الـذکر و الدعاء و نزول الوحی و بیان الأحکام عَنِ الصَّادِقِ علیه السـلام: هِیَ بُیُوتُ النَّبِیِّ صـلی الله علیه و آله (۴). وَ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام: هِیَ بُیُوتُ الْأَنْبِیَاءِ وَ الرُّسُلِ وَ الْحُکَمَاءِ وَ أَئِمَّهِ الْهُدَی.

وَ رَوَی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْهُ علیه السلام: هِیَ بُیُوتُ الْأَنْبِیَاءِ وَ بَیْتُ عَلِیٍّ علیه السلام مِنْهَا.

یُسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ فی الفقیه (۵)

عَنِ الصَّادِقِ علیه السـلام: فِی هَـذِهِ الْـآیَهِ قَالَ کَانُوا أَصْـحَابَ تِجَارَهٍ فَإِذَا حَضَـرَتِ الصَّلَاهُ تَرَکُوا التِّجَارَهَ وَ انْطَلَقُوا إِلَی الصَّلَاهِ وَ هُمْ أَعْظَمُ أَجْراً مِمَّنْ لَا یَتَّجِرُ.

و فی المجمع عنهما علیهما السلام: مثله (۶) یَخافُونَ یَوْماً مع ما هم علیه من الذکر و الطاعه تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ تضطرب و تتغیر من الهول لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ أشیاء لم یعدهم علی أعمالهم و لا تخطر ببالهم

۱- ۱. الکافی ج ۸ ص ۲۲۹.

۲- ۲. تفسیر القمّیّ ص ۴۴۷.

۳- ۳. النور: ۳۶.

۴- ۴. الکافی ج ۸ ص ۳۳۱.

۵- ۵. فقیه من لا یحضره الفقیه ج ۳ ص ۱۱۹ ط دار الکتب بالنجف.

۶- ۶. مجمع البیان ج ۷ ص ۱۴۴.

وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ بِغَيْرِ حِسابٍ تقرير للزياده و تنبيه على كمال القدره و نفاذ المشيه و سعه الإحسان.

وَ عِبادُ الرَّحْمنِ (١) أى عبيده الخلص الذين عملوا بلوازم العبوديه الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً أى بسكينه و تواضع و فى المجمع عن الصادق عليه السلام هو الرجل يمشى بسجيته التى جبل عليها لا يتكلف و لا يتبختر(٢).

وَ رَوَى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام: أَنَّهُ قَالَ فِي هَذِهِ الْآيَهِ الْأَئِمَّهُ عليهم السلام يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً خَوْفاً مِنْ عَدُوِّهِمْ (٣). وَ عَنِ الْكَاظِمِ عليه السلام: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَهِ فَقَالَ هُمُ الْأَئِمَّهُ يَتَّقُونَ فِي مَشْيِهِمْ (۴). وَ عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: هُمُ الْأَوْصِيَاءُ مَخَافَهً مِنْ عَدُوِّهِمْ (۵). وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً قيل أى تسلما منكم و متاركه لكم لا خير بيننا و لا شر أو سدادا من القول يسلمون فيه من الإيذاء و الإثم وَ الَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِياماً أى فى الصلاه و تخصيص البيتوته لأن العباده بالليل أحمز و أبعد من الرئاء.

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ إلى قوله غَراماً أى لازما و منه الغريم لملازمته و هو إيذان بأنهم مع حسن مخالفتهم مع الخلق و اجتهادهم فى عباده الحق وجلون من العذاب مبتهلون إلى الله فى صرفه عنهم لعدم اعتدادهم بأعمالهم و لا وثوقهم على استمرار أحوالهم إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً الجملتان تحتملان الحكايه و الابتداء من الله وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا إلخ قال على بن إبراهيم الإسراف الإنفاق فى المعصيه فى غير حق وَ لَمْ يَقْتُرُوا لم يبخلوا عن حق الله جل و عز و القوام العدل و الإنفاق فيما أمر الله به.

١- ١. الفرقان: ۶۳.

٢- ٢. مجمع البيان ج ٧ ص ١٧٩.

٣- ٣. تفسير القمّيّ ص ۴۶٧.

۴- ۴. تفسير القمّيّ ص ۴۶٧.

۵- ۵. الكافى ج ١ ص ۴٢٧.

وَ فِی الْمَجْمَعِ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَعْطَی فِی غَیْرِ حَقٍّ فَقَدْ أَسْرَفَ وَ مَنْ مَنَعَ مِنْ حَقٍّ فَقَدْ قَتَّرَ. وَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام: لَیْسَ فِی الْمَأْکُولِ وَ الْمَشْرُوبِ سَرَفٌ وَ إِنْ کَثُرَ(۱). وَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: إِنَّمَا الْإِسْرَافُ فِیمَا أَفْسَدَ الْمَالَ وَ أَضَرَّ بِالْبَدَنِ قِیلَ فَمَا الْإِقْتَارُ قَالَ أَکْلُ الْخُبْزِ وَ الْمِلْحِ وَ أَنْتَ تَقْدِرُ عَلَی غَیْرِهِ قِیلَ فَمَا الْقَصْدُ قَالَ الْخُبْزُ وَ اللَّحْمُ وَ اللَّبَنُ وَ الْخَلُّ وَ السَّمْنُ مَرَّةً هَذَا وَ مَرَّةً هَذَا. وَ عَنْهُ علیه السلام: أَنَّهُ تَلَا هَذِهِ الْآیَةَ فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنْ حَصًی وَ قَبَضَهَا بِیَدِهِ قَالَ هَذَا الْإِقْتَارُ الَّذِی ذَکَرَ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً أُخْرَی فَأَرْخَی کَفَّهُ کُلَّهَا ثُمَّ قَالَ هَذَا الْإِسْرَافُ ثُمَّ أَخَذَ قَبْضَةً أُخْرَی فَأَرْخَی بَعْضَهَا وَ أَمْسَکَ بَعْضَهَا وَ قَالَ هَذَا الْقَوَامُ.

حَرَّمَ اللَّهُ أی حرمها بمعنی حرم قتلها إِلَّا بِالْحَقِ متعلق بالقتل المحذوف أو ب لا یَقْتُلُونَ یَلْقَ أَثاماً أی جزاء ثم یُضاعَفْ بدل من یلق و قال علی بن إبراهیم أثام واد من أودیه جهنم من صفر مذاب قدامها حره فی جهنم یکون فیه من عبد غیر الله و من قتل النفس التی حرم الله و تکون فیه الزناه و یضاعف لهم فیه العذاب فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ فِی الْعُیُونِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ تَجَلَّی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ فَیَقِفُهُ عَلَی ذُنُوبِهِ ذَنْباً ذَنْباً ثُمَّ یَسْتَغْفِرُ لَهُ لَا یُطْلِعُ اللَّهُ عَلَی ذَلِکَ مَلَکاً مُقَرَّباً وَ لَا نَبِیّاً مُرْسَلًا وَ یَسْتُرُ عَلَیْهِ مَا یَکْرَهُ أَنْ یَقِفَ عَلَیْهِ أَحَدٌ ثُمَّ یَقُولُ لِسَیِّئَاتِهِ کُونُوا حَسَنَاتٍ.

**[ترجمه]و در اخبار آمده است که آیات و نشانه‌ها همان ائمه علیهم السلام هستند.

«و الذین هم بربهم لا یشرکون»، یعنی شرک آشکارا و پنهان «و الذین یؤتون ما آتوا» یعنی آنچه را که به آن ها داده شده به صورت زکات و صدقه یا اعمال نیک می‌بخشند. همان‌طور که علی بن ابراهیم رحمه الله گفته: منظور از این آیه، عبادت و طاعت است و قرائت این آیه را به صورت«یأتون ما أتوا» تایید کرد که این مورد در شواذ هم ذکر شده است. - . در شواذ آمده است که قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، عایشه، ابن عباس، قتاده و اعمش به صورت «یأتون ما أتوا» بوده است، در مجمع نیز چنین آمده است. -

«و قلوبهم وجله» یعنی ترسان است. گفت: مومن نیکوکار، احسان و رحم را با هم دارد و منافق، بدکاری و منت نهادن را با هم دارد. و امام صادق علیه السلام فرمود: ترسان از این است که مبادا عباداتش پذیرفته نگردد و در روایتی دیگر آمده است که آنچه را که به او داده شده، می‌بخشد، او ترسان است و امید دارد. و گفته شده است که در این سخن حذف و اضمار وجود دارد و تاویل آن این است که دل هایشان ترسان است که از آن ها پذیرفته نشود. زیرا آن ها می‌دانند که «أنهم إلی ربهم راجعون»، یعنی چون آن ها یقین دارند به اینکه به سوی خداوند متعال باز می گردند و می‌ترسند که مبادا اعمال آنان پذیرفته نشود و از این می‌ترسند، چون آن ها از تفریط ایمن نیستند یا می‌ترسند که به سوی خدا بازگردند در حالی که او همه اسرار آنان را می‌داند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: آن ها چه عملی را انجام می‌دهند؟ به خدا سوگند که عمل آنان اطاعت همراه با محبت و ولایت است و آن ها در این حالت ترسان هستند و ترس آن ها از روی شک و تردید نیست بلکه از این می‌ترسند که مبادا در محبت و اطاعت ما کوتاهی کرده باشند. - . الکافی ۸ : ۲۲۹ -

«أولئك يسارعون فى الخيرات» يعنى کسانی که همه این صفات را با هم دارند. آن ها کسانی هستند که به خاطر رغبتی که به خیرات دارند، به سوی انجام آن شتاب می کنند، و چون می‌دانند که با انجام آنچه پاداشی را دریافت می کنند، در انجام آن از یکدیگر پیشی می گیرند «و هم لها سابقون» یعنی آن ها به خاطر این اعمال خیر به سوی بهشت شتاب می کنند یا به سوی آن از هم سبقت می‌جویند. ابن عباس گفت: در راه آن از امثال خود که اهل نیکی و تقوا هستند، سبقت می‌جویند و علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرد که آن شخص علی بن ابی طالب علیه السلام است که هیچ کس از او سبقت نجست. - . تفسیر قمی: ۴۴۷ -

«فی بیوت» یعنی مانند چراغی در بعضی خانه‌ها یا در خانه‌ها روشن می شود. «أذن الله» یعنی دستور داد یا چنین تقدیر کرد. «أن ترفع» به تعظیم«و یذکر فیها اسمه» به تلاوت و ذکر و دعا و نزول وحی و بیان احکام.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور، خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. - . الکافی ۸ : ۳۳۱ -

و از امام باقر علیه السلام روایت است که منظور، خانه‌های پیامبران و فرستاده‌شدگان و حکیمان و امامان هدایت‌کننده است.

و علی بن ابراهیم از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که منظور، خانه‌های پیامبران است و خانه علی علیه السلام نیز از آن است.

«یسبح له فیها بالغدو و الآصال» در «من لا یحضره الفقیه» - . من لا یحضره الفقیه ۳ : ۱۱۹ - در مورد این آیه از امام صادق علیه السلام روایت است که پیرامون این آیه فرمود: آن ها تاجر بودند و وقتی موقع نماز می‌شد، تجارت خود را رها می کردند و به سوی نماز می‌شتافتند و پاداش نماز از سود تجارت آنان بسیار بیشتر بود. و در مجمع از آن دو علیهما السلام مانند این روایت ذکر شده است. - . مجمع البیان ۷ : ۱۴۴ - «یخافون یوما» با همه ذکر و طاعتی که دارند. «تتقلب فیه القلوب و الأبصار» مضطرب است و از شدت ترس تغییر حالت می‌دهد. «لیجزیهم الله أحسن ما عملوا و یزیدهم من فضله»، چیزهایی که جزء اعمال آنان محسوب نمی‌شود و به ذهن آنان خطور نمی کند.

«و الله یرزق من یشاء بغیر حساب»، برای ایصال معنای فزونی و اعلام قدرت بسیار و نفوذ اراده و وسعت احسان اوست.

«و عباد الرحمن»، یعنی بندگان مخلص او که همه اعمال بندگی را به جا آوردند. «الذین یمشون علی الأرض هونا» یعنی با آرامش و تواضع و در مجمع از امام صادق علیه السلام آمده است که این، یعنی حالتی که مرد با سرشت طبیعی خود راه می... رود و در راه رفتن خود، هیچ تکلف و تکبری ندارد. - . مجمع البیان ۷ : ۱۷۹ -

و علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امامان علیهم السلام از ترس دشمنانشان، به آرامی بر روی زمین راه می‌رفتند. - . تفسیر قمی: ۴۶۷ -

و از امام کاظم علیه السلام پیرامون این آیه سوال شد، حضرت فرمود: آن ها امامان هستند که در راه رفتن خود تقوا دارند. - . تفسیر قمی: ۴۶۷ -

و امام باقر علیه السلام فرمود: آن‌ها جانشینان هستند که از ترس دشمن این گونه راه می‌روند. - . الکافی ۱ : ۴۲۷ -

«و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» گفته شده است که این کار را برای سالم ماندن از شر شما و ترک کردن شما انجام می... دهیم. بین ما نه خیری هست و نه شری، یا برای اینکه از آزار و گناه در امان بمانند. «و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما» یعنی در هنگام نماز و فقط از خواب شب صحبت کرده است. زیرا عبادت در شب سخت‌تر و مشکل‌تراست و از ریا به دور است.

«و الذین یقولون» تا آنجا که می گوید«غراما» یعنی لازم و کلمه «غریم» از آن گرفته شده است و هم‌خانواده آن است. و این مساله گویای این است که آن ها با همه مخالفتی که با خلق دارند و در عبادت خداوند سخت‌کوشی می کنند، باز هم از عذاب خدا می‌ترسند و خدا را نیایش می‌کنند تا از آن ها بگذرد، زیرا آن ها اعمال چندانی ندارند و به باقی ماندن خود بر این حال اطمینان ندارند. «إنها ساءت مستقرا و مقاما» این دو جمله یا محکی است و یا ابتدایی و قول خداوند است و علی بن ابراهیم پیرامون «الذین إذا أنفقوا» تا آخر، گفته: اسراف، زیاده‌روی در گناه و باطل است. «و لم یقتروا» در حق خداوند عز و جل بخل نورزیدند و عدالت ورزیدند و در آنچه که خداوند به آن امر فرموده است انفاق کردند و در مجمع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که هر کس مالی را در راهی به جز راه حق ببخشد، اسراف کرده است و هر کس شخصی را از حقی محروم کند، خست به خرج داده است.

و از امام علی علیه السلام روایت است که در خوردنی و آشامیدنی اسراف نیست، حتی اگر زیاد مصرف گردد. - . مجمع البیان ۷ : ۱۷۹ -

و از امام صادق علیه السلام روایت است که اسراف فقط در چیزی صورت می گیرد که مال را تباه کند و به بدن آسیب برساند. گفته شد که «اقتار» چیست؟ فرمود: خوردن نان و نمک، در حالی‌که توانایی خوردن بیش از آن را داری. پرسید منظور چیست؟ فرمود: نان و گوشت و شیر و سرکه و چربی، گاهی این و گاهی آن.

و از حضرت علیه السلام روایت است که او این آیه را تلاوت فرمود و مشتی سنگریزه برداشت و آن را محکم در دست خود فشرد و فرمود: این اقتاری است که خداوند آن را در کتابش ذکر فرموده است. سپس مشتی دیگر از سنگریزه برداشت و همه دستش را باز کرد تا همه آن ریخت و فرمود: این اسراف است. سپس مشتی دیگر برداشت و قسمتی از آن را ریخت و قسمتی را نگاه داشت و فرمود این، قوام و تعادل است.

«حرم الله» یعنی آن را حرام کرده، بدین معنا که کشتن آن را حرام کرده است. «إلا بالحق»، «بالحق» متعلق به قتل محذوف، یا به «لاـ یقتلون» است. «یلق أثاما» یعنی پاداش. سپس«یضاعف» بدل از «یلق» است و علی بن ابراهیم گفته «أثام» وادی از جهنم است که در آن، روی مذاب ریخته شده است و بسیار داغ است. هر کس که غیر خدا را بپرستد و هر کس که نفسی را که خدا حرام کرده بکشد، به آنجا می‌رود و زناکاران در آنند و عذاب آن ها دوچندان می‌شود. «فأولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات».

و در عیون، رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: وقتی روز قیامت فرا برسد، خداوند عز و جل بر بنده مومن خود

متجلی می‌شود و او را از تـک‌تـک گناهانش آگاه می کنـد و سـپس او را می‌بخشـد و هیـچ‌یک از فرشـتگان مقرب و پیامبران فرستاده شده را از این امر آگاه نمی کند و آنچه را که نمی‌خواهد کسی بداند، می‌پوشاند. سپس به کارهای زشت او می گوید که به نیکی‌ها بدل شوید.

**[ترجمه]

و أقول

الأخبار فی ذلک کثیره أوردتها فی الأبواب السابقه لا سیما فی باب الصفح عن الشیعه(۲).

وَ مَنْ تابَ بترک المعاصـی و النـدم علیها وَ عَمِلَ صالِحاً بتلافی ما فرط أو خرج عن المعاصـی و دخل فی الطاعه فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ أی یرجع إلیه بـذلک مَتاباً مرضـیا عنـد الله ماحیا للعقاب محصـلا للثواب و قال علی بن إبراهیم لا یعود إلی شـی ء من ذلک بإخلاص و نیه صادقه وَ الَّذِینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ قال لا

۱- ۱. مجمع البیان ج ۷ ص ۱۷۹.

۲- ۲. راجع ج ۶۸ ص ۹۸- ۱۴۹ من هذه الطبعه.

یقیمون الشهاده الباطله و عن الصادق علیه السلام هو الغناء(۱) و قال علی بن إبراهیم الغناء و مجالس اللهو وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً معرضین عنه مکرمین أنفسهم عن الوقوف علیه و الخوض فیه و من ذلک الإغضاء عن الفحشاء و الصفح عن الذنوب و الکنایه عما یستهجن التصریح به و فی المجمع عن الباقر علیه السلام الذین إذا أرادوا ذکر الفرج کنوا عنه (۲) و فی الکافی عن الصادق علیه السلام أنه قال لبعض أصحابه أین نزلتم قالوا علی فلان صاحب القیان فقال کونوا کراما ثم قال أ ما سمعتم قول الله عز و جل فی کتابه وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً(۳)

وَ فِی الْعُیُونِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبَّادٍ: کَانَ مُشْتَهَراً بِالسَّمَاعِ وَ بِشُرْبِ النَّبِیذِ قَالَ سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنِ السَّمَاعِ فَقَالَ لِأَهْلِ الْحِجَازِ رَأْیٌ فِیهِ وَ هُوَ فِی حَیِّزِ الْبَاطِلِ وَ اللَّهْوِ أَ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ یَقُولُ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً.

وَ الَّذِینَ إِذا ذُکِّرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْها صُمًّا وَ عُمْیاناً أی لم یقیموا علیها غیر واعین لها و لا متبصرین بما فیها کمن لا یسمع و لا یبصر بل أکبوا علیها سامعین بآذان واعیه مبصرین بعیون راعیه و فی الکافی عن الصادق علیه السلام قال مستبصرین لیسوا بشکاک (۴) وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیّاتِنا قُرَّهَ أَعْیُنٍ بتوفیقهم للطاعه و حیازه الفضائل فإن المؤمن إذا شارکه أهله فی طاعه الله سر به قلبه و قر بهم عینه لما یری من مساعدتهم له فی الدین و توقع لحوقهم به فی الجنه.

وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً فی الجوامع عن الصادق علیه السلام إیانا عنی و فی روایه هی فینا وَ رَوَی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: نَحْنُ أَهْلَ الْبَیْتِ. قَالَ وَ رُوِیَ:

ص: ۲۶۲

۱- ۱. راجع الکافی ج ۶ ص ۴۳۱، باب الغناء ذیل کتاب الاشربه، و قد مر أن الزور لغه یطلق علی مجلس الغناء.

۲- ۲. مجمع البیان ج ۷ ص ۱۸۱.

۳- ۳. الکافی ج ۶ ص ۴۳۲، و القیان. جمع القینه: الجاریه المغنیه.

۴- ۴. الکافی ج ۸ ص ۱۷۸.

أَنَ أَزْواجِنا خَدِيجَهُ وَ ذُرِّيّاتِنا فاطِمَهُ وَ قُرَّهَ أَعْيُنِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّهُ عليهم السلام قَالَ وَ قُرِئَ عِنْدَهُ عليه السلام هَذِهِ الْآيَهُ فَقَالَ قَدْ سَأَلُوا عَظِيماً أَنْ يَجْعَلَهُمْ لِلْمُتَّقِينَ أَئِمَّهً فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ هَذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِنَّمَا أُنْزِلَ وَ اجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ (۱).

أُوْلئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ أی أعلی مواضع الجنه و هی اسم جنس أريد به الجمع بِما صَبَرُوا أی بصبرهم علی المشاق من مضض الطاعات و رفض الشهوات و تحمل المجاهدات وَ يُلَقَّوْنَ فِيها تَحِيَّهً وَ سَلاماً أی دعاء بالتعمير و بالسلامه أی يحييهم الملائكه و يسلمون عليهم أو يحيی بعضهم بعضها و يسلم عليه أو تبقيه دائمه و سلامه من كل آفه خالِدِينَ فِيها لا يموتون و لا يخرجون.

إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ (۲) اعترافا بربوبيته و إقرارا بوحدانيته ثُمَّ اسْتَقامُوا علی مقتضاه و فی أخبار كثيره أن المراد به الاستقامه علی الولايه و فی نهج البلاغه و إنی متكلم بعده الله و حجته قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا الآيه و قد قلتم ربنا الله فاستقيموا علی كتابه و علی منهاج أمره و علی الطريقه الصالحه من عبادته ثم لا تمرقوا منها و لا تبتدعوا فيها و لا تخالفوا عنها فإن أهل المروق منقطع بهم عند الله يوم القيامه(۳)

و قد ورد فی الأخبار الكثيره أن المراد بالاستقامه الاستقامه علی ولايه الأئمه عليهم السلام واحدا بعد واحد(۴).

تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَهُ قال الطبرسی رحمه الله يعنی عند الموت و روی ذلك عن أبی عبد الله عليه السلام و قيل تستقبلهم الملائكه إذا خرجوا من قبورهم فی الموقف بالبشاره من الله تعالی و قيل إن البشری تكون فی ثلاثه مواطن عند الموت و فی القبر و عند البعث أَلَّا تَخافُوا عقاب الله وَ لا تَحْزَنُوا فوت الثواب أو

۱- ۱. تفسير القمّیّ ص ۴۶۸ و ۴۶۹.

۲- ۲. فصّلت: ۲۹.

۳- ۳. نهج البلاغه تحت الرقم ۱۷۴ من الخطب.

۴- ۴. راجع ج ۲۴ ص ۲۵- ۳۰ من هذه الطبعه الحديثه.

لاـ تخافوا مما أمامكم و لاـ تحزنوا على ما وراءكم و ما خلفكم من أهل و ولد و قيل لا تخافوا و لا تحزنوا على ذنوبكم فإنى أغفرها لكم نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ أى أنصاركم و أحباؤكم فِي الْحَياةِ الدُّنْيا نتولى إيصال الخيرات إليكم من قبل الله تعالى وَ فِي الْآخِرَةِ نتولاكم بأنواع الإكرام و المثوبه و قيل نحرسكم فى الدنيا و عند الموت و فى الآخره عن أبى جعفر عليه السلام

وَ قَدْ رَوَى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ غَيْرُهُ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: مَا يَمُوتُ مُوَالٍ لَنَا وَ مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِنَا إِلَّا وَ يَحْضُرُهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام فَيَرَاهُمْ وَ يُبَشِّرُونَهُ وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ مُوَالٍ يَرَاهُمْ بِحَيْثُ يَسُوؤُهُمْ.

و قد مضت الأخبار الكثيره فى ذلك وَ لَكُمْ فِيها أى فى الآخره ما تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ من الملاذ و تتمنونه من المنافع وَ لَكُمْ فِيها ما تَدَّعُونَ أنه لكم فإن الله سبحانه يحكم لكم بذلك و قيل ما تشتهى أنفسكم من اللذائذ وَ لَكُمْ فِيها ما تَدَّعُونَ ما تتمنون من الدعاء بمعنى الطلب و هو أعم من الأول نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ حال من تَدَّعُونَ للإشعار بأن ما يتمنون بالنسبه إلى ما يعطون مما لا يخطر ببالهم كالنزل للضيف (١).

**[ترجمه]اخبار در اين باب بسيار زياد است كه آن را در باب‌هاى پيشين ذكر كردم، به خصوص در باب گذشت از شيعيان.

«و من تاب» به ترک گناهان و پشيمانى از آن«و عمل صالحا» به جبران كوتاهى‌هاى خود و ترک گناهان و انجام طاعات و عبادات «فإنه يتوب إلى الله» يعنى با آن به سوى او بازمى گردد «متابا» اين در نزد خداوند محو كننده عذاب و به دست آورنده ثواب پسنديده است و على بن ابراهيم گفته: با اخلاص و نيت صادقه به چيزى از آن نمى‌رسد «و الذين لا يشهدون الزور»، آن ها شهادت باطل نمى‌دهند و از امام صادق عليه السلام روايت است كه منظور از آن، لهو و لعب است - . الكافى ۶ : ۴۳۱ - و على بن ابراهيم گفت: منظور، غنا و مجالس لهو و لعب است «و إذا مروا باللغو مروا كراما» رويگردان از آن و مخالف با آن و بزرگ دانستن خود از آن‌كه آن را انجام دهند و در آن فرو روند و از آن جمله است: چشم‌پوشى از گناه و گذشتن از گناهان و كنايه از يک اسم مستهجن است كه ذكر مستقيم آن پسنديده نيست. و در مجمع از امام باقر عليه السلام نقل است كه كسانى كه هر گاه مى‌خواهند شرمگاه را نام ببرند، مستقيم از آن ياد نمى كنند. - . مجمع البيان ۷ : ۱۸۱ -

و در كافى از امام صادق عليه السلام نقل است كه فرمود حضرت به عده‌اى از ياران خود فرمود: به كجا رفتيد؟ گفتند: به نزد فلانى كه برده‌دار است. فرمود: بزرگوار باشيد. سپس فرمود: آيا سخن خداوند عز و جل را در كتابش نشنيديد كه فرمود: {هرگاه با امر لغو و بيهوده‌اى مواجه گردند، كريمانه از آن مى گذرند.} - . الكافى ۶ : ۴۳۲ -

در عيون نقل شده كه محمد بن ابى عباد كه به گوش دادن طرب و مشروب خوردن شهره بود، مى گويد: از امام رضا عليه السلام پيرامون گوش دادن به موسيقى پرسيدم فرمود: اهل حجاز در آن نظرى دارند و در زمره كارهاى باطل و لهو است. آيا نشنيدى كه خداوند مى‌فرمايد: {هرگاه با امر لغو و بيهوده‌اى مواجه گردند، كريمانه از آن مى گذرند}.

«وَ الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْها صُمًّا وَ عُمْياناً» يعنى بدون بصيرت و بى‌آنكه معنا و مفهوم آن را بدانند، آن را انجام نمى‌دهند، مانند كسى كه نه مى‌شنود و نه مى‌بيند، بلكه با گوش‌هايى شنوا و چشم‌هايى بينا، به آن مبادرت مى ورزند. و در كافى از امام صادق عليه السلام نقل است كه فرمود: افراد داراى بصيرت هستند و شكاک نيستند. - . الكافى ۸ : ۱۷۸ - «وَ

الَّذينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» به توفیقی که برای طاعت و به دست آوردن فضیلت پیدا می کنند. پس هنگامی که خانواده مومن با او در اطاعت از خدا مشارکت کنند،وقتی کمک آن ها را در راه دین می‌بینند و می‌بیند که آن ها هم می‌خواهند با او به بهشت بروند، دلش شاد و چشمش روشن می گردد.

«وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقينَ إِماماً» در جوامع از امام صادق علیه السلام آمده است که منظور، ما هستیم و در روایت دیگری آمده که این آیه در حق ما نازل شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: ما اهل بیت هستیم.

گفت: و روایت شده است که همسران ما خدیجه و نسل ما فاطمه و نور چشمان، حسن و حسین هستند، «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقينَ إِماماً»، یعنی علی بن ابی طالب و امامان علیهم السلام. فرمود: و این آیه در نزد او علیه السلام تلاوت شد و حضرت فرمود: آن ها چیز بزرگی خواستند که آنان را امام پارسایان قرار دهد، پس به او گفته شد: چنین چیزی چطور ممکن است ای پسر رسول الله؟ فرمود: این آیه چنین نازل شده است: «و برای ما امامی از پارسایان قرار بده». - . تفسیر قمی: ۴۶۸ - ۴۶۹ -

«أولئک یجزون الغرفه» یعنی بالاـترین جایگاه‌های بهشتی را به عنوان پاداش دریافت می کنند و این اسم جنس است که از آن صیغه جمع اراده شده است. «بما صبروا» یعنی به صبرشان بر سختی‌ها و عبادات مشکل و سخت و دوری از شهوات و تحمل مجاهدت‌ها «و یلقون فیها تحیه و سلاما» یعنی دعا به سلامت و اصلاح و یعنی فرشتگان به آن ها تحیت و سلام می گویند یا اینکه فرشتگان به یکدیگر تحیت و سلام می گویند و سلام دائم می گویند. و آن ها را از هر آسیبی سلامت می‌دارند. «خالدین فیها»، نه می‌میرند و نه خارج می‌شوند.

«إن الذین قالوا ربنا الله» به ربوبیت او اعتراف می کنند و به یکتا بودن او اقرار می کنند. «ثم استقاموا» یعنی بر ربوبیت خدا استقامت کردند و در اخبار بسیاری آمده است که منظور از آن، پایداری در معتقد بودن به ولایت است و در نهج البلاغه است: و من از وعده خداوند و حجت او سخن می گویم. خداوند متعال فرمود:{کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و سپس استقامت کردند} تا آخر آیه. و گفتید که پروردگار ما خداست. پس به اعتقاد به کتاب او و عمل به دستورات او و رفتن به راه صلحا پایدار بمانید و هیچ گاه از آن جدا نشوید و در آن بدعت ایجاد نکنید و با آن مخالفت نورزید، چرا که جداشدگان از آن، در روز قیامت از خدا جدا هستند. - . نهج البلاغه، خطبه: ۱۷۴ - و در اخبار بسیاری آمده است که منظور از پایداری، پایداری بر اعتقاد به ولایت امامان علیهم‌السلام، یکی بعد از دیگری بوده است.

«تتنزل علیهم الملائکه» طبرسی رحمه الله گفت: یعنی در هنگام مرگ. و این از امام صادق علیه السلام روایت شده است و گفته شده است که وقتی آن ها از قبر خارج شوند، فرشتگان به استقبال آن ها می‌آیند و از خداوند متعال به آن ها بشارت می‌دهند و گفته شده است که بشارت در سه جایگاه صورت می گیرد: در هنگام مرگ، در قبر و در هنگام برانگیخته شدن از قبر. «ألاـ تخافوا» از عذاب خداوند «و لا تحزنوا» از از دست رفتن ثواب یا از آنچه که رو به روی شماست نترسید و به خاطر آنچه که پشت سر شما، از خانواده و فرزند است اندوهگین مباشید. و گفته شده است که به خاطر گناهانتان نترسید و اندوهگین مباشید، که من آن را می‌بخشم. «نحن أولیاؤکم» یعنی یاران و دوستداران شما. «فی الحیاه الدنیا» از جانب خداوند

متعال به شما خیر می‌رسانیم. «و فی الآخره» در آخرت نیز انواع کرامات و ثواب‌ها و از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در دنیا و در هنگام مرگ و در آخرت حافظ شما هستیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از دوستداران ما و دشمن دشمنان ما بمیرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مومنان و حسن و حسین علیهما السلام بر آن ها حاضر می‌شوند و او آن ها را می‌بیند و به او بشارت می‌دهند و اگر دوستدار ما نباشد، طوری آن ها را می‌بیند که گویا به آنان بدی کرده است.

و اخبار زیادی در این باره گذشت. «و لکم فیها» یعنی در آخرت. «ما تشتهی أنفسکم» از لذت‌ها و بهره‌هایی که آرزوی آن را داشتید «و لکم فیها ما تدعون» آن برای شماست. پس خداوند سبحان آن را بر شما حکم می‌کند و گفته شده: در آنجا لذت... هایی است که نفس شما جویای آن است «و لکم فیها ما تدعون» یعنی آنچه که آرزو می‌کنید. از دعا به معنای طلب است و از خواست اولی کلی‌تر است. «نزلا من غفور رحیم» حال برای «تدعون» است برای رساندن این معنا که آنچه که آرزو می کنید، هرگز مانند چیزهایی که اکنون به شما داده شده است نیست و برای شما قابل تصور نیست. درست مثل پذیرایی از مهمان. - . مجمع البیان ۹ : ۱۲ - ۱۳ -

**[ترجمه]

قد مضت الأخبار الکثیره فی أن هذه الآیات فی شأن الأئمه علیهم السلام و أن الملائکه یخاطبونهم فی الدنیا بحیث یسمعون (۲)

و فی البصائر عن الباقر علیه السلام أنه قیل له یبلغنا أن الملائکه تتنزل علیکم قال إی و الله لتنزل علینا و تطأ فرشنا أ ما تقرأ کتاب الله إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ الآیه(۳).

وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَی اللَّهِ أی إلی معرفته و عبادته و دینه الذی ارتضاه لعباده وَ عَمِلَ صالِحاً فیما بینه و بین ربه وَ قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ قیل تفاخرا به و اتخاذا للإسلام دینا و مذهبا.

ص: ۲۶۴

۱- ۱. مجمع البیان ج ۹ ص ۱۲ و ۱۳.
۲- ۲. مضی فی المجلد السابع کتاب الإمامه من البحار و لم یطبع موضع النصّ منه فی هذه الطبعه، و لک أن تراجع فی ذلک کتاب الکافی ج ۱ ص ۳۹۳.
۳- ۳. بصائر الدرجات ص ۹۰.

**[ترجمه]اخبار بسیاری مبنی بر اینکه این آیات در شأن ائمه علیهم السلام نازل شده است وارد شده و گفته شده که فرشتگان در دنیا آن ها را مخاطب قرار می‌دهند و آن ها صدای آنان را می‌شنوند. و در بصائر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که به او گفته شد: به ما خبر رسیده که فرشتگان بر شما نازل می‌شوند، فرمود: بله به خدا سوگند که فرشتگان بر ما نازل می‌شوند و بر فرش‌های ما پا می نهند. آیا در کتاب خدا نخوانده‌ای که {کسانی که گفتند پروردگار ما الله است} تا آخر آیه؟ - . بصائر الدرجات: ۹۰ -

«و من احسن قولا ممّن دعا الی الله» یعنی به سوی شناخت او و عبادت و دینی که برای بندگانش پسندیده است. «و عمل صالحا» در آنچه که بین او و پروردگارش است «و گفت که من از مسلمانان هستم» گفته شده که برای مباهات به آن و برای این است که اسلام دین و مذهب باشد.

**[ترجمه]

أقول

و یمکن أن یکون المراد به من المنقادین لأئمه الدین.

إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا(۱) قیل أی جمعوا بین التوحید الذی هو خلاصه العلم و الاستقامه فی الأمور التی هی منتهی العمل و ثم للدلاله علی تأخیر رتبه العمل و توقف اعتباره علی التوحید و قال علی بن إبراهیم ثم استقاموا علی ولایه أمیر المؤمنین (۲) فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ من لحوق مکروه وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ علی فوات محبوب و هذه مرتبه الولایه.

بوالدیه حسنا و قرئ إِحْساناً(۳) و فی المجمع عن علی علیه السلام حسنا بفتحتین (۴) وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ أی مدتهما ثَلاثُونَ شَهْراً ذلک کله لما تکابده الأم فی تربیه الولد مبالغه فی التوصیه بها حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ أی استحکم قوته و عقله وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَهً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أی ألهمنی و أصله أولعنی من أوزعته بکذا نِعْمَتَکَ یعنی نعمه الدین أو ما یعمها و غیرها وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی أی اجعل لی الصلاح ساریا فی ذریتی راسخا فیهم إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ عما لا ترضاه أو یشغل عنک وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ المخلصین لک.

أَحْسَنَ ما عَمِلُوا قیل یعنی طاعاتهم فإن المباح حسن و لا یثاب علیه فِی أَصْحابِ الْجَنَّهِ قیل کائنین فی عدادهم أو مثابین أو معدودین فیهم وَعْدَ الصِّدْقِ

۱- ۱. الأحقاف: ۱۲.

۲- ۲. تفسیر القمّیّ: ۵۹۲.

۳- ۳. حق العباره هکذا:« بِوالِدَیْهِ إِحْساناً» و قرئ« حسنا» أی بالضم، فان« إِحْساناً» قراءه الکوفیین و منهم عاصم بن أبی النجود الذی دار علی قراءته کتابه المصحف الشریف، و القراءه الثانیه لسائر القراء المکی و هو عبد اللّه بن کثیر، و المدنیّ و هو نافع بن

عبد الرحمن، و البصری و هو أبو عمرو بن العلاء، و الشامیّ و هو عبد اللّه بن عامر الیحصبی.

۴- ۴. مجمع البیان ج ۹ ص ۸۴، و فیه روی عن علیّ علیه السلام و أبی عبد الرحمن السلمی.

مصدر مؤكد لنفسه فإن نتقبل و نتجاوز وعد الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ أی فی الدنیا.

و قد مرت أخبار کثیره فی أن الآیات نزلت فی الحسین صلوات الله علیه وَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَهُ بِالْحُسَیْنِ علیه السلام جَاءَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ إِنَّ فَاطِمَهَ سَتَلِدُ غُلَاماً تَقْتُلُهُ أُمَّتُکَ مِنْ بَعْدِکَ فَلَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَهُ بِالْحُسَیْنِ کَرِهَتْ حَمْلَهُ وَ حِینَ وَضَعَتْهُ کَرِهَتْ وَضْعَهُ ثُمَّ قَالَ علیه السلام لَمْ تُرَ فِی الدُّنْیَا أُمٌّ تَلِدُ غُلَاماً تَکْرَهُهُ وَ لَکِنَّهَا کَرِهَتْهُ لِمَا عَلِمَتْ أَنَّهُ سَیُقْتَلُ قَالَ وَ فِیهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَهُ.

وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی: ثُمَّ هَبَطَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّکَ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ یُبَشِّرُکَ بِأَنَّهُ جَاعِلٌ فِی ذُرِّیَّتِهِ الْإِمَامَهَ وَ الْوَلَایَهَ وَ الْوَصِیَّهَ فَقَالَ إِنِّی رَضِیتُ ثُمَّ بَشَّرَ فَاطِمَهَ علیها السلام بِذَلِکَ فَرَضِیَتْ قَالَ فَلَوْ لَا أَنَّهُ قَالَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی لَکَانَتْ ذُرِّیَّتُهُ کُلُّهُمْ أَئِمَّهً قَالَ وَ لَمْ یُولَدْ وَلَدٌ لِسِتَّهِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَ الْحُسَیْنُ علیهما السلام (۱).

آخِذِینَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ (۲) قیل أی قابلین لما أعطاهم راضین به و معناه أن کل ما آتاهم حسن مرضی متلقی بالقبول إِنَّهُمْ کانُوا قَبْلَ ذلِکَ مُحْسِنِینَ قد أحسنوا أعمالهم و هو تعلیل لاستحقاقهم ذلک کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ تفسیر لإحسانهم و عن الصادق علیه السلام کانوا أقل اللیالی یفوتهم لا یقومون فیها(۳) و عن الباقر علیه السلام کان القوم ینامون و لکن کلما انقلب أحدهم قال الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أکبر وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ عن الصادق علیه السلام کانوا یستغفرون فی الوتر فی آخر اللیل سبعین مره وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ أی نصیب یستوجبونه علی أنفسهم تقربا إلی الله و إشفاقا علی الناس لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ

عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: الْمَحْرُومُ الْمُحَارَفُ الَّذِی قَدْ حُرِمَ کَدَّ یَدِهِ فِی الشِّرَاءِ وَ الْبَیْعِ. وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی: لَیْسَ بِعَقْلِهِ بَأْسٌ وَ لَا یُبْسَطُ لَهُ فِی الرِّزْقِ وَ هُوَ مُحَارَفٌ. و قیل المحروم المتعفف الذی

۱- ۱. راجع ج ۴۳ ص ۲۶۰- ۲۳۷ من هذه الطبعه: باب ولاده الامامین الهمامین الحسن و الحسین علیهما السلام.

۲- ۲. الذاریات: ۱۵.

۳- ۳. الکافی ج ۳ ص ۴۴۶.

يظن غنيا فيحرم الصدقه(۱).

يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ (۲) فی المجمع أی یوالون من خالف الله و رسوله و المعنی لا تجتمع موالاه الكفار مع الإیمان و المراد به الموالاه فی الدین وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أی و إن قربت قرابتهم منهم فإنهم لا یوالونهم إذا خالفوهم فی الدین أُولئِكَ أی الذین لم یوادوهم كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ أی ثبت فی قلوبهم الإیمان بما فعل بهم من الألطاف فصار كالمكتوب و قیل كتب فی قلوبهم علامه الإیمان و معنی ذلک أنها سمه لمن شاهدهم من الملائكه علی أنهم مؤمنون وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ أی قواهم بنور الإیمان (۳) و فی الكافی عنهما علیهما السلام هو الإیمان وَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لِقَلْبِهِ أُذُنَانِ فِی جَوْفِهِ أُذُنٌ یَنْفُثُ فِیهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَّاسُ وَ أُذُنٌ یَنْفُثُ فِیهَا الْمَلَكُ فَیُؤَیِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ فَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (۴).

و قد مضت الأخبار فی ذلک رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ بإخلاص الطاعه و العباده منهم وَ رَضُوا عَنْهُ بثواب الجنه و قیل بقضاء الله علیهم فی الدنیا فلم یكرهوه أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أی جند الله و أنصار دینه و رعاه خلقه أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أی إن جنود الله و أولیاءه هم المنجحون الناجون الظافرون بالبغیه فیقول تبجحا و إظهارا للفرح و السرور.

هاؤُمُ اقْرَؤُا كِتابِیَهْ (۵) هاؤُمُ اسم لخذوا و الهاء فی كِتابِیَهْ و نظائره الآتیه للسكت تثبت فی الوقف و تسقط فی الوصل إِنِّی ظَنَنْتُ أی تیقنت كذا فی التوحید

وَ الْإِحْتِجَاجُ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ: وَ الظَّنُّ ظَنَّانِ ظَنُّ شَكٍّ وَ ظَنُّ یَقِینٍ فَمَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْمَعَادِ مِنَ الظَّنِّ فَهُوَ ظَنُّ یَقِینٍ وَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا

۱- ۱. الكافی ج ۳ ص ۵۰۰.

۲- ۲. المجادله: ۲۲.

۳- ۳. مجمع البیان ج ۱۰ ص ۲۵۵.

۴- ۴. الكافی ج ۲ ص ۲۶۷.

۵- ۵. الحاقّه: ۲۰.

فَهُوَ ظَنٌّ شَكٌ. أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ قال أنی أبعث و أحاسب وَ رَوَی عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: کُلَّ أُمَّهٍ یُحَاسِبُهَا إِمَامُ زَمَانِهَا وَ یَعْرِفُ الْأَئِمَّهُ أَوْلِیَاءَهُمْ وَ أَعْدَاءَهُمْ بِسِیمَاهُمْ. و هو قوله وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ و هم الأئمه یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ فیعطوا أولیاءهم کتبهم بأیمانهم فیمروا إلی الجنه بغیر حساب و یعطوا أعداءهم کتبهم بشمالهم فیمروا إلی النار بلا حساب فإذا نظر أولیاؤهم فی کتبهم یقولون لإخوانهم هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ فَهُوَ فِی عِیشَهٍ راضِیَهٍ قال علی بن إبراهیم أی مرضیه فوضع الفاعل مکان المفعول و قیل أی ذات رضی أو جعل الفعل لها مجازا فِی جَنَّهٍ عالِیَهٍ قیل أی مرتفعه المکان لأنها فی السماء أو الدرجات أو الأبنیه و الأشجار قُطُوفُها جمع قطف و هو ما یجتنی بسرعه و القطف بالفتح المصدر دانِیَهٌ یتناولها القائم و القاعد کُلُوا وَ اشْرَبُوا بإضمار القول و جمع الضمیر للمعنی هَنِیئاً أی أکلا و شربا هنیئا أو هنئتم هنیئا بِما أَسْلَفْتُمْ أی بما قدمتم من الأعمال الصالحه فِی الْأَیَّامِ الْخالِیَهِ أی الماضیه من أیام الدنیا.

إِلَّا الْمُصَلِّینَ (۱) روی علی بن إبراهیم عن الباقر علیه السلام قال ثم استثنی فوصفهم بأحسن أعمالهم و هو قضاء ما فاتهم من اللیل بالنهار و ما فاتهم من النهار باللیل وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ فِی الْکَافِی عَنِ السَّجَّادِ علیه السلام: الْحَقُّ الْمَعْلُومُ الشَّیْ ءُ یُخْرِجُهُ مِنْ مَالِهِ لَیْسَ مِنَ الزَّکَاهِ وَ لَا مِنَ الصَّدَقَهِ الْمَفْرُوضَتَیْنِ هُوَ الشَّیْ ءُ یُخْرِجُهُ مِنْ مَالِهِ إِنْ شَاءَ أَکْثَرَ وَ إِنْ شَاءَ أَقَلَّ عَلَی قَدْرِ مَا یَمْلِکُ یَصِلُ بِهِ رَحِماً وَ یُقَوِّی بِهِ ضَعِیفاً وَ یَحْمِلُ بِهِ کَلًّا وَ یَصِلُ بِهِ أَخاً لَهُ فِی اللَّهِ أَوْ لِنَائِبَهٍ تَنُوبُهُ (۲).

و فی معناه أخبار أخر وَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: الْمَحْرُومُ الْمُحَارَفُ الَّذِی قَدْ حُرِمَ کَدَّ یَدِهِ.

کما مر وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ فی الکافی عن الباقر علیه السلام قال بخروج القائم علیه السلام (۳)

قوله مُشْفِقُونَ أی خائفون علی أنفسهم.

ص: ۲۶۸

۱- ۱. المعارج: ۲۳.

۲- ۲. راجع الکافی باب فرض الزکاه الحدیث ۱۱.

۳- ۳. الکافی ج ۸ ص ۲۸۷.

إِنَّ عَـذابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَـأْمُونٍ اعتراض يـدل على أنه لا ينبغى لأحـد أن يأمن من عـذاب الله و إن بالغ فى طاعته إِلّا عَلى أَزْواجِهِمْ شـامله للمتعه أَوْ مـا مَلَكَتْ أَيْمـانُهُمْ التحليـل داخـل فى أحـدهما على القولين فَأُولئِكَ هُمُ العادُونَ الكاملون للعـدوان راعُونَ أى حـافظون قائِمُونَ لا يكتمون و لا ينكرون يُحافِظُونَ أى يراعون شـرائطها و آدابها و أوقاتها و فى الكافى و المجمع عن الباقر عليه السـلام قال هى الفريضه و الَّذِينَ هُمْ عَلى صَـلاتِهِمْ دائِمُونَ النافله و عن الكاظم عليه السلام أولئك أصحاب الخمسين صلاه من شيعتنا(۱) أُولئِكَ فِي جَنّاتٍ مُكْرَمُونَ أى معظمون مبجلون بما يفعل بهم من الثواب.

مِنْ كَأْسٍ (۲) قيـل من خمر و هى فى الأصـل لقـدح تكون فيه كانَ مِزاجُها أى ما يمزج بها كافُوراً لبرده و عـذوبته و طيب عرفه عَيْناً يَشْـرَبُ بِها أى منها يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً أى يجرونها حيث شاءوا إجراء سـهلا و فى المجالس عن الباقر عليه السلام هى عين فى دار النبى صـلى الله عليه و آله يفجر إلى دور الأنبياء و المؤمنين يُوفُونَ بِالنَّذْرِ أى النذر الذى نذره أهل البيت عليهم السلام لشفاء الحسـنين عليهما السـلام وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَـرُّهُ مُسْـتَطِيراً أى شدائده فاشيه منتشره غايه الانتشار و عن الباقر عليه السلام كلوحا عابسـا عَلى حُبِّهِ أى حب الله أو حب الطعـام و عن البـاقر عليه السـلام عن شـهوتهم للطعـام و إيثارهم له مِسْـكِيناً قال من مساكين المسلمين وَ يَتِيماً من يتامى المسلمين وَ أَسِيراً من أسارى المشركين إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّهِ قال عليه السلام يقولون إذا أطعموهم ذلك قال و الله ما قالوا هـذا لهم و لكنهم أضـمروه فى أنفسـهم فأخبر الله بإضـمارهم يقولون لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً تكافئوننا به وَ لا شُكُوراً تثنون علينـا به و لكنا إنما أطعمناكم لوجه الله و طلب ثوابه يَوْماً عَبُوساً تعبس فيه الوجوه قَمْطَرِيراً شديـد العبوس نَضْـرَةً وَ سُرُوراً قال الباقر عليه السلام نضره فى الوجوه و سرورا فى القلوب جَنَّةً وَ حَرِيراً قال عليه السلام جنه يسكنونها

۱- ۱. مجمع البيان ج ۱۰ ص ۳۵۷، الكافى ج ۳ ص ۲۷۰.
۲- ۲. الدهر: ۵.

و حريرا يفترشونه و يلبسونه.

و قد روى الخاص و العام أن الآيات فى هذه السوره و هى قوله إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ إلى قوله وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً نزلت فى على و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام و جاريه لهم تسمى فضه و القصه طويله مرت بأسانيد جمه مع تفسير سائر الآيات فى أبواب فضائلهم عليهم السلام (۱).

وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ قيل أقسم بصلاه العصر أو بعصر النبوه إن الإنسان لفى خسر فى مساعيهم و صرف أعمارهم فى مطالبهم إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فإنهم اشتروا الآخره بالدنيا ففازوا بالحياه الأبديه و السعاده السرمديه وَ تَواصَوْا بِالْحَقِ أى بالثابت الذى لا يصح إنكاره من اعتقاد أو عمل وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ عن المعاصى و الطاعات و على المصائب و هذا من عطف الخاص على العام و عن الصادق عليه السلام أن العصر عصر خروج القائم عليه السلام إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ يعنى أعداءنا إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا يعنى بآياتنا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يعنى بمواساه الإخوان وَ تَواصَوْا بِالْحَقِ يعنى الإمامه وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ يعنى بالفتره(۲)

و قد سبقت الأخبار فى تأويلها بالولايه و قراءه أهل البيت عليهم السلام فيها(۳).

**[ترجمه]و شايد مراد از آن، مطيعان در برابر ائمه دين باشد.

«ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا» - . احقاف / ۱۲ - گفته شده: بدين معناست كه آن ها بين توحيد كه خلاصه علم است با استقامتى كه پايان همه اعمال است جمع كرده‌اند و «ثمّ» براى دلالت بر تاخير رتبه عمل است و اينكه معناى آن را فقط توحيد بدانيم و على بن ابراهيم گفته: سپس بر ولايت امير مومنان استقامت ورزيدند. - . تفسير قمى: ۵۹۲ -

«فلا خوف عليهم» از رسيدن هر چيز ناپسند «و لا هم يحزنون» به خاطر از دست رفتن محبوب و اين مقام ولايت است.

«بوالديه حسنا» و «إحسانا» نيز خوانده شده است و در مجمع از على عليه السلام «حسنا» روايت شده به فتحه دو حرف. - . مجمع البيان ۹ : ۸۴ - «و حمله و فصاله» يعنى مدت اين دو «ثلاثون شهرا» همه اين براى زحمت و مشقتى است كه مادر در تربيت فرزند متحمل مى‌شود و به همين در سفارش به والدين مبالغه شده است. «حتى إذا بلغ أشده» يعنى نيرو و عقل او مستحكم گشت «و بلغ أربعين سنه قال رب أوزعنى» يعنى به من الهام كن و اصل آن، «أولعنى» بوده كه از «أوزعته» به فلان گرفته شده است. «نعمت تو» يعنى نعمت دين و فراتر از آن و يا چيزى جز آن. «و أصلح لى فى ذريتى» يعنى صلاح را در نسل من جارى كن و در آن ها استوار بگردان «انى تبت اليك» از آنچه كه آن را نمى‌پسندى يا آنچه كه مرا از تو باز مى‌دارد. «و انى من المسلمين» كه براى تو مخلص هستند.

«احسن ما عملوا» گفته شده است يعنى طاعات آن ها مباح و نيكو است و براى آن پاداشى دريافت نمى‌كنند. «فى اصحاب الجنه» يعنى در شمار آن ها هستند يا پاداش داده شده‌اند يا جزو آن‌هايند. «وعد الصدق» مصدر موكد لنفسه اگر بپذيريم و بگذريم از وعده‌اى كه «الذى كانوا يوعدون» يعنى در دنيا و اخبار بسيارى گذشت مبنى بر اينكه اين آيات در حق حسين صلوات الله عليه نازل شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که فاطمه، حسین علیه السلام را باردار بود، جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و عرض کرد: فاطمه پسری به دنیا می‌آورد که پس از تو، امتت او را می کشند و هنگامی که فاطمه حسین علیه السلام را باردار شد، از حمل او کراهت داشت و وقتی وضع حمل کرد، از این وضع حمل کراهت داشت. سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: در دنیا دیده نشده است که مادری از متولد کردن پسر خود کراهت داشته باشد. اما تو از این امر کراهت داری زیرا می‌دانی که او کشته می‌شود. فرمود که این آیه در حق او نازل شده است.

و در روایتی دیگر آمده است که سپس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای محمد، همانا پروردگار تو، به تو سلام می... گوید و به تو بشارت می‌دهد که امامت و ولایت و وصایت را در نسل تو قرار می‌دهد. محمد فرمود: من رضایت دارم. سپس فاطمه علیها السلام را به این امر بشارت داد و او نیز راضی گشت. گفت که اگر نفرموده بود: نسل مرا صالح قرار بده، همه نسل او امام بودند. فرمود: و هیچ فرزندی جز عیسی بن مریم و حسین علیهم السلام شش ماهه به دنیا نیامد.

«آخذین ما آتاهم ربهم» گفته شده است یعنی آنچه را که به آن ها اعطا می شود می‌پذیرند و از آن رضایت دارند. و معنا این است که هر آنچه که به آنان داده شده است، نیکو، پسندیده و مقبول است. «إنهم کانوا قبل ذلک محسنین» یعنی اعمال خود را به نیکویی به جا آوردند و این دلیل آن است که پاداش نیکویی دریافت کنند. «کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون» این تفسیری است برای احسان آن ها و از امام صادق علیه السلام روایت است که شب‌های بسیار کمی بود که در آن برنمی‌خاستند - . الکافی ۳ : ۴۴۶ - و از امام باقر علیه السلام روایت است که آن قوم می‌خوابیدند، اما هرگاه که پهلو به پهلو می‌شدند، ذکر «الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أکبر» را می گفتند. «و بالأسحار هم یستغفرون» از امام صادق علیه السلام نقل است که آن ها در نماز وتر در نیمه‌های شب، هفتاد مرتبه استغفار می‌کردند، «و فی اموالهم حقّ» یعنی سهمی که برای تقرب به خداوند و دلسوزی بر مردم آن را بر خود واجب کرده بودند، «للسّائل و المحروم» امام صادق علیه السلام فرمود: محروم سوداگر کسی است که نتیجه زحمت خود را در خرید و فروش حرام کرده است.

و در روایتی دیگر آمده است که عقل او مشکلی ندارد و رزق و روزی‌اش گشادگی نیست و او سوداگر است .

و گفته شده است:» محروم عفیف کسی است که بی‌نیاز تصور می‌شود و از صدقه محروم می‌شود. - . الکافی ۳ : ۵۰۰ -

«یوادون من حاد الله و رسوله» در مجمع آمده است که یعنی مخالفان خدا و رسول او را دوست دارند و معنا این است که دوستی با کفار، با ایمان جمع نمی‌شود و منظور از دوستی، دوستی در راه دین است. «و لو کانوا آباءهم» یعنی حتی اگر بسیار با آنان نزدیک باشند، اما اگر با دین مخالفت کنند، با آن ها دوستی نمی کنند «أولئک» یعنی کسانی که با آن ها دوستی نکردند «کتب فی قلوبهم الإیمان» یعنی به واسطه الطافی که به آنان شده است، ایمان در دل‌های آنان ثبت گردیده و مانند یک سنگ‌نوشته شده است و گفته شده است که علامت ایمان در دل‌های آنان ثبت گردیده است و معنای این آن است که این، برای فرشتگانی که آن ها را می‌بینند نشانه مومن بودن آن‌هاست «و أیدهم بروح منه» یعنی با نور ایمان آن ها را یاری کرد. - . مجمع البیان ۱۰ : ۲۵۵ - و در کافی از آن صادقین علیهما السلام آمده که آن، ایمان است.

و از امام صادق علیه السلام روایت است که مؤمنی نیست مگر اینکه دل او دو گوش دارد که از یک گوش صدای وسوسه

شیطان و از یک گوش دیگر صدای فرشته شنیده می‌شود و خداوند، مومن را به وسیله فرشته یاری می کند و این معنای سخن «و أیّدهم بروح منه» است. - . الکافی ۲ : ۲۶۷ -

و در این باره اخباری ذکر شد. «رضی الله عنهم» به دلیل طاعات و عبادات خالصانه آن ها «و رضوا عنه» به ثواب بهشت و گفته شده به اینکه آن ها در دنیا هیچ اعتراضی به قضا و قدر خداوند نداشتند «اولئک حزب الله » یعنی سپاه خداوند و یاوران دینش و نگبانان خلقش «ألا إن حزب الله هم المفلحون» یعنی سپاه خداوند و دوستان او، پیروز و نجات یافته و به مراد رسیده هستند و این قول را برای اظهار شادمانی می گوید .

«هاؤم اقرؤا کتابیه»، «هاؤم» اسم فعل است به معنای بگیرید و «هاء» در «کتابیه» و امثال آنکه در ادامه می‌آید، هاء سکت است که در هنگام وقف باقی می ماند و در وصل می‌افتد. «إنی ظننت» یعنی چنین یقین کردم. در توحید چنین نقل شده و در احتجاج امیر مومنان علیه السلام فرمود: ظن و گمان بر دو نوع است: گمان شک و گمان یقین. پس هر گمانی که در مورد امر معاد و آخرت بود، گمان یقین است و هر ظنی که مربوط به دنیا بود، گمان شک است.

«أنی ملاق حسابیه»، فرمود که من برانگیخته شده و محاسبه می‌شوم. و علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت کرد که محاسبه هر امتی بر عهده امام زمانش است و امامان، دوست و دشمن خود را از چهره آنان می‌شناسند.

و آن این سخن اوست: «و علی الأعراف رجال» و آن ها امامان هستند. «آن ها را با چهره شان می شناسند» آن‌ها نامه عمل دوستان خود را به دست راست آن ها می‌دهند و بدون حساب و کتاب به بهشت وارد می‌شوند و نامه عمل دشمنان خود را به دست چپ آن ها می‌دهند و بدون حساب و کتاب به جهنم وارد می‌شوند. هنگامی که دوستان آن ها به نامه عمل خود می... نگرند، به برادرانشان می گویند: «بیایید نامه عمل مرا بخوانید، من یقین دارم که برانگیخته شده و محاسبه می کنم، پس او در زندگی رضایت‌بخشی است.» علی بن ابراهیم گفت: یعنی مورد رضایت قرار گرفته است. در اینجا اسم فاعل در جای اسم مفعول به کار رفته است. و گفته شده که به معنای صاحب رضایت است، یا می‌توان گفت که فعل در اینجا بر سبیل مجاز به کار رفته است. «فی جنه عالیه» گفته شده است که به معنای جای بلند و مرتفع است زیرا در آسمان قرار دارد. یا به معنای پله‌ها و ساختمان‌ها و درختان است. «قطوفها» جمع قطف و آن چیزی است که به سرعت چیده شود. و قطف به فتح مصدر است. «دانیه» یعنی دست کسی که ایستاده و نشسته به آن می‌رسد. «کلوا و اشربوا» فعل «قول» در تقدیر است و ضمیر جمع آوردن از باب معنای جمعی است که دارد. «هنیئا» یعنی خوردن و آشامیدن گوارا و خوش یا اینکه خوش آمدید. «بما أسلفتم» یعنی به خاطر اعمال صالحی که از پیش فرستادید. «فی الأیام الخالیه» یعنی روزهای گذشته دنیا .

«الا المصلین» علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: سپس نمازگزاران را استثنا کرد و آن ها را به اعمال نیک توصیف کرد. و اعمال نیک، همان به جا آوردن کارهای معوقه شب در روز و بالعکس است. «و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم» در کافی از امام سجاد علیه السلام نقل است: حق معلوم، قسمتی است که او از مالش جدا می کند، منظور، زکات و صدقه واجب نیست. بلکه منظور، قسمت کم یا زیادی از مالش است که به اندازه وسع خود به وسیله آن، صله رحمی ایجاد می کند یا ضعیفی را نیرومند می گرداند و یا زحمتی را از دیگری بر دوش می کشد و یا به دیدار دوست ربانی می‌رود یا مصیبتی را که بر او وارد شده برطرف می کند.

و در مورد معنای آن، اخبار دیگری نیز آمده است.

و از امام صادق علیه السلام نقل است که محروم سوداگر کسی است که نتیجه زحمت خود را حرام کرده است، همان‌طور که ذکر شد.

«و الذین یصدّقون بیوم الدین» در کافی از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود این آیه مرتبط با ظهور امام قائم علیه السلام است. - . الکافی ۸ : ۲۸۷ - «مشفقون» یعنی بر خود می‌ترسند.

«ان عذاب ربهم غیر مأمون» اعتراضی است که بر آن دلالت دارد که بر هیچ‌کس شایسته نیست از عذاب خدا در امان باشد، حتی اگر طاعت و عبادت بسیار داشته باشد. «الا علی ازواجهم» که شامل متعه هم می‌شود، «أو ما ملکت ایمانهم» بر مبنای دو قول، تحلیل در یکی از این دو صورت وارد است. «فاولئک هم العادون» دشمنی را تمام کرده‌اند «راعون» یعنی حافظان «قائمون» نه پنهان می‌کنند و نه انکار می‌کنند. «یحافظون» یعنی شرایط و آداب و وقت آن را رعایت می‌کنند و در الکافی و مجمع از امام باقر علیه السلام آمده که آن واجب است و «و الذین هم علی صلواتهم دائمون»، منظور نمازهای نافله است و از امام کاظم علیه السلام آمده است که آن ها شیعه ما هستند که صاحب پنجاه رکعت نمازند - . مجمع البیان ۱۰ : ۳۵۷، الکافی ۳ : ۲۷۰ - «اولئک فی جنات مکرمون» یعنی به خاطر ثوابی که به آنان رسیده است، مورد تعظیم و اکرام قرار گرفته‌اند.

«من کأس» گفته شده است که در آن شراب وجود دارد و در اصل، قدح بوده است. «کان مزاجها» یعنی آنچه که با آن آمیخته می‌شود. «کافورا» به خاطر سردی و شیرینی و معروف بودن به گوارایی «عینا یشرب بها» یعنی چشمه‌ای که از آن می نوشند، «یفجرونها تفجیرا» یعنی به آسانی آن را به هر جا که بخواهند می‌کشند و در المجالس از امام باقر علیه السلام آمده است که آن چشمه‌ای در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که به خانه دیگر پیامبران و مومنان روانه می‌شود «یوفون بالنذر» یعنی نذرهایی که اهل بیت علیهم السلام برای شفای حسنین علیهما السلام داشته‌اند «و یخافون یوما کان شره مستطیرا» یعنی آوازه شداید و سختی‌های آن همه جا پیچیده و از امام باقر علیه السلام آدم است که به معنای ترشرو و اخمو است. «علی حبه» یعنی محبت خداوند یا محبت به غذا و از امام باقر علیه السلام آمده است که به معنای میل آن ها به غذا و ترجیح دادن آن به چیزهای دیگر است. «مسکینا» فرمود: یعنی مسکینی از مسلمانان «و یتیما» یعنی یتیمی از مسلمانان «و أسیرا» یعنی اسیران مشرک «إنما نطعمکم لوجه الله» حضرت علیه السلام فرمود: هنگامی که به آن ها غذا می‌دهند، فرمود: به خدا سوگند این جمله را به آنان نمی گویند؛ و آن را در دلشان پنهان می‌کنند و خداوند متعال از این پنهانی خبر می دهد و آن ها می‌گویند: «لا نرید منکم جزاء» یعنی نمی خواهیم برای ما جبرانش کنید، «و لا شکورا» یعنی نمی خواهیم ما را بر این عمل مدح کنید. اما ما فقط به خاطر خدا و طلب ثواب آن به شما غذا می‌دهیم« یوما عبوسا» چهره‌ها در آن روز در هم کشیده می‌شود، «قمطریرا» ترشرویی خیلی شدید «شادی و سرور» امام باقر علیه السلام فرمود: شادابی در چهره‌ها و شادی در دل‌ها است، «جنه و حریرا» حضرت علیه السلام فرمود: بهشتی که در آن زندگی می‌کنند و حریری که در زیر پا می‌اندازند و آن را بر تن می‌کنند .

و خاص و عام روایت کرده‌اند که آیات این سوره، از آنجا که می‌گوید: «نیکوکاران می‌نوشند» تا جایی که می‌گوید: «و تلاش شما مورد ثنای ماست»، در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و کنیز آن ها به نام فضه نازل شده است و این ماجرا مفصل است و با اسانید کاملی که با تفسیر سایر آیات در باب فضایل آن ها علیهم السلام گذشت.

«و العصر إن الإنسان لفی خسر»، گفته شده است که به نماز عصر یا به عصر و دوران نبوت سوگند یاد می‌کنم که انسان با همه سعی و تلاش خود در راه خواسته‌هایش، در زیان است «إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات»، آن‌ها آخرت را به بهای دنیا خریدند و به زندگی ابدی و سعادت دائمی نایل گشتند «و تواصوا بالحق»، یعنی به اعتقاد یا عمل اثبات‌شده‌ای که قابل انکار نیست، «و تواصوا بالصبر» از گناهانت و طاعات و بر مصیبت‌ها و این عطف خاص بر عام است و از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: عصر، عصر خروج قائم علیه السلام است، «إن الإنسان لفی خسر» یعنی دشمنان ما، «إلا الذین آمنوا» یعنی به آیات و نشانه‌های ما، «و عملوا الصالحات» یعنی به یاری دادن به برادران، «و تواصوا بالحق» یعنی امامت، «و تواصوا بالصبر» یعنی تحمل و استقامت. و اخبار در این باره، در تاویل آن به ولایت و قرائت اهل بیت علیهم السلام در آن وارد شد.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

کش، [رجال الکشی] عَنْ نَصْرِ بْنِ صَبَّاحٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ فُضَيْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ قَالَ: جَاءَ قَوْمٌ إِلَى جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ فَسَأَلُوهُ أَنْ يُعِينَهُمْ فِي بِنَاءِ مَسْجِدِهِمْ قَالَ مَا كُنْتُ بِالَّذِي أُعِينُ فِي بِنَاءِ شَيْ ءٍ وَ يَقَعُ مِنْهُ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ فَيَمُوتُ فَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ وَ هُمْ يُبَخِّلُونَهُ وَ يُكَذِّبُونَهُ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَمُّوا الدَّرَاهِمَ وَ وَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ فِي الْبِنَاءِ فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الْعَصْرِ نزلت [زَلَّتْ] قَدَمُ الْبَنَّاءِ

ص: ۲۷۰

۱- ۱. راجع ج ۳۵ ص ۲۳۷- ۲۵۷ باب نزول هل أتی.

۲- ۲. راجع اکمال الدين و اتمام النعمه باب نوادر الکتاب تحت الرقم ۱،(ص ۳۷۰ ج ۲ ط المکتبه الإسلاميه).

۳- ۳. راجع ج ۳۶ ص ۱۸۳ من هذه الطبعه الحديثه، تفسير القمّیّ ۷۳۸.

فَوَقَعَ فَمَاتَ (۱).

**[ترجمه]رجال الکشی: عمرو بن شمر گفت: گروهی به نزد جابر جعفی آمده و از او خواستند که آن ها را در ساخت مسجد یاری کند. گفت: من به کسی در ساخت چیزی کمک نمی‌دهم، شاید در این بین سبب مرگ مرد مومنی شود. آن ها از نزد او خارج شدند و او را به بخل‌ورزی و دروغگویی متهم کردند. وقتی فردای آن روز رسید، اموال خود را جمع کردند و ساخت و ساز را شروع کردند و در هنگام عصر، پایه ساختمان لرزید و بر مردی افتاد و آن مرد از دنیا رفت. - . رجال الکشی: - ۱۷۱

**[ترجمه]

«۲»

کش، [رجال الکشی] عَنْ نَصْرِ عَنْ إِسْحَاقَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُبَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَدَقَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ قَالَ: جَاءَ الْعَلَاءُ بْنُ شَرِيكٍ بِرَجُلٍ مِنْ جُعْفِيٍّ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ جَابِرٍ لَمَّا طَلَبَهُ هِشَامٌ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّوَادِ قَالَ فَبَيْنَا نَحْنُ قُعُودٌ وَ رَاعِي قَرِيبٌ مِنَّا إِذْ ثَغَتْ نَعْجَةٌ مِنْ شَائِهِ (۲) إِلَى حَمَلٍ فَضَحِكَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ مَا يُضْحِكُكَ يَا بَا مُحَمَّدٍ قَالَ إِنَّ هَذِهِ النَّعْجَةَ دَعَتْ حَمَلَهَا فَلَمْ يَجِئْ فَقَالَتْ لَهُ تَنَحَّ عَنْ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَإِنَّ الذِّئْبَ عَامَ أَوَّلَ أَخَذَ أَخَاكَ مِنْهُ فَقُلْتُ لَأَعْلَمَنَّ حَقِّيَّةَ هَذَا أَوْ كَذِبَهُ فَجِئْتُ إِلَى الرَّاعِي فَقُلْتُ يَا رَاعِي تَبِيعُنِي هَذَا الْحَمَلَ قَالَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ أُمَّهُ أَفْرَهُ شَاةٍ فِي الْغَنَمِ وَ أَغْزَرُهَا دِرَّةً وَ كَانَ الذِّئْبُ أَخَذَ حَمَلًا لَهَا مُنْذُ عَامِ الْأَوَّلِ مِنْ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَمَا رَجَعَ لَبَنُهَا حَتَّى وَضَعَتْ هَذَا فَدَرَّتْ فَقُلْتُ صَدَقَ ثُمَّ أَقْبَلْتُ فَلَمَّا صِرْتُ عَلَى جِسْرِ الْكُوفَةِ نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ مَعَهُ خَاتَمُ يَاقُوتٍ فَقَالَ لَهُ يَا فُلَانُ خَاتَمُكَ هَذَا الْبَرَّاقُ أَرِنِيهِ قَالَ فَخَلَعَهُ فَأَعْطَاهُ فَلَمَّا صَارَ فِي يَدِهِ رَمَى بِهِ فِي الْفُرَاتِ قَالَ الْآخَرُ مَا صَنَعْتَ قَالَ تُحِبُّ أَنْ تَأْخُذَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَالَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَاءِ فَأَقْبَلَ الْمَاءُ يَعْلُو بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى إِذَا قَرُبَ تَنَاوَلَهُ وَ أَخَذَهُ (۳).

**[ترجمه]رجال الکشی: عمرو بن شمر گفت: علاء بن شریک مردی از جعفی را آورد. گفت: با جابر! خارج شدم و برای برآوردن حاجت هشام به بیرون رفتیم تا به عراق رسیدیم. در جایی نشستیم و چوپانی در نزدیکی ما بود که ناگهان یکی از گوسفندانش وضع حمل می‌کرد. جابر خندید. به او گفتم: چرا می‌خندی ای ابا محمد؟ گفت: این میش، بره خود را خواند اما او به دنیا نیامد. میش به بره خود گفت که از این مکان دور شو چون یک سال پیش، گرگ برادر تو را از همین مکان برد. گفت که من باید حقیقت و دروغ این مساله را بدانم. به نزد چوپان رفتم و گفتم: ای چوپان، این بره را به من بفروش گفت نه. گفتم چرا نه؟ گفت: مادر این بره، چاق ترین گوسفند من و پرشیرترین آن است و سال پیش گرگ از همین‌جا یک بره از او را برده است و شیر او بازنگشت تا وقتی که دوباره باردار شد و شیر او برگشت. گفتم که جابر راست گفت. سپس آمدم و وقتی به پل کوفه رسیدم، به مردی که انگشتری یاقوتی با او بود نگاه کرد و به او گفت: ای فلانی، این انگشتری تو براق و درخشان است، آن را به من نشان بده. گفت که آن مرد انگشتری را درآورد و به او داد. وقتی انگشتری را در دستش کرد، آن را در فرات انداخت. شخص دیگری گفت: چه کردی؟ جابر پاسخ داد: آیا دوست داری که آن را بگیری؟ گفت بله. گفت او به سوی آب اشاره کرد و آب مواج شد و جلو آمد، تا جایی که نزدیک شد و انگشتری را گرفت. - . رجال الکشی:

**[ترجمه]

بیان

إذ ثغت بالثاء المثلثه و الغين المعجمه أی صوتت و الثغاء بالضم صوت الشاه و هذا أصح النسخ و فی بعضها إذ لعبت و فی بعضها إذ نقت بالنون و القاف المشدده أی صاحت لكن يطلق غالبا على صياح الضفدع و الدجاجه و الهر و فی بعضها لفت باللام و الفاء المشدده و الكل تصحيف إلا الأول و النعجه الأنثى من الضأن و الشاه الواحده من الغنم للذكر و الأنثى و الجمع شاء و فی بعض النسخ من شائه بالهمز و الحمل بالتحريک الصغير من أولاد الضأن و الفراهه

ص: ۲۷۱

۱- ۱. رجال الكشّیّ ص ۱۷۱.

۲- ۲. الشاء جمع شاه، و فی النسخ« من شاته» و هو تصحيف.

۳- ۳. رجال الكشّیّ ص ۱۷۲.

الحذق و أفرهت الناقه إذا كانت تنتج الفره (۱) أغزرها دره أی أکثرها لبنا.

**[ترجمه]«ثغت» مثلث الفاء و العین به معنای صدا داد است. «ثغاء» به ضم، صدای گوسفند است و این صحیح‌ترین نسخه‌هاست. و در یکی از نسخه‌ها آمده است که وقتی گوسفند بازی می‌کند و در نسخه دیگر آمده است، وقتی که «نقت» با نون و قاف مشدد، یعنی فریاد زد. اما این کلمه غالبا برای صدای قورباغه و مرغ و گربه به کار می‌رود. و در نسخه دیگر «لفت» با لام و فاء مشدد است و همه به جز مورد اول، تصحیف است و «نعجه» به معنای میش است. «شاه» به معنای یک گوسفند است و جمع آن «شاء» است. و در برخی از نسخه‌ها از «شائه» با همزه گرفته شده است. و «حمل» به حرکت حاء و میم، به معنای بچه گوسفند است و «فراهه» به معنای مهارت است و «أفرهت الناقه» یعنی گوسفند چاق و فربه، باردار شد. و «أغزرها دره» یعنی پر شیر ترین آن هاست.

**[ترجمه]

«۳»

کش، [رجال الکشی] عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْهَمْدَانِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی غَاسِلُ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ قَالَ: إِنِّی لَأُغَسِّلُ الْفُضَیْلَ بْنَ یَسَارٍ وَ إِنَّ یَدَهُ لَتَسْبِقُنِی إِلَی عَوْرَتِهِ فَخَبَّرْتُ بِذَلِکَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لِی رَحِمَ اللَّهُ الْفُضَیْلَ بْنَ یَسَارٍ وَ هُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ (۲).

**[ترجمه]رجال الکشی: غسل‌دهنده فضیل بن یسار گفت: وقتی فضیل بن یسار را غسل می‌دادم، دست او زودتر از من به سوی عورتش رفت و این مساله را به اطلاع امام صادق علیه السلام رساندم و حضرت فرمود: خداوند فضیل بن یسار را رحمت کند که او از ما اهل بیت است. - . رجال الکشی: ۱۸۶ -

**[ترجمه]

«۴»

مع، [معانی الأخبار](۳) لی، [الأمالی للصدوق] عَنِ الطَّالَقَانِیِّ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْمُعَلَّی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَکْرٍ الْمُرَادِیِّ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صلوات الله علیه لِلشَّیْخِ الَّذِی أَتَاهُ مِنَ الشَّامِ یَا شَیْخُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقاً ضَیَّقَ الدُّنْیَا عَلَیْهِمْ نَظَراً لَهُمْ فَزَهَّدَهُمْ فِیهَا وَ فِی حُطَامِهَا فَرَغِبُوا فِی دَارِ السَّلَامِ الَّذِی دَعَاهُمْ إِلَیْهِ وَ صَبَرُوا عَلَی ضِیقِ الْمَعِیشَهِ وَ صَبَرُوا عَلَی الْمَکْرُوهِ وَ اشْتَاقُوا إِلَی مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْکَرَامَهِ وَ بَذَلُوا أَنْفُسَهُمُ ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ وَ کَانَتْ خَاتِمَهُ أَعْمَالِهِمُ الشَّهَادَهَ فَلَقُوا اللَّهَ وَ هُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ وَ عَلِمُوا أَنَّ الْمَوْتَ سَبِیلُ مَنْ مَضَی وَ مَنْ بَقِیَ فَتَزَوَّدُوا لِآخِرَتِهِمْ غَیْرَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ لَبِسُوا الْخَشِنَ وَ صَبَرُوا عَلَی الْقُوتِ وَ قَدَّمُوا الْفَضْلَ وَ أَحَبُّوا فِی اللَّهِ وَ أَبْغَضُوا فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أُولَئِکَ الْمَصَابِیحُ وَ أَهْلُ النَّعِیمِ فِی الْآخِرَهِ وَ السَّلَامُ الْخَبَرَ(۴).

کتاب الغایات، مرسلا: مثله

**[ترجمه]معانی الاخبار: امام موسی بن جعفر از پدران خود علیهم السلام نقل می کند که فرمودند: امیر مومنان صلوات الله علیه به پیرمردی که از شام به نزد او آمده بود فرمود: ای پیرمرد، خداوند عز و جل خلقی را آفرید که به آن ها نظر کرد و دنیا را بر آن ها تنگ کرد و از دنیا و ما فیها به آنان کم داد. آن ها هم به بهشتی که آنان را به آن خواند راغب گشتند و بر این زندگی تنگ و بر چیزهایی که آن را ناپسند می‌داشتند، صبر کردند و به کرامتی که در نزد خداوند بود مشتاق گشتند و برای رضای خداوند جان خود را بخشیدند و در نهایت به شهادت رسیدند؛ آنان به دیدار خداوند نایل گشتند و او از آن ها راضی بود و دانستند که مرگ، راه گذشتگان و باقی‌ماندگان است، پس برای آخرت خود توشه‌ای غیر از طلا- و نقره برگرفتند و لباس‌های خشن به تن کردند و به قوت ناچیز خود قانع شدند و در فضل و برتری از یکدیگر پیشی گرفتند و دوستی و دشمنی‌شان به خاطر خداوند عز و جل بود. آن ها روشنی‌اند و در آخرت از نعمت و سلامت بهره می‌برند... تا پایان خبر. - . معانی الاخبار: ۱۹۷، امالی صدوق: ۲۳۶ -

در کتاب الغایات، مانند آن ذکر شده است..

**[ترجمه]

«۵»

مع، [معانی الأخبار] عَنِ ابْنِ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: طُوبَی لِعَبْدٍ نُوَمَةٍ عَرَفَ النَّاسَ فَصَاحَبَهُمْ بِبَدَنِهِ وَ لَمْ یُصَاحِبْهُمْ فِی أَعْمَالِهِمْ بِقَلْبِهِ فَعَرَفُوهُ فِی الظَّاهِرِ وَ عَرَفَهُمْ

ص: ۲۷۲

۱- ۱. جمع الفاره بصیغه اسم الفاعل.

۲- ۲. رجال الکشّیّ ص ۱۸۶.

۳- ۳. معانی الأخبار ص ۱۹۷ باب معنی الغایات تحت الرقم ۴.

۴- ۴. أمالی الصدوق: ص ۲۳۶: المجلس الثانی و الستون تحت الرقم ۴.

فِی الْبَاطِنِ (۱).

**[ترجمه]معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: خوشا به حال بنده‌ای که گمنام است؛ مردم را شناخت و با جسم خود با آن ها همنشینی کرد و و با دل خود در اعمال آنان وارد نشد. پس آن ها او را در ظاهر شناختند و او باطن آن ها را شناخت.
- . معانی الاخبار: ۳۸۰ - ۳۸۱ -

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه فی حدیث علی علیه السلام أنه ذکر آخر الزمان و الفتن ثم قال خیر أهل ذلک الزمان کل مؤمن نومه النومه بوزن الهمزه الخامل الذکر الذی لا یؤبه له و قیل الغامض فی الناس الذی لا یعرف الشر و أهله و قیل النومه بالتحریک الکثیر النوم و أما الخامل الذی لا یؤبه له فهو بالتسکین و من الأول حدیث ابن عباس أنه قال لعلی ما النومه قال الذی یسکت فی الفتنه فلا یبدو منه شی ء انتهی.

وَ فِی نَهْجِ الْبَلَاغَهِ: وَ ذَلِکَ زَمَانٌ لَا یَنْجُو فِیهِ إِلَّا کُلُّ مُؤْمِنٍ نُوَمَهٍ إِنْ شَهِدَ لَمْ یُعْرَفْ وَ إِنْ غَابَ لَمْ یُفْتَقَدْ أُولَئِکَ مَصَابِیحُ الْهُدَی وَ أَعْلَامُ السُّرَی لَیْسُوا بِالْمَسَایِیحِ وَ لَا الْمَذَایِیعِ الْبُذُرِ أُولَئِکَ یَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَ یَکْشِفُ عَنْهُمْ ضَرَّاءَ نَقِمَتِهِ.

و قال السید رضی الله عنه قوله علیه السلام کل مؤمن نومه فإنما أراد به الخامل الذکر القلیل الشر و المساییح جمع مسیاح و هو الذی یسیح بین الناس بالفساد و النمائم و المذاییع جمع مذیاع و هو الذی إذا سمع لغیره بفاحشه أذاعها و نوه بها و البذر جمع بذور و هو الذی یکثر سفهه و یلغو منطقه انتهی (۲).

و لم یذکر الجوهری النومه بالهمزه و قال رجل نومه بالضم ساکنه الواو أی لا یؤبه له و رجل نومه بفتح الواو أی نئوم و هو الکثیر النوم و فی القاموس و هو نائم و نئوم و نومه کهمزه و صرد ثم قال و نومه کهمزه و أمیر مغفل أو خامل و الأول بالهمزه و الباقی بالواو.

و افتقده أی طلبه عند غیبته و الجملتان کالتفسیر للنومه علی الظاهر فالمراد

ص: ۲۷۳

۱- ۱. معانی الأخبار ص ۳۸۰ و ۳۸۱.
۲- ۲. نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۱۳، تحت الرقم ۱۰۱ من الخطب.

به الخامل (۱)

و السری کالهدی السیر عامه اللیل و أعلام السری کلما یهتدی به فی ذلک السیر و فی النهایه لیسوا بالمساییح البذر أی الذین یسعون بالشر و النمیمه و قیل هو من التسییح فی الثوب و هو أن یکون فیه خطوط مختلفه و قال المذاییع جمع مذیاع من أذاع الشی ء إذا أفشاه و قیل أراد الذین یذیعون الفواحش و هو بناء مبالغه و قال البذر جمع بذور یقال بذرت الکلام بین الناس کما تبذر الحبوب أی أفشیته و فرقته انتهی.

یفتح الله لهم أی ببرکاتهم تنزل الخیرات و تندفع الشرور و الآفات و الضراء الحاله التی تضر نقیض السراء.

**[ترجمه]در نهایه گفته است که در حدیث علی علیه السلام است که ذکر آخر الزمان و فتنه‌های آن نمود و سپس فرمود: بهترین اهالی آخر الزمان کسی است که مومن گمنام باشد و نومه بر وزن همزه، به معنای فرد خاموشی است که مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد. و گفته شده است که به معنای فرد آرامی است که شر و اهل آن را نمی‌شناسد. و گفته شده است به حرکت نون و واو، به معنای کسی است که زیاد می خوابد. و اما وقتی با سکون خوانده شود، به معنای فرد خاموشی است که مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد، و ابن عباس پیرامون اول حدیث گفته است که از علی علیه السلام پرسیده شد معنای نومه چیست؟ فرمود: کسی که در زمان فتنه ساکت می‌ماند و هیچ عملی انجام نمی‌دهد. پایان.

و در نهج البلاغه آمده است که آخر الزمان، زمانی است که تنها مومنان نومه در آن نجات می‌یابند. اگر دیده شوند شناخته نمی‌شوند و اگر غایب باشند گمنام نمی‌گردند. آنان چراغ‌های هدایت و پرچم‌های ارشادند. آوازه آن ها در جایی نپیچیده و سخن‌چینی نمی‌کنند و نادان و سفیه نیستند. آن ها کسانی هستند که خداوند درهای رحمت خود را برویشان گشوده است و سختی عذابش را از آن ها برداشته است.

و سید رضی الله عنه، قول او علیه السلام را روایت کرد: منظور از مومن نومه، کسی است که در جایی یاد نمی‌شود و شرش کم است و «مساییح» جمع مسیاح است و به معنای کسی است که بین مردم به فساد و بدنامی و سخن‌چینی شهره است. و «مذاییع» جمع مذیاع است و به معنای کسی است که هرگاه فسادی از کسی دید، خبر آن را در همه‌جا می‌پراکند. و «بُذُر» جمع بذور است و به معنای کسی است که بسیار نادان است. پایان. - . نهج البلاغه ۱ : ۲۱۳ -

و جوهری «نومه» را با همزه ذکر نکرده است و گفته است مرد «نومه» به ضم نون و سکون واو، یعنی کسی که مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد. و مرد «نومه» به فتح واو یعنی کسی که زیاد می‌خوابد. و در قاموس آمده است که به معنای «نائم» و «نئوم» است و «نومه» مثل همزه است و او درست گفته است. سپس گفت: «نومه» مانند همزه است و به معنای امیر غافل است و مورد اول با همزه و بقیه با واو است.

و «افتقده» یعنی در وقتی که نبود، آن را طلب کرد. و ظاهرا این دو جمله در تفسیر «نومه» آمده است و منظور از آن، فرد غافل - . و صدوق در معانی الاخبار: ۱۶۶ در باب معنی «النومه»، از ابو طفیل روایت کرده است که او از امیر مومنان علیه السلام شنید که می‌گفت: پس از من، فتنه‌های کوری وجود دارد که همه در آن شک دارند و فقط نومه در آن باقی می‌مانند. گفته

شـد: ای امیر مومنـان، نومه کیست؟ فرمود: کسـی که مردم از دل او خـبر ندارنـد. - است. و «السـری» ماننـد هـدایت است و به معنـای نشـانی است که در شب، راه را به مردم نشـان می‌دهـد. و در پایـان، گفته شـده که آن ها «مساییـح بُیذُر» نیسـتند، یعنی کسانی که شر و سخن‌چینی را پراکنده می‌کنند. و گفته شده است این کلمه از «تسییح» لباس گرفته شده است و بدین معناست که در لبـاس خطـوط مختلفی وجود داشـته باشـد. و گفت که «مـذاییع» جمع مـذیاع است و از «أذاع الشـی ء» گرفته شـده و به معنای فاش کردن است و گفته شده است منظور از آن، کسانی هستند که فساد را رواج می‌دهند و آن مبالغه است و گفت که «بُذُر» جمع بذور است. می‌گویند «بذرت الکلام»، یعنی همان‌طور که دانه‌ها پراکنده می‌شوند، سـخنان را در بین مردم پراکنده کرد. تمام شد.

«یفتـح الله لهم» یعنی به برکـات آن‌هـا، خیرات نـازل می‌شود و شـرور و آفـات و زیان‌ها دفع می‌شود و «ضـراء» حالتی است که زیان می‌رساند و متضاد «سراء» است.

**[ترجمه]

«۶»

ب، [قرب الإسـناد] عَنِ ابْنِ سَـعْدٍ عَنِ الْأَزْدِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ مِنْ أَغْبَطِ أَوْلِیَائِی عِنْدِی عَبْدٌ مُؤْمِنٌ ذُو حَظٍّ مِنْ صَلَاحٍ وَ أَحْسَنَ عِبَـادَهَ رَبِّهِ وَ عَبَـدَ اللَّهَ فِی السَّرِیرَهِ وَ کَانَ غَامِضـاً فِی النَّاسِ فَلَمْ یُشَـرْ إِلَیْهِ بِالْأَصَـابِعِ وَ کَانَ رِزْقُهُ کَفَافاً فَصَبَرَ عَلَیْهِ تَعَجَّلَتْ بِهِ الْمَنِیَّهُ فَقَلَّ تُرَاثُهُ وَ قَلَّتْ بَوَاکِیهِ ثَلَاثاً(۲).

**[ترجمه]قرب الاسـناد: امـام صادق علیه السـلام سه مرتبه فرمود: همانا از برترین دوسـتان من، در نزد من بنـده مومن صالحی است که بسـیار نیکو پروردگـارش را عبادت می‌کنـد و در اخلاق و رفتار خود بنـده خـداست و در بین مردم ناشـناخته است و انگشت‌نما نیست و رزقش به اندازه کفاف زندگی اوست و بر این روزی کم صبر می‌کند و زود مرگ او فرا می‌رسد و میراث کمی دارد و تعداد گریه‌کنندگانش بسیار کم است. - . قرب الاسناد: ۲۸ -

**[ترجمه]

بیان

ثلاثا أی قال قوله فقل إلی آخر الخبر ثلاثا و یحتمل الجمیع لکنه بعید.

**[ترجمه]سه، یعنی سخن خود از «فقلّ» تا آخر خبر را سه مرتبه گفت و شاید به معنای سه بار تکرار تمام سخن باشد، اما این معنا بعید است.

**[ترجمه]

«۷»

ل، [الخصال] عَنْ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخْفَى أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى سَخَطَهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى إِجَابَتَهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجَابَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ وَ أَخْفَى

۱- ۱. و روى الصدوق فى معانى الأخبار ص ۱۶۶ باب معنى النومه عن أبى الطفيل أنه سمع أمير المؤمنين عليه السلام يقول: ان بعدى فتنا مظلمه عمياء مشككه لا يبقى فيها الا النومه، قيل: و ما النومه يا أمير المؤمنين؟ قال: الذى لا يدرى الناس ما فى نفسه.

۲- ۲. قرب الإسناد ص ۲۸، ط النجف.

وَلِيَّهُ فِی عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْداً مِنْ عَبِیدِ اللَّهِ فَرُبَّمَا یَکُونُ وَلِیَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ (۱).

**[ترجمه]خصال: امیر مومنان علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز دیگر پنهان کرد: رضایتش را در طاعتش، پس هیچ چیز از طاعت او را کوچک نشمرید، چه بسا رضایتش در آن باشد و تو نمی‌دانی. و خشم خود را در گناهش پس هیچ گناهی را کوچک نشمرید چه بسا موجب خشم او شود و تو نمی‌دانی. و اجابتش را در دعا، پس هیچ دعایی را کوچک نشمرید شاید موجب اجابتش گردد و تو نمی‌دانی، و دوستان خود را در بندگانش پنهان کرد، پس هیچ بنده‌ای را کوچک نشمرید چه بسا دوست خدا باشد و تو نمی‌دانی. -. خصال ۱ : ۹۸ -

**[ترجمه]

«۸»

ل، [الخصال] عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ رَبِیعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِیِّ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی عَنْ نَوْفٍ قَالَ: بِتُّ لَیْلَةً عِنْدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَکَانَ یُصَلِّی اللَّیْلَ کُلَّهُ وَ یَخْرُجُ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ فَیَنْظُرُ إِلَی السَّمَاءِ وَ یَتْلُو الْقُرْآنَ قَالَ فَمَرَّ بِی بَعْدَ هُدُوءٍ مِنَ اللَّیْلِ فَقَالَ یَا نَوْفُ أَ رَاقِدٌ أَنْتَ أَمْ رَامِقٌ قُلْتُ بَلْ رَامِقٌ أَرْمُقُکَ بِبَصَرِی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ یَا نَوْفُ طُوبَی لِلزَّاهِدِینَ فِی الدُّنْیَا الرَّاغِبِینَ فِی الْآخِرَهِ أُولَئِکَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بِسَاطاً وَ تُرَابَهَا فِرَاشاً وَ مَاءَهَا طِیباً وَ الْقُرْآنَ دِثَاراً وَ الدُّعَاءَ شِعَاراً وَ قَرَّضُوا مِنَ الدُّنْیَا تَقْرِیضاً عَلَی مِنْهَاجِ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَی إِلَی عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ علیه السلام قُلْ لِلْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ لَا یَدْخُلُونَ بَیْتاً مِنْ بُیُوتِی إِلَّا بِقُلُوبٍ طَاهِرَهٍ وَ أَبْصَارٍ خَاشِعَهٍ وَ أَکُفٍّ نَقِیَّهٍ وَ قُلْ لَهُمْ اعْلَمُوا أَنِّی غَیْرُ مُسْتَجِیبٍ لِأَحَدٍ مِنْکُمْ دَعْوَةً وَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِی قِبَلَهُ مَظْلِمَةٌ یَا نَوْفُ إِیَّاکَ أَنْ تَکُونَ عَشَّاراً أَوْ شَاعِراً أَوْ شُرْطِیّاً أَوْ عَرِیفاً أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَهٍ وَ هِیَ الطُّنْبُورُ أَوْ صَاحِبَ کُوبَهٍ وَ هُوَ

الطَّبْلُ فَإِنَّ نَبِیَّ اللَّهِ علیه السلام خَرَجَ ذَاتَ لَیْلَهٍ فَنَظَرَ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ إِنَّهَا السَّاعَهُ الَّتِی لَا یُرَدُّ فِیهَا دَعْوَةٌ إِلَّا دَعْوَةُ عَرِیفٍ أَوْ دَعْوَةُ شَاعِرٍ أَوْ دَعْوَةُ عَاشِرٍ أَوْ شُرْطِیٍّ أَوْ صَاحِبِ عَرْطَبَهٍ أَوْ صَاحِبِ کُوبَهٍ(۲).

**[ترجمه]خصال: نوف گفت: شبی در نزد امیر مومنان علیه السلام خوابیدم. او تمام شب را نماز خواند و در هر ساعتی بیرون می‌رفت و به آسمان نگاه می‌کرد و قرآن را تلاوت می‌فرمود. گفت ساعتی که از شب گذشت، به نزد من آمد و فرمود: ای نوف، خواب هستی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم و به تو نگاه می‌کنم ای امیر مومنان. فرمود: ای نوف، خوشا به حال زاهدان در دنیا و راغبین به آخرت. آن ها کسانی هستند که زمین و خاک آن را فرش خود و آب آن را نوشیدنی گوارا و قرآن را لباس رو و دعا را لباس زیرین خود قرار داده‌اند. و آن ها از دنیا وام گرفته‌اند، همچون عیسی بن مریم علیهما السلام. خداوند عز و جل به عیسی بن مریم علیه السلام وحی کرد که به گروهی از بنی اسرائیل بگو که فقط با دل‌های پاک و چشم های فروافتاده و دست‌های پاک به خانه من وارد شوند و به آن ها بگو که من تنها دعای کسانی از شما را مستجاب می‌کنم که بندگان دیگری از او راضی باشند. ای نوف، تو را بر حذر می‌دارم از اینکه جزو چند گروه از مردم باشی: مالیات‌گیر یا شاعر یا پاسبان یا سرپرست یا نوازنده طنبور و طبل. رسول خدا علیه السلام شبی خارج شد و به آسمان نگاه کرد و فرمود: این ساعت، وقتی است که همه دعاها در آن مستجاب می‌شود، مگر دعای سرپرست یا شاعر یا مالیات‌گیر یا پاسبان یا نوازنده طنبور و طبل. -.

خصال ۱ : ۱۶۴ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس هـدأ کمنع هـدءا و هـدوءا سـکن و أتانا بعـد هـدء من اللیل و هـدء و هدأه و هدی ء و مهدإ و هدوء أی حین هدأ اللیل و الرجل و فی النهایه فیه إیاکم و السمر بعد هدأه الرجل الهدأه و الهدء السکون عن الحرکات أی بعد ما یسکن الناس عن المشـی و الاختلاـف فی الطرق اتخـذوا الأـرض بساطـا أی یجلسون علی الأـرض من غیر بسـاط و ترابهـا فراشـا أی ینامون علی التراب من غیر فراش و ماءها طیبا أی یتطیبون بالماء من غیر استعمال طیب لعدم

ص: ۲۷۵

۱- ۱. الخصال ج ۱ ص ۹۸.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۱۶۴.

قدرتهم عليه و القرآن دثارا أی یلازمون القرآن و الدعاء كلزوم الدثار و الشعار للإنسان فیدل علی أن الدعاء أفضل لأن الشعار أهم و أخص و ألصق أو یبتدءون بالتلاوه قبل النوم بلا دثار كما یبتدئ غیرهم بتحصیل الدثار و لبسه و فی النهج و القرآن شعارا و الدعاء دثارا فالأمر بالعكس فی الإشعار بالفضل و أكف نقیه أی عن التلوث بالحرام و الشبهه أو شاعرا أی بالباطل و فی المصباح الشرطه وزان غرفه و فتح الراء وزان رطبه لغه قلیله و هی الجند و صاحب الشرطه الحاكم و الجمع شرط مثل رطب و هم أعوان السلطان و إذا نسب إلی هذا قیل شرطی بالسكون و العریف القیم بأمور القبیله و فی النهایه العرطبه العود و قیل الطنبور و قال الكوبه النرد و قیل الطبل و قیل البربط.

**[ترجمه]در قاموس «هدأ» مانند منع است و «هدءا» و «هدوءا» به معنای آرامش یافت است. و بعد از «هدء شب» و «هدء» و «هدأه» و «هدی ء» و «مهدإ» و «هدوء» به نزد ما آمد، یعنی وقتی که شب آرام گرفت و با آرامی به نزد ما آمد. در نهایه در این خصوص آمده است که شما را بر حذر می‌دارم از آنكه شب‌نشینی كنید پس از آنكه پاها آرام گرفت. «الهدأه» و «الهدء» یعنی باز ایستادن از حركت و پس از آنكه مردم از راه رفتن و رفت و آمد در راه‌ها باز ایستادند. آن ها زمین را فرش خود قرار دادند، یعنی بدون هیچ فرشی بر روی زمین نشستند و خاك زمین فرش آن ها بود یعنی بدون هیچ زیراندازی بر روی خاك می‌خوابیدند و آب نوشیدنی گوارای آن ها بود یعنی بدون استعمال رایحه خوش نوشیدنی دیگر، عطر آب برای آن ها كافی بود، زیرا توانایی بیشتر از آن را نداشتند و قرآن، لباس روی آن ها بود یعنی پیوسته با آن همراه بودند و دعا با قرآن همراه است، مثل همراهی لباس رو و لباس زیر. این مساله دلالت بر آن دارد كه دعا بر قرآن برتری دارد. زیرا لباس زیر، مهم‌تر و خاص‌تر است و به بدن نزدیك‌تر است یا بر این معنا دلالت دارد كه پیش از خواب، قرآن تلاوت می كنند و بدون لباس رو، همان‌طوری كه سایر مردم در ابتدا لباس رو را تهیه می كنند و در نهج‌البلاغه به صورت بالعكس آمده، یعنی گفته شده كه قرآن لباس زیر است و دعا لباس رو است. این مساله به فضیلت قرآن بر دعا اشاره دارد و دست‌های پاك یعنی دستانی كه به حرام و شبهه آلوده نیست، و شاعر نیست یعنی سخن باطل نمی گوید. در مصباح «شرطه» بر وزن غرفه و به فتح راء بر وزن «رطبه» آمده است. كاربرد این لغت كم است و به معنای سپاه است و جمع آن، «شرط» است بر وزن «رطب» و این افراد، یاران سلطان هستند و اسم منسوب آن، «شرطی» است، به سكون. و عریف كسی است كه مسوول انجام امور قبیله است و در نهایت، «عرطبه» عود است و هم‌چنین گفته شده كه به معنای طنبور است و گفته شده كه «كوبه» نرد است و گفته شده كه به معنای طبل و بربط است.

**[ترجمه]

«۹»

أَقُولُ قَدْ رُوِیَ هَذَا الْخَبَرُ فِی النَّهْجِ هَكَذَا وَ عَنْ نَوْفٍ الْبِكَالِیِّ قَالَ: رَأَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ذَاتَ لَیْلَهٍ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْ فِرَاشِهِ فَنَظَرَ إِلَی النُّجُومِ فَقَالَ یَا نَوْفُ أَ رَاقِدٌ أَنْتَ أَمْ رَامِقٌ فَقُلْتُ بَلْ رَامِقٌ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ یَا نَوْفُ طُوبَی لِلزَّاهِدِینَ فِی الدُّنْیَا الرَّاغِبِینَ فِی الْآخِرَهِ أُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بِسَاطاً وَ تُرَابَهَا فِرَاشاً وَ مَاءَهَا طِیباً وَ الْقُرْآنَ شِعَاراً وَ الدُّعَاءَ دِثَاراً ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْیَا قَرْضاً عَلَی مِنْهَاجِ الْمَسِیحِ علیه السلام.

يَا نَوْفُ إِنَّ دَاوُدَ علیه السلام قَامَ فِی مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَهِ مِنَ اللَّیْلِ فَقَالَ إِنَّهَا سَاعَهٌ لَا یَدْعُو فِیهَا عَبْدٌ رَبَّهُ إِلَّا اسْتُجِیبَ لَهُ إِلَّا أَنْ یَکونَ عَشَّاراً أَوْ عَرِیفاً أَوْ شُرْطِیّاً أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَهٍ وَ هِیَ الطُّنْبُورُ أَوْ صَاحِبَ کُوبَهٍ وَ هِیَ الطَّبْلُ وَ قَدْ قِیلَ أَیْضاً إِنَّ الْعَرْطَبَهَ الطَّبْلُ وَ الْکُوبَهَ الطُّنْبُورُ.

انْتَهَی (۱)

وَ قَالَ الْجَوْهَرِیُّ نَوْفٌ الْبِکَالِیُّ کَانَ حَاجِبَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ قَالَ ابْنُ مِیثَم الْبِکَالِیُّ بِکَسْرِ الْبَاءِ مَنْسُوبٌ إِلَی بِکَالَهَ قَرْیَهٌ مِنَ الْیَمَنِ وَ أَقُولُ فِی بَعْضِ النُّسَخِ الْبَکَالِیِّ بِفَتْحِ الْبَاءِ وَ الرَّقْدُ بِالْفَتْحِ وَ الرُّقَادُ وَ الرُّقُودُ بِضَمِّهِمَا النَّوْمُ وَ الرُّقَادُ خَاصٌّ

۱- ۱. نهج البلاغه تحت الرقم ۱۰۴ من الحکم، ط عبده ج ۲ ص ۱۶۵.

بِاللَّيْلِ وَ رَمَقَهُ كَنَصَرَهُ أَيْ لَحَظَهُ لَحْظاً خَفِيفاً وَ أَقُولُ سَيَأْتِي مَزِيدُ شَرْحِ الْخَبَرِ فِي أَبْوَابِ الْمَنَاهِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

**[ترجمه]می گویم: این خبر در نهج‌البلاغه چنین آمده: و از نوف بکالی روایت است: شبی امیر مومنان علیه السلام را دیدم که از بستر خود بیرون آمده بود و به ستارگان نگاه می‌کرد و فرمود: ای نوف، خواب هستی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم ای امیر مومنان. فرمود: ای نوف، خوشا به حال زاهدان در دنیا و راغبین به آخرت. آن ها کسانی هستند که زمین و خاک آن را فرش خود و آب آن را نوشیدنی گوارا و قرآن را لباس زیر و دعا را لباس رویین خود قرار داده‌اند و همچون مسیح علیه السلام، وامدار دنیا گشته‌اند. ای نوف، داود علیه السلام در این ساعت از شب برمی‌خاست و این ساعت زمانی است که هر دعایی مستجاب می‌شود. مگر اینکه دعاکننده مالیات گیر یا سرپرست قبیله یا پاسبان یا نوازنده طنبور و طبل باشد و گفته شده است که عرطبه، طبل است و کوبه، طنبور. پایان. - . نهج البلاغه، حکمت: ۱۰۴ -

و به گفته جوهری، نوف بکالی پرده‌دار امیر مومنان علیه السلام بوده است و گفت که ابن میثم بکالی به کسر باء، منسوب به بکاله، روستایی در یمن است.

و می گویم در بعضی از نسخه‌ها، بکالی به فتح باء و «رقد» به فتح و «الرقاد» و «الرقود» به ضم، به معنای خواب است و «الرقاد» مختص شب است و «رمقه» بر وزن نصره یعنی نگاه زیرچشمی به او انداخت و می گویم شرح بیشتر خبر در ابواب مناهی خواهد آمد، ان شاء الله.

**[ترجمه]

«۱۰»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ الْأَشَلِّ عَنْ بَعْضِ الْفُقَهَاءِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱) ثُمَّ قَالَ تَدْرُونَ مَنْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ قَالُوا مَنْ هُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ هُمْ نَحْنُ وَ أَتْبَاعُنَا فَمَنْ تَبِعَنَا مِنْ بَعْدِنَا طُوبَى لَنَا وَ طُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا شَأْنُ طُوبَى لَهُمْ أَفْضَلُ مِنْ طُوبَى لَنَا أَ لَسْنَا نَحْنُ وَ هُمْ عَلَى أَمْرٍ قَالَ لَا لِأَنَّهُمْ حُمِّلُوا مَا لَمْ تُحَمَّلُوا عَلَيْهِ وَ أَطَاقُوا مَا لَمْ تُطِيقُوا(۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: فقیهی گفت: امیر مومنان علیه السلام فرمود: دوستان خداوند نه ترسی دارند و نه اندوهگین می... شوند. - . یونس / ۶۸ - سپس فرمود: آیا می‌دانید دوستان خدا کیستند؟ گفتند: آن ها چه کسانی هستند ای امیر مومنان؟ فرمود: آن ها ما و پیروان ما هستیم و هر کس که پس از ما، از ما پیروی کند. خوشا به حال ما و بیش از ما خوشا به حال آنان. گفت: ای امیر مومنان خوشا به حال ما و بیش از ما خوشا به حال آنان یعنی چه؟ آیا حال ما با آنان یکسان نیست؟ فرمود خیر، زیرا آن ها چیزهایی را تحمل کردند که شما نکردید و چیزهایی را طاقت آوردند که شما نیاوردید. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۲۴ -

**[ترجمه]

«۱۱»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: وَجَدْنَا فِی کِتَابِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ إِذَا أَدَّوْا فَرَائِضَ اللَّهِ وَ أَخَذُوا سُنَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ تَوَرَّعُوا عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ زَهِدُوا فِی عَاجِلِ زَهْرَهِ الدُّنْیَا وَ رَغِبُوا فِیمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ اکْتَسَبُوا الطَّیِّبَ مِنْ رِزْقِ اللَّهِ لَا یُرِیدُونَ بِهِ التَّفَاخُرَ وَ التَّکَاثُرَ ثُمَّ أَنْفَقُوا فِیمَا یَلْزَمُهُمْ مِنْ حُقُوقٍ وَاجِبَهٍ فَأُولَئِکَ الَّذِینَ بَارَکَ اللَّهُ لَهُمْ فِیمَا اکْتَسَبُوا وَ یُثَابُونَ عَلَی مَا قَدَّمُوا لِآخِرَتِهِمْ (۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: در نامه علی بن حسین علیهما السلام آمده است که دوستان خداوند نه ترسی دارند و نه اندوهگین می‌شوند. وقتی به واجبات عمل کنند و به سنت‌های رسول الله پایبند باشند و از حرام پروا کنند و در دنیا زهد بورزند و به آنچه که نزد خداست رغبت نشان دهند و روزی حلال خدا را برای خدا و بدون قصد فخرفروشی و مال‌اندوزی کسب کنند، سپس حقوق واجبی را که بر گردن دارند از راه انفاق بپردازند. آن ها همان کسانی هستند که خداوند به کسب و کار آن ها برکت می‌دهد و برای آنچه که برای آخرت خود پیش فرستاده‌اند، پاداش داده می‌شوند. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۱۲۴ -

**[ترجمه]

«۱۲»

جا، [المجالس للمفید] عَنِ الْجِعَابِیِّ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ خَاقَانَ عَنْ سُلَیْمٍ الْخَادِمِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ بْنِ قِرْوَاشٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ صَاحِبَ الدِّینِ فَکَّرَ فَعَلَتْهُ السَّکِینَهُ وَ اسْتَکَانَ فَتَوَاضَعَ وَ قَنِعَ فَاسْتَغْنَی وَ رَضِیَ بِمَا أُعْطِیَ وَ انْفَرَدَ فَکُفِیَ الْأَحْزَانَ وَ رَفَضَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرّاً وَ خَلَعَ الدُّنْیَا فَتَحَامَی الشُّرُورَ وَ طَرَحَ الْحَسَدَ فَظَهَرَتِ الْمَحَبَّهُ وَ لَمْ یُخِفِ النَّاسَ فَلَمْ یَخَفْهُمْ وَ لَمْ یُذْنِبْ إِلَیْهِمْ فَسَلِمَ مِنْهُمْ وَ سَخِطَ نَفْسَهُ عَنْ کُلِّ شَیْ ءٍ فَفَازَ وَ اسْتَکْمَلَ الْفَضْلَ وَ أَبْصَرَ الْعَافِیَهَ فَأَمِنَ النَّدَامَهَ(۴).

ص: ۲۷۷

۱- ۱. یونس: ۶۸.

۲- ۲. تفسیر العیّاشیّ ج ۲ ص ۱۲۴.

۳- ۳. المصدر ج ۲ ص ۱۲۴.

۴- ۴. أمالی المفید ص ۴۰.

**[ترجمه]مجالس مفیـد: امام صادق علیه السـلام فرمود: همانا فرد دیندار تفکر کرد و آرامش یافت و عاجز گشت و متواضـع شـد و قنـاعت کرد و بی‌نیـاز شـد و به آنچه که به او داده شـد راضـی گشت و تنهـا شـد، غم‌ها برای او کافی بود و از شـهوات رویگردان شـد و آزاده گشت و دنیـا را رهـا کرد و از شـرها در امـان مانـد و حسادت را به دور انـداخت محبت ظاهر گشت و مردم از او نترسـیدند پس او نیز از مردم ترسـی به دل نداشت و به آن ها آسـیبی نرساند و از شـرشان ایمن ماند و خود را از هر چیزی دور نگـاه داشت، پس رسـتگار گشت و فضـل خود را به درجه کمـال رسانـد و در زمـان عافیت بصیر و هوشـیار بود و هیچ‌گاه پشیمان نگشت. - . امالی مفید: ۴۰ -

**[ترجمه]

بیان

و انفرد أی عن الناس و اعتزل عنهم فصار حرا أی من رق الشـهوات و فی القاموس الحر بالضم خیار کل شـی ء فتحامی الشـرور أی احترز عن الشـرور و منع نفسه عنها فإن الشـرور کلها تابعه لحب الـدنیا و فی بعض النسخ بالسـین المهمله أی السـرور بلذات الـدنیا و الأول أظهر و فی القاموس حمی المریض ما یضـره منعه إیاه فاحتمی و تحمی امتنع و تحاماه الناس توقوه و اجتنبوه و لم یخف النـاس علی بنـاء الإفعـال فلم یخفهم علی بنـاء المجرد عن کـل شـی ء أی بعوض کل شـی ء و أبصـر العافیه أی عرف أن العافیه فی أی شی ء و اختارها فلم یندم علی شی ء.

**[ترجمه]و «انفرد» یعنی از مردم عزلت اختیار کرد و « فصار حرّا»، یعنی از یوغ شـهوات آزاد شـد و در قاموس، «حر» به ضم، برگزیـده هر چیز است. «فتحامی الشـرور»، یعنی از شـر اجتناب کرد و از آن خودداری کرد که همه شـرها به دنبال عشق به دنیا می‌آید و در بعضـی نسـخه‌ها، با سـین آمده است. یعنی سـرور و شادمانی از لذت‌های دنیوی و اولی ارجح است. و در قاموس، «حمی المریض» یعنی او را از آنچه که برایش زیـان داشت منع کرد و او نیز اجتنـاب کرد «تحمی»یعنی اجتنـاب کرد و «تحامـاه الناس» یعنی مردم از او دوری گزیدند و «لم یخف الناس»بر وزن افعال، و یخفهم مجرد است. «من کل شیء»، یعنی به جای هر چیز. و «أبصر العافیه» یعنی عافیت را در هر چیزی شناخت و همیشه آن را برگزید پس هیچ‌گاه پشیمان نگشت.

**[ترجمه]

«۱۳»

جا، [المجالس للمفید] عَنِ ابْنِ قُولَوَیْهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی وَ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ مَعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ عَلَی نَبِیِّنَا وَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: إِلَهِی مَنْ أَصْفِیَاؤُکَ مِنْ خَلْقِکَ قَالَ النَّدِیُّ الْکَفَّیْنِ الْبَرِیُّ الْقَدَمَیْنِ یَقُولُ صَادِقاً وَ یَمْشِی هَوْناً فَأُولَئِکَ یَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا یَزُولُونَ قَالَ إِلَهِی فَمَنْ یَنْزِلُ دَارَ الْقُدْسِ عِنْدَکَ قَالَ

الَّذِینَ لَا یَنْظُرُ أَعْیُنُهُمْ إِلَی الدُّنْیَا وَ لَا یُذِیعُونَ أَسْرَارَهُمْ فِی الدِّینِ وَ لَا یَأْخُذُونَ عَلَی الْحُکُومَهِ الرِّشَا الْحَقُّ فِی قُلُوبِهِمْ وَ الصِّدْقُ عَلَی أَلْسِنَتِهِمْ فَأُولَئِکَ فِی سِتْرِی فِی الدُّنْیَا وَ فِی دَارِ القبس [الْقُدْسِ] عِنْدِی فِی الْآخِرَهِ(۱).

**[ترجمه]مجالس مفید: امام باقر علیه السلام فرمود: موسی بن عمران علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، بنده‌های برگزیده تو چه کسانی هستند؟ فرمود: کسی که بسیار بخشنده است، گام‌های پاک دارد، راستگوست و با آرامی گام برمی‌دارد. آن ها کسانی هستند که حتی از کوه‌ها هم پابرجاترند. فرمود: پروردگارا، چه کسی در نزد تو به دار قدس در می‌آید؟ فرمود: کسانی که به دنیا چشم ندارند و اسرار خود را در راه دین افشا نمی‌کنند و هنگامی که در امر حکومتی هستند، رشوه نمی‌گیرند. حق در دل آن ها و راستی بر زبانشان است. آن ها کسانی هستند که در دنیا در پوشش من هستند و در آخرت، در نزد من، در دارالقبس هستند. - . امالی مفید: ۵۹ -

**[ترجمه]

بیان

الندی الکفین أی کثیر السخاء قال الجوهری یقال فلان ندی الکف إذا کان سخیا و قال الفیروزآبادی تندی تسخی و أفضل کأندی فهو ندی الکف و أندی کثر عطایاه انتهی و فی بعض النسخ الندی القدمین کنایه عن برکتهما و سعیهما فی نفع الناس و فی بعضها البری القدمین أی أنهما بریئان من الخطاء و یحتمل الرسی أی الثابت القدمین فی الخیر فی القاموس رسا رسوا و رسوا ثبت و کغنی العمود الثابت وسط الخباء و الراسخ فی الخیر و الشر

**[ترجمه]«الندی الکفین» یعنی بسیار بخشنده. جوهری گفت: گفته می‌شود که فلانی «ندی الکف» است. یعنی سخاوتمند و بخشنده است. و فیروزآبادی گفت «تندی» یعنی می‌بخشد. و «أفضل» مانند «أندی». «فهو ندی الکف» و «أندی» یعنی بخشش... هایش زیاد شد. پایان. و در بعضی نسخه‌ها، «الندی القدمین»، کنایه از برکت آن و تلاش آن در راه سود مردم دارد. و در بعضی نسخه‌ها، «البری القدمین» یعنی از خطا به دور است و «یحتمل الرسی» یعنی ثابت قدم در خیرات. در قاموس «رسا، رسوا» و «رسوا» یعنی ثابت شد. و به معنای ستون ثابت در وسط خیمه است و ثابت قدم در خیر وشر.

**[ترجمه]

«۱۴»

جا، [المجالس للمفید] أَحْمَدُ بْنُ الْوَلِیدِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ

ص: ۲۷۸

۱- ۱. أمالی المفید ص ۵۹.

ابْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی مُعَاذٍ السُّدِّیِّ عَنْ أَبِی أَرَاكَهَ قَالَ: صَلَّیْتُ خَلْفَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ الْفَجْرَ فِی مَسْجِدِكُمْ فَانْفَتَلَ عَلَی یَمِینِهِ وَ كَانَ عَلَیْهِ كَآبَهٌ وَ مَكَثَ حَتَّی طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَی حَائِطِ مَسْجِدِكُمْ هَذَا قَیْدَ رُمْحٍ وَ لَیْسَ هُوَ عَلَی مَا هُوَ عَلَیْهِ الْیَوْمَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی النَّاسِ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُمْ یُكَابِدُونَ هَذَا اللَّیْلَ یُرَاوِحُونَ بَیْنَ جِبَاهِهِمْ وَ رُكَبِهِمْ كَأَنَّ زَفِیرَ النَّارِ فِی آذَانِهِمْ فَإِذَا أَصْبَحُوا أَصْبَحُوا غُبْراً صُفْراً بَیْنَ أَعْیُنِهِمْ شِبْهُ رُكَبِ الْمِعْزَی فَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ تَعَالَی مَادُوا كَمَا یَمِیدُ الشَّجَرُ فِی یَوْمِ الرِّیحِ وَ انْهَمَلَتْ أَعْیُنُهُمْ حَتَّی تَبْتَلَّ ثِیَابُهُمْ قَالَ ثُمَّ نَهَضَ وَ هُوَ یَقُولُ وَ اللَّهِ لَكَأَنَّمَا بَاتَ الْقَوْمُ غَافِلِینَ ثُمَّ لَمْ یُرَ مُفْتَرّاً حَتَّی كَانَ مِنْ أَمْرِ ابْنِ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ مَا كَانَ (۱).

ین، [كتاب حسین بن سعید] و النوادر عن محمد بن سنان: مثله

**[ترجمه]مجالس مفید: ابو اراكه گفت: پشت سر امیر مومنان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در مسجد شما نماز صبح را می‌خواندم. آن حضرت به سمت راست متمایل شد - و قدری كسالت داشت - و مدتی همان‌طور ماند تا خورشید به اندازه نیزه‌ای بر دیوار مسجد بالا آمد، و آن دیوار به این اندازه نبود، سپس رو به مردم كرد و فرمود: به خدا سوگند كه یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام مدت شب را به سختی بیداری سپری می كردند، گاهی به سجده می‌افتادند و گاهی ایستاده عبادت می كردند. گویا كه صدای آتش جهنم را می‌شنیدند صبح‌هنگام، پریده‌رنگ و زردروی بودند، پیشانی آنان مثل زانوی بز پینه بسته بود و هرگاه خداوند در جایی یاد می شد مانند درخت گرفتار در طوفان حركت می كردند، و از چشمانشان چنان اشك می بارید كه لباس‌هایشان تر می شد. سپس برخاست و فرمود: به خدا سوگند كه این قوم شب را در غفلت و بی‌خبری به صبح رسانده‌اند، و از آن پس دیگر شادان و خندان دیده نشد تا آنكه كار ابن ملجم - لعنه اللّه - صورت گرفت. - . امالی مفید: ۱۲۳ -

در كتاب حسین بن سعید و النوادر از محمد بن سنان مانند این روایت ذكر شده است.

**[ترجمه]

بیان

قید رمح بالكسر و قاده قدره و لیس هو أی لم یكن ارتفاع الحائط فی هذا الزمان بهذا المقدار و مكابده الشیء تحمل المشاق فی فعله و افتر ضحك ضحكا حسنا و فی ین حتی كان من الرجل الفاسق ما كان.

**[ترجمه]«قید رمح» به كسر خوانده می‌شود و «قاده» یعنی آن را اندازه‌گیری كرد. و «لیس هو» یعنی ارتفاع دیوار در این وقت به این میزان نبود و «مكابده الشیء» یعنی تحمل مشقت و سختی در انجامش و «افترّ» یعنی خنده زیبایی كرد و در كتاب حسین بن سعید و النوادر دارد: تا اینكه آن مرد فاسق كار خودش را انجام داد.

**[ترجمه]

كش، [رجال الكشى] عَنْ نَصْرِ بْنِ الصَّبَّاحِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ قَالَ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ تُرِيدُ أَنْ تَرَى أَبَا جَعْفَرٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيَّ فَمَرَرْتُ وَ أَنَا أَسْبَقُ الرِّيحَ حَتَّى صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَهِ قَالَ فَبَقِيتُ أَنَا لِذَلِكَ مُتَعَجِّباً إِذْ فَكَّرْتُ فَقُلْتُ مَا أَحْوَجَنِي إِلَى وَتِدٍ أُوتِدُهُ فَإِذَا حَجَجْتُ عَاماً قَابِلًا نَظَرْتُ هَاهُنَا هُوَ أَمْ لَا فَلَمْ أَعْلَمْ إِلَّا وَ جَابِرٌ بَيْنَ يَدَيَّ يُعْطِينِي وَتِداً قَالَ فَفَزِعْتُ قَالَ فَقَالَ هَذَا عَمَلُ الْعَبْدِ بِإِذْنِ اللَّهِ فَكَيْفَ لَوْ رَأَيْتَ السَّيِّدَ الْأَكْبَرَ قَالَ ثُمَّ لَمْ أَرَهُ قَالَ فَمَضَيْتُ حَتَّى صِرْتُ إِلَى بَابِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَإِذَا هُوَ يَصِيحُ بِي ادْخُلْ لَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَدَخَلْتُ فَإِذَا

ص: ۲۷۹

۱- ۱. أمالي المفيد ص ۱۲۳.

جابِرٌ عِنْدَهُ قالَ فَقالَ لِجابِرٍ یا نُوحُ غَرَّقْتَهُمْ أَوَّلًا بِالْماءِ وَ غَرَّقْتَهُمْ آخِراً بِالْعِلْمِ (۱) فَإِذا کَسَرْتَ فَاجْبُرْهُ قالَ ثُمَّ قالَ مَنْ أَطاعَ اللَّهَ أَطِیعَ أَیُّ الْبِلادِ أَحَبُّ إِلَیْکَ قالَ قُلْتُ الْکُوفَهُ قالَ بِالْکوفَهِ فَکُنْ قالَ فَسَمِعْتُ أَخَا النُّونِ بِالْکُوفَهِ(۲) قالَ فَبَقِیتُ مُتَعَجِّباً مِنْ قَوْلِ جابِرٍ فَجِئْتُ فَإِذا بِهِ فِی مَوْضِعِهِ الَّذِی کانَ فِیهِ قاعِداً قالَ فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ هَلْ قامَ أَوْ تَنَحَّی قالَ فَقالُوا لا وَ کانَ سَبَبُ تَوْحِیدِی أَنْ سَمِعْتُ قَوْلَهُ بِالْإِلَهِیَّهِ فِی الْأَئِمَّهِ.

هَذا حَدِیثٌ مَوْضُوعٌ لا شَکَّ فِی کَذِبِهِ وَ رُوَاتُهُ کُلُّهُمْ مُتَّهَمُونَ بِالْغُلُوِّ وَ التَّفْوِیضِ (۳)

**[ترجمه]رجال الکشی: عمرو بن شمر می گوید: مردی به نزد جابر بن یزید آمد و جابر به او گفت: آیا می‌خواهی امام باقر علیه السلام را ببینی؟ گفت: بله. گفت: پس دستی به چشمانم کشید و من به سرعتی تندتر از باد رفتم تا به مدینه رسیدم و وقتی با خود فکر کردم، از این امر متعجب بودم و با خود گفتم چقدر نیازمند میخی هستم که آن را بکوبم. وقتی سالی به حج رفته بودم، اینجا و آنجا را نگاه کردم تا آن را بیابم، ناگهان جابر را دیدم که در مقابل من است و میخی به من داد. من ترسیدم و جابر گفت این عمل بنده، به اذن خداست. پس وقتی به یک باره غیب شوم چه می گویی؟ و گفت که پس از آن دیگر او را ندیدم و رهسپار شدم تا به در خانه امام باقر علیه السلام رسیدم. او مرا صدا زد و فرمود: داخل شو. من وارد شدم و جابر را در نزد او دیدم. او به جابر گفت: ای نوح، اولاـ تو او را با آب غرق کردی و در آخر او را با علم غرقه ساختی، پس هرگاه چیزی از او شکست، تو آن را بند بزن. گفت که سپس فرمود: هر کس از خدا اطاعت کند، همه مطیع او می گردند. سپس فرمود: کدامیک از سرزمین‌ها را بیشتر دوست داری؟ گفتم کوفه. گفت: پس در کوفه باش. پس صدای اخوالنون را در کوفه - . در آن تحریف صورت گرفته است، و ظاهر این است که می گوید: پس هنگامی که گفت: «پس در کوفه باش». من به کوفه رفتم و صدای مردم و شترها و کفتارها را در آنجا می‌شنیدم. -

شنیدم. پس از سخن جابر متعجب شدم و آمدم و ناگهان او را در مکان خود دیدم که در آنجا نشسته بود. گفت: از آن قوم پرسیدم آیا آن را انجام داد یا خودداری کرد؟ گفتند: خیر، و اینکه سخن او را به الهیت در مورد امامان شنیدم سبب موحد شدن من شد.

این یک حدیث جعلی است که در دروغ بودن آن هیچ شکی نیست و همه راویان آن به دروغگویی و غلو کردن - . رجال الکشی: ۱۷۳ -

متهم هستند.

**[ترجمه]

بیان

قوله هذا حدیث موضوع کلام الکشی أو الشیخ لأنه موجود فی اختیاره و لا ریب فی کونه موضوعا و هو مشتمل علی القول بالتناسخ و التشویش فی ألفاظه و معانیه (۴)

فلهذا لم نتعرض لشرحه.

**[ترجمه]«این یک حدیث جعلی است»، سخن کشی یا شیخ است. زیرا در گزیده‌های او موجود است و هیچ شکی در جعلی بودن آن نیست. و بر سخن گفتن پیرامون تناسخ و الفاظ و معانی مضطرب مشتمل است. به همین دلیل به شرح آن نمی... پردازیم.

**[ترجمه]

«۱۶»

کش، [رجال الکشی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ حَمْدَوَيْهِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ: كُنْتُ جَالِساً مَعَ أَبِي مَرْيَمَ الْحَنَّاطِ وَ جَابِرٌ عِنْدَهُ جَالِسٌ فَقَامَ أَبُو مَرْيَمَ فَجَاءَ بِدَوْرَقٍ (۵)

أقول

ص: ۲۸۰

۱- ۱. ظاهر النسخه يتبنى على القول بالتناسخ و أن جابرا كان فى العهد الأول هو نوح النبىّ صلوات اللّه عليه و على نبيّنا و آله، و لذلک قيل: ان فى العباره تصحيفا و الصواب« يا جابر! ان نوحا غرقهم أولا بالماء و غرقتهم آخرا بالعلم» و ليس بشى ء.

۲- ۲. فيه تصحيف، و الظاهر أنّه يقول: فلما قال:« بالكوفه فكن». صرت بالكوفه أسمع أصوات الناس أو النوق أو النوف- و هو صوت الضبع- بها.

۳- ۳. رجال الكشّىّ ص ۱۷۳.

۴- ۴. قد عرفت افاده الحديث للتناسخ، و هكذا تشويش ألفاظه فى قوله« سمعت أخا النون بالكوفه» و أمّا التشويش فى معانيه ففى قوله« و كان سبب توحيدى أن سمعت قوله بالالهيه فى الأئمّه».

۵- ۵. قال فى قاموس الرجال: و قوله« فجاء بدورق» محرف« فجاء بدردق» ففى. الصحاح: الدردق مكيال للشراب و أراه فارسيا معربا. أقول: نسخ الصحاح فى ضبط هذه الكلمه مختلفه، ففى بعض النسخ- و منه ما راجعه مؤلف قاموس الرجال-« و الدردق مكيال» و يوافقه عباره القاموس:« و الدردق الاطفال، و صغار الإبل و غيرها، و مكيال للشراب و الدورق الجره ذات العروه» و لكن فى غالب النسخ كما فى المطبوعه الأخيره ص ۱۴۷۴« و الدورق: مكيال للشراب و اراه فارسيا معربا». و قال شارح القاموس: مقتضى سياق كلام القاموس« و مكيال للشراب» انه دردق، و هو غلط و الصواب أنّه الدورق كجوهر كما فى العباب، و فى الاساس: جاءوا بدورق من شراب أو دبس، و هو مكيال فارسى معرب. و لذلک قال فى أقرب الموارد: الدورق مكيال للشراب- و الجره ذات العروه، معرب دوره بالفارسيه و الجمع دوارق.

مِنْ مَـاءِ بِئْرِ مُبَارَكِ بْنِ عِكْرِمَهَ فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ وَيْحَكَ يَا بَا مَرْيَمَ كَأَنِّى بِكَ قَـدِ اسْـتَغْنَيْتَ عَنْ هَـذِهِ الْبِئْرِ وَ اغْتَرَفْتَ مِنْ هَاهُنَا مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ فَقَالَ لَهُ أَبُو مَرْيَمَ مَا أَلُومُ النَّاسَ أَنْ يُسَمُّونَا كَذَّابِينَ وَ كَانَ مَوْلًى لِجَعْفَرٍ كَيْفَ يَجِى ءُ مَاءُ الْفُرَاتِ إِلَى هَاهُنَا قَالَ وَيْحَكَ إِنَّهُ يُحْفَرُ هَاهُنَا نَهَرٌ أَوَّلُهُ عَـذَابٌ عَلَى النَّاسِ وَ آخِرُهُ رَحْمَهٌ يَجْرِى فِيهِ مَاءُ الْفُرَاتِ فَتَخْرُجُ الْمَرْأَهُ الضَّعِيفَهُ وَ الصَّبِىُّ فَيَغْتَرِفُ مِنْهُ وَ يُجْعَلُ لَهُ أَبْوَابٌ فِى بَنِى رُوَاسٍ وَ فِى بَنِى مَوْهِبَهَ وَ عِنْدَ بِئْرِ بَنِى كِنْدَهَ وَ فِى بَنِى فَزَارَهَ(۱)

حَتَّى تَتَغَامَسَ فِيهِ الصِّبْيَانُ قَالَ عَلِيٌّ إِنَّهُ قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ إِنَّ الَّذِى حَدَّثَ عَلَى عَهْدِهِ (۲)

وَ لَعَلَّ أَنَّهُ قَدْ سَمِعَ بِهَذَا الْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ (۳).

۱- ۱. فی نسخه الکمبانیّ بنی زراره، و ما فی الصلب مطابق للمصدر و محکیه فی قاموس الرجال ج ۲ ص ۳۲۹.

۲- ۲. فی بعض النسخ کما فی متن الکمبانیّ« و ان الذی حدث علی و عمره»[عهده خ ل] و قیل: الصواب« ان الذی حدث علی عروه» کما فی المصدر:« قال علی: انه قد کان ذاک و ان الذی حدث علی عروه بعلانیه أنّه قد سمع بهذا الحدیث قبل أن یکون» و الصحیح ما فی الصلب.

۳- ۳. رجال الکشّیّ: ۱۷۳ و ۱۷۴.

**[ترجمه]رجال الکشی: عروه بن موسی گفت: با ابو مریم حناط نشسته بودم و جابر هم در نزد او نشسته بود. ابو مریم برخاست و ظرفی - . در قاموس رجال گفته است: و سخن او: «فجاء بدورق» تحریف شده و اصل آن «فجاء بدردق» بوده است. در صحاح آمده است: الدردق پیمانه شراب است و این کلمه فارسی معرب است.

می گویم

نسخه‌های صحاح در ثبت این کلمه متفاوت عمل کرده است. در بعضی نسخه‌ها- از جمله نسخه‌ای که مولف قاموس رجال به آن مراجعه کرده است- «و الدردق پیمانه است» و عبارت قاموس همین است: «و الدردق بچه‌ها، و بچه‌شتر و... و پیمانه شراب و الدورق کوزه دسته‌دار است، اما در اغلب نسخه‌ها همان‌طور که در چاپ اخیر ص ۱۴۷۴آمده است، «و الدورق: پیمانه شراب است که فارسی معرب است».

و شارح قاموس گفته است: مقتضای سیاق سخن قاموس«و مکیال للشراب» این بوده که آن، همان دردق است. این غلط است و درست این است که آن، دردق است، مثل جوهر، مثل عباب. و در اصل به این صورت بوده است: دورقی از شراب یا شیره آوردند، و این یک کلمه فارسی معرب است.

می گویم: به همین دلیل در اقرب الموارد آمده است: الدورق پیمانه شراب است و به معنای کوزه دسته‌دار است، معرب دوره فارسی است و جمع آن، دوارق است. - از آب چاه مبارک بن عکرمه آورد. جابر به او گفت: وای بر تو، ای ابا مریم. من هیچ نیازی به آب این چاه ندارم و می‌توانم از همین‌جا از فرات برای تو آب بیاورم. ابو مریم به او گفت: اگر مردم ما را دروغگو بخوانند، من هرگز آن ها را سرزنش نمی کنم. جعفر غلامی داشت که از او پرسید: چگونه آب فرات را به اینجا می‌آوری؟ گفت: وای بر تو، در اینجا رودی حفر می‌شود که اول آن برای مردم عذاب است و آخرش رحمت است و آب فرات در آن جاری می‌شود و زنان ضعیف و کودکان از آن آب می گیرند و درهایی در محل زندگی قبیله‌های بنی رواس و بنی موهبه و بنی کنده و بنی فزاره - . در نسخه کمپانی بنی زراره است، و آنچه در اصل متن آمده با منبع منطبق است و در قاموس رجال ۲ : ۳۲۹ نقل قول شده است. - دارد تا کودکان در آن شنا کنند. علی علیه السلام فرمود: این اتفاق رخ داد و چیزی که در زمان خودش بود نیز به وقوع پیوست. - . در بعضی نسخه‌ها مثل متن کمپانی، به جای «و ان الذی حدث علی و عمره» [عهده خ ل]، «ان الذی حدث علی عروه» آمده است. در منبع هم آمده است: «علی علیه السلام فرمود: این مساله اتفاق افتاد و چیزی که برای عروه اتفاق افتاد این بود که او این حدیث را قبل از به وقوع پیوستن آن شنیده بود». و صحیح چیزی است که در اصل آمده است. - و چه بسا او این حدیث را قبل از این اتفاق شنیده باشد. - . رجال الکشی: ۱۷۳ - ۱۷۴ -

**[ترجمه]

بيان

فی القاموس الدورق الجره ذات العروه و کان جمله معترضه و کیف تتمه کلام أبی مریم قال علی یعنی ابن الحکم و القول لابن عیسی قوله قد کان ذلک أی قد کان زمان لم یکن النهر جاریا فی هذا الموضع ثم أجروا النهر فیه و قوله و إن الذی کلام

ابن عیسى و معناه أنه یظهر من کلام على أنه سمع هذا الحدیث و عهد الموضع قبل إجراء النهر و فی بعض النسخ مکان و عهده و عمر و هو تصحیف.

**[ترجمه]در قاموس «الدورق» به معنای کوزه دسته‌دار است. و «کان» جمله معترضه است و «کیف» تتمه سخن ابو مریم است. «قال على» یعنى ابن حکم گفت و این سخن ابن عیسى است این سخن او که مى گوید «قد کان ذلک»، یعنى زمانى بوده است که این رود در اینجا جارى نبوده است و بعد آن را جارى ساختند. و سخن او «و إن الذى» کلام ابن عیسى است یعنى از سیاق سخن پیداست که او این حدیث را شنیده است. و قبل از جارى شدن رود این مکان را مى‌شناخته است. و در بعضى نسخه‌ها مکان و دوره و عمر او نیز آمده است، که این غلط است.

**[ترجمه]

«۱۷»

کش، [رجال الکشی] عَنْ حَمْدَوَیْهِ بْنِ نُصَیْرٍ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ: کَانَتْ بُنَیَّهٌ لِی سَقَطَتْ فَانْکَسَرَتْ یَدُهَا فَأَتَیْتُ بِهَا التَّیْمِیَّ فَأَخَذَهَا فَنَظَرَ إِلَى یَدِهَا فَقَالَ مُنْکَسِرَهٌ فَدَخَلَ یُخْرِجُ الْجَبَائِرَ وَ أَنَا عَلَى الْبَابِ فَدَخَلَتْنِی رِقَّهٌ عَلَى الصَّبِیَّهِ فَبَکَیْتُ وَ دَعَوْتُ فَخَرَجَ بِالْجَبَائِرِ فَتَنَاوَلَ بِیَدِ الصَّبِیَّهِ فَلَمْ یَرَ بِهَا شَیْئاً ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الْأُخْرَى فَقَالَ مَا بِهَا شَیْ ءٌ قَالَ فَذَکَرْتُ ذَلِکَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ یَا بَا حَمْزَهَ وَافَقَ الدُّعَاءُ الرِّضَا فَاسْتُجِیبَ لَکَ فِی أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَهِ عَیْنٍ (۱).

**[ترجمه]رجال الکشى: ابو حمزه گفت: دخترى داشتم که افتاد و دستش شکست. او را به نزد تیمى آوردم. دختر را گرفت و به دستش نگاه کرد و گفت که شکسته است. او شکسته‌بند آورد و من بیرون در ایستاده بودم و دلم به حال دخترک سوخت. او دست دختر را گرفت و در آن اثرى از شکستگى ندید. سپس به دست دیگرش نگاه کرد و گفت: هیچ ایرادى ندارد. گفت که این موضوع را براى امام صادق علیه السلام تعریف کردم و فرمود: اى ابا حمزه، دعایت را همیشه با رضایت همراه کن که زودتر از چشم بر هم زدنى مستجاب مى شود. -. رجال الکشى: ۱۷۷ -

**[ترجمه]

«۱۸»

کش، [رجال الکشی] قَالَ أَبُو النَّضْرِ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحَسَنِ یَقُولُ: مَاتَ یُونُسُ بْنُ یَعْقُوبَ بِالْمَدِینَهِ فَبَعَثَ إِلَیْهِ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام بِحَنُوطِهِ وَ کَفَنِهِ وَ جَمِیعِ مَا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ وَ أَمَرَ مَوَالِیَهُ وَ مَوَالِیَ أَبِیهِ وَ جَدِّهِ أَنْ یَحْضُرُوا جِنَازَتَهُ وَ قَالَ لَهُمْ هَذَا مَوْلًى لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام کَانَ یَسْکُنُ الْعِرَاقَ وَ قَالَ لَهُمُ احْفِرُوا لَهُ فِی الْبَقِیعِ فَإِنْ قَالَ لَکُمْ أَهْلُ الْمَدِینَهِ إِنَّهُ عِرَاقِیٌّ لَا نَدْفِنُهُ فِی الْبَقِیعِ فَقُولُوا لَهُمْ هَذَا مَوْلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ کَانَ یَسْکُنُ الْعِرَاقَ فَإِنْ مَنَعْتُمُونَا أَنْ نَدْفِنَهُ فِی الْبَقِیعِ مَنَعْنَاکُمْ أَنْ تَدْفِنُوا مَوَالِیَکُمْ فِی الْبَقِیعِ فَدُفِنَ فِی الْبَقِیعِ وَ وَجَّهَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ مُوسَى علیه السلام إِلَى زَمِیلِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُبَابِ وَ کَانَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْکُوفَهِ صَلِّ عَلَیْهِ أَنْتَ عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِیدِ قَالَ رَآنِی صَاحِبُ الْمَقْبَرَهِ وَ أَنَا عِنْدَ الْقَبْرِ بَعْدَ ذَلِکَ فَقَالَ لِی مَنْ هَذَا

الرَّجُلُ صَاحِبُ هَذَا الْقَبْرِ فَإِنَّ أَبَا

ص: ۲۸۲

۱- ۱. رجال الكشّيّ ص ۱۷۷.

الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى علیه السلام أَوْصَانِي بِهِ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَرُشَّ قَبْرَهُ أَرْبَعِينَ شَهْراً أَوْ أَرْبَعِينَ يَوْماً فِي كُلِّ يَوْمٍ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الشَّكُّ مِنِّي قَالَ وَ قَالَ لِي صَاحِبُ الْمَقْبَرَهِ إِنَّ السَّرِيرَ عِنْدِي يَعْنِي سَرِيرَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَإِذَا مَاتَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَرَّ السَّرِيرُ فَأَقُولُ أَيُّهُمْ مَاتَ حَتَّى أَعْلَمَ بِالْغَدَاهِ فَصَرَّ السَّرِيرُ فِي اللَّيْلَهِ الَّتِي مَاتَ فِيهَا هَذَا الرَّجُلُ فَقُلْتُ لَا أَعْرِفُ أَحَداً مِنْهُمْ مَرِيضاً فَمَنْ ذَا الَّذِي مَاتَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ جَاءُوا فأخذا [فَأَخَذُوا] مِنِّي السَّرِيرَ وَ قَالُوا مَوْلًى لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ كَانَ يَسْكُنُ الْعِرَاقَ (۱).

**[ترجمه]رجال الکشی: علی بن حسن گفت: یونس بن یعقوب در مدینه جان سپرد. پس امام رضا علیه السلام کافور و کفن و همه چیزهایی را که نیاز داشت برایش فرستاد و به غلامان خود و غلامان پدرش و جدش دستور داد که در تشییع جنازه او شرکت کنند و به آن ها فرمود: این فرد، غلام امام صادق علیه السلام بوده است و در عراق زندگی می کرده است و در قبرستان بقیع برای او قبری بکنید و اگر اهالی مدینه گفتند که او عراقی است و ما او را در بقیع دفن نمی کنیم، پس به آن ها بگویید: او غلام امام صادق علیه السلام است و و در عراق زندگی می کرده است و اگر مانع از دفن کردن او شوید، ما هم اجازه نمی‌دهیم که شما دوستان خود را در بقیع دفن کنید. او در بقیع دفن شد و ابوالحسن علی بن موسی علیهما السلام به سوی دوست خود محمد بن ولید که مرد کوفی بود رهسپار شد. محمد بن ولید به بقیع رفت و گفت: صاحب قبرستان را به من نشان دهید و من پس از آن نزدیک قبر بودم. پس به من گفت: این مرد که صاحب مقبره است، کیست؟ ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام مرا به آن سفارش کرد و به من دستور داد که چهل ماه یا چهل روز متوالی قبر او را آب‌پاشی کنم. ابو الحسن گفت: من به این مساله شک دارم و صاحب مقبره به من گفت: تخت، یعنی تابوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نزد من است. هر گاه مردی از بنی هاشم بمیرد، با صدای بلند از تابوت می‌پرسم: چه کسی مرده است؟ و فردا از این امر آگاه می‌شوم. در شبی که این مرد از دنیا رفته بود، با صدای بلند از تابوت پرسیدم و می‌دانستم که هیچ‌یک از آن ها مریض نبوده است که بمیرد. و پرسیدم چه کسی مرده است؟ فردای آن روز، آمدند و تابوت را از من گرفتند و گفتند: غلامی از غلامان امام صادق علیه السلام، که در عراق زندگی می کرده، از دنیا رفته است. - . رجال الکشی: ۳۳۰ -

**[ترجمه]

توضیح

صاحب المقبره المتولی لأمرها و القائم بأمر الموتی المدفونین فیها و أبو الحسن کنیه علی بن الحسن و فی القاموس صر یصر صرا و صریرا صوت و صاح شدیدا.

**[ترجمه]صاحب مقبره متولی آن است و کسی است که امور مربوط به مردگان مدفون در آنجا را انجام می‌دهد. و ابوالحسن کنیه علی بن الحسن است و در قاموس، «صر، یصر، صرا و صریرا» به معنای صدای بلند است.

**[ترجمه]

كش، [رجال الكشى] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ: بَيْنَا أَنَا بِالْقَرْعَاءِ(۲)

فِي سَنَهِ سِتٍّ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ مُنْصَرَفِي عَنِ الْكُوفَهِ وَ قَدْ خَرَجْتُ فِي آخِرِ اللَّيْلِ أَتَوَضَّأُ وَ أَنَا أَسْتَاكُ وَ قَدِ انْفَرَدْتُ عَنْ رَحْلِي وَ مِنَ النَّاسِ فَإِذَا أَنَا بِنَارٍ فِي أَسْفَلِ مِسْوَاكِي تَلْتَهِبُ لَهَا شُعَاعٌ مِثْلُ شُعَاعِ الشَّمْسِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ فَلَمْ أَفْزَعْ مِنْهَا وَ بَقِيتُ أَتَعَجَّبُ وَ مَسِسْتُهَا فَلَمْ أَجِدْ لَهَا حَرَارَهً فَقُلْتُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ (۳) فَبَقِيتُ أَتَفَكَّرُ فِي مِثْلِ هَذَا وَ أَطَالَتِ النَّارُ الْمَكْثَ طَوِيلًا حَتَّى رَجَعْتُ إِلَى أَهْلِي وَ قَدْ كَانَتِ السَّمَاءُ رَشَّتْ وَ كَانَ غِلْمَانِي يَطْلُبُونَ نَاراً وَ مَعِي رَجُلٌ بَصْرِيٌّ فِي الرَّحْلِ فَلَمَّا أَقْبَلْتُ قَالَ الْغِلْمَانُ قَدْ جَاءَ أَبُو الْحَسَنِ وَ مَعَهُ نَارٌ وَ قَالَ الْبَصْرِيُّ مِثْلَ ذَلِكَ حَتَّى دَنَوْتُ فَلَمَسَ الْبَصْرِيُّ النَّارَ فَلَمْ يَجِدْ لَهَا حَرَارَهً وَ لَا غِلْمَانِي ثُمَّ طَفِئَتْ بَعْدَ

۱- ۱. رجال الكشّى ص ۳۳۰.

۲- ۲. القرعاء: منزل فى طريق مكّه من الكوفه بعد المغيثه و قبل واقصه، بينها و بين واقصه ثمانيه فراسخ.

۳- ۳. يس: ۸۰.

طُولٍ ثُمَّ الْتَهَبَتْ فَلَبِثَتْ قَلِيلًا ثُمَّ طَفِئَتْ قَلِيلًا ثُمَّ الْتَهَبَتْ ثُمَّ طَفِئَتِ الثَّالِثَةَ فَلَمْ تَعُدْ فَنَظَرْنَا إِلَى السِّوَاكِ فَإِذَا لَيْسَ فِيهِ أَثَرُ نَارٍ وَ لَا حَرٌّ وَ لَا شَعْثٌ وَ لَا سَوَادٌ وَ لَا شَيْ ءٌ يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ حُرِقَ فَأَخَذْتُ السِّوَاكَ فَخَبَأْتُهُ وَ عُدْتُ بِهِ إِلَى الْهَادِي عليه السلام وَ ذَلِكَ سَنَةَ سِتٍّ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ بَعْدَ مَوْتِ الْجَوَادِ عليه السلام فَتَحَتَّمَ الْغَلَطُ فِي التَّنَازُعِ (۱) قَابِلًا وَ كَشَفْتُ لَهُ أَسْفَلَهُ وَ بَاقِيهِ مُغَطًّى وَ حَدَّثْتُهُ بِالْحَدِيثِ فَأَخَذَ السِّوَاكَ

مِنْ يَدِي وَ كَشَفَهُ كُلَّهُ وَ تَأَمَّلَهُ وَ نَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ هَذَا نُورٌ فَقُلْتُ لَهُ نُورٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ بِمَيْلِكَ إِلَى أَهْلِ الْبَيْتِ وَ بِطَاعَتِكَ لِي وَ لِآبَائِي وَ لِأَبِي وَ بِطَاعَتِكَ لِي وَ لِآبَائِي أَرَاكَهُ اللَّهُ (۲).

كش، [رجال الكشى] عن على عن محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى عن على بن مهزيار: مثله (۳)

ص: ۲۸۴

۱- ۱. الظاهر أن ما جعلناه بين المعقوفتين ليس من كلام الكشّيّ و روايته، بل كان من كلام بعض المحشين مرتبطا معلقا بهذه الجمله، فاشتبه على النسّاخ و نقلوه الى المتن، و ذلك لان ابن مهزيار قال فى أول الحديث: انه فى سنه ست و عشرين و مائتين كان بالقرعاء منصرفه من الكوفه فاتقد مسواكه نورا، ثمّ قال فى آخره« فخبأته و عدت به الى الهادى عليه السلام و ذلك سنه ست و عشرين و مائتين بعد موت الجواد عليه السلام قابلا» يعنى فى العام القابل فكيف يكون السنه القابله أيضا سنه ست و عشرين و مائتين فتحتم الغلط فى التاريخ، فصحف لفظ التاريخ بالتنازع، و هو غير عزيز فى نسخه الكشّيّ. و أمّا اعتراض ذاك المحشى فهو وارد، فان قول ابن مهزيار« قابلا» يعنى فى العام القابل، و ان احتمل أن يكون سافر فى تلك السنه مرتين، الا ان قوله« بعد موت الجواد عليه السلام» و قد توفى عليه السلام سنه عشرين و مائتين، يظهر منه أن سفره هذا كان قبل فوته عليه السلام، و لعلّ الصحيح فى صدر الحديث: سنه عشرين و مائتين، بدون لفظ الست.

۲- ۲. رجال الكشّيّ ص ۴۵۹.

۳- ۳. المصدر ص ۴۶۰.

**[ترجمه]رجال الکشی: علی بن مهزیار گفت: هنگامی که در سال ۲۲۶ از کوفه بازمی گشتیم و در قرعاء - . القرعاء: منزلگاهی در راه مکه از کوفه، بعد از مغیثه و قبل از واقصه. بین آن و واقصه، هشت فرسخ راه است. -

بودیم، در آخر شب برای وضو گرفتن و مسواک زدن بیرون رفتم. از گروه خود جدا شدم و در پایین مسواک خود آتشی را دیدم که شعله می‌کشید و پرتوهایی مثل پرتو خورشید یا چیز دیگری داشت. من از آن نترسیدم و متعجبانه نگاه می‌کردم و آن را لمس کردم و دیدم که گرم نیست. و این آیه را تلاوت کردم: {او همان کسی است که از درخت سبز برایتان آتش آفرید و شما آن را می افروزید.} - . یس / ۸۰ - در تفکر بودم و آتش همچنان روشن بود تا اینکه غیبتم طولانی گشت و به نزد خانواده بازگشتم. از آسمان نم‌نم بارانی می‌بارید و غلامان من، طلب آتش کردند و یک مرد بصری در قافله با من بود. هنگامی که آمدم، غلامان به من گفتند: ابوالحسن آمد و به همراه خود آتش داشت و مرد بصری همین را گفت. من نزدیک شدم و مرد بصری و غلامان من آتش را لمس کردند و دیدند که گرمایی ندارد. آتش پس از مدتی خاموش شد و دوباره شعله کشید و پس از مدتی دوباره خاموش شد و برای سومین بار نیز شعله کشید و خاموش شد. ما به مسواک نگاه کردیم و دیدیم که هیچ اثری از آتش و حرارت و دود و سیاهی و چیزی که نشان دهد سوخته است، در آن نیست. مسواک را گرفتم و آن را پنهان کردم. و در سال ۲۲۶ پس از مرگ امام جواد علیه السلام، در سال آینده به امام هادی علیه السلام دادم. اما حدس می‌زدم که حضرت این سخن را باور نکند - . ظاهر این است که آنچه را که ما بین گیومه گذاشته‌ایم، سخن الکشی و روایت او نیست، بلکه سخن برخی از حاشیه نویس ها است که با این جمله مرتبط بوده است. و به همین دلیل امر بر شارح نسخه مشتبه گشته وآن را به متن اصلی انتقال داده است؛ به این دلیل که ابن مهزیار اول حدیث گفته است: در سال ۲۲۶، در قرعاء، در راه بازگشت از کوفه مسواک او آتش گرفت و نورانی شد. سپس در آخر حدیث گفت: «پس آن را پنهان کردم و به امام هادی علیه‌السلام رساندم و این اتفاق در سال ۲۲۶ پس از وفات امام جواد علیه‌السلام در سال آینده رخ داد» یعنی چگونه ممکن است که سال آینده هم، سال ۲۲۶ باشد. این یعنی در تاریخ‌نگاری خطایی رخ داده است. لفظ تاریخ با لفظ تنازع تحریف شده است، وقوع این مساله در نسخه الکشی بعید نیست.

و اما اعتراض آن فرد حاشیه نویس وارد است، سخن ابن مهزیار« قابلا» یعنی در سال آینده، و احتمال دارد که او در همان سال دو بار مسافرت کرده باشد. اما این سخنش که می گوید «پس از مرگ امام جواد علیه السلام»، آن حضرت در سال ۲۲۰ وفات یافت. از این سخن پیداست که سفر آن حضرت قبل از وفاتش بوده است. و شاید صحیح در آغاز حدیث این باشد: سال ۲۲۰، بدون لفظ شش. -

و پایین آن را به او نشان دادم و بقیه جاهایش پوشیده بود و ماجرا را برایش شرح دادم. حضرت مسواک را از دستم گرفت و همه آن را نمایان کرد و در آن تامل کرد و به آن نگاه کرد. سپس فرمود: این نور است. به او گفتم: نور، فدایت گردم. فرمود: به خاطر تمایل تو به اهل بیت و به دلیل اطاعتت از من و پدرانم و پدرم، و به خاطر پیروی تو از من و پدرانم خداوند آن را به تو نشان داد. - . رجال الکشی: ۴۵۹ -

رجال الکشی: از علی بن مهزیار مانند آن روایت شده است. - . رجال الکشی: ۴۶۰ -

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس القرعاء منهل بطریق مکه بین القادسیه و العقبه و قال الرش المطر القلیل و أرشت السماء کرشت قوله و عدت به أقول فی النسخ هنا اختلاف کثیر ففیما عندنا من نسخه اختیار الکشی و عدت به إلی الرضا علیه السلام قابلا فکشفت له (۱)

و لیست فیه الزیاده و فی بعض کتب الرجال و عدت به إلی الهادی علیه السلام و ذلک سنه ست و عشرین و مائتین بعد موت الجواد علیه السلام فتخم الغلظ فی التنازع قابلا و کشفت و فی بعضها سنه ست و عشرین بعد موت الجواد علیه السلام فتحتم الغلظ فی التنازع و فی بعضها فتجشم و فی بعضها فی سنه عشرین و هی سنه وفاه الجواد علیه السلام و الحاصل أنه قرب التنازع أو تحتم و التنازع إما فی حقیقه نور السواک أو فی شی ء آخر من الإمامه و غیرها و النسخه الأولی أظهر.

**[ترجمه]در قاموس آمده است که «قرعاء» آبشخوری است در راه مکه، بین قادسیه و عقبه و گفت که «رش» به معنای باران اندک است و «أرشت السماء» هم همان معنای «رشّت» را می‌دهد. و «عدت به» می گویم که در نسخه‌های مختلف پیرامون آن اختلاف وجود دارد و ما نسخه‌ای از نسخه‌های برگزیده کشی در اختیار داریم که در آن آمده است آن را در سال آینده به نزد امام رضا علیه السلام بردم و برایش نمایان ساختم. و در آن اضافه‌ای وجود ندارد و در بعضی کتب رجال آمده است که در سال ۲۲۶ یعنی در سال آینده، پس از وفات امام جواد علیه السلام، آن را به نزد امام هادی علیه السلام بردم و حدس می... زدم که حضرت سخن مرا نپذیرد و آن را به او نشان دادم. و در بعضی دیگر آمده که در سال ۲۲۶ پس از وفات امام جواد علیه السلام بود، و حدس می‌زدم که حضرت سخن مرا نپذیرد و در بعضی آمده است که حدس می‌زدم حضرت خشمگین شود. و در بعضی تاریخ آن، سال ۲۲۰ است که سال وفات امام جواد علیه السلام است. و نتیجه این است که درگیری نزدیک بوده است یا حتمی بود یا در حقیقت نور مسواک و یا در چیز دیگری از امامت و ... و نسخه اول آشکارتر است.

**[ترجمه]

«۲۰»

طا، [الأمان]: إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا كَانَ لِلَّهِ مُخْلِصاً أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْ ءٍ رَوَيْنَا ذَلِكَ بِإِسْنَادِنَا إِلَى الْبَرْقِيِّ مِنْ كِتَابِهِ كِتَابِ الْمَحَاسِنِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَخْشَعُ لَهُ كُلُّ شَيْ ءٍ وَ يَهَابُهُ كُلُّ شَيْ ءٍ ثُمَّ قَالَ إِذَا كَانَ مُخْلِصاً لِلَّهِ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْ ءٍ حَتَّى هَوَامَّ الْأَرْضِ وَ سِبَاعَهَا وَ طَيْرَ السَّمَاءِ وَ حِيتَانَ الْبَحْرِ فَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَيْنَاهُ مِنْ كِتَابِ الرِّجَالِ لِلْكَشِّيِّ وَ قَدْ ذَكَرْنَاهُ فِي كِتَابِ الْكَرَامَاتِ وَ لَمْ يَحْضُرْنَا لَفْظُهُ فَنَذْكُرُ الْآنَ مَعْنَاهُ أَنَّ بَعْضَ خَوَاصِّ مَوْلَانَا عَلِيٍّ علیه السلام مِنْ شِيعَتِهِ كَانَ قَدْ سَجَدَ فَتَطَوَّقَ أَفْعًى عَلَى حَلْقِهِ فَلَمْ يَتَغَيَّرْ مِنْ حَالِ سُجُودِهِ وَ مُرَاقَبَهِ مَعْبُودِهِ حَتَّى انْفَصَلَ الْأَفْعَى عَنْ رَقَبَتِهِ بِغَيْرِ حِيلَهٍ مِنْهُ بَلْ بِفَضْلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ رَحْمَتِهِ وَ مِنْ ذَلِكَ مَا رَوَيْنَاهُ مَرْوِيّاً عَنْ عَلِيٍّ الزَّاهِدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ السِّبْطِ علیهم السلام أَنَّهُ كَانَ قَائِماً فِي الصَّلَاهِ فَانْحَدَرَ أَفْعًى مِنْ رَأْسِ جَبَلٍ فَصَعِدَ عَلَى ثِيَابِهِ وَ دَخَلَ مِنْ زِيقِهِ وَ خَرَجَ مِنْ تَحْتِ ثِيَابِهِ فَلَمْ يَتَغَيَّرْ عَنْ حَالِ صَلَاتِهِ وَ مُرَاقَبَتِهِ لِمَالِكِ حَيَاتِهِ وَ مِنْ ذَلِكَ مَا رَوَيْنَاهُ فِي كِتَابِ السَّفَرِ وَ قَدْ نَقَلْنَاهُ بِلَفْظِهِ فِي كِتَابِ الْكَرَامَاتِ

١- ١. و هو يؤيد ما ذكرناه.

وَ نَذْكُرُ هَاهُنَا بَعْضَ مَعْنَاهُ أَنَّ عليا [عَلِيَ] بْنَ عَاصِمِ الزَّاهِدَ كَانَ يَزُورُ الْحُسَيْنَ عليه السلام بِكَرْبَلَاءَ قَبْلَ عِمَارَةِ مَشْهَدِهِ بِالنَّاسِ فَدَخَلَ سَبُعٌ إِلَيْهِ فَلَمْ يَهْرُبْ مِنْهُ وَ رَأَى كَفَّ السَّبُعِ مُنْتَفِخَةً بِقَصَبَةٍ قَدْ دَخَلَتْ فِيهَا فَأَخْرَجَ الْقَصَبَةَ مِنْهُ وَ عَصَرَ كَفَّ السَّبُعِ وَ شَدَّهُ بِبَعْضِ عِمَامَتِهِ وَ لَمْ يَقِفْ مِنَ الزُّوَّارِ لِذَلِكَ بِسُوءٍ وَ مِنْ ذَلِكَ مَا عَرَفْنَاهُ نَحْنُ وَ هُوَ أَنَّ بَعْضَ الْجِوَارِ وَ الْعِيَالِ جَاءُونِي لَيْلَةً وَ هُمْ مُنْزَعِجُونَ وَ كُنْتُ إِذْ ذَاكَ مُجَاوِراً بِعِيَالِي لِمَوْلَانَا عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالُوا قَدْ رَأَيْنَا مَسْلَخَ الْحَمَّامِ تُطْوَى الْحُصُرُ الَّذِي فِيهِ وَ تُنْشَرُ وَ مَا نَنْظُرُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ فَحَضَرْتُ

عِنْدَ بَابِ الْمَسْلَخِ وَ قُلْتُ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ قَدْ بَلَغَنِي عَنْكُمْ مَا قَدْ فَعَلْتُمْ وَ نَحْنُ جِيرَانُ مَوْلَانَا عَلِيٍّ عليه السلام وَ أَوْلَادِهِ وَ ضِيفَانُهُ وَ مَا أَسَأْنَا مُجَاوَرَتَكُمْ فَلَا تُكَدِّرُوا عَلَيْنَا مُجَاوَرَتَهُ وَ مَتَى فَعَلْتُمْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ شَكَوْنَاكُمْ إِلَيْهِ فَلَمْ نَعْرِفْ مِنْهُمْ تَعَرُّضاً لِمَسْلَخِ الْحَمَّامِ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَداً وَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ ابْنَتِي الْحَافِظَةَ الْكَاتِبَةَ شَرَفَ الْأَشْرَافِ كَمَّلَ اللَّهُ لَهَا تُحَفَ الْأَلْطَافِ عَرَّفَتْنِي أَنَّهَا تَسْمَعُ سَلَاماً عَلَيْهَا مِمَّنْ لَا تَرَاهُ فَوَقَفْتُ فِي الْمَوْقِفِ فَقُلْتُ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرُّوحَانِيُّونَ فَقَدْ عَرَّفَتْنِي ابْنَتِي أَشْرَفُ الْأَشْرَافِ بِالتَّعَرُّضِ لَهَا بِالسَّلَامِ وَ هَذَا الْإِنْعَامُ مُكَدِّرٌ عَلَيْنَا نَحْنُ نَخَافُ مِنْهُ أَنْ يَنْفِرَ بَعْضَ الْعِيَالِ مِنْهُ وَ نَسْأَلُ أَنْ لَا تَتَعَرَّضُوا لَنَا بِشَيْ ءٍ مِنَ الْمُكَدِّرَاتِ وَ تَكُونُوا مَعَنَا عَلَى جَمِيلِ الْعَادَاتِ فَلَمْ يَتَعَرَّضْ لَهَا أَحَدٌ بَعْدَ ذَلِكَ بِكَلَامٍ وَ مِنْ ذَلِكَ أَنَّنِي كُنْتُ أُصَلِّي الْمَغْرِبَ بِدَارِي بِالْحُلَّهِ فَجَاءَتْ حَيَّةٌ فَدَخَلَتْ تَحْتَ خِرْقَةٍ كَانَتْ مَوْضِعَ سُجُودِي فَتَمَّمْتُ الصَّلَاةَ وَ لَمْ تَتَعَرَّضْ لِي بِسُوءٍ وَ قَتَلْتُهَا بَعْدَ فَرَاغِي مِنَ الصَّلَاةِ وَ هَذَا أَمْرٌ مَعْلُومٌ يَعْرِفُهُ مَنْ رَآهُ أَوْ رَوَاهُ.

**[ترجمه]أمان الأخطار: هرگاه مومن خود را برای خدا خالص گرداند، خداوند همه چیز را از او می‌ترساند. این را از کتاب المحاسن با اسانید خود از برقی روایت کردیم. صفوان جمّال گفت که امام صادق علیه السلام فرمود: همه چیز برای مومن خاشع است و ابهت او بر همه چیز آشکار است. سپس فرمود: هرگاه مومن خود را برای خدا خالص گرداند، خداوند همه چیز حتی حیوانات و وحوش و پرندگان آسمان و ماهی‌های دریا را از او می‌ترساند. ما این را در کتاب رجال الکشی و کتاب کرامات روایت کردیم و لفظ آن عینا همین نبود. اکنون معنایش را ذکر می‌کنیم که یکی از خواص مولای ما، علی علیه ... السلام که شیعه او بود، در حال سجده بود که افعی بر گردن او حلقه زد. او سجده خود را ترک نکرد و همچنان با معبود خود در حال راز و نیاز بود تا اینکه بدون اینکه کاری انجام دهد و به فضل و رحمت خداوند عز و جل افعی از گردن او جدا شد و از این جمله است آنچه را که از حسن بن علی علیهما السلام روایت کردیم که او به نماز ایستاده بود که افعی از قله کوه پایین آمد و بر لباس او نشست و از یقه لباس وارد شد و از زیر پیراهنش خارج شد. او نماز و عبادت خود را با صاحب زندگی‌اش ترک نکرد و از این جمله است آنچه را که از او در کتاب سفر روایت کردیم و با همین لفظ در کتاب کرامات نقل کردیم. و در اینجا ذکر می‌کنیم قسمتی از معنای آن این است که علی بن عاصم زاهد به زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا رفت، پیش از آنکه برای حضرت ضریحی ساخته شود. حیوانی درنده به او حمله‌ور شد اما او فرار نکرد و دید که سقف دهان حیوان باد کرده است و یک میله به دهان او وارد شده است. او میله را خارج کرد و دهان حیوان را فشرد و آن را با قسمتی از عمامه... اش بست و هیچ‌کدام از زائرین درآنجا باقی نماندند و از آن جمله است آنچه که آن را دانستیم و آن این است که بعضی از همسایه‌ها و خانواده شب‌هنگام به نزد من آمدند و آزرده‌خاطر بودند. در آن هنگام من با خانواده‌ام، در جوار مولا علی علیه ... السلام بودیم. آن ها گفتند که حرارت گلخن حمام ما را آزار می‌دهد و بوی بد آن پراکنده می‌شود، اما ندیدیم که این کار را چه کسی انجام داد. من به در گلخن رفتم و سلام کرده و گفتم: از کار شما به من خبر رسیده است و ما همسایه مولا علی

علیه السلام و فرزندانش و میهمانان او هستیم و مجاورت با شما هیچ زیانی برای ما نداشته است. پس اکنون نیز این همسایگی را به کام ما تلخ نکنید و هرگاه کاری انجام دادید ما به سوی او شکایت کردیم و پس از آن، هیچ تعرضی را از آن ها به گلخن حمام ندیدیم. و از آن جمله اینکه دختر من که حافظ قرآن کریم و کاتب آن است، و بسیار شریف است، و آرزو دارم که خداوند متعال الطاف خود را در حق اوتمام گرداند، به من گفت که او شنید که کسی به او سلام کرد و او صاحب صدا را نمی‌دید. او همان‌جا ایستاد و پاسخ سلام را داد و این نیکی بر ما سخت آمده و ما می‌ترسیدیم که خانواده از آن بترسند و از شما می‌خواهیم که هیچ‌گاه ما را آزرده نسازید و در همه حالات با ما همراه باشید. و از آن پس، هیچ‌کس حرفی نزد و از آن جمله است که من در خانه خود در حله، مشغول خواندن نماز مغرب بودم که ماری آمد و به زیر عبای من رفت، من در حال سجده بودم و نماز خود را به پایان رساندم و آن مار هیچ آزاری به من نرساند تا اینکه پس از نماز، آن را کشتم. و این امری است معلوم که هر کس آن را دید یا آن را روایت کرد، از آن آگاه است.

**[ترجمه]

توضیح

زیق القمیص بالکسر ما أحاط بالعنق منه

**[ترجمه]«زیق القمیص» به کسر، به معنای قسمتی از لباس است که دور گردن قرار دارد .

**[ترجمه]

«۲۱»

ین، [کتاب حسین بن سعید] و النوادر عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَمَّارٍ صَاحِبِ الْأَكْسِيَهِ عَنِ الْبُرَيْدِیِّ عَنْ أَبِی أَرَاكَهَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيّاً علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً كَسَرَتْ قُلُوبَهُمْ خَشْيَهُ اللَّهِ فَاسْتَكْفُوا عَنِ الْمَنْطِقِ وَ إِنَّهُمْ لَفُصَحَاءُ عُقَلَاءُ أَلِبَّاءُ نُبَلَاءُ يَسْبِقُونَ إِلَيْهِ بِالْأَعْمَالِ

الزَّاكِيهِ لَا يَسْتَكْثِرُونَ لَهُ الْكَثِيرَ وَ لَا يَرْضَوْنَ لَهُ الْقَلِيلَ يَرَوْنَ أَنْفُسَهُمْ أَنَّهُمْ شِرَارٌ وَ أَنَّهُمُ الْأَكْيَاسُ الْأَبْرَارُ.

**[ترجمه]کتاب حسین بن سعید و النوادر: علی علیه السلام فرمود: خداوند بندگانی دارد که ترس از خدا، دل‌های آنان را شکسته است و آن ها از گفتار باز مانده‌اند. آن ها فصیح و عاقل و خردمند و شریف هستند و با اعمال نیک خود از یکدیگر سبقت می‌جویند و به سوی خداوند می‌روند. اعمال بسیار خود را برای او زیاد نمی بینند و عمل کم را برای او کافی نمی‌دانند. آن ها تصور می کنند که انسان‌های بدی هستند، در حالی که بهترین بندگان خدا هستند.

**[ترجمه]

«۲۲»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِيِّ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَرَجَ مُرْتَاداً لِغَنَمِهِ وَ بَقَرِهِ مَكَاناً لِلشِّتَاءِ فَسَمِعَ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَتَبِعَ الصَّوْتَ حَتَّى أَتَاهُ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ أَنَا فِي هَذِهِ الْبِلَادِ مُذْ مَا شَاءَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ أَحَداً يُوَحِّدُ اللَّهَ غَيْرَكَ قَالَ أَنَا رَجُلٌ كُنْتُ فِي سَفِينَةٍ غَرِقَتْ فَنَجَوْتُ عَلَى لَوْحٍ فَأَنَا هَاهُنَا فِي جَزِيرَةٍ قَالَ فَمِنْ أَيِّ شَيْ ءٍ مَعَاشُكَ قَالَ أَجْمَعُ هَذِهِ الثِّمَارَ فِي الصَّيْفِ لِلشِّتَاءِ قَالَ انْطَلِقْ حَتَّى تُرِيَنِي مَكَانَكَ قَالَ لَا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ لِأَنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَهَا مَاءُ بَحْرٍ قَالَ فَكَيْفَ تَصْنَعُ أَنْتَ قَالَ أَمْشِي عَلَيْهِ حَتَّى أَبْلُغَ قَالَ أَرْجُو الَّذِي أَعَانَكَ أَنْ يُعِينَنِي قَالَ فَانْطَلِقْ فَأَخَذَ الرَّجُلُ يَمْشِي وَ إِبْرَاهِيمُ يَتْبَعُهُ فَلَمَّا بَلَغَا الْمَاءَ أَخَذَ الرَّجُلُ يَنْظُرُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ علیه السلام سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ يَتَعَجَّبُ مِنْهُ حَتَّى عَبَرَا فَأَتَى بِهَا كَهْفاً قَالَ هَاهُنَا مَكَانِي قَالَ فَلَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ وَ أَمَّنْتُ أَنَا قَالَ أَمَا إِنِّي أَسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي وَ لَكِنِ ادْعُ أَنْتَ وَ أُؤَمِّنُ أَنَا قَالَ وَ مَا حَيَاؤُكَ قَالَ أَتَيْتُ الْمَوْضِعَ الَّذِي رَأَيْتَنِي فِيهِ فَرَأَيْتُ غُلَاماً أَجْمَلَ النَّاسِ كَأَنَّ خَدَّيْهِ صَفْحَتَا ذَهَبٍ ذَوَّابَةٍ مَعَ غَنَمٍ وَ بَقَرٍ كَأَنَّ عَلَيْهَا الدُّهْنَ فَقُلْتُ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُرِيَنِي إِبْرَاهِيمَ مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ وَ قَدْ أَبْطَأَ ذَلِكَ عَلَيَّ قَالَ فَقَالَ علیه السلام فَأَنَا إِبْرَاهِيمُ فَاعْتَنَقَا.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هُمَا أَوَّلُ اثْنَيْنِ اعْتَنَقَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ.

وَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ خَرَجَ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ يَرْتَادُونَ لِأَهْلِهِمْ فَأَصَابَتْهُمُ السَّمَاءُ فَلَجَئُوا إِلَى جَبَلٍ فَوَقَعَتْ عَلَيْهِمْ صَخْرَةٌ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَفَا الْأَثَرُ وَ وَقَعَ الْحَجَرُ وَ لَا يَعْلَمُ مَكَانَكُمْ إِلَّا اللَّهُ ادْعُوا اللَّهَ بِأَوْثَقِ أَعْمَالِكُمْ فَقَالَ أَحَدُهُمُ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَتِ امْرَأَةٌ تُعْجِبُنِي فَطَلَبْتُهَا فَأَبَتْ عَلَيَّ فَجَعَلْتُ لَهَا جُعْلًا

فَطَابَتْ نَفْسُهَا فَلَمَّا جَلَسْتُ مِنْهَا اشْتَدَّ ارْتِعَادُهَا مِنْ خَشْيَتِكَ فَتَرَكْتُهَا(۱)

فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي إِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ رَجَاءَ رَحْمَتِكَ وَ خَشْيَةَ عَذَابِكَ فَافْرِجْ عَنَّا قَالَ فَزَالَ ثُلُثُ الْجَبَلِ وَ قَالَ الْآخَرُ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ لِي وَالِدَانِ وَ كُنْتُ أَحْلُبُ لَهُمَا فَأَتَيْتُهُمَا لَيْلَةً وَ هُمَا نَائِمَانِ (۲)

فَقُمْتُ قَائِماً حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ فَلَمَّا اسْتَيْقَظَا شَرِبَا فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي إِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ رَجَاءَ ثَوَابِكَ وَ خَشْيَةَ عَذَابِكَ فَافْرِجْ عَنَّا فَزَالَ ثُلُثُ الْحَجَرِ فَقَالَ الثَّالِثُ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي اسْتَأْجَرْتُ يَوْماً أَجِيراً فَعَمِلَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ فَأَعْطِيهِ أُجْرَتَهُ فَسَخِطَ وَ لَمْ يَأْخُذْهُ فَصَرَفْتُ ذَلِكَ إِلَى التِّجَارَهِ وَ الْمَوَاشِي وَ غَيْرِهَا فَلَمَّا جَاءَ يَطْلُبُ أَجْرَهُ قُلْتُ خُذْ هَذَا كُلَّهُ لَكَ (۳)

وَ لَوْ شِئْتُ لَمْ أَعْطِهِ إِلَّا أَجْرَهُ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنِّي إِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ رَجَاءَ رَحْمَتِكَ وَ خَشْيَةَ عَذَابِكَ فَافْرِجْ عَنَّا فَزَالَ ثُلُثُ الْحَجَرِ وَ خَرَجُوا يَتَمَاشَوْنَ.

**[ترجمه]دعوات الراوندی: امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم خارج شد و گاو و گوسفندانش را در جایی که مخصوص فصل زمستان بود به چرا برد. شنید که کسی شهادت می داد که «لا إله إلا الله» صدا را دنبال کرد تا به نزد صاحب صدا رسید. پس گفت: ای بنده خدا، تو کیستی؟ مدت‌هاست که من در این سرزمین هستم و جز تو کسی را ندیدم که خدا را به یگانگی یاد کند. گفت: من مردی هستم که در کشتی بودم که غرق شد و من بر روی تکه چوبی نجات یافتم و اکنون من در جزیره هستم. گفت: زندگی خود را چگونه می‌گذرانی؟ پاسخ داد: در تابستان میوه‌ها را برای زمستان جمع می‌کنم. گفت: راه بیفت و جای خود را به من نشان بده. گفت نمی‌توانم این کار را انجام بدهم زیرا فاصله من تا آنجا، به اندازه یک دریاست. گفت پس چگونه به آنجا می‌روی؟ پاسخ داد: راه می‌روم تا به آنجا برسم. گفت: امیدوارم کسی که یاور توست، به من نیز کمک کند. گفت: راه بیفت. مرد شروع به راه کردن کرد و ابراهیم به دنبالش به راه افتاد. وقتی به آب رسیدند، مرد هر از گاهی به ابراهیم علیه السلام نگاه می‌کرد و از او متعجب بود تا اینکه از آب رد شدند و او را به غاری برد. گفت اینجا جای من است. گفت: چرا خدا را نمی‌خوانی و مومن نمی شوی؟ گفت: من از خدای خود شرم دارم. تو دعا کن و من مومن می‌شوم. گفت: دلیل شرم تو چیست؟ گفت: به جایی آمدم که مرا در آن دیدی و من غلامی را دیدم که زیباترین مردم بود. گویا گونه‌هایش از جنس طلای مذاب بود و همراه او گاو و گوسفند بود، گویا بر روی آن ها چربی بود. به او گفتم: تو کیستی؟ گفت من اسماعیل بن ابراهیم، دوست خداوند رحمان هستم. سه ماه قبل از خدا خواستم که ابراهیم را به من نشان دهد و این بر من طول کشید. گفت که حضرت علیه السلام فرمود: من ابراهیم هستم. پس یکدیگر را درآغوش گرفتند. امام صادق علیه السلام فرمود: آن دو نفر اولین کسانی بودند که بر روی زمین همدیگر را در آغوش گرفتند.

و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که او فرمود: سه نفر از پیشینیان شما، برای امرار معاش خانواده خود بیرون رفتند و باران گرفت. آن ها به کوهی پناه بردند و سنگی بر رویشان افتاد. یکی از آنان به دیگری گفت: ردپای ما پاک شد و سنگ افتاد و هیچ‌کس جز خداوند جای ما را نمی‌داند. پس خدا را بخوان به محکم‌ترین اعمالت. یکی از آن ها گفت: خداوندا، تو می‌دانی که زنی مرا شگفت‌زده کرد و من او را خواستم و او خودداری کرد اما من اصرار ورزیدم و او پاکی پیشه کرد. و وقتی در نزد او نشستم، از ترس تو به خود لرزید و من او را رها کردم. پس اگر می‌دانی که من آن کار را تنها برای به دست آوردن رحمت تو و از ترس عذاب تو انجام دادم، پس برای ما گشایشی حاصل کن. گفت: یک سوم کوه ریخت و

دیگری گفت: خداوندا، تو می‌دانی که من دو فرزند دارم و برای آن ها شیر می‌دوشیدم. شبی به نزد آن دو آمدم و آن ها خوابیده بودند. - . در المحاسن چنین آمده است: «مقداری شیر برایشان آوردم و ترسیدم که — آن را در آنجا قرار دهم — و صدایی ایجاد شود، و دوست نداشتم که آن‌ها را از خواب بیدار کنم و آن‌ها آزرده شوند، پس صبر کردم تا بیدار شدند و شیر را نوشیدند» تا پایان. - من ایستادم تا خورشید طلوع کرد و هنگامی که از خواب بیدار شدند، شیر را نوشیدند. خداوندا، اگر می‌دانی که من این کار را برای به دست آوردن ثواب تو و ترس از عذابت انجام دادم پس برای ما گشایشی حاصل کن. پس یک سوم سنگ ریخت. سومین نفر گفت: خداوندا، من روزی بنده‌ای را به کار گرفتم او تا هنگام ظهر برایم کار کرد و مزدش را خواست. و من مزد همه روز را به اودادم. - . در المحاسن آمده است: من قومی را به ازای نیم درهم برای هر نفر به کار گرفتم که برایم شخم بزنند. وقتی کار آن‌ها به پایان رسید، مزدشان را دادم. یکی از آن‌ها گفت: من به اندازه دو نفر کار کردم و به خدا سوگند که فقط یک درهم دریافت کردم. و مال خود را در نزد من گذاشت. من با آن نیم درهم بذر خریدم و زمین را کاشتم. خداوند از آن کشت روزی فراوانی برایم فراهم کرد و صاحب آن نیم درهم آمد و مال خود را طلب کرد و من ده هزار درهم با او دادم. تا پایان. و متن آن در جلد ۷۰ باب ۱۷ باب اخلاص و معنای قرب خداوند متعال خواهد آمد. -

و اگر می‌خواستم، مزد نصف روز را به او می‌دادم. اگر می‌دانی که من این کار را به امید رحمت تو و ترس از عذابت انجام دادم، پس برای ما گشایشی حاصل کن. پس یک سوم سنگ ریخت و آن ها نجات یافتند و رفتند.

**[ترجمه]

«۲۳»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عِيسَى النَّهْرِيرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ عَرَفَ اللَّهَ

ص: ۲۸۸

---

۱ - ۱. روی البرقی فی المحاسن ص ۲۵۳ کتاب مصابیح الظلم مثل هذا الحدیث مسندا الی جابر الجعفی رفعه، و فیه:« فلما جلست منها مجلس الرجل من المرأه ذکرت النار فقمت عنها فرقا منک» الخ.

۲ - ۲. فی المحاسن: فأتیتهما بقعب من لبن فخفت- ان أضعه- أن یمج فیه هامه، و کرهت أن اوقظهما من نومهما فیشق ذلک علیهما، فلم أزل کذلک حتّی استیقظا و شربا» الخ.

۳ - ۳. فی المحاسن: انی استأجرت قوما یحرثون کل رجل منهم بنصف درهم فلما فرغوا أعطیتهم اجورهم فقال أحدهم: قد عملت عمل اثنین، و اللّه لا آخذ الا درهما واحدا: و ترک ماله عندی، فبذرت بذلک النصف الدرهم فی الأرض فأخرج اللّه من ذلک رزقا، و جاء صاحب النصف الدرهم فأراده فدفعت إلیه ثمان عشره ألف» الخ. و سیجی ء نصه فی ج ۷۰ الباب ۱۷ باب الإخلاص و معنی قربه تعالی.

وَ عَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَ بَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَ عَفَى نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَ الْقِيَامِ قَالُوا بِآبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ قَالَ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَتُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ ذِكْراً وَ نَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَ نَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَ مَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً لَوْ لَا الْآجَالُ الَّتِي قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفاً مِنَ الْعَذَابِ وَ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ (۱).

لی، [الأمالی للصدوق] عَنِ ابْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عِيسَى النَّهْرَتِيرِيِّ عَنْهُ عليه السلام: مِثْلَهُ (۲)

إِلَّا أَنَّهُ فِيهِ هَكَذَا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ فِكْراً وَ تَكَلَّمُوا فَكَانَ كَلَامُهُمْ ذِكْراً.

لی، [الأمالی للصدوق] عن ماجيلويه عن عمه عن الكوفی عن محمد بن سنان: مثله (۳)

**[ترجمه]الكافی: امام صادق عليه السلام روايت نموده كه رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود: كسی كه خداوند را بشناسد و عظمت او را دريابد، زبان خود را از گفتار [اضافی] و شكم خود را از خوراك [اضافی] باز می دارد. و نفس خود را با روزه و نماز پاك می گرداند. گفتند: ای رسول خدا، پدر و مادرمان به فدايت، آيا اينان اوليای خداوند هستند؟ فرمود: اوليای خداوند، هرگاه خاموشی گزينند، خاموشی آن ها ذكر است و چون بنگرند، نگاهشان عبرت است و چون سخن گويند سخنشان حكمت است و چون راه روند، راه رفتن آن ها در بين مردم بركت است. و اگر نبود كه اجل هايشان نوشته شده است، از ترس عذاب و از شوق ثواب روح آن ها در بدن هايشان نمی ماند - . الكافی ۲ : ۲۳۷ - .

در امالی صدوق مانند اين روايت ذكر شده است - . امالی صدوق: ۱۸۲ - با اين اختلاف كه در آن آمده است: سكوت آنان تفكر و كلامشان ياد خدا بود.

در امالی صدوق محمد بن سنان مانند اين روايت ذكر كرده است. - . امالی صدوق: ۳۳۰ -

**[ترجمه]

بيان

قال النجاشی عيسى بن أعين الجريری الأسدی مولی كوفی ثقه و عده من أصحاب الصادق عليه السلام (۴)

فما فی المجالس أظهر سندا و متنا لكن فی أكثر نسخ المجالس النهرتيری (۵)

بالتاء كما فی بعض نسخ الكافی و فی بعضها النهربيری بالباء الموحده و فی بعضها النهری و الأخير كأنه نسبه إلی النهروان (۶) و لم أجد الأولين فی اللغه(۷)

و قال الشيخ البهائی قدس سره فی حاشيه الأربعين

١- ١. الكافى ج ٢: ٢٣٧.

٢- ٢. أمالى الصدوق: ١٨٢، و فيه« و عنى نفسه بالصيام».

٣- ٣. أمالى الصدوق: ٣٣٠.

۴- ۴. رجال النجاشىّ ص ٢٢٧، و هكذا عنونه ابن داود فى القسم الأوّل تحت الرقم ١١۴۴ و قال: عيسى بن أعين الجريرى بضم الجيم و فتح الراءين المهملتين، منسوب الى جرير بن عباد بالضم و التخفيف ابن ضبيعه بن قيس بن ثعلبه الأسدى.

۵- ۵. و فى بعضها« النهزيزى» كما فى المطبوعه.

۶- ۶. النسبه الى النهروان« النهروانى» لا غيره.

٧- ٧. بل قال الفيروزآبادى: و نهر تيرى كضيزى بالاهواز، فيكون النسبه إليه« نهر تيرى» ظاهرا.

الجریری بضم الجیم و الراءین المهملتین منسوب إلی جریر بن عباد بضم العین و تخفیف الباء.

من عرف الله قال الشیخ المتقدم رحمه الله قال بعض الأعلام أکثر ما تطلق المعرفه علی الأخیر من الإدراکین للشی ء الواحد إذا تخلل بینهما عدم بأن أدرکه أولا ثم ذهل عنه ثم أدرکه ثانیا فظهر له أنه هو الذی کان قد أدرکه أولا و من هاهنا سمی أهل الحقیقه بأصحاب العرفان لأن خلق الأرواح قبل الأبدان کما ورد فی الحدیث و هی کانت مطلعه علی بعض الإشراقات الشهودیه مقره لمبدعها بالربوبیه کما قال سبحانه أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی (۱) لکنها لإلفها بالأبدان الظلمانیه و انغمارها فی الغواشی الهیولانیه ذهلت عن مولاها و مبدعها فإذا تخلصت بالریاضه من أسر دار الغرور و ترقت بالمجاهده عن الالتفات إلی عالم الزور تجدد عهدها القدیم الذی کاد أن یندرس بتمادی الأعصار و الدهور و حصل لها الإدراک مره ثانیه و هی المعرفه التی هی نور علی نور.

من الکلام أی من فضوله و کذا الطعام فإن الإکثار منه یورث الثقل عن العباده و یحتمل أن یکون کنایه عن الصوم و عفی کذا فی بعض النسخ بالفاء أی جعلها صافیه خالصه أو جعلها مندرسه ذلیله خاضعه أو وفر کمالاتها قال فی النهایه أصل العفو المحو و الطمس و عفت الریح الأثر محته و طمسته و منه حدیث أم سلمه لا تعف سبیلا کان رسول الله صلی الله علیه و آله لحبها(۲) أی لا تطمسها و عفا الشی ء کثر و زاد یقال أعفیته و عفیته و عفا الشی ء درس و لم یبق له أثر و عفا الشی ء صفا و خلص انتهی و أقول یمکن أن یحملها بعضهم علی الفناء فی الله باصطلاحهم و الأظهر ما فی المجالس و غیره و أکثر نسخ الکتاب عنا بالعین المهمله و النون المشدده أی أتعب و العناء بالفتح و المد النصب.

بآبائنا و أمهاتنا قال الشیخ البهائی رحمه الله هذه الباء یسمیها بعض النحاه باء التفدیه و فعلها محذوف غالبا و التقدیر نفدیک بآبائنا و أمهاتنا و هی

ص: ۲۹۰

۱- ۱. الأعراف: ۱۷۱.

۲- ۲. یقال: لحب الطریق: سلکه و أوضحه.

فی الحقیقه باء العوض نحو خذ هذا بهذا و عد منه قوله تعالی ادْخُلُوا الْجَنَّهَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱) هؤلاء أولیاء الله فهو استفهام محذوف الأداه و یمکن أن یکون خبرا قصد به لازم الحکم و التأکید فی قوله إن أولیاء الله إلخ لکون الخبر ملقی إلی السائل المتردد علی الأول و لکون المخاطب حاکما بخلافه علی الثانی أن جعل قوله صلی الله علیه و آله إن أولیاء الله ردا لقولهم هؤلاء أولیاء الله أی أولیاء الله أناس أخر صفاتهم فوق هذه الصفات و إن جعل تصدیقا لقولهم و وصفا للأولیاء بصفات أخری زیاده علی صفاتهم الثلاث السابقه فالتأکید لکون الخبر ملقی إلی الخلص الراسخین فی الإیمان فهو رائج عندهم متقبل لدیهم صادر عنه صلی الله علیه و آله عن کمال الرغبه و وفور النشاط لأنه فی وصف أولیاء الله بأعظم الصفات فکأنه مظنه التأکید کما ذکره صاحب الکشاف عند قوله تعالی وَ إِذا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا(۲) فکان سکوتهم ذکرا أی عند سکوتهم قلوبهم مشغوله بذکر الله و تذکر صفاته الکمالیه و آلائه و نعمائه و غرائب صنعه و حکمته و فی روایه المجالس کما أشرنا إلیه فکان سکوتهم فکرا.

و قال الشیخ البهائی رحمه الله أطلق علی سکوتهم الفکر لکونه لازما له غیر منفک عنه و کذا إطلاق العبره علی نظرهم و الحکمه علی نطقهم و البرکه علی مشیهم و جعل صلی الله علیه و آله کلامهم ذکرا ثم جعله حکمه إشعارا بأنه لا یخرج عن هذین فالأول فی الخلوه و الثانی بین الناس و لک إبقاء النطق علی معناه المصدری أی إن بما نطقوا به مبنی علی حکمه و مصلحه.

فکان مشیهم بین الناس برکه لأن قصدهم قضاء حوائج الناس و هدایتهم و طلب المنافع لهم و دفع المضار عنهم مع أن وجودهم سبب لنزول الرحمه

ص: ۲۹۱

۱- ۱. النحل: ۳۲.

۲- ۲. البقره: ۱۴.

علیهم و دفع البلایا عنهم لم تقر أرواحهم فی المجالس لم تستقر.

خوفا من العذاب و شوقا إلی الثواب فیه إشاره إلی تساوی الخوف و الرجاء فیهم و کونهما معا فی الغایه القصوی و الدرجه العلیا کما مضت الأخبار فیه.

ثم اعلم أن کون الشوق إلی الثواب سببا لمفارقه أرواحهم أوکار أبدانهم و طیرانها إلی عالم القدس و محل الإنس و درجات الجنان و نعیمها ظاهر و أما الخوف من العقاب إما لشده الدهشه و استیلاء الخوف علیهم کما فعل بهمام لعدهم أنفسهم من

المقصرین أو یریدون اللحوق بمنازلهم العالیه حذرا من أن تتبدل أحوالهم و تستولی الشهوات علیهم فیستحقوا بذلک العذاب فلذا یستعجلون فی الذهاب إلی الآخره.

ثم قال الشیخ المتقدم رفع الله درجته المراد بمعرفه الله تعالی الاطلاع علی نعوته و صفاته الجلالیه و الجمالیه بقدر الطاقه البشریه و أما الاطلاع علی حقیقه الذات المقدسه فمما لا مطمع فیه للملائکه المقربین و الأنبیاء المرسلین فضلا عن غیرهم و کفی فی ذلک قول سید البشر ما عرفناک حق معرفتک و فی الحدیث أن الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الأبصار و إن الملأ الأعلی یطلبونه کما تطلبونه أنتم فلا تلتفت إلی من یزعم أنه قد وصل إلی کنه الحقیقه المقدسه بل أحث التراب فی فیه فقد ضل و غوی و کذب و افتری فإن الأمر أرفع و أظهر من أن یتلوث بخواطر البشر و کلما تصوره العالم الراسخ فهو عن حرم الکبریاء بفراسخ و أقصی ما وصل إلیه الفکر العمیق فهو غایه مبلغه من التدقیق و ما أحسن ما قال.

آنچه پیش تو غیر از او ره نیست***غایت فهم تو است الله نیست

بل الصفات التی نثبتها له سبحانه إنما هی علی حسب أوهامنا و قدر أفهامنا فإنا نعتقد اتصافه بأشرف طرفی النقیض بالنظر إلی عقولنا القاصره و هو تعالی أرفع و أجل من جمیع ما نصفه به.

و فی کلام الإمام أبی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام إشاره إلی هذا المعنی

حیث قـال کلمـا میزتموه بأوهـامکم فی أدق معانیه مخلوق مصـنوع مثلکم مردود إلیکم و لعل النمل الصـغار تتوهم أن لله تعالی زبـانیتین فـإن ذلـک کمالهـا و یتوهم أن عـدمها نقصـان لمن لا یتصف بهما و هـذا حال العقلاء فیما یصـفون الله تعالی به انتهی کلامه صلوات الله علیه و سلامه.

قـال بعض المحققین هـذا کلام دقیق رشـیق أنیق صـدر من مصـدر التحقیق و مورد التـدقیق و السر فی ذلـک أن التکلیف إنما یتوقـف علی معرفه الله تعـالی بحسب الوسع و الطـاقه و إنمـا کلفوا أن یعرفوه بالصـفات الـتی ألفوهـا و شاهـدوها فیهم مع سـلب النقائص الناشیه عن انتسابها إلیهم و لما کان الإنسان واجبا بغیره عالما قادرا مریدا حیا متکلما سمیعا بصیرا کلف بأن یعتقد تلک الصـفات فی حقه تعالی مع سـلب النقائص الناشـیه عن انتسابها إلی الإنسان بأن یعتقد أنه تعالی واجب لذاته لا بغیره عالم بجمیع المعلومات قادر علی جمیع الممکنات و هکذا فی سائر الصـفات و لم یکلف باعتقاد صـفه له تعالی لا یوجد فیه مثالها و مناسبها بوجه و لو کلف به لما أمکنه تعقله بالحقیقه و هذا أحد معانی قوله علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه انتهی کلامه.

ثم قال قـدس سره قـد اشـتمل هـذا الحـدیث علی المهم من سـمات العارفین و صـفات الأولیاء الکاملین فأولها الصـمت و حفظ اللسان الـذی هو باب النجاه و ثانیها الجوع و هو مفتاح الخیرات و ثالثها إتعاب النفس فی العباده بصـیام النهار و قیام اللیل و هذه الصـفه ربمـا توهم بعض النـاس اسـتغناء العـارف عنها و عـدم حاجته إلیها بعـد الوصول و هو وهم باطل إذ لو اسـتغنی عنها أحد لاسـتغنی عنها سید المرسلین و أشرف الواصلین و قد کان علیه السلام یقوم فی الصلاه إلی أن ورمت قدماه و کان أمیر المؤمنین علی علیه السلام الذی إلیه

ینتهی سلسـله أهل العرفان یصـلی کل لیله ألف رکعه و هکذا شأن جمیع الأولیاء و العارفین کما هو فی التواریخ مسـطور و علی الألسنه مشهور.

و رابعها الفکر و فی الحدیث تفکر ساعه خیر من عباده ستین سنه قال بعض

الأكابر إنما كان الفكر أفضل لأنه عمل القلب و هو أفضل من الجوارح فعمله أشرف من عملها أ لا ترى إلى قوله تعالى أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي (۱) فجعل الصلاه وسيله إلى ذكر القلب و المقصود أشرف من الوسيله.

و خامسها الذكر و المراد به الذكر اللساني و قد اختاروا له كلمه التوحيد لاختصاصها بمزايا ليس هذا محل ذكرها.

و سادسها نظر الاعتبار كما قال سبحانه فَاعْتَبِرُوا يا أُولِي الْأَبْصارِ(۲) و سابعها النطق بالحكمه و المراد بها ما تضمن صلاح النشأتين أو صلاح النشأه الأخرى من العلوم و المعارف أما ما تضمن صلاح الحال فی الدنيا فقط فليس من الحكمه فی شی ء.

و ثامنها وصول بركتهم إلى الناس و تاسعها و عاشرها الخوف و الرجاء و هذه الصفات العشر إذا اعتبرتها وجدتها أمهات صفات السائرين إلى الله تعالى يسر الله لنا الاتصاف بها بمنه و كرمه.

**[ترجمه]نجاشی گفت عیسی بن اعین جریری اسدی، که یکی از غلامان کوفی مورد اطمینان بود، و او را از یاران امام صادق علیه السلام برشمرد - . رجال النجاشی: ۲۲۷، و ابن داود در قسمت اول ذیل شماره ۱۱۴۴ آن را این گونه عنوان نهاده است و گفته است: عیسی بن اعین جریری به ضم جیم و فتح دو راء، منسوب به جریر بن عباد به ضم و تخفیف ابن ضبیه بن قیس بن ثعلبه اسدی است. - در المجالس سند و متنی ندارد اما در بیشتر نسخه‌های المجالس، «نهرتیری» - . و در نسخه‌ای «النهزیزی» به کار رفته، همان‌طور که در نسخه چاپ شده بوده است. - باتاء آمده است. و در بعضی نسخه‌های کافی «نهربیری» با باء آمده است و در بعضی دیگر «نهری» به کار رفته است. و آخرین سخن اینکه این کلمه می‌تواند منسوب به نهروان باشد. - . اسم منسوب نهروان، «نهروانی» است و نه چیز دیگر. -

و ما این کلمه را در فرهنگ لغت‌های قدیمی‌تر نیافتیم. - . فیروزآبادی: و نهرتیری مانند ضیزی به اهواز، و اسم منسوب آن در ظاهر«نهرتیری» است. - و شیخ بهائی قدس سره در حاشیه کتاب اربعین گفت که «جریری» به ضم جیم است و دو راء، بدون نقطه هستند. این کلمه منسوب به جریر بن عباد به ضم عین و تخفیف باء است.

شیخ بهایی رحمه الله در مورد «من عرف الله» گفته است که برخی از اعلام گفته‌اند که هر گاه عدم و نیستی بین دو چیز باشد، شناخت غالبا بر ادراک دوم از یک چیز اطلاق می گردد، به اینکه اولا آن را درک کند سپس از یاد ببرد، سپس دوباره آن را درک کند و بر او ظاهر شود که او همان کسی است که برای اولین بار آن را درک کرده بود و اهل حقیقت از همین‌جا نام اصحاب عرفان گرفته‌اند. زیرا خلق ارواح، پیش از اجسام، همان‌طور که در حدیث ذکر شده است و اینکه روح از برخی اشراقات شهودی آگاه است و به پروردگاری خداوند اقرار دارد، همان‌طور که خداوند سبحان فرمود: {آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند بله.} - . اعراف / ۱۷۱ -

اما روح به دلیل الفتی که با جسم تاریک دارد، و در موارد بیهوده فرو رفته است، از مولا و سرور و آفریننده خود دور شده است هرگاه بنده با ریاضت از زنجیرهای دنیا آزاد شود و با مجاهدت‌ها از توجه به دنیا رویگردان شود، دوران قدیمش به یادش می‌آید، دورانی که با گذشت روزگار، کهنه و قدیمی شده است و دوباره او به ادراک رسیده است و آن شناختی است که نور علی نور است.

«من الکلام» یعنی از اضافه کلام و غذا، که زیاده‌روی در آن، سبب کسالت در عبادت می‌گردد و احتمال دارد که این سخن کنایه از روزه باشد و در بقیه نسخه‌ها با فاء آمده است. یعنی آن را خالص و زلال گرداند یا آن را کهنه و ذلیل و خاضع کرد یا کمالاتش را به حد نهایت رساند. در نهایه گفته که اصل عفو و بخشش، محو کردن و زدودن است و «عفت الریح الأثر» یعنی باد رد چیزی را پاک کرد. و حدیث ام سلمه هم از همین دست است که گفت: راهی را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن را پیمود و آن را روشن گردانید، پاک مکنید. و «عفا الشیء» یعنی زیاد شد. می‌گویند «أعفیته و عفیته و عفا الشی ء» یعنی کهنه شد و هیچ اثری از آن باقی نماند. و «عفا الشیء» یعنی خالص شد. تمام شد. و می‌گویم شاید برخی به اصطلاح خود، معنای فنای فی الله را از آن برداشت کنند. و آنچه که در مجالس و غیره آمده است واضح‌تر است. و بیشتر نسخه‌های کتاب، «عنا» را به کار برده‌اند که به معنای خسته شد است و «العناء» به فتح و مد به معنای رنج است.

«بآبائنا و أمهاتنا» شیخ بهایی رحمه الله گفت: برخی از نحویون نام این باء را باء تفدیه می‌گذارند و فعل آن غالبا محذوف است. و تقدیر « نفدیک بآبائنا و أمهاتنا» است. اما در حقیقت این باء، باء عوض است، مثل آنکه بگویم: «خذ هذا بهذا» و این آیه هم از همین قرار است: «ادخلوا الجنه بما کنتم تعملون» - . نحل / ۳۲ -

{به واسطه اعمال خود به بهشت وارد شوید.} اینان همان دوستان خدا هستند. این استفهامی است که ادات آن محذوف است و احتمال دارد که خبری باشد که حکم لازم با آن قصد شده است. و یا قصد از آن، تاکید سخن «إن أولیاء الله» تا پایان بوده است. یعنی در سخن اول خبر به مخاطب تردید کننده داده شده است و به دلیل اینکه مخاطب، حکم دوم را به کلی رد می‌کند و با آن مخالف است، قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «إن أولیاء الله»، پاسخ این سخن است که «هولاء أولیاء الله»، یعنی دوستان خدا مردمی دیگر هستند که صفاتی فوق این صفات دارند. و اگر تصدیق سخن آنان باشد، و توصیفی برای دوستان خدا به صفات دیگر جز این سه صفت سابق باشد، پس تاکید برای این است که خبر، برای انسان‌های خالص راستین در ایمان اراده شده باشد که در نزد آن ها رایج و پذیرفته شده است و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده است. و او دوستان خدا را به صفات بزرگی توصیف کرده، گویا قصد تاکید در آن داشته است. صاحب کشاف در تفسیر آیه «و إذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا» - . بقره / ۱۴ - گفته است که سکوت آن ها یاد خدا بوده است یعنی در همان سکوت، دل‌های آنان مشغول به ذکر خدا و ذکر صفات کمال و نعمت‌های او و کارهای خوب و حکمتش بوده است و در روایت مجالس، همان‌طور که اشاره کردیم آمده است که سکوت آنان تفکر بوده است.

و شیخ بهایی رحمه الله گفته است که سکوت آن ها تفکر نام گرفته است، زیرا از تفکر جدا نبوده است و همین‌طور نگاه آنان که عبرت بوده است و حکمت بر زبانشان بوده است و برکت در راه رفتن آن ها بوده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کلام آنان را ذکر خدا معرفی کرده است، سپس آن را حکمت نام نهاده تا بگوید که کلام آنان از این دو مورد خارج نیست. مورد اول در خلوت و دوم در بین مردم است. و نطق را باید در معنای مصدری خود نگاه داری یعنی آنچه را که گفتند، بر مبنای حکمت و مصلحت بود. راه رفتن آنان در بین مردم، برکت بود زیرا قصد آنان، برآورده ساختن حوایج مردم و هدایت کردن آنان و به دست آوردن سودی برای آنان و دفع ضرر و زیان از آن ها بود با اینکه وجود آن‌ها، سبب نزول رحمت و دفع بلاء از آن ها بود و در المجالس آمده است که ارواح آنان از ترس عذاب و اشتیاق به ثواب آرام و قرار نداشت، که در آن اشاره‌ای به تساوی خوف و رجا صورت گرفته است و اینکه هر دوی آن‌ها، در غایتی دور از فرط عظمت هستند و در درجات

عالیه قرا دارند، همان‌طور که پیش از این نیز گفتیم.

سپس بدان که اشتیاق به ثواب، سبب جدایی روح از آشیانه بدن و پرواز آن به سوی عالم قدس و جایگاه اصلی انسان و درجات بهشت است که نعمت آن آشکار است و اما ترس از عذاب، یا به خاطر شدت وحشت آن و تسلط ترس بر آنان است مثل ماجرای همام. زیرا آنان خود را مقصر می‌دانند و یا می‌خواهند به منزلگاه عالی خود برسند و می‌ترسند حال کنونی آنان از دست برود و شهوات بر آنان مستولی شود و مستحق عذاب گردند، به همین دلیل به سوی آخرت شتاب می کنند.

سپس شیخ بهایی رحمه الله گفته: مراد از معرفت خدای متعال، شناخت و معرفت نسبت به صفات جلال و جمال به اندازه طاقت بشری است و اما شناخت ذات خداوند متعال، چیزی است که حتی فرشتگان مقرب و پیامبران نیز نباید در آن طمع بورزند و در این باره سخن سرور بشر کافی است که فرمود: ما هیچ‌گاه حقیقت تو را نشناختیم. و در حدیث آمده است که خداوند، از عقل‌ها پنهان گشته است، همان‌طور که از دیده‌ها پنهان است و آسمانیان نیز او را می‌طلبند، همان‌طور که شما در طلب او هستید. پس توجهی نکن به کسی که گمان می کند به کنه معرفت خداوند رسیده است بلکه در دهانش خاک بپاش که او گمراه شده و دروغ و افترا بسته است، چرا که این امر بسیار والاتر و آشکارتر از آن است که با عقل بشر آلوده گردد و هر آنچه که انسان عالم از حرم کبریایی تصور کند، باز هم حقیقت آن از تصور بشری بسیار به دور است، این مساله بسیار دقیق است و در این باب چه نیکو گفته شده است:

آنچه پیش تو غیر از او ره نیست

غایت فهم تو است الله نیست

صفاتی که ما آن را برای خداوند سبحان اثبات می کنیم، بر حسب وهم و به قدر فهم ماست. ما معتقدیم که او به شریف‌ترین صفات متناقض متصف است و این به اندازه عقل‌های قاصر ماست و خداوند متعال برتر و والاتر از همه صفاتی است که به او نسبت می‌دهیم.

و در سخن امام باقر علیه السلام اشاره‌ای به این معنا بوده است. حضرت فرمود: هر آنچه را با عقل‌های خود در دقیق ترین معانی آن ممتاز گردانید، او نیز مانند شما مخلوق و مصنوعی چون شماست و به خودتان برگردانده می شود. و شاید مورچه کوچک، تصور کند که خداوند متعال، دو شاخک بر روی سرش دارد و این نشانه کمال اوست و اگر آن را نداشته باشد، نقص اوست و این حال عاقلان است، در صفاتی که به خداوند نسبت می‌دهند. سخن او صلوات الله علیه و سلامه به پایان رسید.

یکی از محققین گفته است که این یک سخن دقیق و زیبا و بسیار آراسته است که از منبع تحقیق آمده است و می‌تواند بسیار دقیق به آن نگریسته شود. و راز این مساله آن است که تکلیف تنها بر شناخت خداوند متعال به اندازه وسع و طاقت متوقف است و آن ها فقط مکلف شدند که او را به صفاتی که به آن انس و الفت دارند، بشناسند و آن را در خود مشاهده کنند و گمان کنند که هر کس داری این صفات نباشد، ناقص است و از آنجایی که انسان باید متصف به صفاتی چون علم، قدرت،

اراده، زنده بودن، ناطق بودن و سمیع و بصیر بودن باشد، مکلف شده است که به این صفات برای خداوند متعال معتقد گردد و نقایص ناشی از انتساب آن را به انسان از او سلب کند و معتقد باشد که شناخت ذات خداوند تنها مختص خود اوست و او دانای همه چیز است و بر همه چیز تواناست و در باقی صفات نیز همین‌طور است و انسان مکلف نشده است که صفتی را برای خداوند متعال معتقد باشد که مانند آن در خودش یافت شود و مناسب خود او باشد و اگر به آن مکلف شود، عقل او این اجازه را به او نمی‌دهد که به حقیقت آن دست یابد. و این یکی از معانی سخن او علیه السلام است که فرمود: هرکس خود را بشناسد همانا خدای خود را شناخته است. سخن اوبه پایان رسید.

سپس قدس سره گفته: این حدیث بر مهم‌ترین علامت‌های عرفا و اولیای به کمال رسیده مشتمل است که اولین آن ها سکوت است و حفظ زبانی که درب نجات است. دوم گرسنگی است که کلید خیرات است و سوم خسته کردن تن در راه روزه و نماز شب است که شاید برخی تصور کنند عارف پس از آن‌که به درجه کمال رسید، به این صفت نیازی ندارد؛ اما این تصور غلطی است، چرا که اگر این‌گونه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم از آن بی‌نیاز می‌شد و حضرت علیه و آله السلام، به قدری به نماز می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد و امام علی علیه السلام، که منتهای سلسله عرفا است، هر شب هزار رکعت نماز می‌خواند و همه اولیا و عرفا به همین منوال بوده‌اند، همان‌طور که در تاریخ آمده است و همه به آن قائلند.

و چهارمین مورد آن، تفکر است و در حدیث آمده است که یک ساعت تفکر برتر از شصت سال عبادت است. یکی از بزرگان گفته است که تفکر افضل است، زیرا از دل صادر می‌شود که برترین اعضای انسان است و عمل آن نیز برترین اعمال است. آیا ندیدی که خداوند متعال فرموده است: {نماز را برای یاد من به پا دار} - . طه / ۱۴ - او نماز را وسیله‌ای برای یاد قلب قرار داده است و هدف، از وسیله شریف‌تر است .

مورد پنجم، ذکر است و مراد از آن، ذکر زبانی است و برای آن کلمه توحید را برگزیده‌اند تا آن را به مزایایی اختصاص دهند که در اینجا ذکر نمی‌کنیم.

و مورد ششم، نگاه عبرت‌آمیز است که خداوند سبحان فرمود: {ای افراد دارای بصیرت، عبرت بگیرید.} - . حشر / ۲ -

مورد هفتم، سخنان حکیمانه است که منظور از آن، چیزی است که صلاح زندگی دنیا و آخرت و یا صلاح زندگی آخرت را تضمین می‌کند، که همان دانش‌ها و معارف است. اما آنچه که تنها صلاح حال دنیا را تضمین کند، حکمت نیست.

و مورد هشتم، خیر رساندن به مردم است و نهم و دهم، خوف و رجاست و اگر به این ده صفت دقت کنی، خواهی دید که این‌ها، صفات سالکین به سوی خداست که خداوند، اتصاف به آن را به منّ و کرم خود برای آنان آسان می‌گرداند.

**[ترجمه]

«۲۴»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ مِنَ الْعِرَاقِيِّينَ رَفَعَهُ قَالَ: خَطَبَ النَّاسَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام فَقَالَ

أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَخْبِرُکُمْ عَنْ أَخٍ لِی کَانَ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ فِی عَیْنِی وَ کَانَ رَأْسُ مَا عَظُمَ بِهِ فِی عَیْنِی صِغَرَ الدُّنْیَا فِی عَیْنِهِ کَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا یَشْتَهِی مَا لَا یَجِدُ وَ لَا یُکْثِرُ إِذَا وَجَدَ کَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ فَرْجِهِ فَلَا یَسْتَخِفُّ لَهُ عَقْلَهُ وَ لَا رَأْیَهُ کَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ الْجَهَالَهِ فَلَا یَمُدُّ یَدَهُ إِلَّا عَلَی ثِقَهٍ لِمَنْفَعَهٍ کَانَ لَا یَتَشَهَّی وَ لَا یَتَسَخَّطُ وَ لَا یَتَبَرَّمُ کَانَ أَکْثَرَ دَهْرِهِ صَمَّاتاً فَإِذَا قَالَ بَذَّ الْقَائِلِینَ کَانَ لَا یَدْخُلُ فِی مِرَاءٍ وَ لَا یُشَارِکُ فِی دَعْوَی وَ لَا یُدْلِی بِحُجَّهٍ حَتَّی یَرَی قَاضِیاً وَ کَانَ لَا یَغْفُلُ عَنْ إِخْوَانِهِ وَ لَا یَخُصُّ نَفْسَهُ بِشَیْ ءٍ دُونَهُمْ کَانَ ضَعِیفاً مُسْتَضْعَفاً فَإِذَا جَاءَ الْجِدُّ کَانَ لَیْثاً عَادِیاً.

ص: ۲۹۴

۱- ۱. طه: ۱۴.

۲- ۲. الحشر: ۲.

كَانَ لَا يَلُومُ أَحَداً فِيمَا يَقَعُ الْعُذْرُ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَرَى اعْتِذَاراً كَانَ يَفْعَلُ مَا يَقُولُ وَ يَفْعَلُ مَا لَا يَقُولُ كَانَ إِذَا ابْتَزَّهُ أَمْرَانِ لَا يَدْرِي أَيُّهُمَا أَفْضَلُ نَظَرَ إِلَى أَقْرَبِهِمَا إِلَى الْهَوَى فَخَالَفَهُ وَ كَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ مَنْ يَرْجُو عِنْدَهُ الْبُرْءَ وَ لَا يَسْتَشِيرُ إِلَّا مَنْ يَرْجُو عِنْدَهُ

النَّصِيحَهَ كَانَ لَا يَتَبَرَّمُ وَ لَا يَتَسَخَّطُ وَ لَا يَتَشَكَّى وَ لَا يَتَشَهَّى وَ لَا يَنْتَقِمُ وَ لَا يَغْفُلُ عَنِ الْعَدُوِّ فَعَلَيْكُمْ بِمِثْلِ هَذِهِ الْأَخْلَاقِ الْكَرِيمَهِ إِنْ أَطَقْتُمُوهَا فَإِنْ لَمْ تُطِيقُوهَا كُلَّهَا فَأَخْذُ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ (۱).

نهج، [نهج البلاغه] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ إِلَى قَوْلِهِ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ(۲).

**[ترجمه]الكافي: امام حسن عليه السلام براى مردم خطبه خواند و فرمود: اى مردم، از برادرى كه در نظر من از بزرگ ترين مردمان است، برايتان مى گويم: آنچه او را در نظرم بزرگ جلوه مى داد، كوچكى دنيا در نظر او بود. او از سلطه حكومت شكمش خارج شده بود، آنچه نمى يافت اشتهايش را نداشت. و چون به دست مى آورد، زياده روى نمى كرد. از سلطه حكومت شرمگاهش خارج شده بود، پس عقل و انديشه اش را براى آن سبک نمى كرد. از سلطه حكومت جهالت خارج شده بود، پس دستش را جز از روى يقين و براى منفعت دراز نمى كرد. پر اشتها و ناراضى و دلتنگ نبود. اكثر اوقات زندگى اش ساكت بود. اگر سخن مى گفت بر گويندگان چيره مى گشت. در جدل وارد نمى شد و در دعوايى مشاركت نمى كرد و دليلى را ارائه نمى كرد مگر اينكه قاضى را ببيند. از برادرانش غافل نبود و هيچ چيزى را تنها از براى خود نمى خواست. ناتوان بود و مردم او را ناتوان مى پنداشتند. اگر كارى جدى به ميان مى آمد همچون شير بيشه مى خروشيد.

هيچ كس را نسبت به كارش در آنجا كه امكان داشت عذرى داشته باشد ملامت نمى كرد تا اينكه عذرى حاصل شود. آنچه را كه مى گفت، خود انجام مى داد و آنچه را كه نمى گفت نيز انجام مى داد. چون ميان دو كارى حيران مى ماند و نمى دانست كه كداميک برتر است، نگاه مى كرد كه كداميک به هواى نفس نزديک تر است پس با آن مخالفت مى نمود. از هيچ دردى جز نزد كسى كه اميد بهبودى مى رفت، شكايت نمى كرد. و با هيچ كس جز كسى كه از او اميد خيرخواهى داشت، مشورت نمى كرد. دلتنگ و خشمگين و ناراضى و پر اشتها و اهل انتقام گرفتن نبود و از دشمن غفلت نمى كرد. بر شما باد به داشتن اين اخلاق نيک. و اگر قدرت انجام همه آن ها را نداريد بدانيد انجام كمى از آن بهتر از ترک بسيار است. هيچ نيرو و توانى جز به واسطه خداوند نيست. - . الكافى ۲ : ۲۳۷ -

نهج البلاغه: اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: در گذشته برادرى دينى داشتم كه كوچک بودن دنيا در نظرش او را در چشم من بزرگ مى داشت، از شكمبارگى دور بود... تا آن جا كه فرمود: بهتر از رها كردن همه است. - . نهج البلاغه ۲ : ۲۱۴ -

**[ترجمه]

تبيين

قال ابن أبي الحديد قد اختلف الناس في المعنى بهذا الكلام و من هذا الأخ المشار إليه فقال قوم هو رسول الله صلى الله عليه و آله و استبعده قوم لقوله عليه السلام و كان ضعيفا مستضعفا فإنه لا يقال في صفاته صلى الله عليه و آله مثل هذه الكلمه و إن

أمكن تأويلها على لين كلامه و سجاحه أخلاقه إلا أنها غير لائقه به عليه السلام و قال قوم هو أبو ذر الغفارى و استبعده قوم لقوله عليه السلام فإن جاء الجد فهو ليث غاد و صل واد فإن أبا ذر لم يكن من المعروفين بالشجاعه و البساله و قال قوم هو مقداد بن عمرو المعروف بمقداد بن الأسود و كان من شيعه على عليه السلام و كان شجاعا مجاهدا حسن الطريقه و قد روى فى فضله حديث صحيح مرفوع و قال قوم إنه ليس بإشاره إلى أخ معين و لكنه كلام خارج مخرج المثل كقولهم فقلت لصاحبى و يا صاحبى و هذا عندى أقوى الوجوه انتهى (۳).

و لا يبعد أن يقال إن قوله عليه السلام فإن جاء الجد فهو ليث غاد إلى آخره لا يقتضى الشجاعه و البساله فى الحرب بل المراد الوصف بالتصلب فى ذات الله و

۱- ۱. الكافى ج ۲ ص ۲۳۷.

۲- ۲. نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۱۴.

۳- ۳. شرح النهج لابن أبى الحديد ج ۴ ص ۳۷۸.

ترک المداهنه فی أمر الدین و إظهار الحق بل فی العدول عن لفظ الحرب إلی الجد بعد الوصف بالضعف إشعار بذلک و قد کان أبو ذر معروفا بذلک و إفصاحه عن فضائح بنی أمیه فی أیام عثمان و تصلبه فی إظهار الحق أشهر من أن یحتاج إلی البیان.

و قال الشارح ابن میثم ذکر هذا الفصل ابن المقفع فی أدبه و نسبه إلی الحسن بن علی علیهما السلام و المشار إلیه قیل هو أبو ذر الغفاری و قیل هو عثمان بن مظعون انتهی (۱).

**[ترجمه]ابن ابی الحدید گفته است: مردم در معنای این سخن، و اینکه برادری که امام به او اشاره فرموده چه کسی است، اختلاف نظر دارند، گروهی گفته اند: او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، اما برخی دیگر آن را بعید دانسته اند، چرا که پس از آن می فرماید: او ناتوان و ضعیف نگاه داشته بود. و در مورد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نمی توان چنین ویژگی هایی را به کار برد، هرچند بتوان آن را به معنای نرمی سخن گفتن و اخلاق نیکوی ایشان دانست، و این در شأن ایشان نیست. و گروهی گفته اند: او ابوذر غفاری بوده است، و دیگران آن را بعید دانسته اند؛ چرا که پس از آن می فرماید: هنگامی که کار سختی پیش می آمد، او همچون شیر بیشه و مار بیابان بود، چرا که ابوذر از کسانی نبود که به شجاعت و دلاوری شهره باشند. و برخی گفته اند منظور مقداد بن عمرو معروف به مقداد بن اسود است که از شیعیان علی علیه السلام بود و رزمنده شجاعی بود که کردار نیکی داشت و درباره فضل او حدیث مرفوعی روایت شده است. و گروهی نیز گفته اند منظور امام علیه السلام اشاره به فرد معینی نیست، اما برای بیان مثال آورده شده است. مانند اینکه گفته می شود: «به دوستم گفتم»، و «ای دوستم»، و به نظر من این صحیح ترین معناست. پایان. - . شرح نهج ابن أبی الحدید ۴ : ۳۷۸ -

و بعید نیست که گفته شود: این سخن امام علیه السلام: «در برخورد جدی مانند شیر بیشه بود» تا انتهای آن، معنای شجاعت و دلاوری در جنگ نداشته باشد؛ بلکه منظور جدی بودن درباره خداوند و دوری از سستی در امر دین و اظهار حق است. بلکه در کوتاه آمدن از معنای جنگ برای «جد»، جنبه توصیف به ناتوانی وجود دارد، در حالی که ابوذر معروف به آن بود. و بیان شیوای او درباره رسوایی های بنی امیه در زمان عثمان و استواری او در بیان حق، روشن تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد.

و ابن میثم، شارح نهج البلاغه گفته است: ابن مقفع این فصل را در ادب و نسب او به حسن بن علی علیه السلام آورده است. و گفته شده کسی که امام علیه السلام به او اشاره فرموده أبوذر غفاری است، و گفته شده او عثمان بن مظعون است. پایان. - . شرح نهج ابن میثم :۶۱۶ -

**[ترجمه]

و أقول

لا یبعد أن یکون المراد به أباه علیه السلام عبر هکذا لمصلحه.

و کان رأس ما عظم به فی عینی أی و کان أقوی و أعظم الصفات التی صارت أسبابا لعظمته فی عینی فإن الرأس أشرف ما فی البدن و فی القاموس الرأس أعلی کل شی ء و الصغر وزان عنب و قفل خلاف الکبر و بمعنی الذل و الهوان و هو خبر کان و

فاعل عظم ضمير الأخ و ضمير به عائد إلى الموصول و الباء للسببيه.

كان خارجا من سلطان بطنه أى سلطنته كنايه عن شده الرغبه فى المأكول و المشروب كما و كيفا ثم ذكر عليه السلام لذلك علامتين حيث قال فلا يشتهى ما لا يجد و فى النهج فلا يتشهى و يقال تشهى فلان إذا اقترح شهوه بعد شهوه و هو أنسب و لا يكثر فى الأكل إذا وجد و الإكثار من الشى ء الإتيان بالكثير منه و المراد به إما الاقتصار على ما دون الشبع أو ترك الإفراط فى الأكل أو ترك الإسراف فى تجويد المأكول و المشروب.

كان خارجا من سلطان فرجه أى لم يكن لشهوه فرجه عليه سلطنه بأن توقعه فى المحرمات أو الشبهات و المكروهات فذكر لذلك أيضا علامتين فقال فلا يستخف له عقله و لا رأيه فى القاموس استخفه ضد استثقله و فلانا عن رأيه حمله

۱- ۱. شرح النهج لابن ميثم ص ۶۱۶.

على الجهـل و الخفه و أزاله عمـا كان عليه من الصواب (۱) و قال الراغب فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ (۲) أى حملهم على أن يخفـوا معه أو وجـدهم خفافا فى أبـدانهم و عزائمهم قيل معناه وجـدهم طائشـين و قوله عز و جل وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ (۳) أى لا يزعجنك و يزيلنك عن اعتقادك بما يوقعون من الشبه (۴)

و قـال البيضاوى فى قوله سـبحانه فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فطلب منهم الخفه فى مطاوعته أو فاسـتخف أحلامهم و قال فى قوله تعالى وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ و لا يحملنک على الخفه و القلق الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ بتكذيبهم و إيذائهم.

**[ترجمه]بعید نیست منظور پدر ایشان بوده باشد که به دلیل مصلحت چنین تعبیری نموده اند.

و «کـان رأس مـا عظم به فی عینی» یعنی بیشترین و بزرگ ترین ویژگی هایی که باعث بزرگی او در نظر من بود. چرا که سـر، عزیزترین عضو در بـدن است، و در قـاموس آمـده است: سـر والا-ترین چیزهـاست، و «الصـغر» هم وزن عنب و قفـل و مخالف بزرگی است. به معنای خواری و ذلت است. و «هو» خبر«کان» می باشد و فاعل «عظم» ضمیر «اخ» است و ضمیر «به» به موصول بازمی گردد و باء برای سببیت است .

«کان خارجا من سلطان بطنه» یعنی از سـلطه آن، کنایه از میل شدید در کمیت و کیفیت خوردن و آشامیدن است. سـپس امام علیه السـلام دو نشانه برای آن نام می برند و می فرمایند: «فلا یشتهی ما لا یجد» و در نهج چنین است: «فلا یتشهی». و گفته می شود: «تشـهی فلا-ن» هنگـامی که میل او پیوسـته افزوده شود. و این مناسب تر است، یعنی هنگام فراوانی در خوردن زیاده روی نمی کند. و «الإکثار» درباره هر چیز به معنای بسیار انجام دادن آن است. و این سخن یا به معنای اندک بودن خوراک تا حدی کمتر از سیر شـدن است، و یـا به معنـای دوری از زیاده روی در خوردن یا اسـراف نکردن در خوردنی و نوشـیدنی های نیکو است.

«کان خارجا من سـلطان فرجه» یعنی در سـلطه شهوت خود نیست تا او را دچار حرام یا مکروه یا کار شبهه ناک گرداند. سپس برای آن نیز دو نشـانه بیان فرموده است: «پس هیـچ یک از عقل و نظرش برای او سـبک شـمرده نمی شونـد». در قاموس گفته شده: «اسـتخفه» مخالف «استثقله» است، و «فلانا عن رأیه» یعنی او را بر نادانی و سبکی وادار کرد و از کار درست باز داشت. - . قاموس ۳ : ۱۳۶ -

و راغب گفته است: پس قوم خود را سـبک شمرد - . زخرف / ۵۴ - یعنی آن ها را واداشت که همراه او پنهان شوند، یا اینکه آن هـا را از نظر جسم و اراده نـاتوان دیـد. گفته شـده به این معنـاست که آن ها را سـبک مغز دانست. و فرموده خداونـد عز و جل: «و لا یستخفنک الذین لا یوقنون» - . روم / ۶۰ -

یعنی تو را خشمگین نکنند و با شبهه افکنی تو را از اعتقادت منحرف نسازند. - . مفردات غریب القرآن: ۱۵۲ -

و بیضاوی درباره سـخن خداونـد سـبحان: «فاسـتخف قومه» می گویـد: از آن ها خواست با خواری فرمانبرداری کننـد، یا اینکه آرزوهای آنان را سـبک شـمرد. و درباره فرموده خداوند متعال: «و لا یستخفنک» می گوید: یعنی کسانی که ایمان ندارند، تو را با تکذیب و آزارهایشان وادار به خواری و نگرانی نکنند .

**[ترجمه]

هـذه الفقره تحتمـل وجوهـا الأول أن يكون المسـتتر فى فلا يسـتخف راجعا إلى الفرج و الضـمير فى له راجعا إلى الأخ و يكون عقله و رأيه منصوبين أى كان لا تجعل شـهوه الفرج عقله و رأيه خفيفين مطيعين لها الثانى أن يكون الضـمير فى يستخف راجعا إلى الأـخ و فى له إلى الفرج أى لاـ يجعـل عقله و رأيه أو لاـ يجـدهما خفيفين سـريعين فى قضـاء حوائـج الفرج الثالث أن يقرأ يسـتخف على بنـاء المجهول و عقله و رأيه مرفوعين و ضـمير له إما راجع إلى الأخ أو إلى الفرج و ما قيل أن يسـتخف على بناء المعلوم و عقله و رأيه مرفوعان و ضمير له للأخ فلا يساعده ما مر من معانى الاستخفاف.

كان خارجا من سلطان الجهاله بفتح الجيم و هى خلاف العلم و العقل فلا يمد يده أى إلى أخذ شى ء كنايه عن ارتكاب الأمور إلاـ على ثقه و اعتمـاد بـأنه ينفعه نفعا عظيما فى الآخره أو فى الـدنيا أيضا إذا لم يضـر بالآخره كان لا يتشـهى أى لا يكثر شـهوه الأشـياء كمـا مر و لاـ يتسـخط أى لاـ يسـخط كثيرا لفقـد المشـتهيات أو لاـ يغضب لإيـذاء الخلق له أو لقله عطائهم فى القاموس السخط بالضم و كعنق

ص: ۲۹۷

۱- ۱. القاموس ج ۳ ص ۱۳۶.

۲- ۲. الزخرف: ۵۴.

۳- ۳. الروم: ۶۰.

۴- ۴. مفردات غريب القرآن: ۱۵۲.

و جبل ضد الرضا و قد سخط كفرح و تسخط و أسخطه أغضبه و تسخطه تكرهه و عطاءه استقله و لم يقع منه موقعا(۱)

و لا يتبرم أی لا يمل و لا يسأم من حوائج الخلق و كثره سؤالهم و سوء معاشرتهم فی القاموس البرم السأمه و الضجر و أبرمه فبرم كفرح و تبرم أمله فمل.

كان أكثر دهره أی عمره و أكثر منصوب علی الظرفيه صماتا بفتح الصاد و تشديد الميم و قرئ بضم الصاد و تخفيف الميم مصدرا فالحمل علی المبالغه و فی النهج صامتا فإن قال بذ القائلين و نقع غليل السائلين قال فی النهايه فی الحديث بذ القائلين أی سبقهم و غلبهم يبذهم بذا انتهی و نقع الماء العطش أی سكنه و الغليل حراره العطش و يمكن أن يكون البذ بالفصاحه و النقع بالعلم و الجواب الشافی.

كان لا يدخل فی مراء أی مجادله فی العلوم للغلبه و إظهار الكمال قال فی المصباح ماريته أماريه مماراه و مراء جادلته و يقال ماريته أيضا إذا طعنت فی قوله تزييفا للقول و تصغيرا للقائل و لا يكون المراء إلا اعتراضا و لا يشارك فی دعوی أی فی دعوی غيره لإعانته أو وكاله عنه.

و لا يدلی بحجه حتی يری قاضيا فی المصباح أدلی بحجته أثبتها فوصل بها و فی القاموس أدلی بحجته أحضرها و إليه بماله دفعه و منه وَ تُدْلُوا بِها إِلَی الْحُكّامِ (۲)

**[ترجمه]اين فراز چند وجه دارد: اولی اينكه ضمير مستتر در «فلا يستخف» به «فرج» بازمی گردد و ضمير در «له» به «الأخ» بازمی گردد. و «عقله» و «رأيه» منصوب باشند. يعنی شهوت، عقل و تصميمش را بی ارزش و فرمانبردار آن نمی سازد. دوم اينكه ضمير در «يستخف» به «الأخ» و ضمير «له» به «فرج» بازمی گردد. يعنی يعنی انديشه و تصميم خود را به وسيله شتاب در برآوردن نياز جنسی بی ارزش نسازد. سوم اينكه «يستخف» را در صيغه مجهول خوانده شود و «عقله و رأيه» هر دو مرفوع باشند و ضمير «له» يا به «اخ» و يا به «فرج» بازگردد. و اينكه گفته می شود «يستخف» در صيغه معلوم و «عقله و رأيه» هر دو مرفوع باشند و ضمير «له» به «اخ» بازگردد، برای معانی استخفاف كه پيش تر بيان شد مناسب نمی باشد.

«كان خارجا من سلطان الجهاله» با فتحه جيم و مخالف علم و عقل است. «فلا يمد يده» يعنی برای به دست آوردن چيزی، كنايه از انجام كارهاست. «إلا علی ثقه» و اعتماد به اينكه سود فراوانی در آخرت برای او داشته باشد، يا اگر برای آخرت زيانی ندارد در دنيا نيز سودمند باشد. «كان لا يتشهی» يعنی چنان كه بيان شد ميل فراوان به چيزها نداشته باشد، «و لا يتسخط» يعنی برای بازماندن از آرزوها بسيار خشمگين نشود. يا برای آزار به بندگان يا عطای اندك غضب نكند. در قاموس گفته شده: «السخط» با ضمه و مانند «عنق» و «جبل» مخالف رضايت مندی است. و «قد سخط» مانند «فرح» است، و «تسخط و أسخطه» يعنی او را خشمگين ساخت. و «تسخطه» يعنی آن را ناپسند داشت. و همراه با «عطاءه» يعنی آن را اندك شمرد و ارزشی برای آن قائل نشد. - . قاموس ۲ : ۳۶۱ -

و «لا يتبرم» يعنی از نيازهای بندگان و درخواست های بسيار آنان و بدرفتاری های آن ها خسته و درمانده نمی شود. در قاموس آمده: «البرم» يعنی خستگی و آزردگی، و «أبرمه فبرم» مانند «فرح» و «تبرم» يعنی او را آزرد پس او خسته شد .

«کان أکثر دهره» یعنی عمرش، و «أکثر» به دلیل ظرف بودن منصوب است، «صـمّاتا» با فتحه صاد و تشدید میم است و با ضـمه صاد و بـدون تشدیـد میم نیز خوانـده می شود، مصـدر است، بنابراین در معنای مبالغه می باشـد. و در نهج «صامتا» آمده است. «فإن قال بـذ القائلین و نقع غلیل السائلین» در نهایه در خصوص این حدیث آمده است: «بذ القائلین» یعنی از آنان پیشـی گرفت و بر آن ها پیروز شد. «یبذهم بذا». پایان.

و «نقع الماء العطش» یعنی آن را آرام کرد. و «الغلیل» حرارت تشـنگی است. و ممکن است «البـذ» با فصاحت و «النقع» با علم و پاسخ رضایت بخش باشد.

«کـان لاـ یـدخل فی مراء» یعنی بحث علمی که برای غـالب شـدن و برتری جویی است. در مصـباح گفته شـده: «مـاریته أماریه مماراه و مراء» یعنی با او بحث و مجادله کردم. و به هنگام ایراد گرفتن در سـخن برای رد کردن آن و کوچک نمودن گوینـده آن نیز گفته می شود: «ماریته» و مراء تنها برای اعتراض به کار می رود. «و لا یشارک فی دعوی» یعنی برای دیگری و به قصـد کمک و جانشینی او.

«و لا یـدلی بحجه حتی یری قاضـیا» در مصـباح آمـده است: «أدلی بحجته» یعنی آن را ثابت کرد، پس به آن دست یافت. و در قاموس گفته شده: «أدلی بحجته» یعنی برهان آورد، و «إلیه بماله» یعنی مال خود را به او داد، مانند این فرموده: «و تدلوا بها إلی الحکام. - . بقره / ۱۸۸ - »

**[ترجمه]

أقول

و فی النهـج حتی یأتی قاضـیا و هـذه الفقره أیضا یحتمل وجوها الأول ما ذکره بعض شـراح النهج أی لا یدلی بحجته حتی یجد قاضیا و هو من فضیله العدل فی وضع الأشیاء مواضعها انتهی.

**[ترجمه]و در نهج چنین است: «حتی یأتی قاضـیا» و این فراز نیز چند وجه را محتمل است: اولین آن ها بیانی است که برخی شارحان نهج البلاغه آورده اند، یعنی دلیل خود را آشکار نمی کند تا اینکه قضاوت کننده ای را بیابد. و این برتری عدالت در قرار دادن هر چیز در جای خود است. پایان.

**[ترجمه]

و أقول

المعنی أنه لیس من عـادته إذا ظلمه أحـد أن یبث الشـکوی عنـد النـاس کمـا هو دأب أکثر الخلق بل یصبر إلی أن یجـد حاکما یحکم بینه و بین

١- ١. القاموس ج ٢ ص ٣٦١.

٢- ٢. البقره: ١٨٨.

خصمه و ذلک فی الحقیقه یئول إلی الکف عن فضول الکلام و التکلم فی غیر موقعه.

الثانی أن یکون المراد أنه یصبر علی الظلم و یؤخر المطالبه إلی یوم القیامه فالمراد بالقاضی الحاکم المطلق و هو الله سبحانه أو لا ینازع الأعداء إلا عند زوال التقیه فالمراد بالقاضی الإمام الحق النافذ الحکم.

الثالث أن یکون المراد نفی إتیانه القاضی لکفه عن المنازعه و الدعوی و صبره علی الظلم أی لا ینشئ دعوی و لا یأتی بحجه حتی یحتاج إلی إتیان القاضی.

الرابع ما ذکره بعض الأفاضل حیث قرأ یری علی بناء الإفعال و فسر القاضی بالبرهان القاطع الفاصل بین الحق و الباطل أی کان لا یتعرض للدعوی إلا أن یظهر حجه قاطعه و لعله أخذه من قول الفیروزآبادی القضاء الحتم و البیان و سم قاض قاتل و لا یخفی بعده مع عدم موافقته لما فی النهج.

و کان لا یغفل عن إخوانه أی کان یتفقد أحوالهم فی جمیع الأحوال کتفقد الأهل و العیال و لا یخص نفسه بشی ء من الخیرات دونهم بل کان یجعلهم شرکاء لنفسه فیما خوله الله و یحب لهم ما یحب لنفسه و یکره لهم ما یکره لنفسه.

کان ضعیفا أی فقیرا منظورا إلیه بعین الذله و الفقر کما قیل أو ضعیفا فی القوه البدنیه خلقه و لکثره الصیام و القیام مستضعفا أی فی أعین الناس للفقر و الضعف و قله الأعوان یقال استضعفه أی عده ضعیفا و قال بعض شراح النهج استضعفه أی عده ضعیفا و وجده ضعیفا و ذلک لتواضعه و إن کان قویا.

و إذا جاء الجد کان لیثا غادیا فی أکثر النسخ بالعین المهمله و فی بعضها بالمعجمه و فی النهایه فیه ما ذئبان عادیان العادی الظالم و قد عدا یعدو علیه عدوانا و أصله من تجاوز الحد فی الشی ء و السبع العادی أی الظالم الذی یفترس الناس انتهی و الجد بالکسر ضد الهزل و الاجتهاد فی الأمر و المراد به هنا المحاربه و المجاهده و فی النهج فإن جاء الجد فهو لیث عاد و صل واد و فی أکثر نسخه غاد بالمعجمه من غدا علیه أی تکبر و قال بعض شارحیه الوصف

بالغادی لأنه إذا غدا کان جائعا فصولته أشد و المناسب حینئذ أن یکون لیث منونا و فی النسخ لیث غاد بالإضافه فکأنه من إضافه الموصوف إلی الصفه و فی بعض نسخه بالمهمله کما مر و فی بعضها غاب بالباء الموحده بعد العین المهمله و هو الأجمه و یسکنها الأسد و المناسب حینئذ الإضافه و قال الجوهری الصل بالکسر الحیه التی لا تنفع منها الرقیه یقال إنها لصل صفا إذا کانت منکره مثل الأفعی و یقال للرجل إذا کان داهیا منکرا إنه لصل أصلال أی حیه من الحیات و أصله فی الحیات شبه الرجل بها انتهی (۱)

و ذکر الوادی لأن الأودیه لانخفاضها تشتد فیها الحراره فیشتد السم فی حیتها.

کان لا یلوم أحدا فیما یقع العذر فی مثله حتی یری اعتذارا فیما یقع العذر أی فیما یمکن أن یکون له فیه عذر و کلمه المثل إشعار بعدم العلم بکون فاعله معذورا إذ من الجائز أن یکون الفاعل غیر معذور فیجب التوقف حتی یسمع الاعتذار و یظهر الحق فإن لم یکن عذره مقبولا لامه و یحتمل أن یکون حتی للتعلیل أی کان لا یلومه بل یتفحص العذر حتی یجد له عذرا و لو علی سبیل الاحتمال و فی النهج و کان لا یلوم أحدا علی ما یجد العذر فی مثله حتی یسمع اعتذاره و فی بعض النسخ علی ما لا یجد بزیاده حرف النفی فالمعنی لا یلوم علی أمر لا یجد فیه عذرا بمجرد عدم الوجدان إذ یحتمل أن یکون له عذر لا یخطر بباله.

و کان یفعل ما یقول و یفعل ما لا یقول أی یفعل ما یأمر غیره به من الطاعات إشاره إلی قوله تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ (۲) و قد قیل إن المعنی لم لا تفعلون ما تقولون فإنه إذا قال و لم یفعل فعدم الفعل قبیح لا القول و یفعل من الخیرات و الطاعات ما لا یقوله لمصلحه تقیه أو عدم انتهاز فرصه أو عدم وجدان قابل کما قال تعالی فَذَکِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّکْری (۳)

ص: ۳۰۰

۱- ۱. الصحاح ص ۱۷۴۵.

۲- ۲. الصف: ۲.

۳- ۳. الأعلی: ۹.

کذا فهمه الأکثر و یخطر بالبال أن المعنی أنه یحسن إلی غیره سواء وعده الإحسان أو لم یعده کما فسرت الآیه المتقدمه فی کثیر من الأخبار بخلف الوعد و فی النهج و کان یقول ما یفعل و لا یقول ما لا یفعل و فی بعض نسخه فی الأول و کان یفعل ما یقول.

کان إذ ابتزه أمران کذا فی أکثر النسخ بالباء الموحده و الزای علی بناء الافتعال أی استلبه و غلبه و أخذه قهرا کنایه عن شده میله إلیهما و حصول الدواعی فی کل منهما فی القاموس البز الغلبه و أخذ الشی ء بجفاء و قهر کالابتزاز و بزبز الشی ء سلبه کابتزه و لا یبعد أن یکون فی الأصل انبراه بالنون و الباء الموحده علی الحذف و الإیصال أی اعترض له و فی النهج و کان إذا بدهه أمران نظر أیهما أقرب إلی الهوی فخالفه یقال بدهه أمر کمنعه أی بغته و فاجأه.

و هذا الکلام یحتمل معنیین الأول أن یکون المعنی إذا عرضت له طاعتان کان یختار أشقهما علی نفسه لکونها أکثر ثوابا کالوضوء بالماء البارد و الحار فی الشتاء کما ورد ذلک فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام و الثانی أن یکون معیارا لحسن الأشیاء و قبحها کما إذا ورد علیه فعل لا یدری فعله أفضل أو ترکه فینظر إلی نفسه و کلما تهواه یخالفها کما ورد لا تترک النفس و هواها فإن رداها فی هواها و هذا هو الغالب لکن جعلها قاعده کلیه کما تقوله المتصوفه مشکل لما نقل عن بعضهم أنه مر بعذره فعرضها علی نفسه فأبت فأکلها و الظاهر أن أکلها کان عین هواها لتعده الرعاع (۱) من الناس شیخا کاملا و لکل عذره آکلا.

إلا عند من یرجو عنده البرء أی ربه تعالی فإنه الشافی حقیقه أو المراد به الطبیب الحاذق الذی یرجو بمعالجته البرء فإنه حینئذ لیس بشکایه بل هو طلب لعلاجه فالاستثناء منقطع و فی النهج و کان لا یشکو وجعا إلا عند برئه

ص: ۳۰۱

۱- ۱. الرعاع بالفتح: سقاط الناس و سفلتهم و غوغاؤهم، الواحد رعاعه، و قیل: لا واحد له من لفظه.

أی یحکیه بعد البرء للشکر و التحدث بنعمه الله فالاستثناء منقطع أو أطلقت الشکایه علیها علی المشاکله و قیل أی کان یکتم مرضه عن إخوانه لئلا یتجشموا زیارته.

و لا- یستشیر فی المصباح شاورته فی کذا و استشرته راجعته لأری رأیه فیه فأشار علی بکذا أرانی ما عنده فیه من المصلحه فکانت إشارته حسنه و الاسم المشوره و فیه لغتان سکون الشین و فتح الواو و الثانیه ضم الشین و سکون الواو وزان معونه و

یقال هی من شار الدابه إذا عرضه فی المشوار و یقال من أشرت العسل شبه حسن النصیحه بشری العسل إلا من یرجو عنده النصیحه أی خلوص الرأی و عدم الغش و کمال الفهم.

کان لا- یتبرم کأن إعاده تلک الخصال مع ذکرها سابقا للتأکید و شده الاهتمام بترک تلک الخصال أو المراد بها فی الأول تشهی الدنیا و التسخط من فقدها و التبرم بمصائب الدنیا و الشکایه عن الوجع و المراد هنا التبرم من کثره سؤال الناس و سوء أخلاقهم و التسخط بما یصل إلیه منهم و تشهی ملاذ الدنیا و التشکی عن أحوال الدهر أو عن الإخوان و الشکایه و التشکی و الاشتکاء بمعنی و یمکن الفرق بأمور أخر یظهر بالتأمل فیما ذکرنا.

و لا ینتقم أی من العدو حتی ینتقم الله له کما مر و لا یغفل عن العدو أی الأعداء الظاهره و الباطنه کالشیطان و النفس و الهوی.

فعلیکم بمثل هذه الأخلاق فی النهج فعلیکم بهذه الخلائق فالزموها و تنافسوا فیها فإن لم تستطیعوها فاعلموا أن أخذ القلیل خیر من ترک الکثیر.

**[ترجمه]به این معنی است که از عادت های او نیست که اگر کسی به او ستم کرد، شکایت خود را نزد مردم ببرد. آن گونه که بسیاری از مردم چنین می کنند .

بلکه درنگ می کند تا حاکمی را بیابد که میان او و دشمنش حکم کند. و در حقیقت این به معنای خودداری از سخن بیجا و بی مورد است.

دوم اینکه منظور این است که بر ستم صبر می کند و دادخواهی را به روز قیامت وامی گذارد. بنابراین منظور از قاضی، حاکم مطلق است که همان خداوند سبحان می باشد. یا اینکه تنها به هنگام پایان تقیه با دشمنان می جنگد. پس منظور از قاضی پیشوای عادل است که حکم او مورد اجرا باشد.

سوم اینکه منظور نرفتن به سوی قاضی برای خودداری از نزاع و درگیری و شکیبایی در ظلم باشد. یعنی ادعایی نداشته و دلیل نمی آورد تا نیازی به آمدن قاضی نباشد.

چهارم چیزی است که برخی دانشمندان بیان کرده اند، و «یری» را در باب افعال دانسته اند و قاضی را تفسیر به برهان نموده اند که میان حق و باطل جدایی می افکند. یعنی تنها زمانی که دلیل روشنی داشته باشد شکایت خود را بیان می کند. و شاید آن را از سخن فیروزآبادی گرفته باشد که: قضاء یعنی کار حتمی و بیان، و سمّ قاضی را قاتل نامیده است. و بعید بودن آن به دلیل ناسازگاری با چیزی که در نهج آمده پوشیده نیست.

و «كان لا يغفل عن إخوانه» يعنى همواره احوال آنان را جويا مى شـد، مانند خانواده و فرزندان خود. و هيچ خيرى را تنها براى خـود و بـدون آنـان مخصوص نمى كرد. بلكه آن هـا را در آنچه خداونـد به او داده شـريك خود قرار مى داد و آنچه را براى خود دوست مى داشت براى آنان نيز مى پسنديد و آنچه را براى خود ناپسند داشت براى آن ها نيز ناپسند مى دانست.

«كان ضعيفا» يعنى نيازمندى كه به چشم خوارى و تنگدستى به او نگاه مى شد، چنان كه بيان شد. يا به اين معنى كه در خلقت نيروى بدنى ناتوان است و به دليل نماز و روزه فراوان ضـعيف شده است. «مستضعفا» يعنى به دليل فقر و ناتوانى و اندك بودن ياران در نگاه مردم كوچك شمرده مى شود. گفته مى شود: «استضعفه» يعنى او را ناتوان به شمار آورد. و برخى شارحان نهج گفته اند: «استضعفه» يعنى او را ناتوان شمرد، يا او را ناتوان ديد. و اين به دليل فروتنى اوست، هرچند نيرومند باشد.

و «إذا جـاء الجـد كان ليثا غاديا» در بسـيارى نسـخه ها با عين بـدون نقطه آمـده است و در بعضـى ديگر با غين نقطه دار آمـده است. و در نهايه در اين مورد آمده: «ذئبان عاديان». «العادى» يعنى ظالم، و «قد عدا يعدو عليه عدوانا» و اصل آن از گذشتن از حد در چيزى مى باشد. و درنده عادى يعنى ستمگر، كه مردم را لگدمال مى كند. پايان.

و «الجـد» با كسـره مخالف هزل و بيهودگى و به معناى كوشـش در كار است. و منظور از آن در اينجا مبارزه و جنگ است. و در نهـج چنين است: «فإن جاء الجـد فهو ليث عاد و صلّ واد» و در بيشتر نسـخه ها «غاد» با غين نقطه دار از ريشه «غـدا عليه» به معنـاى تكبر كردن است. و برخى شارحان آن گفته انـد: وصف به «غادى» به اين دليل است كه به هنگام گرسـنگى قـدرت او بيشتر است، پس منـاسب اين است كه شـير باشـد بـا تنوين. و در نسـخه هـا: «ليث غاد» به صورت اضافه است، پس گويا اضافه موصوف به صفت باشد. و در برخى نسخه ها بدون نقطه آمده است، چنان كه بيان شد. و در بعضى ها «غاب» با باء تك نقطه، پس از عين بى نقطه است. و آن به معنـاى بيشه است كه شـير در آن زنـدگى مى كنـد. و بنـابراين منـاسب اين است كه اضافه شود. و جوهرى گفته است: «الصل» با كسـره، مارى است كه هيـچ افسونى از زهر او اثر نمى كنـد. اگر آن ناپسـند باشد، مانند افعى گفته مى شود: «إنها لصل صـفا» و به كسى كه زيرك و بدكردار باشد نيز گفته مى شود: «إنه لصل أصلال» يعنى مارى از مارهاست، و اصل آن براى مارهاست كه انسان را به آن تشبيه نموده است. پايان. - . صحاح: ۱۷۴۵ -

و «الوادى» را به اين دليـل بيـان كرده است كه به خـاطر كم ارتفاع بودن گرماى آن بالا است و باعث مى شود زهر مار افزايش يابد.

«كـان لا يلوم احـدا فيما يقع العـذر فى مثله حتى يرى اعتـذارا». «فيما يقع العـذر» يعنى در چيزى كه ممكن است در آن معـذور باشـد، و كلمه «المثـل» نشـان از آگـاه نبودن از عـذر انجـام دهنـده آن است. چرا كه ممكن است انجام دهنـده معـذور نباشـد، بنابراين بايستى او را باز داشت تا عذرخواهى نموده و حقيقت را آشكار گرداند. پس اگر عذر او قابل قبول نباشد سرزنش مى شود. و ممكن است «حتى» براى تعليل باشد، يعنى او را سـرزنش نمى كرد، بلكه به دنبال عذرى بود تا او را معذور دارد، حتى اگر احتمال آن وجود داشـته باشد. و در نهج چنين است: و «كان لا يلوم أحدا على ما يجد العذر فى مثله حتى يسمع اعتذاره» و در بعضـى نسخه ها آمده: «على ما لا يجد» با افزودن حرف نفى. پس معناى آن چنين است: براى كارى كه فقط به دليل نيافتن عـذر، عـذرى براى آن وجود نـدارد سـرزنش نمى كنـد. چرا كه ممكن است عـذرى وجود داشـته باشد كه به ذهن او نرسـيده است.

و «کـان یفعـل ما یقول و یفعل ما لا یقول» یعنی آنچه دیگران را دسـتور به انجام آن می داده خود نیز انجام می دهـد، اشاره به فرموده خداوند متعال: {ای کسانی که ایمان آوردید چرا آنچه را به آن عمل نمی کنید می گویید} - . صف / ۲ -

و گفته شده به این معناست: چرا به چیزی که می گویید عمل نمی کنید؟ چرا که اگر بگوید و عمل نکند، عمل نکردن کاری ناپسـند است نه گفتن، و کارهـای نیـک و عبـاداتی را انجام می دهـد که برای مصـلحت تقیه نمی توانـد آن را بازگو کنـد، یا فرصتی به دست نیاورده و یا کسـی را نیافته است، چنان که خداونـد متعال می فرماید: پس یادآوری کن، اگر یادآوری سودی داشته باشد. - . اعلی / ۹ -

بیشتر علما چنین برداشت کرده اند. و به ذهن چنین می رسد که او به دیگران نیکی می کند، چه به او وعده نیکی داده باشد یا خیر، همان گونه که آیه گذشـته در بسیاری از احادیث به خلف وعده تفسیر شده است، و در نهج چنین آمده: «و کان یقول ما یفعل و لا یقول ما لا یفعل» و در بعضی نسخه ها در اولی آمده: «و کان یفعل ما یقول» .

«کان إذ ابتزه أمران» در بیشتر نسـخه ها چنین است، همراه باء و زاء در باب افتعال، یعنی آن را ربود و بر او پیروز شـد و به زور از او گرفت، کنـایه از میـل شدیـد به هر دوی آن هـاست. در قـاموس آمـده: «البز» یعنی چیره شـدن و بـا زور و سـتم چیزی را گرفتن، ماننـد ابتزاز، و «بزبز الشـی ء» یعنی آن را گفت، ماننـد «ابتزه». و بعیـد نیست در اصـل «انبراه» با نون و باء باشـد، با یک نقطه، بـا حـذف و وصـل، یعنی به او اعتراض کرد. و در «نهـج» چنین است: «و کان إذا بـدهه أمران نظر أیهما أقرب إلی الهوی فخالفه» گفته می شود: «بدهه أمر» مانند «منعه» یعنی به صورت ناگهانی و یکباره.

و این سـخن دو معنا می تواند داشـته باشد، اول اینکه وقتی دو واجب بر او عرضه می شود، سـخت ترین آن ها را برای نفسـش انتخاب می کنـد، چون پاداش بیشتری دارد، ماننـد وضوء گرفتن با آب سـرد و گرم در تابسـتان و زمسـتان، همان گونه که در فضائل امیرمؤمنان علیه السـلام آمـده است. و دوم اینکه معیاری برای نیکو یا ناپسـند بودن چیزها باشـد، ماننـد زمانی که کاری برایش پیش آیـد که نمی دانـد انجام آن بهتر است یا ترک آن، پس به خویشـتن می نگرد و با هر چه میل انجام آن را داشـت مخالفت می کند. همان گونه که آمده است: نفس را با خواسـته های آن وامگذار که گرفتار خواسته های آن می شوی. و این چیزی است که بیشتر به کار رفته است. اما قرار دادن آن به عنوان قاعـده ای کلی چنان که متصوفه به آن معتقـد هسـتند دشوار است، به دلیل حـدیثی که برخی از آن ها نقل کرده انـد که روزی بر عذره ای می گذشت و آن را بر نفس خود عرضه کرد و از آن خودداری نمود، پس از آن خورد. و به نظر می رسـد خوردن آن مطـابق میـل او بوده تا مردم فرودست - . رعاع با فتحه: مردم افتاده و فرودست و اوباش، مفرد آن رعاعه است، و گفته شده که این کلمه به صورت مفرد به کار نمی رود. -

او را مرد کاملی به شمار آورند، و هر عذره ای خورنده ای دارد.

«إلا عند من یرجو عنده البرء» یعنی پروردگار متعال، چرا که او شـفابخش حقیقی است، یا منظور از او پزشک ماهری است که از مـداوای او امیـد بهبودی می رود. چرا که در این صورت شـکایت نیست بلکه درخواست مـداوا می باشـد. بنـابراین اسـتثناء منقطع است، و در نهـج چنین است: «و کـان لاـ یشـکو وجعـا إلاـ عنـد برئه» یعنی پس از بهبودی آن را بـازگو می کرد، تـا از خداوند سپاسگزاری نموده و نعمت های او را به یاد آورد، پس استثناء منقطع است، یا اینکه به دلیل دشواری شکایت را بر آن

اطلاق نموده است، و گفته شده: یعنی بیماری خود را از برادرانش پنهان می داشت تا برای دیدار او به رنج و سختی نیفتند.

و «لا یستشیر» در مصباح چنین است: «شاورته فی کذا و استشرته» به او مراجعه کردم تا نظر او را در این باره بدانم، پس او مرا راهنمایی کرد و مصلحتی را که در آن می دید به من نشان داد. پس راهنمایی او نیکو بود. و اسم آن مشورت است، و به دو گونه است: با سکون شین و فتحه واو و دوم با ضمه شین و سکون واو، هم آهنگ با «معونه»، و گفته می شود: «هی من شار الدابه» هنگامی که او را در آخور قرار دهد، و گفته می شود: «أشرت العسل» که در آن خیرخواهی را به خریداری عسل تشبیه نموده است، «إلا من یرجو عنده النصیحه» یعنی خلوص رأی و نداشتن فریب و نیرنگ، و کامل بودن فهم.

«کان لا ـ یتبرم» گویا تکرار این ویژگی ها با وجود بیان آن در گذشته، برای تأکید و اهتمام جدی به ترک آن ها است. یا منظور از آن ها در اولی میل به دنیا و خشمگین شدن برای از دست دادن آن و اندوهگین شدن برای مصیبت ها و شکایت از سختی های آن است. و منظور در این جا، آزردگی از درخواست بسیار مردم و اخلاق بد آن ها و خشمگین شدن از رفتار آن ها با اوست، و میل داشتن به پناهگاه دنیا و شکایت از احوال روزگار یا از برادران خود است. و «الشکایه» و «التشکی» و «الاشتکاء» یک معنی دارند، و ممکن است در چیزهای دیگری متفاوت باشند که با اندیشه در آنچه بیان کردیم آشکار خواهد شد.

و «لا ینتقم» یعنی از دشمن خود انتقام نمی گیرد تا خداوند انتقام او را بگیرد، چنان که بیان شد. «و لا یغفل عن العدو» یعنی دشمنان ظاهری و باطنی، مانند شیطان و نفس و هوا .

«فعلیکم بمثل هذه الأخلاق»، در نهج چنین است: «فعلیکم بهذه الخلائق فالزموها و تنافسوا فیها فإن لم تستطیعوها فاعلموا أن أخذ القلیل خیر من ترک الکثیر».

**[ترجمه]

أقول

لما کان الغرض من ذکر صفات الأخ أن یقتدی السامعون به فی الفضائل المذکوره أمرهم علیهم السلام بلزومها و التنافس فیها أو فی بعضها إن لم یمکن الکل.

قوله علیه السلام من ترک الکثیر أی الکل.

**[ترجمه]هدف ایشان از بیان ویژگی های برادرشان این بوده که شنوندگان در فضیلت های یاد شده از او پیروی کنند و آن ها را دستور به پایبندی به آن و سبقت گرفتن در رسیدن به همه یا بخشی از آن داده است، اگر چه همه آن ممکن نباشد.

این سخن امام علیه السلام «من ترک الکثیر» یعنی همه آن.

**[ترجمه]

و أقول

فی روایه النهج ترک بعض تلک الخصال و فیها زیاده أیضا و هی قوله و کان إن غلب علی الکلام لم یغلب علی السکوت و کان علی ما یسمع أحرص منه

ص: ۳۰۲

على أن يتكلم و المراد بالفقره الأولى أنه إن غلبه أحد بالجدال و الخروج عن الحق عدل إلى السكوت و ترك المراء فكان هو الغالب حقيقه لعدم خروجه عن الحق أو المراد أن سكوته كان أكثر من غيره فالكلام أعم مما هو فى معرض الجدال و أما الثانيه فالحرص على الاستماع لاحتمال الانتفاع و قيل صيغه التفضيل هنا مثلها فى قوله تعالى أَ ذلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّهُ الْخُلْدِ(۱).

**[ترجمه]در روایت نهج برخی از این ویژگی ها را ترک کرده و چیزهایی را نیز افزوده است، در این سخن که «و کان إن غلب على الكلام لم يغلب على السكوت و كان على ما يسمع أحرص منه على أن يتكلم» و منظور از فراز اول این است که اگر کسی با جدل و خروج از حقیقت بر او چیره شد، سکوت کرده و بحث را ترک می کند. پس در حقیقت او پیروز شده چرا که از حقیقت خارج نشده است. یا منظور این است که سکوت او بیشتر از دیگران است. پس منظور از سخن، کلی تر از بحث و جدل است. و اما دوم به معنای میل شدید به شنیدن به منظور بهره مند شدن است. و گفته شده صیغه تفضیل در اینجا مانند سخن خداوند متعال است: {آیا آن بهتر است یا بهشت جاودان.} - . فرقان / ۱۵ -

**[ترجمه]

«۲۵»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: صَلَّى أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِالنَّاسِ الصُّبْحَ بِالْعِرَاقِ فَلَمَّا انْصَرَفَ وَعَظَهُمْ فَبَکَى وَ أَبْکَاهُمْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ عَهِدْتُ أَقْوَاماً عَلَى عَهْدِ خَلِیلِی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّهُمْ لَیُصْبِحُونَ وَ یُمْسُونَ شُعْثاً غُبْراً خُمْصاً بَیْنَ أَعْیُنِهِمْ کَرُکَبِ الْمِعْزَى یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیَاماً یُرَاوِحُونَ بَیْنَ أَقْدَامِهِمْ وَ جِبَاهِهِمْ یُنَاجُونَ رَبَّهُمْ وَ یَسْأَلُونَهُ فَکَاکَ رِقَابِهِمْ مِنَ النَّارِ وَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَیْتُهُمْ عَلَى هَذَا وَ هُمْ خَائِفُونَ مُشْفِقُونَ (۲).

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] عن المفید عن ابن قولویه عن أبیه عن سعد عن ابن عیسى عن ابن محبوب: مثله (۳)

**[ترجمه]الکافی: امام باقر علیه السلام، فرمود: أمیرمؤمنان علیه السلام در عراق به همراه مردم نماز صبح گزارد، پس هنگامی که نماز را به پایان رساند آنان را موعظه کرد و گریست و آنان را نیز از ترس خدا گریاند، سپس فرمود: همانا به خدا سوگند در زمان محبوبم رسول خدا صلی الله علیه و آله مردمانی را می شناختم که صبح و شام بر آن ها می گذشت در حالی که ژولیده و غبارآلود و گرسنه بودند. میان دو چشمشان مانند زانوی شتران پینه بسته بود. شب را با نماز و سجده برای پروردگارشان به صبح می رساندند. میان گام ها و پیشانی هایشان در رفت و آمد بودند، با پروردگارشان نجوا کرده و از او درخواست آزادی از آتش دوزخ را داشتند. به خدا سوگند آنان را این گونه می دیدم و آن ها بیمناک و هراسان بودند - . کافی ۲ : ۲۳۶ -

در امالی شیخ طوسی از ابن محبوب مانند آن را آورده است. - . أمالی طوسی ۱ : ۱۰۰ -

**[ترجمه]

توضیح

العراق هنا الكوفه و العراقان الكوفه و البصره لقد عهدت أى لقيت أو هو فى ذكرى و فى بالى و فى المصباح عهدته بمكان كذا لقيته و عهدى به قريب أى لقائى و عهدت الشـى ء ترددت إليه و أصلحته و حقيقته تجديد العهد به و فى القاموس العهد الالتقاء و المعرفه منه عهـدى به بموضع كـذا و الشـعث بـالضم جمع الأشـعث كـالغبر بـالضم جمع الأغبر و الشـعث تفرق الشـعر و عـدم إصـلاحه و مشـطه و تنظيفه و الأغبر المتلطخ بالغبار قال فى المصـباح شـعث الشـعر شعثا فهو شعث من باب تعب تغير و تلبد لقله تعهده بالدهن و رجل أشعث و امرأه شعثاء و الشعث

ص: ۳۰۳

۱- ۱. الفرقان: ۱۵.

۲- ۲. الكافى ج ۲ ص ۲۳۶.

۳- ۳. أمالى الطوسىّ ج ۱ ص ۱۰۰.

أیضا الوسخ و رجل شعث وسخ الجسد و شعث الرأس أیضا و هو أشعث أغبر من غیر استحداد(۱)

و لا تنظف و الشعث أیضا التفرق و تلبد الشعر انتهی.

فإن قیل التمشط و التدهن و التنظف کلها مستحبه مطلوبه للشارع فکیف مدحهم علیهم السلام بترکها قلنا یحتمل أن تکون تلک الأحوال لفقرهم و عدم قدرتهم علی إزالتها فالمدح علی صبرهم علی الفقر أو المعنی أنهم لا یهتمون بإزالتها زائدا علی المستحب أو یقال إذا کان ترکها لشده الاهتمام بالعباده و غلبه خوف الآخره یکون ممدوحا.

خمصا جمع الأخمص و قیل الخمیص أی بطونهم خالیه إما للصوم أو للفقر أو لا یشبعون لئلا یکسلوا فی العباده و قد مر کرکب المعزی أی من أثر السجود لکثرته و طوله و فی القاموس الرکبه بالضم ما بین أسافل أطراف الفخذ و أعالی الساق أو موضع الوظیف و الذراع أو مرفق الذراع من کل شی ء و الجمع رکب کصرد و قال المعز بالفتح و بالتحریک و المعزی و یمد خلاف الضأن من الغنم و الماعز واحد المعز للذکر و الأنثی و فی المصباح المعز اسم جنس لا واحد من لفظه و هی ذوات الشعر من الغنم الواحده شاه و المعزی ألفها للإلحاق لا للتأنیث و لهذا تنون فی النکره و الذکر ماعز و الأنثی ماعزه انتهی.

یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ تضمین لقوله تعالی فی الفرقان وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً(۲) قال البیضاوی و تأخیر القیام للروی و هو جمع قائم أو مصدر أجری مجراه انتهی (۳)

و قیل فی تقدیم الأقدام علی الجباه مع التأخیر فی الآیه إشاره إلی أن تقدیم السجود فیها لزیاده القرب فیه و لرعایه موافقه الفواصل و فی النهایه فیه أنه کان یراوح بین قدمیه من طول القیام أی یعتمد علی إحداهما مره و علی الأخری مره لیوصل الراحه إلی کل منهما و منه حدیث ابن مسعود

۱- ۱. الاستحداد: الحلق بالحدید.

۲- ۲. الفرقان: ۶۴.

۳- ۳. أنوار التنزیل ص ۳۰۵.

أنه أبصر رجلاـ صافا قدميه فقال لو راوح كان أفضل و منه حديث بكر بن عبد الله كان ثابت يراوح ما بين جبهته و قدميه أى قائما و ساجدا يعنى فى الصلاه.

**[ترجمه]عراق در اینجا یعنی کوفه، و «عراقان» کوفه و بصره است. «لقد عهدت» یعنی ملاقات کردم، یا اینکه در یاد و اندیشه ام بوده است، و در مصباح آمده است: «عهدته بمکان کذا» یعنی با او دیدار کردم، و «عهدی به قریب» یعنی دیدارم با او نزدیک است، و «عهدت الشی ء» یعنی به سوی او رفتم و آن را نیکو گرداندم، و حقیقت آن تجدید عهد است. و در قاموس آمده: «العهد» یعنی ملاقات و شناخت، مانند اینکه گفته می شود: «عهدی به بموضع کذا». و «شعث» با ضمه جمع اشعث است، مانند غبر با ضمه که جمع اغبر می باشد. و «الشعث» پریشانی مو و کوتاه نکردن و شانه نزدن و پاکیزه نداشتن آن است. و «الأـغبر» یعنی غبارآلود، در مصباح گفته است: «شعث الشعر شعثا فهو شعث» از باب تعب، یعنی به دلیل کم بودن چربی، تغییر کرد و به هم چسبید. و «رجل أشعث و امرأه شعثاء» و «الشعث» به معنای چرک و آلودگی نیز می باشد، و «رجل شعث» یعنی با بدن آلوده، و «شعث الرأس» نیز گفته می شود، و اسم آن أشعث، به معنای غبارآلودی است که حلق و نظافت نمی کند. و «الشعث» نیز به معنای پریشانی و به هم چسبیدن موی است. پایان.

پس اگر گفته شود: شانه زدن و روغن مالیدن و نظافت همگی کارهای مستحبی است که دین به آن ها توصیه کرده است، پس چگونه امام علیه السلام کسی را برای ترک آن ها ستوده است؟ می گوییم: ممکن است این به دلیل فقر و تنگدستی آن ها باشد، بنابراین ستایش برای شکیبایی در فقر است. یا به این معنی که آنان به دلیل زیاده بودن و مستحبی بودن اهتمام به برطرف کردن آن نداشته اند. یا اینکه گفته شود: اگر به دلیل شدت تلاش در عبادت و ترس از آخرت باشد، پسندیده است .

«خمصا» جمع اخمص است، و گفته شده خمیص یعنی شکم هایشان خالی است، با به دلیل روزه و یا از روی فقر و تنگدستی، و یا سیر نمی خورند تا برای عبادت کسل نباشند. و پیش تر بیان شد. «کرکب المعزی» یعنی به خاطر طولانی بودن و بسیاری سجده اثر آن برجای مانده است. و درقاموس آمده: «الرکبه» با ضمه، میان پایین ترین قسمت کناره ران و بلندی ساق است. یا جای خردگاه ساق و ذراع است، یا مکان بالارفتن هرچیزی است. و جمع آن «رکب» مانند «صرد» است. و گفته است: «المعز» با فتحه و حرکت، و بالتحریک و المعزی و با مد نیز خوانده می شود، برخلاف «الضأن» است. «الماعز» مفرد معز است که مذکر و مؤنث به کار می رود. و در مصباح آمده است: «المعز» اسم جنس است که مفرد ندارد. و به گوسفند مودار گفته می شود که مفرد آن شاه است، و «المعزی» الف آن برای الحاق است نه برای تأنیث، و به این دلیل در نکره تنوین می گیرد. و مذکر آن ماعز و برای مؤنث ماعزه است، پایان.

«یبیتون لربهم» تضمین فرموده ی خداوند متعال در سوره ی فرقان است: {و کسانی که شب را در حال سجود و قیام برای پرودگارشان به صبح می رسانند} - . فرقان / ۶۴ -

بیضاوی گفته است: آوردن «قیام» پس از سجود برای اعتدال آهنگ کلام است، و آن جمع قائم یا مصدری است که به جای آن نشسته است، پایان. - . أنوار التنزیل: ۳۰۵ - و گفته شده: پیش تر آوردن «الأقدام» از «الجباه» با وجود تأخیر آن در آیه، اشاره به این است که آوردن سجود در ابتدا به دلیل قرب بیشتر آن و برای رعایت هماهنگی فاصله ها است. و در نهایه درباره آن گفته است: در حال ایستادن، بر روی این پا و آن پا می گردند، یعنی گاهی به این پا تکیه می دهد و گاهی بر دیگری، تا

هر یـک برای مـدتی استراحت کنـد. و در این باره حـدیث ابن مسـعود است که مردی را دیـد که گام هایش یکسان بود. پس گفت: اگر بر یک پا تکیه می کرد بهتر بود. و نیز حـدیث بکر بن عبد الله که ثابت در میان پیشانی و گام هایش در رفت وآمد بود، یعنی در حال سجده و ایستادن در نماز بود.

**[ترجمه]

و أقول

ظـاهر أكثر أصـحابنا اسـتحباب أن يكون اعتمـاده على قـدميه مساويا و أما هـذه الأخبار مع صـحتها يمكن أن تكون مخصوصـه بالنوافل أو بحالى المشـقه و التعب و المناجاه المساره و هم خائفون من رد أعمالهم للإخلال ببعض شرائطها مشفقون من عذاب الله و الحاصل أنهم مع هذا الجد و المبالغه فى العمل كانوا يعدون أنفسهم مقصرين و لم يكونوا بأعمالهم معجبين.

**[ترجمه]به نظر می رسـد بیشتر اصـحاب ما مسـتحب می دانند که تکیه بر هر یک از گام ها مساوی باشد. اما این احادیث با وجـود درست بـودن ممکن است مخصـوص نوافـل و یـا حـالت خسـتگی و دشواری باشـد. «و هم خـائفون» از پـذیرفته نشـدن اعمالشان به دلیل دارا نبودن برخی شـرایط، «مشـفقون» بیمناک از عذاب خداوند هسـتند. و نتیجه اینکه آن ها با وجود تلاش و عمل فراوان، خود را مقصر می دانستند و به وسیله اعمالشان دچار خودبینی نمی شدند.

**[ترجمه]

«۲۶»

كـا، [الكـافى] عَـنِ الْعِـدَّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ إِسْـمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَـيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ عَنْ سُـلَيْمَانَ بْنِ عَمْرٍو النَّخَعِيِّ قَـالَ وَ حَـدَّثَنِي الْحُسَـيْنُ بْنُ سَـيْفٍ عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ عَنْ سُلَيْمَانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ فَقَالَ الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا وَ إِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَ إِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا وَ إِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا وَ إِذَا أُغْضِبُوا غَفَرُوا(۱).

ل، [الخصال] لى، [الأمالى للصدوق] عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ مِهْرَانَ عَنِ ابْنِ عَمِيرَهَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ (۲).

**[ترجمه]الکافی: امام باقر علیه السـلام فرمود: درباره بهترین بنـدگان از پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله سؤال شـد، فرمودند: کسانی که به هنگام نیکی کردن شادمان می شوند و چون بدی می کنند طلب آمرزش می نمایند. و چون به آن ها نعمتی داده می شود سپاسگزاری کرده و اگر آزمایش شوند شکیبایی می کنند و به هنگام خشم می بخشند. - . الکافی ۲ : ۲۴۰ -

در خصال و امالی صدوق از محمد بن مسلم و دیگران از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند، و مانند آن را بیان کرد. - . خصال ۱ : ۱۵۳، أمالی صدوق: ۸ -

**[ترجمه]

بیان

الإحسان فعل الحسنه و يحتمل الإحسان إلى الغير و كذا الإساءه يحتملهما و الاستبشار الفرح و السرور.

**[ترجمه]«الإحسان» يعنى انجام كار نيك، و ممكن است نيكى به ديگران باشد. و نيز «الإساءه» مى تواند هر دو معنا را داشته باشد. و «الاستبشار» يعنى شادمانى و سرور.

**[ترجمه]

«۲۷»

كا، [الكافى] بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله: إِنَّ خِيَارَكُمْ أُولُو النُّهَى قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أُولُو النُّهَى قَالَ هُمْ أُولُو الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَهِ وَ الْأَحْلَامِ الرَّزِينَهِ وَصِلَهُ الْأَرْحَامِ وَ الْبَرَرَهُ بِالْأُمَّهَاتِ وَ الْآبَاءِ وَ المتعاهدين [الْمُتَعَاهِدُونَ] لِلْفُقَرَاءِ وَ الْجِيرَانِ وَ الْيَتَامَى وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ وَ يُفْشُونَ السَّلَامَ

ص: ۳۰۵

۱- ۱. الكافى ج ۲ ص ۲۴۰.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۱۵۳، أمالى الصدوق: ص ۸.

فِي الْعَالَمِ وَ يُصَلُّونَ وَ النَّاسُ نِيَامٌ غَافِلُونَ (۱).

**[ترجمه]الکافی: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا برترین های شما صاحبان خرد هستند. پرسیدند: ای پیامبر خدا، آنان چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی که اخلاق نیکو و اندیشه های استوار دارند، با خویشان خود پیوند دارند و به پدران و مادران خود نیکی می کنند. نسبت به نیازمندان و همسایگان و یتیمان احساس مسئولیت می کنند و دیگران را اطعام می کنند. امنیت و آرامش را در جهان آشکار می کنند و در حالی که مردم در خواب غفلت هستند نماز می گزارند. - . الکافی ۲ : ۲۴۰ -

**[ترجمه]

بيان

أولو النهى فى القاموس النهيه بالضم العقل كالنهى و هو يكون جمع نهيه أيضا و قال الراغب النهيه العقل الناهى عن القبائح جمعها نهى قال عز و جل إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِأُولِي النُّهى انتهى (۲)

و الأحلام جمع حلم بالكسر بمعنى العقل أو الأناه و عدم التسرع إلى الانتقام و هو هنا أظهر و فى القاموس الرزين الثقيل و ترزن فى الشيء توقر و صله الأرحام عطف على الأحلام و يمكن أن يكون الواو جزء الكلمه و الصاد مفتوحه جمع واصل و المتعاهدين فى أكثر النسخ بالنصب فيكون نصبا على المدح كما قالوا فى قوله تعالى فى سوره النساء وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكاةَ(۳) و يمكن على الاحتمال الثانى فى وصله الأرحام نصب الوصله على المدح.

و الناس نيام غافلون نيام جمع نائم و غافلون خبر بعد خبر أى بعضهم نيام و بعضهم غافلون أو صفه كاشفه أى المراد بالنيام الغافلون كما

وَرَدَ: النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا.

**[ترجمه]«أولو النهى» در قاموس آمده: «النهيه» با ضمه یعنی عقل، مانند «النهی» و آن جمع «نهیه» نیز می باشد. و راغب گفته است: «النهيه» یعنی عقلی که از کارهای ناپسند بازمی دارد. جمع آن «نهی» است. خداوند عز و جل می فرماید: «إن فی ذلک لآیات لأولی النهی» پایان - . مفردات غریب القرآن: ۵۰۷، و آیه در سوره طه / ۱۲۸ و ۴۵ - .

و «الأحلام» جمع حلم با کسره به معنای عقل یا آرامش و شتاب نکردن در انتقام جویی است که در اینجا مناسب تر است. و در قاموس گفته است: «الرزين» یعنی سنگین، و «ترزن فی الشیء» یعنی باوقار شد، و «صله الأرحام» عطف بر «الأحلام» است، و ممکن است واو جزء کلمه باشد و صاد مفتوحه باشد، که جمع «واصل» خواهد بود. و «المتعاهدین» در بیشتر نسخه ها با نصب است، بنابراین از باب ستایش منصوب می باشد، چنان که در کلام خداوند متعال در سوره نساء آمده است: «و المقیمین الصلاه و المؤتون الزکاه» - . نساء / ۱۶۲ -

و ممکن است بر اساس احتمال دوم در «وصله الأرحام» وصله از باب ستایش منصوب باشد.

و «النـاس نیـام غـافلون»، نیـام جمع نـائم است، و غـافلون خبر بعـد از خبر است. یعنی برخی از آنـان خواب و برخی دیگر غافل هسـتند. یا اینکه صفت کاشفه باشد، یعنی منظور خواب غفلت است، چنان که در حدیث آمده است: مردم خواب هستند، پس هنگامی که بمیرند بیدار می شوند.

**[ترجمه]

«۲۸»

کا، [الکافی] عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَـی عَنْ یُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَفَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِأَشْـبَهِکُمْ بِی قَالُوا بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَحْسَنُکُمْ خُلُقاً وَ أَلْیَنُکُمْ کَنَفاً وَ أَبَرُّکُمْ بِقَرَابَتِهِ وَ أَشَدُّکُمْ حُبّاً لِإِخْوَانِهِ فِی دِینِهِ وَ أَصْبَرُکُمْ عَلَی الْحَقِّ وَ أَکْظَمُکُمْ لِلْغَیْظِ وَ أَحْسَـنُکُمْ عَفْواً وَ أَشَـدُّکُمْ مِنْ نَفْسِهِ إِنْصَافاً فِی الرِّضَا وَ الْغَضَـبِ (۴).

**[ترجمه]الکافی: امام صادق علیه السـلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا می خواهید شما را از شبیه ترین کس به من آگاه کنم؟ گفتنـد: بله ای پیامبر خـدا، فرمود: خوش اخلاق ترین شـما و خوش برخوردترین شـما، و نیکوکارترین نسـبت به نزدیکانش، و دوسـتدارترین شما نسبت به برادران دینی اش، و شکیباترین شما در حق، و کسانی که بیشتر خشم خود را فروخورند، و کسانی که در خشنودی و خشم بیش از همه انصاف را درباره خود رعایت می کنند. - . الکافی ۲ : ۲۴۰ -

**[ترجمه]

بیان

و ألینکم کنفـا أی لاـ یتـأذی من مجاورتهم و مجالسـتهم و من ناحیتهم أحـد فی القاموس أنت فی کنف الله محرکه فی حرزه و ستره و هو الجانب و الظل

ص: ۳۰۶

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۲۴۰.

۲- ۲. مفردات غریب القرآن ص ۵۰۷، و الآیه فی طه: ۱۲۸ و ۴۵.

۳- ۳. النساء: ۱۶۲.

۴- ۴. الکافی ج ۲ ص ۲۴۰.

و الناحیه و من الطائر جناحه و فی النهایه فیه أ لاـ أخبرکم بأحبکم إلی و أقربکم منی مجلسا یوم القیامه أحاسنکم أخلاقا الموطئون أکنافا هذا مثل و حقیقته من التوطئه و هی التمهید و التذلل و فراش وطی ء لا یؤذی جنب النائم و الأکناف الجوانب أراد الذین جوانبهم وطیئه یتمکن فیها من یصاحبهم و لا یتأذی انتهی.

**[ترجمه]و «ألینکم کنفا» یعنی هیچ کس از همسایگی و همنشینی آن ها از جانب او آزار نمی بیند. در قاموس آمده: «أنت فی کنف الله» با حرکت متوالی، یعنی در امان و پناه او هستی. و به معنای سمت و سایه و ناحیه است. و درباره پرنده یعنی بال آن، و در نهایه چنین است: «ألاـ أخبرکم بأحبکم إلیّ و أقربکم منی مجلسا یوم القیامه أحاسنکم أخلاقا الموطئون أکنافا» واین مَثل است و حقیقت آن از توطئه و به معنای آمادگی و خواری است. و «فراش وطی ء» آن است که خفته را نیازارد. و «الأکناف» یعنی پهلوها، منظور کسانی است که ناحیه آن ها نرم است و همسایگانشان در آن راحتند و آزاری نمی بینند. پایان.

**[ترجمه]

و أقول

فی بالی أن فی بعض الأخبار أکتافا بالتاء أی أنهم لشده تذللهم کأنه یرکب الناس أکتافهم و لا یتأذون بذلک لإخوانه فی دینه أی تکون إخوته بسبب الدین لا بسبب النسب علی الحق أی علی المشقه و الأذیه اللتین تلحقانه بسبب اختیار الحق أو قول الحق فی الرضا أی عن أحد و الغضب أی فی الغضب له

**[ترجمه]به نظر من چنین می رسد که در برخی احادیث «أکتافا» با تاء آمده، یعنی به خاطر فروتنی شدید آن ها، گویا مردم بر پشت هایشان سوار می شوند و آن ها آزرده نمی شوند. «لإخوانه فی دینه» یعنی برادری آن ها به واسطه دین است نه خویشاوندی، «علی الحق» یعنی در دشواری و آزارهایی که به خاطر پذیرش حقیقت یا سخن حق به او می رسد، «فی الرضا» یعنی خشنودی از کسی، و«الغضب» یعنی خشم بر کسی.

**[ترجمه]

«۲۹»

نهج، [نهج البلاغه] قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: فِی بَعْضِ خُطَبِهِ لَقَدْ رَأَیْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَمَا أَرَی أَحَداً یُشْبِهُهُمْ لَقَدْ کَانُوا یُصْبِحُونَ شُعْثاً غُبْراً قَدْ بَاتُوا سُجَّداً وَ قِیَاماً یُرَاوِحُونَ بَیْنَ جِبَاهِهِمْ وَ خُدُودِهِمْ وَ یَقِفُونَ عَلَی مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِکْرِ مَعَادِهِمْ کَانَ بَیْنَ أَعْیُنِهِمْ رُکَبَ الْمِعْزَی مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ أَعْیُنُهُمْ حَتَّی تَبُلَّ جُیُوبَهُمْ وَ مَادُوا کَمَا یَمِیدُ الشَّجَرُ یَوْمَ الرِّیحِ الْعَاصِفِ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ وَ رَجَاءً لِلثَّوَابِ (۱).

**[ترجمه]نهج البلاغه: أمیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه هایشان فرمودند: همانا من یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم، اما هیچ یک از شما را مانند آن ها نمی بینم. آن ها روز خود را آغاز می کردند در حالی که موهای ژولیده و چهره های غبارآلود داشتند. شب را تا صبح در حال سجده و قیام به عبادت می گذراندند و پیشانی و گونه ها را در برابر خدا به

خاک می ساییدند. با یاد آخرت چنان بی تاب بودند که گویی بر آتش قرار گرفته اند، پیشانی هایشان از شدت سجده های طولانی همچون زانوان پینه بسته بزها بود. اگر نام خداوند برده می شد چشمانشان اشکبار می شد تا جایی که گریبانشان تر می گشت، و چون درخت در مقابل تندباد به خود می لرزیدند، از کیفری که از آن بیم داشتند و یا پاداشی که امید به آن بسته بودند. - . نهج البلاغه ۱ : ۲۰۴ -

**[ترجمه]

بیان

شعثا غبرا إما لفقرهم فالمدح للصبر على الفقر أو لترکهم زینه الدنیا و لذاتها على ما ذکره الأکثر فینبغی التقیید بعدم القدره أو التخصیص ببعض الأفراد أو لتقشف العباده و قیام اللیل و صوم النهار و هجر الملاذ فالغبره کنایه عن صفره اللون و السجد جمع ساجد کالقیام جمع قائم أو القیام مصدر أجرى مجراه و التخصیص باللیل لکون العباده فیه أحمز و أبعد عن الرئاء و المراوحه بین الجبهه و الخد وضع کل على الأرض حتى یستریح الآخر أو کأنه یستریح و لیس الغرض الاستراحه و ذلک فی سجده الشکر و إن کان وضع الجبهه شاملا لسجود الصلاه و الجمر بالفتح جمع جمره و هی النار المتقده و وقوفهم

۱- ۱. نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۰۴ تحت الرقم ۹۵.

علی مثل الجمر قلقهم و اضطرابهم من خوف المعاد و عذاب النار و المراد بین أعینهم جباههم مجازا أو الموضع حقیقه للإرغام فی السجود و الأول أظهر و هملت کضربت و نصرت أی سالت و فاضت و جیب القمیص و نحوه بالفتح طوقه و مادوا تحرکوا و اضطربوا و الریح العاصف و العاصفه الشدیده و خوفا مفعول له لقوله علیه السلام مادوا فقط فسیلان العین للحب و الشوق أو للفعلین جمیعا أو للجمیع علی بعد و یدل علی أن الخوف من العقاب و الرجاء للثواب لا ینافیان الإخلاص.

**[ترجمه]«شعثا غبرا» یا از روی تنگدستی، که بنابراین ستایش برای شکیبایی در تنگدستی است، و یا از روی ترک زیورها و خوشی های دنیا، چنان که بیشتر بیان شده است. پس بایستی با عدم توانایی آن را مقید می ساخت یا آن را به برخی افراد اختصاص می داد، یا به دلیل پرهیزکاری و زهد عبادت و نماز شب و روزه روز و دوری از سرزمین؛ پس غبره کنایه از رنگ پریدگی است. و «السجد» جمع ساجد مانند قیام است که جمع قائم می باشد. و یا اینکه قیام مصدر باشد که به جای آن قرار گرفته است. و اختصاص دادن به شب، به این دلیل است که عبادت در شب قوی تر و از خودنمایی به دور است، و گاه پیشانی و گاه صورت را بر زمین قرار می دهد تا آنکه دیگری را بلند کند، یا به گونه ای که او بیاساید ولی غرض او استراحت نیست. و این حالت برای سجده شکر می باشد. هر چند قرار دادن پیشانی در سجده نماز هم باشد. و «الجمر» با فتحه جمع جمره و به معنای آتش برافروخته است. و ایستادن آن ها بر آتش برافروخته، به معنای نگرانی و اضطراب آن ها از ترس معاد و عذاب آتش است. و منظور از «بین اعینهم» مجاز از پیشانی و یا جایگاه واقعی آن در به خاک افتادن هنگام سجده است. و اولی درست تر به نظر می رسد. و «هملت» مانند ضربت و نصرت یعنی سرازیر شد و جوشید. و «جیب القمیص» و مانند آن با فتحه، یعنی یقه آن، «مادوا» یعنی حرکت دادند و به جنبش آمدند. و «الریح العاصف و العاصفه» یعنی تندباد، و «خوفا» مفعول له در این سخن است: «مادوا». بنابراین سرازیر شدن آب چشم از روی محبت و شوق است، یا برای هر دو کار یا برای همه است. و دلیل بر این است که ترس از مجازات یا امید به پاداش با اخلاص منافات ندارد.

**[ترجمه]

«۳۰»

نهج، [نهج البلاغه] قَالَ علیه السلام فِی بَعْضِ خُطَبِهِ: أَیْنَ الْقَوْمُ الَّذِینَ دُعُوا إِلَی الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ وَ قَرَءُوا الْقُرْآنَ فَأَحْکَمُوهُ وَ هِیجُوا إِلَی الْجِهَادِ فَوَلِهُوا وَلَهَ اللِّقَاحِ إِلَی أَوْلَادِهَا وَ سَلَبُوا السُّیُوفَ أَغْمَادَهَا وَ أَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ زَحْفاً زَحْفاً وَ صَفّاً صَفّاً بَعْضٌ هَلَکَ وَ بَعْضٌ نَجَا لَا یُبَشَّرُونَ بِالْأَحْیَاءِ وَ لَا یُعَزَّوْنَ عَنِ الْمَوْتَی (۱) مُرْهُ الْعُیُونِ مِنَ الْبُکَاءِ خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّیَامِ ذُبُلُ الشِّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهَرِ عَلَی وُجُوهِهِمْ غَبَرَهُ الْخَاشِعِینَ أُولَئِکَ إِخْوَانِی الذَّاهِبُونَ فَحَقَّ لَنَا أَنْ نَظْمَأَ إِلَیْهِمْ وَ نَعَضَّ الْأَیْدِی عَلَی فِرَاقِهِمْ (۲).

**[ترجمه]نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه ها فرموده اند: کجایند مردمی که به اسلام دعوت شدند و آن را پذیرفتند، و قرآن را تلاوت کردند و معانی آیات را شناختند، به سوی جهاد فرستاده شده و همچون شتری که به سوی فرزند خود روی می آورد شیفته آن گردیدند. شمشیرها را از نیام برآوردند و گرداگرد زمین را گروه گروه و صف در صف احاطه کردند، برخی شهید و گروهی نجات یافتند، هرگز از زنده ماندن کسی در میدان جنگ شادمان نمی شدند، و در مرگ

شهیـدان نیـازی به تسـلیت نداشـتند. بـا گریه هـای طولانی از ترس خـدا چشم هایشان آزرده و در اثر روزه داری فراوان شـکم هایشان لاغر و به پشت چسبیـده بود. لب هایشان از فراوانی دعا خشک شـده و رنگ چهره هایشان به دلیل شب زنده داری ها زرد شـده و غبـار خشوع و فروتنی بر آن هـا نشسـته بود. آنـان برادران من هسـتند که از میان ما رفته انـد و سـزاوار است تشـنه دیدارشان باشیم و از اندوه فراقشان انگشت حسرت به دندان بگیریم. - . نهج البلاغه ۱ : ۲۵۱ -

**[ترجمه]

بیان

کأن المراد بأحکام القرآن حفظ الألفاظ عن التحریف و التدبر فی معناه و العمل بمقتضاه و أهاجه أثاره و المراد به تحریصـهم و ترغیبهم إلیه و الوله بالتحریـک ذهـاب العقل و التحیر من شـده الوجـد من حزن أو فرح و قیل هو شـده الحب یقال وله کفرح و کوعـد علی قله و الوله إلی الشـی ء الاشتیـاق إلیه و اللقـاح ککتـاب الإبل أو الناقه ذات اللبن و اللقوح واحـدتها و الحاصل أنهم اشـتاقوا إلی الحرب بعـد الترغیب اشتیـاق اللقاح إلی أولادها و فی بعض النسـخ فولهوا اللقاح أولادها قیل أی جعلوا اللقاح والهه إلی أولادها برکوبهم إیاها عند خروجهم إلی الجهاد و قوله علیه السلام أولادها نصب بإسقاط الجار إذ الفعل أعنی وله غیر

ص: ۳۰۸

۱- ۱. عن الفضلی خ ل.

۲- ۲. نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۵۱ تحت الرقم ۱۱۹.

متعد إلى مفعولين بنفسه و الغمد بالكسر جفن السيف.

و أخـذوا بـأطراف الأـرض أى أخـذوا الأـرض بأطرافها كما قيل أو أخـذوا على الناس بأطراف الأرض أى حصـروهم يقال لمن استولى على غيره و ضيق عليه قد أخذ عليه بأطراف الأرض قال الفرزدق:

أخذنا بأطراف السماء عليكم*** لنا قمراها و النجوم الطوالع

و قيل المعنى أخـذوا أطراف الأرض من قبيل أخـذت بالخطام و يحتمل أن يكون المراد شـرعوا فى الجهاد فى أطراف الأرض و المواطن البعيده و الزحف الجيش يزحفون إلى العدو أى يمشون و مصدر يقال زحف إليه كمنع زحفا إذا مشـى نحوه و الصـف واحـد الصـفوف و يمكن مصـدرا و زحفا زحفا أى زحفا بعـد زحف متفرقين فى الأطراف و كـذلك صـفا صـفا و النصب على الحاليه نحو جاءونى رجلا رجلا و قيل زحفا منصوب على المصـدر المحـذوف الفعل أى يزحفون زحفا و الثانيه تأكيد للأولى و كذلك قوله صفا صفا.

و قوله عليه السـلام بعض هلك و بعض نجا إشاره إلى قوله تعالى فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا(۱) و العزاء الصبر أو حسن الصبر و عزيته تعزيه أى قلت له أحسن الله عزاك أى رزقـك الصبر الحسن و هو اسم من ذلـك نحو سـلم سلاما قال ابن ميثم رحمه الله (۲)

المعنى أنهم لمـا قطعوا العلاـئق الـدنيويه إذا ولـد لأحـدهم مولود لم يبشـر به و إذا مات منهم أحـد لم يعزوا عنه و كانت نسـخته موافقه لمـا نقلنا و فى بعض النسـخ لا يعزون عن القتلى موافقا لما فى نسـخه ابن أبى الحديـد قال أى لشـده ولههم إلى الجهاد لا يفرحون ببقاء حيهم حتى يبشروا به و لا يحزنون لقتل قتيلهم حتى يعزوا به (۳).

مره العيون يقال مرهت عينه كفرح أى فسدت لترك الكحل و المراد

ص: ۳۰۹

۱- ۱. الأحزاب: ۲۳.

۲- ۲. شرح النهج لابن ميثم ص ۲۸۴.

۳- ۳. شرح النهج لابن أبى الحديد ج ۲ ص ۲۶۰.

هنا مطلق الفساد و خمص البطن مثلثه الميم أى خلا و خمص الرجل خمصا كقرب أى جاع و ذبل الشى ء ذبولا كقعد ذهبت نداوته و قل ماؤه و السهر بالتحريک عدم النوم فى الليل كله أو بعضه و الغبره بالتحريك الغبار و الكدوره فحق لنا أن نفعل على صيغه المجهول كما فى أكثر النسخ و حققت أن تفعل كذا كعلمت و هو حقيق به أى خليق جدير و فى بعض النسخ على صيغه المعلوم و ظمئ كفرح ظمأ بالتحريک أى عطش و قيل الظمأ أشد العطش و ظمئ إليه أى اشتاق و عضضت عليه و عضضته كسمع و فى لغه كمنع أى مسكته بأسناني.

**[ترجمه]گویا منظور از «أحكام القرآن» نگهداری كلمات آن از تحریف، و تدبر در معنای آن و عمل به مفاهیم آن باشد. و «أهاجه» یعنی برانگیخت و به حركت درآورد، و منظور، تشویق و ترغیب آنان است، و «الوله» با دو حركت متوالی یعنی سرگشتگی و از بین رفتن عقل در اثر شادی یا اندوه، و گفته شده به معنای محبت شدید است. گفته می شود: «وله» مانند فرح و نیز گاهی بر وزن وعد است. و «الوله إلى الشی ء» یعنی اشتیاق به سوی آن، و «اللقاح» بر وزن كتاب، یعنی شتر نر یا ماده شیردار، و «اللقوح» مفرد آن است، و نتیجه اینكه آنان پس از تشویق شدن، مانند اشتیاق شتر شیرده به فرزندش، به جنگ می روند. و در بعضی از نسخه ها چنین است: «فولهوا اللقاح أولادها» گفته شده یعنی شتران شیرده را به هنگام رفتن به جنگ، با راندن به سوی فرزندانشان، سرگشته آنان گرداند. و این سخن كه: «أولادها» با برداشتن حرف جر منصوب شده است، چرا كه فعل «وله» به تنهایی متعدی به دو مفعول نیست. و «الغمد» با كسره یعنی دسته شمشیر.

و «أخذوا بأطراف الأرض» یعنی گرداگرد زمین را در اختیار گرفتند، چنان كه گفته شده است. یا اینكه مردم اطراف زمین را بازداشتند، یعنی آنان را در محاصره خود درآوردند. به كسی كه بر دیگری چیره شده است و كار را بر او تنگ گرفته است، گفته می شود: «قد أخذ علیه بأطراف الأرض». فرزدق گفته است: از گرداگرد آسمان بر شما چیره شدیم، دو ماه و اختران تابنده آن از آن ما هستند.

و گفته شده معنای آن «أخذوا أطراف الأرض» مانند به بند كشیدن و افسار زدن است. و ممكن است منظور این باشد كه در اطراف زمین و سرزمین های دوردست جنگ را آغاز نمودند. و «الزحف» یعنی سپاه، «یزحفون إلى العدو» یعنی به سوی دشمن می تازند، و مصدر است، گفته می شود: «زحف إلیه» مانند منع، هنگامی گفته می شود كه به سوی آن گام بردارد. و «الصف» مفرد صفوف است. و ممكن است مصدر باشد، و «زحفا زحفا» یعنی سپاهی از پس سپاه دیگر، كه در اطراف پراكنده اند. و نیز «صفا صفا» چنین است، و نصب به دلیل حالیه بودن آن است، مانند اینكه «جاءونی رجلا رجلا». و گفته شده: زحفا به خاطر مصدر محذوف فعل و منصوب است، یعنی «یزحفون زحفا» و دومی برای تأكید بر اولی است، و نیز «صفا صفا» چنین است.

و این كلام امام علیه السلام: «بعض هلك و بعض نجا» اشاره به فرموده خداوند متعال است: «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا» - . احزاب / ۲۳ -

{بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.} و «العزاء» صبر یا صبر نیكوست، و «عزیته تعزیه» یعنی به او گفتم: «أحسن الله عزاك» یعنی صبر نیكو را روزی تو گرداند، و آن اسم برای آن است، مانند «سلم سلاما» ابن میثم رحمه الله گفته است: - . شرح نهج ابن میثم: ۲۸۴ -

معنای آن چنین است که چون آن ها از دلبستگی های دنیوی بریده اند، هنگامی که فرزندی برایشان به دنیا بیاید شادمان نمی شونـد و اگر کسـی از آن هـا از دنیـا برود برایش غمگین نمی شونـد. و نسـخه آن بـا آنچه مـا بیان کردیم سازگار است. و در برخی نسـخه ها چنین است: «لا یعزون عن القتلی» سازگار با نسـخه ابن أبی الحدید، گفته است: به دلیل اشتیاق بسیار به جهاد، از زنـده مانـدن خشـنود نمی شدنـد تا بشارتی برایشان باشـد، و از کشـته شـدن کشـتگانشان انـدوهگین نمی شونـد تا برای آن تسلیت گفته شوند. -. شرح نهج ابن أبی الحدید ۲ : ۲۶۰ -

«مره العیون» گفته می شود: «مرهت عینه» ماننـد فرح، یعنی به دلیل نکشـیدن سـرمه خراب شد، و منظور در اینجا خرابی و فساد مطلق است. و «خمص البطن» با سه حرکت میم است، یعنی تهی شد، و «خمص الرجل خمصا» مانند قرب، یعنی گرسـنه شد، و «ذبل الشی ء ذبولا» مانند قعد، یعنی رطوبت آن از بین رفت و خشک شد، و «السهر» با حرکت های متوالی، یعنی بی خوابی در تمـام شب یـا بخشـی از آن، و «الغبره» بـا حرکت متوالی یعنی غبـار و تیرگی، «فحق لنا أن نفعل» در صـیغه مجهول است، همان گونه که در بسیاری از نسخه ها آمده است. و «حققت أن تفعل کذا» مانند علمت است، و «هو حقیق به» یعنی سزاوار آن است، و در برخی نسـخه هـا در صـیغه معلوم است. و «ظمئ» ماننـد فرح است. «ظمأ» با حرکت متوالی، یعنی تشـنه شـد، و گفته شـده است: ظمأ شدیدترین حالت تشـنگی است. و «ظمئ إلیه» یعنی مشـتاق آن شد، و «عضضت علیه و عضضته» مانند سمع است. و در لغت، مانند منع است، یعنی آن را با دندان هایم گرفتم.

**[ترجمه]

«۳۱»

نهج، [نهج البلاغه] قَالَ علیه السـلام: رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَـمِعَ حُکْماً فَوَعَی وَ دُعِیَ إِلَی رَشَادٍ فَدَنَا وَ أَخَذَ بِحُجْزَهِ هَادٍ فَنَجَا رَاقَبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ قَدَّمَ خَالِصاً وَ عَمِلَ صَالِحاً اکْتَسَبَ مَـذْخُوراً وَ اجْتَنَبَ مَحْذُوراً رَمَی غَرَضاً وَ أَحْرَزَ عِوَضاً کَابَرَ هَوَاهُ وَ کَذَّبَ مُنَاهُ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِیَّهَ نَجَـاتِهِ وَ التَّقْوَی عُـدَّهَ وَفَـاتِهِ رَکِبَ الطَّرِیقَهَ الْغَرَّاءَ وَ لَزِمَ الْمَحَجَّهَ الْبَیْضَـاءَ اغْتَنَمَ الْمَهَـلَ وَ بَـادَرَ الْأَجَلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ (۱).

**[ترجمه]نهـج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السـلام فرمود: خـدا رحمت کند کسـی را که چون سـخن حکیمانه شـنید، آن را به خوبی فراگیرد، و چون هـدایت شـد بپـذیرد، دست به دامن هـدایت کننده زند و نجات یابد. در برابر پروردگار مراقب خویش باشـد و از گناهـان خود بیمنـاک باشـد. خالصانه گام بردارد و کار نیک انجام دهـد، ذخیره ای برای آخرت خود انـدوزد و از گناه بپرهیزد. همواره اغراض دنیایی را از انـدیشه خود دور کند و درجات آخرت را به دست آورد. با خواسـته های دل مبارزه کنـد و آرزوهای دروغین را دور سازد و پایـداری را مرکب نجات خود قرار دهد و تقوا را توشه روز مرگ خود سازد. در راه روشن هـدایت قـدم بردارد و از نشانه آشـکار آن فاصـله نگیرد. چنـد روز زنـدگی دنیا را غنیمت شـمارد و پیش از فرارسـیدن مرگ خود را آماده سازد و از اعمال نیکو توشه برگیرد. -. نهج البلاغه ۱ : ۱۳۶ -

**[ترجمه]

توضیح

سمع حكما بالضم أى حكمه و علما نافعا فوعى أى حفظ علما و عملا و الرشاد الصلاح و هو خلاف الغى و الضلال و هو إصابه الصواب و رشد كتعب و قتل و الاسم الرشاد كذا فى المصباح فدنا أى من الداعى أو الحق و الحجزه بالضم موضع شد الإزار ثم قيل للإزار حجزه للمجاوره و الأخذ بالحجزه مستعار للاعتصام و الالتجاء و التمسك بأحد فنجا أى خلص من الضلاله و عواقبها و المراقبه الترصد و المحافظه و مراقبه الرب الترصد لأمره و العمل به و الإقبال بالقلب إليه.

قدم خالصا أى عملا- خالصا لله لم يشبه رئاء و لا سمعه و تقديمه فعله قبل أن يخرج الأمر من يده و بعثه إلى دار الجزاء قبل الوصول إليه و الاكتساب الكسب و المذخور الشى ء النفيس المعد لوقت الحاجه إليه و هو الأعمال

ص: ٣١٠

١- ١. نهج البلاغه ج ١ ص ١٣۶ تحت الرقم ٧۴ من الخطب.

الصالحه و المحـذور ما يحترز منه من سيئات الأعمال و الأخلاق و الغرض الهدف و المراد رميه إصابه الحق كمن رمى الغرض فى المراماه ففاز بالسبق و هو المراد بإحراز العوض أى الفوز بالثواب و قيل المراد به أن يقصد بفعله غرضا صحيحا.

**[ترجمه]«سمع حكما» با ضمه، يعنى حكمت و علم سودمند، «فوعى» يعنى علم و عمل را فرا گرفت، و «الرشاد» يعنى صلاح و مخـالف لغزش و گمراهى است، و به معناى دسـتابى به درستى و رشـد است، بر وزن «تعب» و «قتل». و اسم آن «الرشاد» است، در مصـباح چنين آمـده است. «فـدنا» يعنى به گوينده يا حق، و «الحجزه» با ضـمه به معناى جاى بسـتن بند ازار است، و به دليل همين نزديكى، به ازار نيز حجزه گفته مى شود. و «الأخـذ بـالحجزه» اسـتعاره از پنـاه بردن و چنـگ زدن به كسـى است. «فنجا» يعنى از گمراهى و پايان آن رها شـد، و «المراقبه» يعنى چشم دوختن و نگهـدارى، و «مراقبه الرب» يعنى منتظر فرمان او بودن و با قلب خود رو به سوى او آوردن.

«قـدم خالصـا» يعنى كـار خالصـى را براى خـدا انجام داد كه هيـچ ريا و خود نمايى در آن نباشـد، و كار خود را پيش از آنكه فرصـتش به پايان رسـد به سوى او فرسـتاد، و پيش از آنكه به سـراى آخرت رود آن را از پيش فرسـتاد. و «الاكتساب» يعنى به دست آوردن، و «المـذخور» يعنى چيز گرانبهـايى كه براى زمـانى كه نيـاز به آن باشـد نهـاده شـده، و عبارت است از كارهاى نيـك. و «المحـذور» يعنى گناهان و كارها و اخلاق ناشايستى كه بايـد از آن ها دورى شود. و «الغرض» يعنى هـدف، و منظور اين است كه ماننـد كسـى كه تير را در كمان پرتاب كنـد و در مسابقه پيروز شود، دستيابى به حقيقت آن را به يك سو افكنده است. و اين همـان معناى «إحراز العوض» است؛ يعنى به دست آوردن پاداش، و گفته شـده منظور از آن در اينجا، داشـتن نيتى درست از كار است.

**[ترجمه]

«۳۲»

نهـج، [نهـج البلاغه]: وَ مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ عليه السـلام وَ أَشْـهَدُ أَنَّهُ عَدْلٌ عَدَلَ وَ حَكَمٌ فَصَلَ وَ أَشْـهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ سَيِّدُ عِبَـادِهِ كُلَّمَـا نَسَـخَ اللَّهُ الْخَلْقَ فِرْقَتَيْنِ جَعَلَهُ فِى خَيْرِهِمَـا لَمْ يُسْـهِمْ فِيهِ عَاهِرٌ وَ لَا ضَـرَبَ فِيهِ فَاجِرٌ أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ لِلْخَيْرِ أَهْلًا وَ لِلْحَقِّ دَعَـائِمَ وَ لِلطَّاعَهِ عِصَـماً وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدَ كُـلِّ طَاعَهٍ عَوْناً مِنَ اللَّهِ يَقُولُ عَلَى الْأَلْسِـنَهِ وَ يُثَبِّتُ الْأَفْئِـدَهَ فِيهِ كِفَاءٌ لِمُكْتَفٍ وَ شِـفَاءٌ لِمُشْتَفٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّ عِبَادَ اللَّهِ الْمُسْتَحْفَظِينَ (۱)

عِلْمَهُ يَصُونُونَ مَصُونَهُ وَ يُفَجِّرُونَ عُيُونَهُ يَتَوَاصَـلُونَ بِالْوَلَـايَهِ وَ يَتَلَـاقَوْنَ بِـالْمَحَبَّهِ وَ يَتَسَاقَوْنَ بِكَأْسٍ رَوِيَّهٍ وَ يَصْـدُرُونَ بِرِيَّهٍ لَا تَشُوبُهُمُ الرِّيبَهُ وَ لَا تُسْرِعُ فِيهِمُ الْغِيبَهُ عَلَى ذَلِكَ عَقَـدَ خَلْقَهُمْ وَ أَخْلَاقَهُمْ فَعَلَيْهِ يَتَحَابُّونَ وَ بِهِ يَتَوَاصَـلُونَ فَكَانُوا كَتَفَاضُلِ الْبَذْرِ يُنْتَقَى فَيُؤْخَذُ مِنْهُ وَ يُلْقَى قَـدْ مَيَّزَهُ التَّخْلِيصُ وَ هَذَّبَهُ التَّمْحِيصُ فَلْيَقْبَلِ امْرُؤٌ كَرَامَهً بِقَبُولِهَا وَ لْيَحْذَرْ قَارِعَهً قَبْلَ حُلُولِهَا وَ لْيَنْظُرِ امْرُؤٌ فِى قَصِـيرِ أَيَّامِهِ وَ قَلِيلِ مُقَامِهِ فِى مَنْزِلٍ حَتَّى يَسْـتَبْدِلَ مَنْزِلًا فَلْيَصْـنَعْ لِمُتَحَوَّلِهِ وَ مَعَارِفِ مُنْتَقَلِهِ فَطُوبَى لِـذِى قَلْبٍ سَـلِيمٍ أَطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ وَ تَجَنَّبَ مَنْ يُرْدِيهِ وَ أَصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَهِ بِبَصَـرِ مَنْ بَصَّرَهُ وَ طَاعَهِ هَادٍ أَمَرَهُ وَ بَادَرَ الْهُدَى قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ أَبْوَابُهُ وَ تُقَطَّعَ أَسْـبَابُهُ وَ اسْـتَفْتَحَ التَّوْبَهَ وَ أَمَاطَ الْحَوْبَهَ فَقَدْ أُقِيمَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ هُدِىَ نَهْجَ السَّبِيلِ (۲).

**[ترجمه]نهج البلاغه: و از خطبه های آن حضرت علیه السلام است: و گواهی می دهم که او دادگر و جداکننده حق و باطل است، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او و برترین مخلوقات است. هرگاه آفریدگان خود را دو دسته کرد او را در بهترین آن ها قرار داد. در خاندان او نه زناکار و نه فرد بدکاری وجود ندارد. آگاه باشید، برای نیکی ها گروهی و برای حق ستون هایی استوار و برای اطاعت نگهدارنـده ای قرار داد. هر گامی که برای اطاعت برمی دارید یاوری از سوی خداوند متعال وجود دارد که زبان ها به نیروی او سخن می گویند و دل ها به کمک آن استوارند. برای یاری طلبان یاور است و شفاجویان را مداواست. و بدانید بندگانی که نگاهدار علم خداوند هستند، آن را حفظ می کنند و چشمه های علم الهی را جوشان می سازند، با دوستی خدا به یکدیگر پیوند دارند و یکدیگر را دیدار می کنند. جام محبت او را به یکدیگر می نوشانند و از آبشخور علم او سیراب می شوند. شک و تردید در آن ها راه نمی یابد و از یکدیگر بدگویی نمی کنند. سرشت و اخلاقشان این گونه پدید آمده است و همه دوستی ها و پیوندهایشان بر این اساس استوار است. آنان همچون بذرهای پاکیزه ای هستند که در میان مردم گزینش شده و آن ها را برای کاشتن انتخاب می کنند و بقیه را رها می نمایند. با آزمون های مکرر برتری یافتند و با پاک شدن های پی در پی خالص گردیدند. پس آدمی باید اندرزها را بپذیرد و پیش از رسیدن رستاخیز پرهیزکار شود، و در کوتاهی روزگارش اندیشه کند و به ماندگاری کوتاه در دنیا نظر افکند تا آن را به جایگاهی برتر تبدیل کند. پس برای جایی که او را به آن می برند و شناسایی سرای دیگر تلاش کند. پس خوشا به حال کسی که قلبی سالم دارد، خداوند هدایتگر را اطاعت می کند و از شیطان گمراه کننده دوری می گزینند. با راهنمایی مردان الهی با آگاهی به راه سلامت رسیده و از هدایتگرش فرمانبرداری می کند. پیش از آنکه درها بسته شده و وسیله ها قطع گردند به سوی رستگاری بشتابد. در توبه را بگشاید و گناهان را نابود کند. پس به راستی که در راه راست ایستاده و به سوی حقیقت رهنمون شده است. - . نهج البلاغه ۱ : ۴۵۶ -

**[ترجمه]

بیان

الظاهر أن الضمیر فی أنه راجع إلی الله و قیل راجع إلی القضاء و القدر المذکور فی صدر الخطبه و الحکم بالتحریک منفذ الحکم و الفصل القطع و القضاء بین الحق و الباطل و النسخ الإزاله و التغییر و الإبطال و قال:

ص: ۳۱۱

۱- ۱. المستحفظون خ ل.

۲- ۲. نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۵۶. تحت الرقم ۲۱۲ من الخطب.

ابن أبی الحدید یعنی کلما قسم الله الأب الواحد إلی ابنین أعد خیرهما و أفضلهما لولاده محمد صلی الله علیه و آله و سمی ذلک نسخا لأن البطن الأول تزول و یخلفه البطن الثانی (۱).

لم یسهم فیه عاهر السهم النصیب و الحظ و فی النهایه و أصله واحد السهام التی یضرب بها فی المیسر و هی القداح ثم سمی به ما یفوز به الفاتح سهمه ثم کثر حتی سمی کل نصیب سهما انتهی و السهمه بالضم القرابه و المساهمه المقارعه و أسهم بینهم أی أقرع و کانوا یعملون بالقرعه إذا تنازعوا فی ولد و الکلمه فی بعض النسخ علی صیغه المجرد کیمنع و فی بعضها علی بناء الإفعال و العاهر الزانی قیل أی لم یضرب فیه العاهر بسهم و لم یکن للفجور فی أصله شرکه.

و قال ابن أبی الحدید(۲) فی الکلام رمز إلی جماعه من الصحابه فی أنسابهم طعن ثم حکی عن الجاحظ أنه قال قام عمر علی المنبر فقال إیاکم و ذکر العیوب و الطعن فی الأصول ثم قال و روی المدائنی هذا الخبر فی کتاب أمهات الخلفاء و قال إنه روی عند جعفر بن محمد علیهما السلام بالمدینه فقال لا تلمه یا ابن أخی إنه أشفق أن یحدج بقصه نفیل بن عبد العزی و صهاک أمه الزبیر بن عبد المطلب ثم قال رحم الله عمر إنه لم یعد السنه و تلا إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا الآیه(۳).

**[ترجمه]به نظر می رسد ضمیر در «أنه» به «الله» بازمی گردد. و گفته شده به «قضاء و قدر» برمی گردد که در ابتدای خطبه از آن یاد شده است. و «الحکم» با دو حرکت متوالی به معنای اجراکننده حکم است، و «الفصل» یعنی جداکننده بین حق و باطل، و «النسخ» یعنی از بین رفتن و دگرگونی و نابود شدن، و ابن ابی الحدید گفته است: یعنی هرگاه خداوند دو فرزند را از پدری به وجود می آورد، بهترین و برترین آن دو را برای ولادت محمد صلی الله علیه و آله قرار می داد و این را نسخ نامیده چرا که فرزند اول از بین می رود و دومی جانشین آن می شود. - . شرح نهج ابن ابی الحدید ۳ : ۲۲ -

«لم یسهم فیه عاهر»، سهم یعنی نصیب و بهره، و در نهایه آمده است: ریشه آن یکی از تیرهایی است که در قمار زده می شد، و آن قداح نام دارد. سپس به سودی که برنده به دست می آورد گفته شد، سپس استفاده ازآن زیاد شد تا اینکه به همه آن، سهم گفته شد. پایان. و «السهمه» با ضمه یعنی نزدیکی، و «المساهمه» یعنی قرعه کشی، و «أسهم بینهم» یعنی قرعه زدند، و آن ها به هنگام اختلاف برسر فرزند قرعه می زدند، و در برخی نسخه ها این کلمه را در صیغه مجرد آورده است، مانند «یمنع» و در برخی دیگر در باب افعال آورده است، و «العاهر» یعنی زناکار، گفته شده یعنی زناکار در آن بهره ای ندارد و بدکاران در اصل آن هیچ شرکتی نداشته اند.

و ابن ابی الحدید گفته است: - . شرح نهج ابن ابی الحدید ۳ : ۲۳ - در این سخن اشاره رمزگونه به برخی از صحابه وجود دارد که در نسب آن ها تردیدهایی بوده است. سپس از جاحظ نقل کرده است که گفت: عمر بر منبر قرار گرفت و گفت: بپرهیزید از اینکه در نسب ها ایراد وارد کنید و برآن ها عیبجویی نمایید، سپس گفت: و مدائنی روایت کرده است که این حدیث در کتاب مادران خلفاء بیان شده است، و گفت: روزی در مدینه و نزد جعفر بن محمد علیه السلام روایت شد، فرمود: ای فرزند برادرم، او را سرزنش نکن، او ترسید که با داستان نفیل بن عبد العزی و صهاک کنیز زبیر بن عبد المطلب دچار تهمت شود، سپس گفت: خداوند عمر را رحمت کند که او از سنت تعدّی ننمود. و این آیه را تلاوت کرد: {همانا کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مؤمنان گسترش یابد،} تا پایان آیه. - . نور / ۱۹ -

**[ترجمه]

أقول

قد أوردنا هذه القصه فی نسب عمر و الدعامه بالکسر عماد البیت الذی یقوم علیه و العصم کعنب جمع عصمه و هی المنع و الحفظ و کفاء أصله کفایه و الإتیان بالهمزه للازدواج کما قالوا الغدایا و العشایا کما قال صلی الله علیه و آله مأزورات غیر مأجورات و الأصل الواو و قال ابن أبی الحدید أهل الخیر هم المتقون و دعائم الحق الأدله الموصله إلیه المثبته له فی القلوب و عصم الطاعه هی الإدمان

ص: ۳۱۲

۱- ۱. شرح النهج الحدیدی ج ۳ ص ۲۲.

۲- ۲. شرح النهج الحدیدی ج ۳ ص ۲۳.

۳- ۳. النور: ۱۹.

على فعلهـا و التمرن عليها لأن المرون على الفعل يكسب الفاعل ملكه تقتضـى سـهوله عليه و العون هاهنا هو اللطف المقرب من الطـاعه المبعـد من القبيـح و لما كان العون من الله سـبحانه مسـتهلا للقول أطلق عليه من باب التوسع أنه يقول على الألسـنه و لما كان الله تعالى هو الذى يثبت كما قال يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ (۱) نسب التثبيت إلى اللطف لأنه من فعل الله.

و قال ابن ميثم (۲) قوله عليه السـلام ألاـ و إن الله ترغيب للسامعين أن يكونوا من أهل الخير و دعائم الحق و عصم الطاعه و كأنه عنى بالعون القرآن قال تعالى لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤادَکَ (۳)

و فيه كفـاء أى فى ذلـك العون كفـايه لطالبى الاكتفاء أى من الكمالات النفسانيه و شـفاء لمن طلب الشـفاء من أمراض الرذائل الموبقه و يمكن أن يكون المراد بأهـل الخير الأتقيـاء و بـدعائم الحق النبى و الأـئمه عليهم السـلام و بعصم الطاعه العبادات التى توجب التوفيق من الله سـبحانه و ترک المعاصـى الموجبه لسـلبه أو الملائكه العاصمه للعباد عن اتباع الشياطين و بالعون الملائكه المرغبه فى طاعه الله كما ورد فى الأخبار.

و المسـتحفظين فى أكثر النسخ بالنصب على صـيغه اسم المفعول و هو أظهر يقال استحفظته إياه أى سألته أن يحفظه و فى بعض النسخ على صـيغه اسم الفاعـل أى الطـالبين للحفـظ و فى بعض النسـخ بـالرفع حملا على المحل و كونه خبرا بعيـد و المراد بهم الأئمه عليهم السلام كما ورد فى الأدعيه و الأخبار و قال الشراح المراد بهم العارفون أو الصالحون.

يصونون مصونه أى يكتمون مـا ينبغى أن يكتم من أسـرار علمه من غير أهله و يفجرون عيونه أى يفيضون ما ينبغى إفاضـته على عامه الناس أو كل علم

۱- ۱. إبراهيم: ۲۷.
۲- ۲. شرح النهج لابن ميثم البحرانىّ ص ۳۹۷.
۳- ۳. الفرقان: ۳۲.

على من هو قابل له أو يتقون فى مقام التقيه و يظهرون الحق عند عدمها و الولايه فى النسخ بالكسر قال سيبويه الولايه بالفتح المصدر و بالكسر الاسم و قال ابن أبى الحديد الولايه بفتح الواو المحبه و النصره أى يتواصلون و هم أولياء و مثله و يتلاقون بالمحبه كما تقول خرجت بسلاحى أى و أنا متسلح أو يكون المعنى يتواصلون بالقلوب لا بالأجسام كما تقول أنا أراك بقلبى و أزورك بخاطرى و أواصلك بضميرى انتهى.

**[ترجمه]این داستان را در نسب عمر آورده ایم، و «الدعامه» با کسره یعنی ستون خانه که بر روی آن استوار است، و «العصم» مانند عنب جمع عصمه است که به معنای نگه داشتن و منع کردن است، و «کفاء» أصل آن کفایه است و همزه آن به دلیل همراهی و مشابهت در اسم است، مانند اینکه گفته می شود: «الغدایا و العشایا»، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: «مأزورات غیر مأجورات»، و اصل آن واو است. و ابن ابی الحدید گفته است: أهل خیر همان پرهیزکاران می باشند، و «دعائم الحق» دلایلی که به او پیوند می دهند و آن را در دل ها پایدار می گردانند. و «عصم الطاعه» به معنای عادت کردن به انجام کاری و معتاد شدن به آن است، چرا که کسی که به کاری عادت کند باعث ایجاد ملکه ای در انجام دهنده می شود که کار را بر او آسان می کند. و «العون» در اینجا همان لطفی است که به انجام دستورات نزدیک می گرداند و کارهای ناپسند را دور می گرداند. و چون یاری از جانب خداوند آشکارکننده سخن است، از باب گستردگی چنین گفته می شود که او بر زبان ها سخن می گوید. چرا که خداوند کسی است که پایدار می دارد، همان گونه که فرموده است: {خداوند کسانی را که ایمان آوردند با گفتار پایدار، استوار می دارد} - . إبراهیم / ۲۷ - و پایدار گرداندن را به لطف نسبت داده است، چرا که از کارهای خداوند است.

و ابن میثم گفته است: - . شرح نهج ابن میثم بحرانی: ۳۹۷ - کلام امام علیه السلام که: «ألا و إن الله» تشویق شنوندگان به این است که از نیکان و ستون های راستی و نگهدارنده فرمان ها باشند. و گویا منظور ایشان از «عون» قرآن است، خداوند متعال فرموده است: {تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم} - . فرقان / ۳۲ - و «فیه کفاء» یعنی در این یاری، کفایت برای جویندگان آن وجود دارد، از کمالات نفسانی، و «شفاء» برای کسی که به دنبال بهبودی از بیماری صفات ناپسند و هلاک کننده است، و ممکن است منظور از اهل خیر، پرهیزکاران باشد، و نیز منظور از «دعائم الحق» پیامبر و امامان صلوات الله علیهم باشد، و منظور از «عصم الطاعه» عباداتی است که باعث توفیق از سوی خداوند سبحان می شود، و گناهانی که باعث گرفته شدن آن می شود، یا فرشتگانی که بندگان را از گناه و پیروی از شیطان بازمی دارند، و منظور از «عون» فرشتگانی هستند که به فرمان برداری از خداوند تشویق می کنند. همان گونه که در احادیث آمده است.

و «المستحفظین» در بیشتر نسخه ها در صیغه اسم مفعول و منصوب آمده است. و این درست تر به نظر می رسد. گفته می شود: «استحفظته إیاه» یعنی از او درخواست کردم نگهداری کند، و در برخی نسخه ها در صیغه اسم فاعل آمده است، یعنی درخواست نگهداری می کنند. و در برخی نسخه ها مرفوع آمده است، به این معنا که اسم محل باشد. و خبر بودن آن بعید به نظر می رسد. و منظور از آنان چنان که در احادیث و دعاها آمده است، امامان علیهم السلام هستند. و شارحان گفته اند: منظور از آنان عارفان یا صالحان هستند.

«یصونون مصونه» یعنی رازهای علم او را که باید پوشیده داشته شوند، از نااهلان پنهان دارند. و «یفجرون عیونه» یعنی آنچه را

بایـد برای همه مردم سودمنـد باشـد فراوان گردانند. یا هر دانشـی را برای شایسـتگان آن ها افزون گردانند. یا اینکه در جایگاه تقیه، پروا می کنند و در نبود این شرایط حیقیت را آشکار می نمایند. و «الولایه» در نسخه ها با کسره است، سیبویه گفته است: «الولایه» با فتحه مصـدر است، و با کسـره اسم می باشـد، و ابن ابی الحدیـد گفته است: «الولایه» با فتحه واو به معنای محبت و یـاری است؛ یعنی با یکـدیگر دوستی کرده و مراوده دارنـد، وماننـد آن است که گفته می شود: «یتلاقون بالمحبه» همان گونه که گفته می شـود: «خرجت بسـلاحی» یعنی در حـالی که مسلح بـودم بیرون رفتم، یـا به این معنی که به وسـیله دل هایشـان با یکـدیگر رابطه دارنـد، نه با بـدن هایشان. چنان که گفته می شود: «من تو را با قلبم می بینم و با ذهنم تو را دیـدار می کنم و با درونم با تو ارتباط دارم»، پایان.

**[ترجمه]

و أقول

یحتمل أن یکون المراد ولایه أهل البیت علیهم السلام أی بسببها أو متصفین بها أو مظهرین لها و ماء روی کغنی أی کثیر مرو و روی من الماء کرضـی ریا بالفتح و الکسـر أی تنعم و الاسم الری بالکسـر و الریه فی بعض النسخ بالفتح و فی بعضـها بالکسر و لعـل المراد التسـاقی مـن المعـارف و العلـوم و الریبه بالکسـر التهمه و الشـک اسم من الریب بالفتـح أی لا ـ تخـالطهم شـک فی المعـارف و العقائـد أو تهمه فی حب أحـدهم للآخر و عـدم إسـراع الغیبه فیهم لعـدم اسـتحقاقهم للغیبه فی أقوالهم و أعمالهم و اتقائهم مواضع التهم أو المعنی لا یغتابون الناس و لا یتبعون عیوبهم.

و الخلق یکون بمعنی التقدیر و الإبداع و بمعنی الطبیعه کالخلیقه و الأخلاق جمع خلق بالضم و بضـمتین و هو السـجیه و الطبع و المروه و الدین و یحتمل أن یکون المراد بالخلق ما هو بمنزله الأصل و المشـخص للذات و بالأخلاق الفروع و الشـعب و الضمیر فی علیه راجع إلی ما أشیر إلیه بذلک أو إلی العقد.

فکـانوا کتفاضـل البـذر أی کـان التفاضـل بینهم و بین النـاس کالتفاضل بین ما ینتقی من البـذر أی یختار و بین ما یلقی فالمعنی کالتفاضل بین الجید و الردی و یحتمل أن یکون المراد أنه کان التفاضل بینهم کالتفاضل بین أفراد المختار من البذر فکما أنه لا تفاضل یعتد به فیما بینها کذلک فیما بینهم.

و خلص الشی ء کنصر أی صار خالصا و خلصه أی جعله کذلک و خلصه أیضا

نجاه و المراد بالتخليص الانتقاء المذكور أی ميزه ذلک عن غيره أو المعنی ميزه الله تخليصا إياه عن شرور النفس و الشيطان عن غيره و فی بعض النسخ التلخيص بتقديم اللام و هو التبيين و التلخيص و التهذيب التنقيه و الإصلاح و التمحيص الابتلاء و الاختبار.

و الكرامه الاسم من التكريم و الإكرام و المراد بها هنا نصحه سبحانه و وعظه و تذكيره أو ما وعده الله علی تقدير حسن العمل من المثوبه و الزلفی و قبول الكرامه علی الثانی بالعمل الصالح الموجب للفوز بها و علی الأول العمل بمقتضاه و بقبولها القبول الحسن اللائق بها و قرعه كمنعه أی أتاه فجأه و قرع الباب دقه و قال الأكثر القارعه الموت و يحتمل القيامه لأنها من أسمائها سميت بها لأنها تقرع القلوب بالفزع و أعدها الله للعذاب أو الداهيه التی يستحقها العاصی يقال أصابه الله بقارعه أی بداهيه تهلكه و حلولها نزولها و استبدلت الشی ء بالشی ء أی اتخذت الأول بدلا من الثانی و المراد بالنظر التدبر و التفكر و الظرف فی قوله فی منزل متعلق بالمقام و حتی لانتهاء غايه المقام أی الثبات أو الإقامه أی ليعتبر الإنسان بهذه المده القصيره و إقامته القليله فی الدنيا المنتهيه إلی الاستبدال بها و اتخاذ غيرها.

و قيل يحتمل أن تكون كلمه فی لإفاده الظرفيه الزمانيه و يكون قوله فی منزل متعلقا بالنظر و مدخول حتی عله غائيه للنظر أی لينظر بنظر الاعتبار و ليتأمل مده حياته فی الدنيا فی شأن ذلک المنزل الفانی حتی تتخذ بدله منزلا لائقا للنزول فالاستبدال حينئذ اتخاذ البدل المستحق لذلک أو توطين النفس علی الارتحال و رفض المنزل الفانی.

فليصنع أی فليعمل و المتحول بالفتح مكان التحول و كذلک المنتقل و معارف المنتقل قيل هی المواضع التی يعرف الانتقال إليها و قال ابن أبی الحديد معارف الدار ما يعرفه المتوسم بها واحدها معرف مثل معاهد الدار و معالمها و منه معارف المرأه أی ما يظهر منها كالوجه و اليدين و قيل يحتمل

أن يكون المراد بمعارف المنتقل ما عرف من أحواله و الأمور السانحه فيه فيمكن أن يكون المتحول و المنتقل مصدرين.

من يهديه يعنى نفسه و الأئمه من ولده عليهم السلام من يرديه أى يهلكه بإلقائه فى مهاوى الجهل و الضلاله و البصر يطلق على الحاسه و يراد به العلم مجازا و قد يطلق على العلم يقال بصرت بالشىء أى علمته و يحتمل أن تكون الإضافه لأدنى ملابسه أى بالبصر الحاصل للمطيع بتبصير الهادى إياه و السبب فى الأصل الحبل و إغلاق الأبواب بالموت و جوز بعضهم أن يكون الأبواب و الأسباب عباره عن نفسه و الأئمه من ذريته عليهم السلام فإنهم أبواب الفوز و الفلاح و الأسباب الممدوده من السماء إلى الأرض بهم يصل العبد إلى الله سبحانه و الغلق و القطع كنايه عن عدمهم أو غيبتهم عليهم السلام.

و استفتح التوبه أى طلب فتحها كأنها باب مغلق يطلب فتحها للدخول فيها و يمكن أن يكون من الاستفتاح بمعنى الاستنصار أى طلب أن تنصره التوبه و مطت كبعت و أمطت أى تنحيت و كذلك مطت غيرى و أمطته أى نحيته و قال الأصمعى مطت أنا و أمطت غيرى (۱) و الحوبه بالفتح الإثم فقد أقيم على الطريق أى بهدايه الله سبحانه و النهج بالفتح الطريق الواضح.

**[ترجمه]ممكن است منظور ولايت أهل بيت عليهم السلام باشد، يعنى به وسيله آن، يا با اين ويژگى ها، و يا آشكاركننده آن. و «ماء روى» مانند غنى، يعنى بسيار جارى، و «روى» براى آب مانند رضى، مصدر آن «ريا» با فتحه و كسره، يعنى از نعمت ها بهره مند شد. و اسم آن «الرى» با كسره و «الريه» در برخى نسخه ها با فتحه و در برخى ديگر با كسره است. و شايد منظور، سيراب شدن از معارف و علوم باشد، و «الريبه» با كسره يعنى تهمت و شك، اسم از ريشه «الريب» با فتحه است، يعنى ترديدى در معارف و عقايد به آن ها نمى رسد، و يا هيچ شكى در دوستى آنان به يكديگر پديد نمى آيد. و شتاب نكردن در غيبت آنان به دليل سزاوار نبودن آن در گفتار و كردارشان و پرهيز داشتن آنان از جايگاه هاى شك برانگيز است. يا به اين معنى كه آنان غيبت مردم را نمى كنند و به دنبال بدى هاى آنان نيستند.

و «الخلق» به معناى آفرينش و تعيين اندازه آن است، و به معناى سرشت، مانند «الخليقه» است. و اخلاق جمع خلق با ضمه و نيز با دو ضمه است، كه به معناى خلق و خو و سرشت و جوانمردى و دين است. و ممكن است منظور از «خلق» چيزى باشد كه به عنوان اصل و مشخص كننده ذات است، و منظور از اخلاق، فروع و شاخه ها است. و ضمير در «عليه» به آنچه اشاره به آن دارد بازمى گردد، و يا به عقد بازمى گردد.

«فكانوا كتفاضل البذر» يعنى برترى ميان آن ها و مردم مانند برترى بذرى است كه برگزيده مى شود، يعنى انتخاب مى شود، و بين آن هايى كه دور انداخته مى شود. به اين معنا كه مانند تفاوت ميان بذر نيكو و بذرهاى دورريختنى است. و ممكن است منظور اين باشد كه تفاوت ميان آن ها مانند تفاوت ميان كسانى از يك نسل است كه برگزيده مى شوند. پس گويا چنين است كه هيچ تفاوتى ميان آن ها نيست كه به شمار آيد، همان گونه كه ميان آن ها چنين است.

و «خلص الشىء» مانند نصر، يعنى خالص شد، و «خلصه» يعنى آن را خالص گرداند، و «خلصه» به معناى نجات دادن نيز است. و منظور از خالص كردن، گزينش يادشده است، يعنى خداوند به وسيله پاك كردن از بدى هاى نفس و شيطان، او را ويژه قرار داد. و در برخى نسخه ها «تلخيص» با مقدم داشتن لام آمده است، كه به معناى بيان كردن است. و «التلخيص و التهذيب» به معناى برگزيدن و نيكو گرداندن است، و «التمحيص» به معناى آزمودن و امتحان كردن مى باشد.

و «الکرامه» اسم از ریشه «تکریم و اکرام» است، و منظور از آن در اینجا، خیرخواهی خداونـد و پند و یادآوری او و یا وعده ای است که برای پـاداش کـار نیـک و رسـتگاری داده است. و در حـالت دوم، «قبول الکرامه» به وسیله کار نیکی است که باعث رسـتگاری می شود. و در معنـای اول، براساس آن و پـذیرش نیکوی آن به گونه ای شایسـته است. و «قرعه» ماننـد «منعه» یعنی ناگهانی بر او وارد شـد، و«قرع الباب» یعنی در را کوبید، و بسـیاری گفته اند: منظور از «القارعه» مرگ است، و ممکن است به معنای قیامت باشد، چرا که یکی از نام های آن است که به دلیل هراس افکندن در دل ها به آن نامیده شده است، و عذابی که خداوند برای آن فراهم کرده است. یا مصیبتی که گناهکار سزاوار آن است. گفته می شود: «أصابه الله بقارعه» یعنی با مصیبتی که او را نابود سازد، و«حلولها» یعنی فرا رسیدن آن، و «استبدلت الشی ء بالشی ء» یعنی اولی را جایگزین دومی نمود. و منظور از «نظر» اندیشـیدن و تفکر در آن است. و ظرف در فرمـوده امـام علیه السـلام: «فی منزل» متعلق به مقـام است. و «حـتی » برای پایـان یـافتن مقـام است، یعنی پایـداری و ایستادگی، یعنی برای آنکه انسـان از این مـدت کوتاه اقامتش در دنیای پایان یافتنی عبرت گیرد و برای آن به دنبال جایگزینی باشد.

و گفته شـده ممکن است کلمه «فی» برای ایجاد ظرف زمان بوده باشد. و این سـخن که: «فی منزل» متعلق به نظر باشد، و آنچه پس از «حتی» آمـده، علت نهایی برای «نظر» باشـد. یعنی تا با دیده عبرت گرفتن بنگرد و در مدت زندگانی اش در دنیا درباره جایگـاه این سـرای فـانی درنگ کنـد، تا برای آن جایگزینی بیابـد که شایسـته جای گرفتن در آن باشـد. بنابراین «اسـتبدال» به معنای انتخاب جایگزینی است که شایستگی آن را داشته باشد، و یا تصمیم بر سفر و ترک این سرای فانی است.

«فلیصـنع» یعنی بایـد این کار را انجام دهـد، و «المتحول» با فتحه مکان دگرگونی است، و «المنتقل» نیز همین گونه می باشد. و «معـارف المنتقـل» گفته شـده جایگـاه هـایی است که انتقال به سوی آن ها شـناخته شـده است. و ابن أبی الحدیـد گفته است: «معارف الـدار» چیزی است که نشانه های آن را آشـکار می کنـد، مفرد آن معرف است،ماننـد «معاهد الدار» و «معالمها». و از همین ریشه «معارف المرأه» آمـده است، یعنی چیزهایی از او که آشـکار است، ماننـد صورت و دو دست. و گفته شده: ممکن است منظور از «معارف المنتقل» چیزهایی از احوال اوست که شـناخته شـده، و اموری که برای او پیش آمده است. پس ممکن است متحول و منتقل دو مصدر باشند.

«من یهـدیه» یعنی خودش و امامانی را که از نسل او هسـتند، «من یردیه» یعنی او را با افکندن در پرتگاه های نادانی و گمراهی به نـابودی می کشانـد. و بصر به یکی از حواس گفته می شود. و در مجـاز از آن به علم هم برداشت می شود. گفته می شود: «بصـرت بالشی ء» یعنی از آن آگاه شدم. و ممکن است اضافه برای کمترین شباهت باشد، یعنی با دیده ای که در نتیجه روشن گری هدایت گر برای بنده فرمان بردار به وجود آمده است. و «السـبب» در ریشه به معنای ریسـمان است، و «إغلاق الأبواب» با مرگ است. و برخی چنین معنـایی را درست دانسـته انـد که منظور از «ابواب و اسـباب» عبارت از خود ایشان و امامان از نسـل ایشان علیهم السـلام است. چرا که آن ها درهای رسـتگاری و نجات هسـتند. و آن ها ریسـمان های کشـیده شده از آسـمان به سوی زمین می باشند که به وسیله آن ها بنده به خداوند متعال می رسد. و «غلق و قطع» کنایه از نبود و غیبت ایشان است.

و «اسـتفتح التوبه» یعنی درخواست گشایش آن را نمود. گویا آن در بسـته ای است که باید برای وارد شدن از آن، درخواست گشایش نمود. و ممکن است از اسـتفتاح به معنای اسـتنصار باشد، یعنی درخواست کرد او را با توبه یاری کند، و «مطت» مانند

«بعت» است. و «أمطت» یعنی او را دور کرد، و نیز «مطت غیری» و «أمطته» یعنی او را دور گردانیدم. و اصمعی گفته است: «مطت أنا و أمطت غیری» – . صحاح ۳ : ۱۱۶۲ – و «الحوبه» با فتحه یعنی گناه، «فقد أقیم علی الطریق» یعنی با هدایت خداوند سبحان، و «النهج» با فتحه یعنی راه روشن.

**[ترجمه]

«۳۳»

مِشْکَاهُ الْأَنْوَارِ، عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ مِنْ أَغْبَطِ أَوْلِیَائِی عِنْدِی رَجُلًا خَفِیفَ الْحَالِ ذَا حَظٍّ أَحْسَنَ عِبَادَهَ رَبِّهِ فِی الْغَیْبِ وَ کَانَ غَامِضاً فِی النَّاسِ جُعِلَ رِزْقُهُ کَفَافاً فَصَبَرَ عَلَیْهِ مَاتَ فَقَلَّ تُرَاثُهُ وَ قَلَّ بَوَاکِیهِ (۲).

**[ترجمه]مشکاه الأنوار: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: خداوند عز و جل فرمود: همانا خوشبخت ترین مردم در نزد من، کسی است که زندگی اش سبک باشد و در گمنامی به سر ببرد. در نهان عبادتی نیکو برای پروردگارش انجام دهد و در میان مردم پوشیده باشد. به روزی اش بسنده کند تا زمان مرگش فرارسد، پس مالی که بر جای می نهد اندک و گریه کنندگان بر او کم باشند. – . مشکاه الأنوار: ۲۲ –

**[ترجمه]

«۳۴»

نهج، [نهج البلاغه]: مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام قَدْ أَحْیَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّی دَقَّ جَلِیلُهُ وَ لَطُفَ غَلِیظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ کَثِیرُ الْبَرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِیقَ وَ سَلَکَ بِهِ السَّبِیلَ وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَی بَابِ السَّلَامَهِ وَ دَارِ الْإِقَامَهِ وَ ثَبَتَتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِینَهِ

ص: ۳۱۶

۱– ۱. راجع الصحاح ج ۳ ص ۱۱۶۲.

۲– ۲. مشکاه الأنوار ص ۲۲.

بَدَنِهِ فِی قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَهِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَ أَرْضَی رَبَّهُ (۱).

**[ترجمه]نهج البلاغه: از سخنان امام علیه السلام است: همانا عقل خود را زنده کرده و نفس خویش را کشته است. تا جایی که جسمش لاغر و خشونت اخلاقش به نرمی گرایید. برقی درخشان برای او روشن شد و راه را برایش آشکار کرد و او را به راه راست کشاند و از دری به در دیگر برد تا به آستان سلامت و سرای جاودانه رساند. که گام هایش در قرارگاه امن، با آسایش تن استوار شد. این پاداشی بود برای آنکه قلب خویش را به کار گرفت و پروردگارش را خشنود ساخت. - . نهج البلاغه ۱ : ۴۶۵ -

**[ترجمه]

بیان

إحیاء العقل بتحصیل المعارف الربانیه و تسلیطه علی الشیطان و النفس الأماره و إماته النفس بجعلها مقهوره للعقل بحیث لا یکون لها تصرف إلا بحکمه فکانت فی حکم المیت فی ارتفاع الشهوات النفسانیه کما قیل موتوا قبل أن تموتوا و دق الشی ء صار دقیقا و هو ضد الغلیظ و الجلیل العظیم و لطف ککرم لطفا و لطافه بالفتح أی صغر و دق و کأن المراد بالجلیل البدن و دقته بکثره الصیام و القیام و الصبر علی المشاق الوارده فی الشریعه المقدسه و بالغلیظ النفس الأماره و القوی الشهوانیه و یحتمل العکس و التأکید أیضا.

و برق کنصر أی لمع أو جاء ببرق و برق النجم أی طلع و اللامع هدایه الله بالأنوار الإلهیه و النفحات القدسیه و الألطاف الغیبیه و کشف الأستار عن أسرار الکتاب و السنه.

و تدافع الأبواب یحتمل وجوها.

الأول أنه لم یزل ینتقل من منزله من منازل قربه سبحانه إلی ما هو فوقه حتی ینتهی إلی مقام إذا دخله کان مستیقنا للسلامه و هی درجه الیقین و منزله أولیاء الله المتقین الذین فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ الثانی أنه إذا أدرکته التوفیقات الربانیه شرع

فی طلب الحق و تردد فی المذاهب فکلما تفکر فی مذهب من المذاهب الباطله دفعته العنایه الإلهیه عن الدخول فیه فإذا أصاب الحق قر فیه و سکن و اطمأن

کَمَا رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: إِنَّ الْقَلْبَ لَیَتَجَلْجَلُ (۲) فِی الْجَوْفِ یَطْلُبُ الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَهُ اطْمَأَنَّ وَ قَرَّ ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَذِهِ الْآیَهَ فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ(۳). وَ عَنْهُ

ص: ۳۱۷

۱- ۱. نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۶۵ تحت الرقم ۲۱۸ من الخطب.

۲- ۲. التجلجل: التحرك مع الصوت.

۳- ۳. الأنعام: ۱۲۵، و الحديث فى الكافى ج ۲ ص ۴۲۱.

عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مُبْهَمَةً عَلَى الْإِيمَانِ فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَهَ مَا فِيهَا نَضَحَهَا بِالْحِكْمَهِ وَ زَرَعَهَا بِالْعِلْمِ وَ زَارِعُهَا وَ الْقَيِّمُ عَلَيْهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۱).

وَ عَنْهُ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْقَلْبَ لَيُرَجِّجُ فِيمَا بَيْنَ الصَّدْرِ وَ الْحَنْجَرَهِ حَتَّى يُعْقَدَ عَلَى الْإِيمَانِ فَإِذَا عُقِدَ عَلَى الْإِيمَانِ قَرَّ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ (۲).

قال يسكن و سيأتى أمثالها إن شاء الله فى باب القلب.

الثالث أن تكون الأبواب عباره عن أسباب القرب من الطاعات و ترك اللذات فإن كلا منها باب من أبواب الجنه فينتقل منها حتى ينتهى إلى باب الجنه التى هى قرار الأمن و الراحه.

الرابع أن تكون الأبواب عباره عن اللذات و المطالب النفسانيه التى يريد الإنسان أن يدخلها بمقتضى طبعه فتمنعه العنايه الإلهيه و العقل السليم عن دخولها حتى ينتهى إلى باب السلامه و هو باب جنه الخلد فى الآخره أو الطاعات و العقائد الحقه التى توجب دخولها فى الدنيا.

الخامس أن يكون المراد بالأبواب طرائق أرباب البدع و أبواب علماء السوء فيمنعه التوفيق الربانى عن اعتقاد ضلالاتهم و الدخول فى جهالاتهم حتى يرد باب السلامه و هو اتباع أئمه الحق صلوات الله عليهم فإنهم أبواب الله إما بالوصول إلى خدمتهم أو إلى السالكين مسلكهم

و الحافظين لآثارهم و رواه أخبارهم فتثبت رجلاه على الدين و الصراط المستقيم و لا يفتتن بشبه الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ و هو قريب من بعض ما مر و هذا أظهر الوجوه.

و ثبات الرجلين ضد الزلق أو عباره عن السكون و الطمأنينه بضم الطاء المهمله و فتح الميم و سكون الهمزه السكون يقال اطمأن اطمئنانا و طمأنينه قال الشيخ الرضى رضى الله عنه مصادر ما زيد فيه من الرباعى نحو تدحرج و احرنجام و اقشعرار و أما اقشعر قشعريره و اطمأن طمأنينه فهما اسمان واقعان مقام

۱- ۱. الكافى ج ۲ ص ۴۲۱، و الآيه فى التغابن: ۱۱، و الاستشهاد بالآيه انما هو على قراءه« يهدأ» بالهمز، أو بغير همز بالقلب و الحذف.

۲- ۲. الكافى ج ۲ ص ۴۲۱، و الآيه فى التغابن: ۱۱، و الاستشهاد بالآيه انما هو على قراءه« يهدأ» بالهمز، أو بغير همز بالقلب و الحذف.

المصدر كما فی أنبت نباتا و أعطی عطاء و القرار بالفتح ما قر فيه الشی ء أی سكن و يكون مصدرا و قرار الأمن و الراحه الجنه أو ما يوجبهما كما عرفت

**[ترجمه]زنده كردن عقل با به دست آوردن معارف ربانی و چيره ساختن آن بر شيطان و نفس اماره، و از بين بردن نفس به وسيله حاكم ساختن عقل بر آن است. به گونه ای كه تنها به فرمان او درآيد. پس در نابودی شهوت های نفسانی مانند مرده باشد، همان گونه كه گفته شده است: بميريد پيش از آنكه شما را بميرانند. و «دق الشی ء» يعنی نازك شد، و آن مخالف غليظ است. و «الجليل» يعنی بزرگ، و «لطف» مانند كرم، مصدر آن «لطفا و لطافه» با فتحه است، يعنی كوچك و نازك شد. و گويا منظور از «الجليل» بدن و ناتوانی آن با روزه داری و نماز فراوان و شكيبايی بر سختی های وارد شده در شريعت مقدس باشد، و منظور از «الغليظ» نفس اماره و نيروهای شهوانی باشد. و برعكس آن، يا تأكيد بودن يكی نيز ممكن است.

و «برق» مانند نصر، يعنی درخشيد يا نوری برآورد. و«برق النجم» يعنی طلوع كرد، و «لامع» هدايت خداوند با انوار الهی و نفحات قدسی و الطاف غيبی و برداشتن پرده ها از رازهای كتاب و سنت است.

و «تدافع الأبواب» می تواند بر چند وجه باشد: اول اينكه او همواره از يكی از جايگاه های قرب خداوند سبحان، به جايگاه بالاتری می رود تا اينكه به جايگاهی می رسد كه با ورود به آن به رستگاری حتمی رسيده است و آن درجه يقين و جايگاه دوستان پرهيزكار خداوند است، كه نه ترسی برای آن هاست و نه اندوهگين می شوند. دوم اينكه با دستابی به توفيقات روحانی، جستجوی حقيقت را آغاز می كند و در ميان مذاهب گوناگون جستجو می كند. پس هرگاه كه در يكی از مذاهب باطل انديشه می كند، عنايت الهی او را از وارد شدن در آن بازمی دارد تا اينكه حقيقت را بيابد و در آن جای گيرد و آرامش يابد، همان گونه كه از امام صادق عليه السلام روايت شده است: همانا قلب به طپش درمی آيد در ميان سينه و حقيقت را جستجو می كند، پس هرگاه آن را بيابد، با آن آرامش يافته و اطمينان می يابد. سپس ايشان اين آيه را تلاوت نمودند: {پس هركس كه خداوند بخواهد او را هدايت كند، سينه اش را برای اسلام می گستراند. و هركس را بخواهد گمراه سازد، سينه اش را تنگ و سخت می گرداند، گويی در آسمان بالا می رود}. - . انعام / ۱۲۵، و حديث در كافی ۲ : ۴۲۱ -

و از ايشان روايت شده كه فرمودند: همانا خداوند ايمان را در قلب های مؤمنان پنهان داشت، پس اگر بخواهد چيزی را كه در آن است روشن سازد، آن را با حكمت آبياری می كند و با دانش كشت می كند و سرپرست آن خداوند پروردگار عالميان است. - . كافی ۲ : ۴۲۱، و آيه در سوره تغابن / ۱۱ -

و از ايشان روايت شده كه فرمودند: همانا قلب در ميان سينه و حنجره در اضطراب است تا آنكه ايمان در آن پايدار می گردد. پس هنگامی كه به وسيله ايمان پايدار شد آرام می گيرد. و اين فرموده خداوند است كه: {و هر كس به خدا ايمان آورد، او قلبش را هدايت می كند}. - . كافی ۲ : ۴۲۱، و آيه در سوره تغابن / ۱۱ - فرمود: يعنی آرامش می گيرد، و مانند آن إن شاء الله در باب قلب خواهد آمد .

سوم اينكه منظور از ابواب، وسيله های قرب از طاعات و ترك لذت ها باشد. چرا كه هر يك از آن ها دری از درهای بهشت هستند كه از آن منتقل می شود تا اينكه به دروازه بهشت می رسد كه همان جايگاه آرامش و راحتی است.

چهارم اینکه منظور از درها، لذت ها و درخواست ها نفسانی باشند که انسان براساس طبیعت خود می خواهد به آن ها دست یابد. پس عنایت الهی و عقل سلیم او را از وارد شدن به آن ها بازمی دارد، تا آنکه او را به درگاه سلامت که همان دروازه بهشت جاودان آخرت است می رساند. یا طاعت ها و عقاید درستی که بایستی در دنیا داشته باشد.

پنجم اینکه منظور از ابواب، روش های صاحبان بدعت ها و علمای بدی است که توفیق الهی او را از اعتقاد به گمراهی ها و نادانی های آنان بازمی دارد، تا اینکه به درگاه سلامت می رسد، که همان پیروی از امامان راستین است. چرا که آنان درهای خداوند هستند، یا به وسیله رسیدن به محضر ایشان و یا برای پویندگان راه و نگهبانان آثار و روایت کنندگان احادیثشان. پس گام های او در دین و راه مستقیم استوار گردد و با شبهه ها فریفته نشود که بر آن ها خشم گرفته شده، و نه گمراهان و این به چیزهایی که پیش تر بیان شد نزدیک است، و درست ترین معانی به نظر می رسد.

و «ثبات الرجلین» مخالف لغزیدن است. یا عبارتی برای آرامش و اطمینان می باشد. با ضمه طاء بی نقطه و فتحه میم و سکون همزه، به معنای ساکن بودن است. گفته می شود: «اطمأن اطمئنانا و طمأنینه» شیخ رضی رضی الله عنه گفته است: مصدرهایی که در آن بر چهار حرف اصلی افزوده شده است، مانند تدحرج و احرنجام و اقشعرار، و اما «اقشعر قشعریره» و «اطمأن طمأنینه» پس این دو اسم هایی هستند که به جای مصدر قرار گرفته اند، مانند آنچه در «أنبت نباتا» و «أعطی عطاء» است. و «القرار» با فتحه، چیزی است که در آن جای گرفته و آرام گیرد. و مصدر می باشد، و «قرار» یعنی امنیت و آسایش بهشت، یا چیزی که باعث آن می شود، چنان که دانستی .

**[ترجمه]

«۳۵»

جا، [المجالس للمفید] عَنِ الْمَرْزُبَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْكَاتِبِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي خَيْثَمَةَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ دَاهِرٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَايَةَ الْأَسَدِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: قَالَ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلامعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱) فَقِيلَ لَهُ مَنْ هَؤُلَاءِ الْأَوْلِيَاءُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام هُمْ قَوْمٌ أَخْلَصُوا لِلَّهِ تَعَالَى فِي عِبَادَتِهِ وَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا حِينَ نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا فَعَرَفُوا آجِلَهَا حِينَ غُرَّ النَّاسُ سِوَاهُمْ بِعَاجِلِهَا فَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَتْرُكُهُمْ وَ أَمَاتُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيُمِيتُهُمْ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا الْمُعَلِّلُ نَفْسَهُ بِالدُّنْيَا الرَّاكِضُ عَلَى حَبَائِلِهَا الْمُجْتَهِدُ فِي عِمَارَةِ مَا سَيُخْرَبُ مِنْهَا أَ لَمْ تَرَ إِلَى مَصَارِعِ آبَائِكَ فِي الْبِلَى وَ مَضَاجِعِ أَبْنَائِكَ تَحْتَ الْجَنَادِلِ وَ الثَّرَى كَمْ مَرَّضْتَ بِيَدَيْكَ وَ عَلَّلْتَ بِكَفَّيْكَ تَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطِبَّاءَ وَ تَسْتَعْتِبُ لَهُمُ الْأَحِبَّاءَ فَلَمْ يُغْنِ عَنْهُمْ غَنَاؤُكَ وَ لَا يَنْجَعُ فِيهِمْ دَوَاؤُكَ (۲).

**[ترجمه]مجالس مفید: ابن عباس رحمه الله می گوید: از أمیرمؤمنان علی بن أبی طالب صلوات الله علیه درباره فرموده خداوند متعال پرسیده شد: {آگاه باشید که دوستان خدا نه ترسی برایشان است و نه اندوهگین می شوند}. - . یونس / ۶۲ - پس به ایشان گفته شد: آنان چه کسانی هستند؟ أمیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: آنان کسانی هستند که عبادت خود را برای خداوند خالص ساختند و آن گاه که مردم به ظاهر دنیا نگریستند، آنان باطن دنیا را دیدند، پس زودگذر بودن آن را

دریافتند، در حالی که مردمان دیگر فریب خوشی های آن را خوردند. پس چیزهایی را که می دانستند از آن ها گرفته خواهد شد، ترک کردند و چیزهایی را که می دانستند باعث مرگ آنان خواهد شد میراندند. سپس فرمود: ای کسی که خود را به دنیا مشغول ساخته ای و به ریسمان های آن آویخته ای، برای ساختن بنایی تلاش می کنی که فروخواهد ریخت. آیا محل مرگ پدرانت را در خرابه ها و قتلگاه فرزندانت را در زیر سنگ ها و خاک نمی بینی؟ چه بسیار بیماری ها که با دست خودت ایجاد کردی که علاج آن را از پزشکان جویا شدی و برای دوستانت آرزوی دوری از آن ها کردی. اما بی نیازی تو سودی نداشت و داروی تو بهبودی نبخشید. - . مجالس المفید: ۶۰ -

**[ترجمه]

«۳۶»

نهج، [نهج البلاغه] قَالَ علیه السلام: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا وَ اشْتَغَلُوا بِآجِلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ وَ تَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَتْرُكُهُمْ وَ رَأَوُا اسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا وَ دَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتاً أَعْدَاءُ مَا سَالَمَ النَّاسُ وَ سَلْمُ مَا عَادَى النَّاسُ بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَ بِهِ عَلِمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا لَا يَرَوْنَ مَرْجُوّاً فَوْقَ مَا يَرْجُونَ وَ لَا مَخُوفاً فَوْقَ مَا يَخَافُونَ (۳).

**[ترجمه]نهج البلاغه: امام علیه السلام فرمود: همانا دوستان خدا کسانی هستند که هنگامی که مردم به ظاهر دنیا چشم دوخته بودند، آنان به باطن آن نگریستند. و چون مردم به خوشی های سریع آن مشغول شدند، آن ها سرگرم آینده آن شدند. پس هواهای نفس را که آن ها را از پای درمی آورد کشتند، و از آنچه می دانستند به زودی آن ها را ترک خواهد کرد دوری کردند. بهره مندی دیگران را از دنیا خوار شمردند و دستابی آنان را به دنیا زودگذر دانستند. با آنچه مردم آشتی کردند دشمنی نمودند و با آنچه دنیاپرستان دشمن شمردند آشتی کردند. قرآن به وسیله آنان شناخته می شود و آنان به کتاب خدا آگاهند. قرآن به وسیله آنان پابرجاست و آنان به کتاب خدا استوارند. به بالاتر از آنچه امیدوارند چشم نمی دوزند و از چیزی جز آنچه از آن می ترسند هراسی ندارند. - . نهج البلاغه ۲ : ۲۴۶ -

**[ترجمه]

«۳۷»

نهج، [نهج البلاغه]: طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ وَ طَابَ كَسْبُهُ وَ صَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ وَ حَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ وَ أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ وَ عَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ وَ وَسِعَتْهُ السُّنَّةُ وَ لَمْ يُنْسَبْ إِلَى بِدْعَةٍ(۴) قَالَ السَّيِّدُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَنْسُبُ هَذَا الْكَلَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله.

**[ترجمه]نهج البلاغه: خوشا به حال آن کس که خود را کوچک شمرده و کسب و کار او پاکیزه تر باشد. و جانش پاک و اخلاقش نیکوست و مازاد مالش را در راه خدا می بخشد و زبان را از زیاده گویی بازمی دارد. آزار او به مردم نمی رسد و

سنت پیامبر صلی الله علیه و آله او را کفایت کرده و بدعتی در دین خدا نمی گذارد. -. نهج البلاغه ۲ : ۱۷۰ -

سید رضی الله عنه گفته است: برخی از مردم این سخن را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده اند.

**[ترجمه]

تبیان

مع أن الظاهر اتحاد الروایتین بینهما اختلاف کثیر و بعض فقرات الروایه الأولی مذکوره فی خطبه أخری سنشیر إلیها و قد مر معنی

ص: ۳۱۹

۱- ۱. یونس: ۶۲.

۲- ۲. مجالس المفید: ص ۶۰.

۳- ۳. نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۴۶ تحت الرقم ۴۳۲ من الحکم.

۴- ۲. نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۷۰ تحت الرقم ۱۲۳ من الحکم.

الإخلاص و باطن الـدنيا ما خفی عن أعين الناس من مضارها و وخامه عاقبتها للراغبين إليها فالمراد بالنظر إليه التفكر فيه و عـدم الغفله عنه أو مـا لاـ يلتفت النـاس إليه من تحصـيل المعـارف و القربـات فيها فالمراد بالنظر إليه الرغبه و طموح البصـر إليه و إنما سماه باطنا لغفله أكثر الناس عنه و لكونه سر الدنيا و حقيقتها و غايتها التی خلقت لأجلها و المراد بظاهرها شهواتها التی تغر أكثر الناس عن التوجه إلی باطنها و المراد بأجل الدنيا ما يأتی من نعيم الآخره بعدها أضيف إليها لنوع من الملابسه أو المراد بأجلها ما يظهر ثمرتها فی الآجل من المعارف و الطاعات و أطلق الآجل عليه مجازا.

و ما علموا أنه سـيتركهم الأموال و الأولاد و ملاذ الدنيا و الإماته الإهلاك المعنوی بحرمان الثواب و حلول العقاب عند الإياب و ما يميتهم اتباع الشهوات النفسانيه و الاتصاف بالصفات الذميمه الدنيه و فی الروايه الثانيه نسبه الخشيه إلی الإماته و العلم بالترک لأن الترک معلوم لا بد منه بخلاف الإماته إذ يمكن أن تدركهم رحمه من الله تلحقهم بالسعداء أو للمبالغه فی اجتناب المنهيات من الأخلاق و الأعمال بأنهم يتركون ما خشوا أن يميتهم فكيف إذا علموا و الاسـتكثار عد الشی ء كثيرا أو جمع الكثير من الشی ء و يقابله الاستقلال بالمعنيين و الدرک محركه اللحاق و الوصول إلی الشی ء يقال أدركته إدراكا و دركا و الضمير فی دركهم يرجع إلی غيرهم و يحتمل الرجوع إليهم أيضا.

و السـلم بالفتح و الكسر الصلح يذكر و يؤنث و فی نسخ النهج بالكسر و سالمه أی صالحه و ما سالم الناس ما مالوا إليه من متاع الـدنيا و زينتهـا و ملاذهـا و مـا عـادی النـاس ما رفضوه من العلوم و العبادات و الرغبه فی الآخره و ثوابها و بهم علم الكتاب لأنه لولاهم لما علم تفسـير الآيات و تأويل المتشابهات و هـذه من أوصاف أئمتنا المقدسـين صـلوات الله عليهم أجمعين و يحتمل أن تشـمل الحفظه لأخبارهم المقتبسـين من أنوارهم و به علموا لدلاله آيات الكتاب علی فضـلهم و شـرف منزلتهم كآيات الموده و التطهير و الولايه و غيرها و لو

عمم الكلام حتى يدخل فيه العلماء الربانيون فالمراد به أنه علم فضلهم بالآيات الداله على فضل العلماء كقوله تعالى إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ(۱) و قوله عز و جل هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ (۲) و قوله سبحانه وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً(۳) إلى غير ذلك من الآيات و قيل به علموا لاشتهارهم به عند الناس و بهم قام الكتاب أى بهم صارت أحكامه قائمه فى الخلق معمولا بها و به قاموا أى ارتفعت منزلتهم و فازوا بالزلفى بالعمل بما فيه أو ببركته انتظم الأمر فى معاشهم و قال بعض الشارحين أى قاموا بأوامره و نواهيه فلا يكون الباء مثلها فى بهم قام الكتاب و قال بعضهم بهم قام الكتاب لأنهم قرروا البراهين على صدقه و صحته و به قاموا أى باتباع أوامر الكتاب لأنه لو لا تأدبهم بآداب القرآن و امتثالهم أوامره لما أغنى عنهم علمهم شيئا.

و دون ما يخافون أى غير ما يخافون من عذاب الآخره و البعد من رحمه الله و فى بعض النسخ فوق ما يخافون.

قوله عليه السلام أيها المعلل نفسه أقول بعض هذه الفقرات مذكوره فى كلام له عليه السلام ذكره حين سمع رجلا يذم الدنيا كما سيأتى و قال الجوهرى علله بالشى ء أى لهاه به كما يعلل الصبى بشى ء من الطعام يتجزأ به عن اللبن يقال فلان يعلل نفسه بتعله و تعلل به أى تلهى به و تجزأ و قال الركض تحريك الرجل و ركضت الفرس برجلى إذا استحثثته ليعدو ثم كثر حتى قيل ركض الفرس إذا عدا و الحبائل جمع الحباله و هى التى يصاد بها أى تركض لأخذ ما وقع فى الحبائل التى نصبتها فى الدنيا كنايه عن شده الحرص فى تحصيل متمنياتها أو المعنى نصب لك الشيطان مصايد فيها ليصطادك بها و أنت تركض إليها حتى

۱- ۱. فاطر: ۲۸.

۲- ۲. الزمر: ۹.

۳- ۳. البقره: ۲۶۹.

تقع فيها جهلا و غرورا.

المجتهد فی عماره ما سیخرب منها أی تسعی بغایه جهدک فی عماره ما تعلم أنه آئل إلی الخراب و لا تنتفع به ثم بین علیه السلام ما یمکن أن یستدل به علی خرابها و عدم بقائها بقوله أ لم تر إلی مصارع آبائک یقال صرع فلان من دابته علی صیغه المجهول أی سقط و صرعه أی طرحه علی الأرض و الموضع مصرع و الثری بالفتح الندی أو التراب الندی و فی المصباح بلی الثوب یبلی من باب تعب بلی بالکسر و القصر و بلاء بالفتح و المد خلق فهو بال و بلی المیت أفنته الأرض و قوله فی البلی کأنه حال عن آبائک و فی النهج متی استهوتک أم متی غرتک أ بمصارع آبائک من البلی أم بمضاجع أمهاتک تحت الثری (۱).

و الجنادل جمع جندل کجعفر و هی الحجاره و قال الجوهری مرضته تمریضا إذا قمت علیه فی مرضه (۲)

و العله المرض و علله أی قام علیه فی علته یطلب دواءه و صحته و یتکفل بأموره و قال الجوهری استوصفت الطبیب لدائی إذا سألته أن یصف لک ما تتعالج به (۳)

انتهی و الاستعتاب الاسترضاء کنایه عن طلب الدعاء أو رضاهم إذا کانت لهم موجده و فی بعض النسخ تستغیث و هو أظهر و فی القاموس أغنی عنه غناء فلان و مغناه ناب عنه و أجزأ مجزأه (۴) و قال الراغب أغنی عنه کذا إذا اکتفاه قال تعالی ما أَغْنی عَنْهُ مالُهُ وَ ما کَسَبَ ما أَغْنی عَنِّی مالِیَهْ و قال لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ ما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یُمَتَّعُونَ و قال لا یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ (۵) و فی القاموس نجع الطعام کمنع نجوعا هنأ

ص: ۳۲۲

۱- ۱. راجع نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۷۳، تحت الرقم ۱۳۱ من الحکم.

۲- ۲. الصحاح ص ۱۱۰۶.

۳- ۳. المصدر: ۱۴۳۹.

۴- ۴. القاموس ج ۴ ص ۳۷۱.

۵- ۵. مفردات غریب القرآن ص ۳۶۶، و الآیات فی المسد: ۲، الحاقه: ۲۸، آل عمران: ۱۰ و ۱۱۶، الشعراء: ۲۰۷، المرسلات: ۳۱، علی الترتیب.

آکله و العلف فی الدابه و الوعظ و الخطاب فیه دخل فأثر کأنجع و نجع (۱).

**[ترجمه]با وجود اینکه به نظر می رسد دو روایت یکی باشند، اما تفاوت زیادی میان آن دو وجود دارد. و برخی فرازهای روایت دوم در خطبه دیگری بیان شده که به آن اشاره خواهیم کرد. و معنای اخلاص در گذشته بیان شد. و باطن دنیا چیزی است که از دیدگان مردم پنهان باشد، نظیر زیان های آن و پایان بد برای آرزومندان آن. پس منظور از نگریستن به آن، اندیشه کردن و غافل نشدن از آن یا از به دست آوردن معارف و نیکی هایی است که مردم به آن توجهی ندارند. پس منظور از نگریستن به آن، میل داشتن و چشم دوختن به آن است. و آن را باطن نامیده چرا که بیشتر مردم از آن غافل هستند و نیز به این دلیل که راز و حقیقت دنیا در آن است و هدفی است که برای آن آفریده شده است. و منظور از ظاهر آن، شهوت هایی است بیشتر مردم را از توجه به باطن آن بازمی دارد. و منظور از آینده آن، نعمت های آخرت است که پس از دنیا قرار دارد و به خاطر گونه ای همراهی به آن اضافه شده است. یا منظور از آن، نتیجه ای باشد که در آینده آشکار می شود، از معارف و طاعاتی که انجام داده است. و مجازاً به آن آجل گفته شده است.

و «ما علموا أنه سیترکهم» یعنی اموال و فرزندان و پناهگاه دنیوی، و «الإماته» یعنی نابودی معنوی و دور شدن از پاداش و فرارسیدن مجازاتی که به هنگام مرگ خواهد بود. و «ما یمیتهم» پیروی از شهوت های نفس و برخورداری از صفات ناپسند و پست، و در روایت دوم نسبت ترس به مردن و نسبت دانستن به ترک کردن داده شده، زیرا ترک کردن معلوم است و گریزی از آن نیست، بر خلاف مردن که ممکن است رحمت خداوند آن ها را فرا بگیرد و به رستگاران برساند. یا برای مبالغه در دوری از کارها و اخلاق نهی شده باشد، به این معنا که آنان چیزی را که بیم آن می رود باعث نابودی شود ترک می کنند؛ پس چه رسد به چیزی که به یقین می دانند. و «الاستکثار» یعنی زیاد شمردن چیزی، یا گرد آوردن مقدار فراوانی از آن، و مقابل آن «الاستقلال» است که هر دو معنا را دارد. و «الدرک» با دو حرکت متوالی، پیوستن و رسیدن به چیزی است، گفته می شود: «أدرکته إدراکا و درکا» و ضمیر در «درکهم» به «غیرهم» بازمی گردد. و ممکن است به آن ها نیز بازگردد.

و «السلم» با فتحه و کسره یعنی صلح، هم مذکر و هم مؤنث آورده می شود. و در نسخه های نهج با کسره است. و «سالمه» یعنی با او آشتی کرد، و «ما سالم الناس» یعنی چیزهایی که مردم به آن گرایش پیدا کردند، از کالاهای دنیا و زیورها و پناه گاه های آن. و «ما عادی الناس» یعنی چیزهایی که آن ها را ترک کردند، از علوم و عبادات و میل به آخرت و پاداش آن، و «بهم علم الکتاب» چرا که اگر آن ها نبودند تفسیر آیات و تأویل امور مشتبه در آن ها دانسته نمی شد. و این از ویژگی های امامان مقدس ما صلوات الله علیهم أجمعین است. و ممکن است شامل کسانی نیز باشد که احادیث آنان را حفظ کرده اند و از نور آنان بهره مد شده اند. و «به علموا» به خاطر دلالت آیات کتاب بر برتری و و شرف منزلت ایشان، مانند آیه مودت و تطهیر و ولایت و مانند آن، هرچند کلام را کلی گردانده تا علماء ربانی را نیز در برگرفته باشد. پس منظور این است که از طریق آیات بیانگر برتری دانشمندان، برتری آن ها دانسته می شود. مانند این فرموده خداوند متعال: {همانا تنها بندگان دانشمند از خداوند بیمناک هستند} - . فاطر / ۲۸ -

و فرموده خداوند عزوجل که: {آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند برابرند؟} - . زمر / ۹ -

و این آیه {و هر کس به او حکمت داده شود، خیر فراوانی به او داده شده است} - . بقره / ۲۶۹ -

و آیات دیگر، و گفته شده: «به علموا» به دلیل شناخته شده بودن به قرآن در نزد مردم است، و «بهم قام الکتاب» یعنی دستورات آن به وسیله آن ها در میان مردم پابرجاست. و «به قاموا» یعنی منزلت ایشان بلند گشته و با عمل به آن رستگار شده اند، یا از برکت آن کارهای زندگی آن ها سامان گرفته است. و برخی از شارحان گفته اند: یعنی دستورات و نواهی او را رعایت کنند .

و برخی از آنان گفته اند: «بهم قام الکتاب» زیرا آنان برهان های درستی و راستی آن را تعیین کرده اند، و «به قاموا» یعنی با پیروی از دستورات قرآن، چرا که اگر پایبندی آنان به قرآن و انجام دستورات آن نبود، دانستن قرآن آن ها را از چیزی بی نیاز نمی کرد. و «دون ما یخافون» یعنی جز آنچه از عذاب آخرت و دوری از رحمت خداوند می ترسند. و در برخی نسخه ها چنین است:«فوق ما یخافون».

سخن امام علیه السلام که: «أیها المعلل نفسه»، می گویم: برخی از این فرازها در سخنی از ایشان آمده که به هنگام برخورد با مردی که بدگویی دنیا را می نمودند، بیان فرمود. چنان که خواهد آمد. و جوهری گفته است: «علله بالشیء» یعنی با آن سرگرم شد، همان گونه که کودک با غذایی سرگرم می شود که او را از شیر بازمی دارد. گفته می شود: «فلان یعلل نفسه بتعله و تعلل به» یعنی به آن سرگرم شد و به آن راضی شد. و گفته است: «الرکض» یعنی تکان دادن پا، و «رکضت الفرس برجلی» هنگامی که او را به تاختن وادار کردم. پس به دلیل استفاده زیاد گفته می شود: «رکض الفرس»، هنگامی که بتازد. و «الحبائل» جمع حباله و به معنای چیزی است که به وسیله آن صید می شود، یعنی برای گرفتن آنچه در دام های دنیا برای اوست، با شتاب تاخت. کنایه از شدت اشتیاق در به دست آوردن آرزوهای اوست، یا به این معنی که شیطان برای تو دام هایی گسترانده که تو را با آن به دام افکند، و تو به سوی آن پیش می روی تا آنکه از روی نادانی و غرور به درون آن بیفتی.

«المجتهد فی عماره ما سیخرب منها» یعنی با تمام تلاشت برای آبادانی خانه ای می کوشی که می دانی برای نابودی آفریده شده و از آن سودی نخواهی برد. سپس امام علیه السلام دلیلی را که می توان برای نابودی و ناپایداری آن استدلال نمود با این سخن بیان می فرمایند که: «ألم تر إلی مصارع آبائک» گفته می شود: «صرع فلان من دابته» در صیغه مجهول، یعنی افتاد، و «صرعه» یعنی او را بر زمین انداخت، و مکان آن «مصرع» است. و «الثری» با فتحه، گل یا خاک مرطوب است. و در مصباح آمده: «بلی الثوب یبلی» از باب تعب است. «بلی» با کسره و الف مقصوره، و بلاء با فتحه و مد، یعنی مندرس شد و پوسید. و «بلی المیت» یعنی زمین آن را نابود کرد. و فرموده امام که: «فی البلی» گویا حال برای «آبائک» است، در نهج چنین است: «متی استهوتک أم متی غرتک أ بمصارع آبائک من البلی أم بمضاجع أمهاتک تحت الثری». - . نهج البلاغه ۲ : ۱۷۳ -

و جنادل جمع جندل، مانند جعفر و به معنای سنگ است. و جوهری گفته است: «مرضته تمریضا» هنگامی که در بیماری اش نزد او بروم و «العله» یعنی بیماری، و «علله» یعنی در بیماری اش نزد او رفت و به دنبال بهبودی او بود و کارهای او را برعهده گرفت. و جوهری گفته است: «استوصفت الطبیب لدائی» یعنی هنگامی که از او درخواست چیزی برای بهبودی اش کند. پایان. و استعتاب به معنای درخواست خشنودی، کنایه از درخواست دعا یا خشنودی آنان اگر برایشان وجود داشته باشد. و در برخی نسخه ها «تستغیث» آمده که درست تر به نظر می رسد. و در قاموس آمده: «أغنی عنه غناء فلان و مغناه» یعنی جایگزین آن شد، و به جای آن برعهده گرفت - . قاموس ۴ : ۳۷۱ - و راغب گفته است: «أغنی عنه کذا» هنگامی است که آن را

برعهـده گیرد، خداونـد متعـال فرموده است: {مـالش و آنچه به دست آورده بود او را بی نیاز نساخت،} و{ و مالم مرا بی نیاز نکرد} و فرمود: {نه مال و نه فرزندانشان آنان را از آنچه انجام داده اند بی نیاز نمی سازد.} و فرمود: {از شراره های آتش بی نیـاز نمی سـازد} - . مفردات غریب القرآن: ۳۶۶، و آیـات به ترتیب در سوره هـای مسـد / ۲، الحاقه / ۲۸، آل عمران / ۱۰ و ۱۱۶، الشعراء / ۲۰۷، المرسلات / ۳۱ - و در قاموس آمـده است: «نجع الطعام» مانند منع، نجوعا، یعنی غذا برای خورنده گوارا شد، و علف برای چارپا گوارا شد، و پندو اندرز در او اثر کرد، مانند: أنجع و نجع. - . قاموس ۳ : ۸۷ -

**[ترجمه]

بيان

الـذله فی النفس التواضع ضـد الإعجـاب و الترفع و طيب الكسب أن لا يكون مكسـبه من الطرق المحرمه و المكروهه و مواضـع الشبهه و صلحت كمنعت أو كحسنت باختلاف النسخ و سريره الرجل و سره باطنه و صلاحها ترک النفاق و إضمار الشر و الخلو عن الحسـد و غيره و الخليقه الطبيعه و إنفـاق الفضـل من المـال أن لاـ يمسـک لنفسه إلاـ الكفـاف و إمساک الفضل من الكلام الاقتصار على ما يعنيه و عزله كنصـره أی نحاه و أبعده و وسـعته السنه أی لم تتضيق عليه حتی يخرج إلى البدعه و طلبها و ذلک الخروج إما فی الاعتقاد لعدم الرضا بالسـنه و هو مضاد للإيمان كما قال سـبحانه فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوکَ (۲) الآيه و إما فی العمل لميل النفس الأماره إلى الباطل و اتباع الشهوات و هو معصيه منافيه لكمال الإيمان.

**[ترجمـه]خـواری نفس، فروتنی آن و مخـالف خـودبینی و برتری جـویی است. و طیب کسب این است که درآمـد او از راه های حرام و مکروه و شـبهه ناک نباشد. و «صـلحت» مانند منعت یا مانند حسـنت با اختلاف نسـخه ها است. و «سریره الرجل و سره» بـاطن اوسـت. و صـلاح آن بـه معنـای دوری از نفـاق و بـدی و خـالی شـدن از حسـد وماننـد آن است. و «الخلیقه» یعنی سرشت، و «إنفاق الفضل من المال» به اینکه تنها به انـدازه نیاز برای خود نگه دارد، و «إمساک الفضل من الکلام» کوتاه سـخن گفتن در چیزی که به او مربوط می شود، و «عزله» مانند نصـره، یعنی او را از خود دور کرد. و «وسـعته السنه» یعنی بر او سخت نگرفت تـا دچار بـدعت شود، و این خروج یا در اعتقاد به خشـنود نبودن از سـنت است و یا متضاد ایمان است، همان گونه که خداونـد متعـال می فرمایـد: {پس سوگنـد به پروردگـارت که آنان ایمان نمی آورنـد، مگر اینکه تو را به داوری بطلبنـد} - . نساء: / ۶۵ -

تا پایان آیه، و یا اینکه در عمل به خواسته های نفس اماره و شهوت ها باشد که گناه است و مانع کمال یافتن ایمان می شود.

**[ترجمه]

«۳۸»

عُدَّهُ الدَّاعِی، رَوَى شُـعَيْبٌ الْأَنْصَارِيُّ وَ هَارُونُ بْنُ خَارِجَهَ قَالا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ مُوسَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ انْطَلَقَ يَنْظُرُ فِي أَعْمَـالِ الْعِبَادِ فَأَتَى رَجُلًا مِنْ أَعْبَـدِ النَّاسِ فَلَمَّا أَمْسَـى حَرَّکَ الرَّجُلُ شَـجَرَهً إِلَى جَنْبِهِ فَإِذَا فِيهَا رُمَّانَتَانِ قَالَ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ

أَنْتَ إِنَّکَ عَبْدٌ صَالِحٌ أَنَا هَاهُنَا مُنْذُ مَا شَاءَ اللَّهُ مَا أَجِدُ فِی هَذِهِ الشَّجَرَهِ إِلَّا رُمَّانَهً وَاحِدَهً وَ لَوْ لَا أَنَّکَ عَبْدٌ صَالِحٌ مَا وَجَدْتُ رُمَّانَتَیْنِ قَالَ علیه السلام

ص: ۳۲۳

۱- ۱. القاموس ج ۳ ص ۸۷.

۲- ۳. النساء: ۶۵.

أَنَا رَجُلٌ أَسْكُنُ أَرْضَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ تَعْلَمُ أَحَداً أَعْبَدَ مِنْكَ قَالَ نَعَمْ فُلَانٌ الْفُلَانِيُّ قَالَ فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ أَعْبَدُ مِنْهُ كَثِيراً فَلَمَّا أَمْسَى أُوتِيَ بِرَغِيفَيْنِ وَ مَاءٍ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ إِنَّكَ عَبْدٌ صَالِحٌ أَنَا هَاهُنَا مُنْذُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ مَا أُوتِيَ إِلَّا بِرَغِيفٍ وَاحِدٍ وَ لَوْ لَا أَنَّكَ عَبْدٌ صَالِحٌ مَا أُوتِيتُ بِرَغِيفَيْنِ فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا رَجُلٌ أَسْكُنُ أَرْضَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ثُمَّ قَالَ مُوسَى هَلْ تَعْلَمُ أَحداً أَعْبَدَ مِنْكَ قَالَ نَعَمْ فُلَانٌ الْحَدَّادُ(۱)

فِي مَدِينَهِ كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَأَتَاهُ فَنَظَرَ إِلَى رَجُلٍ لَيْسَ بِصَاحِبِ عِبَادَةٍ بَلْ إِنَّمَا هُوَ ذَاكِرٌ لِلَّهِ تَعَالَى وَ إِذَا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاهِ قَامَ فَصَلَّى فَلَمَّا أَمْسَى نَظَرَ إِلَى غَلَّتِهِ فَوَجَدَهَا قَدْ أُضْعِفَتْ قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَنْ أَنْتَ إِنَّكَ عَبْدٌ صَالِحٌ أَنَا هَاهُنَا مُنْذُ مَا شَاءَ اللَّهُ غَلَّتِي قَرِيبٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّيْلَهَ قَدْ أُضْعِفَتْ فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا رَجُلٌ أَسْكُنُ أَرْضَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ فَأَخَذَ ثُلُثَ غَلَّتِهِ فَتَصَدَّقَ بِهَا وَ ثُلُثاً أَعْطَى مَوْلًى لَهُ وَ ثُلُثاً اشْتَرَى بِهِ طَعَاماً فَأَكَلَ هُوَ وَ مُوسَى قَالَ فَتَبَسَّمَ مُوسَى عليه السلام فَقَالَ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ تَبَسَّمْتَ قَالَ دَلَّنِي نَبِيُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى فُلَانٍ فَوَجَدْتُهُ مِنْ أَعْبَدِ الْخَلْقِ فَدَلَّنِي عَلَى فُلَانٍ فَوَجَدْتُهُ أَعْبَدَ مِنْهُ فَدَلَّنِي فُلَانٌ عَلَيْكَ وَ زَعَمَ أَنَّكَ أَعْبَدُ مِنْهُ وَ لَسْتُ أَرَاكَ شِبْهَ الْقَوْمِ قَالَ أَنَا رَجُلٌ مَمْلُوكٌ أَ لَيْسَ تَرَانِي ذَاكِراً لِلَّهِ أَ وَ لَيْسَ تَرَانِي أُصَلِّي الصَّلَاهَ لِوَقْتِهَا وَ إِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى الصَّلَاهِ أَضْرَرْتُ بِغَلَّهِ مَوْلَايَ وَ أَضْرَرْتُ بِعَمَلِ النَّاسِ أَ تُرِيدُ أَنْ تَأْتِيَ بِلَادَكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَرَّتْ بِهِ سَحَابَهٌ فَقَالَ الْحَدَّادُ يَا سَحَابَهُ تَعَالَيْ قَالَ فَجَاءَتْ قَالَ أَيْنَ تُرِيدِينَ قَالَتْ أُرِيدُ أَرْضَ كَذَا وَ كَذَا قَالَ انْصَرِفِي ثُمَّ مَرَّتْ بِهِ أُخْرَى فَقَالَ يَا سَحَابَهُ تَعَالَيْ فَجَاءَتْهُ فَقَالَ أَيْنَ تُرِيدِينَ قَالَتْ أُرِيدُ أَرْضَ كَذَا وَ كَذَا قَالَ انْصَرِفِي ثُمَّ مَرَّتْ بِهِ أُخْرَى فَقَالَ يَا سَحَابَهُ تَعَالَيْ فَجَاءَتْهُ فَقَالَ أَيْنَ تُرِيدِينَ قَالَتْ أُرِيدُ أَرْضَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ فَقَالَ احْمِلِي هَذَا حَمْلَ رَفِيقٍ وَ ضَعِيهِ فِي

۱- ۱. الظاهر لما يأتي من قوله« أضررت بغله مولاى» أن يكون فدانا، و هو الدهقان.

أَرْضِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَضْعاً رَفِيقاً.

قَالَ فَلَمَّا بَلَغَ مُوسَى بِلَادَهُ قَالَ يَا رَبِّ بِمَا بَلَغْتَ هَذَا مَا أَرَى قَالَ إِنَّ عَبْدِي هَذَا يَصْبِرُ عَلَى بَلَائِي وَ يَرْضَى بِقَضَائِي وَ يَشْكُرُ نَعْمَائِي.

**[ترجمه]عـده الـداعي: شـعيب انصاري و هارون بن خارجه روايت كرده اند كه امام صادق عليه السـلام فرمود: همانا موسـي صلوات الله عليه به راه افتـاد و بنـدگان و كارهـاي آنـان را مي نگريست. پس به مردي برخورد كرد كه از پرهيزكـارترين مردم بود، بـا فرارسـيدن شب، آن مرد درختي را كه نزديـك او بود تكـان داد و در آن دو انـار يـافت. پس او به موسـي عليه السـلام گفت: اي بنده خدا، تو كيستي؟ همانا تو مردي نيكوكار هستي. چرا كه من مدت زمان بسياري است كه اينجا زندگي مي كنم و هميشه تنهـا يـك انار درآن مي يافتم. و اگر تو انسان شايسـته اي نبودي من اين دو انار را در آن نمي يافتم. ايشان فرمودنـد: من كسـي هسـتم كه در سـرزمين موسـي بن عمران زندگي مي كنم. پس هنگامي كه صـبح فرارسيد، از او پرسيد: آيا كسي را مي شناسـي كه از تو پرهيزكـارتر باشـد؟ گفت: بله، فلانـي. گفت: پس به سوي او رفت و ديـد او بسـيار پرهيزكارتر از او بوده است. هنگـامي كه شب فرا رسـيد دو قرص نان و آب آوردنـد. پس گفت: اي بنـده خـدا، تو كيستي؟ همانا تو مردي نيكوكار هستي. چرا كه من مـدت زمـان بسـياري است كه اينجـا زنـدگي مي كنم و هميشه تنها يك قرص نان برايم مي آمـد. و اگر تو انسان نيكوكاري نبودي دو قرص نان نمي آوردند. پس تو كيستي؟ ايشان فرمودند: من كسـي هسـتم كه در سرزمين موسي بن عمران زنـدگي مي كنم. سـپس موسـي فرمود: آيا كسـي را مي شناسـي كه از تو عابـدتر باشد؟ گفت: بله، فلان آهنگر كه در فلانـ شـهر است. پس به سوي او رفت و مردي را ديـد كه داراي عبـادت فراوان نيست؛ بلكه تنهـا به يـاد خداونـد متعال است، هنگامي كه وقت نماز فرامي رسيد برمي خاست و نماز مي گزارد. پس چون شب هنگام فرارسيد به حبوباتش نگاه كرد و ديد كه دو برابر شده است. گفت: تو كيستي اي بنده خدا؟ من مدت زماني بسـياري است كه در اينجا هستم و هميشه حبوباتم كما بيش يك انـدازه بوده است و اكنون مي بينم دو برابر شـده است. ايشان فرمودنـد: من كسـي هسـتم كه در سـرزمين موسـي بن عمران زندگي مي كنم. گفت: پس او يك سوم حبوبات خود را برداشت و آن را صدقه داد و يك سوم آن را به بنده اش داد را و با يك سوم ديگر آن براي خودش و موسـي غذايي خريد و خوردند. پس موسـي عليه السلام لبخند زد. او پرسيد: چه چيز باعث خنده ات شده است؟ فرمود: پيامبر بني اسـرائيل مرا به سوي فلان شـخص راهنمايي كرد كه گمان مي كردم از عابدترين مردم است، پس او نيز مرا به سـوي مرد ديگري راهنمـايي كرد و گمـان كرد او از خـودش پارسـاتر است، و او نيز تـو را به من نشـان داد و گمـان مي كرد تو از او پارسـاتري. امـا تو شبيه آنـان نيستي. گفت: من يـك برده هسـتم. آيا نمي بيني به ياد خـدا هسـتم و نمـاز را در وقت آن بپا مي دارم و چون زمان نماز فرارسـيد، حبوبات برده ام را دادم و سـهم مردم را نيز دادم. آيا مي خـواهي بـه سـرزمينت بـازگردي؟ فرمـود: بلـه، گفـت: پس ابري بر او گـذشت، آهنگر گفـت: اي ابر پيش بيـا، گفت: پس ابر نزديك آمـد. گفت: به كجا مي روي؟ گفت: به فلان سـرزمين، گفت: بازگرد، سـپس ابر ديگري بر او گذشت، گفت: اي ابر پيش بيا، گفت: پس ابر نزديك آمد. گفت: به كجا مي روي؟ گفت: به سـرزمين موسـي بن عمران، گفت: پس اين مرد را نيز همراه خود ببر كه بـار آساني است، و او را با مهرباني در سـرزمين موسـي پياده كن. پس چون موسـي به سـرزمين خود رسـيد گفت: پروردگـارا، آنچه را ديـدم به چه واسـطه به او داده اي؟ خداونـد فرمود: همانا اين بنـد ه ام در بلاي من شـكيباست و به قضاء من خشنود است و نعمت هايم را سپاس مي گزارد.

**[ترجمه]

نهج، [نهج البلاغه]: مِنْ كَلَام لَهُ عليه السلام عِنْدَ تِلَاوَتِهِ رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ (۱) قَالَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَهِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَهِ وَ مَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَهِ بَعْدَ الْبُرْهَهِ وَ فِي أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقَظَهٍ فِي الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ وَ الْأَفْئِدَهِ يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَهِ الْأَدِلَّهِ فِي الْفَلَوَاتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاهِ وَ مَنْ أَخَذَ يَمِيناً وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَهِ وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدِلَّهَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَهٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاهِ وَ يَهْتِفُونَ بِالزَّوَاجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَهِ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهَدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا اطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرْزَخِ فِي طُولِ الْإِقَامَهِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَهُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَأَنَّهُمْ يَرَوْنَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ فَلَوْ مَثَّلْتَهُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمَحْمُودَهِ وَ مَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَهِ وَ قَدْ نَشَرُوا دَوَاوِينَ أَعْمَالِهِمْ وَ فَرَغُوا لِمُحَاسَبَهِ أَنْفُسِهِمْ عَلَى كُلِّ صَغِيرَهٍ وَ كَبِيرَهٍ أُمِرُوا بِهَا فَقَصَّرُوا عَنْهَا وَ نُهُوا عَنْهَا فَفَرَّطُوا فِيهَا وَ حَمَّلُوا ثِقَلَ أَوْزَارِهِمْ ظُهُورَهُمْ فَضَعُفُوا عَنِ الِاسْتِقْلَالِ بِهَا فَنَشَجُوا نَشِيجاً وَ تَجَاوَبُوا نَحِيباً يَعِجُّونَ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ مَقَامِ نَدَمٍ وَ اعْتِرَافٍ لَرَأَيْتَ أَعْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجًى قَدْ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَهُ

ص: ۳۲۵

۱- ۱. النور: ۳۷.

وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَهُ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقَامٍ اطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِيَ سَعْيَهُمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ يَتَنَسَّمُونَ بِدُعَائِهِ رَوْحَ التَّجَاوُزِ رَهَائِنُ فَاقَهٍ إِلَى فَضْلِهِ وَ أُسَارَى ذِلَّهٍ لِعَظَمَتِهِ جَرَحَ طُولُ الْأَسَى قُلُوبَهُمْ وَ طُولُ الْبُكَاءِ عُيُونَهُمْ لِكُلِّ بَابِ رَغْبَهٍ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ يَدٌ قَارِعَهٌ بِهَا يَسْأَلُونَ مَنْ لَا تَضِيقُ لَدَيْهِ الْمَنَادِحُ وَ لَا يَخِيبُ عَلَيْهِ الرَّاغِبُونَ فَحَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَسِيبٌ غَيْرُكَ (۱).

**[ترجمه]نهج البلاغه: از سخنان امام علیه السلام هنگامی که این آیه را تلاوت می کردند: {مردانی که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا باز نمی دارد}. - . نور / ۳۷ -

فرمود: همانا خدای سبحان، یاد خود را روشنی بخش دل ها قرار داد، تا گوش، پس از ناشنوایی بشنود، و چشم پس از کم نوری بنگرد، و انسان پس از دشمنی رام گردد. خداوند که نعمت های او گران قدر است، در دوره های مختلف روزگار و در دوران جدایی از رسالت، بندگانی داشته که با آنان در گوش جانشان زمزمه می کرد، و در درون عقلشان با آنان سخن می گفت. آنان چراغ هدایت را با نور بیداری در گوش ها و دل ها و دیده ها برمی افروختند. روزهای خداوند را به یاد می آوردند و مردم را از بزرگی و شکوه خداوند بیم می دادند. آنان نشانه های روشن خداوند در بیابان ها هستند. آن را که راه میانه در پیش می گرفت می ستودند و به رستگاری بشارت می دادند، و راه آن کس را که به بیراهه کشانده می شد ناپسند به شمار می آوردند، و از نابودی هشدار می دادند. اینچنین چراغی در تاریکی ها و راهنمایی در پرتگاه ها بودند. همانا مردمی هستند که یاد خدا را به جای دنیا برگزیدند، که هیچ تجارت یا خرید و فروشی آن ها را از یاد خدا بازنمی دارد. با یاد خدا روزگار خود را می گذرانند و غافلان را با هشدارهای خود از کیفرهای الهی می ترسانند، به عدالت فرمان می دهند و خود عدالت گسترند. از بدی ها نهی می کنند و خود از آن ها دوری می کنند. با اینکه در دنیا زندگی می کنند گویا آن را رها کرده و به آخرت پیوسته اند .

سرای دیگر را مشاهده می کنند، گویا از مسائل پنهان برزخیان و مدت طولانی اقامتشان آگاهی دارند، و گویا قیامت وعده های خود را برای آنان تحقق بخشیده است. آنان پرده ها را از مقابل چشمان مردم دنیا برداشته اند، آنچه را مردم نمی بینند مشاهده می کنند و آنچه را مردم نمی شنوند با گوش خود درمی یابند. اگر اهل ذکر را در اندیشه خود آوری و مقامات ستوده آنان و مجالس آشکارشان را بنگری، می بینی که آنان نامه اعمال خود را گشوده و برای حسابرسی آماده اند تا همه را جبران کنند. و در اندیشه اند در کدامک از اعمال کوچک و بزرگی که به آنان دستور داده شده کوتاهی کرده اند. یا چه اعمالی را که از آن نهی شده بودند مرتکب گردیده اند. بار سنگین گناهان خویش را بر دوش نهاده و و در برداشتن آن ناتوان شده اند.گریه راه گلویشان را بسته و با ناله و فریاد با یکدیگر سخن می گویند و در پیشگاه پروردگار خویش به پشیمانی اعتراف دارند.

آنان نشانه های هدایت و چراغ های روشنگر تاریکی ها هستند. فرشتگان آن ها را در میان گرفته و آرامش بر ایشان می بارند. درهای آسمان به رویشان گشوده و جایگاه والایی برایشان آمده شده است. جایگاهی که خداوند با دیده رحمت به آن ها عنایت دارد و از تلاش آن ها خشنود است و منزلت آنا ن را می ستاید. دست به دعا بلند کرده و آمرزش می طلبند. در گرو نیاز به فضل خدا، و اسیران بزرگی او هستند. اندوه طولانی دل هایشان را مجروح و گریه های پیاپی چشمانشان را آزرده

است. دستانشان به سوی درهای امیدواری خداوند دراز شده است. از کسی درخواست می کنند که بخشش او کم نگردد و درخواست کنندگان او هرگز نومید نمی شوند. پس اکنون، به خاطر خودت به حساب خویش رسیدگی کن، زیرا دیگران حسابرسی غیر از تو دارند. - . نهج البلاغه ۱ : ۴۷۳ -

**[ترجمه]

تبيين

اللهو اللعب و ألهانی الشی ء أی شغلنی و الذکر یطلق علی اللسانی و القلبی و لعل الظاهر من الکلمات الآتیه أن المراد به ما یعم ذکره باللسان بالإنذار عن عقابه سبحانه و البشاره بثوابه و الأمر بطاعته و النهی عن معصیته و بالقلب بمحاسبه النفس فی طاعته و معصیته و الإقدام علی طاعته بذکر رحمته و الانتهاء عن معصیته بذکر غضبه و الاعتراف بالذنب و الندم علی المخالفه فإن الجمیع مما ینبعث عن ذکره سبحانه بالقلب بالعظمه و الجلال و المهابه و الإنعام و الإکرام.

و جلا فلان السیف و المرآه جلوا بالفتح و جلاء ککساء أی صقلهما و الوقر الثقل فی الأذن و ذهاب السمع کله و العشوه المره من العشا بالفتح و القصر أی سوء البصر باللیل و النهار أو العمی و قیل أن لا یبصر باللیل و یبصر بالنهار و برح فلان مکانه کفرح أی زال عنه و ما برح أی دائما و عزت آلاؤه أی عظمت و کرمت نعمه و عطایاه و البرهه بالضم کما فی النسخ و بالفتح أیضا المده أو الزمان الطویل و الفتره بالفتح ما بین کل نبیین من الزمان و قیل انقطاع الوحی و المناجاه المخاطبه سرا فی الفکر أی الإلهام و کلمهم فی ذات عقولهم أی فی الباطن خفیا کما قیل فی قوله تعالی وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ(۲) أی بنفس الصدور أی ببواطنها و خفیاتها و المصباح السراج و استصبح أی استسرج و نور

ص: ۳۲۶

۱- ۱. نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۷۳ تحت الرقم ۲۲۰ من الخطب.

۲- ۲. آل عمران: ۱۵۴.

اليقظه فى الأسماع الاستماع للحكم و المواعظ و كل كلام نافع فى الدين و الدنيا و العبره بسماع أحوال الماضين و ترك الإصغاء إلى الملاهى و كل كلام باطل و فى الأبصار النظر بعين العبره و الاستدلال بآثار الصنع على العلم و القدره لا بعين الالتذاذ و الميل إلى المحرمات و الرغبه فى زهرات الدنيا و فى الأفئده التفكر فى آيات القدره و كلام الله عز و جل و أحكامه و الحكم و المسائل الدينيه و التفكر فيما نزل بالماضين و عاقبه المحسنين و المسيئين و ترك الاشتغال بالأفكار الباطله و ما يلهى عن ذكر الله عز و جل.

يذكرون بأيام الله إشاره إلى قوله تعالى وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيّامِ اللّهِ (١) و قيل معناه وقائع الله فى الأمم الخاليه و إهلاك من هلك منهم و أيام العرب حروبها و قيل أى بنعمه و آلائه و روى عن الصادق عليه السلام أنه يريد بأيام الله سننه و أفعاله فى عباده من إنعام و انتقام و

هو القول الجامع و مقام الله كنايه عن عظمته و جلالته المستلزمه للهيبه و الخوف و قيل فى قوله تعالى وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ (٢) أى مقامه بين يدى ربه للحساب.

و الفلاه المفازه لا ماء فيها أو الصحراء الواسعه و القصد الرشد و استقامه الطريق و ضد الإفراط و التفريط و حمدوا إليه أى منهيا أو متوجها و نحو ذلك كقولهم فى أوائل الكتب أحمد إليك الله الذى لا إله إلا هو و كذلك ذموا إليه و الهلكه بالتحريك و الهلكاء الهلاك و هلكه هلكاء توكيد.

و التجاره ككتابه الاسم من قولك تجر فلان كنصر و اتجر أى باع و اشترى و قيل التجاره المعامله الرابحه و ذكر البيع بعد التجاره مبالغه بالتعميم بعد التخصيص إن أريد به مطلق المعاوضه أو بأفراد ما هو أعم من قسمى التجاره فإن الربح يتوقع بالشرى و يتحقق بالبيع و هذا بناء على أن يكون كل من الأمرين قسما منها لا جزءا و قيل المراد بالتجاره الشرى فإنه أصلها و مبدؤها.

ص: ٣٢٧

١- ١. إبراهيم: ۵.

٢- ٢. الرحمن: ۴۶.

و هتفت الحمامه كضربت أى صاتت و هتف به هتافا بالضم أى صاح به و دعاه و هتف به هاتف أى سمع صوته و لم ير شخصه و فى بعض النسخ يهتفون بدون حرف العطف و القسط بالكسر العدل يقال قسط كضرب و نصر و أقسط و يقال قسط قسطا كضرب ضربا أى جار و عدل عن الحق فهو من الأضداد و تناهى عن الأمر و انتهى عنه أى امتنع.

قوله عليه السلام إلى الآخره أى منتهين أو واصلين إليها و فى بعض النسخ و كأنما بالواو فى الموضعين و غيوب أهل البرزخ ما غاب عن الناس من أحوالهم و الوعد يستعمل فى الخير و الشر يقال وعدته خيرا و وعدته شرا فإذا أسقطوا الخير و الشر قالوا فى الخير الوعد و فى الشر الإيعاد و كشف الغطاء عن العدات بيانها لهم على أوضح وجه و المقاوم جمع مقام و شهده كسمعه أى حضره و الديوان بالكسر و قد يفتح مجتمع الصحف و الكتاب يكتب فيه أهل الجيش و أهل العطيه و قيل جريده الحساب و يطلق على موضع الحساب و هو معرب.

و فرغوا لمحاسبه أنفسهم أى فرغوا عن سائر الأشغال و تركوها لمحاسبه أنفسهم و حملوا ثقل أوزارهم ظهورهم أى تدبروا فى ثقل الآثام و المعاصى و طاقه حملهم فأذعنوا بأن ثقلها يزيد عن قوتهم و لا يطيقون حملها و عذابها و الاستقلال بالشى ء الاستبداد و الانفراد به و استقل القوم أى مضوا و ارتحلوا و استقله أى حمله و رفعه.

و نشج الباكى كضرب نشيجا أى غص بالبكاء فى حلقه من غير انتحاب و تجاوبوا أى جاوب بعضهم بعضا و النحيب أشد البكاء و الظاهر من التجاوب أن نشر الدواوين و محاسبتهم أنفسهم فى مجمعهم و محضرهم كما هو الظاهر من لفظ المشهوده فى أول الكلام لا أن يحاسب كل واحد نفسه علا حده و يحتمل التجوز فى لفظ التجاوب و عج كضر كما فى النسخ و كعض (۱)

عجا و عجيجا أى صاح و رفع صوته لرأيت الجمله جزاء للشرط السابق و الدجى جمع دجيه بالضم

ص: ۳۲۸

۱- ۱. يعنى من بابى ضرب و علم.

أی الظلمه.

و حفت بهم أی أحاطت و طافت حولهم و السکینه الطمأنینه و المهابه و الوقار و لعل المراد به الیقین الذی تسکن به نفوسهم و تطمئن قلوبهم فلا یتزلزل لشبهه أو لما أصابها من فتنه کما قال عز و جل وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ (۱) و أبواب السماء الأبواب التی تنزل منها الرحمه أو تصعد الأعمال الصالحه و أعده إعدادا هیأه و أحضره و النسم محرکه نفس الریح إذا کان ضعیفا کالنسیم و تنسم أی تنفس و تنسم النسیم أی تشممه و الروح بالفتح الراحه و الرحمه و نسیم الریح و المعنی یدعون و یتوقعون بدعائه تجاوزه عن ذنوبهم و الرهینه و المرتهنه الرهن و الأسی الحزن و أبواب الرغبه کلما یتقرب به إلی الله و الید القارعه تطرق هذه الأبواب بالتقرب بها إلی الله تعالی و الندح بالفتح و الضم الأرض الواسعه و المنادح المفاوز و علیه متعلق بیخیب علی تضمین معنی القدوم و الوفود و نحو ذلک و الحسیب المحاسب و المراد إما أسرع الحاسبین أو کل أحد من المکلفین فإنه مکلف بأن یحاسب نفسه قبل أن یحاسب فی موقف الحساب.

**[ترجمه]لهو یعنی سرگرمی، و «ألهانی الشی ء» یعنی مرا مشغول کرد، و ذکر به «لسانی و قلبی» بازمی گردد، و شاید منظور از ادامه سخن این باشد که منظور از آنچه زبان دربرمی گیرد، ترساندن از عذاب خداوند و بشارت به پاداش او و امر به فرمان برداری از او و نهی از نافرمانی است، و آنچه در قلب است محاسبه نفس در اطاعت از او یا نافرمانی اش و انجام طاعت با یادآوری مهربانی او و دوری از گناهان با یادآوری خشم او و اعتراف به گناه و پشیمانی از مخالفت با اوست. چرا که همه آنچه از یاد خداوند سبحان در قلب برمی خیزد، با عظمت و شکوه و هیبت و انعام و اکرام است.

و «جلا فلان السیف و المرآه جلوا» با فتحه، و جلاء مانند کساء یعنی آن را صیقل داد، و «الوقر» یعنی سنگینی گوش و ناشنوا شدن آن، و«العشوه» با فتحه و کوتاه یعنی تاریکی آغاز شب، و با کسره یعنی کم بینایی در روز یا شب یا نابینایی، و گفته شده یعنی در شب نبیند و روز بتواند ببیند. و «برح فلان مکانه» مانند فرح، یعنی از آنجا برخاست و رفت. و «ما برح» یعنی همیشگی، و «عزت آلاؤه» یعنی نعمت ها و بخشش های او بزرگ و باعظمت شد، و «البرهه» با ضمه، همان گونه که در نسخه ها آمده و نیز با فتحه به معنای مدت یا زمان طولانی است. و «الفتره» با فتحه زمانی است که میان آمدن پیامبران بوده است، و گفته شده به معنای انقطاع وحی است. و«المناجاه» یعنی سخن گفتن پنهانی، «فی الفکر» یعنی الهام و «کلمهم فی ذات عقولهم» یعنی در باطن پنهانشان، همان گونه که در فرموده خداوند متعال گفته شده است: {و خداوند از آنچه در سینه هاست آگاه است}. - . آل عمران / ۱۵۴ - یعنی از روح، و از پنهانی های آن و رازهای پوشیده آن، و «المصباح» یعنی چراغ، و «استصبح» یعنی نورانی شد، و نور بیداری در گوش ها به معنای شنیدن پندها و فرمان ها و هر سخن سودمندی برای دین و دنیاست. و به معنای عبرت گرفتن از احوال گذشتگان و دوری از گوش دادن به سرگرم کننده ها و سخنان باطل، و در مورد دیدگان به معنای نگریستن با دیده عبرت و رهنمون شدن به علم و قدرت از پدیده های آفرینش است، نه نگاه کردن با دیده لذت جویی و کام طلبی از محرمات و آرزومندی به زیورهای دنیا، و در مورد دل ها به معنای اندیشه در آیات قدرت و سخن خداوند عز و جل و دستورات او و دستورات و مسائل دین و تفکر در اتفاقاتی که برای گذشتگان رخ داده و پایان کار نیکوکاران و بدکاران و دوری از سرگرم شدن به اندیشه های نادرست و چیزهایی است که از یاد خداوند بازمی دارند.

«یذکرون بأیام الله» اشاره به این سخن خداوند است که و روزهای خدا را به آنان یادآروی کن - . إبراهیم / ۵ -

و گفته شده معنای آن پیشامدهایی است که خداوند برای امت های گذشته پدید آورده است، و نابودی کسانی از آن ها که نابود شدند. و روزهای عرب و جنگ های آن، و گفته شده یعنی به نعمت ها و بخشش های او. و از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور از ایام خداوند، سنت ها و کارهای او برای بندگان است، از جمله نعمت ها و بلاهایی که برای آنان قرار داده است. و این گفتار جامعی است. و«مقام الله» کنایه از عظمت و شکوه اوست که به وجود آورنده هیبت و بیم است. و درباره سخن خداوند متعال {و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ وجود دارد}، - . الرحمن / ۴۶ - گفته شده یعنی در مقابل پروردگارش و برای حساب روز قیامت.

و «الفلاه» دشت بی آب و علفی است که آب در آن نباشد، یا صحرای وسیع. و «القصد» یعنی رشد و پایداری، که مخالف افراط و تفریط است. و «حمدوا إلیه» یعنی با بازداشتن یا توجه دادن به سوی خداوند، و مانند این است که در آغاز کتاب ها گفته می شود: «أحمد إلیک الله الذی لاـ إله إلاـ هو» و «ذموا إلیه» نیز همین گونه است، و «الهلکه» با حرکت های متوالی، و «الهلکاء» یعنی نابودی و «هلکه هلکاء» برای تأکید است.

و «التجاره» مانند کتابه اسم از ریشه «تجر فلان» مانند نصر است. و «اتجر» یعنی خرید و فروش کرد. و گفته شده تجارت به معنای معامله همراه با سود است. و آوردن بیع پس از تجارت برای مبالغه ی تعمیم پس از تخصیص است، اگر منظور از آن فقط معاوضه باشد یا اینکه بخش های متفاوتی را که گونه های مختلف تجارت را دربرمی گیرد باشد. چرا که سود با فروش پدید می آید و با خرید محقق می شود. و براین اساس که هر یک از دو کار نوعی از آن باشد نه جزئی از آن. و گفته شده منظور از تجارت، فروختن است. چرا که ریشه و آغاز آن است. و «هتفت الحمامه» مانند ضربت یعنی بانگ زد، و «هتف به هتافا» با ضمه یعنی به او بانگ زد و او را فراخواند. و«هتف به هاتف» یعنی صدای او را شنید و خود او را ندید. و در بعضی نسخه ها «یهتفون» بدون حرف عطف است. و «القسط» با کسره به معنای عدل است، گفته می شود: «قسط» مانند ضرب و نصر، و «أقسط» و گفته می شود «قسط قسطا» مانند ضرب ضربا یعنی ستم کرد و از حق بازگشت، و این از اضداد است، و «تناهی عن الأمر و انتهی عنه» یعنی خودداری کرد.

کلام امام علیه السلام که: «إلی الآخره» یعنی به انتها می رسند یا به آن می رسند. و در برخی نسخه ها چنین است: «و کأنما» با واو در هر دو مکان، و «غیوب أهل البرزخ» چیزی که از مردم درباره احوال آن ها پوشیده مانده است. و «الوعد» برای نیکی و بدی استفاده می شود. گفته می شود: «وعدته خیرا و وعدته شرا». پس اگر خیر و شر را حذف کنند، برای نیکی «وعد» گفته می شود و برای بدی «الإیعاد» به کار می رود. و برداشته شدن پرده ها از وعده ها، آشکار شدن آن ها به روشن ترین شکل ممکن برای آن هاست. و «المقاوم» جمع مقام است، و «شهده» مانند سمعه یعنی آن را مشاهده کرد، و «الدیوان» با کسره و نیز گاهی با فتحه، محل گردآوری نوشته ها و کتاب هایی است که سپاهیان و بخشندگان در آن می نویسند. و گفته شده: کاغذ حساب است، و به جایگاه حساب نیز گفته می شود و معرب است.

و «فرغوا لمحاسبه أنفسهم» یعنی کارهای دیگر را رها کرده اند تا به حساب خویش رسیدگی کنند.«و حملوا ثقل أوزارهم ظهورهم» یعنی در سنگینی بار گناه و معصیت و توانایی برداشتن آن ها اندیشیدند، و اعتراف کردند که برداشتن آن ها از

توانایی شان بیرون است و نمی تواننـد عذاب آن را تاب بیاورند. و «الاسـتقلال بالشـی ء» یعنی انجام دادن به تنهایی، و «اسـتقل القوم» یعنی کوچ کردند و رفتند، و «استقله» یعنی آن را برداشت و بلند کرد.

و «نشـج الباکی» مانند ضـرب، «نشـیجا» یعنی گریه در گلویش گرفت بدون فریاد زدن، و «تجاوبوا» یعنی برخی از آن ها پاسـخ برخی دیگر را دادنـد، و «النحیب» بلندترین گریه است، و آنچه از معنای تجاوب به نظر می رسد، این است که گشودن نامه ها و حسابرسی آنان در حضور آن هاست، همان گونه که از لفظ آغاز کلام به نظر می رسد. نه به این معنی که هر یک از آن ها به تنهایی خود را حسابرسـی کنـد. و ممکن است در لفظ تجاوب مجاز وجود داشـته باشـد. و«عـج» ماننـد ضـر، همان گونه در نسـخه ها آمـده است، و ماننـد عض «عجا و عجیجا» یعنی فریاد زد و صدایش را بلند کرد. «لرأیت» این جمله جزاء شـرط سابق است. و «الدجی» جمع دجیه با ضمه به معنای تاریکی است.

و «حفت بهم» یعنی آن هـا را احـاطه کرد و پیرامـون آن هـا گردش کرد. و «السـکینه» یعنی آرامش و هیبت و و وقـار، و شـاید منظور از آن یقینی باشد که جان هایشان با آن آرامش یافته و دل هایشان اطمینان پیدا کرده است، از همین رو با شبهه ها نمی لرزد و مصیبت ها آن را از جای برنمی کند. همان گونه که خداوند عز و جل می فرماید: {و برخی از مردم هستند که خداوند را تنهـا بـا زبـان می پرستند. پس اگر خیری به او برسـد به وسـیله آن اطمینـان یـافته و اگر مصـیبتی برای آزمـایش به او برسـد دگرگون می شود} -. حج / ۱۱ -

و «أبواب السـماء» یعنی درهایی که از آن ها رحمت فرو فرستاده می شود، یا اعمال شایسته از آن بالا می رود. و «أعده إعدادا» یعنی آن را آماده و مهیا کرد. و«النسم» با حرکت های متوالی، وزش باد ضـعیف است، مانند نسـیم و «تنسم» یعنی نفس کشید، و «تنسم النسیم» یعنی آن را بویید، و «الروح» با فتحه یعنی آسایش و رحمت و باد آرام، و به این معناست که با دعا، درخواست گـذشت از گناهان خود را دارنـد. و «الرهینه و المرتهنه» یعنی گرو، و «الأسـی» یعنی اندوه، و «أبواب الرغبه» هرچیزی که با آن به سوی خداونـد نزدیک گردنـد. و دست کوبنـده این درها را با نزدیکی به خداوند می کوبد. و «الندح» با فتحه و ضـمه یعنی زمیـن پهنـاور، و «المنـادح» یعنی دشـت، و«علیـه» متعلـق به «یخیب» برای تضـمین معنـای «قـدوم و الوفـود» و ماننـد آن است، و «الحسـیب» یعنی حسـابگر، و منظور از آن یـا سـریع ترین حسـابگران است، و یـا به این معنـا که هر یک از مکلفین وظیفه دارد خویشتن را پیش از آنکه در جایگاه حساب بازخواست شود، حسابرسی کند.

**[ترجمه]

«۴۰»

نهـج، [نهـج البلاـغه]: وَ مِـنْ دُعَـاءٍ لَهُ علیه السـلام اللَّهُمَّ إِنَّکَ آنَسُ الْآنَسِـینَ بِأَوْلِیَائِـکَ وَ أَحْضَـرُهُمْ بِالْکِفَـایَهِ لِلْمُتَـوَکِّلِینَ عَلَیْکَ تُشَاهِـدُهُمْ فِی سَـرَائِرِهِمْ وَ تَطَّلِـعُ عَلَیْهِمْ فِی ضَـمَائِرِهِمْ وَ تَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَـائِرِهِمْ فَأَسْـرَارُهُمْ لَـکَ مَکْشُوفَهٌ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَیْـکَ مَلْهُوفَهٌ إِنْ أَوْحَشَـتْهُمُ الْغُرْبَهُ آنَسَـهُمْ ذِکْرُکَ وَ إِنْ صُـبَّتْ عَلَیْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجَئُوا إِلَی الِاسْـتِجَارَهِ بِکَ عِلْماً بِأَنَّ أَزِمَّهَ الْأُمُورِ بِیَدِکَ وَ مَصَادِرَهَا عَنْ قَضَائِکَ اللَّهُمَّ إِنْ فَهِهْتُ عَنْ مَسْأَلَتِی أَوْ عَمِهْتُ عَنْ طَلِبَتِی فَـدُلَّنِی عَلَی مَصَالِحِی وَ خُـذْ بِقَلْبِی إِلَی مَرَاشِدِی فَلَیْسَ ذَلِکَ بِنُکْرٍ مِنْ هِدَایَاتِکَ وَ لَا بِبِدْعٍ مِنْ کِفَایَاتِکَ اللَّهُمَّ احْمِلْنِی عَلَی عَفْوِکَ وَ لَا تَحْمِلْنِی

١- ١. الحجّ: ١١.

عَلَى عَدْلِكَ (۱).

**[ترجمه]نهج البلاغه: و در دعایی از امام علیه السلام آمده است: پروردگارا، تو با دوستانت از همه انس گیرنده تری، و برآورده کننده نیاز توکل کنندگانی، بر اسرار پنهانشان آگاهی و به آنچه در دل دارند آشنایی. از دیدگاه های آنان باخبر هستی و رازشان نزد تو آشکار و دل هایشان در حسرت دیدار تو داغدار است. اگر تنهایی و غربت آنان را به وحشت اندازد یاد تو آرامشان می کند. اگر مصیبت ها بر آنان فرود آید به تو پناه می برند و روی به درگاه تو دارند، زیرا می دانند که سررشته کارها به دست توست، و همه کارها از خواست تو نشأت می گیرد. بارالها، اگر در درخواست خود درمانده شوم، یا راه پرسیدن ندانم، تو مرا به اصلاح کارم رهنمون گردان، و جانم را به آنچه مایه رستگاری من است هدایت فرما. که چنین بخششی از هدایت های تو به دور نیست و در کفایت های تو بی سابقه نیست. پروردگارا، مرا با بخشش خود بپذیر و با عدل خود با من رفتار نکن. - . نهج البلاغه ۱ : ۴۸۴ -

**[ترجمه]

بیان

إنما أوردت هذا الدعاء لأنه من مناجاه أولياء الله و مشتمل على كثير من صفاتهم المختصه بهم رزقنا الله الوصول إلى درجتهم قوله عليه السلام بأوليائك فى بعض النسخ لأوليائك و قال بعضهم الباء أنسب أى أنت أكثرهم أنسا بأوليائك و عطفا و تحننا عليهم و أحضرهم بالكفايه الحضور ضد الغيبه و الحضر بالضم و الإحضار ارتفاع الفرس فى عدوه قيل أى أبلغهم إحضارا لكفايه المتوكلين و أقومهم بذلك و قيل أى أسرعهم إحضارا لما استعد منهم من الكمال و الأظهر أن المعنى أشدهم و أكثرهم حضورا عند الكفايه فإنه لا يغيب عن كفايتهم و لا يعزب عن علمه شى ء و قيل الكفايه بيان للحضور.

و الكافى من يقوم بالأمر و يحصل به الاستغناء عن الغير و توكل على الله أى اعتمد عليه و وثق به و البصيره المعرفه و عقيده القلب و الفطنه و قيل البصائر العزائم و الملهوف المكروب و المظلوم المستغيث أى قلوبهم مستغيثه راغبه عند الكرب و الحاجه إليك و المستجير الذى يطلب الأمان أو الحفظ و فهه كفرح أى عيى و عمه كفرح أيضا أى تردد فى الضلال أو تحير فى منازعه أو طريق أو لم يعرف الحجه و المراشد مقاصد الطريق أى ما فيه الاستقامه و الفوز بالمقصد و خذ بقلبى إلى مراشدى أى جره إليها و النكر العجيب و البدع بالكسر الأمر المبتدع أى لم يعهد مثله و احملنى على عفوك أى عاملنى يوم الجزاء بعفوك.

۱- ۱. نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۸۴ تحت الرقم ۲۲۵ من الخطب.

**[ترجمه]این دعـا را تنهـا به این دلیـل آوردیم که از جمله مناجـات هـای اولیـاء خـداست و بسـیاری از ویژگی هـای آنان را دربردارد که مخصوص آن هاست. خداوند رسـیدن به درجه آن ها را روزی ما قرار دهد. کلام امام علیه السلام «بأولیائک» در برخی نسـخه ها «لأولیائک» آمده است. و برخی گفته اند: باء مناسب تر است. یعنی تو بیشترین انس را با دوستان خود داری و از همه به آنـان مهربان تر و دلسوزتری. «و أحضـرهم بالکفایه» حضور مخالف غیبت است، و «الحضـر» با ضـمه و «الإحضار» به معنای دویـدن اسب در برابر دشـمن است. گفته شـده: یعنی برای برآورده کردن نیاز توکل کنندگان حاضـرترین و پایدارترین هستی. و گفته شـده یعنی برای کمالی که برای آنان مهیا نموده ای شـتابان ترین هستی. و آنچه درست تر به نظر می رسـد این است که در برآوردن نیـاز آنـان بیشترین و بهترین آمـادگی را داری. چرا که او هرگز از برآوردن نیـاز آنان غایب نمی شود و هیچ چیز از علم او پنهان نمی ماند. و گفته شده: «کفایت» بیانی از حضور است.

و «کافی» کسی است که برای انجام کاری اقدام می کند و به وسیله او می توان از دیگران بی نیاز شد. و «توکل علی الله» یعنی به او اعتماد کرد و به او تکیه کرد. و «البصـیره» یعنی شناخت و عقیده قلبی و فهم درونی. و گفته شده: «البصائر» یعنی اراده ها، و «ملهوف» یعنی انـدوهگین و سـتم دیده پناه جوینده، یعنی دل هایشان به هنگام اندوه و نیاز به سوی تو کشـیده می شوند و از تو پناه می جوینـد. و «مسـتجیر» کسـی است که درخواست پناه یا نگهداری دارد. و «فهه» مانند فرح یعنی درمانده شد، و «عمه» نیزماننـد فرح یعنی دچـار گمراهی شـد، یا در نزاع یا راهی سرگشـته شـد، یا اینکه نتوانست حجت و راهنما را بیابـد. «مقاصـد الطریق» یعنی چیزی که در آن پایـداری و رسـیدن به مقصد وجود دارد، و«خذ بقلبی إلی مراشدی» یعنی به سوی آن راهنمایی کن، و «النکر» یعنی عجیب، و «البدع» با کسـره کاری نو است که پیش از این کسـی انجام نشده است. و «احملنی علی عفوک» یعنی روز قیامت با گذشتت با من رفتار کن .

**[ترجمه]

أبواب مكارم الأخلاق

أقول

ص: ۳۳۱

الجزء الثانی من کتاب الإیمان و الکفر

و سیجی ء ما یناسب هذه الأبواب فی کتاب العشره و فی کتاب الآداب و السنن أیضا إن شاء الله تعالی

**[ترجمه]برخی از مطالبی که با این ابواب مرتبط هستند، در کتاب همنشینی و در کتاب آداب و سنن نیز خواهد آمد ان شاء الله.

**[ترجمه]

باب ۳۸ جوامع المکارم و آفاتها و ما یوجب الفلاح و الهدی

الآیات

البقره: الم ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱)

و قال تعالی: یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ وَ آمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ وَ لا تَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا وَ إِیَّایَ فَاتَّقُونِ وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکاهَ

۱- ۱. البقره: ۱- ۵.

وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخاشِعِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ (۱)

و قال سبحانه: وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ ذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ (۲)

و قال سبحانه: لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ... وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۳)

و قال تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۴)

و قال تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۵)

آل عمران: الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النَّارِ الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ(۶)

و قال تعالى: مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ يَتْلُونَ آياتِ اللَّهِ آناءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ

۱- ۱. البقره: ۴۰- ۴۵.

۲- ۲. البقره: ۸۳.

۳- ۳. البقره: ۱۷۷.

۴- ۴. البقره: ۲۱۸.

۵- ۵. البقره: ۲۷۷.

۶- ۶. آل عمران: ۱۶- ۱۷.

يَسْجُدُونَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ أُولئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ وَ ما يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱)

و قال تعالى: وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ (۲)

و قال: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ رَبَّنا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِي لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ وَ لا تُخْزِنا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ (۳)

النساء: إِنْ تُبْدُوا خَيْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كانَ عَفُوًّا قَدِيراً(۴)

ص: ۳۳۴

۱- ۱. آل عمران: ۱۱۳- ۱۱۵.

۲- ۲. آل عمران: ۱۳۳- ۱۳۶.

۳- ۳. آل عمران: ۱۹۰- ۱۹۵.

۴- ۴. النساء: ۱۴۹.

و قال تعالی: لکِنِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ الْمُقِیمِینَ الصَّلاهَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ أُولئِکَ سَنُؤْتِیهِمْ أَجْراً عَظِیماً(۱)

المائده: وَ اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ إلی قوله تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً وَ قالَ اللَّهُ إِنِّی مَعَکُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاهَ وَ آتَیْتُمُ الزَّکاهَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ (۲)

و قال تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ (۳)

و قال تعالی: لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ (۴)

الأعراف: قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اسْتَعِینُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ (۵)

۱- ۱. النساء: ۱۶۲.

۲- ۲. المائده: ۷- ۱۲.

۳- ۳. المائده: ۵۴ و ۵۵.

۴- ۴. المائده: ۹۳.

۵- ۵. الأعراف: ۱۲۸.

و قال وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ ءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ إلى قوله سبحانه وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّهٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (۱)

و قال: وَ الدَّارُ الْآخِرَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتابِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (۲)

الأنفال: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۳)

التوبه: إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاهَ وَ آتَى الزَّكاهَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسى أُولئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ إلى قوله تعالى الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَهً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَهٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيها نَعِيمٌ مُقِيمٌ خالِدِينَ فِيها أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۴)

و قال تعالى: التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ

الْمُؤْمِنِينَ (۵)

هود: إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ(۶)

و قال تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلى رَبِّهِمْ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِيها خالِدُونَ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمى وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ

۱- ۱. الأعراف: ۱۵۶- ۱۵۹.

۲- ۲. الأعراف: ۱۶۹.

۳- ۳. الأنفال: ۱.

۴- ۴. براءه: ۱۸- ۲۲.

۵- ۵. براءه: ۱۱۲.

۶- ۶. هود: ۱۱.

هَلْ يَسْتَوِيانِ مَثَلًا أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (۱)

الرعد: الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَهً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلائِكَهُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ(۲)

و قال تعالی: وَ يَهْدِی إِلَيْهِ مَنْ أَنابَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (۳)

النحل: إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّهً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شاكِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴)

مريم: إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَ لا يُظْلَمُونَ شَيْئاً(۵)

طه: وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى (۶)

الأنبياء: وَ كُلًّا جَعَلْنا صالِحِينَ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِيتاءَ الزَّكاهِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ (۷)

۱- ۱. هود: ۲۳ و ۲۴.

۲- ۲. الرعد: ۱۸- ۲۲.

۳- ۳. الرعد: ۲۷- ۲۹.

۴- ۴. النحل: ۱۲۱ و ۱۲۲.

۵- ۵. مريم: ۶۰.

۶- ۶. طه: ۸۲.

۷- ۷. الأنبياء: ۷۲ و ۷۳.

و قال تعالى: إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ (۱)

الحج: وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلى ما أَصابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلاةِ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۲)

و قال تعالى: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ(۳)

النور: وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقْهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ (۴)

الفرقان: إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتاباً(۵)

الشعراء: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا(۶)

النمل: هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ (۷)

ص: ۳۳۸

۱- ۱. الأنبياء: ۹۰.

۲- ۲. الحجّ: ۳۴ و ۳۵.

۳- ۳. الحجّ: ۷۷ و ۷۸.

۴- ۴. النور: ۵۲.

۵- ۵. الفرقان: ۷۱ و ۷۲.

۶- ۶. الشعراء: ۲۲۷.

۷- ۷. النمل: ۲.

و قال تعالى: إِنَّما أَمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَها وَ لَهُ کُلُّ شَیْ ءٍ وَ أَمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ (۱)

العنکبوت: وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّهِ غُرَفاً تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ (۲)

لقمان: هُدىً وَ رَحْمَهً لِلْمُحْسِنِینَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ أُولئِکَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳)

و قال: یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاهَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ(۴)

و قال تعالى: وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقى وَ إِلَى اللَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ(۵)

الأحزاب: إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتِینَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصَّادِقِینَ وَ الصَّادِقاتِ وَ الصَّابِرِینَ وَ الصَّابِراتِ وَ الْخاشِعِینَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِینَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصَّائِمِینَ وَ الصَّائِماتِ وَ الْحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاکِرِینَ اللَّهَ کَثِیراً وَ الذَّاکِراتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَهً وَ أَجْراً عَظِیماً(۶)

فاطر: إِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتابَ اللَّهِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ

ص: ۳۳۹

۱- ۱. النمل: ۹۱.

۲- ۲. العنکبوت: ۵۸- ۵۹.

۳- ۳. لقمان: ۳- ۵.

۴- ۴. لقمان: ۱۷- ۱۹.

۵- ۵. لقمان: ۲۲.

۶- ۶. الأحزاب: ۳۵.

سِرًّا وَ عَلانِيَةً يَرْجُونَ تِجارَةً لَنْ تَبُورَ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ(۱)

الزمر: قُلْ يا عِبادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةٌ إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ (۲)

ق: وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هذا ما تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (۳)

البلد: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيماً ذا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِيناً ذا مَتْرَبَةٍ ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولئِكَ أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَةٌ(۴)

lt;meta info="- الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاه و مما رزقناهم ینفقون و الذین یؤمنون بما أنزل إلیک و ما أنزل من قبلک و بالآخره هم یوقنون أولئک علی هدی من ربهم و أولئک هم المفلحون. - . بقره / ۱ - ۵ -

{الف، لام، میم. این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه هدایت تقواپیشگان است: آنان که به غیب ایمان می آورند، و نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند؛ و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می آورند؛ و به آخرت یقین دارند. آن هایند که از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردارند و آن ها همان رستگارانند.}

- یا بنی إسرائیل اذکروا نعمتی التی أنعمت علیکم و أوفوا بعهدی أوف بعهدکم و إیای فارهبون و آمنوا بما أنزلت مصدقا لما معکم و لا تکونوا أول کافر به و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا و إیای فاتقون و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و أنتم تعلمون و أقیموا الصلاه و آتوا الزکاه و ارکعوا مع الراکعین أ تأمرون الناس بالبر و تنسون أنفسکم و أنتم تتلون الکتاب أ فلا تعقلون و استعینوا بالصبر و الصلاه و آن ها لکبیره إلا علی الخاشعین الذین یظنون أنهم ملاقوا ربهم و أنهم إلیه راجعون. - . بقره / ۴۰ - ۴۵ -

{ای فرزندان اسرائیل، نعمت هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید، و به پیمانم وفا کنید، تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از من بترسید. و بدانچه نازل کرده ام - که مؤید همان چیزی است که با شماست - ایمان آرید؛ و نخستین منکر آن نباشید، و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید، و تنها از من پروا کنید. و حق را به باطل درنیامیزید، و حقیقت را - با آنکه خود می دانید - کتمان نکنید. و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید، و با رکوع کنندگان رکوع کنید. آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید، با اینکه شما کتاب [خدا] را می خوانید؟ آیا [هیچ] نمی اندیشید؟ از شکیبایی و نماز یاری جویید. و به راستی این [کار] گران است، مگر بر فروتنان: همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد؛ و به سوی او باز خواهند گشت.}

- و إذ أخذنا میثاق بنی إسرائیل لا تعبدون إلا الله و بالوالدین إحسانا و ذی القربی و الیتامی و المساکین و قولوا للناس حسنا و

أقيموا الصلاه و آتوا الزكاه ثم توليتم إلا قليلا منكم و أنتم معرضون. - . بقره / ۸۳ -

{و چون از فرزندان اسرائيل پيمان محكم گرفتيم كه: «جز خدا را نپرستيد، و به پدر و مادر، و خويشان و يتيمان و مستمندان احسان كنيد، و با مردم [به زبانِ] خوش سخن بگوييد، و نماز را به پا داريد، و زكات را بدهيد»؛ آنگاه، جز اندكى از شما، [همگى] به حالت اعراض روى برتافتيد.}

- ليس البر أن تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب و لكن البر من آمن بالله و اليوم الآخر ... و آتى المال على حبه ذوى القربى و اليتامى و المساكين و ابن السبيل و السائلين و فى الرقاب و أقام الصلاه و آتى الزكاه و الموفون بعهدهم إذا عاهدوا و الصابرين فى البأساء و الضراء و حين البأس أولئك الذين صدقوا و أولئك هم المتقون. - . بقره / ۱۷۷ -

{نيكوكارى آن نيست كه روى خود را به سوى مشرق و [يا] مغرب بگردانيد، بلكه نيكى آن است كه كسى به خدا و روز بازپسين و فرشتگان و كتاب [آسمانى] و پيامبران ايمان آوَرَد، و مال [خود] را با وجودِ دوست داشتنش، به خويشاوندان و يتيمان و بينوايان و در راه ماندگان و گدايان و در [راهِ آزاد كردن] بندگان بدهد، و نماز را برپاى دارد، و زكات را بدهد، و آنان كه چون عهد بندند، به عهد خود وفادارانند؛ و در سختى و زيان، و به هنگام جنگ شكيبايانند؛ آنانند كسانى كه راست گفته اند، و آنان همان پرهيزگارانند.}

- إن الذين آمنوا و الذين هاجروا و جاهدوا فى سبيل الله أولئك يرجون رحمت الله و الله غفور رحيم. - . بقره / ۲۱۸ -

{آنان كه ايمان آورده، و كسانى كه هجرت كرده و راه خدا جهاد نموده اند، آنان به رحمت خدا اميدوارند، خداوند آمرزنده مهربان است.}

- إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات و أقاموا الصلاه و آتوا الزكاه لهم أجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون. - . بقره / ۲۷۷ -

{كسانى كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده و نماز بر پا داشته و زكات داده اند، پاداش آنان نزد پروردگارشان براى آنان خواهد بود؛ و نه بيمى بر آنان است و نه اندوهگين مى شوند.}

- الذين يقولون ربنا إننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار الصابرين و الصادقين و القانتين و المنفقين و المستغفرين بالأسحار. - . آل عمران / ۱۶ و ۱۷ -

{همان كسانى كه مى گويند: پروردگارا، ما ايمان آورديم؛ پس گناهان ما را بر ما ببخش، و ما را از عذاب آتش نگاه دار. [اينانند] شكيبايان و راستگويان و فرمانبرداران و انفاق كنندگان و آمرزش خواهان در سحرگاهان.}

- من أهل الكتاب أمه قائمه يتلون آيات الله آناء الليل و هم يسجدون يؤمنون بالله و اليوم الآخر و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و يسارعون فى الخيرات و أولئك من الصالحين و ما يفعلوا من خير فلن يكفروه و الله عليم بالمتقين. - . آل عمران / ۱۱۳- ۱۱۵ -

{از میان اهل کتاب، گروهی درست کردارند که آیات الهی را در دل شب می خوانند و سر به سجده می نهند. به خدا و روز قیامت ایمان دارند؛ و به کار پسندیده فرمان می دهند و از کار ناپسند بازمی دارند؛ و در کارهای نیک شتاب می کنند، و آنان از شایستگانند. و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند، و خداوند به [حال] تقواپیشگان داناست.}

- و سارعوا إلی مغفره من ربکم و جنه عرضها السماوات و الأرض أعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین و الذین إذا فعلوا فاحشه أو ظلموا أنفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب إلا الله و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون أولئک جزاؤهم مغفره من ربهم و جنات تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها و نعم أجر العاملین. - . آل عمران / ۱۳۳ - ۱۳۶ -

{و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید. همانان که در فراخی و تنگی انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از مردم در می گذرند؛ و خداوند نکوکاران را دوست دارد. و آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند - و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می دانند [که گناه است]، پافشاری نمی کنند. آنان، پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان، و بوستان هایی است که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است. جاودانه در آن بمانند، و پاداش اهل عمل چه نیکوست.}

- إن فی خلق السماوات و الأرض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لأولی الألباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات و الأرض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا إنک من تدخل النار فقد أخزیته و ما للظالمین من أنصار ربنا إننا سمعنا منادیا ینادی للإیمان أن آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الأبرار ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیامه إنک لا تخلف المیعاد فاستجاب لهم ربهم أنی لا أضیع عمل عامل منکم من ذکر أو أنثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا و أخرجوا من دیارهم و أوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لأکفرن عنهم سیئاتهم و لأدخلنهم جنات تجری من تحتها الأنهار ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب. - . آل عمران / ۱۹۰ - ۱۹۵ -

{مسلماً در آفرینش آسمان ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه هایی [قانع کننده] است. همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می کنند، و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده ای؛ منزهی تو! پس ما را از عذابِ آتش دوزخ در امان بدار. پروردگارا، هر که را تو در آتش درآوری، یقیناً رسوایش کرده ای، و برای ستمکاران یاورانی نیست. پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند که: «به پروردگار خود ایمان آورید»، پس ایمان آوردیم. پروردگارا، گناهان ما را بیامرز، و بدی های ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران. پروردگارا، و آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده ای به ما عطا کن، و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان، زیرا تو وعده ات را خلاف نمی کنی. پس، پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود که:] من عملِ هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن، که همه از یکدیگرید، تباه نمی کنم؛ پس، کسانی که هجرت کرده و از خانه های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده اند، بدی هایشان را از آنان می زدایم، و آنان را

در بـاغ هـایی کـه از زیر [درختـان] آن نهرهـا روان اسـت درمی آورم؛ [این] پاداشـی است از جـانب خـدا و پـاداش نیکـو نزد خداست.}

– إن تبدوا خیرا أو تخفوه أو تعفوا عن سوء فإن الله کان عفوا قدیرا. – . نساء / ۱۴۹ –

{اگر خیری را آشکار کنید یا پنهانش دارید، یا از بدیی درگذرید، پس خدا درگذرنده تواناست.}

– لکن الراسـخون فی العلم منهم و المؤمنون یؤمنون بمـا أنزل إلیک و ما أنزل من قبلک و المقیمین الصـلاه و المؤتون الزکاه و المؤمنون بالله و الیوم الآخر أولئک سنؤتیهم أجرا عظیما. – . نساء / ۱۶۲ –

{لیکن راسـخان آنان در دانش، و مؤمنان، به آنچه بر تو نازل شـده و به آنچه پیش از تو نازل گردیـده ایمان دارنـد و خوشا بر نمازگزاران، و زکات دهندگان و ایمان آورندگان به خدا و روز بازپسین که به زودی به آنان پاداشی بزرگ خواهیم داد.}

– و اذکروا نعمه الله علیکم و میثـاقه الـذی واثقکم به إذ قلتم سـمعنا و أطعنـا و اتقوا الله إن الله خبیر بما تعملون .... یا أیها الـذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم إذ هم قوم أن یبسـطوا إلیکم أیـدیهم فکف أیدیهم عنکم و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون و لقـد أخـذ الله میثـاق بنی إسـرائیل و بعثنـا منهم اثنی عشـر نقیبـا و قـال الله إنی معکم لئن أقمتم الصـلاه و آتیتم الزکاه و آمنتم برسـلی و عزرتموهم و أقرضـتم الله قرضا حسنا لأکفرن عنکم سیئاتکم و لأدخلنکم جنات تجری من تحتها الأنهار فمن کفر بعد ذلک منکم فقد ضل سواء السبیل. – . مائده / ۷ – ۱۲ –

{و نعمتی را که خدا بر شـما ارزانی داشـته و [نیز] پیمانی را که شـما را به [انجام] آن متعهد گردانیده، به یاد آورید، آنگاه که گفتید: «شـنیدیم و اطاعت کردیم.» و از خدا پروا دارید که خدا به راز دل ها آگاه است. (تا اینکه فرمود:) ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را بر خود، یاد کنید: آنگاه که قومی آهنگ آن داشـتند که بر شـما دست یازند، و [خدا] دسـتشان را از شمـا کوتاه داشت. و از خـدا پروا داریـد، و مؤمنان بایـد تنها بر خـدا توکل کننـد. در حقیقت، خـدا از فرزنـدان اسـرائیل پیمان گرفت. و از آنـان دوازده سـرکرده برانگیختیم. و خـدا فرمود: «من بـا شـما هسـتم.» اگر نمـاز برپـا داریـد و زکـات بدهیـد و به فرسـتادگانم ایمان بیاوریـد و یاریشان کنیـد و وام نیکویی به خـدا بدهید، قطعاً گناهانتان را از شـما می زدایم، و شـما را به باغ هـایی کـه از زیر [درختـان] آن نهرهـا روان اسـت در می آورم. پس هر کس از شـما بعـد از این کفر ورزد، در حقیقت از راه راست گمراه شده است.}

– یـا أیهـا الـذین آمنـوا من یرتـد منکم عن دینه فسـوف یـأتی الله بقـوم یحبهم و یحبونه أذله علی المؤمنین أعزه علی الکـافرین یجاهـدون فی سبیـل الله و لاـ یخـافون لومه لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم إنما ولیکم الله و رسوله و الـذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون. – . مائده / ۵۴ – ۵۵ –

{ای کسانی که ایمان آورده ایـد، هر کس از شـما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می کنند و از سـرزنش هیـچ ملامتگری نمی ترسـند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می دهد، و خدا گشایشگر داناست. ولیّ

شمـا، تنها خـدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده انـد: همان کسانی که نماز برپا می دارنـد و در حال رکوع زکات می دهند.}

– لیس علی الـذین آمنوا و عملوا الصالحـات جناح فیما طعموا إذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا و أحسنوا و الله یحب المحسنین. – . مائده / ۹۳ –

{بر کسـانی که ایمان آورده و کارهای شایسـته کرده انـد، گناهی در آنچه [قبلًا] خورده انـد نیست، در صورتی که تقوا پیشـه کننـد و ایمان بیاورند و کارهای شایسـته کنند؛ سـپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند؛ آنگاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند، و خدا نیکوکاران را دوست می دارد.}

– قال موسی لقومه استعینوا بالله و اصبروا إن الأرض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین. – . أعراف / ۱۲۸ –

{موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جویید و پایداری ورزید، که زمین از آنِ خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می دهد؛ و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است.}

– و رحمتی وسـعت کـل شـی ء فسأکتبهـا للـذین یتقون و یؤتون الزکـاه و الـذین هم بآیاتنـا یؤمنون إلی قوله سـبحانه و من قوم موسی أمه یهدون بالحق و به یعدلون. – . أعراف / ۱۵۶ – ۱۵۹ –

{و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است؛ و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند و زکات می دهند و آنان که به آیات ما ایمان می آورنـد، مقرر می دارم. (تا جایی که می فرمایـد:) و از میان قوم موسـی جماعتی هسـتند که به حقّ راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند.}

– و الـدار الآـخره خیر للـذین یتقون أ فلاـ تعقلون و الـذین یمسـکون بالکتاب و أقاموا الصـلاه إنا لا نضـیع أجر المصـلحین. – . أعراف / ۱۶۹ –

{و سـرای آخرت برای کسـانی که پروا پیشه می کننـد بهتر است. آیـا بـاز تعقّـل نمی کنیـد؟ و کسانی که به کتاب [آسـمانی] چنگ درمی زنند و نماز برپا داشته اند [بدانند که] ما اجر درستکاران را تباه نخواهیم کرد.}

– فاتقوا الله و أصلحوا ذات بینکم و أطیعوا الله و رسوله إن کنتم مؤمنین. – . أنفال / ۱ –

{پس از خـدا پروا داریـد و با یکـدیگر سازش نمایید، و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.} – إنما یعمر مساجد الله من آمن بـالله و الیوم الآـخر و أقـام الصـلاه و آتی الزکاه و لم یخش إلا الله فعسـی أولئک أن یکونوا من المهتـدین إلی قوله تعالی الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و أنفسـهم أعظم درجه عند الله و أولئک هم الفائزون یبشرهـم ربهم برحمه منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها أبدا إن الله عنده أجر عظیم. – . توبه / ۱۸ – ۲۲ –

{مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا

نترسیده اند، پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند. (تا اینکه فرمود:) کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته اند نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند و اینان همان رستگارانند. پروردگارشان آنان را از جانب خود، به رحمت و خشنودی و باغ هایی [در بهشت] که در آن ها نعمت هایی پایدار دارند، مژده می دهد. جاودانه در آن ها خواهند بود، در حقیقت، خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.}

– التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین. – . توبه / ۱۱۲ –

{[آن مؤمنان،] همان توبه کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقرّرات خدایند. و مؤمنان را بشارت ده.}

– إلا الذین صبروا و عملوا الصالحات أولئك لهم مغفره و أجر کبیر. – . هود / ۱۱ –

{ مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده اند [که] برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود.}

– إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات و أخبتوا إلی ربهم أولئك أصحاب الجنه هم فیها خالدون مثل الفریقین کالأعمی و الأصم و البصیر و السمیع هل یستویان مثلا أ فلا تذکرون. – . هود / ۲۳ – ۲۴ –

{بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و [با فروتنی] به سوی پروردگارشان آرام یافتند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود. مَثَل این دو گروه، چون نابینا و کر [در مقایسه] با بینا و شنواست. آیا در مَثَل یکسانند؟ پس آیا پند نمی گیرید؟}

– الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون المیثاق و الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم و أقاموا الصلاه و أنفقوا مما رزقناهم سرا و علانیه و یدرؤن بالحسنه السیئه أولئك لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و أزواجهم و ذریاتهم و الملائکه یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار. – . رعد / ۱۸ – ۲۲ –

{ همانان که به پیمان خدا وفادارند و عهد [او] را نمی شکنند. و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب بیم دارند. و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند، و بدی را با نیکی می زدایند، ایشان راست فرجام خوش سرای باقی. [همان] بهشت های عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان که درستکارند در آن داخل می شوند، و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند. [و به آنان می گویند:] «درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای.}

– و یهدی إلیه من أناب الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله ألا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی

لهم و حسن مآب. - . رعد / ۲۷ - ۲۹ -

{و هر کس را که [به سوی او] بازگردد، به سوی خود راه می نماید.» همان کسانی که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خوشا به حالشان، و خوش سرانجامی دارند. و هر کس را که [به سوی او] بازگردد، به سوی خود راه می نماید.» همان کسانی که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خوشا به حالشان، و خوش سرانجامی دارند.}

- إن إبراهيم كان أمه قانتا لله حنيفا و لم يک من المشركين شاكرا لأنعمه اجتباه و هداه إلى صراط مستقيم. - . نحل / ۱۲۱ - - ۱۲۲

{به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [و] حق گرای بود و از مشرکان نبود. [و] نعمت های او را شکرگزار بود. [خدا] او را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد.}

- إلا من تاب و آمن و عمل صالحا فأولئک يدخلون الجنه و لا يظلمون شيئا. - . طه / ۸۲ -

{ مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند، که آنان به بهشت درمی آیند و ستمی بر ایشان نخواهد رفت.}

- و كلا جعلنا صالحين و جعلناهم أئمه يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم فعل الخيرات و إقام الصلاه و إيتاء الزكاه و كانوا لنا عابدين. - . أنبياء / ۷۲ - ۷۳ -

{و همه را از شایستگان قرار دادیم. و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.}

- إنهم كانوا يسارعون في الخيرات و يدعوننا رغبا و رهبا و كانوا لنا خاشعين. - . أنبياء / ۹۰ -

{آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند و در برابر ما فروتن بودند.} - و بشر المخبتين الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم و الصابرين على ما أصابهم و المقيمي الصلاه و مما رزقناهم ينفقون. - . حج / ۳۴ - - ۳۵

{و فروتنان را بشارت ده. همانان که چون [نام] خدا یاد شود، دل هایشان خشیت یابد و [آنان که] بر هر چه بر سرشان آید صبر پیشه گانند و برپا دارندگان نمازند، و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند.}

- يا أيها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربكم و افعلوا الخير لعلكم تفلحون و جاهدوا في الله حق جهاده هو اجتباكم و ما جعل عليكم في الدين من حرج مله أبيكم إبراهيم هو سماكم المسلمين من قبل و في هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم و

تکونوا شـهداء علی الناس فأقیموا الصـلاه و آتوا الزکاه و اعتصموا بالله هو مولاکم فنعم المولی و نعم النصیر. - . حج / ۷۷ - ۷۸ -

{ای کسانی که ایمان آورده ایـد، رکوع و سـجود کنیـد و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شویـد. و در راه خـدا چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنیـد، اوست که شـما را [برای خود] برگزیـده و در دین بر شـما سختی قرار نـداده است. آیین پـدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً- شـما را مسـلمان نامیـد، و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شـما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری.}

- و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فأولئک هم الفائزون. - . نور / ۵۲ -

{و کسی که خدا و فرستاده او را فرمان بَرَد، و از خدا بترسد و از او پروا کند؛ آنانند که خود کامیابند.}

- إلاـ من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فأولئک یبـدل الله سـیئاتهم حسـنات و کان الله غفورا رحیما و من تاب و عمل صالحا فإنه یتوب إلی الله متابا. - . فرقان / ۷۱ - ۷۲ -

{مگر کسـی که توبه کنـد و ایمان آورد و کار شایسـته کنـد. پس خداونـد بـدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند، و خدا همواره آمرزنده مهربان است. و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، در حقیقت به سوی خدا بازمی گردد.}

- إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا و انتصروا من بعد ما ظلموا. - . شعراء / ۲۲۷ -

{ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسـته کرده و خـدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد سـتم قرار گرفته اند یاری خواسته اند.}

- هدی و بشری للمؤمنین الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم بالآخره هم یوقنون. - . نمل / ۲ -

{ که [مـایه] هـدایت و بشـارت برای مؤمنـان است. همانـان که نمـاز برپـا می دارنـد و زکات می دهنـد و خود به آخرت یقین دارند.}

- إنما أمرت أن أعبـد رب هذه البلده الذی حرمها و له کل شـی ء و أمرت أن أکون من المسـلمین و أن أتلوا القرآن. - . نمل / ۹۱ -

{من مـأمورم که تنهـا پروردگار این شـهر را که آن را مقـدّس شـمرده و هر چیزی از آنِ اوست پرسـتش کنم، و مأمورم که از مسلمانان باشم، و اینکه قرآن را بخوانم.}

- و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنه غرفا تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها نعم أجر العاملین الذین صبروا و

علی ربهم یتوکلون. - . عنکبوت / ۵۸ - ۵۹ -

{و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده انـد، قطعاً آنان را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم که از زیر آن ها جوی ها روان است، جاودان در آنجا خواهند بود؛ چه نیکوست پاداش عمل کنندگان! همان کسانی که شکیبایی ورزیده و بر پروردگارشـان توکّل نموده انـد.} - هـدی و رحمه للمحسـنین الـذین یقیمون الصـلاه و یؤتون الزکاه و هم بالآخره هم یوقنون أولئک علی هدی من ربهم و أولئک هم المفلحون. - . لقمان / ۳ - ۵ -

{[که] برای نیکوکاران رهنمود و رحمتی است، [همان] کسانی که نماز برپا می دارند و زکات می دهند، و [هم] ایشانند که به آخرت یقین دارند. آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند، و ایشانند که رستگارانند.}

- یا بنی أقم الصـلاه و أمر بالمعروف و انه عن المنکر و اصبر علی ما أصابک إن ذلک من عزم الأمور و لا تصعر خدک للناس و لا تمش فی الأرض مرحـا إن الله لا یحب کـل مختـال فخور و اقصـد فی مشـیک و اغضـض من صوتک إن أنکر الأصوات لصوت الحمیر. - . لقمان / ۱۷ - ۱۹ -

{ای پسـرک من، نماز را برپا دار و به کار پسـندیده وادار و از کار ناپسـند باز دار، و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است شکیبا بـاش. این [حـاکی] از عزم [و اراده تـو در] امـور است. و از مردم [به نِخوت] رُخ برمتـاب، و در زمین خرامـان راه مرو که خـدا خودپسـندِ لافزن را دوست نمی دارد. و در راه رفتنِ خود میـانه رو بـاش، و صـدایت را آهسـته ساز، که بـدترین آوازها بانگ خران است.}

- و من یسلم وجهه إلی الله و هو محسن فقد استمسک بالعروه الوثقی و إلی الله عاقبه الأمور. - . لقمان / ۲۲ -

{و هر کس خود را - در حالی که نیکوکار باشد - تسـلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ درزده، و فرجام کارها به سوی خداست.}

- إن المسـلمین و المسـلمات و المؤمنین و المؤمنـات و القـانتین و القانتـات و الصـادقین و الصادقـات و الصابرین و الصابرات و الخاشـعین و الخاشـعات و المتصـدقین و المتصـدقات و الصـائمین و الصائمات و الحافظین فروجهم و الحافظات و الـذاکرین الله کثیرا و الذاکرات أعد الله لهم مغفره و أجرا عظیما. - . أحزاب / ۳۵ -

{مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صـدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خدا برای [همه] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.}

- إن الذین یتلون کتاب الله و أقاموا الصلاه و أنفقوا مما رزقناهم سرا و علانیه یرجون تجاره لن تبور لیوفیهم أجورهم و یزیدهم من فضله إنه غفور شکور. - . فاطر / ۲۹ - ۳۰ -

{در حقیقت، کسـانی که کتـاب خـدا را می خواننـد و نمـاز برپا می دارنـد و از آنچه بـدیشان روزی داده ایم، نهان و آشـکارا

انفاق می کنند، امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد.تا پاداششان را تمام بدیشان عطا کند و از فزون بخششِ خود در حقّ آنان بیفزاید که او آمرزنده حق شناس است.}

- قل یا عباد الـذین آمنوا اتقوا ربکم للـذین أحسـنوا فی هـذه الـدنیا حسـنه و أرض الله واسـعه إنما یوفی الصابرون أجرهـم بغیر حساب. - . زمر / ۱۰ -

{بگو ای بنـدگان من که ایمـان آورده ایـد، از پروردگارتـان پروا بداریـد. برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده انـد، نیکی خواهد بود، و زمین خدا فراخ است. بی تردید، شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت.}

- و أزلفت الجنه للمتقین غیر بعید هذا ما توعدون لکل أواب حفیظ من خشـی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب. - . ق / ۳۱ - ۳۳ -

{و بهشت را برای پرهیزگاران نزدیک گرداننـد، بی آنکه دور باشـد. [و به آنان گویند:] این همان است که وعده یافته اید [و] برای هر توبه کار نگهبانِ [حدود خدا] خواهد بود: آنکه در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه کار [باز] آید.}

- فلاـ اقتحم العقبه و مـا أدراک مـا العقبه فـک رقبه أو إطعـام فی یوم ذی مسـغبه یتیمـا ذا مقربه أو مسـکینا ذا متربه ثم کان من الـذین آمنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمه أولئک أصـحاب المیمنه و الذین کفروا بآیاتنا هم أصـحاب المشأمه علیهم نار مؤصده. - . بلد: ۱۱- ۲۰ -

{و[لی] نخواست از گردنه [عاقبت نگری] بالا رَوَد! و تو چه دانی که آن گردنه [سـخت] چیست؟ بنـده ای را آزادکردن، یا در روز گرسـنگی، طعـام دادن: به یـتیمی خویشاونـد، یـا بینوایی خـاک نشـین. علاـوه بر این از زمره کسـانی باشـد که گرویـده و یکدیگر را به شـکیبایی و مهربانی سـفارش کرده اند؛ ایناننـد خجستگان. و کسانی که به انکارِ نشانه های ما پرداخته اند، آنانند ناخجستگان شوم. بر آنان آتشی سرپوشیده احاطه دارد.}

**[ترجمه]

تفسیر

هُدیً لِلْمُتَّقِینَ قد مر تفسیر الآیات فی الباب الأول من کتاب الإیمان و الکفر هذا(۵).

یا بَنِی إِسْرائِیلَ (۶) أی ولد یعقوب اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ فی تفسـیر الإمام علیه السـلام أن بعث محمدا و أقررته فی مـدینتکم و لم أجشـمکم الحط و الترحال إلیه و أوضـحت علاماته و دلائل صـدقه کیلا یشـتبه علیکم حاله وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی الذی أخـذه علی أسـلافکم أنبیاؤهم و أمروهـم أن یؤدوه إلی أخلاـفهم لیـؤمنن بمحمـد العربی الهاشـمی المبـان بالآیـات و المـؤید بالمعجزات الذی من آیاته علی بن أبی طالب شقیقه و رفیقه عقله من عقله و علمه من علمه و حلمه من

۱- ۱. فاطر: ۲۹ و ۳۰.

۲- ۲. الزمر: ۱۰.

۳- ۳. ق: ۳۱- ۳۳.

۴- ۴. البلد: ۱۱- ۲۰.

۵- ۵. راجع ج ۶۷ ص ۱۷.

۶- ۶. البقره: ۴۰.

حلمه مؤید دینه بسیفه أَوفِ بِعَهْدِکُمْ الذی أوجبت به لکم نعیم الأبد فی دار الکرامه وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ فی مخالفه محمد فإنی القادر علی صرف بلاء من یعادیکم علی موافقتی و هم یقدرون علی صرف انتقامی عنکم إذا آثرتم مخالفتی.

و روی العیاشی عن الصادق علیه السلام أنه سئل عن هذه الآیه فقال أوفوا بولایه علی فرضا من الله أوف لکم بالجنه(۱).

**[ترجمه]«هدی للمتقین» تفسیر این آیات در باب اول همین کتاب ایمان و کفر بیان شد. «یا بنی‌اسرائیل» یعنی ای فرزندان یعقوب، نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آورید. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که منظور از نعمت این است که محمد را به پیامبری مبعوث کردم و او را در شهر شما جای دادم و سفر به سوی او برای شما سخت نیست و نشانه‌های روشن و واضحی دارد و صدق دعوتش آشکار است؛ تا به او شک نکنید و به عهد من وفا کنید، عهدی که آن را با پیامبران اقوام پیش از شما با آن ها بستند و به آن ها دستور دادند که آن را به دیگران نیز برسانند تا به محمد عربی هاشمی که در آیات روشن و آشکار بود و با معجزه‌ها تایید شده بود، ایمان آورند. از نشانه‌های او، برادرش علی بن ابی طالب است که دوست او بود و عقلش از عقل او بود و علمش از علم او بود و بردباری‌اش از بردباری او بود. او دین پیامبر را با شمشیر خود تایید می‌کرد. به عهد خود وفا کنید. عهدی که به واسطه آن، نعمت‌های ابدی را در دار کرامت برایتان واجب کردم. و هرگاه مخالفتی با محمد صورت گرفت، به سوی من بیایید. من قادر هستم که بلای کسانی را که در مخالفت با من با شما دشمنی می‌کنند، از شما دفع کنم و هرگاه که مخالفت با من را برگزیدید، آن ها می‌توانند انتقام مرا از شما دفع کنند.

و عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از او در مورد این آیه سوال شد، پس فرمود: به ولایت علی وفا کنید که خدا آن را واجب گردانیده است تا من هم بهشت را برای شما تضمین کنم. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۴۲ -

**[ترجمه]

أقول

و الآیه عامه فی کل عهد علی کل أحد و قال علی بن إبراهیم قال رجل للصادق علیه السلام یقول الله ادعونی أستجب لکم و إنا ندعو فلا یستجاب لنا فقال إنکم لا تفون لله بعهده فإنه تعالی یقول أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ و الله لو وفیتم لله سبحانه لوفی لکم.

وَ آمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ علی محمد من ذکر نبوته و إمامه أخیه و عترته مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ فإن مثل هذا الذکر فی کتابکم وَ لا تَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ قیل تعریض بأن الواجب أن تکونوا أول من آمن به لأنهم کانوا أهل النظر فی معجزاته و العلم بشأنه و المستفتحین به و المبشرین بزمانه.

و فی تفسیر الإمام علیه السلام هؤلاء یهود المدینه جحدوا نبوه محمد و خانوه و قالوا نحن نعلم أن محمدا نبی و أن علیا وصیه و لکن لست أنت ذلک و لا هذا و لکن یأتیان بعد وقتنا هذا بخمسمائه سنه وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا فی المجمع عن الباقر علیه السلام فی هذه الآیه أن حیی بن أخطب و کعب بن الأشرف و آخرین من الیهود کانت لهم مأکله علی الیهود فی کل سنه فکرهوا بطلانها بأمر النبی صلی الله علیه و آله فحرفوا لذلک آیات من التوراه فیها صفته و ذکره فذلک الثمن الذی أرید به فی

الآیه(۲) وَ إِیَّایَ فَاتَّقُونِ فی کتمان

أمر محمد و أمر وصیه وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ لا تخلطوه به بأن تقروا به من وجه و تجحدوه من وجه وَ تَکْتُمُوا الْحَقَ من نبوه هذا و إمامه هذا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أنکم تکتمونه تکابرون

ص: ۳۴۱

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۴۲.

۲- ۲. مجمع البیان ج ۱ ص ۹۵.

علومکم و عقولکم وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ المکتوبه التی جاء بها محمد صلی الله علیه و آله و أقیموا أیضا الصلاه علی محمد و آله الطاهرین.

وَ آتُوا الزَّکاهَ من أموالکم إذا وجبت و من أبدانکم إذا لزمت و من معونتکم إذا التمست و فی الأخبار الکثیره أنها شامله للفطره بل نزلت فیها لأنها لما نزلت لم یکن للناس أموال و إنما کانت الفطره وَ ارْکَعُوا مَعَ الرّاکِعِینَ أی تواضعوا مع المتواضعین لعظمه الله فی الانقیاد لأولیاء الله و قیل أی فی جماعتهم للصلاه و قیل هذا فرد من أفراد ذاک أَ تَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ أی بالصدقات و أداء الأمانات وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ تترکونها وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أی التوراه الآمره لکم بالخیرات الناهیه عن المنکرات أَ فَلا تَعْقِلُونَ ما علیکم من العقاب فی ذلک.

وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ قال الإمام أی عن الحرام علی تأدیه الأمانات و عن الرئاسات الباطله علی الاعتراف بالحق و استحقاق الغفران و الرضوان و نعیم الجنان و قیل و عن سائر المعاصی و علی أصناف الطاعات و أنواع المصیبات علی قرب الوصول إلی الجنان و فی کثیر من الأخبار أن الصبر الصیام وَ الصَّلاهِ قال الإمام علیه السلام الصلوات الخمس و الصلاه علی النبی و آله الطاهرین و ظاهرها یشمل کل صلاه فریضه و نافله(۱)

وَ فِی الْمَجْمَعِ وَ الْعَیّاشِیِّ عَنِ الصّادِقِ علیه السلام: مَا یَمْنَعُ أَحَدَکُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَیْهِ غَمٌّ مِنْ غُمُومِ الدُّنْیَا أَنْ یَتَوَضَّأَ ثُمَّ یَدْخُلَ مَسْجِدَهُ فَیَرْکَعَ رَکْعَتَیْنِ فَیَدْعُوَ اللَّهَ فِیهَا أَ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ یَقُولُ وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ(۲).

وَ إِنَّها قال علی بن إبراهیم یعنی الصلاه و قیل الاستعانه بهما و قال الإمام علیه السلام إن هذه الفعله من الصلوات الخمس و الصلاه علی محمد و آله مع الانقیاد لأوامرهم و الإیمان بسرهم و علانیتهم و ترک معارضتهم بلم و کیف لَکَبِیرَهٌ عظیمه و قیل ثقیله شاقه کقوله عز و جل کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ إِلّا عَلَی الْخاشِعِینَ قال الإمام أی الخائفین عقاب الله فی مخالفته

۱- ۱. تفسیر الإمام ص ۹۱.

۲- ۲. مجمع البیان ج ۱ ص ۱۰۰، تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۴۳.

فی أعظم فرائضه الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ فی التوحید و الإحتجاج و العیاشی عن أمیر المؤمنین علیه السلام یوقنون أنهم یبعثون و الظن منهم یقین و قال علیه السلام اللقاء البعث و الظن هاهنا الیقین (۱)

و فی تفسیر الإمام علیه السلام یقدرون و یتوقعون أنهم یلقون ربهم اللقاء

الذی هو أعظم کرامته لعباده وَ أَنَّهُمْ إِلَیْهِ راجِعُونَ إلی کرامته و نعیم جناته قال و إنما قال یظنون لأنهم لا یدرون بما ذا یختم لهم لأن العاقبه مستوره عنهم لا یعلمون ذلک یقینا لأنهم لا یأمنون أی یغیروا أو یبدلوا

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَا یَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفاً مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَهِ وَ لَا یَتَیَقَّنُ الْوُصُولَ إِلَی رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّی یَکُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَ ظُهُورِ مَلَکِ الْمَوْتِ لَهُ.

وَ إِذْ أَخَذْنا(۲) قال الإمام أی و اذکروا إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ عهدهم المؤکد علیهم لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ لا تشبهوه بخلقه و لا تجوروه فی حکمه و لا تعملوا ما یراد به وجهه تریدون به وجه غیره

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ شَغَلَتْهُ عِبَادَهُ اللَّهِ عَنْ مَسْأَلَتِهِ أَعْطَاهُ أَفْضَلَ مَا یُعْطِی السَّائِلِینَ.

وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَی عَبْدٍ أَجَلَّ مِنْ أَنْ یَکُونَ فِی قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَیْرُهُ.

وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً و إن تحسنوا بهما إحسانا مکافاه عن إنعامهما علیهم و إحسانهما إلیهم و احتمال المکروه الغلیظ فیهم لترفیههم و قَالَ الْإِمَامُ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَفْضَلُ وَالِدَیْکُمْ وَ أَحَقُّهُمَا بِشُکْرِکُمْ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ.

وَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ: أَنَا وَ عَلِیٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ لَحَقُّنَا عَلَیْهِمْ أَعْظَمُ مِنْ حَقِّ أَبَوَیْ وِلَادَتِهِمْ فَإِنَّا نُنْقِذُهُمْ إِنْ أَطَاعُونَا مِنَ النَّارِ إِلَی دَارِ الْقَرَارِ وَ نُلْحِقُهُمْ مِنَ الْعُبُودِیَّهِ بِخِیَارِ الْأَحْرَارِ.

**[ترجمه]این آیه در هر عهد و پیمانی در مورد هر کسی به کار می‌رود و علی بن ابراهیم گفت: مردی به امام صادق علیه السلام گفت: خداوند می‌فرماید: {بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را.} و ما او را می‌خوانیم و دعای ما را مستجاب نمی‌کند. پس فرمود: شما به عهد خود وفا نمی‌کنید. خداوند متعال می‌فرماید: {به عهد خود وفا کنید تا من نیز به عهدم وفادار باشم و به خدا سوگند که اگر به عهد خود با خدا وفا کنید، او نیز به شما وفادار است.}

«و آمنوا بما انزلت» بر محمد از ذکر پیامبری‌اش و امامت برادرش و خاندان او نازل کردم ایمان بیاورید، تا آنچه را که با شماست تصدیق کند. چرا که مانند این ذکر در کتاب شما آمده است «و لا تکونوا اول کافر به» گفته شده است که این سخن کنایه‌ای است به اینکه واجب این است که به آن مومن باشید، زیرا آن ها در معجزاتش نظر می‌کردند و به او علم داشتند و از او طلب گشایش می‌کردند و به زمانه او بشارت می‌دادند.

و در تفسیر امام علیه السلام آمده است که این افراد همان یهودیان مدینه هستند که نبوت محمد را انکار کردند و به او خیانت کردند و گفتند که ما می‌دانیم که محمد پیامبر است و علی جانشین اوست، اما تو آن فرد نیستی و این هم علی نیست و آن ها

پانصد سال بعد از دوره ما می‌آیند. «و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا» در مجمع از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه روایت شده است که حیی بن اخطب و کعب بن اشرف آخرین یهودیانی بودند که در هر سال آذوقه‌ای را از قوم یهود برای خود می‌گرفتند و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به باطل کردن آن دستور داد، آن ها از این کار ناراضی بودند. در نتیجه آیاتی از تورات را که در آن صفت و ذکر پیامبر آمده بود، تحریف کردند. این همان بهای اندکی است که در این آیه ذکر شده است. -. مجمع البیان ۱ : ۹۵ - «و إیای فاتقون» در پنهان کردن دستور محمد و دستور جانشین او. «و لا تلبسوا الحق بالباطل»، به این صورت که گاهی به حقانیت او اقرار کنید و از جهت دیگر او را انکار کنید و «و تکتموا الحق» از نبوت و امامت اینان پنهان نکنید، و علم و عقل خود را بزرگ مپندارید «و انتم تعلمون» که آن را کتمان می کنید و با علم و عقلتان لجبازی نکنید «و أقیموا الصلاه» نماز مکتوبی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را آورد و همچنین درود فرستادن بر محمد و آل پاک او را به جای آورید.

«و آتوا الزکوه» از اموالتان چرا که واجب است و زکات اجسام خود را در هنگام لزوم بدهید و هرگاه کسی از شما کمک خواست، او را یاری کنید. و در اخبار بسیاری آمده است که این امر شامل زکات فطره است، بلکه در مورد آن نازل شده است زیرا هنگامی که این آیه نازل شد، مردم اموالی نداشتند و تنها زکات فطره مطرح بود. «و ارکعوا مع الراکعین» یعنی در پیروی از دوستان خدا، برای عظمت خداوند با متواضعین تواضع کنید و گفته شده است که منظور نماز جماعت است و گفته شده است که نماز جماعت یکی از مصداق‌های این آیه است. «أ تأمرون الناس بالبرّ» یعنی به صدقه دادن و ادای امانت «و تنسون انفسکم» آن را ترک می‌کنید. «و انتم تتلون الکتاب» یعنی توراتی که خیرات را به شما دستور می‌دهد و از کارهای زشت نهی می‌کند. «افلا تعقلون» که به موجب این کارها چه عذابی در انتظار شماست؟

«و استعینوا بالصبر» امام فرمود: یعنی از حرام در ادای امانت و از داوری‌های باطل در اعتراف به حق و دارا بودن حق آمرزش و رضایت و نعمت‌های بهشتی و گفته شده است از سایر گناهان و بر سایر طاعات و انواع مصیبت‌ها تا به بهشت نزدیک شوید و در اخبار بسیاری آمده است که صبر همان روزه است و نماز. امام علیه السلام فرمود: نمازهای پنج‌گانه و صلوات بر پیامبر و آل اطهر او است. و ظاهر آیه هر نماز واجب و مستحبی را شامل می‌شود. -. تفسیر امام عسکری: ۹۱ -

و در مجمع و عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: چه چیز مانع شماست که هر گاه بر یکی از شما اندوهی از غم‌های دنیا وارد شد، وضو بگیرد و به مسجد داخل شود و دو رکعت نماز بگزارد و در آن، خدا را بخواند؟ آیا نشنیدی که خداوند می فرماید: {و از صبر ونماز یاری بجویید.} -. مجمع البیان ۱ : ۱۰۰، تفسیر عیاشی ۱ : ۴۳ -

و «إنها» علی بن ابراهیم گفته است که منظور از آن نماز بوده است و گفته شده است که یاری گرفتن از آن دو است. و امام علیه السلام فرمود: منظور، نمازهای پنج‌گانه و صلوات بر محمد و آل اوست، با پیروی از دستورات آن ها و ایمان به پیدا و پنهان آنان و ترک مخالفت به وسیله چرا و چگونه. «لکبیره» یعنی بزرگ و گفته شده: یعنی سخت و دشوار. مانند سخن خدای عز و جل که فرمود: {آنچه که مشرکان را به سوی آن می‌خوانید، بر آن ها بزرگ می‌آید،} «الّا علی الخاشعین» امام فرمود: یعنی کسانی که به خاطر مخالفت با خداوند در کارهای واجب بزرگ، از عذاب او می‌ترسند. «الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم»در توحید و احتجاج و عیاشی از امیرمومنان علیه السلام نقل است که فرمود: آن ها یقین دارند که برانگیخته می‌شوند و

گمان آن ها همان یقین است و حضرت علیه السلام فرمود: دیدار، برانگیخته شدن است و گمان در اینجا به معنای یقین است - . احتجاج: ۱۲۸ و ۱۳۲، تفسیر عیاشی ۱ : ۴۴ -

و در تفسیر امام علیه السلام آمده است که می‌توانند و انتظار دارند که پروردگار خود را ببینند، دیداری که بزرگ ترین کرامت برای بنده است. «و انهم الیه راجعون» به سوی کرامت او و نعمت‌های بهشتی‌اش. خداوند فرمود گمان می کنند، زیرا آن ها نمی‌دانند عاقبت کارشان چیست؛ چرا که این امر بر آنان پوشیده است و به آن یقین ندارند. زیرا ایمان ندارند یعنی تغییر می کنند یا متحول می‌شوند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مومن همواره از بدعاقبتی خود در هراس است و به رضایت خدا از خود یقین ندارد تا اینکه هنگام جان دادنش فرا می‌رسد و ملک‌الموت بر او ظهور می کند.

«و اذ اخذنا» امام فرمود یعنی به یاد آورید هنگامی که «میثاق بنی‌اسراییل» پیمانی را که موکدا از آن ها گرفتیم که «لا تعبدون الا الله» و او را به مخلوقاتش تشبیه نکنید و در احکامش ظلم را به او نسبت ندهید و آنچه که برای او و به خاطر اوست، به خاطر دیگری انجام ندهید.

گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس که عبادت خدا او را از خواستن از خدا باز دارد، خداوند برتر از آنچه را که به حاجتمندان می دهد به او اعطا می کند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند نعمتی بزرگ‌تر از این به کسی نمی دهد که در قلبش با خدا کس دیگری نباشد.

«و بالوالدین إحسانا» و اگر به آن ها نیکی می کنید، در جبران نیکی‌هایی است که آن ها به شما کرده‌اند و برای بزرگداشت آن‌ها، چیزهای سخت و ناپسند را در مورد آن ها تحمل کنید.

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برترین والدین شما و مستحق‌ترین افراد به سپاس شما، محمد و علی هستند.

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و علی پدران این امت هستیم و حق ما بر آن‌ها، از حق والدین حقیقی آن ها بزرگ تر است. اگر آن ها از ما اطاعت کنند، ما آن ها را از آتش جهنم نجات می‌دهیم و به دار قرار داخل می کنیم و آن ها را از مقام بندگی به برترین آزادگان می‌رسانیم.

**[ترجمه]

و هذا أحد وجوه كون المؤمنين إخوه.

وَ ذِي الْقُرْبى أى و أن تحسنوا بقراباتهما لكرامتهما و قال أيضا هم

۱- ۱. الاحتجاج: ص ۱۲۸ و ۱۳۲،- تفسير العيّاشيّ ج ۱ ص ۴۴.

۲- ۲. البقره: ۸۳.

قراباتک من أبیک و أمک قیل لک اعرف حقهم کما أخذ العهد به علی بنی إسرائیل و أخذ علیکم معاشر أمه محمد معرفه حق قرابات محمد الذین هم الأئمه بعده و من یلیهم بعد من خیار أهل دینهم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ رَعَی حَقَّ قَرَابَاتِ أَبَوَیْهِ أُعْطِیَ فِی الْجَنَّهِ أَلْفَ أَلْفِ دَرَجَهٍ.

ثم فسر الدرجات ثم قال و من رعی حق قربی محمد و علی أوتی من فضائل الدرجات و زیاده المثوبات علی قدر زیاده فضل محمد و علی علی أبوی نسبه.

وَ الْیَتامی الذین فقدوا آباءهم الکافین لهم أمورهم السائقین إلیهم قوتهم و غذائهم المصلحین لهم معاشهم قال علیه السلام و أشد من یتم هذا الیتیم یتیم عن إمامه لا یقدر علی الوصول إلیه و لا یدری کیف حکمه فیما یبتلی به من شرائع دینه ألا فمن کان من شیعتنا عالما بعلومنا و هذا الجاهل بشریعتنا المنقطع عن مشاهدتنا یتیم فی حجره ألا فمن هداه و أرشده و علمه شریعتنا کان معنا فی الرفیق الأعلی حدثنی بذلک أبی عن آبائه عن رسول الله صلی الله علیه و آله.

وَ الْمَساکِینِ قال الإمام علیه السلام هو من سکن الضر و الفقر حرکته قال ألا فمن واساهم بحواشی ماله وسع الله علیه جنانه و أناله غفرانه و رضوانه ثم قال علیه السلام إن من محبی محمد مساکین مواساتهم أفضل من مواساه مساکین الفقر و هم الذین سکنت جوارحهم و ضعفت قواهم عن مقابله أعداء الله الذین یعیرونهم بدینهم و یسفهون أحلامهم ألا فمن قواهم بفقهه و علمه حتی أزال مسکنتهم ثم سلطهم علی الأعداء الظاهرین من النواصب و علی الأعداء الباطنین إبلیس و مردته حتی یهزموهم عن دین الله و یذودوهم عن أولیاء آل رسول الله حول الله تلک المسکنه إلی شیاطینهم و أعجزهم عن إضلالهم قضی الله بذلک قضاء حقا علی لسان رسول الله.

وَ قُولُوا لِلنَّاسِ الذین لا مئونه لهم علیکم حُسْناً عاملوهم بخلق جمیل

**[ترجمه]و این یکی از معانی برادر بودن مومنان با یکدیگر است.

«و ذی القربی» یعنی و نیکی کنید به دلیل نزدیکی آن دو به خود و به دلیل کرامت آنان و همچنین گفته شده است آنان از پدر و مادر تو به تو نزدیک‌تر هستند. به تو گفته شد که نسبت به آن ها حق‌شناس باش، همان‌طور که این پیمان از بنی اسراییل گرفته شد و ای امت محمد، از شما نیز این عهد را گرفت که نسبت به نزدیکان محمد که همان امامان پس از او و دینداران واقعی پس از او هستند، حق شناس باشید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس که حق نزدیکان والدینش را به جا بیاورد، در بهشت هزاران هزار رتبه به او داده می‌شود.

سپس رتبه‌ها را تفسیر کرد و فرمود: و هر کس که حق نزدیکان محمد و علی را به جا بیاورد، برترین مراتب به او داده می‌شود و پاداش‌های او به اندازه فزونی فضل محمد و علی بر ابوین نسبی، فزونی می گیرد.

«و الیتامی» کسانی که پدر و مادر خود را که مسؤول امور آنان بودند و خوراک و معاش آنان را تامین می‌کردند از دست

داده‌اند و فرمود: یتیم‌تر از او کسی است که از امام خود یتیم است و نمی‌تواند به او برسد و نمی‌داند حکم او در احکام شرعی دین چیست. آگاه باشید که هر کس از شیعه ما باشد و به علوم ما عالم باشد و این جاهلی را که از مشاهده ما محروم است مانند یتیمی در آغوش خود پرورش دهد، آگاه باشید که هر کس او را هدایت کند و راهنمایی کند و دین ما را به او آموزش دهد، در برترین مراتب با ماست. پدرم از پدرانم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این خبر را نقل کرد.

«و المساکین» امام علیه السلام فرمود: منظور کسانی هستند که گزند و فقر، حرکت آنان را ساکن نموده. فرمود: هان! کسی که با فضل مال خود به این افراد کمک می‌کند خداوند بهشت گسترده خود را به او بدهد و او را به آمرزش و رضایت خود برساند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: از بین دوستداران محمد فقرایی هستند که کمک به آنان از کمک به دیگر فقرا افضل است و آن ها کسانی هستند که اعضای بدن آن ها ضعیف شده است و نیرویشان از دست رفته است و یارای رویارویی با دشمنان خدا را ندارند؛ دشمنانی که به واسطه دین، آن ها را سرزنش می‌کنند و خرد آنان را باطل کرده‌اند. هان که کسی که با علم و فقه خود آن ها را یاری می‌دهد تا مسکنت آنان برطرف شود و بر دشمنان قدرتمند پیروز گردند، دشمنان ظاهری و دشمنان باطنی مثل شیطان و زیردستانش، تا آن ها را شکست دهند و آن ها را از اطراف دوستان عترت نبی دفع کنند، خداوند آن مسکنت را به شیاطین آن ها بازگرداند و آن ها را از گمراه کردنشان عاجز کند و خداوند بر زبان رسول الله این امر را حتما محقق گرداند.

«و قولوا للناس» به کسانی که آزاری به شما نرسانده‌اند، «حسنا». با آن ها با اخلاق شایسته و نیکو رفتار کنید.

**[ترجمه]

أقول

و سیأتی الکلام فی تفسیرها إن شاء الله وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ قال الإمام علیه السلام بإتمام رکوعها و سجودها و حفظ مواقیتها و أداء حقوقها التی إذا لم تؤد لم

ص: ۳۴۴

يتقبلها رب الخلائق أ تدرون ما تلك الحقوق هو اتباعها بالصلاه على محمد و على و آلهما منطويا على الاعتقاد بأنهم أفضل خيره الله و القوام بحقوق الله و النصار لدين الله قال عليه السلام وَ أَقِيمُوا الصَّلاهَ على محمد و آله عند أحوال غضبكم و رضاكم و شدتكم و رخائكم و هومكم المعلقه بقلوبكم وَ آتُوا الزَّكاهَ من المال و الجاه و قوه البدن ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ أيها اليهود عن الوفاء بالعهد الذى أداه إليكم أسلافكم إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ عن ذلك العهد تاركين له غافلين عنه.

لَيْسَ الْبِرَّ(۱) قال الإمام عليه السلام يعنى يا محمد قل ليس البر أى الطاعه التى تنالون بها الجنان و تستحقون بها الغفران و الرضوان أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ بصلاتكم قِبَلَ الْمَشْرِقِ يا أيها النصارى وَ قبل الْمَغْرِبِ يا أيها اليهود و أنتم لأمر الله مخالفون و على ولى الله مغتاظون وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ قيل يعنى البر الذى ينبغى أن يهتم به بر من آمن بالله إلى قوله وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ أى أعطى فى الله تعالى المستحقين من المؤمنين على حبه للمال و شده حاجته إليه يأمل الحياه و يخشى الفقر لأنه صحيح شحيح ذَوِى الْقُرْبى أعطى قرابه النبى صلى الله عليه و آله الفقراء هديه و برا لا صدقه لأن الله أجلهم عن الصدقه و أعطى قرابه نفسه صدقه و برا وَ الْيَتامى من بنى هاشم الفقراء برا لا صدقه و يتامى غيرهم صدقه و صله وَ الْمَساكِينَ مساكين الناس وَ ابْنَ السَّبِيلِ المجتاز المنقطع به لا نفقه معه وَ السَّائِلِينَ الذين يتكففون وَ فِي الرِّقابِ و فى تخليصها يعنى المكاتبين يعينهم ليؤدوا حقوقهم فيعتقوا وَ أَقامَ الصَّلاهَ بحدودها وَ آتَى الزَّكاهَ الواجبه عليه لإخوانه المؤمنين وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا قيل عطف على من آمن يشمل عهد الله و الناس وَ الصَّابِرِينَ نصبه على المدح لفضل الصبر على سائر الأعمال فِي الْبَأْساءِ يعنى فى محاربه الأعداء و لا عدو يحاربه أعدى من إبليس و مردته يهتف به و يدفعه و إياهم بالصلاه على محمد و آله الطيبين وَ الضَّرَّاءِ

۱- ۱. البقره: ۱۷۷.

الفقر و الشده وَ حِينَ الْبَأْسِ عند شده القتال يذكر الله و يصلى على رسول الله و على على ولى الله يوالى بقلبه و لسانه أولياء الله و يعادى كذلك أعداءه أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا فى إيمانهم و صدقوا أقاويلهم بأفاعيلهم وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ لما أمروا باتقائه.

قيل الآيه كما ترى جامعه للكلمات الإنسانيه بأسرها داله عليها صريحا أو ضمنا فإنها بكثرتها و تشعبها منحصره فى ثلاثه أشياء صحته الاعتقاد و حسن المعاشره و تهذيب النفس و قد أشير إلى الأول بقوله مَنْ آمَنَ إلى وَ النَّبِيِّينَ و إلى الثانى بقوله وَ آتَى الْمالَ إلى وَ فِي الرِّقابِ و إلى الثالث بقوله وَ أَقامَ الصَّلاةَ إلى آخرها و لذلك وصف المستجمع لها بالصدق نظرا إلى إيمانه و اعتقاده و بالتقوى اعتبارا بمعاشرته للخلق و معاملته مع الحق و إليه أشار النبى صلى الله عليه و آله بقوله من عمل بهذه الآيه فقد استكمل الإيمان.

**[ترجمه]و كلام در تفسير آن خواهد آمد، ان شاء الله. «و اقيموا الصلاه» امام عليه السلام فرمود: به تمام كردن ركوع و سجود و حفظ وقت آن و اداى حقوق آن، كه اگر اين حقوق ادا نشود، پروردگار مخلوقات آن را نمى‌پذيرد. آيا مى‌دانيد آن حقوق چيست؟ به دنبال نماز صلوات بر محمد و على و آل آن‌ها، صلواتى كه از روى اعتقاد به آن‌هاست چرا كه آن ها بهترين مخلوقات خداوند هستند و حقوق او را به جا آورده‌اند و ياوران دين خدا هستند. حضرت عليه السلام فرمود: «و اقيموا الصلاه» بر محمد و آل او در هنگام خشم و رضايت و شدت و آسايش و اندوهى كه بر دل شماست و «و آتوا الزكاه» از مال و جاه و نيروى بدن بپردازيد. «ثم توليتم» سپس اى يهوديان، از وفاى به عهدى كه پيشينيانتان آن را با شما بستند «الا قليلا منكم و انتم معرضون» و آن را ترک كرده ايد و از آن غافل هستيد.

«ليس البرّ» امام عليه السلام فرمود: يعنى اى محمد، بگو نيكى اين نيست. يعنى طاعتى كه به واسطه آن به بهشت مى‌رسيد و شايستگى آمرزش و رضايت خداوند را پيدا مى‌كنيد. «ان تولوا وجوهكم قبل المشرق و المغرب» اى مسيحيان، نيكى اين نيست كه با نماز روى خود را به سمت مشرق كنيد و اى يهوديان نيكى اين است كه در نماز روى خود را به سمت مغرب بگردانيد. و شما با دستور خداوند مخالفيد و بر ولى خدا خشم مى‌گيريد و اما نيكى از آن كسى است كه ايمان آورده است گفته شده است كه يعنى نيكى كه شايسته است مورد اهتمام قرار گيرد، نيكى كسى است كه به خدا ايمان آورده است. تا آنجا كه مى‌گويد و مال خود را با همه عشقى كه به آن دارد مى‌بخشد، يعنى مال خود را با اينكه آن را بسيار دوست دارد و به شدت به آن نياز دارد در راه خداوند متعال به مستمندان مومن مى‌بخشد. او در زندگى تامل مى‌كند و از فقر مى‌ترسد زيرا خست به خرج مى‌دهد. به نزديكان فقير پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم هديه‌اى ببخشد و نيكى كند، نه اينكه صدقه بدهد. زيرا خداوند عز و جل مقام آن ها را از دريافت صدقه فراتر قرار داده است و به نزديكان خود صدقه بدهد و نيكى كند. و به يتيمان فقير بنى‌هاشمى نيكى كند و صدقه ندهد و به ديگر يتيمان صدقه و هديه بدهد و بينوايان. بينوايان از بين مردم و در راه ماندگان. كسى كه راهى را پيموده است و اكنون هزينه پيمودن باقى مانده راه را ندارد و نيازمندان، كسانى كه اهل كفاف و قناعت هستند. «و فى الرقاب» و در آزاد كردن بردگان، يعنى حقوق آن ها را به صاحبانشان بپردازند تا آزاد گردند و نماز را بر پا دارد با همه شرايط آن و زكات را بپردازد، زكاتى را كه واجب است و بايد به برادران مومن خود بپردازد «و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا» گفته شده است كه اين جمله، عطف به جمله «من آمن» بوده است كه مشتمل بر پيمان خداوند و مردم است. و «صابرين» كه نصب آن بر مدح است، براى فضل صبر بر ساير اعمال. در سختى‌ها، يعنى در جنگ با دشمنان و هيچ دشمنى سرسخت‌تر از شيطان و همدستان او نيست كه او را مى خواند و او شيطان و همدستانش را با صلوات بر محمد و آل او

دفع می کند. و در دشواری‌ها یعنی در فقر و تنگدستی و در هنگام شدت، یعنی در وقت شدت جنگ، خدا را یاد کند و بر پیامبر خدا و بر علی ولی خدا، درود و سلام بفرستد و با دل و زبان خود دوستان خدا را دوست داشته باشد و با دشمنان او دشمن باشد. آن ها راستگویان هستند، در ایمان خود. و گفته‌های آن ها راست و اعمالشان درست است و آنان همان پرهیزگاران هستند زیرا به آن ها دستور داده شده است که پرهیزگار باشند.

گفته شده است که این آیه، همان‌طور که مشاهده می‌شود، همه کلمات انسانی را در خود دارد، که یا به صورت صریح و یا به صورت کنایی بیان شده است. همه این کلمات با کثرت خود و با شعبه‌های بسیار خود، در سه چیز خلاصه می‌شود: صحت اعتقاد، حسن معاشرت و تهذیب نفس و با سخن «من آمن» تا «نبیین»، به مورد اول اشاره شده است و با سخن «و آتی المال» تا «و فی الرقاب» به مورد دوم و با سخن «و أقام الصلاه» به مورد سوم اشاره شده، تا پایان. و به این دلیل، همه این‌ها را در صدق خلاصه کرده است نظر به ایمان و اعتقاد و تقوا و معاشرتی که با مردم دارد و اعمالی که برای خداوند انجام می‌دهد. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با سخن خود که فرموده هر کس به این آیه عمل کند، ایمان خود را به مرتبه کمال رسانده است، به آن اشاره کرده است.

**[ترجمه]

و أقول

ما لم ننسب إلی تفسیر مخصوص و لم نصدر بقیل فهو من تفسیر الإمام علیه السلام.

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا(۱) قیل نزلت فی قصه ابن جحش و أصحابه و قتلهم ابن الحضرمی فی رجب حین ظن قوم أنهم إن سلموا من الإثم فلیس لهم أجر.

وَ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ(۲) قیل عطفهما علی ما یعمهما لا نافتهما علی سائر الأعمال الصالحه وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ من آت وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ علی فائت.

الَّذِینَ یَقُولُونَ إلی قوله بِالْأَسْحارِ(۳) قیل حصر لمقامات السالک علی أحسن ترتیب فإن معاملته مع الله إما توسل و إما طلب و التوسل إما بالنفس و هو منعها عن الرذائل و حبسها علی الفضائل و الصبر یشملهما و إما بالبدن و هو إما قولی

۱- ۱. البقره: ۲۱۸.

۲- ۲. البقره: ۲۷۷.

۳- ۳. آل عمران: ۱۶ و ۱۷.

و هو الصـدق و إما فعلى و هو القنوت الـذى هو ملازمه الطاعه و أما بالمال و هو الإنفاق فى سبيل الخير و أما الطلب فالاسـتغفار لأـن المغفره أعظم المطـالب بـل الجـامع لهـا و توسـيط الـواو بينهـا للـدلاله على اسـتقلال كـل واحـده و كمـالهم فيهـا أو لتغـاير الموصوفين بهـا و تخصـيص الأسـحار لأـن الـدعاء فيها أقرب إلى الإجابه لأن العباده حينئـذ أشق و النفس أصـفى و الروع أجمع سيما للمتهجدين قيل إنهم كانوا يصـلون إلى السـحر ثم يستغفرون و يدعون و فى المجمع عن الصادق عليه السلام هم المصلون وقت السـحر و قال من اسـتغفر سبعين مره فى وقت السحر فهو من أهل هذه الآيه(۱) و سـتأتى الأخبار فى ذلك فى محله إن شاء الله.

أُمَّةٌ قائِمَةٌ(۲) أى على الحق و هم الذين أسـلموا منهم يَتْلُونَ إلخ أى يتلونها فى تهجدهم يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وصـفهم بصفات ليست فى اليهـود فـإنهم منحرفون عن الحق غير متعبـدين بالليـل مشـركون بـالله ملحـدون فى صـفاته واصـفون اليوم الآـخر بخلاـف صـفته مداهنون فى الاحتساب متباطئون عن الخيرات فَلَنْ يُكْفَرُوهُ أى فلن يضيع و لا ينقص ثوابه و لا ينافى ذلك ما سيأتى فى الخبر أن المؤمن مكفر فإن المراد به أنه لا يشكره الناس وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ قيل بشاره لهم و إشعار بأن التقوى مبدأ الخير و حسن العمل.

وَ سارِعُوا(۳) أى بادروا إِلى مَغْفِرَةٍ أى إلى أسـباب المغفره و فى المجمع عن أمير المؤمنين عليه السـلام إلى أداء الفرائض وَ جَنَّةٍ عَرْضُـهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ عن الصادق عليه السـلام إذا وضـعوهما كـذا و بسط يـديه إحـداهما مع الأخرى أُعِـدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ فى الخصـال عن أمير المؤمنين عليه السـلام فـإنكم لن تنالوهـا إلاـ بالتقوى الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ أى فى حالتى الرخاء و الشده يعنى ينفقون فى أحوالهم كلها ما تيسر لهم من قليل أو كثير وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ الممسكين عليه الكافين عن إمضائه

۱- ۱. مجمع البيان ج ۲ ص ۴۱۹.

۲- ۲. آل عمران: ۱۱۳- ۱۱۵.

۳- ۳. آل عمران: ۱۳۳- ۱۳۶.

مع القـدره وَ الْعـافِينَ عَنِ النَّاسِ التـاركين عقوبه من اسـتحق مؤاخـذته وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قيل يحتمل الجنس و يـدخل تحته هؤلاء و العهـد فتكون الإشاره إليهم فى المجمع روى أن جاريه لعلى بن الحسين عليهما السـلام جعلت تسكب عليه الماء ليتهيأ للصـلاه فسـقط الإبريق من يـدها فشـجه فرفع رأسه إليها فقالت له الجاريه إن الله يقول وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ فقال لها كظمت غيظى قالت وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ قال عفى الله عنك قالت وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قال اذهبى فأنت حره لوجه الله (١).

وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فـاحِشَةً أى سـيئه بالغه فى القبـح كالزنا أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ قيل بأن أذنبوا أى ذنب كان و قيل الفاحشه الكبيره و ظلـم النفس الصـغيره و قيـل الفـاحشه مـا يتعـدى و ظلم النفس مـا ليس كـذلك و قيـل أَوْ ظَلَمُوا أى أذنبـوا ذنبـا أعظم من الزنا فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ بالندم و التوبه وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ استفهام بمعنى النفى معترض بين المعطوفين و المراد به وصفه تعالى بسعه الرحمه و عموم المغفره و الحث على الاسـتغفار و الوعد بقبول التوبه وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلى ما فَعَلُوا أى و لـم يقيموا على ذنوبهم غير مسـتغفرين و سـيأتى معنى الإصـرار فى بـابه إن شاء الله وَ هُمْ يَعْلَمُونَ أى و لم يصـروا على قبيـح فعلهم عالمين به وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ أى المغفره و الجنات

و فى المجـالس عن الصـادق عليه السـلام قال: لما نزلت هـذه الآيه صـعد إبليس جبلا فصـرخ بأعلا صوته بعفاريته فاجتمعوا إليه فقالوا يا سـيدنا لما دعوتنا قال نزلت هذه الآيه فمن لها فقام عفريت من الشـياطين فقال أنا لها بكذا و كذا قال لست لها فقام آخر فقـال مثـل ذلـك فقـال لست لهـا فقـال الوسواس الخناس أنا لها قال بما ذا قال أعـدهم و أمنيهم حتى يواقعوا الخطيئه فإذا واقعوا الخطيئه أنسيتهم الاستغفار فقال أنت لها فوكله بها إلى يوم القيامه(٢).

و سيأتى قصه بهلول النباش فى ذلك عند ذكر قصص الخائفين (٣) لَآياتٍ لِأُولِي

ص: ٣٤٨

١- ١. مجمع البيان ج ٢ ص ٥٠٥.

٢- ٢. أمالى الصدوق: ص ٢٧٨.

٣- ٣. أمالى الصدوق: ص ٢٧- ٢٩.

الْأَلْبابِ (۱) أی لدلائل واضحه علی التوحید و کمال علمه سبحانه و حکمته و نفاذ قدرته و مشیته لذوی العقول الخالصه عن شوائب الحس و الوهم الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ فی جمیع الأحوال و علی جمیع الهیئات وَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَکْثَرَ ذِکْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ اللَّهُ (۲). وَ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام: قِیاماً الصَّحِیحُ یُصَلِّی قَائِماً وَ قُعُوداً الْمَرِیضُ یُصَلِّی جَالِساً و عَلی جُنُوبِهِمْ (۳) الَّذِی یَکُونُ أَضْعَفَ مِنَ الْمَرِیضِ الَّذِی یُصَلِّی جَالِساً. وَ عَنْهُ علیه السلام: لَا یَزَالُ الْمُؤْمِنُ فِی صَلَاهٍ مَا کَانَ فِی ذِکْرِ اللَّهِ قَائِماً أَوْ جَالِساً أَوْ مُضْطَجِعاً إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ.

وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ و یعتبرون بهما و ستأتی الأخبار فی فضل التفکر رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا الخلق باطِلًا عبثا ضائعا من غیر حکمه یعنی یقولون ذلک سُبْحانَکَ تنزیها لک من العبث و خلق الباطل و هو اعتراض فَقِنا عَذابَ النَّارِ للإخلال بالنظر فیه و القیام بما یقتضیه وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ وضع المظهر موضع المضمر للدلاله علی أن ظلمهم صار سببا لإدخالهم النار و انقطاع النصره عنهم فی الخلاص و روی العیاشی عن الباقر علیه السلام ما لهم من أئمه یسمونهم بأسمائهم (۴) رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً هو الرسول صلی الله علیه و آله و قیل القرآن فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا قیل أی کبائرنا فإنها ذات تبعات و أذناب وَ کَفِّرْ عَنَّا سَیِّئاتِنا فإنها مستقبحه و لکنها مکفره عن مجتنب الکبائر وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ مخصوصین بصحبتهم معدودین فی زمرتهم عَلی رُسُلِکَ أی علی ألسنتهم و إنما سألوا ما وعدوا مع أنه لا یخلف الله وعده تعبدا و استکانه و مخافه أن یکونوا مقصرین فی الأمثال وَ لا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ بأن تعصمنا عما یقتضی الخزی إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ بإثابه المؤمن و إجابه الداعی و تکریر ربنا للمبالغه

ص: ۳۴۹

۱- ۱. آل عمران: ۱۹۰- ۱۹۵.

۲- ۲. الکافی ج ۲ ص ۵۰۰.

۳- ۳. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۲۱۱.

۴- ۴. المصدر نفسه ج ۱ ص ۲۱۱.

فی الابتهال و الدلاله علی استقلال المطالب و علو شأنها و فی المجمع عن النبی صلی الله علیه و آله لما نزلت هذه الآیه قال ویل لمن لاکها بین فکیه و لم یتأمل ما فیها(۱).

فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ إلی طلبتهم أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ إلی قوله بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ لأن الذکر من الأنثی و الأنثی من الذکر أو لأنهما من أصل واحد أو لفرط الاتصال و الاتحاد و لاتفاقهم فی الدین و الطاعه و هو اعتراض فَالَّذِینَ هاجَرُوا الأوطان و العشائر فی الدین وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی بسبب إیمانهم بالله و من أجله وَ قاتَلُوا الکفار وَ قُتِلُوا فی الجهاد.

فی مجالس الصدوق أن أمیر المؤمنین علیه السلام لما هاجر من مکه إلی المدینه لیلحق بالنبی و قد قارع الفرسان من قریش و معه فاطمه بنت أسد و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و فاطمه بنت الزبیر فسار ظاهرا قاهرا حتی نزل ضجنان فلزم بها یوما و لیله و لحق به نفر من ضعفاء المؤمنین و فیهم أم أیمن مولاه رسول الله صلی الله علیه و آله و کان یصلی لیلته تلک هو و الفواطم و یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم فلن یزالوا کذلک حتی طلع الفجر فصلی علیه السلام بهم صلاه الفجر ثم سار لوجهه فجعل و هن یصنعون ذلک منزلا بعد منزل یعبدون الله و یرغبون إلیه کذلک حتی قدم المدینه و قد نزل الوحی بما کان من شأنهم قبل قدومهم الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ الآیات قوله مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی الذکر علی و الأنثی الفواطم بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ یعنی علی من فاطمه أو قال الفواطم و هن من علی (۲).

**[ترجمه]آنچه که به تفسیر خاصی نسبت داده نشده است و با «قیل» آغاز نشده است، از تفسیر امام علیه السلام است.

«ان الذین آمنوا و الذین هاجروا» گفته شده است که در مورد قصه ابن جحش و یاران او نازل شده است و ابن حضرمی در ماه رجب آن ها را به قتل رساند وقتی قومی گمان کردند که آن ها مردمی هستند که اگر مرتکب گناه نشوند، پاداشی دریافت نمی کنند.

«و اقاموا الصلاه و آتَوا الزکاه» گفته شده است که عطف این دو بر چیزی اعم از خود آن است، نه اینکه بر دیگر اعمال صالح عطف شود «و لا خوف علیهم» بر آنچه می آید. «و لا هم یحزنون» از هیچ از دست رفته‌ای.

«الذین یقولون - تا سخنش - بالاسحار» گفته شده است که منحصر کردن مقامات سالك الی الله به ترتیب احسن، این است که به خداوند توسل می‌جوید و از او طلب دارد. و توسل یا به نفس است که همان منع آن از کارهای پست است و اینکه آن را فقط مشغول فضایل کنی و صبر شامل هر دو می‌شود. و یا با جسم است که یا به وسیله سخن است که صدق و راست است و یا عمل است که همان قنوتی است که با هر اطاعتی همراه است، یا با مال است که همان انفاق در راه خیر است. و طلب که استغفار است، زیرا آمرزش و غفران، بزرگ ترین خواسته‌هاست. بلکه همه خواسته‌ها در آن جمع است. و واو که بین آن ها آمده است، برای دلالت بر جدا کردن این دو مورد و کمال آن ها در آن است و یا برای متفاوت بودن توصیف شدگان به آن آمده است. و اینکه از بین زمان‌ها، وقت سحر به این امر اختصاص داده شده است، دعا در این وقت، به اجابت نزدیک‌تر است زیرا عبادت در آن زمان سخت‌تر است و جان انسان زلال‌تر و خالص‌تر است و حال دعا برای او فراهم است به ویژه برای شب زنده‌داران که گفته شده است آن ها تا سحر نماز می‌خوانند سپس استغفار می‌کنند و دعا می‌کنند و در مجمع از امام صادق علیه السلام آمده است که آن ها در وقت سحر نماز می‌خوانند و فرمود: هر کس هفتاد مرتبه در سحر استغفار کند، از اهل این

آیه است – . مجمع البیان ۲ : ۴۱۹ –

و اخبار این باب در مکان خود ذکر خواهد شد، ان شاء الله.

«أمه قـائمه» یعنی بر حق، و آن ها کسانی هسـتند که از بین آنان اسـلام آوردنـد. «یتلون»، تا پایان، یعنی آن را در شب بیـداری خود تلاوت می‌کنند، «یؤمنون بالله» آن ها را به صـفاتی توصـیف کرده است که در یهودیان وجود ندارد، آنان از حق منحرف گشـته‌انـد و در شب عبادت نمی‌کنند و به خدای خود مشـرک گشـته‌اند و صـفات او را انکار می‌کنند. آن ها روز قیامت را به صفـات واقعی خود توصـیف نمی کننـد و حسـاب و کتـاب را با توصـیفات غیر حقیقی جلوه می‌دهنـد. آن ها در انجام خیرات کنـدی به خرج می‌دهند. «فلن تکفروه» یعنی ثواب کارهای آنان به هیچ وجه از دست نمی‌رود. و این مساله هیچ منافاتی ندارد بـا آنچه که در خبر آمـده است که مومن، پاداش داده نمی‌شود و منظور از آن این است که مردم از او تشـکر نمی‌کننـد. «و الله علیم بالمتقین» گفته شـده است که این مژده‌ای برای آنان است و اعلام این حقیقت است که تقوا، مبـدا و منشا خیرات و اعمال نیک است.

«وَ سارِعُوا» یعنی سرعت به خرج دهید «الی مغفره» به سوی اسباب آمرزش. و در مجمع از امیر مومنان علیه السلام نقل است که فرمود: به سوی انجـام واجبـات. «وَ جَنَّةٍ عَرْضُـهَا السَّمـاواتُ وَ الْأَرْضُ» از امام صادق علیه السـلام روایت است که وقتی این‌گونه قرارشان می دهند، و دست‌هایش را باز کرد و کشـید. «أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ» در خصال از امیرمومنان علیه السـلام نقل است که شما تنها با تقوا به این مرتبه دست می‌یابیـد. «الـذین ینفقون فی السـراء و الضـراء» یعنی هم در حالت فراوانی رزق و روزی و هم در حالت تنگدستی، هر آنچه را که در توان داشـته باشـند، از کم یا زیاد، می‌بخشند. «و الکاظمین الغیظ» و آن را حفظ می‌کنند و در هنگام قدرت عفو می‌کنند. «العافین عن الناس» و کسانی که مستحق مجازات هستند می‌بخشند «و الله یحبّ المحسنین» گفته شـده است که «ال» جنسـیه است و این افراد زیر مجموعه آن هسـتند و یا عهـدیه است که اشاره به آن‌هاست. در مجمع روایت شده است که کنیز علی بن حسـین علیه السـلام شـروع به ریختن آب بر روی دسـتان حضـرت کرد تا حضـرت برای نماز آماده شود. کوزه از دسـتش افتاد و سر حضرت را شکست. حضرت سر خود را بالا گرفت و کنیز به او گفت: خداوند می‌فرماید: {و کسانی که خشم خود را فرو می‌برنـد،} پس به کنیز فرمود: من خشـمم را فرو خوردم. کنیز گفت: {و کسانی که از مردم می... گذرنـد} فرمود: و خداونـد از تو بگـذرد. کنیز گفت: {و خداونـد نیکوکـاران را دوست دارد.} فرمود: برو که تو در راه خـدا آزاد شده‌ای. – . مجمع البیان ۲ : ۵۰۵ –

«و الـذین اذا فعلوا فاحشه» یعنی کار خیلی بدی مثل زنا را انجام دهند، «او ظلموا انفسـهم» گفته شده است: هر گناهی که انجام دهنـد، و گفته شده که فاحشه، گناه کبیره و ظلم به خود، گناه صـغیره است و گفته شده که فاحشه، آن چیزی است که از حد تجاوز می‌کنـد و ظلم به خود، چیزی است که این‌گونه نیست و گفته شده «او ظلموا» یعنی مرتکب گناهی بزرگتر از زنا شوند، «فاسـتغفروا لـذنوبهم» با پشـیمانی و توبه. «و من یغفر الذنوب الا الله» این اسـتفهام، به معنای نفی است که به صورت یک جمله معترضه، بین دو معطوف آمـده است و منظور از آن، توصـیف خداونـد متعـال به گسترده بودن رحمت و عـام بودن آمرزش و تشویق به اسـتغفار و وعـده دادن به پـذیرفتن توبه است. «و لم یصـرّوا علی ما فعلوا» یعنی بر گناهان خود پایـدار نبودند در حال عـدم اسـتغفار. و معنای اصـرار در باب خود خواهد آمد، ان شاء الله. «و هم یعلمون» یعنی بر گناهان خود اصراری ندارند و به

این مساله عالمند. «و نعم اجر العاملین »یعنی آمرزش و بهشت، و در مجالس از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود هنگامی که این آیه نازل شد، شیطان از کوهی بالا رفت و با صدای بلند زیردستان خود را صدا زد، آن ها جمع شده و به سوی او آمدند و گفتند: ای سرور ما، برای چه ما را خواندی؟ گفت: این آیه نازل شده است. پس چه کسی مسوول گمراه کردن اهل این آیه می گردد؟ یکی از آن ها برخاست و گفت: من، این طور و آن‌طور آن را انجام خواهم داد. شیطان گفت تو شایسته نیستی. دیگری برخاست و همین را گفت و شیطان گفت تو هم مناسب نیستی. سپس وسواس خناس گفت: من بر عهده می گیرم. شیطان گفت چگونه؟ پاسخ داد: به آن ها وعده می‌دهم و در دلشان آرزو ایجاد می کنم تا در گناه بیفتند، سپس استغفار را از یاد آن ها می‌برم. گفت که تو شایسته آن هستی و او را تا روز قیامت مسوول این کار قرار داد. - . امالی صدوق: ۲۷۸ -

و در ادامه قصه بهلول گورکن در ضمن قصه خائفین می‌آید که در این موضوع است. - . امالی صدوق: ۲۷ - ۲۹ -

«لآیات لاولی الالباب» یعنی دلایل روشن و واضحی بر توحید و کمال علم خداوند سبحان و حکمت و قدرت بسیار و اراده نافذ او، برای خردمندانی که عقل‌های آنان از آلودگی‌های حس و وهم خالص گشته است، وجود دارد. «الذین یذکرون الله» در همه احوال و بر جمیع هیأت ها و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس خدا را بسیار یاد کند، خداوند او را دوست خواهد داشت. - . الکافی ۲ : ۵۰۰ -

و از امام باقر علیه السلام روایت است «قیاما»، یعنی شخص سالمی که به نماز ایستاده. «و قعودا» یعنی مریض که نماز را در حالت نشسته می‌خواند. «و علی جنوبهم» - . تفسیر عیاشی ۱ : ۲۱۱ -

یعنی کسی که از حالت مریضی که نشسته نماز می‌خواند هم ضعیف‌تر است و از او علیه السلام نقل است که مومن پیوسته در نماز است، هر گاه که به صورت ایستاده، نشسته و یا آرمیده مشغول ذکر خدا باشد. خداوند می‌فرماید: {کسانی که خدا را در حالت ایستاده، نشسته و آرمیده یاد می کنند.}

«و یتفکرون فی خلق السماوات و الارض» و از آن عبرت می گیرند و اخبار در باب فضل تفکر خواهد آمد. «ربنا ما خلقت هذا باطلا» یعنی آفرینش این خلق عبث و بیهوده و غیر حکیمانه نیست. «سبحانک»یعنی این را برای تنزیه خداوند سبحان از عبث و بیهودگی و آفرینش باطل می گویند و این یک جمله معترضه است. «فقنا عذاب النار» یعنی برای اخلال در تفکر در آن و انجام ندادن آن‌چه که سبب این آتش می‌شود. «و ما للظالمین من انصار» در اینجا برای دلالت بر اینکه ظلم آن ها، سبب ورودشان به آتش و نداشتن یار و یاور در رها ساختن آنان بوده است، اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است. و عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن ها امامانی ندارند که آن ها را به نام‌های آنان بخوانند. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۲۱۱ - «ربنا اننا سمعنا منادیا» همان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و گفته شده است که قرآن کریم است. «فاغفر لنا ذنوبنا» گفته شده: یعنی گناهان کبیره ما را که به دنبال خود گناهان دیگری نیز دارد. «و کفر عنا سیئاتنا» که بد و ناپسند است اما جرم آن به خاطر اجتناب گناهان کبیره بخشیده شده است. «و توفنا مع الابرار» ما را همنشین آنان بگردان و در زمره آنان در آور. «علی رسلک» یعنی بر زبان آن ها و آن ها خواستند که خداوند وعده‌ای را که داده عملی کند، در حالی‌که خداوند هیچ‌گاه خلف وعده نمی‌کند. اما آن ها این سوال را از روی تعبد و اظهار عجز پرسیدند و از ترس اینکه مبادا در انجام اعمال

خود کوتاهی کرده باشند. «و لا تخزنا یوم القیامه» به اینکه ما را از آن‌چه که موجب خواری ماست، حفظ کن. «انک لا تخلف المیعاد» پاداش مومنان را می‌دهی و دعای دعاکنندگان را مستجاب می کنی و تکرار «ربنا» برای مبالغه در نیایش و دلالت بر کم شمردن خواسته‌ها و علو شان و منزلت خداوند است و در مجمع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که هنگامی که این آیه نازل شد، فرمود وای بر کسی که زبان در دهانش به این آیات بچرخد اما نداند که چه می گوید. - . مجمع البیان ۲ : ۵۵۴ -

«فاستجاب لهم ربهم» طلب آنان را «انی لا اضیع عمل عامل - تا سخنش - بعضکم من بعض» زیرا مذکر از مونث و مونث از مذکر است، یا اینکه هر دوی آن ها از یک اصل واحد هستند و یا به دلیل ارتباط بسیار محکم آنان و توافقشان در دین و اطاعت است و جمله معترضه است. «فالذین هاجروا» پس کسانی که در راه دین از وطن و قوم خود مهاجرت کردند «و أخرجوا من دیارهم» و از سرزمین خود خارج شدند و «و اوذوا فی سبیلی» به دلیل ایمانی که به خدا دارند و برای او، راه من آزار و اذیت دیدند و «قاتلوا الکفار» با کفار جنگیدند و «قتلوا» در راه جهاد کشته شدند.

در مجالس صدوق آمده است هنگامی که امیرمومنان علیه السلام از مکه به مدینه مهاجرت کرد تا به پیامبر ملحق شود و با سوارکاران قریش جنگید و فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه بنت زبیر با او بودند، حضرت پیروزمندانه رهسپار شد تا به ضجنان رسید و یک روز و شب را در آنجا ماند. و تعدادی از ضعفای مومن به او ملحق شدند و ام ایمن، کنیز رسول الله در بین آن ها بود. و امیر مؤمنان و سه فاطمه در آن شب مشغول نماز خواندن بودند و در حالت ایستاده و نشسته و آرمیده خدا را ذکر می‌کردند. آن ها به این کار ادامه دادند تا سپیده دم سر زد و نماز صبح را به حضرت اقامه کرده و خواندند، سپس رهسپار جای دیگر شدند و او و آن زن‌ها در هر منزلگاهی که می‌رسیدند، همین کار را انجام می‌دادند و خدا را عبادت می‌کردند و به سوی او مشتاق بودند تا به مدینه رسیدند و قبل از رسیدن آنان، به دلیل کارهایی که انجام داده بودند، وحی نازل شد. «الذین یذکرون الله» تا آخر آیات. کسانی که خدا را یاد می‌کنند «من ذکر او انثی» از مذکر ومونث که منظور، علی و سه فاطمه هستند. «بعضکم من بعض» شما از یکدیگرید، یعنی علی از فاطمه است، یا فرمود: فاطمه‌ها مراد است و آنان از علی هستند.

**[ترجمه]

ظاهر الآیه یشمل کل من اتصف بهذه الصفات.

إِنْ تُبْدُوا خَیْراً(۳) أی تظهروه أَوْ تَعْفُوا عن سوء مع قدرتکم علی

۱- ۱. مجمع البیان ج ۲ ص ۵۵۴.
۲- ۲. أمالی الصدوق: ص ۰۰.
۳- ۳. النساء: ۱۴۹.

الانتقـام و هو المقصود ذكره و ما قبله تمهيـد له و لـذا رتب عليه قوله فَإِنَّ اللَّهَ كانَ عَفُوًّا قَدِيراً لم يزل يكثر العفو عن العصاه مع كمال قدرته على الانتقام.

لكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ (١) قـالوا أى من اليهود كعبـد الله بن سـلام و أصـحابه وَ الْمُؤْمِنُونَ أى منهم أو من المهـاجرين و الأنصار يُؤْمِنُونَ خبر المبتـدإ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ قيل نصب على المـدح أو عطف على بما أُنْزِلَ إِلَيْكَ و المراد بهم الأنبياء و قرئ بـالرفع عطفـا على الراسـخون أو الضـمير فى يُؤْمِنُونَ أو على أنه مبتـدأ و الخبر أُولئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أُولئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْراً عَظِيماً لجمعهم بين الإيمان الصحيح و العمل الصالح.

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ (٢) بالإسـلام ليذكركم المنعم و يرغبكم فى شـكره وَ مِيثاقَهُ الَّذِي واثَقَكُمْ بِهِ قيل يعنى عند إسـلامكم بأن تطيعوا الله فيما يفرضه عليكم سركم أو ساءكم

وَ فِي الْمَجْمَعِ عَنِ الْبَاقِرِ عليه السلام: أَنَّ الْمُرَادَ بِالْمِيثَاقِ مَا بَيَّنَ لَهُمْ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ مِنْ تَحْرِيمِ الْمُحَرَّمَاتِ وَ كَيْفِيَّةِ الطَّهَارَةِ وَ فَرْضِ الْوَلَايَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ (٣).

**[ترجمه]ظاهر اين آيه، شامل كليه كسانى است كه به اين صفات توصيف شده‌اند.

«ان تبدوا خيرا» اگر خيرى را آشـكار كنيد - . نساء / ١۴٩ - و آن را نشان دهيد «او تعفو» يا گذشت داشـته باشيد، از كار بدى كه در حق شـما انجـام شـده است، بـا اينكه قـدرت انتقـام‌جويى داريـد، مقصود، ذكر انتقام است و آنچه كه قبل از آن آمـده، مقدمه‌چينى براى آن است و به همين دليل پس از آن گفته است: «فإن الله كان عفوا قديرا» همانا خداوند بخشنده و تواناست و همواره با كمال قدرت خود بر انتقام، از عاصيان و سركشان مى‌گذرد.

«لكن الراسـخون فى العلم منهم» گفتند: يعنى يهوديانى مثل عبد الله بن سلام و يارانش «و المؤمنون» يعنيو مومنان از بين آنان يا مهاجرين و انصار. «يؤمنون» ايمان مى‌آورند، خبر براى مبتداست. «و المقيمين الصـلاه» و بر پا دارندگان نماز، گفته شده اسـت كه نصب آن بر مـدح است يـا عطف بر «مـا انزل اليـك» و منظور از آنـان، پيامبران هسـتند و با رفع هم خوانـده شـده است كه عطف به «راسـخون» است يا عطف به ضـمير «يومنون» است. يا به اين دليل كه مبداست و خبر آن «اولئك سنؤتيهم» مى‌باشد. « اولئـك سـنؤتيهم اجرا عظيمـا» آن هـا كسانى هسـتند كه پاداش بزرگى از ما دريافت مى‌كننـد. زيرا آنان ايمان صـحيح و عمل صالح را با هم جمع كرده‌اند.

«و اذكروا نعمه الله عليكم» به اسـلام، تا نعمت‌دهنده را به ياد شـما آورد و شـما را به شكر خود مشتاق گرداند «و ميثاقكم الذى واثقكم به» و پيمانى را كه از شـما گرفت، يعنى در هنگام اسـلام آوردنتان كه خدا را اطاعت كنيد در آن‌چه كه بر شما واجب گردانيده چه مورد رضايت شماست و چه نيست.

و در مجمع از امام باقر عليه السـلام روايت است كه منظور از پيمان، خطبه حجهٔ الوداع است كه در آن كارهاى حرام ذكر شـد و كيفيت طهارت بيان شد و ولايت واجب گرديد و غير آن. - . مجمع البيان ٣ : ١۶٨ -

**[ترجمه]

أقول

و هـذا داخل فى ذاك إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا قال على بن إبراهيم لما أخـذ رسول الله صـلى الله عليه و آله الميثاق عليهم بالولايه قـالوا سـمعنا و أطعنـا ثم نقضوا ميثـاقه وَ اتَّقُوا اللَّهَ فى إنسـاء نعمته و نقض ميثـاقه إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ بخفياتها فضـلا عن جليـات أعمالكم قَوّامِينَ أى بالحق لِلّهِ خالصا له شُهَداءَ بِالْقِسْطِ أى العـدل وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ أى و لا يحملنكم شَنَآنُ قَوْمٍ أى شـده عـداوتهم و بغضـهم عَلى أَلّا تَعْدِلُوا فتعتدوا عليهم بارتكاب ما لا يحل كمثله و قذف و قتل نساء و صبيه و نقض عهد تشـفيا مما فى قلوبكم اعْدِلُوا فى أوليائكم و أعدائكم إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ فمجازيكم.

أَنْ يَبْسُطُوا أى يبطشوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ بالقتل و الإهلاك فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ

ص: ۳۵۱

۱- ۱. النساء: ۱۶۲.

۲- ۲. المائده: ۷- ۱۲.

۳- ۳. مجمع البيان ج ۳ ص ۱۶۸.

عَنْکَمْ منعها أن تمد إلیکم و رد مضرتها عنکم قال علی بن إبراهیم یعنی أهل مکه من قبل فتحها فکف أیدیهم بالصلح یوم الحدیبیه وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ فإنه الکافی لإیصال الخیر و دفع الشر اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً کفیلا أمینا شاهدا من کل سبط ینقب عن أحوال قومه و یفتش عنها و یعرف مناقبهم إِنِّی مَعَکُمْ بالنصره وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِی أی صدقتموهم وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ أی نصرتموهم و قویتموهم وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ بالإنفاق فی سبیله لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ لأغطینها.

مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ (۱) جوابه محذوف یعنی فلن یضر دین الله شیئا فإن الله لا یخلی دینه من أنصار یحمونه و قال علی بن إبراهیم هو مخاطبه لأصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله الذین غصبوا آل محمد حقهم و ارتدوا عن دین الله یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ یحبهم الله و یحبون الله أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ رحماء علیهم من الذل بالکسر الذی هو اللین لا من الذل بالضم الذی هو الهوان أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ غلاظ شداد علیهم من عزه إذا غلبه یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بالقتال لإعلاء کلمه الله و إعزاز دینه وَ لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِمٍ فیما یأتون من الجهاد و الطاعه فی المجمع عن الباقر و الصادق علیهما السلام هم أمیر المؤمنین علیه السلام و أصحابه حین قاتل من قاتله من الناکثین و القاسطین و المارقین (۲) ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ أی محبتهم لله سبحانه و لین جانبهم للمؤمنین و شدتهم علی الکافرین تفضل من الله و توفیق و لطف منه و منه من جهته یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ یعطیه من یعلم أنه محل له وَ اللَّهُ واسِعٌ جواد لا یخاف نفاد ما عنده عَلِیمٌ بموضع جوده و عطائه و لا ریب فی نزول آیه إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ فی أمیر المؤمنین علیه السلام و قد مرت الأخبار فی ذلک فی المجلد التاسع (۳).

فِیما طَعِمُوا(۴) أی من المستلذات أکلا کان أو شربا فإن الطعم یعمهما

ص: ۳۵۲

۱- ۱. المائده: ۵۴ و ۵۵.

۲- ۲. مجمع البیان ج ۳ ص ۲۰۸.

۳- ۳. راجع ج ۳۵ ص ۱۸۳- ۲۰۶ من هذه الطبعه الحدیثه.

۴- ۴. المائده: ۹۳.

و فی المجمع فی تفسیر أهل البیت علیهم السلام فیما طعموا من الحلال إِذا مَا اتَّقَوْا إلی الْمُحْسِنِینَ قال علی بن إبراهیم لما نزل تحریم الخمر و المیسر و التشدید فی أمرهما قال الناس من المهاجرین و الأنصار یا رسول الله قتل أصحابنا و هم یشربون الخمر و قد سماه الله رجسا و جعلها من عمل الشیطان و قد قلت ما قلت أ فیضر أصحابنا ذلک شیئا بعد ما ماتوا فأنزل الله هذه الآیه فهذا لمن مات أو قتل قبل تحریم الخمر و الجناح هو الإثم و هو علی من شربها بعد التحریم و قیل فِیما طَعِمُوا أی مما لم یحرم علیهم إِذا مَا اتَّقَوْا أی المحرم وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أی ثبتوا علی الإیمان و الأعمال الصالحه ثُمَّ اتَّقَوْا أی ما حرم علیهم بعد کالخمر وَ آمَنُوا بتحریمه ثُمَّ اتَّقَوْا أی استمروا و ثبتوا علی اتقاء المعاصی وَ أَحْسَنُوا أی و تحروا الأعمال الجمیله فاشتغلوا بها.

قیل لما کان لکل من الإیمان و التقوی درجات و منازل کما ورد عنهم علیهم السلام لم یبعد أن یکون تکریرهما فی الآیه إشاره إلی تلک الدرجات و المنازل فإن أوائل درجات الإیمان تصدیقات مشوبه بالشبه و الشکوک علی اختلاف مراتبها و یمکن معها الشرک کما قال سبحانه وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ (۱) و یعبر عنها بالإسلام کما قال الله عز و جل قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ (۲) و التقوی المتقدمه علیها هی تقوی العام و أواسطها تصدیقات لا یشوبها شک و لا شبهه کما قال الله عز و جل الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا(۳) و أکثر إطلاق الإیمان علیها خاصه کما قال إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ (۴) و التقوی المتقدمه علیها هی تقوی

۱- ۱. یوسف: ۱۰۶.

۲- ۲. الحجرات: ۱۳.

۳- ۳. الحجرات: ۱۹.

۴- ۴. الأنفال: ۲.

الخاص و أواخرها تصديقات كذلك مع شهود و عيان و محبه كامله لله عز و جل كما قال يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ (۱) و يعبر عنها تاره بالإحسان كما ورد فی الحديث النبوی صلی الله عليه و آله الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه و أخری بالإيقان كما قال وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ (۲) و التقوی المتقدمه عليها هی تقوی خاص الخاص و إنما قدمت التقوی علی الإيمان لأن الإيمان إنما يتحصل و يتقوی بالتقوی لأنها كلما ازدادت ازداد الإيمان بحسب ازديادها و هذا لا ينافی تقدم أصل الإيمان علی التقوی بل ازديادها بحسب ازدياده أيضا لأن الدرجه المتقدمه لكل منها غير الدرجه المتأخره و مثل ذلك مثل من يمشی بسراج فی ظلمه فكلما أضاء له من الطريق قطعه مشی فيها فيصير ذلك المشی سببا لإضاءه قطعه أخری منه و هكذا.

وَ اصْبِرُوا(۳) أی علی أذيه فرعون و تهديده إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ الآيه وعد لهم منه بالنصره و تذكير لما كان وعدهم من إهلاك القبط و توريثهم ديارهم و فی الأخبار أن الآيه فی الأئمه عليهم السلام يورثهم الله الأرض فی زمن القائم عليه السلام و هم المتقون و العاقبه لهم (۴)

و تدل الآيه علی فضل الاستعانه بالله و الصبر و التقوی وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ ءٍ قيل أی فی الدنيا المؤمن و الكافر بل المكلف و غيره أو فی الدنيا و الآخره إلا أن قوما لم يدخلوها لضلالهم.

فَسَأَكْتُبُها(۵) فسأثبتها و أوجبها فی الآخره لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ الشرك و المعاصی وَ الَّذِينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ فلا يكفرون بشی ء منها يَهْدُونَ بِالْحَقِ أی بكلمه الحق وَ بِهِ أی و بالحق يَعْدِلُونَ بينهم فی الحكم.

خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ (۶) محارم الله مما يأخذ هؤلاء أَ فَلا يَعْقِلُونَ

ص: ۳۵۴

۱- ۱. المائده: ۵۴.

۲- ۲. البقره: ۴.

۳- ۳. الأعراف: ۱۲۸.

۴- ۴. تفسير العيّاشیّ ج ۲ ص ۲۵.

۵- ۵. الأعراف: ۱۵۶.

۶- ۶. الأعراف: ۱۶۹.

فیعلمون ذلک وَ الَّذِینَ یُمَسِّکُونَ بِالْکِتابِ إلی قوله أَجْرَ الْمُصْلِحِینَ إما عطف علی الذین یتقون و ما بینهما اعتراض و إما استئناف و وضع الظاهر موضع المضمر لأنه فی معناه و للتنبیه علی أن الإصلاح مانع من الإضاعه و عن الباقر علیه السلام نزلت فی آل محمد و أشیاعهم (۱).

فَاتَّقُوا اللَّهَ (۲) قیل أی فی الاختلاف و المشاجره وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ أی الحال التی بینکم بالمواساه و المساعده فیما رزقکم الله و تسلیم أمره إلی الله و الرسول وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فیه إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ فإن الإیمان یقتضی ذلک.

إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ (۳) قیل أی إنما یستقیم عمارتها لهؤلاء الجامعین للکمالات العلمیه و العملیه وَ لَمْ یَخْشَ إِلَّا اللَّهَ یعنی فی أبواب الدین بأن لا یختار علی رضا الله رضا غیره فَعَسی ذکره بصیغه التوقع قطعا لأطماع المشرکین فی الاهتداء و الانتفاع بأعمالهم أَعْظَمُ دَرَجَةً أی ممن لم یستجمع هذه الصفات وَ أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ المختصون بالفوز و نیل الحسنی عند الله مُقِیمٌ أی دائم.

التَّائِبُونَ (۴) رفع علی المدح و فی قراءه أهل البیت التائبین إلی قوله و الحافظین و فی الکافی عن الصادق علیه السلام لما نزلت هذه الآیه إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ قام رجل إلی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا نبی الله أ رأیتک الرجل یأخذ سیفه فیقاتل حتی یقتل إلا أنه یقترف من هذه المحارم أ شهید هو فأنزل الله علی رسوله التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الآیه فبشر النبی صلی الله علیه و آله المجاهدین من المؤمنین الذین هذه صفتهم و حلیتهم بالشهاده و الجنه و قال التَّائِبُونَ من الذنوب الْعابِدُونَ الذین لا یعبدون إلا الله و لا یشرکون به شیئا الْحامِدُونَ الذین

۱- ۱. تفسیر القمّیّ ص ۲۲۹.

۲- ۲. الأنفال: ۱.

۳- ۳. براءه: ۱۸- ۲۲.

۴- ۴. براءه: ۱۱۲.

يحمـدون الله على كل حال فى الشـده و الرخاء السَّائِحُونَ الصائمون الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الذين يواظبون على الصـلوات الخمس الحافظون لها و المحافظون عليها بركوعها و سـجودها و الخشوع فيها و فى أوقاتها الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ بعـد ذلك و العاملون به وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و المنتهون عنه قال فبشر من قتل و هو قائم بهذه الشروط بالشهاده و الجنه الخبر(۱).

**[ترجمه]و اين در آن داخل است: «اذ قلتم سمعنا و اطعنا» هنگامى كه گفتيد شنيديم و اطاعت كرديم. على بن ابراهيم گفت: هنگامى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از آنان براى ولايت پيمان گرفت، گفتند: شـنيديم و اطاعت كرديم. سـپس پيمـان خود را شكسـتند. «و اتقوا الله» و از خـدا پروا كنيـد در فراموش كردن نعمـاتش و شكسـتن پيمـانش. «ان الله عليم بـذات الصدور» همانا خداوند علاوه بر آن‌كه اعمال آشكار شما را مى‌داند، از راز دل‌ها آگاه است و از امور پنهان در آن مطلع است .

«قوّامين» بر پا دارندگان حق. «لله» براى خداوند خالصانه. «شهداء بالقسط» به عدل و داد شهادت مى‌دهند. «و لا يجرمنّكم» يعنى و شـما را وادار نمى‌كند «شـنآن قوم» يعنى شدت دشـمنى و كينه آنان «على ان لا تعدلوا» و سـبب شود كه عدالت نورزيد و در حق آنان كارهاى حرامى را انجام دهيد، مانند مثله كردن جسد، تيراندازى، كشتن زنان و دختران و شكستن پيمان براى راحت شـدن از آن‌چه كه در دل‌هـاى خود داريـد. «اعـدلوا» در مورد دوسـتان و دشـمنان خود با عـدالت رفتار كنيـد. «ان الله خبير بما تعملون» كه خداوند از آن‌چه كه انجام مى‌دهيد آگاه است و جزاى شما را مى دهد.

«ان يبسـطوا اليكم ايـديهم» اگر دسـتان خود را به قتـل و نابودى به سوى شـما دراز كننـد، «فكفّ ايـديهم عنكم» پس خـداوند دست‌هاى آنان را از شـما باز داشت و زبان آنان را از شـما دفع كرد. على بن ابراهيم گفت: يعنى اهل مكه قبل از فتـح آن، در روز حديبيه با صلح، دستان خود را از جنگ بازداشتند. «و على الله فليتوكل المؤمنون» و مومنان بر خدا توكل مى‌كنند، او براى رسانـدن خير به آنان و دفع شر از آنان، كفايت‌كننـده آن‌هاست. «اثنى عشر نقيبا» دوازده نفر مسوول از هر قبيله‌اى كه جوياى احوال قوم خود باشـند و آن را پيگيرى كننـد و صـفات آنـان را بداننـد. «انى معكم» من با شـما هسـتم و شـما را يارى مى‌كنم. «آمنتم برسـلى» و شـما به پيامبران من ايمان آورديـد، يعنى آن ها را تصـديق كرديـد «و عزّرتموهم» و آن ها را يارى كرديـد و قوى گردانديـد «و اقرضـتم الله» و با انفاق در راه خداونـد، به او وام داديد «لأكفّرنّ عنكم سيّئاتكم» و من گناهان شـما را مى... بخشم و مى‌پوشانم.

«فمن يرتـد منكم عن دينه» جواب آن محذوف است. يعنى هيچ زيانى به دين خدا نمى‌رساند. همانا خداوند هيچ‌گاه دين خود را از ياورانى كه حمايتگر آن باشـند خالى نمى‌كند و على بن ابراهيم گفت: مخاطب اين سخن ياران پيامبر صلى الله عليه و آله و سـلم هستند، كسانى كه حق آل محمد را غصب كردند و از دين خدا برگشتند «يحبّهم و يحبّونه» خداوند دوستدار آن‌هاست و آن ها نيز خـدا را دوست دارنـد. «اذله على المؤمنين» در نزد مومنان متواضع هسـتند و بر آن ها رحم مى‌كنند. مأخوذ از «ذل» به كسر، به معناى لين و نرمى است و به معناى «ذل» به ضم نيست، كه به معناى خوارى است. «اعزّه على الكافرين» اما در مقابل كافران با خشونت برخورد مى‌كننـد. «عزه» يعنى بر او غالب شد. «يجاهدون فى سبيل الله» با جنگ براى بالا بردن كلمه خداوند و يارى دين او، در راه خداونـد مجاهـدت مى‌كنند «و لا يخافون لومه لائم» و از هيچ سرزنشـى نمى‌هراسـند. در جهاد و طاعت خود. در مجمع، از امـام باقر و امام صادق عليه السـلام نقل است كه آن ها امير مومنان عليه السـلام و ياران او هسـتند، هنگامى

که ناکثین و قاسطین و مارقین با اوجنگیدنـد. - . مجمع البیان ۳ : ۲۰۸ - «ذلک فضل الله» این فضل خـداست، یعنی محبتی که آن ها نسبت به خداوند سبحان دارند و با مومنان به نرمی و با کافرین به شدت و غلظت برخورد می کنند. این فضلی از جانب خداست و لطف و توفیق و منتی از اوست که «یؤتیه من یشاء» به هر کس بخواهد عطا می کند، به هر کس که بداند شایسته آن است. «و الله واسع» و خداوند دستانی گشوده دارد و بخشنده است و از تمام شدن مال خود نمی‌ترسد. «علیم» او داناست که به چه کسـی ببخشـد و هیـچ شـکی در نزول آیه «انما ولیّکم الله» که این آیه در شان علی علیه السـلام نازل شده است و در مجلد نهم اخبار این آیه آمد.

«فیما طعموا» در آن‌چه که چشیدند یعنی از لذایذ خوردنی و آشامیدنی که چشیدن، هر دوی آن را در بر می گیرد. و در مجمع در تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده است که در آن‌چه که از حلال چشیدند. «اذا ما اتقوا - تا - المحسنین» هنگامی که تقوا پیشه کردنـد تا آنجا که می گویند نیکوکاران. علی بن ابراهیم گفت: هنگامی که آیات مبنی بر حرام بودن شراب و قمار نازل شـد و به آن تاکیـد بسیار شـد، مهاجران و انصار گفتنـد: ای رسول الله، یاران ما کشـته شدنـد در حالی که آن ها شـراب می... نوشیدند و خداوند این اعمال را ناپاکی خوانده است و عمل شیطان دانسته و شما آنچه را که فرمودی، فرمودی! آیا یاران ما زیانی می‌بینند پس از آن‌که مردند و خداوند این آیه را نازل کرد. پس این برای کسی است که قبل از حرام شدن شراب مرده یا کشته شـده است و جناح، همان گناه است که برای کسـی است که پس از حرام شـدن، آن را بنوشد. و گفته شده در آنچه که چشیدند، یعنی از آنچه که بر آن ها حرام نشـده است، «اذا ما اتقوا» هنگامی که تقوا پیشه کردند، یعنی آنچه که بعد بر آن هـا حرام شـد، مثل شـراب. «و آمنوا» و به حرام شـدن آن ایمان آوردنـد. «ثم اتقوا» سـپس تقوا ورزیدنـد یعنی ادامه دادنـد و بر پرهیز از گناهان ثابت‌قدم ماندند. «و أحسنوا» و نیکی کردند یعنی پیوسته مشغول طلب و انجام اعمال شایسته و زیبا بودند.

گفته شده از آنجایی که ایمان و تقوا درجات و مراتب مختلفی دارند، همان طور که از ایشان علیهم السـلام روایت شده است، بعیـد نیست که تکرار آن دو در آیه اشاره به آن مراتب و منـازل باشـد. همانا اولین درجه ایمان، تصـدیقی است که آمیخته به شـک و شـبهه باشـد، با توجه به اختلاف درجات آن، و با این دو امکان شـرک نیز وجود دارد. همان‌طور که خداونـد سبحان فرمود: {و اغلب آن ها به خداوند ایمان نمی‌آورند مگر اینکه مشرکند.} - . یوسف / ۱۰۶ -

و از آن به اسـلام تعـبیر کرده است، همـان‌طور که خداونـد عز و جـل فروده است: {اعراب گفتنـد ایمـان آوردیم، بگو ایمـان نیاوردید. بلکه بگویید اسلام آوردیم و ایمان هنوز به دل‌های شما وارد نشده است.} - . حجرات / ۱۳ - و تقوای مقدم شده بر آن تقوای عام است و میانه آن ایمان تصـدیقی است که هیـچ شک و شـبهه‌ای با آن همراه نیست، همان‌طور که خداونـد عز و جل فرمود: {کسانی که به خدا و رسول او ایمان آوردند، سپس هیچ شکی را به دل راه ندادند} - . حجرات / ۱۹ -

و ایمـان، اغلب به آن اطلاـق می‌شود. همان‌طور که فرمود: {همانا مومنان کسانی هسـتند که هر گاه خـدا یاد شود، دل‌هایشان لرزان می گردد و هنگـامی که آیـات او بر آنـان خوانـده شود، ایمـان آنان فزونی می گیرد و بر خـدای خود توکل دارنـد.} - . انفال / ۲ -

و تقـوای مقـدم بر آن، تقـوای خـاص اسـت و آخرین مرتبه آن، تصـدیقی است که بـا شـهود همراه است و محبت کامـل برای خـدای عز و جل است. همان‌طور که فرمود: {خـدا دوسـتدار آنان است و آن ها نیز خدا را دوست دارند.} - . مائده / ۵۴ - و

یک بار از آن با احسان و نیکی یاد کرده است، همان‌طور که در حدیث نبوی آمده است احسان این است که طوری خدا را عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و بار دیگر با یقین از آن یاد کرده است، همان‌طور که فرمود: {و آن ها به آخرت یقین دارند.} - . بقره / ۴ -

و تقوای مقدم شده بر آن، تقوای خاص الخاص است و تنها به این دلیل تقوا بر ایمان مقدم شده است که ایمان تنها با تقوا به دست می‌آید و تقویت می گردد و به هر اندازه تقوا بیشتر باشد، ایمان هم بیشتر می شود. و این مساله با اصل تقدم ایمان بر تقوا منافات ندارد، بلکه زیاد شدن تقوا هم بر حسب زیاد شدن ایمان است، زیرا درجه تقدم یافته برای هر کدام، چیزی جز درجه تاخر یافته است. و مثل آن، مثل کسی است که با چراغی در شب تاریک راه می‌رود و هر اندازه که این چراغ راه را برای او روشن کند و او قسمتی از راه را بپیماید، این راه رفتن سبب می‌شود که قسمت دیگری از راه روشن شود و به همین ترتیب.

«و اصبروا» و صبر پیشه کنید، - . اعراف / ۱۲۸ - یعنی بر آزار و اذیت فرعون و تهدید او. «ان الأرض لله» تا آخر آیه همانا زمین از آن خداست. این عبارت به آن ها وعده پیروزی می‌دهد و به یاد آن ها می‌آورد آنچه را که وعده داده بود، از هلاک شدن قبطیان و اینکه سرزمینشان به آن ها به ارث می‌رسد و در اخبار آمده است که آیه در شأن امامان علیهم السلام نازل شده است که خداوند زمین را برای آن ها به ارث می گذارد، در زمان حضرت قائم علیه السلام و آن ها همان پارسایان هستند و عاقبت برای آنان است - . تفسیر عیاشی ۲ : ۲۵ - و آیه بر فضل و برتری کمک جستن از خداوند و صبر و تقوا دلالت می کند. آیه همه چیز را در بر گرفته است، گفته شده است یعنی در دنیا مومن و کافر و مکلف و غیر مکلف وجود دارد یا در دنیا و آخرت وجود دارد. مگر آن‌که قومی به خاطر گمراهی خود وارد آن نشدند .

«فسأکتبها» من آن را خواهم نوشت - . اعراف / ۱۵۶ - و ثبت و ضبط می کنم و در آخرت واجب می گردانم، «للذین یتقون» برای کسانی که تقوا دارند. و از شرک و گناهان می‌پرهیزند «و الذین هم بآیاتنا یؤمنون» و کسانی که به آیات ما ایمان دارند، پس به هیچ چیزی از آن کفر نمی‌ورزند «و یهدون بالحق» یعنی به کلمه حق و «به»، یعنی به حق. «یعدلون» عدالت می‌ورزند در احکامی که بین آنان وجود داشته است.

«خیر للذین یتقون» این برای کسانی که پرهیز می کنند بهتر است - . اعراف / ۱۶۹ -

از حرامی که اینان انجام می‌دهند. «افلا یعقلون» آیا تعقل نمی کنند و آن را می‌دانند. «و الذین یمسکون بالکتاب» و کسانی که به کتاب عمل می کنند تا آنجا که می گوید: «اجر المصلحین» پاداش افراد صالح یا عطف به «الذین یتقون» است و بین دو جمله، یک جمله معترضه آمده است و یا جمله استینافیه است و اسم ظاهر به جای ضمیر آمده است، زیرا به همان معناست و برای این است که ما را از اینکه اصلاح مانع از ضایع شدن عمل است آگاه کند و از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود این آیه در شأن آل محمد و شیعه آن ها نازل شده است. - . تفسیر قمی: ۲۲۹ -

«فاتقوا الله» پس ازخدا بترسید. - . انفال / ۱ - گفته شده است: در اختلاف و مشاجره. «و اصلحوا ذات بینکم» و بین خود صلح و آشتی برقرار کنید، یعنی حالتی که بین شما دوستی وجود دارد و به وسیله آن‌چه که خداوند روزی شما گردانیده است،

یکدیگر را یاری کنید. «و اطیعوا الله و رسوله» تسلیم فرمان‌های خدا و رسول او و در این زمینه شوید «ان کنتم مؤمنین» اگر مومن هستید در آن از خدا و رسولش پیروی کنید، که اقتضای ایمان این است.

«انما یعمر مساجدا الله» همانا مسجدهای خدا را آباد می کند - . توبه / ۱۸- ۲۲ -

گفته شده است: که ساختمان آن را بنا می کند برای کسانی که جامع کمالات علمی و عملی هستند .

«و لم یخش الا ـ الله» و تنها از خدا می‌ترسند، یعنی در درهای دین که در اعمالی که انجام می‌دهد، رضایت هیچ کس را بر رضایت خداوند ارجح نمی‌داند. «فعسی» پس امید است ذکر این کلمه در صیغه امید و آرزو، برای طمع مشرکین در هدایت شدن و سود بردن از اعمال خود بوده است. «اعظم درجه» بالاترین درجه یعنی از کسانی که این صفات را در خود جمع نکرده است. «و اولئک هم الفائزون» و آن ها همان افراد پیروز هستند که پیروزی و رسیدن به حسنه در نزد خداوند به آنان اختصاص یافته است، «مقیم» یعنی دائم.

«التائبون» توبه‌کنندگان. - . توبه / ۱۱۲ -

رفع آن به دلیل مدح است و در قرائت اهل‌بیت، «تائبین» خوانده شده است. تا کلمه «الحافظین» و در الکافی از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هنگامی که این آیه نازل شد: {خداوند از مومنان می خرد،} مردی به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گفت: ای پیامبر خدا، آیا دیدی مردی را که شمشیر بر گرفت و جنگید تا کشته شد اما او مرتکب حرام شده بود، آیا او شهید است؟ پس خداوند این آیه را بر رسول خود نازل فرمود: {توبه‌کنندگان پرستش‌کننده} تا آخر آیه. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مجاهدان مومنی که این صفات و زینت آنان بود، به شهادت و بهشت بشارت داد و فرمود: «التائبون» توبه‌کنندگان از گناهان. «العابدون» پرستش‌کنندگان یعنی کسانی که فقط خدا را می‌پرستند و هیچ‌چیز را با او شریک نمی کنند. «الحامدون» حمدگویان. کسانی که خدا را در سختی و راحتی ستایش می کنند. «السائحون» یعنی روزه داران. «الراکعون الساجدون» یعنی و بر نمازهای پنج‌گانه خود مواظبت می کنند و با رکوع و سجود و خشوع در آن و در وقت آن، آن را حفظ می کنند. «الآمرون بالمعروف» امر کنندگان به معروف پس از آن و عمل‌کنندگان به آن. «و الناهون عن المنکر» و نهی‌کنندگان از منکر که خود نیز آن را انجام نمی‌دهند. فرمود: پس هر کس را که کشته شد و این صفات را در خود دارد، به شهادت و بهشت بشارت بده. تا آخر خبر. - . کافی ۵ : ۱۵ -

**[ترجمه]

و أقول

إنما فسر السیاحه بالصیام لقول النبی صلی الله علیه و آله سیاحه أمتی الصیام شبه بها لأنه یعوق عن الشهوات أو لأنه ریاضه نفسانیه یتوصل بها إلی الاطلاع علی خفایا الملک و الملکوت و قیل السائحون للجهاد أو لطلب العلم و قیل فی قوله وَ النَّاهُونَ العاطف فیه للدلاله علی أنه بما عطف علیه فی حکم خصله واحده کأنه قال الجامعون بین الوصفین و فی قوله وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ أی فیما بینه و عینه من الحقائق و الشرائع للتنبیه علی أن ما قبله مفصل الفضائل و هذا مجملها و قیل إنه للإیذان بأن

التعداد قد تم بالسابع من حيث إن السبعه هو العدد التام و الثامن ابتداء تعداد آخر معطوف عليه و لذلك سمى واو الثمانيه.

وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ قيل يعنى به هؤلاء الموصوفين بتلك الفضائل و وضع المؤمنين موضع ضميرهم للتنبيه على أن إيمانهم دعاهم إلى ذلك و أن المؤمن الكامل من كان كذلك و حذف المبشر به للتعظيم كأنه قيل و بشرهم بما يجل عن إحاطه الأفهام و تعبير الكلام.

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا(۲) أى فى الشده على الضراء إيمانا بالله و استسلاما لقضائه وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فى الرخاء شكرا لآلائه سابقها و لاحقها وَ أَخْبَتُوا إِلى رَبِّهِمْ (۳) أى اطمأنوا إليه و خشعوا له مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ أى الكافر و المؤمن

ص: ۳۵۶

۱- ۱. الكافى ج ۵ ص ۱۵.

۲- ۲. هود: ۱۱.

۳- ۳. هود: ۲۳- ۲۴.

كَالْأَعْمى وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِيرِ وَ السَّمِيعِ قيل يجوز أن يراد به تشبيه الكافر بالأعمى لتعاميه عن آيات الله و بالأصم لتعاميه عن استماع كلام الله و تأبيه عن تدبر معانيه و شبه المؤمن بالسميع و البصير لأن الأمر بالضد فيكون كل منهما مشبها باثنين باعتبار وصفين أو تشبيه الكافر بالجامع بين العمى و الصمم و المؤمن بالجامع بين ضديهما و العاطف لعطف الصفه على الصفه مَثَلًا أى تمثيلا أو صفه أو حالا أَ فَلا تَذَكَّرُونَ بضرب الأمثال و التفكر فيها.

بِعَهْدِ اللَّهِ (۱) أى بما عقدوه على أنفسهم لله وَ لا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ ما وثقوه من المواثيق بينهم و بين الله و بين العباد و عن الكاظم عليه السلام أنه ميثاق الولايه فى الذر ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ من الرحم و لا سيما رحم آل محمد كما فى الأخبار وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ خصوصا فيحاسبون أنفسهم قبل أن يحاسبوا و

عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: أَنَّهُ الِاسْتِقْصَاءُ و الْمُدَاقَّهُ وَ قَالَ عليه السلام الِاسْتِقْصَاءُ أَنْ تُحْسَبَ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ وَ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ (۲).

وَ الَّذِينَ صَبَرُوا على القيام بأوامر الله و مشاق التكاليف و عن المصائب فى النفوس و الأموال و عن معاصى الله ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ أى طلبا لرضاه وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَهَ أى يدفعونها بها فيجازون الإساءه بالإحسان و يتبعون الحسنه السيئه فتمحوها

وَ رَوَى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ مَا مِنْ دَارٍ فِيهَا فَرْحَهٌ إِلَّا تَبِعَهَا مَرْحَهٌ وَ مَا مِنْ هَمٍّ إِلَّا وَ لَهُ فَرَجٌ إِلَّا هَمُّ أَهْلِ النَّارِ إِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَهً فَأَتْبِعْهَا بِحَسَنَهٍ تَمْحُهَا سَرِيعاً وَ عَلَيْكَ بِصَنَائِعِ الْخَيْرِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مَصَارِعَ السَّوْءِ(۳).

**[ترجمه]سیاحت و گردش، به روزه تفسیر شده است. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیاحت و گردش امت من روزه است. و روزه به گردش و سیاحت تشبیه شده است، زیرا انسان را از شهوات باز می‌دارد یا به این دلیل که یک ورزش روحی است که به وسیله آن می‌توان به سیر در خفایای ملکوت رفت و گفته شده است: سائحون یعنی کسانی که برای جهاد یا طلب علم در راه خدا مسافرت می‌کنند و در مورد عبارت «و الناهون» و نهی‌کنندگان گفته شده است: واو عاطفه در آن، برای دلالت بر این است که این کلمه با کلمه‌ای که به آن عطف شده است، در حکم یک خصلت واحد است، گویا فرموده: کسانی که بین این دو صفت را جمع کرده‌اند. و در سخن او «و الحافظون لحدود الله» و کسانی که حدود خدا را رعایت می‌کنند، یعنی در آنچه که از حقایق و شریعت بین او و مردم بوده برای اعلام کردن چیزی که پیش از آن بوده که آن شرح مفصل فضایل بوده است و این خلاصه آن است. و گفته شده است: برای آگاهی دادن این موضوع است که تعداد آن با هفت تمام می‌شود. از آن جهت که هفت، عدد کامل است و هشت ابتدای مجموعه اعداد دیگری است که به آن عطف می‌شود و به همین دلیل، واو هشت نامگذاری شده است.

«و بشّر المؤمنین» و به مومنان بشارت بده. گفته شده است یعنی به آن کسانی که به آن فضایل توصیف شده‌اند و مومنان را در جایگاه ضمیر آن ها قرار داده است تا بگوید که ایمان آن‌ها، آنان را به این امر دعوت کرده است و مومن کامل، کسی است که این صفات را داشته باشد. و مبشر به را برای تعظیم حذف کرده است، گویا گفته شده است و آن ها را به آنچه که از فهم و گنجیدن در کلام والاتر است، بشارت بده .

«الا الذين صبروا» مگر کسانی که صبر پیشه کردند. - . هود / ۱۱ - یعنی به واسطه ایمانی که به خدا داشتند و به قضا و قدر او تسلیم بودند، «و عملوا الصالحات» در هنگام سختی بر مصیبت‌ها صبر کردند «و اخبتوا الی ربهم» و در هنگام گشایش و آسانی به خاطر نعمت‌های پیشین و نعمت‌های آتی اعمال صالح انجام دادند. «مثل الفریقین» و مثل دو گروه یعنی کافران و مومنان، «کالاعمی و الاصم و السمیع البصیر» مانند کور و کر و بینا و شنوا. گفته شده: جایز است که مراد از آن، تشبیه کافر به کور باشد به دلیل اینکه آیات خداوند را نمی‌بیند و به کر به این دلیل که از شنیدن سخن خداوند ناشنواست و از تدبر در معانی آن اجتناب می کند و مومن را به بینا و شنوا تشبیه کرده است، زیرا متضاد آن معنا را آورده و هر کدام از آن دو، به اعتبار دو صفت یا تشبیه کافر به جمع کننده بین نابینایی و ناشنوایی و مومن به بالعکس آن به دو چیز تشبیه شده‌اند، و حرف عطف برای عطف صفت بر صفت به کار رفته است. «مثلا» یعنی برسبیل تمثیل یا توصیف یا بیان کیفیت آن. «افلا تذکرون» آیا پند نمی‌گیرید با بیان ضرب‌المثل و تفکر در آن.

«بعهد الله» یعنی به پیمان خداوند، یعنی به آنچه که برای خداوند بر خود وظیفه قرار داده‌اند. «و لا ینقضون المیثاق» و پیمان خود را نمی‌شکنند، پیمان‌هایی که بین خود و خدای خود و بندگان دارند و از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود منظور، پیمان ولایت در عالم ذر است. «ما امر الله به ان یوصل» آنچه که خداوند دستور داده که وصل شود از رحم و به ویژه رحم آل نبی، همان‌طور که در اخبار آمده است. «و یخافون سوء الحساب» و از سختی محاسبه می‌ترسند، به ویژه آن ها قبل از آن که مورد محاسبه قرار گیرند، به حساب خود رسیدگی می کنند و از امام صادق علیه السلام روایت است که به معنای استقصاء و دقت است و حضرت فرمود: استقصاء این است که با اینکه اعمال نیک دارند، اما فقط اعمال بد خود را محاسبه می کنند. - . تفسیر قمی: ۳۴۰ -

«و الذین صبروا» و کسانی که صبر پیشه کردند در انجام دستورات خداوند و تکالیف سخت و از مصیبت‌هایی که به جان و مال آنان وارد شده بود و از گناهان. «ابتغاء وجه ربهم» در برابر خدا برای طلب رضایت خداوند. «و یدرؤن بالحسنه السیّئه» و سیئات را با حسنات دفع می کنند و بدی را با نیکی جزا می دهند و پس از بدی نیکی می کنند و نیکی آن را محو می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای علی، در هر خانه‌ای، شادی با اندوه همراه است و هر مصیبتی گشایشی دارد، مگر اندوه اهل آتش. وقتی کار زشتی انجام دادی، پس از آن کار نیکی انجام ده که آن را به سرعت محو می کند و بر تو باد به انجام عمل خیر، که زمین خوردن بد را دفع می کند. - . تفسیر قمی: ۳۴۱ -

**[ترجمه]

أقول

الخطاب إلیه علیه السلام لتعلیم غیره عُقْبَی الدَّارِ أی عاقبه الدنیا و ما ینبغی أن یکون مال أهلها و هی الجنه و العدن الإقامه أی جنات یقیمون فیها وَ مَنْ صَلَحَ أی یلحق بهم من صلح منهم و من لم یبلغ مبلغ فضلهم تبعا لهم و تعظیما لشأنهم و لیکونوا مسرورین بهم آنسین

۱- ۱. الرعد: ۱۸- ۲۲.

۲- ۲. تفسير القمّيّ ص ۳۴۰.

۳- ۳. تفسير القمّيّ: ۳۴۱.

بصحبتهم مِنْ كُلِّ بابٍ من أبواب غرفهم و قصورهم بِما صَبَرْتُمْ أي هذا بسبب صبركم و قال على بن إبراهيم نزلت فى الأئمه عليهم السلام و شيعتهم الذين صبروا(۱).

مَنْ أَنابَ (۲) أى أقبل إلى الحق و رجع عن الفساد وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أى تسكن أنسا به و اعتمادا عليه و رجاء منه و روى العياشى عن الصادق عليه السلام بمحمد تطمئن و هو ذكر الله و حجابه (۳) و قال على بن إبراهيم الَّذِينَ آمَنُوا الشيعه و ذكر الله أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمه عليهم السلام و قيل طوبى كبشرى و زلفى مصدر من الطيب و فى الأخبار أنه اسم شجره فى الجنه كما مر و سيأتى (۴) و المآب المرجع قانِتاً(۵) عن الباقر عليه السلام القانت المطيع و الحنيف المسلم شاكِراً لِأَنْعُمِهِ أى لأنعم الله معترفا بها روى أنه كان لا يتغدى إلا مع ضيفه وَ لا يُظْلَمُونَ شَيْئاً(۶) أى و لا ينقصون شيئا من جزاء أعمالهم و يجوز أن ينتصب شيئا على المصدر لِمَنْ تابَ (۷) أى من الشرك وَ آمَنَ بما يجب الإيمان به ثُمَّ اهْتَدى إلى ولايه أهل البيت عليهم السلام كما ورد فى الأخبار الكثيره.

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً(۸) يقتدى بهم يَهْدُونَ الناس إلى الحق بِأَمْرِنا وَ إِقامَ الصَّلاةِ من عطف الخاص على العام وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ موحدين مخلصين فى العباده و لذا قدم الصله إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ (۹) أى يبادرون إلى أبواب الخير وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً قال على بن إبراهيم راغبين راهبين و قيل:

۱- ۱. تفسير القمّىّ ص ۳۴۱.

۲- ۲. الرعد: ۲۷- ۲۹.

۳- ۳. تفسير العيّاشىّ ج ۲ ص ۲۲۱.

۴- ۴. تفسير القمّىّ ص ۳۴۲.

۵- ۵. النحل: ۱۲۰.

۶- ۶. مريم: ۶۰.

۷- ۷. طه: ۸۲.

۸- ۸. الأنبياء: ۷۳.

۹- ۹. الأنبياء: ۹۰.

لعل المراد الرغبه فی الطاعه لا فی الثواب و الرهبه من المعصیه لا من العقاب لارتفاع مقام الأنبیاء عن ذلک و قد یقال إن أولیاء الله قد یعملون بعض الأعمال للجنه و صرف النار لأن حبیبهم یحب ذلک أو یقال إن جنه الأولیاء لقاء الله و قربه و نارهم فراقه و بعده وَ فِی الْکَافِی عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: الرَّغْبَهُ أَنْ تَسْتَقْبِلَ بِبَطْنِ کَفَّیْکَ إِلَی السَّمَاءِ وَ الرَّهْبَهُ أَنْ تَجْعَلَ ظَهْرَ کَفَّیْکَ إِلَی السَّمَاءِ(۱). وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ أی مخبتین أو دائمین الوجل.

وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ (۲) قال علی بن إبراهیم أی العابدین وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ هیبه منه لإشراق أشعه جلاله علیها عَلی ما أَصابَهُمْ من المصائب وَ الْمُقِیمِی الصَّلاهِ فی أوقاتها یُنْفِقُونَ فی وجوه الخیر وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ (۳) بسائر ما تعبدکم به وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ أی و تحروا ما هو خیر و أصلح فیما تأتون و تذرون کنوافل الطاعات و صله الأرحام و مکارم الأخلاق وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ الأعداء الظاهره و الباطنه هُوَ اجْتَباکُمْ أی اختارکم لدینه و لنصرته و عن الباقر علیه السلام إیانا عنی و نحن المجتبون (۴) مِنْ قَبْلُ أی فی الکتب التی مضت وَ فِی هذا أی القرآن وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ أی وثقوا به فی مجامع أمورکم هُوَ مَوْلاکُمْ أی ناصرکم و متولی أمورکم فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصِیرُ هو إذ لا مثل له فی الولایه و النصره بل لا مولی و لا نصیر سواه فی الحقیقه.

وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ (۵) فیما یأمرانه أو فی الفرائض و السنن وَ یَخْشَ اللَّهَ فیما صدر عنه من الذنوب وَ یَتَّقْهِ فیما بقی من عمره و قرأ حفص بسکون القاف فشبه تقه بکتف فخفف فَأُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ بالنعیم المقیم فَأُوْلئِکَ

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۴۷۹.

۲- ۲. الحجّ: ۳۴ و ۳۵.

۳- ۳. الحجّ: ۷۷.

۴- ۴. الکافی ج ۱ ص ۱۹۱.

۵- ۵. النور: ۵۲.

يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ (۱) قد ورد فی أخبار کثیره مضی بعضها و سیأتی بعضها أن تبدیل السیئات حسنات فی دیوان أعمالهم یوم القیامه و قال الباقر علیه السلام هی فی المذنبین من شیعتنا خاصه فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ أی یرجع إلی الله وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا(۲) قیل هی استثناء للشعراء المؤمنین الصالحین الذین یکثرون ذکر الله و یکون أکثر أشعارهم فی التوحید و الثناء علی الله تعالی و الحث علی طاعته و لو قالوا هجوا أرادوا به الانتصار ممن هجاهم من الکفار و مکافاه هجاء المسلمین کحسان و أضرابه و سیأتی الکلام فیه إن شاء الله تعالی.

هذِهِ الْبَلْدَهِ(۳) قال علی بن إبراهیم یعنی مکه شرفها الله وَ لَهُ كُلُّ شَيْ ءٍ أی خلقا و ملکا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أی المنقادین وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ قیل أی و أن أواظب علی تلاوته لتنکشف لی حقائقه فی تلاوته شیئا فشیئا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ (۴) أی لننزلنهم الَّذِينَ صَبَرُوا علی المحن و المشاق و لا یتوکلون إلا علی الله الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاهَ(۵) بیان لإحسانهم أو تخصیص لهذه الثلاثه من شعبه لفضل اعتداد بها وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ لاستجماعهم العقیده الحقه و العمل الصالح أَقِمِ الصَّلاهَ(۶) تکمیلا لنفسک وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ تکمیلا لغیرک وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ من الشدائد و فی المجمع عن علی علیه السلام من المشقه و الأذی فی الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر(۷) إِنَّ ذلِكَ إشاره إلی الصبر أو إلی کل ما أمره مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ أی مما عزمه الله من الأمور أی قطعه قطع إیجاب و إلزام و منه الحدیث أن الله یحب أن یؤخذ برخصه کما یحب أن یؤخذ بعزائمه وَ لا تُصَعِّرْ

ص: ۳۶۰

۱- ۱. الفرقان: ۷۰ و ۷۱.

۲- ۲. الشعراء: ۲۲۷.

۳- ۳. النمل: ۹۱.

۴- ۴. العنکبوت: ۵۸.

۵- ۵. لقمان: ۴ و ۵.

۶- ۶. لقمان: ۱۷- ۱۹.

۷- ۷. مجمع البیان ج ۸ ص ۳۱۹.

خَدَّكَ لِلنَّاسِ أی لا تمله عنهم و لا تولهم صفحه خدک کما یفعله المتکبرون و قال علی بن إبراهیم أی لا تذل للناس طمعا فیما عندهم وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً أی فرحا مصدر وقع موقع الحال أو تمرح مرحا أو لأجل المرح و هو البطر و روی علی بن إبراهیم عن الباقر علیه السلام یقول بالعظمه إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ قال الطبرسی أی کل متکبر فخور علی الناس و أقول یطلق الاختیال غالبا علی التکبر فی المشی وَ رُوِیَ فِی الْفَقِیهِ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله: أَنَّهُ نَهَی أَنْ یَخْتَالَ الرَّجُلُ فِی مِشْیَتِهِ وَ قَالَ مَنْ لَبِسَ ثَوْباً فَاخْتَالَ فِیهِ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ مِنْ شَفِیرِ جَهَنَّمَ وَ کَانَ قَرِینَ قَارُونَ لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنِ اخْتَالَ فَخُسِفَ بِهِ وَ بِدَارِهِ الْأَرْضَ وَ مَنِ اخْتَالَ فَقَدْ نَازَعَ اللَّهَ فِی جَبَرُوتِهِ (۱).

وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ أی توسط فیه بین الدبیب و الإسراع و قال علی بن إبراهیم أی لا تعجل وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ أی اقصر منه و قال علی بن إبراهیم أی لا ترفعه إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ أی أوحشها و فی الکافی عن الصادق علیه السلام أنه سئل عنه فقال العطسه القبیحه(۲) و فی المجمع عنه علیه السلام قال هی العطسه المرتفعه القبیحه و الرجل یرفع صوته بالحدیث رفعا قبیحا إلا أن یکون داعیا أو یقرأ القرآن (۳).

وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ (۴) بأن فوض أمره إلیه و أقبل بشراشره علیه وَ هُوَ مُحْسِنٌ فی عمله فَقَدِ اسْتَمْسَکَ أی تعلق بأوثق ما یتعلق به و قال علی بن إبراهیم بالولایه وَ إِلَی اللَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ إذ الکل صائر إلیه.

إِنَّ الْمُسْلِمِینَ (۵) أی الداخلین فی السلم المنقادین لحکم الله وَ الْمُؤْمِنِینَ أی المصدقین بما یجب أن یصدق به وَ الْقانِتِینَ أی المداومین علی الطاعه وَ الصَّادِقِینَ فی القول و العمل وَ الصَّابِرِینَ علی الطاعات و المعاصی و البلایا

۱- ۱. الفقیه ج ۴ ص ۷.

۲- ۲. الکافی ج ۲ ص ۶۵۶.

۳- ۳. مجمع البیان ج ۸ ص ۳۲۰.

۴- ۴. لقمان: ۲۲.

۵- ۵. الأحزاب: ۳۵.

وَ الْخاشِعِينَ أى المتواضعين لله بقلوبهم و جوارحهم وَ الْمُتَصَدِّقِينَ من أموالهم ابتغاء مرضاه الله وَ الصَّائِمِينَ لله بنيه صادقه وَ الْحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ عن الحرام وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً بقلوبهم و ألسنتهم مَغْفِرَةً لذنوبهم وَ أَجْراً عَظِيماً على طاعتهم.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتابَ اللَّهِ (۱) قيل أى يداومون قراءته أو متابعه ما فيه حتى صارت سمه لهم و عنوانا سِرًّا وَ عَلانِيَةً كيف اتفق من غير قصد إليهما و قيل السر فى المسنونه و العلانيه فى المفروضه يَرْجُونَ تِجارَةً تحصيل ثواب بالطاعه و هو خبر إن لَنْ تَبُورَ لن تكسد و لن تهلك بالخسران صفه للتجاره لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ عله لمدلوله أو لمدلول ما عد من امتثالهم أو عاقبه ليرجون وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ على ما يقابل أعمالهم إِنَّهُ غَفُورٌ لفرطاتهم شَكُورٌ لطاعاتهم أى مجازيهم عليها و هو عله للتوفيه و الزياده أو خبر إن و يَرْجُونَ حال من واو وَ أَنْفَقُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ (۲) أى بلزوم طاعته لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ الظرف إما متعلق بأحسنوا أو بحسنه و على الأول تشمل الحسنه حسنه الدارين و على الثانى لا ينافى نيل حسنه الآخره أيضا و الحسنه فى الدنيا كالصحه و العافيه

وَ فِي مَجَالِسِ الصَّدُوقِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ليه السلام: أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْمَلُ لِثَلَاثٍ مِنَ الثَّوَابِ إِمَّا لِخَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يُثِيبُهُ بِعَمَلِهِ فِي دُنْيَاهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ ثُمَّ قَالَ فَمَنْ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا لَمْ يُحَاسِبْهُمْ فِي الْآخِرَهِ.

وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةٌ فمن تعسر عليه التوفر على الإحسان فى وطنه فليهاجر إلى حيث يتمكن منه إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ على مشاق الطاعه من احتمال البلاء و مهاجره الأوطان لها أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ وَ فِي الْكَافِي عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَهِ يَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ فَيَأْتُونَ بَابَ الْجَنَّهِ فَيَضْرِبُونَهُ فَيُقَالُ لَهُمْ مَنْ أَنْتُمْ فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ الصَّبْرِ فَيُقَالُ لَهُمْ عَلَى مَا صَبَرْتُمْ فَيَقُولُونَ كُنَّا نَصْبِرُ عَلَى طَاعَهِ اللَّهِ وَ نَصْبِرُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَيَقُولُ اللَّهُ

۱- ۱. فاطر: ۲۹- ۳۰.

۲- ۲. الزمر: ۱۰.

عَزَّ وَ جَلَّ صَدَقُوا أَدْخِلُوهُمُ الْجَنَّهَ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ (۱).

وَ أُزْلِفَتِ (۲) أى قربت غَيْرَ بَعِيدٍ أى مكانا غير بعيد و قال على بن إبراهيم أُزْلِفَتِ أى زينت غَيْرَ بَعِيدٍ قال بسرعه هذا ما تُوعَدُونَ على إضمار القول لِكُلِّ أَوَّابٍ أى رجاع إلى الله بدل من المتقين بإعاده الجار حَفِيظٍ حافظ لحدوده مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ قيل بدل بعد بدل أو بدل من موصوف أواب أو مبتدأ خبره ادْخُلُوها على تأويل يقال لهم ادْخُلُوها فإن من بمعنى الجمع و بِالْغَيْبِ حال من الفاعل أو المفعول أو صفه لمصدر أى خشيه متلبسه بالغيب حيث خشى عقابه و هو غائب أو العقاب بعد غيب أو هو غائب عن الأعين لا يراه أحد و تخصيص الرحمن به للإشعار بأنهم رجوا رحمته و خافوا عذابه أو بأنهم يخشون مع علمهم بسعه رحمته و وصف القلب بالإنابه إذ الاعتبار برجوعه إلى الله فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ أى فلم يشكر تلك الأيادى باقتحام العقبه و هو الدخول فى أمر شديد قيل العقبه الطريق فى الجبل استعارها لما فسرها به من الفك و الإطعام ذِي مَسْغَبَهٍ أى مجاعه ذا مَقْرَبَهٍ أى قرابه ذا مَتْرَبَهٍ أى ذا فقر و قال على بن إبراهيم لا يقيه من التراب شى ء

وَ فِي الْكَافِي عَنِ الرِّضَا عليه السلام: كَانَ إِذَا أَكَلَ أُتِيَ بِصَحْفَهٍ فَتُوضَعُ قُرْبَ مَائِدَتِهِ فَيَعْمِدُ إِلَى أَطْيَبِ الطَّعَامِ مِمَّا يُؤْتَى بِهِ فَيَأْخُذُ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ شَيْئاً فَيَضَعُ فِي تِلْكَ الصَّحْفَهِ ثُمَّ يَأْمُرُ بِهَا لِلْمَسَاكِينِ ثُمَّ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَهَ فَلَا اقْتَحَمَ (۳) ثُمَّ يَقُولُ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ إِنْسَانٍ يَقْدِرُ عَلَى عِتْقِ رَقَبَهٍ فَجَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى الْجَنَّهِ(۴).

و ستأتى الأخبار فى ذلك وَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِوَلَايَتِنَا فَقَدْ جَازَ

ص: ۳۶۳

۱- ۱. الكافى ج ۲ ص ۷۵.

۲- ۲. ق: ۳۱- ۳۳.

۳- ۳. البلد: ۱۱- ۲۰.

۴- ۴. الكافى ج ۴ ص ۵۲.

الْعَقَبَهَ وَ نَحْنُ تِلْكَ الْعَقَبَهُ الَّتِی مَنِ اقْتَحَمَهَا نَجَا ثُمَّ قَالَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِیدُ النَّارِ غَیْرَكَ وَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ اللَّهَ فَكَّ رِقَابَكُمْ مِنَ النَّارِ بِوَلَایَتِنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ قَالَ علیه السلام بِنَا تُفَكُّ الرِّقَابُ وَ بِمَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْمُطْعِمُونَ فِی یَوْمِ الْجُوعِ وَ هُوَ الْمَسْغَبَهُ(۱). وَ تَوَاصَوْا أی أوصی بعضهم بعضا بِالصَّبْرِ علی طاعه الله بِالْمَرْحَمَهِ أی بالرحمه علی عباده أو بموجبات رحمه الله أُولئِكَ أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ أی الیمین أو الیمن وَ الَّذِینَ كَفَرُوا بِآیاتِنا قیل أی بما نصبناه دلیلا علی الحق من كتاب و حجه أو بالقرآن هُمْ أَصْحابُ الْمَشْأَمَهِ أی الشمال أو الشؤم عَلَیْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَهٌ أی مطبقه من أوصدت الباب إذا أطبقته و أغلقته و قال علی بن إبراهیم أَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام وَ الَّذِینَ كَفَرُوا بِآیاتِنا قال الذین خالفوا أمیر المؤمنین علیه السلام هُمْ أَصْحابُ الْمَشْأَمَهِ قال المشأمه أعداء آل محمد علیهم السلام نارٌ مُؤْصَدَهٌ قال أی مطبقه(۲).

**[ترجمه]و مخاطب قرار دادن علی علیه السلام، برای این است که به دیگری آموزش داده شود. «عقبی الدار» یعنی عاقبت دنیا و آنچه شایسته است که جایگاه اهل آن باشد یعنی بهشت و «عدن» به معنای اقامت است یعنی بهشت هایی که در آن اقامت می گزینند. «و من صلح» و هر کس عمل صالح انجام داد، به آنان ملحق می‌شود و هر کس که به درجه فضل آنان نرسید، برای پیروی از آنان و بزرگداشت مقام آن ها و برای اینکه به واسطه آنان شاد باشند و به همنشینی آن ها انس بگیرند نیز به آنان ملحق می‌شود. «من كل باب» از هر دری از درهای خانه‌ها و قصرهایشان. «بما صبرتم» یعنی این به دلیل صبر شماست و علی بن ابراهیم گفت: این آیه در شأن ائمه علیهم السلام و شیعه آن ها که صبور بودند، نازل شده است. - . تفسیر قمی: ۳۴۱ -

«من اناب» یعنی به حق روی بیاورد و از فساد رویگردان شود. «و تطمئن قلوبهم بذكر الله» و دل‌های آنان با یاد خدا آرام می... گیرد. یعنی با انس و اعتماد و امید به آن آرامش می گیرد و عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که به محمد مطمئن می گردد که او ذكر خدا و حجاب اوست. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۲۲۱ - و علی بن ابراهیم گفت: كسانی كه ایمان آوردند شیعیان هستند و خداوند امیرمومنان و ائمه علیهم السلام را ذكر كرد و گفته شده است: «طوبی» مانند «بشری» و «زلفی» مصدر است و از «طیب» گرفته شده است و در اخبار آمده كه نام درختی در بهشت است، همان‌طور كه گفته شد و در ادامه نیز خواهد آمد. - . تفسیر قمی: ۳۴۲ -

و «مآب» به معنای بازگشت است. «قانتا» در حال قنوت، از امام باقر علیه السلام روایت است كه فرمود: «قانت» یعنی مطیع و فرمانبر و یكتاپرست مسلمان. «شاكرا لانعمه» شكرگزار نعمت‌های او، یعنی شكرگزار نعمت‌های خداوند و معترف به آن است. روایت شده است كه او فقط با مهمان خود غذا می‌خورد. «و لا یظلمون شیئا» و هیچ ظلمی به آن ها نمی‌شود یعنی پاداش اعمال خود را به صورت كامل و بدون هیچ نقصی دریافت می كنند و جایز است كه «شیئا» به دلیل مفعول مطلق بودن منصوب گردد. «لمن تاب» برای كسی كه توبه كرد یعنی از شرك توبه كرد. «و آمن» و به آنچه كه باید به آن ایمان آورد، ایمان آورد. «ثم اهتدی» سپس به سوی ولایت اهل بیت علیهم السلام هدایت شد، همان‌طور كه در اخبار بسیاری وارد شده است.

«و جعلناهم ائمه» و آن ها را امامانی قرار دادیم كه دیگران از آنان پیروی می كنند. «یهدون بامرنا» و به دستور ما، مردم را به سوی حق هدایت می كنند. «و إقام الصلوه» و بر پاداشتن نماز، از عطف خاص بر عام است. «و كانوا لنا عابدین» و ما را می... پرستیدند یكتاپرست بودند و در عبادت خالص بودند و بنابراین صله را مقدم كرده است. «انهم كانوا یسارعون فی الخیرات»

آن ها در انجام خیرات شتاب می‌کردند، یعنی با عجله به سوی درهای خیر می‌رفتند. «و یدعوننا رغبا و رهبا» و ما را با خوف و رجا می‌خواندند. علی بن ابراهیم گفت: با اشتیاق و ترس. و گفته شده است شاید منظور از آن، اشتیاق در عبادت و نه در ثواب باشد و ترس از گناه، و نه از عذاب. زیرا مقام و مرتبه پیامبران والاتر از این است و گفته شده است: دوستان خدا، برخی اعمال را برای رسیدن به بهشت و دوری از آتش جهنم انجام می‌دهند، زیرا محبوب آن ها این را دوست دارد و گفته شده است: بهشت دوستان خدا، دیدار او و نزدیکی به اوست و آتش آن ها دوری از اوست.

و در الکافی از امام صادق علیه السلام آمده است که اشتیاق آن است که دو دست خود را رو به سوی آسمان بلند کنی و ترس این است که پشت دستانت را رو به آسمان بگیری. - . الکافی ۲ : ۴۷۹ -

«و کانوا لنا خاشعین» و برای ما خشوع داشتند، یعنی خاشع بودند یا دائما ترسان بودند.

«و بشّر المخبتین» و به خشوع‌کنندگان بشارت بده. علی بن ابراهیم گفت: یعنی به پرستش‌کنندگان. «وجلت قلوبهم» که از هراس او به خاطر تابیدن پرتو جلالش بر دل‌های آنان ترسان هستند، «علی ما اصابهم» بر آن‌چه که از مصیبت‌ها و بلایا دچار آن گشته‌اند. «و المقیمی الصلاه» و برپادارندگان نماز در وقت آن. «ینفقون» که در راه خیر انفاق می‌کنند. «و اعبدوا ربکم» و پروردگارتان را با سایر اموری که شما را بدان متعبد ساخته بپرستید و هیچ معبودی را شریک او قرار ندهید «وافعلوا الخیر» و عمل خیر انجام دهید، یعنی از بین سایر چیزها که می آورید و خیرات و اعمال صالح را برگزینید. مانند اعمال مستحبی و صله رحم و اخلاق پسندیده. «و جاهدوا فی الله» و در راه خدا با دشمنان آشکارا و پنهان او مجاهدت کنید. «هو اجتباکم» او شما را برگزید، یعنی شما را برای دینش و یاری‌اش انتخاب کرد و از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: منظور ما هستیم و ما همان برگزیدگانیم. - . الکافی ۱ : ۱۹۱ - «من قبل» یعنی در کتاب‌هایی که گذشت «و فی هذا» و در این، یعنی قرآن «و اعتصموا بالله» و به خدا چنگ بزنید یعنی در همه امور به او اطمینان کنید. «هو مولیکم» او سرور شماست، یعنی یاور شماست و امور شما را بر عهده دارد. «فنعم المولی و نعم النصیر» پس چه نیکو سرور و چه نیکو یاوری است. او کسی است که در سروری و یاریگری هیچ نظیری ندارد و در حقیقت هیچ مولا و یاوری جز او نیست.

«و من یطع الله و رسوله» و هر کس که از خدا و رسولش پیروی کند، در آنچه که او را به آن امر کرده‌اند، یا در واجبات و سنن، «و یخش الله» و از خدا بترسد در گناهانی که مرتکب شده است «و یتقه» و از او پروا کند در بقیه عمرش و حفص این کلمه را به سکون قاف قرائت کرد و «تقه» را به «کتف» تشبیه شد و آن مخفف گشت. «فاولئک هم الفائزون» آنان همان رستگاران هستند با نعمت‌های دائمی. «فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات» خداوند رفتارهای زشت آنان را به نیکی بدل می... کند در اخبار بسیاری که قسمتی از آن ذکر شد و در ادامه نیز می‌آید آمده است که تبدیل بدی‌ها به نیکی، در روز قیامت در دیوان اعمال آن‌هاست و امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه فقط در مورد شیعیان گناهکار ما نازل شده است. «فانه یتوب الی الله» او به سوی خدا توبه می‌کند یعنی به سوی خدا باز می‌گردد. «و انتصروا من بعد ما ظلموا» و یاری شدند پس از آن‌که ظلم کردند. گفته شده است که این، استثنا شعرای مومن صالح هستند که ذکر خدا را بسیار می‌گویند و اغلب اشعار آن ها در باب توحید و حمد و ستایش خداوند متعال و تشویق به طاعت او است و اگر هجو گفتند، منظور آن ها پیروزی بر کفاری بوده است که آن ها را هجو کرده‌اند و جبران هجوگویان مسلمان مثل حسان و امثال او بوده است و کلام در این باب خواهد آمد،

ان شاء الله.

«هـذه البلده» این شـهر. علی بن ابراهیم گفت: منظور مکه است که خداوند آن را مشـرف گرداند. «و له کل شـیء» و همه چیز برای اوست یعنی از نظر مخلوقات و دارایی. « من المسلمین» یعنی از اطاعت‌کنندگان. «و ان اتلو القرآن» گفته شده است: یعنی بر تلاوت آن مواظبت داشته باشم، تا هنگام تلاوتش به تدریج حقایقش بر من آشکار گردد. «لنبوئنهم» یعنی آن ها را فرود می آوریم. «الـذین صبروا» کسانی که صبور بودنـد بر سختی‌ها و شداید و فقط بر خدا توکل کردند. «الذین یقیمون الصلوه» کسانی که نماز را بر پا می‌دارنـد این بیان نیکی و احسان آن‌هاست یا اینکه این سه، از گروه اختصاص داده شونـد تا به آنان مباهات گردد. «و اولئک هم المفلحون» آنان همان رستگاران هستند زیرا عقایـد راستین را با عمل صالح دارند. «اقم الصـلاه» نماز را به پا دار برای اینکه به کمال برسـی. «و أمر بالمعروف و انه عن المنکر» و به معروف امر کن و از کارهای ناپسند بازدار تا دیگران هم به کمال برسند «و اصبر علی ما اصابک» و بر بلایا صبر کن و در مجمع از علی علیه السلام روایت شده است که بر سختی و شـدت در امر به معروف و نهی از منکر صبر کن - . مجمع البیان ۸ : ۳۱۹ - «ان ذلـک» اشاره دارد به صبر یا به هر چیزی که خداونـد متعال به انجام آن، دستور قاطعانه داده است. «من عزم الامور» یعنی از اموری که نزد خدا قطعی و ایجابی و الزامی است و از همین باب است حـدیثی هست که می گویـد: خداوند دوست دارد امور مباح او نیز انجام شود، همان طور که دوست دارد امور الزامی او انجام گیرد. «و لا تصـعر خدک للناس» و نسبت به مردم تکبر نداشته باش یعنی گونه خود را بر آن ها کـج نکن و روی خود راماننـد متکبران از آن ها برمگردان. و علی بن ابراهیم گفت: یعنی در طمع به مال مردم، خود را در نزد آنـان خوار و ذلیـل نکن. «و لا تمش فی الارض مرحا» و در زمین سرخوشانه راه مرو. «مرح» مصـدر و به معنای فرح است. مصـدری است که به جـای حـال آمـده است یا «تمرح مرحا» بوده است یا مفعول له بوده است، یعنی برای مرح که همان «بطر» است، که به معنـای سرخوشـی بیش از حـد است. و از امـام باقر علیه السـلام روایت است که یعنی با عظمت راه مرو. «ان الله لا یحب کل مختال فخور» خداوند متکبران به خود مغرور را دوست ندارد. طبرسـی گفته: یعنی کسی که نسبت به مردم خودبینی دارد و می گویم که «اختیال» غالبا بر تکبر در حال راه رفتن اطلاق می‌شود.

در کتاب فقیه است که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نهی فرمود که انسان در هنگام راه رفتن تکبرورزی کنـد و فرمود: هر کس لباسـی بپوشـد و در آن تکبر بورزد، خداونـد او را در دره‌ای از دره‌های جهنم جای می‌دهـد و همنشـین قارون می گردد زیرا او اولین کسی بود که تکبر ورزید و خود و خانه‌اش به قعر زمین رفتند و هرکس تکبر بورزد، با خدا در جبروتش جنگیده است. - . الفقیه ۴ : ۷ -

«و اقصد فی مشـیک» و در راه رفتن اعتدال داشته باش. یعنی با سرعتی بین تندی و کندی راه برو و علی بن ابراهیم گفته: یعنی عجله نکن. «و اغضـض من صوتک» و صدای خود را بالا نبر یعنی آهسته سـخن بگو و علی بن ابراهیم گفته: یعنی صدایت را بالاـ نبر. «ان انکر الاصوات» همانا زشت‌ترین صـداها، یعنی وحشـیانه‌ترین و در الکافی از امام صادق علیه السـلام نقل است که فرمود: از او در مورد این آیه سوال شد و حضـرت فرمود: به معنای عطسه بلند و زشت است. - . الکافی ۲ : ۶۵۶ - و در مجمع از او روایت شده است که فرمود: به معنای عطسه بلند است و زشت و بالا بردن صدا در هنگام سـخن گفتن بسیار زشت است مگر آنکه دعا و یا تلاوت قرآن باشد. - . مجمع البیان ۸ : ۳۲۰ -

«و من یسلم وجهه الی الله» و هر کس خود را تسلیم امر خداوند گرداند، به این صورت که کارهای خود را به او واگذار کند، و با تمام وجود به سوی او روی بیاورد، «و هو محسن» و در اعمالش نیکوکار باشد، «فقد استمسک بالعروه الوثقی» همانا محکم‌ترین چیزی را که می‌توان به آن چنگ زد چنگ زده است یعنی گرفته است و علی بن ابراهیم گفته: منظور ولایت است. «و الی الله عاقبه الامور» و عاقبت همه کارها به سوی خداوند باز می‌گردد، چرا که همه به سوی او در حرکتند.

«ان المسلمین» همانا مسلمانان یعنی کسانی که به سلم و صلح در آمده‌اند، و مطیع امر خدا هستند، «المؤمنین» و مومنان یعنی کسانی که چیزی را که باید تصدیق شود تصدیق می‌کنند و «قانتین» کسانی که دائما خداوند را اطاعت می‌کنند و «الصادقین» راستگویان در سخن و عمل «الصابرین» و صبر کنندگان بر اطاعت و گناهان و بلایا و «الخاشعین» خشوع‌کنندگان یعنی کسانی که با دل‌ها و اعضای خود در برابر خدا خاشعند و «المتصدقین» صدقه‌دهندگان از اموال خود برای طلب رضایت خداوند و «الصائمین» روزه‌گیرندگان برای خداوند با نیت راستین و «الحافظین لفروجهم» کسانی که عفیف و پاکدامن هستند و دامان خود را از حرام حفظ می‌کنند و «الذاکرین الله کثیرا» کسانی که با دل‌ها و زبان‌های خود ذکر خدا را بسیار می‌گویند. «مغفره» برای آمرزش گناهانشان و «اجرا عظیما» پاداش بزرگی برای این طاعات خود دریافت می‌کنند.

«ان الذین یتلون کتاب الله» کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند گفته شده است: یعنی بر قرائت آن تداوم دارند. و «سرّا و علانیه» هر طور که بشود، بدون آنکه قصد آن را داشته باشند. و گفته شده است: پنهان در سنن و پیدا در فرایض است. «یرجون تجاره» آن ها امید تجارت دارند که با اطاعت از خداوند، به ثواب برسند و این خبر «إن» است. «لن تبور» یعنی کساد نمی‌گردد و با زیان نابود نمی‌شود. این صفت تجارت است. «لیوفیهم اجورهم» تا پاداش خود را دریافت کنند این علت مدلول خود است یا مدلول امتثال آن‌هاست یا عاقبت امیدشان است. «و یزیدهم من فضله» و خداوند در مقابل اعمالشان از فضل خود به آن ها بسیار می‌دهد. «انه غفور» او برای کاستی‌های آنان آمرزنده است و «شکور» طاعات آن ها را سپاس می‌گوید و به واسطه آن به ایشان پاداش می‌دهد و این علت فزونی و زیادت است یا خبر «إن» است و «یرجون» حال از واو است در «و انفقوا».

«اتقوا ربکم» از خدا بترسید. یعنی به لزوم طاعت او. «للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنه» برای کسانی که در این دنیا اعمال نیک انجام دادند ظرف یا متعلق به «أحسنوا» است یا «حسنه» و اگر متعلق به مورد اول باشد، شامل حسنه هم می‌شود که حسنه دنیا و آخرت است و اگر متعلق به مورد دوم باشد، منافاتی با رسیدن به حسنه آخرت نیز ندارد و حسنه دنیا مانند سلامتی و عافیت است.

و در مجالس صدوق از علی علیه السلام روایت است که فرمود: مومن اعمالش را برای سه ثواب انجام می‌دهد: برای خیر، که خداوند پاداش عمل او را در دنیا می‌دهد. سپس این آیه را تلاوت فرمود و فرمود: هر کس که خدا در دنیا به او ببخشد، در آخرت او را محاسبه نمی‌کند. «و ارض الله واسعه» و زمین خدا گسترده است. پس هر کس که نتوانست در وطن خود احسان کند، باید به هر جا که این امکان برای او فراهم است، مهاجرت کند. «انما یوفی الصابرون» فقط صابران بر طاعات سختی که انجام داده‌اند اجر داده می‌شوند و بر تحمل بلایا و مهاجرت از وطن خود. «و اجرهم بغیر حساب» و بدون محاسبه پاداش داده می‌شوند.

و در الکافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در روز قیامت، گروهی از مردم برمی‌خیزند و به نزدیک در بهشت می‌آیند و آن را می‌کوبند و به آن ها گفته می‌شود: شما کیستید؟ آن ها می‌گویند ما اهل صبر هستیم به آن ها می گویند بر چه چیزی صبر کردید؟ می‌گویند: ما بر اطاعت خداوند و بر عدم انجام گناهان صبر کردیم. پس خداوند عز و جل می‌فرماید: راست گفتند آن ها را به بهشت وارد کنید و این سخن خداوند عز و جل است که فرمود: {تنها صابران هستند که پاداش خود را بدون حساب دریافت می‌کنند.} - . الکافی ۲ : ۷۵ -

و «أزلفت» یعنی نزدیک شد. «غیر بعید» یعنی جایی که دور نیست و علی بن ابراهیم گفته: «أزلفت» یعنی زینت داده شد. «غیر بعید» گفته: به سرعت و تندی این آن چیزی است که بر اضمار سخن به شما وعده داده شد. «لکل أواب» یعنی بازگشت... کنندگان به سوی خدا که بدل از متقین به تکرار جار است. «حفیظ» یعنی نگهدارنده حدها. «مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنيبٍ» کسی که در خفایا از خداوند رحمان بترسد و با قلب توبه‌کننده بازگردد. گفته شده که بدل پس از بدل است یا بدل از موصوف «أواب» است یا مبتدایی است که خبر آن «أدخلوها» است. «أدخلوها» به تاویل این است که به آن ها گفته می‌شود: «أدخلوها» زیرا «من» به معنای جمع است و «بالغیب» حال از فاعل یا مفعول یا صفت برای مصدر است، یعنی ترسی که در غیاب او هم وجود دارد یعنی از عذاب او بترسد در حالی‌که او غایب است یا اینکه عذاب پس از غیب باشد یا او از دیده‌ها پنهان باشد و هیچ‌کس او را نبیند و اینکه صفت رحمان به او اختصاص داده شده است، برای اعلام این است که آن ها به رحمت او امید دارند و از عذاب او می‌ترسند یا به این دلیل که آن ها به این دلیل که به گستردگی رحمت او ایمان دارند می‌ترسند و وصف قلب به انابه به این دلیل است که به سوی خداوند باز می‌گردد. «فلا اقتحم العقبه» از آن گردنه سخت رد نشد. یعنی با گذشتن از آن محل دشوار، شکرگزار مسبب آن نبود که به معنای وارد شدن در امری دشوار است. گفته شده است که «عقبه» به معنای راهی در کوه است که در اینجا برای معانی همچون آزاد کردن اسیر و غذا دادن به دیگران استعاره گرفته شده است «ذی مسبغه» یعنی گرسنه، «ذا مقربه» یعنی نزدیک و خویشاوند و «ذا متربه» یعنی فقیر و علی بن ابراهیم گفت: هیچ‌چیز آن را از خاک نگه نمی‌دارد.

و در الکافی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که هرگاه چیزی می خورد، بشقابی می‌آوردند و آن را نزدیک سفره او قرار می‌دادند او از نیکوترین غذاهایی که برایش می‌آوردند تکه‌ای برمی‌داشت و در آن بشقاب می‌گذاشت و سپس دستور می‌داد آن را برای فقرا ببرند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فلا اقتحم.» سپس فرمود: خداوند دانست که هر انسانی قادر نیست که بنده‌ای را آزاد کند به همین دلیل راه بهشت را برای آنان باز کرد. - . الکافی ۴ : ۵۲ -

و اخبار پیرامون این موضوع، ذکر خواهد شد.

و از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هر کس که خداوند او را به ولایت ما کرامت ببخشد، از این گردنه خواهد گذشت و آن گردنه ما هستیم که هر کس از آن بگذرد، نجات می‌یابد. سپس فرمود: همه مردم به جز تو و یارانت بنده آتش هستند، همانا خداوند به ولایت ما اهل بیت، شما را از آتش رهانیده است و حضرت علیه السلام فرمود: جان‌ها به وسیله ما و شناخت ما آزاد می‌گردند و ما هستیم که در وقت گرسنگی به بقیه غذا می‌دهیم و «مسغبه» همان گرسنگی است. - . الکافی ۱ : ۴۳۰ -

و «تواصوا» یعنی به یکدیگر توصیه کردند «بالصبر» به صبر بر اطاعت از خداوند. «بالمرحمه» به مرحمت یعنی به رحمت بر بندگان یا به چیزهایی که سبب این رحمت می‌شود. «اولئك اصحاب المیمنه» آن ها یاران میمنه هستند. یعنی سمت راست یا یمن و مبارکی. «و الذین کفروا بآیاتنا» و کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند. گفته شده است که یعنی به دلایل حقانیتی که در کتاب خود یا حجت و قرآن آوردیم کافر شدند، «هم اصحاب المشئمه» یعنی سمت چپ یا شومی و بدیمنی. «علیهم نار مؤصده» یعنی بر آن ها آتشی طبقه بر طبقه روشن است. این کلمه از «أوصدت الباب» گرفته شده است یعنی بستن در و علی بن ابراهیم گفت: اصحاب میمنه یاران امیر مومنان علیه السلام هستند و «الذین کفروا بآیاتنا» فرمود: کسانی که با امیر مومنان علیه السلام مخالفت می‌کنند یاران مشأمه هستند. و مشأمه، دشمنان آل محمد علیهم‌السلام هستند. «مؤصده» فرمود: یعنی طبقه بر طبقه. - . تفسیر قمی: ۷۲۶ -

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ علیه السلام. إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَهِ وَ وَفَاءً بِالْعَهْدِ وَ صِلَهَ الْأَرْحَامِ وَ رَحْمَهَ الضُّعَفَاءِ وَ قِلَّهَ الْمُرَاقَبَهِ لِلنِّسَاءِ أَوْ قَالَ قِلَّهَ الْمُؤَاتَاهِ لِلنِّسَاءِ وَ بَذْلَ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ سَعَهَ الْخُلُقِ وَ اتِّبَاعَ الْعِلْمِ وَ مَا يُقَرِّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زُلْفَى طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ وَ طُوبَى شَجَرَهٌ فِی الْجَنَّهِ أَصْلُهَا فِی دَارِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِی دَارِهِ غُصْنٌ مِنْهَا لَا يَخْطُرُ عَلَى قَلْبِهِ شَهْوَهُ شَيْ ءٍ إِلَّا أَتَاهُ بِهِ ذَلِكَ وَ لَوْ أَنَّ رَاكِباً مُجِدّاً سَارَ فِی ظِلِّهَا مِائَهَ عَامٍ مَا خَرَجَ مِنْهُ وَ لَوْ طَارَ مِنْ أَسْفَلِهَا غُرَابٌ مَا بَلَغَ أَعْلَاهَا حَتَّى يَسْقُطَ هَرِماً أَلَا فَفِی هَذَا فَارْغَبُوا إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ نَفْسِهِ فِی شُغُلٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَهٍ إِذَا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ افْتَرَشَ وَجْهَهُ وَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَكَارِمِ بَدَنِهِ يُنَاجِی الَّذِی

۱- ۱. الکافی ج ۱ ص ۴۳۰.

۲- ۲. تفسیر القمّیّ ص ۷۲۶.

خَلَقَهُ فِي فَكَاكِ رَقَبَتِهِ أَلَا فَهَكَذَا كُونُوا(۱).

**[ترجمه]الكافي: على عليه السلام فرمود: دينداران نشانه‌هايى دارند كه با آن شناخته مى‌شوند، راستگويى و امانتدارى و وفاى به عهد و صله رحم و رحم كردن بر ضعيفان و همنشينى كم با زنان و يا وارد شدن كم بر زنان و انجام كارهاى نيك و حسن خلق و خوش‌اخلاقى و پيروى از علم و هر آن‌چه كه انسان را به خداوند عز و جل نزديك مى‌كند. خوشا به حال آنان و چه بازگشت نيكويى دارند. و چه نيكوست درختى كه در بهشت است و ريشه آن در خانه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم است و همه مومنان در خانه خود شاخه‌اى از آن را دارند و ميل هيچ چيزى به دل او راه نمى‌يابد مگر اينكه به او داده مى‌شود و اگر شخصى به فاصله صد سال در زير سايه آن راه برود، از آن خارج نمى‌شود. و اگر كلاغى از پايين آن پرواز كند، به بالاى آن نمى‌رسد تا پير شود و بر زمين بيفتد، پس در رسيدن به آن مشتاق باشيد. مومن از دست خود ناراضى است و همه از او در راحت هستند. وقتى شب فرا مى رسد، صورت خود را بر زمين مى‌سايد و براى خداى عز و جل به سجده مى‌افتد با اعضاى كريم بدن خود مناجات مى‌كند با كسى كه او را آفريد كه او را آزاد گرداند. پس اين‌گونه باشيد. - . الكافى ۲ : ۲۳۹ -

**[ترجمه]

بيان

أن لأهل الدين أى الذين اختاروا دين الإيمان و عملوا بشرائطه و لوازمه و قله المراقبه للنساء أى الميل إليهن و الاعتماد عليهن أو الاهتمام بشأنهن و الخوف من مخالفتهن و قيل النظر إليهن و إلى أدبارهن و هو بعيد أو قال أى الصادق عليه السلام و الترديد من أبى بصير و المؤاتاه الموافقه و المطاوعه و فى المصباح رقبته أرقبه من باب قتل حفظته فأنا رقيب و رقبته و ترقبته و ارتقبته انتظرته فأنا رقيب أيضا و راقبت الله خفت عذابه و قال آتيته على الأمر بمعنى وافقته و فى لغه لأهل اليمن تبدل الهمزه واوا فيقال واتيته على الأمر مواتاه و هى المشهور على ألسنه الناس و فى النهايه فى الحديث خير النساء المؤاتيه لزوجها المواتاه حسن المطاوعه و الموافقه و أصله الهمز فخفف و كثر حتى صار يقال بالواو الخالصه و ليس بالوجه.

و بذل المعروف أى الخير و هو الإحسان بالفضل من المال إلى الغير و الظاهر أن المراد هنا المال و إن كان المعروف بحسب اللغه أعم و حسن الخلق و سعه الخلق الظاهر أن الخلق بالضم فى الموضعين و المراد أن حسن خلقه عام وسع كل أحد فى جميع الأحوال فإن بعض الناس مع حسن الخلق قد يقع منهم الطيش العظيم كما يقال نعوذ بالله من غضب الحليم و ربما يقرأ الأول بالفتح فإن الظاهر عنوان الباطن لكن هذا ليس كليا فإن حسن الخلق قد يوجد فى غير أهل الدين كما قال عز و جل فى وصف المنافقين وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسامُهُمْ (۲) و قيل المراد حسن الأعضاء الظاهره بالأعمال الفاضله فإنه من علامات أهل الدين و اتباع العلم أى العمل به و قيل أى عدم اتباع الظن.

و ما يقربهم إلى الله زلفى أى قربه مفعول مطلق من غير لفظ الفعل قال الجوهرى الزلفه و الزلفى القربه و المنزله و منه قوله تعالى وَ ما أَمْوالُكُمْ وَ لا

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۲۳۹.

۲- ۲. المنافقون: ۴.

أَوْلادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكَمْ عِنْدَنا زُلْفى (١) و هی اسم المصدر کأنه قال بالتی تقربکم عندنا ازدلافا.

طوبی لهم و حسن مآب إشاره إلی قوله سبحانه الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ (٢) و قال البیضاوی طوبی فعلی من الطیب قلبت یاؤه واوا لضمه ما قبلها و یجوز فیه الرفع و النصب و لذلک قرئ و حسن مآب بالنصب أی حسن مرجع و هو الجنه(٣)

و قال فی النهایه طوبی اسم الجنه و قیل هی شجره فیها و أصلها فعلی من الطیب فلما ضمت الطاء انقلبت الیاء واوا و قد تکررت فی الحدیث و فیه طوبی للشام لأن الملائکه باسطه أجنحتها علیها المراد بها هاهنا فعلی من الطیب لا الجنه و لا الشجره.

و قال الراغب فی الآیه قیل هو اسم شجره فی الجنه و قیل بل إشاره إلی کل مستطاب فی الجنه من بقاء بلا فناء و عز بلا ذل و غنی بلا فقر و طوبی شجره هذا من کلام الصادق علیه السلام أو من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام و لیس من مؤمن کأنه مثال شجره ولایه أمیر المؤمنین تشعبت فی صدور المؤمنین إلا أتاه به ذلک أی یتدلی و یقربه منه لیأخذه و قیل أی ینبت منه مجدا أی مسرعا صاحب جد و اهتمام فی ظلها أی ما یحاذی أغصانها فإنه لا ظل فی الجنه.

قال فی النهایه و قد یکنی بالظل عن الکنف و الناحیه و منه الحدیث أن فی الجنه شجره یسیر الراکب فی ظلها مائه عام أی فی ذراها و ناحیتها انتهی و قد روی مسلم فی صحیحه عن أبی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه و آله قال إن فی الجنه شجره یسیر الراکب الجواد المضمر السریع مائه عام لا یقطعها و فی أخری یسیر الراکب فی ظلها مائه سنه قال عیاض ظلها کنفها و هو ما تستره أغصانها و قد یکون ظلها نعیمها و راحتها من قولهم عیش ظلیل و احتیج إلی تأویل الظل بما ذکر هربا عن الظل فی العرف لأنه ما یقی حر الشمس و لا شمس

١- ١. سبأ: ٣٧.

٢- ٢. الرعد: ٢٩.

٣- ٣. أنوار التنزيل ص ٢١٣.

فی الجنه و لا برد و إنما نور یتلألأ انتهی.

و قال المازری المضمر بفتح الضاد و شد المیم و رواه بعضهم بکسر المیم الثانیه صفه للراکب المضمر فرسه.

حتی یسقط هرما إنما خص الغراب بالذکر لأنه أطول الطیور عمرا ففی هذا فارغبوا الفاء الثانیه تأکید للفاء الأولی من نفسه فی شغل من بکسر المیم و قد یقرأ بالفتح اسم موصول أی مشغول بإصلاح نفسه لا- یلتفت إلی عیوب غیره و لا- إلی التعرض لضررهم و لذا الناس منه فی راحه إذا جن علیه اللیل فی مجمع البیان فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ أی أظلم و ستر بظلامه کل ضیاء و قال جن علیه اللیل و جنه اللیل و أجنه اللیل إذا أظل حتی یستره بظلمته انتهی (۱).

و المکارم جمع مکرمه أی أعضاؤه الکریمه الشریفه کالوجه و الجبهه و الخدین و الیدین و الرکبتین و الإبهامین فی فکاک فی للتعلیل.

**[ترجمه]«انّ لاهل الدین» یعنی کسانی که دین ایمان را برگزیدند و به شرایط آن عمل کردند، و «قلّه المراقبه للنساء» و به آنان میل و اعتماد و توجه کمی داشتند، و از مخالفت با آنان نترسیدند، و گفته شده به این معناست که به آنان و به پشت آنان زیاد نگاه نکردند، که این احتمال ضعیف است. «او قال» یعنی یا امام صادق علیه السلام فرمود و در این مورد تردید از ابوبصیر است. «مواتاه» یعنی موافقت و همراهی. و در مصباح آمده است که «رقبته أرقبه»، بر وزن قتل به معنای حفظ کردن است. «فأنا رقیب و رقبته و ترقبته و ارتقبته» یعنی انتظار آن را کشیدم. و راقبت الله» یعنی از عذاب خداوند ترسیدم و «آتیته علی الأمر» یعنی با او موافقت کردم و در زبان مردم یمنی همزه به واو تبدیل می‌شود و به «واتیته» تبدیل می‌شود که کلمه پر کاربردی در زبان مردم است. و در پایان حدیث آمده است که بهترین زنان زنی است که مطیع همسر خود باشد. و مواتاه حسن اطاعت و موافقت است و اصل آن همزه بوده است که به واو بدل شده است.

و «بذل المعروف» یعنی خیر و آن این است که اضافه مال به صورت انفاق به دیگران پرداخت شود و ظاهر این است که منظور در اینجا، مال است هرچند معروف از نظر لغوی، معنای عام‌تری دارد و «حسن الخلق و و سعه الخلق» در هر دو مورد به ضم است و منظور آن است که اخلاق نیک او عام است و همه را در هر حالی در بر می‌گیرد. برخی از مردم با حسن خلقی که دارند، باز هم کارهای غیر عاقلانه انجام می‌دهند. همان‌طور که می‌گویند: پناه می‌بریم به خدا از خشم خدای بردبار و شاید اولی به فتح خوانده شود که معنای مخلوق می‌دهد. اما این یک حکم کلی نیست چرا که حسن خلق، در غیر دینداران نیز وجود دارد همان‌طور که خداوند عز و جل در توصیف منافقان فرموده است: {و هنگامی که آن ها را ببینی، بدن‌های آنان تو را به تعجب وامی‌دارد}. - . منافقون / ۴ - و گفته شده است که منظور، زیبایی اعضای ظاهری بدن با اعمال نیک بوده است که از نشانه‌های دینداران است و پیروی از علم، یعنی عمل به آن و گفته شده است یعنی عدم پیروی از حدس و گمان.

«و ما یقربهم الی الله زلفی» زلفی یعنی نزدیکی و مفعول مطلق است از غیر لفظ فعل. جوهری گفته است که «زلفه» و زلفی به معنای نزدیکی و منزلت است و این آیه هم در همین مضمون است: {اموال و فرزندان شما چیزی نیست که باعث نزدیکی شما به ما گردد.} - . سبأ / ۳۷ -

و این اسم مصدر است همان‌طور که مصدر «ازدلافا» نیز از این باب است.

«طوبی لهم و حسن مآب» اشاره دارد به این سخن خداوند سبحان که می فرماید: «الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب» - . رعد / ۲۹ - یعنی خوشا به حال کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و چه نیکوست بازگشت آنان. و بیضاوی گفته است «طوبی» بر وزن فعلی از طیب گرفته شده و یاء آن به خاطر همزه ماقبل قلب به واو شده است و رفع و نصب در آن جایز است و «حسن مآب» به این دلیل به نصب خوانده شده که معنای محل بازگشت نیکو را بدهد که همان بهشت است. - . انوار التنزیل: ۲۱۳ -

و در پایان گفته است طوبی اسم بهشت است و گفته شده نام درختی در بهشت است و اصل آن، بر وزن فعلی از ریشه طیب است و به دلیل ضمه طاء، یاء قلب به واو شده است و در حدیث تکرار می‌شود و در آن آمده است که خوشا به حال شام، زیرا فرشتگان بال‌های خود را بر آن گشوده‌اند و منظور از آن در اینجا، وزن فعلی از ریشه طیب است و نه به معنای بهشت است و نه معنای درخت می‌دهد.

و راغب در مورد این آیه گفته است که طوبی اسم درختی است در بهشت و گفته شده است: بلکه اشاره به هر چیز نیکویی در بهشت است مثل بقای بدون نابودی و عزت بی‌ذلت و ثروت بدون فقر و طوبی نام درختی است. این از سخنان امام صادق علیه السلام است یا از سخن امیر مومنان علیه السلام. «و لیس من مؤمن» گویا مثال درخت ولایت امیرمومنان است که شاخه‌های آن در دل‌های مومنان کشیده شده است. و هر مومن مانند درختی است که همان درخت ولایت امیرمومنان است که شاخه‌های آن در دل مومنان کشیده شده است. و مومن به وسیله آن به خواسته‌های خود نزدیک می‌شود و میوه آن تلاش و کوشش است. «فی ظلها» یعنی چون در بهشت سایه‌ای وجود ندارد، منظور از سایه درخت، چیزی است که از در کنار هم قرار گرفتن شاخه‌های آن حاصل می شود.

و در نهایه گفته شده است که سایه کنایه از حمایت است و در حدیث آمده است که می گوید در بهشت درختی است که فردی به مدت صد سال در سایه آن راه می‌رود یعنی در اطراف آن. پایان. و مسلم در صحیح خود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: در بهشت درختی هست که اسب لاغر اندام تندرو به مدت صد سال نمی‌تواند مسافت آن را طی کند و در حدیث دیگر آمده است که فرد صد سال در سایه آن راه می‌رود. عیاض گفت: منظور از سایه حمایت است، یعنی قسمتی که شاخه‌های درخت آن را پوشش می‌دهد. و شاید منظور از سایه، نعمت و آسایش بهشتی باشد و از همین جاست که می‌گویند: «عیش ظلیل»، یعنی زندگی همراه با آسایش. و در اینجا ما به تاویل سایه نیاز داریم به آنچه ذکر شد؛ به خاطر فرار از سایه در عرف. چرا که انسان را از حرارت خورشید در امان نگاه می‌دارد در بهشت گرما و سرمایی وجود ندارد و فقط نوری است که می درخشد. پایان.

و مازری گفته است که که «مضمر» به فتح ضاد و تشدید میم به معنای سوارکاری است که مرکب خود را لاغر کرده است. و بعضی آن را به کسر میم دوم روایت کرده‌اند.

«حتی یسقط هرما» در اینجا کلاغ ذکر شده است زیرا عمر کلاغ، از همه پرنده‌ها بیشتر است. «ففی هذا فارغبوا» فاء دوم تاکید

فاء اول است. «من نفسه فی شغل» من به کسر میم و گاهی نیز به فتح خوانده شده است که اسم موصول است یعنی مشغول به اصلاح خود که به عیوب دیگران توجهی ندارد و متعرض زیانی به هیچ‌کس نمی‌رساند. بنابراین هرگاه سیاهی شب فرا برسد، مردم از او در آرامش هستند. در مجمع البیان آمده است «فلما جن علیه اللیل» یعنی وقتی که شب سیاه شد و با سیاهی خود هر روشنایی را پوشاند. «جن علیه اللیل و جنه اللیل و أجنه اللیل»، یعنی شب با سیاهی خود آن را پوشاند. پایان. - . مجمع البیان ۴ : ۳۲۳ -

و مکارم، جمع مکرمت است یعنی اعضای کریم و شریف مانند صورت و پیشانی و گونه‌ها و دست‌ها و زانوها و دو انگشت اشاره. در «فی فکاک» فی برای تعلیل آمده است.

**[ترجمه]

«۲»

کا، [الکافی] عَنِ الْعِدَّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ الْهَیْثَمِ النَّهْدِیِّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ عُمَرَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَیُّ الْخِصَالِ بِالْمَرْءِ أَجْمَلُ فَقَالَ وَقَارٌ بِلَا مَهَابَهٍ وَ سَمَاحٌ بِلَا طَلَبِ مُکَافَاهٍ وَ تَشَاغُلٌ بِغَیْرِ مَتَاعِ الدُّنْیَا(۲).

**[ترجمه]الکافی: یحیی بن عمران حلبی می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چه صفاتی برای انسان نیکوتر است؟ فرمود: وقار بدون اینکه کسی از او بترسد، بخشش بدون طلب جبران و مشغول شدن به غیر دنیا. - . الکافی ۲ : ۲۴۰ -

**[ترجمه]

بیان

وقار بلا مهابه الوقار الرزانه و المهابه أن یخاف الناس من سطوته و ظلمه و قیل أی من غیر تکبر و فی القاموس الهیبه المخافه و التقیه کالمهابه و قال سمح ککرم سماحا و سماحه و سماحا ککتاب جاد بلا طلب مکافاه من عوض أو ثناء و شکر و أصله مهموز و قد یقلب ألفا بغیر متاع الدنیا من ذکر الله و ما یقرب العبد إلیه تعالی.

**[ترجمه]«وقار بلا- مهابه» وقار یعنی سنگینی و مهابت یعنی اینکه مردم از تسلط و ظلم او نترسند. و گفته شده است: یعنی بدون تکبر؛ و هیبت در قاموس، به معنای ترس و مخافت است و «سمح سماحا و سماحه و سماحا بر وزن کتاب» به معنای کرم و بخشش است. بخشید بدون طلب جبران یا عوض یا حمد و شکر و اصل آن مهموز است و گاهی قلب به الف می‌شود. «بغیر متاع الدنیا» یعنی یاد خدا و هر چه که بنده را به خداوند متعال نزدیک می کند.

**[ترجمه]

«۳»

الشِّهَابُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: الْعِلْمُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَ الْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَ الْعَقْلُ دَلِيلُهُ وَ الْعَمَلُ قَائِدُهُ وَ الرِّفْقُ وَالِدُهُ وَ الْبِرُّ أَخُوهُ وَ الصَّبْرُ

ص: ۳۶۷

۱- ۱. مجمع البیان ج ۴ ص ۳۲۳.

۲- ۲. الکافی ج ۲ ص ۲۴۰.

أَمِيرُ جُنُودِهِ (۱).

**[ترجمه]شهاب: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علم دوست مؤمن است و بردباری وزیر اوست و عقل راهنمای اوست و عمل راهبر اوست و رفق و شفقت پدر او و نیکی برادر او و صبر امیر سپاهیانش است. - . در نسخه‌ای که به خط مولف قدس سره وجودارد اضافه‌ای هست: [الضوء: یعنی علم ادراک چیزی به حقیقت آن، که بر دو نوع است: یکی از آن دو ادراک ذات است و دوم، حکم بر ذات به وجود چیزی برای آن یا نفی چیزی از آن است، و فعل اول یک مفعولی است همان‌طور که خداوند می‌فرماید: «خداوند با آنان یاد می‌دهد» و بعد از این مطلب، چهار صفحه سفید می‌آید. -

**[ترجمه]

«۴»

لی، [الأمالی للصدوق] أَبِی عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: اعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ تَکُنْ أَتْقَی النَّاسِ وَ ارْضَ بِقِسْمِ اللَّهِ تَکُنْ أَغْنَی النَّاسِ وَ کُفَّ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ تَکُنْ أَوْرَعَ النَّاسِ وَ أَحْسِنْ مُجَاوَرَهَ مَنْ جَاوَرَکَ تَکُنْ مُؤْمِناً وَ أَحْسِنْ مُصَاحَبَهَ مَنْ صَاحَبَکَ تَکُنْ مُسْلِماً(۲).

جا، [المجالس للمفید] ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] المفید عن المظفر بن محمد البلخی عن محمد بن همام عن حمید بن زیاد عن إبراهیم بن عبید بن حنان عن الربیع بن سلمان عن السکونی: مثله (۳).

**[ترجمه]امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به واجبات خدا عمل کن که پرهیزگارترین مردم باشی و به تقدیر خداوند راضی باش تا بی نیازترین مردم شوی و از حرام اجتناب کن تا باتقواترین مردم باشی و حسن همسایگی و همجواری را به جا آور تا مومن باشی و همنشین نیک باش تا مسلمان شوی. - . امالی صدوق: ۱۲۱ -

در مجالس مفید و امالی شیخ طوسی مثل این روایت نقل شده است.

**[ترجمه]

«۵»

مع، [معانی الأخبار] ل، [الخصال] لی، [الأمالی للصدوق] الْعَطَّارُ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَصَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَامْتَحِنُوا أَنْفُسَکُمْ فَإِنْ کَانَتْ فِیکُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ارْغَبُوا إِلَیْهِ فِی الزِّیَادَهِ مِنْهَا فَذَکَرَهَا عَشَرَهً الْیَقِینَ وَ الْقَنَاعَهَ وَ الصَّبْرَ وَ الشُّکْرَ وَ الْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ السَّخَاءَ وَ الْغَیْرَهَ وَ الشَّجَاعَهَ وَ الْمُرُوءَهَ(۴).

**[ترجمه]معانی الأخبار، خصال، امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی پیامبر خود را به خلق و خوی شایسته اختصاص داد، پس خود را بیازمایید و اگر دیدید که اخلاق او در شما هست، خدای عز و جل را

شکر گویید و از او بخواهید که این اخلاق را در شما زیاد کند و صفات او را در ده اخلاق برشمرد: یقین، قناعت، صبر، شکر، بردباری، اخلاق نیکو، بخشندگی، غیرت، شجاعت و جوانمردی. - . معانی الأخبار: ۱۹۱، الخصال ۲ : ۵۱، امالی صدوق: ۱۳۳ -

**[ترجمه]

«۶»

مع، [معانی الأخبار] لی، [الأمالی للصدوق] أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فَقَالَ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِی بِمَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَقَالَ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ صِلَهُ مَنْ قَطَعَکَ وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَکَ وَ قَوْلُ الْحَقِّ وَ لَوْ عَلَی نَفْسِکَ (۵).

ص: ۳۶۸

۱- ۱. فی النسخه التی بخط ید المؤلّف قدّس سرّه زیاده بعد ذلک و هی: [الضوء: العلم ادراک الشی ء بحقیقته، و هو علی ضربین: أحدهما ادراک الذات و الثانی الحکم علی الذات بوجود شی ء له أو نفی شی ء عنه، و الأول یتعدی الی مفعول واحد کقوله تعالی« اللَّهُ یَعْلَمُهُمْ ...] ثم بعده بیاض أربع صفحات.

۲- ۲. أمالی الصدوق: ص ۱۲۱.

۳- ۳. مجالس المفید: ص ۲۱۵، أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۱۲۰.

۴- ۴. معانی الأخبار ص ۱۹۱، الخصال ج ۲ ص ۵۱، أمالی الصدوق: ص ۱۳۳.

۵- ۵. معانی الأخبار ص ۱۹۱، أمالی الصدوق: ص ۱۶۵.

**[ترجمه]معانی الأخبار، امالی شیخ صدوق: حماد بن عثمان گفت: مردی به نزد امام صادق علیه السلام آمد و به او گفت: ای فرزند رسول خدا، اخلاق نیکو را به من بگو. حضرت فرمود: هر کس به تو ظلم کرد او را ببخش و هر کس از تو برید صله رحمت را با او قطع نکن و به هر کس تو را از بخشش خود محروم می کند ببخش و همیشه سخن حق را بگو، حتی اگر به زیان تو باشد. - . معانی الأخبار: ۱۹۱، امالی صدوق: ۱۶۵ -

**[ترجمه]

«۷»

لی، [الأمالی للصدوق] ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ النَّهْدِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام أَيُّ الْخِصَالِ بِالْمَرْءِ أَجْمَلُ قَالَ وَقَارٌ بِلَا مَهَابَةٍ وَ سَمَاحٌ بِلَا طَلَبِ مُكَافَاةٍ وَ تَشَاغُلٌ بِغَيْرِ مَتَاعِ الدُّنْيَا(۱).

ل، [الخصال] العطار عن سعد عن النهدی: مثله (۲)

محص، [التمحیص] عن الحلبی عن أبی عبد الله علیه السلام: مثله- ضا، [فقه الرضا علیه السلام] أروی عن العالم علیه السلام: و ذکر مثله.

**[ترجمه]امالی شیخ صدوق: احمد بن عمر حلبی گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم که کدام صفات برای انسان نیکوتر است؟ فرمود: وقار بدون تکبر، بخشش بدون طلب و در بند دنیا نبودن. - . امالی صدوق: ۱۷۴ -

در خصال همانند همین روایت نقل شده است. - . الخصال ۱ : ۴۶ -

التمحیص از امام صادق علیه السلام مثل این روایت آورده شده است. - . التمحیص: ۶۹ -

فقه الرضا علیه السلام از عالم علیه السلام مانند این روایت ذکر گردیده است.

**[ترجمه]

«۸»

لی، [الأمالی] للصدوق ابْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرُ مُسْتَمْتَعٍ قِيلَ وَ مَا هُنَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ الدِّينُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْأَدَبِ وَ خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِيهِ لَمْ يَتَهَنَّ بِالْعَيْشِ الصِّحَّةُ وَ الْأَمْنُ وَ الْغِنَى وَ الْقَنَاعَةُ وَ الْأَنِيسُ الْمُوَافِقُ (۳).

**[ترجمه]امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج صفت است که در هر کس نباشد، خیلی چیزها را از دست داده است. شنونده‌ای این موضوع را شنید و پرسید: ای رسول خدا، آن چیزها چیست؟ فرمود: دین، عقل، حیا، اخلاق نیکو و

ادب. و پنج چیز است که هر کس از آن محروم باشد، از زندگی هیچ بهره‌ای نمی‌برد: سلامتی، امنیت، بی‌نیازی، قناعت و یار همراه. - . امالی صدوق: ۱۷۵ -

**[ترجمه]

«۹»

مع، [معانی الأخبار] لی، [الأمالی] للصدوق الْعَطَّارُ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیٍّ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ فِی الْجَنَّهِ غُرَفاً يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا يَسْكُنُهَا مِنْ أُمَّتِی مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ أَفْشَى السَّلَامَ وَ صَلَّى بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ فَقَالَ عَلِیٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِيقُ هَذَا مِنْ أُمَّتِکَ فَقَالَ يَا عَلِیُّ أَ وَ مَا تَدْرِی مَا إِطَابَهُ الْكَلَامِ مَنْ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ وَ أَمْسَى سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ نَفَقَهُ الرَّجُلِ عَلَى عِيَالِهِ وَ أَمَّا الصَّلَاهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ فَمَنْ صَلَّى الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ الْآخِرَهَ وَ صَلَاهَ الْغَدَاهِ فِی الْمَسْجِدِ فِی جَمَاعَهٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهُ

ص: ۳۶۹

۱- ۱. أمالی الصدوق: ص ۱۷۴.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۴۶.

۳- ۳. أمالی الصدوق: ص ۱۷۵ و قوله لم يتهن أصله لم يتهنأ.

وَ إِفْشَاءُ السَّلَامِ أَنْ لَا يَبْخَلَ بِالسَّلَامِ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱).

**[ترجمه]معانی الأخبار، امالی شیخ صدوق: امام صادق از پدران خود علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در بهشت اتاق‌هایی وجود دارد که از درون آن بیرونش دیده می‌شود و از بیرون آن درونش. افرادی از امت من در آن زندگی می کنند که خوش قول و نیکو سخن بوده‌اند و بینوایان را غذا داده‌اند و در سلام گفتن پیشقدم بوده‌اند و در شب که همه در خواب بوده‌اند نماز می‌خوانده‌اند. علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا، چه کسی از افراد امت تو توان انجام چنین کارهایی را دارد؟ حضرت فرمود: ای علی، آیا نمی‌دانی که خوش سخنی و طیب بودن کلام چیست؟ این است که در هر صبح و شام ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله» را ده مرتبه بگویی. و غذا دادن به بینوایان این است که مرد نفقه خانواده‌اش را بپردازد. و اما نماز خواندن در شب در حالی که همه خوابیده‌اند، هر کس که نماز مغرب و عشاء و نماز صبح خود را در مسجد و به جماعت بخواند، گویا تمام شب را به احیا گذرانده است. و پیشی گرفتن در سلام این است که در سلام گفتن به هیچ مومنی بخل نورزی و اولین نفر تو باشی. - . معانی الأخبار :۲۵۰، امالی صدوق: ۱۹۸ -

**[ترجمه]

«۱۰»

لی، [الأمالی للصدوق] أَبِی عَنِ السَّعْدَآبَادِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ثَلَاثَةٌ هُمْ أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ حَتَّی یَفْرُغَ مِنَ الْحِسَابِ رَجُلٌ لَمْ یَدْعُهُ قُدْرَتُهُ فِی حَالِ غَضَبِهِ إِلَی أَنْ یَحِیفَ عَلَی مَنْ تَحْتَ یَدَیْهِ وَ رَجُلٌ مَشَی بَیْنَ اثْنَیْنِ فَلَمْ یَمِلْ مَعَ أَحَدِهِمَا عَلَی الْآخَرِ بِشَعِیرَهٍ وَ رَجُلٌ قَالَ الْحَقَّ فِیمَا عَلَیْهِ وَ لَهُ (۲).

**[ترجمه]امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: سه کس هستند که نزدیک‌ترین بندگان به خدای عز و جل در روز قیامت هستند، تا وقتی که محاسبه اعمال آنان به پایان برسد: کسی که قدرت او در حال عصبانیت باعث نشد بر ضعیف‌تر از خود ظلم کند و کسی که وقتی که با دو نفر همراه است، حتی به قدر دانه جوی هم به یکی از آن ها بیشتر متمایل نباشد و کسی که در گفتن سخن حق، سود و زیان خود را در نظر نمی گیرد. - . امالی صدوق: ۲۱۵ -

**[ترجمه]

«۱۱»

لی، [الأمالی للصدوق] مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: عَلَیْکُمْ بِمَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُّهَا وَ إِیَّاکُمْ وَ مَذَامَّ الْأَفْعَالِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُبْغِضُهَا وَ عَلَیْکُمْ بِتِلَاوَهِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّهِ عَلَی عَدَدِ آیَاتِ الْقُرْآنِ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ یُقَالُ لِقَارِئِ الْقُرْآنِ اقْرَأْ وَ ارْقَ فَکُلَّمَا قَرَأَ آیَهً رَقِیَ دَرَجَهً وَ عَلَیْکُمْ

بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّهُ يَبْلُغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَهَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ وَ عَلَيْكَمْ بِحُسْنِ الْجِوَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ بِذَلِكَ وَ عَلَيْكَمْ بِالسِّوَاكِ فَإِنَّهَا مَطْهَرَهٌ وَ سُنَّهٌ حَسَنَهٌ وَ عَلَيْكُمْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ فَأَدُّوهَا وَ عَلَيْكُمْ بِمَحَارِمِ اللَّهِ فَاجْتَنِبُوهَا(۳).

**[ترجمه]امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: به شما توصیه می کنم که اخلاق نیکو داشته باشید که همانا خداوند عز و جل این صفات را دوست دارد. و شما را بر حذر می‌دارم از صفات و اخلاق زشت، که خداوند عز و جل آن را ناپسند می‌داند. و بر شما باد به تلاوت قرآن کریم، که مراتب بهشت به تعداد آیات قرآن کریم است. در روز قیامت به قاری قرآن می گویند بخوان و بالا برو، پس به ازای هر آیه‌ای که می‌خواند، پله‌ای به سمت بالا می‌رود. و بر شما باد اخلاق نیکو که همانا پاداش آن به اندازه روزه دار و نمازگزار است و بر شما باد به نکوداشت همسایگان، که خداوند عز و جل شما را به این کار فرمان داده و بر شما باد به تمیز کردن دندان ها که موجب پاکی شماست و از اخلاق نیکوست و بر شما باد به ادای واجبات و ترک محرمات. - . امالی صدوق: ۲۱۶ -

**[ترجمه]

«۱۲»

لی، [الأمالی للصدوق] الْعَطَّارُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَیْمُونٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: مَنْ أَرَادَ أَنْ یُدْخِلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی رَحْمَتِهِ وَ یُسْکِنَهُ جَنَّتَهُ فَلْیُحْسِنْ خُلُقَهُ وَ لْیُعْطِ النَّصَفَهَ مِنْ نَفْسِهِ وَ لْیَرْحَمِ الْیَتِیمَ وَ لْیُعِنِ الضَّعِیفَ وَ لْیَتَوَاضَعْ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَهُ (۴).

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الغضائری عن الصدوق: مثله (۵).

**[ترجمه]امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که بخواهد خداوند او را در رحمت خود وارد کند و او را در بهشت خود جای دهد، اخلاق خود را نیکو گرداند و نسبت به همه انصاف به خرج دهد و به یتیمان رحم کند و به ضعفا کمک کند و نسبت به خالق خود تواضع داشته باشد. - . امالی صدوق: ۲۳۴ -

در امالی شیخ طوسی مانند همین روایت را آورده است. - .۴ امالی طوسی ۲ : ۴۶ -

**[ترجمه]

«۱۳»

ل، [الخصال] أَبِی عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ مَرَّارٍ عَنْ یُونُسَ رَفَعَهُ إِلَی

۱- ۱. معانی الأخبار ص ۲۵۰، أمالی الصدوق ص ۱۹۸.

٢- ٢. أمالى الصدوق: ص ٢١٥.

٣- ٣. أمالى الصدوق: ص ٢١٦.

۴- ۴. المصدر ص ٢٣۴.

۵- ۵. أمالى الطوسىّ ج ٢ ص ۴۶.

أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ فِیمَا أَوْصَی بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه السلام یَا عَلِیُّ أَنْهَاکَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ عِظَامٍ الْحَسَدِ وَ الْحِرْصِ وَ الْکَذِبِ

یَا عَلِیُّ سَیِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثُ خِصَالٍ إِنْصَافُکَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِکَ وَ مُوَاسَاةُ الْأَخِ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذِکْرُکَ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَلَی کُلِّ حَالٍ

یَا عَلِیُّ ثَلَاثٌ فَرَحَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ فِی الدُّنْیَا لُقِیُّ الْإِخْوَانِ وَ الْإِفْطَارُ مِنَ الصِّیَامِ وَ التَّهَجُّدُ مِنْ آخِرِ اللَّیْلِ

یَا عَلِیُّ ثَلَاثَةٌ مَنْ لَمْ تَکُنْ فِیهِ لَمْ یَقُمْ لَهُ عَمَلٌ وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خُلُقٌ یُدَارِی بِهِ النَّاسَ وَ حِلْمٌ یَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ یَا عَلِیُّ ثَلَاثٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِیمَانِ الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْتَارِ وَ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِکَ وَ بَذْلُ الْعِلْمِ لِلْمُتَعَلِّمِ یَا عَلِیُّ ثَلَاثُ خِصَالٍ مِنْ مَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ تُعْطِی مَنْ حَرَمَکَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَکَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَکَ (۱).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام چنین آمده بود که: ای علی، تو را از سه صفت بسیار بد نهی می کنم: حسدورزی، حرص و دروغ.

ای علی، بهترین اعمال سه چیز است: انصاف داشتن نسبت به مردم، کمک دادن به دیگران در راه خداوند و ذکر و یاد خداوند عز و جل در همه حال. ای علی، سه چیز در دنیا مایه شادی مومن است: دیدار دوستان، باز کردن روزه و عبادت در نیمه شب. ای علی، سه چیز است که اگر در کسی نباشد، هیچ یک از اعمال او به حساب نمی آید: تقوایی که او را از گناه بازدارد و خلق و خویی که مردم با آن مدارا کنند و سازش داشته باشند و حلم و بردباری که با آن، جهل جاهل را به خودش بازگرداند. ای علی، سه چیز از نشانه ایمان حقیقی و راستین است: انفاق از مال خود، انصاف و عدل نسبت به مردم و نشر دادن علم و دانش خود به دیگران. ای علی، سه چیز از اخلاق نیکو است: بخشش به کسی که تو را محروم ساخته است، صله رحم با کسی که به دیدار تو نمی آید و بخشیدن کسی که به تو ظلم روا داشته است. - . الخصال ۱ : ۶۲ -

**[ترجمه]

«۱۴»

ل، [الخصال] الْعَطَّارُ عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ یُونُسَ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ کَانَ فِی نُورِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مَنْ کَانَتْ عِصْمَةُ أَمْرِهِ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَتْهُ مُصِیبَةٌ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَیْراً قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَطِیئَةً قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَیْهِ (۲).

سن، [المحاسن] أبی عن یونس عن عمرو بن جمیع: مثله (۳)

ثو، [ثواب الأعمال] أبی عن علی بن موسی عن أحمد بن محمد عن بکر بن صالح عن الحسن بن علی عن عبد الله بن علی عن

علی بن علی اللهبی عن الصادق

ص: ۳۷۱

۱- ۱. الخصال ج ۱ ص ۶۲.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۱۰۵.

۳- ۳. المحاسن: ص ۸.

عن آبائه عن النبی صلی الله علیه و آلهلوات الله علیهم: مثله (۱).

**[ترجمه]الخصال: نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چهار چیز است که در هر کس یافت شود، آن شخص در نور اعظم خدا قرار دارد: کسی که دلیل پاکی و عصمت امر او گواهی دادن به یگانگی خدا و نبوت من باشد، کسی که هرگاه مصیبتی به او رسید، بگوید همه از خداییم و به سوی خدا بازمی‌گردیم و کسی که هرگاه خیر و نیکی به او رسید، سپاس و حمد پروردگار جهانیان را بگوید و هر کس که هرگاه خطایی انجام دهد، بگوید از خدا طلب استغفار می‌کنم و به سوی او توبه می‌کنم. - . الخصال ۱ : ۱۰۵ -

در محاسن عمرو بن جمیع مانند آن را روایت کرده است. - [۳]. المحاسن: ۸ -

در ثواب الاعمال از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم همانند همین روایت نقل شده است. - . ثواب الاعمال: ۱۵۱ -

**[ترجمه]

«۱۵»

ل، [الخصال] ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمْ یُقْسَمْ بَیْنَ الْعِبَادِ أَقَلُّ مِنْ خَمْسٍ الْیَقِینِ وَ الْقُنُوعِ وَ الصَّبْرِ وَ الشُّکْرِ وَ الَّذِی یَکْمُلُ لَهُ بِهِ هَذَا کُلُّهُ الْعَقْلُ (۲).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: بین بندگان خدا، کمتر از پنج صفت تقسیم نشده است: یقین، قناعت، صبر، شکر و چیزی که مایه تکامل همه این هاست، یعنی عقل. - . الخصال ۱ : ۱۳۷ -

**[ترجمه]

«۱۶»

لی، [الأمالی للصدوق] ل، [الخصال] الطَّالَقَانِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی شَیْبَهَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: تَقَبَّلُوا إِلَیَّ بِسِتِّ خِصَالٍ أَتَقَبَّلْ لَکُمْ بِالْجَنَّهِ إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَکْذِبُوا وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا وَ إِذَا ائْتُمِنْتُمْ فَلَا تَخُونُوا وَ غُضُّوا أَبْصَارَکُمْ وَ احْفَظُوا فُرُوجَکُمْ وَ کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ وَ أَلْسِنَتَکُمْ (۳).

**[ترجمه]امالی شیخ صدوق، خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: با شش خصلت به سوی من بیایید تا شما را در بهشت خدا جای دهم: هیچ‌گاه دروغ نگویید، هیچ‌گاه خلف وعده نکنید، هرگز در حق کسی خیانت نکنید، چشمان خود را فرو بندید و عفت خود را حفظ کنید و مردم را از دست و زبان خود در امان نگاه دارید. - . امالی صدوق: ۵۵، الخصال ۱ : ۱۵۶ -

**[ترجمه]

«۱۷»

ل، [الخصال] أَبِی عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی عَنْ یَزِیدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَطِیَّهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْمَکَارِمُ عَشْرٌ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَکُونَ فِیکَ فَلْتَکُنْ فَإِنَّهَا تَکُونُ فِی الرَّجُلِ وَ لَا تَکُونُ فِی وَلَدِهِ وَ تَکُونُ فِی وَلَدِهِ وَ لَا تَکُونُ فِی أَبِیهِ وَ تَکُونُ فِی الْعَبْدِ وَ لَا تَکُونُ فِی الْحُرِّ قِیلَ وَ مَا هُنَّ یَا [ابْنَ] رَسُولِ اللَّهِ قَالَ صِدْقُ الْبَأْسِ وَ صِدْقُ اللِّسَانِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَهِ وَ صِلَهُ الرَّحِمِ وَ إِقْرَاءُ الضَّیْفِ وَ إِطْعَامُ السَّائِلِ وَ الْمُکَافَاهُ عَلَی الصَّنَائِعِ وَ التَّذَمُّمُ لِلْجَارِ وَ التَّذَمُّمُ لِلصَّاحِبِ وَ رَأْسُهُنَّ الْحَیَاءُ(۴).

جا، [المجالس للمفید] ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْمُفِیدُ عَنِ ابْنِ قُولَوَیْهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ بَابَوَیْهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ النَّهْدِیِّ عَنْ یَزِیدَ بْنِ إِسْحَاقَ: مِثْلَهُ (۵).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: حسن خلق در ده چیز است، اگر می‌توانی این ده صفت را در خود داشته باشی، پس داشته باش. این صفات در مرد هست و در فرزندش نیست و در فرزند هست و در پدر نیست. در بنده هست و در انسان آزاد نیست. گفتند یا رسول الله، آن صفات چیست؟ حضرت فرمود: شجاعت و دلیری، راستگویی در گفتار، امانتداری، صله رحم، مهمان‌نوازی، غذا دادن به فقیر، جبران نیکی‌های دیگران، همسایه‌داری و مراعات حال دوست و در رأس همه این... ها، حیا قرار دارد. - . الخصال ۲ : ۹۱ -

در مجالس مفید همانند همین روایت را ذکر کرده است. - . امالی مفید: ۱۴۰، امالی طوسی ۱ : ۹ -

**[ترجمه]

«۱۸»

مع، [معانی الأخبار] أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ جَرَّاحٍ الْمَدَائِنِیِّ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ لَا أُحَدِّثُکَ بِمَکَارِمِ

ص: ۳۷۲

۱- ۱. ثواب الأعمال ص ۱۵۱.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۱۳۷.

۳- ۳. أمالی الصدوق: ص ۵۵، الخصال ج ۱ ص ۱۵۶.

۴- ۴. الخصال ج ۲ ص ۹۱.

۵- ۵. أمالی المفید ص ۱۴۰، أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۹.

الْأَخْلَاقِ الصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ وَ مُوَاسَاةُ الرَّجُلِ أَخَاهُ فِی مَالِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيراً(۱).

**[ترجمه]معانی الاخبار: جراح مدائنی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا می‌خواهی که با تو از اخلاق نیکو سخن بگویم؟ گذشتن از مردم، شریک کردن دوست و برادر در مال خود و بسیار یاد خدا کردن. - . معانی الاخبار: ۱۹۱ -

**[ترجمه]

«۱۹»

مع، [معانی الأخبار] أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ إِلَى النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: جَاءَ جَبْرَئِيلُ إِلَى النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرْسَلَنِی إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَداً قَبْلَكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قُلْتُ وَ مَا هِیَ قَالَ الصَّبْرُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ الرِّضَا وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ الزُّهْدُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ الْإِخْلَاصُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ الْيَقِينُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ يَا جَبْرَئِيلُ قَالَ إِنَّ مَدْرَجَةَ ذَلِكَ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقُلْتُ وَ مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَ لَا يَنْفَعُ وَ لَا يُعْطِی وَ لَا يَمْنَعُ وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِی أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ قَالَ قُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ فَمَا تَفْسِيرُ الصَّبْرِ قَالَ يَصْبِرُ فِی الضَّرَّاءِ كَمَا يَصْبِرُ فِی السَّرَّاءِ وَ فِی الْفَاقَةِ كَمَا يَصْبِرُ فِی الْغِنَاءِ وَ فِی الْبَلَاءِ كَمَا يَصْبِرُ فِی الْعَافِيَةِ فَلَا يَشْكُو حَالَهُ (۲) عِنْدَ الْمَخْلُوقِ بِمَا يُصِيبُهُ مِنَ الْبَلَاءِ قُلْتُ فَمَا تَفْسِيرُ الْقَنَاعَةِ قَالَ يَقْنَعُ بِمَا يُصِيبُ مِنَ الدُّنْيَا يَقْنَعُ بِالْقَلِيلِ وَ يَشْكُرُ الْيَسِيرَ قُلْتُ فَمَا تَفْسِيرُ الرِّضَا قَالَ الرَّاضِی لَا يَسْخَطُ عَلَى سَيِّدِهِ أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا أَمْ لَمْ يُصِبْ وَ لَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْعَمَلِ قُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ فَمَا تَفْسِيرُ الزُّهْدِ قَالَ الزَّاهِدُ يُحِبُّ مَنْ يُحِبُّ خَالِقَهُ وَ يُبْغِضُ مَنْ يُبْغِضُ خَالِقَهُ وَ يَتَحَرَّجُ مِنْ حَلَالِ الدُّنْيَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى حَرَامِهَا فَإِنَّ حَلَالَهَا حِسَابٌ وَ حَرَامَهَا عِقَابٌ وَ يَرْحَمُ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ كَمَا يَرْحَمُ نَفْسَهُ

۱- ۱. معانی الأخبار ص ۱۹۱.

۲- ۲. خالقه خ ل.

وَ يَتَحَرَّجُ مِنَ الْكَلَامِ كَمَا يَتَحَرَّجُ مِنَ الْمَيْتَةِ الَّتِي قَدِ اشْتَدَّ نَتْنُهَا وَ يَتَحَرَّجُ عَنْ حُطَامِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا كَمَا يَتَجَنَّبُ النَّارَ أَنْ يَغْشَاهَا وَ أَنْ يُقَصِّرَ أَمَلَهُ وَ كَانَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَجَلُهُ قُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ فَمَا تَفْسِيرُ الْإِخْلَاصِ قَالَ الْمُخْلِصُ الَّذِي لَا يَسْأَلُ النَّاسَ شَيْئاً حَتَّى يَجِدَ وَ إِذَا وَجَدَ رَضِيَ وَ إِذَا بَقِيَ عِنْدَهُ شَيْ ءٌ أَعْطَاهُ فِي اللَّهِ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَسْأَلِ الْمَخْلُوقَ فَقَدْ أَقَرَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْعُبُودِيَّةِ وَ إِذَا وَجَدَ فَرَضِيَ فَهُوَ عَنِ اللَّهِ رَاضٍ وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْهُ رَاضٍ وَ إِذَا أَعْطَى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ عَلَى حَدِّ الثِّقَةِ بِرَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْتُ فَمَا تَفْسِيرُ الْيَقِينِ

قَالَ الْمُؤْمِنُ يَعْمَلُ لِلَّهِ كَأَنَّهُ يَرَاهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَى اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَ أَنْ يَعْلَمَ يَقِيناً أَنَّ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَ مَا فَاتَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ وَ هَذَا كُلُّهُ أَغْصَانُ التَّوَكُّلِ وَ مَدْرَجَةُ الزُّهْدِ(۱).

**[ترجمه]معانی الاخبار: پدر برقی این روایت را به نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسانده است: جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای نبی خدا، خداوند تبارک و تعالی مرا با هدیه‌ای به سوی تو فرستاده که تا پیش از تو، آن را به هیچ کس نداده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن هدیه چیست؟ جبرئیل گفت: آن هدیه صبر است و چیزی بهتر از آن نیز برایت فرستاده است. پرسیدم: آن چیست؟ گفت: رضایت است و بهتر از آن نیز هست. گفتم: آن چیست؟ گفت: زهد و قناعت است و بهتر از آن نیز هست، گفتم: آن چیست؟ گفت: اخلاص است و بهتر از آن نیز هست، گفتم: آن چیست؟ گفت: یقین است و بهتر از آن نیز هست، گفتم: ای جبرئیل آن چیست؟ گفت: نردبان آن توکل بر خداوند عز و جل است. پرسیدم: توکل بر خدای عز و جل چیست؟ گفت: دانستن اینکه بنده خدا، توان زیان رساندن و نفع رساندن و بخشیدن و محروم ساختن و گرفتن نومیدی از مردم را ندارد و هنگامی که بنده این چنین بود، برای هیچ‌کس جز خداوند کاری انجام نمی‌دهد و به هیچ‌کس جز خدا امیدی ندارد و از کسی جز خدا نمی‌ترسد و در کسی جز خدا طمع نمی‌ورزد، این همان توکل است. پیامبر فرمود: به جبرئیل گفتم: معنای صبر چیست؟ پاسخ داد: بنده باید همان‌طور که در خوشی‌ها صبر می‌کند، در شداید و سختی‌ها نیز صبور باشد و همان‌گونه که در هنگام بی‌نیازی آرام است، در هنگام فقر و تنگدستی نیز صبور باشد و همان‌طورکه در هنگام سلامتی و عافیت صبور است، به وقت بلایا و گرفتاری‌ها نیز صبور باشد و از حال و روز خود در نزد بندگان دیگر شکایت نکند. سپس پرسیدم: معنای قناعت چیست؟ جبرئیل گفت: بنده باید به نصیب خود از دنیا قانع باشد، باید به کم راضی بوده و شکرگزار باشد. پرسیدم: معنای رضایت چیست؟ گفت: کسی که راضی باشد، چه دارایی داشته باشد و چه نداشته باشد، هیچ‌گاه بر مولای خود خشمگین نمی‌شود و هیچگاه به عمل کم راضی نمی‌گردد. گفتم ای جبرئیل، معنای زهد چیست؟ گفت: زاهد کسی است که هر آن‌چه را که خالقش دوست دارد، دوست بدارد و از هر آنچه که خالقش مکروه می‌دارد کراهت داشته باشد و در بهره‌مندی از حلال دنیا احتیاط کند و از حرام دنیا به کلی اجتناب ورزد؛ چرا که برای حلال دنیا مورد حساب و کتاب قرار می‌گیرد و استفاده از حرام دنیا عذاب و عقاب را برای او به همراه دارد. و همان‌طور که به خود رحم می‌کند، به همه مسلمانان رحم کند و همان‌طور که از مردار متعفن و بدبو می‌پرهیزد، از سخن گفتن بپرهیزد و همان طور که آتش می‌ترسد و خود را از آن دور نگه می‌دارد، از زر و زیور دنیا نیز بپرهیزد و آرزوی خود را کوتاه گرداند و همیشه منتظر مرگ خود باشد. گفتم: ای جبرئیل، معنای اخلاص چیست؟ گفت: شخص مخلص کسی است که از هیچ‌کس چیزی نخواهد تا اینکه خود آن را بیابد و هنگامی که آن را یافت، راضی باشد و اگر چیزی داشت، آن را در راه رضای خدا ببخشد. هر کس که از بنده خدا چیزی نخواهد، به بندگی خداوند عز و جل اقرار کرده است و هنگامی که چیزی یافت و راضی بود، این به معنای رضایت او از خداوند است و خداوند تبارک و تعالی نیز از او راضی است. و هنگامی

که مالی را در راه خدا بخشید، یعنی به خدای خود اطمینان دارد. گفتم ای جبرئیل، معنای یقین چیست؟ گفت: انسان مومن طوری برای خدا کار می کند که گویا او را می‌بیند و اگر او خدا را نمی‌بیند، اما خدا او را می‌بیند. و اینکه بداند هر چه که به او رسیده، باید به او می‌رسیده و هر آنچه که به او نرسیده است، نباید به او می‌رسیده است و این‌ها همه شاخه‌های توکل و مدارج زهد هستند. -. معانی الاخبار: ۲۶۰ - ۲۶۱ -

**[ترجمه]

«۲۰»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْمُفِیدُ عَنِ الْمَرَاغِیِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی حَیَّهَ أَبِی الْحُبَابِ عَنْ أَبِی الْعَالِیَهِ عَنْ أَبِی أُمَامَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: سِتٌّ مَنْ عَمِلَ بِوَاحِدَهٍ مِنْهُنَّ جَادَلَتْ عَنْهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ حَتَّی یُدْخِلَهُ الْجَنَّهَ یَقُولُ أَیْ رَبِّ قَدْ کَانَ یَعْمَلُ بِی فِی الدُّنْیَا الصَّلَاهُ وَ الزَّکَاهُ وَ الْحَجُّ وَ الصِّیَامُ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَهِ وَ صِلَهُ الرَّحِمِ (۲).

جا، [المجالس للمفید] الْمَرَاغِیُّ: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شش عمل هست که اگر یکی از آن ها هم در کسی یافت شود، در روز قیامت به واسطه آن، صاحب آن عمل را در نزد خدا شفاعت می کنم تا او را به بهشت وارد کنم. آن شش عمل در دنیا، نماز، زکات، حج، روزه، امانت داری و صله رحم است. -. امالی طوسی ۱ : ۹ -

در مجالس مفید مانند این روایت را ذکر کرده است. -. مجالس مفید: ۱۴۱ -

**[ترجمه]

«۲۱»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْمُفِیدُ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی الْمُغِیرَهِ عَنْ حَیْدَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْکَشِّیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ الْمُخَارِقِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: اتَّقُوا اللَّهَ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَیْکُمْ بِالْوَرَعِ وَ صِدْقِ الْحَدِیثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِ وَ عِفَّهِ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ تَکُونُوا

ص: ۳۷۴

۱- ۱. معانی الأخبار ص ۴۶۰- ۲۶۱.

۲- ۲. أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۹.

۳- ۳. مجالس المفید ص ۱۴۱.

مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى (۱).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا پروا کنید، از خدا پروا کنید، از خدا پروا کنید. بر شما باد به تقوا، راستگویی، امانتداری، حفظ عفت و پاکدامنی، تا در اعلی علیین با ما باشید. - . امالی طوسی ۱ : ۲۲۶ -

**[ترجمه]

«۲۲»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْمُفِیدُ عَنِ ابْنِ قُولَوَیْهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَیْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَقْرَبُکُمْ غَداً مِنِّی فِی الْمَوْقِفِ أَصْدَقُکُمْ لِلْحَدِیثِ وَ أداء الأمانه [آدَاکُمْ لِلْأَمَانَهِ] وَ أَوْفَاکُمْ بِالْعَهْدِ وَ أَحْسَنُکُمْ خُلُقاً وَ أَقْرَبُکُمْ مِنَ النَّاسِ (۲).

جا، [المجالس للمفید] المراغی عن الحسن بن علی الکوفی عن جعفر بن محمد بن مروان عن أبیه عن محمد بن إسماعیل الهاشمی عن عبد المؤمن عن الباقر علیه السلام عن جابر بن عبد الله عن النبی صلی الله علیه و آله: مثله.

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فردای قیامت نزدیک‌ترین شما به من راستگوترین شما، امانتدارترین شما، وفادارترین شما، خوش اخلاق‌ترین شما و نزدیک‌ترینتان به مردم است. - . امالی طوسی ۲ : ۲۳۳ -

در مجالس مفید از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم مانند همین روایت آورده شده است.

**[ترجمه]

«۲۳»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] بِالْإِسْنَادِ إِلَی أَبِی قَتَادَهَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِدَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ یَا دَاوُدُ إِنَّ خِصَالَ الْمَکَارِمِ بَعْضُهَا مُقَیَّدٌ بِبَعْضٍ یَقْسِمُهَا اللَّهُ حَیْثُ شَاءَ یَکُونُ فِی الرَّجُلِ وَ لَا یَکُونُ فِی ابْنِهِ وَ یَکُونُ فِی الْعَبْدِ وَ لَا یَکُونُ فِی سَیِّدِهِ صِدْقُ الْحَدِیثِ وَ صِدْقُ الْبَأْسِ وَ إِعْطَاءُ السَّائِلِ وَ الْمُکَافَاهُ بِالصَّنَائِعِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَهِ وَ صِلَهُ الرَّحِمِ وَ التَّوَدُّدُ إِلَی الْجَارِ وَ الصَّاحِبِ وَ قِرَی الضَّیْفِ وَ رَأْسُهُنَّ الْحَیَاءُ(۳).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: ابو قتاده گفت: امام صادق علیه السلام به داوود بن سرحان فرمود که ای داوود، برخی از صفات نیک به دیگری وابسته است که خداوند هرگونه که بخواهد آن را تقسیم می‌کند. در مرد هست و در فرزندش نیست، در بنده هست و در مولایش نیست. آن صفات، راستگویی، شجاعت و دلیری، بخشش به محرومین، جبران نیکی‌ها، امانت داری، صله رحم، نیکی به دوست و همسایه و مهمان‌نوازی است و در رأس همه این‌ها، حیا قرار دارد. - . امالی طوسی ۱ : ۳۰۸ -

**[ترجمه]

«۲۴»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: عَلَیْکُمْ بِمَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَنِی بِهَا وَ إِنَّ مِنْ مَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ یَعْفُوَ الرَّجُلُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ یُعْطِیَ مَنْ حَرَمَهُ وَ یَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ وَ أَنْ یَعُودَ مَنْ لَا یَعُودُهُ (۴).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام رضا از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمود که حضرت فرمود: بر شما باد به اخلاق نیکو که همانا خداوند عز و جل مرا به این اخلاق مبعوث نمود. و از جمله اخلاق نیکو این است که از کسی که به شما ظلم کرده در گذرید و به کسی که شما را محروم ساخته ببخشید و با هر کس که ارتباطش را با شما قطع کرده صله رحم کنید و به دیدار کسی بروید که به دیدار شما نمی‌آید. - . امالی طوسی ۲ : ۹۲ -

**[ترجمه]

«۲۵»

ب، [قرب الإسناد] أَبُو الْبَخْتَرِیِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام: أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَالَ

۱- ۱. أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۲۲۶.

۲- ۲. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۲۳۳.

۳- ۳. أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۳۰۸.

۴- ۴. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۹۲.

لِرَجُلٍ وَ هُوَ يُوصِيهِ خُذْ مِنِّي خَمْساً لَا يَرْجُوَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ وَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَتَعَلَّمَ مَا لَا يَعْلَمُ وَ لَا يَسْتَحْيِي إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ(۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام به مردی نصیحت می کرد و فرمود: پنج توصیه را از من بگیر: هیچ کس از شما به کسی جز خدای خود امید نداشته باشد و از هیچ چیز به جز گناه خود نترسد و از آموختن آنچه که نمی‌داند خجالت نکشد، و هنگامی که چیزی را که نمی‌داند از او می‌پرسند، از گفتن نمی‌دانم شرم نکند و بدانید که صبر و شکیبایی برای ایمان، مثل سر است برای بدن. - . قرب الاسناد: ۹۵ -

**[ترجمه]

«۲۶»

ل، [الخصال] ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنِ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ علیهما السلام أُوتِينَا مَا أُوتِيَ النَّاسُ وَ مَا لَمْ يُؤْتَوْا وَ عُلِّمْنَا مَا عُلِّمَ النَّاسُ وَ مَا لَمْ يُعَلَّمُوا فَلَمْ نَجِدْ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ فِي الْمَغِيبِ وَ الْمَشْهَدِ وَ الْقَصْدِ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرِ وَ كَلِمَةِ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ (۲).

ضه، [روضه الواعظين] كتاب الغايات، عن أبی جعفر علیه السلام: و ذكرا مثله.

**[ترجمه]الخصال: امام باقر علیه السلام فرمود: سلیمان بن داوود علیه السلام فرمود: آنچه که به مردم داده شده و آنچه که به آن ها داده نشده است، به ما داده شده و ما آنچه را که مردم می‌دانند و نمی‌دانند می‌دانیم. ما هیچ چیزی را برتر از ترس از خدا در حضور و غیبت و قصد کمک در فقر و غنا و بیان سخن حق در حالت خشم و خشنودی و تضرع به درگاه خدای عز و جل در همه حال نیافتیم. - . الخصال ۱ : ۱۱۴ -

در روضه الواعظین از امام باقر علیه السلام مانند این روایت آورده شده است.

**[ترجمه]

«۲۷»

ن، [عيون أخبار الرضا علیه السلام] بِالْأَسَانِيدِ الثَّلَاثَةِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام. خَمْسَةٌ لَوْ رَحَلْتُمْ فِيهِنَّ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَى مِثْلِهِنَّ لَا يَخَافُ عَبْدٌ إِلَّا ذَنْبَهُ وَ لَا يَرْجُو إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَسْتَحْيِي الْجَاهِلُ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَ لَا يَسْتَحْيِي أَحَدُكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَ الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ (۳).

ل، [الخصال] أحمد بن إبراهيم عن زيد بن محمد البغدادی عن عبد الله بن أحمد عن أبيه عن الرضا عن آبائه علیهم السلام عن علی علیه السلام: مثله (۴).

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از علی علیه السلام نقل نمود که حضرت فرمود: پنج چیز است که اگر در راه آن ها سفر کنید، نمی‌توانید مانند آن را به دست بیاورید. اینکه بنده از چیزی جز گناهش نترسد و فقط به پروردگارش امید داشته باشد و از آموختن آنچه که نمی‌داند خجالت نکشد و هنگامی که چیزی را که نمی‌داند از او می… پرسند، از گفتن نمی‌دانم شرم نکند و بدانید که صبر و شکیبایی برای ایمان مثل سر است برای بدن و کسی که صبر ندارد، ایمان هم ندارد. - . عیون اخبار الرضا ۲ : ۴۴ -

در خصال از علی علیه السلام مانند همین روایت آورده شده است. - .

الخصال ۱ : ۱۵۲ -

**[ترجمه]

«۲۸»

ل، [الخصال] الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو الْأَشْعَثِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنِ السَّرِيِّ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام. خُذُوا عَنِّی کَلِمَاتٍ لَوْ رَکِبْتُمُ الْمَطَایَا فَأَنْضَیْتُمُوهَا(۵)

لَمْ تُصِیبُوا مِثْلَهُنَّ أَلَا

ص: ۳۷۶

۱- ۱. قرب الإسناد ص ۹۵.
۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۱۱۴.
۳- ۳. عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۴۴، و فیه: لو رحلتم فیهن المطایا.
۴- ۴. الخصال ج ۱ ص ۱۵۲.
۵- ۵. یقال: أنضی بعیره إنضاء: إذا هزله بکثره السیر.

لَا يَرْجُوَنَّ أَحَدٌ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ وَ لَا يَسْتَحْيِي إِذَا لَمْ يَعْلَمْ أَنْ يَتَعَلَّمَ وَ لَا يَسْتَحْيِي إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُ أَعْلَمُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ لَهُ (۱).

**[ترجمه]الخصال: علی علیه السلام فرمود: توصیه‌هایی را از من بپذیرید که اگر سوار بر مراکب خود شوید و آن ها را در پیمودن راه لاغر کنید، مثل آن را نخواهید یافت: امید شما فقط به خدا باشد و فقط از گناهانتان بترسید و هیچ‌کس از آموختن آنچه که نمی‌داند خجالت نکشد و هنگامی که چیزی را که نمی‌داند از او می‌پرسند، از گفتن نمی‌دانم شرم نکند و بدانید که صبر و شکیبایی برای ایمان مثل سر است برای بدن و هیچ خیری در بدن بی سر نیست. - . الخصال ۱ : ۱۵۲ -

**[ترجمه]

«۲۹»

ل، [الخصال] الْخَلِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ مَنِيعٍ عَنْ مُصْعَبٍ عَنْ مَالِكٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَوْ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ظِلِّهِ (۲) يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ إِمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِالْمَسْجِدِ إِذَا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ وَ رَجُلَانِ كَانَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَاجْتَمَعَا عَلَى ذَلِكَ وَ تَفَرَّقَا وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِياً فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ وَ جَمَالٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا يَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا يَتَصَدَّقُ بِيَمِينِهِ (۳).

**[ترجمه]الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هفت کس هستند که خداوند عز و جل آن ها را تحت سایه خود در می‌آورد، در روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست: پیشوای عادل، جوانی که در راه عبادت خداوند عز و جل رشد یافت، مردی که وقتی از مسجد خارج می‌شود، تا بازگشت دوباره به مسجد دلش همان‌جاست، دو مردی که با هم بودن و جدا شدنشان در راه خدا و برای خداست، مردی که در خلوت خدای عز و جل را یاد کرد و اشک چشمانش جاری گشت، مردی که زن اصیل و زیبایی او را به خود خواند و او در جواب گفت که من از خدا می‌ترسم و مردی که صدقه پنهانی می‌دهد به طوری که دست چپش نمی‌داند دست راستش چه چیزی را می‌بخشد. - . الخصال ۲ : ۲ -

**[ترجمه]

«۳۰»

ل، [الخصال] الْمُظَفَّرُ الْعَلَوِيُّ عَنِ ابْنِ الْعَيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِشْكِيبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ رَفَعَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: سَبْعَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ إِمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِيَمِينِهِ فَأَخْفَاهُ عَنْ شِمَالِهِ وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِياً فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ رَجُلٌ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ إِنِّي لَأُحِبُّكَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجُلٌ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ فِي نِيَّتِهِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِ وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتَ جَمَالٍ إِلَى نَفْسِهَا فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۴).

**[ترجمه]الخصال: نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هفت کس هستند که در سایه عرش خداوند هستند، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه او نیست: پیشوای عادل، جوانی که در راه عبادت خداوند عز و جل رشد یافت، مردی که با دست راستش صدقه می‌دهد و آن را از دست چپش مخفی می‌کند، مردی که در خلوت خدا را یاد می‌کند و از ترس خدا اشک چشمانش جاری می‌گردد، مردی که برادر مومن خود را می‌بیند و به او می‌گوید که من تو را به خاطر خداوند عز و جل دوست دارم، مردی که از مسجد خارج شد در حالی که قصد داشت دوباره به مسجد برگردد و مردی که زن زیبایی او را به خود خواند و او گفت که من از پروردگار جهانیان می‌ترسم. - . الخصال ۲ : ۲ -

**[ترجمه]

«۳۱»

سن، [المحاسن] أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ یُونُسَ عَنِ الثُّمَالِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیه السلام

ص: ۳۷۷

۱- ۱. الخصال ج ۱ ص ۱۵۲.

۲- ۲. ظل عرشه خ ل.

۳- ۳. الخصال ج ۲ ص ۲.

۴- ۴. الخصال ج ۲ ص ۲.

يَقُولُ: مَا مِنْ خُطْوَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ خُطْوَتَيْنِ خُطْوَةٍ يَسُدُّ بِهَا الْمُؤْمِنُ صَفّاً فِي اللَّهِ وَ خُطْوَةٍ إِلَى ذِي رَحِمٍ قَاطِعٍ وَ مَا مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ جُرْعَتَيْنِ جُرْعَةِ غَيْظٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ وَ جُرْعَةِ مُصِيبَةٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ وَ مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَطْرَتَيْنِ قَطْرَةِ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَطْرَةِ دَمْعَةٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ لَا يُرِيدُ بِهَا عَبْدٌ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَ (١).

كتاب الغايات، عن أبى حمزه الثمالى: و ذكر مثله- ين، [كتاب حسين بن سعيد] و النوادر فضاله عن الحسين بن عثمان عن رجل عن الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام: مثله.

**[ترجمه]المحاسن: على بن حسين عليه السلام فرمود: دو گام است كه در نزد خداوند عز و جل جايگاه ويژه‌اى دارد: اول گامى است كه شخص به وسيله آن در راه خدا صفى را مى‌بندد و دوم گامى است كه به سوى كسى كه ارتباطش را با تو قطع كرده است بردارى. و دو جرعه هست كه در نزد خداوند، منزلت ويژه‌اى دارد: جرعه خشمى كه مومن آن را با بردبارى پاسخ دهد و جرعه مصيبتى كه مومن آن را با صبر بازگرداند. و دو قطره هست كه در نزد خداوند جايگاه والايى دارد: اول قطره خونى كه در راه خدا ريخته شود ودوم قطره اشكى كه در سياهى شب فقط به خاطر خداى عز و جل بريزد. - . المحاسن: ۲۹۲ -

در كتاب الغايات از ابو حمزه ثمالى همانند اين روايت ذكر شده است.

در كتاب حسين بن سعيد و نوادر از امام باقر عليه السلام مانند اين روايت ذكر شده است.

**[ترجمه]

«۳۲»

ل، [الخصال] الْفَامِيُّ عَنِ ابْنِ بُطَّهَ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: قَالَ إِبْلِيسُ خَمْسَةٌ لَيْسَ لِي فِيهِنَّ حِيلَةٌ وَ سَائِرُ النَّاسِ فِي قَبْضَتِي مَنِ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَنْ نِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَ اتَّكَلَ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَ مَنْ كَثُرَ تَسْبِيحُهُ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ مَنْ رَضِيَ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ يَجْزَعْ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى تُصِيبَهُ وَ مَنْ رَضِيَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ لَمْ يَهْتَمَّ لِرِزْقِهِ (٢).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق عليه السلام فرمود: ابليس گفت پنج كس هستند كه من براى فريفتن آنان هيچ راهى ندارم و به جز آنان همه مردم ديگر در چنگ من هستند: هر كس كه با نيت راستين خود به خدا متوسل شود و در همه كارها بر او توكل كند و هر كس كه در روز و شب بسيار تسبيح خدا را بگويد و هر آنچه را كه براى خود مى‌پسندد براى برادر مومنش نيز بپسندد و هر كس كه تا پيش از وارد شدن مصيبتى اندوه آن را در دل راه ندهد و هر كس كه به روزى كه خداوند براى او مقدر فرموده راضى باشد و غصه رزق و روزى خود را نخورد. - . الخصال ۱ : ۱۳۷ -

**[ترجمه]

«۳۳»

ل، [الخصال] أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبَانٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الصَّبْرَ وَ الْبِرَّ وَ الْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِیَاءِ(۳).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: صبر، نیکی کردن به دیگران، بردباری و اخلاق نیکو از سیرت پیامبران است. - . الخصال ۱ : ۱۲۱ -

**[ترجمه]

«۳۴»

ل، [الخصال] ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی وَلَّادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ یَقُولُ: إِنَّ الْمَعْرِفَهَ بِکَمَالِ دِینِ الْمُسْلِمِ تَرْکُهُ الْکَلَامَ فِیمَا لَا یَعْنِیهِ وَ قِلَّهُ الْمِرَاءِ وَ حِلْمُهُ وَ صَبْرُهُ وَ حُسْنُ

ص: ۳۷۸

۱- ۱. المحاسن: ص ۲۹۲.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۱۳۷ و فیه« حین تصیبه».

۳- ۳. الخصال ج ۱ ص ۱۲۱.

خُلُقِهِ (۱).

**[ترجمه]الخصال: علی بن حسین علیهما السلام می فرمود: کمال دین مسلمان در ترک سخنان بیهوده و کمی جدال و نزاع، و بردباری و صبر و حسن خلق اوست. - . الخصال ۱ : ۱۳۹ -

**[ترجمه]

«۳۵»

ل، [الخصال] أَبِی عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ وَ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ مَعاً عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَیْدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِینَارٍ عَنِ ابْنِ طَرِیفٍ عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ: الصِّدْقُ أَمَانَةٌ وَ الْکَذِبُ خِیَانَةٌ وَ الْأَدَبُ رِئَاسَةٌ وَ الْحَزْمُ کِیَاسَةٌ وَ السَّرَفُ مَثْوَاةٌ وَ الْقَصْدُ مَثْرَاةٌ وَ الْحِرْصُ مَفْقَرَةٌ وَ الدَّنَاءَةُ مَحْقَرَةٌ وَ السَّخَاءُ قُرْبَةٌ وَ اللَّوْمُ غُرْبَةٌ وَ الدِّقَّةُ اسْتِکَانَةٌ وَ الْعَجْزُ مَهَانَةٌ وَ الْهَوَی مَیْلٌ وَ الْوَفَاءُ کَیْلٌ وَ الْعُجْبُ هَلَاکٌ وَ الصَّبْرُ مِلَاکٌ (۲).

**[ترجمه]الخصال: امیر مومنان علی علیه السلام می فرمود: راستگویی، امانت و دروغ خیانت است و ادب ریاست است ودوراندیشی زیرکی است و اسراف موجب فقر و میانه‌روی مایه ثروت است و حرص و طمع مایه فقر است و دنائت و پستی خوار کننده انسان است و بخشندگی و سخاوت موجب قرب است و سرزنش دیگران سبب غریبی است و نرمی بیش از حد موجب عجز و ناتوانی خواری است و هوی و هوس موجب انحراف انسان است و وفاداری موجب بالا رفتن قدر و منزلت و خودپسندی موجب هلاکت است و صبر مایه قدرت و توانایی است. - . الخصال ۲ : ۹۴ -

**[ترجمه]

«۳۶»

ل، [الخصال] مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ الْکِنَانِیِّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: ثَلَاثٌ مِنْ أَشَدِّ مَا عَمِلَ الْعِبَادُ إِنْصَافُ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مُوَاسَاةُ الْمَرْءِ أَخَاهُ وَ ذِکْرُ اللَّهِ عَلَی کُلِّ حَالٍ وَ هُوَ أَنْ یَذْکُرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِیَهِ یَهُمُّ بِهَا فَیَحُولُ ذِکْرُ اللَّهِ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ تِلْکَ الْمَعْصِیَهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ (۳).

**[ترجمه]الخصال: امام باقر علیه السلام فرمود: سه چیز است که بهترین اعمال انسان است: انصاف نسبت به دیگران و کمک به برادران و یاد خدا در همه حال و آن این است که وقتی گناهی بر سر راه او قرار می گیرد، یاد خدا مانع از انجام آن گناه شود و خداوند عز و جل می‌فرماید: «إن الذین اتقوا إذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فإذا هم مبصرون»: - . الخصال ۱ : ۶۵، اعراف / ۲۰۱ - {چون اهل تقوا را از شیطان وسوسه و خیالی به دل رسد، همان‌دم خدا را به یاد آرند و همان لحظه بصیرت و بینایی پیدا کنند.}

**[ترجمه]

«۳۷»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْمُفِیدُ عَنِ ابْنِ قُولَوَیْهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْقَمَّاطِ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: لَا یَکْمُلُ إِیمَانُ الْعَبْدِ حَتَّی یَکُونَ فِیهِ أَرْبَعُ خِصَالٍ یُحْسِنُ خُلُقَهُ وَ یَسْتَخِفُّ نَفْسَهُ وَ یُمْسِکُ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَ یُخْرِجُ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ (۴).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: ایمان انسان کامل نمی‌گردد مگر وقتی که چهار صفت در او وجود داشته باشد: اخلاق نیکو، تواضع، سخنان نیک گفتن و انفاق مال. -. امالی طوسی ۱ : ۱۲۵ -

**[ترجمه]

أقول

قد مضی بعض أخبار الباب فی باب صفات المؤمن (۵)

ص: ۳۷۹

۱- ۱. الخصال ج ۱ ص ۱۳۹.

۲- ۲. الخصال ج ۲ ص ۹۴.

۳- ۳. الخصال ج ۱ ص ۶۵، و الآیه فی الأعراف ۲۰۱.

۴- ۴. أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۱۲۵.

۵- ۵. راجع ج ۶۷ ص ۲۶۱- ۳۸۴.

سن، [المحاسن] أبی عن أبی سعید القماط: مثله (۱).

**[ترجمه]برخی از اخبار این باب در باب صفات مومن گذشت.

در محاسن از ابو سعید قماط مانند این روایت ذکر شده است. - . المحاسن: ۸ -

**[ترجمه]

«۳۸»

جا، [المجالس للمفید] ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْمُفِیدُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ کَمَلَ إِسْلَامُهُ وَ أُعِینَ عَلَی إِیمَانِهِ وَ مُحِّصَتْ ذُنُوبُهُ وَ لَقِیَ رَبَّهُ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ وَ لَوْ کَانَ فِیمَا بَیْنَ قَرْنِهِ إِلَی قَدَمَیْهِ ذُنُوبٌ حَطَّهَا اللَّهُ عَنْهُ وَ هِیَ الْوَفَاءُ بِمَا یَجْعَلُ لِلَّهِ عَلَی نَفْسِهِ وَ صِدْقُ اللِّسَانِ مَعَ النَّاسِ وَ الْحَیَاءُ مِمَّا یَقْبُحُ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ مَعَ الْأَهْلِ وَ النَّاسِ وَ أَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَسْکَنَهُ اللَّهُ فِی أَعْلَی عِلِّیِّینَ فِی غُرَفٍ فَوْقَ غُرَفٍ فِی مَحَلِّ الشَّرَفِ کُلِّ الشَّرَفِ مَنْ آوَی الْیَتِیمَ وَ نَظَرَ لَهُ فَکَانَ لَهُ أَباً وَ مَنْ رَحِمَ الضَّعِیفَ وَ أَعَانَهُ وَ کَفَاهُ وَ مَنْ أَنْفَقَ عَلَی وَالِدَیْهِ وَ رَفَقَ بِهِمَا وَ بَرَّهُمَا وَ لَمْ یَحْزُنْهُمَا وَ مَنْ لَمْ یَخْرِقْ بِمَمْلُوکِهِ وَ أَعَانَهُ عَلَی مَا یُکَلِّفُهُ وَ لَمْ یَسْتَسْعِهِ فِیمَا لَمْ یُطِقْ (۲).

جا، [المجالس للمفید] أحمد: مثله (۳).

**[ترجمه]مجالس مفید، امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: چهار صفت است که در هر کس باشد، اسلام او کامل است و تقویت کننده ایمان اوست و از بین برنده گناهان و موجب دیدار پروردگار و مایه رضایت اوست و حتی اگر از سر تا نوک پا پر از گناه باشد، گناهان او را محو می‌کند و آن چهار صفت این است: ادای حق الله که به گردن گرفته، راستگویی با مردم، و شرم از معصیت در مقابل خدا و مردم و خوش خلقی با خانواده و مردم .

و چهار صفت است که در هر مومنی وجود داشته باشد، خداوند او را در اعلی علیین، در اتاق‌هایی بالای اتاق‌ها که مشرف بر یکدیگر هستند جای می‌دهد: هر کس که یتیم را پناه باشد و طوری با او رفتار کند گویا صاحب پدری است، هر کس که به ضعیف رحم کند و به او کمک کند و او را کفایت کند و به پدر و مادرش انفاق کند و با آن ها مدارا کند و به آن ها نیکی کند و آن ها را اندوهگین نکند و به زیردست خود سخت نگیرد و در انجام وظایفش به او کمک کند و آنچه را که در توانش نیست از او نخواهد. - . امالی مفید: ۱۰۷، امالی طوسی ۱ : ۱۹۲ -

در مجالس مفید مانند این روایت ذکر شده است. - . مجالس المفید: ۱۸۴ -

**[ترجمه]

«۳۹»

لی، [الأمالی للصدوق] ابْنُ الْمُغِیرَهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَصْحَابِهِ أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِشَیْ ءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّیْطَانُ عَنْکُمْ کَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالُوا بَلَی قَالَ الصَّوْمُ یُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَهُ تَکْسِرُ ظَهْرَهُ وَ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْمُوَازَرَهُ عَلَی الْعَمَلِ الصَّالِحِ یَقْطَعَانِ دَابِرَهُ وَ الِاسْتِغْفَارُ یَقْطَعُ وَتِینَهُ وَ لِکُلِّ شَیْ ءٍ زَکَاهٌ وَ زَکَاهُ الْأَبْدَانِ الصِّیَامُ (۴).

**[ترجمه]امالی شیخ صدوق: امام صادق از پدران خود علیهم السلام نقل نمود که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش فرمود: آیا می‌خواهید به شما از چیزی خبر دهم که اگر آن را انجام دهید، شیطان از شما دور می‌شود، به همان اندازه که مشرق از مغرب به دور است؟ گفتند: بله، گفت: روزه رویش را سیاه می کند و صدقه کمرش را می‌شکند و محبت به خدا و همکاری شما در انجام عمل صالح، نسل او را ریشه کن می کند. طلب استغفار شاهرگ او را قطع می کند و هر چیز زکاتی دارد و زکات بدن روزه است. - . امالی صدوق: ۳۷ -

**[ترجمه]

«۴۰»

فس، [تفسیر القمی] قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ: أَیُّهَا النَّاسُ طُوبَی لِمَنْ شَغَلَهُ عَیْبُهُ عَنْ عُیُوبِ النَّاسِ وَ تَوَاضَعَ مِنْ غَیْرِ مَنْقَصَهٍ وَ جَالَسَ أَهْلَ التَّفَقُّهِ وَ الرَّحْمَهِ وَ جَالَسَ أَهْلَ الذِّکْرِ وَ الْمَسْکَنَهِ وَ أَنْفَقَ مَالًا جَمَعَهُ فِی غَیْرِ مَعْصِیَهٍ أَیُّهَا النَّاسُ طُوبَی لِمَنْ

۱- ۱. المحاسن: ص ۸.

۲- ۲. أمالی المفید ص ۱۰۷، أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۱۹۲.

۳- ۳. مجالس المفید ص ۱۸۴.

۴- ۴. أمالی الصدوق: ص ۳۷.

ذَلَّ فِی نَفْسِهِ وَ طَابَ كَسْبُهُ وَ صَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ وَ حَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ وَ أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ كَلَامِهِ وَ عَدَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ وَ سَعَتْهُ السُّنَّةُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ إِلَى الْبِدْعَهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَكَلَ كِسْرَتَهُ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ كَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِی تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَهٍ.

**[ترجمه]تفسير القمى: امير مومنان على عليه السلام فرمود: اى مردم، خوشا به حال كسى كه عيب‌هايش او را از پرداختن به عيوب ديگران بازدارد و بدون اينكه خود را خوار و حقير كند تواضع دارد و با اهل علم و دانش و رحمت و با ذاكران خدا و بينوايان همنشين است و مالى را كه از راه حلال جمع‌آورى كرده انفاق مى كند. اى مردم خوشا به حال كسى كه در نزد خود حقير است و كسب و كار حلال دارد و اعمال صالح و اخلاق نيكو دارد و اضافه مال خود را انفاق مى‌كند و سخنان بيهوده نمى‌گويد و شر خود را از مردم باز مى‌دارد و به سنت عمل مى‌كند و در آن هيچ بدعتى روا نمى‌دارد. اى مردم، خوشا به حال كسى كه در خانه خود ماند و به قوت خود قناعت كرد و بر گناهان خود گريست و از دست خود در عذاب است و مردم از شر او راحت هستند.

**[ترجمه]

«۴۱»

لى، [الأمالی للصدوق] مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنِّی غَداً وَ أَوْجَبَكُمْ عَلَيَّ شَفَاعَهً أَصْدَقُكُمْ لِسَاناً وَ آدَاكُمْ لِلْأَمَانَهِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ (۱).

**[ترجمه]امالى شيخ صدوق: رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: نزديک‌ترين شما به من در روز قيامت و سزاوارترينتان به شفاعت من، راستگوترين شما و امانتدارترين شما، خوش اخلاق‌ترين شما و نزديک‌ترين شما به مردم است. - . امالى صدوق: ۳۰۴ -

**[ترجمه]

«۴۲»

ل، [الخصال] أَبِی عَنِ السَّعْدَآبَادِيِّ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَهَ عَنِ الْجَارُودِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: أَشَدُّ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَهٌ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى لَهُمْ مِنْهَا بِشَيْ ءٍ إِلَّا رَضِيتَ لَهُمْ مِنْهَا بِمِثْلِهِ وَ مُوَاسَاتُكَ الْأَخَ فِی الْمَالِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَيْسَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَطْ وَ لَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْ ءٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ أَخَذْتَ بِهِ وَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ شَيْ ءٌ نَهَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ تَرَكْتَهُ (۲).

ما، [الأمالی للشيخ الطوسی] الحسين بن إبراهيم عن محمد بن وهبان عن محمد بن أحمد بن زكريا عن الحسن بن فضال: مثله (۳)

جا، [المجالس للمفيد] أحمد بن الوليد عن أبيه عن الصفار عن ابن معروف عن علي بن مهزيار عن علي بن عقبه: مثله (۴)

ص: ۳۸۱

۱- ۱. أمالي الصدوق: ۳۰۴.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۶۵.

۳- ۳. أمالي الطوسيّ ج ۲ ص ۲۹۳.

۴- ۴. مجالس المفيد ۱۲۱.

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین اعمال سه چیز است: انصاف داشتن نسبت به مردم و اینکه هر چه را که برای خود می‌خواهی برای آنان نیز بخواهی، شریک کردن برادرت در مال خودت و ذکر خدا در همه حال و ذکر خدا فقط گفتن «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله» نیست، بلکه این است که هرگاه دستور خدا را دیدی اجابت کنی و هرگاه چیزی را که خدا تو را از آن نهی کرده دیدی آن را ترک کنی. - . الخصال ۱ : ۶۵ -

در امالی شیخ طوسی از حسن بن فضال مانند این روایت آورده شده است. - . امالی طوسی ۲ : ۲۹۳ -

در مجالس مفید، از علی بن عقبه مانند این روایت ذکر شده است. - . مجالس مفید: ۱۲۱ -

**[ترجمه]

«۴۳»

ل، [الخصال] أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّضْرِ عَنْ دُرُسْتَ عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: ثَلَاثٌ لَا یُطِیقُهُنَّ النَّاسُ الصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ وَ مُوَاسَاهُ الْأَخِ أَخَاهُ فِی مَالِهِ وَ ذِکْرُ اللَّهِ کَثِیراً(۱).

ین، [کتاب حسین بن سعید] و النوادر النضر: مثله.

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است که هیچ کس طاقت انجام آن را ندارد: درگذشتن از مردم، کمک دادن به برادر خود و یاد بسیار خدا. - . الخصال ۱ : ۶۶ -

در کتاب حسین بن سعید و نوادر مانند این روایت ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۴۴»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْمُفِیدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ الْحَلَّالِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ الْأَنْصَارِیِّ عَنْ زُفَرَ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَشْرَسَ الْخُرَاسَانِیِّ عَنْ أَیُّوبَ السِّجِسْتَانِیِّ عَنْ أَبِی قِلَابَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ أَسَرَّ مَا یَرْضَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَظْهَرَ اللَّهُ لَهُ مَا یَسُرُّهُ وَ مَنْ أَسَرَّ مَا یُسْخِطُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَظْهَرَ اللَّهُ مَا یُخْزِیهِ وَ مَنْ کَسَبَ مَالًا مِنْ غَیْرِ حِلِّهِ أَفْقَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ سَعَی فِی رِضْوَانِ اللَّهِ أَرْضَاهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَذَلَّ مُؤْمِناً أَذَلَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ عَادَ مَرِیضاً فَإِنَّهُ یَخُوضُ فِی الرَّحْمَهِ وَ أَوْمَأَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَی حَقْوَیْهِ فَإِذَا جَلَسَ عِنْدَ الْمَرِیضِ غَمَرَتْهُ الرَّحْمَهُ وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَیْتِهِ یَطْلُبُ عِلْماً شَیَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَکٍ یَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَ مَنْ کَظَمَ غَیْظاً مَلَأَ اللَّهُ جَوْفَهُ إِیمَاناً وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ مُحَرَّمٍ أَبْدَلَهُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهً تَسُرُّهُ وَ مَنْ عَفَا عَنْ مَظْلِمَهٍ أَبْدَلَهُ اللَّهُ بِهَا عِزّاً فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ مَنْ بَنَی مَسْجِداً وَ لَوْ مَفْحَصَ قَطَاهٍ بَنَی اللَّهُ لَهُ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ.

وَ مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَهً فَهِیَ فِدَاهُ مِنَ النَّارِ کُلُّ عُضْوٍ مِنْهَا فِدَاءُ عُضْوٍ مِنْهُ وَ مَنْ أَعْطَی دِرْهَماً فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعَمِائَهِ حَسَنَهٍ وَ

مَنْ أَمَاطَ عَنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ مَا يُؤْذِيهِمْ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ قِرَاءَهِ أَرْبَعِ مِائَهِ آيَهٍ كُلَّ حَرْفٍ مِنْهَا بِعَشْرِ حَسَنَاتٍ وَ مَنْ لَقِيَ عَشَرَهً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عِتْقَ رَقَبَهٍ وَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً لُقْمَهً أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّهِ وَ مَنْ سَقَاهُ شَرْبَهً مِنْ مَاءٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ وَ مَنْ كَسَاهُ ثَوْباً كَسَاهُ اللَّهُ مِنَ الْإِسْتَبْرَقِ وَ الْحَرِيرِ وَ صَلَّى عَلَيْهِ الْمَلَائِكَهُ مَا بَقِيَ فِي ذَلِكَ الثَّوْبِ سِلْكٌ (۲).

۱- ۱. الخصال ج ۱ ص ۶۶.

۲- ۲. أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۱۸۵.

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس که آنچه را که موجب رضایت خداست پنهان کند، خداوند عز و جل آنچه را که پنهان کرده آشکار می‌سازد و هر کس آنچه را که موجب خشم خداست پنهان سازد، خداوند عز و جل آنچه که او را خوار می‌کند آشکار می‌سازد و هر کس مال غیر حلال کسب کند، خداوند عز و جل او را فقیر و تهیدست می‌گرداند و هر کس برای خدا تواضع کند، خداوند او را بالا می‌برد و هر کس در راه رضایت خدا تلاش کند، خداوند او را راضی می‌گرداند و هر کس مومنی را خوار و ذلیل کند، خداوند او را خوار می‌گرداند و هر کس به عیادت مریضی برود، در رحمت خدا فرو رفته است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پهلوهای خود اشاره کرد هنگامی که در نزد مریض نشسته است، رحمت خدا او را در برگرفته است و هر کس به قصد طلب علم از خانه‌اش خارج شود، هفتاد هزار فرشته او را همراهی می‌کنند و برای او طلب استغفار می‌کنند و هر کس خشم خود را فرو برد، خداوند دل او را سرشار از ایمان می‌گرداند و هر کس از حرام خدا روی گرداند، خداوند آن حرام را با عبادتی که مایه شادی اوست جایگزین می‌کند و هر کس از ظلمی که به او شده در گذرد، خداوند آن را با عزتی در دنیا و آخرت جایگزین می‌کند و هر کس مسجدی بنا کند، حتی اگر به اندازه جای تخمگذاری پرنده‌ای باشد، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند و هر کس بنده‌ای را آزاد کند، از آتش جهنم رهایی می‌یابد و هر عضوی از بدن او فدای عضو دیگری می‌گردد و هر کس یک درهم در راه خدا ببخشد، خداوند برای او هفتصد حسنه می‌نویسد و هر کس آنچه را که موجب آزار مسلمانان است، از سر راه آنان بردارد، خداوند برای او پاداش تلاوت چهارصد آیه از قرآن کریم را می‌نویسد که هر حرف از آن ده حسنه دارد و هر کس به دیدار ده نفر از مسلمانان برود و به آنان سلام گوید، خداوند پاداش آزاد کردن بنده را برای او می‌نویسد و هر کس به مومنی لقمه‌ای غذا بدهد، خداوند از میوه‌های بهشتی به او می‌خوراند و هر کس جرعه‌ای آب به مومنی بدهد، خداوند از شراب بهشتی به او می‌نوشاند و هر کس بر تن مومنی لباسی بپوشاند، خداوند بر تن او حریر و استبرق می‌پوشاند و تا زمانی که تار و پودی از آن لباس باقی مانده باشد، فرشتگان بر او درود می‌فرستند. - امالی طوسی ۱ : ۱۸۵ -

**[ترجمه]

«۴۵»

لی، [الأمالی للصدوق] جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أُتِیَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِأُسَارَی فَأَمَرَ بِقَتْلِهِمْ خَلَا رَجُلٍ مِنْ بَیْنِهِمْ فَقَالَ الرَّجُلُ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا مُحَمَّدُ کَیْفَ أَطْلَقْتَ عَنِّی مِنْ بَیْنِهِمْ فَقَالَ أَخْبَرَنِی جَبْرَئِیلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَّ فِیکَ خَمْسَ خِصَالٍ یُحِبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ الْغَیْرَةَ الشَّدِیدَةَ عَلَی حَرَمِکَ وَ السَّخَاءَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ صِدْقَ اللِّسَانِ وَ الشَّجَاعَةَ فَلَمَّا سَمِعَهَا الرَّجُلُ أَسْلَمَ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ وَ قَاتَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قِتَالًا شَدِیداً حَتَّی اسْتُشْهِدَ(۱).

ل، [الخصال] أبی عن سعد عن البرقی: مثله (۲)

ص، [قصص الأنبیاء علیهم السلام] الصدوق عن أبیه عن سعد عن البرقی: مثله.

**[ترجمه]امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: اسیرانی را به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آوردند و پیامبر

دستور قتل همه آنان، به جز یک نفر را صادر کرد. آن مرد به پیامبر گفت: پدر و مادرم به فدایت ای محمد، چرا از بین همه مرا آزاد کردی؟ پیامبر فرمود: جبرئیل از سوی خدای عز و جل به من خبر داد که پنج صفت در تو هست که خداوند عز و جل و پیامبرش آن را دوست دارند: غیرت شدید بر ناموس، بخشندگی، اخلاق نیکو، راستگویی و شجاعت. وقتی مرد این‌ها را شنید، مسلمان شد و همه مناسک اسلام را به خوبی به جای آورد و همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جنگید تا شهید شد. - . امالی صدوق: ۱۶۳ -

در خصال از برقی مانند همین روایت ذکر شده است. - . الخصال ۱ : ۱۳۵ -

در قصص الانبیا علیهم السلام از برقی همانند این روایت آورده شده است. - . قصص الانبیاء: ۳۰۷ -

**[ترجمه]

«۴۶»

لی، [الأمالی للصدوق] عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنْ سَهْلٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ الْحَسَنِیِّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الثَّالِثِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا کَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُوسَی بْنَ عِمْرَانَ علیه السلام قَالَ مُوسَی إِلَهِی مَا جَزَاءُ مَنْ شَهِدَ أَنِّی رَسُولُکَ وَ نَبِیُّکَ وَ أَنَّکَ کَلَّمْتَنِی قَالَ یَا مُوسَی تَأْتِیهِ

مَلَائِکَتِی فَتُبَشِّرُهُ بِجَنَّتِی قَالَ مُوسَی إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ قَامَ بَیْنَ یَدَیْکَ یُصَلِّی قَالَ یَا مُوسَی أُبَاهِی بِهِ مَلَائِکَتِی رَاکِعاً وَ سَاجِداً وَ قَائِماً وَ قَاعِداً وَ مَنْ بَاهَیْتُ بِهِ مَلَائِکَتِی لَمْ أُعَذِّبْهُ قَالَ مُوسَی إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَطْعَمَ مِسْکِیناً ابْتِغَاءَ وَجْهِکَ قَالَ یَا مُوسَی آمُرُ مُنَادِیاً یُنَادِی یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی رُءُوسِ الْخَلَائِقِ أَنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ مِنْ عُتَقَاءِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ قَالَ مُوسَی إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ وَصَلَ رَحِمَهُ قَالَ یَا مُوسَی أُنْسِئُ لَهُ أَجَلَهُ وَ أُهَوِّنُ عَلَیْهِ سَکَرَاتِ الْمَوْتِ وَ یُنَادِیهِ خَزَنَهُ الْجَنَّهِ هَلُمَّ إِلَیْنَا فَادْخُلْ مِنْ أَیِّ أَبْوَابِهَا شِئْتَ قَالَ مُوسَی إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ ذَکَرَکَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ قَالَ یَا مُوسَی أُظِلُّهُ

ص: ۳۸۳

۱- ۱. أمالی الصدوق: ۱۶۳.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۱۳۵.

يَوْمَ الْقِيَامَهِ بِظِلِّ عَرْشِي وَ أَجْعَلُهُ فِي كَنَفِي قَالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ تَلَا حِكْمَتَكَ سِرّاً وَ جَهْراً قَالَ يَا مُوسَى يَمُرُّ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ قَالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَبَرَ عَلَى أَذَى النَّاسِ وَ شَتْمِهِمْ فِيكَ قَالَ أُعِينُهُ عَلَى أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَهِ قَالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَتِكَ قَالَ يَا مُوسَى أَقِي وَجْهَهُ مِنْ حَرِّ النَّارِ وَ أُومِنُهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ قَالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْخِيَانَهَ حَيَاءً مِنْكَ قَالَ يَا مُوسَى لَهُ الْأَمَانُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ قَالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ طَاعَتِكَ قَالَ يَا مُوسَى أُحَرِّمُهُ عَلَى نَارِي قَالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً قَالَ لَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ لَا أُقِيلُ عَثْرَتَهُ قَالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَعَا نَفْساً كَافِرَهً إِلَى الْإِسْلَامِ قَالَ يَا مُوسَى آذَنُ لَهُ فِي الشَّفَاعَهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ لِمَنْ يُرِيدُ قَالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَلَّى الصَّلَوَاتِ لِوَقْتِهَا قَالَ أُعْطِيهِ سُؤْلَهُ وَ أُبِيحُهُ جَنَّتِي قَالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَتَمَّ الْوُضُوءَ مِنْ خَشْيَتِكَ قَالَ أَبْعَثُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ لَهُ نُورٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَتَلَأْلَأُ قَالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ لَكَ مُحْتَسِباً قَالَ يَا مُوسَى أُقِيمُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَقَاماً لَا يَخَافُ فِيهِ قَالَ إِلَهِي فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ يُرِيدُ بِهِ النَّاسَ قَالَ يَا مُوسَى ثَوَابُهُ كَثَوَابِ مَنْ لَمْ يَصُمْهُ (۱).

**[ترجمه]امالی شیخ صدوق: امام هادی علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند عز و جل با موسی بن عمران علیه السلام سخن گفت، موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که به رسالت و نبوت من و اینکه تو با من سخن گفتی گواهی دهد چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، فرشتگان من به سویش می‌آیند و او را به بهشت من بشارت می‌دهند. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در مقابل تو نماز بخواند چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، فرشتگانم وقتی او در حال رکوع و سجود و ایستاده و نشسته است به او مباهات می‌کنند و هر کس که فرشتگان من به او مباهات کنند، او را عذاب نمی‌کنم. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در راه رضای تو به مسکینی غذا دهد چیست؟ فرمود: ای موسی، به منادی دستور می‌دهم که در روز قیامت در بین همه مخلوقات ندا در دهد که فلان بن فلان از کسانی است که خداوند آتش جهنم را بر او حرام کرده است. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که صله رحم می‌کند چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، او را با ملك الموت مأنوس می‌گردانم و سختی‌های مرگ را بر او آسان می‌کنم و خزانه‌داران بهشت او را صدا می‌زنند که به سوی ما بیا و از هر دری که خواستی وارد شو. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که با زبان و دل خود ذکر تو را می‌گوید چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، در روز قیامت سایه عرش خود را بر او می‌اندازم و او را تحت حمایت خود در می‌آورم. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در نهان و آشکار قرآن تو را تلاوت کند چیست؟ فرمود: ای موسی، او به سرعت برق از پل صراط می‌گذرد. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در راه تو بر آزار و دشنام مردم صبر کند چیست؟ فرمود: در سختی‌ها و ترس‌های روز قیامت او را یاری می‌کنم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که چشمانش از ترس تو اشکبار شود چیست؟ فرمود: ای موسی روی او را از حرارت آتش حفظ می‌کنم و در روز فزع اکبر او را در پناه خود ایمن می‌دارم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که از شرم تو، ترک خیانت کند چیست؟ فرمود: ای موسی، درروز قیامت به او امان می‌دهم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که عبادت کنندگان تو را دوست بدارد چیست؟ فرمود: ای موسی، آتش خود را بر او حرام می‌کنم. گفت: پروردگارا: مجازات کسی که مومنی را از روی عمد به قتل برساند چیست؟ فرمود: در روز قیامت به او نگاه نمی‌کنم و از لغزش هایش در نمی‌گذرم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که کافری را به اسلام دعوت کند چیست؟ فرمود: ای موسی، روز قیامت به او اذن شفاعت خواهم داد تا هر کس را که بخواهد مورد شفاعت قرار دهد. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که نمازش را به موقع بخواند چیست؟ فرمود: حاجتش را برآورده می‌سازم و بهشتم را بر او حلال می‌کنم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که از ترس تو وضویش را تمام گرداند چیست؟ فرمود: روز قیامت در حالی او را برمی‌انگیزم که میان چشمانش

نوری می‌درخشد. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در ماه رمضان تمام روزه‌های خود را به خاطر تو بگیرد چیست؟ فرمود: ای موسی، در روز قیامت به او جایگاهی می‌دهم که هیچ ترسی در آن نیست. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در ماه رمضان برای ریا روزه بگیرد چیست؟ فرمود: ای موسی، پاداش او مانند پاداش کسی است که هیچ روزه‌ای نگرفته باشد. - . امالی صدوق: ۱۲۵ -

**[ترجمه]

لی، [الأمالی للصدوق] ابْنُ إِدْرِیسَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ آدَمَ عَنِ

ص: ۳۸۴

۱- ۱. أمالی الصدوق: ص ۱۲۵.

الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رَجُلٌ صَدُوقٌ فِی حَدِیثِهِ مُحَافِظٌ عَلَی صَلَوَاتِهِ وَ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَیْهِ مَعَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِ ثُمَّ قَالَ علیه السلام مَنِ اؤْتُمِنَ عَلَی أَمَانَهٍ فَأَدَّاهَا فَقَدْ حَلَّ أَلْفَ عُقْدَهٍ مِنْ عُنُقِهِ مِنْ عُقَدِ النَّارِ فَبَادِرُوا بِأَدَاءِ الْأَمَانَهِ فَإِنَّ مَنِ اؤْتُمِنَ عَلَی أَمَانَهٍ وَكَّلَ بِهِ إِبْلِیسُ مِائَهَ شَیْطَانٍ مِنْ مَرَدَهِ أَعْوَانِهِ لِیُضِلُّوهُ وَ یُوَسْوِسُوا إِلَیْهِ حَتَّی یُهْلِكُوهُ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ (۱).

**[ترجمه]امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: محبوب‌ترین بندگان در نزد خدای عز و جل کسی است که راستگو باشد و بر نمازهای خود و بر واجباتش مواظبت کند و امانتدار باشد سپس فرمود: کسی که امانتدار باشد و امانت را به صاحب آن بازگرداند، گویا هزار گره از گره‌های آتش را از گردن خود باز کرده است. پس امانتدار باشید که همانا هر کس امانتداری کند، شیطان صد نفر از قوی‌ترین یاران خود را مامور می‌کند تا او را گمراه کنند و او را وسوسه کنند تا او را هلاک گردانند، مگر اینکه خداوند عز و جل او را از این گمراهی نجات دهد. - . امالی صدوق: ۱۷۷ -

**[ترجمه]

«۴۷»

ل، [الخصال] أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّازِیِّ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَا عَمَلُهُ وَ مَنْ حَسُنَتْ نِیَّتُهُ زَادَ اللَّهُ فِی رِزْقِهِ وَ مَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِأَهْلِهِ زَادَ اللَّهُ فِی عُمُرِهِ (۲).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس راستگو باشد، عملش پاکیزه می‌گردد و هر کس نیت پاکی داشته باشد خداوند رزق و روزی او را زیاد می‌گرداند و هر کس نسبت به خانواده‌اش خوش اخلاق باشد، خداوند به او طول عمر می‌دهد. - . الخصال ۱ : ۴۴ -

**[ترجمه]

«۴۸»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْمُفِیدُ عَنِ ابْنِ قُولَوَیْهِ عَنِ الْكُلَیْنِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنْ أَبِی الْوَلِیدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِیَادٍ الصَّیْقَلِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: مِثْلَهُ وَ فِیهِ بِأَهْلِ بَیْتِهِ (۳).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: از امام صادق علیه السلام مانند همین روایت ذکر شده، با این اختلاف که در آنجا به جای «اهل»، «اهل بیت» آمده است. - . امالی طوسی ۱ : ۲۵۰ -

**[ترجمه]

ل، [الخصال] ابْنُ مَسْرُورٍ عَنِ ابْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی أَیُّوبَ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ

عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَ إِسْلَامُهُ وَ مُحِّصَتْ ذُنُوبُهُ وَ لَقِيَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ مَنْ وَفَى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ وَ صَدَقَ لِسَانُهُ مَعَ النَّاسِ وَ اسْتَحْيَا مِنْ كُلِّ قَبِيحٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ وَ حَسُنَ خُلُقُهُ مَعَ أَهْلِهِ (۴).

سن، [المحاسن] أبی عن ابن محبوب: مثله (۵)

ص: ۳۸۵

۱- ۱. أمالی الصدوق: ۱۷۷.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۴۴.

۳- ۳. أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۲۵۰.

۴- ۴. الخصال ج ۱ ص ۱۰۶.

۵- ۵. المحاسن: ۸.

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] المفید عن أحمد بن الولید عن أبیه عن الصفار عن ابن عیسی عن محمد بن عبد الجبار عن ابن محبوب: مثله (۱).

**[ترجمه]الخصال: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: چهار صفت هست که در هر کس باشد، اسلامش کامل و گناهانش پاک می گردد و به دیدار خدای عز و جل نائل می‌شود و خدا از او راضی است: هر کس حقوقی را که از مردم بر گردن دارد، به خاطر وفای به خدا ادا کند و هر کس به مردم راست بگوید و هر کس که از زشتی‌ها در برابر خدا و در برابر مردم شرم کند و اخلاق خود را با خانواده‌اش نیکو گرداند. -. الخصال ۱ : ۱۰۶ -

در محاسن از ابن محبوب مانند همین روایت ذکر شده است. -. المحاسن: ۸ -

در امالی شیخ طوسی از ابن محبوب مانند این روایت ذکر شده است. -. امالی طوسی ۱ : ۷۱ -

**[ترجمه]

«۴۹»

ل، [الخصال] سُلَیْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ اللَّخْمِیُّ عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ خواجه [خَرَاجَةَ] عَنْ أَبِی کُرَیْبٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَبْسِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَیْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السلام عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَکُنْ فِیهِ فَلَیْسَ مِنِّی وَ لَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا هُنَّ قَالَ حِلْمٌ یَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ وَ حُسْنُ خُلُقٍ یَعِیشُ بِهِ فِی النَّاسِ وَ وَرَعٌ یَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ (۲).

**[ترجمه]الخصال: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه چیز است که در هر کس نباشد، او از من و از خدای عز و جل نیست. گفته شد: ای رسول الله، آن ها چیست؟ فرمود: بردباری که جهل نادان را به خودش بازگرداند و اخلاق نیکویی که با آن در بین مردم زندگی کند و تقوایی که او را از گناه در پیشگاه خدای عز و جل باز دارد. -. الخصال ۱ : ۷۱ -

**[ترجمه]

«۵۰»

ل، [الخصال] أَحْمَدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ نَشَرَ اللَّهُ عَلَیْهِ کَنَفَهُ وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ فِی رَحْمَتِهِ حُسْنُ خُلُقٍ یَعِیشُ بِهِ فِی النَّاسِ وَ رِفْقٌ بِالْمَکْرُوبِ وَ شَفَقَةٌ عَلَی الْوَالِدَیْنِ وَ إِحْسَانٌ إِلَی الْمَمْلُوکِ (۳).

**[ترجمه]الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چهار صفت است که در هر کس باشد خداوند حمایت خود را از او بسیار می کند و او را به بهشت و به رحمت خود وارد می کند: اخلاق نیکویی که با آن در میان مردم زندگی کند، محبت به مصیبت دیده، رحم و دلسوزی بر پدر و مادر و احسان و نیکی به زیردست. -. الخصال ۱ : ۱۰۷ -

**[ترجمه]

«۵۱»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْمُفِیدُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِیدِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَفْضَلُ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ الْإِیمَانُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ کَلِمَهُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَهُ وَ إِقَامَهُ الصَّلَاهِ فَإِنَّهَا الْمِلَّهُ وَ إِیتَاءُ الزَّکَاهِ فَإِنَّهَا مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّهٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ حِجُّ الْبَیْتِ فَإِنَّهُ مِیقَاتٌ لِلدِّینِ وَ مَدْحَضَهٌ لِلذَّنْبِ وَ صِلَهُ الرَّحِمِ فَإِنَّهُ مَثْرَاهٌ لِلْمَالِ مَنْسَاهٌ لِلْأَجَلِ وَ الصَّدَقَهُ فِی السِّرِّ فَإِنَّهَا تُذْهِبُ الْخَطِیئَهَ وَ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ وَ صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِیتَهَ السَّوْءِ وَ تَقِی مَصَارِعَ الْهَوَانِ أَلَا فَاصْدُقُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ مَنْ صَدَقَ وَ جَانِبُوا الْکَذِبَ فَإِنَ

ص: ۳۸۶

۱- ۱. أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۷۱.

۲- ۲. الخصال ج ۱ ص ۷۱.

۳- ۳. الخصال ج ۱ ص ۱۰۷.

الْكَذِبَ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ أَلَا وَ إِنَّ الصَّادِقَ عَلَى شَفَا مَنْجَاةٍ وَ كَرَامَةٍ أَلَا وَ إِنَّ الْكَاذِبَ عَلَى شَفَا مَخْزَاةٍ وَ هَلَكَةٍ أَلَا وَ قُولُوا خَيْراً تُعْرَفُوا بِهِ وَ اعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ وَ أَدُّوا الْأَمَانَةَ إِلَى مَنِ ائْتَمَنَكُمْ وَ صِلُوا مَنْ قَطَعَكُمْ وَ عُودُوا بِالْفَضْلِ عَلَيْهِمْ (۱).

ع، [علل الشرائع] أبی عن سعد عن إبراهیم بن مهزیار عن أخیه علی عن حماد بن عیسی عن إبراهیم بن عمر رفعه إلی علی بن أبی طالب علیه السلام.مثله- سن، [المحاسن] أبی عن حماد عن إبراهیم بن عمر: مثله (۲)

و سیأتی فی أبواب المواعظ.

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: بهترین چیزی که مردم می‌توانند به آن توسل بجویند، ایمان به خداوند و پیامبر او و جهاد در راه خدا است و اخلاص داشتن نشانه فطرت پاك است و بر پا داشتن نماز نشانه دین است و دادن زكات از واجبات است و روزه گرفتن در ماه رمضان سپری در مقابل عذاب خداست و رفتن به حج جای عمل به دین و از بین برنده گناهان است و صله رحم زیاد کننده مال و دور کننده اجل است و صدقه پنهانی پوشاننده خطاها و از بین برنده خشم پروردگار است و اعمال نیك و صالح مرگ بد را از بین می‌برد و انسان را از خوار شدن حفظ می‌کند. صدقه بدهید که خدا با صدقه‌دهندگان است و ازدروغ دوری بجویید که دروغ دور کننده ایمان است. همانا راست‌گفتار نجات یافته است و به بزرگواری رسیده است و دروغگو خوار و خفیف است و هلاك می‌گردد. سخن خیر بگویید تا به آن شناخته شوید و به آن عمل کنید تا از اهل آن باشید و امانت‌ها را به صاحب آن بازگردانید و به دیدار کسانی که به دیدار شما نمی‌آیند بروید و فضل خود را به آن ها برسانید. - . امالی طوسی ۱ : ۲۲۰ -

در علل الشرائع از ابراهیم بن عمر که این روایت را به علی بن ابی طالب علیه السلام رسانده، همانند همین روایت ذکر شده است.

در محاسن مانند این روایت ذکر شده است. - . المحاسن: ۲۸۹ - و در باب مواعظ خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۵۲»

ل، [الخصال] أَبِی عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیِّ عَنْ سَجَّادَةَ عَنْ دُرُسْتَ عَنْ أَبِی خَالِدٍ السِّجِسْتَانِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِیهِ خَصْلَةٌ مِنْهَا فَلَیْسَ فِیهِ كَثِیرُ مُسْتَمْتَعٍ أَوَّلُهَا الْوَفَاءُ وَ الثَّانِیَةُ التَّدْبِیرُ وَ الثَّالِثَةُ الْحَیَاءُ وَ الرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الْخَامِسَةُ وَ هِیَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ الْحُرِّیَّةُ(۳).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج خصلت است که هر یك از آن ها در کسی نباشد، از خیلی چیزها بی‌بهره است. اولین آن ها وفا است و دوم تدبیر است، سوم حیا است و چهارم اخلاق نیکو است و پنجم که جمع کننده همه این خصلت‌هاست، آزادی است. - . الخصال ۱ : ۱۳۷ -

**[ترجمه]

«۵۳»

ل، [الخصال] أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ قُتَیْبَهَ الْبَصْرِیِّ عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْعَجَمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَمْسٌ مَنْ لَمْ یَکُنْ فِیهِ لَمْ یَکُنْ فِیهِ کَثِیرُ مُسْتَمْتَعٍ الدِّینُ وَ الْعَقْلُ وَ الْأَدَبُ وَ الْحُرِّیَّهُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ (۴).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج خصلت است که اگر در کسی نباشد، از خیلی چیزها بی‌بهره است: دین، عقل، ادب، آزادی و اخلاق نیک. - . الخصال ۱ : ۱۴۳ -

**[ترجمه]

«۵۴»

ل، [الخصال] فِی خَبَرِ الْأَعْمَشِ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: بَعْدَ ذِکْرِ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام وَ دِینُهُمُ الْوَرَعُ وَ الْعِفَّهُ وَ الصِّدْقُ وَ الصَّلَاحُ وَ الِاجْتِهَادُ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَهِ إِلَی الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ طُولُ السُّجُودِ وَ قِیَامُ اللَّیْلِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ انْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ وَ حُسْنُ الصُّحْبَهِ وَ حُسْنُ الْجِوَارِ(۵).

ص: ۳۸۷

۱- ۱. أمالی الطوسیّ ج ۱ ص ۲۲۰.

۲- ۲. المحاسن: ص ۲۸۹.

۳- ۳. الخصال ج ۱ ص ۱۳۷.

۴- ۴. الخصال ج ۱ ص ۱۴۳.

۵- ۵. الخصال ج ۲ ص ۷۹.

**[ترجمه]الخصـال: امـام صـادق علیه السـلام پس از یاد ائمه علیهم السـلام فرمود: و دین آن ها تقوا، پاکـدامنی، راسـتگویی، درسـتکاری، کوشـا بودن، امانتـداری نسـبت به نیکوکار و بـدکار، سـجده‌های طولانی و نماز خوانـدن در شب، دوری از حرام خدا، انتظار فرج با صبر و شکیبایی، همجواری شایسته و همسایه‌داری از صفات نیکوست. - . الخصال ۲ : ۷۹ -

**[ترجمه]

«۵۵»

ل، [الخصال] أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: ثَلَاثٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ زَوَّجَهُ اللَّهُ مِنَ الْحُورِ الْعِینِ کَیْفَ شَاءَ کَظْمُ الْغَیْظِ وَ الصَّبْرُ عَلَی السُّیُوفِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَجُلٌ أَشْرَفَ عَلَی مَالٍ حَرَامٍ فَتَرَکَهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَ (۱).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق علیه السـلام فرمود: سه خصـلت است که در هر کس باشد، خداوند حوریان بهشتی را هر طور که بخواهـد به ازدواج او در می‌آورد: فرو بردن خشم، صبر در راه جهـاد برای خـدای عز و جل و مردی که مال حرامی بر سـر راهش قرار بگیرد، اما به خاطر خدای عز و جل آن را رها کند. - . الخصال ۱ : ۴۳ -

**[ترجمه]

«۵۶»

ل، [الخصال] عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ عَنْ أَبِی ذَرٍّ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ: أَوْصَانِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِسَبْعٍ أَوْصَانِی أَنْ أَنْظُرَ إِلَی مَنْ هُوَ دُونِی وَ لَا أَنْظُرَ إِلَی مَنْ هُوَ فَوْقِی وَ أَوْصَانِی بِحُبِّ الْمَسَاکِینِ وَ الدُّنُوِّ مِنْهُمْ وَ أَوْصَانِی أَنْ أَقُولَ الْحَقَّ وَ إِنْ کَانَ مُرّاً وَ أَوْصَانِی أَنْ أَصِلَ رَحِمِی وَ إِنْ أَدْبَرَتْ وَ أَوْصَانِی أَنْ لَا أَخَافَ فِی اللَّهِ لَوْمَهَ لَائِمٍ وَ أَوْصَانِی أَنْ أَسْتَکْثِرَ مِنْ قَوْلِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ فَإِنَّهَا مِنْ کُنُوزِ الْجَنَّه(۲).

**[ترجمه]الخصال: ابوذر رحمه الله علیه گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم مرا به هفت چیز سفارش کرد: همیشه به پـایین‌تر از خود نگاه کنم و به بالاتر از خود نظر نداشـته باشم و مرا به دوست داشـتن بینوایان و نزدیک شـدن به آنان سـفارش کرد و به من توصـیه کرد که سخن حق را بگویم حتی اگر تلخ باشد و صله رحم داشته باشم حتی اگر راهم دور باشد و در راه خـدا از سـرزنش هیـچ ملامـت کننـده‌ای نترسم و ذکر «لا ـ حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم» را بسـیار بگویم که از گنـج‌های بهشتی است. - . الخصال ۲ : ۳ -

**[ترجمه]

أقول

سیأتی بأسانیده فی أبواب المواعظ.

**[ترجمه]این روایت با اسانیدش در باب مواعظ خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۵۷»

ل، [الخصال] ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ الْقَدَّاحِ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام طُوبَى لِمَنْ كَانَ صَمْتُهُ فِكْراً وَ نَظَرُهُ عَبَراً وَ وَسِعَهُ بَيْتُهُ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ وَ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ (۳).

**[ترجمه]الخصال: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام گفت: خوشا به حال کسی که سکوت او تفکر است و نگاهش عبرت انـدوز است و خانه‌اش برای او کافی است بر گناهان خود می‌گریـد و مردم از دست و زبان او در امان هستند. -. الخصال ۱ : ۱۴۲ -

**[ترجمه]

«۵۸»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَرْوَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ الْفَرَّاءِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا قَصْراً مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ يُرَى بَاطِنُهُ مِنْ ظَاهِرِهِ لِضِيَائِهِ وَ نُورِهِ وَ فِيهِ قُبَّتَانِ مِنْ دُرٍّ وَ زَبَرْجَدٍ فَقُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالَ:

ص: ۳۸۸

۱- ۱. الخصال ج ۱ ص ۴۳.

۲- ۲. الخصال ج ۲ ص ۳.

۳- ۳. الخصال ج ۱ ص ۱۴۲.

هُوَ لِمَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَ أَدَامَ الصِّيَامَ وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ تَهَجَّدَ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ.

قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ فِي أُمَّتِكَ مَنْ يُطِيقُ هَذَا فَقَالَ أَ تَدْرِي مَا إِطَابَةُ الْكَلَامِ فَقُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ [قَالَ مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ أَ تَدْرِي مَا إِدَامَةُ الصِّيَامِ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ] قَالَ مَنْ صَامَ شَهْرَ الصَّبْرِ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ لَمْ يُفْطِرْ مِنْهُ يَوْماً أَ تَدْرِي مَا إِطْعَامُ الطَّعَامِ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ مَنْ طَلَبَ لِعِيَالِهِ مَا يَكُفُّ بِهِ وُجُوهَهُمْ عَنِ النَّاسِ أَ تَدْرِي مَا التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ مَنْ لَمْ يَنَمْ حَتَّى يُصَلِّيَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَ النَّاسُ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ غَيْرِهِمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ نِيَامٌ بَيْنَهُمَا(۱).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام صادق از پدران خود علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل نمود که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی به معراج رفتم، به بهشت وارد شدم و در آنجا کاخی از یاقوت سرخ دیدم که بسیار شفاف و درخشان بود و در آن دو گنبد از جنس مروارید و زبرجد وجود داشت. پس گفتم: ای جبرئیل، این قصر برای کیست؟ جبرئیل گفت: برای کسی که سخن نیکو بگوید و دائما روزه بگیرد و به بینوایان غذا بدهد و شب را به بیداری، در حالی که مردم خوابیده‌اند بگذراند. علی علیه السلام فرمود: گفتم ای رسول الله، آیا در امت تو کسی هست که توان انجام این کارها را داشته باشد؟ فرمود: آیا می‌دانی سخن نیک چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أکبر» است. آیا می‌دانی که روزه دائم چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: هر کس که همه روزهای ماه صبر، یعنی ماه رمضان را روزه بگیرد. پرسید: آیا می‌دانی که غذا دادن به بینوایان چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: کسی که آبروی خانواده‌اش را حفظ کند. پرسید: آیا می‌دانی که بیدار ماندن در شب در حالی که همه خوابیده‌اند چیست؟ گفتم: خداوند و پیامبرش به آن داناترند. فرمود: کسی که تا نماز عشای خود را نخواند، نخوابد در حالی که مردمی که به دین‌های دیگر مثل یهودیت و مسیحیت هستند و همچنین مشرکین دیگر در میان آن ها خوابیده‌اند. - . امالی طوسی ۲ : ۷۳ -

**[ترجمه]

«۵۹»

ل، [الخصال] أَبِي عَنْ سَعْدٍ وَ الْحِمْيَرِيِّ جَمِيعاً عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ وَ آفَةُ الْعِلْمِ النِّسْيَانُ وَ آفَةُ الْحِلْمِ السَّفَهُ وَ آفَةُ الْعِبَادَةِ الْفَتْرَةُ وَ آفَةُ الظَّرْفِ الصَّلَفُ (۲) وَ آفَةُ الشَّجَاعَةِ الْبَغْيُ وَ آفَةُ السَّخَاءِ الْمَنُّ وَ آفَةُ الْجَمَالِ الْخُيَلَاءُ وَ آفَةُ الْحَسَبِ الْفَخْرُ(۳).

**[ترجمه]الخصال: امام صادق از پدران خود علیهم السلام نقل نمود که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آفت سخن دروغ است و آفت علم فراموشی است و آفت بردباری بی‌خردی است و آفت عبادت تنبلی است و آفت زیرکی یاوه‌گویی است و آفت شجاعت ظلم است و آفت بخشش منت است و آفت زیبایی تکبر و آفت اصل و نسب، فخرفروشی است. - . الخصال ۲ : ۴۳ -

**[ترجمه]

«۶۰»

سن، [المحاسن] أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ خَضِرٍ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: ثَلَاثٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ أَوْ وَاحِدَهٌ مِنْهُنَّ کَانَ فِی ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ یَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ أَعْطَی النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ لَهَا وَ رَجُلٌ لَمْ یُقَدِّمْ رِجْلًا حَتَّی یَعْلَمَ أَنَّ ذَلِکَ لِلَّهِ رِضًا أَوْ یَحْبِسَ وَ رَجُلٌ لَمْ یَعِبْ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بِعَیْبٍ حَتَّی یَنْفِیَ ذَلِکَ الْعَیْبَ عَنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَا یَنْتَفِی عَنْهُ عَیْبٌ إِلَّا بَدَا لَهُ عَیْبٌ وَ کَفَی بِالْمَرْءِ شُغُلًا بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ (۴).

ص: ۳۸۹

۱- ۱. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۷۳.

۲- ۲. الظرف الکیاسه، و قیل: حسن الوجه و الهیئه، و قیل: البراعه و ذکاء القلب، و لا یوصف به الا الفتیان الازوال و الفتیات الزولات، لا الشیوخ و لا الساده، و من کان بهذه الصفه عجب فی نفسه و تبختر و جاوز حده فصار مکروها عند الناس.

۳- ۳. الخصال ج ۲ ص ۴۳.

۴- ۴. المحاسن: ۵.

**[ترجمه]المحاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سه چیز است که اگر در کسی جمع باشد و یا اینکه یکی از آن ها در کسی وجود داشته باشد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه خدا وجود ندارد، در سایه خدا خواهد بود: مردی که هر چه را که از مردم برای خود می‌خواهد، از مال خود به آن ها ببخشد، مردی که هیچ قدمی برندارد تا اینکه بداند خدا از او راضی است و مردی که هیچ عیبی از برادر مسلمان خود نگیرد تا اینکه پیش از آن، آن عیب را از خود دور کند. و با دور کردن هر عیبی از خود، عیب دیگری برایش نمایان می گردد و عیوب خود انسان برای او کافی است تا به عیب‌های کسی نپردازد. - . المحاسن: ۵ -

**[ترجمه]

«۶۱»

سن، [المحاسن] أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ یَضْمَنْ لِی أَرْبَعَهً أَضْمَنْ لَهُ بِأَرْبَعَهِ أَبْیَاتٍ فِی الْجَنَّهِ أَنْفِقْ وَ لَا تَخَفْ فَقْراً وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِکَ وَ أَفْشِ السَّلَامَ فِی الْعَالَمِ وَ اتْرُکِ الْمِرَاءَ وَ إِنْ کُنْتَ مُحِقّاً(۱).

**[ترجمه]المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس چهار چیز را برای من ضمانت کند، من برای او چهار خانه در بهشت ضمانت می کنم: بدون ترس از فقر انفاق کند، نسبت به مردم انصاف به خرج دهد، سلام را در همه جا رواج دهد و جدال را ترک کند حتی اگر حق با او باشد. - . المحاسن: ۸ -

**[ترجمه]

«۶۲»

ین، [کتاب حسین بن سعید] و النوادر ابْنُ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ یَضْمَنُ لِی أَرْبَعاً بِأَرْبَعَهِ أَبْیَاتٍ الْخَبَرَ.

**[ترجمه]کتاب حسین بن سعید: امام صادق علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر کس چهار چیز را برای من ضمانت کند، چهار خانه برای او ضمانت می کنم....

**[ترجمه]

«۶۳»

سن، [المحاسن] أَبِی عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عُتَیْبَهَ الْبَصْرِیِّ عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْجُهَنِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَمْسٌ مَنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ لَمْ یَتَهَنَّأْ بِالعَیْشِ الصِّحَّهُ وَ الْأَمْنُ وَ الْغَنَاءُ وَ الْقَنَاعَهُ وَ الْأَنِیسُ الْمُوَافِقُ (۲).

**[ترجمه]المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج چیز است که هر کس آن را نداشته باشد، زندگی برای او شیرین نمی گردد: سلامتی، امنیت، بی‌نیازی، قناعت و یار همراه. -. المحاسن: ۹ -

**[ترجمه]

«۶۴»

سن، [المحاسن] أَبِی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ رَكِبْتُمْ فِیهِنَّ الْمَطِیَّ حَتَّی تُنْضُوهَا لَمْ تَأْتُوا بِمِثْلِهِنَّ لَا یَخْشَی أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَ عَمَلَهُ وَ لَا یَرْجُو إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا یَسْتَحْیِی الْعَالِمُ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا یَعْلَمُ أَنْ یَقُولَ لَا عِلْمَ لِی وَ لَا یَسْتَحْیِی الْجَاهِلُ إِذَا لَمْ یَعْلَمْ أَنْ یَتَعَلَّمَ وَ الصَّبْرُ فِی الْأُمُورِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا فَارَقَ الرَّأْسُ الْجَسَدَ فَسَدَ الْجَسَدُ فَإِذَا فَارَقَ الصَّبْرُ الْأُمُورَ فَسَدَتِ الْأُمُورُ(۳).

**[ترجمه]المحاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: امیر مومنان علیه السلام به یاران خود فرمود: آیا می‌خواهید به شما از پنج چیز خبردهم که اگر در راه آن سوار بر مراکب خود شوید و در راه آن مرکب‌های خود را لاغر و نحیف گردانید، باز هم مثل آن را نخواهید یافت: فقط از خدا و عمل خود بترسید، فقط به خدای خود امید داشته باشید، و انسان عالم هنگامی که چیزی را که نمی‌داند از او می‌پرسند، از گفتن نمی‌دانم شرم نکند و جاهل از آموختن آنچه که نمی‌داند خجالت نکشد و صبر و شکیبایی در کارها به منزله سر برای بدن است و هنگامی که سر از بدن جدا شود، بدن تباه می گردد و هنگامی که صبر در کارها نباشد، کارها دچار فساد می‌شود. -. المحاسن: ۹ -

**[ترجمه]

«۶۵»

سن، [المحاسن] أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَسَدِیِّ عَنْ حُرَیْبٍ الْغَزَّالِ عَنْ صَدَقَةَ الْقَتَّابِ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام بِمِنًی وَ قَدْ مَاتَ رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ فَقَالَ یَا بَا سَعِیدٍ قُمْ إِلَی جَنَازَتِهِ فَلَمَّا دَخَلْنَا الْمَقَابِرَ قَالَ أَ لَا

أُخْبِرُكُمْ بِخَمْسِ خِصَالٍ هُنَّ مِنَ الْبِرِّ وَ الْبِرُّ یَدْعُو إِلَی الْجَنَّةِ قُلْتُ بَلَی قَالَ إِخْفَاءُ الْمُصِیبَةِ وَ كِتْمَانُهَا وَ الصَّدَقَةُ تُعْطِیهَا بِیَمِینِكَ لَا تَعْلَمُ بِهَا شِمَالُكَ وَ بِرُّ الْوَالِدَیْنِ فَإِنَّ بِرَّهُمَا لِلَّهِ رِضًی وَ الْإِكْثَارُ مِنْ قَوْلِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ فَإِنَّهُ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ وَ الْحُبُّ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ

۱- ۱. المحاسن: ۸.

۲- ۲. المحاسن: ۹.

٣- ٣. المحاسن: ٩.

عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ (١).

**[ترجمه]المحاسن: حسن بصری گفت: با امام باقر علیه السلام در منا بودم که مردی از قریش وفات یافت. امام علیه السلام فرمود: ای ابا سعید، برخیز و به تشییع جنازه او برو. هنگامی که به گورستان وارد شدیم، فرمود: می‌خواهید به شما از پنج صفت خبر دهم که از نیکوکاری است و نیکوکاری به بهشت می‌خواند. گفتم: بله. فرمود: پنهان کردن بلا و مصیبت و صدقه، به طوری که دست راستت ببخشد و دست چپت مطلع نگردد و نیکی به پدر و مادر که نیکی به آن‌ها، خدا را از شما راضی می‌کند و تکرار کردن ذکر « لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم» که از گنج‌های بهشتی است و محبت به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. - . المحاسن: ۹ -

**[ترجمه]

«۶۶»

سن، [المحاسن] أَبِی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِنَّمَا أَقْبَلُ الصَّلَاةَ لِمَنْ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِی وَ یَکُفُّ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ مِنْ أَجْلِی وَ یَقْطَعُ نَهَارَهُ بِذِکْرِی وَ لَا یَتَعَاظَمُ عَلَی خَلْقِی وَ یُطْعِمُ الْجَائِعَ وَ یَکْسُو الْعَارِیَ وَ یَرْحَمُ الْمُصَابَ وَ یُؤْوِی الْغَرِیبَ فَذَلِکَ یُشْرِقُ نُورُهُ مِثْلَ الشَّمْسِ أَجْعَلُ فِی الظُّلُمَاتِ نُوراً وَ فِی الْجَهَالَهِ عِلْماً أَکْلَؤُهُ بِعِزَّتِی وَ أَسْتَحْفِظُهُ بِمَلَائِکَتِی یَدْعُونِی فَأُلَبِّیهِ وَ یَسْأَلُنِی فَأُعْطِیهِ فَمَثَلُ ذَلِکَ عِنْدِی کَمَثَلِ جَنَّاتِ الْفِرْدَوْسِ لَا یَیْبَسُ ثِمَارُهَا وَ لَا تَتَغَیَّرُ عَنْ حَالِهَا(٢).

**[ترجمه]المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: نماز تنها از کسی مقبول است که نسبت به عظمت من تواضع داشته باشد و به خاطر من خود را از شهوات باز دارد و روزش را با یاد من بگذراند و بر خلق من بزرگی نکند و گرسنگان را غذا دهد و برهنگان را لباس بپوشاند و به مصیبت دیدگان رحم کند و به غریبان پناه دهد که نور این کارها، هم‌چون پرتو خورشیدی است که در تاریکی‌ها نور است و در نادانی‌ها علم است. من چنین انسانی را با عزت خود یاری می‌کنم و به وسیله فرشتگانم از او محافظت می‌کنم. هر گاه مرا بخواند، پاسخش را می‌دهم و هر چه که از من بخواهد، به او عطا می‌کنم. مثل این کار در نزد من، مثل بهشتی است که میوه‌هایش خشک نمی‌شود و تغییر حالت نمی‌دهد. - . المحاسن: ۱۶ و ۲۹۴ -

**[ترجمه]

«۶۷»

سن، [المحاسن] بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهم السلام قَالَ قَالَ مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ علیه السلام: یَا رَبِّ مَنْ أَهْلُکَ الَّذِینَ تُظِلُّهُمْ فِی ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّکَ قَالَ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ الطَّاهِرَهُ قُلُوبُهُمْ وَ التَّرِبَهُ أَیْدِیهِمْ (٣) الَّذِینَ یَذْکُرُونَ جَلَالِی إِذَا ذَکَرُوا رَبَّهُمُ الَّذِینَ یَکْتَفُونَ بِطَاعَتِی کَمَا یَکْتَفِی الصَّبِیُّ الصَّغِیرُ بِاللَّبَنِ الَّذِینَ یَأْوُونَ إِلَی مَسَاجِدِی

كَمَا تَأْوِی النُّسُورُ إِلَی أَوْكَارِهَا وَ الَّذِینَ یَغْضَبُونَ لِمَحَارِمِی إِذَا اسْتُحِلَّتْ مِثْلَ النَّمِرِ إِذَا حَرِدَ(۴).

**[ترجمه]المحاسن: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: موسی بن عمران علیه السلام گفت: پروردگارا، اهل تو كیستند؟ كسانی كه در روزی كه هیچ سایه‌ای جز سایه‌گاه تو وجود ندارد، آنان را تحت سایه عرش خود در می‌آوری؟ خداوند به او وحی كرد: كسانی كه دل‌های پاک دارند و فقیر هستند، كسانی كه وقتی از پروردگار خود یاد می‌كنند، به یاد جلال و جبروت او می‌افتند، كسانی كه مثل بچه شیرخواره كه فقط به شیر مادر خود اكتفا می‌كند، از كارها به عبادت من بسنده می... كنند. كسانی كه همچون عقاب كه به لانه خود پناه می‌برد، به مساجد من پناه ببرند و كسانی كه چشم از حرام من بپوشند، وقتی حلال شمرده شود، مثل پلنگی كه خشمگین می شود. - . المحاسن: ۱۶ و ۲۹۳ -

**[ترجمه]

«۶۸»

سن، [المحاسن] أَبِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أُوصِیكَ یَا عَلِیُّ فِی نَفْسِكَ بِخِصَالٍ فَاحْفَظْهَا اللَّهُمَّ أَعِنْهُ الْأُولَی الصِّدْقُ فَلَا تَخْرُجْ مِنْ فِیكَ كَذِبٌ أَبَداً وَ الثَّانِیَةُ الْوَرَعُ فَلَا تَجْتَرِئْ عَلَی خِیَانَةٍ أَبَداً

ص: ۳۹۱

۱- ۱. المحاسن: ۹.

۲- ۲. المحاسن: ۱۶ و ۲۹۴.

۳- ۳. التربه ایدیهم: كنایه عن الفقر، قال الجوهریّ: ترب الشی ء بالكسر- أصابه لتراب، و منه ترب الرجل: إذا افتقر كانه لصق بالتراب، یقال: تربت یداك و هو علی الدعاء أی لا أصبت خیرا، و قال: الحرد: الغضب، تقول منه حرد- بالكسر- فهو حارد و حردان و منه قیل: أسد حارد، منه رحمه اللّه.

۴- ۴. المحاسن: ۱۶ و ۲۹۳.

وَ الثَّالِثَهُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ كَأَنَّکَ تَرَاهُ وَ الرَّابِعَهُ الْبُكَاءُ لِلَّهِ يُبْنَى لَکَ بِكَلِّ دَمْعَهٍ بَيْتٌ فِی الْجَنَّهِ وَ الْخَامِسَهُ بَذْلُکَ مَالَکَ وَ دَمَکَ دُونَ دِينِکَ وَ السَّادِسَهُ الْأَخْذُ بِسُنَّتِی فِی صَلَاتِی وَ صَوْمِی وَ صَدَقَتِی فَأَمَّا الصَّلَاهُ فِی اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ أَمَّا الصِّيَامُ فَثَلَاثَهُ أَيَّامٍ فِی الشَّهْرِ الْخَمِيسُ فِی أَوَّلِ الشَّهْرِ وَ الْأَرْبِعَاءُ فِی وَسَطِ الشَّهْرِ وَ الْخَمِيسُ فِی آخِرِ الشَّهْرِ وَ الصَّدَقَهُ بِجُهْدِکَ حَتَّى تَقُولَ أَسْرَفْتُ وَ لَا تُسْرِفْ وَ عَلَيْکَ بِصَلَاهِ اللَّيْلِ يُكَرِّرُهَا أَرْبَعاً وَ عَلَيْکَ بِصَلَاهِ الزَّوَالِ وَ عَلَيْکَ بِرَفْعِ يَدَيْکَ إِلَى رَبِّکَ وَ كَثْرَهِ تَقَلُّبِهَا وَ عَلَيْکَ بِتِلَاوَهِ الْقُرْآنِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ عَلَيْکَ بِالسِّوَاکِ لِكُلِّ وُضُوءٍ وَ عَلَيْکَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْتَكِبْهَا وَ عَلَيْکَ بِمَسَاوِی الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَکَ (۱).

**[ترجمه]المحاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، تو را در مورد خودت به صفاتی سفارش می کنم که همیشه آن ها را حفظ کنی. خدایا تو یاور او باش. اولین آن ها راستگویی است، هیچ گاه دروغی از دهانت خارج نشود و دوم این است که پرهیزگار باشی و هیچ گاه جرات خیانت کردن را به خود ندهی و سوم ترس از خداوند است، چونان که گویا تو او را می‌بینی و چهارم گریه برای خداست که خداوند با هر قطره اشکی خانه‌ای در بهشت برای تو می‌سازد و پنجم بخشش مال و جان در راه دینت است و ششم اجرای سنت من در نماز و روزه و صدقه است. و اما نماز در شب و روز، و سه روز روزه گرفتن در ماه یعنی پنج شنبه اول هر ماه، چهارشنبه وسط ماه و پنج شنبه آخر ماه و صدقه دادن از دسترنج خودت به حدی که گویا به اسراف رسیده است. و بر تو باد به نماز در شب هنگام، که چهار بار آن را تکرار کنی و بر تو باد به بر پا داشتن نماز عصر و بر تو باد به بالا بردن دستت به سوی پروردگار و بسیار چرخاندن آن و بر تو باد به تلاوت قرآن کریم در همه حال و بر تو باد به مسواک زدن قبل از هر وضو. و بر تو باد به اخلاق نیکو، آن را انجام بده و بر تو باد به اخلاق زشت که از آن اجتناب کن که اگر این‌ها را انجام ندهی، تنها باید خود را سرزنش کنی. - . المحاسن: ۱۷ -

**[ترجمه]

«۶۹»

سن، [المحاسن] الْعَبَّاسُ بْنُ الْفَضْلِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ سَابِقٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُعَذِّبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِعَذَابٍ قَالَ لَوْ لَا الَّذِينَ يَتَحَابُّونَ فِی جَلَالِی وَ يَعْمُرُونَ مَسَاجِدِی وَ يَسْتَغْفِرُونَ بِالْأَسْحَارِ لَأَنْزَلْتُ عَذَابِی (۲).

**[ترجمه]المحاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: هر گاه خداوند بخواهد زمینیان را عذاب کند، می‌فرماید اگر کسانی که به واسطه جلال و جبروت من با یکدیگر دوستی می کنند و مساجد مرا آباد می کنند و در سحرگاهان استغفار می کنند نبودند، عذاب خود را نازل می کردم. - . المحاسن: ۵۳ -

**[ترجمه]

«۷۰»

سن، [المحاسن] أَبِی عَنْ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ: أَ لَا أُخْبِرُکَ

بِالْإِسْلَامِ وَ فَرْعِهِ وَ ذِرْوَتِهِ وَ سَنَامِهِ قَالَ قُلْتُ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ أَمَّا أَصْلُهُ فَالصَّلَاهُ وَ فَرْعُهُ فَالزَّکَاهُ وَ ذِرْوَتُهُ وَ سَنَامُهُ الْجِهَادُ قَالَ إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُکَ بِأَبْوَابِ الْخَیْرِ قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ الصَّوْمُ جُنَّهٌ وَ الصَّدَقَهُ تَذْهَبُ بِالْخَطِیئَهِ وَ قِیَامُ الرَّجُلِ فِی جَوْفِ اللَّیْلِ یَذْکُرُ اللَّهَ ثُمَّ قَرَأَ تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ (۳).

**[ترجمه]المحاسن: سلیمان بن خالد می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: آیا می‌خواهی که به تو از اسلام و فرع آن و قله و اوجش خبر دهم؟ گفتم: بله فدایت شوم. فرمود: اصل آن نماز است و فرعش زکات و قله و اوجش جهاد است و فرمود: اگر بخواهی به تو از درهای خیر خبر می‌دهم. گفتم: بله فدایت شوم. فرمود: روزه سپر است و صدقه گناهان را پاک می کند و برخاستن مرد در دل شب ذکر خداست. سپس آیه «تتجافی جنوبهم عن المضاجع» - . المحاسن: ۲۸۹، سجده / ۱۶ - {شب‌ها پهلو از بستر خواب حرکت دهند،} را تلاوت فرمود .

**[ترجمه]

«۷۱»

سن، [المحاسن] الْوَشَّاءُ عَنْ مُثَنًّی عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَیُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ قَالَ الصَّلَاهُ لِوَقْتِهَا وَ بِرُّ الْوَالِدَیْنِ وَ الْجِهَادُ

ص: ۳۹۲

۱- ۱. المحاسن: ۱۷.

۲- ۲. المحاسن: ۵۳.

۳- ۳. المحاسن: ۲۸۹، و الآیه فی السجده: ۱۶.

فِی سَبِیلِ اللَّهِ (۱).

**[ترجمه]المحاسن: منصور بن حازم گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: کدام عمل افضل است؟ فرمود: به جا آوردن نماز در وقت آن و نیکی کردن به والدین و جهاد در راه خدا. - . المحاسن: ۲۹۲ -

**[ترجمه]

«۷۲»

سن، [المحاسن] أَبِی عَنِ النَّضْرِ عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ عَنْ مُفَرِّقٍ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَهِ عِفَّهُ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ وَ مَا مِنْ شَیْ ءٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ مِنْ أَنْ یُسْأَلَ وَ إِنَّ أَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَهً الْبَغْیُ وَ إِنَّ أَسْرَعَ الْخَیْرِ ثَوَاباً الْبِرُّ وَ کَفَی بِالْمَرْءِ عَیْباً أَنْ یُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا یَعْمَی عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ أَوْ یَنْهَی النَّاسَ عَمَّا لَا یَسْتَطِیعُ التَّحَوُّلَ عَنْهُ وَ أَنْ یُؤْذِیَ جَلِیسَهُ فِی مَا لَا یَعْنِیهِ (۲).

ختص، [الإختصاص] عن الثمالی عن الباقر و السجاد علیهما السلام: مثله (۳).

**[ترجمه]المحاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: برترین عبادات، نخوردن مال حرام و پاکدامنی است و هیچ چیز نزد خدا دوست داشتنی تر از این نیست که بنده از او درخواست کند و اگر در شر عجله کند برای مجازات ستمکار باشد و اگر در کار خیر عجله کند، برای رسیدن به ثواب آن باشد و برای انسان همین عیب بس است که عیوبی را که در خود نمی‌بیند، در دیگران ببیند و یا اینکه مردم را از آنچه که نمی‌تواند در آن تغییری ایجاد کند نهی کند و اینکه با مسائلی که به او مربوط نیست همنشین خود را آزار دهد. - . المحاسن: ۲۹۲ -

در اختصاص از امام سجاد علیه السلام مانند این روایت ذکر شده است. - . الاختصاص: ۲۲۸ -

**[ترجمه]

«۷۳»

سن، [المحاسن] أَبِی عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: مَا ضَاعَ مَالٌ فِی بَرٍّ وَ لَا بَحْرٍ إِلَّا بِتَضْیِیعِ الزَّکَاهِ فَحَصِّنُوا أَمْوَالَکُمْ بِالزَّکَاهِ وَ دَاوُوا مَرْضَاکُمْ بِالصَّدَقَهِ وَ ادْفَعُوا نَوَائِبَ الْبَلَایَا بِالاسْتِغْفَارِ الصَّاعِقَهُ لَا تُصِیبُ ذَاکِراً وَ لَیْسَ یُصَادُ مِنَ الطَّیْرِ إِلَّا مَا ضَیَّعَ تَسْبِیحَهُ (۴).

**[ترجمه]المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مالی در خشکی و دریا از بین نمی‌رود مگر اینکه زکات آن پرداخت نشده باشد، پس اموال خود را با زکات حفظ کنید و امراض خود را با صدقه شفا دهید و بلایای سخت را با استغفار از خود دور کنید، صاعقه هیچ‌گاه به کسی که ذکر خود را می گوید نمی‌رسد و تنها پرندگانی شکار می‌شوند که تسبیح خود را فراموش کرده‌اند. - . المحاسن: ۲۹۴ -

**[ترجمه]

«۷۴»

سن، [المحاسن] عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ يَا بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَفْشُوا السَّلَامَ وَ صِلُوا الْأَرْحَامَ وَ تَهَجَّدُوا وَ النَّاسُ نِيَامٌ وَ أَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَ أَطِيبُوا الْكَلَامَ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ (۵).

**[ترجمه]المحاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را جمع کرد و فرمود: ای فرزندان عبد المطلب، سلام را در همه‌جا رواج دهید و صله رحم را به جا بیاورید و شب را به بیداری بگذرانید، در حالی که همه مردم خوابیده‌اند و به گرسنگان غذا دهید و سخن نیکو بگویید تا در سلامتی و امنیت به بهشت وارد شوید. -. المحاسن: ۳۸۷ -

**[ترجمه]

«۷۵»

صح، [صحیفه الرضا علیه السلام] عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ إِيمَانٌ لَا شَكَّ فِيهِ وَ غَزْوٌ لَا غُلُولَ فِيهِ وَ حَجٌّ مَبْرُورٌ وَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ شَهِيدٌ وَ عَبْدٌ مَمْلُوكٌ أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ وَ نَصَحَ لِسَيِّدِهِ وَ رَجُلٌ عَفِيفٌ مُتَعَفِّفٌ ذُو عِبَادَةٍ وَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ أَمِيرٌ مُتَسَلِّطٌ لَمْ يَعْدِلْ وَ ذُو

۱- ۱. المحاسن: ۲۹۲.

۲- ۲. المحاسن: ۲۹۲.

۳- ۳. الاختصاص ۲۲۸.

۴- ۴. المحاسن: ۲۹۴.

۵- ۵. المحاسن: ۳۸۷.

ثَرْوَةٍ مِنَ الْمَالِ لَمْ يُعْطِ الْمَالَ حَقَّهُ وَ فَقِيرٌ فَخُورٌ(۱).

جا، [المجالس للمفيد] عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَهْرَوَيْهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام: إِلَى قَوْلِهِ ذُو عِبَادَةٍ(۲).

**[ترجمه]صحيفه الرضا عليه السلام: امام رضا از پدران خود عليهم السلام از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نقل فرمود كه حضرت فرمود: برترين اعمال در نزد خداوند ايمانى است كه در آن شكى نباشد و جنگى كه در آن سوزش تشنگى وجود نداشته باشد و حج مقبول است و اولين كسى كه به بهشت وارد مى‌شود، شهيد است و برده‌اى كه عبادت پروردگار را نيكو به جا آورده است و خيرخواه مولاى خود است و مرد عفيف و پاكدامنى كه عابد است. و اولين كسى كه به جهنم وارد مى‌شود، امير زورگويى است كه عدالت نورزيده و ثروتمندى است كه حق ديگران را از اموال خود نپرداخته و فقيرى است كه كبر داشته باشد. - . صحيفه الرضا عليه السلام: ۳ -

در مجالس از پدران امام رضا عليهم السلام مانند همين روايت آمده است تا آنجا كه مى فرمايد: ذو عباده. - . مجالس مفيد: ۶۷ -

**[ترجمه]

«۷۶»

صح، [صحيفه الرضا عليه السلام] عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا تَحَابُّوا وَ أَدَّوُا الْأَمَانَةَ وَ اجْتَنَبُوا الْحَرَامَ وَ قَرَوُا الضَّيْفَ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ ابْتُلُوا بِالْقَحْطِ وَ السِّنِينَ (۳).

**[ترجمه]صحيفه الرضا عليه السلام: امام رضا از پدران خود عليهم السلام از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نقل فرمود كه حضرت فرمود: تا زمانى كه در امت من محبت به يكديگر و امانتدارى و اجتناب از حرام و مهمان‌نوازى و بر پا داشتن نماز و دادن زكات وجود دارد، قحطى نيست و اگر اين‌ها را انجام ندهند، گرفتار قحطى و خشكسالى مى‌شوند. - . صحيفه الرضا عليه السلام: ۴ -

**[ترجمه]

«۷۷»

ضا، [فقه الرضا عليه السلام] وَ نَرْوِي عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ.

أَرْوِي عَنِ الْعَالِمِ عليه السلام: أَنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَامْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَ إِلَّا فَاسْأَلُوهُ وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا فَقَالَ وَ ذَكَرَهَا عَشَرَةً الْيَقِينَ وَ الْقَنَاعَةَ وَ الْبَصِيرَةَ وَ الشُّكْرَ وَ الْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ السَّخَاءَ وَ الْغَيْرَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمُرُوءَةَ وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ زَادَ فِيهَا الْحَيَاءَ وَ الصِّدْقَ وَ أَدَاءَ الْأَمَانَه.

وَ أَرْوِی عَنِ الْعَالِمِ علیه السلام: قَالَ مَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ أَجَلَّ وَ لَا أَعَزُّ مِنْ ثَلَاثَهٍ التَّسْلِیمُ وَ الْبِرُّ وَ الْیَقِینُ.

وَ أَرْوِی عَنِ الْعَالِمِ علیه السلام: أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَلَا أَوْحَی إِلَی آدَمَ علیه السلام أَنْ أَجْمَعُ الْکَلَامَ کُلَّهُ فِی أَرْبَعِ کَلِمَاتٍ فَقَالَ یَا رَبِّ بَیِّنْهُنَّ لِی فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ وَاحِدَهٌ لِی وَ أُخْرَی لَکَ وَ أُخْرَی بَیْنِی وَ بَیْنَکَ وَ أُخْرَی بَیْنَکَ وَ بَیْنَ النَّاسِ فَالَّتِی لِی تُؤْمِنُ بِی وَ لَا تُشْرِکُ بِی شَیْئاً وَ الَّتِی لَکَ فَأُجَازِیکَ عَنْهَا أَحْوَجَ مَا تَکُونُ إِلَی الْمُجَازَاهِ وَ الَّتِی بَیْنَکَ وَ بَیْنِی فَعَلَیْکَ الدُّعَاءُ وَ عَلَیَّ الْإِجَابَهُ وَ الَّتِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَ النَّاسِ فَإِنْ تَرْضَی لَهُمْ مَا تَرْضَی لِنَفْسِکَ وَ تَکْرَهُ لَهُمْ مَا تَکْرَهُهُ لِنَفْسِکَ.

۱- ۱. صحیفه الرضا علیه السلام ص ۳.

۲- ۲. مجالس المفید: ۶۷.

۳- ۳. صحیفه الرضا علیه السلام ص ۴.

وَ أَرْوِی أَنَّهُ سُئِلَ الْعَالِمُ علیه السلام: عَنْ خِیَارِ الْعِبَادِ فَقَالَ الَّذِینَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا وَ إِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَ إِذَا أَعْطُوا شَکَرُوا وَ إِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا وَ إِذَا غَضِبُوا عَفَوْا.

**[ترجمه]فقه الرضا علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به اخلاق پسندیده برانگیخته شدم.

از عالم علیه السلام روایت شده است که خداوند عز و جل به پیامبرانش اخلاق نیکویی داد. پس خود را بیازمایید، اگر آن اخلاق در شما وجود داشت، خدا را سپاس کنید، در غیر این صورت آن را از او بخواهید و به آن مشتاق باشید. و آن صفات را ده عدد ذکر کرد: یقین، قناعت، بصیرت، شکر، بردباری، اخلاق نیکو، بخشندگی، غیرت، شجاعت و جوانمردی و در روایتی دیگر، حیا، راستگویی و امانتداری نیز به آن اضافه شده است .

و از عالم علیه السلام روایت شده است که از آسمان بزرگ‌تر و عزیزتر از سه چیز نازل نشده است: تسلیم و نیکوکاری و یقین.

و از عالم علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند عز و جل به آدم علیه السلام وحی کرد که من کل کلام را در چهار کلمه جمع کرده‌ام. فرمود: آن را برای من بازگو کن. خداوند فرمود: یکی از آن ها را برای خودم و یکی را برای تو و یکی را برای اینکه بین من و تو باشد و یکی را برای اینکه بین تو و مردم باشد، به تو وحی می کنم. آنچه که برای من است، این است که به من ایمان بیاوری و هیچ کس و هیچ چیز را با من شریک نسازی، آنچه که برای تو است این است که من تو را به خاطر چیزی مجازات می کنم که نیاز مبرم به مجازات کردن داشته باشد. آنچه که بین من و توست این است که تو مرا بخوانی و من تو را اجابت کنم و آنچه که بین تو و مردم است، این است که آنچه را که برای خود می‌پسندی، برای آنان نیز بپسندی و آنچه که برای خود زشت می‌دانی برای آنان نیز زشت و ناپسند بدانی.

و روایت شده است که از عالم علیه السلام پرسیدند: برترین بندگان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که وقتی نیکی می کنند خوشحال هستند و وقتی بدی می کنند استغفار می کنند. هنگامی که موهبتی به آنان داده شود، شکرگزارند و هنگامی که گرفتار بلا و مصیبتی شوند صبورند و هنگامی که خشمگین می‌شوند گذشت می کنند.

**[ترجمه]

«۷۸»

ع، [علل الشرائع] ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْهَیْثَمِ الْخَفَّافِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیِّ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَا عُبِدَ اللَّهُ بِمِثْلِ الْعَقْلِ وَ مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّی یَکُونَ فِیهِ عَشْرُ خِصَالٍ الْخَیْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ یَسْتَقِلُّ کَثِیرَ الْخَیْرِ مِنْ عِنْدِهِ وَ یَسْتَکْثِرُ قَلِیلَ الْخَیْرِ مِنْ غَیْرِهِ وَ لَا یَتَبَرَّمُ بِطِلَابِ الْحَوَائِجِ وَ لَا یَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ عُمُرِهِ الْفَقْرُ أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنَ الْغِنَی وَ الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنَ الْعِزِّ نَصِیبُهُ مِنَ الدُّنْیَا الْقُوتُ وَ الْعَاشِرَةُ وَ مَا الْعَاشِرَةُ لَا یَرَی أَحَداً إِلَّا قَالَ هُوَ خَیْرٌ مِنِّی وَ أَتْقَی إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ فَرَجُلٌ هُوَ خَیْرٌ مِنْهُ وَ أَتْقَی وَ آخَرُ هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَ أَدْنَی فَإِذَا رَأَی مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِنْهُ وَ أَتْقَی تَوَاضَعَ لَهُ لِیَلْحَقَ بِهِ وَ إِذَا الْتَقَی الَّذِی هُوَ شَرٌّ مِنْهُ وَ أَدْنَی قَالَ عَسَی أَنْ یَکُونَ خَیْرُ هَذَا بَاطِناً

وَ شَرُّهُ ظَاهِراً وَ عَسَى أَنْ يُخْتَمَ لَهُ بِخَيْرٍ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ عَلَا مَجْدُهُ وَ سَادَ أَهْلَ زَمَانِهِ (۱).

**[ترجمه]علل الشرائع: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند با چیزی همچون عقل ستایش نشد و عقل کسی کامل نگردید مگر اینکه ده صفت در او بود که با آن صفات از او امید خیر می‌رفت و همه از شرش ایمن بودند: کسی که خوبی‌های بسیار خود را کم می‌بیند و خوبی‌های کم دیگران را بسیار می‌بیند و در طلب حاجاتش پافشاری نمی‌کند و از طلب علم در تمام عمر خسته نمی‌شود و فقر در نزد او دوست‌داشتنی‌تر از بی‌نیازی است و ذلت در نزد او محبوب‌تر از عزت است. از دنیا به اندازه قوتی نصیب برده است و صفت دهم که چه می‌دانی آن چیست، این است که چگونه با کسی که از او بهتر و پرهیزگارتر است و با کسی که از او بدتر و پایین‌تر است برخورد کند. پس هنگامی که کسی را دید که از او بهتر و پرهیزگارتر است، نسبت به او تواضع داشته باشد تا به او ملحق شود و هنگامی که با کسی که از او بدتر است برخورد کرد، بگوید امید است که باطن او خیر باشد و شر فقط در ظاهرش باشد و امید است که عاقبت به خیر شود. پس هرگاه این را انجام دهد، بزرگواری او بیشتر می‌شود و سرور اهل زمانه خود می‌گردد. -. علل الشرائع ۱ : ۱۱۰ -

**[ترجمه]

«۷۹»

سر، [السرائر] ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام: قَالَ لِبَعْضِ وُلْدِهِ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَعْصِيَةٍ نَهَاكَ عَنْهَا وَ إِيَّاكَ أَنْ يَفْقِدَكَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ طَاعَةٍ أَمَرَكَ بِهَا وَ عَلَيْكَ بِالْجِدِّ وَ لَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ عَنِ التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ طَاعَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُعْبَدُ حَقَّ عِبَادَتِهِ وَ إِيَّاكَ وَ الْمِزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيمَانِكَ وَ يَسْتَخِفُّ مُرُوَّتَكَ وَ إِيَّاكَ وَ الضَّجَرَ وَ الْكَسَلَ فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ حَظَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

**[ترجمه]السرائر: سعد بن ابی خلف گفت: ابو الحسن موسی علیه السلام به یکی از فرزندان خود فرمود: ای پسرم تو را بر حذر می‌دارم از اینکه خداوند تو را در حال ارتکاب گناهی ببیند که تو را از آن نهی فرموده است. و تو را بر حذر می‌دارم از اینکه خداوند اطاعت از چیزی که به آن امر فرموده است را در تو نبیند. و بر تو باد به سعی و تلاش و هیچ‌گاه گمان مبر که در عبادت خداوند کوتاهی نکرده‌ای، چرا که خداوند هیچ‌گاه آن‌گونه شایسته اوست پرستیده نشده است. و به دور باش از مزاح که نور ایمان تو را از بین می‌برد و تو را از جوانمردی می‌اندازد و به دور باش از دلتنگی کردن و تنبلی که بهره دنیا و آخرت را از تو می‌گیرند.

**[ترجمه]

«۸۰»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: يَا بَا مُحَمَّدٍ عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ حُسْنِ الصِّحَابَةِ لِمَنْ صَحِبَكُمْ وَ طُولِ

۱- ۱. علل الشرائع ج ۱ ص ۱۱۰.

السُّجُودِ فَإِنَّ ذَلِکَ مِنْ سُنَنِ الْأَوَّابِینَ قَالَ أَبُو بَصِیرٍ الْأَوَّابُونَ التَّوَّابُونَ (۱).

**[ترجمه]تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد، بر تو باد به تقوا و کوشش و امانتداری و راستگویی و خوشرویی با دوستان و برادران و سجده های طولانی که این‌ها از سیرت اوّابین است. و به گفته ابو بصیر، «اوّابین» همان توبه... کنندگان هستند. - . تفسیر العیاشی ۲ : ۲۸۶ -

**[ترجمه]

«۸۱»

جا، [المجالس للمفید] أَحْمَدُ بْنُ الْوَلِیدِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبَانٍ عَنِ ابْنِ أُورَمَهَ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الرَّبِیعِ بْنِ بَدْرٍ عَنْ أَبِی حَاتِمٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: یَا أَنَسُ أَکْثِرْ مِنَ الطَّهُورِ یَزِیدُ اللَّهُ فِی عُمُرِکَ وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَکُونَ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ عَلَی طَهَارَةٍ فَافْعَلْ فَإِنَّکَ تَکُونُ إِذَا مِتَّ عَلَی طَهَارَةٍ شَهِیداً وَ صَلِّ صَلَاةَ الزَّوَالِ فَإِنَّهَا صَلَاةُ الْأَوَّابِینَ وَ أَکْثِرْ مِنَ التَّطَوُّعِ تُحِبَّکَ الْحَفَظَةُ وَ سَلِّمْ عَلَی مَنْ لَقِیتَ یَزِیدُ اللَّهُ فِی حَسَنَاتِکَ وَ سَلِّمْ فِی بَیْتِکَ یَزِیدُ اللَّهُ فِی بَرَکَتِکَ وَ وَقِّرْ کَبِیرَ الْمُسْلِمِینَ وَ ارْحَمْ صَغِیرَهُمْ أَجِی ءُ أَنَا وَ أَنْتَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ کَهَاتَیْنِ وَ جَمَعَ بَیْنَ الْوُسْطَی وَ الْمُسَبِّحَهِ(۲).

**[ترجمه]مجالس مفید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای انس، بسیار با طهارت باش تا خداوند به تو طول عمر بدهد و اگر بتوانی که در شب و روز طاهر باشی، این کار را انجام بده که اگر در حال طهارت از دنیا بروی، شهید هستی و نماز عصر را به جا بیاور که نماز توبه‌کنندگان است و فرمابردار خدا باش تا فرشتگان نگهبان او تو را دوست بدارند و به هر کسی که دیدی سلام کن تا خداوند بر حسنات تو بیفزاید و به اهل خانه خود سلام کن تا خداوند به برکت تو بیفزاید و بزرگان مسلمانان را اکرام کن و به کوچک آن ها رحم کن تا در روز قیامت من و تو مثل این دو باشیم. سپس انگشت وسط و انگشت شهادت را در کنار هم قرار داد. - . مجالس المفید: ۴۶ -

**[ترجمه]

«۸۲»

جا، [المجالس للمفید] الْجِعَابِیُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَخِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ کَتَبَهُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ مَنْ کَانَ عِصْمَتُهُ شَهَادَهَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ مَنْ إِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ بِنِعْمَهٍ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ ذَنْباً قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَتْهُ مُصِیبَهٌ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ (۳).

**[ترجمه]مجالس مفید: امام کاظم از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود که حضرت فرمود: چهار چیز است که در هر کس باشد، خداوند او را به بهشت می‌برد: کسی که موجب عصمت و حفظ او گواهی به وحدانیت خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد و کسی که وقتی خداوند به او نعمتی عطا فرمود،

بگوید سپاس برای خداست و کسی که هرگاه مرتکب گناهی شد، طلب استغفار کند و کسی که هر گاه مصیبتی به او رسید، بگوید همه از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم. - . مجالس المفید: ۵۴ -

**[ترجمه]

«۸۳»

جا، [المجالس للمفید] الصَّدُوقُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْیَقْطِینِیِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ سَمَاعَهَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: لَا تَسْتَکْثِرُوا کَثِیرَ الْخَیْرِ وَ لَا تَسْتَقِلُّوا قَلِیلَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ قَلِیلَ الذُّنُوبِ تَجْتَمِعُ حَتَّی تَکُونَ کَثِیراً وَ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی السِّرِّ حَتَّی تُعْطُوا مِنْ أَنْفُسِکُمُ النَّصَفَ وَ سَارِعُوا إِلَی طَاعَهِ اللَّهِ وَ اصْدُقُوا الْحَدِیثَ وَ أَدُّوا الْأَمَانَهَ فَإِنَّمَا ذَلِکَ لَکُمْ وَ لَا تَدْخُلُوا فِیمَا لَا یَحِلُّ فَإِنَّمَا ذَلِکَ عَلَیْکُمْ (۴).

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ج ۲ ص ۲۸۶.

۲- ۲. مجالس المفید ص ۴۶.

۳- ۳. المصدر: ۵۴.

۴- ۴. المصدر: ۱۰۲.

ین، [کتاب حسین بن سعید] و النوادر عثمان بن عیسی: مثله.

**[ترجمه]مجالس مفید: ابو الحسن موسی علیه السلام فرمود: خیر بسیار خود را زیاد به حساب نیاورید و گناهان کم خود را کم ندانید که گناهان کوچک رفته رفته زیاد می‌شود و از خداوند عز و جل در خفا بترسید تا بتوانید نسبت به همه منصف باشید. به طاعت و عبادت خداوند بشتابید و راستگو و امانتدار باشید که همه این‌ها به سود شماست و کار غیر حلال را انجام ندهید که به زیان شماست. - . مجالس المفید: ۱۰۲ -

در کتاب حسین بن سعید مانند این روایت ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۸۴»

جا، [المجالس للمفید] أَحْمَدُ بْنُ الْوَلِیدِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ مَهْزِیَارَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی خُطْبَةٍ أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِخَیْرِ خَلَائِقِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ الْعَفْوِ عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَکَ وَ الْإِحْسَانِ إِلَی مَنْ أَسَاءَ إِلَیْکَ وَ إِعْطَاءِ مَنْ حَرَمَکَ وَ فِی التَّبَاغُضِ الْحَالِقَةِ لَا أَعْنِی حَالِقَةَ الشَّعْرِ وَ لَکِنْ حَالِقَةَ الدِّینِ (۱).

ین، [کتاب حسین بن سعید] و النوادر ابن أبی عمیر: مثله.

**[ترجمه]مجالس المفید: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه‌ای فرمود: آیا به شما از بهترین خصلت‌ها در دنیا و آخرت خبر دهم؟ گذشتن از کسی که به تو ظلم کرده است و ارتباط با کسی که رابطه‌اش را با تو قطع کرده است، و نیکی به کسی که به تو بدی کرده است و بخشش به کسی که تو را محروم کرده است و دشمنی کردن موجب کوتاه شدن و کم شدن است، منظور کم شدن مو نیست بلکه کاسته شدن از دین است. - . مجالس المفید: ۱۱۵ -

در کتاب حسین بن سعید و نوادر از ابن ابی عمیر مانند این روایت ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۸۵»

جا، [المجالس للمفید] بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ عَجْلَانَ أَبِی صَالِحٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِکَ وَ أَسْهِمْهُمْ فِی مَالِکَ وَ ارْضَ لَهُمْ بِمَا تَرْضَی لِنَفْسِکَ وَ اذْکُرِ اللَّهَ کَثِیراً وَ إِیَّاکَ وَ الْکَسَلَ وَ الضَّجَرَ فَإِنَّ أَبِی بِذَلِکَ کَانَ یُوصِینِی وَ بِذَلِکَ کَانَ یُوصِیهِ أَبُوهُ وَ کَذَلِکَ فِی صَلَاةِ اللَّیْلِ إِنَّکَ إِذَا کَسِلْتَ لَمْ تُؤَدِّ إِلَی اللَّهِ حَقَّهُ وَ إِنْ ضَجِرْتَ لَمْ تُؤَدِّ إِلَی أَحَدٍ حَقّاً وَ عَلَیْکَ بِالصِّدْقِ وَ الْوَرَعِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ إِذَا وَعَدْتَ فَلَا تُخْلِفْ (۲).

**[ترجمه]مجالس المفید: امام صادق علیه السلام فرمود: نسبت به مردم در خودت انصاف داشته باش و آن ها را در مال خود شریک گردان و هرچه را که برای خود می‌پسندی، برای آنان نیز بپسند و بسیار خدا را یاد کن و از تنبلی و بی تابی کردن به دور باش که پدرم مرا به این‌ها توصیه می‌کرد و پدرش این‌ها را به او توصیه می کرد و همچنین در نماز شب که هرگاه در آن تنبلی کنی، حق خدا را به جای نیاورده‌ای و اگر بی‌قراری کنی و ملول باشی، حق هیچ کس را به جا نیاورده‌ای و بر تو باد به راستگویی و تقوا و امانتداری و به جا آوردن وعده. - . مجالس المفید: ۱۱۶ -

**[ترجمه]

«۸۶»

جا، [المجالس للمفید] بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَبَّادٍ عَنْ بُکَیْرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَنَّهُ قَالَ: لَنُحِبُّ مِنْ شِیعَتِنَا مَنْ کَانَ عَاقِلًا فَهِماً فَقِیهاً حَلِیماً مُدَارِیاً صَبُوراً صَدُوقاً وَفِیّاً ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَصَّ الْأَنْبِیَاءَ علیهم السلام بِمَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ کَانَتْ فِیهِ فَلْیَحْمَدِ اللَّهَ عَلَی ذَلِکَ وَ مَنْ لَمْ تَکُنْ فِیهِ فَلْیَتَضَرَّعْ إِلَی اللَّهِ وَ لْیَسْأَلْهُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ مَا هِیَ قَالَ الْوَرَعُ وَ الْقُنُوعُ وَ الصَّبْرُ وَ الشُّکْرُ وَ الْحِلْمُ وَ الْحَیَاءُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَهُ وَ الْغَیْرَهُ وَ الْبِرُّ وَ صِدْقُ الْحَدِیثِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَهِ(۳).

محص، [التمحیص] عن بکیر: مثله.

ص: ۳۹۷

۱- ۱. مجالس المفید ص ۱۱۵.

۲- ۲. مجالس المفید ص ۱۱۶.

۳- ۳. المصدر نفسه ص ۱۲۱.

**[ترجمه]مجالس المفید: ابو عبد الله جعفر بن محمد صلوات الله علیهما فرمود: ما از شیعیان خود کسی را دوست داریم که عاقل، فهیم، فقیه، بردبار، مدارا کننده، صبور، راستگو و وفادار باشد. سپس فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی پیامبران را به اخلاق نیکویی اختصاص داد که در هر کس یافت شود، باید شکرگزار خدا باشد و در هر کس نباشد، باید به سوی خدا زاری و تضرع کند و آن ها را از او بخواهد. بکیر گفت: به او گفتم: فدایت شوم، آن اخلاق چیست؟ فرمود: تقوا، قناعت، صبر، شکر، بردباری، حیا، بخشندگی، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راستگویی و امانت داری. - . مجالس المفید: ۱۲۱ -

در تمحیص از بکیر مانند این روایت ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۸۷»

جا، [المجالس للمفید] بِالْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْصِنِي قَالَ أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْوَرَعِ وَ الِاجْتِهَادِ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ بِلَا وَرَعٍ وَ انْظُرْ إِلَى مَا هُوَ دُونَكَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ فَوْقَكَ فَلَكَثِيرٌ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ (۱) وَ قَالَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا(۲) وَ إِنْ نَازَعَتْكَ نَفْسُكَ إِلَى شَيْ ءٍ مِنْ ذَلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ قُوتُهُ الشَّعِيرَ وَ حَلْوَاؤُهُ التَّمْرَ إِذَا وَجَدَهُ وَ وَقُودُهُ السَّعَفَ وَ إِذَا أُصِبْتَ بِمُصِيبَةٍ فَاذْكُرْ مُصَابَكَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَإِنَّ النَّاسَ لَنْ يُصَابُوا بِمِثْلِهِ أَبَداً(۳).

**[ترجمه]مجالس المفید: عمر بن سعید بن هلال گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: به من وصیتی کن، فرمود: تو را به تقوای خداوند و پرهیزگاری و کوشش سفارش می کنم. بدان که تلاش بدون پرهیزگاری هیچ سودی ندارد و به هر کس پایین‌تر از توست نظر کن و به کسی که از تو بالاتر از است نگاه نکن. چه بسیار که خداوند تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فلا تعجبک أموالهم و لا أولادهم»: - . توبه / ۵۵ -

{مبادا کثرت اموال و اولاد آن ها تو را در شگفت آورد}. و فرمود: «لا تمدن عینیک إلی ما متعنا به أزواجا منهم زهره الحیاه الدنیا» - . طه / ۱۳۱ - {و ای رسول ما، هرگز به متاع ناچیز از خوشی زندگانی دنیا که به قومی (کافر و جاهل) در حیات دنیای فانی داده‌ایم، چشم مدوز.} و اگر نفست تو را به سوی یکی از این امور کشاند، بدان که قوت غالب رسول الله جو و شیرینی‌اش خرما بود، اگر آن را می یافت؛ و هیزم تنورش شاخه خرمای خشک شده بود. هرگاه گرفتار مصیبتی شدی، به یاد مصیبت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیفت که هیچ کس هرگز به مانند او گرفتار مصیبت نشد. - . مجالس مفید: ۱۲۲ -

**[ترجمه]

«۸۸»

جا، [المجالس للمفيد] بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ أَخْبَرَنِی ابْنُ إِسْحَاقَ الْخُرَاسَانِيُّ صَاحِبٌ كَانَ لَنَا قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام يَقُولُ: لَا تَرْتَابُوا فَتَشُكُّوا فَتَكْفُرُوا وَ لَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبُوا وَ لَا تُدَاهِنُوا فِی الْحَقِّ فَتَخْسَرُوا إِنَّ الْحَزْمَ أَنْ تَتَفَقَّهُوا وَ مِنَ الْفِقْهِ أَنْ لَا تَغْتَرُّوا وَ إِنَّ أَنْصَحَكُمْ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُكُمْ لِرَبِّهِ وَ إِنَّ أَغَشَّكُمْ أَعْصَاكُمْ لِرَبِّهِ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ يَأْمَنْ وَ يَرْشُدْ وَ مَنْ يَعْصِهِ يَخِبْ وَ يَنْدَمْ وَ اسْأَلُوا اللَّهَ الْيَقِينَ وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ فِی الْعَاقِبَةِ وَ خَيْرُ مَا دَارَ فِی الْقَلْبِ الْيَقِينُ أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَ الْكَذِبَ فَإِنَّ كُلَّ رَاجٍ طَالِبٌ وَ كُلَّ خَائِفٍ هَارِبٌ (۴).

**[ترجمه]مجالس المفید: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: هیچ گاه گرفتار شک و تردید نشوید که کافر می گردید و خود را ارزان نفروشید که از بین می‌روید و حق را به باطل نیامیزید که دچار زیان می‌شوید. دوراندیشی در این است که فقیه باشید و فقه این است که به خود غره نگردید و خیرخواه‌ترین شما نسبت به خود، کسی است که بیش از همه پروردگار خود را اطاعت می کند و حیله گرترین شما کسی است که بیش از همه از پروردگارش نافرمانی می کند. هر کس که از خدای خود اطاعت کند، در امان است و راه می‌یابد و هرکس از فرمان او سرپیچی کند، زیان می‌بیند و پشیمان می گردد و از خداوند طلب یقین کنید و به آن مشتاق باشید تا عاقبت به خیر شوید و بهترین چیزی که در دل انسان می گذرد، یقین است. ای مردم، از دروغ بر حذر باشید که هر امیدواری جوینده است و هر ترسنده‌ای گریزان است. - . مجالس مفید: ۱۲۸ -

**[ترجمه]

«۸۹»

جا، [المجالس للمفيد] الْحَسَنُ بْنُ حَمْزَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَدِّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ: أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشَدِّ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نفسهم نْفُسِهِمْ] وَ مُوَاسَاةُ الْإِخْوَانِ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنْ عُرِضَتْ لَهُ طَاعَةٌ لِلَّهِ عَمِلَ بِهَا وَ إِنْ عُرِضَتْ لَهُ مَعْصِيَةٌ تَرَكَهَا(۵).

۱- ۱. براءه: ۵۵.

۲- ۲. طه: ۱۳۱.

۳- ۳. مجالس المفید ص ۱۲۲.

۴- ۴. مجالس المفید ص ۱۲۸.

۵- ۵. المصدر نفسه ص ۱۹۵.

**[ترجمه]مجالس المفید: امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باشید که از آنچه که خداوند بر بندگان خود واجب کرده است به شما خبر می‌دهم: انصاف داشتن نسبت به مردم و نیکی کردن به برادران در راه خداوند عز و جل و یاد خدا در همه حال، که اگر اطاعت خدا بر سر راه او قرار گرفت آن را انجام دهد و اگر معصیتی بر او عارض شد از آن روی گرداند. - . مجالس مفید: ۱۹۵ -

**[ترجمه]

«۹۰»

ضه، [روضه الواعظین] قَالَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِ: أَوْصَانِي خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِسَبْعِ خِصَالٍ لَا أَدَعُهُنَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ أَوْصَانِي أَنْ أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ دُونِي وَ لَا أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِي وَ أَنْ أُحِبَّ الْفُقَرَاءَ وَ الدُّنُوَّ مِنْهُمْ وَ أَنْ أَقُولَ الْحَقَّ وَ إِنْ كَانَ مُرّاً وَ أَنْ أَصِلَ إِلَى رَحِمِي وَ إِنْ كَانَتْ مُدْبِرَهً وَ أَنْ لَا أَسْأَلَ النَّاسَ شَيْئاً وَ أَوْصَانِي أَنْ أَقُولَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّهِ.

**[ترجمه]روضه الواعظین: سلمان الفارسی رحمه الله علیه گفت: دوست من، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به هفت خصلت سفارش فرمود که در هیچ حالی آن ها را رها نمی‌کنم. به من توصیه کرد که به پایین‌تر از خود نظر بیفکنم و به بالاتر از خود نگاه نکنم و فقرا را دوست داشته باشم و به آنان نزدیک شوم و سخن حق را بگویم، حتی اگر تلخ باشد و صله رحم را به جا بیاورم حتی اگر خویشاوندان ارتباط خود را با من قطع کرده باشند و از هیچ‌کس چیزی نخواهم. و به من توصیه کرد که ذکر «لا حول و لا قوه إلا بالله» را بگویم که از گنج‌های بهشتی است.

**[ترجمه]

«۹۱»

جع، [جامع الأخبار] قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: طَلَبْتُ الْقَدْرَ وَ الْمَنْزِلَهَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْعِلْمِ تَعَلَّمُوا يَعْظُمْ قَدْرُكُمْ فِي الدَّارَيْنِ وَ طَلَبْتُ الْكَرَامَهَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالتَّقْوَى اتَّقُوا لِتَكْرُمُوا وَ طَلَبْتُ الْغِنَى فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْقَنَاعَهِ عَلَيْكُمْ بِالْقَنَاعَهِ تَسْتَغْنُوا وَ طَلَبْتُ الرَّاحَهَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِتَرْكِ مُخَالَطَهِ النَّاسِ لِقِوَامِ عَيْشِ الدُّنْيَا اتْرُكُوا الدُّنْيَا وَ مُخَالَطَهَ النَّاسِ تَسْتَرِيحُوا فِي الدَّارَيْنِ وَ تَأْمَنُوا مِنَ الْعَذَابِ وَ طَلَبْتُ السَّلَامَهَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِطَاعَهِ اللَّهِ أَطِيعُوا اللَّهَ تَسْلَمُوا وَ طَلَبْتُ الْخُضُوعَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِقَبُولِ الْحَقِّ اقْبَلُوا الْحَقَّ فَإِنَّ قَبُولَ الْحَقِّ يُبْعِدُ مِنَ الْكِبْرِ وَ طَلَبْتُ الْعَيْشَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِتَرْكِ الْهَوَى فَاتْرُكُوا الْهَوَى لِيَطِيبَ عَيْشُكُمْ وَ طَلَبْتُ الْمَدْحَ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالسَّخَاوَهِ كُونُوا الْأَسْخِيَاءَ تُمْدَحُوا وَ طَلَبْتُ نَعِيمَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا(۱).

**[ترجمه]جامع الأخبار: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: من جویای شأن و منزلت بودم و آن را تنها در علم یافتم، علم بیاموزید تا قدر و منزلت شما در دنیا و آخرت بالا رود و جویای کرامت بودم و آن را تنها در تقوا یافتم، تقوا پیشه کنید تا کرامت یابید و جویای بی‌نیازی بودم و آن را فقط در قناعت یافتم. و بر شما باد به قناعت تا به بی‌نیازی برسید و جویای

آرامش بودم و آن را تنها در ترک آمیزش با مردم یافتم. ترک دنیا کنیـد تا زندگی دنیا قوام یابد و از آمیزش با مردم بپرهیزید تـا هم در دنیا و هم در آخرت به آرامش برسـید و از عـذاب در امان باشـید و جویای سـلامتی بودم و آن را فقط در اطاعت از خداونـد یافتم، از او اطاعت کنیـد تا سالم بمانیـد و جویای خضوع بودم و آن را فقط در پـذیرفتن حق یافتم. حق را بپذیرید که پذیرفتن حق، شما را از کبر و خودپسندی دور می‌کند و جویای زندگی بودم و آن را فقط در ترک هوی و هوس یافتم. هوس را ترک کنید تا زندگی شما شیرین گردد و جویای مدح بودم و آن را فقط در بخشندگی یافتم، بخشنده باشید تا ستوده شوید و جویای نعمت دنیا و آخرت بودم و آن را فقط در خصلت‌هایی که ذکر کردیم یافتم. -. جامع الاخبار: ۱۴۴ -

**[ترجمه]

«۹۲»

بشا، [بشاره المصطفی] مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ الرَّازِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُقْرِی عَنْ يَحْيَی بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ هَارُونَ عَنْ أَبِی أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَبْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام: مَنِ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هُدِیَ وَ مَنْ تَوَكَّلَ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُفِيَ وَ مَنْ قَنِعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أُغْنِيَ وَ مَنِ اتَّقَی اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَجَا فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ بِمَا اسْتَطَعْتُمْ وَ أَطِيعُوا وَ سَلِّمُوا الْأَمْرَ لِأَهْلِهِ تُفْلِحُوا وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ الْآيَهَ لا

ص: ۳۹۹

۱- ۱. جامع الأخبار ۱۴۴.

يَسْتَوِی أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمُ الْفائِزُونَ (۱).

**[ترجمه]بشاره المصطفی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به ریسمان خدای عز و جل چنگ زند، هدایت می گردد و هر کس به خدای عز و جل توکل کند، همین برای او کافی است و هر کس به روزی که خدای عز و جل به او داده قناعت کند، بی‌نیاز می گردد و هر کس تقوای الهی پیشه کند، نجات می‌یابد. پس ای بندگان خدا، تا جایی که می‌توانید از او پروا کنید و از او اطاعت کنید و تسلیم امر او باشید تا رستگار شوید و صبور باشید که خدا با صابرین است و همانند کسانی که خدا را از یاد بردند و خدا هم آن ها را از یاد خود برد نباشید «لایستوی أصحاب النار و أصحاب الجنه أصحاب الجنه هم الفائزون» - . بشاره المصطفی: ۱۱۶، و حشر / ۱۹ - ۲۰ -

{هرگز برابر نیستند اهل جهنم و اهل بهشت، اهل بهشت به حقیقت سعادت‌مندان عالمند}.

**[ترجمه]

«۹۳»

ختص، [الإختصاص] عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ لِحُمْرَانَ بْنِ أَعْیَنَ یَا حُمْرَانُ انْظُرْ إِلَی مَنْ هُوَ دُونَکَ فِی الْمَقْدُرَهِ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَی مَنْ هُوَ فَوْقَکَ فِی الْمَقْدُرَهِ فَإِنَّ ذَلِکَ أَقْنَعُ لَکَ بِمَا قُسِمَ لَکَ وَ أَحْرَی أَنْ تَسْتَوْجِبَ الزِّیَادَهَ مِنْ رَبِّکَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اعْلَمْ أَنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِیلَ عَلَی الْیَقِینِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْعَمَلِ الْکَثِیرِ عَلَی غَیْرِ یَقِینٍ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا وَرَعَ أَنْفَعُ مِنْ تَجَنُّبِ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْکَفِّ عَنْ أَذَی الْمُؤْمِنِینَ وَ اغْتِیَابِهِمْ وَ لَا عَیْشَ أَهْنَأُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ لَا مَالَ أَنْفَعُ مِنَ الْقُنُوعِ بِالْیَسِیرِ الْمُجْزِی وَ لَا جَهْلَ أَضَرُّ مِنَ الْعُجْبِ (۲).

**[ترجمه]الإختصاص: هشام بن سالم گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام به حمران بن اعین فرمود: ای حمران، در هنگام قدرتمندی به پایین‌تر از خود نظر کن و به بالاتر از خودت نگاه نکن که سبب می‌شود به قسمت خود قانع شوی. شایسته‌تر این است که زیادت در آن را از خدای خود بخواهی و بدان که عمل کم همیشگی از روی یقین در نزد خدای عز و جل شایسته‌تر است از اینکه عمل تو زیاد باشد و از روی یقین نباشد و بدان که هیچ تقوایی سودمندتر از ترک حرام و دست برداشتن از آزار مومنان و غیبت آنان نیست و هیچ زندگی گواراتر از حسن خلق نیست و هیچ مالی سودمندتر از قناعت به کم نیست و هیچ جهلی زیانبارتر از خودپسندی نیست. - . الاختصاص: ۲۲۷ -

**[ترجمه]

«۹۴»

ختص، [الإختصاص]: کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا خَطَبَ قَالَ فِی آخِرِ خُطْبَتِهِ طُوبَی لِمَنْ طَابَ خُلُقُهُ وَ طَهُرَتْ سَجِیَّتُهُ وَ صَلُحَتْ سَرِیرَتُهُ وَ حَسُنَتْ عَلَانِیَتُهُ وَ أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ أَمْسَکَ الْفَضْلَ مِنْ کَلَامِهِ وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ (۳).

**[ترجمه]الاختصـاص: پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آل و سـلم وقتی خطبه می خوانـد، در آخر خطبه می‌فرمود: خوشا به حال کسـی که اخلاق نیکو داشـته باشد و طاهر و زکی باشد و رفتار شایسـته داشـته باشد و در نزد مردم خوشخو باشد و زیادی مال خود را انفاق کند و سخن بیهوده نگوید و نسبت به دیگران انصاف داشته باشد. - . الاختصاص: ۲۲۸ -

**[ترجمه]

«۹۵»

کِتَابُ الْإِمَامَهِ وَ التَّبْصِرَهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَلَوِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّ فِیهِ وَ أَمْسَکَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ وَ مِنْهُ بِهَذَا الْإِسْنَادِ طُوبَی لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ فَحَسُنَ مُنْقَلَبُهُ إِذْ رَضِیَ عَنْهُ رَبُّهُ وَ وَیْلٌ لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَ سَاءَ عَمَلُهُ وَ سَاءَ مُنْقَلَبُهُ إِذْ سَخِطَ عَلَیْهِ رَبُّهُ.

**[ترجمه]الإمامه و التبصـره: مانند همین روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شده است با این اختلاف که در آن آمـده است: و سـخن بیهوده مگویـد و از او با همین اسانیـد آمـده است که خوشا به حال کسـی که طول عمر یابد و اعمال نیک داشـته باشـد تا مرگش راحت گردد و پروردگارش از او راضـی باشـد و وای بر کسـی که طول عمر یابد و اعمال زشـت داشته باشد و مرگ او نیز به بدی باشد چرا که پروردگارش بر او خشمگین است.

**[ترجمه]

«۹۶»

ختص، [الإختصاص] عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. مَنْ أَسْبَغَ وُضُوءَهُ وَ أَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَ أَدَّی زَکَاهَ مَالِهِ

ص: ۴۰۰

۱- ۱. بشاره المصطفی ص ۱۱۶، و الآیه فی الحشر ۱۹ و ۲۰.

۲- ۲. الاختصاص ۲۲۷.

۳- ۳. الاختصاص ۲۲۸.

وَ کَفَّ غَضَبَهُ وَ سَجَنَ لِسَانَهُ وَ اسْتَغْفَرَ لِذَنْبِهِ وَ أَدَّی النَّصِیحَهَ لِأَهْلِ بَیْتِهِ فَقَدِ اسْتَکْمَلَ حَقَائِقَ الْإِیمَانِ وَ أَبْوَابُ الْجَنَّهِ مُفَتَّحَهٌ لَهُ (۱).

مِشْکَاهُ الْأَنْوَارِ، نَقْلًا عَنِ الْمَحَاسِنِ: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]الإختصاص: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس وضو و نماز خود را به جای آورد و زکات مالش را بپردازد و خشم خود را فرو برد و زبان خود را نگاه دارد و از گناهان خود توبه کند و خیرخواه خانواده خود باشد، حق ایمان را به جای آورده است و درهای بهشت به روی او گشوده است. - . الاختصاص: ۲۳۳ -

در مشکاه الأنوار به نقل از المحاسن مانند این روایت ذکر شده است. - . مشکاه الأنوار: ۳۹ -

**[ترجمه]

«۹۸»

ختص، [الإختصاص] قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: لَا خَیْرَ فِی الْقَوْلِ إِلَّا مَعَ الْعَمَلِ وَ لَا فِی الْمَنْظَرِ إِلَّا مَعَ الْمَخْبَرِ وَ لَا فِی الْمَالِ إِلَّا مَعَ الْجُودِ وَ لَا فِی الصِّدْقِ إِلَّا مَعَ الْوَفَاءِ وَ لَا فِی الْفِقْهِ إِلَّا مَعَ الْوَرَعِ وَ لَا فِی الصَّدَقَهِ إِلَّا مَعَ النِّیَّهِ وَ لَا فِی الْحَیَاهِ إِلَّا مَعَ الصِّحَّهِ وَ لَا فِی الْوَطَنِ إِلَّا مَعَ الْأَمْنِ وَ الْمَسَرَّهِ(۳).

**[ترجمه]الإختصاص: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: هیچ خیری در سخن بدون عمل و در و ظاهر زیبا بدون باطن نیک و در مال بدون بخشش و در راستگویی بدون وفا و در فقه بدون پرهیزگاری و در صدقه بدون نیت و در زندگی بدون سلامتی و در وطن بدون امنیت و شادی نیست. - . الاختصاص: ۲۴۳ - ۲۴۴ -

**[ترجمه]

«۹۹»

کِتَابُ صِفَاتِ الشِّیعَهِ، لِلصَّدُوقِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ صِفْ لِی شِیعَتَکَ قَالَ شِیعَتُنَا مَنْ لَا یَعْدُو صَوْتُهُ سَمْعَهُ وَ لَا شَحْنَاؤُهُ بَدَنَهُ وَ لَا یَطْرَحُ کَلَّهُ عَلَی غَیْرِهِ وَ لَا یَسْأَلُ غَیْرَ إِخْوَانِهِ وَ لَوْ مَاتَ جُوعاً شِیعَتُنَا مَنْ لَا یَهِرُّ هَرِیرَ الْکَلْبِ وَ لَا یَطْمَعُ طَمَعَ الْغُرَابِ شِیعَتُنَا الْخَفِیَّهُ عَیْشُهُمْ الْمُنْتَقِلَهُ دِیَارُهُمْ شِیعَتُنَا الَّذِینَ فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ وَ یَتَوَاسَوْنَ وَ عِنْدَ الْمَوْتِ لَا یَجْزَعُونَ وَ فِی قُبُورِهِمْ یَتَزَاوَرُونَ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَأَیْنَ أَطْلُبُ هَؤُلَاءِ قَالَ فِی أَطْرَافِ الْأَرْضِ وَ بَیْنَ الْأَسْوَاقِ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ (۴).

**[ترجمه]صفات الشیعه: سعد این روایت را به امام صادق علیه السلام رسانده است: گفتم: فدایت شوم شیعیان خود را برای من توصیف کن. فرمود: شیعه ما کسی است که صدای او از گوشش فراتر نرود و دشمنی نورزد و زحمت خود را بر دوش دیگری نیندازد و جز از دوستان خود از کسی چیزی نخواهد، حتی اگر از گرسنگی بمیرد. شیعه ما کسی است که مانند سگ پارس نمی‌کند و مثل کلاغ حرص و طمع ندارد و زندگی ساده‌ای دارد و دائم به فکر مرگ است. شیعه ما کسی است که در

اموالش حق معلومی برای دیگران وجود دارد و ایثار به خرج می‌دهد و در هنگام مرگ جزع و فزع نمی‌کند و به دیدار اهل قبور می‌رود. گفتم: فدایت شوم چنین کسانی را کجا بجویم؟ فرمود: در زمین و بین بازارها، همان‌گونه که خداوند عز و جل در کتاب خود فرمود: «أذله علی المؤمنین أعزه علی الکافرین»: - . صفات الشیعه: ۱۶۹، مائده / ۵۴. - {و نسبت به مومنان سرافکنده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند.}

**[ترجمه]

«۱۰۰»

ین، [کتاب حسین بن سعید] و النوادر فَضَالَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَا یَغُرَّنَّکَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِکَ فَإِنَّ الْأَجْرَ یَصِلُ إِلَیْکَ دُونَهُمْ وَ لَا تَقْطَعْ عَنْکَ النَّهَارَ بِکَذَا وَ کَذَا فَإِنَّ مَعَکَ مَنْ یَحْفَظُ عَلَیْکَ وَ لَا تَسْتَقِلَّ قَلِیلَ الْخَیْرِ فَإِنَّکَ تَرَاهُ غَداً بِحَیْثُ یَسُرُّکَ وَ لَا تَسْتَقِلَّ قَلِیلَ الشَّرِّ فَإِنَّکَ تَرَاهُ غَداً بِحَیْثُ یَسُوؤُکَ وَ أَحْسِنْ فَإِنِّی لَمْ أَرَ شَیْئاً أَشَدَّ طَلَباً وَ لَا أَسْرَعَ دَرَکاً مِنْ حَسَنَهٍ مُحْدَثَهٍ لِذَنْبٍ قَدِیمٍ إِنَّ اللَّهَ

۱- ۱. الاختصاص: ۲۳۳.

۲- ۲. مشکاه الأنوار: ۳۹.

۳- ۳. الاختصاص: ۲۴۳ و ۲۴۴.

۴- ۴. صفات الشیعه ۱۶۹، و الآیه فی المائده ۵۴.

تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذّاكِرِينَ (۱).

ختص، [الإختصاص] عنه علیه السلام مرسلا: مثله (۲).

**[ترجمه]کتاب حسین بن سعید و نوادر: علی بن یعقوب می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: مردم تو را از خودت به خود مشغول نسازند که جزای کارهایت تنها به خود تو می‌رسد و روز خود را به این و آن مگذران. زیرا کسی با تو هست که از تو محافظت می‌کند و خیر اندک را کم ندان، چه بسا همان خیر اندک فردا باعث شادی تو شود و شر اندک را کم ندان چه بسا که فردا باعث آزار تو شود. و نیکی کن که من چیزی را ندیدم که به اندازه نیکی طلب شود و زود به دست بیاید. نیکی که جدید است و در مقابل گناهی کهنه می‌آید. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «إن الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین» - . هود / ۱۱۴ -

{البته خوبی و نیکوکاری‌های شما زشتی و بدکاری‌هایتان را نابود می‌سازد و این یادآوری است برای اهل ذکر}.

در اختصاص از امام صادق علیه السلام مانند این روایت ذکر شده است. - . اختصاص: ۲۳۱ -

**[ترجمه]

«۱۰۱»

ین، [کتاب حسین بن سعید] و النوادر ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام يَقُولُ: مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ وَ مَنِ اجْتَنَبَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَ مَنْ قَنِعَ بِمَا أَقْسَمَ اللَّهُ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ.

**[ترجمه]کتاب حسین بن سعید و نوادر: علی بن حسین علیه السلام فرمود: کسی که به چیزهایی که خداوند واجب گردانیده است عمل کند، از بهترین مردم است و هر کس از چیزهایی که خدا آن را حرام گردانیده اجتناب کند، از عابدترین مردم است و هرکس به آنچه که خدا نصیب او کرده راضی باشد، از بی‌نیازترین مردم است.

**[ترجمه]

«۱۰۲»

ین، [کتاب حسین بن سعید] و النوادر عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي شَيْبَةَ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام أَنَّهُ قَالَ: وَيْلٌ لِمَنْ لَا يَدِينُ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ قَالَ وَ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ حَتَّى يُتِمَّ قَوْلَهُ بِعَمَلٍ صَالِحٍ وَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ وَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِطَاعَةِ ظَالِمٍ قَالَ وَ كُلُّ قَوْمٍ أَلْهَاهُمُ التَّكَاثُرُ

حَتَّى زَارُوا الْمَقَابِرَ قَالَ وَ مَنْ أَحْسَنَ وَ لَمْ يُسِئْ خَيْرٌ مِمَّنْ أَحْسَنَ وَ أَسَاءَ وَ مَنْ أَحْسَنَ وَ أَسَاءَ خَيْرٌ مِمَّنْ أَسَاءَ وَ لَمْ يُحْسِنْ وَ قَالَ وَ الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَهِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَهِ.

**[ترجمه]کتاب حسین بن سعید و نوادر: یکی از صادقین علیهما السلام فرمود: وای بر کسی که با امر به معروف و نهی از منکر خدا را اطاعت نکند و هر کس ذکر «لا إله إلا الله» را بگوید، هنوز سخنش به پایان نرسیده، با اعمال صالح خود به ملکوت آسمان وارد می‌شود و کسی که پیرو امام غیر عادل است دین ندارد و کسی که پیرو پیشوای ظالم است دین ندارد و هر قومی که به غفلت انداخت آن ها را مبالغت در فزونی، تا آن‌که زیارت نمودند مقبره‌ها را. فرمود: کسی که نیکی کند و پس از آن بدی نکند، بهتر از کسی است که نیکی کند و بدی کند و کسی که نیکی کند و بعد از آن بدی کند، بهتر از کسی است که بدی کند و نیکی نکند و فرمود: درنگ در هنگام شبهه‌ناک بودن چیزی، از به هلاکت افتادن بهتر است.

**[ترجمه]

«۱۰۳»

ین، [کتاب حسین بن سعید] و النوادر النَّضْرُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَ إِسْلَامُهُ وَ لَوْ كَانَ مَا بَيْنَ قَرْنِهِ وَ قَدَمِهِ خَطَايَا لَمْ يَنْتَقِصْهُ ذَلِكَ الصِّدْقُ وَ الْحَيَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ الشُّكْرُ.

**[ترجمه]کتاب حسین بن سعید و نوادر: مردی از بنی هاشم نقل می کند که شنیدم ایشان فرمود: چهار چیز است که در هر کس باشد اسلامش کامل است، حتی اگر از سر تا پا غرق گناه باشد. آن چیزها راستگویی، حیا، اخلاق نیک و شکرگزاری است.

**[ترجمه]

«۱۰۴»

محص، [التمحيص] عَنْ مِهْزَمٍ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ لَا يَعْدُو صَوْتُهُ سَمْعَهُ وَ لَا شَحْنَهُ أُذُنَيهِ وَ لَا يَمْتَدِحُ بِنَا مُعْلِناً وَ لَا يُوَاصِلُ لَنَا مُبْغِضاً وَ لَا يُخَاصِمُ لَنَا وَلِيّاً وَ لَا يُجَالِسُ لَنَا عَائِباً قَالَ قُلْتُ فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِهَؤُلَاءِ الْمُتَشَيِّعَهِ قَالَ فِيهِمُ التَّمْحِيصُ وَ فِيهِمُ التَّمْيِيزُ وَ فِيهِمُ التَّبْدِيلُ تَأْتِي عَلَيْهِمْ سِنُونَ تُفْنِيهِمْ وَ طَاعُونٌ يَقْتُلُهُمْ وَ اخْتِلَافٌ يُبَدِّدُهُمْ شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَهِرُّ هَرِيرَ الْكَلْبِ وَ لَا يَطْمَعُ طَمَعَ الْغُرَابِ وَ لَا يَسْأَلُ وَ إِنْ مَاتَ جُوعاً قُلْتُ فَأَيْنَ أَطْلُبُ هَؤُلَاءِ قَالَ اطْلُبْهُمْ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ أُولَئِكَ الْخَفِيضُ عَيْشُهُمْ الْمُنْتَقِلَهُ دِيَارُهُمْ الَّذِينَ إِذَا شَهِدُوا لَمْ يُعْرَفُوا وَ إِذَا غَابُوا لَمْ

۱- ۱. هود: ۱۱۴، و المصدر مخطوط.

۲- ۲. الاختصاص ص ۲۳۱.

يُفْتَقَدُوا وَ إِنْ مَرِضُوا لَمْ يُعَاوَدُوا وَ إِنْ خَطَبُوا لَمْ يُزَوَّجُوا وَ إِنْ رَأَوْا مُنْكَراً يُنْكِرُوا وَ إِنْ يُخَاطِبْهُمُ الْجَاهِلُ سَلَّمُوا وَ إِنْ لَجَأَ إِلَيْهِمْ ذُو حَاجَةٍ مِنْهُمْ رَحِمُوا وَ عِنْدَ الْمَوْتِ هُمْ لَا يَحْزَنُونَ وَ فِي الْقُبُورِ يَتَزَاوَرُونَ لَمْ تَخْتَلِفْ قُلُوبُهُمْ وَ إِنْ رَأَيْتَهُمُ اخْتُلِفَ بِهِمُ الْبُلْدَانُ (۱).

**[ترجمه]التمحیص: اسدی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا شیعه ما کسی است که صدایش به حدی آرام باشد که از گوش و نرمی گوش خودش فراتر نرود و آشکارا مدح ما را نمی گوید و با دشمن ما مراوده نمی کند و با دوست ما دشمنی نمی کند و هیچ گاه عیب ما را نمی گوید. گفتم: با این شیعیان چه رفتاری داشته باشم؟ فرمود: در آن ها نقص و کاستی و جدایی و دگرگونی اتفاق می‌افتد. بر آن ها دورانی می گذرد که در آن نابود می‌شوند و طاعون آن ها را می کشد و اختلافاتی پیدا می‌شود که آن ها را پراکنده می کند. شیعه ما کسی است که مثل سگ پارس نمی کند و مثل کلاغ حرص و طمع ندارد و اگر از گرسنگی بمیرد از کسی چیزی طلب نمی کند. گفتم: فدایت شوم چنین کسانی را کجا بجویم؟ فرمود: در زمین پی آن ها بگرد. آن ها زندگی ساده‌ای دارند و برای مرگ آماده‌اند، کسانی هستند که وقتی حضور دارند معروف و شناخته شده نیستند و وقتی غایبند، گمنام نمی گردند. اگر بیمار شوند کسی به عیادت آنان نمی‌رود و اگر از آن ها طلب ازدواج شود، ازدواج نمی کنند و اگر عمل ناپسندی ببینند از آن نهی می کنند و اگر جاهلی با آنان سخن بگوید، سلام می... گویند و اگر نیازمندی به آن ها پناه ببرد، به او رحم می کنند و در هنگام مرگ اندوهگین نمی‌شوند و به دیدار اهل قبور می... روند دل‌های آنان هیچ گاه منحرف نمی گردد و اگر آن ها را ببینی، شهرها از آن ها لبریزند. - . التمحیص: ۷۰ -

**[ترجمه]

«۱۰۵»

نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: سِرْ سَنَتَيْنِ بَرَّ وَالِدَيْكَ سِرْ سَنَةً صِلْ رَحِمَكَ سِرْ مِيلًا عُدْ مَرِيضاً سِرْ مِيلَيْنِ شَيِّعْ جَنَازَةً سِرْ ثَلَاثَةَ أَمْيَالٍ أَغِثْ مَلْهُوفاً وَ عَلَيْكَ بِالاسْتِغْفَارِ فَإِنَّهُ الْمَنْجَاةُ(۲).

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ طُوبَى لَهُمْ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمْ فَقَالَ الَّذِينَ يَقْبَلُونَ الْحَقَّ إِذَا سَمِعُوهُ وَ يَبْذُلُونَهُ إِذَا سَأَلُوهُ وَ يَحْكُمُونَ لِلنَّاسِ كَحُكْمِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ (۳).

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أُعْطِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَبْعاً لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَنَا وَ لَا يُعْطَاهُنَّ أَحَدٌ بَعْدَنَا الصَّبَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ السَّمَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْعِلْمَ وَ الْعَمَلَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي النِّسَاءِ(۴).

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا الَّذِي يُبَاعِدُ الشَّيْطَانَ مِنَّا قَالَ الصَّوْمُ لِلَّهِ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ تَعَالَى وَ الْمُوَاظَبَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ وَ الِاسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِينَهُ (۵).

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أُوصِي أُمَّتِي بِخَمْسٍ بِالسَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ

۱ – ۱. قد مر هذا الحديث باسانيد مختلفه فی باب صفات الشيعه ج ۶۸ منها فی ص ۱۸۰ عن الكافی و عليه شرح مستوفی. فراجع.

۲– ۲. نوادر الراوندیّ ص ۵.

۳– ۳. المصدر ص ۱۵.

۴– ۴. المصدر ص ۱۵.

۵– ۵. المصدر ص ۱۹.

وَ الْهِجْرَهِ وَ الْجِهَادِ وَ الْجَمَاعَهِ وَ مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْجَاهِلِيَّهِ فَلَهُ جَثْوَهٌ مِنْ جُثَى جَهَنَّمَ (۱).

**[ترجمه]نوادر الراوندی: امام کاظم از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود که حضرت فرمود: حتی اگر لازم باشد دو سال راه برو تا به پدر و مادرت نیکی کنی، یک سال راه برو تا صله رحم را به جا بیاوری، یک میل برو تا مریضی را عیادت کنی، دو میل برو تا در تشییع جنازه شرکت کنی و سه میل برو تا به داد درمانده‌ای برسی و بر تو باد به استغفار که مایه نجات توست. – . نوادر الراوندی: ۵ –

و به همین اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خوشا به حال کسانی که برای رسیدن به عرش خدا از یکدیگر سبقت می‌جویند، گفتند: یا رسول الله آن ها چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که هرگاه سخن حق را بشنوند آن را می‌پذیرند و اگر چیزی از آن ها خواسته شود بخشش می‌کنند و همان‌طور که بر خود حکم می‌کنند، بر مردم نیز حکم می‌کنند. آن ها همان پیشی گیرندگان به سوی سایه عرش خدا هستند. – . نوادر الراوندی: ۱۵ –

و به همین اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به ما اهل بیت هفت چیز داده شده است که نه پیش از ما به کسی داده شده است و نه بعد از ما به کسی داده خواهد شد: سحرخیزی و فصاحت کلام و بخشندگی و شجاعت و علم و عمل و محبت به زنان. – . نوادر الراوندی: ۱۵ –

و به همین اسناد از علی علیه السلام روایت شده است: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: چیست که شیطان را از ما دور می‌کند؟ فرمود: روزه برای خدا روی او را سیاه می‌گرداند و صدقه کمرش را می‌شکند و محبت به خداوند تعالی و مواظبت بر اعمال صالح او را مقطوع النسل می‌گرداند و استغفار شاهرگ او را قطع می‌کند. – . نوادر الراوندی: ۱۹ –

و به همین اسناد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امتم را به پنج چیز سفارش می‌کنم: به شنیدن و اطاعت کردن و هجرت و جهاد و به داشتن نماز جماعت و هر کس که مردم را به انجام سنت‌های جاهلی دعوت کند، تپه‌ای از تپه‌های جهنم برای اوست. – . نوادر راوندی: ۲۱ –

**[ترجمه]

«۱۰۶»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْعَلَوِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِیِّ عَنْ عَمِّهِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ أَبِیهِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَهَ بِنْتِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهَا الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَنْ أُعْطِیَ أَرْبَعَ خِصَالٍ فِی الدُّنْیَا فَقَدْ أُعْطِیَ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ فَازَ بِحَظِّهِ مِنْهُمَا وَرَعٌ یَعْصِمُهُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ حُسْنُ خُلُقٍ یَعِیشُ بِهِ فِی النَّاسِ وَ حِلْمٌ یَدْفَعُ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ وَ زَوْجَهٌ صَالِحَهٌ تُعِینُهُ عَلَی أَمْرِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ(۲).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس در دنیا چهار صفت داشته باشد، خیر دنیا

و آخرت را دارد و از دنیا و آخرت بهره‌مند می‌گردد. تقوایی که او را از ارتکاب حرام بازدارد، حسن خلقی که با آن در میان مردم زندگی کند، بردباری که با آن جهل نادان را به خودش بازگرداند و همسر صالحی که در امور دنیا و آخرت یار و یاور او باشد. -. امالی طوسی ۲ : ۱۸۹ -

**[ترجمه]

«۱۰۷»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْمُنْعِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: سَیِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِکَ وَ مُوَاسَاةُ الْأَخِ فِی اللَّهِ وَ ذِکْرُ اللَّهِ عَلَی کُلِّ حَالٍ (۳).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام صادق از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمود که فرمود: برترین اعمال سه چیز است: انصاف داشتن نسبت به مردم و یاری به دوستان در راه خدا و یاد خدا در همه حال. -. امالی طوسی ۲ : ۱۹۰ -

**[ترجمه]

«۱۰۸»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ حَنْظَلَةَ بْنِ زَکَرِیَّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ حَمْزَةَ الْعَلَوِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَا حَسَبَ إِلَّا بِالتَّوَاضُعِ وَ لَا کَرَمَ إِلَّا بِالتَّقْوَی وَ لَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّیَّةِ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَسَبُ الْمَرْءِ مَالُهُ وَ مُرُوَّتُهُ عَقْلُهُ وَ حِلْمُهُ شَرَفُهُ وَ کَرَمُهُ تَقْوَاهُ (۴).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام رضا از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمود که فرمود: هیچ حسب و نسبی نیست مگر به تواضع و هیچ کرمی نیست مگر به تقوا و هیچ عملی نیست مگر به نیت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اصل و نسب مرد، مال اوست و جوانمردی او عقلش است و بردباری او شرفش است و کرمش تقوای اوست. -. امالی طوسی ۲ : ۲۰۳ -

**[ترجمه]

«۱۰۹»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الرَّحِیمِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِیهِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبِی جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام یَقُولُ: أَحْسَنُ مِنَ الصِّدْقِ قَائِلُهُ وَ خَیْرٌ مِنَ الْخَیْرِ فَاعِلُهُ

۱- ۱. نوادر الراونديّ ص ۲۱ و الجثوه: الكومه.

۲- ۲. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۱۸۹.

۳- ۳. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۱۹۰.

۴- ۴. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۲۰۳.

ثُمَّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ- عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِیٍّ علیهم السلام قَالَ سَمِعْتُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله یَقُولُ بُعِثْتُ بِمَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَحَاسِنِهَا وَ سَمِعْتُهُ صلی الله علیه و آله یَقُولُ اسْتِتْمَامُ الْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ مِنِ ابْتِدَائِهِ (۱).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: گوینده سخن راست از خود آن بهتر است و عامل به خیر از عمل خیر بهتر است. سپس فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به اخلاق نیکو و پسندیده مبعوث شدم و از حضرت شنیدم که می فرمود: تمام کردن کار نیک از آغاز کردن آن بهتر است. - . امالی طوسی ۲ : ۲۰۹ -

**[ترجمه]

«۱۱۰»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْحُسَیْنُ بْنُ عُبَیْدِ اللَّهِ الْغَضَائِرِیُّ عَنِ التَّلَّعُکْبَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مَعْمَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ عَنِ الْکَاظِمِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَا تَزَالُ أُمَّتِی بِخَیْرٍ مَا تَحَابُّوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّکَاةَ وَ قَرَوُا الضَّیْفَ فَإِنْ لَمْ یَفْعَلُوا ابْتُلُوا بِالسِّنِینَ وَ الْجَدْبِ (۲).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام کاظم از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمود که فرمود: امت من همواره در خیر هستند تا وقتی که به دوست داشتن یکدیگر و بر پا داشتن نماز و دادن زکات و مهمان‌نوازی ملزم باشند، که اگر این‌ها را انجام ندهند، گرفتار قحطی و خشکسالی می گردند. - . امالی طوسی ۲ : ۲۶۰ -

**[ترجمه]

«۱۱۱»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْحُسَیْنُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الزَّعْفَرَانِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِی عُبَیْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ لِی أَ لَا أُخْبِرُکَ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَی خَلْقِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ إِنَّ مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَی خَلْقِهِ إِنْصَافَکَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِکَ وَ مُوَاسَاتَکَ أَخَاکَ الْمُسْلِمَ فِی مَالِکَ وَ ذِکْرَ اللَّهِ کَثِیراً أَمَا إِنِّی لَا أَعْنِی سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنْ کَانَ مِنْهُ لَکِنْ ذِکْرَ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ مَا حَرَّمَ فَإِنْ کَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَ إِنْ کَانَ مَعْصِیَةً تَرَکَهَا(۳).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: ابو عبیده حذاء می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به من گفت که آیا می‌خواهی به تو از سخت‌ترین چیزهایی که خداوند بر بندگان خود واجب کرده است خبر دهم؟ گفتم بله. گفت: سخت‌ترین چیزهایی که خداوند بر بندگان خود واجب کرده است، انصاف داشتن نسبت به مردم و شریک کردن برادر مسلمان در مال و ذکر بسیار خداوند است. اما منظور من تنها ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله» نیست، هر چند که این ذکر هم جزیی از آن است؛ بلکه منظور من این است که خدا در هنگام برخورد با هر حلال و حرامی، یاد گردد و اگر طاعت خدا بود به آن عمل

شود و اگر معصیت باشد ترک گردد. - . امالی طوسی ۲ : ۲۷۸ -

**[ترجمه]

«۱۱۲»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] الْحُسَیْنُ عَنِ ابْنِ وَهْبَانَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَبَشِیٍّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی غُنْدَرٍ عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَمَالُ الْمُؤْمِنِ فِی ثَلَاثِ خِصَالٍ تَفَقُّهٍ فِی دِینِهِ وَ الصَّبْرِ عَلَی النَّائِبَهِ وَ التَّقْدِیرِ فِی الْمَعِیشَهِ(۴).

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: کمال مومن در سه خصلت است: تفقه در دین و صبر بر مصیبت... ها و قناعت به زندگی ساده. - . امالی طوسی ۲: ۲۷۹ -

**[ترجمه]

«۱۱۳»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِی وَهْبَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ زَکَرِیَّا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ أَبِی کَهْمَسٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

ص: ۴۰۵

۱- ۱. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۲۰۹.
۲- ۲. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۲۶۰.
۳- ۳. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۲۷۸.
۴- ۴. أمالی الطوسیّ ج ۲ ص ۲۷۹.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَيُّ الْأَعْمَالِ هُوَ أَفْضَلُ بَعْدَ الْمَعْرِفَهِ قَالَ مَا مِنْ شَیْ ءٍ بَعْدَ الْمَعْرِفَهِ یَعْدِلُ هَذِهِ الصَّلَاهَ وَ لَا بَعْدَ الْمَعْرِفَهِ وَ الصَّلَاهِ شَیْ ءٌ تَعْدِلُ الزَّکَاهَ وَ لَا بَعْدَ ذَلِکَ شَیْ ءٌ یَعْدِلُ الصَّوْمَ وَ لَا بَعْدَ ذَلِکَ شَیْ ءٌ یَعْدِلُ الْحَجَّ وَ فَاتِحَهُ ذَلِکَ کُلِّهِ مَعْرِفَتُنَا وَ خَاتِمَتُهُ مَعْرِفَتُنَا وَ لَا

شَیْ ءَ بَعْدَ ذَلِکَ کَبِرِّ الْإِخْوَانِ وَ الْمُوَاسَاهِ بِبَذْلِ الدِّینَارِ وَ الدِّرْهَمِ فَإِنَّهُمَا حَجَرَانِ مَمْسُوخَانِ بِهِمَا امْتَحَنَ اللَّهُ خَلْقَهُ بَعْدَ الَّذِی عَدَّدْتُ لَکَ وَ مَا رَأَیْتُ شَیْئاً أَسْرَعَ غِنًی وَ لَا أَنْفَی لِلْفَقْرِ مِنْ إِدْمَانِ حَجِّ هَذَا الْبَیْتِ وَ صَلَاهٌ فَرِیضَهٌ تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ أَلْفَ حَجَّهٍ وَ أَلْفَ عُمْرَهٍ مَبْرُورَاتٍ مُتَقَبَّلَاتٍ وَ الْحَجَّهُ عِنْدَهُ خَیْرٌ مِنْ بَیْتٍ مَمْلُوٍّ ذَهَباً لَا بَلْ خَیْرٌ مِنْ مِلْ ءِ الدُّنْیَا ذَهَباً وَ فِضَّهً یُنْفِقُهُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً لَقَضَاءُ حَاجَهِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَ تَنْفِیسُ کُرْبَتِهِ أَفْضَلُ مِنْ حَجَّهٍ وَ طَوَافٍ وَ حَجَّهٍ وَ طَوَافٍ حَتَّی عَقَدَ عَشَرَهً ثُمَّ خَلَا یَدَهُ وَ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَمَلُّوا مِنَ الْخَیْرِ وَ لَا تَکْسَلُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله غَنِیَّانِ عَنْکُمْ وَ عَنْ أَعْمَالِکُمْ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِلُطْفِهِ سَبَباً یُدْخِلُکُمْ بِهِ الْجَنَّهَ(۱).

و رواه عن جماعه عن أبی المفضل عن حمید عن القاسم بن إسماعیل عن زریق عنه علیه السلام: مثله.

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: ابی کهمس می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: کدامین عمل بعد از معرفت بهتر است؟ فرمود: پس از معرفت هیچ چیزی با نماز برابری نمی‌کند و پس از معرفت و نماز هیچ چیز با زکات برابری نمی‌کند و بعد از این‌ها هیچ چیز با روزه برابر نیست و پس از آن هیچ چیز با حج برابر نیست و سرآغاز و خاتمه همه این‌ها معرفت نسبت به ماست و پس از آن هیچ عملی مثل بزرگداشت برادران و ایثار به بخشیدن مال و نیست که این دو، همچون دو سنگ زشت... روی هستند که خداوند مخلوقاتش را با آن امتحان می‌کند پس از چیزهایی که برای خود آماده کردی و هیچ چیز را همچون عادت کردن به حج در به دست آوردن بی‌نیازی و از بین بردن فقر موثر ندیدم. به جا آوردن نماز واجب برای خدا حکم هزار حج و هزار عمره موجه و مقبول را دارد و ثواب حج در نزد او، برابر با خانه‌ای پر از طلا و بلکه برابر با دنیایی از طلاست و به خدایی که محمد را به حق، بشیر و نذیر مبعوث کرد، نقره‌ای که در راه خدای عز و جل برای برآوردن حاجات مسلمانان و برطرف کردن رنج آنان انفاق شود، از ده بار حج و طواف برتر است. سپس دست خود را خالی کرد و فرمود: از خدا بترسید و از خیر رویگردان نباشید و تنبلی نکنید که خدای عز و جل و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم از شما و اعمالتان بی‌نیاز هستند و شما به خدای عز و جل نیازمند هستید و هرگاه خدا بخواهد به لطف خود سببی می‌سازد که شما را به بهشت وارد می‌کند. - . امالی طوسی ۲ : ۳۰۵ -

و به سند دیگر از حضرت صادق علیه السلام مانند این روایت ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۱۱۴»

ما، [الأمالی للشیخ الطوسی] بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ سَیْفٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَنْ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِی إِلَی عِزِّ التَّقْوَی أَغْنَاهُ اللَّهُ بِلَا مَالٍ وَ أَعَزَّهُ بِلَا عَشِیرَهٍ وَ آنَسَهُ بِلَا بَشَرٍ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ کُلَّ شَیْ ءٍ وَ مَنْ لَمْ یَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ مَنْ رَضِیَ بِالْیَسِیرِ مِنَ الْمَعَاشِ رَضِیَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْیَسِیرِ مِنَ الْعَمَلِ وَ مَنْ لَمْ

يَسْتَحْيِ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ خَفَّتْ مَئُونَتُهُ وَ نَعَّمَ أَهْلَهُ وَ مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَطْلَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِماً إِلَى دَارِ السَّلَامِ (٢).

ص: ۴۰۶

١- ١. أمالي الطوسيّ ج ٢ ص ٣٠٥.

٢- ٢. أمالي الطوسيّ ج ٢ ص ٣٣٢.

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس که خداوند او را از ذلت و خواری گناهان رها سازد و او را به سوی عزت تقوا ببرد، خداوند بدون مال و مکنت او را بی‌نیاز می کند و بدون داشتن طایفه و عشیره او را عزیز می گرداند و بدون نیاز به هیچ انسان دیگری، او را مانوس و مالوف می‌سازد و هر کس از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او می‌ترساند و هر کس از خدا نترسد، خداوند او را از همه چیز می‌ترساند و هر کس به مال کم و زندگی ساده قانع باشد، و از طلب حلال شرم نکند، بار زحمت او کم می‌شود و خانواده‌اش زندگی گوارایی دارند و هر کس در دنیا زهد بورزد، خداوند حکمت را به دل او وارد می کند و بر زبان و چشم او جاری می‌سازد و عیوب دنیوی هم درد و هم درمان اوست و خداوند او را صحیح و سالم، از دنیا به سوی بهشت خارج می کند. - . امالی طوسی ۲ : ۳۳۲ -

**[ترجمه]

«۱۱۵»

الدُّرَّةُ الْبَاهِرَةُ، قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ علیه السلام: إِنَّ لِلسَّخَاءِ مِقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ سَرَفٌ وَ لِلْحَزْمِ مِقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ جُبْنٌ وَ لِلِاقْتِصَادِ مِقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ بُخْلٌ وَ لِلشَّجَاعَهِ مِقْدَاراً فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَهُوَ تَهَوُّرٌ وَ قَالَ علیه السلام كَفَاكَ أَدَباً تَجَنُّبُكَ مَا تَكْرَهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ قَالَ علیه السلام مَنْ كَانَ الْوَرَعُ سَجِيَّتَهُ وَ الْإِفْضَالُ حِلْيَتَهُ انْتَصَرَ مِنْ أَعْدَائِهِ بِحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ تَحَصَّنَ بِالذِّكْرِ الْجَمِيلِ مِنْ وُصُولِ نَقْصٍ إِلَيْهِ.

**[ترجمه]الدره الباهره، أبو محمد العسکری علیه السلام فرمود: بخشندگی و سخاوت میزانی دارد و اگر از حد خود بگذرد اسراف است. و دوراندیشی میزانی دارد و اگر از حد بگذرد ترس است و میانه‌روی میزانی دارد و اگر از حد بگذرد بخل است و شجاعت میزانی دارد و اگر از حد بگذرد دیوانگی است و حضرت علیه السلام فرمود: از ادب تو همین بس که از آنچه برای دیگران ناپسند می‌داری دور شوی و حضرت فرمود: هر کس تقوا و ورع را خلق خود سازد، و کرم را زیور خویش گیرد، با ستایش‌هایی که از او می‌شود، بر دشمنانش پیروز می گردد و با ذکر زیبا و جمیل از رسیدن کاستی به او جلوگیری می‌شود.

**[ترجمه]

«۱۱۶»

وَ نُقِلَ مِنْ خَطِّ الشَّهِيدِ ره بِإِسْنَادِ الْمُعَافَا إِلَى نَصْرِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَنَا وَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ مُنْذُ سِتِّينَ سَنَهً أَوْ سَبْعِينَ سَنَهً فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي أُرِيدُ الْبَيْتَ الْحَرَامَ فَعَلِّمْنِي شَيْئاً أَدْعُو بِهِ قَالَ إِذَا بَلَغْتَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى حَائِطِ الْبَيْتِ ثُمَّ قُلْ يَا سَابِقَ الْفَوْتِ وَ يَا سَامِعَ الصَّوْتِ وَ يَا كَاسِيَ الْعِظَامِ لَحْماً بَعْدَ الْمَوْتِ ثُمَّ ادْعُ بَعْدَهُ بِمَا شِئْتَ فَقَالَ لَهُ سُفْيَانُ شَيْئاً لَمْ أَفْهَمْهُ فَقَالَ يَا سُفْيَانُ أَوْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِذَا جَاءَكَ مَا تُحِبُّ فَأَكْثِرْ مِنَ الْحَمْدِ لِلَّهِ وَ إِذَا جَاءَكَ مَا تَكْرَهُ فَأَكْثِرْ مِنْ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ إِذَا اسْتَبْطَأْتَ الرِّزْقَ فَأَكْثِرْ مِنَ الِاسْتِغْفَارِ قَالَ الْمُعَافَا حُكِيَ لِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الطَّبَرِيِّ أَنَّهُ ذُكِرَ لَهُ هَذَا الدُّعَاءُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فَاسْتَدْعَا مِحْبَرَهً وَ صَحِيفَهً فَكَتَبَهُ وَ كَانَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَاعَهٍ فَقِيلَ لَهُ فِي هَذِهِ الْحَالِ فَقَالَ يَنْبَغِي الْإِنْسَانُ أَنْ لَا يَدَعَ

اقْتِبَاسَ الْعِلْمِ حَتَّى يَمُوتَ.

**[ترجمه]و به خط شـهید رحمه الله علیه روایت شده است: نصر بن کثیر می گوید: من و سفیان ثوری، حدود شصت یا هفتاد سـال قبل به نزد امام صادق علیه السـلام رفتیم و به او گفتم: من قصـد بیت الله الحرام دارم. او به من ذکر دعایی یاد داد. فرمود: هر گـاه که به بیت الله الحرام رسـیدی، دسـتت را بر دیـوار کعبه بگـذار، سـپس بگو: ای پیشـی گیرنـده بر مرگ و ای شـنونده صـداها و ای پوشاننـده اسـتخوان‌ها پس از مرگ... سـپس بعد از آن هر چه خواستی بگو. سـپس سـفیان به او چیزی گفت که معنـای آن را نمی‌دانم: گفت ای سـفیان، یـا ای ابـا عبـد الله، هر گـاه آنچه که دوست داری به نزد تو آمـد، پس بسـیار خـدا را سپـاس کن و هر گاه چیزی که دوست نـداری بر تو وارد شـد، ذکر «لا حول و لا قوه إلا بالله» را بسـیار بگو و هر گاه روزی تو کم و انـدک گردیـد، بسـیار اسـتغفار کن. معافـا به نقـل از ابو جعفر طبری روایت کرد که او نیز این دعـا را از امام صادق علیه السـلام روایت کرد، او نیز کاغـذ و دوات خواست و یک ساعت قبل از مرگش این دعا را نوشت. به او گفتند: در این حال که هستی چرا دعا می‌نویسی؟ گفت: شایسته است که انسان تا هنگام مرگ علم‌آموزی را فراموش نکند.

**[ترجمه]

«117»

دَعَوَاتُ الرَّاوَنْدِيِّ، عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ كَعْبٍ قَالَ: قَالَ لِي ذَاتَ يَوْمٍ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا رَبِيعَةُ خَدَمْتَنِي سَبْعَ سِنِينَ أَ فَلَا تَسْأَلُنِي حَاجَةً فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْهِلْنِي حَتَّى أُفَكِّرَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ قَالَ لِي يَا رَبِيعَةُ هَاتِ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ تَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُدْخِلَنِي مَعَكَ الْجَنَّةَ فَقَالَ لِي مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلَّمَنِي أَحَدٌ لَكِنِّي فَكَّرْتُ فِي نَفْسِي وَ قُلْتُ إِنْ سَأَلْتُهُ مَالًا كَانَ إِلَى نَفَادٍ وَ إِنْ سَأَلْتُهُ عُمُراً طَوِيلًا وَ أَوْلَاداً كَانَ عَاقِبَتُهُمُ الْمَوْتَ قَالَ رَبِيعَةُ فَنَكَسَ صلی الله علیه و آله رَأْسَهُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ أَفْعَلُ ذَلِكَ فَأَعِنِّي بِكَثْرَةِ السُّجُودِ

ص: ۴۰۷

قَالَ رَبِيعَهُ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ مَرَّاتٍ أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّهَ وَ أَعُوذُ بِهِ مِنَ النَّارِ إِلَّا قَالَتِ النَّارُ يَا رَبِّ أَعِذْهُ مِنِّی وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ أُعطِیَ لَهُ خَمْساً لَمْ يَكُنْ لَهُ عُذْرٌ فِی تَرْكِ عَمَلِ الْآخِرَهِ زَوْجَهٌ صَالِحَهٌ تُعِينُهُ عَلَی أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتِهِ وَ بَنُونَ أَبْرَارٌ وَ مَعِيشَهٌ فِی بَلَدِهِ وَ حُسْنُ خُلُقٍ يُدَارِی بِهِ النَّاسَ وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِی قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِی أَيْدِی النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَی الْحَاضِرُ وَ إِيَّاكَ وَ الطَّمَعَ فِی النَّاسِ فَإِنَّهُ فَقْرٌ حَاضِرٌ وَ إِذَا صَلَّيْتَ فَصَلِّ صَلَاهَ مُوَدِّعٍ وَ إِيَّاكَ وَ مَا يُعْتَذَرُ مِنْهُ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ سَتَكُونُ بَعْدِی فِتْنَهٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْتَزِمُوا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام الْخَبَرَ بِتَمَامِهِ.

وَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَا عَمَلُهُ وَ مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ زِيدَ فِی عُمُرِهِ وَ مَنْ حَسُنَ بِرُّهُ أَهْلَ بَيْتِهِ زِيدَ فِی رِزْقِهِ.

**[ترجمه]دعوات الراوندی، ربیعه بن کعب می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی به من فرمود: ای ربیعه، تو هفت سال به من خدمت کردی، آیا چیزی از من نمی‌خواهی؟ گفتم: ای رسول الله، به من مهلت بده تا فکر کنم. وقتی صبح شد و به نزد او رفتم، به من گفت: ای ربیعه، خواسته‌ات را بگو. به او گفتم: از خدا بخواه که مرا با تو به بهشت وارد کند. حضرت به من فرمود: چه کسی این را به تو یاد داد؟ گفتم: ای رسول الله، هیچ کس به من یاد نداد، من تفکر کردم و با خود گفتم: اگر از او مالی بخواهم، تمام می‌شود و اگر از او عمر طولانی و فرزند بخواهم، عاقبت هر دو مرگ است. ربیعه گفت: حضرت لحظه‌ای سر خود را پایین انداخت و سپس فرمود: این کار را انجام خواهم داد، پس مرا بر سجده‌های طولانی یاری کن. ربیعه گفت: از او شنیدم که می فرمود: هر بنده‌ای که در هر روز هفت بار بگوید از خدا بهشت می‌خواهم و از آتش به او پناه می‌برم، آتش می گوید: پروردگارا، او را از من در امان بدار. و از او شنیدم که می فرمود: هر کس پنج چیز به او داده شود، دیگر هیچ عذری در ترک اعمال آخرت ندارد: همسر صالحی که در امور دنیوی و اخروی یار و یاور او باشد، فرزندان صالح، زندگی در وطن خود، حسن خلقی که با آن با مردم مدارا کند و محبت به اهل بیت من. و از او شنیدم که می فرمود: بر تو باد به نومیدی از آنچه که در دست مردم است که آن بی‌نیازی موقت و زودگذر است و تو را بر حذر می‌دارم از طمع ورزیدن به مال مردم که در واقع همان فقر است و هنگامی که نماز می‌خوانی، چنان نماز بخوان که گویا آخرین نماز توست و بر حذر باش از چیزی که موجب عذرخواهی تو گردد و شنیدم که می فرمود: پس از من فتنه‌ای بر پا خواهد شد و در هنگام فتنه به علی بن ابی طالب علیه السلام بپیوندید. این روایت به طور کامل ذکر شده است و امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس راستگو باشد عملش پاکیزه می گردد و هر کس نیت خیر داشته باشد، عمر طولانی می‌یابد و هر کس اخلاقش با خانواده‌اش نیکو گردد، رزق و روزی‌اش فزونی گیرد. - . دعوات الراوندی: ۱۲۷ -

**[ترجمه]

«۱۱۸»

كَنْزُ الْكَرَاجُكِيِّ، جَاءَ فِی الْحَدِيثِ عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: تَكَلَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَرْبَعٍ وَ عِشْرِينَ كَلِمَهً قِيمَهُ كُلِّ كَلِمَهٍ مِنْهَا وَزْنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْماً فَوَعَی وَ دُعِیَ إِلَی رَشَادٍ فَدَنَا وَ أَخَذَ بِحُجْزَهِ هَادٍ فَنَجَا رَاقَبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ قَدَّمَ خَالِصاً وَ عَمِلَ صَالِحاً اكْتَسَبَ مَذْخُوراً وَ اجْتَنَبَ مَحْذُوراً رَمَی غَرَضاً وَ أَخَذَ عِوَضاً كَابَرَ هَوَاهُ وَ كَذَّبَ مُنَاهُ حَذَّرَ أَمَلًا وَ رَتَّبَ عَمَلًا جَعَلَ الصَّبْرَ رَغْبَهَ حَيَاتِهِ وَ التُّقَی عُدَّهَ وَفَاتِهِ يُظْهِرُ دُونَ مَا يَكْتُمُ وَ يَكْتَفِی بِأَقَلَّ مِمَّا يَعْلَمُ لَزِمَ الطَّرِيقَهَ

الْغَرَّاءَ وَ الْمَحَجَّهَ الْبَیْضَاءَ اغْتَنَمَ الْمَهَلَ وَ بَادَرَ الْأَجَلَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ.

**[ترجمه]کنز الکراجکی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مومنان علیه السلام بیست و چهار سخن ارزشمند گفت که ارزش هر کدام از آن ها به اندازه ارزش آسمان‌ها و زمین بود. فرمود: خداوند رحم می‌کند بر کسی که حکمی را شنید و آن را فرا گرفت و به ارشاد رهنمون ساخت و نزدیک شد و شکاف هدایت را مسدود کرد و نجات یافت و از پروردگارش ترسید و از گناهانش ترسید و خالصانه گام برداشت و عمل صالح انجام داد و برای خود توشه برگرفت و از حرام اجتناب کرد. او تیری انداخت و جبرانش را دریافت کرد او با هوای نفس خود مبارزه کرد و از آرزوها پرهیز کرد و از اعمالش برای خود توشه ساخت صبر را اشتیاق زندگی‌اش قرار داد. او توشه مرگش را فراهم کرد و هیچ چیز را مخفی نساخت و به کم‌ترین چیزی که می‌دانست اکتفا کرد. راه روشن و مستقیم را پیمود فرصت‌ها را غنیمت شمرد و به سوی مرگ شتافت و از اعمالش توشه‌ای بر گرفت. - . کنز الفوائد ۱ : ۳۴۹ -

**[ترجمه]

«۱۱۹»

مِشْکَاهُ الْأَنْوَارِ، نَقْلًا مِنَ الْمَحَاسِنِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: لَمْ یَنْزِلْ مِنَ السَّمَاءِ شَیْ ءٌ أَقَلُّ وَ لَا أَعَزُّ مِنْ ثَلَاثَهِ أَشْیَاءَ التَّسْلِیمِ وَ الْبِرِّ وَ الْیَقِینِ (۱).

**[ترجمه]مشکاه الأنوار: محاسن امام باقر علیه السلام: هیچ چیزی اندک‌تر و عزیزتر از سه چیز از آسمان نازل نشد: تسلیم و نیکوکاری و یقین. - . مشکاه الأنوار: ۲۷ -

**[ترجمه]

«۱۲۰»

نهج، [نهج البلاغه] قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: کُنْ فِی الْفِتْنَهِ کَابْنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرٌ فَیُرْکَبَ وَ لَا ضَرْعٌ فَیُحْلَبَ.

۱- ۱. مشکاه الأنوار ص ۲۷.

وَ قَالَ علیه السلام الصَّبْرُ شَجَاعَهٌ وَ الزُّهْدُ ثَرْوَهٌ وَ الْوَرَعُ جُنَّهٌ وَ نِعْمَ الْقَرِینُ الرِّضَا وَ الْعِلْمُ وِرَاثَهٌ کَرِیمَهٌ وَ الْآدَابُ حُلَلٌ مُجَدَّدَهٌ وَ الْفِکْرُ مِرْآهٌ صَافِیَهٌ وَ صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ وَ الْبَشَاشَهُ حِبَالَهُ الْمَوَدَّهِ وَ الِاحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُیُوبِ وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی وَ الْمُسَالَمَهُ خَبْءُ الْعُیُوبِ وَ الصَّدَقَهُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ وَ أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِی عَاجِلِهِمْ نُصْبُ أَعْیُنِهِمْ فِی آجِلِهِمْ (۱).

**[ترجمه]نهج البلاغه: امیر مومنان علی علیه السلام فرمود: در هنگام فتنه همچون بچه شترانی باش که نه می‌شود بر پشت آنان سوار شد و نه از آن ها شیر دوشید. و حضرت علیه السلام فرمود: صبر شجاعت است و زهد ثروت است و ورع سپر است و بهترین هم‌نشین رضایت است و علم میراثی کریم است و ادب زیور مضاعفی است و تفکر آینه زلالی است و سینه عاقل صندوقچه اسرار اوست. خوشرویی ریسمان دوستی است و تحمل، گور عیوب است و در روایتی دیگر آمده است که و صلح و آشتی با مردم گورستان عیب‌هاست و صدقه دادن داروی نجات بخشی است و اعمال بندگان در دنیا در آخرت در پیش چشمانشان حاضر می گردد. - . نهج البلاغه حکمت: ۱ - ۶ -

**[ترجمه]

«۱۲۱»

نهج، [نهج البلاغه]: سُئِلَ علیه السلام عَنِ الْخَیْرِ مَا هُوَ فَقَالَ لَیْسَ الْخَیْرَ أَنْ یَکْثُرَ مَالُکَ وَ وَلَدُکَ وَ لَکِنَّ الْخَیْرَ أَنْ یَکْثُرَ عِلْمُکَ وَ عَمَلُکَ وَ أَنْ یَعْظُمَ حِلْمُکَ وَ أَنْ تُبَاهِیَ النَّاسَ بِعِبَادَهِ رَبِّکَ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدْتَ اللَّهَ وَ إِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ وَ لَا خَیْرَ فِی الدُّنْیَا إِلَّا لِرَجُلَیْنِ رَجُلٍ أَذْنَبَ ذَنْباً فَهُوَ یَتَدَارَکُهَا بِالتَّوْبَهِ وَ رَجُلٍ یُسَارِعُ فِی الْخَیْرَاتِ وَ لَا یَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَی وَ کَیْفَ یَقِلُّ مَا یُتَقَبَّلُ (۲).

**[ترجمه]نهج البلاغه: از امام علیه السلام پرسیده شد: خیر چیست؟ فرمود: خیر آن نیست که مال و فرزندانت را زیاد کنی، بلکه خیر آن است که علم و عملت را زیاد کنی و بسیار بردبار باشی و بر مردم مباهات کنی به عبادت پروردگارت. اگر نیکی کردی، خدا را شکر گویی و اگر بدی کردی استغفار کنی و هیچ خیری در دنیا نیست مگر برای دو کس: کسی که مرتکب گناهی شد و با توبه آن را جبران کرد و کسی که در کار خیر عجله کرد و هیچ عملی با تقوا اندک نیست و چگونه کم است چیزی که پذیرفته شده است. - . نهج البلاغه، حکمت: ۹۴ -

**[ترجمه]

«۱۲۲»

وَ قَالَ علیه السلام: لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ وَ لَا وَحْدَهَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ وَ لَا عَقْلَ کَالتَّدْبِیرِ وَ لَا کَرَمَ کَالتَّقْوَی وَ لَا قَرِینَ کَحُسْنِ الْخُلُقِ وَ لَا مِیرَاثَ کَالْأَدَبِ وَ لَا قَائِدَ کَالتَّوْفِیقِ وَ لَا تِجَارَهَ کَالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَ لَا رِبْحَ کَالثَّوَابِ وَ لَا وَرَعَ کَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَهِ وَ لَا زُهْدَ کَالزُّهْدِ فِی الْحَرَامِ وَ لَا عِلْمَ کَالتَّفَکُّرِ وَ لَا عِبَادَهَ کَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ لَا إِیمَانَ کَالْحَیَاءِ وَ الصَّبْرِ وَ لَا حَسَبَ کَالتَّوَاضُعِ وَ لَا شَرَفَ کَالْعِلْمِ وَ لَا مُظَاهَرَهَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَهِ(۳).

**[ترجمه]و حضرت علیه السلام فرمود: هیچ مالی مثل عقل به انسان باز نمی گردد و هیچ تنهایی وحشت‌زاتر از خودپسندی

نیست و هیـچ عقلی چون تـدبیر نیست و هیـچ کرم و بزرگی چون تقوا نیست و هیـچ همنشـینی چون اخلاق نیکو نیست و هیچ میراثی چون ادب نیست و هیـچ رهبری چون موفقیت نیست و هیچ سودایی چون عمل صالح نیست و هیچ سودی چون ثواب و هیچ ورعی چون خودداری کردن در هنگام برخورد با شـبهه و هیچ زهدی مثل زهد در مقابل حرام و هیچ علمی چون تفکر و هیـچ عبادتی چون عمل به واجبات و هیچ ایمانی چون حیا و صبر و هیچ حسب و نسبی چون تواضع و هیچ شـرفی چون علم و هیچ پشتیبانی محکم‌تر از مشورت نیست. - . نهج البلاغه، حکمت: ۱۱۳ -

**[ترجمه]

«۱۲۳»

نهج، [نهج البلاغه] قَالَ علیه السـلام: طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِی نَفْسِهِ وَ طَابَ کَسْبُهُ وَ صَلَحَتْ سَرِیرَتُهُ وَ حَسُنَتْ خَلِیقَتُهُ وَ أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ وَ أَمْسَکَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ وَ عَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ وَ وَسِعَتْهُ السُّنَّهُ وَ لَمْ یُنْتَسَبْ إِلَى الْبِدْعَهِ(۴).

**[ترجمه]نهـج البلاغه علی علیه السـلام فرمود: خوشا به حال کسـی که در مقابل خود ذلیل است و کسب حلال دارد و رفتار شایسـته دارد و اخلاق خوش و زیادی مالش را می‌بخشـد و سـخن بیهوده نمی‌گویـد و شـر خود را از مردم باز می‌دارد، سـنت برای او کافی است و هیچ بدعت‌گذاری نمی‌کند. - . نهج البلاغه، حکمت ۱۲۳ -

**[ترجمه]

«۱۲۴»

نهج، [نهج البلاغه] قَالَ علیه السلام: مَنْ أُعْطِیَ أَرْبَعاً لَمْ یُحْرَمْ أَرْبَعاً مَنْ أُعْطِیَ الدُّعَاءَ

۱- ۱. نهج البلاغه تحت الرقم ۱- ۶ من الحکم.

۲- ۲. نهج البلاغه تحت الرقم ۹۴ من الحکم.

۳- ۳. المصدر الرقم ۱۱۳ من الحکم.

۴- ۴. المصدر تحت الرقم ۱۲۳ من الحکم و فی الأصل: و لم یعدها الی بدعه خ ل.

لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَهَ وَ مَنْ أَعْطِیَ التَّوْبَهَ لَمْ یُحْرَمِ الْقَبُولَ وَ مَنْ أَعْطِیَ الِاسْتِغْفَارَ لَمْ یُحْرَمِ الْمَغْفِرَهَ وَ مَنْ أَعْطِیَ الشُّکْرَ لَمْ یُحْرَمِ الزِّیَادَهَ وَ تَصْدِیقُ ذَلِکَ فِی کِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الدُّعَاءِ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ (۱) وَ قَالَ فِی الِاسْتِغْفَارِ وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِیماً(۲) وَ قَالَ فِی الشُّکْرِ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ (۳) وَ قَالَ فِی التَّوْبَهِ إِنَّمَا التَّوْبَهُ عَلَی اللَّهِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَهٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِنْ قَرِیبٍ فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً(۴).

**[ترجمه]نهج البلاغه علی علیه السلام: هر کس چهار چیز داشته باشد، از چهار چیز دیگر محروم نمی‌شود: هر کس دعا را داشته باشد از اجابت محروم نمی گردد، هر کس توبه داشته باشد، از مغفرت و آمرزش محروم نمی شود و هر کس شکر داشته باشد از زیادت و فزونی محروم نیست و تایید این نکته در کتاب خداوند سبحان آمده است. خداوند عز و جل در مورد دعا فرمود: «أدعونی أستجب لکم» - . غافر / ۶۰ - {مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم} و در باب استغفار فرمود: «و من یعمل سوءا أو یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما» - . نساء / ۱۱۰ - {کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.} و در باب شکر فرمود: «لئن شکرتم لأزیدنکم» - . ابراهیم / ۷ - {اگر شکر کنید نعمت را بر شما می افزایم}و در مورد توبه فرمود: «إنما التوبه علی الله للذین یعملون السوء بجهاله ثم یتوبون من قریب فأولئک یتوب الله علیهم و کان الله علیما حکیما». {پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می دهند، سپس زود توبه می کنند. خداوند، توبه چنین اشخاصی را می پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است.} - . نساء / ۱۶، نهج البلاغه حکمت: ۱۳۵ -

**[ترجمه]

«۱۲۵»

وَ قَالَ علیه السلام: الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ وَ الْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِیهِ (۵)

وَ الْعَفْوُ زَکَاهُ الظَّفَرِ وَ السُّلُوُّ عِوَضُکَ مِمَّنْ قدر- [غَدَرَ] وَ الِاسْتِشَارَهُ عَیْنُ الْهِدَایَهِ وَ قَدْ خَاطَرَ مَنِ اسْتَغْنَی بِرَأْیِهِ وَ الصَّبْرُ یُنَاضِلُ الْحِدْثَانَ وَ الْجَزَعُ مِنْ أَعْوَانِ الزَّمَانِ وَ أَشْرَفُ الْغِنَی تَرْکُ الْمُنَی وَ کَمْ عن [مِنْ] عَقْلٍ أَسِیرٍ تَحْتَ هَوًی أَمِیرٍ وَ مِنَ التَّوْفِیقِ حِفْظُ التَّجْرِبَهِ وَ الْمَوَدَّهُ قَرَابَهٌ مُسْتَفَادَهٌ وَ لَا تَأْمَنَنَّ مَلُولًا(۶).

**[ترجمه]و حضرت علیه السلام فرمود: بخشندگی پاسبان آبروست و بردباری صافی نادان و ابله است و عفو و بخشش زکات پیروزی است و گذشت، جبران کار کسی است که نسبت به تو حیله ورزید و مشورت عین راهیابی است و کسی که تنها به نظر خود اکتفا کرد، مخاطره کرد و صبر با مصیبت‌ها مبارزه می کند و جزع و فزع از یاران روزگار است و برترین بی‌... نیازی ترک آرزوهاست و چه بسا که عقل بزرگان، اسیر هوا و هوس آن ها شود و حفظ تجربه مایه موفقیت است و دوستی نزدیکی مفیدی است و خود را از هیچ خسته ای ایمن ندان. - . نهج البلاغه، حکمت: ۲۱۱ -

**[ترجمه]

«۱۲۶»

وَ قَالَ علیه السلام: بِكَثْرَهِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَهُ وَ بِالنَّصَفَهِ يَكْثُرُ الْوَاصِلُونَ وَ بِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ وَ بِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَهُ وَ بِاحْتِمَالِ الْمُؤَنِ يَجِبُ السُّؤْدُدُ وَ بِالسِّيرَهِ الْعَادِلَهِ يُقْهَرُ الْمُنَاوِي وَ بِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ يُكْثِرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ (۷).

**[ترجمه]حضرت علیه السلام فرمود: کثرت سکوت سبب ایجاد ابهت و انصاف سبب زیادت دوستان می‌شود و با بخشش، قدر و منزلت بالا می‌رود و با تواضع نعمت‌ها تمام می‌گردد و تحمل سختی‌ها موجب سروری می‌گردد و عدالت ورزیدن موجب غلبه بر آرزوها و بردباری در مقابل نادان موجب فراوان شدن یاران می گردد. - . نهج البلاغه، حکمت: ۲۲۴ -

**[ترجمه]

«۱۲۷»

وَ قَالَ علیه السلام: الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ أَوْسَعُ شَيْ ءٍ صَدْراً وَ أَذَلُّ شَيْ ءٍ نَفْساً يَكْرَهُ الرِّفْعَهَ وَ يَشْنَأُ السُّمْعَهَ طَوِيلٌ غَمُّهُ بَعِيدٌ هَمُّهُ كَثِيرٌ

ص: ۴۱۰

۱- ۱. غافر: ۶۰.

۲- ۲. النساء: ۱۱۰.

۳- ۳. إبراهيم: ۷.

۴- ۴. النساء: ۱۶، و الكلام فى المصدر تحت الرقم ۱۳۵ من الحكم.

۵- ۵. الفدام: المصفاه تجعل على فم الابريق ليصفى به ما فيه و السلو: الذهول و التناسى.

۶- ۶. المصدر تحت الرقم ۲۱۱ من الحكم.

۷- ۷. المصدر تحت الرقم ۲۲۴ من الحكم.

صَمْتُهُ مَشْغُولٌ وَقْتُهُ شَكُورٌ صَبُورٌ مَغْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ ضَنِينٌ بِخَلَّتِهِ سَهْلُ الْخَلِيقَهِ لَيِّنُ الْعَرِيكَهِ نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ وَ هُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ(۱).

**[ترجمه]و حضرت علیه السلام فرمود: شادی مومن در چهره و اندوهش در دلش است. گشاده‌ترین چیز او سینه‌اش و خوارترین چیز در نزد او نفسش است. او از بلندی بیزار است و از اینکه آوازه‌اش بپیچد خوشحال نیست. غصه‌اش بسیار، همتش بلند و سکوتش طولانی است. دائما مشغول است و شکرگزار و صبور و در اندیشه است. به دوستی او بخل ورزیده می شود، اخلاق خوشی دارد، نرم خوست نفس او از سنگ صاف بدون خاک محکم‌تر است و از برده ذلیل‌تر است. - . نهج البلاغه، حکمت: ۳۳۳ -

**[ترجمه]

«۱۲۸»

وَ قَالَ علیه السلام: لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى وَ لَا مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ وَ لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَهِ وَ لَا كَنْزَ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَهِ وَ لَا مَالَ أَذْهَبُ لِلْفَاقَهِ مِنَ الرِّضَا بِالْقُوتِ وَ مَنِ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَهِ الْكَفَافِ فَقَدِ انْتَظَمَ الرَّاحَهَ وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَهِ وَ الرَّغْبَهُ مِفْتَاحُ النَّصَبِ وَ مَطِيَّهُ التَّعَبِ وَ الْحِرْصُ وَ الْكِبْرُ وَ الْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِى الذُّنُوبِ وَ الشَّرُّ جَامِعٌ لِمَسَاوِى الْعُيُوبِ (۲).

**[ترجمه]و حضرت علیه السلام فرمود: هیچ شرفی بالاتر از اسلام نیست و هیچ عزتی چون تقوا نیست و هیچ دژی مستحکم‌تر از پرهیزگاری و هیچ شفیعی نجات دهنده‌تر از توبه و هیچ گنجی بی‌نیاز کننده‌تر از قناعت و هیچ مالی مثل رضایت به قسمت خود از بین برنده فقر نیست و هر کس که به حد کفایت خود بسنده کند، راحتی و آرامش را به دست آورده و در پایینی سکون و آرامش جای گرفته و میل کلید رنج و مرکب خستگی است. طمع و خودپسندی و حسادت انسان را در ورطه گناهان می‌اندازد و شر جامع همه عیوب ناپسند است. - . نهج البلاغه، حکمت: ۳۷۱ -

**[ترجمه]

«۱۲۹»

وَ قَالَ علیه السلام: إِذَا كَانَ فِى الرَّجُلِ خَلَّهٌ رَائِعَهٌ فَانْتَظِرْ أَخَوَاتِهَا(۳).

**[ترجمه]و حضرت علیه السلام فرمود: هر گاه در کسی صفت پسندیده‌ای باشد، پس منتظر امثال آن نیز باش. - . نهج البلاغه، حکمت: ۴۴۵ -

**[ترجمه]

«۱۳۰»

فِی الْقَاصِعَهِ(۴)،: فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجِوَارِ وَ الْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ وَ الطَّاعَهِ لِلْبِرِّ وَ الْمَعْصِیَهِ لِلْکِبْرِ وَ الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ وَ الْکَفِّ عَنِ الْبَغْیِ وَ الْإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ وَ الْإِنْصَافِ لِلْخَلْقِ وَ الْکَظْمِ لِلْغَیْظِ وَ اجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِی الْأَرْضِ وَ احْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَکُمْ مِنَ الْمَثُلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَ ذَمِیمِ الْأَعْمَالِ فَتَذَکَّرُوا فِی الْخَیْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ وَ احْذَرُوا أَنْ تَکُونُوا أَمْثَالَهُمْ فَإِذَا تَفَکَّرْتُمْ فِی تَفَاوُتِ حَالَیْهِمْ فَالْزَمُوا کُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّهُ بِهِ شَأْنَهُمْ وَ زَاحَتِ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ وَ مُدَّتِ الْعَافِیَهُ عَلَیْهِمْ وَ انْقَادَتِ النِّعْمَهُ لَهُ مَعَهُمْ وَ وَصَلَتِ

الْکَرَامَهُ عَلَیْهِ حَبْلَهُمْ مِنَ الِاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَهِ وَ اللُّزُومِ لِلْأُلْفَهِ وَ التَّحَاضِّ عَلَیْهَا وَ التَّوَاصِی بِهَا وَ اجْتَنِبُوا کُلَّ أَمْرٍ کَسَرَ فِقْرَتَهُمْ وَ أَوْهَنَ مُنَّتَهُمْ مِنْ تَضَاغُنِ الْقُلُوبِ وَ تَشَاحُنِ الصُّدُورِ وَ تَدَابُرِ النُّفُوسِ وَ تَخَاذُلِ الْأَیْدِی إِلَی آخِرِ مَا مَرَّ فِی الْمُجَلَّدِ الْخَامِسِ.

**[ترجمه]در خطبه قاصعه: به صفات پسندیده مثل همسایه داری و وفای به عهد و اطاعت از نیکی‌ها و نافرمانی تکبر و دنبال کردن فضیلت‌ها و خود داری از تجاوز و بزرگ داشتن قتل و انصاف داشتن نسبت به مردم و فرو بردن خشم و دوری از فساد بر روی زمین و از بلا های عبرت آموزی که بر امت‌های قبل از شما به سبب افعال بد و اعمال ناپسند رسید، بپرهیزید و در خیر و شر احوال آنان را به یاد آورید و بپرهیزید از اینکه مثل آنان باشید و هر گاه در تفاوت احوالات آن ها تفکر کردید پس به اموری پایبند باشید که به واسطه آن عزت یافتند و دشمنان از آنان دور شدند و عافیت بر آنان وارد گشت و نعمت‌ها بر آنان به خاطر آن سرازیر گشت و کرامت به سبب آن بر ریسمان ایشان رسید کارهایی چون دوری از تفرقه و ملازمه با الفت و تشویق هم به آن و وصیت در مورد آن و از هر امری که ستون فقرات آنان را شکست و نعماتشان را سست کرد اجتناب نمودند؛ از قبیل کینه در دل ها و دشمنی در سینه ها و تدبیر علیه هم و خوار نمودن دستان، تا آخر حدیث که در جلد پنجم گذشت.

**[ترجمه]

«۱۳۱»

کِتَابُ فَضَائِلِ الْأَشْهُرِ الثَّلَاثَهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْقُرَشِیِّ عَنْ

۱- ۱. نهج البلاغه تحت الرقم ۳۳۳ من الحکم.

۲- ۲. المصدر تحت الرقم ۳۷۱ من الحکم.

۳- ۳. المصدر تحت الرقم ۴۴۵ من الحکم.

۴- ۴. الخطبه القاصعه تحت الرقم ۱۹۰.

مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ علیه السلام قَالَ مُوسَی إِلَهِی مَا جَزَاءُ مَنْ شَهِدَ أَنِّی رَسُولُکَ وَ نَبِیُّکَ وَ أَنَّکَ كَلَّمْتَنِی قَالَ يَا مُوسَی تَأْتِيهِ مَلَائِكَتِی فَتُبَشِّرُهُ بِجَنَّتِی قَالَ مُوسَی إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ قَامَ بَيْنَ يَدَيْکَ فَصَلَّی فَقَالَ يَا مُوسَى أُبَاهِی بِهِ مَلَائِكَتِی رَاكِعاً وَ سَاجِداً وَ قَائِماً وَ قَاعِداً وَ مَنْ بَاهَيْتُ بِهِ مَلَائِكَتِی لَا أُعَذِّبُهُ قَالَ مُوسَی إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَطْعَمَ مِسْكِيناً ابْتِغَاءَ وَجْهِکَ قَالَ يَا مُوسَی آمُرُ مُنَادِياً يُنَادِی يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ أَنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ مِنْ عُتَقَاءِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ قَالَ مُوسَی إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ وَصَلَ رَحِمَهُ قَالَ يَا مُوسَى أَنْسِئُ فِی عُمُرِهِ وَ أُهَوِّنُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ يُنَادِيهِ خَزَنَهُ الْجَنَّهِ هَلُمَّ إِلَيْنَا فَادْخُلْ مِنْ أَیِّ أَبْوَابِهَا شِئْتَ قَالَ مُوسَى إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ كَفَّ أَذَاهُ عَنِ النَّاسِ وَ بَذَلَ مَعْرُوفَهُ قَالَ يَا مُوسَی يُنَاجِيهِ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ لَا سَبِيلَ لِی إِلَيْکَ قَالَ مُوسَی إِلَهِی مَا جَزَاءُ مَنْ ذَكَرَکَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ قَالَ يَا مُوسَی أُظِلُّهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ بِظِلِّ عَرْشِی وَ أَجْعَلُهُ فِی كَنَفِی قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ تَلَا حِكْمَتَکَ سِرّاً وَ جَهْراً قَالَ يَا مُوسَى يَمُرُّ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ قَالَ مُوسَی فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَبَرَ عَلَى أَذَى النَّاسِ وَ شَتْمِهِمْ قَالَ أُعِينُهُ عَلَى أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَهِ قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَتِکَ قَالَ يَا مُوسَی آمَنُ وَجْهَهُ مِنْ حَرِّ النَّارِ وَ أُومِنُهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَبَرَ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ وَ أَنْفَذَ أَمْرَکَ قَالَ يَا مُوسَى لَهُ بِكُلِّ نَفَسٍ يَتَنَفَّسُهُ دَرَجَهٌ فِی الْجَنَّهِ وَ الدَّرَجَهُ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا.

قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَبَرَ عَلَی فَرَائِضِکَ قَالَ یَا مُوسَی لَهُ بِکُلِّ فَرِیضَهٍ یُؤَدِّیهَا دَرَجَهٌ مِنْ دَرَجَاتِ الْعُلَی قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ مَشَی فِی ظُلْمَهِ اللَّیْلِ إِلَی طَاعَتِکَ قَالَ أُوجِبُ لَهُ النُّورَ الدَّائِمَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ یُکْتَبُ لَهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ بِعَدَدِ کُلِّ شَیْ ءٍ مَرَّ عَلَیْهِ سَوَادُ اللَّیْلِ وَ ضَوْءُ الْقَمَرِ وَ نُورُ الْکَوَاکِبِ قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ لَمْ یَکُفَّ عَنْ مَعَاصِیکَ قَالَ یَا مُوسَی أُعْطِیهِ کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ زَنَی فَرْجَهُ قَالَ یُدَخَّنُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ بِدُخَانٍ أَنْتَنَ مِنْ رِیحِ الْجِیَفِ وَ یُرْفَعُ فَوْقَ النَّاسِ قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ طَاعَتِکَ لِحُبِّکَ قَالَ یَا مُوسَی أُحَرِّمُهُ عَلَی نَارِی قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ لَمْ یَصِرْ لِسَانُهُ عَنْ ذِکْرِکَ وَ التَّضَرُّعِ وَ الِاسْتِکَانَهِ لَکَ فِی الدُّنْیَا قَالَ یَا مُوسَی أُعِینُهُ عَلَی شَدَائِدِ الْآخِرَهِ قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً قَالَ لَا أَنْظُرُ إِلَیْهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ لَا أُقِیلُهُ عَثْرَتَهُ قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَعَا نَفْساً کَافِرَهً إِلَی الْإِسْلَامِ قَالَ یَا مُوسَی آذَنُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی الشَّفَاعَهِ لِمَنْ یُرِیدُ قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَعَا نَفْساً مُسْلِمَهً إِلَی طَاعَتِکَ وَ نَهَاهَا عَنْ مَعْصِیَتِکَ قَالَ یَا مُوسَی أَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی زُمْرَهِ الْمُتَّقِینَ قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَلَّی الصَّلَاهَ لِوَقْتِهَا لَمْ یَشْغَلْهُ عَنْ وَقْتِهَا دُنْیَا قَالَ یَا مُوسَی أُعْطِیهِ سُؤْلَهُ وَ أُبِیحُهُ جَنَّتِی قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ کَفَلَ الْیَتِیمَ قَالَ أُظِلُّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی ظِلِّ عَرْشِی

ص: ۴۱۳

قَالَ فَمَا جَزَاءُ مَنْ أَتَمَّ الْوُضُوءَ مِنْ خَشْيَتِکَ قَالَ یَا مُوسَی أَبْعَثُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ لَهُ نُورٌ یَتَلَأْلَأُ بَیْنَ عَیْنَیْهِ قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ یُرِیدُ بِهِ النَّاسَ قَالَ یَا مُوسَی ثَوَابُهُ کَثَوَابِ مَنْ لَمْ یَصُمْهُ قَالَ إِلَهِی فَمَا جَزَاءُ مَنْ صَامَ فِی بَیَاضِ النَّهَارِ یَلْتَمِسُ بِذَلِکَ رِضَاکَ قَالَ یَا مُوسَی لَهُ جَنَّتِی وَ لَهُ الْأَمَانُ مِنْ کُلِّ خَوْفٍ وَ الْعِتْقُ مِنَ النَّارِ(۱).

**[ترجمه]کتاب فضائل الأشهر الثلاثه، امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند عز و جل با موسی بن عمران علیه السلام سخن گفت، موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که به رسالت و نبوت من و اینکه تو با من سخن گفتی، گواهی دهد چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی فرشتگان من به سویش می‌آیند و او را به بهشت من بشارت می‌دهند. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در مقابل تو نماز بخواند چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، فرشتگانم وقتی او در حال رکوع و سجود و ایستاده و نشسته است، به او مباهات می‌کنند و هر کس که فرشتگان من به او مباهات کنند، از عذاب من به دور است. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در راه رضای تو به مسکینی غذا دهد چیست؟ فرمود: ای موسی به منادی دستور می‌دهم که در روز قیامت در بین همه مخلوقات ندا در دهد که فلان بن فلان از کسانی است که خداوند آتش جهنم را بر او حرام کرده است. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که صله رحم می‌کند چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، او را با ملک الموت مانوس می‌گردانم و سختی‌های مرگ را بر او آسان می‌کنم و خزانه‌داران بهشت او را صدا می‌زنند که به سوی ما بیا و از هر دری که خواستی وارد شو. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که آزار خود را از مردم دور کرد و به آن ها نیکی کرد چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی، در روز قیامت آتش با او سخن می‌گوید و به او می‌گوید که من به سوی تو هیچ راهی ندارم. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که با زبان و دل خود تو را یاد کند چیست؟ فرمود: ای موسی در روز قیامت سایه عرش خود را بر او می‌اندازم و او را تحت حمایت خود در می‌آورم. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در نهان و آشکار حکمت تو را تلاوت کند چیست؟ فرمود: ای موسی، به سرعت برق از پل صراط می‌گذرد. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که بر آزار و دشنام مردم صبر کند چیست؟ فرمود: در سختی‌ها و ترس‌های روز قیامت او را یاری می‌کنم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که چشمانش از ترس تو اشکبار شود چیست؟ فرمود: ای موسی، روی او را از حرارت آتش حفظ می‌کنم و در روز فزع اکبر او را در پناه خود ایمن می‌دارم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در هنگام مصیبت صبر کند و امر تو را به جا آورد چیست؟ فرمود: ای موسی، با هر دم و بازدمش مرتبه‌ای او را در بهشت بالا- می‌برم و این مراتب بهشتی از دنیا و هر چیزی که در آن است برتر است. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که بر انجام واجبات تو صبر کند چیست؟ فرمود: ای موسی، با هر واجبی که ادا می‌کند، درجه‌ای از درجات بزرگی به او اعطا می‌گردد. موسی گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در تاریکی شب به سوی اطاعت تو برود چیست؟ فرمود: ای موسی، در روز قیامت نور دائمی را بر او واجب می‌گردانم و به تعداد دفعاتی که تاریکی شب و نور ماه و نور ستاره‌ها بر او گذشته است، برایش حسنه نوشته می‌شود. موسی گفت: پروردگارا، مجازات کسی که از انجام گناهان اجتناب نکند چیست؟ فرمود: ای موسی، نامه اعمال او را از پشت سر به دست چپش می دهم. موسی گفت: پروردگارا، جزای کسی که زنا کند چیست؟ فرمود: در روز قیامت گرفتار دودی می‌گردد که بوی آن از بوی مردار بدتر است و بالای سر مردم قرار می‌گیرد و همه او را می‌بینند. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که از شدت عشق به تو عبادت کنندگان تو را دوست بدارد چیست؟ فرمود: ای موسی، آتش خود را بر او حرام می‌کنم. موسی گفت: پروردگارا، جزای کسی که در دنیا زبان خود را از یاد تو و تضرع به درگاه تو و زاری و عجز برای تو باز نداشت چیست؟ فرمود: ای موسی، در سختی‌های آخرت یاور او هستم. گفت: پروردگارا، مجازات کسی که

مومنی را از روی عمد به قتل برساند چیست؟ فرمود: در روز قیامت به او نگاه نمی کنم و از لغزش‌هایش در نمی گذرم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که کافری را به اسلام دعوت کند چیست؟ فرمود: ای موسی، در روز قیامت به او اذن شفاعت خواهم داد تا هر کس را که بخواهد مورد شفاعت قرار دهد. موسی گفت: پروردگارا، جزای کسی که مسلمانی را به اطاعت تو دعوت کند و از معصیت تو باز دارد چیست؟ فرمود: ای موسی، روز قیامت او را در بین پارسایان محشور می کنم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که نمازش را به موقع بخواند و دنیا او را از این کار باز ندارد چیست؟ فرمود: حاجتش را برآورده می‌سازم و بهشتم را بر او حلال می کنم. موسی گفت: پرودگارا، پاداش کسی که سرپرستی یتیمی را به عهده بگیرد چیست؟ فرمود: در روز قیامت او را تحت سایه عرش خود در می‌آورم. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که از ترس تو وضویش را تمام گرداند چیست؟ فرمود: روز قیامت در حالی او را برمی‌انگیزم که میان چشمانش نوری می‌درخشد. گفت: پروردگارا، پاداش کسی که در ماه رمضان برای ریا روزه بگیرد چیست؟ فرمود: ای موسی، پاداش او مانند پاداش کسی است که هیچ روزه‌ای نگرفته باشد. موسی گفت: پرودگارا، پاداش کسی که برای رضایت تو در روشنی روز روزه گرفت چیست؟ فرمود: ای موسی، بهشتم برای اوست و او از هر ترسی ایمن است و از آتش رهاست.

**[ترجمه]

«۱۳۲»

كِتَابُ الْإِمَامَةِ وَ التَّبْصِرَةِ، لِعَلِيِّ بْنِ بَابَوَيْهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: الرِّفْقُ كَرَمٌ وَ الْحِلْمُ زَيْنٌ وَ الصَّبْرُ خَيْرُ مَرْكَبٍ.

ص: ۴۱۴

۱- ۱. قد مر الحديث مختصرا تحت الرقم ۴۶ من الأمالی.

**[ترجمه]کتاب الإمامه و التبصره: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: نرمی با مردم بزرگواری است و بردباری زینت است و صبوری بهترین مرکب است.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

**[ترجمه]

کلمه المحقّق

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه و الصلاه و السلام علی رسول اللّه محمّد و آله أمناء اللّه.

و بعد: فمن سعادتی الخالده و الشکر لواهبها و منعمها أن وفّقنی اللّه العزیز لخدمه الدین القویم و الخوض فی تراثه الذهبیّ القیّم تحقیقاً لآثار الوحی و الرساله و تصحیحها و تبریزها بصوره تناسب أدنی شأنها.

و فی مقدّمتها هذا الموسوعه الکبری بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار الباحث عن المعارف الإسلامیّه الدائره بین المسلمین فللّه المنّ و الشکر علی توفیقه لذلک.

و هذا الجزء الذی نقدّمها إلی القرّاء الکرام هو الجزء الثالث من المجلّد الخامس عشر و قد اعتمدنا فی تصحیح الأحادیث و تحقیقها علی النسخه المصحّحه المشهوره بکمبانیّ بعد تخریجها من المصادر و تعیین موضع النصّ منها إلّا فی المصادر المخطوطه أمّا من الباب ۳۸ (أعنی الجزء الثانی من المجلّد الخامس عشر) فقد قابلناها علی نسخه الأصل أیضاً و النسخه لخزانه کتب الحبر الفاضل حجّه الإسلام الحاجّ الشیخ حسن المصطفویّ دام إفضاله و سیأتی مزید توضیح مع صوره فتوغرافیّه منها فی صدر الجزء التالی (الجزء ۷۰) من هذه الطبعه النفیسه الرائقه إنشاء اللّه تعالی.

نرجو من اللّه العزیز أن یوفّقنا لإتمام ذلک و یعیننا فی إخراج سائر أجزائه متوالیا متواتراً و أن یعصمنا عن الزلل و الخطاء إنّه ولیّ العصمه و التوفیق.

جمادی الثانیه ۱۳۸۶ محمد الباقر البهبودی

ص: ۴۱۵

**[ترجمه]ص: ۴۱۵

**[ترجمه]

کلمه المصحّح

بسمه تعالی

إلی هنا انتهی الجزء الثالث من المجلّد الخامس عشر و هو الجزء السادس و الستّون حسب تجزئتنا یحتوی علی أحد عشر باباً

و لقد بذلنا الجهد فی تصحیحه و مقابلته فخرج بعون اللّه و مشیّته نقیّا من الأغلاط إلّا نزراً زهیداً زاغ عنه البصر و حسر عنه النظر و باللّه العصمه و الاعتصام.

السیّد إبراهیم المیانجی محمّد الباقر البهبودی

ص: ۴۱۶

**[ترجمه]ص: ۴۱۶

**[ترجمه]

فهرس ما فى هذا الجزء من الأبواب

عناوين الأبواب/ رقم الصفحه

ص: ۴۱۷

**[ترجمه]ص: ۴۱۷

ص: ۴۱۸

**[ترجمه]

تعريف مركز

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

الزمر: ۹

المقدمة:

تأسّس مركز القائمیة للدراسات الکمبیوتریة فی أصفهان بإشراف آیة الله الحاج السید حسن فقیه الإمامی عام ۱۴۲۶ الهجری فی المجالات الدینیة والثقافیة والعلمیة معتمداً علی النشاطات الخالصة والدؤوبة لجمع من الإخصائیین والمثقفین فی الجامعات والحوزات العلمیة.

إجراءات المؤسسة:

نظراً لقلة المراکز القائمة بتوفیر المصادر فی العلوم الإسلامیة وتبعثرها فی أنحاء البلاد وصعوبة الحصول علی مصادرها أحیاناً، تهدف مؤسسة القائمیة للدراسات الکمبیوتریة فی أصفهان إلی التوفیر الأسهل والأسرع للمعلومات ووصولها إلی الباحثین فی العلوم الإسلامیة وتقدم المؤسسة مجاناً مجموعة الکترونیة من الکتب والمقالات العلمیة والدراسات المفیدة وهی منظمة فی برامج إلکترونیة وجاهزة فی مختلف اللغات عرضاً للباحثین والمثقفین والراغبین فیها.

وتحاول المؤسسة تقدیم الخدمة معتمدة علی النظرة العلمیة البحتة البعیدة من التعصبات الشخصیة والاجتماعیة والسیاسیة والقومیة وعلی أساس خطة تنوی تنظیم الأعمال والمنشورات الصادرة من جمیع مراکز الشیعة.

الأهداف:

نشر الثقافة الإسلامیة وتعالیم القرآن وآل بیت النبیّ علیهم السلام

تحفیز الناس خصوصا الشباب علی دراسة أدقّ فی المسائل الدینیة

تنزیل البرامج المفیدة فی الهواتف والحاسوبات واللابتوب

الخدمة للباحثین والمحققین فی الحوازت العلمیة والجامعات

توسیع عام لفکرة المطالعة

تهمید الأرضیة لتحریض المنشورات والکتّاب علی تقدیم آثارهم لتنظیمها فی ملفات الکترونیة

السیاسات:

مراعاة القوانین والعمل حسب المعاییر القانونیة

إنشاء العلاقات المترابطة مع المراکز المرتبطة

الاجتنباب عن الروتینیة وتکرار المحاولات السابقة

العرض العلمی البحت للمصادر والمعلومات

الالتزام بذكر المصادر والمآخذ فی نشر المعلومات
من الواضح أن يتحمل المؤلف مسؤولیة العمل.

نشاطات المؤسسة:
طبع الكتب والملزمات والدوريات
إقامة المسابقات فی مطالعة الكتب
إقامة المعارض الالكترونية: المعارض الثلاثية الأبعاد، أفلام بانوراما فی الأمكنة الدينية والسياحية
إنتاج الأفلام الكرتونية والألعاب الكمبيوترية
افتتاح موقع القائمية الانترنتی بعنوان : www.ghaemiyeh.com
إنتاج الأفلام الثقافية وأقراص المحاضرات و...
الإطلاق والدعم العلمی لنظام استلام الأسئلة والاستفسارات الدينية والأخلاقية والاعتقادية والردّ عليها
تصميم الأجهزة الخاصة بالمحاسبة، الجوال، بلوتوث Bluetooth، ويب كيوسك kiosk، الرسالة القصيرة ((sms
إقامة الدورات التعليمية الالكترونية لعموم الناس
إقامة الدورات الالكترونية لتدريب المعلمين
إنتاج آلاف برامج فی البحث والدراسة وتطبيقها فی أنواع من اللابتوب والحاسوب والهاتف ويمكن تحميلها على ٨ أنظمة؛
١.JAVA
٢.ANDROID
٣.EPUB
۴.CHM
۵.PDF
۶.HTML
٧.CHM
٨.GHB
إعداد ۴ الأسواق الإلكترونية للكتاب على موقع القائمية ويمكن تحميلها على الأنظمة التالية
١.ANDROID
٢.IOS
٣.WINDOWS PHONE
۴.WINDOWS

وتقدّم مجاناً فی الموقع بثلاث اللغات منها العربية والانجليزية والفارسية

الكلمة الأخيرة

نتقدم بكلمة الشكر والتقدير إلى مكاتب مراجع التقليد منظمات والمراكز، المنشورات، المؤسسات، الكتّاب وكل من قدّم لنا المساعدة فی تحقيق أهدافنا وعرض المعلومات علينا.

عنوان المكتب المركزی

أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده ای، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلی، الرقم ١٢٩، الطبقة الأولی.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir

البريد الالكترونی : Info@ghbook.ir

هاتف المكتب المركزی ٠٣١٣۴۴٩٠١٢۵

هاتف المكتب فی طهران ٨٨٣١٨٧٢٢ ـ ٠٢١

قسم البيع ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩شؤون المستخدمين ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩.


مركز
القائمية
اصبهان
للبحوث والتحريات الكمبيوترية
WWW
للحصول على المكتبات الخاصه الاخرى
ارجعوا الى عنوان المـركز من فضلـكم
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
و للايصاء من فضلكم
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹